

در محضر اولیاء

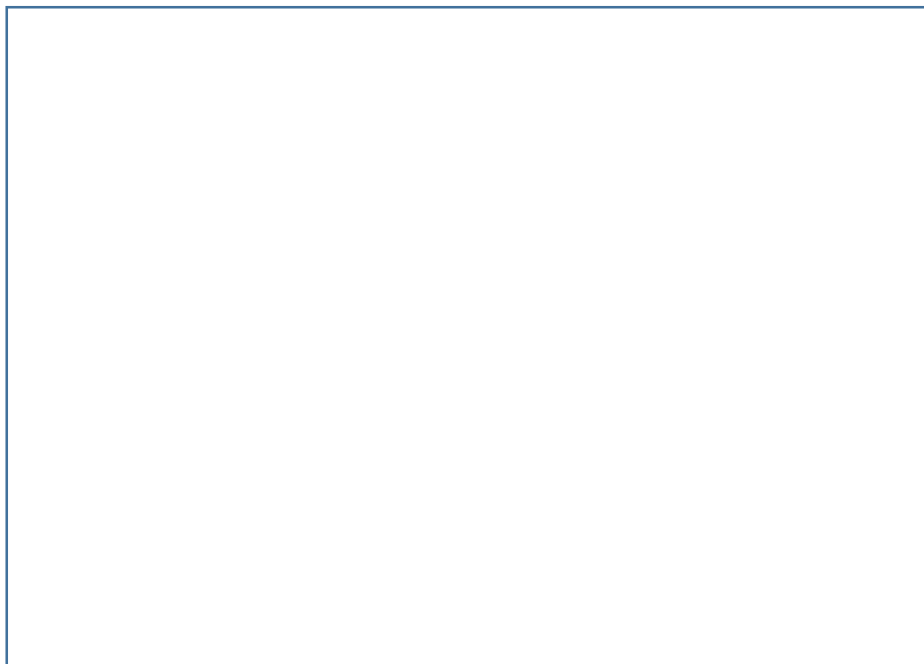
به انضمام پاسخ به شبهات مربوط به توحید، شرک، توسل، استمداد و ...

نویسنده:

ماموستا محمد شلماشى

ترجمه و تعلیق:

سید عسکر حسامی هوپه



- نام کتاب: در محضر اولیاء
- تألیف: ماموستا محمد شلماشى
- ترجمه: سید عسکر حسامى
- نوبت چاپ: دوم، ۱۳۹۹
- تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

از روز اول تاکنون که نسبت به این کتاب هر کاری انجام
داده‌ام، از خدای مهربان خیر و ثوابی را برای خود نمی‌خواهم
و همه پاداش آن را هدیه می‌کنم به:

روح و جسم پاک و همیشه شاد و بیدار حضرت محمد ﷺ،
پدر و مادر ارجمند پیامبر ﷺ و سایر پیامبران الهی ﷺ
و خانواده و دوستان و عزیزان آنها، ﷺ
مخصوصاً:

تمام اصحاب گرامی و بزرگوار حضرت رسول الله ﷺ
و دوستان و عزیزان آنها، ﷺ

تابعین، ﷺ

تابع تابعین، ﷺ

ائمہ مذاہب اربعہ ﷺ

اولیاء الهی سراسر جهان که فوت کرده یا شهید شده‌اند ﷺ
و سایر بزرگان دین اسلام، به ویژه بزرگان هر چهار طریقت، ﷺ
و در پایان به:

بزرگان، علما، عرفاء، صلحاء، سادات مکرم،

و اولیای الهی روستای هوپیه ﷺ

و پدرم مرحوم سید خلیل حسامی ﷺ

این کتاب به صورت رایگان پخش می‌شود و خرید و فروش آن شرعاً حرام است.

فهرست مطالب

جلد اول.....	۹
مقدمه‌ی مترجم بر چاپ دوم.....	۱۱
صلوات بر حضرت محمد ﷺ و طلب استمداد از او.....	۱۸
(من از نسل توام یا شفیع‌المذنبین).....	۱۹
حقیقت تهریقته.....	۲۰
تفسیر آیه ۶۲ - ۶۴ سوره یونس.....	۲۵
مقدمه‌ی مترجم بر چاپ اول.....	۴۷
مقدمه مؤلف.....	۵۳
حضرت جعفر صادق ﷺ.....	۶۳
حضرت اویس قرنی ﷺ.....	۷۵
حضرت حسن بصری ﷺ.....	۸۷
حضرت مالک بن دینار ﷺ.....	۹۷
تفسیر ایاک نعبد و ایاک نستعین.....	۱۰۵
حضرت ابراهیم بن ادهم ﷺ.....	۱۳۵
حضرت بشر حافی ﷺ.....	۱۴۷
حضرت شیخ ذوالنون مصری ﷺ.....	۱۵۷
حضرت بایزید بسطامی ﷺ.....	۱۶۷

حضرت عبدالله بن مبارك رحمته الله	۱۷۹
حضرت سفیان ثوری رحمته الله	۱۹۱
تفسیر آیه ۳۵ سوره ابراهیم	۲۰۱
۱. شفاعت و واسطه گری بتها بدون اذن الهی	۲۱۰
۲. انکار نبوت و ارتباط انسان با خداوند	۲۱۱
۳. انکار معاد	۲۱۳
۴. اعتقاد به جبر	۲۱۴
حضرت شقیق بلخی رحمته الله	۲۱۷
حضرت حاتم اصم رحمته الله	۲۲۷
حضرت شیخ معروف کرخی رحمته الله	۲۳۷
حضرت سرتی سقطی رحمته الله	۲۴۵
حضرت جنید بغدادی رحمته الله	۲۵۵
حضرت شیخ منصور حلاج رحمته الله	۲۶۳
حضرت حبیب عجمی رحمته الله	۲۷۵
حضرت شیخ ابوالحسن خرقانی رحمته الله	۲۸۳
تفسیر آیه ۱۹۸ سوره اعراف	۲۹۳
حضرت ابوبکر شبلی رحمته الله	۳۰۱
حضرت امام ابوحنیفه رحمته الله	۳۰۹
حضرت امام مالک رحمته الله	۳۲۱
حضرت امام شافعی رحمته الله	۳۳۱
حضرت امام احمد رحمته الله	۳۳۹
حضرت شیخ عبدالقادر گیلانی رحمته الله	۳۴۷

جلد دوم.....	۳۵۹
مقدمه: موضوع اولیا.....	۳۶۱
حضرت زین العابدین علیه السلام	۳۷۳
حضرت عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه	۳۹۱
حضرت ابوسعید ابوالخیر رضی الله عنه	۴۰۱
حضرت رابعی عدویه رضی الله عنه	۴۱۵
حضرت فضیل بن عیاض رضی الله عنه	۴۲۵
حضرت شیخ داوود طایب رضی الله عنه	۴۳۷
حضرت ابوسلیمان دارانی رضی الله عنه	۴۴۹
حضرت امام یحیی رازی رضی الله عنه	۴۵۹
حضرت یوسف بن حسین رضی الله عنه	۴۷۱
حضرت ابو حفص حداد رضی الله عنه	۴۸۳
حضرت ابوسهل تُستری رضی الله عنه	۴۹۳
حضرت ابوالحسین نوری رضی الله عنه	۵۰۵
حضرت شیخ ابوعثمان حیری رضی الله عنه	۵۱۵
حضرت شیخ حکیم ترمذی رضی الله عنه	۵۲۹
حضرت ابوبکر وراق رضی الله عنه	۵۴۱
حضرت شیخ ابوبکر کتانی رضی الله عنه	۵۵۱
حضرت شیخ ابواسحاق کازرونی رضی الله عنه	۵۶۱
حضرت شیخ ابراهیم خواص رضی الله عنه	۵۷۳
حضرت شیخ ابوالقاسم نصرآبادی رضی الله عنه	۵۸۳

حضرت شیخ ابوعلی دقاق رحمۃ اللہ علیہ	۵۹۷
حضرت شیخ ابوالحسن شاذلی رحمۃ اللہ علیہ	۶۰۹
حضرت ابراهیم دسوقی رحمۃ اللہ علیہ	۶۲۳
حضرت سید احمد بدوی رحمۃ اللہ علیہ	۶۳۳
حضرت سید احمد رفاعی رحمۃ اللہ علیہ	۶۴۵
خاتمه	۶۵۷
تعلیقات مترجم	۶۵۹
رساله‌ای در مورد بوسیدن دست آیا جایز است یا بدعت و حرام	۶۶۱
بحثی در مورد مرگ انسان‌ها.....	۶۷۹
امام تبع الاول حمیری رحمۃ اللہ علیہ نمونه‌ای آشکار از توسل و تبرک به حضرت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و شهر	
مدینه منوره	۷۲۷
دشمنی با اولیا.....	۷۳۳
نهی حضرت پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم از دشنام دادن به مردگان	۷۴۱
تفسیر آیه ۵۷ سوره احزاب	۷۴۵
۱. زندگینامه هارون الرشید	۷۴۹
۲. زندگینامه‌ی مأمون عباسی	۷۶۱
۳. زندگینامه‌ی سلطان محمود غزنوی رحمۃ اللہ علیہ	۷۶۷
رساله‌ی امام مالک رحمۃ اللہ علیہ	۷۷۳
پژوهشی در باره‌ی توحید، توسل، استغاثه، استمداد، و مفاهیم مرتبط بر اساس آیات	
ذکر شده در این کتاب.....	۸۳۹
مآخذ مؤلف	۹۱۱

جلد اول

حضرت سرّی سقطی رحمۃ اللہ علیہ
حضرت جنید بغدادی رحمۃ اللہ علیہ
حضرت شیخ منصور حلاج رحمۃ اللہ علیہ
حضرت حبیب عجمی رحمۃ اللہ علیہ
حضرت شیخ ابوالحسن خرقانی رحمۃ اللہ علیہ
حضرت ابوبکر شبلی رحمۃ اللہ علیہ
حضرت امام ابوحنیفہ رحمۃ اللہ علیہ
حضرت امام مالک رحمۃ اللہ علیہ
حضرت امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ
حضرت امام احمد رحمۃ اللہ علیہ
حضرت شیخ عبدالقادر گیلانی رحمۃ اللہ علیہ

حضرت جعفر صادق رحمۃ اللہ علیہ
حضرت اویس قرنی رحمۃ اللہ علیہ
حضرت حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ
حضرت مالک بن دینار رحمۃ اللہ علیہ
حضرت ابراہیم بن ادہم رحمۃ اللہ علیہ
حضرت بشر حافی رحمۃ اللہ علیہ
حضرت شیخ ذوالنون مصری رحمۃ اللہ علیہ
حضرت بایزید بسطامی رحمۃ اللہ علیہ
حضرت عبداللہ بن مبارک رحمۃ اللہ علیہ
حضرت سفیان ثوری رحمۃ اللہ علیہ
حضرت شقیق بلخی رحمۃ اللہ علیہ
حضرت حاتم اصم رحمۃ اللہ علیہ
حضرت شیخ معروف کرخی رحمۃ اللہ علیہ

مقدمه‌ی مترجم بر چاپ دوم

اکنون که پس از مدت‌های مدید، رنج و زحمت به دنبال چاپ و نشر این کتاب ارزشمند، زمینه‌ای برای تحقق این هدف فراهم آمده است، خداوند متعال را شکر و سپاس می‌کنم که این نعمت بزرگ را بر بنده ارزانی داشت که به این صورت در خدمت اولیای الهی باشم و زمینه را برای خودم و دیگر افرادی که دوست دارند در این محضر گرم و آسمانی حضور داشته باشند، فراهم سازم.

نکاتی را که در مقدمه‌ی چاپ اول نگاشته بودم، برای بحث در باره‌ی جایگاه اولیاء در زندگی ما و برکات آنان در این دنیا کفایت می‌کند. در اینجا همین نکته را می‌افزایم که در این چاپ مطالب جدید بر کتاب افزوده شده‌اند که در چاپ قبلی وجود نداشته است. از جمله تفسیر برخی از آیات، اضافه کردن مطالبی در باره‌ی بوسیدن دست بزرگان،^۱ و نیز مطلبی در باره‌ی امام تبع الحمیری رحمته الله،^۲

۱. اثری از یکی از ماموستایان اهل سنت شهرستان تالش استان گیلان، به نام شاهین داداشی، که با اجازه خود ایشان به کتاب حاضر اضافه شده است. خدای مهربان برای ایشان سلامتی، رزق و روزی حلال، و دوری از ناراحتی‌های و مشکلات زندگی را عطا نماید. البته به تناسب قرار گرفتن در این کتاب، در پاورقی آن مطالبی از جانب مترجم این کتاب بر آن افزوده شده است.

۲. از کتاب «بیر و باوهری ئیمانداران»، اثر ماموستا احمد رستمی ده‌رگا شیخان با زبان کُردی، که ترجمه شده است که امیدوارم خداوند متعال به خود ایشان و خانواده محترم، عزت و صحت عنایت نموده و کسالت همسر مکرمه ایشان را نیز برطرف نموده و با صحت و عزت به حیات بابرکت خویش ادامه دهند.

رساله امام مالک رحمۃ اللہ علیہ^۱ و مطالب دیگری که در بخش مربوط به «پیوست مترجم» آمده‌اند.

ذکر این نکته لازم است که این جانب سید عسکر حسامی فرزند سیده خاتون ربابه حسینی اهل روستای حلوان منطقه ژاوه‌رود از توابع سنندج، برای پدر و برادرش به نام‌های مرحوم سید محی‌الدین و شهید سید غلامحسین حسینی، خیرات و صدقه کرده و از خدای مهربان تمنای دعای خیر و خوبی و خوشی برای آن دو مرحوم در روز قیامت درخواست و تقاضا دارم و به آنها ببخشد و بعد برای مادرم هم که مریض احوال هستند شفای عاجل و صحت کامل از خدای مهربان تمنا و تقاضا دارم.

در اینجا نیز نام گرامی افراد خیری را درج می‌نمایم که برای به ثمر رسیدن کتاب در چاپ دوم، به عنوان صدقه برای خود یا اموات خویش هزینه کرده‌اند:

- آقای رحمت‌الله گنجی، به عنوان صدقه برای مرحوم پدرش مظفر گنجی، و مرحوم تنها پسر عزیزش به نام کامبیز، از خداوند متعال مسئلت می‌شود که صدقه ایشان را قبول کرده و رفتگان آنها را به بهشت برین شاد کند.

- آقای میکائیل خلیلی اهل روستای تازه‌آباد سراب قحط‌قروه، به عنوان خیرات برای پدر و مادر مرحوم خود، جناب آقای فیض‌الله و کافیه خانم. از خداوند متعال مسئلت می‌شود که صدقه ایشان را قبول کرده و رفتگان آنها را به بهشت برین شاد کند.

- آقای نور الله کریمی اهل روستای کامشگران قروه، برای پسر مرحوم عزیزش به نام عبدالله که فوت کرده اند صدقه و خیرات کرده، از خداوند متعال مسئلت می‌شود که صدقه ایشان را قبول کرده و رفتگان آنها را به بهشت برین شاد کند.

۱. این رساله پیش‌تر به دست یکی از دوستان ترجمه شده و بنده با خرید حق ترجمه آن، به صورت موجود، این متن را نیز در اینجا قرار دادم. جَزَاهُمُ اللّٰهُ خَیْرًا

• آقای حاجی احمد یار علی اهل روستای پلوسرکان، منطقه قروه برای پدر و مادرش به نام های حاجی موسی و حاجیه شیرین خیرات و احسان کرده است. از خداوند متعال مسئلت می‌شود که صدقه ایشان را قبول کرده و رفتگان آنها را به بهشت برین شاد کند.

• خانم قدم خیرمحمدی تلوار، که در اصل از توابع شهرستان دهگلان است و الان ساکن روستای کامشگران قروه می‌باشند برای پدر و مادرش به نام های حاجی محمد محمدی تلوار، و حاجیه بتول حسینی، از خداوند متعال مسئلت می‌شود که صدقه ایشان را قبول کرده و رفتگان آنها را به بهشت برین شاد کند.

• آقای محمد صدیق خالدیان، اهل روستای معصوم آباد، منطقه قروه، ساکن در شهر سنندج، کارمند بانک کشاورزی می‌باشد برای پسر مرحومش سعید خالدیان صدقه و خیرات کرده، از خداوند متعال مسئلت می‌شود که صدقه ایشان را قبول کرده و رفتگان آنها را به بهشت برین شاد کند.

• خانمی اهل شهرستان بیجار، ساکن سنندج، و از جمله خوانندگان این کتاب پر محتوا، درخواست کرده برای مشکلات و ناراحتی‌هایی که دارد، دعای خیر شود تا از این مشکلات و ناراحتی‌ها نجات یابد، از خداوند متعال مسئلت می‌شود که صدقه ایشان را قبول کرده و نیت و مقاصد خیرشان را به بهترین نحوی که خود می‌داند، محقق کند.

• دو خواهر به نام‌های گشین و فروزان اهل شهرستان مریوان، برای برادر عزیز و مرحومشان به نام مختار لطفی خیرات و صدقه کرده‌اند. از خداوند متعال مسئلت می‌شود که صدقه ایشان را قبول کرده و برادر مرحوم آنها را به بهشت برین شاد کند.

• چندین نفر دیگر از شهرها و روستاهای استان کردستان کمک و خیرات کرده‌اند، و خواسته‌اند به هیچ عنوان نام و اشاره‌ای به آنها نشود که در کدام شهر یا روستا زندگی می‌کنند، از خداوند متعال مسئلت می‌شود که صدقه ایشان را قبول کرده و رفتگان آنها را به بهشت برین شاد کند.

• حاج کمال بانه‌ای، مسئول مسجد دارالقرآن، و مؤسس مدرسه علوم دینی محمد

رسول الله ﷺ در روستای قایه به رد بانه

و روستاهای زیر نیز در نماز جمعه کمک کرده اند،

• مردم روستای سرخه دزج از توابع شهرستان سنندج، آنهایی که برای نماز جمعه شرکت کرده و کمک کردند به امامت حاجی ماموستا ملا عبدالرحمن یونسی، از خداوند متعال مسئلت می شود که صدقه ایشان را قبول کرده و نیت و مقاصد خیرشان را به بهترین نحوی که خود می داند، محقق کند.

• مردم روستای آرندان به امامت حاجی ماموستا ملا سید عرفان احمدی، که برای نماز جمعه شرکت کرده و کمک کردند، از خداوند متعال مسئلت می شود که صدقه ایشان را قبول کرده و نیت و مقاصد خیرشان را به بهترین نحوی که خود می داند، محقق کند.

• مردم روستای ویسه از توابع شهرستان مریوان به امامت ماموستا ملا مصعب دیهیم، که برای نماز جمعه شرکت کرده و کمک و خیرات کرده بودند. از خداوند متعال مسئلت می شود که صدقه ایشان را قبول کرده و نیت و مقاصد خیرشان را به بهترین نحوی که خود می داند، محقق کند.

• خانواده ای اهل منطقه ژاوه رود، که در شهر مریوان زندگی می کنند صدقه و خیرات کرده اند و دعای خیر کنید که مشکلات و ناراحتی هایشان بر طرف شود، از خداوند متعال مسئلت می شود که صدقه ایشان را قبول کرده و رفتگان آنها را به بهشت برین شاد کند.

• مردم روستای دگاشیخان از توابع شهرستان مریوان، به امامت حاجی ماموستا ملا جلال الدین، که برای نماز جمعه شرکت کرده و کمک و خیرات کرده بودند. از خداوند متعال مسئلت می شود که صدقه ایشان را قبول کرده و نیت و مقاصد خیرشان را به بهترین نحوی که خود می داند، محقق کند.

در شهر سنندج هم چند مسجد کمک کردند:

• آنهایی که برای نماز جمعه در مسجد جامع حضرت صلاح الدین ایوبی رحمته الله علیه در

محلّه حاجی آباد پایین، با امامت ملا احسن میرزایی — سابق — که برای نماز جمعه شرکت کرده و کمک و خیرات کرده بودند. از خداوند متعال مسئلت می‌شود که صدقه ایشان را قبول کرده و نیت و مقاصد خیرشان را به بهترین نحوی که خود می‌داند، محقق کند.

• آنهایی که در روز عید فطر در مسجد حضرت شیخ سلیم تخته‌ای، رحمته‌الله و به همین نام در محلّه شیخ سلیم تخته‌ای، با امامت ماموستا ملا محمد غلام حسین نژاد که برای این کتاب کمک و خیرات کردند. از خداوند متعال مسئلت می‌شود که صدقه ایشان را قبول کرده و نیت و مقاصد خیرشان را به بهترین نحوی که خود می‌داند، محقق کند.

• آنهایی که در روز عید فطر و در مسجد حضرت خدیجه علیها السلام در محلّه اسلام آباد یا تقتان، با امامت ماموستا ملا حامد دبستان که برای این کتاب کمک و خیرات کردند. از خداوند متعال مسئلت می‌شود که صدقه ایشان را قبول کرده و نیت و مقاصد خیرشان را به بهترین نحوی که خود می‌داند، محقق کند.

• خانم‌ها شنو، شریفه، بلور، و مروارید عباسی، فرزندان مرحوم شکرالله عباسی، اهل روستای گزنه از توابع شهرستان سنندج برای پدرشان خیرات کرده. از خداوند متعال مسئلت می‌شود که صدقه ایشان را قبول کرده و رفتگان آنها را به بهشت برین شاد کند.

• آقای حاجی احمد غفوری، اهل روستای حسن آباد سنندج برای پدر و مادرش مرحوم آقای محمد و مرحومه حبیبه خانم، خیرات و احسان کرده اند. از خداوند متعال مسئلت می‌شود که صدقه ایشان را قبول کرده و رفتگان آنها را به بهشت برین شاد کند.

• در محلّه غفور، و اهالی محترم این محلّه، مسجد حضرت حسین علیه السلام و در نماز عید فطر، به امامت ماموستا ملا عرفان کاملی کمک و خیرات کردند. از خداوند متعال مسئلت می‌شود که صدقه ایشان را قبول کرده و نیت و مقاصد خیرشان را به بهترین نحوی که خود می‌داند، محقق کند.

در شهرستان سقز در دو محلّه کمک جمع‌آوری شد:

• مسجد حاجی ارجمند و در محله بهارستان پایین به امامت حاجی ماموستا ملا عبدالباسط کریمی، اهل روستای ژان از توابع ژاوه رود، و ساکن سقز، آنهایی که برای نماز عید فطر شرکت کردند و کمک و خیرات کردند. از خداوند متعال مسئلت می شود که صدقه ایشان را قبول کرده و نیت و مقاصد خیرشان را به بهترین نحوی که خود می داند، محقق کند.

• آنهایی که برای نماز عید فطر در مسجد و خانقاه حضرت شیخ محمد بهاء الدین رحمته الله پسر قطب العارفین شیخ محمد علی حسام الدین رحمته الله به امامت ماموستا ملا سید سوران حسامی، شرکت کرده بودند و کمک و خیرات کردند. از خداوند متعال مسئلت می شود که صدقه ایشان را قبول کرده و نیت و مقاصد خیرشان را به بهترین نحوی که خود می داند، محقق کند.

در شهر دهگلان نیز کمک هایی گردآوری شد:

• خانمی اهل شهرستان دهگلان که در شهر سنندج زندگی می کند. پدر این خانم به نام مرحوم حاج صدیق عنایتی چند روز پیش فوت کرده است. از طرف همسرش خانم مستوره رحیمی و یکی از دخترانش به نام سیران عنایتی برای ایسان خیرات شده است. از خداوند متعال مسئلت می شود که صدقه ایشان را قبول کرده و رفتگان آنها را به بهشت برین شاد کند.

• در نماز جمعه شهرستان دهگلان و در مسجد جامع حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه به امامت ماموستا ملا اسد الله امام سابق، از خداوند متعال مسئلت می شود که صدقه ایشان را قبول کرده و نیت و مقاصد خیرشان را به بهترین نحوی که خود می داند، محقق کند.

• مردم روستای حسینی از توابع شهرستان دهگلان به امامت حاجی ماموستا ملا آرمان صادقی، که برای نماز جمعه شرکت کرده و کمک کردند. از خداوند متعال مسئلت می شود که صدقه ایشان را قبول کرده و نیت و مقاصد خیرشان را به بهترین نحوی که خود می داند، محقق کند.

• جناب آقای شاهرخ از اهالی شهر دهگلان برای ایصال ثواب به روح مادر خود به نام حاجیه لطیفه فرزند مرحوم حاجی ایلخانی و مرحوم خدیجه رایج، و نیز برای ارواح خانواده‌ی مادر خویش، به صورت ویژه کمک شایانی کرده است. از خداوند متعال مسئلت می‌شود که صدقه ایشان را قبول کرده و رفتگان آنها را به بهشت برین شاد کند.

• یک دختر جوان مجرد به نام فروزان تهلیلی، ساکن شهر سنندج، و در اصل اهل روستای کانیمشکان است و این زحمت را تقبل نموده و در میان تعدادی از مردم سنندج به جمع‌آوری کمک برای آماده‌سازی و چاپ کتاب حاضر پرداخته است. تا به این صورت برای ارواح اموات خود، به ویژه عموی خویش مرحوم مختار تهلیلی به این کار خیر اقدام نموده است. از خداوند متعال مسئلت می‌شود که صدقه ایشان را قبول کرده و نیت و مقاصد خیرشان را به بهترین نحوی که خود می‌داند، محقق کند.

• سرکار خانم سعیده طهماسبی، به عنوان خیرات برای پدر و مادر مرحوم خود، به نام‌های محمدکریم و شرافت، و نیز پدر و مادر شوهر خویش به نام‌های مرحوم حسن و جیران خالدیان. از خداوند متعال مسئلت می‌شود که صدقه ایشان را قبول کرده و رفتگان آنها را به بهشت برین شاد کند.

امیدوارم خداوند متعال همان گونه که مسیر کمک را برای این افراد فراهم کرده است، راه وارد شدن به بهشت را نیز بر آنان آسان نماید. آمین

پیش از خاتمه‌دادن به این مقدمه، به چند شعر زیبا در وصف حضرت رسول خدا ﷺ گوش دل و جان می‌سپاریم و پس از آن خود را برای حضور در مجلس اولیا حاضر می‌کنیم:

صلوات بر حضرت محمد ﷺ و طلب استمداد از او
 وَصَلَّى اللّٰهُ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مَنْ خَيْرِ خَلْقِ اللّٰهِ
 شَفِيعُ يَوْمٍ وَعْدِ اللّٰهِ شَفِيعِي اَحْمَدَ الْمُخْتَارِ
 دخیلک صاحبِ معراج بَفَرَقِ اَنْبِیاء چون تاج
 همه عالم به تو محتاج مدد یا اَحْمَدَ الْمُخْتَارِ
 بحمد الله که غم خواری ز هر دو کُون سرداری
 حبیب حی غفاری مدد یا اَحْمَدَ الْمُخْتَارِ
 به لطف و مرحمت بنگر آمین شافعِ مُحَشَّرُ
 دخیلک سید سرور مدد یا اَحْمَدَ الْمُخْتَارِ
 اگر چه مَسْتُت و مَغْرورم ز راه حق بسی دورم
 به لطف و رحم تو شادم مدد یا اَحْمَدَ الْمُخْتَارِ
 اسیر نفس امارم گنهکار و خطابارم
 مُقَصِّر امر غفارم مدد یا اَحْمَدَ الْمُخْتَارِ
 غریق بحر عصیانم ذلیلِ نفسِ شیطانم
 خجالت بار میدانم مدد یا اَحْمَدَ الْمُخْتَارِ
 اگر بی جود و رنجورم و گر مُذْنِبُ و مَهْجُورم
 امید عفو تو دارم مدد یا اَحْمَدَ الْمُخْتَارِ
 ندارم جز توییاری کس در آن دنیا به دادم رس
 ز قَسْوَتِ دل شده قَقْنَسِ مدد یا اَحْمَدَ الْمُخْتَارِ
 امید رحم تو دارم ز نَسْلِ آلِ اَطْهَارِم
 به دست خود گرفتارم مدد یا اَحْمَدَ الْمُخْتَارِ
 به فَضْلُ و عِزَّتِ قرآن به حَقِّ خالق مَنّان
 به حق نور ایمانت مدد یا اَحْمَدَ الْمُخْتَارِ
 چه غم دارم که تو دارم به رحم تو پناه آرم

که نسل آل ابرارم مدد یا اَحْمَدَ الْمُخْتَار

(من از نسل توام یا شفیع‌المذنبین)

من چه گویم از ثنایت یا شَفِیعَ الْمُذْنِبِینِ
قابل مَدْحُ و لَقَائِثُ یا شَفِیعَ الْمُذْنِبِینِ
تو که وصف بیشمارت کرده رَبَّ الْعَالَمِینِ
برگزیده ذات پاکت یا شَفِیعَ الْمُذْنِبِینِ
شد مُشَرَّفَ ذات پاکت در دو عالم یا حَبِیبِ
کس چه داند وصف ذاتت یا شَفِیعَ الْمُذْنِبِینِ
ساکنان آسمان و عرش و کُرسی و قلم
دم‌به‌دم گویند سلامت یا شَفِیعَ الْمُذْنِبِینِ
یا مُحَمَّدَ خَلْقِ نَوْرَتِ از إِلَهَ الْعَالَمِینِ
قاب قوسین شد مقامت یا شَفِیعَ الْمُذْنِبِینِ
شد غلام آستانت جمله درویش و غنی
هم ز عرش آمد صِفَاتت یا شَفِیعَ الْمُذْنِبِینِ
ای که خوانندت حَبِیب و رَحْمَةً لِلْعَالَمِینِ
سید سادات نامت یا شَفِیعَ الْمُذْنِبِینِ
روز و اوایلای محشر مُتَنْظِرِ بر رَحْمَتت
شافع روز قیامت یا شَفِیعَ الْمُذْنِبِینِ
انبیاء روز قیامت نفسی نفسی ذکرشان
اُمَّتِی باشد کلامت یا شَفِیعَ الْمُذْنِبِینِ

گر بخوانی ور برانی نسل اولاد توأم
افضل و افضل نگاهت یا شَفِیعَ الْمُذْنِبِینِ
بیکس و خوار و فقیرم پر گناه و دل سیاه
بی وجودم بی کفایت یا شَفِیعَ الْمُذْنِبِینِ

غرق بحر معصیت غافل ز امر ذکر حق
بی نصیم بی لیاقت یا شَفِیعَ الْمُذْنِبِینِ
غرق بحر معصیت غافل ز امر ذکر حق
بی نصیم بی لیاقت یا شَفِیعَ الْمُذْنِبِینِ
محض فضل یار غار و عمر و عثمان و علی
جاودان فضل و کرامت یا شَفِیعَ الْمُذْنِبِینِ
هم به فضل آل و اصحاب کرام و تابعین
جان فدایت پاسبانت یا شَفِیعَ الْمُذْنِبِینِ
هم به فضل حضرت زهرا و نور هر دو عین
سوز عشق عاشقانت یا شَفِیعَ الْمُذْنِبِینِ
چشم رحمت برگشا این بنده‌ی عاصی بین
چشم رحم پر صفایت یا شَفِیعَ الْمُذْنِبِینِ
یا رسول الله فقیرم هم ذلیل و تشنه لب
کن شفاعت در قیامت یا شَفِیعَ الْمُذْنِبِینِ
هر چه هستم از تو هستم نسل آل طاهرم
در مران از آستانت یا شَفِیعَ الْمُذْنِبِینِ

حقیقه تهریقته

تهریقته موشکله یاران به خونساموشکلی نادهن

حقیقت جه‌وه‌ری ئه‌سله به وه‌حش و جاهلی ناده‌ن
 ئه‌مین‌داری خه‌زینه‌ی حق هه‌موو ئه‌رواحی قوتبانن
 کللی ئه‌و به هه‌ر بی‌ئیع‌تیار و غافل‌ی ناده‌ن
 شو‌عاعی نوری حق بو‌قه‌لبی هه‌ر مه‌ئمووری تابانه
 به هه‌ر بی‌جه‌وه‌ر و خه‌ففاش و کو‌یر و غافل‌ی ناده‌ن
 مه‌تاعی دینی مه‌محمودی به ده‌ستی هه‌ر که‌سی نا‌گا
 به خر‌قه و ته‌یله‌سان و ریش و می‌زه‌ر مه‌لمه‌لی ناده‌ن
 شه‌رابی عیش‌ق و شو‌ری گول‌شه‌ن و گو‌لزاری سو‌بحانی
 به هه‌ر زاغ و قه‌لی نا‌گا به غه‌یره‌ز بول‌بولی ناده‌ن
 له ده‌شتی وه‌حده‌تا عه‌نقای ته‌ریقه‌ت گه‌ر شکا بال‌ی
 مه‌قامی ئه‌و به بوم و له‌قله‌ق و زاغ و قه‌لی ناده‌ن
 به بی‌ره‌نج و مه‌شه‌ققه‌ت گه‌وه‌ری مه‌تل‌ووبی یه‌زدانی
 به ده‌ستی بول‌حه‌سه‌ن ئه‌ولادی ساحیب دول‌دولی ناده‌ن^۱
 ترجمه: (۱) طریقت مشکل است یاران آن را به فرد مخنث^۲ نمی دهند.

۱. اشعار فارسی و گُردی: برگزیده‌ای از دیوان گنجینه حقیقت، تألیف فاضل محترم اهل علم و عرفان فرید عصر و زمان مرحوم حضرت قطب العارفین سلطان سید احمد هو‌یه (قدس الله سره‌العزیز) و یکی از خلفای مشهور حضرت قطب العارفین شیخ محمد علی ملقب به حسام الدین (قدس الله سره‌العزیز).

۲. کلمه‌ی مخنث، چند معنا دارد: (۱) مردی که حالات و اطوار زنان را از خود بروز بدهد؛ زن‌مانند. (۲) آن‌که نه مرد است و نه زن؛ خنثی؛ اَمَرْد؛ بی‌ریش. اما مفهوم آن، عبارت است از: ابله و نادان. غدار و مکار. آنکه نیک رفاقت و آشنائی نداند و نامرد و بی‌همت و ناکس و بدنام و رسوا باشد.

مخنث به مردی می‌گویند که خود را به صورت زن درمی‌آورد و رفتار زنانه دارد. زن نمائی یک مرد و رفتار زنانه‌ی او به قصد تهییج شهوت در مردان و تحریک غریزه‌ی جنسی آنها

موارد مختلف و نموده‌ها و نشانه‌های ظاهری و غیرظاهری متعدّد و متفاوتی می‌تواند داشته باشد که در این جا مختصراً به پاره‌ای از آن موارد اشاره می‌گردد:

ا: آرایش و زینت زنانه داشتن

ب: نازک کردن صدا مانند صدای زنان

ج: پوشیدن لباس زنانه

د: رفتار و سلوک و اطوار زنانه داشتن

خنثی از نظر جنسیت یا مرد است و یا زن؛ هرچند برخی احتمال وجود جنس سومی را که نه مرد باشد و نه زن، بلکه مصداق هر دو عنوان باشد، مطرح کرده‌اند. خنثی دو قسم است: مشکل و غیر مشکل. خنثایی که در پرتو علائم تعیین شده در شرع و یا — بنا بر قول برخی — قراین و مرجّحات دیگر، به یکی از دو جنس مرد یا زن ملحق می‌گردد، خنثای غیر مشکل و محکوم به احکام همان جنس است و خنثایی که دارای علائم و قراین چینی نیست، خنثای مشکل خواهد بود.

نشانه‌هایی که با آنها می‌توان خنثی را به یکی از دو جنسیت مرد یا زن ملحق کرد عبارتند از:

۱. خروج دائمی یا غالبی بول از یکی از دو آلت تناسلی وی و حکم به جنسیت او بر اساس همان آلت. در فرض خروج غالبی، خروج بول از مخرج دیگر باید بسیار نادر باشد.

۲. پیشی گرفتن دائمی یا غالبی خروج بول از یکی از دو آلت در فرض خروج آن از هر دو.

۳. دیرتر قطع شدن بول از یکی از دو آلت در فرض خروج همزمان آن از هر دو. بر علامت بودن این ویژگی ادعای اجماع شده است؛ هرچند برخی قدما آن را نپذیرفته‌اند.

۴. شمردن دنده‌های سمت راست و چپ قفسه سینه که در صورت برابر بودن آنها، زن و در صورت نابرابری، مرد خواهد بود. در ملاک بودن این نشانه اختلاف است.

نگاه کردن به دُبر خنثی و نیز هر دو آلت تناسلی وی بر مرد و زن حرام است؛ لیکن نگاه کردن به یکی از دو آلت تناسلی او که همسان آلت تناسلی نگاه‌کننده نیست، مانند نگاه کردن مرد به آلت زنانه، بنابر قول گروهی جایز است، مگر آنکه خنثی از محارم باشد که بر مَحرم وی نگاه کردن به هیچ یک از آن دو جایز نیست.

برخی نیز مطلقاً نگاه کردن به هر یک از دو آلت خنثی را جایز ندانسته‌اند. امّا دیگر اعضای بدن خنثی، برخی گفته‌اند: خنثای مشکل نسبت به مرد و خنثی، حکم زن و نسبت به زن، حکم مرد را دارد؛ در نتیجه بر خنثی واجب است خود را از مرد پپوشاند و مرد نمی‌تواند به

طریقت گوهر اصل است. آن را به انسان غیر اهلی و جاهل نمی دهند. (۲) امانتدار گنجینه حق ارواح اقطاب هستند. کلید آن را به دست افراد بی اعتبار غافل نمی دهند. (۳) شعاع نور حق برای قلب افراد مأمور تابان است. آن را به الاغ بی جوهر، خفاش، کور، و غافل نمی دهند. (۴) متاع دین محمودی به دست هرکسی نمی رسد. آن را به خرقة، طیلسان،^۱ ریش، عمامه رنگارنگ نمی دهند. (۵) شراب عشق و شور گلشن و گلزار سبحانی را به هر زاغ و کلاغ نمی رسد و آن را به غیر از بلبل به کسی نمی دهند. (۶) اگر در دشت وحدت بال عنقای طریقت شکست، مقام او را به هر جغد و لک لک زاغ و کلاغ نمی دهند. (۷) بدون رنج و مشقت گوهر مطلوب یزدانی به دست بوالحسن^۲ اولاد صاحب دلدل^۳ نمی دهند.

سید عسکر حسامی هویه

بدن او — جز مواضع استشنا شده، مانند صورت و کف دست — نگاه کند، چنان که وی نیز نمی تواند به مرد نگاه کند. و نیز واجب است خود را از زن بپوشاند؛ چنان که زن نیز نمی تواند به بدن او — جز مواضع استشنا شده — نگاه کند؛ همان گونه که ختنی نیز نمی تواند به بدن زن — جز آنچه استشنا شده — نگاه کند.

۱. نوعی جامه کلاه دار گشاد، بلند، و شبیه شنل که خواص، مشایخ، یا ... بر دوش می انداختند؛ ردا.

۲. کنیه‌ی حضرت علی علیه السلام و نیز کنیه‌ی حضرت سلطان سید احمد هویه رحمته الله می باشد.

۳. دلدل: نام ماده استر سپید به سیاهی مایل که حاکم اسکندریه به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده بود، حضرت محمد صلی الله علیه و آله آن را برای سواری به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بخشید.

این کتاب به صورت رایگان پخش می شود و خرید و فروش آن شرعاً حرام است.

تفسیر آیه ۶۲ - ۶۴ سوره یونس^۱

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾

«آگاه باشید که قطعاً بر اولیای الله نه بیمی است» (اولیاء الله: دوستان خدا):
نخبگان و برگزیدگان از مؤمنانند که گویی با طاعت خدای سبحان و پرهیز از معصیت وی، به او نزدیک شده‌اند پس بر این گروه نه در هنگامه رستاخیز و حشر و نشر و عرصات قیامت، بیمی است چرا که خدای متعال ضمانت کرده است که ایشان از هول و هراس آن روز ایمن باشند «و نه آنان اندوهگین می‌شوند» بر آنچه که از دنیا از دست داده و پشت سرگذاشته‌اند چنان‌که دوست‌داران دنیا بر از دست دادن آن اندوهگین می‌شوند.

الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ

این گروه دوستان خدا جلّ جلاله «همانان» اند «که ایمان آورده‌اند» به آنچه که باید بدان ایمان می‌آوردند «و تقوی ورزیده‌اند» یعنی: از خدای سبحان پروا داشته‌اند؛ با پایبندی به امر و نهی وی. آری! اینان هرگز به مانند دیگران بیم و هراسی ندارند زیرا به تکالیفی که خداوند جلّ جلاله بر ایشان وضع کرده، عمل نموده‌اند و خود را از معاصی و نواهی وی بازداشته‌اند پس ایشان ضمن این‌که از اعتماد به نفس برخوردار بوده‌اند، به پروردگار خویش نیز گمان نیک داشته‌اند. همچنین آنان، بر از دست دادن خواسته‌ای از خواسته‌ها و مقصدی از مقاصد دنیا

۱. این آیات در چند جای دیگر نیز در این کتاب ذکر شده‌اند. اما تفسیر آنها فقط در اینجا درج شده است.

اندوهگین نمی‌شوند زیرا می‌دانند که این هم به قضا و قدر الهی است پس سینه‌هایشان برای هرگونه رخدادی، باز و گشاده، جسم و جان‌شان پرنشاط و دل‌هایشان شادمان و مسرور است. در حدیث شریف به روایت حضرت سعید بن جبیر رضی الله عنه آمده است که از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: «اولیای خدا جلّ جلاله کیستند؟» فرمودند: «کسانی اند که دیدنشان خدا جلّ جلاله را به یاد انسان می‌آورد».

لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
 «برای ایشان» یعنی: برای اولیاءالله از جانب خداوند جلّ جلاله «در زندگی دنیا و در آخرت بشارت است».

مفسران در تفسیر این بشارت، چهار وجه را ذکر کرده‌اند:

- ۱ — این بشارت، از طریق وحی الهی بر انبیایش علیهم‌السلام در مورد حالشان در آخرت است که ایشان را به بهشت خویش در می‌آورد و از ایشان خشنود می‌شود.
- ۲ — این بشارت، با خوابهای نیکویی است که به آنان در زندگی دنیا، مژده نیک می‌دهد چنان‌که در حدیث شریف مرفوع آمده است: لَا يَبْقَى بَعْدِي مِنَ النَّبَوَّةِ شَيْءٌ، إِلَّا الْمُبَشِّرَاتُ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا الْمُبَشِّرَاتُ؟ قَالَ: الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ، يَرَاهَا الرَّجُلُ، أَوْ تُرَى لَهُ: ^۱ بعد از من، از وحی جز مبشرات، یعنی رؤیای صالحه‌ای که مؤمن آن را می‌بیند، یا دیگران در حق وی می‌بینند، باقی نمانده است».
- ۳ — این بشارت، فضل خداوند جلّ جلاله بر مؤمنان با اجابت دعا‌هایشان در دنیا است.

- ۴ — این بشارت، مژده دادن فرشتگان به مؤمنان در هنگام احتضارشان است و مضمون این مژده این است:

۱. به روایت بیهقی، در: الشعب (۴۷۵۰)؛ البزار (۲۱۱۸)؛ خطیب در تاریخ خود ۱۱ / ۱۴۰؛ هیثمی، در: المجمع ۷ / ۱۷۲،

«أَلَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ»^۱

بیم نداشته باشید و اندوهگین نباشید و مژده باد شما را به بهشتی که به شما وعده داده می‌شد.

اما بشارت برای اولیاءالله در آخرت، عبارت است از: ملاقات فرشتگان با ایشان و دادن پیغام کامیابی ایشان به نعمتهای بهشت و به سلامت ماندنشان از عذاب دوزخ. «کلمات خدا را تبدیلی نیست» سخنان خدا جلّ جلاله را عموماً تغییر و تبدیلی نیست و از جمله، وعده‌های او برای بندگان نیکوکارش را. یعنی این وعده‌ها خواه‌ناخواه تحقق یافتنی است «این» پاداش وافر در زندگی دنیا و آخرت «همان کامیابی بزرگ است».

چگونه دوستان خدا می‌ترسند یا غمگین می‌شوند، در حالی که خدا این گونه با ایشان است در هرکاری و در هر حرکتی و در هر سکونی؟ آنان دوستان یزدانند، و بدو ایمان دارند و از خشم و عذاب او خویشتن را می‌پایند، و وی را در نهان و آشکار پیش چشم می‌دارند.

(دوستان خداوند) کسانی که ایمان آورده‌اند و تقوا پیشه کرده‌اند. چگونه می‌ترسند و چگونه غمگین می‌گردند، در حالی که آنان با خدا پیوند دارند، چون که ایشان دوستان خداوند؟ چه غمگین گردند و از چه بترسند، در حالی که در این جهان و در آن جهان بدیشان مژده داده می‌شود؟ وعده یزدان وعده راستینی است که تغییر نمی‌پذیرد و دگرگون نمی‌شود.

سخنان خدا، (یعنی وعده‌هایی که خدا به پیغمبران‌ش مبنی بر پیروزی و بهروزی و سعادت دو جهان داده است) تخلف‌ناپذیر است.

این (چیزی که در دنیا و آخرت به آنان مژده داده می‌شود) رسیدن به آرزو و رستگاری بزرگی است. دوستان خدا کسانی هستند که روند قرآنی از ایشان

سخن می‌گوید. آنان مؤمنانی هستند که چنان که باید ایمان دارند، و پرهیزگاران هستند که چنان باید پرهیزگارند... ایمان هم آن ایمانی است که در دل جایگزین شود، و کردار آن را نشان دهد و راست و درست نمایان گرداند. عمل و کردار هم عبارت است از اجراء آنچه خدا بدان دستور داده است، و دوری از آنچه خدا از آن نهی فرموده است... باید معنی ولی خدا بودن را این‌گونه بدانیم و فهم کنیم. معنی ولی خدا بودن آن‌گونه نیست که مردمان عوام می‌دانند و فهم می‌کنند، و می‌گویند: اولیاء خدا، آوارگان دیوانه نابخردند! العیاذ باللہ در پرتو این رعایت و حمایت از دوستان خدا، یزدان جهان پیغمبر ﷺ را که سزاوارترین ولی و بهترین دوست، او است، مخاطب قرار می‌دهد، و او را در برابر تکذیب‌کنندگان و دروغ‌پردازان اطمینان می‌دهد و خاطر جمع می‌کند. در نخستین آیه می‌گوید: آگاه باشید که اولیای خدا نه ترسی بر آنان است و نه غمی دارند.

برای فهم دقیق محتوای این سخن باید معنی اولیاء بخوبی شناخته شود. اولیا جمع ولی در اصل از ماده ولی یلی گرفته شده که به معنی نبودن واسطه میان دو چیز و نزدیکی و پی در پی بودن آنها است، به همین دلیل به هر چیزی که نسبت به دیگری قرابت و نزدیکی داشته باشد، خواه از نظر مکان یا زمان یا نسب و یا مقام، ولی گفته می‌شود، استعمال این کلمه به معنی سرپرست و دوست و مانند اینها نیز از همین جا است.

بنا بر این اولیاء خدا کسانی هستند که میان آنان و خدا حائل و فاصله‌ای نیست، حجابها از قلبشان کنار رفته، و در پرتو نور معرفت و ایمان و عمل پاک، خدا را با چشم دل چنان می‌بینند که هیچ‌گونه شک و تردیدی به دل‌هایشان راه نمی‌یابد، و به خاطر همین آشنایی با خدا که وجود بی‌انتها و قدرت بی‌پایان و کمال مطلق است، ماسوای خدا در نظرشان کوچک و کم ارزش و ناپایدار و بی

مقدار است.

کسی که با اقیانوس آشنا است، قطره در نظرش ارزشی ندارد و کسی که خورشید را می بیند نسبت به یک شمع بی فروغ بی اعتنا است. و از اینجا روشن می شود که چرا آنها ترس و اندوهی ندارند، زیرا خوف و ترس معمولاً از احتمال فقدان نعمتهایی که انسان در اختیار دارد و یا خطراتی که ممکن است در آینده او را تهدید کند، ناشی می شود، همانگونه که غم و اندوه معمولاً نسبت به گذشته و فقدان امکاناتی است که در اختیار داشته است، اولیاء و دوستان راستین خدا از هر گونه وابستگی و اسارت جهان ماده آزادند، و زهد به معنی حقیقیش بر وجود آنها حکومت می کند، نه با از دست دادن امکانات مادی جزع و فزع می کنند و نه ترس از آینده در این گونه مسائل افکارشان را به خود مشغول می دارد.

بنا بر این غمها و ترسهایی که دیگران را دائماً در حال اضطراب و نگرانی نسبت به گذشته و آینده نگه می دارد در وجود آنها راه ندارد.

یک ظرف کوچک آب، از دمیدن یک انسان متلاطم می شود، ولی در پهنه اقیانوس کبیر حتی طوفانها کم اثر است و به همین دلیل اقیانوس آرامش می نامند. نه آن روز که داشتند به آن دل بستند و نه امروز که از آن جدا می شوند غمی دارند، روحشان بزرگتر و فکرشان بالاتر از آن است که اینگونه حوادث در گذشته و آینده در آنها اثر بگذارد. به این ترتیب امنیت و آرامش واقعی بر وجود آنها حکمفرما است.

خلاصه اینکه غم و ترس در انسانها معمولاً ناشی از روح دنیا پرستی است، آنها که از این روح تهی هستند، اگر غم و ترسی نداشته باشند بسیار طبیعی است.

این بیان استدلالی مساله بود و گاهی همین موضوع به بیان دیگری که شکل

عرفانی دارد به این صورت عرضه می‌شود.

اولیای خدا آن چنان غرق صفات جمال و جلال او هستند و آن چنان محو مشاهده ذات پاک او می‌باشند که غیر او را به دست فراموشی می‌سپردند، روشن است در غم و اندوه و ترس و وحشت حتما نیاز به تصور فقدان و از دست دادن چیزی و یا مواجهه با دشمن و موجود خطرناکی دارد، کسی که غیر خدا در دل او نمی‌گنجد و به غیر او نمی‌اندیشد و جز او را در روح خود پذیرا نمی‌شود، چگونه ممکن است غم و اندوه و ترس و وحشتی داشته باشد.

۲- از آنچه بیان شد این حقیقت آشکار میشود که منظور غمهای مادی و ترسهای دنیوی است، و گرنه دوستان خدا وجودشان از خوف او مالا مال است، ترس از عدم انجام وظائف و مسئولیتها، و اندوه بر آنچه از موفقیتها از آنان فوت شده، که این ترس و اندوه جنبه معنوی دارد و مایه تکامل وجود انسان و ترقی او است، به عکس ترس و اندوههای مادی که مایه انحطاط و تنزل است.

قرآن مجید نیز در باره مؤمنان می‌گوید:

الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ^۱

کسانی که از پروردگارشان با اینکه او را به خشم نمی‌بینند می‌ترسند و از رستاخیز بیمناکند.

بنا بر این آنها خوف و ترس دیگری دارند .

۱- کسی که ولی خدا باشد، خدا هم ولی اوست: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ

عَلَيْهِمْ»^۲

۲- کسی که خوف الهی داشته باشد، خوفی دیگر نخواهد داشت. «أَلَا إِنَّ

۱. انبیاء/ ۴۹

۲. یونس/ ۶۲

أُولِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ»^۱ (آن را که حساب پاک است، از محاسبه چه باک است)

۳- اولیای خدا، آینده ای روشن و بدون بیم و اندوه دارند. أَلَا إِنَّ أُولِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۲

۴- ایمان و تقوا، خصلت ریشه دارِ اولیای خداست. «آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ»^۳

۵ - ایمان و تقوای دائمی، هم سبب رفع نگرانی است و هم انسان را از اولیای خدا قرار می دهد. «أَلَا إِنَّ أُولِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (●●) الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ»^۴

با این حال، ممکن است گفته شود که در آیه «أَلَا إِنَّ أُولِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» هیچ قیدی که آن را مطلق دنیا یا آخرت کند ندارد. از طرفی دیده شده است که مثلاً پیامبر ﷺ برای فوت ابراهیم فرزندشان دچار اندوه شدند و ... از سویی در قرآن، متقین را واجد خوف از خداوند می خواند. بر این اساس احتمال دارد برخی گمان کنند که این آیات و روایات با هم در تضاد هستند.

در جواب باید گفت: تضادی در کار نیست، بلکه تأمل، تعمق و تفکر لازم است؛ چرا که اگر قرار باشد در قرآن کریم، هر کلمه ای با تمامی جزئیاتی که وجود دارد و یا مدّ نظر ما می باشد نوشته شود، فطرتش به اندازه ی عالم هستی خواهد شد، چرا که قرآن کریم، کتاب هستی است.

ابتدا به آیه ی مورد استناد در پرسش، و نیز چند آیه ی دیگر که در آن به «وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» تصریح شده، نظری بیندازیم:

۱. یونس/ ۶۲

۲. یونس/ ۶۲

۳. یونس/ ۶۳

۴. یونس/ ۶۲ - ۶۳.

« أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ »^۱

آگاه باشید (دوستان و) اولیای خدا، نه ترسی دارند و نه غمگین می شوند!
 «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ
 وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۲

کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند و نماز را برپا داشتند و
 زکات را پرداختند، اجرشان نزد پروردگارشان است؛ و نه ترسی بر آنهاست، و نه
 غمگین می شوند.

« يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ »^۳

ای بندگان من! امروز نه ترسی بر شماست و نه اندوهگین می شوید!
 اگر به تمامی آیاتی که در آن به « وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ » تصریح
 شده دقت نمایید، یا در متن همان آیه، و یا در آیات و قبل و بعد، تفهیم می نماید
 که دست کم ظاهرش مربوط به آینده و آخرت می باشد.
 به عنوان مثال: در یک آیه می فرماید: علت این است که آنها در گذشته ایمان
 آوردند و از مسلمانان بودند «الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ»^۴ در یک آیه دیگر
 می فرماید: چون آنها در گذشته ایمان آوردند و از متقین بودند «الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا
 يَتَّقُونَ»^۵ - در یک آیه دیگر می فرماید این دوری از خوف و حزن، اجر است
 که خداوند به آنها می دهد، و اجر پاداشی است که آخر کار داده می شود؛ مثل
 این است که بگویید: «هر که این کار را بکند، فلان مقدار به او مزد و نیز پاداش

۱. یونس، ۶۲

۲. بقره، ۲۷۷

۳. زخرف، ۶۸

۴. زخرف، ۶۹

۵. یونس ۶۳

اضافی خواهیم داد).

«بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۱

و آری هر کس که خود را با تمام وجود به خدا تسلیم کند و نیکوکار باشد پس مزد وی پیش پروردگار اوست و بیمی بر آنان نیست و غمگین نخواهند شد. وقتی خطاب به مؤمنان و متقیان و آورندگان عمل صالح، می‌فرماید: «امروز خوف و حزنی بر شما وارد نمی‌شود»؛ یعنی روز قیامت.

مقصود از خوف و حزن، واکنش‌های طبیعی، که در بیشتر حیوانات نیز وجود دارد، نمی‌باشد. تمامی حیوانات، از خطر می‌ترسند و بسیاری از آنها، حزن خود را در تلف شدن فرزند خود، با علانم گوناگونی، حتی اشک، نشان می‌دهند، و این نوع از "خوف و حزن طبیعی" در تمامی انسان‌ها نیز وجود دارد و در انسان‌هایی که از مرتبه‌ی حیوانیت خارج شده و به وادی انسانیت قدم گذاشته‌اند، از سنخ خوف، حزن، امید و سرور الهی می‌باشد.

بنابراین، مقصود آیات، این خوف و حزن‌های طبیعی در دنیای مادی نیست، چنان که حیات اخروی نیز مادی نمی‌باشد؛ بلکه خوف و حزن روحانی و جانی می‌باشد که در دنیا و نیز در آخرت وجود دارد، منتهی بهشتیان در آخرت چنین خوف و حزنی نخواهند داشت.

"خوف"، غالباً نسبت به آینده است؛ مثل کسی که می‌ترسد شغلش، پدرش یا مالش را از دست بدهد و ضرر و زیان و خطری متوجه او گردد؛ و "حزن" غالباً مربوط به گذشته می‌باشد، مثل کسی که غصه‌ی از دست دادن محبوب خود را می‌خورد.

هیچ کس از این که پدرش، مادرش، همسرش و یا فرزندش را ده سال پیش از دست داد، دچار خوف نمی‌گردد، بلکه محزون می‌گردد - و هیچ کس برای احتمالات آینده، محزون نمی‌گردد، بلکه ترس و خوف دارد؛ مگر آن که به وقوع مصیبت، ضرر و زیانی برای خود در آینده، یقین داشته باشد، که آن برایش هم خوف دارد و هم حزن؛ مثل کسی که او را به سوی زندان یا اعدام می‌برند.

پس برای آن که خوفی نداشته باشد، لازم است آینده‌ی روشن، به صورت قطعی پیش رویش باشد؛ و برای آن که "حزنی" نداشته باشد، باید گذشته را گذرانده باشد و به نتایجی برسد که برای گذشته غصه نخورد و محزون نگردد؛ و چنین حالاتی پیش نمی‌آید، مگر پس از قیامت و هنگام ورود به بهشت جاوید الهی.

"خوف و حزن"، ابتدا حالات درونی برای هر شخصی می‌باشد؛ هیچ دلیلی ندارد که من نیز از آن چه شما می‌ترسید، بترسم و یا آن چه من را محزون نموده، شما را نیز محزون نماید؛ مگر آن که یک وحدتی پیش آید، امتی تشکیل گردد، قلوب به هم مرتبط، نزدیک و متحد گردند. چنان که انبیای الهی علیهم‌السلام، به امت خود می‌گفتند: «ما از آینده‌ی شما می‌ترسیم»؛ یعنی اگر خودت نمی‌ترسی، من می‌دانم چه سرنوشتی منتظر توست و من برای تو می‌ترسم - و یا از مصیبت وارده به تک تک آحاد امت، محزون می‌گردند؛ چنان که اگر پدر یا مادر یا فرزند دوست ما بمیرد، ما نیز محزون می‌گردیم، اما در دنیا روزانه صدها هزار نفر می‌میرند، و ما محزون نمی‌گردیم؛ چرا که قلوب مان مرتبط و متحد با آنها نگرديده است.

اولیاء الله، از این که در آن گوشه‌ی کشور و یا حتی دنیا، به یک پیرزنی که هم کیش آنها نیز نمی‌باشد، ظلم شود، هم می‌ترسند و هم محزون می‌گردند، چرا که آنان "رحمة للعالمین" و "امام الرحمة" می‌باشند، قلوب‌شان با همگان مرتبط

است، اگر چه ارتباط یک سویه باشد.

زندگی در دنیا، ملازم با ابتلائات و مصائب گوناگون می باشد، لذا هم خوف در باره ی آینده وجود دارد و هم حزن از گذشته. زندگی دنیوی، هم خوف و حزن طبیعی دارد، و هم خوف و حزن روحی و روحانی.

همین گروه مؤمنان و متقیان حقیقی که در آخرت هیچ خوف و حزنی برایشان نیست؛ در دنیا، و در طول ترس از خداوند متعال و این که مبدا، به جای فضلش، با عدلش با آنها رفتار نماید؛ ترس این را دارند که مبدا "عاقبت به خیر" نشوند، مبدا کفر و عناد و کبری در وجودشان باشد که در روزها و یا حتی لحظات آخر متبلور گردد و آنها را با بی دینی از دنیا ببرد! و هم چنین، دائماً محزون هستند که چرا از فرصت ها، نعمت ها و امکانات داده شده، آنگونه که باید و می توانستند، بهره نبردند و برای رشد و اعتلای درجه خود و قرب بیشتر، تلاش مضاعفی ننمودند.

مؤمن و متقی، اگر در همین دنیا، متوجه یک لحظه غفلت خود و آن چه بابت این یک لحظه از دست داده بشود، به اندازه ی یک عمر غصه می خورد و محزون می گردد و چون دیگر نمی تواند آن لحظه را بازگرداند و جبران نماید، با امید به فضل، رحمت و مغفرت الهی، روی به استغفار و توبه می آورد.

بنابراین، در این دنیا، نه تنها خوف و حزن طبیعی، برای همگان وجود دارد؛ بلکه حزن و اندوه روحی نیز بدین معنا وجود دارد؛ و اساساً از اسباب ساخته شدن و از علل رشد، کمال و قرب و بالتبع اجر، همین خوف ها و حزن های حقیقی، روحانی، معنوی و منطقی می باشد، اگر چه مربوط به امور به ظاهر دنیوی باشند؛ چنان که امیدواری به رحمت الهی، یعنی برخورداری همزمان و موازی، از "خوف و رجاء"؛ سبب رشد و عروج می گردد. این "خوف و رجاء"، دو بال پروازند و البته که "حزن" سبب تصفیه و جلای دل می گردد.

سؤال مهم دیگر آن است که چگونه است که در برخی آیات قرآن، ترس و حزن به پیامبران علیهم السلام نسبت داده شده حال آنکه در آیه دیگری می‌فرماید: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؟ آگاه باشید (دوستان و) اولیای خدا، نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند!

به بیان دیگر، خداوند در قرآن می‌فرماید:

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ^۱

آگاه باشید (دوستان و) اولیای خدا، نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند!
اما در جاهای دیگر در وصف حالات پیامبران علیهم السلام می‌فرماید:

خوف:

فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكَّرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ لُّوطٍ^۲

(اما) هنگامی که دید دست آنها به آن نمی‌رسد (و از آن نمی‌خورند، کار) آنها را زشت شمرد؛ و در دل احساس ترس نمود. به او گفتند: «نترس! ما به سوی قوم حضرت لوط علیه السلام فرستاده شده‌ایم!»

قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ^۳

گفت: «آن را بگیر و نترس، ما آن را به صورت اولش باز می‌گردانیم.

قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ

گفتیم: «نترس! تو مسلما (پیروز و) برتری!

وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّىٰ مُدِرًّا وَلَمْ يَعْقِبْ يَا مُوسَىٰ لَا تَخَفْ إِنِّي لَا

۱. یونس/۶۲

۲. هود/۷۰

۳. طه/۲۱

۴. طه/۶۸

يَخَافُ لَدَىٰ لِمُرْسَلُونَ^۱

و عصایت را بیفکن! - هنگامی که (موسی) به آن نگاه کرد، دید (با سرعت) همچون ماری به هر سوی دود (ترسید و) به عقب برگشت، و حتی پشت سر خود را نگاه نکرد - ای موسی! نترس، که رسولان نزد من نمی ترسند!

فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي - عَلَىٰ اسْتِخْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ^۲

ناگهان یکی از آن دو (زن) به سراغ او آمد در حالی که با نهایت حیا گام برمی داشت، گفت: «پدرم از تو دعوت می کند تا مزد آب دادن (به گوسفندان) را که برای ما انجام دادی به تو بپردازد.» هنگامی که حضرت موسی علیه السلام نزد او [=حضرت شعیب علیه السلام] آمد و سرگذشت خود را شرح داد، گفت: «نترس، از قوم ظالم نجات یافتی!»

وَأَنْ أَلْقِي عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّىٰ مُدَبِّرًا وَلَمْ يَعْقِبْ يَا مُوسَىٰ أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ^۳

«عصایت را بیفکن!» هنگامی که (عصا را افکند و) دید همچون ماری با سرعت حرکت می کند، ترسید و به عقب برگشت، و حتی پشت سر خود را نگاه نکرد! ندا آمد: «برگرد و نترس، تو در امان هستی!

لَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِئَاءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُوكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا أَمْرًا تَكَّ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ^۴

هنگامی که فرستادگان ما نزد حضرت لوط علیه السلام آمدند، از دیدن آنها بدحال و

۱. نمل/۱۰

۲. قصص/۲۵

۳. قصص/۳۱

۴. عنکبوت/۳۳

دل‌تنگ شد؛ گفتند: «نترس و غمگین مباش، ما تو و خانواده‌ات را نجات خواهیم داد، جز همسرت که در میان قوم باقی می‌ماند.

إِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَزَعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَىٰ بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشِطْطْ وَاهْدِنَا إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ^۱

در آن هنگام که (بی مقدمه) بر او وارد شدند و او از دیدن آنها وحشت کرد؛ گفتند: «نترس، دو نفر شاکی هستیم که یکی از ما بر دیگری ستم کرده؛ اکنون در میان ما بحق داوری کن و ستم روا مدار و ما را به راه راست هدایت کن!

فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشِّرُوهُ بِنِعْمَةٍ عَلِيمٍ^۲
و از آنها احساس وحشت کرد، گفتند: «نترس (ما رسولان و فرشتگان پروردگار توایم!)» و او را بشارت به تولد پسری دانا دادند.

يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ مِنْكُمْ خَافِيَةٌ^۳
در آن روز همگی به پیشگاه خدا عرضه می‌شوید و چیزی از کارهای شما پنهان نمی‌ماند!

در مورد حزن:
لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَخَفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ^۴

(بنابر این،) هرگز چشم خود را به نعمتهای (مادی)، که به گروه‌هایی از آنها [= کفار] دادیم، میفکن! و بخاطر آنچه آنها دارند، غمگین مباش! و بال (عطوفت) خود را برای مؤمنین فرود آر!

۱. ص/۲۲

۲. ذاریات/۲۸

۳. حاقه/۱۸

۴. حجر/۸۸

وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ^۱

صبر کن، و صبر تو فقط برای خدا و به توفیق خدا باشد! و بنخاطر (کارهای) آنها، اندوهگین و دلسرد مشو! و از توطئه‌های آنها، در تنگنا قرار مگیر!

فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكَ تَحْتَكِ سَرِيًّا^۲

ناگهان از طرف پایین پایش او را صدا زد که: «غمگین مباش! پروردگارت زیر پای تو چشمه آبی (گوارا) قرار داده است!

وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ^۳

از (تکذیب و انکار) آنان غمگین مباش، و سینه‌ات از توطئه آنان تنگ نشود!.

حال سؤال این است که آیاتی در مورد صفات اولیاء خدا بیان کردند که نه محزون می‌شوند و نه می‌ترسند، چگونه با این آیات که دلالت بر حزن و ترس برخی از پیامبران علیهم‌السلام در شرایطی خاص دارد، قابل جمع است؟ و یا آن حزنی که خداوند در مورد شخصی که همراه در غار با حضرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم (حضرت ابوبکر صدیق رضی‌الله‌تعالی‌عنه) نقل می‌کند، آیا در این ردیف قرار می‌گیرد؟ آنجا که می‌فرماید:

إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا

او به همراه خود می‌گفت: «غم مخور، خدا با ماست!»

در پاسخ باید گفت: همه ترس‌ها، منفی و زشت نیستند و به خاطر هر ترسی نباید اولیاء الله را سرزنش کرد. برخی ترسها به خاطر بزرگی حادثه یا عظمت مخاطب - به طوری که تحمل آن از توان هر بشری خارج است - ترسی مثبت و

۱. نحل/۱۲۷

۲. مریم/۲۴

۳. نمل/۷۰

۴. توبه/۴۰

لازم است. مثل ترس از قیامت و ترس از بدی کردار خود یا عاقبت به شر شدن خود و دیگران یا ترس از انحراف دینی امت یا ترس از هلاکت یاران اندک در جنگ نابرابر و در نتیجه نابودی طرفداران و وارثان دین و امثال آن، همگی ترس‌هایی مثبت هستند که در مدیران بزرگ اجتماع و انسانهای برگزیده باید باشد.

ضمن اینکه انبیاء الهی دارای مراتبی متفاوت بودند بنابراین آرامش، سکینه، طمانینه و امنیت قلبی و یقین همه در یک مرتبه نبوده است و از طرفی قبل و بعد از پیامبری خود نیز در یک مرتبه نبوده‌اند اما نکته مهم این است که هرگز این ترس‌ها آنها را به خروج از عصمت وادار نکرد و خدا هیچ پیامبری را به خاطر ترس سرزنش نکرده است، بلکه فقط دستور به ترک ترس در برخی موارد داده و آنان اطاعت کرده‌اند.

به بیان دیگر، همان طور که پرسشگر محترم بیان کرده‌اند خداوند در چند جای قرآن فرموده که برای دوستان خدا نه ترسی است و نه غمی «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ». نترسیدن از آثار قطعی ایمان به خداست چون مؤمن در سایه اعتماد به خدا و خوش بینی به آخرت از خیلی امور نمی‌ترسد، ضعف نفس او بر طرف می‌شود، صبر او زیاد می‌گردد و توان مقاومت او در بلایا ازدیاد پیدا می‌کند. برعکس غیر مؤمن از مرگ می‌ترسد چون درک درستی از مرگ ندارد از آینده و حوادث تلخ می‌ترسد چون تدبیر عالم را در دست خدا نمی‌داند یا با خدا ارتباط درستی ندارد، صبر او کم است چون به اجر صابران اعتقاد ندارد و همین طور از این رو می‌بینیم که در میان افراد بی دین بیماری‌های روانی و خود کشی زیاد است.

اما همه ترس‌ها، منفی و زشت نیستند و به خاطر هر ترسی نباید اولیاء الله را سرزنش کرد چون قرآن در چندین جا مؤمنان را به خاطر ترس می‌ستاید و حتی

دستور به ترس می دهد. به عنوان نمونه می فرماید:

«رَجَالٌ لَا تُلْهِيمُهُمْ تِجَارَةً وَلَا بَيْعَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ
يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ»^۱

مردانی که تجارت و معاملات دنیا آنان را از یاد خدا غافل نمی گرداند و نماز را برپا داشته و زکات را می پردازند و از روزی که دلها و دیدگان منقلب و مضطرب است، ترسانند.

این آیه اثبات می کند که برخی ترس ها جزو شرایط ایمان است چه رسد به پیامبری که باید این نوع ترس را در حد اعلا داشته باشند. بنابراین اجمالاً هر ترسی مذموم نیست و همه ترسها از اولیاء الله برداشته نمی شود.

برای درک واضح تر، علت ترس ها را به طور اجمالی بررسی می کنیم. گاهی ترس از دیگران است گاه از اتفاقات تلخ آینده و گاه از سرنوشت بد احتمالی که در انتظار ماست. و برخی هم به خاطر ضعف نفسی که دارند در رویارویی با حوادث و دشمن و هر چیزی که ضرر جانی یا مالی در آن باشد دچار ترس و اضطراب می شوند. همه اینها ترس منفی بوده و دوستان خدا به اندازه ایمان و یقین شان از این ترسها مبرا و پاک هستند.

اما برخی ترسها به خاطر بزرگی حادثه یا عظمت مخاطب - به طوری که تحمل آن از توان هر بشری خارج است - ترسی مثبت و لازم است. مثل ترس از قیامت و ترس از بدی کردار خود یا عاقبت به شر شدن خود و دیگران یا ترس از انحراف دینی امت یا ترس از هلاکت یاران اندک حق در جنگ نابرابر و در نتیجه نابودی طرفداران و وارثان دین و امثال آن، همگی ترس هایی مثبت هستند که در مدیران بزرگ اجتماع و انسانهای برگزیده باید باشد.

در مورد آیات مطرح شده در سؤال نیز باید گفت:

ترس‌هایی که در برخی آیات قرآنی به حضرت موسی علیه السلام نسبت داده شده برخی مربوط به قبل از رسالت و برخی مربوط به بعد از رسالت ایشان است؛ حال یا فقط به جان خود می‌ترسید یا برای نا تمام ماندن کار پیامبری ولی در هر صورت نگرانی خود را به خداوند می‌گوید و با دستور خدا ترس را کنار گذاشته و وظیفه خود را انجام می‌دهد. و سرزنشی از طرف خدا متوجه وی نمی‌شود.

این نوع ترس‌ها هرگز گزندی به مقام عصمت حضرت موسی علیه السلام نرساند و در قرآن سرزنش نشده بلکه با غلبه بر ترس‌ها نبوت خود را با اقتدار به پایان برد و به مقام اولی العزمی رسید.

ترس حضرت ابراهیم علیه السلام:

«فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكَّرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ لُّوطٍ»^۱

و چون دید که بدان دست نمی‌یابند، آنان را ناخوش داشت و در دل از آنها بیمناک شد. گفتند: مترس، ما بر قوم حضرت لوط علیه السلام فرستاده شده‌ایم.

طبق این آیه حضرت ابراهیم علیه السلام فقط از دیدن رفتار غیر عادی فرشتگان ترسید؛ و ترس از دیدن صحنه‌های غیر مانوس غیبی ترس مذموم اخلاقی نبوده و واکنشی طبیعی است که ترس جزئی محسوب می‌شود البته معلوم نیست این ترس به خاطر غذایی بود که آنها برای آن مامور بودند تا بر قوم حضرت لوط علیه السلام نازل کنند یا فقط از دیدن فرشتگان با آن هیبت خاص آن روز و غذا نخوردنشان بود؟ به هر حال حضرت ابراهیم علیه السلام که از نمرود و آتشش نترسید و همه بت‌ها را سرنگون کرد ممکن نیست انسان ترسوئی باشد و قرآن نیز طعنه‌ای بر او نزده است. در مقابل اگر به ستایش‌های خداوند در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام توجه

کنیم خواهیم دید این شبهات جایی ندارد. قرآن حضرت ابراهیم علیه السلام را یک امت می‌شمارد: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۱ و او را بعد از همان جریان دیدن فرشتگان بسیار می‌ستاید چون او برای شفاعت قوم حضرت لوط علیه السلام خیلی التماس کرد و خداوند او را "اواه حلیم" نام گذاشت.^۲

۱. نحل، ۱۲۰

۲. هود، ۷۵

در اینکه اصل ماده «حلم» بر چه چیزی دلالت دارد بین اهل لغت اختلاف است. ابن فارس بر این باور است که این ماده حداقل بر سه معنای کاملاً متباین و بی‌ربط به هم دلالت دارد: (۱) بردباری و نقطه مقابل عجله؛ (۲) حالت سوراخ و فاسد شدن پوست که توسط موریانه و سایر حشرات رخ می‌دهد؛ و (۳) دیدن چیزی در خواب؛ و این ماده را از بهترین شواهدی دانسته‌اند که نمی‌توان همه معانی‌اش را به هم برگرداند؛ هرچند برخی معنای اصلی این ماده را خویشنداری و کنترل هیجانات معرفی کرده و به نحو تکلف‌آمیزی کوشیده‌اند همه معانی مذکور را به این معنا برگردانند.

در هر صورت، بحثی نیست که «حِلْم» به معنای خویشنداری و کنترل هیجانات است و جمع آن «أَحْلَام» می‌باشد، و «حَلِيم» صفت مشبیه است به معنای کسی که بسیار بردبار است.

معنای «حلم» به «صبر» بسیار نزدیک است و برخی در تفاوت این دو گفته‌اند که «حلم» مهلت دادن حکیمانه در عذاب کردن و مواخذه کردن کسی است که مستحق عقوبت است و از این رو، نقطه مقابل آن «سفاهت» است که نوعی عجله‌ورزی غیرحکیمانه است؛ اما «صبر» بازداشتن خویش است از افتادن در ناملایمات یا اظهار بی‌تابی کردن؛ و از این روست که در مورد خداوند تعبیر «حَلِيم» به کار می‌رود اما تعبیر «صابر» خیر؛ که اگر این توضیح را قبول کنیم، حق با کسانی است که اصل ماده «حلم» را نقطه مقابل عجله می‌دانستند؛ و مفهوم «خویشنداری» را لازمه آن، و نه جزء آن، برمی‌شمردند.

اَوَّاه: کلماتی مانند «آه» و سایر اسماء صوتی الفاظی‌اند که از دهان شخص شخص غمگین به مناسبت غم و اندوهی که در آن گرفتار آمده خارج می‌شود و به اقتضای حال او تلفظ‌ها و حروف مختلفی به کار گرفته می‌شود. در زبان عربی از این کلمات با اشتقاق انتزاعی فعلی

«وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِئَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُوكَ وَ أَهْلَكَ إِلَّا أَمْرًا تَكَّ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ»^۱

و هنگامی که فرستادگان ما به سوی حضرت لوط علیه السلام آمدند، به علت [حضور] ایشان ناراحت شد و دستش از [حمایت] آنها کوتاه گردید. گفتند: «مترس و غم مدار که ما تو و خانواده ات را -جز زنت که از باقی ماندگان [در خاکستر آتش] است- حتماً می رهانیم.

ساخته شده است که الان بر وزن «أوه» می باشد؛ و از این رو، این ماده صرفاً بر بیان حالت غم و اندوه دلالت دارد (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱، ص ۱۹۹) در واقع، وقتی کسی که آه می کشد، می گویند «تَأَوَّهَ»؛ و در گویش های عربی تلفظ های مختلفی دارد به صورت های «أَوَّهَ»، «أَوَّهَ»، «أَوَّهَ»، «أَوَّهَ»، «أَوَّهَ»، «أَوَّهَ»، «أَوَّهَ» و «أَوَّهَ» بیان می شود. (معجم المقاییس اللغة، ج ۱، ص ۱۶۳) بدین ترتیب، «أَوَّهَ» به کسی می گویند که زیاد آه می کشد و از این کلمه برای اشاره به کسی که در حرکات و سکنات خویش خشیت از خدا را ابراز می دارد استفاده می شود (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۱۰۱) از این ماده تنها همین کلمه، و آن هم دو بار، و هر دو بار در توصیف حضرت ابراهیم علیه السلام به کار رفته است.

﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ﴾ زیرا ابراهیم بردبار و نرمدل و بازگشت کننده [به سوی خدا] بود. ﴿هود/۷۵﴾

﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ﴾ راستی ابراهیم دلسوزی بردبار بود. ﴿توبه/۱۱۴﴾

احمد بن فارس (۹۱۸-۱۰۰۴م): ابوالحسین احمد بن فارس بن زکریا بن حبیب قزوینی همدانی رازی لغوی، کاتب، ادیب و شاعر ایرانی در سده چهارم. وی مدتی در ری و همدان توقف داشت و در قزوین علم آموخت. به جز استادان دیگر از پدر خود نیز دانش بسیار آموخت. نوبتی نیز به زیارت خانه شد و در آنجا باز به علم آموزی پرداخت. از جمله کتب او که اکنون موجود است، کتاب الصاحبی است به نام صاحب بن عباد. این کتاب محتوی بحث هایی ارزشمند در اصل زبان عربی و خصایص و اختلاف لهجه های عربی بنا بر اختلاف قبایل عرب است.

این ترس حضرت لوط علیه السلام هم به دلیل شفقت و حس مسئولیتی بود که نسبت به مهمانان خود داشت که مبادا توان حفاظت از آنان در برابر قوم خود نداشته باشد که این ترس هم به زودی مرتفع شد.

ترس حضرت داوود علیه السلام:

«إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ»^۱

بر داود داخل شدند. او هم از آنها ترسید. گفتند: مترس، ما دو مدعی هستیم که یکی بر دیگری ستم کرده است. میان ما به حق داوری کن و پای از عدالت بیرون منه و ما را به راه راست هدایت کن.

ترس حضرت داوود علیه السلام از ورود ناگهانی فرشتگان نیز مثل ترس حضرت ابراهیم و حضرت لوط علیه السلام ترس از دیدن صحنه‌های غیبی مخصوص پیامبران علیهم السلام است، که خود فرشتگان با بشارت بلافاصله آنها را آرام می‌کردند و در حقیقت خود آورنده خبری آرامش بخش بودند.

ترس حضرت یعقوب علیه السلام:

«قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ»^۲
گفت مرا غمگین می‌کند که او را با خود ببرید و می‌ترسم او را گرگ بخورد در حالیکه شما از او غافل باشید!

در این آیه نیز ترس از مرگ فرزند از ضعف نفس نیست بلکه از سر محبت قلبی است همچنان که سایر ترس‌های مشابه پیامبران علیهم السلام هم ناشی از علاقه و محبت آنان نسبت به امت هایشان بوده است که سعی در هدایت آنان داشتند.

حزن هم مثل ترس دو جنبه مثبت و منفی دارد. حزن مثبت مثل غم برای

۱. ص، ۲۲

۲. یوسف، ۱۳

آخرت و حزن بخاطر دوری از خدا و اولیای او.

در پایان توضیح این مطلب لازم است که : انبیا دارای مراتبی بودند چون ایمان همه و فضل همه یکسان نبوده است بنابراین آرامش، سکینه، طمانینه و امنیت قلبی و یقین همه در یک مرتبه نبوده است و از طرفی پیامبران علیهم السلام قبل و بعد از پیامبری خود در یک مرتبه نبوده‌اند و قبل از پیامبر شدن از چیزهایی می‌ترسیدند که بعد از پیامبری به سکینه و آرامش و یقین رسیده و دیگر نترسیدند اما نکته مهم این است که هرگز این ترس‌ها آنها را به خروج از عصمت و اداری نکرد و خدا هیچ پیامبری را به خاطر ترس سرزنش نکرده است فقط دستور به ترک ترس در برخی موارد داده و آنان اطاعت کرده‌اند که در مورد نوع این ترس‌ها هم توضیحات لازم ارائه شد.

مطلب بعدی اینکه ترس جزو طبع اولیه انسان است و لازمه حفظ بقای ذات انسانی است و غیر خدای کامل نمی‌تواند بدون ترس باشد چون تا قوی تر و بزرگ تر هست ترس از او نیز هست و تا امکان فنا و نیستی و نقص هست ترس هم هست.

مقدمه‌ی مترجم بر چاپ اول

در محضر اولیا نعمت عظیمی است که در بیابان برهوت و بی‌آب و آبادانی حیات، موجب می‌شود دل‌ها تشنه، هر یک به‌اندازه‌ی توان و تمنای خویش سیراب گردند و اندکی از عطش جانسوز خود را فرو نشانند.

سال‌ها است که در فکر آنم که بتوانم به هر طریقی گامی در این راه بردارم و خدمتی و لو ناقص و اندک را که در توان دارم، انجام دهم. خدا را شکر که اکنون به لطف الهی و با دعای خیر پدر و مادر و عزیزانم این راه بسیار سخت، ولی مطلوب و خواستنی بر من هموار شد و این امکان فراهم گشت تا مسلمانان حق‌جو و طالب محضر گرم و پر از نور و روشنائی آن ارجمندان و محبوبان، بهره‌مند و برخوردار گردند و بتوانند با استفاده از سیره و سرگذشت آنان راه خود را در این دنیای پر از «خوف» و «حزن»، به نیکی و خرمی سپری کنند و با سر بلند و کارنامه‌ی زرین به دیدار محبوب ازلی و ابدی خویش بشتابند.

کتاب حاضر سخنان و نوشته‌های مردی خوش‌نام و شناخته‌شده است که با استفاده از منابع و مأخذ معتبر،^۱ کوشش کرده است با زبانی شیوا و گویا، بسیاری از نکات ظریف، دقیق و کاربردی را از زبان و زندگی این اولیای ارجمند رحمته‌م‌الله در دسترس قرار دهد. در ترجمه نیز کوشش شده است همین سادگی تا حد امکان حفظ گردد و علاوه بر آن منابع آیات و احادیث، تا جایی که در توان بود، درج گردد و علاوه بر آن به تعریف و معرفی مختصر برخی از اصطلاحات، اشخاص، و اماکن اقدام شد تا اگر افرادی مایل به اطلاع بیشتر درباره‌ی آنها باشند، تا حدودی به این خواسته‌ی خویش

۱. نام آنها در پایان کتاب درج شده است.

نایل آیند. لذا همه‌ی پاورقی‌ها در متن اصلی وجود نداشته و در ترجمه افزوده شده است.

هدف اساسی از این ترجمه، ارائه‌ی برخی رهنمودهای مفید و کاربردی به اهل ایمان بود تا بتوانند در این دوره‌ی پر از زرق و برق دنیوی اندکی با دل خویش خلوت کنند و در تنهایی خود از این فضای پر از غوغا و همه‌همه فاصله بگیرند و خود را برای روزی آماده کنند که در آنجا حتی اعمال خوب هم به تنهایی برای نجات انسان کافی نیستند و اگر لطف و رحمت خداوند متعال نباشد دست همه از هر گونه خیر و سعادت کوتاه خواهد بود! حال که اعمال خوب و خیر هم چنین حالی دارند، باید دید که اعمال ناروا و معصیت‌های گاه و بیگاه و این همه نافرمانی و گناه چه سرنوشت و سرانجامی دارند.

نکته‌ای که مایلیم در این جا بیان کنم این است که مبدا ابلیس خبیث این وسوسه را در دل شما ایجاد کند که: این اولیاء علیهم‌السلام انسان‌هایی ویژه بوده‌اند و مورد لطف خاص خداوندی قرار داشته‌اند و ما نمی‌توانیم مثل آنان باشیم و اصلاً کسی نمی‌تواند زندگی آنان را عملاً در پیش بگیرد. واقعیت این است که این سخن فریبی شیطانی است و اگر کسی نمی‌تواند زندگی اولیاء علیهم‌السلام را عملی کند، چرا خداوند متعال به مسلمانان دستور می‌دهد که از الگوی زندگی حضرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و یاران او، پیروی کنند و به هدایت آنان اقتدا نمایند. نکته‌ی مهم دیگر این است ممکن این وسوسه را در دل ایجاد کند که اگر این همه اولیاء یا تعدادی از آنها علیهم‌السلام در روزگار ما می‌بودند، آیا باز هم همین گونه می‌بودند؟ واقعیت این است که این ترفند نیز شیطانی است و بر خلاف تصور اغلب افراد این گونه نیست که در روزگار ما اولیاء وجود نداشته باشند. برعکس استادان اهل دل و خلوت فراوانی وجود دارند که می‌توان به راه و روش آنان اقتدا کرد و از آنان درس زندگی آموخت. به علاوه، خداوند متعال اهل هر زمانه‌ای را با حوادث و امور آن روزگار امتحان می‌کند؟ لذا مطمئن باشید که اولیای هر روزگار در برابر امتحانات روزگار خود سربلند بیرون می‌آیند. قصد ندارم در این مقدمه بسیاری از این مطالب را

مطرح کنم. با این حال، باید دانست که متأسفانه در زبان فارسی در زمینه‌ی سیره و سرگذشت اولیا علیهم‌السلام کار چندانی صورت نگرفته است و نه تنها شبهات، بلکه حتی برخی درباره‌ی بسیاری از نکات ساده و جزئی نیز در باره‌ی آنها مطلبی در دست نیست. در پایان مایلم از همه‌ی کسانی که به نوعی در فراهم شدن این کتاب از لحاظ معنوی و مادی سهیم بوده‌اند، تشکر و قدردانی شود. به ویژه و در ابتدا از پدر عزیزم مرحوم سید خلیل حسامی، و مادر مهربانم و بعد از اشخاص ارجمندی که در به ثمر رسیدن این کتاب پر محتوا و مهم کمک شایانی کرده‌اند؛ و اگر لیاقت داشته باشم و بتوانم جواب این همه مهر و محبت را بدهم، فقط به آیات مربوط به اهل ایمان و بهشت برین است اکتفا می‌کنم که خدای مهربان از آنها راضی باشد و آنها هم از خدا راضی هستند. به طوری که خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است: ﴿قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ خداوند فرمود امروز روزی است که راستگویان را راستی و درستی‌شان سود رساند؛ برای آنان بوستانهایی است که جویباران از فرودست آن جاری است، و همواره — جاودانه — در آنند. هم خداوند از آنان خشنود است و هم آنان از خداوند خشنودند، و این رستگاری بزرگ است. ^۱

این کلام نیز این اصل شرعی را برای ما یادآوری و تکرار می‌کند که در قرآن بیان شده و خداوند متعال فرموده است: ﴿إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْثَرُوهَا﴾ ^۲ **الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ** اگر صدقات را آشکار کنید، این کار نیکویی است، و اگر پنهانش دارید و آن را به فقرا بدهید، پس آن برایتان بهتر است، و برخی از گناهانتان را از شما می‌زداید، و خدا به آنچه می‌کنید، آگاه است. ^۳ حضرت ابن کثیر رحمته‌الله در تفسیر این آیه گفته است: «این آیه دلیلی است بر اینکه پنهان ساختن صدقه و احسان، از آشکار ساختن آن، بهتر

۱. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۱۱۹.

۲. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۷۱.

است؛ چراکه این کار از ریا دورتر است. مگر اینکه در آشکار ساختن آن، مصلحت و منفعتی قوی وجود داشته باشد. نظیر اینکه صدقه‌دهنده بخواهد که دیگران نیز از وی تبعیت کنند. در این هنگام آشکار ساختن صدقه، بهتر است.» در این باره نیز حدیثی را نقل کرده است که حضرت امام احمد رحمته الله روایت کرده است که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْأَرْضَ، جَعَلَ تَمِيدًا، فَخَلَقَ الْجِبَالَ، فَأَلْقَاهَا عَلَيْهَا فَاسْتَقَرَّتْ، فَتَعَجَّبَتِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ خَلْقِ الْجِبَالِ، فَقَالَتْ: يَا رَبِّ، هَلْ مِنْ خَلْقِكَ شَيْءٌ أَشَدُّ مِنَ الْجِبَالِ؟ قَالَ: نَعَمْ، الْحَدِيدُ. قَالَتْ: يَا رَبِّ، هَلْ مِنْ خَلْقِكَ شَيْءٌ أَشَدُّ مِنَ الْحَدِيدِ؟ قَالَ: نَعَمْ، النَّارُ. قَالَتْ: يَا رَبِّ، هَلْ مِنْ خَلْقِكَ شَيْءٌ أَشَدُّ مِنَ النَّارِ؟ قَالَ: نَعَمْ، الْمَاءُ. قَالَتْ: يَا رَبِّ، فَهَلْ مِنْ خَلْقِكَ شَيْءٌ أَشَدُّ مِنَ الْمَاءِ؟ قَالَ: نَعَمْ، الرِّيحُ. قَالَتْ: يَا رَبِّ، فَهَلْ مِنْ خَلْقِكَ شَيْءٌ أَشَدُّ مِنَ الرِّيحِ؟ قَالَ: نَعَمْ، ابْنُ آدَمَ يَتَصَدَّقُ بِبِمِئِنِهِ يُخْفِيهَا مِنْ شِمَالِهِ^۱ زمانی که خداوند عز و جل زمین را آفرید، زمین به جنبش و تکان افتاد. لذا کوه‌ها را آفرید و آنها را بر روی زمین افکند. زمین استقرار یافت. فرشتگان از آفرینش کوه‌ها تعجب کردند. لذا گفتند: ای پروردگار! آیا آفریده‌ای سخت‌تر و قوی‌تر از کوه وجود دارد؟ فرمود: آه. گفتند: ای پروردگار! آیا آفریده‌ای سخت‌تر و قوی‌تر از آهن وجود دارد؟ فرمود: آتش. گفتند: ای پروردگار! آیا آفریده‌ای سخت‌تر و قوی‌تر از آتش وجود دارد؟ فرمود: آب. گفتند: ای پروردگار! آیا آفریده‌ای سخت‌تر و قوی‌تر از آب وجود دارد؟ فرمود: باد. گفتند: ای پروردگار! آیا آفریده‌ای سخت‌تر و قوی‌تر از باد وجود دارد؟ فرمود: انسان؛ که با دست راست خود صدقه می‌دهد و آن را از دست چپ خود پنهان می‌سازد.»

با این حال، به صورت خاص از نمونه‌های ذیل نام می‌برم:

۱. به روایت امام احمد، مسند، ح ش ۱۲۲۵۳؛ همچنین به روایت عبد بن حمید، ح ش ۲۱۵؛ ترمذی ۳۳۶۹؛ ابویعلی ۴۳۱۰؛ بیهقی، در: شعب الإیمان ۳۴۴۱؛ الضیاء ۲۱۴۹ و ۲۱۵۰.

- مردم محله‌ی حاجی آباد پایین در سنندج، که در نماز جمعه کمک کرده‌اند،
- مردم محله‌ی غفور، در سنندج،
- روستای نایسر، در سنندج،
— روستاهای اطراف مریوان: چور، ننه، نژمار، روستای میانه، نوره (منطقه
کلاترزان).

- روستای باینچوب حوزه‌ی حسین‌آباد جنوبی
- روستای بلبان آباد، منطقه‌ی دهگلان.
- چندین محله از شهر سنندج
- یک نفر اهل روستای کلکان حوزه‌ی شهرستان سنندج،
- خانواده‌ای اهل سنقر در استان کرمانشاه، که در شهر سنندج زندگی می‌کنند.
— خانواده‌ای اهل روستای میانه در شهر مریوان که دخترشان به نام زینب علی‌زاده
فوت کرده و خواهر وی خانم نسرین علی‌زاده ساکن محله‌ی شریف‌آباد در سنندج،
این کار خیر و صدقه را انجام داده و ثواب آن را به روح آن مرحومه هدیه کرده است.
— تعداد زیادی از مردم دیگر نیز که آنها هم خواستند که به هیچ عنوان هیچ اشاره
ای به آنها نشود.

- یک نفر در شهر مریوان هم که اهل احسان و صدقات بوده و او هم خواسته نامی
که به هیچ عنوان نامی از او برده نشود.

هدف از ذکر نام یا دست‌کم نحوی کمک افراد خیر این بود که بقیه‌ی اهل دل و
صدقات نیز تشویق شوند و بخشی از صدقات خود را در حوزه‌ی چاپ و نشر
کتاب‌های مفید هزینه کنند. بار دیگر اعلام می‌شود که این کتاب در راه خدا و قرآن
کریم و حضرت رسول اکرم ﷺ پخش خواهد شد و خرید و فروش آن مطلقاً حرام
حرام است.

مقدمه مؤلف

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيد الأنبياء ﷺ ونور الأولياء محمد القائل بقوله: من يرد الله به خيراً يفقهه في الدين وعلى آله وأصحابه وأوليائه والتابعين لهم بإحسان إلى يوم الدين.

خواننده و شنونده‌ی ارجمند پس از نوشتن زندگانی بیست و پنج نفر از پیامبران - که خداوند بزرگ در قرآن کریم صریحاً از آنان نام می‌برد - تصمیم گرفتم زندگینامه، کشف و کرامات، سرگذشت، زهد، عبادات، و سخنان چند نفر از اولیای بزرگ امت حضرت محمد ﷺ را بنویسم و به صورت کتابی درآورم که در مجلس و محفل حضور مردم برای آنان خوانده شود و در چند دقیقه و ساعت از زندگی خود، با دلی پر از ایمان و باور، هر روز در محضر یکی از آن بزرگان، عقیده و باور خود را اندکی صیقل دهند.

احتمال می‌رود برخی از افراد باسواد و خوانندگان ارجمند بگویند: زمان آن گونه سخنان به سر آمده است. با این حال از نظر من، به چند دلیل، یاد آن افراد والا و مبارک، سودمند است.

یکم: به دلیل حدیث شریفی که حضرت عمر رضی الله عنه از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است که روزی حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ لَأُنَاسًا مَا هُمْ بِأَنْبِيَاءَ وَلَا شُهَدَاءَ يَغْبِطُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ وَالشُّهَدَاءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَكَانِهِمْ مِنْ اللَّهِ تَعَالَى قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ تُخْبِرُنَا مَنْ هُمْ قَالَ هُمْ قَوْمٌ تَحَابُّوا بِرُوحِ اللَّهِ عَلَى غَيْرِ أَرْحَامٍ بَيْنَهُمْ وَلَا أَمْوَالٍ يَتَعَاطَوْنَهَا فَوَاللَّهِ إِنَّ وُجُوهَهُمْ لَنُورٌ

وَأَيُّهُمْ عَلَى نُورٍ لَا يَخَافُونَ إِذَا خَافَ النَّاسُ وَلَا يَحْزَنُونَ إِذَا حَزَنَ النَّاسُ وَقَرَأَ هَذِهِ
الْآيَةَ ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۱

به راستی در میان بندگان خداوند، گروهی وجود دارند که نه پیامبرند، و نه شهید. اما در روز قیامت، به خاطر مقام و مرتبه‌ای که خداوند به آنها داده است، بسیاری از پیامبران به آنان غبطه می‌خورند.

یکی از آن افراد فرمود: ای پیامبر ﷺ! آنها چه کسانی هستند و چه اعمالی دارند تا آنان را بشناسیم و آنها را دوست داشته باشیم.

حضرت رسول اکرم ﷺ در جواب فرمود: آنان کسانی از امت من خواهند بود که به خاطر خداوند یکدیگر را دوست می‌دارند نور از چهره‌ی آنان می‌بارد، و در روزی که مردم از عذاب خداوند بسیار می‌ترسند، آنان هیچ اندوهی ندارند و هنگامی که همه‌ی مردم اندوهگین و غمگین‌اند، آنان بی‌اندوه‌اند. سپس این آیه از سوره‌ی یونس را تلاوت کرد که خداوند بزرگ

۱. به روایت بیهقی در: شعب الإیمان (۸۵۸۴)؛ ابن کثیر، در: تفسیر ۴/ ۲۱۴؛ إسحاق بن راهویه در "مسند" خود به نقل از: تخریج أحادیث الکشاف اثر حافظ زیلعی ۲/ ۱۳۰؛ طبری، در: تفسیر (۱۷۷۱۴)، ابو القاسم الأصبهانی، در: الترغیب والترهیب، به نقل از: تخریج أحادیث الکشاف؛ ابن قدامة المقدسی، در: "المتحاین فی الله (۴۸) از طریق جریر ابن عبد الحمید؛ طیالسی در "مسند" خود، به نقل از: "تخریج أحادیث الکشاف؛ أبو نعیم، در: "الحلیة" ۵/ ۱؛ واحدی، در: "الوسیط" ۲/ ۵۵۲ - ۵۵۳؛ ابن مردویه، در: "تفسیر" خود، به نقل از: "تخریج أحادیث الکشاف؛ هناد، در: "الزهد" (۴۷۵)؛ أبو یعلی (۶۱۱۰)؛ ابن حبان (۵۷۳)؛ نسائی، در: "الکبری" (۱۱۱۷۲)؛ الطیالسی (۵۷۱)؛ أحمد (۲۲۰۰۲) و (۲۲۰۸۰)؛ الطحطاوی (۳۸۹۲) و (۳۸۹۴) و (۳۸۹۵)؛ الشاشی، در: "مسند" خود (۱۳۸۲)؛ الطبرانی، در: "الکبیر" ۲۰/ (۱۴۵) - (۱۴۹) و (۱۵۱)؛ الحاکم ۴/ ۱۷۰؛ أبو نعیم، در: "الحلیة" ۵/ ۲۰۶. و ...

فرموده است: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ: بدانید که اولیای خداوند در قیامت هیچ ترسی ندارند و به خاطر هیچ امری پریشان نیستند.﴾

حال، باید دانست که به چه کسانی اولیای خداوند گفته می‌شود؟ در آیه‌ی بعد از آیه‌ی پیش، خداوند بزرگ به آنان اشاره می‌کند و می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾^۱

[یعنی] اولیا کسانی هستند که پرهیزکار باشند و به خداوند، حضرت پیامبر ﷺ و قیامت ایمان آورده باشند، با فرمان خدا و حضرت رسول الله ﷺ مخالفت نکنند، و بر خداپرستی استمرار داشته باشند.

خداوند بزرگ در ستایش آنان می‌فرماید:

﴿هُمْ الْبَشَرِیُّ فِی الْحَیْوةِ الدُّنْیَا وَفِی الْآخِرَةِ لَا تَبْدِیلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكِ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ﴾^۲

برای آن افراد در دنیا مژده‌ی خوشی به وسیله‌ی حضرت محمد ﷺ و قرآن داده شده است و به وسیله‌ی کشف و کرامت و فرشتگان، در هنگام احتضار، جایگاه (انحصاری) آنان به آنها نشان داده می‌شود. از سوی دیگر پیدا است که خداوند بزرگ هرگاه رتبه و مقامی را به کسی بدهد، از آن منصرف نمی‌شود. به خاطر همین رتبه و مقام است که حضرت پیامبر محبوب ما ﷺ فرموده است:

«تَنْزِلُ الْبَرَکَةُ عِنْدَ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ»^۳

۱. سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۶۳.

تفسیر آیه‌ی ۶۲ تا ۶۴ سوره‌ی یونس در پایان مقدمه‌ی مترجم درج شده است.

۲. سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۶۴.

تفسیر آیه‌ی ۶۲ تا ۶۴ سوره‌ی یونس در پایان مقدمه‌ی مترجم درج شده است.

۳. شوکانی در: الفوائد المجموعة گفته است: حافظ عبدالرحیم عراقی و ابن حجر رحمهما الله

بر اهل مجلسی که در آن از انسان‌های صالح یاد می‌شود، برکت نازل می‌شود.

دوم: به نظر من، اگر انسان بیندیشد و سنجش کند، درمی‌یابد که همان گونه که اگر کسی یک بار سخن ناسنجیده‌ای را به او بگوید، تا زمان مرگ آن را فراموش نمی‌کند و از آن ناراحت است، بحث زندگی، سرگذشت، سخنان خوب و زیبای انسان‌های ارجمند و مبارک نیز همین گونه است و تأثیر مثبت مضاعفی بر جان انسان خواهند داشت؛ هر چند ما نیز به مقام و مرتبه‌ای دست نیافته باشیم که راز و سرّ آن انسان‌های والا را دریابیم، با این حال، یادآوری آنها، باز هم سود فراوانی دارد. همان گونه که گفته می‌شود: یک بار از شیخ عبدالرحمن اسکافی رحمته الله سؤال شد: آیا اگر کسی قرآن بخواند و اصلاً معنای آن را درک نکند، برای او سودمند است؟ او نیز در جواب فرمود: آیا اگر کسی که دارو را مصرف کند و اطلاع نداشته باشد که آن دارو از چه موادی ساخته شده است، از آن دارو بهره‌مند می‌شود! اما کسی که قرآن را بخواند و از معنای آن اطلاع نداشته باشد، از آن بهره‌مند نمی‌شود؟

عامل دیگر برای نگارش بحث این چند نفر از اولیاء، این سخن علامه شیخ یوسف همدانی رحمته الله است که یک بار به او گفته شد: اگر زمانی فرا برسد که اولیا و انسان صالح کمتر در دسترس باشند تا افراد مسلمان به محضر آنان برسند، چه کاری انجام دهیم؟

گفته‌اند: این حدیث، به صورت مرفوع، اصلی ندارد. بلکه، سخن حضرت سفیان ابن عیینه رحمته الله است. همچنین رجوع شود به: النخبة البهية في الأحادیث المکذوبة علی خیر البرية، اثر: حضرت امام محمد الأمیر الکبیر المالکی، رحمته الله ج ۱، ص ۸۵، چاپ المكتب الإسلامی.

۱. خالد بن أبوکریمة الأصبهانی: حضرت أبو عبدالرحمن اسکافی رحمته الله. در کوفه سکونت کرد. از حضرت عکرمه مولای ابن عباس رحمته الله، و حضرت ابی جعفر محمد بن علی باقر رحمته الله، و حضرت معاویة بن قرة المزنی رحمته الله روایت نمود.

او نیز در جواب فرمود: خلق و خو، زندگی، سرگذشت، و سخنان آنان را بنویسید و بخوانید؛ از آن بهره‌مند می‌شوید.

عامل دیگر برای نگارش این کتاب این است که سخن از اولیا و صالحان با بسیاری از زبان‌های دنیا نوشته و چاپ شده‌اند. بخش کتاب‌خانه‌ی ادبیات زبان‌گردی، از سخنان گوهرآسا و مروارید گونه‌ی آن انسان‌های والا خالی است. لذا خواستم حتی به صورت گذرا، این خلأ را پر کنم تا نویسنده‌ای گوهرشناس، به سان غواصی زبردست که خود را به دریای معانی سپرده باشد که به ژرفای دریای معرفت و حقیقت فرو می‌رود، و با رنگ مرگب و نوک قلم و شیرینی زبان‌گردی، یکایک گوهرهای آن علما را از ژرفای «ولایت» بیرون می‌آورد و از طریق کتابت و نگارش آنها را ثبت می‌کند و در آن هنگام مردم به راحتی از آنها بهره‌مند می‌شوند.

عامل دیگر، آن است که افراد شیخ‌مآب و شیخ‌نمای بسیاری کارهای فراوانی را انجام می‌دهند که از دین و شریعت دور است و از راه و روش طریقت اولیا منحرف می‌شوند. این امر نیز موجب شده است که بسیاری از مردم و تحصیل‌کردگان و حتی افراد نیمه تحصیل‌کرده نیز اعتقاد به اولیا و صالحان را از دست بدهند.

با آنکه بزرگی و کرامات اولیای حقیقی بر اساس آیات قرآن، حدیث حضرت رسول اکرم ﷺ، و اجماع اهل سنت و جماعت، حق و آشکار است.

برای نمونه، خداوند بزرگ در قرآن کریم در سوره‌ی آل عمران فرموده است:

﴿كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا

قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾^۱

بسیاری از علمای تفسیر فرموده‌اند: هنگامی که حضرت مریم علیها السلام حامله بود و حضرت عیسی علیه السلام را در شکم داشت، حضرت زکریای نبی، علی نبینا و علیه السلام، اتاقی اختصاصی را در بیت المقدس به او داد و در را به روی ایشان بست. حضرت مریم علیها السلام، جز برای امور شخصی خود، از آن بیرون نمی‌آمد. غیر از حضرت زکریا علیه السلام

۱. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۷.

نیز هیچ فرد دیگری حق نداشت در آن مدت نزد او برود. با این حال، هرگاه که حضرت زکریا علیه السلام نزد او می‌رفت، می‌دید که در هنگام زمستان میوه‌ی تابستانی و در هنگام تابستان، میوه‌ی زمستانی نزد او وجود دارد. چون خانم باردار بارها با چیزهایی و بار می‌کند که در ایام و بار^۱ وی یافت نمی‌شود. این امر گاهی حضرت زکریا علیه السلام بسیار شگفت‌انگیز بود. لذا از او سؤال کرد و فرمود: ای مریم! این میوه‌ها از کجا است؟ حضرت مریم علیها السلام نیز در جواب فرمود: از نزد خداوند به من می‌رسد. به این وسیله، این امر برای حضرت مریم علیها السلام کرامت، و برای حضرت زکریا علیه السلام معجزه بود. شگفت‌تر و بزرگ‌تر از این امر، به عنوان دلیلی برای کشف و کرامت، مسئله‌ی انتقال تخت بلقیس به نزد حضرت سلیمان علیه السلام است. همان گونه که خداوند بزرگ در سوره‌ی نمل، برای ما بیان می‌کند و می‌فرماید:

﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾^۲

وقتی که حضرت سلیمان علیه السلام از آمدن بلقیس، پادشاه شهر سبأ مطلع شد، فرمود: ای جمع حضار! قبل از آنکه بلقیس نزد من برسد و مسلمان شود، چه کسی می‌تواند تخت او را برای من بیاورد؟

عفریتی از جنیان گفت: پیش از آنکه از جای خود برخیزی، من آن را نزد تو می‌آورم؛ بسیار هم قوی هستم و به آن خیانت نمی‌کنم.

اما یکی دیگر از افرادی که خداوند بزرگ او را آگاه ساخته بود، گفت: من قبل از آنکه به چیزی نگاه کنی و چشمه‌ایت را ببندی آن را برای تو می‌آورم.

حضرت سلیمان علیه السلام، وقتی چشم خود را بر هم زد و باز کرد، دید که تخت بلقیس پیش او گذاشته شده است. فرمود: دارایی من از بزرگی خداوند و برای امتحان من است که آیا شکر خداوند را ادا می‌کنم یا نه؟ وقتی که آن فرد آگاه این سخن را فرمود: حضرت سلیمان علیه السلام آن را محال قلمداد نکرد و آن را انکار ننمود. پیدا است که اگر آن

۱. حالت زن آبستن در اوایل آبستنی که به برخی از خوراکی‌ها رغبت شدید پیدا می‌کند.

۲. سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۴۰.

فرد آگاه، آصف^۱ وزیر بوده باشد، پیامبر نبوده است تا گفته شود که معجزه ارائه کرده است. آنچه گذشت، کرامات امت‌های پیامبران پیش از حضرت محمد ﷺ بود. مگر «یا سَارِيَةُ الْجَبَلِ الْجَبَلِ»^۲ حضرت عمر رضی الله عنه کشف و کرامت نبود؟ زمانی که لشکر

۱. آصف پسر برخیا. نام وزیر یا دبیر حضرت سلیمان نبی ﷺ و یا دانشمندی از بنی اسرائیل و گویند این همان کس است که علمی از کتاب داشت و در قرآن کریم ذکر آن رفته است و او تخت بلقیس سبا را از دوماهه راه به کمتر از چشم برهم‌زدنی در پیشگاه سلیمان حاضر ساخت. لغت‌نامه دهخدا.

۲. به روایت ابن عساکر (۲۴/۲۰)؛ کنز العمال ۳۵۷۸۸. امام حافظ ابن حجر رحمه الله، در الإصابة گفته است: إسناده این حدیث، حسن است. م
این قصه آن قدر معروف است که حتی کتاب‌های لغت نیز آن را نقل کرده اند. ما آن را از کتاب البداية و النهاية امام ابن کثیر رحمه الله نقل می‌کنیم:

ذَكَرَ سَيْفٌ عَنْ مَسَايَخِهِ أَنَّ سَارِيَةَ بِنَ رُثَيْمٍ قَصَدَ فَسًا وَدَارَ أَبْجَرْدٍ، فَاجْتَمَعَ لَهُ جُمُوعٌ - مِنَ الْفُرْسِ وَالْأَكْرَادِ - عَظِيمَةٌ، وَدَهَمَ الْمُسْلِمِينَ مِنْهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ وَجَمْعٌ كَثِيرٌ، فَرَأَى عُمَرُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ فِيمَا يَرَى النَّائِمُ مَعْرَكَهُمْ وَعَدَدَهُمْ فِي وَقْتٍ مِنَ النَّهَارِ، وَأَنَّهُمْ فِي صَحْرَاءٍ وَهْنَاكَ جَبَلٌ إِنْ أَسْنَدُوا إِلَيْهِ لَمْ يُؤْتُوا إِلَّا مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ، فَنَادَى مِنَ الْغَدِ الصَّلَاةُ جَامِعَةً، حَتَّى إِذَا كَانَتِ السَّاعَةُ الَّتِي رَأَى أَنَّهُمْ اجْتَمَعُوا فِيهَا، خَرَجَ إِلَى النَّاسِ وَصَعِدَ الْمِنْبَرِ، فَخَطَبَ النَّاسَ وَأَخْبَرَهُمْ بِصِفَةِ مَا رَأَى، ثُمَّ قَالَ: يَا سَارِيَةُ، الْجَبَلُ الْجَبَلِ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِمْ وَقَالَ: إِنَّ لِلَّهِ جُنُودًا وَلَعَلَّ بَعْضَهَا أَنْ يُبَلِّغَهُمْ. قَالَ: فَفَعَلُوا مَا قَالَ عُمَرُ، فَنَصَرَهُمُ اللَّهُ عَلَى عَدُوِّهِمْ، وَفَتَحُوا الْبَلَدَ.

حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه در مدینه مشغول خواندن خطبه نماز جمعه و آیات قرآن را می‌خواند؛ یک دفعه سه مرتبه گفت: «یا ساریه الجبل»، همه ماندند که چه اتفاقی افتاده؛ بعد از نماز از او پرسیدند که چه شد وسط خطبه این چنین گفתי؟ گفت: در حین خطبه خواندن، یک نگاهی کردم به ملکوت زمین و زمان، دیدم لشکری که برای فتح نهاوند فرستادیم، دشمنان از چهار طرف می‌خواهند محاصره کنند و آنها را از بین ببرند، فرمانده‌شان حضرت ساریه رضی الله عنه بود، او را صدا زدم که بیایند به طرف کوه و از یک طرف با دشمن بجنگید، تا آنها از چهار طرف حمله نکنند؛ آنها هم آمدند به سمت کوه و جنگیدند. بعد از سه ماه که لشکر آمد به مدینه، سؤال کردیم که آیا این قضیه را شما هم دیدید؟ گفتند: بله، در

اسلام با فرماندهی حضرت ساریه رضی الله عنه در نهاوند، در نزدیکی همدان، مشغول جهاد بودند، اطلاع نداشتند که دشمنان از پشت کوه مشغول محاصره‌ی آنان می‌باشند. حضرت عمر رضی الله عنه، در خطبه‌ی نماز جمعه در شهر مدینه، فرمود: ای ساریه رضی الله عنه! مواظب خودتان باشید دشمنان مشغول محاصره‌ی پشت کوه‌اند. به فرمان خداوند، حضرت ساریه صدای حضرت عمر رضی الله عنه را شنید و افرادی را فرستاد و کوه را به کنترل خود درآوردند.

نمونه‌ی دیگری از کرامت امت حضرت فخر عالم رضی الله عنه، وصیت حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه است که حضرت جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت کرده و فرموده است: وقتی حضرت ابوبکر رضی الله عنه بیمار شد، وصیت کرد و فرمود: هرگاه وفات کنم، تابوت من را بردارید و به جلوی در حجره‌ی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله ببرید و در بنید و بگوئید: این جنازه‌ی ابوبکر صحابی حضرت محمد صلی الله علیه و آله است. در دنیا بسیار دوست داشت که در محضر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله باشد. وصیت کرده است که من را در محضر حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله دفن کنید. فرمود: اگر در حجره‌ی حضرت محمد صلی الله علیه و آله خود به خود باز شود، در آنجا من را دفن کنید. اگر هم باز نشود، من را در قبرستان «بقیع» دفن کنید.

فلان روز در بیابان نهاوند بودیم که صدای حضرت عمر رضی الله عنه در فضا طنین انداز شد و همه لشکر هم صدای او را شنیدند و او از مدینه صدا زد: «یا ساریة الجبل»، و اگر صدای حضرت عمر رضی الله عنه نبود، همه از بین رفته بودیم و این پیروزی هم نصیب اسلام نمی‌شد. البداية و النهاية، ج ۷، ص ۹۴، قصه جنگ فسا و المغنی، عبد الله بن قدامه، ج ۱۰، ص ۵۵۲ و الشرح الكبير، عبد الرحمن بن قدامه، ج ۱۰، ص ۳۸۷ و فیض القدير شرح الجامع الصغير، المناوي، ج ۴، ص ۶۶۴ و تفسیر الرازی، الرازی، ج ۲۱، ص ۸۷ و دقائق التفسیر، ابن تیمیة، ج ۲، ص ۱۴۰ و أسد الغابة، ابن الأثیر، ج ۲، ص ۲۴۴ و الإصابة، ابن حجر، ج ۳، ص ۵ - ۶ و تاریخ یعقوبی، یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۶ و الكامل فی التاریخ، ابن الأثیر، ج ۳، ص ۴۲ - ۴۳ و تاریخ الإسلام، الذهبي، ج ۱، ص ۳۸۴ و تاریخ ابن خلدون، ابن خلدون، ج ۱، ص ۱۱۰ و تاج العروس، الزبيدي، ج ۱۶، ص ۳۲۷.

حضرت جابر رضی الله عنه فرموده است: ابوبکر صدیق، را جلو در حجره‌ی حضرت محمد صلی الله علیه و آله بردیم و آنچه را که فرموده بود، بر زبان آوردیم. به فرمان خداوند از عالم غیب، در حجره‌ی حضرت محمد صلی الله علیه و آله باز شد. ما نیز او را در آنجا دفن کردیم.^۱

گروهی از علما نیز فرموده‌اند: کرامت اولیا حق است و تاکنون از اولیای فراوانی کراماتی به ظهور رسیده است. حضرت شیخ شهاب‌الدین سهروردی رحمته الله^۲ فرموده است: کرامات اولیاء، همان معجزه‌ی حضرت محمد صلی الله علیه و آله محبوب ما است.

حضرت خواجه معین‌الدین رحمته الله نیز فرموده است: رفتن به محضر انسان صالح و ذکر آنان از بسیاری از کارهای خوب بهتر است. رفت و آمد نزد انسان بد نیز از بسیاری از کارهای بد، بدتر است.

لذا، خواننده‌ی مسلمان! اگر با عقیده و باور این کتاب را بخوانی یا آن را برای تو بخوانند، مانند آن است که به محضر آن انسان‌های والا رسیده باشی و سخنان آنان را شنیده باشی. همان گونه که به محضر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، صحابه رضی الله عنهم، بنیانگذاران مذاهب اربعه^۳ نایل نشده‌ایم و آنان را دوست داریم و از آنان تبعیت می‌کنیم.

به امید خداوند بزرگ در مجلس‌های آینده، هر روز به محضر یکی از آن اولیا می‌رویم و به زندگی، سرگذشت، و سخنان آنها می‌پردازیم. شاید خداوند بزرگ به

۱. کرامت دیگر آن است که از حضرت [ابوبکر] صدیق رضی الله عنه نقل شده است که در هنگام مرگ خویش به حضرت ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها، گفت: آنان دو برادر و دو خواهر تو هستند. حضرت ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها نیز گفت: (خواهر)، فقط حضرت اسماء رضی الله عنها است، آن خواهر دیگر کیست؟ جنینی در شکم است که می‌بینم به دنیا می‌آید و دختر است؛ و پس از مرگ وی دختری به دنیا آمد. به روایت بیهقی، سنن الکبری ۱۲۲۹۸.

۲. سهروردی: یحیی بن حبش بن امیرک رحمته الله. ملقب به شهاب‌الدین و شیخ اشراق و شیخ مقتول و شهید، مکنی به ابوالفتوح.

۳. مذاهب اربعه: مذاهب چهارگانه. منظور چهار مذهب فقهی نامدار و مدون است که عبارتند از: مذهب حنفی، مذهب مالکی، مذهب شافعی، و مذهب حنبلی رحمته الله.

خاطر محبت آنان، و بزرگی خویش ما را بیامرزد.
خدایا! با توسل به بزرگی خویش و انسان‌های ارجمند ما را بیامرزد.
خدایا! ما را از بلا و مصیبت محفوظ کن.
خدایا! ما را از رفیق بد دور کن.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

حضرت جعفر صادق رحمته الله

بسم الله الرحمن الرحيم

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى نِعْمَائِهِ. وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ. وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَمَنْ تَبِعَهُمْ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ وَالْعُلَمَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَكَأَفَّةِ الْمُسْلِمِينَ مِنَ الْيَوْمِ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

مسلمانان! فکر می‌کنم تاکنون در مجالس و محافل فراوانی حضور یافته‌ایم و به سخنان یهوده و بی‌معنی فراوانی گوش سپرده‌ایم و بیشتر زمان و عمر خود را هدر داده‌ایم.

بگذارید در این مجلس و محفل، به محضر سلطانِ امتِ حضرت محمد المصطفی صلی الله علیه و آله، بزرگ و راهبر و راهنمای اولیا، استاد استادان و عالمان و صالحان، میوه و ثمر دل مشایخ و جگر گوشه‌ی حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام، دستمایه‌ی امام محمد باقر و حضرت حسن، حسین و علی مرتضی علیهم السلام، پیشوای عارفان عاشق، حضرت جعفر صادق رحمته الله برویم.

لذا درخواست می‌شود با ادب بنشینید و با گوش دل به بحث زندگی، خلق و خو، علم و دانش، ورع، طاعت، تقوا، عبادت، سخنان زیبا، و کرامات آن شخصیت والا و مبارک گوش بسپارید و از آن پندر و اندرز بگیرید.

حضرت جعفر صادق، پسر حضرت محمد باقر، پسر حضرت علی زین العابدین، پسر حضرت حسین، پسر حضرت علی علیه السلام. است در سال ۸۰ هجری در شهر

مدینه‌ی منوره به دنیا آمده است. مادر او، اُم فروه رحمتهما، دختر قاسم، پسر محمد، پسر حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه است.

حضرت جعفر صادق رحمته خرقه‌ی پیشوایی، اجازه‌ی علم، و رخصت ارشاد را از پدرش حضرت باقر رحمته، و عالم نامدار جدّ مادری خود، قاسم بن محمد بن حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه گرفته است.

آن شخصیت والا و مبارک، بسیار دانا و عالم، دارای هیبت و ابهت فراوان، خوشرو، خنده‌رو، به معنای کامل کلمه، زاهد، وارع، و خداترس بود. ریاست را دوست نداشت. پیشوای مشایخ، پیشرو و اهل ذوق، سر دفتر جمع عاشقان ربانی بود. بارها دعایش زود مستجاب می‌شد. تکبر نداشت و تواضع می‌ورزید. به عنوان نمونه‌ای از تواضع او نقل شده است که: روزی حضرت شیخ داود طائی رحمته به محضر ایشان می‌رود و پس از سلام، با ادب می‌نشیند و عرض می‌کند، نزد شما آمده‌ام تا من را نصیحت کنید. بسیار اندوهگین و ناراحتم.

حضرت جعفر رحمته فرمود: ای داود طائی! الحمدلله تو اکنون زاهد و عابد این روزگاری. تو چه نیازی به پند و اندرز من داری؟

شیخ داود رحمته به گریه می‌افتد و می‌گوید: به دلیل اینکه شما «سید» و فرزند حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله هستید، باید ما را پند و اندرز بدهید.

حضرت جعفر صادق رحمته فرمود: ای داود طائی! از آن می‌ترسم که در روز قیامت جدم من را فرا خواند و عصبانی شود و بفرماید: ای جعفر! چرا به صورت کامل از من پیروی نکردی؟ باز هم فرمود: ای داود طائی. صالح بودن افراد به حسب و نسب ربطی ندارد؛ بلکه بر اساس تقوا و طاعت است.

شیخ داود رحمته بیشتر اندوهگین شد. به گریه افتاد و فرمود: ای دریغ! خدایا! کسی که بدن او از نور نبوت، و ترکیب او از اهل برهان و حجت، و جدّ او حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرش شیر خدا و مادرش فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها است، این گونه ترس داشته باشد، خاک بر سر کسی مانند داود طائی که چه امیدی به اعمال خود داشته باشد؟

باز هم نقل است: یک بار که با مریدان خود نشسته بود، چهره‌ی مبارک خویش را به طرف مردم چرخاند و فرمود: ای مردم! بیایید پیمان ببندیم که هر یک از ما که در روز قیامت پیش از دیگران نجات پیدا کند، برای سایرین شفاعت کند.

مردم نیز عرض کردند: ای فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله! تو چه نیازی به شفاعت مردم داری؟ جد بزرگوارت برای همه‌ی مردم شفاعت می‌کند. در جواب فرمود: شماها نمی‌دانید من شرم می‌کنم که با آن کردارهایی که انجام داده‌ام در روز قیامت به محضر جدم بروم تا برای من شفاعت کند.

حضرت جعفر صادق علیه السلام، با همه‌ی فضل، بزرگی، و حسب و نسب، این گونه فروتن و متواضع بود. اما بسیاری از ما، با کوله‌باری از گناه، خود را بزرگ می‌پنداریم و بر مردم و زمین فخر می‌فروشیم و به اعمال و آخر کار خویش نمی‌اندیشیم.

حضرت جعفر صادق علیه السلام در همان حال، از مسلمانان بسیار گله‌مند بود و مدتی از مردم دور می‌شد. حضرت سفیان ثوری رحمه الله به محضر ایشان می‌رود و عرضه می‌دارد: ای بزرگوار و فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله! مردم آرزوی فراوانی برای دیدار شما دارند. چرا خود را از مردم نهان ساخته‌ای؟

او نیز در جواب فرمود:

ذَهَبَ الْوَفَاءُ ذَهَابَ أَمْسِ الدَّاهِبِ وَالنَّاسُ بَيْنَ مَحَائِلٍ وَمَارَبُ
يَفْشُونَ بَيْنَهُمُ الْمَوَدَّةَ وَالْوَفَا وَقُلُوبُهُمْ مَحْشَوَةٌ بِعَقَارِبُ

ترجمه: (۱) وفاء رفت. همان گونه که دیروز رفت و سپری شد. در حالی که مردم در میان خیالات و برآورده کردن نیازها هستند. (۲) در میان خویش، مودت و وفا پخش می‌کنند. در حالی که دل‌هایشان لبریز از انواع عقرب است.

ای سفیان ثوری! چگونه به میان مردم بیایم و از آنان دل خوشی داشته باشم؟ وفا در میان آنان وجود ندارد و مانند دیروز، رفته و سپری شده است. مردم بر اساس خیال و میل نفس زندگی می‌کنند. درست است بر اساس ظاهر با مودت با یکدیگر سخن می‌گویند. اما دل آنان پر از بغض و کینه و حسادت است و اگر توان آن را داشته باشند،

مانند عقرب یکدیگر را نیش می‌زنند.

در حقیقت نیز اگر با دقت بسیاری از مردم این روزگار را زیر نظر بگیریم، این سخن حضرت جعفر علیه السلام بر آنان صدق می‌کند و چنان است که گویی با ما زندگی کرده است. سخنان ما خوب است، اما از دل نیست، بسیار بی‌وفا و بدقول و قراریم، و حسادت می‌ورزیم.

همه‌ی سخنان حضرت جعفر علیه السلام، مانند درّ و یاقوت، و خوراک روح بودند. یک بار امام ابوحنیفه علیه السلام به محضر ایشان می‌رود و در حال گفت و گو، حضرت جعفر علیه السلام می‌فرماید: عاقل کیست؟ امام ابوحنیفه علیه السلام می‌فرماید: از نظر من عاقل کسی است که خوب و بد را از هم متمایز سازد. حضرت جعفر علیه السلام می‌فرماید: حیوانات نیز خوب و بد را از هم متمایز می‌سازند. مگر نمی‌بینی که نزد کسی می‌روند که آنان را ناز و نوازش کند، و نزد کسی نمی‌روند که با آنان بد رفتاری کند و آنها را بزند.

امام ابوحنیفه علیه السلام می‌فرماید: شما بفرمایید عاقل کیست؟ در جواب فرمودند: عاقل کسی است که دو کار خوب و دو کار بد را از هم متمایز کند تا اگر نتواند هر دو کار خوب را انجام دهد، کار خیری را انجام دهد که خوبی آن بیشتر است و اگر ناچار شود یکی از آن دو کار شر را انجام دهد، کاری را انجام دهد که ضرر کمتری دارد. امام ابوحنیفه علیه السلام فرمود: بسیار زیبا است.

حضرت جعفر صادق علیه السلام غیر از خداوند بزرگ، از هیچ بنده‌ای ترس نداشته و برای سخن حق از کسی شرم و حیا نکرده است. برای نمونه، نقل شده که ابوجعفر منصور^۱ که در آن ایام خلیفه‌ی بغداد بوده است، به حج و ابتدا به مدینه می‌رود. در آن

۱. ابوجعفر عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن العباس المنصور، دومین خلیفه از خلفای عباسی بود، که حدود ده سال از سفاح بزرگ تر بود و در روزگار خلافت وی، قدرت بسیاری داشت. او در خراسان، برای سفاح بیعت گرفت و بر کار اداره ایالات و استان‌ها نظارت داشت. پدرش محمد، نواده عباس بن عبدالمطلب بود؛ او از سال ۱۳۶ تا ۱۵۸

هنگام حضرت جعفر علیه السلام در مدینه بوده است.

خلیفه وقتی اطلاع می‌یابد که همه‌ی مسلمانان و به ویژه اهل مدینه تا این حد به او احترام می‌گذارند و او را دوست دارند، به او حسادت می‌ورزد و از او خشم می‌گیرد. وزیر خود را به نام ربیع، فرا می‌خواند و می‌گوید: ای وزیر! همین حالا باید [جعفر] را نزد من بیاوری. به دستبند نیز اشاره کرد و گفت: همین که مشاهده کردید که کلاهم را از سرم برمی‌دارم، او را فوراً به قتل برسانید. وزیر از این کار بسیار ناخشنود بود. لذا آن روز این کار را به فراموشی سپرد. روز بعد، خلیفه از وزیر عصبانی شد و گفت: باید همین الآن جعفر را نزد من بیاوری. وزیر نیز ناچار به محضر حضرت جعفر علیه السلام رفت و ماجرا را برایش تعریف کرد.

حضرت جعفر علیه السلام نیز فرمود: ناراحت نباش! برخیز و نزد خلیفه‌ات برویم. وقتی نزد خلیفه رسید، خلیفه بسیار با احترام او را بالاتر از خود نشانده و خودش پایین‌تر از او با ادب نشست.

مردم بسیار تعجب کردند. پس از چندی گفت و گو، خلیفه خدمت ایشان عرض می‌کند: هر امری دارید، برای خدمتگزاری حاضرم. ایشان هم می‌فرمایند: خواهش می‌کنم یک بار دیگر، من را فرا نخوانید. سپس خداحافظی می‌کند و می‌رود. بعد از آن، از خلیفه سؤال می‌کنند: شما با عصبانیت فراوانی ایشان را احضار کردید. پس، آن رفتار چه بود؟

خلیفه گفت: ای مردم! به خدا قسم! همین که وارد شد، ماری با او همراه بود که

قمری (۷۵۴ تا ۷۷۵ میلادی) فرمان راند. در سال ۱۴۹ قمری، وی بغداد را با نام مدینه السلام (شهر صلح) بنیان نهاد. وی شورش‌های زیادی را در زمانی که هنوز عباسیان چندان به قدرت نرسیده بودند، سرکوب کرد. او عنصر وفادار خلافت عباسی، ابومسلم خراسانی را به قتل رسانید. وی شورش سنباد را که از اهل خراسان بود، دفع کرد. به بنای مساجد، توجه خاص داشت و در بغداد، بیت الحکمه را بنا کرد. او در ۷ ذی‌الحجه ۱۵۸ قمری، در حالی که به سفر حج می‌رفت، بر اثر سوء هاضمه درگذشت و در قبرستان معلّا در مکه دفن شد. تاریخ طبری. ج هشتم، نسخه دیجیتالی، ص ۶۰؛ خضری، تاریخ خلافت عباسی، ۴۲.

یک لب آن در این طرف اتاق و لب دیگر آن، در آن سوی اتاق بود و با زبان حال گفت: اگر از گل کمتر به ایشان بگویی، خود و خانه‌ات را زیر و رو می‌کنم. خلیفه گفت: من نیز از ترس نتوانستم به او چیزی بگویم و خدا خدا می‌کردم که زودتر برود.

یکی از علما گفته است: در اثر همین امر، وقتی خلیفه از مدینه راه افتاد و در «بئر علی» احرام بست و به طرف مکه حرکت کرد، دید که روی دیواری نوشته شده است: **أَبَا جَعْفَرٍ حَانَتْ وَفَائِكَ وَانْقَضَتْ سِنُّكَ وَأَمْرُ اللَّهِ لَا بُدَّ وَاقِعٌ أَبَا جَعْفَرٍ هَلْ كَاهِنٌ أَوْ مُنَجِّمٌ لَكَ الْيَوْمَ مِنْ رَيْبِ الْمَنِيَةِ دَافِعٌ** ترجمه: (۱) ای ابوجعفر هنگام مرگ تو فرا رسید و عمر تو پایان یافت و امر خداوند ناگزیر عملی خواهد شد. (۲) ای ابوجعفر! آیا هیچ کاهن یا منجمی امروز می‌تواند تو را از دست مرگ، دور سازد؟

هنگامی که آن دو بیت شعر را خواند، بسیار ترسید که دعای حضرت جعفر صادق علیه السلام در باره‌ی او مستجاب شده است. بیمار شد و پیش از رسیدن به مکه و اتمام مناسک حج، در عمر شصت و سه سالگی درگذشت و تیر غیبی^۱ اثر خود را بر جای گذاشت.

حضرت سفیان ثوری رحمته الله بسیار نزد او رفت و آمد می‌کرد. یک بار به ایشان گفت: باید به من اندرزی بدهید. حضرت جعفر رحمته الله فرمود: ای سفیان! هرگاه خداوند بزرگ نعمتی را به تو عطا کند، و تو بسیار دوست داشته باشی که آن را از تو پس نگیرد، تا می‌توانی حمد و شکر خدای مهربان را به جا بیاور. چون خداوند بزرگ در آیه‌ی ۷ سوره‌ی ابراهیم فرموده است:

﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾

۱. منظور آن است که خداوند بر اساس حکمت خویش به نحوی او را تنبیه ساخت که با محاسبه‌ی عالم مادی تفاوت داشت.

اگر شکر گزار خداوند باشید، خداوند برای شما افزایش می دهد.

سپس فرمود: ای سفیان! هرگاه خداوند رزق و روزی را از تو پس گرفت، بی حد و شمار استغفار کن. چون خداوند در آیه ۱۰ سوره ی نوح می فرماید:

﴿اَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً، وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَاراً﴾

مسلمانان! در پیشگاه پروردگار خویش بی حد باید دعای استغفار بکنید. چون خداوند بندگان خود را که از او درخواست آمرزش می کنند، می آمرزد و بر آنان باران رحمت نازل می کند، ثروت دنیوی را برای آنان افزایش می دهد، فرزندان آنان را فراوان و صالح می کند، آب چشمه و قنات هایشان را افزایش می دهد، ثمر باغ هایشان افزایش می یابد، و به محصولا تشان ثمر فراوان می دهد.

باز هم فرمود: اگر از طرف حکومت، فرمانده، و بزرگ مملکت، یا هر فرد دیگری کاری یا امری را بر عهده ی تو گذاشتند و از آن ناراضی بودی، به کَرَات بگو: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» چون این جمله یکی از کلیدهای بهشت و یکی از گنجینه های آن است.

یک روز حضرت جعفر، پسر خود حضرت موسی کاظم علیه السلام را فرا خواند و به او فرمود: پسر من به تو وصیتی می کنم و تا وقتی که زنده هستی، آن را مانند حلقه در گوش کن و به دست فراموشی نسپار. اگر بر اساس آن رفتار کنی و از آن منحرف نشوی، در دنیا با خوشبختی زندگی می کنی و وقتی که بمیری، مردم از تو به نیکی یاد می کنند و عاقبت به خیر می شوی. فرمود: پسر من! هر کس به سهم روزی خود راضی باشد، خداوند او را ثروتمند می سازد. اما کسی که به دست مردم چشم بدوزد، با فقر از دنیا می رود؛ حتی اگر ثروت فراوانی هم داشته باشد.

پسر من! کسی هم که (به سهم خود) راضی نباشد، به این معنا است که به کار خداوند اعتراض می کند. پسر من! از تو درخواست می کنم هرگز عیب و عار مردم را بیان

نکن. چون هر کسی که عیب و عار مردم را بیان کند، خداوند عیب و عار او و خانواده اش را آشکار می سازد. پسر! خدا می داند، هر کس برای دیگری دامی بگذارد و چاله ای را برای کسی حفر کند، خود او در آن دام می افتد و در چاله سقوط می کند و هرگز نجات نمی یابد. با انسانی که از دین اسلام دور است اختلاط نکن. چون رفیق بی دین انسان را بی ارزش می کند. اما رفاقت با انسان دانا، عالم، و دین دار، فایده ی فراوانی دارد. ادب، احترام، و وقار را یاد می گیری.

باز هم توصیه می کنم به جاهایی نرو که محل بدنامی اند تا در میان مردم بدنام نشوی.

زنهار و صد زنهار! حق را بر زبان بیاور؛ حتی اگر زیان خود تو هم در آن باشد. هرگز مشغول چیزی نباش که ربطی به تو ندارد و فایده ای در آن نیست. تا می توانی قرآن بخوان، به مردم سلام کن و به امر به معروف و نهی از منکر پرداز. زنهار! تا دیر نشده است، توبه کن. چون خداوند بزرگ در آیه ی ۱۱۲ از سوره ی توبه می فرماید.

﴿التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ﴾

کسانی را می آمرزم و از کسانی راضی ام که توبه می کنند و سپس به عبادت می پردازند. خداوند بزرگ توبه را قبل از عبادت بیان کرده است. توصیه ی خاص من به تو و دیگران این است که خود را از پنج نوع انسان محفوظ کنید.

یکم: دروغگو

دوم: احمق

سوم: بخیل

چهارم: بدگمان/ بددل

پنجم: دورو و فاسق

پسر عزیزم! هرگاه خواستی به ملاقات کسی بروی، نزد انسان صالح برو. چون

انسان ناصالح مانند سنگ سخت است که از آن آب بیرون نمی‌آید. مانند زمینی است که هرگز گیاه را نمی‌رویاند، و مانند درختی است که هیچ برگ و سایه‌ای ندارد. هیچ توشه و ذخیره‌ای برای دنیا و آخرت انسان، بهتر از پرهیزکاری نیست. هیچ چیز از سکوت زیباتر نیست و هیچ دشمنی از نادانی سرسخت‌تر نیست، و هیچ دردی از دروغ بدتر نیست. زنه‌ها! مواظب خود باشید.

در کتاب «فصول المهمه»^۱ از حضرت جعفر علیه السلام نقل شده است که فرمود: پدرم از جدم و او هم از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: هر کس مردم را خوشحال کند و آنان را از مشکلات و گرفتاری نجات دهد، خداوند بزرگ فرشته‌ای را مأمور می‌سازد که وقتی آن فرد وفات یابد و او را به گورستان ببرند و به تلقین او بپردازند، آن فرشته نزد او می‌رود و می‌گوید: ای روح فلانی! از عذاب قبر و پاسخ سؤال فرشته نترس. من تو را یاری می‌کنم و جایگاه تو را در بهشت به تو نشان می‌دهم. یکی از علما به نام «ابن ابی لیلی»^۲ در بیان علم حضرت جعفر علیه السلام گفته است:

۱. کتاب «الفصول المهمة فی اصول الائمة» از تالیفات شیخ حر عاملی صاحب وسائل الشیعة می‌باشد که در قرن یازدهم هجری به زبان عربی تالیف شده است. این کتاب در موضوعات اصول دین، اصول فقه، فروع فقه، طب و نوادر کلیات می‌باشد.
۲. عبد الرحمان بن ابی لیلی رضی الله عنه یکی از محدثان و راویان معروف می‌باشد، شرح حال او در کتب رجال شیعه و سنی آمده است شیخ ابو جعفر طوسی در رجال خود او را از اصحاب جعفر صادق علیه السلام نیز ذکر می‌کند، ابن الندیم گوید: ابن ابی لیلی رضی الله عنه از کسانی است که از روی اجتهاد خود فتوی می‌داد، و او قبل از ابو حنیفه رضی الله عنه باب اجتهاد و رای را باز کرد، او منصب قضاء داشت و از طرف بنی امیه و بنی عباس حکم قضاء گرفته بود. عبد الرحمان بن ابی لیلی رضی الله عنه کتاب‌هایی هم تألیف کرد که از آن جمله کتاب فرائض می‌باشد، او در سال ۱۴۸ در حالیکه از طرف ابو جعفر منصور شغل قضاء داشت درگذشت، در کتاب تهذیب التهذیب گوید: عبد الرحمان از پدرش روایت می‌کند و از وی نیز فرزندش روایت کرده است.

نخستین بار که امام ابوحنیفه نزد حضرت جعفر صادق رحمته الله رفت، من با ایشان همراه بودم. پس از سلام و خوشامدگویی، به من رو کرد و فرمود: آن شخص کیست؟ عرض کردم: آن شخصیت در عراق شخصی بسیار دانا و عالم است.

فرمود: همان شخص نیست که بر اساس قیاس عمل می‌کند؟ سپس به امام ابوحنیفه رحمته الله رو کرد و فرمود: نام تو چیست؟ فرمود: نام من نعمان است. سپس فرمود: ای نعمان! آیا می‌دانی که چرا خداوند مایع درون چشم را شور مایع درون گوش‌ها را تلخ، مایع درون بینی را گرم، و مایع درون دهان را شیرین کرده است؟ گفت: نمی‌دانم.

فرمود: خداوند بزرگ با گرم خود مایع درون چشم را شور کرده است. چون چشم از چربی ساخته شده است و اگر به خاطر آن مایع شور نبود، به سرعت ذوب می‌شد. مایع درون گوش را نیز به این خاطر تلخ کرده است تا حشرات موذی نتوانند از طریق گوش وارد مغز شوند. مایع درون بینی را نیز به این دلیل گرم ساخته است تا سوراخ بینی هوا را بگیرد. اگر سوراخ بینی گرم نمی‌بود، مغز انسان تعفن می‌کرد. مایع درون دهان نیز به این خاطر شیرین است که بتواند بیشتر غذا و خوراکی را بجود و با زبان شیرین و خوش با مردم گفت و گو کند.

آنچه بیان شد بخشی از زندگی، سرگذشت و سخنان حضرت جعفر صادق رحمته الله بود. امیدوارم از آن پند و درس و اندرز گرفته باشید و باز هم از آن پند بگیرید.

آن شخص والا و مبارک در سن شصت و هشت سالگی، در روز دوشنبه، پانزدهم ماه رجب یا شوال، سال ۱۴۸ هجری در مدینه‌ی منوره وفات کرد. مرقد مبارک ایشان در قبرستان بقیع است.

از خداوند بزرگ درخواست می‌کنم که به خاطر بزرگی خود و محبت اهل بیت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، ما را بیامرزد.

خدایا! ما را بیامرز

بیماران ما را شفا بده

ما را با صالحان امت حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله حشر کن،
و از رفیق بد و بلا و مصیبت دنیا و قیامت محفوظ کن. (آمین)

والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته

حضرت اویس قرنی رضی الله عنه

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْغَنِيِّ. وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ الْمَكِّيِّ الْمَدْنِيِّ. وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَاتَّبَاعِهِ وَأَوْلِيَائِهِ خُصُوصاً مِنْهُمْ عَلَى حَضْرَةِ أُوَيْسِ الْقَرْنِيِّ.﴾

خواننده‌ی ارجمند! بگذارید دقایقی از این زمان و مجلس، روح و دل و درون خود را آزاد کنیم و با ادب و سکوت به بخشی از زندگی و سخنان یکی از اولیای خداوند بزرگ پردازیم و از آن پند، عبرت، و اندرز بسیار ارزشمند بگیریم. چراغ مجلس امروز ما، یکی از شخصیت‌های والا و مبارک است که پیامبر اسلام، خیرالانام، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله درباره‌ی او و افرادی همانند وی در حدیثی به روایت حضرت عمر رضی الله عنه فرموده است:

إِنَّ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ لَا نَاسًا مَا هُمْ بِأَنْبِيَاءَ وَلَا شُهَدَاءَ يَغِيبُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ وَالشُّهَدَاءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَكَانِهِمْ مِنْ اللَّهِ تَعَالَى قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ تُخْبِرُنَا مَنْ هُمْ قَالَ هُمْ قَوْمٌ تَحَابُّوا بِرُوحِ اللَّهِ عَلَى غَيْرِ أَرْحَامٍ بَيْنَهُمْ وَلَا أَمْوَالٍ يَتَعَاطَوْنَهَا فَوَاللَّهِ إِنَّ وُجُوهَهُمْ لَنُورٌ وَإِنَّهُمْ عَلَى نُورٍ لَا يَخَافُونَ إِذَا خَافَ النَّاسُ وَلَا يَحْزَنُونَ إِذَا حَزَنَ النَّاسُ وَقَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيََاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۱

۱. به روایت بیهقی در: شعب الإيمان (۸۵۸۴)؛ ابن کثیر، در: تفسیر ۴/ ۲۱۴؛ إسحاق بن راهویه در "مسند" خود به نقل از: تخریج أحادیث الکشاف اثر حافظ زیلعی ۲/ ۱۳۰؛ طبري، در: تفسیر (۱۷۷۱۴)، ابو القاسم الأصبهاني، در: الترغيب والترهيب، به نقل از:

همان گونه که حضرت عمر رضی الله عنه روایت کرده است که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به راستی برخی از بندگان خداوند بزرگ وجود دارند که نه پیامبرند، و نه شاهد (شهید) اند. اما پیامبران و شهدا در روز قیامت به آنان غبطه می‌خورند. چون نزد خداوند بزرگ، مقام والایی دارند و محبوب‌اند. یکی از صحابه عرض کرد: آن بندگان چه کسانی هستند تا آنها را بشناسیم و دوست بداریم؟ حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آنان بندگان در میان امت من هستند که خدا و رسول او را بسیار دوست دارند و به راستی به خدا رو می‌آورند و از آیین و شریعت اسلام منحرف نمی‌شوند. سپس فرمود: در روز قیامت، در حالی که مردم در شدت محاسبه قرار دارند و بسیار می‌ترسند، آنان در اوج خوشی‌اند و هیچ خوفی ندارند.

سپس این آیه را خواند که خداوند در سوره یونس می‌فرماید:

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۱

ای پیامبر و ای امت پیامبر! آگاه باشید که صالحان و اولیای خداوند، نه در

روز قیامت خوف و ترسی دارند، و نه در دنیا از مردم می‌ترسند.

این شخصیت والا و مبارک نیز که در این لحظات در محضر او خواهیم بود،

تخریج أحادیث الکشاف؛ ابن قدامة المقدسي، در: "المتحابين في الله (۴۸) از طریق جریر ابن عبد الحمید؛ طيالسي در "مسند" خود، به نقل از: "تخریج أحادیث الکشاف؛ أبو نعیم، در: "الحلیة" ۵/۱؛ واحدی، در: "الوسیط" ۵۵۲/۲ - ۵۵۳؛ ابن مردویه، در: "تفسیر" خود، به نقل از: "تخریج أحادیث الکشاف؛ هتاد، در: "الزهد" (۴۷۵)؛ أبو یعلی (۶۱۰)؛ ابن حبان (۵۷۳)؛ نسائی، در: "الکبری" (۱۱۱۷۲)؛ الطیالسي (۵۷۱)؛ أحمد (۲۲۰۰۲) و (۲۲۰۸۰)؛ الطحطاوي (۳۸۹۲) و (۳۸۹۴) و (۳۸۹۵)؛ الشاشي، در: "مسند" خود (۱۳۸۲)؛ الطبراني، در: "الکبیر" ۲۰/ (۱۴۵) - (۱۴۹) و (۱۵۱)؛ الحاکم ۴/ ۱۷۰؛ أبو نعیم، در: "الحلیة" ۵/ ۲۰۶ و ...

۱. سوره یونس، آیه ۶۲.

تفسیر آیه ۶۲ تا ۶۴ سوره یونس در پایان مقدمه‌ی مترجم درج شده است.

خورشید تابان دنیای تاریک روزگار خویش بود و بسیاری از تابعین^۱ اصحاب حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله او را به عنوان قبله‌ی راه خداشناسی قلمداد کرده‌اند؛ او ستاره‌ی درخشان آسمان یمن، حضرت ویس القرن رضی الله عنه است.

حضرت ویس القرن رضی الله عنه در زمان حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌زیست. اما به محضر حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله نرسید. او همان شخصیت مبارکی است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله یک بار از او نام برد و فرمود:

﴿أُوَيْسُ الْقُرْنَى خَيْرُ التَّابِعِينَ﴾^۲

ویس قرنی بهترین و تابعین اصحاب من است.

بارها نیز روی مبارک خود را به طرف سرزمین یمن می‌کرد و می‌فرمود:

﴿إِنِّي لَأَجِدُ نَفْسَ الرَّحْمَنِ مِنْ قِبَلِ الْيَمَنِ﴾^۳

بوی رحمت و برکت و نفس خداپرستی حقیقی و رحمت خدا از یمن به مشام

من می‌رسد.

آن هم به خاطر یکی از اولیای امت من، به نام ویس قرنی رضی الله عنه.
یک روز فخر عالم، سید و بزرگ اولاد آدم، حضرت محمد المصطفی صلی الله علیه و آله به اصحاب خود رو کرد و فرمود: یاران من! شما اطلاع ندارید، اما در میان افراد کنونی امت من یک بنده‌ی خداوند وجود دارد که به قدری نزد خداوند محبوب است که در روز قیامت به خاطر شفاعت وی، خداوند بزرگ به اندازه‌ی موی گوسفندان قبیله‌ی

۱. تابعین افرادی هستند که یک یا چند تن از صحابه را ملاقات کرده و به رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ایمان داشته و با ایمان از دنیا رفته‌اند ولی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را ملاقات نکرده‌اند.
۳. به روایت حاکم ۴۵۵/۳، ح ش ۵۷۱۷؛ ابن عساکر، از طریق بیهقی ۴۴۲/۹؛ أحمد ۴۸۰/۳، ح ش ۱۵۹۸۴.

۵. با لفظی دیگر، به روایت طبرانی ۵۲/۷، ح ش ۶۳۵۷. همان گونه که قاری در: المصنوع ص ۶۹، ح ش ۷۰، گفته و نیز در: الموضوعات الکبری ص ۸۲، ح ش ۳۰۳ آمده، این حدیث، موضوع است. م

«ربیع»^۱ و «مُضَر»^۲ از گناهکاران اتم را می‌آمرزد.

اصحاب از این فرموده‌ی حضرت رسول خدا ﷺ بسیار تعجب کردند. لذا عرض کردند: او چه کسی است؟ فرمود: یکی از بندگان خدا. باز هم عرض کردند. همه‌ی ما بنده‌ی خدا هستیم. نام آن بنده چیست؟ فرمود: ویس قرنی. گفتند: تاکنون به محضر شما رسیده است؟ یا به محضر شما می‌رسد؟ فرمود: تاکنون من را با چشم سر ندیده است. اما با چشم دل بارها نزد من آمده و من را دیده است.

اصحاب باز هم تعجب کردند و گفتند: اگر تا این حد عاشق جمال شما است، چرا تاکنون به محضر شما نیامده است؟

فرمود: به خاطر دو امر نتوانسته است نزد من بیاید.

یکم: چون حضرت ویس القرن رحمته الله بیشتر لحظات مجذوب^۳ و در حالت جذبۀ است، و من را با چشم دل می‌بیند.

دوم: به خاطر احترام شریعت من و برای اینکه از شریعت خارج نشود، نتوانسته است و نمی‌تواند نزد من بیاید. چون مادر پیری دارد که نابینا است و به امور او مشغول است.

حضرت پیامبر ﷺ فرمود: ویس القرن روزها چوپان شتر و گوسفندان است و

۱. ربیع: فرعی (= شاخه‌ای) است از دو تیره از قبیله‌ی بنی سعد که سرزمین آنان جزو طایف

به شمار می‌رود و در جنوب شرقی آن قرار دارد. (از معجم قبایل العرب ج ۳). م

۲. مضر: قبیله‌ای از عرب. اجداد رسول اکرم از این قبیله‌اند.. عدنانیها به دو شاخه منقسم می‌شوند به نام دو پسر عدنان: «عک» و «معد»... معدی‌ها قبائل بسیار پیدا کرده‌اند و دو شعبه شدند: «نزار» و «قنص» که اکثریت با نزار است و یکی از پنج فرع معروف این شعبه مضر است. تاریخ اسلام ج ۱، ص ۳؛ عقدالفرید ج ۶ ص ۱۷۸،

۳. مجذوب: کشیده شده. کشیده شده و جذب شده. در اصطلاح تصوف: کسی است که او را خدای متعال برای خود برگزیده و پاک گردانیده باشد و او بدون رنج و جهد و کوشش به تمام مقامات و مراتب عالیّه برسد. فرهنگ مصطلحات عرفا تألیف دکتر سید جعفر سجادی.

غروب هم که برمی‌گردد، به مادرش رسیدگی می‌کند و برخلاف میل مادرش عمل نمی‌کند. لذا به خاطر آنکه دچار انحراف از شریعت نشود، مادر خود را تنها نمی‌گذارد و نمی‌تواند نزد من بیاید.

وقتی که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله این گونه درباره‌ی حضرت ویس القرن رضی الله عنه سخن گفت، بسیاری از صحابه با دل آرزو کردند و با زبان به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردند: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله! آیا ما ویس القرن رضی الله عنه را می‌بینیم؟ حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله اندکی سکوت کرد. سپس سر مبارک خود را بلند کرد و به حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه رو کرد و فرمود: تو ویس القرن رضی الله عنه را نمی‌بینی. اما از میان شما عمر و علی رضی الله عنهما او را می‌بینند. عرض کردند: نام و نشان او چیست؟ فرمود: اکنون چوپان است و در طرف چپ و در دست راست او خال سفیدی به اندازه‌ی یک درهم وجود دارد. اما آن خال بیماری پوستی نیست. بلکه مُهر و نشانه است.

فرمود: اگر او را دیدید، سلام من را به او برسانید و به او بگویید: برای امت من دعا کند.

حضرت محمد صلی الله علیه و آله ویس قرنی را بسیار دوست داشته است. نقل است که وقتی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بیمار شد، عرض کردند اگر خدای ناخواسته شما وفات کنید، جبهی مبارک شما شایان قامت چه کسی است و آن را به چه کسی بدهیم؟ در جواب فرمود: آن را به ویس قرنی رضی الله عنه بدهید.

هزاران بار خوشا به حال کسی که به قدری نزد حبیب خدا محبوب باشد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وصیت کند که جبهی مبارکش به او خلعت شود.

طولی نکشید که حضرت فخر عالم رضی الله عنه وفات کرد. حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه خلیفه شد، دو سال و سه ماه خلافت کرد و در سن ۶۳ سالگی در سال ۱۳ هجری در مدینه وفات کرد و حضرت عمر رضی الله عنه خلیفه شد و در مدت خلافت خود به شام رفت. یک بار نیز به شهر کوفه، نزدیک نجف رفت. در آن سفر حضرت علی رضی الله عنه با ایشان هم‌سفر بود. حضرت عمر رضی الله عنه بر منبر رفت و خطبه‌ی جمعه می‌خواند و سپس خطاب

به مردم فرمود: ای مردم! آیا کسی از طایفه‌ی قرن در میان شما هست؟ یا کسی را از افراد آن قبیله را می‌شناسید؟ مردم گفتند: آری، ای خلیفه‌ی مسلمانان! چند نفر برخاستند و خود را معرفی کردند. حضرت عمر رضی الله عنه فرمود: آیا کسی از شما ویس قرنی رضی الله عنه را می‌شناسد؟ عرض کردند: آری! اما ویس چنان شخصیتی نیست که شما احوال او را بپرسید. مردی دیوانه است، اکثراً در دشت و صحرا زندگی می‌کند. هر جا که مردم حضور داشته باشند، به آنجا نمی‌رود. زمانی که مردم شاد و خوشحالند و می‌خندند، او گریه می‌کند. زمانی هم که مردم غمگین و ناراحت‌اند، او خندان است.

حضرت عمر رضی الله عنه فرمود: آیا اطلاع دارید که او الآن کجا است؟ گفتند: آری اکنون در فلان محل است.

حضرت عمر و حضرت علی رضی الله عنهما، با چند نفر راهنما راه افتادند. وقتی رسیدند، دیدند که در حال سجده و نماز است. حضرت ویس قرنی رضی الله عنه که وجود آنان را احساس کرد، نماز خود را مختصر کرد و سلام داد. حضرت عمر رضی الله عنه، جواب سلام او را داد و فرمود: ای شبان! نام تو چیست؟ گفت: عبدالله. حضرت عمر رضی الله عنه فرمود: همه‌ی ما بنده‌ی خداییم. نام خاص تو چیست؟ گفت: نام من ویس است. حضرت عمر رضی الله عنه فرمود: دست راست خود را به من نشان بده. او نیز دست راست خود را نشان داد. وقتی دست او را دید همان نشانه و علامتی را که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده بود، در آن نمایان بود. به اندازه‌ی یک سکه‌ی پنجاه فلسی، یک طرف دست او مانند صدف سفید بود. حضرت عمر و حضرت علی رضی الله عنهما دریافتند که او همان ویس قرنی است که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله از او نام می‌برد و وصیت کرد که جبهی مبارکش را به او خلعت بدهند. حضرت عمر رضی الله عنه دست او را گرفت و بوسید و فرمود: ای ویس قرنی! حضرت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه او را دیدید سلام من را به او برسانید و این جبهی من را نیز به عنوان خلعت به او بدهید و به او بگویید: برای امتم دعای خیر بکند. حضرت ویس قرنی رضی الله عنه بسیار خوشحال شد و فرمود: هدیه‌ام را بدهید تا برای امت حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله دعای خیر بکنم. جبه را به او دادند. مقداری دور شد و به سجده رفت.

شنیدند که در سجده می فرمود: ای خدای بزرگ! قسم به بزرگی تو تا از امت حضرت صلی الله علیه و آله راضی نشوی، آن جبه را نمی پوشم. ای خدای بزرگ! حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و حضرت عمر و حضرت علی رضی الله عنهما کار خود را انجام داده اند، اکنون نوبت شما است. راوی گفته است: در این هنگام، از غیب ندا آمد که ای ویس قرنی! به خاطر محبت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اخلاص تو، از هزاران گناهکار امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله خشنود شدم. من هم می گویم ای پروردگار ما را نیز مشمول آن آمرزش قرار بده و ما را جز آن گروه محسوب کن.

در آن هنگام حضرت عمر و حضرت علی رضی الله عنهما نزد او آمدند. وقتی وجود آنان را حس کرد، سر از سجده برداشت و فرمود: اگر شما حال من را بر هم نزنه بودید، سرم را از سجده بر نمی داشتم، تا خداوند بزرگ به خاطر محبت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و دعای من، از بیشتر گناهکاران امت حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله راضی می شد.

حضرت عمر رضی الله عنه با چشم سر به حضرت ویس قرنی رضی الله عنه نگاه کرد و دید لباس فقیرانه ای بر تن دارد. اما وقتی با چشم دل نگاه کرد، دریافت که آن ژنده پوش، رئیس هیجده هزار عالم^۱ است و گزاف نیست که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله به او خلعت داده است و با خود گفت: ای عمر! تو هم خود را مرد و بزرگ می دانی! بزرگمرد، باید مانند ویس قرنی رضی الله عنه باشد!

سپس خطاب به حضرت ویس قرنی رضی الله عنه فرمود: ای ویس! تو که تا این حد مخلص حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودی، چرا به محضر حضرت محمد صلی الله علیه و آله نرسیدی؟ حضرت ویس رضی الله عنه اندکی سکوت کرد. سپس فرمود: شما حضرت محمد صلی الله علیه و آله را دیده اید؟ حضرت عمر رضی الله عنه فرمود: آری. حضرت ویس قرنی رضی الله عنه فرمود: حقیقتاً حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را دوست داشتید؟ گفتند: آری. حضرت ویس قرنی رضی الله عنه آه بلندی کشید و فرمود: اگر شما حضرت فخر عالم صلی الله علیه و آله را دیده اید و او را دوست

۱. بنا به روایتی در اقوال مفسران، مجموع عوالم، هیجده هزار عالم است. م

داشته‌اید، چرا وقتی که در آن غزوه^۱ دندان مبارک ایشان شهید شد، چگونه توانستید صبر به خرج دهید و همه‌ی دندان‌های خود را از دهان خود بیرون نیاوردید؟
 فرمود: ای عمر! به خدا قسم! هنگامی که خبر شهید شدن دندان مبارک حضرت پیامبر ﷺ را شنیدم آرام و قرار از من برداشته شد و همه‌ی دندان‌های خود را گندم. هر دندانی را که می‌گندم، می‌گفتم: احتمال دارد که این دندان، همان دندان حضرت پیامبر ﷺ نباشد. لذا دندان دیگری را می‌کشیدم و به این صورت همه‌ی دندان‌های خود را درآوردم.

فرمود: ای خلیفه‌ی مسلمانان! شرط محبت آن است که در حال سلامتی و ناخوشی، در فقر و ثروت، در شادی و غم، خود را شریک و سهم دوست و محبوب خود سازی.

فرمود: دوستدار حقیقی باید مانند حضرت ابوبکر ﷺ باشد که همه‌ی ثروت و دارایی خود را در راه حضرت محمد ﷺ انفاق کرد تا از او ثروتمندتر نباشد و همانند وی فقیر باشد.

فرمود: وفا و محبت باید مانند حضرت ابوبکر ﷺ باشد. پاشنه‌ی پای خود را در سوراخ مار درون آن غار^۳ گذاشت تا اگر در آن ماری وجود داشته باشد، او را نیش

۱. دندان رباعی حضرت پیامبر ﷺ در غزوه‌ی احد شهید شد. او یس، هر دندان خود را که بیرون می‌کشید، می‌ترسید مبادا آن دندان، همان دندانی نباشد که از وجود پیامبر شهید شده است. چون او خبر نداشت که کدام دندان حضرت پیامبر ﷺ شهید شده است. در تاریخ گزیده آمده است: "وقتی که بشنید کافران دندان مبارک حضرت رسول ﷺ را بشکستند، او نیز موافقت کرد و تمامت دندانهای خود بشکست تا با آن یکی که از دندان حضرت رسول ﷺ شکسته بودند موافقت کرده باشد". تاریخ گزیده، ص ۶۳۱

۲. منظور همان دندان پیامبر ﷺ است که شهید شده بود. م

۳. منظور غار ثور است که در هنگام هجرت چند روز در آنجا توقف کردند. م

در برخی از منابع اهل سنت، این ماجرا در مورد داستان غار نقل شده است:

شبی که پیامبر ﷺ از دست مردم مکه هجرت کرد و حضرت ابوبکر ﷺ هم با آن حضرت

بزند، نه محبوبش را.

در حقیقت هم محبت و وفا باید مانند حضرت ابوبکر رضی الله عنه باشد که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله را بیشتر از خود دوست داشت.

حضرت شیخ سعدی، رحمته الله در ستایش حضرت ابوبکر رضی الله عنه سروده است:
مردان قدم به صحبت یاران لکن نه آنچنان که تو در کام اژدها
یعنی مردان با یکدیگر رفاقت و محبت داشته‌اند. اما هرگز نه مانند حضرت ابوبکر

حرکت می‌کرد، گاهی در جلو، گاهی از پشت سر و گاه در سمت چپ و راست پیامبر صلی الله علیه و آله حرکت می‌کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «چرا چنین می‌کنی و هدف چیست؟» گفت: گاه به فکر این می‌افتم که در جلو کمین نکرده باشند و گاه می‌ترسم که از دنبال سرمان تعقیب شویم یا در چپ و راست ما باشند. بر جان شما می‌ترسم و چنین می‌کنم.

پیامبر صلی الله علیه و آله روی سر پنجه پاهای خود حرکت می‌کرد؛ زیرا پاهایش زخم گردیده بود و توان حرکت نداشت، وقتی حضرت ابوبکر رضی الله عنه متوجه شد، آن حضرت صلی الله علیه و آله را بر دوش کشید و به سرعت راه افتاد تا به دهانه غار رسیدند و آن‌جا حضرت ابوبکر رضی الله عنه، پیامبر صلی الله علیه و آله را سوگند داد که داخل غار نشود تا اول او وارد شود و اگر خطری باشد متوجه او گردد، وارد غار شد و چیزی در آن ندید. آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله را به دوش گرفت و وارد غار کرد، و در غار متوجه سوراخی شد که چند افعی و مار در آن بودند، حضرت ابوبکر رضی الله عنه از ترس این‌که مبادا آنها خارج شده و آزاری به پیامبر برسانند پاشنه پای خود را در سوراخ نهاد. مارها خود را به پاشنه او می‌کوفتند و حضرت ابوبکر رضی الله عنه می‌گریست و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «اندوه‌گین نباش خدا با ماست» تا آن‌جا که خداوند متعال آرامش و طمأنینه به حضرت ابوبکر رضی الله عنه عنایت فرمود...».

امام ذهبی رحمته الله، شمس الدین محمد بن أحمد، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، محقق، معروف، بشار عوّد، ج ۱، ص ۳۲۱، دارالغرب الإسلامی، چاپ اول، ۲۰۰۳م؛ امام بیهقی رحمته الله، ابو بکر احمد بن حسین، دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشریعة، تحقیق، قلعجی، عبد المعطی، ج ۲، ص ۴۷۷، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۰۵ق؛ امام سیوطی رحمته الله، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۳، ص ۲۴۱ و ...

۱. در این گونه متون، منظور از کلمه‌ی مرد، جنس مرد نیست. بلکه، منظور انسان‌های

ﷺ که به خاطر رفیق خود، پای خویش را در درون دهان مار بگذارند. شمایل، فضایل، و آثار بزرگی حضرت ویس قرنی رحمته الله به قدری فراوان است که در شمار و آمار نمی‌گنجد. یک بار به او گفته شد: ما را پند و اندرز دهید. فرمود:

«إِخْوَانِي طَلَبْتُ الرَّفْعَةَ فَوَجَدْتُه فِي التَّوَّاضِعِ، وَطَلَبْتُ الرِّيَاسَةَ فَوَجَدْتُه فِي نَصِيحَةِ الْخَلْقِ، وَطَلَبْتُ الْمُرُوَّةَ فَوَجَدْتُه فِي الصَّدَقِ، وَطَلَبْتُ الْفَخْرَ فَوَجَدْتُه فِي الْفَقْرِ، وَطَلَبْتُ الشَّرَفَ فَوَجَدْتُه فِي الْقَنَاعَةِ وَطَلَبْتُ الْإِسْتِغْنَاءَ فَوَجَدْتُه فِي التَّوَكُّلِ»

برادران دینی چند پندی به شما می‌دهم که اگر به سخن من گوش بدهید، سرفرازی دنیا و قیامت را به دست می‌آورید.

اگر می‌خواهید بزرگ باشید، خود را بزرگ قلمداد نکنید. چون من بسیار در پی بزرگی برآمدم و دیدم که بزرگی در تواضع است. اگر می‌خواهید رئیس شوید و بزرگی را به دست آورید، مردم را پند دهید و راه راست را به آنها نشان دهید. اگر بزرگی را دوست دارید و دوست دارید مردم شما را بزرگ بدانند، صادق و راستگو باشید. چون بزرگی در صداقت است. اگر می‌خواهید بر مردم فخر بفروشید، به فقر راضی باشید. چون من در پی فخر برآمدم و دیدم که فخر در فقر است؛ به شرطی که ناسپاس نباشد. اگر شرافت را می‌خواهید. قناعت کنید. چون شرافت در قناعت است. اگر می‌خواهید ثروتمند باشید، به خدا توکل کنید. چون ثروتمندی در توکل است.

حضرت ویس قرنی رحمته الله اکثراً خود را مانند دیوانه جلوه داده است. یک دفعه

صادق و ثابت قدمی است که در راه وصال محبوب خویش، از هیچ تلاش و تمنایی دریغ نمی‌کنند و به عهدی که با جانان بسته‌اند، وفادارند. م

تعدادی بچه او را دنبال می‌کنند و با سنگ بر سر و صورت او می‌زنند. او نیز به آرامی می‌فرماید: با سنگ بزرگ به من نزنید که مجروح شوم و خون از بدنم جاری گردد و وضویم باطل شود.^۱ چون آب یافت نمی‌شود که تجدید وضو کنم.

در کتاب «سفينة الأولياء»^۲ آمده است: بنا به روایتی حضرت ویس قرنی رضی اللہ عنہ در سال ۲۲ هجری و به روایت دیگر در سال ۳۲ هجری در یک جنگ شهید شد. دانشمند نامدار احمد بن عبدالله اصفهانی رحمته اللہ علیہ در کتاب «حلیة الأولياء» به نقل از چند نفر روایت کرده است که در زمان حضرت عمر رضی اللہ عنہ و در فتح ایران شهید شده است. بر این اساس ویس قرنی رضی اللہ عنہ ماهیدشت همان ویس القرن مشهور است و قبر او اکنون زیارتگاه مسلمین است.

آنچه گذشت مختصری از زندگی، بزرگی، و سخنان حضرت ویس قرنی رضی اللہ عنہ بود.

خدایا! به حق بزرگی خود و بندگی حضرت ویس قرنی رضی اللہ عنہ ما را بیامرز.

خدایا! ما را ببخشا!

خدایا! ما را با صالحان حشر کن.

خدایا! ما را از بلا و مصیبت محفوظ دار. آمین.

والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته.

۱. بر اساس قواعد فقهی، جاری شدن خون از بدن، یکی از اموری است که وضو را نقض

می‌کند. م

۲. اثر محمد دارا شکوه بن شاهجهان غازي سروداني هندی قادري.

حضرت حسن بصری رحمته الله

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ الْعَلَى، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ
الْجَلِيِّ، وَعَلَى التَّابِعِينَ خُصُوصاً مِنْهُمْ عَلَى الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ.

خواننده‌ی عزیز! در محفل و مجلس امروز بسیار با ادب باشیم و با چشم دل به
نظاره‌ی فضل و بزرگی چراغ این محفل امروز بپردازیم و از او پند و اندرز بگیریم.
موعظه‌ی فعلی درباره‌ی یکی از ستارگان درخشان آسمان ولایت است که در
روزگار خویش چراغ علم و عمل، رئیس واعظان، و بزرگ بسیاری از تابعین بود و به
محضر سیصد و سی نفر از اصحاب حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید؛ یعنی حضرت شیخ
حسن بصری رحمته الله.

نقل است که وقتی حضرت شیخ حسن بصری رحمته الله از مادر متولد شد، او را نزد
حضرت عمر رضی الله عنه بردند تا بر او نام بگذارد. حضرت عمر رضی الله عنه نیز فرمود: چون چهره‌ی
او بسیار زیبا و نیکو است، نام او را «حسن»^۱ بگذاریم.

مادر حضرت شیخ حسن بصری رحمته الله در خدمت حضرت اُم سلمه رضی الله عنها، همسر
حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و در منزل ایشان کار کرده است. نقل است که حضرت ام
سلمه رضی الله عنها، شیخ حسن رحمته الله را در هنگام نوزادی بسیار دوست داشته و فرموده است: از
خداوند بزرگ مسئلت می‌کنم که مرد خوبی شود و مردم از او بهره‌مند شوند.

۱. حسن: خوب، نیکو، نیک. خوبروی. صاحب جمال.

نقل است که یک روز مادر شیخ حسن رحمته الله در منزل حضور نداشت. شیخ حسن رحمته الله بهانه‌گیری کرد و بسیار گریست. حضرت ام سلمه رضی الله عنها او را در آغوش گرفت و برای آنکه آرام شود، سینه‌ی خود را در دهان او گذاشت. هر چند حضرت ام سلمه رضی الله عنها نوزادی نداشت تا در سینه‌اش شیری وجود داشته باشد. اما به فرمان خدا، چند قطره شیر در سینه‌اش پدید می‌آید که شیخ حسن رحمته الله آنها را می‌مکد و آرام می‌شود. نقل است که آن همه فضل بزرگی، علم، دانش، زهد، طاعت، تقوا، و فصاحت شیخ حسن بصری رحمته الله در اثر آن چند قطره شیر بود.

به نظر می‌رسد همین که شیخ حسن رحمته الله متولد شده است، یا تا رسیدن او به سن بلوغ، حضرت محمد صلی الله علیه و آله وفات کرده است. به همین دلیل او جزء اصحاب نیست و از زمره‌ی تابعین به حساب می‌آید.

شیخ حسن رحمته الله رشد می‌کند. تا زمانی که شهر بصره ساخته می‌شود،^۱ به بصره می‌رود و در آنجا به جواهر فروشی می‌پردازد.

مؤلف تذکرة الاولیاء^۲ فرموده است: نخستین علت توبه‌ی شیخ حسن بصری رحمته الله، سفری بود که به دیار روم رفت. در آن سفر، چنین اتفاق افتاد که نزد وزیر پادشاه روم رفت. یک روز وزیر به او فرمود: ای حسن بصری رحمته الله! امروز از شهر بیرون می‌رویم. تو نیز با ما بیا. او نیز فرمود: حتماً.

وقتی از شهر بیرون رفتند، دید که خیمه‌ای از پارچه‌ی گرانبهای رومی برافراشته شده است. طناب‌های آن از ابریشم، و میخ‌های آن از طلا ساخته شده‌اند. لشکری

۱. شهری است در عراق بر ساحل راست شط العرب و مهم‌ترین بندر عراق. ... و در روزگار خلافت عمر بن خطاب ۶۳۶ م. بنا شد. بنیادگذار آن عقبه‌بن غزوآن است که آن را بر کنار بادیه کمی دور از شط در ملتقای راه‌های آبی و خشکی بنا نهاد. گذشته از اینکه مرکز تجارتی مهمی بود در روزگار خلافت عباسیان از مراکز فرهنگی نیز بشمار میرفت و پس از انقراض عباسیان از رونق افتاد و در معرض جنگ‌های ترکان و ایرانیان قرار گرفت. الموسوعة العربية ج ۱۹۶۵ م. قاهره.

۲. اثر شیخ فرید الدین عطار نیشابوری رحمته الله.

فراوان با ساز و برگ نظامی صف کشیده‌اند. صف به صف و دسته دسته از جلوی خیمه عبور کردند و کلماتی را بر زبان آوردند و رفتند. پس از آنان دسته‌ای از انسان‌های سرشناس آمدند. آنان نیز بی سر و صدا از جلوی خیمه عبور کردند. سپس دسته‌ای جوان تازه رسیده که هر کدام یک سینی پر از جواهر و طلا را بر سر داشتند، از کنار خیمه عبور کردند و بعد از مدتی پادشاه روم همراه با وزیرانش به داخل خیمه رفتند و پس از مدتی بیرون آمدند و رفتند.

شیخ حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ از این کار تعجب کرد. به وزیر آشنای خود گفت: چیزی نمانده است که دیوانه شوم. این کارها چیست؟ وزیر گفت: ای حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ! قیصر^۱ روم پسری بسیار عاقل، زیبا، و سلحشور داشت که او را از صمیم قلب دوست داشت. بنا به قضا و قدر الهی بیمار شد. برای معالجه‌ی او همه‌ی پزشکان جهان را بر بالینش آورد. اما نتوانستند آن بیماری را مداوا کنند و آن پسر درگذشت. آن خیمه محل قبر پسر قیصر است. هر سال یک بار بر سر قبر او حاضر می‌شوند و می‌گویند: اگر با سپاه و لشکر و ثروت دنیا نجات می‌یابی، ما همه آماده‌ایم جان خود را فدای تو بکنیم. اما آنچه بر سر تو آمده، کار کسی است که هیچ کس تاب مقاومت در برابر کار او را ندارد.

حضرت حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ که این سخن را شنید، دگرگون شد، به سرعت به بصره برگشت و قسم خورد که دنیاپرستی را ترک کند و به خداپرستی بپردازد.

این مرد جواهر فروش به چنان فردی تبدیل شد که در مدت هفتاد سال، بسیار کم پیش می‌آمد که وضو نداشته باشد. به چنان واعظی تبدیل شد که مردم از سرزمین‌های دیگر، برای مجلس موعظه و اندرز به شهر بصره می‌رفتند، صدها دانا و عالم در محفل

۱. قیصر: عنوان و لقب امپراتوران روم (عموماً) و امپراتوران روم شرقی (خصوصاً). فرهنگ فارسی معین.

قیصر لقب یولیوس امپراتور روم (۱۰۰ — ۴۴ ق. م. از میلاد) بود. پس از وی امپراتوران روم از خاندان وی را به لقب قیصر خواندند و بعدها همه‌ی امپراتوران روم را قیصر نامیدند.

وعظ او زانو می‌زدند و به سخنانش گوش می‌سپردند. بسیار کم اتفاق می‌افتاد که کسی در مجلس موعظه‌ی شیخ حسن رحمته الله حاضر شود، سخنان او را بشنود، و خودش را کنترل کند و به گریه نیفتد.

یک بار در موعظه با عصبانیت خطاب به مردم فرمود: زیاد نخندید. مگر نمی‌دانید که خداوند بزرگ از همه‌ی اعمال شما آگاه است؟ اگر بفرماید که هیچ یک از اعمال شما را نمی‌پذیرم، چه کاری از دست شما برمی‌آید؟

فرمود: وای بر شما! از فرمان خداوند بزرگ سرپیچی می‌کنید. مگر شما توان آن را دارید که خداوند را تهدید کنید؟ مگر شما نمی‌دانید که اگر کسی از فرمان خداوند سرپیچی کند و مرتکب گناه شود، مانند آن است که با خداوند اعلام جنگ کرده باشد؟

فرمود: به خدا قسم! من هفتاد نفر از آن اصحاب رضی الله عنهم حاضر در غزوه‌ی بدر را دیدم که لباس آنان پشم بود که اگر اکنون آنان را می‌دیدید، می‌گفتید: دیوانه‌اند. اما برعکس، اگر آن خوبان شما را می‌دیدند، می‌گفتند: هیچ یک از این افراد شبیه اهل بهشت نیستند و اصلاً بویی از بهشت نبرده‌اند و اگر رفتارهای بد شما را می‌دیدند می‌گفتند: پیدا است که این افراد به خداوند ایمان ندارند!

روزی مردی می‌میرد. شیخ حسن رحمته الله نیز همراه با جنازه به قبرستان می‌رود. پس از دفن و تلقین آن مرد، شیخ حسن رحمته الله به قدری گریه می‌کند که زمین جلوی خیس می‌شود. سپس خطاب به مردم می‌فرماید:

﴿الْقَبْرِ أَوَّلُ مَنْزِلٍ مِنَ الْمَنَازِلِ الْآخِرَةِ وَآخِرُ مَنْزِلٍ مِنَ الْمَنَازِلِ الدُّنْيَا﴾

ای مردم! قبر اولین منزل از منازل آخرت و آخرین منزل از منازل دنیا است.

فرمود: بسیار جای تعجب است که شما به دنیایی افتخار می‌کنید که آخرین منزل خوب آن، قبر است. از قیامت هم نمی‌ترسید که نخستین منزل آن قبر است.

این سخن و موعظه‌ی شیخ حسن رحمته الله چنان در دل مردم اثر کرد که هیچ کس نتوانست خود را کنترل کند و همه به گریه افتادند.

افراد بسیاری به خاطر موعظه‌ی شیخ حسن رحمته الله و برکتش، مورد هدایت خدا قرار گرفتند. برای نمونه، نقل شده است که فردی آتش پرست به نام شمعون که همسایه‌ی شیخ حسن رحمته الله بود، بیمار شد. شیخ حسن رحمته الله به عیادتش رفت و بر بالینش نشست و فرمود: کافی است! از خدا بترس، شاید تو را مورد رحمت قرار دهد. آن دو جمله در دل شمعون مؤثر شدند. شمعون به گریه افتاد و گفت: من به سه دلیل مسلمان نمی‌شوم.

۱. می‌بینم که مسلمانان در نکوهش دنیا سخن می‌گویند، اما برای آن تلاش فراوانی به خرج می‌دهند.

۲. می‌گویند که مرگ حق است و قیامت حقیقت دارد. اما خود را برای آن آماده نمی‌کنند.

۳. می‌گویند خداوند را بسیار دوست داریم. در قیامت در پیشگاه او حاضر می‌شویم. اما بارها از فرمان خداوند سرپیچی می‌کنند، خداوند از دست آنان خشمگین است. پس چگونه شرم نمی‌کنند که به حضور خداوند بروند؟!

شیخ حسن رحمته الله فرمود: مسلمان به خداوند ایمان دارد و بالأخره روزی توبه می‌کند و خداوند او را می‌آمرزد. اما تو که هفتاد سال است که آتش را می‌پرستی و من نیز که هیچ وقت آن را پرستش نکرده‌ام، با این حال میان ما تفاوت قائل نیست و به صورت یکسان ما را می‌سوزاند؟ اما بزرگی خداوند و ناتوانی آتش را برای تو امتحان می‌کنم. یک «یا الله» گفت و دست خود را درون آتش گذاشت. به فرمان خداوند آسیبی ندید. شمعون که آن حالت را دید، رنگ چهره‌اش دگرگون شد و به شیخ حسن رحمته الله رو کرد و گفت: هفتاد سال است که آتش پرستم؛ اکنون چه کار کنم؟ شیخ حسن رحمته الله فرمود: مسلمان شو.

گفت: ای شیخ اگر با خط خودت برای من بنویسی که اگر بمیرم خداوند من را مورد عذاب قرار ندهد، مسلمان می‌شوم. شیخ حسن رحمته الله پذیرفت و با خط خود

امان‌نامه‌ای را برایش نوشت. شمعون بسیار گریست و شهادتین را بر زبان آورد و مسلمان شد و وصیت کرد که هرگاه بمیرم، آن امان‌نامه را درون قبرم بگذارید. طولی نکشید که شمعون درگذشت. مردم فراوانی در تشییع جنازه‌ی او حاضر شدند و به صورت جماعت بر جنازه‌ی او نماز خواندند و او را دفن کردند. آن شب تا حدود صبح شیخ حسن رحمته الله استراحت نکرد و با خود می‌گفت: من چه کاری کردم! خودم به خاطر غرق‌بودن در گناه، به دشواری رستگار می‌شوم. چگونه گناهکار دیگری با نامه‌ی من آمرزیده می‌شود؟

با این حال و وضع خوابید. در خواب دید که روح شمعون در بهشت شاد و خوشحال بود. در خواب از او پرسید: احوال تو چگونه است؟ گفت: ای شیخ! از چه چیزی از من سؤال می‌کنید. وضعیت بسیار خوبی دارم. خداوند بزرگ من را آمرزید. این هم امان‌نامه‌ی تو و دیگر نیازی به آن ندارم. از هول و هراس از خواب بیدار شد. بنا به روایت وقتی که نگاه کرد، امان‌نامه‌ای را که برای شمعون نوشته بود و در قبرش انداخته بودند، نزد شیخ حسن رحمته الله گذاشته شده بود. او که این حال را دید، سجده‌ی شکر را به جا آورد، گریست و فرمود: ای خداوند بزرگ! با یک شهادتین و اسلام آوردن، یک آتش‌پرست را می‌آمرزی، چگونه یک مسلمان هفتاد ساله را محروم می‌سازی؟

شیخ حسن رحمته الله عادت داشت که اگر کسی به او بدی می‌کرد، او با آن شخص خوبی می‌کرد. نقل شده است که یک بار برای او نقل کردند که فلان شخص پشت سر شما غیبت کرده است. شیخ حسن رحمته الله برخاست و یک ظرف خرمای عالی را برای آن شخص برد و فرمود:

«بَلَّغْنِي أَنَّكَ أَهْدَيْتَ إِلَيَّ حَسَنَاتِكَ فَأَرَدْتُ أَنْ أَكْفِيكَ عَلَيْهَا فَأَعِزُّونِي
فَإِنِّي لَا أَقْدِرُ أَنْ أَكْفِيكَ عَلَى الْإِتْمَامِ»

ای فلانی! به من خبر رسیده است که تو پاداش کارهای خوب خود را برای من فرستاده‌ای. من نیز خواستم جواب خوبی شما را بدهم. اما ببخشید در

توان نداشتم که پاداش شما را به طور کامل بدهم.

آن مرد بسیار شرمنده شد و بر دست شیخ حسن رحمۃ اللہ علیہ توبه کرد که از این پس هیچ کسی را غیبت نکند.

شیخ حسن رحمۃ اللہ علیہ فرموده است: سخن چهار نفر تأثیر فراوانی بر من گذاشتند و تا زمان مرگ آنها را فراموش نمی‌کنم:

یکم: یک بار مرد بدکاری را دیدم و با عصبانیت به او گفتم: کافی است! تا کی؟ او نیز در جواب گفت: آخر شاهنامه خوش است! تنها خدا می‌داند که سرانجام من و تو چه خواهد شد.

دوم: یک مرد مست را درون گل و لای دیدم. پشت سر هم می‌افتاد و دوباره برمی‌خاست. گفتم: پاهایت را محکم نگه دار تا نیفتی. زیر چشم به من نگاهی افکند و گفت: تو مواظب خود باش که نیفتی. من اگر گل آلود شوم، خود را شست و شو می‌دهم و تمیز می‌شوم. اما اگر تو نیفتی، به مردم ضرر و زیانی فراوانی را می‌رسانی.

سوم: با بچه‌ای برخورد کردم که چراغی را در دست داشت. گفتم: آن روشنایی را از کجا آورده‌ای؟ هنوز سخن من پایان نیافته بود که بادی وزید و آن چراغ را خاموش کرد. آن پسر فوراً گفت: ای شیخ! شما بگویید: آن روشنایی کجا رفت؟

چهارم: زنی با عصبانیت نزد من آمد تا از دست شوهر خود شکایت کند. گفتم: فوراً سر و صورت خود را بپوشان. آن زن گفت: تعجب می‌کنم. من تقاضای محبت شوهرم را می‌کنم، هوش و حواس خود را از دست داده‌ام. تو که ادعای محبت خداوند را می‌کنی، چه می‌شد اگر دلت نزد محبوب خویش می‌بود و سر و صورت برهنه‌ی من را نمی‌دید؟

فرمود: این جواب‌های بسیار پرمعنا بر من تأثیر فراوانی گذاشتند.

یک بار به او گفتند: آیا از زمانی که دست از دنیا کشیده‌ای، هرگز بسیار خوشحال شده‌ای؟ فرمود: آری، یک روز پشت بام خانه‌ام بودم. شنیدم که یکی از زنان همسایه‌ی ما به شوهر خود می‌گفت: حدود پنجاه سال در خانه‌ی تو هستم. با هر گونه کم و

کاست و سرما و گرما صبر کرده‌ام. هرگز از تو چیزی اضافی درخواست نکردم. عیب و عار تو را از منزل بیرون نبرده‌ام و نزد کسی درباره‌ی آنها سخن نگفته‌ام، نام تو را به بدی یاد نکرده‌ام. اما مطمئن باش که هرگز نمی‌پذیرم که با زن دیگری ازدواج کنی. من آن همه فقر و نداری و کم و کاست را به این خاطر تحمل کرده‌ام که تو را ببینم. اگر در فکر زن دیگری باشی، نزد بزرگ و پیشوای مسلمانان از تو شکایت می‌کنم.

شیخ حسن رحمته الله فرمود: سخن آن زن را چندان خوشایند یافتم که اشک از چشمانم سرازیر شد و با خود گفتم: آیا شبیه این سخن در قرآن وجود دارد. دیدم که در سوره‌ی نساء می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾^۱

به راستی خداوند کسی را نمی‌آمرزد که برای خداوند شریک قائل شود. اما

اگر بخواهد سایر گناهان را می‌آمرزد.

او فرمود: شرک قائل شدن تا این حدّ بد است.

شیخ حسن بصری رحمته الله، بنا به روایت مؤلف کتاب «سفینه الأولیاء» در سال ۱۰۲ هجری در شهر بصره وفات یافت. در آن زمان هشتاد و نه سال سن داشته است. اما نویسنده‌ی «کرامات الأولیاء» فرموده است: در بعد از ظهر پنج‌شنبه‌ی اول ماه رجب سال ۱۰۲ هجری وفات کرده و مزار مبارک ایشان در بصره زیارتگاه مسلمانان است.

آنچه گذشت، مختصری درباره‌ی حضرت حسن بصری رحمته الله بود. امیدوارم به سخنان و اندرزهای او گوش دل سپرده باشید و از آنها پند و موعظه گرفته باشید.

خدایا! به بزرگی و محبت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و اولیای امت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله ما را ببخشا!

خدایا! ما را برای پیروی از دین و شریعت اسلام و صالحان امت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله هدایت کن.

خدایا! ما را از شر شیطان، بلاهای ناگهانی، و ستم ستمکاران دور ساز.
خدایا! ما را با صالحان امت حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم و در زیر پرچم حضرت فخر
عالم صلی اللہ علیہ وسلم حشر کن. آمین! یا رب العالمین.

والسلام علیکم ورحمت اللہ وبرکاته

حضرت مالک بن دینار رحمۃ اللہ علیہ

بسم الله الرحمن الرحيم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ، وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى سَيِّدِنَا وَشَافِعِنَا وَقَائِدِنَا مُحَمَّدٍ الْمُخْتَارِ، وَعَلٰى آلِهِ
وَأَصْحَابِهِ وَأَوْلِيَائِهِ، خُصُوصًا مِنْهُمْ عَلٰى مَالِكِ بْنِ دِينَارٍ

بیاید در چند لحظه‌ی آینده، دست از سخن دنیوی برداریم و از طریق ذهن، به محضر یکی از صالحان و اولیای خدا برویم و بخشی از زندگی، سرگذشت، زهد، طاعت، خداپرستی، و کرامات او را بخوانیم و از آن پند و اندرز بگیریم. این شخصیت والا و مبارک، مالک ملک ولایت، شمع محفل هدایت، و کُل مجلس ادب و وقار، حضرت مالک بن دینار رحمۃ اللہ علیہ است.

پیش از هر چیز بهتر است بدانیم که چرا به او «پسر دینار» گفته شده است. دسته‌ای از علما گفته‌اند: نام پدرش دینار بوده است. اما اکثر مؤلفان گفته‌اند: یک بار حضرت مالک رحمۃ اللہ علیہ به مسافرت می‌رود و سوار کشتی می‌شود. کشتی حرکت می‌کند. دیری نمی‌گذرد که کشتیان می‌گویند: کرایه‌ها را جمع کنید. حضرت مالک رحمۃ اللہ علیہ متوجه می‌شود که با خود پول ندارد. با مرد کشتیان به بحث و جدل می‌پردازد. کشتی هم که حرکت کرده و باز نمی‌گردد. بالأخره مرد کشتیان عصبانی می‌شود و می‌گویند: اگر یک دینار را پرداخت نکنی، تو را درون دریا می‌اندازم. راوی گفته است: در حالی که آماده می‌شوند و در حال انداختن او به درون دریا بودند، به امر و اراده‌ی خداوند، یک ماهی سر از آب بیرون می‌آورد و یک دینار را درون کشتی می‌اندازد. مردم که آن رخداد را می‌بینند، درمی‌یابند که حضرت مالک رحمۃ اللہ علیہ یکی از مردان خدا است و آنچه رخ داد،

یک کرامت بود. همه به دست و پایش می‌افتند و از او تقاضای بخشش می‌کنند و از آن پس نام «مالک بن دینار» بر او اطلاق شد.

روزی که در حال موعظه و اندرز مردم بود فرمود: ای مردم! زنهار از راه و روش شرع خارج نشوید. هر کاری را با اخلاص انجام دهید. راه راست را انتخاب کنید. فرمود: مژده باد به کسانی که کار نیک انجام می‌دهند، به راستی خدا را می‌پرستند، و خدا را ذکر می‌کنند که خداوند بزرگ به آنان می‌فرماید.

﴿أَيُّهَا الصَّادِقُونَ تَنَعَّمُوا بِذِكْرِ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا فَإِنَّهُ لَكُمْ فِي الدُّنْيَا نَعِيمٌ وَفِي الْآخِرَةِ جَزَاءٌ عَظِيمٌ﴾

ای کسانی که به راستی ایمان آورده‌اید و صادقید تا می‌توانید در مدت زندگی خود در دنیا از ذکر خدا لذت ببرید. چون یاد خداوند بزرگ برای شما عامل ناز و نعمت فراوان، در دنیا، می‌شود. در آخرت نیز به خاطر آن پاداش فراوانی می‌گیرید.

فرمود: بگذارید برای شما بازگو کنم که عامل بازگشت و توبه‌ی من چه بود و در اخلاص و راستی چه چیزی را به دست آوردم.

فرمود: جوانی بسیار زیبارو بودم. حضرت معاویه رضی الله عنه مسجد بسیار بزرگی را در شهر دمشق بنا کرد. زمین و مزارع فراوانی را وقف آن نمود. من نیز با خود گفتم: بهتر است چنان کاری را انجام دهم که من را متولی اوقاف آن کنند. رفتم و در مسجد به خداپرستی پرداختم تا مردم بگویند: اهل دین است و برای سمت متولی، شایستگی دارد. اما برخلاف آرزوی من، هر کس که به مسجد می‌آمد و من را می‌دید، می‌گفت: به دروغ در گوشه‌ی مسجد نشسته است.

پس از یک سال، یک بار برای نظاره‌ی دنیا، از مسجد بیرون آمدم. شنیدم صدایی غیبی می‌گفت:

«يَا مَالِكُ مَا لَكَ أَنْ لَا تُتُوبَ؟»

ای مالک! تو را چه شده است چرا حقیقتاً توبه نمی کنی و به خداوند رو

نمی آوری؟

وقتی این صدا را شنیدم، با سراسیمگی فراوانی به مسجد بازگشتم و با خود گفتم: یک سال است به دروغ مشغول عبادتم. آیا اگر حقیقتاً برای خدا عبادت می کردم، بهتر نبود؟ لذا در همان حال توبه کردم. آن شب با دلی بسیار پاک و بی ریا به عبادت خدا پرداختم. صبح هنگام که مردم به مسجد آمدند، شنیدم که مردم می گفتند: به راستی این مسجد به یک متولی نیاز دارد و به تعمیرات و نوسازی نیازمند است.

روز بعد، اکثر افراد سرشناس جمع شدند و پس از تصمیم گیری گفتند: حضرت مالک رحمۃ اللہ علیہ از هر شخص دیگری برای متولی شدن بهتر است. از این رو، نزد من آمدند و گفتند: نباید حرف ما را رد کنی.

من نیز به آسمان رو کردم و گفتم: ای خداوند بزرگ! تا زمانی که به دروغ تو را پرستش می کردم، کسی به من توجه نکرد. اما چند روزی که حقیقتاً به تو رو آورده ام، من را گرفتار دنیا می سازی؛ قسم به جلال تو، آن را نمی پذیرم.

فرمود: به مردم جواب منفی دادم و آن مسجد را ترک کردم و به بصره آمدم. باز هم خداوند بزرگ من را امتحان کرد. در بصره، مردی بسیار ثروتمند درگذشت. غیر از یک دختر زیبا وارث دیگری نداشت. یک روز آن دختر نزد حضرت شیخ ثابت بنانی رحمۃ اللہ علیہ می رود و عرض می کند. بسیار دوست دارم که حضرت مالک بن دینار رحمۃ اللہ علیہ

۱. از بزرگان تابعین و محدثان بصره در قرن دوم. کنیه وی ابومحمد و منسوب به بنانه است، که برخی آن را نام قبیله بنی سعد بن لُؤیّین غالب و برخی نام مادر یا دایه فرزندان سعد دانسته اند و برخی نیز گفته اند که نام محله ای در بصره بوده که قبیله بنانه، ساکن آنجا بوده است. امام ثابت رحمۃ اللہ علیہ همیشه ملازم حضرت انس بن مالک رضی اللہ عنہ، صحابی حضرت پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بود و از یاران خاص او به شمار می آمد و چهل سال با او مصاحبت داشت. حضرت انس بن مالک رضی اللہ عنہ نیز او را بسیار ستوده و «مفاتیح الخیر» خوانده است. بیشتر روایات امام ثابت رحمۃ اللہ علیہ از حضرت انس بن مالک رضی اللہ عنہ نقل شده است. امام ابن حجر عسقلانی رحمۃ اللہ علیہ، ج ۲،

با من ازدواج کند.

حضرت شیخ ثابت رحمۃ اللہ علیہ فرمود: فلان خانم به من چنین سخنی گفته است. تو چه نظری داری؟ من نیز گفتم: ای شیخ! من دنیا را سه طلاقه کرده‌ام. زن نیز جزئی از دنیا است. حال چگونه یک فرد، دوباره با آنچه که سه طلاقه کرده است، ازدواج می‌کند؟ حضرت مالک رحمۃ اللہ علیہ سخنان بسیار خوبی را بیان فرموده است. از جمله:

فرمود: روزی از کنار کلیسایی گذر کردم. شنیدم که راهبی در کلیسایی می‌گفت: ای خدای بزرگ! ای کسی که هر کس به تو پناه می‌آورد! ای کسی که همه‌ی علما و صالحان آرزوی دیدار تو را دارند! توبه از همه‌ی اعمالی که تاکنون انجام داده‌ام، لذتشان از بین رفته و گناهشان باقی مانده است!

فرمود: وقتی آن راز و نیاز را شنیدم، بسیار تعجب کردم. نتوانستم خودم را کنترل کنم. نزد او رفتم و به او سلام کردم. او نیز جواب سلام من را داد. سپس گفتم: چگونه مسلمان شدی؟

در جواب گفت: در خواب دیدم که فردی نزد من آمد و گفت: تا کی خداپرست نمی‌شوی؟ مگر نمی‌دانی که حضرت عیسی علیہ السلام نیز بنده‌ی خدا بوده است؟ در آن خواب، هوش و حواس داشتم و آگاه بودم. از آن فرد سؤال کردم: تو چه کسی هستی؟ فرمود: من کسی هستم که تورات و انجیل و حضرت عیسی و موسی علیہم السلام درباره‌ی او سخن گفته‌اند. شنیدم که فرمود: ای خدای بزرگ! او را هدایت بده. آن دعا را برای من کرد و از جلوی چشمم پنهان شد. گفت: به خدا سوگند! وقتی بیدار شدم، دین و آیین اسلام از نظر من از هر چیز دیگری مقدس‌تر و محبوب‌تر بود.

اکنون در باره‌ی رعایت حال همسایه، به منزل حضرت مالک رحمۃ اللہ علیہ بنگریم.

یک سال حضرت مالک رحمۃ اللہ علیہ منزلی را اجاره می‌کند. آن منزل جلوی منزل یک یهودی بود. فاضلاب منزل آن یهودی از جلوی منزل حضرت مالک بن دینار رحمۃ اللہ علیہ عبور می‌کرد. حضرت مالک رحمۃ اللہ علیہ هر روز با دست خود، جوی فاضلاب را تمیز می‌نمود.

روزی آن یهودی از بازار برمی‌گردد و می‌بیند که حضرت مالک بن دینار رحمۃ اللہ علیہ لباسهایش را جمع کرده و فاضلاب آنان را تمیز می‌کند. بسیار تعجب می‌کند. خطاب به حضرت مالک رحمۃ اللہ علیہ می‌گوید: ای مالک بن دینار! چگونه تاکنون عصبانی نشده‌ای و صبر کرده‌ای؟ حضرت مالک رحمۃ اللہ علیہ بسیار با آرامش و تأنی سرش را بلند می‌کند و می‌فرماید: چون خداوند بزرگ در قرآن کریم [در باره‌ی نیکوکاران] فرموده است:

﴿وَالكَافِرِينَ الْغِظَ﴾^۱

خداوند بندگان را دوست دارد که خشم خود را فرو می‌خورند. آن مرد یهودی، مقداری خیره شد. سپس گفت: حقیقتاً دین باید این گونه باشد که مردی مانند تو به خاطر رضایت خداوند، اذیت دشمن دینی خود را تحمل کند. لذا بلافاصله دست حضرت مالک رحمۃ اللہ علیہ را بوسید و گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله» و مسلمان شد.

حضرت مالک بن دینار رحمۃ اللہ علیہ بسیار خدا ترس بود. هرگاه در نماز به آیه‌ی: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾^۲ می‌رسید، به شدت گریه می‌کرد. یک بار به او گفته شد: چرا وقتی به این آیه می‌رسید، به گریه می‌افتی؟

فرمود: چگونه در پیشگاه خداوند گریه نکنم. در حضور خدا با زبان می‌گویم: ای خدای بزرگ! تو را می‌پرستم. اما وقتی که در آن می‌اندیشم، می‌بینم که صادق و خداپرست حقیقی نیستم. بلکه نفس‌پرستم. با زبان می‌گویم: ای خدای بزرگ! تنها از تو درخواست یاری می‌کنم. اما ده‌ها بار به مردم پناه می‌برم.

در تواضع و فروتنی نیز به حضرت مالک بن دینار رحمۃ اللہ علیہ بنگریم. نقل است که یک بار خانمی به حضرت مالک رحمۃ اللہ علیہ می‌گوید: ای ریاکار! او نیز بسیار خوشحال می‌شود و با خوشرویی می‌گوید: حقیقتاً بیست سال است که دوست دارم کسی من را با نام حقیقی‌ام صدا بزند. اما تاکنون کسی جز تو من را نشناخته

۱. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۳۴.

۲. سوره‌ی فاتحه، آیه‌ی ۵.

است.

یک بار هنگام موعظه برای مردم، فرمود: خداوند بزرگ، دو نعمت بزرگ را به حضرت محمد آخر الزمان ﷺ داده که تاکنون به هیچ امت دیگری نداده است. یکم: آیه‌ای است که خداوند بزرگ در سوره بقره فرموده است:

﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾^۱

شما من را ذکر کنید؛ من نیز از شما یاد می‌کنم.

دوم: آیه‌ای که خداوند در سوره غافر فرموده است:

﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾^۲

شما دعا کنید و در پیشگاه من درخواست کنید. من دعای شما را اجابت

می‌کنم، به شما جواب می‌دهم و شما را محروم نمی‌کنم.

حضرت مالک بن دینار رحمته الله گفته است: برادران! مواظب باشید شیطان شما را از راه منحرف نکند که اگر احتمالاً به کار خیری پردازی و تقدیر خداوند چنان بود که آن کار میسر نشود، به خداوند معترض نباشی و بی‌ادبی نکنی.

فرمود: بسیار آرزوی جهاد در راه خدا را داشتم. تا اینکه در یکی از سال‌ها امیر مسلمانان با غیر مسلمانان به جنگ پرداخت و فرمان جهاد صادر شد. بسیار خوشحال شدم. خودم را حاضر کردم. وقتی که لشکر اسلام آماده شد، به تقدیر الهی، دچار چنان تب و لرزی شدم که دچار بیهوشی شدم. از این رو، نتوانستم به جهاد بروم و جهاد برای من متوقف شد. بسیار ناراحت شدم و با خود گفتم: اگر خداوند من را دوست می‌داشت، دچار آن تب و لرز نمی‌شدم و آن جهاد نصیب می‌شد.

فرمود: با همین فکر و اندیشه، خوابیدم. در خواب به من گفته شد: اندوهگین نباش. اگر آن تب و لرز نمی‌بود، و به جهاد می‌رفتی، اسیر می‌شدی و مجبور می‌شدی

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۲.

۲. سوره غافر، آیه ۶۰.

گوشت خوک بخوری. آن تب و لرز هدیه‌ای بسیار بزرگ بود که خداوند بزرگ برای تو فرستاد. این است معنای آیه‌ای که خداوند بزرگ در سوره‌ی بقره فرموده است:

﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱

بسیاری اوقات امری را ناخوشایند می‌دانید. اما برای شما خیر است.

بسیاری از اوقات نیز امری را خوشایند می‌دانید. اما برای شما زیان دارد.

سود و زیان برای بندگان خدا را تنها خدا می‌داند. شما نمی‌دانید.

آنچه گذشت مختصری از زندگی و چند سخن و اندرز حضرت مالک بن دینار رحمۃ اللہ علیہ بود که در سال ۱۰۷ هجری وفات کرد. امیدوارم از آن بهره‌مند شده باشید.

خدایا! ما را ببخشا.

خدایا! ما را هدایت کن.

خدایا! ما را از بدی، و عدم رعایت شریعت دور ساز.

خدایا! ما را با صالحان حشر کن. آمین.

والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته

تفسیر ایاک نعبد و ایاک نستعین

مخالفان توسل و شفاعت در تفسیر آیه ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ می گویند غیر از خداوند از هر کسی استعانه و کمک خواستن شرک و کفر است و به استناد به این آیه و برخی آیات دیگر منکر توسل و استعانه هستند.

قبل از جواب و توضیح این موارد به تفسیر و معنی مختصری از آیه می پردازیم: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ یعنی خداوند فقط برای تو عبادت و بندگی می کنیم. عبادت و بندگی فقط شایسته و مخصوص خداوند است. عبادت و بندگی غیر از خداوند برای هر کسی و به هر بهانه ای شرک و کفر است.

﴿إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ یعنی خداوند فقط از تو یاری می طلبیم. مؤثر واقعی و اصل در همه کارها فقط تو هستی. پس به عنوان خداوند و معبود فقط از تو یاری می طلبیم. مابقی وسیله است و با توجه به آیه بعد از ایاک نستعین، یعنی «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» یعنی خداوند در هدایت به راه راست فقط از تو یاری می خواهیم و ما را هدایت به راه راست بفرما.

یعنی خداوند فقط از تو یاری می طلبیم در هدایت به راه راست چون هادی فقط خداوند یکتا است و هدایت در قبضه قدرت او است.

اما به عنوان وسیله خداوند به ما اجازه فرمودند. اصحاب پیامبر طبق امر خداوند متوسل به پیامبر ﷺ شدند ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾ یعنی اگر آنان که بر نفس خود ظلم کردند، مرتکب گناه و نافرمانی شدند نزد تو (نزد حضرت پیامبر ﷺ) می آمدند از خداوند طلب استغفار می کردند و حضرت پیامبر ﷺ نیز برای آنان طلب

استغفار می‌کرد، به یقین خداوند را توبه پذیر و مهربان می‌یافتند.

پس نمی‌توان گفت که توسل شرک است. چون اصحاب بالاترین افراد امت حضرت پیامبر ﷺ هستند و متوسل به شفاعت حضرت رسول اکرم ﷺ شدند. حال منکران مجبورند بگویند که توسل به زنده جایز است، اما به مرده شرک و کفر است.

در جواب باید گفت اولاً اگر این کار شرک باشد چه در حال حیات و چه در حال ممات فرقی نمی‌کرد همان شرک بود. ثانیاً بهترین کسانی که باید به آنان متوسل شد، انبیاء و اولیاء هستند و در رأس آنان حضرت محمد مصطفی ﷺ است. انبیاء و اولیاء مقربان بارگاه خداوند متعالند با مردنشان نه تنها ذره‌ای از مقام قرب و حرمت شان کاسته نمی‌شود بلکه مقرب تر و نزدیک تر شدند.

خداوند در بیان مقام شهدا می‌فرماید: آنان که در راه خداوند کشته و شهید شدند مرده نگویید، بلکه آنان زنده اند. اگر یک شهید به خاطر اجرای امر خدا در رکاب حضرت رسول الله ﷺ به چنین مقامی رسیده است، پس مقام حضرت رسول اکرم ﷺ باید خیلی بالاتر از شهدا باشد. چون اشرف و سید و سالار مخلوق است.

کسانی که به آیاتی از قرآن برای مخالفت با توسل واستعانه و شفاعت استناد می‌کنند، سخت در اشتباهند. چون به شأن نزول و ماقبل و ما بعد آیات توجه نمی‌کنند. برخی از آیات در شأن بت پرستان مشرک و کفار است و منکران توسل با استفاده از این آیات، مردم ساده و ظاهریین را فریب می‌دهند.

در نتیجه توسل نه تنها شرک نیست بلکه لازمه حیات و نیاز انسانهاست. انواع توسل داریم که همه از آنها استفاده می‌کنیم. مانند توسل به آب جهت طهارت و رفع تشنگی، توسل به هوا و نور جهت تنفس و روشنایی و رشد موجودات، توسل به زمان و مکان برای انجام فرایض دینی و رفع نیازمندی‌ها،

توسل به طیب جهت معالجه مرض و درد و ... پس فقط خودفریبی و غرور و ادعای بدون عمل است کسانی که که مخالف توسل هستند.

حال ممکن است این پرسش مطرح گردد که: آیهی «ایاک نعبد و ایاک نستعین» نزد همه مسلمانان بسیار مشهور و معروف است و هر روز نیز در نمازها تکرار می‌شود. هم عبادت غیر، گناه است و هم استعانت جستن از غیر گناه است، در حالی که برخی از مردم به اولیاء توسل داشته و شفاعت می‌طلبند و گاه مستقیم از خودشان می‌خواهند. حال باید پرسید که آیا آیه «ایاک نعبد و ایاک نستعین»، با توسل و شفاعت جستن منافات ندارد؟

البته که عبادت هر شخصی یا چیزی به غیر از خداوند اَحَد و واحد شرک است. حتی اگر کسی آیه‌ای نیز در این باره نخوانده باشد، عقلش حکم می‌کند که خروج از «وحدت و توحید» و جایگزینی «دوگانگی» شرک است. همچنین بدیهی است که هر کس شخص یا چیزی را جز خداوند مَنان در وجود و هستی‌بخشی، الوهیت و ربوبیت مستقل ببیند، آن هم شرک است. البته هیچ گاه برخی از مردم نسبت به هیچ کس و حتی حضرت رسول اعظم ﷺ نیز چنین دیدگاه و اعتقادی نداشته و ندارند.

دقت شود که مسلمانان قائل به توسل و شفاعت هستند و فقط وهابیت است که به رغم توسلات و شفاعات خود سعی دارد با این بهانه‌ها انحراف و اعوجاج در اعتقادات و نیز اختلاف بین مذاهب ایجاد نماید و گمان دارد که توسل و شفاعت خاص برخی از مردم است و با شرک قلمداد نمودن آن می‌تواند تفرقه ایجاد نماید.

از آیات بسیاری و از جمله «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»، برای رد و تکذیب و بطلان توسل و شفاعت سوء استفاده می‌کنند. بدیهی است که بهانه اصلی همان «وإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» است، چرا که عبادت خاص خداست و آیه‌ی دیگری هم وجود

ندارد و قابل تأویل و تفسیر به رأی نیز نمی باشد. اما در همین خصوص استعانت، اولین سؤالات قرآنی ما این است:

الف: آیا خداوندی که آیات ذیل را نیز نازل نموده است، [العیاذ بالله] خودش نمی دانست که به بندگان فرموده است که عقلاً، قلباً و عملاً و با زبان «وَاِيَاكَ نَسْتَعِينُ» بگویند؟!^۱

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»^۲

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید از شکیبایی و نماز یاری جویند زیرا خدا با شکیبایان است.

یا وحی نمود:

«وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ»^۳

ترجمه: و از صبر و نماز یاری بگیرید و البته آن جز بر خاشعان بسی گران (کاری بس بزرگ و سنگین) است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ

تُقْلِحُونَ»^۳

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا بترسید و [برای تقرب] به سوی او وسیله بجویند و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید.

ب - فقط استعانت جستن خاص خداوند متان نیست، علم نیز نزد اوست، هادی نیز اوست، رزق را هم او می دهد و شفا نیز دست اوست و... مگر نمی گوئیم: هو العليم، هو الهادی، هو الرزاق، هو الشافی و... ، حال آیا انسان برای کسب علم، هدایت، کسب روزی، بازیابی شفا و بهبودی و... ، به هیچ

۱. البقره، ۱۵۳

۲. البقره، ۴۵

۳. المائده، ۳۵

کتاب، معلم، درس، دانشگاه، کار، پزشک، دارو و... مراجعه نکرده و متوسل (وسیله جویی) نمی‌نماید؟! یا فقط رجوع و توسل (وسیله نمودن) انبیا و اولیا علیهم‌السلام اشکال دارد، با «ایاک نستعین» منافات دارد و مصداق شرک است.

ج - خداوند متعال کدام فیض را بدون واسطه و وسیله به انسان و سایر مخلوقاتش عطا نموده است که آنها بتوانند بدون واسطه و وسیله از او کسب فیض نمایند؟ حتی کفر و شرک و نفاق نیز بدون واسطه و وسیله میسر نیست. آیا همان‌هایی که علیه اسلام تبلیغ می‌کنند به ده‌ها، صدها و هزاران واسطه و وسیله، به صورت مستقیم و غیر مستقیم متوسل نشده‌اند؟! آیا به آنها وحی می‌رسد و انحرافات خود را به ما نیز وحی می‌کنند یا دائم در حال شفاعت (جفت شدن) و توسل به وسایل هستند؟!

آیا خداوند متعالی که خالق حکیم است، نمی‌توانست به همگان و به صورت مستقیم وحی بفرستد؟ چرا برای معرفت و شناخت بشر، تزکیه‌ی نفس آنان، تعلیم کتاب و آموزش حکمت، ۱۲۴ هزار نبی ارسال نمود و به آنان به «وسیله و واسطه» جبرئیل و سایر ملائکه‌ی وحی، وحی ارسال نمود تا از گمراهی و ضلالت در امان مانند؟ و فرمود:

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^۱

ترجمه: به یقین خداوند بر مؤمنان منت نهاد آن گاه که در میان آنها فرستاده‌ای از خودشان (نه از فرشته و نه از جن) برانگیخت که آیات او را بر آنها می‌خواند و پاکشان می‌گرداند و کتاب (آسمانی) و احکام شریعت و معارف عقلی به آنها می‌آموزد، و حقیقت این است که آنان پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

حال بشر می‌خواهد به بهانه‌ی «توحید» که آن را هم به واسطه و وسیله انبیا شناخته است، جسم یک جلد کتاب چند صفحه‌ای (که اصل آن نیز به وسیله حضرت رسول الله ﷺ ابلاغ شده و توسط اولیای الهی تعلیم شده است) را در دست بگیرد و بگوید «حسبنا کتاب الله - کتاب خدا برای ما کافیت»، و همه این وسایل و واسطه‌های علم، رشد، تزکیه و هدایت را کنار بگذارد؟! آیا این نیرنگ، خدعه، خودفریبی و دیگر فریبی نیست؟!

د - اگر خداوند متعال به واسطه خورشید نور، انرژی و جاذبه داد، اگر به واسطه باران، زمین‌های مرده را زنده کرد و گیاهان را رویانید، اگر ازدواج را وسیله تسکین و آرامش قرار داد، اگر قرآن را کتاب هدایت و حضرت رسول اکرم ﷺ را وسیله ابلاغ این کتاب و نیز راهنمایی و مربی‌گری فرستاد، اگر اولیایش را برای رهبری فرستاد و فرمود در آخرت نیز هر کسی را با امامش محشور می‌کنم و ... ، آیا جاهلانه نیست کسی بگوید من برای «توحید» همه اینها را کنار می‌گذارم؟! پس عبادت خدا، بندگی، دلبستگی، وابستگی و هدف قرار دادن اوست که در اطاعت از او تجلی می‌یابد و «استعانت از خدا» نیز وسیله‌جویی برای رشد و تقرب به اوست. و البته که انسان نمی‌تواند از سوی خود وسیله قرار داده و تعریف نماید (مثلاً بگوید این بت‌ها شفیع من هستند نزد خدا)، بلکه هر هدفی، خودش راه‌ها، وسایل و وسایط رسیدن را معلوم و تعریف می‌نماید و خداوند متعال نیز امر به اطاعت، تبعیت، وسیله قرار دادن، شفاعت را وسیله تقرب به خودش قرار داد. این یعنی «ایاک نستعین».

در آیه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» دو نوع حصر در عبودیت پروردگار و دیگری حصر در استعانت از او در مورد قسمت اول که همان حصر در عبودیت و بندگی خداوند است هیچ گونه بحثی نبوده و در آن شکی نیست اما در مورد قسمت دوم (حصر در استعانت پروردگار) در میان مسلمانان مخصوصاً در یکی

دو قرن اخیر سؤالاتی پیش آمده و اختلافی در مورد حقیقت معنی آن پیش آمده است. و آن این است که جماعتی از علمای متأخرین بر این آیه اشاره کرده و معتقدند حتی طلب کمک و یاری از دیگران به عنوان توسل نیز حرام و مخالف مفاد و دستور آیهی مذکور است. البته به آن دسته از آیات و احادیثی که درباره‌ی مشرکات بیان شده نیز استناد می‌کنند مانند: این حدیث از پیامبر اسلام ﷺ که فرمود: «وَإِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ وَإِذَا اسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ»^۱. یعنی هر گاه چیزی طلبیدی از خداوند بطلب هر گاه کمکی خواستی از خداوند بخواه. اما گروهی دیگری از علمای بزرگ اسلام از سلف صالحین تا به امروز بوده و هستند که از آیهی مذکور برای رد توسل استنباط نکرده و همچنین توسل را مخالف آیهی مذکور نمی‌دانند و آنها معتقدند که معنی «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» برای حصر در طلب تأثیر و ایجاد و خلق است چرا که تنها ذات اقدس الهی است که موثر و خالق و ایجاد کننده است، و برای این عقیده‌ی خود به آیات و روایات و عمل صحابه و تابعین و سلف و خلف صالحین استناد کرده‌اند که هر یک بیانگر صحت استنباط معینی است که آنها از آیهی «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» و سایر آیات و روایات می‌کنند که نمونه‌هایی از آنها می‌پردازیم.

الف- نمونه‌هایی از آیات در مطالب قبل ذکر شد که برای جلوگیری از اطاله‌ی کلام از تکرار آنها خودداری می‌نماییم بلکه فقط به ذکر چند نمونه دیگر که به آن اشاره نشده است می‌پردازیم آیهی ۸۹ سوره‌ی بقره: «وَكَاْنُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ» با توجه به این که از قبل قوم یهود بر اساس تورات و فرمایشات حضرت موسی ﷺ به آمدن حضرت پیامبر آخر زمان ﷺ و کتاب آسمانیش باور داشتند از خداوند طلب فتح و پیروزی بر کافران

۱. به روایت بیهقی، در: شعب الإیمان (۱۰۷۴)؛ الأسماء والصفات ص ۷۵-۷۶؛ و

را نمودند. هنگامی که آن حضرت پیامبر ﷺ که انتظارش داشتند نزدشان آمد آن را تکفیر کردند. این آیه در مورد بنی قریظه و بنی النضیر نازل شده است که آنها با توسل به حضرت پیامبر ﷺ قبل از بعثت از خداوند خواستند که آنها را بر «اَوْس»^۱ و «خَزْرَج»^۲ پیروز گرداند. آنچنان که حضرت ابن عباس و قتاده رضی اللہ عنہما گفته اند: حضرت «سُدَی» رضی اللہ عنہ^۳ روایت کرده است که وقتی که جنگ در بین قبایل ذیل، یعنی:

- بنی قریظه^۴

۱. اوس یکی از دو قبیله عرب اصلی در مدینه بود. قبیله دیگر خزرج بود و این دو، پیش از اسلام بنو قبیله نام داشتند و پس از هجرت حضرت محمد ﷺ به مدینه، آن‌هایی که از این قبیله اسلام آوردند انصار نام گرفتند.

۲. خزرج یکی از دو قبیله عرب اصلی مدینه بود. قبیله دیگر اوس بود. خزرجیان از نوادگان اوسیان بودند.

اوس و خزرج پس از خروج از یمن در یثرب ساکن شدند و تا زمانی مطیع یهودیان مدینه بودند.

۳. حضرت ابو محمد اسماعیل بن عبد الرحمن بن ابی کریمه رضی اللہ عنہ از مفسران بزرگ و از جمله تابعین و تربیت شدگان مدرسه کوفه و از مفسرین و محدثین مشهور به شمار می رود. علاوه بر تفسیر و حدیث، عالم به علم قرائت و آشنا به وقایع حوادث تاریخی بوده است. او را در تفسیر می توان در ردیف حضرت مجاهد و حضرت قتاده رضی اللہ عنہما برشمرد. در قرائت نیز صاحب نظر بوده است. حضرت ابن ابی داود رضی اللہ عنہ گوید: «بعد از صحابه رضی اللہ عنہم، کسی نسبت به قرائت، اعلم از حضرت ابی العالیه رضی اللہ عنہ نیست، بعد از او حضرت سعید بن جبیر رضی اللہ عنہ و بعد از او حضرت سدی رضی اللہ عنہ است». تنها اثر علمی یاد شده از سدی کبیر «تفسیر» می-باشد که به صورت روایت در کتاب های تفسیری پراکنده است. حضرت سیوطی رحمۃ اللہ علیہ تفسیر او را بهترین تفسیر می شمارد.

۴. بنی قریظه طایفه ای یهودی بودند که تا قرن هفتم میلادی در شمال عربستان در حومه یثرب (مدینه) زندگی می کردند. در مورد خاستگاه بنی قریظه (همانند باقیماندگان یهودیان

- بنی نضیر^۱

و مشرکین اوس و خزرج شدت یافت کتاب تورات را آورده و دست بر روی محل اسم حضرت پیامبر ﷺ گذاشته و گفتند: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ بِحَقِّ نَبِيِّكَ الَّذِي وَعَدْتَنَا أَنْ تَبْعَثَهُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَنْ تَنْصُرَنَا الْيَوْمَ عَلَى عَدُوِّنَا» پروردگارا ما از تو میخواهیم که به حق پیامبرت که به ما وعده داده‌ای که در آخر الزمان آن را بر گزینی ما را امروز بر علیه دشمنانمان یاری بده و پیروز گردان. راوی در ادامه

مدینه) اطلاعات کافی در دست نیست؛ برخی گفته‌اند آن‌ها نوادگان قبایل یهودی مهاجر بودند و یا اعرابی که به یهودیت گرویده و در عین پابندی به یهودیت، با اعراب ازدواج کرده و از بسیاری از آداب آن‌ها تأثیر پذیرفته بودند. به نظر می‌آید که قبایل یهودی (که اقلیتی از جمعیت مدینه را تشکیل می‌دادند) در کشاورزی پیشرو و ممتاز بوده‌اند و در برهه‌هایی از تاریخ از نظر سیاسی نیز غالب بوده‌اند، ولی قدرت سیاسی و حکومتی آن‌ها بعدها رو به افول گزارد شده بود.

۱. بنی نضیر نام یکی از قبایل یهودیان ساکن در مدینه بود که در قلعه‌هایی که در اطراف شهر ساخته بودند زندگی می‌کردند و بعد از ورود اسلام به مدینه به مخالفت با پیامبر اسلام ﷺ پرداختند. در منابع اسلامی جنگ احزاب از موارد دشمنی‌های قبیل بنی نضیر با پیامبر اسلام ﷺ شناخته می‌شود. روزی که حضرت پیامبر ﷺ برای ماجرائی به کنار قلعه‌های بنی نضیر آمده بود توطئه کردند که از بالای قلعه سنگی بر سر او بپندازند، حضرت پیامبر ﷺ مطلع شده بلافاصله به مدینه آمد و پیغام داد که چون شما پیمان شکنی کردید و نقشه قتل مرا طرح کردید باید ده روز دیگر از مدینه خارج شوید. اگر پس از ده روز خارج نشوید کشته خواهید شد. از طرفی رئیس منافقان یعنی عبدالله بن ابی برای یهودیان پیغام داد که ما دو هزار نفر به کمک شما می‌فرستیم، آن‌ها فریب خورده مقاومت کردند. حضرت پیامبر ﷺ با سربازان اسلام به سوی آن‌ها حرکت کرده آن‌ها را محاصره کرد، این محاصره مدت بیست روز طول کشید، تا بالاخره آنان تسلیم شدند و از آن سرزمین رفتند و اموال بسیاری از خود به جای گذاردند که بین مهاجران و انصار تقسیم شد.

می گوید: فَيَنْصُرَنَّ يَعْنِي أَنهَا (از طرف خداوند) یاری داده شدند.^۱

ب- آیه ۳۵ سوره ی مائده که می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...» یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید از خداوند بترسید و وسیله ای به سوی او انتخاب کنید.

«الوسيلة» در آیه ی مذکور آنچنان که از ظاهر آن معلوم است شامل توسل به اشخاص چه احیا و چه اموات و همچنین توسل به اعمال صالح برای متوسل و غیر او می شود آنچنان که شامل توسل به غیر آنها از وسایل مشروعه نیز می شود البته ما می دانیم یکی از بلاغت های قرآن حذف متعلقات است به خاطر افاده ی عموم مانند این که فرمود: «وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ»^۲

و خداوند به سوی دارالسلام دعوت می کند یعنی جمیع بندگان را بنابراین «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» یعنی به هر وجه مشروع غیر منهی عنه توسل کنید. (کتاب نورالاسلام علامه زمان شیخ عبدالکریم مدرس رحمته الله)

پ- همچنین آیات دیگری از قرآن به چشم می خورد که می فرماید: «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» یعنی از صبر و نماز استعانت بجوید. و یا در آیه ی دیگر می فرماید: «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» یعنی از اهل علم بخواهید اگر خودتان نمی دانید در دو آیه ی مذکور خداوند امر به استعانت و مسئلت از غیر خود کرده است و این در حالی است که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «وَإِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ وَإِذَا اسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ» پس اگر ما معتقد باشیم که مسئلت و استعانت هر دو باید از خداوند باشد و سببیت معنایی ندارد در اینصورت در قرآن کریم نعوذ بالله به تناقض در دستور بر می خوریم که خداوند از چنین عیبی

۱. کتاب نور الاسلام علامه ملا عبدالکریم مدرس رحمته الله

۲. یونس، ۲۵.

پاک و منزّه است.

ج- در المعجم الکبیر حضرت امام طبرانی رحمته الله از حضرت امام علی بن رباح رحمته الله از حضرت عبادہ رحمته الله روایت کرده است که حضرت ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «قَوْمُوا نَسْتَعِثُ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ هَذَا الْمُنَافِقِ» یعنی بر خیزید از حضرت پیامبر ﷺ طلب کمک کنیم از دست این منافق وقتی نزد حضرت پیامبر ﷺ رفتند حضرت پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّهُ لَا يُسْتَعَاثُ بِي إِنَّمَا يُسْتَعَاثُ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» یعنی حضرت ابوبکر رضی الله عنه از من طلب کمک نمی‌کند بلکه از خداوند طلب کمک می‌کند.^۱ و این به این معنا است که حضرت پیامبر ﷺ خواسته‌اند که نشان دهند که استغاثه‌ی حضرت ابوبکر رضی الله عنه از ایشان به عنوان سببیت بوده و اشکالی در آن نبوده است و به همین خاطر که حضرت پیامبر ﷺ نه تنها از حضرت ابوبکر رضی الله عنه نگران نشده و او را نهی نمی‌کند بلکه به تأویل سخن حضرت ابوبکر رضی الله عنه می‌پردازد. همچنین خداوند در آیاتی از قرآن صحت این سببیت را بیان کرده است به عنوان مثال خداوند در آیه‌ی می‌فرماید: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ»^۲ به درستی که تو نمی‌توانی هر کسی را که دوست باشی هدایت دهی، و این در حالی است که در جایی دیگر از قرآن می‌فرماید: «وَأِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۳ یعنی تو به راه راست هدایت می‌کنی و در جایی دیگر می‌فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا»^۴ یعنی آنها عليه السلام را پیشوایانی قرار دادیم که مردم را به امر ما هدایت کنند.

بنابراین با کمی نگرش در آیات مذکور معلوم میشود که خداوند در آن آیاتی

۱. شفاء السقام صفحه‌ی ۱۷۷.

۲. قصص/۵۶.

۳. شوری/۵۲.

۴. انبیاء/۷۳.

که هدایت را به خود اختصاص داده است، اصل خلق و ایجاد هدایت منظور است که جز از خداوند ساخته نیست و اما در آیاتی که هدایت را پیامبران علیهم السلام و ائمه‌ی الهی علیهم السلام نسبت داده است منظور همان سببیت هدایت است که خداوند آن سببیت را به هر کس که بخواهد عطا می‌کند. بنابراین طلب این سببیت را به هر کس که بخواهد عطا می‌کند. بنابراین طلب این سببیت ها نه تنها حرام و شرک نبوده بلکه کاملاً مشروع و یک قانون الهی می‌باشد برای اینکه مطلب بیشتری برای ما روشن شود به حدیثی دیگر از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره می‌کنیم که فرمود:

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ هَذَا الدِّينَ يُسْرٌ، وَلَنْ يُشَادَّ هَذَا الدِّينَ أَحَدٌ إِلَّا غَلَبَهُ، فَسَدِّدُوا وَقَارِبُوا، وَأَبْشِرُوا وَاسْتَعِينُوا بِالْغُدُوءِ وَالرَّوْحَةِ، وَشَيْءٍ مِنَ الدُّلْجَةِ»^۱

از ابو هریره رضی الله عنه از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود: در دین آسانی است و کسی که با دین به مقابله بر خیزد و سختگیری کند ناکام و مغلوب می‌گردد. پس حق را طلب نموده و خود را به آن نزدیک ساخته و شاد باشید و از صبح گاه و شامگاه و آخر شب استعانت بجوید.

قسمت آخر این حدیث «وَاسْتَعِينُوا بِالْغُدُوءِ...» اشاره به استعانی کردن از اوقاتی دارد که وقت نشاط هستند، بنابراین میبایم طلب سببیت موجودات و مخلوقات اعم از انسان اعمال صالحه، و حتی زمانها نیز نه تنها شرک نبوده بلکه یک قاعده و قانون معقول و مشروع است که خداوند و رسول او بدان امر کرده‌اند. فلذا به این نتیجه می‌رسیم که منظور از «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» این است که خدایا ما تنها تو را عبادت و بندگی میکنیم و طلب تأثیر و خلق استعانت فقط از تو می‌نماییم همچنین ما اگر بخواهیم «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» را بر تمامی استعانت

۱. رواه البخاری به نقل از ریاض الصالحین امام نووی رحمه الله ۴۵/۱۴۵ و أخرجه النسائی.

ها اعم از خلق و سببیت تعمیم دهیم باید آیه‌ای را پیدا کنیم که مفهوم آیه‌ی «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ»^۱ یعنی همدیگر را برای کارهای نیک و تقوی یاری دهید منسوخ کند. چرا که اگر خلق و تأثیر اعانه و همچنین سببیت آن فقط از خداوند باشد دیگر انتظار یاری از دیگران. یا تلاش برای کمک کردن به دیگران عملی بیهوده و بی نتیجه است. اما ما میبینیم که روزانه ده ها و شاید هزاران انسان هستند که در کارهای نیک و بد هم دیگر را کمک و یاری میدهند و به نتیجه نیز می‌رسند، پس معنی آن این است که خداوند کمک و اعانه‌ی ما را برای یکدیگر خلق و موثر می‌گرداند.

دعوت به پرستش خدای یکتا و ترک پرستش خدایان دروغین از مهمترین اهداف همه پیامبران الهی بوده است، چنان که قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»^۲ و در حقیقت در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم [تا بگوید] خدا را پرستید و از طاغوت [=فریبگر] پرهیزید.

مذاهب اسلامی، در اختصاص عبادت به خداوند اتفاق نظر دارند ولی برخی از فرقه‌ها (وهابی‌ها) در تفسیر عبادت دچار خطا شده‌اند و در نتیجه بسیاری از کارهایی را که مسلمانان به عنوان تعظیم و تکریم پیامبران عليهم السلام و صالحان عليهم السلام انجام می‌دهند را عبادت آنها پنداشته و آنان را شرک در عبادت انگاشته‌اند، لذا لازم است با رجوع به قرآن کریم حقیقت عبادت را بدست آوریم.

قرآن کریم در مسأله توحید در عبادت بر امور زیر تکیه نموده است:

الوہیت

مالکیت

۱. مانده/۲.

۲. سوره نحل/۳۶.

خالقیت

ربوبیت

یعنی تنها آن موجودی شایسته پرستش است که دارای صفات مزبور باشد و چون صفات یاد شده جز در خداوند یافت نمی‌شود، بنابراین پرستش تنها شایسته او است و اینک نمونه‌هایی از آیات در این باره:

۱. در سوره حمد، نخست ربوبیت و مالکیت خدا را یادآور شده، آنگاه عبادت را مخصوص او دانسته و چنین می‌فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ * إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»^۱. ستایش خدایی را که پروردگار جهانیان (۲) رحمتگر مهربان (۳) [و] خداوند روز جزاست (۴) [بار الها] تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جویم

۲. در یک دعوت عمومی، انسانها را به پرستش پروردگاری که آفریدگار همه انسانها است فراخوانده، می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ»^۱. ای مردم پروردگارتان را که شما و کسانی را که پیش از شما بوده‌اند آفریده است پرستش کنید باشد که به تقوا گرایید.

۳. به رسولان و پیامبران الهی یادآور می‌شود که «الوهِیة» اختصاص به خداوند دارد، بدین جهت باید تنها او را پرستش کنند چنان که می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ»^۲. و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که خدایی جز من نیست پس مرا پرستید.

۴. در جای دیگر با استناد به این که ربوبیت، الوهیت و خالقیت به خداوند

۱. سوره بقره/۲۱.

۲. سوره انبیاء/۲۵.

اختصاص دارد، انسان‌ها به پرستش او فراخوانده می‌شوند: «ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ».^۱ این است خدا پروردگار شما هیچ معبودی جز او نیست آفریننده هر چیزی است پس او را پرستید و او بر هر چیزی نگهبان است.

۵. در آیه‌ای دیگر خطاب به پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدُوهُ».^۲ و نهان آسمانها و زمین از آن خداست و تمام کارها به او بازگردانده می‌شود پس او را پرستش کن و بر او توکل نمای و پروردگار تو از آنچه انجام می‌دهید غافل نیست.

۶. در آیات بسیار، پرستشگران اصنام را بر این که معبودهایی را برگزیده‌اند که مالک هیچ گونه سود و زیانی نیستند مورد نکوهش قرار داده است، چنان که می‌فرماید:

«قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا».^۳ بگو آیا غیر از خدا چیزی را که اختیار زیان و سود شما را ندارد می‌پرستید و حال آنکه خداوند شنوای داناست.

«وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ».^۴ و به جای خدا چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیان می‌رساند و نه به آنان سود می‌دهد.

«وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا».^۵ و به جای خدا چیزهایی را می‌پرستند که در آسمانها و زمین به هیچ وجه اختیار روزی آنان را ندارند.

۱. سوره انعام/۱۰۲.

۲. سوره هود/۱۲۳.

۳. سوره مائده/۷۶.

۴. سوره یونس/۱۸.

۵. سوره نحل/۷۳.

«إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا».^۱ در حقیقت کسانی را

که جز خدا می پرستید اختیار روزی شما را در دست ندارند.

از مطالعه مجموع آیات یاد شده می توان به حقیقت عبادت پی برد و آن این که: عبادت عبارت است از هر گونه تذلل و خضوع قولی یا عملی در برابر موجودی با اعتقاد به این که او دارای همه یا برخی از ویژگی های زیر است:

الف: در وجود و کمالات وجودی خود مستقل و خودکفا است.

ب: خالق و پدیدآورنده هستی انسان و جهان و یا برخی از موجودات است.

ج: مالک سود و زیان انسان و سایر موجودات است.

د: در سرنوشت انسان و جهان به طور مستقل دخالت داشته و دارای مقام ربوبیت است. بنابراین، حقیقت عبادت از دو رکن تشکیل می شود: ۱. عقیده ۲. عمل.

عقیده مربوط به یکی از جهات یاد شده است و عمل، هر گونه کاری است که با تذلل و خضوع همراه باشد ولی هیچ یک از عقیده و عمل به تنهایی عبادت نامیده نمی شوند.

این مطلب گذشته از این که از مطالعه آیات یاد شده، به روشنی بدست می آید، قرائن و شواهد دیگری نیز بر آن دلالت می کند:

۱. اگر بگوئیم هر نوع خضوع در برابر دیگران اگر چه با اعتقاد به خالقیت و ربوبیت همراه نباشد عبادت به شمار می رود، باید بگوئیم خضوع فرزند در برابر والدین و خضوع شاگرد در برابر استاد و جوان در برابر پیر و عامی در برابر عالم و... همگی عبادت و پرستش بوده و در نتیجه انجام این اعمال شرک در عبادت است، با آن که همه این اعمال مورد ترغیب و ستایش شرع و عقل است. از طرفی، شرک قبح ذاتی داشته و تخصیص بردار نیست، چنان که قرآن شرک را

ظلم بزرگ توصیف نموده است و ظلم قبح ذاتی دارد.

۲. سجده در برابر دیگران به عنوان آخرین مرحله خضوع عملی به شمار می‌رود، ولی فرشتگان مأمور شدند تا در برابر حضرت آدم علیه السلام سجده کنند.^۱ چنان که به نص قرآن حضرت یعقوب علیه السلام و همسر و فرزندان او در برابر حضرت یوسف علیه السلام سجده کردند.^۲ اگر خضوع بدون اعتقاد به الوهیت، عبادت باشد عمل فرشتگان و حضرت یعقوب علیه السلام و فرزندان او مصداق بارز شرک در عبادت می‌باشد.

۳. اصولاً باید گفت: خضوع ناقص در برابر کامل از سنت‌های عمومی حاکم بر آفرینش است، هرگاه موجودی در برابر موجود دیگر احساس ضعف و نقصان نموده و او را قوی‌تر و کامل‌تر از خود بداند، به طور ناخودآگاه در درون خود نسبت به آن موجود احساس خضوع و تذلل می‌نماید، آنگاه برای بهره‌مندی از کمال و قوت و یا مصون ماندن از تعرض او با انجام فعلی مناسب، خضوع و تذلل خود را ابراز می‌نماید، تواضع و خضوع جاهل در برابر عالم و عالم در برابر اعلم مصادیق همین عبادت و خضوع و تذلل فطری است و بدین جهت عقل و فطرت آن را کاری شایسته می‌داند، هر چند فاعل آن از این که این عمل مورد تشویق و رضایت شارع است به کلی غافل باشد. بنابراین، تا آنجا که خضوع و تذلل به خاطر کمالی است که در موجود دیگری وجود دارد، نمی‌توان آن را مذموم و ناروا دانست، بلکه چنین خضوعی عقلاً و شرعاً ممدوح است.

البته صحیح است که خضوع در برابر موجودی دیگر در دو صورت ناروا

۱. «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى»، سوره بقره/ ۳۴. و چون فرشتگان را فرمودیم برای آدم سجده کنید پس بجز ابلیس که سر باز زد.

۲. «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا»، سوره یوسف/ ۱۰۰. و پدر و مادرش را به تخت برنشاند و [همه آنان] پیش او به سجده درافتادند.

است:

الف: موجودی که مورد خضوع واقع می‌شود فاقد کمالی است که به خاطر آن در برابر آن خضوع شده است، مانند این که کسی در برابر فردی که فاقد کمال علم است، به گمان این که او عالم است، تواضع نماید که در این صورت قبح متوجه فعل است نه فاعل زیرا انگیزه فاعل که او را به انجام این کار فراخوانده پسندیده است، چنان که اگر کسی روز عید فطر با اعتقاد به این که روز آخر ماه رمضان است قصد روزه نماید، هرگاه او در مورد اعتقاد خود کوتاهی نکرده و معذور باشد، مورد نکوهش واقع نمی‌شود هر چند روزه گرفتن در آن روز از نظر شریعت مذموم و حرام است ولی این نوع خضوع نابجا شرک در عبادت نامیده نمی‌شود.

ب: آن موجود، کمال وجودی مورد نظر را دارا است ولی نه به صورت مستقل و بالذات، چنان که همه موجودات عالم ممکن این گونه‌اند. اکنون، اگر کسی آن کمال وجودی را از خود او دانسته و او را مستقل در آن بداند، هر چند می‌داند که او آفریده خدا است و در بسیاری از کمالات وجودی خود نیز نیازمند او است، لیکن باور او بر این است که برخی از صفات و آثار وجودی به خود او تفویض شده و او در آن قسمت مستقل عمل می‌کند، در این صورت او را با این اعتقاد و باور عبادت نموده و در برابرش ابراز خضوع و تذلل می‌کند، این نوع خضوع و عبادت نه تنها نابجا و مذموم است بلکه شرک نیز می‌باشد.

در هر حال تحلیل علمی مزبور نیز همان مطلبی را نتیجه می‌دهد که از مطالعه آیات قرآن بدست آمد و آن این که حقیقت عبادت دو امر تشکیل یافته است: یکی عقیده و نیت و دیگر خضوع و تذلل عملی. (قولی یا فعلی)

از مطالب یاد شده روشن شد که دائره شرک در عبادت (مقصود شرک آشکار است نه سایر مراتب شرک) بسیار محدود است و قوام آن به دو چیز است:

یکی از مقوله عمل است و دیگری از مقوله اعتقاد، یعنی انجام خضوع و تذلل در برابر غیر خداوند به هر کیفیت که باشد با اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت او ولی وهابیان دائره شرک در عبادت را بسیار وسیع گرفته‌اند، از نظر آنان هر نوع خضوع و تذلل در برابر غیر خدا شرک در عبادت به شمار می‌آید.

آنان، بر این مطلب به دو دسته از آیات قرآن استدلال می‌کنند: یک دسته آیاتی که ناظر به شرک در عبادت از سوی مشرکان عصر رسالت است، در این آیات کارهایی چون دعا، شفاعت خواهی و عبادت بت‌ها به قصد تقرب به خداوند به عنوان نمونه‌هایی از شرک عبادی آنان به شمار آمده است.

دسته دیگر آیاتی است که بیانگر این مطلب است که مشرکان عصر رسالت نسبت به توحید در خالقیت و ربوبیت اعتراف داشتند، بنابراین از این نظر موحد بودند نه مشرک. نتیجه این دو دسته آیات این است که شرک در عبادت ربطی به اعتقاد به ربوبیت و مالکیت معبود ندارد بلکه انجام کارهایی است که خود عبادت به شمار می‌روند و چون عبادت مختص خداوند است، انجام آن اعمال برای غیر خدا شرک در عبادت است، این مهمترین دلیل وهابیان بر مشرک دانستن همه مسلمانان و موحد دانستن خود در مسأله عبادت است.

ولی با توجه به آنچه در بحث مربوط به توحید در ربوبیت بیان نمودیم، نادرستی این استدلال روشن است زیرا مشرکان عصر رسالت بت‌ها و یا سایر آلهه را عبادت می‌کردند و غرض از عبادت خود را تقرب به خدا و شفاعت نمودن آلهه در پیشگاه خدا بیان می‌کردند، چنان که قرآن می‌فرماید:

«وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ»^۱ و به جای خدا چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیان می‌رساند و نه به

آنان سود می دهد و می گویند اینها نزد خدا شفاعتگران ما هستند.

و نیز می فرماید: « وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ »^۱. و کسانی که به جای او دوستانی برای خود گرفته اند [به این بهانه که] ما آنها را جز برای اینکه ما را هر چه بیشتر به خدا نزدیک گردانند نمی پرستیم.

گمان آنان بر این بود که چون ذات الهی قابل درک نیست و نمی توان بر حقیقت ذات او احاطه پیدا کرد، بنابراین عبادت او به طور مستقیم و بدون واسطه ممکن نیست، بدین جهت موجوداتی چون فرشتگان و صالحان و موجودات دیگری را که برای آنها نوعی تأثیر در سرنوشت انسان و جهان قائل بودند، پرستش و عبادت می کردند تا بدین وسیله هم از شفاعت معبودان خود بهره مند شوند و در نتیجه در زندگی کامیاب گردند و هم در پیشگاه رب الارباب تقرب جویند و بتهای تراشیده شده از چوب یا سنگ در حقیقت تمائیلی برای آن آلهه و معبودان بودند. گرچه به تدریج در افکار عمومی آلهه و ارباب، فراموش شده و بتها رنگ معبودان و آلهه واقعی به خود گرفتند.

در هر حال، آنان بتها و معبودان خود را عبادت می کردند و همان گونه که در بحث گذشته بیان گردید در حقیقت عبادت اعتقاد به ربوبیت و مالکیت معبود نهفته است در حالی که هیچ یک از مسلمانان مراسمی را که به خاطر اولیاء الهی انجام می دهند به قصد عبادت آنها انجام نمی دهند، آنان فقط خدا را شایسته عبادت دانسته و فقط او را پرستش می کنند و مراسم مزبور را به انگیزه احترام و بزرگداشت مقام اولیاء الهی که مورد عنایت خاص خداوند می باشند، انجام می دهند و در حقیقت این خود نوعی از عبادت خداوند است، چنان که برخی از علمای وهابی عبادت را به انجام هر عملی (قولی یا فعلی) که مورد رضای خدا

است و قرآن و حضرت پیامبر ﷺ به آن امر نموده‌اند، تفسیر نموده است.^۱ شکی نیست که تعظیم و تکریم پیامبران علیهم‌السلام و اولیاء الهی ﷺ به وسیله هر کاری که مباح است و منع شرعی ندارد، مورد رضای خدا و از مصادیق تعظیم شعائر الهی است که قرآن آن را نشانه پاکی دلها دانسته و فرموده است: «وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ».^۲ این است [فرايض خدا] و هر کس شعائر خدا را بزرگ دارد در حقیقت آن [حاکمی] از پاکی دلهاست.

بنابراین مقایسه اعمال مسلمانان در مورد اعمالی که به خاطر بزرگداشت مقام اولیاء الهی انجام می‌دهند و قصد آنان عبادت خدا است، و نه عبادت اولیاء الهی با اعمال مشرکان در مورد بت‌ها و معبودان خود که به قصد عبادت آنها به جا می‌آورند کاملاً نادرست و بی‌پایه است.

اگر بناست تبرک جستن مسلمانان به قبور اولیاء الهی را به چیزی مقایسه کنیم باید آن را با مراسم مربوط به زیارت خانه خدا و استلام حجرالأسود بسنجیم که هدف از آن چیزی جز عبادت خدا و تعظیم شعائر الهی نیست.

از این جا، می‌توان به پاسخ همه شبهاتی که وهابیان در مورد توحید در عبادت بر فرق اسلامی وارد کرده‌اند واقف گردید. آنان اعمالی چون توسل و استغاثه به اولیاء الهی، طلب شفاعت از آنان سوگند دادن خداوند به حق آنان، تبرک به آثار آنان، نذر برای اهل قبور و... را از مصادیق شرک در عبادت می‌دانند و دلیل آنان نیز چیزی جز مقایسه این اعمال با اعمال مشرکان عصر رسالت که از نظر ظاهر با یکدیگر شباهت دارند، نیست. این همان نقطه خطای آنان است زیرا هرگز

۱. العبادة اسم جامع لكل ما يحبه الله ويرضاه من اقوال العباد و افعالهم مما أمرهم به في كتابه على لسان رسوله (الجامع الفريد، ص ۲۹۰) به نقل از كتاب «الكلمات النافعة» تأليف عبدالله بن محمد بن عبد الوهاب.

۲. سوره حج/۳۲.

مشابهت ظاهر دو عمل دلیل بر وحدت حکم شرعی آن دو نیست وگرنه باید مبارزه و جنگ در راه خدا و طاغوت نیز یک حکم داشته باشند زیرا از نظر ظاهر یکسانند و تفاوت آن جز در اعتقاد و هدف نیست.

چنان که قرآن می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ».^۱ کسانی که ایمان آورده‌اند در راه خدا کارزار می‌کنند و کسانی که کافر شده‌اند در راه طاغوت می‌جنگند.

اعمالی که مشرکان نسبت به معبودان خود انجام می‌دادند با اعتقاد به ربوبیت و مالکیت آن‌ها همراه بود و به انگیزه عبادت آن‌ها انجام می‌گرفت ولی کارهایی که مسلمانان نسبت به اولیاء الهی و قبور آنان انجام می‌دهند، با هیچ گونه اعتقاد به مالکیت و ربوبیت آنان همراه نبوده و غرض، عبادت خداوند از طریق تکریم و تعظیم آنان به عنوان تعظیم شعائر الهی است که مورد عنایت و رضایت خداوند می‌باشد.

محمد شفیع عثمانی از اکابر علمای دیوبند در کتاب معروف تفسیر خود به نام معارف القرآن در تفسیر آیه ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ آیه پنجم از سوره حمد تحقیقی در مورد استعانت و توسل آورده‌اند که آن را در ذیل آوریم:

مسأله مدد خواستن از کسی نیاز به اندکی تشریح دارد؛ زیرا یک نوع مدد و یاری توسط اسباب مادی صورت می‌گیرد که بدون آن امور مربوط به عالم؛ مختل می‌شود. مانند یاری رساندن گروه‌های مختلف اجتماعی به یکدیگر مانند کارگر، مهندس، معمار، نجار، آهنگر، که همه نیازمند به هم و ناگزیر از کمک خواستن به یکدیگرند.

بدیهی است که این نوع طلب یاری در هیچ دین و شریعتی ممنوع نیست.

چون آن نوع استعانت که مختص خداست در آن دخیل نمی‌باشد. همچنین طلب دعا از نبی یا ولی جهت هدایت به راه راست که توسط به اسباب غیر مادی است در اشاره قرآن و روایات حدیث آشکار بوده و جایز می‌باشد. این نوع مدد نیز در ردیف امدادهایی که مختص خدا بوده و خواستن آن از دیگران شرک است قرار ندارد.

اینک استعانتی را که ویژه خدا می‌باشد و خواستن آن از غیر خدا شرک است بررسی می‌کنیم. باید گفت: استعانت بر دو قسم است: یکی آنکه فرشته، ولی یا انسان دیگری را مانند خدا قادر و مختار مطلق قرار داده از او بخواهند تا حاجات و نیازهایشان را برآورده سازد، چنین کفر آشکاری را حتی مشرکان و بت پرستان کفر می‌دانند؛ زیرا آنها نیز بت‌ها و مزارها را مانند خدا قادر و مختار مطلق نمی‌دانند.

دوم: استعانتی که مورد نظر کفار می‌باشد و قرآن و اسلام آنرا باطل و شرک می‌داند. در آیه ﴿يَا كُفَّارُ لَا تَسْتَعِينُ﴾ این نوع شرک مورد نظر است، بدین معنی که کفار معتقدند، «قادر مطلق خداست، ولی به یکی از مخلوقات خود اعم از فرشته یا ولی یا جنّ مقداری از قدرت و اختیار خود را واگذار نموده که او در آن حدّ مختار است» این همان استعانتی است که باعث امتیاز بین اسلام و کفر و مؤمن و کافر می‌باشد و قرآن آن را شرک و حرام قرار داده است. اما مشرکین بت پرست به این اصل اعتقاد دارند و به آن عمل می‌کنند، این اشتباه از آنجا سرچشمه می‌گیرد که چون خداوند متعال بسیاری از امور دنیا را توسط فرشتگان انجام می‌دهد، برخی از بینندگان دچار اشتباه شده، می‌پندارند که خدا به این فرشتگان تفویض اختیار کرده است یا انجام بعضی از کارهای شگفت انگیز و خارج از قدرت بشر که توسط انبیاء صورت می‌گیرد و معجزه نام دارد یا کارهایی که بوسیله اولیاء انجام می‌گیرد و به کرامات شهرت دارند، اینجا در بدو امر این اشتباه رخ می‌دهد که

اگر خدا به آنان چنین قدرت و اختیاری عطا نمی‌کرد، قادر به انجام این کارها نبودند بدین جهت مشرکین نسبت به انبیاء و اولیاء اعتقاد دارند که آنها تا حدی مختارند؛ اما در واقع چنین نیست؛ یعنی ارائه معجزه و کرامت جهت هدایت به راه راست فقط کار خدا می‌باشد و ظهور آن توسط حضرت پیامبر ﷺ یا ولی برای نشان دادن عظمت آنان است.

آیات بیشماری از قرآن حاکی از این است که حضرت پیامبر ﷺ یا ولی در ایجاد معجزه و کرامت اختیاری ندارند از آن جمله است آیه ۱۷ سوره انفال ﴿وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾ که یاد آور معجزه پیامبر اکرم ﷺ می‌باشد.

بدین معنی که در یکی از جنگها آن حضرت مشتی ریگ به سوی سپاه دشمن پرت کرد که به قدرت خدا آن ریگها به چشم همه دشمنان اصابت کرد خداوند در این رابطه فرمود: «تو نینداختی بلکه خدا انداخت».

بدیهی است که معجزه صادر شده از سوی حضرت پیامبر ﷺ در حقیقت کار خدا می‌باشد. همچنین زمانیکه قوم نوح علیهم السلام به او گفتند: «اگر راست می‌گویی عذابی را که ما را از آن می‌ترسانی بیاور»، فرمود: ﴿إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ﴾ یعنی نازل کردن عذاب از آسمان به صورت معجزه کار من نیست؛ اگر خدا بخواهد، آن عذاب می‌آید. آنگاه شما نمی‌توانید از آن فرار کنید. همچنین قرآن در آیه ۱۱ سوره ابراهیم به گفته گروهی از پیامبران علیهم السلام اشاره نموده می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ یعنی صدور معجزه در اختیار ما نیست و بدون خواست و مشیت الهی صورت نمی‌گیرد. حضرت پیامبر ﷺ و اولیا علیهم السلام چنین اختیاری ندارند که هر وقت هر چه را بخواهند به صورت معجزه یا کرامت نشان دهند. مشرکین در هر زمان از پیامبران علیهم السلام و نیز از پیامبر

اکرم ﷺ معجزات خاصی مطالبه می‌کردند اما آنچه را که خدا می‌خواست آشکارا می‌کرد و آنچه را که نمی‌خواست ظاهر نمی‌کرد.

سراسر قرآن مملو از این گونه شهادت‌ها است، برای بیشتر روشن شدن مطلب مثالی می‌آوریم، فکر کنید، در اطاقی نشسته‌اید که روشنی آن توسط لامپ برق و هوای آن توسط پنکه به شمار می‌رسد؛ آیا این لامپ و پنکه در ایجاد روشنی و هوا رسانی خود مختارند؟، خیر زیرا آنها بوسیله اتصال به نیروگاه برق کار می‌کنند و اگر لحظه‌ای این اتصال قطع شود نه لامپ روشن می‌نماید و نه پنکه هوا می‌رساند؛ چون در حقیقت کار لامپ و پنکه مستقل نیست؛ بلکه ارتباط مستقیم با برقی دارد که از نیروگاه دریافت می‌کنند. پیامبران ﷺ و اولیاء و فرشتگان خدا نیز چنین وضعی دارند یعنی در هر لحظه و هر کار خود محتاج خدا هستند. چون در سایه قدرت و مشیت اوست که هر کاری ایجاد می‌گردد.

اگر چه بروز آن مانند لامپ و پنکه توسط انبیاء و اولیاء صورت می‌گیرد، از مثال فوق چنین بر می‌آید که اگر چه انبیاء و اولیاء در انجام امور فوق فاقد اختیارند با این حال نمی‌توان منکر نقش آنها گردید؛ زیرا همانطور که بدون لامپ و پنکه روشنی و باد به شمار نمی‌رسد؛ بدون وجود انبیاء و اولیاء معجزه و کرامت هم بوقوع نمی‌پیوندد.

در اینجا فقط یک اختلاف اساسی وجود دارد و آن اینکه با وجود جریان داشتن برق و اتصال آن، بدون لامپ و پنکه تولید روشنی و باد طبیعتاً غیر ممکن به نظر می‌رسد، اما در مورد معجزه و کرامت باید گفت که حق تعالی قادر است بی واسطه و بدون حضرت پیامبر ﷺ و اولیا ﷺ آن را متحقق سازد. لیکن سنت خدا بر این اصل استوار است که صدور آنها وابسته به وجود انبیاء و اولیاء باشد، چرا که هدف از معجزه و امور خارق العاده نمی‌تواند چیزی غیر از این باشد، پس روشن شد که باید اعتقاد داشت که همه امور در سایه قدرت و مشیت خدا

انجام می‌گیرد و نیز باید به عظمت و ضرورت انبیاء و اولیاء اعتراف نمود وجودشان را لازم دانست، در غیر این صورت فرد از رضای الهی و اطاعت از احکام او محروم خواهد ماند. همان طور که اگر کسی از لامپ و پنکه قدردانی نکند و آنها را ضایع گرداند از فیض روشنی و هوا نیز محروم خواهد ماند.

چون مردم بیشتر در مورد مسائل وسیله، استعانت و استمداد به اشکال بر می‌خورند امید است که تشریح مسائل فوق حقیقت را روشن کرده باشد. علاوه بر این باید بدانیم که وسیله قرار دادن انبیاء و اولیاء نه مطلقاً ممنوع بوده و نه مطلقاً جایز می‌باشد، بلکه در همان سطحی است که شرح آن گذشت، یعنی اگر کسی را مختار کل دانسته وسیله قرار دهیم، شرک و حرام است. ولی اگر فقط آنرا وسیله و دستاویز بدانیم جایز است. با وجود این متأسفانه مشاهده می‌شود که مردم در این مورد گرفتار افراط و تفریط شده‌اند. «والله أسأل الصواب والسداد وبيده المبدء والمعاد»^۱

از سوی دیگر، با تحلیل محتوایی و لفظی واژگان کلیدی موجود در این آیه می‌توان به مطالب ذیل دست یافت:

- ۱- استعانت، در لغت به معنی درخواست و طلب کمک و مساعدت است.
 - ۲- استغاثه، به معنی درخواست کمک و مساعدت فوری است
 - ۳- ندا، به معنی صدا کردن و صدا زدن است چه نزدیک باشد و چه دور.
 - ۴- دعا، به معنی درخواست به جهت رفع مشکل و شفا و توفیق است.
- با توجه به نص آیات قرآن کریم از جمله آیه «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (فقط استعانت را

۱. محمد شفیع عثمانی دیوبندی، معارف القرآن، ترجمه و تحقیق: محمد یوسف حسین پور، انتشارات شیخ الاسلام احمد جام، تربت جام، چاپ پنجم، ۱۳۸۷ش، ج ۱، ص ۱۲۲-

از تو می‌طلبیم) و آیه «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»^۱ (مرا بخوانید به شما جواب خواهم داد) تمامی مسلمانان، استعانت و استغاثه و درخواست شفای مریض و رفع حاجت و طلب نجات را خاص خداوند متعال می‌دانند و همچنین تمامی مسلمانان اتفاق نظر دارند انسانها می‌توانند به جهت حل مشکلات دنیوی و حل مسائل شخصی و خانوادگی و عمومی از افراد صاحب توان و صاحب اندیشه طلب استعانت و استغاثه و یاری نمایند. در قرآن کریم آمده است یکی از پیروان حضرت موسی علیه السلام برای نجات خود از دست یکی از مخالفین از حضرت موسی علیه السلام طلب غوث و استغاثه و نجات و کمک نمود «فَاسْتَعَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ»^۲ آن کس که از پیروانش بود بر ضد کسی که دشمن وی بود از او یاری خواست. این دلیل روشنی است که انسان‌ها در حال حیات می‌توانند از یکدیگر کمک بگیرند و هیچ اشکال شرعی ندارد. آنچه امروز مورد اختلاف است و موضوع درس ماست درخواست و استعانت و استغاثه و پناه جویی و فریاد رسی و یاری خواستن و درخواست شفای مریض و طلب فرزند و غیره از غیر خدا و از افراد غیر زنده و متوفی است. مثلاً کسی خطاب به یک فرد متوفی بگوید «یا فلان به من شفا بده، یا فلان به من فرزند عطا کن، یا فلان رزقم را افزون فرما» در این بخش بین علماء سلف و خلف، اختلاف نظر جدی وجود دارد جمعی اظهار نظر کرده‌اند و کتاب‌های عدیده‌ای تالیف نموده و اعلام کرده‌اند استغاثه و استعانت و طلب شفا و صحت از پیامبران علیهم السلام و اولیاء دین و مشایخ عظام و علماء بزرگوار رحمهم الله جایز است چون معتقدند این افراد مقربین خداوند هستند و درخواست و طلب منفعت از آنها غیر مستقیم، طلب از خداوند متعال است و این بزرگان شخصاً و بدون اذن خداوند نافع و موثر نیستند

۱. غافر/۶۰

۲. قصص/۱۵

و کار آنها و طلب از آنها نیز از ذات احدیت است و مشکلی در این خصوص نمی‌بینند. گروه دیگری به صورت قطع و جزم می‌گویند هر نوع فریاد و خواندن و استعانت و استغاثه از اموات در هر درجه و مقامی که باشند حتی از پیامبران علیهم‌السلام ممنوع و شرک است. اینک به مستندات هر دو گروه اشاره می‌شود:

موافقین که استعانت از پیامبران، اولیاء و بزرگان دین را بعد از فوت جایز و مشروع می‌دانند، جمع زیادی از علماء بزرگوار صوفیه و اهل عرفان و علماء میانه رو اهل سنت هستند و در جهت اثبات ادعای خود دلایل زیادی ذکر کرده‌اند. از جمله آیه ۳۵ سوره مائده است که خدای متعال می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ». (ای کسانی که ایمان آورده‌اید از عقاب خدا بترسید و در طلب وسیله‌ای باشید که شما را به خداوند نزدیک کند)

و اما مخالفین که در راس آنها شیخ ابن تیمیه قرار گرفته است کلیه دلایل و مستندات گروه سابق را رد می‌کنند و احادیث مورد استناد را جرح و آیات مورد استناد را تاویل و گروه اول را اهل بدعت معرفی کرده‌اند و به آیه ۵ سوره فاتحه «إِلَّاكَ نَسْتَعِينُ» و آیه ۱۰۷ سوره یونس «وَأِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ» (اگر از جانب خداوند دچار ضرر شوید هیچکس توان نجات شما را ندارد) و به دهها آیات دیگر استناد کرده‌اند که مخاطب اکثر آیات مورد استناد بت پرستان دوران جاهلیت هستند معهذا معتقدند هر نوع استعانت و استغاثه مانند «یا غوث» و «یا ویس القرن» و «یا شیخ فلان» و امثال اینها را شرک و بدعت میدانند.

بعد از ذکر نظر هر دو گروه نکاتی را در خصوص آگاهی ارواح و اقدام حضرت پیامبر بزرگوار صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و یاران وی رضی‌الله‌عنهم ذکر میکنم و سپس نتیجه درس به عرض میرسد.

۱- قرآن کریم می‌فرماید: شهداء زنده‌اند فقط توان صحبت کردن و جواب

دادن را ندارند « وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ ». د یعنی مانند کسانی که زنده هستند ولی در عین حقیقت و واقعیت چنین نیست و صحبت کردن و جواب دادن آنهایی که فوت کرده‌اند یا شهید شده‌اند برای هر کسی قابل درک و فهم و هضم نیست.

۲- بعد از خاتمه جنگ بدر، جنازه کشته شدگان جمعی از سران کفر مانند: ابوجهل و عتبه و غیره را به دستور پیامبر اسلام ﷺ در گودالی انداختند و سپس حضرت پیامبر ﷺ اسلام خطاب به آنان فرمود: « یا عمر بن هشام و یا عتبه و یا ... إِنَّا قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدْنَا رَبَّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَكُمْ رَبُّكُمْ حَقًّا: ^۱ (ای عمر پسر هشام، ای عتبه و ای ... ما به وعده پروردگارمان رسیدیم و حمداً لله پیروز شدیم آیا شما به وعده بتهای فاقد عقل و شعور رسیدید؟)

۳. در حدیثی که حضرت امام نووی رحمته الله علیه آن را در کتاب ریاض الصالحین آورده و صحت آن را تایید کرده است، حضرت پیامبر اسلام ﷺ فرموده است « مَا مِنْ أَحَدٍ يُسَلِّمُ عَلَيَّ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ عَلَيَّ رُوحِي حَتَّى أَرُدَّ عَلَيْهِ: ^۲ هر کس بر من سلام و صلوات بفرستد خداوند به روح من اطلاع می‌دهد و من هم جواب سلام را میدهم)

۴. در حدیث دیگری که حضرت امام بخاری و امام مسلم رحمته الله علیهما آن را روایت کرده‌اند حضرت پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ الْمَيِّتَ إِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ إِنَّهُ يَسْمَعُ خَفَقَ نَعَالِهِمْ: ^۳ هر زمانی جنازه‌ای در قبر گذاشته شود و افراد محل را

۱. به روایت بخاری (۳۰۶۵) و (۳۹۷۶)، مسلم (۲۸۷۵)، ابو داود (۲۶۹۵)، ابو یعلی (۱۴۳۱)، الشاشی (۱۰۵۱)، ابن حبان (۴۷۷۸)

۲. به روایت ابو داود (۲۱۸/۲)، ح ش (۲۰۴۱)، بیهقی (۲۴۵/۵)، ح ش (۱۰۰۵۰).

۳. به روایت ابو داود (۳۲۳۱)، مسلم (۲۸۷۰) (۷۲)، بیهقی، در: السنن ۸۰/۴، و "اثبات عذاب القبر" (۱۳) و ...

ترک کنند، متوفی صدای کفش‌های مردم را می‌شنود).

۵. حضرت امام مسلم رحمته الله و سایر بزرگان دین آورده‌اند: «كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا ذهب الى المقابر (كالبقيع) يقول السلام عليكم اهل الديار من المؤمنين والمسلمين وإنا ان شاء الله بكم لاحقون، أسأل الله العافية لنا ولكم: ^۱ پیامبر بزرگوار اسلام صلى الله عليه وسلم هر گاه به قبرستانی از جمله بقیع مراجعت میکرد به اموات سلام میکرد و میفرمود: به یاری حق ما هم به شما ملحق خواهیم شد برای خود و شماها عفو یزدان را خواهانم.»

این موارد و موارد دیگر سند و مدرکی هستند که روح فوت شدگان آگاه و باخبرند و انسانها نه سنگ هستند و نه چوب و باید وظیفه همه ما این باشد از حریم قدرت الهی و مالکیت و تصرف خداوند متعال پاسداری نماییم و باید اذعان کنیم هیچ مخلوقی در مالکیت و تصرف آنچه مربوط به خداوند واحد الاحد است شریک نیست و نیازی به این همه حدت و شدت نیست. حضرت امام بخاری رحمته الله حدیثی را روایت کرده است به این عبارت «من صلى صلاتنا واستقبل قبلتنا و اكل ذبيحتنا فذا لك المسلم الذي له ذمه الله: ^۲ هر کس مانند ما نماز بخواند و اهل قبله و در توجه به قبله مثل ما عمل کند و از ذبیحه ما بخورد و سفره‌اش اسلامی باشد ما آن را مسلمان میدانیم و ذمه‌اش را به خداوند می‌سپاریم)

۱. به روایت نسائی (۹۳/۴، ح ش ۲۰۳۹)، مسلم (۶۶۹/۲، ح ش ۹۷۴)، ابویعلی (۱۹۹/۸، ح

ش ۴۷۵۸)، ابن حبان (۴۴۴/۷، ح ش ۳۱۷۲)، بیهقی (۷۸/۴، ح ش ۷۰۰۲).

۲. به روایت بخاری (۳۹۱)؛ نسائی (۱۰۵/۸؛ ابن عدي ۲۴۰۹/۶، و ...

حضرت ابراهیم بن ادهم رحمۃ اللہ علیہ

بسم الله الرحمن الرحيم

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ، وَأَوْلِيَائِهِ وَعَلَى
عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ

خواننده‌ی عزیز! شمع عمر خود را در چند لحظه‌ی آینده در محفل و مجلس کسی روشن می‌کنیم که مدتی پادشاه بلخ و بخارا، زمانی کلیددار زمهری اولیا، گاهی چهل چراغ مهمانسرای او جهان را روشن ساخته، و دمی ستاره‌ی آسمان، چراغ روشنایی او بوده است. مدتی شکارچی آرزوی نفس بود و مدتی رند^۱ و دیوانه و قلندر.^۲ مدتی باغ و باغات را اجاره داده و مدتی باغبان دیگران بوده است. مدتی وزیر و رجال دنیوی در محضر او بوده‌اند و دورانی هم در محفل خداشناسان و امام اعظم^۳ همنشین بوده است. مدتی حاکم دنیوی بود و مدتی هم گوهر شناس بازار اولیا. آن سلطان دنیا و دین، آن سیمرغ قاف یقین، آن گنجینه‌ی عالم گوشه‌گیری، و پادشاه

۱. در اصطلاح متصوفان و عرفا به معنی کسی است که جمیع کثرات و تعینات و جویی ظاهری و امکانی و صفات و اعیان را از خود دور کرده و سرافراز عالم و آدم است که مرتبت هیچ مخلوقی به مرتبت رفیع او نمی‌رسد... فرهنگ مصطلحات عرفا تألیف سیدجعفر سجادی، از شرح گلشن راز چ کیوان سمیعی، ص ۶۲۰.

۲. شخص مجرد و بی قید. درویش. فرهنگ فارسی معین.

۳. امام اعظم: لقب امام ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی رحمۃ اللہ علیہ است.

اقلیم اعظم، حضرت ابراهیم علیه السلام است.

حال، با ادب، و با دل به سرگذشت آن شخصیت والا و مبارک، گوش بسپاریم و از آن پند و اندرز بگیریم.

حضرت ابراهیم علیه السلام، فرزند سلطان سلیمان بن سلطان منصور رحمتهما الله پادشاه بلخ و بخارا است.

در کتاب «تذکره الأولیا»، «حلیة الأولیا»، «سفینة الأولیا» و «نفحات الانس» این گونه توبه‌ی حضرت ابراهیم علیه السلام را توضیح می‌دهند:

حضرت ابراهیم علیه السلام، پادشاه بلخ و بخارا بود. جهان در زیر فرمان او بود. هنگامی که از منزل به کاخ می‌رفت، چهل نفر در اطرافش بودند. شبی در منزل بر تخت جواهرنشان و مرواریدکاری شده‌ی خود استراحت می‌کند. در نیمه‌های شب، از پشت بام کاخ او سر و صدایی به گوش می‌رسد و اتاق او تکان می‌خورد.

حضرت ابراهیم علیه السلام از خواب بیدار می‌شود و می‌پرسد: چه کسی آنجا است؟ کسی از غیب به او پاسخ می‌دهد: ترس! آشنا هستم. شتر خود را گم کرده‌ام. به دنبال شتر خود می‌گردم. حضرت ابراهیم علیه السلام بسیار تعجب می‌کند. لذا با سراسیمگی و ترس می‌گوید: ای مرد! شتر بر پشت بام چه می‌کند؟! آن صدا نیز می‌گوید: ای ابراهیم علیه السلام! ای از خدا غافل! خوابیدن تو در آن بستر و در آن لباس و جامه و در آن کاخ و سرا، از جست‌وجوی من به دنبال شتر بر پشت بام، شگفت‌آورتر است. چون تو برای این کار آفریده نشده‌ای.

وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام آن صدا و آن جواب را می‌شنود، دچار ترس و خوف شدیدی می‌شود. آن شب بی‌خواب می‌شود و نمی‌تواند استراحت کند.

هنگام صبح با اندوه فراوان به کاخ می‌رود. مانند سایر روزها، وزیر، و مقامات هر یک در جایگاه خود قرار می‌گیرند. غلامان نیز دست به شمشیر، به صف ایستاده‌اند. در این لحظات حساس مردی بسیار با ابهت ظاهر می‌شود. کسی توان ممانعت از او را برای رفتن نزد پادشاه نداشت. آن مرد بدون سؤال و با آزادی کامل نزد حضرت

ابراہیم ادهم رحمۃ اللہ علیہ رفت و نشست. حضرت ابراهیم ادهم رحمۃ اللہ علیہ وقتی او را دید، بسیار تعجب کرد. چون تا آن هنگام کسی جرأت نیافته بود بدون اجازه به محضرش برود. با ترس فرمود: چرا آمده‌ای؟ آن مرد بسیار با آرامی گفت: مگر اینجا کاروان‌سرا نیست. حضرت ابراهیم ادهم رحمۃ اللہ علیہ فرمود: چه می‌گویی؟ چه کاروان‌سرای؟ این کاخ و بارگاه من است. آن مرد به شیخ ابراهیم ادهم رحمۃ اللہ علیہ نگاه کرد و گفت: پیش از تواز آن چه کسی بوده است؟ گفت: مال پدرم. آن مرد گفت: پیش از او مال چه کسی بوده است؟ گفت: مال فلان شخص. و به این صورت تا چندین نفر دیگر را نام بردند. سپس آن مرد گفت: حال ای ابراهیم! از تو می‌پرسم: آیا این کاروانسرا نیست که یکی بیاید و یکی برود؟ آن مرد این سخن را گفت و خداحافظی کرد و از چشم مردم پنهان شد. حضرت ابراهیم ادهم رحمۃ اللہ علیہ که این اتفاق را نیز دید، بیشتر هراس کرد و برخاست و به منزل رفت. نمی‌دانست چه کاری انجام بدهد و چه سخنی بر زبان بیاورد.

روز بعد فرمان داد سواران آماده شوند و سگ‌های شکاری را آماده کنند و به شکار بروند. راوی گفته است. وقتی به جست و جوی شکار پرداختند، حضرت ابراهیم ادهم رحمۃ اللہ علیہ از سواران دور شد. خرگوشی را دید و آن را دنبال کرد. هنگام تعقیب و گریز صدایی را شنید که او را صدا می‌زد و می‌فرمود:

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ؟﴾^۱

آیا شما گمان می‌کنید که شما را بیهوده خلق کرده‌ایم و به سوی ما باز

نمی‌گردید؟

حضرت ابراهیم ادهم رحمۃ اللہ علیہ باز هم به دریای فکر و خیال افتاد. باز هم آن صدا در گوش او طنین انداز بود؛ و دوباره از غیب او را صدا زدند که:

﴿يَا إِبْرَاهِيمُ اتَّقِ اللَّهَ وَعَلَيْكَ بِالزَّادِ لِيَوْمِ الْفَاقَةِ﴾

ای ابراهیم! از خدا پروا کن و توشه‌ی روز فقر و تنگدستی روز قیامت را فراهم کن.

وقتی آن صدا را شنید و آن حالت را دید، کاملاً دگرگون شد، نزد سواران بازگشت و اعلام کرد که شکار پایان یافت.

بنا به نقل دیگر، هنگام بازگشت با یکی از چوپان‌های خود برخورد کرد. لباس‌های خود را به او داد و لباس‌های فقیرانه‌ی چوپان را پوشید.

در آن هنگام که لباس پادشاهی را از تن درآورد و لباس چوپانی را به خاطر رضای خدا پوشید، فرشتگان هفت آسمان او را نظاره می‌کردند و می‌گفتند: چه سلطنتی به حضرت ابراهیم علیه السلام رو آورد و چه مقام و مرتبه‌ای را به دست آورد!

از سوی دیگر نیز زبان حال حضرت ابراهیم علیه السلام می‌فرمود:

من نه به اختیار خود می‌روم از قفای او

او به کمندی عنبرین می‌کشدم کشان کشان

ای فرشتگان! چنین نیست این کار را از روی شجاعت و مردانگی خود انجام دهم. بلکه خداوند بزرگ کمند بندگی را در گردن من انداخته و من را بی‌اختیار می‌کشد.

سپس سرزمین بلخ و بخارا را ترک کرد و رفت تا به شهر مرو^۱ رسید. مدتی در آنجا ماندگار شد. سپس به شهر نیشابور^۲ رفت. از آنجا نیز به شام، و عراق، و در پایان به بیت‌الحرام رفت تا به خداپرستی پردازد و به این صورت از سلطنت، پادشاهی، و اهل و عیال دست کشید.

۱. نام شهری است باستانی از ایران که امروزه جزء جمهوری ترکمنستان است. قدمت مرو به پیش از میلاد مسیح می‌رسد.

۲. نیشابور: یکی از چهار شهر بزرگ خراسان قدیم. در دوره‌ی یزدگرد دوم (۴۵۷-۴۳۸ م.) نیشابور مدتی محل اقامت او بوده است. در دوره‌ی آخر حکومت ساسانیان ظاهراً نیشابور اهمیت اولین را از دست داده است، زیرا نام آن شهر به ندرت دیده می‌شود. مسلمانان در حکومت حضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه ۲۶-۳۵ هجری قمری با صلح بدانجا وارد شدند.

به گفته‌ی راوی، وقتی که دنیا را ترک و سرزمین خود را رها کرد، پسر بسیار خردسالی داشت. وقتی که آن پسر بزرگ شد و از لحاظ عقلی رشد کرد، از مادر خود سؤال کرد که من پسر چه کسی هستم؟ نام پدرم چیست؟ و کجا است؟ مادر به گریه می‌افتد و سرگذشت پدرش را برایش بازگو می‌کند و می‌گوید: به گفته‌ی مردم، اکنون در مکه است. پسر نیز گفت: اگر خداوند یاری کند، امسال به حج می‌روم و پدرم را نیز می‌بینم.

وقتی موسم حج فرا می‌رسد، فرمان می‌دهد که جارچی جار دهد که هر کس دوست دارد، به حج برود، با هزینه‌ی پسر حضرت ابراهیم رحمۃ اللہ علیہ خود را آماده کند. با آن فراخوان چهار هزار نفر حاضر می‌شوند. پسر حضرت ابراهیم رحمۃ اللہ علیہ همراه با مادر خود و مردم به طرف حجاز حرکت می‌کنند. وقتی به شهر مکه می‌رسند به طواف قدوم^۱ می‌پردازند. پسر شیخ ابراهیم رحمۃ اللہ علیہ گروهی خرقة‌پوش را می‌بیند که رو به کعبه زانو زده‌اند.

رفت و به آنان سلام کرد. آنان نیز جواب سلام او را دادند. پرسید: آیا در میان شما کسی به نام ابراهیم ادهم وجود دارد؟

گفتند: آری، ابراهیم ادهم رحمۃ اللہ علیہ شیخ و استاد ما است. اما اکنون از شهر بیرون رفته است و از فلان راه برمی‌گردد، پسرش به آن مسیر رفت. او دید که پیر مردی با یک بار هیزم و آهسته آهسته رو به شهر در حرکت است. پاورچین پاورچین او را دنبال کرد. تا آنکه آن هیزم‌ها را فروخت. با پول آن غذا خرید و آن را برای خرقة‌پوشان گذاشت و به غذا خوردن پرداختند. اما پسر هنوز به آن پیر مرد نگاه می‌کرد و او نیز به نظاره‌ی آن پسر می‌پرداخت. تا آنکه خرقة‌پوشان به او گفتند: استاد! شما به ما پند دادید که نگاه به پسر جوان، حرام است. با این حال، خود شما به آن پسر نگاه می‌کنید. فرمود: از شما چه پنهان، وقتی که سرزمین بلخ را ترک کردم، پسر شیرخواره‌ای داشتم. امروز احساس

۱. طواف القدوم آن را طواف التحية و طواف اللقاء و طواف اول عهد نیز خوانند. طوافی است که موقع ورود به مکه انجام می‌شود.

کردم که آن جوان، همان پسر خود من است. به همین خاطر، بسیار به او نگاه کردم. یک بار دیگر، یکی از آن خرقه‌پوشان به میان قافله حجاج بلخی رفت. به طرف خیمه‌ای رفت دید در وسط آن خیمه یک تخت گذاشته شده است و آن پسری که حضرت ابراهیم رحمه الله زیاد او را نگاه کرد، بر آن تخت نشسته و در حال قرائت قرآن است و همراه با آن گریه می‌کند. جلورفت و پس از سلام و احوالپرسی از آن پسر پرسید: اهل کدام دیاری؟

آن پسر با ادب فراوان گفت: اهل بلخ. پرسید: پسر چه کسی هستی؟ پسر به گریه افتاد و گفت: من در زندگی خود تا دیروز پدر خود را ندیده بودم. با این حال، باز هم توانستم خودم را به او معرفی کنم. چون او، روزگاری از دست ما فرار کرده است. نام او شیخ ابراهیم رحمه الله است.

خرقه‌پوش گفت: بیایید شما را نزد حضرت ابراهیم رحمه الله ببرم. آن پسر و مادرش، همراه با خرقه‌پوش به کعبه رفتند. در آن هنگام شیخ ابراهیم رحمه الله در مقابل رکن یمانی^۱ نشسته بود. وقتی که پسر و همسر خود را دید، دگرگون

۱. رکن یمانی: یکی از ارکان کعبه است. رکنی است که در سمت یمن واقع شده رکن دوم را رکن بصری و سوم را رکن عراقی و چهارم را شامی گویند.

به هریک از چهار گوشه کعبه، رکن گویند و کعبه بر چهار رکن بنا گردیده است: رکن حجر الاسود: سنگ سیاه آسمانی است. به اعتقاد مسلمانان هنگام بنای کعبه توسط حضرت آدم علیه السلام، این سنگ را فرشتگان از بهشت آوردند و آدم آن را در گوشه‌ای از خانه نصب کرد. پس از بازسازی کعبه توسط قریش، این سنگ به دست حضرت محمد صلی الله علیه و آله قبل از درب کعبه در رکن حجر اسود نصب شد و محل شروع طواف حجاج است. در روایت آمده است که این سنگ در ابتدا سفید بود. اما گناه انسان‌ها آن را سیاه کرد.

رکن عراقی: «رکن شمالی» که به «رکن عراقی» معروف است
رکن شامی: «رکن غربی» که برخی از آن به «رکن شامی» تعبیر کرده‌اند.

رکن یمانی که قبل از رکن حجر اسود قرار دارد. در اعتقاد مسلمانان محلی است که به اذن خدا شکافته شد تا حضرت فاطمه بنت اسد رضی الله عنها از آن داخل کعبه شود و حضرت علی رضی الله عنه

داخل کعبه متولد شود.

هرگاه واژه رکن بدون پسوند به کار رود، مقصود از آن رکنی است که حجر الاسود در آن است. مسیر طواف، از رکن حجر الاسود آغاز شده، سپس به رکن عراقی می‌رسد و پس از آن به رکن شامی و سپس به رکن یمانی و آنگاه باز به رکن حجر الاسود می‌رسد و همین جا یک شوط پایان می‌یابد. برای مطاف حدی وجود ندارد و تا هر جای مسجد الحرام که طواف در آن طواف کعبه صدق کند، طواف مجزی است، ولی مستحب است که اگر اضطرار و ازدحام نباشد در میان کعبه و مقام حضرت ابراهیم علیه السلام انجام شود.

حجر الاسود سنگی است که خداوند آن را از بهشت نازل کرده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «نزل الحجر الأسود من الجنة»، یعنی: "حجر الاسود از بهشت نازل شده است". (روایت ترمذی ۸۷۷ و نسائی ۲۹۳۵)

۲- حجر الاسود در ابتدا از شیر سفید تر بوده است، ولی گناهان بنی آدم آن را سیاه ساخته است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: "نزل الحجر الأسود من الجنة وهو أشد بياضا من اللبن فسودته خطايا بني آدم" (روایت ترمذی ۸۷۷ و أحمد ۲۷۹۲ ابن خزيمة ۴ / ۲۱۹). و محب طبری گفت: "در سیاه ماندن حجر الاسود عبرتی است برای پندگرفتگان، زیرا اگر گناهان بنی آدم روی سنگ سخت اثر کرده، پس اثر گناه بر قلب بنی آدم (که از گوشت است و از سنگ نرمتر است) بیشتر است" (فتح الباری ۳ / ۴۶۳).

۳- حجر الاسود روز قیامت به کسانی که آن را به حق لمس کرده‌اند شهادت می‌دهد. پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد حجر الاسود فرمودند: "والله ليبعثنه الله يوم القيامة له عينان يبصر بهما ولسان ينطق به يشهد على من استلمه بحق" (روایت ترمذی ۹۶۱ وابن ماجه ۲۹۴۴)، یعنی: "قسم به الله که الله روز قیامت آنرا (حجر الاسود را) برمی‌انگیزد و دو چشم بینا و زبانی گویا دارد و شهادت می‌دهد برای کسانی که آنرا بحق لمس کرده‌اند". و کلمه "بحق" یعنی "لمس کردن حجر الاسود به روش شایسته" این را می‌رساند که جائز نیست که نزد حجر الاسود کسان دیگر را اذیت کرد و یا به جدال و دعوا پرداخت، زیرا حدیث می‌گوید به کسانی که آن را به حق یعنی به طوری که شایسته است شهادت می‌دهد و نه کسانی که بر حساب اذیت و آزار مردم آن را لمس میکنند.

۴- هر طوافی از حجر الاسود شروع میشود، با بوس دادن آن، و یا لمس کردن، و یا با اشاره به آن، و دلیل لمس حجر الاسود روایت حضرت جابر بن عبدالله رضی الله عنه است که گفت: "أن

شد. وقتی همسر، حضرت ابراهیم علیه السلام او را دید که در گذشته چگونه بود و اکنون چگونه شده است، نتوانست خود را کنترل کند و به گریه افتاد و گفت: پسر عزیزم! این پدر تو است که چندین سال است آرزوی دیدار او را داری!

رسول الله صلی الله علیه و آله لما قدم مكة أتى الحجر فاستلمه ثم مشى على يمينه فرمل ثلاثا ومشى أربعا" (روایت مسلم ۱۲۱۸)، یعنی: "وقتی که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله به مکه آمد نزد حجر الاسود آمد و آن را لمس کرد سپس از طرف راست سه بار با مشی سریع طواف کرد و چهار بار با مشی آرام." و دلیل بوس دادن حجر الاسود روایت حضرت عمر رضی الله عنه است که نزد حجر الاسود آمد و آن را بوسید و گفت: "إني أعلم أنك حجر لا تضر ولا تنفع ولولا أني رأيت النبي صلی الله علیه و آله يقبلُك ما قبلتك" (روایت بخاری ۱۵۲۰ و مسلم ۱۷۲۰)، یعنی: "من می دانم که تو سنگ هستی و هیچ ضرر و نفعی نداری، و اگر نمیدیدم که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله تو را میبوسید هرگز تو را نمی بوسیدم." و دلیل اشاره به حجر الاسود روایت حضرت ابن عباس رضی الله عنه است که گفت: "طاف رسول الله صلی الله علیه و آله على بعيره وكان أتى على الركن أشار إليه وكبر" (روایت بخاری ۴۹۸۷)، یعنی: "حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله بر روی شترش طواف کرد و هر گاه نزد حجر الاسود می رسید به آن اشاره می کرد و تکبیر می گفت." و اگر توسط دستش و یا وسیله ای حجر الاسود را لمس کند سنت است که دستش و یا آن وسیله را ببوسد، به دلیل روایت حضرت نافع رضی الله عنه که گفت: "رأيت ابن عمر يستلم الحجر بيده ثم قبل يده، وقال ما تركته منذ رأيت رسول الله صلی الله علیه و آله يفعلُه" (روایت مسلم ۱۲۶۸)، یعنی: "حضرت ابن عمر رضی الله عنه را دیدم که حجر الاسود را با دستش لمس میکرد و سپس دستش را می بوسید و می گفت از زمانی که دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله آنرا انجام داد این عمل را ترک نکرده ام." و همچنین به دلیل روایت أبی الطفیل رضی الله عنه که گفت: "رأيت رسول الله صلی الله علیه و آله يطوف بالبيت ويستلم الركن بمحجن معه ويقبل المحجن" (روایت مسلم ۱۲۷۵)، یعنی: "حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که دور خانه کعبه طواف می کرد و حجر الاسود را با سپرش لمس می کرد و سپس آن سپر را می بوسید."

۵- لمس حجر لاسود گناهان را از بین میبرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: "إن مسحهما كفارة للخطايا" (روایت ترمذی ۹۵۹)، یعنی: "مسح کردن حجر الاسود کفاره گناهان است." و صلی الله وسلم علی محمد و علی آله و اتباعه الی یوم الدین

مردم نیز که آن رخداد را دیدند، چنان حس و حالی پیدا کردند که گویی روز قیامت است. زن شیخ ابراهیم رحمۃ اللہ علیہ نیز در حال گریه، این شعر را زمزمه می کرد و می گفت:
آنچه از من گم شده گر از سلیمان گم شدی
بر سلیمان هم پری هم اهرمن بگریستی
آنچه از من گم شده است، اگر از حضرت سلیمان علیہ السلام گم می شد، همه ی جن و پری بر او می گریستند.

پسر شیخ ابراهیم رحمۃ اللہ علیہ بیهوش شد. پس از مدتی به هوش آمد. به پدرش سلام کرد. پدرش جواب سلام او را داد، او را در آغوش گرفت و گفت: پسر! چه دینی داری؟ فرمود: اسلام. گفت: قرآن را یاد گرفته ای؟ فرمود: آری. پدر گفت: الحمدلله.
حضرت ابراهیم ادهم رحمۃ اللہ علیہ می خواست برود. اما پسر، نمی گذاشت. مادر پسر نیز می گریست و فغان می کرد.

شیخ ابراهیم ادهم رحمۃ اللہ علیہ نیز با گریه به کعبه رو کرد و فرمود: ای خدای بزرگ! به فریادم برس. من به خاطر تو ترک دنیا را کرده ام.
به نقل راوی، هنوز دعای او پایان نیافته بود که پسر او بر زمین افتاد و مُرد. مردم نیز که این حالت را دیدند، باز هم به گریه و اندوه افتادند. سپس با همسرش یکدیگر را حلال کردند و همسرش به سرزمین بلخ و بخارا بازگشت.
حضرت شیخ ابراهیم ادهم رحمۃ اللہ علیہ، با آنکه زاهد و خداپرستی واقعی بود، بسیار عالم نیز بود. شیخ جنید بغدادی درباره ی حضرت ابراهیم ادهم رحمۃ اللہ علیہ فرموده است:

«مَفَاتِيحُ الْعُلُومِ إِبْرَاهِيمُ أَدْهَمُ رحمۃ اللہ علیہ»

کلید همه ی دانش و علم گروه طریقت، ابراهیم ادهم است.

حضرت امام ابوحنیفه رحمۃ اللہ علیہ نیز از او با «سید» و بزرگ نام می برد. یک بار از او سؤال شد: چرا از شیخ ابراهیم ادهم رحمۃ اللہ علیہ با لفظ سید و بزرگ نام می بری و از او یاد می کنی؟ این سیادت و بزرگی را چگونه به دست آورده است.
فرمود: شیخ ابراهیم ادهم رحمۃ اللہ علیہ همواره مشغول عبادت بوده است. اما ما در کنار

خداپرستی خویش به کارهای دیگر نیز می‌پردازیم. لذا شایان آن است که از او با بزرگی یاد کنیم.

یک روز که در حال وعظ مردم بود، فرمود: ای مردم! اگر به آینده‌ی زندگی آینده‌ی خود بنگرید، می‌بینید که آخرین منزل دنیای شما قبر تنگ و تاریک است، همدمی در آن وجود ندارد، باید سال‌های سال را در آن منزل به تنهایی سپری کنید. شما نمی‌دانید که سفری بس دور و دراز را در پیش دارید. با این حال، توشه‌ی اندکی را برای آن آماده می‌کنید. شما را به دادگاه و محکمه می‌برند. قاضی آن دادگاه بسیار عادل است و رشوه قبول نمی‌کند. با این حال، بیشتر گناه می‌کنید و اصلاً نمی‌ترسید! پس تا زمان باقی است و هوش و حواس دارید و مرگ به مهمانی شما نیامده است، به داد خود برسید! ای مردم! واقعاً بسیار عجیب هستید! برای یک سفر مختصر دنیوی خود را آماده می‌کنید و چیزی را فراموش نمی‌کنید. اما برای یک سفر دور، آن هم سفر قیامت، با دست خالی حرکت می‌کنید.

فرمود: یک بار از راهی می‌گذشتم، دیدم که روی سنگی نوشته بود، این سنگ را زیر و رو کن و آن را بخوان. من نیز آن را زیر و رو کردم و دیدم که در پشت آن سنگ نوشته بود: ای فرزند آدم! ای کسی که خدا را می‌شناسی و تقاضای بهشت داری! چگونه است که به آنچه می‌دانی عمل نمی‌کنی و چیزی را تقاضا می‌کنی که نمی‌دانی!؟

فرمود: دشوارترین، سنگین‌ترین، و گرانبهاترین امور در ترازوی اعمال انسان، کارهایی است که در دنیا برای فرد بسیار دشوارند. مانند: نماز، روزه، زکات، و نیکی کردن.

یک بار مردی به محضر او می‌رسد و عرض می‌کند: بسیار به خود ستم روا داشته‌ام. نزد شما آمده‌ام که به من پندی بدهید تا از این پس آن را سرمشق زندگی خود سازم. فرمود: اگر به سخن من عمل کنی، به توشش پند می‌دهم.

یکم: توصیه می‌کنم اگر مرتکب گناه شوی و از فرمان خداوند سرپیچی کنی رزق و روزی او را نخور. آن مرد گفت: چگونه روزی او را نخورم؟ چون تنها او رازق است.

فرمود: آیا زشت نیست که کسی، نان کسی را بخورد و از فرمان او سرپیچی کند؟
دوم: تقاضا می‌کنم اگر قصد داشتی مرتکب گناه شوی، آن را در ملک خداوند انجام نده. آن مرد گفت: شمال و جنوب و شرق و غرب، ملک خدا است؛ پس کجا بروم؟ فرمود: تو که یک بنده‌ی ضعیفی، آیا دوست داری کسی در ملک تو یک کار بد انجام دهد؟ آن مرد سر خود را پایین انداخت.

سوم: مواظب باش اگر خواستی مرتکب گناه شوی، آن را در جایی انجام بده که خداوند آن را نبیند. آن مرد گفت: او که با چشم قدرت خویش همه چیز را می‌بیند. فرمود: بسیار زشت است که روزی او را بخوری در ملک او زندگی کنی، و در محضر او نیز مرتکب گناه شوی.

چهارم: هرگاه حضرت عزرائیل علیہ السلام خواست جان تو را بگیرد، از او مهلت بگیر. گفت: به حرف من گوش نمی‌دهد. فرمود: حال، تا حضرت عزرائیل علیہ السلام برای گرفتن جان تو نیامده است، توبه کن و از گناه برگرد.

پنجم: اگر فرشتگان در قبر برای سؤال و جواب بیایند، به آنان جواب نده و آنان را بیرون کن. گفت: چگونه می‌توانم آنان را بیرون کنم؟ فرمود: حال که چنین است، از همین الآن جواب را برای آنان آماده کن.

ششم: اگر در میدان محشر به تو گفته شود که گناهان تو فراوان است و باید به جهنم بروی، بگو: نمی‌روم. گفت: من را هزار نوع شکنجه هم می‌دهند و می‌برند! فرمود: حال که این امر را می‌دانی، مرتکب گناه نشو.

آن مرد دست حضرت ابراهیم ادھم رحمۃ اللہ علیہ را بوسید و بر دست او توبه کرد و عهد نمود که تا زمان مرگ از راه شریعت پا بیرون نگذارد.

یک بار به ایشان گفته شد: شبانه‌روز در پیشگاه خداوند دعا می‌کنیم ولی دعای ما مستجاب نمی‌شود علت آن چیست؟

فرمود: به این علت است که می‌دانید خداوند وجود دارد، اما به راستی او را عبادت نمی‌کنید. می‌دانید که حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم، پیامبر است. ولی از او پیروی نمی‌کنید. قرآن می‌خوانید. اما به آن عمل نمی‌کنید. از نعمت خداوند بهره می‌برید، اما

سپاسگزاری نمی‌کنید. می‌دانید که بهشت برای صالحان است. اما خود را برای آن آماده نمی‌کنید. می‌دانید که دوزخ برای افراد ناصالح است. اما خود را از بدی دور نمی‌دارید. می‌دانید که شیطان دشمن قسم‌خورده‌ی شما است، اما با او دشمنی نمی‌کنید! می‌دانید که همه می‌میرید. اما خود را برای آن آماده نمی‌کنید. با دست خود دوست و دشمن را دفن می‌کنید. اما از آن عبرت نمی‌گیرید! عیب و عار مردم را بیان می‌کنید. اما عیب خود را قبول نمی‌کنید! فرمود: قومی که چنین باشند، چگونه دعای آنان مستجاب می‌شود؟

یک بار به او گفته شد: گوشت بسیار گران است. فرمود:

وَ إِذَا عَلَا شَيْءٌ عَلَى تَرَكُّتِهِ فَيَكُونُ أَرْخَصُ مَا يَكُونُ إِذَا عَلَا

ترجمه: هرگاه چیزی بر من گران شود، آن را نمی‌خرم. در این صورت، آن چیز در هنگام گرانی، از همیشه ارزان‌تر است. اگر گوشت گران است، آن را نخریم.

حضرت ابراهیم علیه السلام در سال ۱۶۲ هجری در شام وفات کرد.

آنچه گذشت مختصری از زندگی، سرگذشت، و مواعظ حضرت شیخ ابراهیم رحمته الله بود. امیدوارم که از آنها بهره‌مند شده باشید.

از خداوند درخواست می‌کنیم که به خاطر بزرگی خود و دین‌ورزی شیخ ابراهیم رحمته الله ما را ببخشد.

خدایا! ما را به اعمال صالح هدایت کن.

خدایا! ما را از بلا و مصیبت دنیا و قیامت حفظ کن. آمین.

والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته

حضرت بشر حافی رحمته الله

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيمِ الْكَافِي خُذًا يَوَافِي. وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ الَّذِي هُوَ لَصُدُورِ الْمُؤْمِنِينَ شَافِي، وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَاتَّبَاعِهِ خُصُوصًا مِنْهُمْ عَلَى الْبَشْرِ الْحَافِي.

خواننده‌ی مسلمان! حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و راهبر بزرگ کشتی بشریت در دریای کفر و گمراهی به ساحل روشنایی و خداشناسی، حضرت محمد المصطفی صلی الله علیه و آله در حدیثی فرموده است:

«الْمُؤْمِنُ مِرَاةُ الْمُؤْمِنِ»^۱

فرد مسلمان آینه‌ی برادر مسلمان خویش است.

اگر با دقت در این حدیث مختصر حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله دقت کنیم، نمایان می‌شود که چقدر ارزشمند و پر معنا است و می‌بینیم که مانند دریایی بی‌انتهاست. یکی از مسلمانان راستین را مانند آینه جلوی چشم دل خویش بگذار و با دل به نظاره‌ی خلق و خوی او پرداز و در طاعت، عبادت، صبر و تحمل، زهد، تقوا، نیکی، انسانیت، کرامت، شرافت، و اعمال زندگی روزانه‌ی او اندیشه کن، به دقت آنها را مطالعه کن، یا کسی آن را برای تو بخواند و تو نیز آن را سرمشق زندگی خویش ساز. در آن هنگام معنای آن حدیث ارجمند را درک می‌کنی که فرمود: مسلمان آینه‌ی مسلمان است. تو

۱. كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال، ج ۱، ص ۱۵۴، ح ش ۷۶۸.

هم می‌توانی آن را جلوی دل خویش بگذاری، به اعمال نیک آن انسان صالح بنگری و دریایی که او چگونه زندگی کرده است. در این صورت به تماشای فیلم زندگی و صفحات نامه‌ی اعمال خویش پرداز. هر کار بدی را که انجام داده‌ای، پاک کن و صفحات آن را با اعمال نیک پر کن.

بگذارید آینه‌ی محفل و مجلس کنونی ما، یکی از شخصیت‌هایی باشد که مدتی در دریای خداشناسی غواصی بی‌مانند و زمانی در محفل خداشناسان، ساقی معرفت بود. نمونه‌ای که حقیقتاً آینه‌ی خداپرستی، عاشقی بی‌تعلّق، و پابرنه‌ی مطلق بارگاه کاخ خداپرستی بود.

اسْتَمَعَ مَاذَا يَقُولُ الْعَنْدَلِيُّ حَيْثُ يَرُوى مِنْ أَحَادِيثِ الْعَجِيبِ
ترجمه: گوش بده که بلبل چه بر زبان می‌آورد و چندین سرگذشت شگرف را نقل می‌کند.

آینه‌ی کنونی، سر دفتر صالحان صافی، حضرت بِشْر حافی رحمته الله است. تو نیز از او پند و اندرز بگیر.

حضرت بِشْر حافی فرزند حارث بن عبدالرحمن بن عطاء بن همام بن عبدالله رحمته الله است. نیاکانش در اصل اهل شهر مرو بودند که احتمالاً گُرد بوده‌اند. اما خود او در بغداد متولد شده و در آنجا زندگی کرده است. در سال ۱۵۰ هجری متولد شده و به گفته‌ی علمای اهل تصوف به یکی از اوتاد^۱ اهل عراق تبدیل شده است.

مردی بسیار زاهد، عابد و خدا ترس بوده است. وقتی به عبادت رو آورده حقیقتاً به خداپرستی پرداخته است؛ هر چند در هنگام جوانی بسیار خودپسند و دور از دین بود. اما خداوند بزرگ در سوره‌ی انعام فرموده است:

۱. اوتاد در لغت به معنی میخ‌هاست. در قرآن کریم از کوه‌ها به عنوان اوتاد ارض یاد شده است که در کتب روایات آن را به گروه‌های مختلف اولیا تعبیر و تفسیر کرده‌اند. اوتاد، در اصطلاح متصوفه به کسانی گفته می‌شود که در سلسله مراتب اولیا مقامی فروتر از قطب، و فراتر از ابدال و ابرار و اخیار دارند.

﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾

خداوند بیش از هر کس داناتر است که چه کسی را صالح کند.

حضرت امام احمد، بَشر حافی رحمۃ اللہ علیہ را بسیار دوست داشته و نزد او بسیار رفت و آمد کرده است. روزی شاگردان امام احمد رحمۃ اللہ علیہ از او سؤال می‌کنند: شما که در همه‌ی علوم مانند فقه، تفسیر، و حدیث از شیخ بَشر حافی رحمۃ اللہ علیہ داناتری، چرا به کثرت نزد او رفت و آمد می‌کنی؟

فرمود: درست است می‌دانم که من از لحاظ علمی از او علم بیشتری دارم. اما او از من خداشناس‌تر است. نزد او می‌روم تا از او خداشناسی بیاموزم و خدا را بهتر بشناسم.

حضرت بَشر حافی رحمۃ اللہ علیہ در دوره‌ی جوانی، از دین دور بود. اکثراً مست بود و از دنیا خبر نداشت. اما خداوند بزرگ در سوره‌ی طلاق فرموده است:

﴿لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا﴾^۱

تو خبر نداری که خداوند چه سرنوشتی را برای انسان رقم می‌زند.

دکان و بازاری را که تا دیروز بساط کرده بودی، امروز جمع می‌شود و بساط دیگری پهن می‌شود. بسیاری از افراد، اول شرّ عاقبت به خیرند و بسیاری هم عاقبت شرّ و بدی دارند. خداوند بزرگ ما را از زمره‌ی افراد عاقبت به خیر محسوب کند!

انسان خبر ندارد که عاقبتش چگونه می‌شود و چه اتفاقی برای او می‌افتد. هدایت در دست خداوند است. اگر بخواهد عاملی را برای او فراهم می‌سازد و اگر هم از مسیر خارج شود، او را به مسیر برمی‌گرداند.

به نقل راوی، حضرت بَشر حافی رحمۃ اللہ علیہ بسیار خود را بزرگ می‌دانست و اظهار بزرگی می‌کرد. یک روز قدم می‌زد، دید کاغذی بر زمین افتاده است. وقتی آن را برداشت و

۱. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۲۴.

۲. سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۱.

خواند، دید که نوشته شده است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». پس از خواندن آن حالتی بر او جاری شد و احوال او دگرگون شد. مقداری عطر با خود داشت. همه‌ی آن را به کاغذ زد و با احترام فراوانی آن را در جایی تمیز گذاشت.

یکی از صالحان بغداد، آن شب در خواب دید که به او گفته شد: فردا نزد پسر برو و به او بگو: (خداوند متعال می‌فرماید:

﴿طَيِّبْتَ اسْمَنَا فَطَيِّبْنَاكَ﴾

تو نام ما را خوشبو کردی. ما نیز تو را خوشبو کردیم.

﴿طَهَّرْتَ اسْمَنَا فَطَهَّرْنَاكَ فَبِعِزَّتِي لَا طَيِّبَنَّ اسْمُكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾

تو نام ما را پاکیزه کردی. ما نیز تو را پاک کردیم. به عزت خویش سوگند!

نام تو را در دنیا و آخرت از زنگار گناه پاکیزه می‌سازم.

آن مرد صالح که آن خواب را دید، از خواب بیدار شد و گفت: چه خوابی دیدم! شیخ پسر رحمه الله مرد بدی است. چگونه به این مقام می‌رسد؟

دوباره خوابید. باز هم همان خواب را دید. آن شب سه بار آن خواب را دید. صبح که از خواب بیدار شد فرمود: پسر را نزد من بیاورید. رفتند اما باز گشتند و گفتند: هنوز مست مشروب است.

خود او به منزل حضرت پسر رحمه الله رفت. در زد و فرمود: به شیخ پسر رحمه الله خبر دهید که مردی آمده است و پیامی دارد. حضرت پسر رحمه الله با پای برهنه بیرون آمد. آن مرد صالح خواب را برای او بازگو کرد. حضرت پسر رحمه الله بسیار گریست و توبه کرد و عهد کرد که تا زمانی که زنده است، کفش نپوشد. به طاعت و عبادت رو آورد و از زندگی و عیش دنیوی دست برداشت و تا هنگام وفات از خداوند غفلت نورزید.

بازگشت و توبه کردن باید این گونه باشد. آن مرد اهل ناز و افاده که بر زمین نیز فخر می‌فروخت، تا وقتی که زنده بود با پای برهنه رفت و آمد کرد و کفش نپوشید.

یک بار به او عرض شد: چرا هرگز کفش نمی‌پوشید؟ فرمود: روزی که توبه کردم و

به پیشگاه خداوند رو آوردم و بر سر سفره‌ی گرمش آمدم، پا برهنه بودم. اکنون بی ادبی است که کفش بپوشم. به همین خاطر به او شیخ بشار حافی رحمۃ اللہ علیہ، یعنی بشار پا برهنه گفته‌اند.

شیخ بشار حافی رحمۃ اللہ علیہ همراه با زهد و طاعت، بسیار به موعظه‌ی مردم می‌پرداخت و می‌فرمود: تا می‌توانید به کسب و کار بپردازید. از دسترنج خود استفاده کنید. منت کسی را قبول نکنید، به فقیر و مستضعف کمک کنید، مواظب همسایه باشید. بارها می‌فرمود: دو لقمه کمتر بخورید و منت مردم را نکشید. تا می‌توانید در خوشی و ناخوشی مواظب مسلمانان باشید.

شیخ بشار حافی رحمۃ اللہ علیہ برای مردم بسیار دلسوز بوده است. یکی از صالحان فرموده است: یک روز هوا بسیار سرد بود. شیخ بشار حافی رحمۃ اللہ علیہ را دیدم که لباس چندانی بر تن نداشت و از سرما می‌لرزید. عرض کردم: چرا با این هوای سرد در اینجا ایستاده‌اید؟ فرمود: می‌بینم که افراد تنگدست و فقیر و مستضعف فراوان‌اند. من نیز چندان مال و ثروتی ندارم که به آنان انفاق کنم. به همین خاطر، خواستم در این سرما با آنان شریک شوم. چون حضرت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم محبوب ما فرموده است: «مسلمان باید در خوشی و

۱. حدیثی با این لفظ یافته نشد. اما در این باره احادیث معتبر و مشهوری وجود دارند که برخی از آنها عبارت است از اینکه: حضرت رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرموده است: لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ: «ایمان هیچ یک از شما کامل نمی‌گردد، مگر اینکه چیزی را برای برادر (مسلمان) خود دوست داشته باشد که برای خود دوست دارد.» به روایت ابن المبارک ۲۳۶/۱، ح ش ۶۷۷؛ احمد ۲۷۲/۳، ح ش ۱۳۹۰۱؛ عبد بن حمید، ص ۳۵۴، ح ش ۱۱۷۴؛ بخاری ۱۴/۱، ح ش ۱۳؛ مسلم ۶۷/۱، ح ش ۴۵؛ ترمذی ۶۶۷/۴، ح ش ۲۵۱۵. او گفته است: این حدیث، صحیح است. نسائی ۱۱۵/۸، ح ش ۵۰۱۶؛ ابن ماجه ۲۶/۱، ح ش ۶۶؛ دارمی ۳۹۷/۲، ح ش ۲۷۴۰.

باز هم حضرت رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرموده است: مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادُّهِمْ وَتَرَاحُمِهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ، مَثَلُ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهْرِ وَالْحُمَى: مثال مؤمنان در دوستی و محبت کردن با یکدیگر در شفقت و

ناخوشی با برادر مسلمان خود شریک باشد.

یک بار هم خطاب به مریدان خود فرمود: ای کسانی که صدای من را می شنوید! از شما درخواست می کنم بسیار به کسب و کار پردازید و بیکار نباشید. چون بیکاری و تنبلی به خود شما، وطن، و هموطنان شما نیز زیان می زند. به آب بنگرید و از آن پند بگیرید. اگر آب با آن همه پاکی و زلالی، مدتی را کد بماند، و جاری نشود، به سرعت تعفن و تغییر پیدا می کند و کسی نمی تواند از آن استفاده کند.

شیخ بشر حافی رحمته الله در اواخر عمر خویش در خداشناسی به پایه و مقامی نایل شده بود که اکثراً با چشم خدا را می دید. گوش او در حقیقت ذکر خدا را می شنید و دلش صرفاً محل نور خدا بود و این حدیث حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله در او تحقق پیدا کرده بود که فرمود:

«الْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ»^۱

انسان مسلمان کامل، با نور گرم و رحمت خدا اشیاء را می بیند.

به حالتی رسیده بود که اکثراً این بیت شعر فارسی را می خواند که:
هر چه جز ذکر خدای أَحْسَن است

رحم کردن بر یکدیگر، و در لطف و مهربانی کردن بر یکدیگر مانند بدن است. هر گاه عضوی از بدن به درد آید، تمام اعضای بدن نیز در تب و زنده داری شب شریک حال آن عضو می شوند. به روایت احمد ۲۷۰/۴، ح ش ۱۸۴۰۴؛ مسلم ۱۹۹۹/۴، ح ش ۲۵۸۶؛ بیهقی ۳۵۳/۳، ح ش ۶۲۲۳؛ قضاعی ۲۸۳/۲، ح ش ۱۳۶۷.

الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا: «مؤمن برای مؤمن مانند ساختمان است که اجزای آن یکدیگر را محکم می سازند.» به روایت بخاری ۸۶۳/۲، ح ش ۲۳۱۴؛ مسلم ۱۹۹۹/۴، ح ش ۲۵۸۵؛ ترمذی ۳۲۵/۴، ح ش ۱۹۲۸. او گفته است: این حدیث، حسن صحیح است. نسائی ۷۹/۵، ح ش ۲۵۶۰؛ ابن حبان ۴۶۷/۱، ح ش ۲۳۱ ابن ابی شیبہ ۱۶۳/۶، ح ش ۳۰۳۴۸.

۱. به روایت بخاری، در: التاریخ الکبیر ۳۵۴/۷؛ ابونعیم، در: حلیة ۲۸۱/۱۰؛ طبری ۴۶/۱۴؛ ترمذی ۲۹۸/۵، ح ش ۳۱۲۷. او گفته است: این حدیث، «غریب» است.

گر شکر خوردن بُود، جان کندن

جز یاد و ذکر و عبادت خدا، قند خوردن نیز مانند جان کندن است.
یک بار به او گفته شد: سلطان و خلیفه‌ی زمان بسیار ظالم است و به مردم ستم روا می‌دارد. شما او را اندرز دهید. شاید با سخنان شما از خداوند بترسد و دست از ظلم بردارد.

در جواب فرمود: من خدای بزرگ را بسی بزرگ‌تر از آن می‌دانم که نام او را نزد کسی ببرم که ظالم باشد، ستم به خرج دهد، و از خداوند ترسی نداشته باشد.
فرمود: یک شب در خواب به محضر حضرت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم رسیدم. عرض کردم: ای رسول خدا! جانم فدای شما! پندی به من بدهید. فرمود: دو سخن را به تو می‌گویم: آنها را به مردم بگو و خودت هم به آنها عمل کن.

یکم: اگر خداوند بزرگ به تو ثروت و قدرت بدهد، فقیر و مستضعف و تنگدست امت من را در یاد داشته باش، به آنان ستم نکن. در نتیجه ثواب فراوانی به دست می‌آوری.

دوم: اگر خود تو فقیر، تنگدست و مستضعف باشی، قناعت کنی، به سهم خود راضی باشی و به گرم و لطف خداوند بزرگ چشم داشته باشی. چون کسی که تو را تنگدست کرده است، از همه چیز اطلاع دارد. نه ثروتمندی عاملی است که خداوند ما را دوست داشته باشد و نه فقر به معنای عدم محبت است.

این شعر شیخ سعدی، رحمۃ اللہ علیہ بیانگر این حدیث حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم است که:^۱
چون شادمانی و غم دنیا مقیم نیست

فرعون کامران و ایوب مبتلا

یعنی چون خوشی و ناخوشی دنیا، همیشگی نیست، دیده می‌شود که فرعون که با آن همه ستم که ادعای خدایی می‌کرد، در مدت چهار صد سال سن حتی بیمار هم نشد و سر درد هم نگرفت تا آنکه در رود نیل غرق شد. اما حضرت ایوب علیه السلام که

۱. حدیث معادل این شعر یافته نشد.

پیامبر الهی بود، چندین سال بیمار شد. در حالی که اگر این امر نشانه‌ی محبت می‌بود، می‌بایست محبوبان خداوند، به ویژه پیامبران، هرگز دچار بلا و مصیبت نمی‌شدند. شیخ بَشْر حافی رحمته الله دارای کشف و کرامت بوده و با چشم باطن چیزهایی را دیده است. در یک موعظه فرمود: روزی از کنار قبرستانی گذر کردم. دیدم روح مردگان جمع شده‌اند. چنانکه گویی چیزی را در میان خود تقسیم می‌کنند. با خود گفتم: ای کاش می‌دانستم چرا این گونه جمع شده‌اند؟

در این هنگام چنان حالتی پدید آمد که گویی از غیب من را صدا می‌زنند، صدایی را شنیدم که گفت: ای بَشْر حافی رحمته الله! در این ایام یکی از مسلمانان سه بار سوره‌ی مبارکه‌ی فاتحه را به روح آن مردگان هدیه کرده است. اکنون مشغول تقسیم ثواب آن می‌باشند.

شیخ بَشْر حافی رحمته الله وقتی به بحث صالحان می‌رسید، می‌فرمود:

متقی را بود چهار نشان: حفظ احکام شرع، اول دان

ثانیاً، هر چه دسترسش باشد بر فقیران و بی‌کسان پاشد

عهد را با وفا کند پیوند هر بلا آیدش بود خرسند

مرد خدا باید چهار شرط داشته باشد:

یکم: نباید از شرع خارج شود.

دوم: باید به اندازه‌ی توان به مردم نیکی کند.

سوم: نباید پیمان‌شکنی کند و باید به عهد وفا کند.

چهارم: به قضا و قدر خرسند باشند.

به نقل راوی، از آن روز که توبه کرد تا روز وفات وی، حیوانات شهر بغداد به خاطر شرافت و کرامت شیخ بَشْر حافی رحمته الله، در کوچه و خیابان‌های آن شهر فضولات دفع نمی‌کردند تا مبادا که شیخ بَشْر رحمته الله از روی آنها عبور کند و پاهایش کثیف شود.

یک شب قاطر مردی در یکی از خیابان‌های بغداد فضولات دفع کرد. آن مرد بر سر خود زد و گفت: ای دریغ و فغان! شیخ بَشْر رحمته الله درگذشت!

گفتند: از کجا اطلاع داری؟ گفت: تاکنون قاطر من در خیابان‌های بغداد فضولات دفع نکرده است. از این طریق می‌دانم که حضرت شیخ بشر رحمۃ اللہ علیہ وفات کرده است. چندی نگذشت که خبر رسید که وفات کرده است. شب چهارشنبه دهم ماه محرم سال ۲۲۷ هجری این اتفاق افتاد. شیخ مُناوی رحمۃ اللہ علیہ فرموده است: شیخ بشر حافی رحمۃ اللہ علیہ در روزگار خود، بزرگ اولیا و خداشناسان راستین بود.

حضرت امام یافعی رحمۃ اللہ علیہ^۲ فرموده است: رتبه و مقام ولایت به گزاف به دست انسان نمی‌رسد. حضرت بشر حافی رحمۃ اللہ علیہ از روز توبه تا روز وفات، دست به لقمه‌ی حرام نبرد.

شیخ بشر حافی رحمۃ اللہ علیہ می‌فرمود: تا می‌توانید سرگذشت و سخنان علما و صالحان را بخوانید. چون علما و صالحان فراوانی درگذشته‌اند. اما یاد آنان دل را زنده می‌سازد. برعکس افراد بسیاری وجود دارند که زنده‌اند. اما با دیدن آنها دل انسان سیاه می‌شود و سنگینی آنان دل را تنگ می‌گرداند. می‌فرمود: مواظب باشید. زمان را هدر ندهید. مدت زندگی بسیار کم است. دیروز مُرد و رفت. امروز در حال مرگ است. فردا نیز

۱. زین الدین عبدالرؤف بن تاج العارفین بن علی بن زین العابدین حدادی مناوی قاهری رحمۃ اللہ علیہ (۹۵۲ - ۱۰۳۱ هجری قمری) از علمای بزرگ دین است که در فتنون دیگر نیز استاد بود. وی خور و خواب اندک داشت و بدان سبب بیمار و ناتوان شد و پسرش تاج الدین محمد تألیفات وی را استملا می‌کرد. وی قریب به هشتاد تألیف دارد. از جمله: «الجواهر المضیة فی الآداب السلطانیة»، «بغیة المحتاج فی معرفة اصول الطب و العلاج»، «تاریخ الخلفاء» و «کنوز الحقائق» در حدیث و «غایة الارشاد الی معرفة احکام الحیوان و النبات» و وی در قاهره درگذشت. معجم المطبوعات ج ۲ ص ۱۷۹۸.

۲. عبدالله بن أسعد یافعی رحمۃ اللہ علیہ که به طور فراگیر به یافعی شهرت یافته (۶۹۸. ق ۲۰ جمادی الثانی ۷۶۸. ق) صوفی، فقیه، تاریخ‌نگار و نویسنده پُراثر عربی یمنی در سده‌ی هشتم هجری بود. از سال ۷۱۸. ق مجاور مکه شد و بسیار میان مکه و مدینه در گذر بود. او را فقیهی زاهد وصف کرده‌اند که بسیار به ابن عربی تعظیم می‌گذازد و به آرای صوفیان نزدیک بود.

متولد نشده است.

آنچه گذشت مختصری از زندگی، سرگذشت و پندهای زیبای حضرت شیخ بشر حافی رحمۃ اللہ علیہ بود. امیدوارم از آن بهره‌مند شده باشید.

از خدای بزرگ درخواست می‌کنیم که به خاطر بزرگی خود، محبوبیت حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم، و بندگی شیخ بشر حافی رحمۃ اللہ علیہ ما را ببخشد.

خدایا! ما را از شر شیطان، بلای ناگهان، و ستم ستمکاران محفوظ دار.

خدایا! در روز قیامت، ما را در زیر پرچم حضرت رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم همراه با صالحان

حشر کن. آمین.

والسلام علیکم ورحمت الله و برکاته

حضرت شیخ ذوالنون مصری رحمته الله

بسم الله الرحمن الرحيم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ هُوَ مُظْهِرُ الْحَقِّ وَ مُبْدِيهِ. وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ ذَوِى الرُّوحِ الذَّكِيّ. وَ عَلٰى
اٰلِهِ وَ اَصْحَابِهِ وَ اَوْلِيَائِهِ وَ اَتْبَاعِهِ، خُصُوصاً مِنْهُمْ عَلٰى ذَوَالنُّونِ الْمِصْرِيِّ

بگذارید در این لحظات، مدتی به محضر پیشوای اهل ملامت،^۱ شمع جمع قیامت، برهان موهبت و تجرید،^۳ سلطان معرفت و توحید، عالم عالمان، پیر دیوانه‌ی خداپرستی، شهباز خرابات میخانه‌ی مستی،^۴ شیدای آسمان یکتاپرستی، سرچشمه‌ی نیل دریای حریت، سند حدیث «الْفَقْرُ فَخْرِي»،^۵ چراغ این جمع، حضرت شیخ ذوالنون مصری رحمته الله برویم. لذا درخواست می‌شود با گوش دل بشنوید و از آن پند بگیرید.

۱. ترک کردن علایق و اغراض دنیوی و به طاعت و عبادت پرداختن.

۳. تجرید: از لحاظ لغوی یعنی تنهایی گزیدن. پیراستن، تجرید معانی. پوست کندن. برهنه کردن. ... تجرید فرایندی ذهنی است که طی آن صورت شیء محسوس، با تفکیک از جزئیات و لواحق مادی، به صورت معقول و کلی تبدیل می‌شود. ذهن برای شناخت اشیاء و امور جزئی، مفاهیم و صفاتی را که در واقع، نهفته در چیزهاست، به نحوی مستقل و بیرون کشیده از خود چیزها ملاحظه می‌کند.

۴. منظور فرد بی‌همتای ذوب در ذکر خداوند متعال که یادش او را مست و مدهوش ساخته بود.

۵. تحفة الأحوذی، ج ۱۴، ص ۱۹.

شیخ ذوالنون مصری رحمۃ اللہ علیہ بسیار عالم، خدا ترس، دیندار، و به قدری اهل ادب بود که هرگز چهار زانو ننشست. یک بار به او گفته شد: چرا تا این حد خود را اذیت می‌کنید و همیشه دو زانو می‌نشینید؟ در جواب فرمود: می‌بینم که خواص و مقربان شاهان دنیوی چهار زانو نمی‌نشینند. پس من چگونه شرم نکنم که در حضور خدای خویش که پادشاه پادشاهان است، چهار زانو بنشینم؟

شیخ ذوالنون مصری شاگرد امام مالک رحمۃ اللہ علیہ بود و درس‌های زیادی را نزد او خوانده است.

به نقل راوی، علت توبه‌ی شیخ ذوالنون مصری رحمۃ اللہ علیہ و ترک دنیا و رو آوردن کامل به خداپرستی، این بود که:

روزی بعد از درس یک بار شاگردان به او عرض می‌کنند که در فلان جا عابدی وجود دارد که در خداپرستی بسیار نامدار است. او نیز فرمود: روزی نزد او می‌روم تا ببینم چگونه خداپرستی می‌کند.

روزی که به دیدار او می‌رود، می‌بیند که آن مرد خود را به درختی آویزان کرده است و می‌گوید: ای بدن و گوشت و استخوان من! اگر به حرف من گوش ندهید و بسیار مشتاق عبادت نباشید، این گونه شما را عذاب می‌دهم تا از گرسنگی بمیرید.

شیخ ذوالنون رحمۃ اللہ علیہ که آن حال را می‌بیند، کنترل خود را از دست می‌دهد و به گریه می‌افتد. آن عابد که صدای گریه را می‌شنود، او را صدا می‌زند و می‌پرسد: چه کسی است که دلش به حال کسی می‌سوزد که بسیار بی‌شرم است و جرم و خطای فراوانی دارد؟

شیخ ذوالنون رحمۃ اللہ علیہ که آن سخن را می‌شنود، باز هم به گریه می‌افتد و جلو می‌رود و پس از سلام می‌پرسد: این چه حالی است؟

آن عابد می‌گوید: اعضای بدنم مطابق میل من عبادت نمی‌کنند.

شیخ ذوالنون رحمۃ اللہ علیہ می‌فرماید: با خود گفتم: این عابد چه گناهی مرتکب شده است که این گونه خود را شکنجه می‌کند؟

لذا گفتیم: ای عابد! پیدا است که واقعاً خداپرستی.

گفت: اگر می‌خواهی بهتر از من را ببینی، به روی آن کوه برو.

شیخ ذوالنون رحمته الله فرمود: روی کوه رفتیم و مردی را دیدیم که یک پای او درون یک غار و پای دیگر او که قطع شده بود، در بیرون آن غار قرار داشت. بسیار تعجب کردم. پس از سلام و احوال‌پرسی پرسیدم: این چه حال و وضعی است که بر سر خود آورده‌ای؟ در پاسخ گفت: روزی بیرون آمدم و دیدم زنان روستا به این کوه آمده بودند. یک زن بسیار زیبا به اینجا نزدیک شد. با دیدن او فکر من دگرگون و عاشق او شدم. در آن هنگام از غیب من را صدا زدند و شنیدم که گفتند: آیا شرم نمی‌کنی؟ پس از سی سال عبادت، تازه فریب شیطان را می‌خوری؟ من نیز از ترس آن عتاب و سرزنش آن پا را که برای آن نگاه کردن، از غار بیرون گذاشتم، قطع کردم و به همین حال مانده‌ام تا ببینم خداوند چه فرمانی می‌دهد؟

شیخ ذوالنون رحمته الله فرمود: وقتی که این حالت را دیدم، گویی به دنیای دیگری رفتم. در همان جا توبه کردم و دست از دنیا برداشتم.

با دقت در کتاب «حلیة الاولیاء» و مطالعه‌ی دعا و راز و نیاز شیخ ذوالنون، رحمته الله و اینکه چگونه در پیشگاه خداوند دعا کرده و چه دعاهایی را بیان نموده است، انسان شگفت زده و حیران می‌شود.

در جایی در دعای خود می‌فرماید:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنَ الَّذِينَ فَتَحُوا بَابَ الصَّبْرِ وَرَدُّمُوا خَنَادِقَ الْجَزَعِ، وَجَارُوا شَدِيدَ الْعِقَابِ، وَعَبَرُوا جِسْرَ الْهَوَىٰ فَإِنَّهُ تَعَالَى يَقُولُ: ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾»^۱

خدایا! ما را از کسانی قرار بده که دروازه‌ی صبر را گشوده‌اند، خندق‌های

نارضایتی را تخریب کرده‌اند، از عذاب شدید تو گذر کرده‌اند، از پُلِ هوای

نفس گذشته‌اند. چون خداوند تعالی فرموده است: کسی که از روز محاسبه بترسد و فریب شیطان و هوای نفس را نخورد، به راستی جایگاه او بهشت است.

﴿إِلَهِي إِنِّي لَا أُطِيقُ إِحْصَاءَ نِعَمِكَ، فَكَيْفَ أُطِيقُ شُكْرَكَ عَلَيْهَا وَقَدْ قُلْتُ وَقَوْلُكَ الْحَقُّ﴾ «وَأَنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا» (۱).

خدایا! توان برشمردن نعمت‌های تو را ندارم. پس چگونه توان شکرگزاری تو به خاطر آنها را دارم. در حالی که تو فرموده‌ای و کلام تو حق است که: اگر نعمت‌های خداوند را شمارش کنید، نمی‌توانید. چون به اندازه‌ی زیاد هستند که نمی‌توانید.

برای نمونه، شیخ سعدی رحمته الله نیز در این باره فرموده است:

عطا است هر موی از او بر تنم

چگونه به هر موی شکری کنم؟

یعنی هر تار موی موجود بر بدنم، یک نعمت خدا است. پس چگونه می‌توانم در برابر هر تار مو، شکری به جا بیاورم؛ چه برسد به آن همه نعمت. شیخ ذوالنون رحمته الله بارها می‌فرمود: مواظب باشید به خاطر عبادت، علم، یا ثروت مغرور نشوید و خود را گم نکنید؛ به ویژه آنکه چنان نپندارید که کسی بهتر از شما وجود ندارد.

فرمود: یک بار مسئله‌ای بسیار عجیب برای من رخ داد تا برایتان بگویم: از کنار رود نیل می‌گذشتم، دیدم کاخ بسیار بزرگی نمایان شد. من نیز کنار رود رفتم تا تجدید وضو کنم. به آن کاخ نزدیک شدم. دیدم خانمی بسیار زیبا در ایوان آن عمارت بود. خواستم او را امتحان کنم. از او پرسیدم: تو همسر چه کسی هستی؟ در پاسخ گفت: ای شیخ ذوالنون رحمته الله وقتی از دور نمایان شدی، با خود گفتم: دیوانه‌ای. وقتی که

نزدیک شدی، گمان کردم عالم و دانایی. وقتی که نزدیک‌تر شدی، با خود گفتم: عارفی. اما وقتی که به دقت در تو نگریدم، معلوم شد که نه دیوانه‌ای، نه عالمی، و نه عارف.

گفتم: چگونه فهمیدی که این گونه نیستم.

گفت: اگر دیوانه می‌بودی، این گونه خوب و نیکو وضو نمی‌گرفتی. اگر عالم کامل می‌بودی، لحظه‌ای هم به خانم نامحرم نگاه نمی‌کردی. اگر هم عارف می‌بودی، چشم تو جز خدا را نمی‌دید. این سخنان را گفت و به درون منزل رفت.

شیخ ذوالنون رحمته الله فرمود: نزدیک بود دیوانه شوم و آتش بگیرم.

به نقل راوی، به خاطر همان غصه، شیخ ذوالنون رحمته الله سوار کشتی شد و خواست سرزمین مصر را رها کند. کشتی حرکت کرد. در کشتی یکی از جواهرات یک بازرگان گم شد. به شیخ ذوالنون رحمته الله مظنون شدند. علت اصلی این امر هم این بود که تا آن زمان بسیاری از مردم او را دیوانه قلمداد می‌کردند. شیخ ذوالنون رحمته الله گفت: من نیز بسیار ناراحت شدم. به آسمان رو کردم و به گریه افتادم و گفتم: ای خدای بزرگ! تو می‌دانی که چه بهتانی به من می‌بندند. در آن هنگام به فرمان خداوند یک ماهی سر از دریا بیرون می‌آورد و جواهری را درون کشتی می‌اندازد. وقتی که مردم این اتفاق را دیدند، خود را به دست و پای او می‌افکنند و از او تقاضای بخشش می‌کنند. از آن پس او را ذوالنون مصری می‌نامند. وگرنه، در اصل نام او شیخ ثوبان بن ابراهیم رحمته الله است. درست مانند روزگار کنونی که به خاطر شیخ‌نمایان بیشتر مردم به اولیا اعتقاد ندارند. در آن ایام نیز مردم فراوانی این گونه بودند و به صالحان اعتقادی نداشتند.

یک فرد که بسیار درباره‌ی صالحان سخن می‌گفت: گفت: هرگز هیچ انسان صالحی وجود نداشته است. یک بار شیخ ذوالنون رحمته الله آن مرد جوان را فرا می‌خواند و به او می‌گوید: از نانوانی به اندازه‌ی یک دینار نان بخر و آن انگشتر را نزد او رهن بگذار تا بعداً آن یک دینار را برای او می‌فرستیم. آن مرد رفت و به نانوا گفت: به اندازه‌ی یک دینار نان می‌خواهم. اما پول ندارم و به جای آن این انگشتری را گرو می‌گذارم تا پول را

برای شما می‌آورم. نانوا دید که آن انگشتر ارزش یک هزار درهم را دارد. چگونه در رهن یک دینار باشد؟ نان را به آن مرد نداد. او نیز نزد شیخ ذوالنون رحمه الله آمد و سخن نانوا را برای او بازگو کرد. او هم فرمود: نزد فلان صراف برو و بین این انگشتر چه قدر می‌ارزد؟ وقتی رفت، صراف گفت: ارزش آن هزار دینار است. اگر می‌فروشی، از تو می‌خرم. آن مرد نزد شیخ ذوالنون رحمه الله آمد و سخن صراف را بازگو کرد. او هم فرمود: پسر! بدان که علم تو و کسانی مانند تو که وجود افراد صالح را انکار می‌کنید، مانند علم آن نانوا است نسبت به آن انگشتر. همان گونه که شاعر گفته است:

قدر زر ز زرگر شناسد قدر گـوهر گـوهری

شیخ ذوالنون رحمه الله بسیار به وعظ مردم می‌پرداخت. یک بار فرمود: زنهار! از خدا غافل نباشید. یک بار در سفر به منطقه‌ای رفتم که اهالی آن همه گبر^۱ بودند. صبح که از خواب بیدار شدم، برف فراوانی باریده بود. ناچار حرکت کردم. در راه دیدم مردی که حدود چهل سال سن داشت، روی برف ارزن می‌پاشید. بسیار تعجب کردم. نزد او رفتم و پرسیدم: ای مرد! چگونه در این هوای برفی بذر می‌پاشی؟

گفت: امروز برف فراوانی باریده است. پرندگان چیزی را برای خوردن پیدا نمی‌کنند. من نیز گفتم: برای آنان دانه بگذارم. به این امید که خداوند به من رحم کند. من نیز گفتم: تو که خدا را نمی‌شناسی، چگونه از تو می‌پذیرد؟ گفت: اگر هم از من نپذیرد من را می‌بیند که چه کاری انجام می‌دهم. من هم گفتم: درست است. او نیز گفت: همین برای من کافی است. در آن سال به حج رفتم. وقتی کعبه را طواف کردم، آن مرد را دیدم که طواف می‌کرد. یکدیگر را شناختیم. گفت: آیا می‌دانی که خداوند همان پاشیدن بذر ارزن را از من پذیرفت، من را هدایت کرد و مسلمان شدم؟ اکنون نیز به حج آمده‌ام. من نیز گفتم: حمد و ثنا و ستایش برای خداوند! اما با خود گفتم: ای خدای بزرگ، گبری را به خاطر چند مشت ارزن عفو می‌کنید؟ شنیدم صدایی

۱. گبر: زردشتی؛ پیرو زردشت. این نام بعد از اسلام به زردشتیان اطلاق شده.

گفت: ساکت باش، خداوند «فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ»^۱ یعنی هرچه را بخواهد، به تمام انجام می‌دهد.» است. کار خدا و تحلیل تو مانند زمین و آسمان از هم دورند. این است که پیشینیان گفته‌اند: تو نیکی می‌کن و در دجله انداز. شیخ ذوالنون رحمته الله وقتی روی سجاده می‌رفت و به قبله رو می‌کرد، به گریه می‌افتاد و می‌فرمود: ای خدای بزرگ! نمی‌دانم که بر کدام پای خود در پیشگاه تو بایستم؟ یا با کدام چشم به قبله‌ی تو نگاه کنم؟ یا با چه زبانی با تو راز و نیاز کنم؟ سپس نماز خود را شروع می‌کرد. بالأخره، چنان شد که اکثراً مجذوب می‌شد. این بود که اکثر مردم او را دیوانه و بی‌دین می‌دانستند. کارهایی را انجام می‌داد که با عقل مردم ساده فاصله‌ی فراوانی داشت. تا اینکه نزد جعفر متوکل،^۲ خلیفه‌ی آن ایام بغداد از او شکایت کردند و او را به کاخ خلیفه بردند. در آن هنگام خلیفه نیز در حال سواره به کاخ می‌آمد. همراهان گفتند او خلیفه است. وقتی که جلو بیاید، سلام کن. شیخ ذوالنون رحمته الله فرمود: باید خلیفه به من سلام کند. چون شرعاً سواره باید به پیاده سلام کند.^۳ خلیفه پیاده شد و سلام کرد. آن افراد گفتند: قربان! این شیخ ذوالنون رحمته الله است که نزد شما آورده‌ایم. وقتی وارد کاخ شدند، یکی از وزیران به شیخ ذوالنون رحمته الله رو کرد و گفت: خلیفه بسیار دوست دارد که چند سخنی را بیان کنی تا به سخنان تو گوش دهد. شیخ رحمته الله به وعظ پرداخت. سخنان او چندان مؤثر بودند که خلیفه و همه‌ی حاضران مجلس به گریه افتادند. خلیفه برخاست و دست او را بوسید و به یکی از مریدان وی تبدیل شد و با احترام فراوان او را بدرقه کردند.

۱. سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۰۷؛ سوره‌ی بروج، آیه‌ی ۱۶.

۲. متوکل عباسی که نام کامل وی: أبو الفضل جعفر المتوکل علی الله بن المعتصم بن الرشید بن المهدی است یکی از خلفای عباسی بود که در سال‌های ۸۴۷ تا ۸۶۱ میلادی در سامرا فرمان راند. متوکل پس از درگذشت برادرش واثق با کمک غلامان ترک به خلافت نشست و به دست آنان هم به قتل رسید.

او نخستین خلیفه عباسی بود که مذهب شافعی اختیار کرد. همچنین در فقه و سنت مطالعه کرده بود.

۳. از لحاظ فقهی سواره باید به پیاده سلام کند.

مشهور است که شیخ ذوالنون رحمۃ اللہ علیہ اسم اعظم^۱ را می‌دانست. یک بار مردی نزد او

۱. اسم اعظم: به اعتقاد بعضی نامی برای خداست که با بر زبان آوردن آن هر خواسته‌ای برآورده می‌شود.

پیامبر صلی الله علیه وسلم در چندین حدیث به ما خبر داده است که خداوند دارای نام بزرگی است که از سایر نامها متمایز است و هر شخص مسلمانی می‌تواند با توسل به اسم اعظم خداوند، حاجتش را طلب کرده است، و هرگاه بدان دعا شود، مستجاب می‌شود و هرگاه بدان چیزی خواسته شود، داده می‌شود. اما لازمست بدانیم که علمای اسلام در خصوص وجود چنین اسمی، یعنی اثبات یا نبود آن اسم با همدیگر موافق نیستند، و کسانی هم که وجود چنین اسمی را برای خداوند ثابت می‌کنند در تعیین و تشخیص آن اسم اختلاف نظر دارند تا جائیکه چهارده نظر و قول مختلف در این مورد از علما نقل شده است، و هرکدام از آنها برای خود دلایلی از احادیث نبوی دارند.

خلاصه اینکه به دلیل وجود احادیث مختلف، علمای اسلام در تعیین اسم اعظم خداوند و یا حتی در اثبات وجود چنین اسمی اختلاف نظر دارند، و ما در اینجا به ذکر چند قول مشهور می‌پردازیم:

قول اول: بعضی از علما بطور مطلق وجود چنین اسمی را انکار کرده اند، زیرا معتقد هستند که هیچ اسمی از اسماء الهی بر دیگری تفضیل و برتری ندارد، و گفته اند که جایز نیست که اسمی را بر دیگر اسمها تفضیل داد، و این گروه از علماء احادیث وارده را به صورتهای زیر تاویل کرده اند:

صورت اول: گفته اند که معنی "اعظم" همان "عظیم" است و لذا تفاضلی مابین اسماء الله وجود ندارد و همه ی اسماء الله عظیم هستند، بنابراین هر اسمی از اسماء الهی را می‌توان بعنوان اسم اعظم شناخت.

امام حافظ ابن حجر رحمۃ اللہ علیہ در کتاب "فتح الباری" (ج ۱۱/ص ۲۲۴) اسامی کسانی که وجود این اسم را انکار کرده اند آورده: أبی جعفر الطبري، وأبی الحسن الأشعري، وأبی حاتم بن حبان، وقاضي أبي بكر الباقلائي رحمۃ اللہ علیہ.

صورت دوم: مراد از احادیث وارده، در حقیقت بیان ثواب بیشتر دعا بوسیله آن اسم است. امام حافظ ابن حجر رحمۃ اللہ علیہ برای این صورت از ابن حبان نقل می‌کند که او گفته: "اسم اعظم وارده در اخبار: تنها منظور از آنها ثواب بیشتر دعا کننده بوسیله آن است، و مراد از آن یعنی

رفت و گفت: تا اسم اعظم را به من نیاموزی، از نزد شما نمی‌روم.
 شیخ ذوالنون رحمته الله فرمود: بنشین. یک سال و شش ماه آن مرد در محضر شیخ
 ذوالنون رحمته الله بود. او هم فرمود: آن ظرف را به منزل فلان شخص ببر. آن مرد در مسیر
 حرکت وسوسه می‌شود و با خود می‌گوید: شیخ ذوالنون رحمته الله چه چیزی را برای آن
 خانواده فرستاده است؟ آهسته روی ظرف را کنار می‌زند و ناگهان موشی از درون آن
 بیرون می‌جهد! آن مرد که این صحنه را می‌بیند، بسیار عصبانی می‌شود و نزد شیخ

ثواب بیشتر قاریء است."

صورت سوم: مراد از اسم اعظم، حالتی است که دعا کننده در آن قرار می‌گیرد، و شامل هر
 کسی می‌شود که با هر اسمی از اسماء الهی دعا کند، مادامیکه اگر بر آن حال باشد.
 امام حافظ ابن حجر رحمته الله در این مورد می‌گوید: "گفته شده که مراد از اسم اعظم: یعنی هر
 اسمی از اسماء خداوند متعال که بنده بوسیله آن دعا کرده و در آن غرق می‌شود، بگونه‌ای که
 در آن وقت در فکر و ذهنش جز خداوند متعال قرار نمی‌گیرد، هرکس چنین حالتی بیابد:
 دعایش را اجابت می‌کند، و این معنی از امام جعفر صادق رحمته الله و از حضرت جنید رحمته الله و
 غیر آن دو نیز نقل شده است.

قول دوم: خداوند متعال علم اسم اعظم خود را تنها به خودش منحصر کرده و احدی از
 مخلوقاتش را به آن آگاه نکرده است. "فتح الباری"، للحافظ ابن حجر (۱۱/ ۲۲۴).
 قول سوم: بعضی از علما وجود اسم اعظم را ثابت شده می‌دانند و حتی آنرا مشخص و معین
 نموده اند، اما این دسته از علما در تعیین اسم اعظم تا چهارده قول مختلف اختلاف رأی
 دارند! چنانکه امام حافظ ابن حجر رحمته الله در کتاب "فتح الباری" (۱۱/ ۲۲۴، ۲۲۵) آنها را
 ذکر کرده است که عبارتند از:

- ۱- هو؛ ۲- الله؛ ۳- الله الرحمن الرحیم، ۴- الرحمن الرحیم الحي القيوم، ۵- الحي
 القيوم، ۶- الحنان المنان بديع السماوات والأرض ذو الجلال والإكرام الحي القيوم، ۷-
 بديع السماوات والأرض ذو الجلال والإكرام، ۸- ذو الجلال والإكرام، ۹- الله لا إله إلا هو
 الأحد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا أحد، ۱۰- رب رب، ۱۱- لا إله إلا أنت
 سبحانه إني كنت من الظالمين، ۱۲- هو الله الذي لا إله إلا هو رب العرش العظيم، ۱۳-
 اسمي از أسماء الحسنی که مخفی است، ۱۴- کلمة توحيد: "لا إله إلا الله".

ذوالنون رحمته الله برمی گردد و می گوید: یک سال و شش ماه است که در محضر شما هستم. هیچ گونه بی ادبی ای به خرج نداده ام. اما شما من را مسخره می کنید.

شیخ ذوالنون رحمته الله با آهستگی و صبوری فرمود: من تو را مسخره نکردم. تو را امتحان کردم. خواستم بینم آیا می توانی امانت دار اسم اعظم باشی؟ اما معلوم شد که تو نیم ساعت هم نتوانستی خود را کنترل کنی و به آن ظرف خیانت کردی. پس چگونه می توانم اسم اعظم را نزد تو به امانت بگذارم؟ آن مرد بسیار شرمنده شد. خدا حافظی کرد و رفت. شیخ ذوالنون رحمته الله این گونه مردم را امتحان کرده است. شیخ ذوالنون رحمته الله یک بار فرمود: کسی که به روز قیامت ایمان ضعیفی داشته باشد، کسی که با سخن شیطان از دین خارج شود، کسی که مرگ را فراموش کند، کسی که به خاطر رضای مردم از فرمان خداوند سر برتابد، و کسی که از خلق و خوی صالحان نام نبرد و به ذکر ثروتمندی و عیاشی پردازد، به سرعت فاسد می شود.

شیخ ذوالنون رحمته الله در سال ۲۴۰ هجری در شهر بغداد وفات کرد. به نقل راوی، وقتی که جنازه شیخ را به قبرستان بردند، هوا بسیار گرم بود. اما به فرمان خداوند گروه بسیار بزرگی از پرندگان بر جنازه سایه افکندند تا خورشید بر او نتابد تا اینکه به قبرستان رسیدند.

آنچه گذشت مختصری از سرگذشت شیخ ذوالنون رحمته الله بود. امیدوارم از آن پند و اندرز بگیری و سخنان زیبای او را در زندگی روزانه خود، سرمشق سازید تا خداوند بزرگ، با لطف و کرم خود ما را به راه راست ببرد.

خدایا! ما را بیخشا.

خدایا! ما را مشمول شفاعت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله قرار ده.

خدایا! ما را با صالحان حشر کن.

خدایا! ما را از بلا و مصیبت دنیا و قیامت حفظ کن. آمین.

والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته

حضرت بایزید بسطامی رحمه الله

بسم الله الرحمن الرحيم

أَحْمَدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ، وَعَلَى أَصْحَابِهِ وَأَوْلِيَائِهِ وَاتَّبَاعِهِ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

خواننده‌ی ارجمند! الحمدلله که عمر باقی بود و اکنون در این مجلس حضور داریم. پس بگذارید به محضر شخصی برویم که نور درخشان آسمان ولایت، چراغ راه هدایت، عاشق معنوی یزدانی، خداشناس بارگاه سبحانی، پیر میخانه‌ی عرفانی، استاد زمره‌ی روحانی، آینه‌دلی نورانی، ساقی مجلس زمره‌ی ربانی، سر حلقه‌ی ختم صوفیان نامی، برگزیده‌ی دنیای ناکامی، حضرت شیخ بایزید، متخلص به بسطامی رحمه الله است.

نام حضرت شیخ بایزید بسطامی، طیفور بن عیسی بن آدم بن سروشان، و اهل شهر بسطام بوده است. در روزگار خویش عالم‌ترین ولی و خداشناس بسیار راستین بود. به محضر صد و سیزده اولیاء، از جمله حضرت جعفر صادق رحمه الله رسیده است. کشف و کرامات فراوانی داشته و طریقت را برای خدمت شریعت به کار برده است. مادرش نقل کرده است که بسیار جای تعجب بود. هنگامی که به بایزید رحمه الله باردار بودم، اگر چیز شبهه‌ناکی را می‌خوردم، تا آن لقمه را دفع نمی‌کردم، شیخ بایزید رحمه الله در شکم من چیزی نمی‌خورد و من این امر را به صورت آشکار، حس می‌کردم. به قول معروف سال خوب، از بهار آن پیدا است.

زمانی که سن شیخ بایزید رحمۃ اللہ علیہ به هفت هشت سالگی می‌رسد، مادرش او را به مکتب‌خانه می‌فرستد تا قرآن بخواند. وقتی که به این آیه می‌رسد که می‌فرماید:

﴿أَنْ أَشْكُرَ لِي وَلَوْلَا الَّذِي﴾^۱

سپاسگزار من و سپاسگزار پدر و مادر خود باش.

وقتی معنای آن را درک کرد، قرآن خود را می‌بندد و با اجازه‌ی استاد به منزل می‌رود. مادرش می‌گوید: چرا الآن برگشتی؟ چه اتفاقی افتاده است؟ آیا استاد تو را اخراج کرده است؟ او نیز فرمود: مادر! هیچ يك از این امور رخ نداده است. اما امروز در سوره‌ی لقمان به يك آیه رسیدم که می‌فرماید: باید هم سپاسگزار خداوند باشید و هم سپاسگزار پدر و مادر خود.

من نیز فکر کردم که نمی‌توانم خادم دو منزل باشم. لذا یا باید خادم شما باشم و از خدا دور شوم، یا من را آزاد کنید تا کاملاً به خدا پرستی رو بیاورم. مادرش پیشنهادش را بوسید و گفت: پسر! خداوند گواه باشد که تو را آزاد کردم. برو درسهایت را بخوان. او نیز با خیال راحت به مسجد رفت و به تحصیل پرداخت تا آنکه «بایزید» رحمۃ اللہ علیہ شد.

حضرت مولانا جامی رحمۃ اللہ علیہ در کتاب نفحات الانس^۲ فرموده است: شیخ بایزید رحمۃ اللہ علیہ اکثراً نزد عالمی گرد تحصیل کرده است. حتی برای احترام استاد خویش، وصیت کرد که پس از مرگ، قبر او را در پشت قبر استادش آماده کنند تا قبر استادش مانند ایام حیات، همچنان در جلو باشد.

باز هم فرموده است: حضرت بایزید بسطامی رحمۃ اللہ علیہ در دین صاحب نظر بود و تا او به بازار طریقت وارد نشد، هیچ کس با دکان و کوچه‌ی شهر طریقت آشنا نبود.

حضرت بایزید بسطامی رحمۃ اللہ علیہ پرچم طریقت را در هر شهر و روستا و دشت و

۱. سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۱۴.

۲. نام یکی از آثار شیخ عبدالرحمان جامی است. که در آن به شیوه‌ای خاص به سیره و سرگذشت برخی از عرفا و متصوفه‌ی نامدار پرداخته است.

صحرايي بر افراشت. او بود که پیروان حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم را از اسرار غیبی آگاه ساخت و دروازه‌ی خداشناسی و پیروی شریعت را گشود.

گزاف نیست که بزرگ طائفتین، یعنی حضرت شیخ جنید بغدادی رحمۃ اللہ علیہ درباره‌ی حضرت بایزید بسطامی رحمۃ اللہ علیہ فرموده است: شیخ بایزید بسطامی رحمۃ اللہ علیہ در میان ما، مانند حضرت جبرئیل علیه السلام در میان ملائکه است.

او فرموده است: باغ آدمیت، دویست سال طول می‌کشد تا گلی مانند شیخ بایزید رحمۃ اللہ علیہ را به ثمر برساند.

چو خورشید تابان دهد فیض نور

نه نزدیک محروم ماند نه دور

شیخ بایزید رحمۃ اللہ علیہ مانند خورشید درخشان است و دور و نزدیک، از نور و روشنایی محروم نیست.

حضرت بایزید بسطامی رحمۃ اللہ علیہ، يك بار نزد فرد صالحی می‌رود. وقتی به کلبه‌ی آن فرد صالح نزدیک می‌شوند، آن شیخ رو به طرف قبله، آب دهان خود را بیرون می‌اندازد. حضرت بایزید رحمۃ اللہ علیہ وقتی این صحنه را می‌بیند، بر می‌گردد و نزد آن شخص نمی‌رود.

به او عرض می‌شود: چرا بازگشتید؟

فرمود: اگر گفته شد: فلان شخص از روی کرامت در فضا پرواز می‌کند، یا سجاده‌ی او بر آب حرکت می‌کند، دچار اشتباه نشوید. به اعمال او بنگرید. اگر اعمال او شرعی باشند، و کار غیر شرعی را از او مشاهده نکردید، انسانی صالح است. وگرنه، به او اعتماد نکنید.

سپس فرمود: اگر آن فرد، به راستی خداپرست بود، آب دهانش را به سوی قبله پرت نمی‌کرد!

گمان نشود که حضرت بایزید رحمۃ اللہ علیہ این رتبه و مقام را به گزاف به دست آورده است. مدت فراوانی در محضر حضرت جعفر صادق رحمۃ اللہ علیہ بود. يك بار حضرت جعفر رحمۃ اللہ علیہ

می‌فرماید: کتاب موجود در طاقچه را برای من بیاور.

او نیز عرض می‌کند: کدام طاقچه؟

حضرت جعفر علیه السلام می‌فرماید: مگر تو تاکنون آن طاقچه را ندیده‌ای؟

او نیز می‌گوید: چگونه در محضر شما سر بلند کنم تا طاقچه را ببینم؟

حضرت جعفر علیه السلام او را تحسین می‌کند و می‌فرماید: شیخ بایزید علیه السلام برو و

مشغول کار خود باش. پس از آن دست امام جعفر علیه السلام را بوسید و به ارشاد پرداخت.

ادب، حیا و احترام شیخ بایزید علیه السلام چندان فراوان بود که اگر برخی از آنها بازگو

شوند، شنونده تعجب می‌کند:

يك بار به حج می‌رود. وقتی حج پایان می‌یابد، خطاب به مریدان می‌فرماید:

امسال به زیارت حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌رویم.

آنان می‌گویند: ما این همه راه دور و دراز را آمده‌ایم. چگونه امکان دارد به محضر

حضرت محمد صلی الله علیه و آله شرفیاب نشویم؟

می‌فرماید: به نظرم بسیار بی ادبی است که به خاطر حج، به زیارت حضرت رسول

الله صلی الله علیه و آله برویم. اگر عمر وفا کند، سال آینده ابتدا به محضر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله

می‌رویم.

سال بعد خداوند به آنان توفیق داد و به محضر حضرت محمد صلی الله علیه و آله شرفیاب شدند.

به نقل راوی، يك جمجمه را دیدند که روی آن نوشته بود:

«صُمُّ بَكْمُ عُمَى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»^۱

آنان کر، لال، و کورند و چیزی را درك نمی‌کنند.

وقتی شیخ بایزید علیه السلام آن را خواند، ناله‌ای کشید و به گریه افتاد و آن جمجمه را

بوسید. پس از آن خطاب به مردم فرمود: سرِ صوفی و مرید باید مانند آن جمجمه

باشد. چشم او نامحرم را نبیند، زبانش حرف‌های بد را بر زبان نیاورد، و گوش‌هایش

بدی را نشنود.

سپس به آسمان رو کرد و فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ خَلَقْتَ هَذَا الْخَلْقَ بِغَيْرِ عِلْمِهِمْ وَقَلَدْتَهُمْ أَمَانَةً مِنْ غَيْرِ إِرَادَتِهِمْ فَإِنْ لَمْ تَعْنَهُمْ فَمَنْ يَعْنيهِمْ؟»

خدایا تو این مردم را بدون اطلاع آنان آفریده‌ای، بدون خواست خودشان، امانتی را بر دوش آنها گذاشته‌ای. لذا اگر خود تو آنان را یاری ندهی، چه کسی آنها را یاری می‌کند؟

به او عرض شد: آیا در بهشت کسی خدا را می‌بیند؟ فرمود:

«إِنَّ لِلَّهِ خَوَاصَّ مِنْ عِبَادِهِ لَوْ حَبَّبَهُمْ فِي الْجَنَّةِ عَنْ رُؤْيَايَةِ لَا سْتَغَاثُوا بِالْخُرُوجِ مِنَ الْجَنَّةِ كَمَا يَسْتَغِيثُ أَهْلُ النَّارِ بِالْخُرُوجِ مِنَ النَّارِ»

خداوند بندگان خاصی دارد که اگر آنان را در بهشت از دیدار خود محروم سازد، چنان فریاد خروج از بهشت را بر می‌آورند که اهل جهنم فریاد خروج از جهنم را بر می‌آورند.

نقل است يك بار به او عرض شد: آیا وجود كشف و کرامات حقیقت دارد؟ فرمود: چرا تعجب می‌کنید از اینکه مرد خدا کراماتی داشته باشد. بر آب یا هوا حرکت کند؟ چرا تعجب نمی‌کنید که يك پرنده گوشت مُردار را می‌خورد. ولی در هوا به پرواز درمی‌آید حتی يك تکه چوب هم روی آب حرکت می‌کند. اگر انسانی خداپرست باشد، بسی بیش از پرنده نزد خداوند محبوب‌تر است.

البته فرمود: انسان نباید به خاطر کرامات، مغرور شود. چنان که عبادت اگر برای خدا نباشد و عمل ریا در نماز باشد، و این قدر آفات و بلا به دنبال داشته باشد، هیچ وقت لازم نمی‌کند که آن فرد گناهی را انجام بدهد؛ زیرا عبادتی که انجام داده، گناه است.

يك بار مردی گفت: بسیار دوست دارم از آن پوستین که بر تن دارید، تکه‌ای را به عنوان برکت به من بدهید.

شیخ بایزید رحمۃ اللہ علیہ فرمود: نه تنها تکه‌ای از آن پوستین، بلکه حتی اگر تکه‌ای از پوست بدن خود را نیز به تو بدهم، هیچ برکتی به تو نمی‌رسد؛ مگر آنکه عمل تو مانند عمل بایزید شود.

فرمود: بدانید که رفاقت و یاد انسان‌های صالح از انجام دادن کارهای نیک بهتر است. رفاقت انسان بد و یاد انسان‌های بد نیز از انجام دادن کار بد، بدتر است.

فرمود: انسان خوب باید مانند دریا سخاوتمند، و مانند خورشید، مهربان باشد. نورش سراسر جهان را در بر بگیرد و مانند زمین متواضع باشد.

یکی از صالحان فرموده است: پس از رحلت شیخ بایزید بسطامی رحمۃ اللہ علیہ، او را در خواب دیدم و گفتم: جواب سؤالات فرشتگان را چگونه دادید؟

فرمود: وقتی فرشتگان خدا برای سؤال قبر آمدند و گفتند: خدای تو چه کسی است؟

گفتم: حتی اگر من هم بگویم خدای من الله است، اما او من را بنده و عبد خود به حساب نیاورد، چه فایده‌ای دارد؟

شما در محضر اقدس پروردگار عرض کنید که آیا خداوند من را به عنوان بنده و عبد می‌پذیرد؟

فرمود: آن فرشتگان رفتند، و دیگر بازنگشتند و به این صورت از سؤال قبر نجات یافتم.

سخنان گهرباری درباره‌ی شیخ بایزید بسطامی رحمۃ اللہ علیہ و داستان‌های فراوانی نقل شده است. برای نمونه، نقل است که فرمود: روزی به تنهایی در خلوت بودم. از غیب گفته شد: به دیر و کلیسای صنعان برو. کار مهمی داریم. من نیز گفتم: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. این کار، کار شیطان است. شبی در خواب به من گفته شد: باید بروی. ناچار، صبح، لباس عوض کردم و به کلیسا رفتم. کلیسا مالا مال از مردم بود. دیری نگذشت راهب بزرگ آمد و به مردم نگاهی انداخت و سکوت کرد و نشست.

گفتند: قربان! چرا سخنی نمی‌گویید. ما به خاطر سخنان شما در اینجا جمع شده‌ایم.

گفت: چون یک مسلمان در میان شما وجود دارد که آمده است ما را امتحان کند.
گفتند: همین حالا او را به قتل می‌رسانیم.
گفت: او را امتحان می‌کنم. اگر جواب من را داد، اشکالی ندارد. وگرنه، او را به قتل می‌رسانیم.
برخاست و گفت: ای محمدی! تو را به حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم قسم می‌دهم، خود را معرفی کن.
من نیز به ناچار برخاستم.
گفت: چند سؤال می‌پرسم. اگر جواب آنها را بدهی، هر سخنی را که بگویی، اطاعت می‌کنم. وگرنه تو را به قتل می‌رسانیم.
من نیز گفتم: بسیار خوب. خداوند شاهد ما باشد.
گفت: آن چیست: يك است دو نمی‌شود؟ دو است سه نمی‌شود؟ سه است چهار نمی‌شود؟ چهار است پنج نمی‌شود؟ پنج است شش نمی‌شود؟ شش است هفت نمی‌شود؟ هفت است هشت نمی‌شود؟ هشت است نه نمی‌شود؟ نه است ده نمی‌شود؟ ده است یازده نمی‌شود؟ یازده است دوازده نمی‌شود؟ دوازده است سیزده نمی‌شود؟ سیزده است، چهارده نمی‌شود؟ چه قومی بودند که دروغ گفتند و به بهشت هم می‌روند؟ چه قومی بودند که راست گفتند و به جهنم می‌روند؟ کدام چهارده چیز بود که با خداوند سخن گفت؟ کدام قبر بود که جنازه‌ی خود را حمل می‌کرد؟ کدام چیز است که خداوند آن را آفریده، ولی آن را نیز می‌خرد؟ کدام چیز است که خدا آن را آفریده است ولی آن را مکروه می‌سازد؟ کدام چهار جاننداری از پشت پدر و شکم مادر متولد نشده‌اند؟ کدام درخت دوازده شاخه دارد؟ هر شاخه سه برگ دارد؟ هر برگ هم پنج گل دارد؟ دو گل آن جلوی آفتاب و سه گل آن در سایه است؟ کدام چشمه است که چهار جوی آب از آن بیرون می‌آیند و طعم و رنگ آنها متفاوت است؟
حضرت شیخ بایزید رحمۃ اللہ علیہ فرمود: اگر پاسخ همه‌ی پرسش‌ها را بدهم، هر چیزی را که بگویم، تبعیت می‌کنید؟
گفتند: آری.

فرمود:

- خدا یکی است و دو تا نمی شود.
- شب و روز دو است، سه نمی شوند.
- عرش،^۱ کرسی^۲ و قلم قدرت خدا، سه است و چهار نمی شوند.
- تورات، انجیل، زبور و قرآن چهار تا هستند، پنج نمی شوند.
- پنج فرض نماز، شش نمی شوند.
- شش روزی که خداوند کون و کائنات را در آنها آفرید، هفت نمی شوند.^۳

۱. خداوند متعال در قرآن کریم در باره‌ی عرش در آیات متعددی فرمایش کرده است. از جمله این آیه که فرموده است: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ». سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۲۶. خدای یکتا که هیچ خدایی جز او نیست پروردگار عرش بزرگ است
۲. خداوند متعال در قرآن کریم در باره‌ی کرسی در مشهورترین آیه موسوه به آیت‌الکرسی فرموده است: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ». سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۵. خداست که معبودی جز او نیست زنده و برپادارنده است نه خوابی سبک او را فرو می گیرد و نه خوابی گران آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند آنچه در پیش روی آنان و آنچه در پشت سرشان است می داند و به چیزی از علم او جز به آنچه بخواهد احاطه نمی یابند کرسی او آسمانها و زمین را در بر گرفته و نگهداری آنها بر او دشوار نیست و اوست والای بزرگ.
۳. خداوند متعال در قرآن کریم در باره‌ی آفرینش آسمانها و زمین در شش روز در آیات متعددی فرمایش کرده است. از جمله این آیه که فرموده است: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَبِثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۵۴. در حقیقت پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید سپس بر عرش [جهانداری] استیلا یافت روز را به شب که شتابان آن را می طلبد می پوشاند و [نیز] خورشید و ماه و ستارگان را که به فرمان او رام شده اند [پدید آورد] آگاه باش که [عالم] خلق

- هفت سیاره، هشت نمی شوند.
- حاملان عرش خدا در روز قیامت هشت تا هستند و نه نمی شوند.^۱
- نه گروه منافق موجود در مدینه، ده گروه نمی شوند.
- ده روزی که بر حاجی واجب است، یازده نمی شوند.^۲
- یازده برادر حضرت یوسف علیه السلام، دوازده نمی شوند.
- دوازده ماه سال، سیزده نمی شوند.
- سیزده فردی که حضرت یوسف علیه السلام در خواب دید، چهارده نمی شوند.^۳
- قومی که دروغ گفتند و به بهشت می روند، برادران حضرت یوسف اند.^۴

و امر از آن اوست فرخنده خدایی است پروردگار جهانیان.

۱. خداوند متعال در قرآن کریم در باره ی حاملان عرش در روز قیامت فرموده است: «وَالْمَلَائِكَةُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ». سوره ی حاقه، آیه ی ۱۷. و فرشتگان در اطراف [آسمان] اند و عرش پروردگارت را آن روز هشت [فرشته] بر سر خود بر می دارند.

۲. مراد ده روزی است که حاجی در احرام است.

۳. خداوند متعال در این باره فرموده است: «إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» سوره ی یوسف، آیه ی ۴. [یاد کن] زمانی را که یوسف به پدرش گفت ای پدر من [در خواب] یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم دیدم [آنها] برای من سجده می کنند.

در این آیه، ۱۱ ستاره، یعنی برادران حضرت یوسف، و ماه و خورشید هم یعنی پدر و مادر او که با هم می شود: ۱۳ نفر.

۴. سوره ی یوسف، آیه ی ۱۷ - ۱۸: «قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِيتُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتْعِنَا فَاكْلَهُ الْذِّبْتُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ ﴿١٧﴾ وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ ﴿١٨﴾» گفتند ای پدر ما رفتیم مسابقه دهیم و یوسف را پیش کالای خود نهادیم آنگاه گرگ او را خورد ولی تو ما را هر چند راستگو باشیم باور نمی داری * و پیراهنش را [آغشته] به خونی دروغین آوردند [یعقوب] گفت [نه] بلکه نفس شما کاری [بد] را برای شما آراسته است اینک صبری نیکو [برای من بهتر است] و بر آنچه توصیف می کنید خدا یاری ده است.

— قومی که راست گفتند و به جهنم می‌روند، اشاره به این آیه است که می‌فرماید:
﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتْ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتْ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ﴾^۱ و
یهودیان گفتند: مسیحیان بر هیچ نیستند، و مسیحیان گفتند: یهودیان بر هیچ نیستند ﴿
— چهارده چیزی که در محضر خداوند سخن گفتند: چهارده گرهی زمین و
آسمان‌اند که گفتند: «قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ»^۲

— آن قبر که با جنازه‌ی خود حرکت کرد، ماهی حضرت یونس علیه السلام بود.
— حضرت آدم، و حضرت حوا، قوچ حضرت اسماعیل، و شتر حضرت صالح علیه السلام
بدون پدر و مادر به دنیا آمدند.
— آنچه خداوند آفریده و دوباره آن را می‌خرد، جان انسان است.^۳
— آنچه خداوند آفریده و آن را مکروه می‌داند، عرعر الاغ است.^۴
— آن درخت هم دوازده ماه سال است.

۱. سوره بقره، آیه ۱۱۳.
۲. سوره فصلت، آیه ۱۱. ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾ سپس به آسمان پرداخت که به صورت دودی [بخاری] بود؛ به آن و به زمین فرمود خواه یا ناخواه رام شوید؛ [به زبان حال] گفتند البته رام و تسلیم هستیم. ﴿
۳. سوره توبه، آیه ۱۱۱. ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْفُرْقَانِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِنِعْمَةِ اللَّهِ الَّتِي بَايَعْتُمْ بِهِ. وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْرُ الْعَظِيمُ﴾ خداوند جان و مال مؤمنان را در ازاء بهشت از آنان خریده است؛ [همان کسانی که] در راه خدا کارزار می‌کنند و می‌کشند و کشته می‌شوند؛ بر وفق وعده حقی که به راستی و درستی در تورات و انجیل و قرآن بر عهده اوست؛ و کیست از خداوند وفادارتر به پیمانش؟ پس به دادوستدی که به آن دست زده اید، شادمان باشید، و این همان رستگاری بزرگ است. ﴿
۴. سوره لقمان، آیه ۱۹. ﴿وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَأَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ﴾ و در راه رفتت میانه روی کن و صدایت را آهسته بدار، چرا که ناخوشترین آوازاها بانگ درازگوشان است. ﴿

- آن چشمه هم، سر [انسان] است.

سپس حضرت شیخ بایزید رحمته الله خطاب به راهب گفت: کلید دروازه‌ی بهشت چیست؟ آن راهب ساکت شد. گفتند: چرا پاسخ او را نمی‌دهی؟ گفت: آیا اگر جواب درست آن را بگویم، از من تبعیت می‌کنید؟ گفتند: آری. گفت: بگویید: لا اله الا الله محمد رسول الله. همه مسلمان شدند و کلیسا را به مسجد تبدیل کردند.

آنچه گذشت مختصری از زندگی و سرگذشت شیخ بایزید بسطامی رحمته الله بود. امیدوارم خدا به خاطر عظمت خود ما را پیامرزد،
ما را هدایت کند،
ما را با صالحان حشر کند،
و ما را از بلا و مصیبت محفوظ نماید. آمین

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

حضرت عبدالله بن مبارک رحمته الله

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ وَسَلَّم عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَأَتْبَاعِهِ
أَجْمَعِينَ﴾

آینه‌ی این مجلس، چراغ روشن‌کننده‌ی فکر و اندیشه‌ی ما، ستاره‌ی درخشان آسمان ولایت، پیشوای مجاهدان حقیقی، رهبر علم و شریعت، دیوانه‌ی راه معرفت، ملوان دریای طریقت، حضرت عبدالله بن مبارک رحمته الله است. پس با ادب، گوش جان بسپاریم تا دریابیم آن شخصیت کیست، چگونه رشد و نمو یافته، میزان علم و دانش او چه قدر بوده و از او پند و اندرز بگیریم.

راوی در باره‌ی تولد او نقل کرده است که در شهر مرو^۱ يك فرد عالم، دختری بسیار متدین و زیبا داشت. بیشتر افراد ثروتمند و سرشناس شهر عاشق و چشم انتظار او بودند. عالم نیز مردد بود و نمی‌توانست تصمیم بگیرد که او را به عقد کدام يك از آنها در بیاورد.

گبری با آنان همسایه بود. روزی آن گبر را فرا می‌خواند و می‌گوید: می‌خواهم با تو مشورت کنم.
او هم می‌گوید: بفرمایید.

۱. مرو از شهرهای باستانی ایرانیان بود که ویرانه‌های آن امروزه در انتهای جنوبی بیابان قره قوم و به فاصله‌ی نود مایلی شمال شرقی سرخس واقع است.

عالم می‌گوید: من دختر بسیار متدین و زیبا دارم. افراد فراوانی نیز خواستگار او هستند. به نظر تو او را به عقد چه کسی دریاورم؟

گبر می‌گوید: من مسلمان نیستم. تو چگونه و چرا با من مشورت می‌کنی؟
عالم می‌گوید: چون اطلاع دارم که تو فرد امانت داری هستی. چندین سال است که همسایه‌ی من هستی و خیانتی را از تو ندیده‌ام. به همین خاطر، تو هر نظری داشته باشی، انجام می‌دهم. حضرت محمد ﷺ نیز فرموده است: با انسان امانت‌دار، مشورت کنید.^۱

گبر گفت: جناب استاد! در شوهر دادن دختر، هم‌شأنی (کُفویت)^۲ شرط است. فکر می‌کنم در دین اسلام، بر اساس تقوا و تدین است. نزد ما هم بر اساس اصل و نسب است. اما نزد مردم این روزگار و اهل دنیا، بر اساس دارایی و مقام است. لذا خود شما انتخاب کنید: اگر بر اساس دین اسلام عمل می‌کنید، او را به عقد فردی متدین دریاورید. اگر هم بر اساس آیین ما عمل می‌کنید، او را به عقد فردی با اصل و نسب دریاورید و اگر از مردم تقلید می‌کنید، او را به عقد فردی ثروتمند و پولدار دریاورید.

آن عالم سخن گبر را بسیار پسندید و گفت: بدیهی است که اسلام هم‌شأنی در دین را قبول دارد.

آن عالم، خدمتکاری به نام حضرت «مبارک» ﷺ داشت که بسیار مسلمان و متدین بود. لذا گفت: به نظر من هیچ کس به اندازه‌ی حضرت «مبارک» ﷺ، مبارک‌تر و متدین‌تر نیست. او را فراخواند، او را از غلامی و بندگی آزاد کرد و دختر خود را به عقد او درآورد.

آن خانم باردار شد و پس از نه ماه و نه روز و اندی، پسری را به دنیا آورد که نام او را

۱. إِنَّ الْمُسْتَشَارَ مُؤْتَمَنٌ. به روایت بخاری، در: «الأدب المفرد» (۲۵۶)؛ أبودود (۵۱۲۸)؛

ترمذی (۲۳۶۹) (۲۸۲۲)؛ ابن ماجه (۳۷۴۵)، حاکم (۱۳۱/۴) و

۲. یعنی طرفین باید از لحاظ شرایط و صفات، در سطح و اندازه‌ی یکدیگر باشند.

«عبدالله» گذاشتند. عبدالله بزرگ شد و همان عبدالله شد که امروزه در میان مردم به حضرت عبدالله بن مبارک رحمته الله و یکی از پیشوایان برجسته‌ی آیین اسلام تبدیل شد و امروز شمع محفل ما است.

از همان کودکی نشانه‌های خوبی و ایمان در چهره‌ی حضرت عبدالله بن مبارک رحمته الله نمایان بود. بسیار زرنگ بود. تحصیلات را به سرعت به پایان رساند.

او در شهر مرو متولد شد. سپس به بغداد رفت و در آنجا شاگرد امام اعظم رحمته الله^۱ شد و تحصیلات خود را به پایان رساند. او در همه‌ی علوم زبر دست، و بسیار عالم و نابغه بود. عالمان او را «پادشاه علما» نامیده بودند. علمای ظاهری و باطنی او را به شدت دوست می‌داشتند. عبدالله بن مبارک رحمته الله نزد افراد سرشناس آن روزگار تا این حد مورد احترام بود.

یک بار به مجلسی می‌رود که حضرت سفیان ثوری و حضرت فضیل بن عیاض رحمته الله در آن حضور داشتند.

حضرت سفیان ثوری رحمته الله می‌فرماید: مرحبا به مرد اول مشرق. حضرت فضیل رحمته الله هم می‌فرماید: مرحبا به مرد اول مشرق و مغرب.

به گفته‌ی راوی، علت توبه و بازگشت کامل حضرت عبدالله بن مبارک رحمته الله به سوی خدا این بود که گفته می‌شود: پس از پایان تحصیلات و کسب اجازه‌ی علمی، عاشق خانمی می‌شود.

در یکی از شب‌های بسیار سرد زمستان، با آن خانم قرار می‌گذارند که یکدیگر را ملاقات کنند. حضرت عبدالله رحمته الله بر اساس قولی که داده بود و جایی که مشخص کرده بودند به محل قرار می‌رود و تا نزدیک صبح منتظر می‌ماند ولی آن خانم به محل قرار نمی‌آید. هنگام اذان صبح حضرت عبدالله رحمته الله به مسجد می‌رود و پس از نماز صبح، درباره‌ی کار و سرگذشت دیشب خود فکر می‌کند که چه کار زشتی را انجام داده است. لذا بی‌نهایت پشیمان می‌شود و خطاب به نفس خویش می‌گوید: ای

۱. لقب امام ابوحنیفه رحمته الله است.

شرمسار! از شب تا صبح به خاطر هوا و هوس نفس در انتظار و دیدار يك زن، در آن سرما انتظار می کشیدی. اما اگر امام جماعت، پس از سوره ی فاتحه، سوره ی نسبتاً مفصل را قرائت کند، توان تحمل آن را نداری و سر و صدای خود را بلند می کنی و از دست امام جماعت عصبانی می شوی.

بر روی همان سجاده توبه کرد و عهد نمود تا زمانی که زنده است از هوای نفس تبعیت نکند و به عبادت، خدا پرستی، و مروت رو بیاورد. خدایا! همه ی مسلمانان مانند حضرت عبدالله رضی الله عنه توبه کنند و از کارهای بد و زشت پشیمان شوند.

سرانجام حضرت عبدالله بن مبارک رضی الله عنه چنان مردی شد که شخصیتی مانند اولیای خدا حضرت شیخ سفیان ثوری رضی الله عنه در ستایش او فرموده است: اگر من خود را به شدت اذیت کنم و بخواهم در سال، سه روز مانند حضرت عبدالله بن مبارک رضی الله عنه باشم، بازهم قادر نیستم و به او نخواهم رسید.

حضرت عبدالله بن مبارک رضی الله عنه پس از نماز و عبادت، اکثر اوقاتش خود را در مطالعه ی کتاب سپری کرده است.

يك بار در مسجد، پس از نماز و دعا، می خواهد از مسجد بیرون برود. مردم عرض می کنند:

چرا با ما همنشین نمی شوید؟

در جواب می فرماید: به محضر اصحاب حضرت محمد صلی الله علیه و آله و صالحان علیهم السلام می روم و با آنان همنشین می شوم.

عرض می کنند: اصحاب حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله که زنده نیستند! تا با آنها همنشین شوید.

می فرماید: شما اطلاع ندارید. به مطالعه ی زندگی، سرگذشت، آثار و سخنان آنان می پردازم. درست مانند آن است که در محضرشان باشم.

سپس بازگشت و فرمود: حال به خود شما می گویم. چگونه با شما همنشین شوم که اکثر سخنان مجلس شما در باره ی مردم و غیبت است.

فرمود: گوش فرا دهید:

أَنَا أَحِبُّ الصَّالِحِينَ وَلَسْتُ مِنْهُمْ
وَأُبْغِضُ الظَّالِمِينَ وَأَنَا شَرُّ مِنْهُمْ

ترجمه: من صالحان را دوست دارم. ولی از آنان نیستم و انسان‌های بدکار را نیز ناخشنود می‌دارم. در حالی که از آنان بدترم.

حضرت عبدالله بن مبارک رحمته الله علاوه بر دانش و علم، زهد، تقوا، و کشف و کراماتی فراوانی هم داشته است.

به نقل راوی، مردی به نام حضرت سهل رحمته الله، او را بسیار دوست داشته و مرید او بوده است. يك بار آن مرد به محضر حضرت عبدالله بن مبارک رحمته الله می‌آید و بی دلیل در مجلس حضرت عبدالله رحمته الله عصبانی می‌شود و بیرون می‌رود و می‌فرماید: توبه می‌کنم و هرگز به مجلس عبدالله بر نمی‌گردم!

حضرت عبدالله رحمته الله می‌گوید: او را صدا بزنید تا ببینم چرا عصبانی شد و رفت. او را صدا می‌زنند و از او سؤال می‌کند که از چه چیزی عصبانی شدی؟ آیا چیزی غیر شرعی را مشاهده کرده است؟

او هم می‌فرماید: چگونه عصبانی نشوم! چرا کنیزهای خود را چنان بی ادب تربیت کرده‌ای که از پشت بام من را نگاه می‌کنند. آن مرد این سخن را گفت و رفت.

حضرت عبدالله بن مبارک رحمته الله نیز خطاب به مردم فرمود: ای مردم! خودتان را حاضر کنید. حضرت سهل رحمته الله وفات کرد.

(دسته‌ای از شما برای او قبر آماده کنید) و ما نیز همراه با جنازه‌اش به قبرستان می‌آییم. مردم به شدت از آن سخن حضرت عبدالله رحمته الله تعجب کردند. آنان هنوز در حال این گفت‌وگو بودند که خبر رسید که حضرت سهل رحمته الله وفات کرد.

عرض شد قربان: شما چگونه درك کردید؟

حضرت عبدالله بن مبارک رحمته الله فرمود: حضرت محمد صلی الله علیه و آله در حدیثی فرموده

است: انسان متدین و مسلمان در هنگام مرگش، جایگاه و جاه و مقام خود و حوری بهشت را می بیند.^۱

حضرت عبدالله بن مبارک رحمته الله فرمود: اینکه حضرت سهل رحمته الله عصبانی شد و گفت کنیزان تو از پشت بام من را نگاه می کردند، فهمیدم کنیزانی که در پشت بام ما دیده است، حوری بهشت بوده اند که خود را به او نشان داده اند. وگرنه، من هیچ دختر و کنیزی ندارم که مردم را نظاره کنند.

در نقل دیگری آمده است که حضرت عبدالله بن مبارک رحمته الله فرمود: يك بار به حج رفتم. شبی در کعبه خوابم برد. به امر خدا در خواب، دو ملائکه از آسمان فرود آمدند. یکی از آنان به دیگری گفت: آیا می دانی که امسال چند هزار نفر به حج آمده اند؟ گفت: شش هزار نفر

گفت: احتمالاً امسال حج چند نفر پذیرفته شده است؟

یکی از آن دو ملائکه در جواب فرمود: خداوند بزرگ امسال حج هیچ کس را نپذیرفته است!

حضرت عبدالله رحمته الله فرموده است: در خواب بسیار ناراحت شدم و گفتم: مردم از هر گوشه و کناری از دنیا، دارایی و ثروت فراوانی را هزینه کرده اند، خستگی فراوانی را تحمل کرده اند، از جای مختلف و دور آمده اند چگونه ممکن است این همه زحمت آنان به هدر برود؟!

۱. با الفاظی مشابه، این گونه آمده است: «إِنَّهُ لَمْ يُقْبَضْ نَبِيٌّ قَطُّ حَتَّى يَرَى مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ: هرگز جان هیچ پیامبری گرفته نمی شود مگر اینکه جای خود را در بهشت ببیند.» به روایت احمد ۸۹/۶، ح ش ۲۴۶۲۷؛ بخاری ۱۶۱۳/۴، ح ش ۴۱۷۳؛ مسلم ۱۸۹۴/۴، ح ش ۲۴۴۴.

این مطلب با لفظی دیگر، و در سیاقی دیگر برای شهید مطرح شده است. به روایت احمد ۱۳۱/۴، ح ش ۱۷۲۲۱؛ ابن ماجه ۹۳۵/۲، ح ش ۲۷۹۹؛ بیهقی، در: شعب الایمان ۲۵/۴، ح ش ۴۲۵۴؛ عبد الرزاق ۲۶۵/۵، ح ش ۹۵۵۹؛ ترمذی ۱۸۷/۴، ح ش ۱۶۶۳. او گفته است: این حدیث، حسن صحیح غریب است.

در آن خواب، در این فکر و خیال بودم که آن ملائکه گفت: اما کار خداوند بسیار شگرف است. در شهر دمشق مردی کفش دوز به نام شیخ علی بن موفق رحمته الله به حج نیامده است. در حالی که خداوند بزرگ برای او حج را نوشته و به خاطر او هم حج همه‌ی حجاج را پذیرفته است.

حضرت عبدالله رحمته الله، فرموده است: من نیز از شادی آن مژده از خواب بیدار شدم و با خود عهد کردم که پس از حج به شام و به زیارت آن فرد بروم.

پس از بازگشت به دمشق رفتم و در باره‌ی منزل شیخ علی بن موفق رحمته الله سؤال کردم. آن را به من نشان دادند. رفتم در زدم. مردی در را باز کرد. پس از سلام و خوش آمدگویی، گفتم: اسم شما چیست؟

فرمود: علی

گفتم: کدام علی؟

فرمود: علی بن موفق.

گفتم: روزها به چه کاری مشغولی؟

فرمود: کفاشی

او گفته است آنچه را که در کعبه در خواب دیدم، برای او تعریف کردم.

او نیز گفت: ببخشید، اسم شما چیست؟

گفتم: عبدالله بن مبارک.

فرمود: ناله‌ای برآورد و بیهوش شد.

وقتی به هوش آمد، گفتم: بگو: پیش از حج چه کاری را انجام داده‌ای؟

گفت: ای عبدالله بن مبارک رحمته الله! مدت سی سال آرزوی ادای حج را داشتم. از

طریق کفاشی سیصد درهم را پس انداز کرده بودم. قصد داشتم به حج بروم. همسرم

باردار بود و ویا را داشت. بوی غذایی از منزل یکی از همسایگان به مشامش خورد.

اشتهای آن غذا را کرد و گفت: باید به منزل آن همسایه بروی و مقداری از آن غذا را

برای من بیاوری.

من نیز رفتم و به آن همسایه گفتم او نیز بسیار ناراحت شد و گفت: چه بگویم؟! واقعیت این است که فرزندان من چند روزی است که چیزی نخورده بودند. دیدم الاغی تلف شده بود. رفتم و مقداری از گوشت آن را آوردم. این بو، بوی گوشت آن الاغ است. متأسفانه برای شما حلال نیست تا برای شما بیاورم.

وقتی این سخن را از آن مرد شنیدم، آتش گرفتم و به سرعت به منزل برگشتم و آن پول را آوردم و به آن مرد دادم. آن مرد برای من دعای خیر فراوانی کرد.

حضرت عبدالله بن مبارک رحمته الله فرموده است: هر دو بسیار سپاس و ستایش خداوند را به جا آوردیم و از یکدیگر خدا حافظی کردیم و من گفتم:

«صَدَقَ الْمَلِكُ فِي الرَّؤْيَا، وَصَدَقَ الْمَلِكُ فِي الْحُكْمِ وَالْقَضَاءِ»

آن ملائکه در خواب درست گفت: و حکم خداوند نیز راست بود.

يك بار به حضرت عبدالله بن مبارک رحمته الله گفته شد: کدام صفت و خصلت برای انسان بسیار سودمند است؟

فرمود: عقل کامل، صفت بسیار ارزشمندی است.

گفته شد: اگر عقل کامل یافت نشود؟

فرمود: دوست مهربان و رفیق خوب.

گفتند: اگر رفیق خوب یافت نشود؟

فرمود: سکوت.

گفتند: اگر مردی یا کسی نتواند خود را کنترل کند و سخن فراوان بگوید:

فرمود: هر کسی یکی از این خصلت‌ها را نداشته باشد، هر چه زودتر بمیرد، بهتر است.

حضرت عبدالله بن مبارک رحمته الله فرموده است: پند و سخن خوب را از هر کسی شنیدید، اجرا کنید. خود من دو پند را از پسری جوان و يك گبر شنیدم. آنها را مانند حلقه در گوش خود کرده‌ام.

اولی، يك سال، زمستان بسیار سرد و سخت بود. از بازار شهر نیشابور عبور می‌کردم. پسر جوانی را دیدم که تنها يك پیراهن را بر تن داشت و از سرما می‌لرزید. گفتم: چرا به بزرگ‌تر خود نمی‌گویی که لباسی را برای تو تهیه کند؟ آن پسر به من نگاهی انداخت و گفت: تو بسیار عجیبی! مگر بزرگ‌تر من نمی‌داند که هوا سرد است و من را نمی‌بینید!

فرمود: سخن آن پسر پند بسیار بزرگی برای من و هر فرد مسلمان بود که اگر احتمالاً چیزی نداشتیم، از خدا گله‌مند نباشیم و اعتراض نکنیم و بدانیم که خداوند که بزرگ ما است، از همه چیز آگاه است.

پند دوم نیز این بود که يك بار دچار مصیبتی شدم. مردم برای دلداری من آمدند. گبری همسایه‌ی ما بود و گفت: ای عبدالله بن مبارک رضی اللہ عنہ! مرد عاقل و مرد خدا کسی است که در روز اول مصیبت کاری را انجام دهد که انسان نادان در روز سوم انجام می‌دهد.

فرمود: سخن آن گبر نیز پند بسیار سودمندی بود. سخن آن گبر، حدیثی را از حضرت فخر عالم رحمۃ اللہ علیہ به یاد من انداخت که فرموده است:

«الصَّبْرُ عِنْدَ الصَّدَمَةِ الْأُولَى»^۱

انسان مسلمان باید در آغاز مصیبت، صبر کند تا پاداش فراوانی را به دست بیاورد.

يك بار فرمود: از میان چهار هزار سخن، چهار سخن را برای شما بر

۱. به روایت طیالسی ص ۲۷۲، ح ش ۲۰۴۰؛ احمد ۲۱۷/۳، ح ش ۱۳۲۹۷؛ عبد بن حمید، ص ۳۶۲، ح ش ۱۲۰۳؛ بخاری ۴۳۰/۱، ح ش ۱۲۲۳؛ مسلم ۶۳۷/۲، ح ش ۹۲۶؛ ابوداود ۱۹۲/۳، ح ش ۳۱۲۴؛ نسائی، در: الکبری ۲۶۳/۶، ح ش ۱۰۹۰۷؛ ابن ماجه ۵۰۹/۱، ح ش ۱۵۹۶؛ ابن حبان ۱۵۴/۷، ح ش ۲۸۹۵. ابن أبی شیبۃ ۵۹/۳، ح ش ۱۲۰۹۲؛ بیهقی ۶۵/۴، ح ش ۶۹۱۹. ترمذی ۳۱۳/۳، ح ش ۹۸۸. او گفته است: این حدیث، حسن صحیح است.

می‌گزینم:

یکم: زیاد به زنان اعتماد. نکنید.^۱

دوم: به مال و ثروت دنیا مغرور نباشید.

سوم: به اندازه‌ی توان معده‌ی خود بخورید و هرگز بیشتر از آن مقدار نخورید.

چهارم: به اندازه‌ی دانش بیاموزید که از آن استفاده کنید.

انسان عاقل باید به طور خاص به سه گروه احترام بگذارد:

یکم: عالم و دانشمند. چون کسی که به عالم احترام نگذارد، قیامت خود را از

دست می‌دهد.

دوم: امیر و بزرگ زمان. چون اگر با او مخالفت کند، از او بهره‌مند نمی‌شود.

سوم: رفیق، دوست و همراه. چون کسی که به دوست احترام نگذارد، مروت خود

را از دست می‌دهد.

نقل است که هنگام احتضار چشم خود را باز نمود و فرمود:

«لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ»^۲

پس برای این تلاشگران باید بکوشند.

او در ماه رمضان سال ۱۸۱ هجری در سن هشتاد و یک سالگی در شهر هیتی عراق

وفات کرد.

آنچه گذشت مختصری از زندگی، سرگذشت و سخنان حضرت عبدالله بن مبارک

علیه السلام بود که امیدوارم سودمند باشد.

خدایا! طاعت و عبادت ما را بپذیر!

۱. منظور، تکیه و اتکا به خواسته‌ها و نقشه‌هایی است که معمولاً در باره‌ی زرق و برق و سایر

خواهش‌های نفسانی دیگر، به مرد خود پیشنهاد می‌کنند. وگرنه، عدم اعتماد به همسر خود

موجب می‌شود که فرد هیچ‌گاه احساس آرامش نکند و همواره نسبت به همسر خود بدبین

باشد که گناه است. م

۳. سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۶۱.

خدایا! ما را با صالحان حشر کن!
خدایا! ما را از بلا و مصیبت دور کن!
آمین

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

حضرت سفیان ثوری رحمه الله

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى نِعْمَةِ الْإِيمَانِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَقَائِدِ سَفِينَةِ الْحَيَاةِ إِلَى سَاحِلِ بَحْرِ
الْعِرْفَانِ، وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَأَوْلِيَائِهِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ إِلَى آخِرِ الزَّمَانِ.

مسلمانان! گل مجلس امروز خویش و نرگس خوشبوی درمان فکر و اندیشه‌ی خود را یکی از اولیا و صالحان و خداشناسان قرار می‌دهیم که در روزگار خود، ماه تابان آسمان خداپرستی، شمعی فروزان برای راه تاریک، ستاره‌ی درخشان دل‌بیداران، چراغ دیار عالمان دین، کشتیان کشتی عرفان، صاحب فتوای بس والا و زیبا، در ردیف بزرگان مجتهدان، پرنده‌ی علم و عرفان، تاج سر ایمان‌داران، بخشنده و سخاوتمند، ابر آسای مشهور به حضرت شیخ سفیان ثوری رحمه الله بود.

پس، در چند لحظه‌ی آینده‌ی عمر خویش، به زندگی و سخنان والای آن مرد نیک گوش دل بسپاریم و آنها را سرمشق زندگی خویش قرار دهیم و از آنها پند و اندرز بگیریم.

یکی از علمای مشهور به امام اوزاعی رحمه الله 'فرموده است: اگر به من گفته شود در

۱. امام ابوعمرو عبدالرحمان بن عمرو اوزاعی رحمه الله، (۸۸- ۱۵۷ق)، فقیه و محدث نامدار شام و پیشوای یکی از مذاهب فقهی که چندی در شام و اندلس پیروانی یافت. مولد اوزاعی را در برخی گزارشها در شهر بعلبک دانسته‌اند، اما وی دوره رشد خود را در کُرک سپری ساخته است.

میان علما فردی را برگزین که با تمام معنا بر اساس قرآن و حدیث عمل کند، حضرت سفیان ثوری رحمته الله را بر می‌گزینم.

حضرت عبدالله بن مهدی رحمته الله نیز فرموده است: حقیقتاً من در زندگی خویش، خردمندتر از امام مالک، و عالم‌تر از سفیان ثوری رحمته الله را ندیده‌ام.

حضرت سفیان ثوری شاگرد امام ابوحنیفه رحمته الله بود و در محضر او درس خوانده است و دست آخر به یکی از علمای بلندپایه‌ی اسلام تبدیل شد و در زهد، تقوا، ورع، پرهیزکاری و تواضع به حدی رسید که در همه جا مشهور شد و در شریعت و طریقت بی مانند بود.

حضرت احمد بن یونس رحمته الله فرموده است:

«مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَعْلَمَ مِنْ سُفْيَانَ وَلَا أَوْرَعَ مِنْ سُفْيَانَ وَلَا أَفْقَهَ مِنْ سُفْيَانَ، وَلَا أَزْهَدَ مِنْ سُفْيَانَ»

کسی را عالم‌تر، با ورع‌تر، فقیه‌تر، و زاهدتر از حضرت سفیان رحمته الله ندیدم.

یکی دیگر از علما فرموده است:

از میان کسانی که حدیث را روایت کرده‌اند، هیچ یک از حضرت سفیان رحمته الله بزرگ‌تر نبوده‌اند.

حضرت سفیان ثوری رحمته الله، علاوه بر عالم بودن، واعظ بی مانند و کم نظیری نیز بوده و حتی به وعظ علما نیز پرداخته است.

در یکی از سخنان خود فرموده است:

«زَيِّنُوا الْعِلْمَ بِأَنْفُسِكُمْ وَلَا تَزَيِّنُوا بِالْعِلْمِ»

کرک: نام چندین آبادی، قریه، و قلعه، در منطقه‌ی جهل عامل لبنان و بیت المقدس است.

۱. امام محمد بن عبد العزیز بن عباس بن محمد بن عبد الله بن احمد بن محمد بن عبد الله بن المهدي بن المنصور بن محمد بن علي بن عبد الله بن العباس بن عبد المطلب أبو الفضل الهاشمي رحمته الله، خطیب مسجد جامع حریه بود.

علم را به وسیله‌ی خود، آراسته کنید، نه اینکه خود را به وسیله‌ی علم آراسته نمایید.

ای عالم، دانش جو، هوشیار باشید، به خاطر علم مغرور نباشید. به وسیله‌ی اخلاق و رفتار و خوشرویی، علم خود را زیبا کنید. نه اینکه نفس خود را به وسیله‌ی علم زیبا کنید.

یعنی حتی اگر عالم هم باشید، رفتار خوب انجام دهید. چون اگر عمل نیک نداشته باشید، به وسیله‌ی علم زیبا نمی‌شوید و به انسان نیک تبدیل نمی‌شوید. او فرموده است:

«الْأَعْمَالُ السَّيِّئَةُ دَاءٌ، وَالْعُلَمَاءُ دَوَاءٌ، فَإِذَا فَسَدَ الْعُلَمَاءُ فَمَنْ يُشْفَى»

رفتارهای بد، دردند. علما دوا هستند. لذا اگر عالمان فاسد شوند، چه کسی این درد را دوا کند؟

در نامه‌ای به یکی از حکام آن روزگار نوشته بود:

بعد از حمد و ستایش خدا و سلام و صلوات بر حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم باری، تو در روزگاری به سر می‌بری که یاران حضرت پیامبر، صلی الله علیه و علی اصحابه، به خدا پناه می‌برند از اینکه آن زمان را نبینند. در حالی که آنان دانشی داشتند که ما نداریم و آنان چنان استوار بودند که ما نیستیم. بدانید که شما در زمانی مشغول کار هستی و در زمانی دیگری واقع شده‌ای که اصحاب و یاران حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم همیشه دعا می‌کردند و می‌فرمودند: خدایا آن دوران را نبینیم. در حالی که آنها از ما عالم‌تر بودند و آنها از ما جلوتر بودند و صبر و حوصله آنها بیشتر بود. پس اکنون که ما با وجود کم‌دانشی، کم‌صبری، و کمی افراد یاور در زمینه‌ی خیر، و فساد مردم، این زمانه را درک کرده‌ایم، چگونه خواهیم بود؟

حضرت سفیان ثوری رحمۃ اللہ علیہ در حق‌گویی، و وعظ در دین از هیچ کسی شرم نداشت.

يك بار هارون الرشید — خلیفه‌ی بغداد — نماز می‌خواند. اما در نماز، ریش خود را بسیار می‌جنباند. وقتی از نماز فراغت یافت، حضرت سفیان رحمته الله خطاب به هارون الرشید فرمود: ای خلیفه! آن نماز که تو خواندی، نماز نبود. ای خلیفه! در روز قیامت، اعمالت را در انظار عموم جمع می‌کنند و آن را بر سر و صورت تو می‌زنند! خلیفه این سخن را بسیار ناخوشایند دانست و با عصبانیت گفت: ای سفیان! با ادب سخن بگو.

شیخ سفیان رحمته الله فرمود: من چگونه از امر به معروف و نهی از منکر دست بر می‌دارم!

خلیفه باز هم این سخن را سنگین دانست.

روز بعد خلیفه دستور داد که حضرت سفیان ثوری رحمته الله را اعدام کنند تا هیچ شخص دیگری جرأت نکند این گونه با خلیفه سخن بگوید.

حضرت سفیان ثوری رحمته الله از این امر اطلاع نداشت. در آن هنگام دو فرد بزرگ متدین در محضرش بودند.

سر خود را روی پای یکی از آن دو عالم گذاشته بود و خوابید. وقتی آن دو مرد آن خبر را شنیدند، بسیار ناراحت شدند و با خود گفتند: آیا او را بیدار کنیم یا نه؟

حضرت سفیان رحمته الله بیدار شده بود و گفت و گوی آنان را می‌شنید. برخاست و فرمود: در باره‌ی چه چیزی سخن می‌گویید؟

آنان نیز خبر را به او دادند.

او نیز فرمود: جان و زندگی من، از نظر من چندان محبوب نیستند. حتی اگر هم من را اعدام کنند، من باز هم پند خود را می‌دهم.

برخاست، تجدید وضو کرد، دو رکعت نماز خواند و رو به آسمان فرمود: ای خدای بزرگ! تو خود می‌دانی که هارون الرشید می‌خواهد به خاطر امر به معروف و نهی از منکر من را اعدام کند. همه چیز در دست تو است.

یکی از آن دو مرد بزرگ که در محضرش بودند، حضرت سفیان بن عیینة رحمۃ اللہ علیہ نام داشت. او فرموده است: هنوز به طور کامل از دعا فارغ نشده بود که به فرمان خداوند کاخ خلیفه به لرزه افتاد و نزدیک بود شهر بغداد با زمین لرزه از میان برود. خلیفه که این امر را دید، گفت: محض رضای خدا، حضرت سفیان ثوری رحمۃ اللہ علیہ را فرا بخوانید تا از او حلالیت طلب کنم.

آنان نیز با احترام بسیار فراوان حضرت سفیان ثوری رحمۃ اللہ علیہ را نزد هارون الرشید آوردند و از او طلب حلالیت کرد و حتی هارون به یکی از مریدانش تبدیل شد.

یک بار به هارون خبر داده شد که حضرت سفیان رحمۃ اللہ علیہ بسیار بیمار است. خلیفه یک پزشک گبر بسیار خوبی داشت. او را برای مداوا نزد حضرت سفیان رحمۃ اللہ علیہ فرستاد.

وقتی که دکتر برای معاینه رفت، گفت: جگر آن مرد از ترس خداوند به خون تبدیل شده است. ای مردم! به راستی دینی که چنین مردی داشته باشد، بسیار حقیقی است. از این رو، آن دکتر بر دست حضرت سفیان رحمۃ اللہ علیہ توبه کرد و مسلمان شد.

خلیفه که از این امر مطلع شد، گفت: سبحان الله! من گمان کردم، طبیب را نزد بیمار فرستاده‌ام، در حالی که بیمار را نزد طبیب فرستاده‌ام. به فرمان خداوند حضرت سفیان ثوری رحمۃ اللہ علیہ نیز از آن بیماری بهبود یافت.

نقل است روزی هارون الرشید و ستّ زبیده،^۲ همسر او، با هم اختلاف داشتند.

هارون الرشید می‌گوید: زن دیگری می‌گیرم.

ستّ زبیده نیز می‌گوید: جایز نیست که بر سر من هُوَ بیاوری!

می‌گوید: هر کسی را به عنوان قاضی و حاکم انتخاب کنی، من قبول دارم.

هارون الرشید می‌گوید: حضرت سفیان ثوری رحمۃ اللہ علیہ را حکم قرار می‌دهیم.

۱. ابومحمد سفیان بن عیینة بن میمون هلالی (۱۰۷-۱۹۸ق)، محدث و فقیه کوفی بود. وی بیش از ۸۰ تن از تابعین را درک کرد و از آنها حدیث شنید. ابن عیینة مورد وثوق رجالیان و محدثان بوده و روایات او در صحاح سته و غیر آن وارد شده است.

۲. همسر هارون الرشید.

یک نفر را به دنبال حضرت سفیان ثوری رحمۃ اللہ علیہ فرستادند. او نیز آمد. هارون پس از خوش آمدگویی، خطاب به حضرت سفیان ثوری رحمۃ اللہ علیہ فرمود: ست زبیده بر این باور است که برای من جایز نیست که مانند هر مرد مسلمانی دو همسر داشته باشم و بر سر او هوو بیاورم! اما جنابعالی مطلع هستید که خداوند بزرگ در سورهی نساء فرموده است:

﴿وَأَتُوا آلَیَحٰی أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا الْحَبِیْثَ بِالطَّیِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِیْرًا ۝ وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِی الْیَمَنِی فَاَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِّنَ الْمَسَاۤءِ مَثْنٰی وَتِلْكَ وَرَبِّعٌ فَاِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَیْمُنُكُمۡ ذَٰلِكَ أَذْنٰی ۝ أَلَّا تَعْلَمُوۡا ۝﴾^۱

و اگر در اجرای عدالت میان دختران یتیم بیمناک هستید هر چه از زنان [دیگر] که شما را پسند افتاد دو دو سه سه چهار چهار به زنی گیرید پس اگر بیم دارید که به عدالت رفتار نکنید به يك [زن آزاد] یا به آنچه [از کنیزان] مالک شده اید [اکتفا کنید] این [خودداری] نزدیکتر است تا به ستم گرایید [و بیهوده عیال وار گردید] حضرت سفیان رحمۃ اللہ علیہ فرمود: ای خلیفه! شما آیهی قرآن را تا آخر تلاوت نکردید. خداوند بزرگ پس از آن فرموده است:

﴿فَاِنْ خِفْتُمْ اَلَّا تَعْدِلُوۡا فَوَاحِدَةً ۝﴾^۲

و اگر می ترسید که مبدا عادلانه رفتار نکنید، فقط به يك تن اکتفا کنید. یعنی: حق با شما نیست و خانم زبیده راست می گوید. شما اجازهی داشتن دو همسر را ندارید. چون نمی توانی در میان آنان با عدالت رفتار کنید. هارون الرشید این قضاوت را بسیار پسندید. دستور داد هزار درهم به حضرت سفیان ثوری رحمۃ اللہ علیہ داده شود. اما او آن پول را نپذیرفت. يك بار حضرت سفیان ثوری رحمۃ اللہ علیہ غذا می خورد. سگی در مقابل او، بر روی زمین

۱. سورهی نساء، آیهی ۲ - ۳.

۲. سورهی نساء، آیهی ۳.

دراز کشیده بود. او نیز گاه گاهی تکه نانی را جلوی آن سگ می انداخت. به او گفته شد: بسیار جای تعجب است. شما با فرزندان خود غذا نمی خوری. اما آن سگ مقابل شما است، با این حال، بازهم غذا می خورید و آن را دور نمی سازید. فرمود: شما نمی دانید آن سگ تا چه حد با وفا است. برای آن تکه نانی می اندازم تا صبح از منزل ما نگهبانی می کند و زیانی هم برای ما ندارد. اما اکثر زن و بچه های این روزگار، انسان را از عبادت دور می سازند. به همین خاطر خداوند بزرگ زن و بچه را به نام «فتنه»^۱ نام برده و فرموده است: مواظب باشید زن و بچه، شما را از راه دین منحرف نسازند.

پناه بر خدا، در آن زمان حضرت سفیان ثوری رحمۃ اللہ علیہ چنین سخنی را بیان فرموده است، زن و بچه ای این روزگار چگونه است؟!

يك بار پند بسیار ارزشمندی را در نامه ای برای فردی به نام علی بن حسن بن سلیم رحمۃ اللہ علیہ نوشت که در آن ایام مقام بزرگی داشته است. لذا بهتر است به این پند و اندرز گوش فرا دهیم و از آن اندرز بگیریم:

ای برادر! نه به شهوت های اهل شهوت غبطه بخور و نه به ناز و نعمتی که در آن به سر می برند. چون روزی پیش روی آنان است که در آن روز قدم ها می لغزند، بدن ها می لرزند، رنگ چهره ها دگرگون می شوند، مردم در آن روز بی نهایت منتظر می مانند، حساب آن روز سخت است و دل ها چنان به پرواز در می آیند که به حنجره می رسند. ای برادر! بر اموری که از طریق این شهوات گرفتار آنها شدند، چه ندامتی وجود دارد.

ای برادر! اموری را کسب کن که به سود شما است نه اموری را که به زیان شما است. کسی که دارایی و ثروت خود را جلو می اندازد و حق خداوند^۲ را از آن می پردازد،

۱. سوره انفال، آیه ۲۸. ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ و

بدانید که اموال و اولادتان مایه آزمون شما هستند و پاداش بزرگ نزد خداوند است. ﴿

۲. نظیر زکات و... م

هم مالش از آن او است و هم بهتر از آن^۱ و کسی که دارایی خود را نگه می‌دارد و حق خداوند را در آن تباه می‌سازد، در روز قیامت دارایی و ثروتش بار گرانی بر گردن خود او است.

زنهار از اینکه شکیبایی خدا نسبت به تو، چنین نباشد اگر گناهی هم انجام بدهی خداوند با تو کاری ندارد. خدای مهربان مخصوصاً راضی نبوده است که حتی پیامبران هم گناهی انجام بدهند، حرام بخورند، و ظلم انجام بدهند. چگونه به شما اجازه می‌دهد این کارها را انجام بدهی. چون خداوند گناه، حرام، و ظلم را برای پیامبران علیهم‌السلام خویش نپسندیده و فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾^۲

ای پیامبران از پاکیزه‌ها بخورید و کارهای شایسته کنید که من از آنچه می‌کنید آگاهم.

ای برادر! نسبت به گناه کوچک سهل‌انگار نباش و بین نسبت به چه کسی معصیت کرده‌ای؟

نافرمانی در برابر پروردگار بزرگ معصیت است. او می‌تواند به خاطر گناه کوچک تو را مجازات کند و از گناه بزرگ عفو و گذشت کند.

ای برادر! نسبت به آنچه که لغزیدی و گذشت، محتاط باش. تو اطلاع نداری که پروردگارت به خاطر آن با تو چه می‌کند. در آن مدتی که از عمر تو هم که باقی مانده است، مواظب خودت باش و خدا می‌داند چگونه می‌گذرد و چه اتفاقی برای خود تو می‌افتد.

فرمود: پیامبری مانند حضرت ابراهیم خلیل — علی نبینا وعلیه السلام — با آن همه بزرگی که داشت از خدا می‌ترسید و در پیشگاه خداوند دعا می‌کرد. همان گونه که خداوند بزرگ در سوره‌ی ابراهیم می‌فرماید: حضرت ابراهیم علیه‌السلام دعا کرد و گفت:

۱. بهتر از آن: بهشت، و رضای خداوند متعال.

۲. سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۵۱.

«وَأَجْنِبْنِي وَبَنِي أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ»^۱

ای خدای بزرگ خودم و فرزندانم را از کفر و بت پرستی محفوظ بدار

در سوره یوسف نیز می فرماید: حضرت یوسف علیه السلام در پیشگاه خداوند دعا می کرد و می فرمود:

«تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ»^۲

ای خدای بزرگ! مرا با ایمان از دنیا بمیران و به بندگان پاکت ملحق شوم.

در سوره قصص نیز فرموده است: حضرت موسی علیه السلام دعا می کرد و می فرمود:

«رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ»^۳

ای خدای بزرگ! به خاطر آن ناز و نعمتی که به من بخشیده ای نظاره گر من

باش و دچار و گرفتار آن نشوم که کمک کنم به آنهایی که مجرم و ظالم هستند

حضرت ابراهیم، یوسف، و موسی علیهم السلام پیامبر بودند در نزد خداوند محبوبیت داشتند و از فرمان خدا سرپیچی نکردند. با این حال، این گونه از خداوند خویش می ترسیدند و دعا می کردند. حال، چگونه ما با کوله باری از گناه در پیشگاه خداوند دعا نکنیم؟

شیخ سفیان رحمۃ اللہ علیہ فرموده است: پیش ابلیس، بدعت، دوست داشتنی تر از گناه است. از گناه توبه می شود. اما از بدعت نه. چون فرد اهل بدعت، آن بدعت را دین تلقی می کند. لذا از آن توبه نمی کند. حضرت سفیان ثوری رحمۃ اللہ علیہ در سوم شعبان سال ۱۶۱ هجری در شهر بصره در سن ۶۳ سالگی وفات کرد.

آنچه گذشت مختصری از زندگی و سخنان ارزشمند حضرت شیخ سفیان ثوری رحمۃ اللہ علیہ بود.

۱. سوره ی ابراهیم، آیه ۳۵.

۲. سوره یوسف، آیه ۱۰۱.

۳. سوره قصص، آیه ۱۷.

خدایا به خاطر حضرت محمد ﷺ و حضرت سفیان ثوری رحمۃ اللہ علیہ ما را بیامرز.
طاعت و عبادت ما را بپذیر.
ما را از بلا و مصیبت حفظ کن (آمین)

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

تفسیر آیه ۳۵ سوره ابراهیم

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ
و [یاد کن] هنگامی را که حضرت ابراهیم علیه السلام گفت پروردگارا این شهر
را ایمن گردان و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بت‌ها دور دار.^۱

این آیات نعمتهایی را که به دودمان دیگری از نسل حضرت ابراهیم علیه السلام یعنی
فرزند حضرت اسماعیل علیه السلام ارزانی داشته خاطرنشان می‌سازد، و آن نعمتها
عبارتست از همان که حضرت ابراهیم علیه السلام در دعای خود از خدای تعالی
درخواست نموده و گفته بود «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا» که عبارت است از:
- طلب توفیق بر اجتناب از بت پرستی

۱. در اینجا مسئله مورد بحث ما بیشتر درباره پرستش بت‌ها است، نه زیارت، توسل و استغاثه و آیه
قرآن صراحتاً پرستش بت‌ها را بیان می‌کند و با آنچه که سایر مسلمانان در کارهایی از قبیل برگزاری
مراسم مولودی برای حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله زیارت مقابر، توسل و استغاثه انجام می‌دهند، بسیار
متفاوت است و کسانی که پرستش بت و این‌گونه مسائل را با یکدیگر همسان و یکسان می‌دانند
کاملاً در اشتباهند از روی بی‌اطلاعی چنین تعبیرهایی را ارائه می‌کنند؛ زیرا مفاد سخن آنان چنین
است که العیاذ باللله حضرت ابراهیم علیه السلام و سایر کسانی که به او ایمان آورده‌اند اطلاع نداشته‌اند که
پرستش بت‌ها با زیارت قبور، توسل و استغاثه آفتاب و فهمیدن و تفاوت فراوانی دارد. درحالی‌که
امروز عده‌ای بر این باورند که این‌گونه مسائل هیچ تفاوتی با هم ندارند و حتی از آن دوران بدتر و
خطرناک‌تر است. یعنی حضرت ابراهیم علیه السلام به زیارت سایر پیامبران الهی قبل از خود نرفته و این
کار را انکار کرده و حتی منکر شنیدن صدای اموات هم شده است. حال آنکه اگر چنین فکری و
تصور را از حضرت ابراهیم علیه السلام داشته باشیم، صراحتاً آنهایی که چنین فکر می‌کنند و حتی بر
زبان می‌آورند، بر روی کاغذ نیز به رشته تحریر در می‌آورند و به آنچه که می‌گویند اعتقاد دارند و آن
را تبلیغ می‌نمایند کافر به شمار می‌آیند و از روی جهالت و بی‌ایمانی قدم برداشته‌اند است.

- نعمت امنیت مکه

- تمایل دلها به سوی اهل مکه

- برخورداری آنان از میوه‌ها، و ...

و همه آنها بدین جهت که (عزیز) و (حمید) بودن خدا را اثبات کند، خاطر نشان شده است.

خدای تعالی نظیر این دعا را بطور مختصر در جای دیگر حکایت کرده و فرموده: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ: و آنگاه که ابراهیم گفت: پروردگارا، این را شهری ایمن بگردان، و به مردمش، هر کس از آنان که به خدا و روز آخرت ایمان بیاورد، از میوه‌ها روزی عطا کن. خدا فرمود: و هر کس کفر بورزد، اندکی او را بهره‌مند می‌کنم، سپس او را به عذاب آتش می‌کشانم، و بد بازگشتگاهی است.»^۱

یعنی اینکه حضرت ابراهیم علیه السلام دو بار از خداوند برای (مکه) امنیت طلبیده است. البته این امکان هم وجود دارد که از اختلافی که میان این دو نقل و حکایت هست، چنین استفاده شود که حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام دو نوبت این دعا را کرده، یکی موقعی که مکه صورت شهر به خود نگرفته بوده و بار دیگر موقعی که به صورت شهر در آمده بود، چون حضرت ابراهیم علیه السلام مکرر به مکه و به سرکشی حضرت هاجر و حضرت اسماعیل علیه السلام رفته بود و آن وقت که حضرت اسماعیل علیه السلام و مادرش را در آنجا اسکان داد و به سرزمین فلسطین برگشت، و برای نوبت دوم به دیدن آنها رفت دید که قوم (جُرْهُم)^۲ دور فرزندش

۱. بقره/ ۱۲۶

۲. جرهم: قبیله‌ای است از یمن که در حوالی مکه عظمه فرود آمدند و حضرت اسماعیل علیه السلام در آن قبیله تزوج کرد.. این طائفه غیر از طائفه، جرهم اولی است. آنان ابتدا در یمن

را گرفته و به وی روی آورده اند، در این موقع از خدای تعالی خواسته است که این محل را شهری امن قرار دهد - چون شهر نبود - و مومنین از اهلش را از ثمرات روزی فرماید. و آن وقت که سرزمین مزبور را به صورت شهری دیده از خدای خواسته است که این شهر را محل امنی قرار دهد.

یکی از مؤیدات احتمال مذکور اختلافات دیگری است که در این دو آیه به چشم می خورد. در آیه بقره برای اهل شهر دعا کرده و برخورداری از ثمرات را خواسته است، ولی در آیات مورد بحث برخورداری ثمرات به اضافه چند چیز دیگر را تنها برای ذریه خود خواسته است.

و بنا بر این، می توان فهمید که این آیات که حکایت دعای حضرت ابراهیم علیه السلام است آخرین مطلبی است که قرآن کریم از کلام و دعای حضرت ابراهیم علیه السلام نقل می کند و نیز می توان با قاطعیت گفت بر اینکه حضرت ابراهیم علیه السلام این دعا را بعد از اسکان حضرت اسماعیل علیه السلام و حضرت هاجر و جمع شدن قبیله جرهم و ساختن خانه کعبه و پدید آمدن شهری به نام مکه به دست ساکنینش در آنجا، کرده است و بخش های این آیات همه دلیل و مؤید این احتمال است.

امنیتی که حضرت ابراهیم علیه السلام برای مکه خواست امنیت تشریعی بوده است نه تکوینی. مقصود این است که قانونی امنیت این شهر را تضمین کند، نه اینکه

سکونت داشتند، سپس به حجاز مهاجرت کردند و در همان جا اقامت گزیدند تا زمانی که حضرت ابراهیم علیه السلام با فرزند خود حضرت اسماعیل علیه السلام به مکه آمد و همین طایفه در مکه بر آنان وارد شدند و در آنجا توطن اختیار کردند. خود و اعقاب وی بر حجاز حکمران بودند تا زمانی که عمالقه بر آنان چیره شدند و در زمان بنیان گذاشتن خانه کعبه در مکه امر خانه داری کعبه بدست آنها بود تا اینکه خزاعه بر آنان پیروز شدند و آنها به یمن مهاجرت کردند.

هر که خواست امنیت آن را بر هم زند - مثلاً - دستش بخشکد، و همین امنیت - بر خلاف آنچه شاید بعضی توهم کرده باشند - نعمت بسیار بزرگی و بلکه از بزرگترین نعمتهایی است که خداوند بر بندگان خود انعام کرده است.

چون اگر قدری در همین حکم حرمت و امنیت قانونی که حضرت ابراهیم علیه السلام به اذن پروردگارش برای این شهر تشریع نموده دقت کنیم، و اعتقادی که مردم در طول چهار هزار سال به قداست این بیت عتیق داشته و تا امروز هم دارند ارزیابی کنیم، آن وقت می فهمیم که چه خیرات و برکات دینی و دنیوی نصیب مردم آن و نصیب سایر اهل حق که هواخواه این شهر و مردم این شهر بوده و هستند شده است. اگر به تاریخ هم مراجعه کنیم خواهیم دید که اهل این شهر از چه بلاهایی که دیگر شهرها دیده اند مصون مانده اند، آن وقت می فهمیم که همین امنیت تشریعی مکه چه نعمت بزرگی بوده که خدا نصیب بندگان خود کرده است.

درخواست حضرت ابراهیم علیه السلام از خدا که او و فرزندانش را از بت پرستی دور بدارد

وقتی گفته می شود (جنبه) و یا (اجنبه) به این معنا است که آن را دور کرد و درخواست حضرت ابراهیم علیه السلام از خدای تعالی که او را از پرستش بتها دور گرداند، پناهندگی او است به خدای تعالی از شر گمراه کردنی که او به بتها نسبت داده و گفته است: «رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضَلُّنَّ: پروردگارا، آن ها، به راستی، گمراه ساخته اند،»^۱ و پر واضح است که این دور کردن هر جور و هر وقت که باشد بالاخره مستلزم این است که خدای تعالی در بنده اش به نحوی از انحاء تصرف بکند. چیزی که هست این تصرف به آن حد نیست که بنده را بی اختیار و مجبور سازد و اختیار را از بنده سلب نماید، چون اگر دور کردن به این حد باشد دیگر

چنین دور بودنی کمالی نیست که شخصی مثل حضرت ابراهیم علیه السلام آن را از خدا مسالت نماید.

پس برگشت این دعا در حقیقت به همان معنایی است که قبلاً خاطر نشان شده بود که: «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ: خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند، با سخن درست استوار می‌دارد.»^۱ و آن اینکه: هر چه از خیرات چه فعل باشد و چه ترك، چه امر وجودی باشد چه عدمی، همه نخست منسوب به خدای تعالی است و پس از آن منسوب به بنده ای از بندگان اوست، بخلاف شر که چه فعل باشد و چه ترك، ابتداء منسوب به بنده است، و اگر هم به خدا نسبت می‌دهیم آن شروری را نسبت می‌دهیم که خداوند بنده‌اش را به عنوان مجازات مبتلا به آن کرده باشد.

پس اجتناب از بت پرستی وقتی عملی می‌شود که خداوند به رحمت و عنایتی که نسبت به بنده ای دارد او را از آن اجتناب (دوری) داده باشد. و خلاصه، صفت اجتناب داشتن از بت پرستی صفتی است که بنده بعد از تملیک خدای تعالی مالك آن می‌شود، و مالك بالذات آن تنها خداست. همچنانکه هدایت راه یافتگان نیز از خود ایشان نیست، بلکه خداوند به ایشان تملیک نموده. خدای تعالی آن را بالذات مالك است و بنده به تملیک خدا مالك آن می‌شود، نه اینکه هدایت خدا چیزی و هدایت بنده چیز دیگری باشد.

خلاصه کلام این است که: منظور از جمله (واجبني) این است که از خدای خود درخواست می‌کند که او و فرزندانش را از پرستش بت‌ها نگهداری نموده، و در صورتی که خود آنان بخواهند به سوی حق هدایتشان کند، و اگر از او خواستند تا دین حق را افاضه شان فرماید افاضه شان بفرماید، نه اینکه ایشان را حفظ بکند، چه اینکه خودشان خواهان این حفظ باشند و یا نباشند، و دین حق را

افاضه شان بکند، چه اینکه خود آنان خواهان آن باشند و یا نباشند - این است معنای دعای آن جناب.

و از آن فهمیده می شود که نتیجه دعا برای بعضی از کسانی است که جهت ایشان دعا شده هر چند که لفظ دعا عمومی است، و لیکن تنها در باره کسانی مستجاب می شود که خود آنان استعداد و خواهندگی داشته باشند، و اما معاندین و مستکبرینی که از پذیرفتن حق امتناع می ورزند دعا در حق ایشان مستجاب نمی شود.

مطلب دیگر اینکه: حضرت ابراهیم علیه السلام در این دعا برای خود و فرزنداناش دعا می کند و می گوید: (و اجنبی و بنی ان نعبد الاصلنام) و معلوم است که کلمه (بنی) تمامی فرزندان را که از نسل او پدید آیند شامل شود، و آنها عبارتند از دودمان حضرت اسماعیل و اسحاق علیه السلام. کلمه (ابن) در لغت عرب همان گونه که بر فرزند بلا فصل اطلاق می شود، بر فرزندان پشتهای بعدی نیز اطلاق می شود، همچنانکه قرآن کریم حضرت ابراهیم علیه السلام را پدر مردم عرب و یهود زمان حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله خوانده و فرموده است: «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ»^۱ و اطلاق بنی اسرائیل (فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام) هم بر یهودیان عصر نزول قرآن - که بسیار است و شاید در چهل و چند جای قرآن اطلاق شده باشد - از همین باب است.

پس حضرت ابراهیم علیه السلام در این آیه دوری از بت پرستی را برای خودش و برای فرزنداناش به آن معنا که گذشت مسالت می دارد.

بنا به فرموده قرآن، حضرت ابراهیم علیه السلام در زمره دعاهای خویش، از خداوند خواست مکه را شهری امن قرار دهد که در دو آیه با اندکی تفاوت در تعبیر به آن

اشاره شده است. در یک مورد، «بلد» به صورت نکره (... اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا) (سوره بقره، آیه ۱۲۶) و در جای دیگر، به شکل معرفه (... اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا) (سوره ابراهیم، آیه ۳۵) به کار رفته است.

بسیاری از مفسران در تبیین اختلاف یاد شده، دعای نخست حضرت ابراهیم علیه السلام را دعا برای شهر شدن آن سرزمین و دومی را دعا برای برقراری امنیت در آن دانسته‌اند.^۱

برخی روایت‌ها هماهنگ با آیات قرآن، امنیت مکه را نتیجه دعای حضرت ابراهیم علیه السلام دانسته‌اند^۲ و برخی دیگر، امنیت آن را از آغاز آفرینش آسمان‌ها و زمین شمرده‌اند.^۳

در جمع‌بندی این دو دسته روایت، دیدگاه‌های گوناگون بیان شده است که یکی از مهم‌ترین آنها این است که امنیت مکه پیش از دعای حضرت ابراهیم علیه السلام تکوینی و به معنای ایمنی از بلایای طبیعی بود و امنیت حاصل از دعای وی تشریعی است که از طریق پیامبران علیهم السلام اعلام شده است.^۴

برای درک اینکه چرا حضرت ابراهیم علیه السلام این گونه دعا می‌کند که خداوند متعال او را از پرستش بت‌ها دور بدارد باید به مطالبی درباره بت و بت‌پرستی در

۱. التفسیر الکبیر، ج ۴، ص ۴۹؛ التحریر و التنویر، ج ۱، ص ۶۹۶

۲. تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۱، ص ۲۲۹؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۹۷-۲۹۹؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۲۱.

۳. صحیح البخاری، ج ۵، ص ۹۸؛ التفسیر الکبیر، ج ۴، ص ۴۹.
اللَّهُمَّ إِنَّ أَبِي إِبْرَاهِيمَ دَعَاكَ أَنْ تَحْرَمَ مَكَّةَ وَ أَنَا أَدْعُوكَ أَنْ تَحْرَمَ الْمَدِينَةَ: خداوند! پدرم ابراهیم در پیشگاه تو دعا کرد که مکه را در حریم نگه داری. من هم دعا می‌کنم که مدینه را در حریم نگه داری. به روایت بخاری ۲۸۸۹؛ مسلم ۳۳۰۸ و ۳۳۰۹؛ ترمذی ۳۹۲۲؛ امام احمد ۱۴۹/۳.

۴. التفسیر الکبیر، ج ۴، ص ۴۹.

قرآن هم اشاره شود.

در زمینه اعتقادات اعراب قبل از اسلام، بهترین منبع قرآن کریم است؛ چرا که قرآن اعتقادات آنها و برخی آداب و رسوم عرب جاهلی خصوصاً مردم مکه، یثرب و حجاز را بیان کرده، اما آثار به دست آمده از اعراب جاهلی، با وجود تفاوت لهجه‌ها و گویش‌ها، دارای اختلافات فراوانی است و قابل اعتماد نیست. همچنین بسیاری از آثار اعراب جاهلی بعد از ظهور اسلام از بین رفته و به آنها اعتنایی نشده است.^۱

وثنی‌ها اساس معتقدات خود را بر پایه‌های منظمی که همه آن را قبول داشته باشند، نهاده بودند،^۲ بلکه مانند مکاتب ذایل امور عالم را به چند نوع تقسیم می‌کردند:

- صابئین^۳

۱. علی، جواد، المفصل فی تاریخ عرب قبل الإسلام، ج ۶، ص ۱۱، ۱۲.

۲. همان، ص ۳۲، ۳۱.

۳. مندیایان پیروان حضرت یحیی علیه السلام تعمیددهنده و یکی از اقلیت‌های مذهبی ایران، عراق و سوریه هستند. مندیایان با نام صابئین نیز شناخته می‌شوند، و آنان را با فرقه مغتسله پیوند داده‌اند؛ در حالی که این مکاتب نحله‌هایی مستقل اما مربوط به هم به شمار می‌روند. مغتسله فرقه‌ای مستقل بودند که اساسی‌ترین آیین‌شان غسل تعمید بود. اما مندیایان همان‌گونه که گفته شد، پیرو یحیی بودند که تعمیددهنده مسیح بود.

در بعضی سنت‌های اسلامی آنان را به اشتباه ستاره‌پرست دانسته‌اند. اما ایشان خود را پیروان حضرت یحیی علیه السلام پیامبر می‌دانند؛ و این حقیقت اصلی است؛ چراکه عده‌ای از ستاره پرستان اهل حران از ترس خلیفه مسلمین که با آنان اتمام حجت کرده بود خود را به دلیل اغماضی که قرآن نسبت به صابئین روا داشته بود صابئی خواندند.

مندایان در کناره‌های رودخانه‌های دجله، فرات و کارون زندگی می‌کنند. جمعیت آن‌ها را ۷۰ هزار نفر در عراق و ۲۵ هزار نفر در ایران برآورد می‌کنند. اصلی‌ترین رکن دینی آن‌ها غسل تعمید در روزهای یک‌شنبه در آب روان است. بالاترین رده روحانیان در میان آن‌ها

- برهمایی‌ها^۱

- بودائیان^۲

«گنجور» و پس از آن «ترمیده» است.

۱. برهما یکی از خدایان بزرگ هندوان باستان به نام یکی از سه خدای پیروان مذاهب برهمایی است که وی را قادر مطلق آفریدگار جهان می‌دانند. نام مذهب برهمایی نیز از آن گرفته شده است این آیین از قدیمی‌ترین ادیان بشری به شمار می‌آید. برهمایان معتقدند که برهما (خالق بزرگ) روز اول خلقت روحانیون را از دهان، سلحشوران را از بازوان، کارکنان را از ران، و مردگان را از پای خود آفرید و این صنوف همیشه ثابت و برقرار است. سه خدای برهمایی عبارتند از:

(۱) برهما (خدای بزرگ و خالق موجودات جهان)

(۲) روشینو (محافظ و آمرکائنات)

(۳) شیوا (مخرب و خراب‌کننده ی موجودات)

شهر مقدس برهماییان بنارست در کنار رود گنگ واقع شده است.

۲. بودا لقبی است که در آیین بودایی به هر کسی که به «روشنی» (بودهی) رسیده باشد اطلاق می‌شود گرچه از آن بیشتر برای اشاره به سیدارتا گوتاما بودا، بنیانگذار آیین بودا استفاده می‌شود. واژه بودا یعنی بیدار شده یا به عبارت دیگر، کسی که به روشنی رسیده است. در بسیاری از منابع وقتی صحبت از «بودا» می‌شود منظور همان «گوتاما بودا»، بنیانگذار مذهب بودایی است و همین به این باور بوداییان، بسیاری دیگر نیز به «مقام بودایی» رسیده‌اند. آیین بودا یا آیین بودایی، بوداگرایی یا بودیسم یکی از دین‌های هندی با ۵۰۰ میلیون پیرو در سراسر جهان است. این دین برپایه فلسفه‌ای مبتنی بر آموزه‌های سیدارتا گوتاما [۳] که در حدود ۵۶۶ (پیش از میلاد) تا ۴۸۶ (پیش از میلاد) می‌زیسته، است.

آیین بودا به تدریج از هندوستان به سراسر آسیا، آسیای میانه، تبت، سریلانکا، یمن، آسیای جنوب شرقی و نیز کشورهای خاور دور مانند چین، مغولستان، کره و ژاپن راه یافت. آیین بودایی به عنوان دین پاکان در نظر گرفته می‌شود و با ۵۰۰ میلیون پیرو یکی از ادیان اصلی جهان به‌شمار می‌آید. آیین بودا بیشتر بر کردار نیک، پرهیز از کردار بد و ورزیدگی ذهنی تأکید دارد.

آنان همچنین برای امور مربوط به هر یک از آسمان، زمین، حیوانات، نباتات، دریا و خشکی، اله و معبودی قرار می‌دادند و آنها را به جای خدا می‌پرستیدند و شفیع و مقرب درگاه خدا می‌دانستند، آن گاه مجسمه ای به نام بت برای آن می‌تراشیدند که آن مجسمه خصوصیات آن اله را نشان می‌داد.^۱ بت پرستان عوام که متوجه این اصول اعتقادی نمی‌شدند، همانند آنچه در اعراب جاهلی مکه و بت پرستان عالم مشاهده می‌کنیم، عقاید ضابطه - مند و ثابتی نداشتند. برخی برای ساکنان زمین خدایانی قائل بودند و بت‌هایی را به همین عنوان می‌تراشیدند و می‌پرستیدند،^۲ اما برخی دیگر بت‌های تراشیده را نه - تنها آلهه می - دانستند، بلکه این بت‌ها را به عنوان معبود حقیقی می‌پرستیدند. آنان آسمان‌ها و دریاها را مربوب خدای سبحان و خدا را رب آنها می‌دانستند؛ چنان که از مضمون سخن فرعون به هامان استفاده می‌شود که گفت: (يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ فَأَجْعَلْ لِي صَرْحًا لَّعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى)^۳ ای هامان برایم بر گل آتش بیفروز و برجی [بلند] برای من بساز شاید به [حال] خدای موسی اطلاع یابم.

مشرکان مکه در باره بت‌ها عقاید خاصی داشتند که برخی از آنها به صورت خلاصه عبارت‌اند از:

۱. شفاعت و واسطه‌گری بت‌ها بدون اذن الهی

بت پرستان گرچه خدا را خالق هستی می‌دانستند، ولی او را نمی‌پرستیدند، بلکه می‌گفتند عبادت مخصوص بت هاست و شأن خداوند متعال اجل از آن

۱. همان، ج ۶، ص ۴۶؛ رازی، فخرالدین، مفاتیح الغیب، ج ۱۷، ص ۲۲۷.

۲. علی، جواد، پیشین، ج ۶، ص ۴۶.

۳. سوره قصص (۲۸)، آیه ۳۸.

است که بشر او را عبادت کند، بلکه باید مخلوقات بزرگ‌تر مانند روح آسمان‌ها، ستارگان و غیر اینها عبادت شوند.^۱ آنها بت‌ها را به عنوان واسطه‌های تکوینی بین خود و خدا تقدیس می‌کردند؛ گرچه برخی با انحراف از این عقیده، برای بت‌ها استقلال قائل شدند. آنان اعتقاد داشتند خداوند تدبیر موجودات زمینی را به اجرام آسمانی — که آنها را دارای روح می‌دانستند — و فرشتگان و جنیان و قدّيسان بشری واگذاشته است و اینها فرزندان خدا و واجد بخشی از حقیقت خدا هستند و نیز به سایر موجودات قدرتمند طبیعی و غیر طبیعی که بت‌ها نماد آنهایند، واگذار کرده است. همچنین معتقد بودند برای هر نوعی از انواع مخلوقات خدایانی هست؛ مانند خدای آسمان، خدای زمین و خدای دریا،^۲ و ذات خداوند هیچ دخالتی در تدبیر عالم و شئون آن ندارد؛ پس پرستش او بی معناست. افزون بر این، آنها شفاعت را برای جلب نفع و دفع شر در دنیا و آن را امری تکوینی و لازمه وجود قوی‌ترها در عالم می‌دانستند و معتقد بودند بت‌ها سمبل موجودات قوی‌ترند و موجوداتی مستقل‌اند و قدرت نافذ در بر آمرزش گناهان دارند و در سرنوشت بت پرستان مؤثرند و ...

۲. انکار نبوت و ارتباط انسان با خداوند

مطالبی که در ذیل آیات ۲۳ و ۲۴ سوره مؤمنون آمده، از گفته‌های بت پرستان حکایت کرده است.

اول: آنان معتقدند: (مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ) این [مرد] جز بشری چون شما نیست می‌خواهد بر شما برتری جوید. نتیجه این سخن این است که حضرت نوح علیه السلام یکی از افراد بشر است. اگر او در ادعای وحی الهی

۱. رازی، فخرالدین، پیشین، ج ۲۶، ص ۴۲۱

۲. فخر رازی، محمد عمر، تفسیر کبیر، ج ۷، ص ۳۷.

خود راست می‌گفت و به راستی با عالم غیب اتصال داشت، شما هم باید مثل او به غیب اتصال می‌داشتید؛ چون شما در بشریت و لوازم آن چیزی کمتر از او ندارید و چون چنین اتصالی در شما نیست، پس او در ادعای خود کاذب است؟ زیرا ممکن نیست کمالی در خور طاقت بشر باشد، ولی در میان تمامی افراد بشر فقط یک نفر به آن کمال برسد و بدون هیچ شاهدهی مدعی آن گردد. پس دیگر هیچ وجهی برای ادعای او نمی‌ماند، مگر اینکه بخواهد بر شما برتری یابد و ریاست کند. دلیلش همین است که به بانگ بلند می‌گوید: همه باید از من پیروی و اطاعت کنید. در حقیقت حجتی که ارائه کرده اند، منحل به دو حجت می‌شود.

دوم: آنان معتقدند: «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً» و اگر خدا می‌خواست قطعا فرشتگانی می‌فرستاد. می‌گویند که اگر خدا خواسته باشد ما را به دعوت غیبی خود بخواند، باید یکی از ملائکه مقرب خود را برای این کار انتخاب کند و به سوی ما گسیل بدارد، نه بشری که هیچ نسبت و ارتباطی با او ندارد. علاوه بر این، اگر آن ملائکه را که گفتیم بفرستد و آنها بشر را به سوی یکتاپرستی دعوت کنند و بگویند که نباید ما ملائکه را ارباب و معبودهای خود بگیرید، بشر بهتر گفته آنان را می‌پذیرد و زودتر تصدیق می‌کند؛ چون خود آنان می‌گویند که غیر خدا را نباید پرستید.

اگر از ارسال ملائکه تعبیر به انزال کرد، علتش آن است که ارسال با انزال تحقق پیدا می‌کند و اگر به لفظ جمع تعبیر کرد نه مفرد، شاید به این جهت باشد که مرادشان از این ملائکه همان ملائکه ای باشد که مشرکین آلهه خود گرفتند و این گونه فرشتگان در نظر مشرکین بسیارند.

سوم: آنان معتقدند «مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ»: [ما] در میان پدران نخستین خود چنین [چیزی] نشنیده‌ایم. اگر دعوت حضرت پیامبر ﷺ حق بود،

نظیر و ماندنی برایش پیدا می‌شد و تاریخ گذشتگان ماندنی برای آن نشان می‌داد و قطعاً پدران و نیاکان ما از ما بهتر و عاقل تر بودند و در اعصار آنان چنین دعوتی اتفاق نیفتاده است. پس این دعوت نوظهور و دروغی است.

چهارم: اینکه گفتند: «إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّى حِينٍ» او نیست جز مردی که در وی [حال] جنون است پس تا چندی در باره‌اش دست نگاه دارید. کلمه «بِهِ جِنَّةٌ» یا مصدر، به معنای مجنون است و یا مفرد جن است و معنای «بِهِ جِنَّةٌ» این است که فردی از جن در او حلول می‌کند و این مرد به زبان آن جن حرف می‌زند؛ زیرا چیزهایی می‌گوید که عقل سلیم آن را قبول ندارد و جز دیوانگان آن را نمی‌گویند. پس ناگزیر مدتی صبر کنید، شاید از این کسالت بهبودی یابد یا بمیرد و شما از شرش آسوده شوید.

این دلایل چهارگانه در سخنان بزرگان قوم حضرت نوح علیه السلام دیده می‌شود و ممکن است هر یک از این سخنان، دلایل طایفه‌ای از اقوام بوده باشد. این دلایل هر چند جدلی بودند و اشکالاتی دارند، لیکن بزرگان قوم حضرت نوح علیه السلام با این گونه سخنان عوام را از توجه به گفته‌های حضرت نوح علیه السلام باز می‌داشتند و آنان را در ضلالت باقی می‌گذاشتند.

۳. انکار معاد

بت پرستان به رغم اعتقاد به مبدأ، روز رستاخیز و بازگشت به سوی خدا را انکار می‌ورزیدند و با سوگند آن را تأکید می‌کردند. قرآن کریم در مواردی بدین امر اشاره کرده است.

آیه شریفه ۴۹ سوره یس^۱ پاسخ به این است که کفار به عنوان استهزا می‌گفتند:

۱. خداوند متعال در این آیه فرموده است: «مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ: آنان جز در انتظار يك بانگ بلند نیستند که آنان را در حالی فرامی‌گیرد که سرگرم جدال

«پس این وعده کی است، اگر راست می‌گویید؟» خدای تعالی در این جمله، کفار مسخره‌کننده را به سخره و استهزا می‌گیرد و به سؤال آنان اعتنایی نمی‌کند.

کفار با تعجب درباره قیامت می‌گویند: «وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاه مان بپا داشت؟». اساس چنین سخنی، همان انکار معاد در دنیا است و از روز جزا غفلت می‌کردند و همواره غرق در هواها بودند. وقتی به طور ناگهانی سر از قبر بیرون می‌آورند و به سرعت به طرف محشر و عالمی می‌روند که جز عذاب شر، انتظار دیگری در آن ندارند، ناگزیر دچار فزع اکبر و دهشتی می‌گردند که حتی کوه‌ها تاب تحمل آن را ندارد. به همین جهت طبق عادت خود در دنیا هنگام برخورد با خطر اولین عکس العمل آنها گفتن واویلا است. آن گاه می‌پرسند: چه کسی آنان را از مرقدشان برانگیخت؟ این بدان جهت است که دهشت، آنان را از توجه به هر چیز دیگری غافل می‌سازد. بعد از گفتن واویلا، و بعد از پرسش از اینکه چه کسی آنان را از مرقدشان برانگیخته، به یاد می‌آورند که در دنیا فرستادگان خدا همواره روز بعث و جزا را وعده می‌دادند. آنگاه آنان به حقانیت وعده‌ها شهادت می‌دهند و خود را پناهنده رحمت خدا قرار می‌دهند و می‌گویند: «این همان بعث و جزایی بود که رحمان وعده می‌داد». همین گفتارشان نیز از در نیرنگ و کیدی است که در دنیا به آن خو گرفته بودند شروع به تملق و اظهار ذلت و اعتراف به ظلم و تقصیر می‌کردند.

۴. اعتقاد به جبر

بت پرستان خود را مجبور و بت پرستی شان را به اراده خدا می‌دانستند: «اگر خدا می‌خواست، ما هیچ چیزی جز او را نمی‌پرستیدیم». قرآن کریم ضمن نفی این پندار نادرست، بر اختیار و آزادی انسان در پرستش تأکید می‌ورزد.

در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که آیا اعمال و رفتاری که مسلمانان در توسل و استغاثه انجام می‌دهند مانند توسل و استغاثه مشرکان به بت‌ها است؟ در پاسخ باید گفت: کسانی که اعمال مسلمانان را با اعمال مشرکان صدر اسلام مقایسه می‌کنند یا جاهل و ناگاه از حقیقت توحید و توسل‌اند و یا مغرض و برای مغالطه و تشویش اذهان موحدان مقایسه می‌کنند. وقتی آیات مربوط به مشرکان را بررسی می‌کنیم روشن می‌شود که قیاس مع الفارق است و رفتار و اعمال مسلمانان هیچگونه شباهتی با رفتار و اعمال مشرکان که در آیات بیان شده است، ندارد. زیرا از این آیات استفاده می‌شود، که مشرکان:

۱. غیر خدا را عبادت و بندگی کردند،
۲. موجوداتی را که سود و زبانی نداشتند، اله قرار داده بودند.
۳. بت‌ها و طاغوت را بی اذن الهی برگزیدند.
۴. مشرکان در روز قیامت به شرکایی که در دنیا برگزیدند کفر می‌ورزند و آنان را انکار می‌کنند.

(در روز قیامت) هیچ شفيعی از کسانی را که در دنیا حق و مددکار گرفتند نمی‌یابند بلکه به آن شریکان و خدایان باطل کافر می‌شوند. در صورتی که مسلمانان به کسانی که دنیا متوسل شدند در قیامت هم متوسل شده و آنان را به عنوان شفيع خود قرار می‌دهید.

با يك نگاه به قرآن کریم و سنت شریف روشن می‌شود که کافران و مشرکان دارای طوایف و گروه‌های گوناگونی بوده‌اند که هر يك از آنان از گرایش خاصی برخوردار بوده‌اند نه آن طور که ابن عبدالوهاب همه آنان را موحد دانسته است. بلکه برخی از آنان منکر توحید ربوبی و برخی منکر توحید در اطاعت و گروهی حضرت عیسی علیه السلام را خدا و گروهی برای خدا فرزند قایل بودند و همچنین چندین ویژگی دیگر که در قرآن معرفی فرموده است که هیچ يك از این ویژگی‌ها

در عقاید و رفتار مسلمانان وجود ندارد.

خلاصه اینکه:

- ۱- دعا برای حفظ فکر و عقیده‌ی صحیح، از بهترین دعاهاست.
- ۲- مراکز عبادت باید امنیت داشته باشد.
- ۳- امنیت، شرط لازم برای زندگی است.
- ۴- رهبران جامعه باید به فکر امنیت مردم باشند.
- ۵- امنیت، برای آزادیِ گناه و عیاشی نیست، بلکه امنیت باید مقدمه‌ی عبادت باشد.
- ۶- احتمال خطر شرك، از هیچ مقامی حتّی قهرمان توحید و حضرت ابراهیم علیه السلام دور نیست.
- ۷- در دعاها، دیگران به خصوص فرزندان خود را نیز یاد کنیم.

حضرت شقیق بلخی رحمۃ اللہ علیہ

بسم الله الرحمن الرحيم

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ حَقَّ حَمْدِهِ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى نَبِيِّ الرَّحْمَةِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ،
وَأَوْلِيَائِهِ وَاتَّبَاعِهِ إِلَى يَوْمِ لِقَائِهِ

مجلس نشین امروزمان، بازهم یکی از صالحان و اولیای خدا است که در روزگار خویش، غواص دریای شریعت، پیک صحرای طریقت، سرکاروان پارسایان، پیشاهنگ عابدان، استاد حضرت حاتم اصم رحمۃ اللہ علیہ^۱ و خلیفہی حضرت ابراهیم ادهم رحمۃ اللہ علیہ بود؛ این شخصیت والا و مبارک حضرت شیخ شقیق بلخی رحمۃ اللہ علیہ است. پس در محضر او باادب باشیم تا به سرگذشت و سخنان زیبای او گوش بسپاریم و از آنها پند و اندرز بگیریم. حضرت شیخ شقیق بلخی رحمۃ اللہ علیہ، یکی از صالحان دارای علم، عرفان، زهد، طاعت، کشف و کرامت بوده و در همه‌ی علوم آن روزگار دست بالایی داشته است. به محضر حضرت موسی کاظم رحمۃ اللہ علیہ^۲ رسیده و مذهب حنفی داشته است. در آغاز به بازرگانی

۱. زاهد، محدث حنفی مذهب و صوفی مشهور قرن سوم در خراسان. کنیه او در بیشتر منابع ابو عبد الرحمن ذکر شده است. گفته اند که او ناشنوا نبود، ولی به سبب حادثه‌ای تظاهر به ناشنوا بودن کرد و به همین دلیل به اصم معروف گردید. تاریخ ولادت شیخ حاتم رحمۃ اللہ علیہ مشخص نیست. وی در بلخ زاده شد. شیخ حاتم رحمۃ اللہ علیہ احادیثی را از قول شقیق بلخی، شداد بن حکیم، عبدالله بن مقدم، رجاء بن مقدم، سعید بن عبدالله ماهیانی، سعید بن عباس، ابوعلی سقاء و ابو عثمان صوفی رحمۃ اللہ علیہ روایت می کرده است.

۲. حضرت موسی بن جعفر الکاظم، یا موسی کاظم ملقب به ابو ابراهیم، ابوالحسن و ابو

پرداخته و بعدها به سوی خداوند بازگشته و از دست حضرت ابراهیم علیه السلام خرقة^۱ و اجازهی ارشاد گرفته است.

به گفته‌ی راوی، علت بازگشت حضرت شیخ شقیق بلخی رحمته الله به سوی خدا چند امر بوده است:

یکم: او می‌فرماید: پس از پایان تحصیلات به کسب و کار پرداختم. يك بار در بلخ و بخارا برای بازرگانی به تُرکستان^۲ رفتم. روزی به عبادت‌گاه آنان سر زدم. دیدم استاد و بزرگ آنها در آنجا بود و در جلوی يك بت گریه و التماس می‌کرد. با تعجب بسیار نزد او رفتم و گفتم: چیزی که تو پرستش می‌کنی، باطل است. آن بت غیر جاندار است و نه می‌تواند به تو سودی برساند و نه زیانی. چرا در پیشگاه خداوند راز و نیاز نمی‌کنی که همواره و همیشه زنده، دانا، و بر هر چیزی توانا است. او را پرستش کن و از خدا شرم کن و برای او شريك قائل نشو.

عبدالله یکی از ائمه‌ی اهل بیت علیهم السلام، و فرزند حضرت جعفر صادق علیه السلام است. وی در روز ۷ صفر سال ۱۲۸ ه.ق. در ابواء (منطقه‌ای در میان مکه و مدینه) به دنیا آمد.

۱. خرقة، از ریشه خَرَقَ به معنای پاره کردن، در لغت به معنای تکه‌ای از لباس پاره‌شده است که از آن برای وصله زدن استفاده می‌کردند. همچنین به معنای لباس پر از وصله یا حتی لباسی است که کل آن از تکه‌های مختلف دوخته شده است. خرقة، لباس پیراهن‌مانند و جلو بسته‌ای که سالکان به نشانه ورود به طریقت از دست پیر می‌پوشیده‌اند و آداب و ادبیات خاص خود را داشته است.

۲. تُرکستان به معنی سرزمین ترکان لفظی فارسی است که هیچ‌گاه به یک منطقه واحد اطلاق نشده است. این نام اولین بار توسط جغرافی‌دانان فارسی زبان برای اشاره به منطقه زندگی ترک‌ها استفاده شده است. این نام اصولاً به سرزمینی اطلاق می‌شده که مسکن اصلی قوم ترک در آنجا بوده و تقریباً ایالت سین کیانک یا ترکستان چین کنونی است ولی بر اثر مهاجرت مستمر این قوم بطرف شرق و غرب، رفته رفته قسمت اعظم آسیای مرکزی نام ترکستان به خود گرفت چنانکه مناطقی که در عهد باستان توران می‌گفتند، بتدریج ترکستان نامیده شده و هم اکنون ترکستان غربی نام دارد.

آن مرد عالم اندکی تأمل کرد و سپس گفت: اگر آن گونه است که تو می‌گویی، چرا از دیار بلخ و بخار به اینجا رسیده‌ای؟ اما به نظر می‌رسد گفتار و کردار تو مانند هم نیست. چون اگر به سخن خویش باور داشتی، به اینجا نمی‌آمدی. چون خدایی که رازق است، می‌توانست در آنجا به شما روزی بدهد و در جست‌وجوی آن نباشی. سخن آن عالم من را هوشیار ساخت. اما در دل خویش گفتم: چنین نیست. حضرت فخر کائنات محبوب ما صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در حدیثی فرموده است:

«الْجَالِبُ مَرْزُوقٌ»^۱

کسی که از سرزمین‌های دیگر کالایی بخرد و به دیار خود بیاورد و با بهایی

متعادل آن را به مردم بفروشد، روزی‌اش افزایش می‌یابد.

به سخن او توجهی نکردم. کالاها را خریدم و بازگشتم. در راه، با گبری همراه شدم. او گفت: به چه کاری مشغولی؟
گفتم: تجارت.

گفت: ای شقیق در اشتباه هستی. چون اگر به دنبال رزق و روزی‌ای هستی که خدا برای تو تعیین کرده است، حتی اگر دنبال آن هم نروی آن را به تو می‌دهد. اگر هم به دنبال رزق و روزی‌ای هستی که آن را برای تو تعیین نکرده است، کار تو تباه کردن عمر است. چون هرگز آن را به دست نمی‌آوری.

۱. به روایت دارمی ۳۲۴/۲، ح ش ۲۵۴۴؛ ابن ماجه ۷۲۸/۲، ح ش ۲۱۵۳.. بیهقی، در: السنن الکبری ۳۰/۶، ح ش ۱۰۹۳۴؛ شعب الایمان ۵۲۵/۷، ح ش ۱۱۲۱۳؛ ابن عدی ۲۰۳/۵ زندگینامه‌ی شماره‌ی ۱۳۵۶ علی بن سالم بن ثوبان رحمۃ اللہ علیہ. او گفته است: شیخ علی بن سالم رحمۃ اللہ علیہ با همین حدیث، شناخته می‌شود و حدیث دیگری را از وی نمی‌شناسم. امام بخاری رحمۃ اللہ علیہ نیز گفته است: در احادیث خود، مورد متابعت قرار نمی‌گیرد. سپس همین حدیث را ذکر کرده استحافظ در فتح الباری ۳۴۸/۴ گفته است: به روایت امام ابن ماجه و امام حاکم. رحمۃ اللہ علیہ اسناد آن ضعیف است. امام عجلونی رحمۃ اللہ علیہ ۳۹۳/۱ گفته است: سند آن ضعیف است.

با خود گفتم: واقعاً سخنی زیبا و سودمند است. حضرت محمد ﷺ محبوب فرموده است:

«الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَاطْلُبُهَا وَلَوْ كَانَ عِنْدَ الْكَافِرِ»^۱

حکمت همانند چیزی است که از انسان مسلمان گم شده باشد و پیش هر کسی آن را پیدا کردی آن را نگه‌دار هر چند آن طرف کافر باشد.

اما باز هم گفتم: این گونه نیست. حضرت رسول اکرم ﷺ در حدیثی فرموده است:

«أَفْضَلُ الْمَكَاسِبِ التَّجَارَةُ»

با فضیلت‌ترین کسب و کار، تجارت است.

اگر بد بود، حضرت رسول الله ﷺ چنین نمی‌فرمود. به سخن او نیز عنایتی نکردم و به بلخ بازگشتم.

سخن آن دو مرد مرا بسیار آگاه کردند، اما باز هم بر همان حال و وضع ماندم تا اینکه يك سال در بلخ و بخارا قحطی رخ داد و چنان شد که مردم یکدیگر را می‌خوردند.

در آن قحطی، روزی در بازار با غلامی برخورد کردم که بسیار سر حال بود و می‌خندید. من نیز بسیار تعجب کردم که مردم یکدیگر را می‌خورند و او هم این‌گونه سر حال است و می‌خندد!

نزد او رفتم و گفتم: ای مرد! اکنون که زمان شادی و خنده نیست! مگر نمی‌بینی که مردم در چه وضعیتی هستند؟

گفت: من چه مشکلی دارم. من غلام و کارگر فلانی هستم که زمین دارد. به قدری گندم دارد که نمی‌گذارد هیچ وقت گرسنه شویم.

۱. با لفظی مشابه، به روایت ابن حبان، در: الضعفاء ۱/۱۰۴ زندگینامه‌ی شماره‌ی ۱۵ حضرت ابراهیم بن الفضل المنخزومی رحمته الله؛ ابن ماجه ۱۳۹۵/۲، ح ش ۴۱۶۹. ترمذی ۵۱/۵، ح ش ۲۶۸۷. او گفته است: این حدیث، غریب است.

حضرت شقیق بلخی رحمۃ اللہ علیہ فرموده است: وقتی این سخن را از آن غلام شنیدم، از هوش رفتم. وقتی به هوش آمدم، سر خود را به سوی آسمان بلند کردم و گفتم: ای خدای بزرگ! آن غلام به ارباب خود می‌نازد که مالک یک روستا است و چند خروار گندم دارد. من که خود را بنده‌ی تو می‌دانم و تو هم مالک الملک و روزی‌دهنده‌ی ما هستی، پس چرا باید برای زندگی مقطعی دنیوی غصه بخوریم.

سخن آن غلام به شدت بر من اثر گذاشت و عامل توبه و بازگشت کامل من به بازار خداپرستی شد. نقل است تا زمان مرگ، همواره می‌فرمود که من شاگرد و دانش‌آموز آن برده هستم.

حضرت شیخ شقیق بلخی رحمۃ اللہ علیہ شخصی بسیار مبارک و واعظی بسیار بزرگ بود و باید سخنانش را آویزه‌ی گوش‌هایمان کنیم.

یک بار مشغول وعظ و پند مردم بود. خطاب به مردم فرمود: ای مردم! من بسیار تحصیل کردم و کتاب‌های فراوانی را مطالعه نمودم. کسب و کار فراوانی کردم و به مناطق فراوانی سر زدم. افراد فراوانی را نیز دیدم و به محضر علما و صالحان فراوانی رسیدم. دست آخر برای من معلوم شد که رضایت خداوند در چهار چیز است و کسی که در او چهار خصلت موجود نباشد، خداوند بزرگ از او راضی نیست.

اول اینکه، نسبت به رزق و روزی خود اطمینان و باور داشته باشد که تا زنده است خداوند بزرگ او را بی‌روزی نمی‌سازد.

دوم اینکه، باید هر کار خوب و عملی را که انجام می‌دهد، پیش از هر چیز برای رضای خداوند انجام دهد.

سوم اینکه، باید بداند که شیطان دوست او نیست. بلکه دشمن او است. لذا نباید به فرمان او گوش بدهد.

چهارم اینکه، باید تا هنگامی که نوبت او نرسیده و مرگ مهمانش نشده است، خود را برای سفر دور و دراز مرگ آماده کند.

حضرت شیخ حاتم اصم رحمۃ اللہ علیہ، که طلبه و شاگرد شیخ شقیق بلخی رحمۃ اللہ علیہ بود، می‌فرماید: استاد من حضرت شیخ شقیق رحمۃ اللہ علیہ یک بار فرمود: دنیا و قیامت بسیار از هم

دورند. انسان باید بسیار مواظب باشد. همان گونه که برای دنیا تلاش می‌کند، برای قیامت بیشتر تلاش کند. بیست سال مشغول قرآن بودم تا توانستم دنیا و آخرت را از هم متمایز کنم. به وسیله‌ی این آیه‌ی مبارک که خداوند بزرگ فرموده است:

«وَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ»^۱

و آنچه به شما داده شود بهره ﴿ گذرای ﴾ زندگانی دنیا و پیرایه آن است، و آنچه نزد خداوند است بهتر و پایدارتر است، آیا تعقل نمی‌کنید.

سپس به مردم رو کرد. رنگ چهره‌اش سرخ شد و با عصبانیت فرمود: ای مردم! شما بسیار عجیب هستید. من درك نمی‌کنم شما چه هستید؟ اگر مُرده‌اید، چرا روزی انسان‌های زنده را می‌خورید؟ بفرمایید تشریف ببرید به گورستان. اگر بچه و کم دانشید، بفرمایید مکتب‌خانه و آموزش ببینید. اگر دیوانه‌اید، بفرمایید تیمارستان. اگر کافرید، در دیار مسلمانان چه می‌کنید؟ اگر هم مسلمانید، بفرمایید: خداپرستی کنید. اما چنین به نظر می‌رسد که بسیاری از شما اسماً مسلمانید، اما خداپرست نیستید، بلکه مخلوق‌پرستید.

این سخن حضرت شیخ شقیق بلخی رحمته الله در باره‌ی بسیاری از مردم کنونی واقعیت دارد. متأسفانه بسیاری از مردم تنها بر اساس شناسنامه و اسم، مسلمانند و عمل اسلامی با آن نام و نشان همراه نیست.

حضرت شیخ شقیق بلخی رحمته الله در زمینه‌ی بیان حق، از هیچ کس شرم نداشته است. يك بار در سفر حج، راه و مسیرش به بغداد می‌افتد. هارون الرشید از آمدن او مطلع می‌شود. کسی را به دنبالش می‌فرستد. او نیز نزد هارون می‌رود. هارون الرشید ضمن خوش آمدگویی به او می‌گوید: شما شیخ شقیق بلخی رحمته الله زاهد هستید؟ می‌فرماید: آری، نام من شقیق است. اما شیخ و زاهد نیستم.

هارون الرشید که با او سخن می‌گوید، در می‌یابد که شخصیت بسیار مبارک و عالم بسیار حق‌گویی است. لذا می‌گوید: باید من را نصیحت کنید.

حضرت شقیق رحمۃ اللہ علیہ می‌فرماید: ای هارون الرشید! می‌دانی که خداوند بزرگ تو را خلیفه‌ی اسلام و در جایگاه حضرت ابوبکر رضی اللہ عنہ قرار داده است. یعنی از تو ایمان می‌خواهد.

تو را در جایگاه حضرت عمر رضی اللہ عنہ قرار داده است. یعنی از تو عدالت می‌خواهد. تو در جایگاه حضرت عثمان رضی اللہ عنہ قرار داری. خداوند شرم و حیا را از تو می‌خواهد. تو جانشین حضرت علی رضی اللہ عنہ هستی؛ باید شجاع و دلیر باشی. بدان که خداوند بزرگ خانه‌ای را بنا کرده و نام آن را دوزخ گذاشته و تو را دربان و نگهبان آن ساخته است. خداوند بزرگ، دارایی دنیا و قدرت را به تو داده است و از تو می‌خواهد آنان را از آتش جهنم دور سازی و مردم را با مال دنیا خوشحال نمایی. اگر از فرمان خدا سرپیچی کردند، آنان را تنبیه کنی، اگر به ناحق کسی را کشتند، آنان را قصاص کنی. اما ای هارون الرشید! آگاه باش! اگر این کارها را انجام ندهی، تو در پیشاهنگ دوزخیان خواهی بود.

ای خلیفه! تو مانند سرچشمه‌ای و کارگزاران تو مانند نهر آب. اگر سرچشمه تیره نباشد، آب موجود در نهر زلال و شفاف خواهد بود. اما اگر سرچشمه‌ی آب تیره باشد، آب نهر نه تنها گل‌آلود خواهد بود، بلکه گل‌آلود هم خواهد شد.

در واقعیت نیز همین‌گونه است. همیشه کوچک‌تر از بزرگ‌تر تقلید می‌کند. اگر امیر زمان خوب باشد، اکثراً کارگزاران خوب خواهند بود. اگر استاد مؤدب و محترم باشد، شاگرد مؤدب خواهد بود. اگر بزرگ خانواده خوب باشد، اهل آن خانواده نیز بسیار خوب خواهند بود.

هارون الرشید سخن و پند شیخ شقیق رحمۃ اللہ علیہ را بسیار پسندید و او را با احترام فراوان از بغداد بدرقه کرد و به مکه رفتند و حج را به جا آوردند. روزی در بیت‌الحرام با استاد طریقت خود، یعنی حضرت ابراهیم ادهم رحمۃ اللہ علیہ، برخورد کرد و از دیدار یکدیگر خوشحال شدند و با هم به سخن پرداختند. در میان گفت‌وگو، شیخ شقیق رحمۃ اللہ علیہ گفت:

قربان! در اینجا وسیله‌ی امرار معاش شما چگونه است؟

حضرت ابراهیم ادهم رحمته الله فرمود: اگر خداوند بزرگ رزق و روزی را تعیین کند، سپاسگزاری می‌کنیم. اگر هم رزق و روزی را ندهد، تحمل و صبر می‌کنیم. حضرت شیخ شقیق رحمته الله فرمود: با کمال معذرت، سگ‌های بلخ و بخارا نیز همین‌گونه‌اند. اگر تکه نانی را جلوی آنها بیندازی، دُم خود را تکان می‌دهند. اگر هم این کار را نکنی سکوت می‌کنند.

حضرت ابراهیم ادهم رحمته الله از این سخن بسیار خوشحال شد و فرمود: تو چگونه‌ای؟ فرمود: اگر خداوند روزی‌ای را بفرستد، آن را به کسی می‌دهم که از خودم مستحق‌تر باشد. اگر هم نفرستد، سپاس خداوند را به جا می‌آورم. حضرت ابراهیم ادهم رحمته الله برخاست و پیشانی حضرت شقیق رحمته الله را بوسید و فرمود: «أَنْتَ الْأُسْتَاذُ وَاللَّهِ: به خدا قسم! الان شما استاد من هستی.»

یک بار حضرت شیخ شقیق رحمته الله در يك مجلس بزرگ مشغول وعظ بود و فرمود: ای مردم! شبی در خواب به من گفته شد: ای شقیق! به مردم اعلام کن که هر کس بر این باور باشد که خداوند رازق و روزی دهنده‌ی او است، همواره در دنیا خوشرو، دارای دلی بزرگ و سخاوتمند خواهد بود و از وسوسه‌ی شیطان دور می‌ماند. سپس رو به جمعی از حضار آن مجلس فرمود: آیا به نظر شما اگر خداوند امروز شما را بمیراند، نماز صبح روز بعد را از شما طلب می‌کند؟ در قیامت خدا به شما می‌گوید چرا روز بعد از آن که مرید نماز نخواندید؟

گفتند: چگونه در روزی که زندگی نکرده‌ایم، از ما نماز صبح آن روز طلب می‌شود؟

فرمود: پس همان گونه که نماز صبح آن روز از شما طلب نمی‌شود، رزق و روزی فردا هم از شما طلب نمی‌شود. چون احتمال دارد که فردا زنده نباشید! و چه کسی زنده می‌ماند.

فرمود: ای کسانی که تهیدست و فقیر هستید! اندوهگین نباشید. سه چیز در فقر

بسیار خوب است.

یکم: دل انسان فقیر اکثراً فارغ است. هر چیزی را بخورد، لذت می برد.

دوم: به اندازهی فرد ثروتمند از حساب قیامت هراس ندارد.

سوم: جان او آسوده است و بار آن گران نیست. اما ثروتمند همواره خسته و دل او در عذاب است. حساب اخروی او نیز بسیار سخت است.
او به صورت خاص، به يك نفر نگاه کرد و فرمود:

«إِصْحَبِ النَّاسَ كَمَا تَصْحَبُ النَّارَ، فَخُذْ مِنْفَعَتَهَا وَاخْذُرْ أَنْ تُحْرِقَكَ»

چنان با مردم همنشینی کن که با آتش همنشینی می کنی. سود آن را بگیر و

مواظب باش که تو را نسوزاند.

سپس فرمود: انسان مسلمان باید همواره به اعمال گذشته‌ی خود فکر کند و از خداوند هراس داشته باشد که چه چیزی را از او پذیرفته است؟ از آینده نیز بترسد که مرتکب چه چیزی می شود و چگونه سپری می شود؟
فرمود: هلاک شدن مردم، اکثراً به خاطر ارتکاب گناه، به امید توبه است. اما توبه هم نمی کنند. می گویند: هنوز زود است. هنوز جوانیم!

فرمود: ای مسلمانان از گناه توبه کنید و از روزی بترسید که به شما گفته می شود:

«اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا»^۱

کارنامه‌ات را بخوان، که امروز حسابگری خود تو برای خودت کافی است.

آنچه گذشت مختصری از زندگی و سرگذشت حضرت شیخ شقیق رحمۃ اللہ علیہ بلخی بود که در سال ۱۹۴ هجری در سرزمین ختلان^۲ شهید شد.^۳
بیایید با همان دعای حضرت شقیق بلخی رحمۃ اللہ علیہ در پیشگاه خداوند دعا کنیم که

۱. سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱۴.

۲. یکی از استان‌های کشور تاجیکستان است و مرکز آن شهر قُرغان‌تپه نام دارد.

۳. در جنگ با ترکان در «کولان» یا «واسجرد» (ماوراءالنهر) به قتل رسیده است.

می فرمود:

خدایا! به ما ایمان عطا کن،

ما را از انواع بلا حفظ کن،

عیب‌های ما را بپوشان،

و نعمت‌های خود را بر ما پیاپی و همیشگی کن؛ ای پروردگار جهانیان! آمین

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

حضرت حاتمِ اصمؓ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله العليم الاعلم و صلى الله على شافعنا و سيدنا محمد رسول الله الاعظم و على آله و اصحابه المكرم و على اوليائه و اتباعه خصوصاً على وَلِيِّ الله الحاتمِ الاصم. سپاس و ستایش شایان خداوند بزرگ است که به ما مهلت داده است که زنده باشیم. بیایید در چند لحظه‌ی آینده به خرمن پُر برکت يك ستاره‌ی درخشان دیگر خداپرستی برویم. پیری دانا در نکته‌دانی، استادی دانشور در پند و اندرز، عالم به شریعت، آگاه از راه طریقت، نسبت به غیبت و بدی اصم،^۱ اما در راستی و راستگویی حاتم بود.^۲ او شاگرد حضرت شیخ شقیق بلخی رحمته الله و دل او مانند آینه دور از زنگار بود. آن شخصیت والا و مبارك و مُكْرَم، جناب حضرت حاتم اصم رحمته الله بود. بیایید بسیار با ادب به زندگی و سرگذشت و سخنان زیبای او گوش بسپاریم و از آنها پند بگیریم.

شیخ حاتم اصم رحمته الله غیر از آن حاتم مشهور است که در میان مردم به سخاوتمندی مشهور شده است. حضرت حاتم اصم رحمته الله عالمی بسیار بلندپایه و صالحی بسیار بزرگ بوده است که پس از اتمام تحصیلات، خرقة‌ی طریقت را از شیخ شقیق بلخی

۱. یعنی: ناشنوا.

۲. یعنی شبیه امام حاتم طایی رحمته الله، دارای سخاوت و بخشنده‌گی بود. به طوری که به صورت نماد و نشانه سخاوت و بخشنده‌گی درآمد. ایشان هم در راستی و صداقت همانند حاتم طایی بود. به طوری که در صداقت و درستکاری نماد و نشانه شده بود.

ﷺ گرفته است. مذهب او حنفی بوده و چندان راستگو بوده است که حضرت شیخ جنید بغدادی ﷺ، در توصیفش فرموده است: حضرت حاتم اصم ﷺ، صدیق روزگار ما است.» یعنی همان گونه که حضرت ابوبکر ﷺ در میان صحابه به عنوان صدیق مشهور بود، شیخ حاتم اصم ﷺ نیز در میان عرفای این روزگار، همین گونه است. شیخ حاتم اصم ﷺ نزد خداوند بزرگ بسیار محبوب بود. به همین خاطر هر دعایی که می‌کرد، به امر خدا فوراً اجابت می‌شد.

نقل است که يك بار پس از نصیحت و وعظ فرمود: ای خدای بزرگ! مسألت می‌کنم هر يك از حاضران این مجلس را که از همه گناهکارتر است، ببخش و عفو کن.

راوی گفته است: آن سال، قحطی بود و مردم بسیار تنگدست و فقیر بودند. يك مرد به خاطر فقر، شبانه قبر افرادی را که به تازگی فوت کرده بودند، نبش می‌کرد و کفن مُرده را بیرون می‌آورد. آن مرد در آن مجلس وعظ حضور داشت. دعای شیخ ﷺ را شنید. اما شب که فرا رسید، نتوانست خود را کنترل کند. لذا به قبرستان رفت. خبر داشت که آن روز يك نفر فوت کرده است. رفت قبر را نبش کرد تا کفن مُرده را بیرون بیاورد. آن مرد، نه از خدا می‌ترسید، نه از مردم. مشغول کندن قبر بود که از غیب ندایی شنید که او را صدا زدند: ای فلانی پسر فلانی! مگر امروز در مجلس شیخ حاتم اصم ﷺ حضور نداشتی؟ او برای تو دعا کرد و خداوند دعایش را پذیرفت و تو را بخشید. چرا دوباره به کفن دزدی رو آورده‌ای؟

آن مرد وقتی آن صدا را شنید، با آنکه تا آن زمان از کسی نمی‌ترسید، چنان ترسی را احساس کرد که از ترس، خود را فراموش کرد. فوراً به منزل برگشت و توبه‌ای نصوح کرد و به یکی از مریدان شیخ حاتم اصم ﷺ تبدیل شد.

شیخ حاتم ﷺ از هر طریقی به نصیحت مردم می‌پرداخت و هر کاری را که انجام می‌داد، خالی از حکمت نبود.

يك بار مسلمانی او را دعوت می‌کند و می‌گوید: در خدمت باشیم.

حضرت شیخ ﷺ هم می‌فرماید: به سه شرط دعوت تو را می‌پذیرم:

یکم: در هر جایی که دوست داشته باشم، می‌نشینم.
 دوم: هر چیزی را که دوست داشته باشم و دلم به آن آرام گیرد، می‌خورم.
 سوم: هر کاری را که گفتم، باید آن را انجام دهم.
 آن مرد نیز گفت: می‌پذیرم.
 به منزل آن مرد رفتند. شیخ حاتم رضی الله عنه در پایین مجلس نشست. حاضران مجلس بسیار ناراحت بودند و گفتند: ای شیخ! به خاطر خدا این جای شما نیست.
 حضرت شیخ حاتم رضی الله عنه فرمود: دست بردارید! با این شرط به مهمانی آمده‌ام که در هر جایی که دوست داشته باشم، بنشینم. من نیز این جا را دوست دارم.
 وقتی سفره پهن شد و غذا آورده شد و صاحب خانه گفت: بسم الله. بفرمایید.
 حضرت شیخ حاتم رضی الله عنه از آستین خود دو قرص نان را بیرون آورد و مشغول خوردن آنها شد. دوباره به ایشان عرض کردند: این کار درست نیست!
 فرمود: آرام باشید. من با این شرط، به این مهمانی آمده‌ام.
 وقتی از غذا خوردن فارغ شدند، به مردم رو کرد و به میزبان گفت: تابه‌ی بسیار داغی را برای من بیاورید.
 او نیز تابه‌ی بسیار داغی را آورد. شیخ حاتم رضی الله عنه برخاست و پاشنه‌ی پای خود را بر آن تابه‌ی گرم گذاشت. فرمود: دو قرص نان را خورده‌ام.
 سپس به مردم رو کرد و فرمود: ای مردم! آیا باور دارید که خداوند بزرگ در روز قیامت حساب همه‌ی ناز و نعمت‌های دنیوی را از شما می‌گیرد؟
 گفتند: آری.
 فرمود: حال فرض کنید اینجا میدان محشر است و یکی یکی پاهایتان را بدون کفش روی این تابه بگذارید و حساب آنچه را که خورده‌اید، پس دهید.
 گفتند: نمی‌توانیم.
 فرمود: اگر چنین است، فردا در روز قیامت چگونه می‌توانید پاسخ آیه‌ای را بدهید که خداوند بزرگ در سوره‌ی تکاثر می‌فرماید:

﴿ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾^۱

سپس در چنین روزی از شما در باره نعمتها ی کفران شده دنیا

بازخواست شود.

مردم به گریه افتادند و دوباره دست شیخ حاتم رحمۃ اللہ علیہ را بوسیدند و از وعظ او بسیار خوشحال شدند.

فرمود: ای مردم! دنیا به هیچ کس وفا نکرده و هرگز هم وفا نمی کند. مواظب باشید شیطان شما را دچار اشتباه نکند و فریب ندهد.

فرمود: شیطان هر روز صبح نزد من می آید و می گوید: امروز چه چیزی می خوری؟ من نیز در پاسخ او می گویم: مرگ.

می گوید: چه چیزی می پوشی؟ پیراهنت پاره شده است.

می گویم: کفن می پوشم.

می گوید: در کجا استراحت می کنی؟

می گویم: درون قبر.

خواننده ی ارجمند! این فرمایش شیخ حاتم رحمۃ اللہ علیہ به این معنا نیست که شیطان آشکارا نزد او رفته است. بلکه به این معنا است که مواظب باشید که شیطان این گونه نزد شما می آید و شما را مشغول می سازد.

فرمود: تا خوبی نکنید، به شما خوبی نمی شود. چون تا بذر را کاشت نکنی، غیر از موی سر خود را برداشت نمی کنی.

فرمود: ملاحظه کنید که خداوند در هوا رزق را برای پرنده می فرستد و کرم درون خاک را بی رزق و روزی نمی گذارد.

فرمود: خداوند بزرگ در سوره ی منافقون فرموده است:

۱. سوره ی تکوین، آیه ی ۸.

﴿وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ﴾^۱

حال آنکه خزانه‌های آسمان و زمین از آن خداوند است، ولی منافقان

در نمی‌یابند.

این اندرز زیبا را ملاحظه کنید.

يك بار فردی نزد ایشان می‌رود و عرض می‌کند: من به سفر می‌روم. می‌خواهم به من پندی بدهید.

او نیز در پاسخ فرمود: برادر! اگر یار و یاور می‌خواهی، خدا کافی است. اگر همراه می‌خواهی، دو فرشته‌ی روی شانه‌هایت کفایت می‌کند. اگر می‌خواهی چیزی را به تو بگویم که از آن عبرت بگیری، دنیا برای پند و عبرت کافی است. اگر هم موعظه می‌خواهی، مرگ خویشان و نزدیکان بزرگ‌ترین موعظه‌اند. اگر مواردی را که به تو گفتم، خوب نبودند مردن و دوزخ برای تو، از همه چیز بهتر است.

﴿إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْصِيَ مَوْلَاكَ فَاَعِصِهِ فِي مَوْضِعٍ لَا يَرَاكَ﴾

هر گاه خواستی در برابر مولای خود (خداوند) معصیتی انجام دهی، در

جایی این کار را بکن که خدا تو را نبیند.

اما کجا هست که خداوند بزرگ آن را نبیند؟ چون او با چشم قدرت همه جا، همه چیز، و همه کارها را می‌بیند.

يك بار با امام احمد بن حنبل رحمته الله وارد گفت‌وگو می‌شود.

فرمود: ای امام احمد! آیا شما برای رزق و روزی تلاش می‌کنید؟

فرمود: آری.

شیخ حاتم رحمته الله فرمود: آیا پیش از زمان رسیدن رزق و روزی برای آن تلاش می‌کنی

یا پس از سپری شدن زمان آن؟

امام احمد رحمته الله این سؤال را بسیار دقیق و عاقلانه دانست و با خود گفت: اگر بگویم

۱. سوره‌ی منافقون، آیه‌ی ۷.

پیش از رسیدن زمان آن برای آن تلاش می‌کنم، می‌گویند: چرا عمر خود را هدر می‌دهی؟ اگر هم بگویم پس از سپری شدن زمان آن، می‌گویند: وقتی زمان چیزی سپری شده باشد، چرا خود را با آن خسته می‌کنی؟ اگر هم بگویم: هنگام رسیدن روزی برای آن تلاش می‌کنم، می‌گویند: اگر زمان رسیدن آن فرا رسیده باشد، به تلاش تو چه نیازی هست؟

امام احمد رحمته الله فرمود:

«عَلَيْنَا أَنْ نَعْبُدَهُ كَمَا أَمَرْنَا وَعَلَيْهِ أَنْ يَرْزُقَنَا كَمَا وَعَدَنَا»

ای شیخ حاتم! ما باید او را چنان عبادت کنیم که به ما امر کرده است. او نیز آن گونه که به ما وعده داده است، به ما روزی می‌دهد.
شیخ حاتم پاسخ امام احمد رحمته الله را بسیار پسندید.

يك بار در موعظه فرمود: هر کس بدون سه چیز ادعای سه چیز را بکند، کذاب است. هر کس بدون پرهیز از محارم خداوند ادعای محبت او را بکند، کذاب است. هر کس بدون انفاق دارایی خود ادعای محبت بهشت را بکند، کذاب است. هر کس بگوید حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را دوست دارم و فقرای امتش را دوست نداشته باشد، او هم دروغ می‌گوید. یعنی کسی که خدا را دوست دارد، باید خود را از حرام دور نگه دارد. کسی که دوست دارد در قیامت به بهشت برود، باید خیر و صدقه بدهد و کسی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله را دوست دارد، باید از فقرای امت حضرت فخر کائنات صلی الله علیه و آله مواظبت کند.

يك بار در باره‌ی توبه سخن می‌گفت و فرمود: توبه یعنی اینکه او از خواب غفلت بیدار شوی و بدی و بزرگی گناهانی را به یاد بیاوری که تا کنون انجام داده‌ای. همچنین از خداوند بزرگ یاد کنی که چگونه با لطف و گرم و مرحمت خویش، با وجود اطلاع از گناهان تو، آنها را پوشاند و آنها را آشکار نساخت در میان مردم آبروی تو را نبرد.

با این حال اگر بخواهی حقیقتاً توبه کنی، باید همان گونه که وقتی شیر از پستان گوسفند و بُز بیرون بیاید دیگر وارد آن پستان نمی‌شود، تو نیز این گونه توبه کنی و بار

دیگر به آن گناه بازنگردی.

و توبه‌ی راستین نیز چهار علامت و نشانه دارد.

یکم: اگر زبان خود را از غیبت، بهتان، و سخن ناروا حفظ کند، توبه‌ی او درست است.

دوم: اگر از جمعی از افراد دور شد که قبلاً همراه با آنها بدی انجام می‌داد و در گناه شریک او بودند، توبه‌اش درست است.

سوم: اگر گناهان قبلی را به یاد آورد و در درون خود شرم‌منده شد و از خداوند خجالت کشید، توبه‌اش درست است.

چهارم: اگر خود را برای مرگ آماده کند. نشانه‌ی آماده شدن برای مرگ نیز این است که هرگز از کار خداوند ناراضی نباشد.

فرمود: هر گناهکاری این گونه توبه کند، خداوند بزرگ به او چهار چیز هدیه می‌دهد:

یکم: بر اساس آیه‌ای که خداوند بزرگ در سوره‌ی بقره فرموده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾^۱

خداوند کسانی را دوست می‌دارد که از گناه توبه می‌کنند.

دوم: از زنگار گناه پاک می‌شود.

سوم: بار دیگر شیطان بر او سیطره و غلبه نمی‌یابد.

چهارم: پیش از مرگ به او مژده داده می‌شود که از آتش جهنم دور می‌ماند. بنا به

آیه‌ای که خداوند بزرگ در سوره‌ی فصلت فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا

وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾^۲

۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۲۲.

۲. سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۳۰.

**بیگمان کسانی که گویند پروردگار ما خداوند است، سپس پایداری ورزند،
فرشتگان بر آنان نازل شوند ﴿و گویند﴾ که مترسید و اندوهگین مباشید و
شاد شوید به بهشتی که به شما وعده داده می‌شد.**

و چه هدیه‌ای از این بزرگ‌تر! و بهتر است که خدا آن را نصیب ما کند!
فرمود: جز در پنج چیز، عجله کردن بد است و از جانب شیطان است.
یکم: اگر مهمان آمد، زود برایش غذا بیاورید.
دوم: اگر کسی فوت کرد، زود او را دفن کنید.
سوم: اگر دختر شما بالغ شد، زود او را شوهر دهید.
چهارم: اگر بدهکار باشید، زود آن را بازپرداخت نمایید.
پنجم: اگر گناهی را انجام دادید، زود توبه نمایید.
سپس فرمود: از شما درخواست می‌کنم به خاطر لباس زیبا، ملک و مال و باغ و
باغات مغرور نشوید و خود را فراموش نکنید.
همان گونه که شنیده‌اید هیچ جا و هیچ باغ و بوستانی از بهشت و باغ‌های آن بهتر
و خوبتر نیست. با این حال، مرد بزرگی مانند حضرت آدم علیه السلام به خاطر يك بار
نافرمانی از بهشت و باغ‌های آن اخراج شد.
بازهم فرمود: با عبادات و طاعات نیز مغرور نشوید. مگر شنیده‌اید که شیطان با
آن همه طاعت و عبادت، به خاطر مغرور بودن از آستانه‌ی رحمت خداوند اخراج شد
و مورد لعن و نفرین قرار گرفت؟
فرمود: بازهد و تقوا نیز مغرور نشوید. در زمان حضرت یوشع بن نون علیه السلام^۱ پیامبر،

۱. یوشع بن نون علیه السلام از شخصیت‌هایی است که بنا به کتاب مقدس وی از پیامبران بنی اسرائیل و جانشین حضرت موسی علیه السلام بود. عبور بنی اسرائیل از رود اردن تحت فرماندهی وی انجام گردید. صحیفه یوشع نیز منسوب به اوست. او از نسل افرایم فرزند حضرت یوسف علیه السلام بود و جزء ۱۲ نفری بود که حضرت موسی علیه السلام برای بازرسی سرزمین موعود فرستاد و پس از بازگشت به همراه کالب بن یوفنا تنها کسانی در میان بنی اسرائیل بودند که

و به گفته‌ی برخی در زمان حضرت موسی عليه السلام، عابدی مانند بلعم باعورا^۱ مغرور شد و مورد خشم خداوند قرار گرفت.

برخی از علمای تفسیر بر این باورند که این دو آیه‌ی سوره‌ی اعراف اشاره به آن عابد است که خداوند بزرگ می‌فرماید:

﴿وَأَنذِرْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ * وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ﴾^۲

و بر آنان خبر کسی را بخوان که به او ﴿علم﴾ آیات خود را بخشیده بودیم اما از آن عاری شد، پس شیطان در پی او افتاد و آنگاه از گمراهان شد. * و اگر می‌خواستیم قدر او را به خاطر آن ﴿علمش به آیات﴾ بلند می‌داشتیم، ولی او به دنیا ﴿و پستی﴾ گرایید و از هوای نفس خویش پیروی کرد، آری داستان او همچون داستان سگ است که اگر بر او حمله آوری، زبان از دهان بیرون می‌آورد و اگر هم او را ﴿به حال خود﴾ واگذاری باز زبان از دهان

آماده جنگ برای فتح سرزمین موعود بودند؛ ولی چون قوم از جنگ برای خدا ترسیدند و از دستور خدا سر باز زدند و قصد سنگسار آنها و حضرت موسی عليه السلام را کردند خدا آنها را چهل سال در صحرا سرگردان کرد و پس از آن از میان ۶۰۰ هزار مرد بالای بیست سال بنی اسرائیل، کالیب و حضرت یوشع عليه السلام، تنها کسانی بودند که به کنعان وارد شدند. کالیب بن یوفنا شخصیتی است که در عهد عتیق به عنوان نماینده قبیله یهودا به او اشاره شده است. کالیب بدون ذکر نام در قرآن نیز مورد اشاره قرار گرفته است. نام وی در ترجمه قدیمی کتاب مقدس به فارسی به صورت «کالیب بن یفته» آمده است.

۱. بلعم باعور در زمان داود نبی عليه السلام می‌زیست و خداوند او را به مقام مستجاب الدعوه رساند تا بتواند با بنی اسرائیل به فلسطین غلبه کند اما آنها او را نفرین کردند و دچار عذاب الهی شدند.

۲. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۵ - ۱۷۶.

بیرون می آورد.

فرمود: به خاطر شیخ و مشایخ و علما نیز مغرور نشوید. چون هیچ شیخی از حضرت محمد ﷺ بزرگ تر نیست؟ مگر ثعلبه فامیل نزدیکش نبود؟ وقتی از دین منحرف شد، خویشاوندی حضرت رسول الله ﷺ به دادش نرسید و برای او فایده‌ای نداشت. باید خود شما خوب باشید. سپس صالحان شما را دوست خواهند داشت.

حضرت شیخ حاتم رحمته الله در سال ۲۳۷ هجری در دیار بلخ و بخارا درگذشت. آنچه گذشت مختصری از زندگی، سرگذشت و سخنان حضرت شیخ حاتم رحمته الله بود. امیدوارم از آن بهره برده باشید.

خدایا! به ما توفیق انجام دادن کارهای خوب را بده.

خدایا! از ما و مردگان ما درگذر.

خدایا! ما را از هر درد و بلایی حفظ کن. آمین.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

حضرت شیخ معروف کرخی رحمته الله

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى أَفْضَلِ الْأَنْبِيَاءِ وَسَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ، قَائِدِنَا وَشَافِعِنَا
مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ، وَأَوْلِيَائِهِ وَاتَّبَاعِهِ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

مسلمانان! کُل این مجلس و امروزمان و سر حلقه‌ی موعظه‌ی ما، یکی دیگر از خداشناسان است که در روزگار خود همدم نسیم وصال، حریم حرم ذوالجلال، پیر میکده‌ی خداشناسان، باده‌نوش مجلس خاصان، روزگاری بی‌خبر از راستی، روزگاری استاد راستی، گاهی دیوانه‌ی دشت عرفان، روزگاری عاشق ذات باری تعالی، زمانی شیخی غواص، مدتی عالمی بسیار دانا، گاهی مقتدای طریقت و زمانی رهنمای حقیقت بود. این شخصیت والا و مبارک، حضرت شیخ معروف کرخی رحمته الله است. لذا گوش دل خویش را برای شنیدن زندگی و پندهای ارزشمند آن شخصیت مبارک باز کنید و از آن اندرز و عبرت بگیرید.

عظمت و بزرگی از آن خداوندی است که «زنده را از مرده و مرده را از زنده پدید می‌آورد».^۱ از پدر و مادری مسیحی حضرت شیخ معروف کرخی رحمته الله را به ثمر

۱. اشاره به سوره‌ی روم، آیه‌ی ۱۹. ﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ: زنده را از مرده برمی‌آورد و مرده را از زنده، و زمین را پس از پژمردنش زنده [و بارور] می‌دارد؛ و بدینسان شما نیز [از گورها] بیرون آورده شوید.﴾.

می‌رساند.

شیخ معروف کرخی رحمۃ اللہ علیہ در شهر بغداد به دنیا آمده است. از همان کودکی، آثار بزرگی در سیمای او هویدا بود. پدر و مادرش او را بسیار دوست داشته‌اند. وقتی سن او به شش هفت سالگی رسید، او را به مکتب‌خانه می‌فرستند. مدتی به تحصیل می‌پردازد. روزی در هنگام تحصیل استادش که مسیحی بود به او می‌گوید: بگو: «ثالث ثلاثة»: ^۱ حضرت عیسی علیه السلام سومین خدا است.

او هم می‌گوید: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»: ^۲ بگو او خداوند یگانه است.» ای استاد! تو بگو: خدا یکتا است. هر قدر استادش گفت، او نشنید! بالاخره استادش او را به شدت کتک می‌زند و اخراج می‌کند. او هم از ترس پدر و مادر خویش جرأت نکرد به منزل برگردد. لذا به مسجد مسلمانان رفت و در آنجا ماندگار شد. پدر و مادرش بسیار دلوپس و ناراحت او شدند و اطلاع نداشتند که برای پسرشان چه اتفاقی افتاده است؟ نزد استادش رفتند. او نیز اتفاق را برای آنان بازگو کرد. آنان هم بیشتر اندوهگین شدند. نمی‌دانستند کجا و چگونه او را بیابند. عصر يك روز پدر و مادرش مانند هر پدر و مادر دیگری که جگرگوشه‌شان از آنها دور شده باشد، می‌گریستند و بسیار آشفته حال بودند. می‌گفتند: ای کاش يك بار دیگر او را می‌دیدیم، هر دینی را که به آن معتقد بود، می‌پذیرفتیم.

آن روز شیخ معروف رحمۃ اللہ علیہ نزد حضرت علی‌رضا پسر حضرت موسی کاظم علیه السلام مسلمان شده بود. سرگذشت خود را برای ایشان بازگو کرده بود. حضرت علی رضا رحمۃ اللہ علیہ فرمود:

۱. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۷۳. ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ ۖ قُلْ فَإِنَّ لِكُلِّ إِلَهٍ مِّنْ آلِهَةٍ وَّحْدٌ ۚ وَإِن لَّمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ به راستی کسانی که گفتند خداوند یکی از [افانیم] سه‌گانه است کافر شدند؛ و خدایی جز خداوند یگانه نیست؛ و اگر از آنچه می‌گویند باز نایستند، کافران‌شان به عذابی دردناک دچار خواهند شد. ﴿﴾

۲. سوره‌ی اخلاص، آیه‌ی ۱.

نزد پدر و مادر خویش برگرد. نگذار زیاد ناراحت شوند. خدا بزرگ است.
پدر و مادرش در حالی که آن سخنان را با یکدیگر بر زبان می‌راندند، شیخ معروف رحمۃ اللہ علیہ در زد و وارد منزل شد.

یکدیگر را در آغوش گرفتند و از دیدار هم شاد شدند (امیدوارم هر پدر و مادر و خویشاوندی این گونه شاد شوند) سپس گفتند: در این چند روز کجا بودی؟ او نیز سرگذشت خود را به طور کامل برای آنان بازگو کرد.
گفتند: حال که چنین است، ما نیز مسلمان می‌شویم.

نزد حضرت علی رضا پسر حضرت موسی کاظم رحمۃ اللہ علیہ رفتند و مسلمان شدند.
پس از آن، تحصیلات خود را به پایان برد و سرانجام آن شیخ معروف کرخی رحمۃ اللہ علیہ شد که اکنون به چراغ و عظم ما و یکی از اولیای والا و مشاهیر اسلام تبدیل شده است.
شیخ معروف کرخی رحمۃ اللہ علیہ، مذهب حنفی داشت. زهد، طاعت، و کشف و کرامت فراوانی داشته و عالم بسیار والایی بوده و به ویژه در روزگار خود در زمینه‌ی فتوا خارق العاده بوده است. تصنیفات فراوانی داشته و بسیار مستجاب الدعوه بوده است و هنوز هم کسانی که بر مزارش می‌روند، خداوند بزرگ به خاطر بزرگی او، آنان را خوش حال می‌کند و دعایشان را می‌پذیرد.

نمونه‌ای از اجابت دعای شیخ معروف کرخی رحمۃ اللہ علیہ آن است که شیخ فریدالدین رحمۃ اللہ علیہ مؤلف کتاب تذکرۃ الاولیا می‌فرماید: یک بار چند مرید و منسوب شیخ معروف کرخی رحمۃ اللہ علیہ در محضرش بودند و از کنار رود دجله عبور می‌کردند. مریدها مشاهده کردند که گروهی جوان بر سبزه‌های کنار دجله سفره‌ای را پهن کرده و مشغول شرابخواری و خوشحالی می‌باشند.

مریدان عرض کردند: دعا کنید بلکه خداوند آن گروه بد اخلاق را از میان ببرد.
مبادا به خاطر شومی و بدی آنان خداوند بر ما نیز خشم بگیرد.

شیخ معروف کرخی رحمۃ اللہ علیہ خطاب به مریدان خود فرمود: هر کس وضو ندارد، تجدید وضو کند.

مریدان نیز وضو گرفتند.

شیخ معروف کرخی رحمۃ اللہ علیہ فرمود: دست‌های خود را به سمت آسمان بلند کنید. آنان نیز دست‌های خود را به سوی آسمان بلند کردند. فرمود: من دعا می‌کنم، شما آمین بگویید.

شیخ معروف کرخی رحمۃ اللہ علیہ فرمود: ای خدای بزرگ! از شما درخواست می‌کنیم همان گونه که در این دنیا زندگی آن جمع جوان را خوش کرده‌ای، در قیامت نیز آنان را به همین صورت شاد و خوشحال کن.

مریدان از دعای شیخ معروف کرخی رحمۃ اللہ علیہ بسیار تعجب کردند. اما باز هم «آمین» گفتند.

سپس به شیخ معروف کرخی رحمۃ اللہ علیہ عرض کردند: این چه دعایی بود؟ ما راز آن دعا را درک نمی‌کنیم.

فرمود: اندکی صبر داشته باشید، درک می‌کنید.

وقتی شیخ معروف کرخی رحمۃ اللہ علیہ به آن جوانان نزدیک شد و آنان حضرت شیخ معروف رحمۃ اللہ علیہ را دیدند، به فرمان الهی حالشان دگرگون شد و تار و رُباب^۱ را درهم شکستند. شراب را ریختند و با گریه نزد شیخ معروف رحمۃ اللہ علیہ آمدند و توبه کردند.

شیخ معروف کرخی رحمۃ اللہ علیہ خطاب به مریدان فرمود: دیدید که بدون این که به کسی آسیبی برسد، چگونه راز و نیاز همه‌ی ما قبول شد؟

بیایید برای عدم خود بزرگ‌بینی و مغرور نشدن، از شیخ معروف کرخی رحمۃ اللہ علیہ پیروی کنیم. و مانند او برای فقیر و مستضعف و یتیم دلسوزی کنیم.

حضرت شیخ سَرّی سقطی رحمۃ اللہ علیہ فرموده است: روز عید قربان، دیدم که شیخ معروف کرخی رحمۃ اللہ علیہ زیر چند درخت خرما، خرما جمع‌آوری می‌کند. نزد ایشان رفتم و عرض کردم.

قربان به چه کاری مشغولید؟

فرمود: آن بچه‌ی یتیم را دیدم که گریه می‌کرد.

۱. سازی است دارای تار که نام دیگرش طنبور (تنبور) است.

سؤال کردم چرا گریه می کنی؟

گفت: همه آن بچه ها لباس تازه پوشیده اند و گردوبازی و تیله بازی می کنند. اما من چیزی ندارم.

فرمود: من هم پول ندارم تا لباس و گردو را برای او بخرم. مقداری خرما جمع آوری می کنم تا به وسیله ی این خرما آرام شود.

شیخ سرّی سقطی رحمۃ اللہ علیہ فرمود: عرض کردم: شما کاری نداشته باشید من هم برای او پیراهن می خرم و هم گردو را برایش می آورم.

شیخ معروف رحمۃ اللہ علیہ بسیار خوشحال شد و فرمود: بسیار خوب است.

فرمود: هم برای او پیراهن خریدم و هم گردو را برایش فراهم کردم و بچه نیز به بازی پرداخت.

فرمود: قسم به خدا! به خاطر برکت شیخ معروف رحمۃ اللہ علیہ، نور و شادی و خوشحالی ای بر من بارید که هنوز هم برکت آن باقی است.

شیخ معروف کرخی رحمۃ اللہ علیہ همواره مردم را به کسب و کار و انجام دادن کار خوب تشویق کرده و در يك وعظ فرموده است:

وقتی خداوند نسبت به بنده ای اراده ی خیر داشته باشد، دروازه ی کسب و کار را بر روی او باز می کند و دروازه ی بیکاری و حرف های بیهوده را بر رویش می بندد. اما برعکس هر گاه نسبت به بنده ای اراده ی شرّی داشته باشد، دروازه ی کار خیر را بر او می بندد و دروازه ی جدل را بر او می گشاید و همیشه مشغول دروغ، غیبت، امور بیهوده می شود و کاری را انجام نمی دهد.

فرمود: بدان که شفا از هر درد و هر بلایی که به تو رسیده است، تنها در دست خدا است. چون مردم نه به تو سودی می رسانند، نه زبانی، نه تو را منع می کنند و نه به تو عطا می نمایند.

یعنی اگر خدای ناخواسته دچار تنگنا و بلایی شدی، نزد مردم در باره ی آن بحث و شکایت نکن. چون در حقیقت آنچه را که خدا برای تو مقرر کند، مردم نمی توانند آن را از میان بردارند. چیزی را هم که خداوند بر تو مقرر نسازد، آنان نمی توانند برای تو به

وجود بیاورند. چیزی را که خدا به تو بدهد آنان نمی‌توانند آن را منع کنند و آنچه را که از تو منع کند، آنها نمی‌توانند به تو بدهند.

فرمود: با این حال این امر به این معنا نیست که چون خداوند رزق و روزی را می‌فرستد، مردم به کسب و کار نپردازند. بلکه باید به امید خدا به کسب و کار پردازید. بخر و بفروش؛ حتی اگر بدون سود باشد. چون این کار مانند کشت و زرع، رشد می‌کند.

فرمود: خدایا ما را از کسانی قرار بده که به دیدار تو ایمان دارند، به قضا و قدر تو راضی هستند، به عطای تو قانع‌اند و از خشیت تو می‌هراسند.

شیخ معروف کرخی رحمۃ اللہ علیہ حقیقتاً بسیار خدا ترس بود.

یک روز روزهی سنت گرفت. ظهر از بازار عبور می‌کرد. مردی در بازار به مردم آب می‌داد و با صدای بلند می‌گفت:

«رَحِمَ اللَّهُ مَنْ شَرِبَ»

رحمت خدا بر کسی که آب بنوشد.

شیخ معروف رحمۃ اللہ علیہ رفت و از آن آب نوشید و روزهی خود را افطار کرد.

گفته شد: شما که روزه بودید؟ چگونه شد که روزهی خود را افطار کردید؟

فرمود: درست است من روزه بودم. اما گفتم: شاید خداوند بزرگ دعای آن آب فروش را بپذیرد و من را مورد رحمت خود قرار دهد.

در اواخر عمرش روزی به خدمت حضرت رضا رحمۃ اللہ علیہ می‌رود و هنگام بازگشت بر روی زمین می‌افتد و کتفش آسیب می‌بیند. در هنگام بیماری خطاب به شیخ سرّی سقطی رحمۃ اللہ علیہ می‌فرماید: وصیت می‌کنم اگر فوت کردم، پیراهنم را فوراً از تنم بیرون بیاور و به یک فرد فقیر بده. تا همان گونه که برهنه به دنیا آمدم، برهنه نیز بازگردم.

شیخ معروف رحمۃ اللہ علیہ در دوم محرم سال ۲۰۰ هجری در بغداد درگذشت و اکنون مرقد مبارک او در آن شهر زیارتگاه مسلمانان است.

یکی از صالحان فرموده است: پس از وفات، شبی در خواب به محضرش رسیدم.

در حال قدم زدن بود. عرض کردم: خداوند بزرگ با تو چه کار کرد؟

در جواب فرمود:

مَوْتُ التَّقَى حَيَاةٌ لَّانْفَادَ لَهَا

قَدْ مَاتَ قَوْمٌ وَهُمْ فِي النَّاسِ أَحْيَاءُ

ترجمه: مرگ انسان پرهیزگار، حیات بی پایان است. با این حال، گروهی هستند که با آنکه در میان مردم زنده‌اند در حقیقت مرده‌اند.

شیخ معروف کرخی رحمۃ اللہ علیہ برای همه‌ی جانداران دلسوزی می‌کرد. او در بغداد يك دایی داشت که بسیار مقتدر بود و مقامات دنیوی متعددی را داشت.

روزی از یکی از کوچه‌های کرخه می‌گذشت و دید که شیخ معروف رحمۃ اللہ علیہ در میان کوچه نشسته و سگ پیری در کنار او بر روی زمین دراز کشیده است. شیخ معروف رحمۃ اللہ علیہ متوجه دایی خود نشد. در حال غذا خوردن بود. خودش لقمه‌ای می‌خورد و لقمه‌ای را نیز به آن سگ می‌داد. دایی اش نزد او می‌رود و می‌گوید: خجالت نمی‌کشی با سگ غذا می‌خوری؟ او نیز بسیار به آرامی و بدون عصبانیت می‌فرماید: دایی! این نشانه‌ی شرم از خدا است که من با آن سگ غذا می‌خورم. دایی اش بسیار شرم‌منده شد و رفت.

ورع، تقوا، و دینداری شیخ معروف رحمۃ اللہ علیہ بسیار عجیب بود و کسی مانند او خودش را برای مرگ آماده نکرده است.

يك بار خانمی به زیارتش می‌رود و وضوی او را باطل می‌کند. شیخ معروف کرخی رحمۃ اللہ علیہ فوراً تیمم می‌کند.

گفته می‌شود: آب که نزدیک است، چرا تیمم کردید؟

فرمود: ترسیدم تا به دجله برسم، مرگ مهمانم شود و نتوانم وضو بگیرم.

آنچه گذشت مختصری از زندگی و سرگذشت و برخی از سخنان شیخ معروف کرخی رحمۃ اللہ علیہ بود. امیدوارم از آن لذت برده باشید. بیایید در پایان همان گونه دعا کنیم که شیخ معروف کرخی رحمۃ اللہ علیہ از چند عالم نقل کرده و فرموده است:

خدایا! ما به تو ایمان آوردیم. یاد خود را از یاد ما نبر.
خدایا! پرده‌ی خود را از ما بر ندار،
و ما را از غافلان قرار نده. آمین.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

حضرت سرّی سقطی رحمته الله

بسم الله الرحمن الرحيم

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الْحَكِيمِ الْهَادِي، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ، وَاتَّبَاعِهِ
خُصُوصاً عَلَى أَسَاتِذِنَا الشَّيْخِ السَّرِيِّ السَّقَطِيِّ

خواننده‌ی عزیز بیایید در نشست امروز خود به محفل و مجلس یکی دیگر از شخصیت‌های والامقام برویم که در روزگار خود، شهباز میدان طریقت، غواص دریای شریعت بود. او دایی حضرت شیخ جنید بغدادی رحمته الله و شهباز خوش پرواز معانی بود. دلش منبع حلم و کرم، دریای غم و ماتم، و دل او در خدا پرستی فانی بود. این شخصیت والا و مبارک، شیخ سرّی سقطی رحمته الله است. پس بیایید با ادب به سرگذشت و سخنان زیبای او گوش بسپاریم و از آنها اندرز بگیریم.

شیخ سرّی سقطی رحمته الله پس از پایان تحصیلات، دکانی^۱ را دایر کرد و به کسب و کار پرداخت. البته دکان‌داری او با دکان‌داری مردم تفاوت فراوانی داشت. او برای حقه زدن به مردم دکان باز نکرده بود. از همان روز که دکان را افتتاح کرد، با خدای خویش پیمان بست که از هر ده دینار، نیم دینار سود بگیرد. نقل است که یک بار بادم فراوانی را با قیمت ارزان خریده بود. دیری نگذشت که قیمت بادم افزایش فراوانی کرد.

۱. جایی که کاسب اجناس خود را در آن بگذارد و بفروشد. فرهنگ فارسی معین. کلمه‌ی «دکان» در اصل نام چهارپایه‌ای بوده که فروشنده بر روی آن می‌نشسته است. م

دلال‌باشی^۱ بغداد با خبر شد که شیخ سرّی سقطی رحمۃ اللہ علیہ بادم فراوانی دارد و با قیمت ارزان خریده است.

نزد ایشان رفت و گفت: ای شیخ! بادم به قیمت خوبی به فروش می‌رود. آن را به قیمت ارزان از شما خریداری نکنند. خودم آن را با قیمت خوبی برای شما می‌فروشم. شیخ سرّی رحمۃ اللہ علیہ فرمود: ای دلال باشی! من با خدای خویش پیمان بسته‌ام که از هر ده دینار سرمایه، نیم دینار سود بگیرم.

دلال‌باشی عصبانی شد و گفت: ای شیخ! من هرگز دارایی شما را با قیمت اندک نمی‌فروشم.

او هم فرمود: من نیز هرگز از پیمان خویش بر نمی‌گردم. در باره‌ی نام شیخ سرّی سقطی رحمۃ اللہ علیہ یکی دو نفر سخن گفته‌اند. به عقیده‌ی برخی، شیخ سرّی رحمۃ اللہ علیہ فرزند مفلس سقطی است. دسته‌ای دیگر بر این باورند که نخستین بار که شیخ سرّی رحمۃ اللہ علیہ دکان باز کرد، خرده‌فروش بود. «سقط»، یعنی جنس و کالای خرده. به همین خاطر، به او، شیخ سرّی سقطی رحمۃ اللہ علیہ گفته شده است. یعنی سرّی خرده‌فروش و به این صورت این نام بر او گذاشته شده است.

شیخ سرّی سقطی رحمۃ اللہ علیہ، سرانجام از دکان‌داری نیز دست برداشت و به صورت کامل به خداپرستی پرداخت. يك بار یکی از مریدانش به ایشان می‌گوید: ببخشید! چه چیزی باعث شد که به طور کامل دنیا را ترك کنید؟

فرمود: روزی شیخ حبیب راعی رحمۃ اللہ علیہ به دکان من آمد. من نیز چیزی را به او دادم که آن را به درویشان^۲ بدهد. وقتی آن کالا را به او دادم، برای من دعا کرد و فرمود: امیدوارم، خداوند خیر و برکت را به شما ببخشد.

وقتی که شیخ حبیب راعی رحمۃ اللہ علیہ برای من آن دعا را کرد، به فرمان الهی دنیا در نظرم

۱. کسی که در مقابل اجرت، واسطه‌ی انجام معاملاتی شده یا برای کسی که می‌خواهد معامله‌ای بکند، طرف معامله پیدا کند.

۲. فقیر در معنای عرفانی، نه فقط اقتصادی. م

سیاه گشت و من از آن دلسرد شدم.

فرمود: يك روز دیگر شیخ معروف کرخی رحمته الله تشریف آوردند و یتیمی را با خود آورد و فرمود: برای او يك پیراهن درست کن.

گفتم: چشم

شیخ معروف رحمته الله فرمود: امیدوارم خداوند تو را آسوده کند.

فرمود: پس از دعای شیخ معروف کرخی رحمته الله، دنیا به طور کامل از چشم من افتاد. برای نماز صبح به مسجد رفتم. گفته شد: ای سرّی سقطی! بازاری که دکان تو در آنجا است، امشب آتش گرفته و سوخته است. وقتی به بازار رفتیم، به فرمان خدا، غیر از مغازه‌ی من همه‌ی بازار در آتش سوخته بود. وقتی آن وضعیت را مشاهده کردم، همه‌ی کالاهای موجود در داخل مغازه را به درویشان دادم و به خدا پرستی روآوردم.

بالآخره آن دکان‌دار به چنان مردی تبدیل شد که شخصیتی مانند شیخ جنید بغدادی رحمته الله در باره‌ی زهد، طاعت، عبادت، و خداپرستی او فرمود: تاکنون کسی را ندیده‌ام که به اندازه‌ی شیخ سرّی سقطی رحمته الله در طاعت و عبادت، کامل باشد. مدت نود سال عمر کرد و پهلوی خود را برای استراحت بر روی زمین نگذاشت؛ غیر از يك بار در حالت بیماری. چهل سال نفس او آرزوی غسل داشت، اما آن را به نفس خویش نداد.

روزی از شیخ سرّی سقطی رحمته الله شنیدم که فرمود: روزی چند بار در آینه خودم را نگاه می‌کنم. از ترس اینکه مبدا به خاطر زنگار گناه، رو سیاه شده باشم و شرمنده شوم. شیخ بشر حافی رحمته الله نیز در ستایش شیخ سرّی سقطی رحمته الله فرموده است: از هیچ کسی چیزی را درخواست نکرده‌ام؛ جز از شیخ سرّی سقطی رحمته الله. چون می‌دانم زمانی خوشحال‌تر از همیشه است که کسی از او چیزی را درخواست کند و او چیزی را به کسی بدهد.

نقل است که شیخ سرّی سقطی رحمته الله مستجاب الدعوه بوده است. یکی از صالحان گفته است: از کشور شام برای دیدار شیخ سرّی سقطی رحمته الله به بغداد رفتم. به منزل ایشان رسیدم و در زدم. دیدم که خود ایشان برای باز کردن در آمد. اما وقتی که داشت می‌آمد شنیدم که دعا می‌کرد و می‌فرمود:

«اللَّهُمَّ اشْتَغِلْ مَنْ شَغَلَنِي عَنْكَ يَكْ»

خدایا کسی که من را از تو باز داشت، او را به خود نزدیک گردان.

او فرموده است: در را باز کرد. به محضر ایشان رسیدم. پس از مدتی به شام بازگشتم. خداوند بزرگ به خاطر دعای شیخ سرّی سقطی رحمته الله، من را به خانه‌ی خویش نزدیک کرد و چهل بار از شهر حلب^۱ پیاده به حج و زیارت حضرت محمد صلی الله علیه و آله رفتم. شیخ جنید بغدادی رحمته الله نیز فرمود:

«سَمِعْتُ السَّرِيَّ يَقُولُ: أَرْبَعُ خَصَالٍ تَرْفَعُ الْعَبْدَ: الْعِلْمُ وَالْأَدَبُ وَالْعِفَّةُ وَالْأَمَانَةُ»

از شیخ سرّی سقطی رحمته الله شنیدم که می‌فرمود: چهار خصلت مقام بنده‌ی خدا را بالا می‌برد:

- علم	- ادب
- عفت	- امانت

کسی که این چهار خصلت را داشته باشد، نزد خداوند و مردم، محبوب است. باز هم شیخ جنید بغدادی رحمته الله فرموده است: روزی نزد ایشان رفتم. دیدم خودش اتاق خود را جارو می‌کند و در همان حال گریه می‌کرد و می‌گفت:

لَا فِي النَّهَارِ وَلَا فِي اللَّيْلِ لِي فَرَحٌ
فَلَا أَبَالِي أَطَالَ اللَّيْلُ أَمْ قَصُرَ—

ترجمه: نه در روز شادی‌ای دارم و نه در شب. پس توجهی نمی‌کنم که شب دراز است یا کوتاه؟!

شیخ سرّی سقطی رحمته الله، روزی مشغول وعظ بود. فرمود: ای مردم! از شما تقاضا

۱. حلب نام بزرگ‌ترین شهر و پایتخت تجاری سوریه است. شهر حلب در استان حلب در شمال کشور سوریه، یکی از کهن‌ترین شهرهای منطقه خاورمیانه است و در نقطه مهم بازرگانی در نیمه‌راه دریای مدیترانه و رود فرات قرار دارد.

می‌کنم شرم و حیا داشته باشید و از خداوند شرم کنید. کسی که شرم و حیا نداشته باشد، خدا را نمی‌شناسد.

بگذارید به شما بگویم که شناخت خداوند مانند پرنده‌ای از آسمان فرود می‌آید، پرواز می‌کند و به مکان‌های مختلف می‌رود تا آنکه دلی را بیابد که سرشار از شرم و حیا باشد. هر گاه چنین دلی را بیابد، درون آن می‌رود.

شیخ سرّی سقطی رحمۃ اللہ علیہ با آن همه زهد و خداپرستی، بسیار خوشرو و خوش‌کلام بوده است. يك بار مریض می‌شود. جمعی به عیادت و احوال‌پرسی او می‌روند. اما یک مدت زمان طولانی نزد او می‌مانند.

شیخ سرّی رحمۃ اللہ علیہ بسیار ناراحت و دلگیر می‌شود از اینکه این همه آنجا مانده‌اند. وقتی برای خدا حافظی بر می‌خیزند، می‌گوید: ای شیخ رحمۃ اللہ علیہ! برای ما دعا کنید. شیخ سرّی رحمۃ اللہ علیہ هم رو به آسمان می‌فرماید:

«اللَّهُمَّ عَلَّمْنَا كَيْفَ نَعُودُ الْمَرْضَى»

خدایا! به ما بیاموز که چگونه به عبادت بیماران برویم.

آن افراد دریافتند که فردی که به عیادت بیمار می‌رود، مدتی زیاد نزد او نمانند. آنان از دعای شیخ سرّی رحمۃ اللہ علیہ بسیار خوشحال شدند. البته این سخن شیخ سرّی سقطی رحمۃ اللہ علیہ مطابق حدیث حضرت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرموده است: به عیادت بیمار بروید. اما نزد او زیاد نمانید.^۱

شیخ سرّی سقطی رحمۃ اللہ علیہ همواره نفع و مصلحت سایر مسلمانان را بر سود و منفعت خود مقدم ساخته است. نقل است که عادت داشته هر کس به او سلام می‌کرد، با حالت عبوسی جواب سلام او را می‌داد. یک بار به او گفته شد: چرا هر گاه کسی به شما سلام می‌کند، با حالت عبوسی جواب سلام او را می‌دهید؟

۱. این مطلب به عنوان حدیث یافته نشد. اما جزء ادب عیادت است که علما بر آن تأکید کرده‌اند.

فرمود: مگر نشنیده‌اید که حضرت رسول اکرم ﷺ فرموده است: هر گاه فردی به دیگری سلام کند، از جانب خداوند صد بخش برکت و رحمت نازل می‌شود. نود بخش آن برای کسی است که خوش رو است.^۱ من نیز خود را اخمو می‌سازم تا آن نود بخش نصیب فردی شود که به من سلام کرده است.

یک بار مردم زیادی اعم از پیر و جوان در محضر او بودند. او خطاب به جوانان می‌فرماید: خواهش می‌کنم تا جوان و توانا هستید، خوبی، انسانیت و عبادت کنید. هنگامی که پیر شوید و به سن ما برسید، ناتوان می‌شوید و نمی‌توانید کاری بکنید. در آن هنگام پشیمان می‌شوید و پشیمانی هم سودی ندارد. سی سال است که به خاطر یک الحمدلله گفتن، از خداوند درخواست استغفار می‌کنم. گفته شد: مگر شکر و سپاسگزاری خدا گناه است؟ فرمود: روزی بازاری که مغازه‌ی من در آنجا بود، دچار آتش‌سوزی شده بود. به من خبر داده شده که غیر از دکان شما همه‌ی بازار آتش گرفته است. من نیز در آن هنگام در دل خود گفتم: الحمدلله که دکان من آتش نگرفته است. اکنون به خاطر شرمندگی از این امر که منفعت خود را بر مصلحت دیگران مقدم ساختم و برای سالم ماندن دارایی دنیوی، خداوند را سپاس و ستایش گفتم، از آن زمان تاکنون از خداوند استغفار می‌کنم.

او فرموده است: همه‌ی دارایی دنیا بیش از حد لازم است؛ مگر پنج چیز:

یکم: لقمه نانی که گرسنگی را برطرف سازد.

دوم: آبی که تشنگی را از میان ببرد.

سوم: لباسی که با آن عورت پوشانده شود.

چهارم: منزلی که در آن سکونت شود.

پنجم: دانشی که به آن عمل شود.

فرمود: بگذارید به شما بگویم: هر گناهی که از روی شهوت و آرزوی نفس

۱. منبع این حدیث یافته نشد.

صورت گرفته باشد، امید عفو آن هست. اما گناهی که از روی تکبر و فخر بر مردم صورت گرفته باشد، دشوار است که خداوند بزرگ از آن گناه در گذرد. برای مثال، گناه حضرت آدم علیه السلام، به خاطر اشتهای نفس و شهوت بود. خداوند بزرگ آن را بخشید و آمرزید. اما گناه شیطان به خاطر خود بزرگ بینی و تکبر بود. لذا از آستانه‌ی رحمت دور شد و طوق لعنت بر گردنش انداخته شد.

فرمود: وصیت و راهنمای شما این باشد: هیچ وقت خود بزرگ بین نباشید و همیشه از خدا بترسید؛ حتی اگر یک نفر به ظاهر، آنقدر فرد خوبی باشد که به باغ و بوستانی پر از درختان بسیار انبوه برود، و بر هر شاخه‌ای از آن درختان پرنده‌ای وجود داشته باشد و هر پرنده‌ای با زبان خود، به خاطر خوبی و نیکو بودن آن فرد به او بگوید: «السلام علیک یا عبدالله! اگر آن فرد این ترس را نداشته باشد که این امر ترفند شیطان و استدراج^۱ است، از آن فرد بترسید. چون نمایان است که او خود را بزرگ می‌داند.

یک بار به او گفته شد که عارف کیست؟

در جواب فرمود: عارف بالله کسی است که خوراکش مانند خوراک بیمار کم باشد. خوابش مانند مار گزیده باشد و زندگیش مانند انسان غرق شده باشد. رفتار و کردار انسان نیک و عارف باید مانند خورشید داشته باشد. بر هر چیزی

۱. از دیدگاه اهل لغت استدراج دو معنی دارد:

یکی گرفتن چیزی به تدریج است. زیرا اصل این ماده از درجه گرفته شده که به معنی "پله" است، همان گونه که انسان در صعود و نزول از طبقات پائین عمارت به بالا، یا به عکس، از پله‌ها استفاده می‌کند، همچنین هر گاه چیزی را تدریجاً و مرحله به مرحله بگیرند یا گرفتار سازند به این عمل استدراج گفته می‌شود.

معنی دیگر "پیچیدن" است، همان گونه که یک طومار را به هم می‌پیچند.

در اصطلاح دینی، مراد از استدراج این است که خداوند گناهکاران و نافرمانان جسور و بی‌شرم را سریع گرفتار عقوبت نمی‌کند؛ بلکه درهای نعمت خود را بر آنها می‌گشاید. فراوانی نعمت یا آنها را از خواب غفلت بیدار می‌کند که این همان «هدایت الهی» است و یا بر غرور آنها می‌افزاید و عقوبت را سخت‌تر می‌سازد که این، استدراج است.

طلوع کند. مانند زمین باشد و بار همه کس و هر موجودی را به دوش بگیرد. درون او مانند آب باشد و دل‌ها را زنده سازد. رنگش مانند آتش باشد و جهان را روشن گرداند. اگر این خصایل را نداشته باشد، عارف نیست.

باید برای صبر و تحمل از شیخ سَرّی سقطی رحمته الله پیروی کنیم. نقل است یک بار در یک مجلس در باره‌ی صبر و تحمل سخن می‌گفت: در آن هنگام عقربی که شب در میان لباس‌هایش رفته بود، چند بار او را نیش زد. اما او به روی خود نیاورد. وقتی از موعظه فارغ شد، عقرب را بیرون آورد و آن را کشت.

حاضران گفتند: چرا زودتر این کار را انجام ندادید تا این همه وقت شما را اذیت نکند. فرمود: بسیار شرم داشتم که برای شما در باره‌ی صبر و تحمل سخن بگویم، اما خودم صبر و تحمل نداشته باشم.

شیخ جنید بغدادی رحمته الله فرموده است که شیخ سَرّی سقطی رحمته الله به قدری با ادب، خدا ترس، و خدمتگزار مردم بود که یک بار فرمود: بسیار ناخوشایند می‌دانم که در شهر بغداد بمیرم. اما این امر در دست من نیست.»

فرمود: ای جنید! مردم فکر می‌کنند من انسان خوبی هستم. من نیز از این می‌ترسم که در اینجا بمیرم. اما زمین من را نپذیرد و رسوا و شرمنده‌ی این مردم شوم و آنها هم به خاطر اینکه من خوب نیستم عقیده و باور آنان نیز در باره‌ی صالحان تغییر کند.

شیخ جنید رحمته الله گفته است: در بیماری و وفات ایشان نزد او رفتم. باد بزنی کنارش بود. آن را برداشتم و به باد زدن او پرداختم. چشم خود را تکان داد و فرمود: من را باد نزن. چون نمی‌دانی که آتش با باد روشن‌تر می‌شود.

او در سپیده دم روز سه شنبه، ماه رمضان سال ۲۵۰ هجری در شهر بغداد وفات کرد و اکنون قبر مبارک و بارگاهش در شهر بغداد زیارتگاه مسلمانان است.

آن مردان بزرگ، علما، و اولیا با آن همه علم و دانش، زهد، طاعت و خداپرستی، خود را انسان خوب محسوب نکرده و از دیگران بزرگ‌تر به شمار نیاورده‌اند. همواره مشغول عبادت و وعظ مردم بوده‌اند. برکت فراوانی داشته‌اند. پس بیایید ما نیز از آنان پیروی کنیم و در پیشگاه خداوند مسئلت کنیم که:

خدایا! به خاطر عظمت خود و محبوبیت حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم و صالحان، ما را بیمارزد.

خدایا! بیماران ما را شفا بده!

خدایا! ما را از شرّ شیطان و بلای ناگهان حفظ کن.

خدایا! ما را بر خوبی و نیکی توفیق عنایت کن. آمین، یا رب العالمین.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

حضرت جنید بغدادی رحمته الله

بسم الله الرحمن الرحيم

أَحْمَدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْهَادِي، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَشَافِعِنَا مُحَمَّدٍ الَّذِي إِلَى الْحَقِّ نَادِي،
وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَأَوْلِيَائِهِ وَأَتْبَاعِهِ خُصُوصاً عَلَى حَضْرَةِ الشَّيْخِ جُنَيْدِ الْبَغْدَادِي

خواننده‌ی ارجمند! من و شما، تاکنون عمر فراوانی را هدر و از دست داده‌ایم. بیاید در چند دقیقه‌ی آینده‌ی عمر خویش به محضر و پیشگاه آن ولی و شخصیت بزرگ برویم که به «سید الطائفتین»^۱ و سلطان طریقت و ارشاد مشهور است. یعنی شیخ علی الاطلاق، قطب با استحقاق، مطلع انوار، منبع اسرار، مفتی در اصول و فروع، قاضی در شرع و معاملات، پیشوای اهل حقیقت و اوتاد،^۲ مرکز دایره‌ی ارشاد، گاهی غواص دُرّ معانی، و مدتی غواص دریای عرفانی، پیشاهنگ روشندلان کاروان شادی، حضرت شیخ جنید بغدادی رحمته الله.

بیاید با ادب فراوان به محضر او برویم و با گوش دل به زندگی، سرگذشت، و سخنان آن شخصیت والا گوش فرا دهیم و از آن پند و اندرز بگیریم. شیخ جنید بغدادی رحمته الله، خواهر زاده‌ی شیخ سَرّی سقطی رحمته الله بود و در شهر بغداد متولد شده است. از همان دوران کودکی، آثار بزرگی و ذکاوت در چهره‌اش

۱. یعنی سرور طایفه‌ی علما و طایفه‌ی عرفا.

۲. در تصوف چهار یا هفت تن از پیشوایان و بزرگان طریقت که جهان هیچ گاه از وجود آنان خالی نیست و هرگاه یکی از آنان فوت شود نایبی جای او می‌نشیند.

می‌درخشید. هنوز مویی بر صورت او نرویده بود که تحصیلات علمی را به پایان برد. یک بار با بچه‌ها بازی می‌کرد. دایی او شیخ سَرّی سقطی رحمته الله از کنار او گذشت و دید که خواهر زاده‌اش، شیخ جنید رحمته الله، در حال بازی است. او را صدا می‌زند. او نیز به محضر دایی خود می‌آید. دایی از او می‌پرسد:

«مَا تَقُولُ فِي الشُّكْرِ يَا غُلَامُ؟ قَالَ: الشُّكْرُ أَنْ لَا تَسْتَعِينَ بِنِعْمِهِ عَلَى مَعَاصِيهِ»

نظر تو درباره‌ی «شکر» چیست؟

می‌گوید: شکر آن است که از نعمت‌های خدا برای معصیت او یاری نگیری. شیخ سَرّی سقطی رحمته الله هم پیشانیش را بوسید و فرمود: شیخ جنید رحمته الله بسیار می‌ترسم از اینکه مبادا هنر تو تنها در زبان تو باشد. یعنی اینکه صرفاً عالم ظاهری باشی! این سخن را گفت و رفت.

شیخ جنید رحمته الله فرمود: از آن سخن دایی خود بسیار ترسیدم. تا اینکه روزی دریافتیم داییم چه چیزی را نیاز دارد. آن را تهیه کردم و نزد او رفتم. فرمود: ای جنید! مژده! خداوند تو را به یک انسان صالح تبدیل می‌کند. چون در آن هنگام دعا می‌کردم و از خداوند می‌خواستم که آنچه را لازم دارم، از طریق یک انسان صالح برای من فراهم سازد؛ تو هم آن را آوردی.

سپس در محضر دایی خود به سلوک پرداخت و اجازه‌ی طریقت و خرقه‌ی ارشاد را از او گرفت.

شیخ جامی رحمته الله^۱ در کتاب «نفحات الانس» فرموده است: شیخ جنید بغدادی رحمته الله فرموده است: یک روز داییم من را صدا زد و گفت: ای شیخ جنید! اینک به تو اجاز می‌دهم که به مجلس وعظ برو و به ارشاد مردم پرداز. من نیز خود را چنان

۱. نورالدین عبد الرحمن بن احمد بن محمد رحمته الله (۷۹۳ - ۸۷۱)، معروف به جامی و ملقب به خاتم الشعرا شاعر، موسیقی‌دان، ادیب و صوفی نام‌دار ایرانی و فارسی زبان سده ۹ قمری است.

شایسته نمی‌دیدم که توان ارشاد داشته باشم و به ارشاد مردم پردازم. از سوی دیگر، نمی‌توانستم دستور استاد خود را اطاعت نکنم. آن شب، شب جمعه بود. در خواب به محضر حضرت فخر عالم رحمته الله علیه رسیدم. فرمود: به دستور داییت عمل کن و به ارشاد مسلمانان پرداز. صبح زود نزد داییت رفتم. همین که من را دید، فرمود: تا به تو نگفتند، من را راستگو به شمار نمی‌آوردی. من نیز دست او را بوسیدم و همان روز به مجلس وعظ رفتم و به ارشاد مردم پرداختم.

این خبر در شهر بغداد پخش شد که شیخ جنید رحمته الله علیه، مُرشد شده است و به ارشاد مردم می‌پردازد. یک بار مشغول وعظ مردم بودم. یک پسر جوان مسیحی در لباس مسلمانان، در گوشه‌ای از مجلس ایستاد و خطاب به من گفت:

«أَيُّهَا الشَّيْخُ مَا مَعْنَى قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إَتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ» ای شیخ! معنای این سخن حضرت رسول خدا ﷺ چیست که فرمود: از فراست مؤمن پرهیز کنید. چرا که او از طریق نور خدا نگاه می‌کند. فرمود: من نیز مدتی سکوت کردم و سپس خطاب به آن پسر گفتم: فرزندم! به سخن من گوش بده. زمان آن رسیده است که ایمان بیاوری و مسلمان شوی.

همین که این سخن را گفتم، آن پسر خود را در آغوش من انداخت و مسلمان شد. امام یافعی رحمته الله علیه، فرموده است: شیخ جنید بغدادی رحمته الله علیه در پاسخ پرسش آن پسر، دو بار اظهار کرامت کرده است: یکم: اینکه دریافت که آن پسر مسلمان نیست و مسیحی است.

دوم: اینکه دریافت که ایمان می‌آورد.

این است معنای این حدیث حضرت پیامبر ﷺ که فرمود: مسلمان به وسیله‌ی نور

۱. طبرانی ۱۰۲/۸، ح ش ۷۴۹۷؛ حکیم ۸۶/۳؛ ابن عدی ۲۰۶/۴، زندگینامه‌ی شماره ۱۰۱۵ عبدالله بن صالح؛ خطیب ۹۹/۵؛ طبرانی، در: الأوسط ۳۱۲/۳، ح ش ۳۲۵۴؛ قضاعی ۳۸۷/۱، ح ش ۶۶۳. هیشمی در مجمع ۲۶۸/۱۰ گفته است: [سناد این حدیث، حسن است].

خدا، امور را می‌بیند.

شیخ جنید رحمه الله، در زمان استاد خود به مقام و مرتبه (ی ارشاد) رسید. مؤلف کتاب «سفینه الاولیاء» فرموده است: یک بار به شیخ سرّی سقطی رحمه الله گفته می‌شود که آیا امکان دارد خلیفه به مقام و مرتبه‌ی استاد خویش نایل شود؟

او نیز در جواب فرمود: آری؛ گاهی نیز مقام و مرتبه‌ی او از استادش فراتر می‌رود. دلیل و سند من نیز برای این سخن شیخ جنید بغدادی رحمه الله است که مقام و مرتبه‌اش از من فراتر است. شیخ ابو جعفر حداد رحمه الله فرموده است: اگر قرار باشد که عقل همه‌ی مردم به صورت شکل و نقش درآید، باید به شکل و نقش شیخ جنید بغدادی رحمه الله باشد. چون تاکنون فردی از او عاقل‌تر را ندیده‌ام. شیخ جنید بغدادی رحمه الله، به علمای دینی احترام فراوانی گذاشته است. خود را جزء علما می‌دانست و به مریدان خویش همواره پند می‌داد که از مسیر شرع منحرف نشوند و به علمای دین احترام فراوانی بگذارند. خود او نیز لباس علما را بر تن داشت. یک بار جمعی از مریدان به او می‌گویند: بسیار دوست داریم خرقه‌ی عرفا را بر تن کنید. در جواب فرمود: اگر می‌دانستم که خرقه از لباس علما بهتر است، خرقه‌ای را از آتش و آهن درست می‌کردم و می‌پوشیدم. اما بسیاری از مواقع صدایی از غیب به گوشم می‌رسد که می‌گوید:

«يَا جُنَيْدُ لَيْسَ الْإِعْتِبَارُ بِالْخُرْقَةِ وَإِنَّمَا الْإِعْتِبَارُ بِالْحُرْفَةِ»

ای جنید! خرقه معتبر نیست. عمل معتبر است.

۱. از مشایخ بزرگ صوفیه در سده ۳/۹م که در ایثار و زهد و مجاهدت معروف است. از احوال شخصی و حتی تاریخ وفات او اطلاعی نداریم. دو نفر به نام امام ابو جعفر حداد رحمه الله وجود داشته‌اند: یکی کبیر و دیگری صغیر رحمه الله. ابو جعفر حداد کبیر، بغدادی و از اقران حضرت شیخ جنید و حضرت شیخ رُویم رحمه الله بوده است، امام ابو جعفر بن بکیر بن حداد صغیر رحمه الله، از مردم مصر و از اصحاب و شاگردان امام ابو جعفر حداد کبیر رحمه الله بوده و صحبت امام ابوتراب نخشی رحمه الله را درک کرده و شاگرد امام ابن عطا رحمه الله بوده است.

در میان اولیا، شیخ جنید بغدادی رحمته الله علیه به «سید الطائفتین» ملقب است. به گفته‌ی راوی یکی از صالحان در خواب دید که مجلس بزرگی برپا است. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در صدر آن مجلس نشسته و شیخ جنید رحمته الله علیه نیز در کنار ایشان زانو زده است. در آن هنگام مردی آمد. سؤالی شرعی را نوشته بود و نزد حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله برد. او هم فرمود: سؤال را نزد جنید ببر تا جواب تو را بدهد. آن مرد گفت: ای حبیب خدا! چگونه ممکن است شما حضور داشته باشید و فرد دیگری پاسخ بدهد.

حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو اطلاع نداری و شیخ جنید رحمته الله علیه را نمی‌شناسی. پیامبران در روز قیامت هر اندازه که به امت خود افتخار می‌کنند، من تنها با شیخ جنید رحمته الله علیه همان قدر افتخار می‌کنم.

نقل است: یک بار چشم درد داشت. یک پزشک خوب مسیحی را آوردند. چشم او را معاینه کرد و گفت: ای شیخ جنید رحمته الله علیه! نباید چشم شما خیس شود.

شیخ جنید رحمته الله علیه فرمود: یعنی نباید وضو بگیرم؟

دکتر گفت: اگر چشم می‌خواهید، نباید چشم خود را خیس کنید و وضو بگیرید. همین که پزشک رفت، شیخ جنید رحمته الله علیه وضوی بسیار کاملی گرفت، دو رکعت نماز خواند و به سجده افتاد و به خواب رفت. در خواب، به او گفته شد: ای جنید! تو به خاطر رضای ما چشم خود را نخواستی، اگر با آن عزم و نیت، درخواست آمرزش گناه امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را مطرح می‌کردی، آنها را می‌آمرزیدم.

از خواب برخاست و به امر خداوند بهبود یافته بود.

روز بعد، طبیب برای مداوای چشمش بازگشت و دید که چشم شیخ جنید رحمته الله علیه بهبود یافته است. بسیار تعجب کرد. گفت: ای شیخ! محض رضای خدا بفرمایید چه کاری انجام دادید که بهبود یافتید؟

شیخ جنید رحمته الله علیه وضو و خواب خود را برایش گفت. دکتر بسیار خردمند بود گفت: ای شیخ معلوم شد که من بیمار بودم و شما طبیب؛ لذا شهادتین را بر زبان آورد و مسلمان شد.

یک بار خطاب به مریدان خود فرمود: دل مرید باید مانند دل حضرت ابراهیم علیه السلام

باشد. مانند حضرت اسماعیل علیه السلام تسلیم قضا و قدر باشد، مانند حضرت داود علیه السلام غمگین باشد، مانند حضرت عیسی علیه السلام به فقر راضی باشد، مانند حضرت ایوب علیه السلام صابر باشد. شوق و اشتیاقش مانند حضرت موسی علیه السلام باشد و در اخلاص نیز تابع حضرت محمدالمصطفی صلی الله علیه و آله باشد. در پایان هم دعا کرد و فرمود: پروردگارا! در روز قیامت کور باشم تا کسانی را نبینم که روزی تو را خورده‌اند و از فرمان تو سرپیچی کرده‌اند.

خواننده‌ی ارجمند! انسان دانا و متواضع و بی تکبر باید مانند شیخ جنید بغدادی رحمته الله باشد. شیخ سعدی رحمته الله، در بوستان، نقل کرده است که یک بار شیخ جنید رحمته الله سگ بسیار پیری را می‌بیند که دندان‌هایش افتاده‌اند. قبلاً می‌توانست در دشت و صحرا آهو و حیوانات دیگری را شکار کند. اما اکنون به دلیل پیری و گرسنگی مانند روباه پیر شده است که حتی بز و گوسفند نیز او را مورد حمله قرار می‌دهند و توان ندارد که از جاب خود برخیزد. شیخ جنید رحمته الله خوراک خود را دو قسمت کرد و نصف آن را جلوی سگ انداخت و در حال گریه با خود می‌گفت: چه کسی می‌داند که من و آن سگ کدام یک بهتریم. درست است که از لحاظ ظاهر، من بهترم. اما خداوند می‌داند که چه تقدیری دارم. درست است که اگر با ایمان از دنیا بروم، تاج آمرزش را بر سر می‌نهم و از آن سگ بهترم. اما خدای ناکرده اگر لباس تقوا و عبادت را از تن بیرون بیاورند، در این صورت از آن کمترم و او هزار بار از من بهتر است. اگر آن سگ بمیرد، او را به جهنم نمی‌برند. اما اگر انسان، بد باشد، با مرگ رهایی نمی‌یابد و اهل جهنم است. شیخ جنید رحمته الله این گونه متواضع بود. به همین دلیل به این رتبه و مقام رسیده است. شیخ جنید بغدادی رحمته الله از لحاظ عدم طمع، در میان اولیا، نخست بود. یک بار، مردی نزد ایشان می‌رود و هزار دینار را در محضر ایشان می‌گذارد. شیخ جنید رحمته الله فرمود: غیر از این هزار دینار، پول دیگری در منزل داری؟ آن مرد گفت: آری؛ پول زیادی دارم. شیخ جنید رحمته الله فرمود: آیا برای پول دیگر، تلاش می‌کنی و بازهم پول می‌خواهی؟ آن مرد گفت: بله؛ انسان تا زنده است برای دارایی دنیا تلاش می‌کند. شیخ جنید رحمته الله گفت: هزار دینار خود را بردار. برای تو بهتر است. من نه چیزی

دارم و نه چیزی می‌خواهم. آن مرد، هر چه قدر داد و فریاد کرد، فایده‌ای نداشت و شیخ جنید رحمته الله پول را به او بازگرداند.

نقل است یک بار در شهر بغداد سارقی را بر دار اعدام آویزان کرده بودند و می‌خواستند او را اعدام کنند. شیخ جنید رحمته الله از آن جا گذر کرد. همین که او را دید. پای آن دزد را بوسید. مریدان گفتند: چه حالی بود که بر شما جاری شد؟

فرمود: هزار بار رحمت بر آن دزد که در کار خود به قدری استمرار و دوام داشته است که سر خود را برای آن داد. حیف است هر کاری را که انجام می‌دهی این گونه خود را فدای آن نکنی. اگر درباره‌ی عظمت شیخ جنیدی بغدادی رحمته الله، چندین صفحه‌ی دیگر نیز نوشته شود، بازهم مطلب پایان نمی‌یابد.

در باره‌ی تعیین روز وفات او چند نظر وجود دارد. بنا به یک نظر، در روز شنبه بیست و هفتم ماه رجب سال ۲۹۸ هجری در شهر بغداد وفات کرده و مرقد مبارکش زیارتگاه مسلمانان است.

برای تبرک، بحث خود را با چند دعای شیخ جنید رحمته الله پایان می‌دهیم که در روزگار خود با آنها در پیشگاه خداوند دعا کرده است. شاید خداوند از ما بپذیرد.

«اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْأَلُكَ اَنْ تَعُرِّنَا وَلَا تُدَلِّنَا، وَتَرْفَعَنَا وَلَا تَضَعِفْنَا؟ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ يَوْمَ مَوْتِنَا يَوْمَ حَيَاءٍ وَكَرَامَةٍ وَسُرُورٍ، وَلَا تَجْعَلْهُ يَوْمَ نَدَمٍ وَأَسَىٰ وَغُرُورٍ، اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ قُبُورَنَا رِيَاضًا مِنْ رِيَاضِ جَنَّتِكَ وَأَمْنًا فِيْهَا مِنَ الرُّوَاعَاتِ يَا جَامِعَ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيْهِ. اَللّٰهُمَّ خَلِّصْنَا مِنَ الشَّدَايِدِ وَحَاسِبِنَا حِسَابًا يُّسْرًا وَاحْشُرْنَا فِي رُفْرَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ».

خدایا! ما از تو مسألت می‌نمایم که به ما عزت عطا کنی و ما را خوار نکنی،
ما را رفعت بدهی و ضعیف ننمایی.

خدایا! روز مرگ ما را روز حیا، کرامت، و سرور بگردان و روز پشمانی،
تأسف، و غرور نساز.

خدایا! قبرهای ما را به یکی از باغچه‌های بهشت خود، و ایمن از انواع وحشت‌ها قرار بده؛ ای کسی که مردم را برای روزی گرد هم می‌آوری که در آن هیچ شک و گمانی نیست.

خدایا! ما را از سختی‌ها برهان و مورد محاسبه‌ای آسان قرار بده و ما را در زمره‌ی امت حضرت محمد ﷺ حشر کن.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

حضرت شیخ منصور حلاج رحمه الله

بسم الله الرحمن الرحيم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ حَمْدًا يُّوَافِي نِعَمَهُ وَيَكْفِيْءُ مَزِيْدَ فَضْلِهِ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ
وَأَصْحَابِهِ وَأَوْلِيَائِهِ أَهْلِ أُمَّتِهِ وَالتَّابِعِينَ إِلَى يَوْمِ قِيَامِ عَدْلِهِ

ای کسانی که پند و مطالعه‌ی سرگذشت صالحان را دوست دارید، بیایید شمع عمر خویش را در چند لحظه‌ی آینده روشن کنیم و نوار فکر خود را بر دستگاه دل خویش بگذاریم و برای ضبط به محضر کسی برویم که شیر بیشه‌ی تحقیق، سردار شهیدان طریق، آگاه از صحرای عبادت و غریق بحر معرفت، قهرمان میدان حق‌شناسی، پاسبان خرمن دُرشناسی، شهباز راه ولایت، غواص دریای درایت، در فصاحت و بلاغت امام سحبان وائل رحمه الله،^۱ شاگردی که نه علما به دانش او پی می‌بردند، و نه اولیا بر او تفوق می‌یافتند. طناب دار را به سان تاج بر سر نهاد، سردارِ سرِ دار، حضرت حسین [بن] منصور حلاج رحمه الله بود.

لذا با ادب گوش دل را به بخشی از زندگی و سرگذشت آن عاشق بازار «انا الحق»^۲

۱. سحبان وائل (؟ - ۶۷۴م) خطیب عرب بود که به او در فصاحت مثل می‌زنند. هر دو دوره‌ی پیش و پس از اسلام را درک کرد (مُحَضَّرَم) و مدتی نزد حضرت معاویه رضی الله عنه بود. سعدی در گلستان او را در فصاحت بی‌نظیر نامیده است.

۲. جمله‌ی مشهور منسوب به حسین بن منصور رحمه الله. این واژگان که توسط حسین بن منصور حلاج (معدوم در بغداد، ۳۰۹ هجری/ ۹۲۲ میلادی) شطح شده، وقتی او، پس از بازگشت

بسپاریم و از آن پند و اندرز بگیریم.

کار آن شخصیت والا و مقدس بسیار عجیب و سرسام‌آور بود. زندگی و سرگذشت او به میدان امتحان فکر و اندیشه‌ی همه‌ی علما و اولیا تبدیل شده است. مردی است که بیش از حد بلند همت، نکته‌دان، و نابغه بوده و هر گاه وارد میدان سخن شده است، حضار دور و بر سرسام مانده‌اند و زبان علما در برابرش لال شده است.

علما و دانشمندان و مشایخ در باره‌ی حضرت منصور رحمته الله علیه چند دسته شده‌اند. دسته‌ای مانند شیخ عمر بن عثمان مکی،^۱ شیخ ابویعقوب زجوری، شیخ علی

از حج در سال ۲۸۲ هجری، بر در خانه‌ی استادش شیخ جنید رحمته الله علیه می‌کوفت، و او پرسید «چه کسی آنجاست؟» بیان شده و او گفته انا الحق. برخی از محققان نشان داده‌اند که این واژگان فریادی ناگهانی نبوده، بلکه بخشی از آموزه‌ی حضرت حلاج رحمته الله علیه را شکل می‌داده که طبق آن روح الهی آفریده نشده می‌تواند یک آن روح انسانی آفریده شده را دگرگون کند تا تغییر حالتی به وقوع بپیوندد. زین رو روح انسانی و الهی با یکدیگر کار می‌کنند، و مسئله‌ای در خصوص «تناسخ» یا «وحدت وجود» وجود ندارد. این اصطلاح در کتاب الطواسین شیخ حلاج رحمته الله علیه در زمینه توضیح این ادعا که ابلیس که گفت من از آدم بهترم و از فرعون که گفت من خدای والای شما هستم یافت می‌شود. از آنجا که به قول نظریات اولیه صوفیه (خصوصاً شیخ خراز رحمته الله علیه) فقط خدا حق دارد بگوید «من»، «شطح «من» به خودی خود کفر است. انا الحق شیخ حلاج رحمته الله علیه بعدتر عموماً به معنای «من خدا هستم» فهمیده شد زیرا حق معادلی بود که غالباً برای خدا به کار می‌رفت خصوصاً در نواحی غیر عرب. زین رو، انا الحق جسورانه‌ترین ابراز وحدت ماهوی انسان با خدا تعبیر شد، و اصطلاحی کلیدی در موسیقی صوفی ایران، ترکیه، مسلمانان هند و اندونزی است هر جا که وحدت وجود به کار رفته باشد.

۱. عمرو بن عثمان مکی رحمته الله علیه (... - ۲۹۱ ق)، صوفی، عارف و عالم سده‌ی سوم قمری. نام او را ابوعبدالله عمرو بن عثمان بن کُرب المکی رحمته الله علیه ثبت کرده‌اند از یاران شیخ ابوسعید خراز رحمته الله علیه و از مصاحبان حضرت ابوعبدالله نباجی رحمته الله علیه و یکی از استادان شیخ حسین بن منصور حلاج رحمته الله علیه بود. اصل حضرت عمرو بن عثمان مکی رحمته الله علیه از یمن بود. در بیشتر منابع او را هم در تصوف صاحب اعتبار دانسته‌اند و هم در اصول؛ از این رو آورده‌اند چون در کلام وارد شد و مباحثی در این باب مطرح کرد. اهل مکه او را از این شهر بیرون کردند و وی به جده

اصفهان رحمته الله علیه و جمعی دیگر به رد حضرت منصور حلاج رحمته الله علیه پرداخته‌اند و حتی برخی از آنان او را ساحر قلمداد کرده‌اند.

دسته‌ای دیگر مانند شیخ ابوبکر شبلی، شیخ ابن عطار، شیخ عبدالله خفیف، شیخ ابوالقاسم نصرآبادی، شیخ ابوسعید ابوالخیر، شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری، شیخ ابوالقاسم گرگانی،^۱ شیخ پیر علی، شیخ ابوعلی فارمدی،^۲ شیخ یوسف همدانی

رفت و به مقام قضاوت رسید.

وی به همراه حارث حضرت محاسبی، حضرت جنید بغدادی، حضرت ابومحمد بن رُویم و حضرت ابوالعباس بن عطا رحمته الله علیه از جمله مشایخ عرفانی، مانند شیخ ابن خفیف شیرازی رحمته الله علیه، شایسته آن بودند که مقتدا و پیشوای دیگران باشند؛ زیرا آنها علم و حقایق را به هم آمیخته بودند و در شریعت و حقیقت امام به شمار می‌آمدند. این موضوعی که امام قشیری رحمته الله علیه بیان می‌کند دو نکته مهم را آشکار می‌سازد؛ یکی آنکه جایگاه شیخ عمرو رحمته الله علیه در تصوف قرن سوم به اندازه‌ای بلند است که مرتبه او را در حدّ مقام شیخ جنید بغدادی رحمته الله علیه و شیخ حارث محاسبی رحمته الله علیه قرار می‌دهند. دیگر آنکه مشی وی با مرام عارفانه حضرت جنید بغدادی رحمته الله علیه سازگار و موافق بوده است. او سرانجام در یکی از سالهای ۲۹۱، ۲۹۶ یا ۲۹۷ درگذشت.

۱. شیخ ابوالقاسم گورگانی رحمته الله علیه از مشاهیر عرفای قرن چهارم و پنجم هجری است که در طریقت مرید سعید بن سلام شیخ ابی عمران مغربی رحمته الله علیه بوده‌است. کنیه وی ابوالقاسم و نامش علی است. وی مدّت هفتاد و هفت سال بعد از درگذشت مرشد خود سعید بن سلام شیخ ابی عمران مغربی رحمته الله علیه زندگی کرد. «از وی دورشته [در طریقت] جاری شده است: یکی توسط شیخ المشایخ و خلیفه وی شیخ ابوبکر نسّاج رحمته الله علیه و دیگری توسط شیخ ابوعلی فضل بن فارمدی رحمته الله علیه. خلیفه الخلفاء و جانشین وی، شیخ ابوبکر نسّاج رحمته الله علیه است.» [۱] «این عارف بزرگ خراسانی از دهکده گورکان از توابع طوس مشهد است و معروف به شیخ الاکابر و پیر حاجاتی و پیر پر نیاز است.»

۲. شیخ ابوعلی فارمدی، قدّس سرّه: فضل یا فضیل بن محمّد رحمته الله علیه، شیخ الشیوخ خراسان در قرن پنجم، پیرو مذهب امام محمد شافعی رحمته الله علیه و محل اقامتش فارمد بوده است. وی ابتدا در نیشابور از محضر شیخ ابوسعید ابوالخیر رحمته الله علیه کسب فیض کرده و چون از نیشابور به میهنه

رحمه الله،^۱ او را صادق برشمرده‌اند و از نظر آنان خداشناسی بزرگ بوده است. اما استاد ابوالقاسم قشیری رحمه الله فرموده است: من در باره‌ی حضرت منصور حلاج رحمه الله تردید دارم و نمی‌دانم چه پایه و مقامی دارد.

حضرت منصور حلاج رحمه الله در اصل، اهل محله‌ای در شهر شیراز به نام «بیضاء»^۲

بازگشته به شاگردی نزد شیخ ابوالقاسم قشیری رحمه الله شده است. شیخ ابو علی رحمه الله در طریقت به دو سوی انتساب دارد، یکی ابوالقاسم گرگانی رحمه الله (متوفی ۴۵۰ هـ) و دیگری شیخ ابوالحسن خرقانی رحمه الله و نیز همزمان با خلیفه القادر بالله عباسی است و از سلاطین، معاصر طغرل بیگ و الب ارسلان سلجوقی و سلطان ملک‌شاه می باشد. همچنین معاصر شیخ طریقت امام محمد غزالی رحمه الله است. وفات امام ابوعلی رحمه الله به سال ۴۷۷ هجری اتفاق افتاده است.

۱. شیخ یوسف همدانی رحمه الله از مشایخ صوفیه در قرن پنجم و ششم هجری است. نام کاملش ابو یعقوب یوسف بن ایوب بن یوسف بن حسین بن وَهَرَه همدانی بوزنجردی رحمه الله است. وی در سال ۴۴۰ یا ۴۴۱ هجری قمری در بوزنجرد به دنیا آمد. بوزنجرد یا بوزینجرد از قرائ همدان در راه ساوه و ری قرار داشته است. [۱] وی مشهور به شیخ یوسف همدانی رحمه الله از مشایخ صوفیه در نیمه دوم قرن پنجم و نیمه اول قرن ششم هجری است. او را پیر بنیان‌گذاران طریقت نقش‌بندی و پیشرو تصوف در آسیای صغیر دانسته‌اند. در هجده سالگی برای تحصیل به بغداد رفت و در مجلس درس امام ابواسحاق ابراهیم بن علی شیرازی رحمه الله فقیه شافعی و مدرس و رئیس نظامیه بغداد پیوست و به تحصیل فقه و حدیث و کلام پرداخت. نوشته‌اند که در عراق و خراسان و اصفهان و سمرقند و بخارا هم از حدیث‌دانان بزرگ آن روزگار حدیث آموخت. اما سرانجام از راه شریعت به طریقت رسید و در مرو اقامت گزید و خانقاهی در مرو بنیاد نهاد که به گفته ابن خلکان رحمه الله نظیر نداشت، و به نوشته دولتشاه سمرقندی، خانقاه او را کعبه خراسان گفته‌اند و سنایی غزنوی در آنجا خلوت و عزلت اختیار کرده بود. پیروان و استادان او را در طریقت امام ابوعلی فارمدی، شیخ عبدالله جوینی و شیخ حسن سمنانی رحمه الله معرفی کرده‌اند.

۲. بیضا شهری است تاریخی در شهرستان سپیدان استان فارس در جنوب ایران در حدود ۳۰ کیلومتری شمال غربی شیراز علت نامیدن این شهر به نام بیضا، وجود دژی در این منطقه بود که به دست پاک با سنگ مرمر ساخته شده بود. پس از حمله‌ی اعراب، این

بود که شیخ عبدالله، مؤلف تفسیر بیضاوی نیز اهل همان محله بود. به همین خاطر، به او قاضی بیضاوی گفته می‌شود.

حضرت منصور حلاج رحمته الله علیه در سن هیجده سالگی به «تستر»^۱ رفته و مدت دو سال در محضر شیخ عبدالله تستری رحمته الله علیه ماندگار شده است. سپس به شهر بصره و از آنجا به شهر بغداد رفته که مرکز اولیا بوده است. سپس به محضر شیخ عمرو بن عثمان مکی رحمته الله علیه رفته و مدت هیجده ماه در محضرش بود. شیخ ابویعقوب رحمته الله علیه نیز دختر خود را به عقدش درآورد. در آن مدت بدون اطلاع استاد، رساله‌ای را در علم تصوف نوشت و آن را به مریدان استادش شیخ ابویعقوب رحمته الله علیه ارائه داد. شیخ ابویعقوب رحمته الله علیه که از این امر مطلع شد، بسیار ناراحت می‌شود و او را نفرین می‌کند و می‌گوید: ان شاء الله خداوند بزرگ ظالمی را بر تو بگمارد که چشم تو را از کاسه‌ی سر بیرون بیاورد و اعدام کند. این است که گفته می‌شود: در اواخر عمر که دچار تحول شد و دار زده شد، در اثر دعای استاد او بود.

حضرت منصور حلاج رحمته الله علیه در جهان آن روزگار بسیار گشت و گذار کرده است. به خراسان رفت و مدتی در ماوراءالنهر ماند. سپس به خوزستان رفت. در آنجا چند کتاب را تألیف کرد. سپس به اهواز، هند، چین و ماچین^۳ رفت و از آنجا به مکه برگشت و دو سال ماندگار شد. سپس به بغداد بازگشت. اما همین که به بغداد بازگشت، کاملاً دگرگون شد و کارهایی را انجام داد که بسیاری از علما بر این باور

منطقه، بیضا؛ به معنی سپید نامیده شد. قدمت این شهر به بیش از ۸۰۰۰ سال می‌رسد. در سالهای اخیر آثار تاریخی بسیاری در بیضا کشف گردیده. این شهر زادگاه کورش بزرگ بوده و در زمان هخامنشی از رونق بسیاری برخوردار بوده است.

۱. شوشتر از شهرهای استان خوزستان در جنوب غربی ایران است. این شهر در دامنه کوه‌های زاگرس قرار دارد. لقب این شهرستان از قدیم دارالمؤمنین (شهر مؤمنان) بوده است. در جهان عرب شوشتر را با نام «تستر» می‌شناسند.

۳. در نوشتارهای کهن پارسی، چین به ایالت سین کیانگ (ترکستان شرقی) در شمال غربی چین کنونی اطلاق می‌شد. دیگر بخش‌های چین کنونی را ماچین می‌نامیدند.

بودند که «فاسق» است و از شریعت منحرف شده است.

و چنان کشف و کرامت‌هایی داشت که بسیاری از مشایخ مات و مبهوت می‌شدند و متحیر می‌ماندند. به گفته‌ی راوی، این گونه نیست که به خاطر شغل حلاجی، منصور را حلاج نامیده باشند. بلکه یک روز، مغازه‌ی یک فرد حلاج را اداره می‌کند و او را به دنبال کاری می‌فرستد. همین که آن مرد باز می‌گردد، با انگشت اشاره می‌کند و به فرمان خدا همه‌ی پنبه‌ها با اشاره‌ی انگشت او حلاجی می‌شوند. به همین خاطر، نام او را شیخ منصور حلاج رحمته الله نامیدند.

نقل است که در شبانه روز چهار صد رکعت نماز می‌خواند. یک بار به او گفته می‌شود: شما که به این مقام رسیده‌اید چرا تا این حد خود را اذیت می‌کنید؟ در جواب گفت: کسی که حقیقتاً خدا پرست و عابد باشد، میان رنج و آسودگی تفاوت چندانی نمی‌بیند. چون انسان صالح، دارای صفت فنا است و خوشی و ناخوشی در او تأثیر نمی‌کند.

یک بار با چند مرید در بیابانی حرکت می‌کردند. مریدها می‌گویند: ای شیخ! بسیار هوس حلوا کرده‌ایم.

او نیز فرمود: صبر کنید. فراهم می‌کنم.

شیخ منصور حلاج رحمته الله مقداری دور شد و دیری نگذشت که بازگشت و یک سینی پر از حلوا را جلوی آنان گذاشت و فرمود: بفرمایید: این هم حلوا.

مریدها بسیار تعجب کردند و گفتند: این نوع حلوا، تنها در باب الطاقه‌ی^۱ بغداد یافت می‌شود. آن را از کجا تهیه کردید؟

در جواب گفت: نزد من باب الطاقه‌ی بغداد و صحرا و بیابان یکسان است. شما نیز چیزی نگوئید و فقط بخورید.

راوی گفته است: در آن هنگام که آنان در آن بیابان آرزوی حلوا می‌کنند، حلوا فروشی در باب الطاقه‌ی بغداد، چند سینی حلوا را برای فروش می‌گذارد. اما ناگهان

۱. نام یکی از محلات حومه‌ی بغداد.

می‌بیند که یک سینی از آنها نیست. بسیار تعجب می‌کند. اما در این باره با کسی سخن نمی‌گوید. چون تا آن زمان کسی نزد او نمی‌رود تا حلوا فروش به وی مشکوک باشد. اما تعجب برانگیزتر آن بود که پس از مدتی نگاه می‌کند، سینی خالی را می‌بیند و باز هم تعجب می‌کند.

وقتی حضرت منصور حلاج رحمته الله و مریدان او از سفر باز می‌گردند و مریدان داستان حلوا برای مردم نقل می‌کنند. آن مرد حلوا فروش با خبر می‌شود و با مریدان به بررسی آن روزها می‌پردازد. معلوم می‌شود که روز گم شدن حلوای او با همان روز یکی است. مرد حلوا فروش به محضر شیخ منصور حلاج رحمته الله می‌رود و به یکی از مریدان او تبدیل می‌شود.

یک بار هنگام سخن گفتن برای مریدان خود گفت: یک بار حضرت موسی - علی نبینا و علیه السلام - با شیطان برخورد می‌کند و می‌فرماید: ای رانده شده از آستانه رحمت خدا! چرا برای حضرت آدم علیه السلام سجده نبردی تا طوق لعنت برگردن تو گذاشته نشود.

شیطان در پاسخ حضرت موسی علیه السلام گفت: ای موسی علیه السلام! من مانند تو از خدا رو برنگرداندم تا به غیر خدا بنگرم.

گفت: تو که درخواست دیدار خداوند را کردید، در جواب گفتند: به آن کوه بنگر. تو هم از خدا رو برگرداندی و به آن کوه نگاه کردی. اما هنگامی که به من گفته شد برای حضرت آدم علیه السلام سجده ببر، من در جواب گفتم: ای خدای بزرگ! به غیر از تو برای هیچ کسی سجده نمی‌برم. اطلاع نداشتم که «شرط»،^۱ عدم نافرمانی است.

یک بار عالمی گفت: ای شیخ حسین مشهور به منصور حلاج نظر تو در باره ی حضرت موسی علیه السلام چیست؟

گفت: حضرت موسی علیه السلام بر حق بود.

۱. یعنی شرط بندگی کامل، عدم نافرمانی است؛ حتی اگر بر خلاف خواسته و میل خودم باشد.

او گفت: در باره‌ی فرعون چه نظری داری؟

گفت: او هم بر حق بود.

آن عالم از این جواب بسیار تعجب کرد. لذا گفت: چگونه هر دو بر حق بودند؟ حضرت منصور حلاج رحمه الله گفت: تو نمی‌دانی که حضرت موسی علیه السلام و فرعون دو صنف جدا از هم بودند. در روز ازل یکی را این گونه آفریدند و دیگری را به گونه‌ی دیگر. هر کس هم باید کاری را انجام دهد که برای آن کار ساخته شده است. از آنجا که حضرت منصور حلاج رحمه الله سخنانی می‌گفت و کارهایی (عجیب) را انجام می‌داد، بسیاری از علما بر این باور بودند که او به طور کامل از شریعت اسلام منحرف شده است.

روزی چنان در حال شکر (جذبه)، در دنیایی دیگر، مست باده‌ی الست،^۱ سوخته‌ی عشق معنوی، در آمیخته با نور الهی بود که شاه را دربان خود نمی‌دانست. با صدای بلند فریاد می‌زد و می‌گفت: «انا الحق». یعنی من حقم. برخی از علمای آن روزگار این دو واژه را این گونه تفسیر کردند که حضرت منصور حلاج رحمه الله گفته است من خدا هستم و کافر شده است. نزد خلیفه‌ی بغداد که در آن ایام، المقتدر بالله،^۲ بود از او شکایت کردند. او نیز به وزیر خود که علی بن عیسی بود، دستور داد او را

۱. اشاره به سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۲. ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ وَ چون پروردگارت زاد و رود بنی آدم را از پشت‌های ایشان برگرفت، و آنان را بر خودشان گواه گرفت [و پرسید] آیا پروردگار شما نیست؟ گفتند چرا، شهادت می‌دهیم؛ تا روز قیامت نگوئید ما از این [حقیقت] بی‌خبر بودیم.﴾

۲. أبو الفضل جعفر بن المعتضد المقتدر بالله خلیفه عباسی در بغداد بود. برادرش ابواحمد علی مکتفی او را به خلافت پیمان داده بود. نام وی مقتدر بالله به معنی «نیرومند به یاری خدا» است. او در آغاز خلافت، دوازده سال داشت؛ و بر اوضاع تسلط نداشت. او در سال ۳۲۰ هجری به دست بربر کشته شد. به فرمان ابوالفضل جعفر مقتدر، شیخ حسین منصور حلاج رحمه الله، به جرم «کفرگویی و الحاد» در ملاعام به دار آویخته شد.

دستگیر و زندانی کنند. یک سال در زندان بود. بسیاری از مریدان نزد او رفت و آمد می کردند. اما بالأخره از ملاقات آنها با او ممانعت شد.

نقل است که در آن زندان، سیصد زندانی وجود داشت. یک شب خطاب به آنان می گوید: نظر شما چیست که شما را آزاد کنم؛ آنها نیز او را مسخره می کنند و می گویند: اگر این همه جرأت و توانایی داری، چرا خودت را آزاد نمی کنی؟ در جواب گفت: من زندانی خدا هستم و از شریعت نگهداری می کنم. زندانی شدن من چندین راز دارد. مانند زندانی شدن شما نیست. گفتند: پس ما را آزاد کنید.

نقل است با دو انگشت اشاره کرد و به فرمان خداوند همه ی غل و زنجیرهای دست و پای آنها باز شد. برخاستند و گفتند: حال، از کجا بیرون برویم؟ همه ی درها که بسته شده اند.

حضرت منصور حلاج رحمۃ اللہ علیہ اورادی را خواند و اشاره ی دیگری نمود. درها باز شدند. گفتند: شما نیز با ما بیایید.

فرمود: خداوند بزرگ من را مورد عتاب و سرزنش قرار می دهد. نمی توانم از فرمان او سرپیچی کنم.

زندانیان آزاد شدند. این خبر به خلیفه رسید. او بسیار عصبانی شد و گفت: فوراً باید تنبیه شود. سیصد ضربه تازیانه به او زدند.

مردی که به حضرت منصور حلاج رحمۃ اللہ علیہ تازیانه می زد، نقل کرده و سوگند خورده است که هر ضربه ای که به او می زدیم، می شنیدم که صدایی از غیب می گفت:

«يَا حُسَيْنُ بْنُ مَنْصُورٍ لَا تَخَفْ»

ای حسین بن منصور رحمۃ اللہ علیہ نترس.

به علاوه، به قدری نزد خلیفه، در باره ی شیخ منصور حلاج رحمۃ اللہ علیہ بدی گفتند و علما بر او نقد کردند تا اینکه خلیفه ی بغداد همه ی علما و زن و مرد و پیر و جوان بغداد را جمع کرد و چندین عالم ظاهر فتوای مرگ حضرت منصور حلاج رحمۃ اللہ علیہ را صادر کردند

و خلیفه نیز امر کرد که او را اعدام کنند و چشم او را از حدقه بیرون بیاورند و برای پند و عبرت، سر او را از بدن جدا کنند.

وقتی او را برای اعدام آوردند، با ناز و شادی راه می‌رفت و این اشعار را ترنم می‌کرد و می‌گفت:

نَدِیمِی غَیْرُ مَنسُوبٍ اِلَی شَیْءٍ مِّنَ الْحَیْفِ
سَقَانِی مِثْلَ مَا یَشْرَبُ کَفْعِلِ الضَّیْفِ بِالضَّیْفِ
فَلَمَّا دَارَتْ الْکَأْسُ دَعَا بِالنَّطْعِ وَالسَّیْفِ
کَذَا مَنْ یَشْرَبُ الرَّاحَ مَعَ التَّنِّینِ بِالضَّیْفِ

ترجمه: (۱) ندیم و همدم من، به هیچ کار بیهوده‌ای منسوب نیست. او مرا چنان نشانده که میزبان به مهمان می‌نوشاند. (۲) زمانی که جام را چرخاند، به تیغ و شمشیر دعوت کرد. آری این گونه است که هر کس در تابستان با مار بزرگ به نوشیدن بپردازد. آن روز به سان روز قیامت بود. انگار جنگ و ستیز است. صدای شیون و زاری مردم دشت و صحرا را پر کرده بود. وقتی او را زیر دار بردند، دار را بوسید. صدای ناله‌ی مردم باز هم بلندتر شد. در آن حالت از او پرسیدند: حالت چگونه است؟ با لبخندی در جواب گفت: معراج مردان، بالای دار است.

یکی از مریدان او با گریه گفت: منکر و مرید شما در قیامت چه پاداشی دارند؟ گفت: کسی که من را اعدام می‌کند و سنگسار می‌کند، دو پاداش دارد. اما شما تنها یک پاداش دارید.

آن مرید بسیار تعجب کرد و گفت: چگونه چنین چیزی روا است؟ گفت: چون کسی که مرید من بود، تنها به من حسن ظن داشت و بر این باور بوده که من یک انسان صالح هستم و به همین خاطر پیرو من شده است. اما ایمان کسی که من را سنگسار می‌کند قدرتمند است و می‌گوید: شرع فتوای مرگ او را صادر کرده است. از این رو، آنان اصل توحید را به کار می‌گیرند و شما حسن ظن؛ و پیدا است که توحید، اصل و پاداش آن بیشتر است، اما حسن ظن فرع است و پاداش کمتری دارد.

در آن هنگام که قاضی فتوا صادر کرد و گفت: چون شیخ حسین [بن] منصور حلاج رحمته الله علیه «انا الحق» را بر زبان آورده، کافر شده و مرگ او روا است. خلیفه دستور داد او را سنگسار کنند و دار بزنند.

هنگامی که افراد خلیفه و مردم او را سنگسار می کردند، شیخ ابوبکر شبلی رحمته الله علیه، یک شاخه گل را به او زد. حضرت منصور حلاج رحمته الله علیه آهی کشید و — از آن کار بسیار ناخرسند بود.

به او گفته شد: چرا مردم شما را سنگسار می کنند، چیزی نمی گوید. اما برای گل باران کردن شیخ ابوبکر شبلی رحمته الله علیه آه کشیدید و از آن ناراحت شدید؟

گفت: آن مردم معذورند. چون نمی دانند من چه کسی هستم. اما شیخ ابوبکر شبلی رحمته الله علیه می داند که کشتن من روا نیست. به همین خاطر، از گل او بیش از سنگ مردم ناراحت شدم.

آه از این بی رحمی! دست راستش را قطع کردند. با دست چپ خود خون را به سر و صورت خویش مالید.

به او گفته شد: چرا سر و صورت خود را خونی می کنید؟ در جواب گفت: می دانم که خون زیادی را از دست داده ام و رنگ چهره ام زرد شده است.

به این دلیل سر و صورت خود را سرخ می کنم تا مردم گمان نکنند که من می ترسم و حکم شرع را ناخوشایند می دانم؛ لذا باید سر و صورت من سرخ و درخشان باشد.

چنان شیون و زاری برپا بود که خدا می داند هیچ کسی شاهد حال دیگری نبود. به گفته ی راوی، هر قطره خونی که بر زمین ریخته می شد، مردم آشکارا می شنیدند که آن قطره خون می گفت: انا الحق.

بر زمین هم که می افتاد، مانند قلم، با آن نوشته می شد، انا الحق. در آن حالت که اکثر مردم نمی توانستند خود را کنترل کنند و همه ی بدن حضرت منصور حلاج رحمته الله علیه در خون غلتیده بود، رو به آسمان گفت: ای خدای بزرگ! آن مردم به خاطر رضای تو و با امر شرع تو، من را سنگسار می کنند و به قتل می رسانند. خدایا

درخواست می‌کنم آنها را از پاداش بی بهره نکنید.

نقل است که هنوز سر او را نبریده بودند که یکی از افراد خلیفه را فراخواند و گفت: همین که سر من را بریدید، عبای من را نزد آب دجله ببر تا خشمگین نشود و شهر بغداد از میان نرود!

بالآخره سر او را بریدند و او را به شهادت رساندند، او را سوزاندند و داشتند خاکسترش را به دجله می‌ریختند. وقتی متوجه شدند، دجله طغیان کرد و سیلاب جاری شد. اگر عبای او را نزد دجله نمی‌بردند، بغداد را نابود می‌کرد. اما هنگامی که عبایش را نزد آب دجله بردند، به امر الهی آب آرام شد.

این فاجعه‌ی دلخراش در روز سه شنبه بیست و پنجم ذی الحجه‌ی سال ۳۰۹ هجری در شهر بغداد رخ داده است.

حقیقتاً سرگذشت و فاجعه‌ی حضرت حسین [بن] منصور حلاج رحمته الله به قدری سرسام‌آور و دلخراش است که انسان هر قدر به آن بیندیشد، بیشتر سرگردان و سراسیمه می‌شود. اما ما باید از آن پند و اندرز فراوانی بگیریم و در برابر شرع و حکم شرع، سر تعظیم فرود بیاوریم.

حال، از خداوند بزرگ مسألت کنیم:

که به خاطر عظمت خویش ما را ببخشاید.

ما را از راه شرع منحرف نکند،

ما را با صالحان حشر کند،

و از بلا و مصیبت دنیا و قیامت حفظ کند.

آمین، یا رب العالمین.

والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته

حضرت حبیب عجمی رحمته الله

بسم الله الرحمن الرحيم

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى دِينِ الْإِسْلَامِ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ خَيْرِ الْأَنَامِ، وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ
وَأَوْلِيَائِهِ وَأُمَّتِهِ الْكَرَامِ، وَعَلَى أَتْبَاعِهِ مِنْ الْيَوْمِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامِ

مسلمانان! خداوند بزرگ در سوره‌ی حجرات، در قرآن کریم فرموده است:

﴿إِنْ أَكْرَمَكُمُ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ﴾^۱

به راستی گرامی‌ترین شما نزد خداوند، پرهیزکارترین شما است.

تفاوتی هم نمی‌کند که از هر نژادی باشد یا با هر زبانی سخن بگویند و هر شکل و
قیافه‌ای داشته باشد.

حسن ز بصره و بلال از حبش و سهیل از روم

وین بوالعجب، ز خاک مکه، بوله‌ب زاید

انسان صالح به این معنا نیست که صرفاً از خویشاوندان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله
باشد.

حال، برای نمونه، در چند لحظه‌ی آینده، به محضر یکی از اولیای خداوند برویم
که در روزگار خود گنبد غیرت، سردفتر مجلس وحدت، صاحب راستی و همت،
چراغ تاریکی خلوت، مدتی دور از وجدان، و زمانی ثروتمند نامدار، و دوره‌ای پدر

۱. سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۳.

ده‌ها فقیر و مستضعف بود. این شخصیت بزرگ و ولی، جناب حضرت شیخ حبیب عجمی رحمۃ اللہ علیہ است.

لذا درخواست می‌شود با گوش دل بشنوید و دریابید که کار خداوند بزرگ چگونه است! اگر بخواهد بنده‌ای را پرورش دهد، چگونه او را هدایت می‌دهد.

شیخ حبیب عجمی رحمۃ اللہ علیہ در سرآغاز زندگی، یکی از تاجران رباخوار بود و بدون ربا کالایش را نمی‌فروخت. بسیار ثروتمند بود. اما بسیار خسیس، بخیل و غیر سودمند بود. یک نان مفت را به پدر خود نیز نمی‌داد. حتی خانواده‌ی خود را نیز هرگز سیر نمی‌کرد.

عادت داشت، نزد هر کسی طلب داشت، اگر نمی‌توانست در موعد مقرر آن را بازپرداخت کند، خود او نزد بدهکار می‌رفت و کرایه‌ی راه را نیز از فرد بدهکار می‌گرفت.

یک بار برای پس گرفتن قرض خود به منزل فرد بدهکار می‌رود. او در خانه نبود. زن آن فرد گفت: شوهرم منزل نیست. چیزی هم نداریم تا به شما بدهم. او نیز می‌گوید: تا چیزی را به من ندهید، از اینجا نمی‌روم.

آن زن می‌گوید: در این چند روز گوسفندی را سر بریده‌ایم، مقداری از گوشت آن باقی است. اگر می‌خواهی آن را ببرید. گفت: از دست خالی بهتر است. زن آن گوشت را آورد و او نیز آن را گرفت و برد.

به همسر خود گفت: این را به جای کرایه‌ی سفر قبول کرده‌ام. قابلمه‌ای بیاور آن را بپزیم. همسرش عصبانی می‌شود و می‌گوید چوب نداریم تا آتش را آماده کنم و نان هم نداریم تا نان را خرد کنیم و آب گوشتی بخوریم.

او نیز می‌گوید: ای زن! عصبانی نباش، از سایه‌ی سود و ربا همین الان آنها را تأمین می‌کنم.

نزد بدهکار دیگری می‌رود که او نیز پول بازپرداخت وام خود را ندارد. شیخ حبیب رحمۃ اللہ علیہ نیز به جای کرایه‌ی سفر، از او نان و هیزم می‌گیرد و بر می‌گردد و می‌گوید: فوراً آن را آماده کن.

زن نیز آتش را روشن کرد و قابلمه را روی آن گذاشت. به نقل راوی غذا پخته شد و قابلمه را پایین آوردند تا غذا را بکشند. در همین حال، گدایی در زد و گفت: در راه خدا، مقداری غذا به من بدهید. شیخ حبیب رحمۃ اللہ علیہ نیز به شکلی زشت گفت: چه غذایی؟ آن مرد گدا نیز با ناامیدی بازگشت. زمانی که آن زن خواست از قابلمه غذا بکشد، غیر از دو رگ گردن و خونابه، غذایی در آن وجود نداشت.

شیخ حبیب رحمۃ اللہ علیہ را صدا می‌زند و می‌گوید: ای خانه خراب! بیا به خاطر شومی ما چه اتفاقی افتاده است.

همین که این حالت را دید به فرمان خدا آتشی در دل او برافروخت. آرام و قرار او از میان رفت و مانند ماهی زنده‌ی بیرون از آب شد. در دل خود عهد کرد که یک بار دیگر رباخواری نکند و هر پولی را که نزد مردم (برای ربا) دارد، پس بگیرد!

روز بعد از این ماجرا، جمعه بود. از منزل بیرون آمد. در راه دسته‌ای بچه را دید که مشغول بازی بودند. شنید که آن بچه‌ها با خود می‌گفتند: بچه‌ها! شیخ حبیب رحمۃ اللہ علیہ ربا خوار آمد. فرار کنید. مبادا گرد و غبار پای او به شما بخورد و شما نیز مانند او بدبخت شوید.

وقتی این سخن را از آن بچه‌ها شنید، بسیار ناراحت شد و بسیار برای خودش ناراحت شد. در همان جا عهد کرد که یک بار دیگر نزد بدهکاران خود نرود و به مجلس حضرت حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ رفت.

در آن هنگام مردم زیادی در محضر شیخ حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ بودند و مشغول وعظ آنان بود. موعظه‌ای شیخ حسن رحمۃ اللہ علیہ در دل شیخ حبیب رحمۃ اللہ علیہ تأثیر فراوانی گذاشت. تا موعظه‌ی شیخ حسن رحمۃ اللہ علیہ پایان یافت، او همچنان می‌گریست. سپس بر دست او توبه کرد و به طرف منزل بازگشت. در راه یکی از بدهکاران او را دید. نزدیک بود از ترس فرار کند. شیخ حبیب عجمی رحمۃ اللہ علیہ او را صدا زد و گفت: فرار نکن! من تو را بخشیده‌ام و حلال باش. تو نیز من را حلال کن. از امروز به بعد باید من از تو فرار کنم. آن مرد بسیار خوشحال شد.

وقتی که بار دوم از کنار آن بچه‌ها گذشت، شنید که به یکدیگر می‌گفتند: کنار

بروید، توبه کرده است، مبادا گرد و غبار پای ما به او بخورد و بی ادبی کرده باشیم. وقتی این سخن را شنید، گریست و رو به آسمان گفت: ای خدای بزرگ! با یک روز، محبت من را این گونه در دل مردم انداختی، ای پرودرگار! هرگز نمی توانم سپاس تو را به جا بیاورم. سپس به منزل رفت و فردای آن روز جار زد که هر کس حقی بر گردن من دارد، بیاید و حق خود را از من بگیرد. هر ربایی را که گرفته بود به مردم برگرداند و حق کسی را بر گردن خود باقی نگذاشت.

مؤلف حلیۃ الاولیاء رحمۃ اللہ علیہ فرموده است: روزی ده هزار درهم صدقه داد. روز بعد نیز ده هزار درهم را به عنوان شکرانه‌ی اینکه خداوند او را هدایت کرد که صدقه بدهد، صدقه داد روز سوم نیز گفت: ای خدای بزرگ! اگر صدقه‌ی دیروز را از من پذیرفته‌ای، این ده هزار درهم شکرانه‌ی آن باشد.

او با این پول و صدقه نفس خود را دوباره خرید. سپس به کنار رود فرات آمد. عبادتگاه کوچکی ساخت و به عبادت خدا - و به ویژه روزه - پرداخت. بارها به محضر حضرت شیخ حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ می رفت، درس می خواند و به سخنان او گوش می داد و روز به روز دلش روشن تر می شد. تا دیروز بازرگانی ثروتمند بود، اکنون ثروتمندی است با ثروت و دارایی اخروی.

در اواخر، تا عصر به عبادتگاه خود می رفت و شب نزد خانواده اش باز می گشت. یک بار همسرش با عصبانیت گفت: چیزی نداریم. تلاشی بکن تا از گرسنگی تلف نشویم. او هم می پذیرد و به عبادتگاه خود می رود و به نماز می پردازد. عصر که بر می گردد، همسرش می پرسد: چیزی آوردی؟ او نیز می گوید: ای زن! امروز برای شخصیتی بسیار بزرگ و مقتدر کار کردم. شرم داشتم از او درخواست مُزد بکنم. فردای آن روز هم به عبادتگاه خود رفت و به نماز پرداخت. عصر که به منزل بازگشت، همسرش باز هم پرسید: امروز چه کاری کردی؟ برای همان شخصیت دیروز کار کردم. او نیازی ندارد که به او گفته شود. بدون درخواست هم می فرستد.

خلاصه، چندین روز را این گونه سپری کردند. یک روز عصر که به منزل رفت. از دور بوی غذا آمد. او هم گفت: ان شاء الله خیر باشد! زن به استقبال او آمد و گفت:

این چند روز برای چه کسی کار کرده‌ای؟ به راستی پیدا است که بسیار با کرم است. بعد از ظهر آرد، گوشت، و روغن را با کارگر خود فرستاده و گفته بود به شیخ حبیب عجمی رحمۃ اللہ علیہ بگوید:

این، مُزد چند روز گذشته است. تا او بستر کار کند، ما نیز مزد او را بیشتر می‌کنیم. همین که شیخ حبیب عجمی رحمۃ اللہ علیہ آنها را دید به طور کامل به خدا پرستی پرداخت، سجده‌ی شکر برد و بالأخره به یکی از اولیای خدا و یکی از بزرگان اسلام تبدیل شد. به گفته‌ی راوی، منزل شیخ حبیب عجمی رحمۃ اللہ علیہ در بصره، در یک تقاطع قرار داشت. شیخ حبیب رحمۃ اللہ علیہ عبایی چرمی داشت. روزی مشغول وضو بود. عبای خود را بر کنار راه گذاشت.

در آن هنگام حضرت حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ از آنجا عبور کرد و دید که عبای شیخ حبیب رحمۃ اللہ علیہ بر کنار جاده گذاشته شده است. می‌گوید: این عبای شیخ حبیب رحمۃ اللہ علیہ است. از آن مواظبت کنم تا شیخ حبیب رحمۃ اللہ علیہ بر می‌گردد. وقتی نگاه می‌کند، می‌بیند که حضرت حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ در کنار عبای او ایستاده است.

بسیار تعجب می‌کند. پس از سلام و احوال‌پرسی، شیخ حسن رحمۃ اللہ علیہ فرمود: مگر تو نمی‌دانی که این چهار راه عبور و مرور است! عبای خود را با اطمینان چه کسی در این جا گذاشته‌ای؟

در جواب گفت: با اطمینان کسی که فردی مانند شما را فرستاده است تا مواظب عبای من باشد.

شیخ حسن رحمۃ اللہ علیہ نیز پیشانی او را می‌بوسد و می‌گوید: ای کاش افرادی مانند شما را می‌داشتیم.

واقعیت این است که خداوند بزرگ، حبیب عجمی رحمۃ اللہ علیہ را بسیار دوست داشته است. نقل است یک بار مردی خراسانی به همراه همسرش به بصره رفت و خواست منزلی را بخرد و در آنجا ماندگار شود. اما هنگامی که زمان آن رسید که مردم خود را برای حج آماده کنند، خیال حج به ذهن آن مرد هم خطور کرد. او ده هزار درهم با خود داشت. روزی آن را نزد شیخ حبیب عجمی رحمۃ اللہ علیہ برد و گفت: ای شیخ حبیب رحمۃ اللہ علیہ! هر

چند در شأن شما نیست. اما از شما امین تر را سراغ ندارم. می خواهم به حج بروم. تا از حج بر می گردم، این ده هزار درهم نزد شما باشد. اگر هم امکان داشت و زحمت نبود، با آن برای من خانه ای بخرید. شیخ حبیب رحمته الله هم پذیرفت.

آن مرد به حج رفت. در آن سال قحطی و خشکسالی عجیبی پدید آمد. مردم در تنگنای سختی بودند. شیخ حبیب رحمته الله نیز به اندازه ی آن ده هزار درهم آرد خرید و به صورت مجانی در میان مردم تقسیم کرد و گفت اگر آن مرد بازگردد، می گویم: پول شما را در ازای یکی از کاخ های بهشت هزینه کردم. اگر هم راضی نشود، پول او را برایش فراهم می کنم.

آن مرد به حج رفت و بازگشت. یک روز نزد شیخ حبیب رحمته الله رفت و گفت: برای من خانه خریدید؟ شیخ حبیب رحمته الله فرمود: آری؛ برای شما خانه ای خریده ام که حیاط آن پر از درخت است و آب پاک و زلالی در آن جاری است.

آن مرد بسیار خوشحال شد. گفت: کجا است؟ گفت: در بهشت است و من آن را از خداوند برای تو خریده ام.

شیخ حبیب رحمته الله نیز ماجرا را برای آن مرد بازگو کرد و گفت: اگر رضایت داشته باشی، مسئله ای نیست. اگر هم راضی نباشی، آن پول را برای تو فراهم می کنم تا با آن پول خانه ای بخری. آن مرد سخنان شیخ حبیب رحمته الله را برای همسر خود بازگو کرد. همسرش بسیار خردمند بود و گفت: بسیار خوب است، اما نزد شیخ حبیب رحمته الله برو و بگو: برای تو یادداشتی بنویسد. آن مرد نیز این سخن را به شیخ حبیب رحمته الله گفت. شیخ حبیب رحمته الله هم کاتبی را فرا خواند و گفت: ای کاتب! بنویس: بسم الله الرحمن الرحیم. این یادداشتی است که به موجب آن شیخ حبیب رحمته الله از پروردگار عز وجل خود، برای فلان شخص خراسانی منزلی را در بهشت خریداری کرده است. به همراه کاخ ها، رودها، درختان، و صفای آن در مقابل ده هزار درهم.

خدای شیخ حبیب رحمته الله باید این منزل را به فلان شخص خراسانی تحویل دهد و شیخ حبیب رحمته الله را از ضمانت آن آزاد کند.

کاتب این مطلب را نوشت و شیخ حبیب رحمته الله امضا کرد. آن مرد نوشته را گرفت و

به منزل رفت. به گفته‌ی راوی، به فرمان خدا آن مرد پس از چند روز بیمار شد. در آن مدت بیمار وصیت کرد که هر گاه بمیرد، آن نوشته را در کفن او بگذارند. دیری نپایید که او درگذشت. آن نوشته را درون کفن او گذاشتند و او را دفن کردند. وقتی پس از سه روز بر سر قبر او رفتند، دیدند که نامه‌ای بر سر قبر او گذاشته شده است. وقتی آن را خواندند، نوشته بود: این نامه، برائتی است از جانب خداوند برای شیخ حبیب عجمی رحمۃ اللہ علیہ. چون منزلی که برای آن شخص خراسانی نوشته بود، به او تحویل داده شد. شیخ حبیب رحمۃ اللہ علیہ از شادی به گریه افتاد و تا زمان مرگ می‌گریست، آن را می‌خواند و می‌گفت: در این نامه، رستگاری من وجود دارد. از جانب خداوند بزرگ نوشته شده است.

نقل است روزی در گرمای ظهر، حضرت شیخ حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ نزد شیخ حبیب عجمی رحمۃ اللہ علیہ رفت. او نیز پس از سلام و احوال‌پرسی، یکی دو قرص نان جو را آورد و به شیخ حسن رحمۃ اللہ علیہ گفت: بفرمایید. در آن هنگام گدایی در زد و نان خواست. او نیز برخاست و بدون سؤال از شیخ حسن رحمۃ اللہ علیہ نان را برداشت و برای آن گدا برد. شیخ حسن رحمۃ اللہ علیہ گفت: اگر از شرع اطلاع کاملی داشتی، بدون سؤال از من آن نان را به آن فقیر نمی‌دادی. چون نباید بدون سؤال از مهمان، همه‌ی نان موجود در جلوی او را برداشت. شیخ حبیب رحمۃ اللہ علیہ سکوت کرد. دیری نپایید که مردی با سفره‌ای آمد و نزد حضرت شیخ حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ گذاشت و رفت. وقتی نگاه کرد، دید خوراک بسیار خوبی در آن بود.

به غذا خوردن مشغول شد. شیخ حبیب عجمی رحمۃ اللہ علیہ خطاب به شیخ حسن رحمۃ اللہ علیہ گفت: ای استاد! شما بسیار عالم، دانا و شریعت شناسید. اما ای کاش! یقین و توکل کامل هم داشتید. چون علم و دانش با توکل و یقین زیبا است.

شیخ حسن رحمۃ اللہ علیہ باز هم پیشانی شیخ حبیب رحمۃ اللہ علیہ را بوسید و به او آفرین گفت. شیخ حبیب عجمی رحمۃ اللہ علیہ علوم چندانی را تحصیل نکرده بود. اما اگر خداوند بزرگ اراده کند که کسی را شکوفا سازد، او را استاد و عالم می‌گرداند. نقل است یک بار امام شافعی و امام احمد رحمۃ اللہ علیہ، در جایی نشسته بودند. در آن هنگام شیخ حبیب عجمی رحمۃ اللہ علیہ

از آن محل عبور می‌کند و پس از سلام، امام احمد رحمته الله می‌فرماید: از این شیخ سؤالی بکنیم که آیا علم و اطلاعی دارد که خود را شیخ معرفی کرده است. امام شافعی رحمته الله فرمود: ای امام احمد! با او کاری نداشته باش. چون عالم عرفان عالم عجیبی است! امام احمد رحمته الله نمی‌تواند خود را کنترل کند و خطاب به حبیب عجمی رحمته الله می‌فرماید: ای شیخ! شما در باره‌ی فردی که یکی از نمازهای واجب خود را از دست داده است، اما نمی‌داند کدام یک از آنها است، چه نظری دارید؟ شیخ حبیب رحمته الله نیز بلافاصله فرمود: کسی که نمازی را از دست بدهد و اطلاعی نداشته باشد که کدام نماز او قضا شده است، به این معنا است که از خدا غافل است. باید چنین شخص تنبیه شود و بر او حکم شود که هر پنج نماز واجب را بخواند. امام احمد رحمته الله بسیار تعجب کرد که او مطابق شرع پاسخ داد. امام شافعی رحمته الله فرمود: مگر به شما نگفتم. آنها جهان بسیار شگرفی دارند نباید آنان را امتحان کرد.

خواننده‌ی مسلمان! هر کس از هر نژاد و با زبان و قیافه و لباسی، اگر مورد هدایت خداوند بزرگ قرار بگیرد و رو به انجام دادن کارهای نیک بیاورد، جزء افراد صالح است و باید او را دوست داشت و به کارهای خوب او نگاه شود و از آن پند، عبرت، و درس گرفت.

آنچه گذشت خلاصه‌ای از زندگی و سرگذشت حبیب عجمی رحمته الله بود که امیدوارم از آن سود برده باشید. در پیشگاه خداوند بزرگ مسألت می‌کنیم که ما را برای کارهای خوب هدایت کند. خدایا! ما را ببخشا.

خدایا! ما را با صالحان حشر کن.

خدایا! بیماران ما را شفا بده.

خدایا! ما را از شر شیطان و بلای ستمکاران حفظ کن. آمین.

والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته

حضرت شیخ ابوالحسن خرقانی رحمته الله

بسم الله الرحمن الرحيم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي فَتَحَ بَصَائِرَ اَوْلِيَائِهِ، وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللّٰهِ وَرَسُوْلِ اللّٰهِ،
وَسَيِّدِ اَنْبِيَائِهِ وَعَلٰى اٰلِهِ وَاَصْحَابِهِ وَاَتْبَاعِهِ اِلٰى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

بیایید با دلی دور از فکر و خیال، در چند لحظه‌ی آینده، به محضر یکی از شخصیت‌هایی برویم که در ایام خود پیشوای اهل طریقت، پاسبان بارگاه حقیقت، شیدای بارگاه ربانی، مرکز دایره‌ی عرفانی، گوهرشناس دریای معانی، باده‌نوش یزدانی، دیوانه‌ی سرمست بیابانی، رئیس درویشان جانی، و خرقة‌پوش مجلس روحانی بود؛ یعنی حضرت شیخ ابوالحسن خرقانی رحمته الله.

لذا به زندگی، سرگذشت، طاعت، عبادت، و سخنان او گوش دهیم و از آنها پند و اندرز بگیریم.

نام شیخ ابوالحسن خرقانی، علی است. نام پدرش جعفر رحمته الله، و اهل خرقان در نزدیکی قزوین است. به گفته‌ی راوی گاهی که مسیر شیخ بایزید بسطامی رحمته الله به خرقان می‌افتاد، مدتی در آنجا توقف می‌کرد. یک بار به او گفته شد: چرا وقتی به خرقان می‌رسیم، در آنجا توقف می‌کنید؟ تاکنون در آن روستا انسان صالحی ظهور نکرده است.

شیخ بایزید بسطامی رحمته الله در جواب گفت: من در این آبادی، بوی ظهور یکی از اولیای خداوند بزرگ را حس می‌کنم که در آینده در این روستا متولد می‌شود، کنیه‌ی

او ابوالحسن و نام او شیخ علی رحمته الله خواهد بود. به کسب و کار خواهد پرداخت، نهال کاری می کند، به کشاورزی می پردازد و از دسترنج خود می خورد. اما جهان را سرشار از برکت می سازد.

حضرت شیخ ابوالحسن خرقانی رحمته الله پس از وفات شیخ بایزید بسطامی رحمته الله متولد می شود. هنگامی که رشد می کند به کسب و کار، عبادت، و خداپرستی می پردازد. شب ها به بسطام، به مرقد شیخ بایزید رحمته الله می رود و صبح به خرقان^۱ بر می گردد، مدت دوازده سال به مزار شیخ بایزید رحمته الله رفت و آمد می کند.

به گفته ی راوی، پس از دوازده سال، رفت و آمد، یک بار صدایی را شنید که گفت: ای ابوالحسن! رفت و آمد کافی است. من نیز به گریه افتادم و با خود گفتم: خاک بر سرم! من چگونه ارشاد کنم؟ درسی نخوانده ام. از علوم شرعی بی اطلاع و از قرآن بی خبرم.

دوباره گفته شد: ای ابوالحسن رحمته الله! ترس. کسی که مورد توجه رحمت خداوند بزرگ قرار بگیرد، او را عالم هم می سازد.

او گفته است: به خرقان برگشتم و در مدت بیست و چهار روز همه ی قرآن را فراگرفتم.

یک بار شیخ ابوالحسن رحمته الله نزد یک عالم دینی می گوید: من تحصیل نکرده ام. اما خداوند بزرگ، نعمت های فراوانی را به من داده است. غیر از علم همه چیز را بدون منت به من داد؛ ولی برای علم بر سر من منت نهاد. آن عالم می گوید: ای شیخ ابوالحسن رحمته الله! مگر شما از علوم^۲ مطلعید؟ او هم گفت: آری؛ در محضر حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله یاد می گیرم. آن عالم این سخن را راست نمی داند و به شیخ ابوالحسن رحمته الله

۱. خرقان یا قلعه نو خرقان یکی از شهرهای شهرستان شاهرود در استان سمنان ایران است. این شهر مرکز دهستان خرقان در شهرستان شاهرود است. محل دفن شیخ ابوالحسن خرقانی رحمته الله است.

۲. منظور علوم دینی و شریعت و فقه اسلامی می باشد.

اعتماد نمی‌کند. شبی در خواب، به محضر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله می‌رسد می‌فرماید: ای عالم! صالحان سخن دروغ بر زبان نمی‌آورند و فقط راست می‌گویند. صبح، آن عالم، در هنگام موعظه، به خواندن حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌پردازد. پس از چند حدیث، حدیثی را می‌خواند. اما شیخ ابوالحسن رحمته الله می‌فرماید: این عبارت، حدیث حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله نیست و بر زبان حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله بر بسته‌اند. عالم گفت: ای شیخ ابوالحسن رحمته الله! چگونه درمی‌یابی که حدیث نیست. فرمود: هر وقتی شما به خواندن حدیث شروع می‌کنید من به چهره‌ی حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله نگاه می‌کنم.

وقتی که تو آن حدیث را خواندی، حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله چهره‌ی مبارک خود را در هم کشید. لذا فهمیدم که از این سخن ناخشنود است و حدیث او نیست. شیخ ابوسعید ابوالخیر رحمته الله در تعریف شیخ ابوالحسن خرقانی رحمته الله گفته است: من که به محضر شیخ ابوالحسن خرقانی رحمته الله رفتم، مانند خشت خام بودم. اما زمانی که برگشتم، گوهر شده بودم.

شیخ ابوالقاسم قشیری رحمته الله، گفته است: به خدا قسم! زمانی که به خرقان رفتم، به خاطر حشمت و بزرگی ابوالحسن خرقانی رحمته الله فصاحت و بلاغت را فراموش کردم و مانند کر و لال شدم و حس کردم که هر رتبه و مقامی که دارم، از من گرفته شد. باید برای صبر و تحمل از شیخ ابوالحسن خرقانی رحمته الله تبعیت کنیم.

نقل است ابو علی سینا رحمته الله^۱، که عالم، فیلسوف، و پزشکی بسیار نامدار است،

۱. ابوعلی حسین بن عبدالله بن حسن بن علی بن سینا، مشهور به ابوعلی سینا و ابن سینا و پور سینا (۳۵۹ هـ. ش. در بخارا - در گذشته‌ی ۴۱۶ در همدان)، پزشک و شاعر ایرانی و از مشهورترین و تاثیرگذارترین فیلسوفان و دانشمندان ایران زمین است که به ویژه به دلیل آثارش در زمینه فلسفه ارسطویی و پزشکی اهمیت دارد. وی نویسنده کتاب شفا یک دانشنامه علمی و فلسفی جامع است و القانون فی الطب یکی از معروف‌ترین آثار تاریخ پزشکی است. وی ۴۵۰ کتاب در زمینه‌های گوناگون نوشته است که شمار زیادی از آن‌ها در مورد پزشکی و فلسفه است. جرج سارتن در کتاب تاریخ علم وی را یکی از بزرگترین اندیشمندان

خبر شیخ ابوالحسن خرقانی رحمۃ اللہ علیہ را شنید. لذا از همدان نزد شیخ ابوالحسن رحمۃ اللہ علیہ رفت. وقتی به خرقان رفت و در خانه‌ی شیخ ابوالحسن رحمۃ اللہ علیہ را زد، خانم او بیرون آمد. شیخ ابو علی سینا رحمۃ اللہ علیہ گفت: شیخ حسن رحمۃ اللہ علیہ کجا است؟ زن با عصبانیت فراوان در جواب گفت: از کجا بدانم آن ساحر و بی دین کجا است؟

شیخ ابوعلی سینا رحمۃ اللہ علیہ به آهستگی برگشت و با خود گفت: شیخی که همسرش در باره‌ی او چنین بگوید، باید چگونه باشد.

در راه شیخ ابوالحسن رحمۃ اللہ علیہ را می‌بیند که بار خود را بر شیری گذاشته است — بسیار تعجب می‌کند پس از سلام و خوشامدگویی، ابو علی سینا رحمۃ اللہ علیہ داستان خانمش را برای شیخ ابوالحسن رحمۃ اللہ علیہ تعریف کرد و گفت: ای شیخ ابوالحسن رحمۃ اللہ علیہ این چه ماجرای است؟ شیخ ابوالحسن رحمۃ اللہ علیہ با خنده گفت: ابوعلی! ما تا بار آن خانم را بر نداریم، شیر نیز بار ما را بر دوش نمی‌گیرد. شیخ ابو علی سینا رحمۃ اللہ علیہ مدتی در محضر او ماند و سپس به همدان بازگشت. هنوز هم قبر او در همدان است.

یک بار مردی در محضر شیخ ابوالحسن رحمۃ اللہ علیہ می‌گوید: به محضر شما آمده‌ام تا خرقه‌ی خود را بر من بپوشانید تا انسان خوبی شوم. شیخ ابوالحسن رحمۃ اللہ علیہ فرمود: آیا اگر مردی چادر خانمی را بر سر کند، زن می‌شود؟ گفت: نه. فرمود: اگر خانمی لباس مرد را بپوشد، مرد می‌شود؟ گفت: نه. فرمود: تو هم اگر انسان خوبی نباشی با خرقه‌ی من انسانی خوب نمی‌شوی.

روزی یکی از عارف‌نمایان گفت: به من اجازه بدهید تا مردم را به سوی خدا دعوت کنم. شیخ ابوالحسن رحمۃ اللہ علیہ فرمود: مواظب باش مردم را به سوی خودت دعوت نکنی!

و دانشمندان پزشکی می‌دانند. همچنین وی او را مشهورترین دانشمند دیار ایران می‌داند که یکی از معروف‌ترین‌ها در همهی زمان‌ها و مکان‌ها و نژادها است. هم چنین وی در زمره فیلسوفان بزرگ جهان قرار دارد. آرامگاه بوعلی سینا در میدان بوعلی سینا در مرکز شهر همدان واقع شده‌است.

آن مرد گفت: چگونه مردم را به سوی خود دعوت می‌کنیم؟ فرمود: اگر فرد دیگری مردم را ارشاد کند و تو از کار او ناخشنود باشی، به این معنا است که تو مردم را به سوی خدا دعوت نمی‌کنی. بلکه به سوی خود دعوت می‌کنی.

خوبی، عظمت و بزرگی شیخ ابوالحسن خرقانی رحمته الله را بنگرید. نقل است یک بار سلطان محمود غزنوی رحمته الله به محضر شیخ ابوالحسن رحمته الله می‌آید تا او را امتحان کند. در راه لباس خود را با آیاز^۱ عوض می‌کند و با شمشیری در دست، پشت سر آیاز حرکت می‌کند. وقتی به خانقاه شیخ ابوالحسن رحمته الله نزدیک می‌شوند، فردی را نزد شیخ ابوالحسن رحمته الله می‌فرستد تا بگوید: به شیخ ابوالحسن رحمته الله بگو: سلطان محمود رحمته الله از غزنین^۲ به محضر شما آمده است. شما نیز برای خوشامدگویی به او از خانقاه بیرون بیایید اگر هم نیامد، این آیهی سورهی نساء را برای او بخوانید که خداوند بزرگ می‌فرماید:

۱. ملک آیاز (درگذشته ۴۴۹ هـ. ق) پسر آیماق ابوالنجم، با نام کامل ابوالنجم آیاز بن اویماق یک بنده و غلام تُرک تبار بود که علاقه سلطان محمود غزنوی رحمته الله به او مشهور است. او در سپاه و دربار محمود غزنوی رحمته الله به مقامات بالا رسید. پس از مرگ سلطان محمود رحمته الله، اشتهار داستان دلدادگی این دو بیشتر شد و در ادبیات غنایی و عرفانی فارسی، جایگاه خاصی یافت. از سده ششم به بعد، روایت تاریخی این داستان دگرگون شد و برخی از بزرگان عرصه ادب و عرفان، مانند شیخ احمد غزالی رحمته الله، حضرت عین القضاة همدانی رحمته الله، شیخ عطار نیشابوری رحمته الله، حضرت مولوی رحمته الله و دیگران از آن برای تبیین مفاهیم عرفانی بهره بردند.

۲. غزنین شهری است در مرکز شرقی افغانستان. این شهر مرکز ولایت غزنی است. شاهراه کابل - قندهار که شهرهای شمالی را به شهرهای جنوبی افغانستان وصل می‌کنید از این شهر نیز می‌گذرد. ساکنان شهر غزنی را «غزنوی» و در گویش عامه «غزنیچی» می‌نامند. در پیرامون غزنی آرامگاه‌های چند تن از شاعران و دانشمندان از جمله آرامگاه ابوریحان بیرونی واقع شده است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۱

ای مؤمنان از خداوند و پیامبر و اولوالامر تان اطاعت کنید.

آن مرد نیز این مطالبی را به شیخ ابوالحسن خرقانی رحمته الله گفت. شیخ ابوالحسن رحمته الله هم فرمود: نمی توانم نزد او بروم. آن مرد آن آیه را برای شیخ ابوالحسن خرقانی رحمته الله خواند. او هم فرمود: به سلطان محمود رحمته الله بگو: ابوالحسن رحمته الله می گوید: چنان در ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ﴾ غرقم که از ﴿وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ نیز بی خبرم؛ چه برسد به ﴿وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾.

آن مرد این مطالب را برای سلطان محمود رحمته الله نقل کرد. سلطان محمود رحمته الله گفت: در این صورت، ما به نزد او می رویم. چنانکه گفته شد: سلطان لباس های ایاز را پوشیده بود. لباس مردانه را نیز بر تن ده دختر پوشاند. ایاز را پیش انداخت و به خانقاه رفتند. هنگامی که وارد خانقاه شدند و سلام کردند، شیخ ابوالحسن رحمته الله به آنان خوشامد گفت. اما برای استقبال از آنان از جای خودش برنخاست. شیخ ابوالحسن رحمته الله از ایاز رو برگرداند و به سلطان محمود رحمته الله رو کرد که ظاهراً خود را به شکل ایاز درآورده بود.

گفت: ای شیخ ابوالحسن رحمته الله چرا برای استقبال از سلطان محمود رحمته الله از جای خود برنخاستی؟

فرمود: به دلیل اینکه شما نیرنگ زدید.

سپس دست سلطان محمود رحمته الله را گرفت و گفت: بیا جلو. سلطان محمود رحمته الله به خدمتش رفت و گفت: بفرما. شیخ ابوالحسن رحمته الله فرمود: آن خانم های نامحرم را بیرون ببرید.

سلطان محمود رحمته الله بسیار تعجب کرد. به آنان اشاره کرد و بیرون رفتند.

سلطان محمود رحمته الله گفت: ای شیخ ابوالحسن رحمته الله! یکی از سخنان شیخ بایزید رحمته الله

را برای من نقل کنید. شیخ ابوالحسن رحمته الله فرمود: شیخ بایزید رحمته الله فرموده است: هر کس من را دیده باشد، در فهرست انسان‌های بد باقی نمانده است.

سلطان محمود رحمته الله گفت: ای شیخ ابوالحسن رحمته الله! او که از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بزرگ‌تر نبود. چندین فرد مانند ابوجهل و ابولهب نیز حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدند و با وجود آن باز هم بد بودند.

شیخ ابوالحسن رحمته الله فرمود: با ادب باش و سخن بزرگ‌تر از حد خود نگو. غیر از صحابه کسی حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیده است. ای سلطان محمود غزنوی رحمته الله! انگار هرگز این آیهی سورهی اعراف را نخوانده‌ای که می‌فرماید:

«وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ»^۱

و می‌نگریشان که به سوی تو می‌نگرند ولی نمی‌بینند.

سلطان محمود رحمته الله بسیار پسندید و گفت: ای شیخ ابوالحسن رحمته الله! به من پندی بدهید.

شیخ ابوالحسن رحمته الله گفت: ای سلطان محمود غزنوی رحمته الله! پند من برای تو آن است که تا زمانی که زنده‌ای، چهار چیز را فرونگذار.

یکم: خود را از بی‌وضوئی دور نگه دار.

دوم: نماز را با جماعت ادا کن.

سوم: تا می‌توانی سخاوتمند باش.

چهارم: با مردم مهربان باش.

زمانی که سلطان محمود رحمته الله خدا حافظی کرد، شیخ ابوالحسن رحمته الله او را بدرقه کرد.

سلطان محمود رحمته الله گفت: ای شیخ ابوالحسن رحمته الله! چرا زمانی که آمدم، برای استقبال من از جای خود برنخاستی، اما اکنون که خدا حافظی می‌کنم، من را بدرقه می‌کنید! شیخ ابوالحسن رحمته الله فرمود: چون زمانی که آمدی، غرور پادشاهی را در سر

داشتی و برای امتحان آمده بودی. اما اکنون خورشید درویشی تو طلوع کرده و مانند یک درویش به تو می‌نگرم. بازهم سلطان محمود رحمۃ اللہ علیہ دست شیخ ابوالحسن رحمۃ اللہ علیہ را بوسید و خدا حافظی کرد و رفت.

زمانی که شیخ ابوالحسن رحمۃ اللہ علیہ دچار سُکر (جذبه) می‌شد، بیهوش می‌شد. یک بار که دچار جذبه شده بود با صدای بلند می‌فرمود: ای خدای بزرگ! هرگز حضرت عزرائیل علیہ السلام را نزد من نفرست. چون من جان خود را به او تسلیم نمی‌کنم. او که به من جان نداده است تا من آن را به او تسلیم کنم. تو به من جان داده‌ای و من آن را به تو تسلیم می‌کنم. می‌گفت: ای مردم! اگر تا ابد، در دنیا، بر خار مگیلان^۱ زندگی کنم، نزد من خوشایندتر از آن است که به بهشت بروم و به ملاقات خداوند نرسم.

می‌فرمود: می‌شنوم که خداوند بزرگ می‌فرماید: ای عبد و بنده‌ی من! اگر با غم و اندوه نزد من بیایی، تو را شاد می‌کنم. اگر در حالت فقر و استضعاف نزد من بیایی، تو را ثروتمند می‌کنم. اگر هم به طور کامل به من رو بیاوری، همه چیز را در اختیار تو قرار می‌دهم. آن آیه‌ی سوره‌ی بروج را خواند که می‌فرماید:

﴿إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ﴾^۲

بیگمان سختگیری پروردگارت، سهمگین است.

فرمود: «گرفتن» من از گرفتن خدا سخت‌تر است. چون او مردم را می‌گیرد. اما من دامن عظمت او را می‌گیرم.

فرمود: در سه جا ملائکه از اولیا با ابهت‌ترند.

یکم: حضرت عزرائیل علیہ السلام در هنگام گرفتن جان انسان‌ها.

دوم: کرام الکاتبین در هنگام نوشتن اعمال.

۱. مگیلان نام درختی است خاردار و به عربی آن را ام غیلان می‌خوانند. درختی خاردار که در مصر و عربستان فراوان و شبیه به درخت اقاکیا، ولی غیر از آن است. به زبان عربی آن را «ام غیلان» نامند.

۲. سوره‌ی بروج، آیه‌ی ۱۲.

سوم: نکیر و منکر در هنگام سؤال و جواب قبر.

غیر از این سه جا، ابهت اولیا از ملائکه بیشتر است.

فرمود: خاک بر سرم! اکنون که به طاعت و عبادت هفتاد ساله‌ی خود می‌نگرم، چنین به نظر می‌رسد که انگار یک ساعت در زندگی خود به عبادت پرداخته‌ام. اما هنگامی که به گناه و معصیت هفتاد ساله‌ی خود می‌نگرم، چنان به نظر می‌رسد که به اندازه‌ی عمر حضرت نوح علیه السلام در معصیت بوده‌ام.

و به راستی اگر هر یک از ما طاعت و عبادت خود را با گناه و معصیت خویش مقایسه کنیم، از این هم بدتر است و اعمال غیر شرعی و بد ما بسیار بیشتر است.

عالمی گفت: ای شیخ ابوالحسن رحمته الله! غیرت، ایمان، و معرفت در کجای انسان قرار دارند؟ فرمود: تو به بگو: چه رنگی اند؟ تا من هم بگویم در کجا هستید؟ یک بار فرمود: انسانیت مانند دریایی است که سه سرچشمه از آن ناشی می‌شود:

۱. سخاوت

۲. رحم و دلسوزی و شفقت

۳. بی‌نیازی از مردم و پناه بردن به خدا.

فرمود: ای مردم! از کسب و کار و عمل نهراسید. تا به کاری اقدام نکرده‌ای، آن کار مانند شیر است. اما وقتی به آن اقدام کنی، مانند روباه می‌شود.

فرموده است: از میان نعمت‌هایی که خداوند بزرگ به انسان عطا کرده است، پس از ایمان، چیزی از دل صاف و پاک و زبان راستگو بهتر نیست. وفاداری شیخ ابوالحسن خرقانی رحمته الله با استاد خود شیخ بایزید بسطامی رحمته الله چنان بود که در بیماری وفات خود وصیت کرد که: پس از مرگ، قبر من را به اندازه‌ی سه متر گود کنید. چون خرقان از بسطام مرتفع‌تر است. ادب نیست که جنازه‌ی من از جنازه‌ی استادم در مکان بلندتری باشد. در یک پند فرمود: ای مسلمانان! تا می‌توانید به غریب و مهمان احترام بگذارید. و اگر به خاطر رضای خدا، از مشرق تا مغرب برای دیدار یک عالم و صالح سفر کنید، باز هم کم است. فرمود: بسیاری از افرادی که دعا می‌کنند و از خداوند مسألت می‌نمایند، می‌گویند: در هنگام جان دادن و سؤال قبر و روز قیامت به داد ما

برس. اما من می‌گویم: ای خداوند بزرگ! در همه‌ی لحظات به داد ما برس. فرمود: ای مردم! به شما پند می‌دهم که فقرا و تهیدستان و مستضعفان را یاری دهید. اگر در حال بمیرم که پانصد دینار بدهکار مردم باشم و در روز قیامت آن را از من مطالبه کند، نزد من بهتر از آن است که فردی را با ناامیدی و دست خالی روانه کنم. شیخ ابوالحسن خرقانی رحمته الله در شب سه شنبه دهم محرم سال ۴۲۵ هجری وفات کرد.

آن چه گذشت مختصری بود از زندگی، اخلاق، و سخنان ارزشمند شیخ ابوالحسن خرقانی رحمته الله. امیدوارم سخنان او را سرمشق زندگی خود سازید و از آن بهره ببرید. از خداوند بزرگ مسألت می‌کنیم که با بزرگی خود ما را هدایت دهد.

خدایا! ما را پیامرز!

خدایا! از شر شیطان و بلای ناگهان ما را دور کن.

خدایا! ما را با صالحان امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله حشر کن. آمین یا

رب العالمین

والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته

تفسیر آیه ۱۹۸ سوره اعراف

وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ

و اگر آنها را به راه هدایت فراخوانید، نمی‌شنوند» زیرا آنها نه عقلی دارند و نه حیاتی «و آنها را می‌بینی که به‌سوی تو می‌نگرند در حالی که هیچ نمی‌بینند» مشرکان، بتان را به‌صورت تمثالهایی به شکل آدمیان، یا حیوانات دارای دست و پا و چشم می‌ساختند و چشمان آنها را چنان باز به نقش و تصویر می‌کشیدند که گویی خیره به دیگران می‌نگرند، لیکن آن پیکرهای بی‌جان، تمثالهای جامدی بیش نبودند که نه می‌توانستند چیزی را بگیرند، نه کاری را انجام دهند، نه راه بروند و نه چیزی را ببینند.^۱

در تفاسیر از آن به بصر و بصیرت تعبیر شده است. امام زمخشری رحمته الله بصر را نور چشم و قوه بینایی و بصیرت را نور قلب و ابزار تأمل و تفکر می‌داند. در برخی آیات این دو گونه بینایی در کنار هم قرار گرفته‌اند: (...تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ) (اعراف: ۱۹۸) آیات فراوانی، بینایی ظاهری را کنایه از بینایی عقلی یا باطنی گرفته است.

قرآن گاه برای یک معنای اساسی از چند واژه استفاده می‌کند، اما این واژگان تفاوت‌های ظریفی با هم دارند. آیه ۱۹۸ اعراف نمونه‌ای جالب است. برای توصیف بت‌هایی که ماهرانه ساخته شده (رجوع کنید: بت و تمثال) و کاملاً واقعی به نظر می‌رسند، در این آیه سه واژه برای فعل دیدن به کار می‌رود: «تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» (رجوع کنید: بینایی و نابینایی). بررسی دقیق و تفصیلی رابطه بسیار پیچیده

۱. انوار، ج ۱، تفسیر سوره اعراف.

سه واژه رأی، نظر و بصر- در اینجا امکان پذیر نیست، اگر چه ترجمه ی احتمالی آن به صورت «آنان را می بینی که به تو می نگرند (تو را نظاره می کنند)، اما بصیرت ندارند» شاید بتواند میزان این پیچیدگی را نشان دهد. با توجه به اهتمام قرآن به تفاوت های ظریف (معنایی) انتظار می رود بتوان چیدمان کلمات را در آن یافت.

در این باره مطالب و موضوعات متعددی را می توان بیان کرد که جلوه ها و جوانب مهم مربوط به مشاهده سیمای واقعی حضرت پیامبر ﷺ را از لا به لای آن درک نمود. به عنوان مثال مولانا جلال الدین رومی در مثنوی داستانی را در این باره ذکر نموده است که در ادامه به گوشه هایی از آن می پردازیم:

حضرت مولوی رومی در دفتر اول مثنوی داستانی را نقل می کند که روزی حضرت پیامبر ﷺ همراه جمعی از یاران ﷺ از کوچه های مکه عبور می کردند که با ابوجهل (دشمن شماره یک) برخورد کردند ابوجهل خطاب به حضرت پیامبر ﷺ گفت «تو بدترین شخص بنی هاشم هستی» حضرت پیامبر ﷺ فرمود اگر چه باعث زحمت ما هستی اما راست می گویی. از آنجا گذشتند در کوچه ای دیگر حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه (دوست شماره یک) را دیدند او تا حضرت پیامبر ﷺ را دید گفت تو خورشیدی از کجا طلوع کردی؟ بر ما بتاب! حضرت پیامبر ﷺ فرمود راست گفתי ای عزیز. همراهان دچار مشکل شدند و گفتند: ما از تو جز راستی نشنیده ایم چگونه دو گفتار متضاد را راست گفתי؟ جواب حضرت محمد ﷺ زیبا، دل انگیز و عقل نواز و حلال مشکل است.

حضرت مولانا رومی در تفسیر زیبایی روی حضرت پیامبر اکرم ﷺ را به آینه تشبیه نموده که نقش دیگران را زشت و یا زیبا نشان می دهد.

دید احمد را ابوجهل و بگفت	زشت نقشی کز بنی هاشم شکفت
گفت احمد مر ورا که راستی	راست گفתי گرچه کار افزاستی
دید صدیقش بگفت ای آفتاب	نی ز شرقی نی ز غربی خوش

ای رهیده تو ز دنیای نه چیز
 راست گو گفتی دو ضدگو را چرا
 ترک و هندو در من آن بیند که
 زین تحری زنانه برتر آ
 کو طمع آنجا که آن نعمت بود
 تا به فقر اندر غنا بینی دوتو
 زانک در فقرست عز ذوالجلال
 از قناعت غرق بحر انگین
 همچو گل آغشته اندر گلشکر
 تا ز جانم شرح دل پیدا شدی
 بی کشنده خوش نمی گردد روان
 واعظ ار مرده بود گوینده شد
 صد زبان گردد به گفتن گنگ و
 پرده در پنهان شوند اهل حرم
 برگشایند آن ستیران روی بند
 از برای دیده بینا کنند
 از برای گوش بی حس اصم
 بهر حس کرد و پی اخشم نکرد
 در میان بس نار و نور افراخته ست
 آسمان را مسکن افلاکیان
 مشتری هر مکان پیدا بود
 خویشتن را بهر کور آراستی
 روزی تو چون نباشد چون کنم

گفت احمد راست گفتی ای عزیز
 حاضران گفتند ای صدر الوری
 گفت من آینه ام مصقول دست
 ای زن ار طماع می بینی مرا
 آن طمع را مانند و رحمت بود
 امتحان کن فقر را روزی دو تو
 صبر کن با فقر و بگذار این ملال
 سرکه مفروش و هزاران جان بین
 صد هزاران جان تلخی کش نگر
 ای دریغا مر ترا گنجا بدی
 این سخن شیرست در پستان جان
 مستمع چون تشنه و جوینده شد
 مستمع چون تازه آمد بی ملال
 چونک نامحرم در آید از درم
 ور در آید محرمی دور از گزند
 هرچه را خوب و خوش و زیبا
 کی بود آواز چنگ و زیر و بم
 مشک را بیهوده حق خوش دم
 حق زمین و آسمان بر ساخته ست
 این زمین را از برای خاکیان
 مرد سفلی دشمن بالا بود
 ای ستیره هیچ تو بر خاستی
 گر جهان را پر در مکنون کنم

ترک جنگ و ره زنی ای زن بگو ورنمی گویی به ترک من بگو
مر مرا چه جای جنگ نیک و بد کین دلم از صلحها هم می رمد
گر خمش گردی و گر نه آن کنم که همین دم ترک خان و مان کنم

خصومت ابوجهل با دین اسلام و پیامبر اکرم ﷺ تا آنجا بود که وی حضرت رسول ﷺ و یارانش را با نفرت و کینه می نگریست . دشمنی او در حق حضرت پیامبر ﷺ تا بدان پایه بود که حضرت پیامبر ﷺ او را فرعون امت خوانده است. حضرت مولوی ﷺ با استناد به این توصیف در مورد ابوجهل، وی را رمز نفسانیت و مظهر تن معرفی می کند، کسی که باید از پیروی او دوری کرد .

بت شکستن سهل باشد نیک سهل دیدن نفس را جهل است
هر نفس مکرری و در هر مکرزان غرقه صد فرعون با فرعونیان
در خدای موسی و موسی گریز آب ایمان را ز فرعون می مریز
دست را و ندر آحد و احمد بزن ای برادر واره از بوجهل تن
به اعتقاد حضرت مولوی ﷺ، گفتگوی ابوجهل با حضرت رسول الله ﷺ همچون گفتگوی فرعون با حضرت موسی ﷺ است و تصویری از احوال نفسانی ابوجهل را نشان می دهد. حضرت مولوی ﷺ به عنوان مصداق و شاهد این سخن خود حکایتی را نقل می کند که روزی پیامبر اکرم ﷺ در پاسخ توهینی که ابوجهل به او کرد، او را راستگو خطاب کرد. در همان هنگام، یکی دیگر از یاران حضرت پیامبر ﷺ در همان مجلس حضرت محمد ﷺ را آفتاب خطاب کرد، حضرت پیامبر ﷺ به او نیز گفت که راست می گویی. یکی از افراد حاضر در مجلس از حضرت پیامبر ﷺ رمز این کار را جویا شد که درباره این دو قول متفاوت یک نظر دادید. علت آن چیست؟ حضرت محمد ﷺ پاسخ داد

که هریک از آنها در آینه وجود من، نقش خویش را می بیند و چون ابوجهل، تصویر نفسانیت محض را که صورت خود اوست، در وجود حضرت رسول اکرم ﷺ جستجو می کند، حضرت پیامبر ﷺ را آن طور که هست نمی بیند.

به اعتقاد حضرت مولوی رحمۃ اللہ علیہ آنچه مخالفان حضرت رسول الله ﷺ و امثال ابوجهل و ابولهب را به دشمنی با پیامبر اکرم ﷺ و اسلام وادار می کند، تعلق آنها به عالم جسم و نفس است، چنانکه مؤمنان صدیق در اثر تجانس با حضرت رسول خدا ﷺ، مجذوب وی می شوند.

خلاصه کلام آنکه تصویری که در مثنوی از سیمای حضرت محمد ﷺ عرضه می شود نه فقط متضمن تعظیم و تقدیس فوق العاده در حق این سرور کائنات است بلکه در عین حال نهایت عشق و ارادت را در حق این مربی و مرشد هستی که سلسله هدایت نفوس انسانی به جانب حق به وی ختم می شود نیز در سراسر این تصویر جلوه بارز دارد. در نگاه حضرت مولوی رحمۃ اللہ علیہ و تمامی عرفای مسلمان، پیامبر اسلام نمونه مطلق انسان کامل است و در تمام ادب و عرفان اسلامی به ویژه مثنوی حضرت مولوی رحمۃ اللہ علیہ نشان این محبت و تکریم فوق العاده همه جا جلوه گر است.

حضرت محمد ﷺ آینه حق و میزان خدایی است. چهره مشعشع حضرت به چشم آدمیان خفاش صفت زشت می نماید ولی در دل صدیقان و حق باوران تابشی فوق آفتاب دارد.

از جمله ابوجهل مهجور از خرد، در آینه «خوش کیش محمدی»، جز نقش زشت خویش نمی بیند. و یکی از صحابه رضی اللہ عنہ، یعنی حضرت ابوبکر رضی اللہ عنہ حضرت محمد ﷺ را آینه خوش کیش توصیف می کند.

من چو میزان خدایم در جهان و انما یم هر سبک را از گران
او گمان دارد که با من جور کرد بلک از آینه من روفت گرد

در جایی دیگر نیز در همین باره فرموده است:

چون ترا دیدم بدیدم خویش را آفرین آن آینه خوش کیش را
چون ترا دیدم محالم حال شد جان من مستغرق اجلال شد
چون تو را دیدم خود ای روح البلاد مهر این خورشید از چشم فتاد
حضرت بلال حبشی رضی الله عنه، در زیر شکنجه یار، یعنی (حضرت محمد صلی الله علیه و آله) را
چنین ندا می دهد:

بوی جانی سوی جانم می رسد بوی یار مهربانم می رسد
حضرت اقبال لاهوری رحمته الله (۱۲۵۶-۱۳۱۷ ه. ش) او، یعنی حضرت پیامبر
صلی الله علیه و آله را محبوب تر از پدر و مادر می داند:
تا مرا افتاد بر رویت نظر گشته ای از «اب» و «ام» محبوب
حضرت نظامی رحمته الله (۵۳۵-۶۱۲ ه. ق) بالاتر از همه موجودات هستیش می
نشانده و می گوید:

آن کیست که بر بساط هستی با تو نکند چو خاک پستی؟
حضرت عطار نیشابوری رحمته الله (۵۴۰-۶۱۸ ه. ق) خودش را در مقابل او
(حضرت محمد صلی الله علیه و آله) لال می داند:
او فصیح عالم و من لال او کی توانم داد شرح حال او
حضرت محوی رحمته الله (۱۸۳۰-۱۹۰۶ م.) توصیفی را که شایسته حضرت
محمد صلی الله علیه و آله باشد در توان خود نمی یابد، در جائیکه حضرت جبرئیل علیه السلام این
کار را انجام داده است.

چ مهد حیکت بکهم لایق به تو بی یا خهیره خه لقللا

منی بی خه یری نالایق که جبریلت سه نا خوانه

ای بهترین آفریده‌ی خداوند متعال! من بی خیرِ نالایق با چه چیزی تو را
ستایش کنم که در شأن شما باشد؟ در حالی که حضرت جبرئیل علیه السلام ثناگوی تو

است؟

حضرت مولانا خالد نقشبندی رحمۃ اللہ علیہ (۱۱۹۳-۱۲۴۲ ه.ق) پیامبر را چنین می ستاید:

ای چهره‌ات شمع شبستان وجود ای قامت سرو بهارستان جود
حضرت نالی رحمۃ اللہ علیہ (۱۲۱۵-۱۲۷۳ ه.ق)، حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم را بشارت بخش و بیم دهنده همه می داند:

مؤحمده نهمه دی مؤرسل مؤنیری مینبهروو مهحفهل
به‌شیری ئاخهروو ئوهل نه‌زیری خویشوو بی‌گانه
حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم احمد مرسل، منور کننده‌ی منبر و محفل،
بشارت‌دهنده‌ی ازل و ابد، هشدار دهنده به خویشاوندان و بیگانگان.

سید طاهر سید زاده هاشمی رحمۃ اللہ علیہ (۱۲۹۴-۱۳۷۰ ه.ش) حضرت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم را
چراغ راه عرفا و امید و علاج تفرقه و جدایی‌ها می داند و از او مدد می جوید:
ئهی چرای گۆشهی دلی ئه‌ربابی عیرفان
شه‌مسی ئه‌وجی باطنی ئه‌سحابی ئیمان ره‌حمه‌تی
ئهی ئومیدی مه‌جمه‌عی پر ته‌فره‌قه‌ی ریندانی ده‌ور

ئهی هیدایه‌ت به‌خشی زۆمره‌ی ئه‌هلی خۆزلان
ای چراغ گوشه‌ی دل ارباب عرفان! ای خورشید اوج باطن اصحاب ایمان! ای
امید مجمع پرتفرقه‌ی رندان دُور! ای هدایت‌بخش جمع اهل خذلان!
تا اینجا را می‌توان در این مصراع مشهور سرآغاز مثنوی حضرت مولانا رحمۃ اللہ علیہ
خلاصه کرد که گفته است: هرکسی از ظن خود شد یار من

اما باید دید که در این زمینه مسئله مهم زاویه دید و نگرش انسان بسیار
اهمیت دارد و در این باره داستان‌های متعدد و متنوعی ذکر شده‌اند که در ادامه به
برخی از آنها اشاره‌وار نگاهی می‌افکنیم:

نقل کرده اند که قریب نود سال پس از فوت حضرت بایزید بسطامی علیه السلام (۱۶۱-۲۳۴هـ. ق) یکی از سلاطین وقت بر مزارش حاضر شد و از کسانی که در آنجا بودند پرسید آیا کسی در این جمع هست که حضرت بایزید علیه السلام را دیده باشد؟ پیرمردی که نسلال گفت بله من او را دیده‌ام. سلطان گفت هیچ جمله ای از او در خاطر داری؟ پیرمرد گفت از حضرت بایزید علیه السلام شنیدم که گفت: «هرکس به زیارت ما آید در آتش دوزخ نسوزد» سلطان ناراحت شد و گفت چه می گویی؟ ابوجهل خود حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله را دید اما در آتش خواهد سوخت. جواب پیرمرد بسیار قابل تأمل بود. او گفت: تو اشتباه می کنی، ابوجهل حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله را ندید او یتیم حضرت ابوطالب^۱ را دید و بنابر این در آتش می سوزد.

۱. مراد آن است که او حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله را به عنوان فردی عادی و حتی کمتر از افراد عادی می دید. به طوری که برای حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله شأنی کمتر از فردی قائل بود که دارای پدر و مادر باشد. بلکه او را به عنوان یک یتیم می دید که حتی سرپرست او هم فردی چندان قابل اعتنا نبوده است؛ زیرا در آن ایام ابوطالب که متولی و کفیل حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله بود، در فقر و تنگدستی به سر می برد.

حضرت ابوبکر شبلی رحمۃ اللہ علیہ

بسم الله الرحمن الرحيم

أَحْمَدُ لِلَّهِ الْعَلِيمِ الْعَلِيِّ. وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى فَخْرِ الْأَنْبِيَاءِ وَسَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ
الْعَرَبِيِّ الْهَاشِمِيِّ الْمَكِّيِّ. وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ الْجَلِيِّ. وَعَلَى بَقِيَّةِ أَتْبَاعِهِ. خُصُوصاً عَلَى الشَّيْخِ
أَبُو بَكْرٍ الشُّبَلِيِّ.

حقیقت سپاس و ستایش شایان خداوند بزرگ است که ما را در اینجا در کنار هم
قرار داده است. با دلی پر از ایمان و باور، در چند لحظه‌ی آینده، به محضر یکی از
اولیای خداوند می‌رویم و به داستان زندگی، سرگذشت و سخنان ارزشمندش گوش
می‌سپاریم و از آنها پند و اندرز می‌گیریم.

رئیس مجلس امروز ما، در روزگار خود غرق دریای دولت ابدی، آذرخش و برق
ابر عزت سرمدی، دیوانه‌ی دشت طریقت، مجذوب صحرای حقیقت، پیر میخانه‌ی
پرهیزکاران، سردسته‌ی جمع شب زنده‌داران، ستاره‌ی درخشان آسمان دین، دُر شناس
بحر «علم الیقین» سرخوش باده‌ی شرع و آیین، سوخته‌ی آفتاب تابستان زندگی،
پرچین باغ حدیث، و معدن علم و دانش بود. این پیشوای عالم حسی و عقلی، جناب
حضرت شیخ ابوبکر شبلی رحمۃ اللہ علیہ است. پس با گوش دل بشنویم و از آن پند و اندرز
بگیریم.

نام شیخ ابوبکر شبلی، جعفر، نام پدرش یونس علیه السلام، و در شهر بغداد متولد شده
است. از همان کودکی آثار ذکاوت در سیمای او هویدا بود. مانند همه‌ی علمای آن

روزگار، در مکتب‌خانه تحصیل را آغاز کرد. همان گونه که خودش فرموده است: مدت سی سال مشغول فقه و حدیث بودم تا آنکه یک روز روشنائی شریعت، قلب من را نورانی ساخت.

به گفته‌ی راوی، هر قدر در کار خدا بیندیشی و در آن تأمل کنی، شگفت زده می‌شوی و باید در برابر آن سر تعظیم خم کنی. کار خداوند بزرگ بسیار شگرف است! اگر بخواهد کسی را خوار کند، او را به دام دنیاپرستی، شهوت‌پرستی و مقام‌پرستی دچار می‌کند. اما اگر بخواهد کسی را به خود نزدیک سازد، رتبه و مقام دنیا و مافیها را در چشم وی سیاه می‌سازد.

نقل است پس از آنکه شیخ شبلی رحمته الله تحصیلات خود را به پایان برد، به عنوان امیر و سردار نهاوند منصوب شد. یک بار، به همراه چند فرد سرشناس، به بغداد نزد خلیفه‌ی آن ایام، یعنی «المقتدر بالله» فرا خوانده می‌شود. خلیفه بسیار به او احترام می‌گذارد، به او خلعت می‌دهد و او نیز پس از چند روز اقامت در بغداد به نهاوند باز می‌گردد. در راه بازگشت عطسه می‌زند و با عبایی که خلیفه به عنوان خلعت به او داده بود، دهان و بینی خود را تمیز می‌کند.

یکی از افراد بدگو و جاسوس، این خبر را به صورت بسیار زشت برای خلیفه بازگو می‌کند. خلیفه نیز به شدت عصبانی می‌شود و دستور می‌دهد نامه‌ی عزل او را از منطقه‌ی نهاوند بنویسند. زمانی که فرمان عزل به او می‌رسد، با خود می‌اندیشند و می‌گویند: ای دل غافل! چرا هوشیار نمی‌شوی. کسی که خلعت مخلوقی را به عنوان دستمال مورد استفاده قرار دهد و به آن بی‌توجهی کند، شایان عزل باشد و با چشم خواری به او نگاه شود، کسی که به امر و فرمان و خلعت پادشاه هشتاد هزار عالم بی‌احترامی و بی‌مبالاتی کند، باید با او چه کاری بشود و شایان چه برخوردی است؟

فوراً برخاست سوار مرکب خود شد و به سوی بغداد به راه افتاد. زمانی که به بغداد رسید و به محضر خلیفه رفت، به او دلداری داد. خلیفه خواست او را بر کار دیگری بگمارد. اما او در جواب گفت: ای خلیفه! شما که یک عبد و مخلوق هستید، از اینکه به خلعت شما بی‌ادبی شود، بسیار ناراحت شدید. اما بدانید که خلعت شما در

مقایسه با خلعت خداوند بزرگ، اصلاً قابل قیاس نیست. اکنون هم حمد و سپاس شایان خداوند است که محبت و نور معرفت را به من خلعت داده است، هرگز به من اجازه نمی‌دهد که دیگر از خلعت او روبرگردانم و به شما خدمت کنم.

پس از این سخنان، از خلیفه خدا حافظی کرد و رفت و به محضر شیخ ابوالحسن خیرالنساج رحمۃ اللہ علیہ رفت و داستان خود را برای او بازگو کرد. او نیز به دلیل خویشاوندی شیخ ابوبکر رحمۃ اللہ علیہ با شیخ جنید بغدادی رحمۃ اللہ علیہ، او را نزد شیخ جنید رحمۃ اللہ علیہ فرستاد. شیخ ابوبکر شبلی رحمۃ اللہ علیہ نزد شیخ جنید رحمۃ اللہ علیہ رفت و ماجرای خود را برای او بازگو کرد. شیخ جنید رحمۃ اللہ علیہ فرمود: بسیار خوب، اما باید تا یک سال در شهر بغداد کبریت بفروشی.

گفت: حتماً.

یک سال به کبریت فروشی پرداخت. سپس نزد شیخ جنید رحمۃ اللہ علیہ رفت. شیخ جنید رحمۃ اللہ علیہ فرمود: ای ابوبکر شبلی رحمۃ اللہ علیہ! روزگاری حاکم و امیر نهانند بودی. برو و از آنان حلالیت بطلب و برگرد. او نیز به نهانند رفت و خانه به خانه از همه‌ی اهل نهانند حلالیت خواست و بازگشت.

شیخ جنید رحمۃ اللہ علیہ فرمود: باید یک سال کامل هم به خانقاه و دراویش خدمت کنی. یک سال هم به خدمت خانقاه و مرید و منسوب شیخ جنید رحمۃ اللہ علیہ پرداخت. شیخ جنید رحمۃ اللہ علیہ به او اجازه‌ی طریقت و خرقة‌ی ارشاد داد و به سلوک و عبادت پرداخت و سرانجام شیخ شبلی رحمۃ اللہ علیہ چنان به حالت سُکر^۲ و عشقی افتاد و چنان با نور ربانی درآمیخت، که اکثراً مجذوب می‌شد. و به سماع می‌پرداخت. طوری که اکثر مردم

۱. ابو الحسن محمد بن اسماعیل سامری رحمۃ اللہ علیہ (۲۰۲ هـ / ۳۲۲ هـ)، یکی از علمای اهل سنت و جماعت و یکی از سرشناسان تصوف سنی در قرن چهارم هجری.

۲. سُکر: مستی. مست شدن. در اصطلاح عرفانی مسکر یعنی مستی و عبارت از غیبت است به واسطه‌ی داروی قوی. در شرح کلمات باباطاهر است که سکر حقیقی آن است که سالک در فنا مقام گیرد. فرهنگ علوم عقلی سجادی ص ۳۰۰.

گمان می کردند که دیوانه شده است.

گاهی به بچه ها تنقلات و شیرینی می داد تا بگویند: «الله» و نام خدا را بر زبان بیاورند. گاهی هم به آنان پول می داد.

یک بار در گرماگرم جذبه، آتشی را در دست گرفته بود و می گفت: بگذارید خانه ی کعبه را آتش بزنم، تا مردم مانند من به خدای کعبه رو بیاورند و از کعبه رو برگردانند. یک بار دیگر هر دو سر یک چوب را آتش زده بود و در حال جذبه و سوز می فرمود: بهشت و جهنم را آتش می زنم تا مردم به خاطر بهشت یا از ترس جهنم عبادت نکنند. بلکه صرفاً به خاطر خدا، به خدا پرستی بپردازند.

یک بار هنگام اذان صبح بر بالای درختی رفت و گفت: «هو، هو».

گفتند: دیشب چه حالی داشتید؟

گفت: آن کبوتر که بر روی درخت است می گفت: کوکو. من نیز به او گفتم: هو. هو.

شیخ ابوبکر شبلی رحمته الله علیه به چنان مقام و مرتبه ای نایل شده بود که شیخ جنید بغدادی رحمته الله علیه که به سید الطائفتین مشهور بود، در باره ی شیخ شبلی رحمته الله علیه گفته است: هر دسته و گروهی تاج و جواهری دارند. تاج گروه اولیا و صوفی و درویش، ابوبکر شبلی رحمته الله علیه است.

نقل است یک بار در روز عید، شیخ ابوبکر شبلی رحمته الله علیه لباسی سیاه پوشیده و در وسط بازار بغداد دچار جذبه شده بود، سماع می کرد و می گریست.

گفتند: امروز روز عید مسلمانان است. مردم لباس زیبا و تازه پوشیده اند و شادی می کنند. اما شما برعکس، لباس سیاه پوشیده اید و گریه می کنید.

فرمود: من برای آن مردم می گریم و به خاطر آنان لباس سیاه پوشیده ام. آنها اطلاع ندارند که در این روز عید مبارک دچار چندین گناه و معصیت می شوند! اطلاع ندارند که چه قدر از خداوند غافل اند!

مسلمانان! به راستی اگر در این سخن ارزشمند شیخ ابوبکر شبلی رحمته الله علیه بیندیشیم، از فرط آنکه بسیار با ارزش است آن را با آب طلا می نویسیم. دیده می شود که مردم،

آن هم اکثراً و به طور خاص در روزهای مبارکی مانند روز عید و جمعه و... به عیاشی، باده‌نوشی، پایکوبی و... می‌پردازند. در حالی که مسلمان باید در آن ایام بیشتر به خدا نزدیک شود و بیشتر به خیر و نیکی بپردازد. این است که اگر فرد صالحی مانند شیخ شبلی رحمۃ اللہ علیہ در روزگار ما می‌بود، باید شب و روز برای ما می‌گریست. چون به ندرت خانواده‌ی مسلمانی یافت می‌شود که در روزهای عید و جمعه در آنها معصیت صورت نگیرد. حداقل، بسیاری از خانم‌ها در روز عید و روزهای جمعه به قبرستان‌ها می‌روند و آنچه را که مورد نهی شرع است، انجام می‌دهند.

شیخ ابوبکر شبلی رحمۃ اللہ علیہ چنان شده بود که شب‌ها در چشم خود نمک می‌پاشید تا خواب بر او چیره نشود و از یاد خدا غافل نگردد.

بارها شبانه در چشم خود نمک می‌پاشید، دچار جذبه می‌شد و این دو بیت شعر را زمزمه می‌کرد:

وَالْهَجْرُ لَوْ سَكَنَ الْجَنَانَ تَحَوَّلْتُ نِعَمُ الْجَنَانِ عَلَى الْعَبِيدِ جَحِيماً
وَالْوُضْلُ لَوْ سَكَنَ الْجَحِيمَ تَحَوَّلْتُ حَرُّ السَّعِيرِ عَلَى الْعِبَادِ نَعِيماً

ترجمه: (۱) اگر هجران در بهشت باشد، نعمت‌های بهشت بر بندگان به جهنم تبدیل می‌شود. (۲) وصال نیز اگر در جهنم سکونت کند، گرمای آتش، بر بندگان به انواع نعمت تبدیل می‌شود.

یک بار مردم زیادی در اطرافش جمع شده بودند و او برای آنان سخن می‌گفت. در این هنگام مشاهده کرد که چوبی خیس را آتش زده بودند. یک سر آن می‌سوخت و از سر دیگر آن آب می‌چکید. چوب خیس این طور است که اگر یک طرف آن آتش بگیرد از طرف دیگر آن آب می‌چکد. شیخ ابوبکر رحمۃ اللہ علیہ که این امر را دید، نعره‌ای کشید و دچار جذبه شد و فرمود: ای مریدان! اگر راست می‌گویید و می‌گویید آتش شوق در درون داریم، چرا مانند آن چوب، آب از چشم شما بیرون نمی‌آید و خیس نمی‌شوید؟

شیخ جنید بغدادی رحمۃ اللہ علیہ احساس کرد که یک شب حضرت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم پیشانی

شیخ شبلی رحمۃ اللہ علیہ را بوسید. شیخ جنید رحمۃ اللہ علیہ صبح، شیخ شبلی رحمۃ اللہ علیہ را فراخواند و گفت: دیشب چه کار خوبی را انجام دادی؟

شیخ شبلی رحمۃ اللہ علیہ گفت: پس از نماز سنت عشا، دو رکعت نماز خواندم و آیهی آخر سورهی توبه را خواندم که خداوند بزرگ فرموده است:

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ

رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ﴾^۱

به راستی که پیامبری از میان خودتان به سوی شما آمده است که هر رنج و

ناراحتی که شما می‌برید، برای او گران می‌آید؛ سخت هواخواه شماست

﴿و﴾ به مؤمنان رؤوف و مهربان است.

شیخ جنید رحمۃ اللہ علیہ فرمود: اینکه حضرت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم تشریف آورد و پیشانی شیخ شبلی رحمۃ اللہ علیہ را بوسید، به خاطر خواندن این آیه بوده است. یعنی خواندن این آیه بسیار با برکت است.

یک بار دربارهی انسان عارف سخن می‌گفت و فرمود: شما گمان نکنید که هر کس که ادعای خداشناسی کند، صادق است. عارف به خدا باید مانند روزهای فصل بهار باشد، مانند رعد و برق گرم باشد مانند ابر بخندد، مانند برق بسوزد، مانند باد این سو و آن سو برود، مانند غنچه بشکفد، مانند پرنده ترانه‌خوانی کند یعنی فرد عارف باید با چشم بگیرد، با لب بخندد، با دل بسوزد، با سر تکان بخورد، همیشه نام خداوند را بر زبان داشته باشد و از او یاد کند.

فرمود: انسان صالح بودن تنها با حرف نیست. شریعت آن است که خداوند را پرستش کنی، طریقت آن است که خداوند را طلب کنی، و حقیقت آن است که خداوند را ببینی.

یکی از صالحان گفته است: وقتی که بیمار بود در حال فوت، در زمانی که زبانش

از گفتن باز مانده بود، از پیشانی او عرق پایین می‌آمد. اشاره کرد که برایش وضو بگیریم.

برایش وضو گرفتیم. اما فراموش کردیم که هنگام وضو ریشش را تخلیل^۱ کنیم. من بسیار تعجب کردم و با دستش به من اشاره کرد. نزدش رفتم. دست من را گرفت و بر ریش خود کشید و با آن تخلیل کرد. من نیز از خود بیخود شدم به گریه افتادم و گفتم: سبحان الله! درجه‌ی فردی که در تمام عمر خود یک سنت حضرت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم را ترک نکرده، چگونه باشد؛ به ویژه در زمانی که زبانش از گفتن بازمانده عرق از صورتش جاری است، می‌خواهد یک سنت را ترک نکند؟ در آن هنگام یک فرد از احوال ایشان جویا شد. در جواب گفت: به خدای خود رسیدم و درگذشت. شیخ ابوبکر شبلی رحمۃ اللہ علیہ در شب جمعه ۲۷ ذی الحجه سال ۳۳۴ هجری در شهر بغداد در سن هشتاد و هشت سالگی وفات کرد و قبر مبارک او در قبرستان مشهور به خیزران دفن شد و اکنون هم زیارتگاه مسلمانان است.

آنچه گذشت، خلاصه‌ای از زندگی، سرگذشت پندها، و سخنان زیبای شیخ ابوبکر شبلی رحمۃ اللہ علیہ بود. امیدوارم از آن درس، پند، اندرز، و سود برده باشید.

از خداوند بزرگ التماس می‌کنیم که ما را هدایت دهد.

خدایا! ما را بیامرز!

خدایا! بیماران ما را شفا بده.

خدایا! ما را از بدی دور فرما.

خدایا ما را از بلا و مصیبت دور نگه‌دار. آمین.

والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته

۱. فرو بردن انگشتان در لایه‌های زیرین ریش در وقت وضو، به منظور خیس شدن آنها.

حضرت امام ابوحنیفه رحمته الله

بسم الله الرحمن الرحيم

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اعْتَرَفَ بِوَحْدَانِيَّتِهِ كُلِّ الْمَوْجُودِ. وَنَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْمَلِكُ الْمَبْعُودُ. وَنَشْهَدُ أَنَّ سَيِّدَنَا مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ إِلَى كُلِّ بَيْضٍ وَشُودٍ. أَللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ الَّذِي أَشْرَفَ بِهِ الْوُجُودَ. وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَأَتْبَاعِهِ، خُصُوصاً مِنْهُمْ عَلَى الْقَائِمِينَ بِنَشْرِ الشَّرِيعَةِ إِلَى الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ.

مانند جلسات قبل در چند لحظه‌ی آینده‌ی عمر خویش به محضر و محفل یکی از تابعین امت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله برویم که در آسمان دین، ماه شب چهارده، و در دانش شریعت و آیین، «امام اعظم» بود. گوهرشناس دریای معانی، پیر تیز فکر دانا به الفاظ قرآنی، فکر بلند او ابزار یافتن و دانایی، از یک سو استاد استادان، از سوی دیگر سرکاروان بازرگانی، در آسمان عراق خورشید تابان، و در گوهر نکته‌دانی پیشوایی هوشیار، بود. این شخصیت والا و مبارک، حضرت امام ابوحنیفه رحمته الله است. پس، با ادب، به داستان زندگی، سرگذشت، و برخی از سخنان ارزشمند او گوش فرا دهیم، از آنها پند بگیریم، و آنها را سرمشق زندگی خود سازیم.

حضرت امام ابوحنیفه رحمته الله، مشهور به امام اعظم، «نعمان» پسر ثابت، و در اصل اهل شهر کوفه است و بنا به نقلی در شمار «انبار»^۱ در سال هشتاد هجری متولد شده

۱. از شهرهای آباد دوره‌ی ساسانی بود که اکنون خرابه‌های آن در ۶۲ کیلومتری غربی بغداد دیده می‌شود. ایرانیان آن را فیروزشاپور و یونانیان آن را پریسابر می‌نامیدند؛ زیرا از بناهای

است. بسیاری از صحابه‌ی حضرت پیامبر ﷺ، علما، و مشایخ را دیده است. نظیر: حضرت انس بن مالک، جابر بن عبدالله، عبدالله بن ابی اوفی، عبدالله زعبری، معقل بن یسار و... محضر حضرت جعفر صادق ﷺ را نیز دریافته و استاد درس شیخ فضیل عیاض، شیخ ابراهیم ادهم، شیخ بشر حافی، شیخ داود طائی، شیخ ابویوسف، و امام محمد ﷺ بوده است.

مؤلف کشف المحجوب،^۱ در توصیف امام ابوحنیفه ﷺ نوشته است: امام ابوحنیفه ﷺ، پیشوای پیشوایان، مقتدای سنیان، شرف فقها، و عزت علما بوده است. امام ابوحنیفه ﷺ گفته است: پس از مدتی تحصیل، احساس می‌کردم از همه‌ی علوم اطلاع دارم. تا اینکه یک بار به بصره سفر کردم. از من سؤالات فراوانی پرسیدند. توانستم به آنها جواب بدهم. لذا بیست و پنج سال دیگر نیز در محضر حضرت حماد بن زید ﷺ^۲ ماندگار شدم.

شاپور اول است در زمان حکومت اعراب اسم فیروزشاپوربر ولایتی که در اطراف آن بود اطلاق می شد، گویند به این جهت آن را انبار گفتند که پادشاهان قدیم ایران گندم و جو و کاه برای لشکریان در آن شهر انبار و ذخیره می کردند. سفاح نخستین خلیفه‌ی عباسی این شهر را چندی مقر خویش قرار داد و در قصری که در آنجا ساخت مرد. برادرش منصور نیز مدتی در آن شهر زندگانی کرد و از آنجا به بغداد که ساختمان پایتخت جدید عباسیان در آنجا شروع شده بود منتقل شد.

۱. حضرت علی بن عثمان بن علی جلابی هجویری غزنوی ﷺ ملقب به داتا گنج‌بخش از عارفان سده‌ی پنجم هجری قمری است. او اهل غزنه در مشرق خراسان بود. در فراگیری برخی از علوم شاگرد حضرت ابوالعباس شقانی ﷺ بوده است. ولی در طریقت پیرو شیخ ابوالفضل محمد بن حسن ختلی ﷺ بوده است. در حالی که شیخ ابوالفضل ختلی ﷺ خود از مریدان حضرت ابوالحسن بصری ﷺ بوده است. از سال تولد و مرگ وی اطلاعات چندانی در دست نیست.

۲. حضرت حماد بن زید بن درهم ﷺ مولی آل جریر بن حازم الجهضمی، أبو اسماعیل. وی یکی از مردم بصره بود و پدر بزرگش درهم از اسرای سجستان بود. پدرش زید نیز غلام

زمانی که فارغ التحصیل شد، به بغداد رفت و به کسب و کار پرداخت. تا اینکه شبی در خواب قبر حضرت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم را می شکافد و جنازه‌ی مبارک او را بیرون می آورد. از ترس، از خواب می پرد و نمی تواند بخوابد. صبح زود امام ابن سیرین رحمۃ اللہ علیہ را می یابد و خواب خود را برای او تعریف می کند. او نیز فرمود: تدریس کن. تعبیر خواب تو این است که شرع و حدیث حضرت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم را زنده می سازی. او نیز به تدریس پرداخت و سرانجام به یکی از سران مذاهب و مجتهدان بزرگ تبدیل شد و به دین اسلام رونق و رواج داد.

نقل است که یک بار به مدینه و زیارت مرقد حضرت فخر عالم رحمۃ اللہ علیہ رفت و سلام کرد و گفت: «السلام علیک یا سید المرسلین» آشکارا می شنود که حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم در جواب او می فرماید: وَعَلِیکَ السَّلَام یا امام المسلمین.^۲

هاشم ابو جریر بود. حماد در سال ۹۸ هجری متولد شد.

۱. محمد بن سیرین بصری رحمۃ اللہ علیہ یکی از مشاهیر اهل علم و ادب می باشد، پدر او برده حضرت انس بن مالک رضی اللہ عنہ بود، حضرت ابن سیرین رحمۃ اللہ علیہ در تعبیر خواب در جامعه بسیار شهرت داشت و مردم برای تعبیر خوابهای خود به او رجوع می کردند، و در این باب داستانهایی از او در کتابها نقل شده است. پیشه او بزازی بود و از تابعین مشهور است. تابعین افرادی هستند که حضرت پیامبر اسلام صلی اللہ علیہ وسلم را ندیده ولی با اصحاب او معاشرت داشته اند.

۲. این جریان مربوط به حضرت امام ابوحنیفه رحمۃ اللہ علیہ انجام شده و واقعیت دارد. یعنی آنهایی که مرده اند صدای انسان های زنده را می شنوند و توان پاسخ گویی را هم دارند و آنهایی که زنده اند می توانند جواب صدای مرده ها را بشنوند ولی تنها برای کسی قابل قبول است که خدای مهربان اراده کند و آنها هم از قدرت و عظمت و بزرگواری خدای مهربان اطاعت نموده و از حرام دوری کنند تا راه حق و حقانیت را بشناسند. از سوی دیگر یعنی حضرت ابو حنیفه رحمۃ اللہ علیہ ندانسته که آنهایی که مرده اند نمی توانند جواب انسان های زنده را بدهند و او که سر مذهب یکی از مذاهب معتبر جهان اسلام است، ندانسته اما مردم این دوران می دانند؛ مخصوصاً آنهایی که ادعای دین اسلام را دارند و به نام دین تبلیغ می کنند و فقط حرفشان توحید و یکتاپرستی است. آنهایی که چنین فکر و عقیده و رفتار را دارند و به مردم می گویند مشمول عنایات قرار می گیرند که خداوند متعال فرموده است:

هوش و علمش تا این حد بوده است. یک بار خانمی برای سؤال شرعی به مسجد رفت. در آن وقت چند نفر در محضر امام ابوحنیفه رحمۃ اللہ علیہ بودند. آن خانم سببی را به امام ابوحنیفه رحمۃ اللہ علیہ می‌دهد که یک طرف آن سرخ و یک طرف آن زرد بود. امام ابوحنیفه رحمۃ اللہ علیہ نیز فوراً سیب را نصف می‌کند و آن سیب را به آن خانم تحویل می‌دهد. آن خانم نیز خداحافظی می‌کند و می‌رود.

آن افراد بسیار تعجب می‌کنند و می‌پرسند: این کار چه معنایی داشت؟ فرمود: آن خانم در حال حیض است: گاهی خون دفع شده از او سرخ و گاهی زرد است. پرسید: کدام یک از آنها خون حیض است. من نیز آن سیب را نصف کردم و به او دادم. به این معنا که تا مانند درون آن سیب، پاک و سفید نشود، حیض او پایان نیافته است. آن خانم این مطلب را دریافت و رفت.

یک بار دیگر نیز در مسجد بود. جمعی از کسانی که خوارج^۱ نام داشتند، با شمشیر

﴿ حَتَّمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴾: خداوند بر دل‌های آنان و بر شنوایی ایشان مهر نهاده و بر دیدگانشان پرده‌ای است و آنان را عذابی دردناک است. ﴿ بقره/۷.﴾

﴿ ضُمُّ بُكْمٍ عُمَى قَهْمٌ لَا يَرْجِعُونَ ﴾: کردند لالند کورند بنابراین به راه نمی‌آیند. ﴿ بقره/۱۸.﴾

﴿ وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً ضُمُّ بُكْمٍ عُمَى قَهْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ﴾: و مثل [دعوت‌کننده] کافران چون مثل کسی است که حیوانی را که جز صدا و ندایی [مبهم چیزی] نمی‌شنود بانگ می‌زند [آری] کردند لالند کورند [و] در نمی‌یابند. ﴿ بقره/۱۷۱.﴾

دلیل انتخاب این سه آیه این است که کسی که چشم دیدن، گوش شنوا و زبان حق و حقایق نداشته باشد و قلبش بر اثر گناه سیاه شده باشد چگونه می‌تواند برای خود و دیگران واقعیت و حقیقت را معلوم و مشخص نماید در حالی که روز به روز بر اثر گناه و معصیت قلبش سیاه و چشم و گوش و زبانش حق و حقیقت را نمی‌شنود نمی‌بیند و نمی‌گوید؟

۱. افرادی که پس از پذیرش حکمیت از جانب حضرت علی علیه السلام، از فرمان وی سر باز زدند. زمانی که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام، به خلافت رسید، حضرت معاویه بن ابی سفیان علیه السلام، که حاکم شام بود، خلافت او را به رسمیت نشناخت و این کار او به جنگ صفین انجامید. خوارج به چندین گروه تقسیم شدند. پس از توقف جنگ صفین، در خلال شکل‌گیری توافق بر سر حکمیت، ائتلاف حامیان حضرت علی علیه السلام شروع به از هم

نزدش می روند و می گویند: دو سؤال می پرسیم؛ اگر جواب آنها را بدهی، نجات می یابی. وگرنه، تو را به قتل می رسانیم.

فرمود: پرسید.

گفتند: دو جنازه را به ایوان مسجد آوردند. یکی از آنها مرد است و در حال مستی مُرده و دیگری زن و از زنا حامله شده است. آیا آن زن و مرد در حال کفر مُرده اند یا مسلمانی؟

خوارج بر این باور بودند که انسان با یک گناه کافر می شود. حال دقت کنید که امام ابوحنیفه رحمۃ اللہ علیہ چگونه خود را از دست آنها نجات داد.

فرمود: آیا آن زن و مرد یهودی بوده اند؟

گفتند: نه.

فرمود: آیا بت پرست بوده اند؟

گفتند: خیر

فرمود: آتش پرست بوده اند:

گفتند: خیر

فرمود: پس از چه گروهی بوده اند؟

گفتند: مسلمان.

پاشیدگی نمود. در بازگشت به کوفه، سپاه حضرت علی علیه السلام به دو گروه موافقان و مخالفان حکمیت تقسیم شدند. در حالی که مخالفان حکمیت، شعار «حکم کردن جز برای خدا نیست.» (لا حکم الا الله) می دادند و موافقان را متهم به بدعت می کردند، موافقان حکمیت، مخالفان را متهم به خارج شدن از صف امام و امت می کردند. بدین ترتیب دوازده هزار مرد که مخالف حکمیت بودند از سپاه حضرت علی علیه السلام جدا شدند و در حرورا تجمع کردند. آن ها شبث بن ربیع را به فرماندهی نظامی و عبدالله بن کواء را به امامت جماعت برگزیدند. در میان آن ها بسیاری از موافقان اولیه متارکه جنگ و حکمیت بودند که اکنون به اشتباه خود پی برده بودند. آن ها متعهد شدند پس از پیروزی برای انتخاب خلیفه شورا تشکیل دهند.

فرمود: خود شما که جواب خودتان را دادید!

گفتند: چگونه؟

فرمود: مگر شما نمی‌گویید: مسلمان بودند؟

گفتند: اما آیا بهشتی‌اند یا جهنمی؟

فرمود: حضرت ابراهیم علیه السلام در باره‌ی بدتر از آنان چه فرموده است، من نیز همان را می‌گویم.

گفتند: چه فرموده است؟

فرمود: مگر نه اینکه خداوند بزرگ در سوره‌ی ابراهیم می‌فرماید:

﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۱

پس هر کس از من پیروی کند از من است، و هر کس از من سرپیچی کند

﴿امر او با توست که﴾ تو آمرزگار مهربانی.

آن افراد برای امتحان و قتل او رفته بودند. اما وقتی که دریافتند که تا این حد عاقل، عالم و با هوش است، بر دست او توبه کردند.

امام ابوحنیفه رحمته الله بسیار حق‌گو بوده و از کسی شرم نکرده است. نقل است که خلیفه‌ی بغداد رحمته الله، یعنی ابوجعفر منصور رحمته الله،^۲ حکم صادر کرد که به هر عالمی قطعه زمینی اعطا شود تا در آن خانه بسازد. برای این کار فتوا نامه‌ای را نوشت و آن را

۱. سوره‌ی ابراهیم آیه ۳۶.

۲. ابوجعفر عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن العباس المنصور، دومین خلیفه از خلفای عباسی بود، که حدود ده سال از سفاح بزرگ‌تر بود و در روزگار خلافت وی، قدرت بسیاری داشت. او در خراسان، برای سفاح بیعت گرفت و بر کار اداره ایالات و استان‌ها نظارت داشت. پدرش محمد، نواده عباس بن عبدالمطلب بود؛ او از سال ۱۳۶ تا ۱۵۸ قمری فرمان‌راند. در سال ۱۴۹ قمری، وی بغداد را با نام مدینه السلام (شهر صلح) بنیان نهاد. وی شورش‌های زیادی را در زمانی که هنوز عباسیان چندان به قدرت نرسیده بودند، سرکوب کرد.

نزد علمای سرشناس فرستاد تا آن را امضا کنند و بر آن فتوا بدهند. ابتدا آن را نزد قاضی بغداد بردند. او نیز وقتی که امضای خلیفه را دید، آن را امضا نمود. سپس آن را نزد امام ابوحنیفه رحمته الله بردند. فرمود: تا خلیفه را ملاقات نکنم، آن را امضا نمی‌کنم. فرستاده‌ی خلیفه عصبانی شد و گفت: قاضی بغداد آن را امضا کرده است شما آن را امضا نمی‌کنید؟

این سخن را به خلیفه گفتند: او نیز عصبانی شد و گفت: قاضی را نزد من بیاورید. قاضی را آوردند. خلیفه پرسید: آیا برای شهادت دادن، دیدن، شرط است؟ گفت: بله.

خلیفه از قاضی عصبانی شد و گفت: اگر دیدن، شرط است، چرا پیش از دیدن من، آن را امضا کردی؟

قاضی گفت: فهمیدم که دستور شما است. اما نتوانستم درخواست دیدن شما را بکنم. خلیفه گفت: بر این اساس، حق با امام ابوحنیفه رحمته الله است اما قاضی چون شرم حضور داشته است، از سمت خود عزل می‌شود.

خلیفه دستور داد امام ابوحنیفه، شیخ سفیان ثوری، شریح،^۱ و شیخ مسعر بن حرام رحمته الله را نزد من بیاورید. آنها را نزد خلیفه آوردند. در راه، امام ابوحنیفه رحمته الله گفت: من

۱. امام شریح بن حارث کندی رحمته الله مشهور به شریح قاضی از چهره‌های اجتماعی، قضایی و تا حدی سیاسی صدر اسلام. به دستور حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه قاضی کوفه شد. حضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه هم منصب قضاوت او را تثبیت کرد. مورخان مدت قضاوت شریح را از ۵۳ تا ۷۵ سال ذکر کرده‌اند.

۳. امام مسعر ابن حرام بن ظهیر هلالی عامری رواسی رحمته الله، مکنی به ابوسلمة. از ثقات اهل حدیث و از اهالی کوفه بود. و به سبب ثقتی که بر روایت‌های او بوده است به المصحف مشهور بود. وی به سال ۱۵۲ هـ. ق. در مکه درگذشت.

بنا به یک نقل دیگر، نام وی أبو سلمة مسعر بن کدّام بن ظهیر بن عبیدة بن الحارث الهلالی الکوفی (وفات در: ۱۵۳ هـ / ۷۲۲ م) بوده است. او شیخ عراق و یکی از راویان حدیث نبوی و از جمله پیشوایان اهل عدالت بوده است. امام ذهبی رحمته الله تو را موثق دانسته و گفته است:

حدس می‌زنم که به چه دلیلی ما را فرا خوانده‌اند و می‌دانم با ما چه برخوردی می‌شود. گفتند: چگونه؟ گفت: خلیفه از ما می‌خواهد، سمت قضاوت را بپذیریم. من با یک ترفند خودم را نجات می‌دهم.

حضرت سفیان ثوری رحمه الله فرار می‌کند، امام مسعر رحمه الله نیز از ترس خود را به دیوانگی می‌زند، اما شیخ شریح قاضی می‌شود.

از سخن امام ابوحنیفه رحمه الله بسیار تعجب کردند. دیری نپایید، امام سفیان ثوری رحمه الله فرار کرد و خود را پنهان کرد. سایرین نزد خلیفه رفتند. خلیفه خطاب به امام ابوحنیفه رحمه الله گفت: باید قاضی شوی. او نیز در جواب فرمود: جناب خلیفه! شما می‌دانید که من در اصل عرب نیستم و بزرگان عرب از فتوا و حکم من راضی نمی‌شوند.

خلیفه گفت: قضاوت به مرد دانا نیاز دارد، عرب بودن یا نبودن تفاوتی ندارد. امام ابوحنیفه رحمه الله فرمود: قربان! من شایسته‌ی قضاوت نیستم. اگر در این سخن راستگو باشم، مشخص است که به درد قضاوت نمی‌خورم. اگر هم دروغ بگویم، شما نباید رضایت بدهید که یک دروغ‌گو، قاضی شود.

حضرت ابوحنیفه رحمه الله نجات یافت.

در این هنگام امام مسعر بن حرام رحمه الله نزد خلیفه رفت، دست او را گرفت، مقداری تکان داد و گفت: جناب خلیفه! حال و احوال شما خوب است؟

خلیفه با تعجب به امام مسعر رحمه الله نگاه کرد و احساس کرد دیوانه است. لذا گفت: این دیوانه را از نزد من ببرید. و آن را از من دور کنید. او هم نجات یافت.

سپس امام شریح رحمه الله را به سمت قضاوت منصوب کردند. قاضی شریح رحمه الله مشهور، همین قاضی است.

بیاید برای ادب، احترام، و ترس از خدا از امام ابوحنیفه رحمه الله پیروی کنیم. شیخ داود طائی رحمه الله فرموده است: بیست سال در محضر امام ابوحنیفه رحمه الله بودم. هرگز

«او از جمله عبادت‌گزاران اهل تواضع بوده است»، امام ابن حجر عسقلانی رحمه الله نیز گفته است: «او فردی ثقه، ثابت و فاضل بود.».

ندیدم یک بار هم عمامه را از سر بردارد، هرگز ندیدم که پای خود را دراز کند.
یک روز گفتم: چه اتفاقی می افتد که برای استراحت، مقداری پای خود را دراز کنید؟

فرمود: ای داود طائی رحمته الله! انسان باید در خلوت نیز از خداوند شرم کند و با ادب باشد!

یک بار چند نفر در محضرش بودند و از راهی می گذشتند. می بیند که بچه ای در گل گیر کرده و گلی شده است. فرمود: ای فرزند! مواظب باش، نیفتی.

آن بچه نیز سر بلند می کند و وقتی می فهمد امام ابوحنیفه رحمته الله است، می گوید: ای پیشوای مسلمانان! افتادن من امری ساده و آسان است. اگر هم بیفتم، زود بر می خیزم. اما تو مواظب باش نیفتی و از حق منحرف نشوی. چون اگر تو منحرف شوی و بلغزی، تمام مسلمانان مقلد تو می افتند و راست کردن آنها، امری سخت است.

امام ابوحنیفه رحمته الله سخن آن بچه را بسیار ارزشمند دانست و خطاب به آن افراد گفت: زنهار! اگر دلیل و سندی مبنی بر باطل بودن فتوای من را یافتید، از سخن من پیروی نکنید.

امام ابوحنیفه رحمته الله دارای عقل، فراست، و ذکاوت بسیار عجیبی بوده و بسیاری از مردم را با عقل و قیاس ساکت کرده و جواب آنها را داده است.

نقل است مردی ثروتمند بسیار از حضرت عثمان رضی الله عنه متنفر بوده و به او دشنام داده و او را یهودی خوانده است.

امام ابوحنیفه رحمته الله از این امر مطلع شد و کسی را دنبال آن فرد فرستاد. آن مرد به محضر امام ابوحنیفه رحمته الله می آید و پس از خوشامد گویی، فرمود: آیا خبر داری چرا دنبال شما فرستادم؟

آن مرد گفت: خیر.

فرمود: با خبر شدم دختر خوبی داری. از شما درخواست می کنم که او را به عقد فلان یهودی دریاوری.

آن مرد بسیار تعجب می کند و می گوید: شما اکنون پیشوای مسلمانان هستید. فتوا

می‌دهید که دختر یک مسلمان به عقد یک یهودی درآورده شود؟

گفت: اگر شما هم فتوا بدهید، من باز هم او را به عقدش در نمی‌آوردم.

امام ابوحنیفه رحمته الله فرمود: حال که تو ظاهراً یکی از افراد حضرت محمد صلی الله علیه و آله، حاضر نمی‌شوی دختر خود را به عقد یک یهودی دریاوری، چگونه روا می‌داری که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله دو دختر خود را به یک یهودی بدهد.

آن مرد که این سخن را شنید، منظور امام ابوحنیفه رحمته الله را درک کرد. دست او را بوسید، از اشتباه خود پشیمان شد، توبه کرد، و قول داد که یک بار دیگر به بدی از حضرت عثمان رضی الله عنه نام نبرد.

در حرف و فتوا بسیار ریزبین بود. یک بار از راهی می‌رفت، چند قطره آب گل‌آلود بر لباس او پاشید. فوراً آن را می‌شوید. به او گفته می‌شود: بنا به فتوای شما مقدار اندک نجاستی که به لباس بخورد، مورد عفو است. در حالی که آن مقدار کم گل را شستید. این کار چه معنایی دارد؟ فرمود:

شما نمی‌دانید که فتوا و تقوا از هم جدا هستند. آنچه شما می‌گویید: فتوا است. اما این شستشوی من، تقوا است. مگر اطلاع ندارید که حضرت محمد صلی الله علیه و آله به حضرت بلال حبشی رضی الله عنه اجازه نداد که مواد خوراکی را برای زمستان انبار کند. اما برای همسران خود غذای مدتی را ذخیره می‌ساخت.

سخاوت، کرامت و انسانیت امام ابوحنیفه رحمته الله قابل شمار نیست. با وجود آن همه تدریس و فتوا، به بازرگانی می‌پرداخت و سود آن را صدقه می‌داد به ویژه لباس بسیاری از علما و طلاب بر عهده‌ی او بود و می‌فرمود: نعمت خدا است؛ منتی ندارد.

نقل است که عادت داشت که هر کس نزد او می‌نشست، از او می‌پرسید: وضعیت زندگیش چگونه است؟ اگر دست و بال او تنگ بود، به او کمک می‌کرد. یک بار مردی با لباس کثیف به خدمتش رفت. مدتی نشست و وقتی مردم رفتند، او نیز خواست برود. امام ابوحنیفه رحمته الله فرمود: فعلاً بنشین. او نیز نشست تا خلوت شد. سپس امام ابوحنیفه رحمته الله فرمود: لبه‌ی آن زیرانداز را کنار بزن، هزار درهم آنجا است آن را برای خود هزینه کن.

آن مرد گفت: من فقیر نیستم.

فرمود: مگر تو این حدیث حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله را نشنیده‌ای که فرموده است: خداوند بزرگ بسیار دوست دارد که اثر نعمت خود را بر بندگان خویش ببیند؟^۱ اگر از اینجا رفتی، لباسی زیبا و تازه را بپوش.

مناقب، فضایل، زهد، طاعت، انصاف، و بزرگی امام ابوحنیفه رحمته الله، به قدری فراوان است که در یک جلسه نمی‌گنجد. غیر از خدا از هیچ کس هراس نداشته است. چند بار به دست خلفای بغداد بازداشت شده است. آخرین باری که ابوجعفر منصور کسی را دنبالش فرستاد تا قاضی شود. فرمود: به خلیفه بگوئید: من به کار قضاوت نمی‌پردازم. وقتی این سخن را به خلیفه گفتند، عصبانی شد و قسم خورد باید حتماً قضاوت کند. به او خبر دادند که خلیفه قسم خورده است که باید قضاوت کنی. او هم قسم خورد که قضاوت نمی‌کنم.

گفتند: خلیفه هم قسم خورده است.

فرمود: او بهتر می‌تواند کفاره‌ی قسم^۲ خود را بدهد.

لذا خلیفه دستور داد او را زندانی کردند و در سال ۱۵۰ هجری در زندان درگذشت و اکنون مزارش در بارگاه مسجد امام اعظم زیارتگاه مسلمانان است.

آنچه گذشت به طور خلاصه، بخشی از زندگی، سرگذشت و سخنان او بود. امیدوارم آنها را سرمشق سازید و از آنها بهره ببرید.

از خداوند درخواست می‌کنیم، ما را بیامرزد.

خدایا! ما را هدایت بده.

۱. به روایت بخاری، در: التاریخ الکبیر ۴۲۶/۳؛ طبرانی ۲۷۳/۵، ح ش ۵۳۰۸؛ أبو نعیم، در: الحلیة ۱۱۸/۷، و در: المعرفة ۲۲۶/۳، زندگینامه‌ی ۱۰۷۱، حدیث ۳۰۷۵؛ هیشمی در مجمع ۱۳۲/۵ گفته است: رجال این حدیث، ثقه‌اند. «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ إِذَا أَنْعَمَ عَلَى عَبْدٍ نِعْمَةً أَنْ يُرَى أَثَرُ نِعْمَتِي عَلَيْهِ»

۲. کفاره‌ای است که فرد به خاطر سوگند ناروا ملزم به ادای آن است.

خدایا! ما را از آتش خشم خود حفظ کن!

خدایا! طاعت و عبادت ما را بپذیر!

خدایا! ما را همراه با صالحان، در محضر حضرت محمد المصطفی ﷺ حشر کن.

خدایا! ما را از شر شیطان بلای ناگهان و ستم ظالمان حفظ کن! آمین.

والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته

حضرت امام مالک رحمته الله

بسم الله الرحمن الرحيم

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْعُلَمَاءَ فِي الدُّنْيَا هُدًى لِلْأَنَامِ. وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ خَيْرِ الْأَنَامِ. وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ الْبَرَّةِ الْكِرَامِ. وَعَلَى مَنْ تَبِعَهُ بِإِحْسَانٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامِ.

خواننده‌ی مسلمان! بیایید در چند لحظه‌ی آینده‌ی عمر خویش، با دلی پر از باور، به محضر یکی دیگر از ستارگان درخشانی برویم که در آسمان دین تابیده‌اند و روشنی آنان هرگز غروب نمی‌کند. به محضر کسی برویم که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله درباره‌ی او فرموده است: «عالمی در مدینه ظهور خواهد کرد که جهان اسلام به علمش نیازمند خواهند بود.»

به محضر عالم بلند پایه‌ای برویم که استاد امام شافعی رحمته الله و تابع تابعین بوده است؛ یعنی جناب امام مالک رحمته الله.

بنا به قولی امام مالک رحمته الله در سال ۹۳ هجری در شهر مدینه متولد شده و در سال ۱۹۹ هجری وفات یافته است. اما دسته‌ای دیگر برای تعیین روز تولد، مدت زندگی، و سال وفات او این مصراع را سروده‌اند: «ومالک فی قطع جوف ضبطاً» که کلمه‌ی فی: بر اساس حروف ابجد، معادل ۹۰ است. یعنی در سال ۹۰ متولد شده است. در «قطع» نیز وفات یافته است که معادل ۱۷۹ است.

مدت عمر مبارکش هم «جاف» است که معادل ۸۹ است.

امام مالک رحمته الله منبع علم، ادب، و خلق و خوی والا و گوهری بی مانند بود. بسیار

نسبت به حضرت پیامبر ﷺ با ادب بوده است و هر گاه خواسته باشد حدیثی را از حضرت پیامبر ﷺ را بخواند، ابتدا غسل کرده، خود را خوشبو ساخته و به کسی اجازه نداده است که سخن بگوید. سپس به خواندن حدیث پرداخته است.

یکی از صالحان گفته است: امام مالک رحمته الله تازه فارغ التحصیل شده بود. شبی در خواب دیدم که حضرت پیامبر ﷺ در مسجد مدینه نشسته بود. مردم فراوانی در محضرش بودند.

امام مالک رحمته الله نیز در مقابل حضرت پیامبر ﷺ ایستاده بود. ظرفی نیز جلوی حضرت رسول الله ﷺ قرار داده شده بود. حضرت پیامبر ﷺ به سرعت دست مبارک خود را درون ظرف می برد و آن را پُر بیرون می آورد و به امام مالک رحمته الله می داد. او نیز آن را در میان مردم پخش می کرد. پس از چندی، آوازه‌ی دانش امام مالک رحمته الله در جهان اسلامی پخش شد. در آن هنگام معنای خواب خود را فهمیدم.

امام مالک رحمته الله ده ها سخن دارد که می بایست با آب طلا نوشته شود. یکی از آن سخنان این است که: «إِذَا لَمْ يَكُنْ لِلْإِنْسَانِ فِي نَفْسِهِ خَيْرٌ لَمْ يَكُنْ لِلنَّاسِ فِيهِ خَيْرٌ: کسی که در وجود او نسبت به خودش خیری وجود نداشته باشد، نسبت به مردم در وجود او خیری نیست.»

به طور خاص، در سخنان خود علمای دینی را بسیار پند می دهد و می فرماید:

«ذُلٌّ وَإِهَانَةٌ لِلْعِلْمِ أَنْ يَتَكَلَّمَ الرَّجُلُ بِالْعِلْمِ عِنْدَ مَنْ لَا يُطِيعُهُ»

خوار و اهانت به علم است که یک فرد سخنی علمی را نزد کسی بیان کند

که از آن اطاعت نکند.

فرمود: تو از زمانی که وارد دنیا شده‌ای، به دنیا پشت کرده‌ای و به آخرت رو نموده‌ای^۱ و سرایی که به سوی آن می روی، نزدیک تر از سرایی است که از آن خارج می شوی.

۱. چون پس از تولد و به دنیا آمدن، در حقیقت رو به آخرت کرده و از دنیا دور می شود. م.

امام مالک رحمته الله با آن همه علم و دانش و با آنکه کتاب «الموطأ» او پس از قرآن، نخستین کتاب نوشته شده، و بسیار هم سودمند است، فروتنی به خرج داده و بسیار امین بوده است.

هر گاه فتوایی می داد، این آیهی سورهی جاثیه را می خواند که می فرماید:

﴿إِنْ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُستَيِقِينَ﴾^۱

و ﴿آن را﴾ جز گمانی نمی پنداریم، و ما ﴿در حق آن﴾ باورمند نیستیم.

. اگر کسی معنای بهتری از آیه و حدیث بیان کرد، بسیار دوست داریم.

امام مالک رحمته الله بسیار متقی بود. بیایید برای متقی بودن از امام مالک رحمته الله تبعیت کنیم. نقل است در مذهب امام مالک رحمته الله روا نیست که پس از نماز عصر، نماز سنت خوانده شود. اما یک بار پس از نماز عصر در مسجد بود که پسر جوانی در آن هنگام به امام مالک رحمته الله می گوید: برخیز و دو رکعت نماز بخوان. او نیز فوراً این کار را انجام می دهد به او گفته می شود بنا به نظر شما پس از نماز عصر، نماز سنت روا نیست. پس چرا برخلاف مذهب خویش عمل کردید؟

در جواب گفت: ترسیدم از جملهی کسانی محسوب شوم که وقتی به آنان گفته شود عبادت کنید، عبادت نمی کنند.

همان گونه که بیان شد، کتاب «موطأ» امام مالک رحمته الله، پس از قرآن نوشته شده است.

در آن احادیثی روایت شده است که ارزش آنها قابل محاسبه نیست. در اینجا، به خاطر اهمیت این احادیث، چند حدیث مورد تجزیه و تحلیل قرار می گیرد که مانند درّ شهوار شایسته اند دهان به دهان و دست به دست بچرخند و مورد استفاده قرار گیرند.

برای نمونه، روایت شده است:

۱. سورهی جاثیه، آیهی ۳۲.

﴿مَرَّ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ بِجَنَازَةٍ، فَقَالَ مُسْتَرِيحٌ أَوْ مُسْتَرَّاحٌ مِنْهُ. فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْمُسْتَرِيحُ وَمَا الْمُسْتَرَّاحُ مِنْهُ؟ قَالَ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ يَسْتَرِيحُ مِنْ نَصَبِ الدُّنْيَا وَأَذَاهَا إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ، وَالْعَبْدُ الْفَاجِرُ يَسْتَرِيحُ مِنْهُ الْعِبَادُ وَالْبِلَادُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ﴾^۱

جنازه‌ای از کنار حضرت پیامبر ﷺ عبور کرد. او هم فرمود: آیا مستریح است یا مستراح؟ حاضران گفتند: ای رسول خدا! مستریح چیست و مستراح کدام است. فرمود: بنده‌ی مؤمن از رنج و آزار دنیا آسوده می‌شود و به سوی رحمت خداوند می‌رود. (مستریح) اما بنده‌ی بدکردار هم بندگان از او می‌آسایند، هم شهر و دیار، هم درخت، و هم جنبندگان.

خواننده‌ی ارجمند! چه قدر خوشایند و سرافرازی است که در حال حیات چنان زندگی کنی که شاعر می‌گوید:

«وَا بَثَّى لَهُ دُنْيَا ثَهْ گَهَر بَمَرِی هَهَرَجِی نَاوَت بَزَانِی بَوْت بَغْرِی»
چنان در این و دنیا زندگی کن که اگر بمیری هر کس که تو را بشناسد برایت گریه کند.

در جای دیگری روایت کرده است:

«نَظَرَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى ابْنِهِ إِبْرَاهِيمَ وَهُوَ فِي حُجْرَةٍ يَمُوتُ، فَقَاضَتْ عَيْنَاهُ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ: أَتَبْكِي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ وَقَدْ نَهَيْتَنَا مِنَ الْبُكَاءِ؟ فَقَالَ: إِنِّي لَمْ أَنْهَكُم عَنْ هَذَا، إِنَّ هَذَا رَحْمَةٌ، مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يَرْحَمُ»^۲

۱. با الفاضلی مشابه، به روایت مالک ۲۴۱/۱، ح ش ۵۷۳؛ احمد ۲۹۶/۵، ح ش ۲۲۵۸۹؛ بخاری ۲۳۸۸/۵، ح ش ۶۱۴۷؛ مسلم ۶۵۶/۲، ح ش ۹۵۰؛ نسائی ۴۸/۴، ح ش ۱۹۳۰؛ ابن حبان ۲۸۲/۷، ح ش ۳۰۱۲؛ بیهقی ۳۷۹/۳، ح ش ۶۳۶۶.
۲. همچنین به روایت احمد ۳۶۶/۴، ح ش ۱۹۲۸۲؛ بخاری ۲۲۳۹/۵، ح ش ۵۶۶۷؛ مسلم ۱۸۰۹/۴، ح ش ۲۳۱۹؛ طبرانی ۳۳۳/۲، ح ش ۲۳۸۸؛ ترمذی ۳۲۳/۴، ح ش

در حالی که ابراهیم علیه السلام، پسر حضرت محمد صلی الله علیه و آله در آغوش حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در حال مرگ بود، حضرت محمد صلی الله علیه و آله به او نگاه کرد و چشمانش پر از اشک شد. حضرت عبدالرحمن [بن عوف] رضی الله عنه به حضرت محمد صلی الله علیه و آله گفت: ای رسول خدا! آیا شما گریه می کنید؟ در حالی که ما را از گریه (بر مرده) نهی کرده ای. حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شما را از این (نوع گریه) نهی نکرده ام. این نشانه‌ی مهربانی است. کسی که مهربانی نورزد، مورد مهرورزی قرار نمی گیرد.

بازهم روایت کرده است:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: لِأَهْلِ الْجَنَّةِ يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ فَيَقُولُونَ: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ، فَيَقُولُ هَلْ رَضِيتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: وَمَا لَنَا لَا نَرْضَى وَقَدْ أُعْطِينَا مَا لَمْ تَعْطِ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ، فَيَقُولُ: أَنَا أُعْطِيكُمْ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ، أَحَلَّ عَلَيْكُمْ رِضْوَانِي فَلَا أَسْخَطُ عَلَيْكُمْ»^۱

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند تعالی به اهل بهشت می فرماید: ای اهل بهشت! آنان نیز می گوید: بله؛ گوش به فرمانیم. می فرماید: آیا راضی شدید؟ آنان نیز می گویند: چرا راضی نباشیم. در حالی که چیزی را به ما داده ای که به هیچ یک از بندگان خود نداده ای. می فرماید: به شما بهتر از آن را می دهم. رضایت خود را به شما می دهم و از شما خشمگین نمی شوم.

حضرت فخر عالم رحمته الله در حدیث دیگری فرموده است:

۱۹۲۲. او گفته است: این حدیث، حسن صحیح است.

۱. به روایت ابن مبارک با روایت نعیم بن حماد، در: الزهد ۴۳۰. از طریق او نیز به روایت بخاری ۶۵۴۹؛ مسلم ۲۸۲۹؛ ترمذی ۲۵۵۵؛ نسائی، در: الکبری ۷۷۴۹؛ ابن منده، در: الإیمان ۸۱۹؛ أبو نعیم، در: الحلیة ۳۴۲/۶، ۱۸۴/۸، در: صفة الجنة ۲۸۲؛ بیهقی، در: البعث ۴۹۰، و در: الأسماء والصفات، ص ۵۰۲. ترمذی گفته است: این حدیث، حسن صحیح است. مسلم ۲۸۲۹؛ ابن حبان ۷۴۴۰؛ بغوی، در: شرح السنة ۴۳۹۴.

«سَاعَتَانِ تُفْتَحُ فِيهِمَا أَبْوَابُ السَّمَاءِ فَلَمْ تَرُدَّ فِيهِمَا دَعْوَةً، عِنْدَ حُضُورِ الصَّلَاةِ وَعِنْدَ الزَّحْفِ لِلْقِتَالِ»^۱

دو زمان وجود دارند که در آن درهای آسمان باز می‌شوند و در آن دو هیچ دعایی رد نمی‌شود: هنگام آماده شدن برای ادای نماز، و هنگام پیشروی برای جنگ (به خاطر راه خدا).

در جای دیگری روایت کرده است که حضرت پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ قَضَى لِأَخِيهِ حَاجَةً كُنْتُ وَاقِفًا عِنْدَ مِيزَانِهِ، فَإِنْ رَجَحَ وَإِلَّا شَفَعْتُ لَهُ»^۲ هر کس یک نیاز برادر (دینی) خود را برآورده کند، من در کنار ترازوی سنجش اعمالش قرار می‌گیرم. اگر کفه‌ی نیکی‌هایش سنگین‌تر باشد، خوب است. وگرنه، برای او شفاعت می‌کنم.

به راستی این حدیث مژده‌ی خوبی است.

حضرت پیامبر ﷺ فرمود:

«أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى أَشْرَافِ أُمَّتِي؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ مَنْ طَالَ عُمُرُهُ وَحَسُنَ عَمَلُهُ وَرَجَى خَيْرُهُ وَأَمِنَ شَرُّهُ، أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى شِرَارِ أُمَّتِي؟ قَالُوا: نَعَمْ قَالَ مَنْ طَالَ عُمُرُهُ وَسَاءَ عَمَلُهُ وَأَيْسَ مِنْ خَيْرِهِ، وَلَمْ يَوْمِنْ شَرُّهُ»^۳

۱. به روایت ابن حبان ۵/۵، ح ش ۱۷۲۰؛ طبرانی ۱۵۹/۶، ح ش ۵۸۴۷؛ مالک ۷۰/۱، ح ش ۱۵۳؛ ابن ابی شیبہ ۳۰/۶، ح ش ۲۹۲۴۲؛ عبد الرزاق ۴۹۵/۱، ح ش ۱۹۱۰؛ بیهقی ۴۱۱/۱، ح ش ۶.

۲. با لفظی مشابه، به روایت ابو نعیم، در: حلیة ۲۵۵/۱۰؛ خطیب ۱۳۱/۵؛ ابن الجوزی، در: العلل المتناهية ۵۱۱/۲، ح ش ۸۴۴.

۳. با لفظی مشابه، به روایت احمد ۴۰/۵، ح ش ۲۰۴۳۱؛ ترمذی ۵۶۶/۴، ح ش ۲۳۳۰. او گفته است: این حدیث، حسن صحیح است. حاکم ۴۸۹/۱، ح ش ۱۲۵۶. او گفته است: این حدیث، بر اساس شرط مسلم، صحیح است. بیهقی ۳۷۱/۳، ح ش ۶۳۱۷؛ طایلسی،

آیا افراد شریف امت خود را به شما نشان ندهم؟ گفتند: چرا؛ ای رسول خدا! فرمود: شریف‌ترین فرد امت من کسی است که عمرش طولانی و کردارش نیکو باشد. به خیر او امید برود و از شر او ایمنی باشد. آیا به بدترین فرد امت خویش را به شما نشان ندهم؟ گفتند: چرا؛ ای رسول خدا! فرمود: کسی که عمرش طولانی، و عملش بد باشد. از خیر او نومیدی حاصل شود و از شر او ایمنی حاصل نباشد.

امام شعرانی رحمته الله،^۱ در کتاب «الطبقات الکبری» در باره‌ی ادب، شرم، و حیای امام مالک رحمته الله گفته است: امام مالک رحمته الله هرگز در مدینه سوار الاغ نمی‌شد و همواره با پای برهنه راه می‌رفت. او می‌فرمود: من از خداوند شرم می‌کنم که سوار بر مرکب یا با کفش بر خاکی قدم بگذارم که جنازه‌ی مبارک محبوب خداوند را در آغوش گرفته است.

با این حال، امام مالک رحمته الله چنان ابهت و هیبتی داشت که حتی پادشاهان و امیران نیز از او شرم می‌کردند. در اینجا حکایتی نقل می‌شود تا نحوه‌ی احترام امام مالک رحمته الله به علم و دانش نمایان شود.

نقل است که خلیفه بغداد، «هارون الرشید، به مدینه‌ی منوره می‌رود و مطلع می‌شود که امام مالک رحمته الله کتابی را تألیف کرده است و آن را برای مردم می‌خواند.

ص ۱۱۶، ح ش ۸۶۴؛ ابن ابی شیبہ ۹۰/۷، ح ش ۳۴۴۲۴؛ دارمی ۳۹۸/۲، ح ش ۲۷۴۲؛ بزار ۹۲/۹، ح ش ۳۶۲۳؛ طبرانی، در: الأوسط ۳۲۷/۵، ح ش ۵۴۴۹ و در: الصغیر ۸۱/۲، ح ش ۸۱۸. هیشمی در مجمع ۲۰۳/۱۰ گفته است: اسناد این حدیث، جید است.

۱. امام «عبد الوهاب بن احمد بن علی حنفی شعرانی» رحمته الله، مکنی به ابو محمد از علمای متصوفه است. در سال ۸۹۸ ق در قلعشنده مصر متولد شد. او را حنفی می‌گویند، چون منسوب به محمد بن حنفیه بود و شعرانی می‌خوانند، زیرا در قریه‌ای بدین نام متولد شده است.

هارون به جعفر برمکی^۱ می‌گوید: نزد امام مالک رحمته الله برو، به او سلام برسان و بگو: هارون می‌گوید کتاب خود را بیاورد و مقداری را از آن برای من بخواند.

جعفر برمکی نیز این پیام را به او می‌رساند. امام مالک رحمته الله می‌فرماید: نزد او برگرد و سلام من را به خلیفه برسان و بگو: امام مالک رحمته الله فرمود: علم به دیدار کسی نمی‌رود. باید مردم به دیدار او بروند. به استقبال کسی نمی‌رود. باید از آن استقبال کنند. جعفر برمکی بازگشت و این سخن را به خلیفه گفت: در آن هنگام، امام ابویوسف،^۲ شاگرد امام ابوحنیفه رحمته الله، و یکی از علمای سرشناس عراق نزد هارون بود، گفت: ای خلیفه! دوباره کسی را نزد او بفرست تا بیاید. وگرنه، خبر به عراق می‌رسد و مردم می‌گویند: امام مالک رحمته الله از خلیفه اطاعت نکرده است.

در این هنگام امام مالک رحمته الله وارد شد، سلام کرد و نشست. هارون گفت: ای مالک! من کسی را دنبال شما می‌فرستم. اما شما جواب من را نمی‌دهید.

امام مالک رحمته الله بدون هیچ ترس و هراسی گفت: حضرت زید بن ثابت رضی الله عنه فرموده است: کاتب وحی بودم و قرآن می‌نوشتم. این آیه را نوشتم که:

﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ﴾^۳

و انشستگان مؤمن، بجز آسیب‌مندان، با جهادگران برابر نیستند.

در آن هنگام عبدالله بن ام مکتوم رضی الله عنه حضور داشت و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! حال که خداوند بزرگ می‌فرماید: درجه‌ی مجاهدان با غیر مجاهدان یکسان نیست،

۱. جعفر پسر یحیی برمکی (۱۵۰ ه.ق. / ۱۸۷ ه.ق) یکی از وزاری ایرانی دربار هارون الرشید از خاندان برمکیان بود. وی دارای خطی خوش و بیانی فصیح و در احکام نجوم مطلع بود. هارون به او توجه و اقبالی تمام داشت و او را به حکومت ایالات متعدد منصوب ساخت و وی آنان را توسط نمایندگان خود اداره می‌کرد.

۲. یعقوب بن محمد القاضی: یکی از اصحاب ابوحنیفه نعمان بن ثابت. (رحمة الله تعالى عليهم اجمعين)

۳. سوره نساء، آیه ۹۵.

من که نابینا هستم و نمی‌توانم به جهاد بروم، چه گناهی دارم؟ حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم سکوت کرد. من نیز قلم خود را نگه داشتم. حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم دچار حالت وحی شد. سپس فرمود: ای زید! بنویس:

﴿غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ﴾^۱

بجز آسیب‌مندان.

امام مالک رحمۃ اللہ علیہ فرمود: ای هارون‌الرشید! برای آن دو کلمه، حضرت جبرئیل علیہ السلام و حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم تا این حد دچار اذیت شدند. تا خداوند به آنها فرمود. یا من نباید ارزش و احترام را نگه دارم؟ خداوند به شما نیز مقام داده است. پس نخستین کسی نباشید که علم را بی ارزش کنید. تا خداوند شما را خوار و خفیف نکند. هارون‌الرشید بسیار پسندید و با امام مالک رحمۃ اللہ علیہ به منزل ایشان رفت و گفت: مقداری از کتاب خود را برای من بخوان. فرمود: مدت‌ها است آن را برای کسی نخوانده‌ام. هارون گفت: بگذارید مردم از این جا بیرون بروند، آن را برای من بخوانم. امام مالک رحمۃ اللہ علیہ فرمود: هر علمی که به خاطر یک نفر از دیگران منع شود، آن یک نفر، هرگز از آن علم سود نمی‌برد.

در این وقت حضرت معن بن عیسی قزاز رحمۃ اللہ علیہ^۲ را آوردند که موطأ امام مالک رحمۃ اللہ علیہ را می‌خواند و امام مالک رحمۃ اللہ علیہ آن را شرح می‌داد. هارون‌الرشید نیز گوش می‌داد. پس از آن هارون‌الرشید با ادب فراوان دست امام مالک رحمۃ اللہ علیہ را بوسید و بازگشت. پس از مدتی امام مالک رحمۃ اللہ علیہ در روز دهم ربیع الاول سال ۱۷۹ هجری در مدینه‌ی منوره وفات کرد و قبر او در گورستان بقیع^۳ است.

۱. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۹۵.

۲. حضرت أبو یحییٰ معن بن عیسی بن یحیی بن دینار القزاز رحمۃ اللہ علیہ، یکی از روایان حدیث نبوی، و از بزرگ‌ترین شاگردان مالک بن انس. او در سال ۱۹۸ هجری درگذشت.

۳. بقیع یا بقیع‌الغرقد یا جنت‌البقیع آرامگاه و زیارتگاهی در مدینه است که عده بسیاری از اهل بیت و صحابه پیامبر اسلام در آن مدفون هستند.

آنچه گذشت مختصری از زندگی، سرگذشت و سخنان امام مالک رحمۃ اللہ علیہ بود. امیدوارم خداوند به خاطر عظمت خود، محبوبیت حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم و دینداری امام مالک رحمۃ اللہ علیہ ما را بیمارزد. بیماران ما را شفا دهد، ما را مشمول شفاعت حضرت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم گرداند، و از شر شیطان و بلای ناگهان دور نگه دارد.

خدایا! ما را هدایت بده.

خدایا! ما را از آتش خشم خود حفظ کن!

خدایا! طاعت و عبادت ما را بپذیر!

خدایا! ما را با صالحان در محضر حضرت محمد المصطفی صلی اللہ علیہ وسلم حشر کن.

خدایا! ما را از شر شیطان و از بلای ناگهان و از ستم ظالمان حفظ کن! آمین.

والسلام علیکم ورحمت اللہ وبرکاته

حضرت امام شافعی رحمته الله

بسم الله الرحمن الرحيم

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَفَعَ الْعُلَمَاءَ إِلَى أَشْرَفِ مَنَاصِبٍ وَأَسْمَى، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ الَّذِي أَذْهَبَ اللَّهُ بِشَرِّ-يَعْتِهِ عَنِ الْقُلُوبِ هَمًّا، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَأَتْبَاعِهِ، خُصُوصاً عَلَى الَّذِينَ أَطْلَعَ اللَّهُ فِي سَمَاءِ الشَّرَفِ لَهُمْ نَجْمًا

خواننده‌ی عزیز! چراغ این محفل و شمع بزم این مجلس، نخستین دُر شناس دریای معانی، دانا به معنا و لفظ قرآنی، دانشمندی همانند دریا، نخستین غواص سخنان لعل یمانی که به شهر شریعت آمد، سلطان، رهبر و وارث دین حضرت فخر عالم رحمته الله، روشن کننده‌ی راه دین و دنیای بشری، سراسر اطلس، حضرت امام شافعی رحمته الله است.

لذا با ادب بسیار به سرگذشت، سیره، و برخی از سخنان زیبایش گوش بسپاریم و از آنها پند بگیریم.

بسیار خوب است که فرد مطلع باشد که بنیانگذار مذهب او کیست، چگونه زندگی کرده، نام او چه بود، چه سیره و سرگذشتی داشته و چه سخنانی فرموده است. نام امام شافعی، محمد، پسر ادريس رحمته الله، و از عبدالمناف جد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله با پیامبر هم نَسَب‌اند.

مادر او نیز با چهار نسل به حضرت علی رضی الله عنه می‌رسد. برخی از مورخان گفته‌اند: در مکه متولد شده است. برخی دیگر گفته‌اند: در یمن به دنیا آمده است. دسته‌ای نیز

گفته‌اند: در عسقلان متولد شده است. اما اکثر علما گفته‌اند: در شهر غزه‌ی فلسطین به دنیا آمده است.

در سن دوسالگی وی، پدرش وفات می‌کند. مادرش نیز او را به مکه می‌برد. برخی گفته‌اند: چهار سال در رحم مادرش باقی ماند و در شب وفات امام ابوحنیفه رحمته الله متولد شد. زمانی که مادرش او را به مکه می‌برد و رشد می‌کند، پیش از آغاز به تحصیل، در مسجد الحرام به علما و طلبه‌ها گوش می‌داد و هر چیزی را می‌شنید، حفظ می‌کرد. سپس در محضر مفتی مکه، امام مسلم بن خالد زنگی رحمته الله به تحصیل پرداخت، در سن پانزده سالگی استادش به او اجازه‌ی فتوا داد: «الموطأ» امام مالک رحمته الله را به طور کامل حفظ می‌کند و به مدینه به محضر امام مالک رحمته الله می‌رود. پس از اظهار ادب و خوشامدگویی، به امام مالک رحمته الله عرض می‌کند: به محضر شما آمده‌ام تا به من گوش دهی، کتاب شما را می‌خوانم تا معلوم شود آیا می‌توانم آن را بخوانم یا نه؟

امام مالک رحمته الله ملاحظه کرد که او از لحاظ سنی کم سن و سال است. فرمود: نزد شیخ حبیب کاتب رحمته الله برو تا از تو سماع کند. امام شافعی رحمته الله فرمود: دو سه صفحه را می‌خوانم، اگر پسند نکردید، نزد او می‌روم.

امام مالک رحمته الله فرمود: بخوان. امام شافعی رحمته الله بعضی از کتاب را برایش خواند و برای مدتی هم نخواند. امام مالک رحمته الله فرمود: بخوان. او نیز همه‌ی کتاب را به راحتی از حفظ خواند. امام مالک رحمته الله بسیار تعجب کرد که آن پسر جوان با آن سن و سال، تا این حد با هوش است.

فرمود: ای محمد! مواظب خود باش. تو دانشمند بزرگی می‌شوی. مدتی در محضر امام مالک رحمته الله می‌ماند. سپس به مکه باز می‌گردد. هوش و ذکاوت امام شافعی رحمته الله بیش از اندازه بود. یک بار در محضر امام مالک رحمته الله، مردی از امام مالک رحمته الله سؤال می‌کند که: من بلبل می‌فروشم. دیروز بلبلی را به فردی فروخته‌ام

۱. مسلم بن خالد زنگی رحمته الله، مفتی مکه، که امام محمد بن ادریس شافعی رحمته الله در نوجوانی نزد وی تلمذ کرد.

اما او امروز آن را برای من برگردانده است و می گوید: زمزمه نمی کند. من نیز طلاق خورده ام که ساکت نمی شود و همیشه می خواند. آن مرد گفت: آیا طلاق من واقع می شود؟ امام مالک رحمۃ اللہ علیہ فرمود: طلاق تو واقع می شود.

امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ جواب امام مالک رحمۃ اللہ علیہ را شنید. در مسیر آن مرد قرار گرفت و گفت: آیا بلبل تو زمانی که بخواند، زیاد می خواند یا ساکت می شود؟ گفت: زیاد می خواند. فرمود: پس نزد امام مالک رحمۃ اللہ علیہ برو و بگو: پسر جوانی بیرون است و عرض می کند که این طلاق واقع نشده است. آن مرد برگشت و به امام مالک رحمۃ اللہ علیہ گفت. امام مالک رحمۃ اللہ علیہ فرمود: آن پسر جوان را صدا بزن. آن مرد امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ را صدا زد. امام مالک رحمۃ اللہ علیہ فرمود: پسر! برای واقع نشدن این طلاق چه دلیلی داری؟ گفت: مگر شما چند روز پیش نفرمودید که روایت شده است یک بار حضرت فاطمه دختر قیس رضی اللہ عنہا به محضر حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم می رود و عرض می کند، از شما سؤالی دارم! حضرت معاویه و ابوجهم رضی اللہ عنہما هر دو خواستگار من هستند. با کدام یک از آنها ازدواج کنم؟ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: حضرت معاویه رضی اللہ عنہ فقیر است. حضرت ابوجهم رضی اللہ عنہ نیز هرگز عصا را از دوش خود بر نمی دارد. - یعنی فقط در حال خور و خواب است - گفت: این فرمایش حضرت رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم به این معنا نیست که هیچ کاری را انجام نمی دهد؟ بلکه به این معنا است که اکثر زمان ها این گونه است.

آن مرد هم که طلاق را جاری ساخته و گفته است که ساکت نمی شود و می خواند، قصدش این بوده است که اکثراً می خواند؛ یعنی طلاقش واقع نمی شود. امام مالک رحمۃ اللہ علیہ آن سخن را پذیرفت و بسیار به او آفرین گفت و فرمود: از امروز به بعد، تو حق

۱. این مطلب در حدیث این گونه روایت شده است که: «وَعَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ قَيْسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -، فَقُلْتُ: إِنَّ أَبَا الْجَهْمِ وَمُعَاوِيَةَ خَطْبَانِي؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : ((أَمَّا مُعَاوِيَةُ، فَصُعْلُوكُ)) (۴) لَا مَالَ لَهُ، وَأَمَّا أَبُو الْجَهْمِ، فَلَا يَضَعُ الْعَصَا عَنْ عَاتِقِهِ». به روایت مسلم ۱۹۵/۴ (۱۴۸۰) (۳۶) و ۱۹۸/۴ (۴۷) (۱۴۸۰)

داری فتوا بدهی.

پس از آن به بغداد رفت و مدت دو سال در آنجا ماندگار شد. بیشتر علمای عراق، از فکر و عقیده‌اش پیروی می‌کنند. پس از دو سال دوباره به مکه تشریف می‌برد و چند ماه در آنجا ماندگار می‌شود. سپس برای بار دوم به بغداد باز می‌گردد.

در آن هنگام، امام احمد رحمه الله نیز که بسیار عالم بود، در بغداد مذهب مستقلی را بنیان نهاده بود و بسیاری از مردم پیرو آن شده بودند.

هنگامی که امام شافعی رحمه الله به بغداد بازگشت، امام احمد رحمه الله که گفته می‌شد سیصد هزار حدیث را در حفظ دارد، بارها به محضر امام شافعی رحمه الله می‌رفت و به سخنان او گوش می‌سپرد.

یک بار پیروانش او را سرزنش کردند و عرض کردند: قربان برای ما بسیار جای تعجب است که شما با آن همه علم و دانش از جوانی بیست و پنج ساله را سماع می‌کنی و به خاطر او دوستی این همه عالم و دانشمند را ترک کرده‌اید.

امام احمد رحمه الله نیز در پاسخ آنان فرمود: شما اطلاع ندارید و او را نمی‌شناسید. همه‌ی مغازه‌ها و بازارهای شهر شریعت تعطیل شده بود. خداوند بزرگ آنها را به دست آن جوان باز کرد. آنچه که ما لفظ آن را می‌دانیم، او معنای آنها را می‌داند. نه تنها من، بلکه هر مسلمانی بدهکار امام شافعی رحمه الله است و باید برای او دعای خیر کند.

شیخ عبدالله انصاری رحمه الله نیز در ستایش امام شافعی رحمه الله فرموده است: پیرو مذهب امام شافعی رحمه الله نیستم. اما او را بسیار دوست دارم. چون در هر مقامی که نگاه می‌کنم، می‌بینم که امام شافعی رحمه الله پیش‌تر است.

نقل است که روزی هارون الرشید، خلیفه‌ی بغداد، همراه با ستّ زبیده، همسر خود به خاطر مسئله‌ای با هم اختلاف پیدا می‌کنند. زبیده عصبانی می‌شود و به هارون الرشید می‌گوید: تو جهنمی هستی. هارون الرشید بسیار ناراحت می‌شود و می‌گوید: اگر من جهنمی باشم، تو را طلاق دادم. با عصبانیت از هم جدا می‌شوند. هارون الرشید ستّ زبیده را بسیار دوست می‌داشته و به شدت برای او نگران بود. از

همه‌ی علمای بغداد در این باره استفتا می‌کند و کسی نمی‌تواند به او جواب دهد که طلاق او واقع شده است یا نه؟ چون می‌گویند: خدا می‌داند که هارون الرشید بهشتی است یا جهنمی؟ امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ نیز در آنجا بود. اما نسبت به آن علما بسیار جوان بود. اما وقتی که می‌بیند کسی که توان آن را ندارد جواب او را بدهد، می‌گوید: اگر به من اجازه بدهید جواب او را می‌دهم. بسیاری از کسانی که او را نمی‌شناسند؛ می‌گویند: به آن طلبه بنگرید که «چگونه» خود را دچار مشغله کرده است؟! وقتی همه‌ی علمای بغداد نتوانند جواب او را بدهند، مگر او می‌تواند؟ اما هارون الرشید او را نزد خود فرا خواند و گفت: فتوای خود را اعلام کن. تا بدانیم چه جوابی می‌دهید. امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ فرمود: ای خلیفه! آیا اکنون تو با ما کار داری یا ما با تو؟ گفت: من با شما کار دارم.

سپس امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ فرمود: پس بی زحمت فعلاً از روی تخت خود پایین بیایید. چون مقام و منزلت عالم از شما والاتر است. هارون الرشید پایین آمد. همه‌ی علما و دانشمندان حاضر در آن مجلس مات و مبهوت شده بودند، گوش می‌دادند و نگاه می‌کردند. امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ رو به هارون الرشید گفت: از شما سؤالی می‌کنم به من جواب بدهید: ای خلیفه! از زمانی که تو خلیفه شده‌ای آیا هرگز اتفاق افتاده است که بر یک مجرم سیطره داشته باشی و به خاطر خدا او را بخشیده باشی و با هوس و خواست خود مخالفت کرده باشی؟ گفت: آری چندین بار این اتفاق افتاده است که به خاطر رضای خدا مردم را بخشیده‌ام.

امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ فرمود: به این ترتیب فتوا می‌دهم که تو بهشتی هستی و طلاق تو واقع نشده است.^۱

همه‌ی علما با عصبانیت، هر یک از گوشه‌ای فریاد برآوردند و با خشم گفتند: به چه دلیلی چنین فتوایی را می‌دهی؟ امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ به آرامی و با متانت فرمود: دلیل و سند من این آیه‌ی سوره‌ی نازعات است که می‌فرماید:

۱. امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ با ذکاوت و هوش خود مسئله را حل نموده است.

﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾^۱

و اما هر کس که از ای ستادن ﴿در موضع حساب و حشر﴾ در پی شگاه

پروردگارش ترسیده و نفس را از هوی و هوس باز داشته باشد. *

بی گمان بهشت جای گاه اوست.

بسیاری از علما به شدت او را ستودند و برای او دعای خیر کردند. هارون الرشید و زبیده نیز خوشحال شدند و هدیه‌ی بسیار خوبی به او دادند. اما او قبول نکرد.

در آن هنگام که یک عموی او قاضی یمن می‌شود، یک بار به یمن می‌رود و چندین ماه در یمن ماندگار می‌شود و به عراق باز می‌گردد و «قول قدیم» خود را در جهان اسلام منتشر می‌کند. سپس به مصر می‌رود و در آنجا نیز «قول جدید» او منتشر می‌شود.

امام شافعی رحمه الله مانند یک معدن طلا تا روز قیامت برای انسان‌ها مفید است و از او بهره برده می‌شود. غیر از آن همه فتوا و فقه که میلیون‌ها نفر از آن پیروی می‌کنند، ده‌ها سخن ارزشمند و پند را بیان فرموده است. برای نمونه، می‌فرماید:

ستمکارترین فرد کسی است که در برابر کسی تواضع به خرج دهد که به او احترام نگذارد و کسی را دوست داشته باشد که هیچ فایده‌ای نداشته باشد.

می‌فرمود: برای عالم دینی، هیچ چیزی به اندازه‌ی قناعت و رضایت به تنگدستی زیبا نیست.

می‌فرمود: تلاش کنید پیش از آن که به مقام و مرتبه دنیایی برسید، شرع مقدس اسلام را یاد بگیرید.

می‌فرمود: زیبایی عالمان آن است که نفس آنان دنی و کثیف نباشد. زینت علم نیز ورع و حلم است.

می‌فرمود: علم آن است که آن را حفظ کنی و از آن مطلع باشی. علم آن است که

۱. سوره‌ی نازعات، آیات ۴۰-۴۱.

سود داشته باشد و به آن عمل شود.

می فرمود: کسی که به خاطر تقوا، طاعت، نیکی، و انسانیت بزرگ نشود، هرگز بزرگ نمی شود.

نقل است که امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ چندان پیر نشده بود که به عصا نیاز داشته باشد. اما اکثراً عصا در دست داشت. یک بار به او گفته می شود: شما که الحمدلله پیر و ناتوان نیستید. پس چرا اکثراً عصا در دست دارید؟ می فرماید: برای اینکه همیشه به یاد داشته باشم که از این دنیا سفر می کنم.

می فرمود: کاری را نکنید که شما را خوار کند.

می فرمود: اگر آب سرد برای انسانیت من زیان می داشت، هرگز آن را نمی نوشیدم. می فرمود: نشانه‌ی دوست و همراه صادق آن است که عذر تو را بپذیرد، اگر کاری داشتی آن را با دل و جان برای تو انجام دهد، و اگر کار اشتباهی کردی تو را ببخشد. می فرمود: هیچ شادی‌ای مانند شادی به هم رسیدن دو دوست و رفیق نیست. و هیچ غمی هم مانند غم فراق دو دوست نیست.

می فرمود: آن کسی که خوبی برای تو انجام می دهد: تو را اسیر و آن کسی که با تو بدرفتاری می کند تو را آزاد می کند.

می فرمود: والاترین فرد آن است که خود را بزرگ نداند.

می فرمود: تاکنون به هر کس بیش از اندازه احترام گذاشته باشم، احترام خود، به همان اندازه کم شده است.

امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ ابهت فراوانی داشت. طوری که هیچ شاگرد او نتوانسته است هنگام نگاه کردن به او، حتی آب هم بنوشد.

می فرمود: کرامت و سخاوت، عیب دنیا و قیامت انسان را می پوشانند.

می فرمود: نزد مردم درباره‌ی سن و سال خود سخن نگویند. چون اگر سن شما کم باشد با چشم حقارت به شما نگاه می کنند. اگر هم بالا باشد، شما را پیر قلمداد می کنند.

می فرمود: خود را پاک و تمیز نگه دارید تا غم شما کم شود. خود را خوشبو کنید تا

عقل شما فراوان گردد.

برای بیان سال تولد، مدت زندگی و سال وفات وی، با حساب ابجد این مصراع سروده شده است: «والشافعی صین ببرند». یعنی در «صین» به دنیا آمده است که معادل ۱۵۰ است. و در «ببر» وفات یافته است که معادل ۲۰۴ است. مدت زندگی او نیز «ند» است که معادل ۵۴ است.

آنچه گذشت مختصر و قطره‌ای از دریای دانش حضرت امام شافعی رحمته الله بود. در پایان چند بیت از اشعار او را که در مناجاتی بیان فرموده است، ذکر می‌کنیم به این امید که خداوند بزرگ از ما بپذیرد و ما را بیمارزد.

می‌فرماید:

بِمَوْقِفِ ذُلِّ دُونَ عِزَّتِكَ الْعُظْمَى	بِمَخْفَى سِرِّ لَا أَحِيطُ بِهِ عِلْمَا
بِإِطْرَاقِ رَأْسِي بِاعْتِرَافِي بَذَلْتِي	بِمَدِيدِي أَسْتَمَطِرُ الْجُودَ وَالرَّحْمَا
بِعَهْدِ قَدِيمٍ مِّنْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ	بِمَنْ كَانَ مَجْهُولًا فَعَلَّمْتَهُ الْإِسْمَا
أَذَقْنَا شَرَابَ الْأَنْسِ يَا مَنْ إِذَا سَقَى	مُحِبًّا شَرَابًا لَا يَضَامُ وَلَا يَظْمَا

ترجمه: ۱) به خاطر جایگاه ذلت و فروتنی من در برابر عزت عظیم تو، و به خاطر راز نهفته‌ای که علم من بر آن احاطه نمی‌یابد. ۲) به خاطر سر فرود آوردن من، به نشانه‌ی اقرار به تواضع، و به خاطر دراز کردن دستم که خواستار سرازیر شدن جود و رحم هستم. ۳) به خاطر عهد قدیمی «الست بر بکم». به خاطر آنچه که مجهول بود ولی تو نام آن را (به آدم عليه السلام) یاد دادی. ۴) شراب انس را به ما بچشان. ای آن کس که اگر به عاشق شراب بنوشانی، نه ستمی روا داشته می‌شود و نه دیگر تشنه می‌گردد.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

حضرت امام احمد رحمه الله

بسم الله الرحمن الرحيم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْاَحَدِ الْفَرْدِ الصَّمَدِ، وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَىٰ آلِهِ وَاصْحَابِهِ
وَاتَّبَاعِهِ إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ

بیایید در چند لحظه‌ی آینده‌ی عمر خویش در محضر یکی دیگر از ستارگان درخشان آسمان آیین والای اسلام باشیم که در روزگار خویش پیشوای دین و سنت، و پیشرو مذهب و ملت^۱ بود. در عبادت، دلش مانند آینه، در ورع و تقوا و حفظ کردن خود از دنیاپرستی، بی نظیر بود. عالمی ربانی، شهیدی قرآنی، و بنیانگذار مذهب حنبلی رحمه الله بود، جان خود را نیز در راه قرآن نثار کرد. این شخصیت والا و بی بدیل، جناب امام احمد حنبل رحمه الله است. لذا بیایید با ادب بسیار فراوان در محضر وی باشیم، به داستان زندگی و شهادتش، و برخی از سرگذشت و سخنان زیبایش گوش بسپاریم و از آنها پند و اندرز بگیریم.

امام احمد پسر محمد بن حنبل رحمه الله، در شهر بغداد از مادر متولد شده است و چهارمین پیشوا و سر مذهب در میان پیشوایان و مجتهدانی است که همه‌ی مسلمانان اهل سنت و جماعت از راه، فتوا و مذهب پیروی می‌کنند.

تا زمانی که جماعت معتزله^۲ در شهر بغداد سر بر نیاوردند، امام احمد رحمه الله نزد

۱. دین.

۲. معتزله از جریان‌های اصلی کلامی در میان اهل سنت است. ایشان بر خلاف اهل

همه‌ی علما و مسلمانان بسیار محبوب و ورع، تقوا، و عبادت امام احمد رحمه الله، شبیه معجزه بود. از ذکاوت، و فراست بسیار بی مانندی برخوردار بود.

امام احمد رحمه الله به وفور به محضر امام شافعی رحمه الله می‌رفت. هر چند از لحاظ سن و سال، از امام شافعی رحمه الله بسیار مسن‌تر بود. محضر بسیاری از بزرگان آیینی را درک کرده بود. مانند شیخ ذوالنون مصری، شیخ بشر حافی، شیخ سری سقطی، و شیخ معروف کرخی رحمه الله.

آن شخصیت‌های والا نیز او را بسیار دوست داشته‌اند. زمانی که نزد شیخ بشر حافی رحمه الله درباره‌ی امام احمد رحمه الله سخن گفته می‌شد، می‌گفت: ای مردم! در امام احمد رحمه الله سه صفت و خصلت وجود دارد که هیچ یک از آن صفات در من وجود ندارد.

یکم: امام احمد رحمه الله می‌خواهد برای خود و خانواده‌اش نان حلال به دست بیاورد. اما من تنها تلاش می‌کنم که فقط برای خود نان حلال به دست بیاورم.

دوم: هر چیزی را به او بدهند، نمی‌پذیرد. اما من چیزهای بسیاری را قبول کرده‌ام.

سوم: او تاکنون نزد بسیاری از افراد نرفته است. اما من تحمل نداشته‌ام و رفته‌ام. امام شافعی رحمه الله نیز که از بغداد به مصر تشریف برده، وقتی در باره‌ی عالم و زاهد بغداد از او سؤال شده بود، در جواب این جمله را بیان کرده است که:

«خَرَجْتُ مِنْ بَغْدَادَ وَمَا خَلَقْتُ فِيهَا أَفْقَهَ وَلَا أَوْرَعَ وَلَا أَزْهَدَ وَلَا أَعْلَمَ مِنَ الْإِمَامِ

حدیث، عقل و خرد را به تنهایی برای پیروی از اسلام راستین کافی می‌دانستند. و گاهی نظرات فلاسفه را با دین مخلوط می‌ساختند. بعدها اشاعره برخاستند و جانشین اهل حدیث شدند. اشاعره را می‌توان جمع میان معتزله و اهل حدیث دانست ولی آن‌ها نیز عقاید معتزله را مردود می‌دانستند. تاکید معتزله بر روی عقل آنچنان جدی بود که بر خلاف بسیاری از فقها که حدیث را مطلق می‌دانستند آنان اعتقاد داشتند که در تعارض حدیث با عقل، عقل مقدم است. اساسی‌ترین و در عین حال بحث‌انگیزترین موضع‌گیری معتزله در بحث پیچیده مخلوق یا غیر مخلوق بودن قرآن پیش آمد.

أحمد

«زمانی که از بغداد بیرون آمدم، کسی را فقیه‌تر، با ورع‌تر، زاهدتر، و

عالم‌تر از امام احمد رحمته الله به جا نگذاشتم.»

نقل است که امام احمد رحمته الله مستجاب الدعوه بود. یک بار مادر پسری جوان که بسیار پیر و بیمار بود، به پسر خود می‌گوید: مشهور است که امام احمد رحمته الله بسیار مستجاب الدعوه است. نزد او برو تا برای من دعا کند. پسر آن زن هم به محضر امام مالک رحمته الله می‌رسد.

او هم می‌فرماید: من چه کارهام تا خداوند دعایم را بپذیرد. اما به خاطر شما در پیشگاه خداوند دعا می‌کنم. تجدید وضو می‌کند، دو رکعت نماز می‌خواند و برای آن خانم دعا می‌کند. زمانی که پسر او به منزل باز می‌گردد، مشاهده می‌کند که خداوند به خاطر برکت دعای امام احمد رحمته الله، مادرش را شفا داده و حال او خوب شده است.

ورع و دیانت امام احمد رحمته الله چندان بود که نان گندم بغداد را نخورده است و می‌فرمود: چون حضرت عمر رضی الله عنه، بغداد را وقف کرده، لذا غصب شده و حرام است. این بود که از شهر موصل برایش آرد می‌آوردند و از آن نان می‌پختند.

نقل است که امام صالح^۱ پسر امام احمد رحمته الله قاضی اصفهان می‌شود. او فردی بسیار عالم، متدین، و سخاوتمند بوده است. پس از آنکه به بغداد باز می‌گردد، یک بار که خمیر مایه‌ی منزل امام احمد رحمته الله تمام می‌شود به منزل پسرش امام صالح رحمته الله می‌روند تا خمیر مایه تهیه کنند و نان بپزند. ظهر که برای امام احمد رحمته الله سفره پهن می‌شود، اولین لقمه‌ای را که می‌خورد، تفاوت را حس می‌کند و می‌فرماید: نان امروز ما، مزه‌ی نان سایر روزها را ندارد. چرا این گونه است؟ می‌گویند: خمیر مایه‌ی آن را از

۱. امام صالح بن احمد بن حنبل رحمته الله، شیبانی بغدادی با کُنی‌هی ابوالفضل، (۸۱۸)، بغداد - ۸۷۸م، اصفهان) فقیه و قاضی عراقی در سده‌ی سوم هجری و پسر امام احمد بن حنبل رحمته الله بود. نزد پدرش آموخت و از او حدیث فراگرفت. سپس به قضاوت اصفهان گمارده شده و همان‌جا درگذشت.

منزل امام صالح رحمه الله، پسر شما آورده‌ایم. فرمود: آرد آنها برای گلوی ما مناسب نیست. چون او مدتی قاضی اصفهان بوده است. لذا از آن نان نخورد.

امام احمد رحمه الله، در کنار آنکه یکی از چهار مؤسس مذاهبی است که به شریعت اسلام رشد و توسعه بخشیدند و راه‌های خوب فراوانی را در دین برای مردم نشان دادند، سخنان و پندهای بسیار سودمندی را نیز بیان کرده‌اند. برای نمونه: به او عرض شد: اخلاص چیست؟ فرمود: اخلاص واقعی آن است که از ترسِ بلا و آفت اعمال خویش نجات یابی. یعنی اعمال تو از جمله کارهایی باشد که پشیمانی به دنبال نداشته باشد.

گفته شد: توکل چیست؟ فرمود: توکل آن است که به خداوند اطمینان کامل داشته باشی و تردید نکنی.

گفته شد: رضا چیست؟ فرمود: رضا به قضا نیز آن است که همه‌ی کارهای خود را به خداوند حواله کنی و به امید خدا به کارهای خوب رو بیاوری.

گفته شد: زهد چیست؟ فرمود: زهد، یعنی حفظ کردن خود از حرام، سه گونه است.

یکم: ترک کردن حرام. این نوع، زهد عوام الناس و اکثر مسلمانان است.
دوم: از برخی از چیزهای حلال نیز خودت را دور نگه‌داری. این نوع، زهد گروهی خاص از مسلمانان است.

سوم: ترک اموری که تو را از خداوند دور می‌سازند. این نوع، زهد عارفان است.
گفته شد: برخی از مردم، مانند دسته‌ای از علما، طلبه‌ها، صوفی و درویش، زیاد در مسجد می‌مانند و درک نمی‌کنند که انسان باید کار و تلاش کند. فرمود: کسی که فکر می‌کند آنان علم ندارند، اشتباه می‌کند. همان علم است که آنان را در مسجد ماندگار کرده است.

گفته شد: چگونه باید همت این گونه افراد، تنها یک لقمه نان باشد؟
فرمود: مگر همتی از این والاتر که فردی در دنیا به یک لقمه نان قناعت کند؟
امام احمد رحمه الله بسیار عالم بود. زمانی که گروه معتزله سر برآوردند، به دشمنی با

امام احمد رحمته الله پرداختند و نزد خلیفه‌ی بغداد از او شکایت کردند و گفتند: امام احمد بر این باور است که خداوند تکلم می‌کند و قرآن «مخلوق» نیست. خلیفه نیز عصبانی شد و گفت: چگونه چنین چیزی امکان دارد؟ چگونه خداوند تکلم می‌کند؟ او را نزد من بیاورید. امام احمد رحمته الله را دستگیر کردند و به بارگاه خلیفه بردند.

در آستانه‌ی ورود، یکی از مردان سرشناس خلیفه با او برخورد کرد و گفت: ای امام احمد رحمته الله! یک بار به خاطر دزدی به من هزار تازیانه زدند، اما حقیقت را نگفتم: تو نیز مواظب باش به خاطر کتک و تنبیه و اذیت، از حق منحرف نشوی.

وقتی او را نزد خلیفه بردند، خلیفه با عصبانیت گفت: تو به چه دلیلی اعلام می‌کنی که قرآن غیر مخلوق است؟ فرمود: به دلیل این حدیث حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله که فرموده است: خداوند بزرگ با حضرت موسی علیه السلام سخن گفته است.^۱

خلیفه گفت: تو به حضرت محمد صلی الله علیه و آله دروغ می‌بندی. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله هرگز چنین چیزی نفرموده است.

امام احمد رحمته الله فرمود: اگر این حدیث اشتباه باشد، این آیه اشتباه نیست که خداوند بزرگ در سوره‌ی سجده می‌فرماید:

﴿وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾^۲

ولی وعده من تحقق یافته است که جهنم را از جن و انس، همگان، آکنده سازم.

اگر این سخن خداوند باشد، نشان می‌دهد که مخلوق است و کسی آن را بر زبان

۱. در حدیث روایت شده است: «إِنَّ اللَّهَ فَسَمَ رُؤْيَتُهُ وَكَلَامُهُ بَيْنَ مُوسَى وَمُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا فَرَأَاهُ مُحَمَّدٌ مَرَّتَيْنِ، وَكَلَّمَ مُوسَى مَرَّتَيْنِ: خداوند متعال رویت و کلام خود را در میان حضرت موسی و حضرت محمد صلوات الله علیهما تقسیم نمود. به طوری که حضرت محمد صلی الله علیه و آله دوباره خداوند را دید و حضرت موسی علیه السلام دوبار با خداوند سخن گفت.» ابن

خزیمه، کتاب التوحید و اثبات صفات الرب عز وجل، ج ۲، ص ۲۹۶.

۲. سوره‌ی سجده، آیه‌ی ۱۳.

آورده است. اگر هم کسی آن را گفته باشد، به راستی سخنی فراتر از خود گفته است. چون غیر از خدا، چه کسی می‌تواند جن و انسان را به جهنم ببرد و جهنم را پُر کند. دو نفر از علمای معتزلی نزد خلیفه بودند. گفتند: قربان! او را بکشید. گناه آن بر گردن ما. خلیفه گفت: او را شلاق بزنید و زندانی کنید.

او را بسیار شکنجه و اذیت کردند. تا آنکه خلیفه، المعتصم بالله،^۱ درگذشت. پس از او، هارون واثق^۲ خلیفه شد. در زمان خلافت هارون، او را بسیار اذیت کردند و شکنجه دادند. یک بار زندانبان نزد امام احمد رحمه الله رفت و پرسید: آیا این حدیث حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله است که فرموده است: ظالم و کسانی که به ظالم کمک می‌کند، به جهنم می‌روند. فرمود: آری. آن مرد گفت: من که به ظالمان یاری می‌رسانم. پس من هم به جهنم می‌روم. فرمود: این گونه نیست. کسی که به ظالم کمک می‌کند، کسی است که برای تو غذا می‌پزد و نان درست می‌کند و لباس‌هایت را تمیز می‌کند؛ تو، خودِ ظالمی!^۳

امام احمد رحمه الله تا زمان مرگ واثق در زندان باقی ماند و دوران خلافت جعفر المتوکل بالله^۴ فرا رسید، او را از زندان مرخص کردند. او بسیار امام احمد رحمه الله را دلداری داد. اما به قدری او را اذیت کرده بودند که همه‌ی بدنش زخمی بود و با همان

۱. ابواسحاق محمد المعتصم بالله هشتمین خلیفه عباسی (۸۴۲-۸۳۳) فرزند هارون الرشید بود که پس از مأمون به خلافت رسید.

۲. واثق (نام کامل: هارون الواثق بالله بن محمد المعتصم بالله بن هارون الرشید) فرزند معتصم و خلیفه عباسی بود که پس از پدرش از سال ۸۴۲ تا ۸۴۷ میلادی فرمان راند. قرار بود متن حدیث نوشته شود

۳. أبو الفضل جعفر المتوکل علی الله بن المعتصم بن الرشید بن المهدی خلیفه عباسی بود که در سال‌های ۸۴۷ تا ۸۶۱ میلادی در سامرا فرمان راند. متوکل پس از درگذشت برادرش واثق با کمک غلامان ترک به خلافت نشست و به دست آنان هم به قتل رسید. او نخستین خلیفه عباسی بود که مذهب شافعی اختیار کرد. او همچنین در فقه و سنت مطالعه کرده بود.

۴. منبع این حدیث یافته نشد.

زخم و بیماری درگذشت. مردم شهر بغداد، اعم از زن و مرد و بزرگ و کوچک، در تشییع جنازه اش شرکت کردند و بر او نماز خواندند و او را به خاک سپردند. امام احمد رحمه الله فردی بسیار بزرگ، بسیار حق گو، متدین، و خدا ترس بود. به حدیث حضرت محمد صلی الله علیه و آله رواج داده بود و سنت های حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را احیا کرده بود.

یکی از صالحان گفته است: من در شهر قزوین ساکن بودم. یکی از همسایگان ما به قتل رسید. در همان شبی که امام احمد رحمه الله شهید شده بود، صبح برادر آن همسایه نزد من آمد و گفت: امشب خواب بسیار عجیبی دیدم! برادرم سوار یک اسب و بسیار شاد بود. گفتم: مگر تو شهید نشدی؟ گفت: چرا؟ اما دیشب امام احمد رحمه الله در بغداد وفات کردند. خداوند بزرگ امر کرده است که همه ی شهدا و اهل آسمان ها در تشییع جنازه ی امام احمد رحمه الله حاضر شوند. من نیز به بغداد می روم.

او گفته است: وقتی محاسبه کردیم، معلوم شد که در همان شب امام احمد رحمه الله درگذشته بود.

برای اطلاع از سال تولد، مدت زندگی و سال وفات او با حساب ابجد، این مصراع سروده شده است: «أَحْمَدُ بِسَبْقِ أَمْرٍ جَعَدٍ» یعنی امام احمد رحمه الله در «بِسَبْقِ» متولد شده است که معادل ۱۶۴ هجری است.

در «أَمْرٍ» وفات یافته است که معادل ۲۴۱ هجری است.

سن او نیز «جَعَدٍ» است که معادل ۷۷ سال است.

فردی مانند امام احمد رحمه الله، مدت بیست و چهار ماه در زندان ماند. همه ی این شکنجه و آزار را به این خاطر پذیرفت و شهید شد که نگفت: قرآن مخلوق است.

بیایید ما هم برای خدا پرستی، راست گویی و خوبی، به این انسان های بزرگ چشم بدوزیم. دریابیم که دنیا که برای آن افراد وفا نداشته است، برای ما هم وفا ندارد. بیایید تا زنده ایم، مواظب خود باشیم و شیطان و انسان های شیطان صفت، ما را از راه راست و حقیقت منحرف نکنند.

مواظب مسلمان هم آیین خود باشیم و دل او را نیاز داریم تا خداوند مواظب ما باشد. آنچه گذشت خلاصه ای از زندگی و سرگذشت و چند سخن ارزشمند امام احمد

ﷺ بود که امیدوارم از آن بهره‌مند شوید. در پیشگاه خداوند بزرگ نیز دعا می‌کنم که به خاطر بزرگی خود و حضرت محمد ﷺ محبوب خویش، و امام احمد ﷺ، ما را بیامرزد.

ما را ببخشاید،

بیماران ما را شفا دهد،

و ما را از شر شیطان و بلای ناگهان حفظ کند. آمین یا رب العالمین.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

حضرت شیخ عبدالقادر کیلانی رحمۃ اللہ علیہ

بسم الله الرحمن الرحيم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي فَتَحَ اَبْوَابَ حَضْرَتِهِ لِاَوْلِيَائِهِ، وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى سَيِّدِنَا وَسَنَدِنَا وَشَافِعِنَا مُحَمَّدٍ
سَيِّدِ اَنْبِيَائِهِ، وَعَلٰى آلِهِ وَاصْحَابِهِ وَاتَّبَاعِهِ اِلٰى يَوْمِ لِقَائِهِ

خواننده‌ی عزیز! تاکنون بحث زندگی و سرگذشت و سخنان چند اولیای بزرگ یا برای تو خوانده شد یا خود تو آنها را خوانده‌ای. امید است که از آنها بهره‌ی کامل برده باشید. مجلس کنونی آخرین محفل و مجلس این کتاب است.^۱ اما باید دانست که:

﴿خَتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ﴾^۲

که مهر آن از مشک است و در این راه است که رقابت کوشان باید به رقابت کوشند.

مجلس پایانی این کتاب، که گویی سرشار از مشک و عطر و گلاب است، بوی خوش فرد مورد بحث در آن ده‌ها فرسنگ در همه جا پخش می‌شود و تاکنون هم پخش شده است. لذا کسانی که دارای عقل کامل و ایمان و عقیده‌اند، قلباً تلاش کنند و در صف اول محفل کنونی ما قرار گیرند و به زندگی، سرگذشت و سخنان گل محفل کنونی ما گوش دل بسپارند و از آن پند بگیرند.

۱. یعنی آخرین مجلس، جلد اول این کتاب.

۲. سوره‌ی مطففین، آیه‌ی ۲۶.

گل محفل کنونی ما، خورشید تابان آسمان ولایت، ستاره‌ی درخشان حقیقت، سلطان اولیا، پیشوای اصفیا، رکن شریعت، استاد طریقت، گوهر درخشان در خاندان نبوت، شخصیتی کم نظیر در خاندان سیادت، شیدای بارگاه یزدانی، دُرشناس دریای معانی، پیر میکده‌ی باده فروشان معرفت، سر حلقه‌ی دسته‌ی درویشان حقیقت، پا بر گردن اولیا، پدر درویش و بینوا، شهbaz خوش پرواز یزدانی، حضرت شیخ عبدالقادر گیلانی (قدس الله اسراره)، است.

پس بیایید با ادب بنشینیم با چشم بنگریم، و با دل گوش بسپاریم تا دریابیم که در دریای خداشناسی، چگونه غواصی بوده است؟ و در علوم اسلامی چگونه استادی بوده است؟

حضرت عبدالقادر رحمته الله علیه، با چندین پشت (نسل) از طریق پدر خود به حضرت علی رحمته الله علیه می‌رسد.

نام پدر وی، حضرت موسی، و نام مادر او حضرت فاطمه دختر عبدالله رحمته الله علیه صومعه‌ای^۱ بود که مردی بسیار بزرگ و متدین بوده است.

حضرت شیخ عبدالقادر گیلانی رحمته الله علیه، در شب اول ماه رمضان سال ۴۷۰ هجری متولد شد. مادرش خانمی بسیار متدین مسلمان و با اصل و نسب بود و در سن شصت سالگی شیخ عبدالقادر رحمته الله علیه را به دنیا آورده است.

مادرش نقل کرده است که از همان کودکی نشانه‌ی بزرگی در سیمای شیخ عبدالقادر رحمته الله علیه پیدا بود و در روز ماه رمضان تا هنگام افطار شیر مادرش را نمی‌خورد.

یک بار هوا ابری بود. مردم نمی‌توانستند اطمینان پیدا کنند که آیا آن روز، رمضان است یا نه، از من سؤال کردند و گفتم: امروز حضرت عبدالقادر رحمته الله علیه شیر نمی‌نوشد؛ یعنی رمضان است. سرانجام هم نمایان شد که آن روز رمضان بوده است و مردم روزه‌ی خود را قضا کردند. در باره‌ی مکان تولد شیخ عبدالقادر گیلانی رحمته الله علیه چندین

۱. صومعه سرا: شهری در ۲۵ کیلومتری غرب شهرستان رشت است.

نظر وجود دارد. اما مؤلف معجم البلدان^۱ گفته است: نظر درست آن است که در روستای بشتیز، در حوالی گیلان متولد شده است. پس از رسیدن به هفت سالگی به قرائت قرآن پرداخته و قرآن را با تجوید حفظ کرده است. سپس در مدرسه‌ی شیخ ابوالوفا، شیخ ابوالخطاب، شیخ ابوالحسین، شیخ ابوسعید رحمته الله^۲ علوم اسلامی را فرا گرفت. علم حدیث را نزد ابوغالب بن حسن باقلانی رحمته الله و چند عالم دیگر فرا گرفته است. علم ادب و آداب را نزد علی بن زکریای تبریزی، و شیخ حماد بن مسلم رحمته الله فرا گرفت.

به طور خاص، علم طریقت را از شیخ حماد رحمته الله فراگرفت و خرقة‌ی شریف را از دست حضرت قاضی ابوسعید مخزومی رحمته الله گرفت.

نزد شیخ ابوسعید رحمته الله، استاد نامدار و شیخ المشایخ مدت‌های مدیدی ماندگار شد و بالاخره چندان مشهور شد که از سراسر جهان اسلامی به خدمتش می‌آمدند و بسیاری از سؤالات شرعی که برای علمای بغداد حل نمی‌شد، او به سادگی آنها را حل می‌کرد.

سرانجام استاد و شیخ او، یعنی شیخ حماد رحمته الله، او را در مدرسه و جای خود قرار داد و فرمود: عبدالقادر! این جایگاه شایسته‌ی تو است. لذا آن را به تو می‌دهم تا در آن به تدریس و ارشاد پردازی.

حضرت شیخ عبدالقادر رحمته الله به تدریس و ارشاد پرداخت. علمای بغداد بسیار

۱. مُعْجَمُ الْبُلْدَان عنوان دانشنامه جغرافیایی است، نوشته یاقوت حموی، جغرافی دان و تاریخ نویس عرب زبان قرن هفتم هجری است. نام کامل آن معجم البلدان فی معرفة المدن و القرى و الخراب و العمار و السهل و الواعر من کلّ مکان و از دیدگاه شماری از مورخین و خاورشناسان کتابی ارزشمند در عصر خود است.

۲. حضرت علی بن ابی سعید مخرمی رحمته الله، یکی از استادانی که شیخ عبدالقادر رحمته الله در مدرسه او فقه آموخت و درسه خود را به وی تفویض نمود و او در آن مدرسه به وعظ و ارشاد پرداخت و آوازه زهد و تقوای او در همه جا پیچید.

ناخشنود شدند. چون می‌دانستند بازار آنان کساد می‌شود و طلبه‌ها به وفور به محضرش می‌روند. صد نفر از آنان جمع شدند و هر یک از آنان چند سؤال سخت علمی و شرعی را آماده ساختند و برای امتحان شیخ عبدالقادر رحمۃ اللہ علیہ به خدمتش رفتند. شیخ عبدالقادر رحمۃ اللہ علیہ به گرمی از آنان استقبال کرد و به آنها احترام فراوانی گذاشت. وقتی هم نشستند و از آنان پذیرایی شد، شیخ عبدالقادر رحمۃ اللہ علیہ سر در گریبان فرو برد و به «مراقبه»^۱ پرداخت.

به نقل راوی، به امر خدا پرتوی نور از سینه‌ی شیخ عبدالقادر رحمۃ اللہ علیہ بیرون آمد و پرتور آن بر دل آن صد نفر عالم زد و چیزی در ذهن آنان باقی نماند. بسیار تعجب کردند. به حالت سُکر در آمدند و به سماع افتادند و لباس و دستار را از تن و سر در آوردند. سپس شیخ عبدالقادر رحمۃ اللہ علیہ بر کرسی وعظ و ارشاد رفت، به آنان نگاه کرد و همه به حال هوشیاری بازگشتند.

به علما رو کرد و به پرسش‌های آنان پاسخ داد. آن صد عالم، مرید شیخ عبدالقادر رحمۃ اللہ علیہ شدند.

یک بار مردی طلاق می‌خورد و می‌گوید: باید عبادتی را انجام دهم که کسی در این وقت و ساعت آن را در دنیا انجام نداده باشد. هیچ عالمی نتوانست پاسخ سؤال مربوط به آن طلاق را بدهد. نزد شیخ عبدالقادر رحمۃ اللہ علیہ رفتند و از او پرسیدند. او نیز بلافاصله فرمود: به بیت‌الحرام برو و در یک لحظه، به تنهایی کعبه را طواف کند، طلاق او واقع نمی‌شود. علمای بغداد این فتوا را بسیار تحسین کردند.

حضرت شیخ عبدالقادر گیلانی رحمۃ اللہ علیہ، عالم ظاهری و باطنی بود. ده‌ها عالم در مجلس وعظ وی، سر به زیر به وعظ زیبایش گوش می‌سپردند. ده‌ها طلبه از جهان اسلامی به حلقه‌ی درس او می‌آمدند و نزد او درس می‌خواندند. علاوه بر هزاران

۱. مراقبه کلمه‌ای عربی است که از ماده رقبه به معنی گردن گرفته شده است و برای اینکه «انسان به هنگام نظارت و مواظبت از چیزی گردن می‌کشد، و اوضاع را زیر نظر می‌گیرد، این واژه بر معنی نظارت و مواظبت و تحقیق و زیر نظر گرفتن چیزی، اطلاق شده است.»

مسلمانی که از اطراف و مناطق مختلف به حلقه‌ی ذکرش می‌آمدند و توبه می‌کردند و مریدش می‌شدند.

یک بار، یکی از خلفای محبوبش عرض کرد: فدایت شوم، چرا نام تو عبدالقادر است اما به شما «محیی الدین» گفته می‌شود؟

فرمود: یک بار در روز جمعه از شهر بغداد بیرون رفتم. در راه بازگشت با فردی بیمار مواجه شدم که چهره‌اش تغییر کرده بود. وقتی من را دید، گفت: السلام علیک یا عبدالقادر! من نیز جواب سلامش را دادم.

گفت: نزدیک بیا. من نیز نزدیک او رفتم. گفت: من را بلند کن. زیر بغل او رفتم و او را سر پا نگه داشتم. دیدم بیماریش از بین رفت و رنگ چهره‌ی او روشن شد.

از او سؤال کردم: شما چه کسی هستید؟

گفت: من را نمی‌شناسی؟

گفتم: خیر.

گفت: ای عبدالقادر من دین جدّ تو هستم. همان گونه که دیدی بیمار و ضعیف بودم. اما خداوند بزرگ به وسیله‌ی تو من را احیا کرده است.

می‌فرماید: به مسجد بازگشتم. دو رکعت نماز خواندم. خواستم از مسجد خارج شوم. مردی آمد. کفش را جلوی پای من گذاشت و بی مقدمه به من گفت: یا شیخ محیی الدین! وقتی که بیرون آمدم، هر کس من را می‌دید، به من می‌گفت: یا شیخ محیی الدین. علت این نام من، این داستان است.

کشف و کرامات حضرت شیخ عبدالقادر رحمته الله بیش از حد است.

نقل است: یک بار خلیفه‌ی بغداد به محضرش می‌رود و ده کیسه پول را نزد او می‌گذارد. شیخ عبدالقادر رحمته الله می‌فرماید: به لطف خداوند نیازی به پول ندارم. آنها را بردار. خلیفه بسیار تلاش می‌کند و می‌گوید: باید از من قبول کنی.

حضرت شیخ عبدالقادر رحمۃ اللہ علیہ سرانجام عصبانی می شود و با دست راست یک کیسه و با دست چپ یک کیسه را برمی دارد؛ آنها را به شدت به هم می زند و از آنها خون بیرون می آید. لذا عصبانی می شود و می گوید: ای ابومظفر! آیا از خداوند شرم نمی کنی که خون مردم را می مکی و جمع می کنی و آنها را نزد من می آوری؟ خلیفه! غش می کند و پس از مدتی به هوش می آید، دست شیخ عبدالقادر رحمۃ اللہ علیہ را می بوسد و با شرمندگی آنجا را ترک می کند.

شیخ عبدالقادر رحمۃ اللہ علیہ هرگز به کاخ خلیفه بغداد نرفت. هر گاه هم که خلیفه به محضرش می آمد هیچ گاه به احترام او از جای خود برنخواست.

نقل است که کسی به اندازه‌ی شیخ عبدالقادر رحمۃ اللہ علیہ خوشرو، خوش اخلاق، و مهربان نبود. هر کس به خدمتش می رفت، هنگام برگشت حس می کرد که شیخ، کسی را به اندازه‌ی او دوست ندارد.

حضرت شیخ عبدالقادر رحمۃ اللہ علیہ هیچ گاه کسی را محروم نساخته و هر گاه از او چیزی خواسته‌اند، آنان را بی نصیب نساخته است. مستجاب الدعوه بود. غیر از بیماری اجل، هر بیماری که با دکتر و دواء و درمان بهبود نمی یافت، با دعای شیخ عبدالقادر رحمۃ اللہ علیہ شفا می یافت و بهبود پیدا می کرد.

حضرت شیخ عبدالقادر رحمۃ اللہ علیہ کار خلاف شرع انجام نداد. هر خلیفه و مریدی که بر خلاف شرع و آیین اسلام، کاری را انجام می داد، بلافاصله او را از حلقه‌ی ذکر بیرون می کرد و تا توبه نمی کرد دوباره او را نمی پذیرفت.

حضرت شیخ عبدالقادر گیلانی رحمۃ اللہ علیہ دارای مجلس وعظ، حلقه‌ی درس و حلقه‌ی ذکر بود. چندین کتاب، نظیر: غنیه، الفتح الربانی، و دیوان شعر ارزشمند فارسی نیز دارد.

شیخ عبدالقادر رحمۃ اللہ علیہ ده پسر داشت. نخستین پسر شیخ عبدالوهاب رحمۃ اللہ علیہ بود که

شخصی بسیار بزرگ، دانا، و عالم ظاهری و باطنی بود و پس از درگذشت پدر، بر جای او نشست و به وعظ و ارشاد پرداخت. در شب ۲۵ شوال سال ۶۰۳ هجری وفات کرد و قبر مبارکش در بغداد است.

پسر دوم، شیخ عیسی رحمه الله است که بسیار دانا و عالم بود و کتاب «جواهر الأسرار» را به تحریر درآورد. حضرت شیخ عبدالقادر، کتاب «فتوح الغیب»^۱ را برای او به رشته‌ی تحریر درآورد. او در سال ۵۷۳ هجری در مصر درگذشت.

پسر سوم، شیخ عبدالعزيز رحمه الله است که او نیز در محضر پدر علوم ظاهری و باطنی را به پایان برد. بسیار فاضل بود. او در «سنجار»^۲ درگذشت.

پسر چهارم، شیخ عبدالرزاق رحمه الله بسیار عالم و دانا بود. مفتی بغداد شد و در همان جا درگذشت.

پسر پنجم، شیخ ابراهیم رحمه الله است که بسیار دانا و فردی بسیار بزرگ بوده، به ارشاد پرداخته و مردم فراوانی را پرورش داده است. او در سال ۶۲۳ هجری در بغداد درگذشت و در بارگاه پدرش دفن شد.

پسر ششم، شیخ محمد رحمه الله، عالم ظاهری و باطنی بوده و در سال ۶۰۰ هجری وفات کرده است. پسر هفتم، شیخ عبدالله رحمه الله بسیار دانا و عالم بود و در حدیث و فقه بسیار مطلع بود. او در سال ۵۸۷ هجری در بغداد وفات کرده است.

پسر هشتم، شیخ یحیی رحمه الله، در محضر پدرش علوم اسلامی را یاد گرفت. او فردی بسیار عالم بوده است در شب نیمه‌ی شعبان سال ۶۰۰ هجری در بغداد

۱. نام یکی از آثار مشهور شیخ عبدالقادر رحمه الله.

۲. سنجار: بخش کوهستانی شمال شرقی سوریه که سکنه‌ی آن کردان یزیدی هستند. رود «خابور» آن را مشروب می‌سازد. فرهنگ فارسی معین.

وفات کرد.

پسر نهم، شیخ موسی رحمته الله علیه، نیز در محضر پدر علوم دینی را فرا گرفت. بسیار عالم بود. ساکن دمشق شد و در سال ۶۱۸ هجری درگذشت. فکر می‌کنم، پسر دهم شیخ صالح رحمته الله علیه است. اما درباره‌ی او اطلاعاتی به دست نیاوردم. شیخ عبدالقادر گیلانی (قدس سره)، فردی بسیار کم نظیر بود. خلق و خوی والایش، شبیه جدّ اعلای خود، یعنی حضرت فخر عالم رحمته الله علیه بود. شیخ سعدی رحمته الله علیه، در باب دوم کتاب گلستان می‌فرماید: شیخ عبدالقادر گیلانی رحمته الله علیه در کعبه پیشانی خود را بر عصای خویش نهاده بود و می‌گفت: ای پروردگار بزرگ! من را ببخش. اگر هم گناهکارم در روز قیامت من را در حالت کوری حشر کن تا در محضر صالحان شرمنده نباشم. با این حال، امید فراوانی به رحمت خداوند داشته است. در دیوان فارسی خود می‌فرماید: خداوند بزرگ فرموده است:

بنده‌ای گر بنگ خوردی و شراب

توبه کن آمرزمت بی پیچ و تاب

خداوند فرموده است:

گر خطا کردی بگویند کرده‌ام

تا کنم جمله خطا را من صواب

می‌فرماید: خداوند فرموده است:

کی حساب آن گدا کرده است شاه

که خورد در مطبخ شه نان و آب

می‌فرماید: خداوند مهربان فرموده‌اند:

بنده‌ی مایی و اندر شرع ما

بنده هر چه کرد بر خواجه است

می‌فرماید: خدای مهربان فرموده‌اند:

خصم دامن گیر را راضی کنم

روز حشر از تو دهم بر او ثواب

معنای این چند شعر از زبان و قلم شخصیتی مانند حضرت غوث رحمته الله، برای همه‌ی مسلمانان مژده‌ای بسیار خوب است تا توبه کند و از کار بد پشیمان شود.

حضرت شیخ عبدالقادر رحمته الله فرموده است: هر کس به من و بارگاه من پناه بیاورد، به امید خدا ناامید نمی‌شود. این است که هنوز هم هزاران در مانده و گرفتار او را وسیله قرار می‌دهند و خداوند به فریاد آنان می‌رسد.

نقل است یک بار شیخ عبدالقادر رحمته الله در حال تدریس به طلاب بود. مریدان فراوانی در خدمتش بودند. در این هنگام ماری بسیار بزرگ از روی دیوار مدرسه پایین افتاد و روی جبهی مبارکش رفت و حلقه زد و سر خود را به طرف بناگوش حضرت شیخ عبدالقادر رحمته الله بلند کرد و زبان خود را بیرون آورد.

مردم بسیار ترسیدند. اما حضرت شیخ رحمته الله درس خود را قطع نکرد، سر خود را نچرخاند و تغییر نکرد. سپس مار جلوی شیخ عبدالقادر رحمته الله آمد و صدایی کرد: او نیز به آن مار نگاهی کرد و حرفی به مار زد و مار رفت. پس از آن به شیخ عبدالقادر رحمته الله عرض شد: این چه حالی بود؟ فرمود: آن مار برای امتحان من آمد. هنگامی که رفت، گفت: تاکنون بسیاری از اولیای بغداد را امتحان کرده‌ام. من نیز به مار گفتم: تو جاننداری ناتوان هستی که قضا و قدر تو را به حرکت درمی‌آورد. لذا خدا حافظی کرد و رفت.

خواننده‌ی ارجمند! کشف و کرامات شیخ عبدالقادر رحمته الله بر کسی پوشیده نیست و برای هر کس در سطح خود مواردی روشن شده است. اکنون نیز در سایه‌ی همت و برکت او و بزرگی اولیا، ده‌ها تکیه درست شده‌اند که در آنها نام خداوند ذکر می‌شود و هزاران مرید، منسوب، درویش و شیدا در آنها به ذکر خدا می‌پردازند. واقعاً شیخ عبدالقادر رحمته الله هنوز هم زنده است و نمی‌میرد. او یکی از

رحمت‌های خداوند بزرگ است. خداوند بزرگ هم در سوره‌ی فاطر فرموده است:

﴿ مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا ^۱ ﴾

هر رحمتی که خداوند ﴿خواهد﴾ در حق مردم گشاده سازد، بازدارنده‌ای ندارد.

به امید خداوند تا روز قیامت، همت و برکت شیخ عبدالقادر رحمته الله علیه در همه جا و در هر زمان، به داد همه‌ی مسلمانان می‌رسد و خداوند بزرگ با جلال خود و به خاطر شیخ عبدالقادر رحمته الله علیه ما را ناامید نمی‌سازد. شکوه و ابهت و محبت شیخ عبدالقادر رحمته الله علیه چندان فراوان است که هر گاه فرد به بارگاهش می‌رود، شرم می‌کند و احساس می‌کند که هنوز در حال حیات است و انسان شرم می‌کند که زیاد به قبر او نزدیک شود. قدس الله اسراره.

شیخ عبدالقادر رحمته الله علیه در شب شنبه نهم ربیع‌الاول سال ۵۶۱ هجری در سن ۹۱ سالگی وفات کرد. مزار شریف او در «باب‌الشیخ»^۲ قرار دارد و تا روز قیامت جایگاه راز و نیاز مسلمانان است. همان گونه که خود او در هنگام حیات فرموده است: هر کس با قلب پاک به بارگاهش رو کند، خداوند او را ناامید نمی‌سازد.

اگر ده‌ها کتاب درباره‌ی کشف و کرامات و بزرگی شیخ عبدالقادر گیلانی رحمته الله علیه بنویسیم، باز هم پایان نمی‌یابد. لذا در اینجا از حضرت شیخ عبدالقادر رحمته الله علیه و مجلس اولیا خداحافظی کنیم و در پیشگاه خداوند بزرگ مسألت کنیم که بر جان پاک حضرت محمد صلی الله علیه و آله نازنین، و آل و اصحاب و اولیای دین علیهم السلام باران رحمت

۱. سوره فاطر، آیه‌ی ۲.

۲. محله «باب‌الشیخ» به احترام شیخ عبدالقادرالگیلانی به این اسم نام‌گذاری شده و هم‌اکنون به نام «عگدالاکراد» نامیده می‌شود.

نازل کند و همراه با جمع اولیا، علما، و صالحان ما را در زیر پرچم حضرت فخر عالم رحمته الله حشر کند. از گناهان ما در گذرد و ما را بیخشداید. از شر شیطان و بلای ناگهان ما را دور سازد. خدایا! ما، خویشاوندان ما، و برادران و خواهران دینی ما را از بیماری و بلا دور نگه دار. آمین یا رب العالمین.

حقیقت هر سپاس و ستایش شایان خداوند است که برای نوشتن کتاب «مجلس اولیا» به من یاری داد. در روز سه شنبه ۱۰ رجب سال ۱۴۰۴ هجری، برابر با دهم نisan ۱۹۸۴ میلادی، در حجره‌ی حاج حه‌مه^۱ صالح بوسکانی، در شهر سلیمانیه از نگارش این کتاب فراغت یافتیم.

ماموستا محمد شلماش حفظه الله

جلد دوم

حضرت زین العابدین ؑ	حضرت شیخ ابو عثمان حیری ؑ
حضرت عمر بن عبدالعزیز ؑ	حضرت شیخ حکیم ترمذی ؑ
حضرت ابوسعید ابوالخیر ؑ	حضرت ابوبکر وراق ؑ
حضرت رابعہ ی عدویہ ؑ	حضرت شیخ ابوبکر کتانی ؑ
حضرت فضیل بن عیاض ؑ	حضرت شیخ ابواسحاق کازرونی ؑ
حضرت شیخ داوود طائی ؑ	حضرت شیخ ابراہیم خواص ؑ
حضرت ابوسلیمان دارانی ؑ	حضرت شیخ ابوالقاسم نصرآبادی ؑ
حضرت امام یحیی رازی ؑ	حضرت شیخ ابوعلی دقاق ؑ
حضرت یوسف بن حسین ؑ	حضرت شیخ ابوالحسن شاذلی ؑ
حضرت ابو حفص حداد ؑ	حضرت ابراہیم دسوقی ؑ
حضرت ابوسهل تُستری ؑ	حضرت سید احمد بدوی ؑ
حضرت ابوالحسن نوری ؑ	حضرت سید احمد رفاعی ؑ

مقدمه: موضوع اولیا

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَوَّرَ قُلُوبَ أَوْلِيَائِهِ بِلَطَائِفِ أَنْوَارِهِ، وَجَعَلَ فِي نُفُوسِ أَجْبَائِهِ كُنُوزَ أَسْرَارِهِ،
وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَأَوْلِيَائِهِ وَالصَّالِحِينَ، وَعَلَى مَنْ تَبِعَهُمْ
بِإِحْسَانٍ مِنْ بَدءِ الْإِسْلَامِ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

سپاس و ستایش از آن خداوندی که با کرم و جلال خود، از مشتی خاک، پدر نسل
بشر، یعنی حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام، را آفرید و بر مبنای معنا و مفهوم آیه‌ی:

﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۱

پس چون او را استوار برداختم، و در آن از روح خود دمیدم برای او به

سجده درافتید.

در او روح و جان دمید و او را انسان نامید. از آنجا که «انسان» بیانگر «أنس»،
الفت، و همراهی است، خداوند بزرگ حضرت حوا عَلَيْهَا السَّلَام را برایش آفرید تا با خوشی
زندگی را سپری کنند، کروی زمین را آباد سازند و برای آبادی زمین با طاعت و عبادت،
خلیفه‌ی خدا شوند تا همان گونه که ملائکه در آسمان‌ها، عبادت می‌کنند، آنها نیز در
زمین عبادت کنند.

سبحان الله! عظمت و بزرگی خداوند چنان است که از یک اصل، آن همه فرع، از
یک پدر و مادر آن همه قبیله، طایفه، و نژاد را آفریده است که به هر کدام رنگ، زبان،

۱. سوره‌ی ص، آیه ۷۲.

خصلت، و اخلاق ویژه‌ای داده است. از آدم تا خاتم، برای رهنمود و ارشاد آنان به راه راست صدها پیامبر را فرستاده است به ویژه خداوند بزرگ قرآن را به عنوان خلعت بر حضرت محمد المصطفی ﷺ فرستاد که درباره‌ی بزرگی آن، در آیه‌ی ۵۹ سوره‌ی انعام می‌فرماید:

﴿وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾^۱

**یعنی هیچ تر و خشکی وجود ندارد که در قرآن، در علم خدا و در لوح
المحفوظ نوشته نشده باشد، و تعیین نشده باشد.**

خداوند بزرگ پس از قرآن، سخن و حدیث حضرت فخر عالم ﷺ را به عنوان راهنمای مسلمانان تعیین کرده است. اما پس از آیه‌ی و حدیث، هیچ سخنی به اندازه‌ی سخن و فرموده و سرگذشت و اولیا و صالحان برای دین و دنیای فرد مؤمن و مسلمان مفید نیست. سخنان آن بزرگواران، ثمر و میوه‌ی چندین سال علم، عبادت، خدا پرستی، چله‌کشی^۲ و ریاضت آنان بوده است.

صالحان و اولیا، خورشید آسمان دین و ستاره‌ی فلک یقین‌اند. علمای اسلام فرموده‌اند: نه تنها اولیا، بلکه کرامات آنان نیز حق است. مؤلف کتاب «جمع الجوامع»^۳ و «عقیده‌ی اسلامی» به وضوح و صراحت در باره‌ی کرامات اولیا سخن گفته است. در کتاب «فتاوی حدیثیه»^۴ از حضرت شیخ ابن حجر رحمته الله در باره‌ی کرامات اولیا سؤال شده است. او نیز در جواب فرموده است: اکثر علمای فقه و حدیث بر این باورند

۱. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۵۹.

۲. چله‌نشینی گرفته‌شده از عدد چهل و نوعی عبادت خاص در اوپیش است که در آن شخص چله‌نشین به اعتکاف و روزه مشغول گشته و مدت چهل شبانه‌روز ریاضت‌کشی می‌کند. از جمله اهداف آن نیز تزکیه نفس، دور کردن شیطان است.

۳. منظور امام سُبُکی رحمه الله است. کتاب جمع الجوامع نیز یکی از بزرگ‌ترین منابع علم اصول فقه به شمار می‌رود.

۵. نام یکی از کتاب‌های امام ابن حجر هیتمی رحمه الله است.

که کرامات اولیا حق است و جز افراد نادان و جاهل، آن را انکار نمی‌سازند. او فرموده است: بسیاری از علما فرموده‌اند: آنچه به وسیله‌ی معجزه برای انبیا انجام شده است، با کرامت برای ولی انجام می‌شود و این کار هم شده است.

مسلمانان! نگویید که ما آن صالحان و اولیا را ندیده‌ایم و پس از مرگ برای ما چه سودی دارند؟ این گونه نیست. ما که نه به محضر حضرت فخر عالم رحمته‌الله رسیده‌ایم، نه به محضر یاران حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، و نه تابعین رضی‌الله‌عنهم را دیده‌ایم و نه محضر بنیانگذاران مذاهب را درک کرده‌ایم. با این حال، از آنان تبعیت کرده‌ایم و از سخنان و فرمایش‌های آنان نیز سود برده‌ایم.

حضرت شیخ ابن حجر، از حضرت شیخ یافعی رحمته‌الله روایت کرده که فرموده است: کرامت اولیا، یکی از معجزات پیامبران است. چون سند و شاهی بر صالح بودن امت حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است.

به همین دلیل مطالعه و بحث صالحان و اولیا رضی‌الله‌عنهم، پس از قرآن و سخنان حضرت فخر عالم رحمته‌الله، به چند دلیل از هر حرف سخن دیگری مهم است:

دلیل اول: بحث صالحان و اولیا محبت دین را در دل فرد ایجاد می‌کند و محبت دنیا را در دل انسان کم می‌سازد و فرد خود را برای طمع و مال دنیا به تنگنا و مشکل نمی‌افکند و به زندگی آن بزرگان چشم می‌دوزد و قناعت را سرمایه‌ی زندگی خود می‌سازد.

دلیل دوم: گوش سپردن به موضوع صالحان، روز قیامت را به شدت به انسان یادآوری می‌کند و افراد اهل و لایق را از بدی دور می‌سازد.

دلیل سوم: حضور در مجلس و محفل یاد صالحان موجب رو آوردن به خدا و عبادت بیشتر، و بازگشت به دین می‌شود.

دلیل چهارم: محبت صالحان و گوش سپردن به زندگی و سرگذشت آنان، برای انسان، موجب پس انداز و ذخیره‌ی قیامت می‌شود. ان شاء الله.

حال که چنین است، چه چیزی از حضور در مجلس و گوش سپردن به بحث زندگی و سرگذشت و سخنان صالحان و اولیا بهتر است.

حضرت خواجه معین الدین چشتی رحمۃ اللہ علیہ،^۱ فرموده است: رفاقت صالحان از هر حسنه‌ای بهتر است. رفاقت افراد ناصالح نیز از هر سیئه‌ای بدتر است. چون شهباز اولیا، استاد اصفیا، محبوب ربانی، حضرت شیخ عبدالقادر گیلانی رحمۃ اللہ علیہ، فرموده است: اولیا پادشاهان دنیا و قیامت‌اند و در روز رستاخیز برای کسی سودمندند که از آنان پیروی کند.

مسلمانان! ما که متأسفانه ده‌ها فرسخ از خصلت و اخلاق صالحان و اولیا دور شده‌ایم، حداقل منکر آنان نباشیم. بیایید صالحان و اولیا را دوست داشته باشیم. یکی از اولیا که سلطان دنیا و دین، سیمرغ قاف یقین، گنجینه‌ی عالم گوشه‌گیری، پادشاه اقلیم اعظم است، یعنی حضرت ابراهیم رحمۃ اللہ علیہ، یک بار در هنگام وعظ مردم فرمود: شبی در خواب، فرشته‌ای نزد من آمد، طوماری در دست داشت و در آن مطالبی می‌نوشت. پرسیدم: چه چیزی را می‌نویسی؟ در جواب فرمود: نام صالحان و دوستان خدا را ثبت می‌کنم. گفتم: آیا نام من را نیز ثبت کرده‌اید؟ در جواب گفت: نه. در آن هنگام حرفی از دهانم خارج شد و گفتم: درست است که من ولی نیستم. اما اولیا، صالحان، و دوستان خدا را دوست دارم.

ما در حال این گفت و شنود بودیم که فرشته‌ای از نزد خداوند نازل شد و فرمود: ای فرشته! به امر خداوند بزرگ، دفتر ثبت را باز کن و نام حضرت ابراهیم رحمۃ اللہ علیہ را پیش از همه بنویس. چون او دوست دوستان خدا است. به همین خاطر است که گفته شده است:

«مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ»^۲

هر کسی با گروهی شبیه شود، جزء آنان محسوب می‌گردد.

-
۱. شیخ خواجه معین الدین حسن سجزی چشتی مشهور به خواجه معین الدین چشتی، که در سال ۶۳۳ قمری در اجمیر شریف هند، در ایالت راجستان - جی چور، درگذشته است.
 ۲. به روایت ابو داود ۴/۴۴، ح ۴۰۳۱؛ ابن ابی شیبہ ۴/۲۱۲، ح ۱۹۴۰۱؛ بیهقی، در: شعب الإیمان ۷۵/۲، ح ۱۱۹۹.

همان گونه که روایت شده است که حضرت رسول اکرم ﷺ در حدیثی فرموده است:

«الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ»^۱

انسان با کسی حشر می شود که او را دوست داشته باشد.

حال، چه چیزی از آن بزرگتر و بهتر است که با صالحان حشر شویم؟
در باره ی کسانی که به آیه، حدیث، و سخن علما، صالحان، و اولیا گوش می سپارند، خداوند بزرگ در قرآن، در آیه ی ۱۸ سوره ی زمر فرموده است:

«الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ
وَأُولَئِكَ هُمُ أُولُوا الْأَلْبَابِ»^۲

همان کسانی را که قول ﴿ نیک و حق ﴾ را می شنوند و آنگاه از بهترین آن
پیروی می کنند؛ اینانند که خداوند هدایتشان کرده است و اینانند که
خردمندانند.

در آیه ی ۶۲ سوره ی یونس نیز فرموده است:

«أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۳

بدانید که دوستان خدا، نه بیمی بر آنهاست و نه اندوهگین می شوند.
در آیه ی بعدی نیز فرموده است:

۱. به روایت ابن ابی شیبہ ۵۰۳/۷، ح ش ۳۷۵۶۱؛ احمد ۱۰۴/۳، ح ش ۱۲۰۳۲؛ بخاری
۲۲۸۳/۵، ح ش ۵۸۱۹؛ مسلم ۲۰۳۲/۴، ح ش ۲۶۳۹؛ ابوداود ۳۳۳/۴، ح ش ۵۱۲۷؛
ترمذی ۵۹۵/۴، ح ش ۲۳۸۵. او گفته است: این حدیث، صحیح است. عبد بن حمید،
ص ۳۷۷، ح ش ۱۲۶۵؛ ابویعلی ۲۷۰/۵، ح ش ۲۸۸۸؛ ابن حبان ۳۰۸/۱، ح ش ۱۰۵؛
طبرانی، در: الأوسط ۲۶۷/۷، ح ش ۷۴۶۵، و الصغیر ۱۰۹/۱، ح ش ۱۵۴.

۲. سوره ی زمر، آیه ۱۸.

۳. سوره ی یونس، آیه ۶۲.

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾^۱

همان کسانی که ایمان آورده‌اند و تقوا ورزیده‌اند.

صدها بار خوشا به درجه و مقام کسانی که خداوند بزرگ به آنان در باره‌ی سرفرازی دنیا و قیامت مژده دهد. در آخر این آیه‌ی نیز می‌فرماید:

﴿لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^۲

وعده‌های الهی خلف و خلاف ندارد؛ این همان رستگاری بزرگ است.

به همین خاطر، حضرت شاه شجاع کرمانی رحمه‌الله،^۳ در سخنی فرموده است: پس از فرض و واجبات، بزرگ‌ترین طاعت و عبادت آن است که صالحان و اولیای خداوند را دوست داشته باشید. چون محبت اولیا، دلیل آن است که فرد، خدا و حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را دوست دارد. چون بسیار آشکار است که هر کس اربابی را دوست نداشته باشد، هرگز غلام حلقه به گوشش را نیز دوست نمی‌دارد. اگر هم او را دوست داشته باشد، همراهان و غلامان او را نیز دوست می‌دارد.

حضرت شیخ ابوتراب نخشی رحمه‌الله،^۴ نیز می‌فرماید: خداوند هر دلی را از راه راست منحرف کند و او را منحرف سازد، کینه‌ی اولیا را در دلش می‌افکند. طوری که از انسان

۱. سوره یونس، آیه ۶۳.

تفسیر آیه‌ی ۶۲ تا ۶۴ سوره‌ی یونس در پایان مقدمه‌ی مترجم درج شده است.

۲. سوره‌ی یونس، آیه ۶۴.

تفسیر آیه‌ی ۶۲ تا ۶۴ سوره‌ی یونس در پایان مقدمه‌ی مترجم درج شده است.

۳. ابوالفوارس جلال‌الدین شاه شجاع، رحمه‌الله صوفی و عارف و زاهد معروف قرن سوم هجری در کرمان می‌زیست.

۴. امام سکر بن حسین نخشی از اجله‌ی مشایخ خراسان و سادات ایشان. او از بزرگ‌ترین متصوفه‌ی اهل سیر و سیاحت بود. هجویری رحمه‌الله و بعضی نام او را عسکر بن محمد بن حصین رحمه‌الله گفته‌اند، و او از مشایخ صوفیه‌ی خراسان و در سده‌ی سوم بود و گویند در ۲۴۵ هجری قمری در بادیه‌ی بصره درگذشته است.

صالح ناخشنود است و کرامت و انسان صالح را انکار می‌کند.

باز هم حضرت شیخ ابن حجر رحمته الله، در «فتاوی» خود فرموده است: هر کس دارای عقل و دین باشد، خود را به گرداب انکار اولیا نمی‌افکند. چون انسان به راستی در آن غرق می‌شود و سَمّی کشنده است. همان گونه که ابن سقا^۱ در آن غرق شد و با کفر مُرد.

او فرموده است: به نقل از یکی از علما، به نام عبدالله، مشهور به ابوعسرون می‌گوید: در شهر بغداد مردی بود که به او «غوث» می‌گفتند. او گاهی به وعظ مردم می‌پرداخت. گاهی هم ناپدید می‌شد. مردم به او بسیار عقیده داشتند. من، ابن سقا، و عبدالقادر گیلانی رحمته الله، طلبه بودیم و در مدرسه‌ی نظامیه تحصیل می‌کردیم. یک بار سه نفری به محضر وی رفتیم. در راه، ابن سقا گفت: مردم معتقدند که آن مرد، ولی است. اما این گونه نیست.

من نیز گفتم: امتحان می‌کنیم و از او می‌پرسیم. بینم چه جوابی می‌دهد. شیخ عبدالقادر گیلانی رحمته الله نیز گفت: پناه بر خدا از اینکه من او را امتحان کنم. من تنها برای ملاقات و برکت نزد او می‌آیم. زمانی که نزد او رفتیم، با عصبانیت به ابن سقا نگاه کرد و گفت: تو سؤالی از من می‌پرسی که جواب آن. را نمی‌دانم. این، سؤال تو و این هم جواب تو! من آتش کفر را در سیمای تو می‌بینم که شعله می‌کشد.

به من هم رو کرد و گفت: عبدالله! تو هم گفتی از او سؤالی می‌کنم تا ببینم چه جوابی می‌دهد. سؤال تو این است و این هم جواب آن چون با اولیا بی ادبی کردی، تا بیخ گوش خود در مال دنیا و دنیا پرستی غرق می‌شوی.

سپس به شیخ عبدالقادر گیلانی رحمته الله رو کرد و فرمود: تو به خاطر ادبی که با اولیا داشتی، خدا و حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله را از خود خشنود کردی. چنین به نظر می‌رسد روزی فرا می‌رسد که آن چنان پیشرفت می‌کنی که روزی در شهر بغداد بر کرسی وعظ می‌روی و می‌گویی: پای من بر شانهِ همه‌ی اولیا است و همه‌ی اولیا برای تو سر

۱. در صفحات آینده معرفی مختصری در باره او ذکر می‌شود.

تعظیم فرود می‌آوردند. دیری نپایید که حضرت عبدالقادر گیلانی رحمۃ اللہ علیہ چنان شد و ابن سقا نیز عالمی بسیار بزرگ شد و خلیفه‌ی بغداد او را برای مذاکره به دیار روم فرستاد. همه‌ی کشیشان رومی را شکست داد و دختر پادشاه روم عاشقش شد. پدر او گفت: اگر دین ما را بپذیری، دختر خود را به عقد تو درمی‌آورم. ابن سقا مسیحی شد، آن دختر را به عقدش درآوردند، به بغداد برنگشت و سرانجام دچار بیماری جذام شد، قرآن را فراموش کرد و با کفر مُرد.

من نیز به شام رفتم و سلطان صالح نورالدین من را وزیر اوقاف ساخت و بسیار ثروتمند شدم و همه‌ی سخنان آن انسان صالح بغدادی تحقق یافت و با چشم خود دیدم. پناه به خدا از انکار اولیا.

خوانندگان! به این چند دلیل و نیز به خاطر آنکه تاکنون مسلمانان فراوانی از من درخواست کرده‌اند که جلد دوم مجلس اولیا را بنویسم تا محافل خود را در برخی مواقع با بحث آن بزرگان بیارایند، دل آنان را نشکستم و به امید خدا در مجلس‌های آینده - به یاری خدا - هر بار به محضر یکی از اولیای خدا می‌رویم و دل و مغز خود را با سخنان زیبا و سرگذشت آنان ورزیده می‌سازیم.

در پایان این بخش، با چند بیت از «دیوان حقیقی»^۱ از خداوند بزرگ مسألت می‌کنیم که به ما توفیق دهد و همه‌ی ما را بیامرزد.

۱. یکی از شعرای نامدار و معاصر گُرد. استاد عباس حقیقی (۱۲۸۱-۱۳۷۵ بوکان) شاعر و مترجم اشعار سعدی و حافظ به زبان گُردی. عباس حقیقی در سال ۱۲۸۱ در روستای بنام قره داغ در شهر بوکان متولد شد. وی دوران کودکی و نوجوانیش را نزد روحانیون منطقه فراگرفت. سپس موفق به اخذ مدرک دیپلم شد و در اداره دخانیات بوکان استخدام و مشغول به کار گردید. وی در کنار فعالیت در حوزه کاری خود مشغول به سرودن شعر و ترجمه اشعار شاعران نامی ایران همچون سعدی و حافظ هم بود. او اشعار زیادی را از زبان فارسی به زبان گُردی ترجمه کرده‌است و بلعکس آن. [۱] این استاد با بیش از پنجاه سال سابقه فعالیت در سرودن شعر سرانجام در سال ۱۳۷۵ در سن ۹۴ سالگی در شهر بوکان درگذشت. از آثار وی می‌توان به دیوان، کولکه زیرینه، شه ونم، و برخی آثار چاپ نشده اشاره کرد.

خوداوهندا به حەققى بى نهزيريت
به حەققى پادشايى و بى وهزيريت
به زاتى پاكي بى ويّنه و مىسالت
به عيلم و قودرهت و جاه و جهلالت
به حەققى سورەيى [الحمد] و [اخلال]
به سورەيى [فاتحه] تا سورەيى [ناس]
به حاميمى لهقهب تاها و ياسين
كه خەلقى كوللى مهخلووقت له بهر وين
به حەققى سورەيى [إِنَّا فَتَحْنَا]
به وانهى تو دهيان زانى ئەمن نا
به مالى [كعبه] و [بيت المقدس]
به رۆحى ئەنبيا و هەرچى تيا هەس
به حەققى گولبژيرى رههبرانت
«محەممەد» خاتەمى پيغهمبرانت
به حەققى مهههتى [رُوحُ الْأَمِينِ] ت
به حەققى [رَحْمَهُ لِّلْعَالَمِينَ] ت
به حەققى چوار يارى يار و ياوهر
ئەبووبهكر و عومەر، عوسمان و حەيدەر
به حەققى ئال و ئەسحاب كرامى
خسووسەن «حهزه» و «عهبباسى» مامى
به دو غونچهى گوللى رهوزەى جينانت
نهوهى پيغهمبرى ئاخر زهمانت

به ئیمانی ئهوانه‌ی خاصی ناسن
 به چاکانی به چاکی تو دهناسن
 به ئومیدی دلانی پر له ئیمان
 به شهرمی شهرمه سارانی په‌شیمان
 به وانه‌ی دینه‌ی دهربارت به پرووی سوور
 به وانه‌ی راده‌وه‌ستن مل که‌چ و دوور
 به وانه‌ی [قائمُ الیل] به بی خه‌و
 به وانه‌ی [صائمُ الدَّهر] هه‌تا شه‌و
 به چاوی پر له فیرمی‌سکی سه‌غیران
 به پرووی زه‌رد و هه‌ناسه‌ی ساردی پیران
 به نامویی ئه‌سیر و خو‌ف و ترسی
 به که‌م پرووی غه‌ریبی پرووت و برسی
 به وانه‌ی پیره‌ی دلیان و منالن
 به وانه‌ی زور منال و ئه‌هلی حالن
 به وانه‌ی خو‌ت ده‌یانناسی و ده‌زانی
 له‌گه‌لیانا هه‌تا لوتفی نیهانی
 په‌له‌ی هه‌وری که‌رم چی لی ده‌بی که‌م
 په‌له‌ی ره‌حمه‌ت بدا سه‌رجه‌م له‌عالم
 زه‌وی و زاری عیباده‌ت و یشکه‌ی دیره
 په‌لیکی هه‌وری ره‌حمه‌ت بو بنیره
 به خوره‌م ریژنه‌ییکی لی بباری
 ته‌م و ژه‌نگی گونا‌هی لی بتاری
 ترجمه: (۱) خداوند! به حق بی‌ظیر تو، به حق پادشاهی و بدون وزیر بودنت، (۲)
 سوگند به ذات پاک بی‌مثل و مانندت، به علم و قدرت و جاه و جلالت، (۳) به هفت

سوره الحمد و اخلاص، بحق سوره فاتحه تا سوره ناس، (۴) به حامیم، لقب طاها و یاسین که آفرینش همه مخلوقات به خاطر اوست، (۵) به هفت سوره انا فتحنا، به حق آنهایی که تو نسبت به آنها علم داری اما من دانشی ندارم. (۶) به خانه کعبه و بیت المقدس به روح انبیا ﷺ و هر آنچه که در آنها وجود دارد. (۷) به حق برگزیده رهبرانت، یعنی حضرت محمد ﷺ خاتم پیامبرانت ﷺ. (۸) به عطر مهبط روح الامینت ﷺ. به حق رحمه للعالمینت ﷺ. (۹) بحق چهار یار یار و یاور، حضرت ابوبکر و عمر، عثمان و حیدر، ﷺ (۱۰) به حق آل و اصحاب کرامش ﷺ، خصوصاً حضرت حمزه و حضرت عباس عمویش ﷺ. (۱۱) دو غنچه گل باغ جنّات، یعنی حضرت حسن و حسین ﷺ، نوادگان پیامبر آخر زمانت ﷺ، (۱۲) به ایمان آنان که خاصان مردم اند، به خوبانی که تو را به خوبی می شناسند، (۱۳) به امید دلان پر از ایمان، به شرم شرمساران پشیمان، (۱۴) به آنان که با روی سفید به آستان تو می آیند، به آنان که با سر افکنده و در فاصله ای دور در پیشگاه تو می ایستند. (۱۴) به آنان که شب زنده دار بی خوابند و به آنان که در سراسر عمر تا شب روزه دارند. (۱۵) به چشم پر از اشک خردسالان و به روی زرد و آه سرد سالمندان (۱۶) به بیگانگی اسیر و ترس و خوف او، به شرمندگی غریب برهنه و گرسنه، (۱۷) به آنان که دلشان است و هنوز خردسالان به آنان که بسیار کم سن و سال، اما اهل حالند. (۱۸) به آنان که خود تو آنها را می شناسی، نسبت به آنان اعلام داری، و به آنها لطف نهانی می ورزی. (۱۹) از باران ابر گرم چه کم می شود که اگر باران رحمت را بر سراسر عالم بباراند؟ (۲۰) سرزمین عبادت مدتهاست که خشکی زده است. پس بارشی از ابر رحمت را بر ایمان بفرستید. (۲۱) تا با فیضان و به صورت سرشار بیارد و زنگ و غبار گناه را از آن براند.

وصلی الله علی سیدنا محمد وعلی آله و أصحابه و أتباعه الی یوم الدین و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

حضرت زین العابدین علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ طِينٍ. وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ،
خُصُوصاً عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ، وَعَلَى أَصْحَابِهِ وَأَتْبَاعِهِ مِنْ أَوَّلِ الْيَوْمِ
إِلَى يَوْمِ الدِّينِ، سَيِّمًا عَلَى ثَمَرَةِ فُؤَادِ الْحُسَيْنِ نَجَلِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، وَعَلَى ابْنِ أَبِي طَالِبٍ الْإِمَامِ
الْمُلَقَّبِ «بِزَيْنِ الْعَابِدِينَ» رِضْوَانُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ آمِينَ

مسلمانان! بیایید در چند لحظه‌ی آینده‌ی عمر خویش، به محفل و مجلس کسی
برویم که در سیادت خورشید پر فروغ آسمان ولایت و دین، ماه شب چهارده ظلمات
علم و دانش و یقین، ستاره‌ی صبح صالحان، استاد عالمان و صالحان و اولیا و عارفان،
شهباز عابدان و زاهدان و سالکان، میوه و ثمره‌ی قلب حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام و
حضرت علی علیه السلام بود. این شخصیت دارای این صفات نورانی، حضرت علی بن
حسین زین العابدین علیه السلام است. بیایید حدود یک ربع ساعت در محفل یاد آن فرزند
حضرت محمد صلی الله علیه و آله بسیار با ادب و قار باشیم و با گوش دل به زندگی، سرگذشت،
زهد، طاعت، ورع، عبادت، علم و دانش، کشف و کرامت، خلق و خو، و سخنان
زیبایش گوش بسپاریم و از آنها پند دین و دنیا بگیریم.

حضرت زین العابدین فرزند حضرت حسین فرزند حضرت علی علیه السلام است که در
روز پنج‌شنبه، پنجم شعبان سال ۳۸ هجری و در زمان حیات جدّ خود، حضرت علی
علیه السلام، در شهر مدینه‌ی منور به دنیا آمده است.

نام اصلی حضرت زین العابدین، علی اصغر و لقبش زین العابدین علیه السلام بود. امام مالک رحمته الله، فرموده است: چون بسیار عبادت می کرد و نور عبادت از چهره‌ی او نمایان بود، نام او را زین العابدین گذاشتند.

حضرت زین العابدین علیه السلام، یکی از ائمه‌ی اهل بیت است. علامه‌ی اسلام، شیخ زمخشری،^۱ رحمته الله در کتاب «ربیع الابرار»^۲ فرموده است: هنگامی که در زمان خلافت حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه، عراق و به ویژه شهر مداین فتح شد، سه دختر یزدگرد

۱. محمود بن عمر بن محمد بن احمد الخوارزمی الزمخشری (۴۶۷-۵۳۸ ق) است؛ وی در زمخشر از قریه‌های خوارزم در عهد سلطان ابو الفتح ملکشاه به دنیا آمد. او در دوران ضعف و نابودی خلافت عباسی می زیست و با خلفایی چون مقتدی بالله، المستظهر بالله، المسترشد بالله، الراشد بالله و المقتفی بالله هم عصر بود.

۲. ربیع الابرار و نصوص الاختیار ربیع الابرار از جمله آثار مهمی است که به شعر و تاریخ و ادب و همه اقسام علوم متداول پرداخته است. این کتاب نوشته جار الله زمخشری و به زبان عربی می باشد. کتاب حاوی مطالب مختلف و متنوعی است که آنرا به صورت مجموعه و جنگی درآورده است. هدف مؤلف از نگارش این اثر رفع خستگی و ایجاد نشاط در خوانندگان است. کتاب دارای ۷۸ باب در موضوعات مختلف می باشد. زمخشری در هر موضوع، احادیث نبوی، اقوال صحابه و تابعین و عباد و زهاد و نساک و حکماء عرب و فارس، شعراء، اقوال انبیاء بنی اسرائیل و جز ایشان و نیز داستانها و اخباری که با تاریخ عرب و پادشاهان و خلفاء و امیران و مغنیان و غیره را که ارتباط با موضوع مورد نظر دارند، گردآورده است. این کتاب تصویری واضح و روشن از روش زندگانی عربها در دوران جاهلیت و اسلام ارائه می کند. ربیع الابرار با این کثرت و تنوع مطالب خبر از گستره علم و آگاهی مؤلف آن نسبت به فرهنگ و دانشهای عرب و غیر ایشان می دهد. بسیاری از مورخین در آثار خود از این کتاب یاد کرده اند: وفیات الاعیان، ارشاد الادیب، تاریخ الادب العربی و غیره. خلاصه ها و گزیده هایی از این کتاب نیز نگاشته شده است از جمله خلاصه محی الدین بن خطیب قاسم بن یعقوب متوفای سنه ۹۴۰ هـ که آنرا: روض الاخبار المنتخب من ربیع الابرار نام نهاده است. خلاصه آنکه ربیع الابرار از جمله آثار مهمی است که به شعر و تاریخ و ادب و همه اقسام علوم متداول پرداخته است.

پسر انوشیروان عادل، که در آن ایام پادشاه ایران بود، اسیر شدند و نزد حضرت عمر رضی الله عنه آورده شدند.

صحابه رضی الله عنهم خواستند آن سه دختر را نیز مانند سایر اسیران به مزایده بگذارند و بفروشند. در آن هنگام حضرت علی (کرم الله وجهه)، فرمود: نباید با دختر پادشاهان مانند دختر سایر مردم رفتار کرد. خلیفه‌ی اسلام، حضرت عمر رضی الله عنه، این سخن را بسیار پسندید. لذا فرمود: پس با آنها چه کار کنیم؟ حضرت علی رضی الله عنه فرمود: به نظر من بهتر آن است که بر آنها قیمتی گذاشته شود و هر کس آن پول را بپردازد، از آن او باشند. حضرت عمر رضی الله عنه فرمود: بسیار خوب است. قیمت را تعیین کردند. حضرت علی رضی الله عنه نیز بهای هر سه را پرداخت کرد و یکی از آنها را به نام شهر بانو یا غزاله به حضرت حسین رضی الله عنه فرزند خود، یکی دیگر را به حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنه، و دیگری را به حضرت محمد بن ابوبکر رضی الله عنه داد و گفت: این سه دختر پادشاه شایان این سه پسرند. به خواست خداوند بزرگ آن سه خواهر، از پسران آن سه خلیفه، سه پسر به دنیا آوردند. شهر بانو، از حضرت حسین، حضرت زین العابدین رضی الله عنه را به دنیا آورد. دیگری از حضرت عبدالله بن عمر، امام سالم رضی الله عنه را به دنیا آورد، و سومی از حضرت محمد بن ابوبکر، امام قاسم رضی الله عنه را به دنیا آورد. هر سه بسیار عالم و دانا بودند و به بزرگمرد جهان اسلام تبدیل شدند. گل خوشبوی این محفل ما، یعنی حضرت زین العابدین رضی الله عنه، یکی از آن سه بزرگ مرد است.

حضرت زین العابدین رضی الله عنه، در زمانی که پدرش در کربلا شهید شد، در محضر پدر خود بود. اما در آن هنگام بسیار بیمار و در بستر بیماری بود و شهید نشد.

منابق، خلق و خو، اخلاق، کشف و کرامات و خصلت‌های والای [حضرت] زین العابدین رضی الله عنه به قدری فراوانند که در شمار نمی‌گنجند. عالم نامدار، شیخ زهری رحمته الله^۱ گفته است: تاکنون هیچ قریشی‌ای را ندیده‌ام که به اندازه‌ی [حضرت]

۱. امام ابو بکر محمد بن مسلم بن عبید الله بن شهاب، معروف به زُهری رحمته الله از مادری به نام عائشه که او نیز از خاندان ابن شهاب بود، به دنیا می‌آید. زُهری به جهت این که برخی از

زین العابدین علیه السلام عالم، دانا، و فاضل باشد. حضرت ابن المسیب رضی الله عنه فرموده است: کسی را پرهیزکارتر از [حضرت] زین العابدین علیه السلام ندیده‌ام. هنگامی که به وضو گرفتن می‌پرداخت، رنگ چهره‌اش زرد می‌شد و دگرگون می‌گشت. یک بار به او گفته شد: چرا هنگام وضو گرفتن، رنگ چهره‌ی شما زرد می‌شود؟ در جواب فرمود: شما نمی‌دانید که وضو برای حضور در پیشگاه چه کسی است. وضو برای آماده شدن جهت نماز است که عبارت است از مناجات و راز و نیاز در محضر خداوند بزرگ. پس چگونه رنگ چهره‌ام زرد نشود؟!

[حضرت] زین العابدین علیه السلام چنان خشوع و خضوعی در نماز داشت که نقل است یک بار هنگام نماز، منزلشان دچار آتش‌سوزی شد. ایشان را صدا زدند منزل شما آتش گرفته است. نماز خود را قطع نکرد و سر از سجده برنداشت. پس از آن به او گفته شد: مگر خبر نداشتید که منزل شما دچار آتش‌سوزی شد؟ گفت: چرا مطلع شدم؛ اما از

صحابه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را درک کرده است؛ از جمله تابعان محسوب است. در مدینه زندگی می‌کرده و در برهه‌ای به شام رفته و در آن‌جا اقامت کرد. از او به عنوان عالمی یاد شده است که روایات بسیاری را در ذهن خود داشته و از بسیاری نقل حدیث می‌کرده و بسیاری نیز از او نقل حدیث می‌کرده‌اند. بنابر اتفاق شیعه او دارای مذهب سنی است. او در عین این‌که از علما و بزرگان اهل سنت بود، روایت‌های مختلفی را از حضرت سجاده علیه السلام و دیگر امامان نقل کرده است که در برخی منابع روایی شیعی ذکر شده‌اند.

۱. سعید بن مسیب بن حُزن مَخْزومی قریشی با کنیه ابو محمد رضی الله عنه (زاده‌ی ۱۶ ه.ق، درگذشته‌ی ۹۴ ه.ق) فقیه، راوی حدیث و از تابعین بود که یکی از فقهای هفتگانه شهر مدینه به شمار می‌آمد. روایت‌هایی از حضرت علی بن حسین زین العابدین و حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما نقل شده که او را آگاه‌ترین و دانشمندترین انسان زمانه خود شمرده‌اند. وی از مخالفان بنی امیه بود و از بیعت با یزید بن حضرت معاویه رضی الله عنه خودداری کرد. ابن مسیب به ویژه پس از آنکه به خواستگاری عبدالملک مروان از دخترش برای ولیعهد و فرزندش ولید جواب رد داد و دخترش را، در برابر دو درهم مهریه، به عقد مردی تهیدست درآورد، مورد خشم خلیفه قرار گرفت.

ترس آتش دوزخ حواسم به آن آتش نبود.

[حضرت] زین العابدین علیه السلام به قدری به مردم مهر و محبت داشت که اگر کسی با بدی از او نام می برد، می فرمود: ای خدای بزرگ! اگر آن فرد راست می گوید و من تا این حد بد هستم، من را ببخش. اگر هم صادق نیست، خدایا! او را بیامرزد.

یک بار در حال وعظ مردم، در یکی از سخنان خود فرمود: مرگ دوستان و رفقا انسان را بسیار اندوهگین می سازد و انسان شبیه غریب می شود. که کسی او را نمی شناسد. اما باید خوش حال بود که آن خویشاوندان و رفقا و دوستان، حتی اگر گناهکار هم بوده باشند، در صورت توبه کردن خداوند بزرگ ان شاء الله آنان را آمرزیده است. چون حضرت فخر عالم علیه السلام فرموده است: خداوند بزرگ، بنده‌ی گناهکار پشیمان را دوست دارد. مردم از این سخن بسیار خوشحال شدند.

در سخن دیگری فرموده است: انسان در هنگام عصبانیت و خشم، بیش از هر زمان دیگری به غضب خداوند نزدیک است. چون تقریباً چیزی نمی ماند که به خاطر آن عصبانیت، مرتکب گناه و اشتباهی بزرگ شود و مورد خشم خداوند قرار بگیرد. در جای دیگری فرموده است: کسی که دیروز نطفه و منی بوده و چند روز دیگر می میرد و تعفن می کند، با این حال خود را بزرگ می پندارد و بر مردم فخر و تکبر می ورزد، آیا خجالت نمی کشد؟!

بازهم فرموده است: بسیار تعجب می کنم که کسی این همه مخلوقات را می بیند که خداوند آفریده است و با این حال به خدا ایمان ندارد.

بازهم فرموده است: بسیار تعجب می کنم از کسی که به قیامت و زنده شدن پس از مرگ ایمان نداشته باشد. با این حال، اطلاع داشته باشد که خداوند بزرگ مردم را از عدم به وجود آورده است.

او فرموده است: دنیا، «دارالفنا» و قیامت، «دارالبقاء» است با این حال، با اینکه بسیاری از مردم از این امر اطلاع دارند، برای «دارالفنا» تلاش می کنند و «دارالبقا» را از یاد می برند.

یک بار به حضرت محمد باقر علیه السلام، فرزند خود اندرز داد و فرمود: فرزند عزیزم!

خواهش می‌کنم با چهار فرد دوستی و رفاقت نداشته باش:

اول: هرگز با انسان فاسق، دوستی نکن. چون تو را به خاطر یک لقمه نان می‌فروشد.

دوم: هرگز با انسان بخیل و خسیس دوستی نکن. چون تو را از هر چیزی هم محروم می‌کند که تو به آن بسیار نیاز داری.

سوم: هرگز با انسان دروغگو دوستی نکن. چون چیزهای نزدیک را از تو دور، و چیزهای دور را به تو نزدیک می‌سازد و تو را به اشتباه می‌افکند.

چهارم: هرگز با انسانی که اصلاً صله‌ی رحم را به جا نمی‌آورد و قطع‌کننده صله‌ی رحم می‌باشد، رفاقت نکن. چون این افراد بنا به سه آیه‌ی قرآن مورد نفرین واقع شده‌اند.^۱

۱. خداوند متعال در این باره فرموده است:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا» سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱: ای مردم از پروردگارتان که شما را از نفس واحدی آفرید و جفتش را [نیز] از او آفرید و از آن دو مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد پروا دارید و از خدایی که به [نام] او از همدیگر درخواست می‌کنید پروا نمایید و زنهار از خویشاوندان مبرید که خدا همواره بر شما نگهبان است.

«وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا» سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۳۶: و خدا را بپرستید و چیزی را با او شریک مگردانید و به پدر و مادر احسان کنید و در باره خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و همسایه خویش و همسایه بیگانه و همنشین و در راه مانده و بردگان خود [نیکی کنید] که خدا کسی را که متکبر و فخر فروش است دوست نمی‌دارد.

«وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» و آیه‌ی ۲۳ - ۲۴. و پروردگار تو مقرر کرد که جز او را مپرستید و به پدر و مادر [خود] احسان کنید اگر یکی از آن دو یا هر دو در کنار تو به سالخوردگی

یک بار خطاب به مردم فرمود: ای مردم! آگاه باشید و مواظب خود باشید. اشتباه نکنید که صبر و حوصله و حلم را از دست بدهید. بر طاعت و عبادت، صابر و بردبار باشید و اگر خدای ناکرده از روی جهل، مرتکب گناه و معصیت شدید، فوراً از آن توبه کنید. خداوند بزرگ شما را می‌آمرد و مورد بخشش قرار می‌دهد. فرمود: در روز قیامت زمانی که بنا به فرمان خداوند بزرگ، همه‌ی مردم زنده و جمع شوند، دسته‌ای از فرشتگان خداوند می‌فرمایند: افرادی که در دنیا اهل فضل بودند، کجا هستید؟ گروهی سر برمی‌آورند و می‌گویند: ای فرشتگان! ما در دنیا اهل فضل بودیم. فرشتگان می‌گویند: فضل شما چه بود؟ می‌گویند: اگر کسی ما را غیبت می‌کرد، یا سخن بدی را نسبت به ما بر زبان می‌آورد، صبر به خرج می‌دادیم و تحمل می‌نمودیم. اکثراً نیز آن فرد را می‌بخشیدیم و همان گونه که بر طاعت و عبادت نیز صبر می‌کردیم، از گناه و بدی دوری می‌نمودیم و به خاطر رضای خداوند به زیارت افراد صالح و رفت و آمد نزد آنان می‌پرداختیم و بر اساس سخنان و فرمایش‌های آنان رفتار می‌کردیم. فرشتگان می‌گویند: به این صورت، آن دعوت و فراخوان برای شما بود که:

«ادْخُلُوا الْجَنَّةَ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ»^۲

وارد بهشت شوید که پاداش آنان که عمل صالح انجام داده‌اند، نیکو است.

[حضرت] زین العابدین علیه السلام فرمود: یک بار من و امام عکرمه،^۳ امام ابن

رسیدند به آنها [حتی] اوف مگو و به آنان پر خاش مکن و با آنها سخنی شایسته بگوی * و از سر مهربانی بال فروتنی بر آنان بگستر و بگو پروردگارا آن دورا رحمت کن چنانکه مرا در خردی پروردند.

۲. اشاره به آیه‌ی ۳۲ از سوره‌ی نحل.

۳. امام عکرمه علیه السلام اصلش از بربر، کنیه‌اش أبو عبدالله مدنی، و از بردگانی بود که حصین بن ابی الحبر العنبری آن را به حضرت عبدالله ابن عباس رضی الله عنه بخشید، حضرت ابن عباس رضی الله عنه نیز او را آزاد کرد حضرت عکرمه رضی الله عنه در این ایام از حضرت ابن عباس رضی الله عنه تفسیر کتاب الله را آموخت. امام عکرمه علیه السلام از بزرگانی همچون: حضرت علی بن ابی طالب، ابی هریره، ابن

مهران،^۱ و امام ابوالعالیه^۲ در مسجد طایف در محضر حضرت عبدالله بن عباس^{رضی اللہ عنہ} عموی حضرت پیامبر^{صلی اللہ علیہ وسلم} بودیم. زمانی که مؤذن اذان گفت، حضرت زین العابدین^{رضی اللہ عنہ} گریه کردند و چندان گریه کرد که سجاده‌اش را خیس کرد، رگ گردنش بلند شد و چشم او سرخ گشت. امام ابوالعالیه^{رضی اللہ عنہ} گفت: گریه‌ی شما به خاطر چیست؟ ما که به اذان گوش می‌دهیم، دچار گریه نمی‌شویم و تاکنون هم گریه نکرده‌ایم. اما شما به قدری گریه کردید که ما را نیز به گریه انداختید. در جواب فرمود: شما نمی‌دانید که وقتی مؤذن گفت: «الله اکبر! الله اکبر»، یعنی ای مردم! دست از کسب و کار و اعمال دنیوی بردارید و به سوی بهترین عبادت و کار بیاوید. وقتی که بگوید: «اشهد ان لا اله الا الله» یعنی ای مسلمانان! من همه‌ی جانداران روی زمین و همه‌ی فرشتگان موجود در آسمان را شاهد می‌گیرم تا در روز قیامت برای من شهادت بدهند که در فلان روز و در فلان لحظه، آنان را به سوی نماز و عبادت فرا خوانده‌ام.

زمانی هم که می‌گوید: «اشهد ان محمداً رسول الله» یعنی ای مردم! همه‌ی پیامبران^{علیهم السلام} و حضرت پیامبر^{صلی اللہ علیہ وسلم} مهربان خود ما نیز برای من شهادت می‌دهند که من هر روز پنج بار شما را دعوت کرده‌ام. تا دلیلی نداشته باشید.

زمانی هم که می‌گوید: حی علی الصلاة حی علی الفلاح، یعنی ای مردم! شما را به خدا قسم می‌دهم که دین اسلام را از دست ندهید، از آن مواظبت کنید و بیاوید سهم

عمر، حضرت ام‌المؤمنین عائشه و...^{رضی اللہ عنہا} روایت نموده است. مهمترین شاگردان وی عبارتند: حضرت ابراهیم نخعی، قتاده، سماک بن حرب، و...^{رضی اللہ عنہم}

۱. امام ابوبکر محمد بن احمد ابن مهران معروف به ابن مهران^{رحمہ اللہ}، دانشمند مسلمان شافعی مذهب در سده چهارم هجری بود. او بر دانش قرائت قرآن متخصص بود.

۲. امام رفیع ابن مهران ریاحی بصری^{رحمہ اللہ}، کنیه‌اش ابو العالیه، و مولای زنی از بنی ریاح بن یربوع. ابو العالیه از طبقه‌ی دوم راویان حدیث نبوی به شمار می‌رود.

رحمت خود را از خانه‌ی خدا، به خاطر نماز جماعت، از خانه‌ی خدا ببرید.
در پایان هم که می‌گوید: «الله اکبر الله اکبر»، یعنی ای مردم! همین که اذان سر داده شود تا پایان ادای نماز کسب و کار حرام است. زمانی هم که می‌گوید: «لا اله الا الله»، به این معنا است که ای مردم! امانت بسیار بزرگی بر دوش شما نهاده شده است. مواظب باشید.

حال از شما می‌پرسم: آیا کسی که این گونه معنای اذان را درک کند، حق ندارد گریه کند؟

ما نیز گفتیم: چرا؛ هم از گریه‌ی شما و هم از معنایی که برای اذان بیان کردید، بهره‌ی فراوانی بردیم. خداوند به شما پاداش خیر دهد.

حضرت زین العابدین علیه السلام، چنان در دل مردم جا گرفته بود و آنان به قدری او را دوست داشتند که آرزو داشتند که به محضر ایشان نایل شوند.

نقل است که هشام بن عبدالملک بن مروان،^۱ هنوز به خلافت نرسیده بود. از شام به حج رفت. مردم فراوانی نیز همراهش بودند. هنگام طواف کعبه، بسیار تلاش کرد حجرالاسود را زیارت کند. اما به خاطر ازدحام جمعیت نتوانست.

پس از طواف و صفا «سعی» بین صفا و مروه، در پشت مقام حضرت ابراهیم علیه السلام، برای او صندلی گذاشتند. او نیز به تماشای کعبه و مردم پرداخت. دسته‌ی بزرگی از حجاج شام پیرامون او بودند. در آن هنگام دیدند که مردی کوتاه قد با سیمای نورانی

۱. عبدالملک بن مروان بن حکم اموی پنجمین خلیفه از خلفای اموی در دمشق و یکی از قدرتمندترین خلفای اموی بود و توانست بر مشکلات سیاسی که در عهدش پیش آمد، فاتق آید. ابن خلدون نوشته‌است: «عبدالملک بن مروان از خلفای بنی امیه و عرب و جهان اسلام است. او در امور مملکت به سیره خلیفه‌ی دوم حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه عمل می‌نمود.» در دوران او، دیوانهای مهم شعر و کتب علمی از زبان‌های گوناگون قدیم به عربی برگردان شد، و دانشمندان از سراسر جهان اسلام به سوی دربار دمشق روی آوردند. او برای نخستین بار واحد پول برای جهان اسلام تعیین کرد و سکه‌های درهم و دینار را به نام خود ضرب کرد. کعبه را به دیبا و حریری که در دمشق بافته می‌شد و به مکه فرستاده می‌شد، پوشانید.

آمد و به طواف پرداخت. زمانی که به حجرالاسود نزدیک شد، مردم خود به خود کنار رفتند و او به آسانی حجرالاسود را زیارت کرد. سپس از طواف فارغ شد. علما نیز دسته دسته به زیارتش رفتند. یکی از افراد اهل شام گفت: آن فرد کیست که مردم تا این حد به او احترام می‌گذارند؟ هشام با عصبانیت گفت: من او را نمی‌شناسم. به فرزدق شاعر نگاه کرد و گفت: ای ابوفراس! آن فرد کیست؟ فرزدق^۱ نیز فوراً این قصیده را بر زبان آورد که:

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءُ وَطَائِفُهُ، هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ، هَذَا ابْنُ فَاطِمَةٍ، إِنْ كُنْتَ جَاهِلَهُ، وَلَيْسَ قَوْلُكَ: مَنْ هَذَا؟ بَضَائِرِهِ، كِلْتَا يَدَيْهِ غِيَاثٌ عَمَّ نَفْعُهُمَا، سَهْلُ الْخَلِيقَةِ، لَا تُخْشَى بَوَادِرُهُ، حَمَالٌ أَثْقَالِ أَقْوَامٍ، إِذَا افْتَدَحُوا، مَا قَالَ: لَا قَطُّ، إِلَّا فِي تَشْهَدِهِ، عَمَّ الْبَرِيَّةَ بِالْإِحْسَانِ، فَاُنْقَشَعَتْ إِذْ رَأَتْهُ قُرَيْشٌ قَالَ قَائِلُهَا: يُغْضِي - حَيَاءً، وَيُغْضِي - مِنْ مَهَابَتِهِ، بِكَفِّهِ خَيْرُزَانُ رِيحُهُ عَبِقٌ، يَكَادُ يُمَسِّكُهُ عِرْفَانُ رَاحَتِهِ، اللَّهُ شَرَّفَهُ قَدَمًا، وَعَظَّمَهُ،	وَالْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَالْحِلُّ وَالْحَرَمُ هَذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ بِحَدِّهِ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ قَدْ خَتَمُوا الْعُرْبُ تَعْرِفُ مِنْ أَنْكَرَتِ وَالْعَجَمُ يُسْتَوْكِفَانِ، وَلَا يَعْرِوهُمَا عَدَمُ بَرِيْنُهُ اثْنَانِ: حُسْنُ الْخَلْقِ وَالشِّيمُ حُلُوُ الشَّائِلِ، تَحْلُو عِنْدَهُ نَعَمُ لَوْلَا التَّشْهَدُ كَانَتْ لَاءُهُ نَعَمُ عَنْهَا الْغِيَاهِبُ وَالْإِمْلَاقُ وَالْعَدَمُ إِلَى مَكَارِمِ هَذَا يَنْتَهِي الْكَرَمُ فَمَا يُكَلِّمُ إِلَّا حِينَ يَبْتَسِمُ مَنْ كَفَّ أَرْوَعَ، فِي عَرْنِينِهِ شَمَمُ رُكْنُ الْحَطِيمِ إِذَا مَا جَاءَ يَسْتَلِمُ جَرَى بِذَاكَ لَهُ فِي لَوْحِهِ الْقَلَمُ

۱. فرزدق (زاده‌ی ۳۸ هـ. بصره - درگذشته‌ی ۱۱۰ هـ. بصره) از شاعران برجسته و سرشناس عرب زبان دوره‌ی آغاز اسلام و سده‌ی یکم هجری است. نام کامل او همام بن غالب بن صَعَصَعَةَ الدَّارِمِي التَّمِيمِي ملقب به ابوفراس است. فرزدق شاعر رسمی ولید خلیفه اموی بود. او از اشراف بود و اجازه داشت در پیشگاه خلیفه بنشیند. نامورترین سروده‌ی او شعری است که در مکه و در هنگام ورود حضرت زین العابدین علیه السلام به حرم کعبه سرود. این شعر باعث خشم امیر هشام بن عبدالملک و زندانی شدن فرزدق شد.

أَيُّ الْخَلَائِقِ لَيْسَتْ فِي رِقَابِهِمْ،
 مَنْ يَشْكُرُ اللَّهَ يَشْكُرْ أَوْلِيَّةَ ذَا؛
 يُنْمَى إِلَى ذُرْوَةِ الدِّينِ الَّتِي قَصُرَتْ
 مَنْ جَدُّهُ دَانَ فَضْلُ الْأَنْبِيَاءِ لَهُ؛
 مُشْتَقَّةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ نَبْعَتُهُ،
 يَنْشَقُّ ثَوْبُ الدَّجَى عَنْ نَوْرِ غَرَّتِهِ
 مِنْ مَعَشِرٍ - حُبُّهُمْ دِينٌ، وَبُغْضُهُمْ
 مُقَدِّمٌ بَعْدَ ذِكْرِ اللَّهِ ذِكْرُهُمْ،
 إِنْ عُدَّ أَهْلُ التَّقَى كَانُوا أَيْمَتَهُمْ،
 لَا يَسْتَطِيعُ جَوَادٌ بَعْدَ جُودِهِمْ،
 هُمْ الْغِيُوثُ، إِذَا مَا أَرْمَتْ أَرْمَتْ،
 لَا يُنْقِصُ الْعُسْرُ - بَسْطًا مِنْ أَكْفِهِمْ؛
 يُسْتَدْفَعُ الشَّرُّ - وَالْبَلَوَى بِحُبِّهِمْ،
 معنای فارسی اشعار:

- ۱- او که تو نمی شناسی همان کسی است که سرزمین بطحا جای گامهایش را می شناسند. و کعبه و حل و حرم در شناسائیش همدم و هم قدمند.
- ۲- او فرزند بهترین تمامی بندگان خداست، او همان شخصیت منزّه از هر آلودگی و رذیلت و پیراسته از هر عیب و علت، و مبرا از هر تهمت و منقصت و کوه بلند علم و فضیلت و نور افکن عظیم هدایت است.
- ۳- او فرزند حضرت فاطمه علیها السلام است. اگر تو نسبت به نسب او جهل داری بدان همان کسی است که با جدّ او سلسله شریفه انبیاء ختم گردیده است.
- ۴- این که گفתי: این کیست؟ رونق و عظمت و جلوه جلال و شکوه

۱. در کتاب اصلی، یعنی متن کوردی، چند بیت از این قصیده مهم درج شده بود. لذا تصمیم بر آن شد که کل قصیده با ترجمه آن در متن کتاب ذکر گردد.

شخصیت او را فرو نمی کاهد، زیرا آن کسی که تو او را نمی شناسی عرب و عجم هر دو او را به خوبی می شناسند.

۵- هر دو دستش ابری فیاض و رحمت گستر است، که رگبار فیض را فرو می بارد و جود و عطایش هیچگاه کاستی نمی پذیرد.

۶- خوئی نرم و سازگار دارد و مردمان از خشمش در امانند و همیشه دو خصلت حلم و کرم، شخصیت او را همی آریند.

۷- او به دوش کشنده بار مشکلات اقوامی است که زیر سنگینی آن بار، به زانو در آمده اند، چنانکه خوئی ستوده و روئی گشوده دارد و اعلام پذیرش حوائج مستمندان در مذاق جانش شیرین و خوشآیند است.

۸- او نیاز نیازمندان و خواهش سائلان را همیشه با چهره گشوده و منطق مثبت استقبال کرده است و هیچگاه جز به هنگام تشهد کلمه «لا» بر زبان نرانده است و اگر ذکر تشهد نمی بود «لای» او نیز «نعم» همی بود.

۹- خورشید فروزان احسان او گرمی و روشنی بر همگان افشاند و از این رو در برابر اشعه نیرومندش، تاریکی از فضای اندیشه و دل گمراهان و ظلمت فقر از محیط زندگی مستمندان و ستم از آفاق حیات ستمزدگان رخت بر بسته است.

۱۰- هر زمان که قبایل قریش به سوی او بنگرند، شعرا و خطبای ایشان به مدح و ثنایش زبان همی گشایند و بی اختیار اذعان و اقرار کنند که هر گونه جود و احسان به او همی پیوندد و کاروان کرم در منزلگاه مکارم او رخت همی کشاند.

۱۱- او از فرط آزم، دیدگان خود را فرو می نشاند و حاضران حضرتش تحت تاثیر هیبت و عظمتش دیدگان فرو می پوشند و جز به هنگامیکه که لب به تبسم بگشاید، سخنی در حضور او بر زبان نمی آید.

۱۲- در دستش عصای خیزرانی که عطر می پراکند، و بویش دل انگیز است.

او بیننده را از زیبایی و تناسبی که در چهره دارد، به شگفت آورد.

۱۳- جود و عطای کف بخشاینده او چنان است که چون به آهنگ دست سودن بر رکن حطیم (حجر الاسود) گام فرا نهد، گوئی که رکن می خواهد تا او را نزد خود نگاه دارد و از جود و عطایش برخوردار گردد.

۱۴- خدای او را شرافت بخشیده است و برتری داده و قلم قضا درتحقیق این مشیت بر لوح قدر روان گشته است.

۱۵- کدامین گروه از خلائق الهی است که نیاکان این شخصیت عظیم یا از خود این شخص کریم، منتهی و نعمتی بر ذمه خود نداشته باشد.

۱۶- هر کس خدا را شکر بگذارد، نیاکان این امام را همی شکر بگذارد به حکم ضرورت زیرا مردم جهان، دین خدا را از خانه او بدست آورده و در پرتو هدایت این خاندان از کفر و شرک رسته اند.

۱۷- او به اوج عزتی قدم نهاده که عرب و عجم در اسلام به آن قله پر افتخار عظمت و جلال نرسیده اند.

۱۸- او فرزند کسی است که فضل پیامبران، دون فضل او و فضل امتهاشان دون فضل امت اوست.

۱۹- شاخه نیرومند شخصیت او از پیکره شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر دمیده است. از این رو عناصر وجودش و اخلاق و سجایایش پاک و پاکیزه است.

۲۰- نور پیشانیش پرده ظلمت را می درد، چنانکه خورشید با اشراق او ظلمتها را نابود می گرداند.

۲۱- او از گروهی است که دوستیشان دین و دشمنیشان کفر است و قرب جوارشان ساحل نجات و پناهگاه امن و امان است.

- ۲۲- پس از نام خدا، نام ایشان بر همگان مقدم است و هر کلام بنام ایشان زیبا فرجام است و حسن ختام همی پذیرد.
- ۲۳- اگر اهل تقوی شمرده شوند، ایشان پیشوایان ایشانند، و اگر از بهترین اهل زمین باز پرسند، نام ایشان به میان همی آید.
- ۲۴- هیچ بخشایشگر به قله کرم و منتهی جود ایشان نمی رسد و هیچ قوم به هر پایه از کرم که باشد، قدرت همسری و همسنگی ایشان را ندارد.
- ۲۵- بزرگان این خاندان به روزگار سختی و قحط سالی، باران رحمتند و به هنگام جنگ، شیران بیشه شجاعتند.
- ۲۶- در عصر معیشت و سختی زندگی، دستهای بخشایشگر آنها را از جود و عطا نمی بندد و این گشوده دستی در هر دو حالت توانگری و درویشی، برای ایشان یکسان است.
- ۲۷- ناگواریه‌ها و گرفتاری‌ها به یمن محبتشان دفع می شود و احسان نعمتها به برکت آن محبت فزونی همی گیرد.
- این ابیات و اشعار دیگری را نیز در ستایش حضرت زین العابدین علیه السلام سرود و هشام را چند برابر دیگر عصبانی کرد. هشام دستور داد فرزدق را دستگیر کردند و در عسفان^۱ زندانی کردند.
- حضرت زین العابدین علیه السلام، زمانی که از این امر مطلع شد، دوازده هزار درهم را برایش فرستاد. اما فرزدق آن را قبول نکرد و گفت: عرض کنید که من تنها به خاطر خدا
-
۱. عسفان: وادی‌ای در راه بین جحفه و مکه. برخی آن را بین المسجدين دانسته‌اند به فاصله‌ی دو مرحله‌ای مکه. برخی گویند قریه‌ی جامعی است و در آن منبر و نخیل و مزارع است در فاصله‌ی ۳۶ میلی مکه در مرز تهامة. برخی آن را در دو مرحله‌ای مکه در راه مدینه دانسته‌اند که تا جحفه سه مرحله فاصله دارد و پیامبر صلی الله علیه و آله در سال پنجم هجرت در عسفان با بنی لحيان جنگ کرده است.

از ایشان دفاع کردم. اما حضرت زین العابدین علیه السلام دوباره آن پول را برایش فرستاد و گفت: ما اهل بیت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، زمانی که چیزی را ببخشیم، آن را پس نمی‌گیریم.

یکی از کرامات حضرت زین العابدین علیه السلام این بود که زمانی که عبدالملک بن مروان خلیفه شد، نامه‌ای را برای حجاج بن یوسف^۱ فرستاد و در آن نوشت مواظب

۱. حجاج بن یوسف ثقفی (۴۰ هجری - ۹۵ هجری) والی حجاز و عراق در روزگار بنی امیه و زاده‌ی طائف است. وی فردی خونریز بود و در زمان زمامداری وی در عراق، هزاران نفر را از دم تیغ گذراند.

پنجمین خلیفه بنی امیه، عبدالملک بن مروان (۲۶-۸۶ هجری) خونخوارترین خلیفه این خاندان بود. وقتی که حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه حاضر به بیعت با او نشد، عبدالملک فرمان کشتن او را داد، ولی وی برای نجات جان خود به خانه کعبه پناه برد و در آنجا بست نشست. با اطلاع بر این موضوع، عبدالملک حجاج ابن یوسف ثقفی والی بصره را که به سفاکی و خونریزی شهرت داشت برگزید و از او خواست که به هر صورت که مقتضی بداند حضرت عبدالله رضی الله عنه را بکشد و سرش را برای او به شام (دمشق) بفرستد و برای انجام این مأموریت سپاه کارآمدی را نیز در اختیار او قرار داد. با دریافت این فرمان حجاج مردم بصره را برای برگزاری نماز جمعه به مسجد بزرگ شهر فرا خواند، و در خطبه نماز به آنان گفت: دانسته باشید که خلیفه سفاک‌ترین والی خودش را برای انجام مأموریتی بزرگ برگزیده است و این برگزیده او منم. هم‌اکنون میان شما سرهای بسیاری را می‌بینم که آماده بریده شدنند، اگر نخواهید از جمله آن‌ها باشید باید بی‌چون و چرا آماده همکاری با سپاه خلیفه باشید و در غیاب من نیز هوس سرکشی نکنید. چند روز بعد عازم مکه شد و بی درنگ خانه کعبه را به محاصره گرفت، و آن را به منجنیق بست تا برای سپاهیان او راه دخولی بدان باز شود. چند روز تمام دیوار کعبه با منجنیق کوبیده شد تا سرانجام حصار شکست و سپاهیان حجاج وارد آن شدند و حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه را در بستگاهش سر بریدند؛ و از آنجا تمامی خدام مسجدالحرام را کشتند و حجرالاسود معروف را چهارپاره کردند و خود مسجدالحرام را آتش زدند. سپس دامنه کشتارها را به داخل شهر کشاندند و درهای خانه قریشیان را سوزاندند و نقاب از صورت زنان قریش کشیدند و بدانان تجاوز کردند و هرچه را که آنان داشتند به

غارت گرفتند؛ و چون کار مکه به پایان رسید به مدینه تاختند و همه غارتگرها و آتش افروزی‌ها و کشتارها را در آنجا تکرار کردند. به پاداش این خدمت گزاری، عبدالملک حکومت مکه و مدینه و طائف را به حجاج داد و عراق را نیز که در آن شورش برخاسته بود ضمیمه قلمرو حکومتی او کرد.

وقتی حجاج به دستور عبدالملک بن مروان، پنجمین خلیفه اموی، برای ایجاد خفقان و ساکت کردن معترضان، همراه چند جلاّد وارد کوفه شد مستقیماً به مسجد شهر رفت و مردم را دعوت کرد و به آن‌ها گفت: «هان ای مردم! نه به کودکانان رحم می‌کنم و نه به پیرانان! بیگناهانان را به جای گناهکار مؤاخذه خواهم کرد و کافی است به کسی ظنین شوم. تحویل جلاّدانش خواهم داد، همه اینها از اختیارات من است و هر چه من مصلحت بدانم عین شرع است.»

حجاج در سال ۹۵ هجری و در سن ۵۴ سالگی مبتلا به دل‌درد شدیدی شد و پس از پانزده روز دست و پنجه نرم کردن با بیماری و مبتلا شدن به مرض لرزه و سردی اندام که هر چه آتش در اطرافش برمی‌افروختند باز گرم نمی‌شد سرانجام درگذشت. امام مسعودی رحمته الله علیه در مروج الذهب می‌نویسد حجاج در مدت ۲۰ سال حکومت خویش، ۱۲۰ هزار نفر را گردن زده و کشته بود و این تعداد غیر از کسانی بودند که در میدان جنگ علیه او دست به شمشیر برده و توسط سپاهیان او کشته شدند. در زندان‌های مختلطش ۵۰ هزار مرد و ۳۰ هزار زن بودند که ۱۶ هزار نفر آنان برهنه بودند. زندان‌های حجاج، سقفی برای جلوگیری از آفتاب تابستان و سرما و باران زمستان نداشت. خوراک زندانیان نانی بود از جو که با خاکستر و نمک مخلوط بود و پس از مدت کوتاهی، هر زندانی که از آن می‌خورد رنگ چهره‌اش سیاه می‌شد. در فهرست افراد فراوانی که در حکومت حجاج کشته شدند، نام افرادی همچون حضرت قبر رحمته الله علیه، غلام حضرت علی رحمته الله علیه، حضرت کمیل بن زیاد رحمته الله علیه و حضرت سعید بن جبیر رحمته الله علیه به چشم می‌خورد.

یکی دیگر از مهم‌ترین کسانی که به دست حجاج کشته شد، آخرین کسی که به دست حجاج کشته شد فقیه زاهد و عالم عابد و مفسر بزرگ قرآن حضرت سعید بن جبیر رحمته الله علیه بود. علاوه بر افراد نام برده حجاج همه افرادی را که به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله منتسب بودند، به‌ویژه سادات را به شهادت رساند که تعداد آنان به قدری زیاد است که امکان نوشتن آنها در چنین مجال مختصری میسر نیست. عامل مهم مهاجرت سادات به مناطق مختلف جهان از جمله

باش که خون فرزندان عبدالمطلب را نریزی. چون تاکنون هر فردی از طایفه‌ی ما که خون یکی از آنها را ریخته باشد، به سرعت از بین رفته است. در پایان نوشته بود: اما نباید این سخن را نزد کسی فاش کنی.

سبحان الله! در همان زمان که عبدالملک از شام این نامه را برای حجاج فرستاد، حضرت زین العابدین علیه السلام دست به قلم برد و نوشت: ... پس از بسم الله و درود و سلام بر حضرت فخر عالم علیه السلام، ای عبدالملک! تو امروز که فلان تاریخ است، در فلان زمان در باره‌ی ما چنین مطلبی را برای حجاج نوشتی. خداوند بزرگ به تو پاداش دهد. نامه را امضا کرد و به شام فرستاد.

زمانی که عبدالملک آن نامه را خواند، بسیار تعجب کرد. بار یک شتر، پول و کالا برای ایشان فرستاد و به غلام خود گفت به حضرت زین العابدین علیه السلام عرض کن که برای ما دعای خیر کند.

امام زبیر بن اسلم مکی رضی الله عنه نیز نقل کرده است که یک بار در محضر یکی از صحابه‌ی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، یعنی جابر بن عبدالله رضی الله عنه بودیم. حضرت زین العابدین، به حضرت محمد باقر رضی الله عنه فرزند خود گفت: برخیز و پشیانی عموی خود را ببوس. حضرت محمد باقر رضی الله عنه رفت و او هم سر حضرت جابر رضی الله عنه را بوسید. حضرت جابر رضی الله عنه نابینا بود. لذا او را شناخت. گفت: آن بچه چه کسی بود. حضرت زین العابدین رضی الله عنه فرمود: محمد، فرزند من بود. حضرت جابر رضی الله عنه بسیار خوشحال شد و حضرت محمد باقر رضی الله عنه را به تندی در آغوش گرفت و فرمود: ای محمد باقر! محمدی که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، به تو سلام می‌رساند. مردم بسیار تعجب کردند و گفتند: حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله چگونه به او سلام کرد؟ فرمود: یک بار در محضر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودم. حضرت حسین رضی الله عنه در آغوش ایشان بود و با او بازی می‌کرد. حضرت فخر عالم رضی الله عنه به من رو کرد و فرمود: ای جابر! این حسین رضی الله عنه است. پسری خواهد داشت به نام حضرت علی رضی الله عنه، در روز قیامت فرشته‌ای ندا

ایران فشار و خفقان بوده است که حجاج بن یوسف ثقفی بر آنان اعمال می‌کرده است.

می‌دهد و می‌گوید که: سید العابدین علیه السلام، به بهشت تشریف ببرد.
 باز هم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: ای جابر! زین العابدین علیه السلام نیز پسری به نام
 محمد علیه السلام خواهد داشت. اگر زنده بمانی و با آنان ملاقات کنی سلام من را به آنها
 برسان.

فرمود: ای جابر علیه السلام! پس از ملاقات با آنها، مدتی طولانی زنده نخواهی ماند.
 سبحان الله به نقل راوی، حضرت جابر علیه السلام پس از چهار روز درگذشت.
 نقل است که ولید بن عبدالملک بن مروان به حضرت زین العابدین علیه السلام حسادت
 برد و او را مسموم کرد. بنا به نقل دیگری، در شب هیجدهم محرم سال ۹۴ هجری،
 در سن شصت و یک سالگی شهید شد. در روز وفات وی، مدینه مانند روز وفات
 خلفا (ی راشدین) بود. در قبرستان بقیع در نزد حضرت حسن علیه السلام، عمویش، به خاک
 سپرده شد.

آنچه گذشت مختصری از زندگی، سرگذشت، و سخنان حضرت زین العابدین علیه السلام
 بود. امیدوارم از آن بهره ببرید و در پیشگاه خداوند بزرگ دعا می‌کنیم که:
 به خاطر اولاد حضرت محمد صلی الله علیه و آله ما را بیمارزد، بیماران ما را شفا دهد،
 ما را از مشکل و تنگنا نجات دهد.
 به راه راست هدایت کند و از بلا و مصیبت دنیا و آخرت نجات دهد. آمین

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

حضرت عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه

بسم الله الرحمن الرحيم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَسْمَاؤُهُ اَجِیْبٌ لِّلْدَّاعِیْ بِهَا دُعَاؤُهُ
نُمَّ صَلَاةٌ وَسَلَامٌ كَمَلَا مِنْهُ عَلٰی خَیْرِ نَبِیْ اُرْسِلَا
وَاٰلِهٖ وَصَحْبِهٖ وَجُنْدِهٖ وَصَالِحِیْ اُمَّتِهٖ مِنْ بَعْدِهٖۙ

بیاید در محفل و مجلس کنونی خود به محضر یکی از صالحان امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله برویم که در روزگار خویش، یگانه‌ی است، نجیب زاده‌ی عشیره، سرشناس دنیا و قیامت، امین ملت، دارای زهد و توان، فروشنده‌ی دنیا به قیامت و تارک دنیا بود. این شخصیت محبوب و ارجمند، جناب حضرت عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه است. حال به منظور گرفتن پند و عبرت، از آن پادشاه دنیا و دین و ستاره‌ی درخشان آسمان یقین، گوش دل بسپاریم و با ادب باشیم و دریابیم که آن شخصیت والا چگونه زندگی کرده، چه عدالتی به خرج داده و چگونه خلافت کرده است.

۱. اشعار مرحوم حضرت شیخ معروف نوده‌ی رحمته الله. شیخ معروف نوده‌ی (شیخ مارفی نودی) (زاده: ۱۷۵۳ - درگذشت: ۱۸۳۸) با نام کامل سید محمد مشهور به معروف پسر سید مصطفی پسر سید احمد رحمته الله، عالم مسلمان، شاعر کرد اهل سلیمانیه در کردستان عراق، پدر احمد سلیمانی، پدر بزرگ شیخ سعید و جد شیخ محمود برزنجی رحمته الله است. از آثار مشهور او می‌توان به فرهنگ کردی-عربی احمدی است که به صورت شعر برای کاک احمد شیخ (احمد سلیمانی) نوشته است. مولوی کرد رحمته الله نیز یکی از شاگردان شیخ معروف رحمته الله است.

حضرت عمر، پسر عبدالعزیز، پسر مروان رضی الله عنه است که در سال ۶۱ هجری قمری در شهر حلوان در سرزمین مصر متولد شد. مادر او دختر عاصم، فرزند حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه، است.

حضرت عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه صحابی نبود. اما محضر صحابه‌ی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را درک کرده بود و از حضرت انس بن مالک، حضرت صائب بن یزید، حضرت عبدالله بن جعفر، حضرت عامر بن سعد و چندین صحابه‌ی دیگر رضی الله عنهم حدیث روایت کرده است. او بسیار زاهد، عابد، مسلمان، صادق، و عادل بود. در ظاهر، پادشاه و خلیفه‌ی زمان بود، اما بسیاری از علما و اهل باطن گفته‌اند: حضرت عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه، یکی از اقطاب بود.

سرآغاز جوانی را کاملاً در رفاه به سر برده و لباس‌های بسیار فاخری را پوشیده بود. اما روزی که سلیمان بن عبدالملک،^۱ عمویش، فوت کرد و او را دفن کردند، در همان زمان، حضرت عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه را جانشین وی ساختند و با او بیعت کردند. اما از همان روز، حالش دگرگون شد و یک ذره هم از شریعت منحرف نشد.

هنگامی که رشد کرد، پدرش او را به مدینه فرستاد و در محضر حضرت عبیدالله بن عبدالله رضی الله عنه به تحصیل پرداخت. پس از وفات پدر، امام عبدالملک رضی الله عنه او را به دمشق برگرداند و فاطمه، دختر خود، را به عقد او درآورد. هنگامی که ولید بن عبدالملک رضی الله عنه خلیفه شد، حضرت عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه را حاکم مدینه ساخت. او در سال ۹۳ هجری قمری به شام بازگشت. چندان متدین، اهل عبادت، و متواضع بود

۱. سلیمان پسر عبدالملک (۵۴-۹۹ هجری) نواده‌ی مروان حکم از امویان بود که از سال ۷۱۵ تا ۷۱۷ میلادی (۹۶ تا ۹۹ هجری) خلافت کرد. سلیمان برادر کوچکتر خلیفه‌ی پیشین ولید پسر عبدالملک بود؛ در دوران خلافت سلیمان، گرگان و طبرستان به دست فرماندار مشرق، یزید بن مهلب، گشوده شد و قسطنطنیه به محاصره افتاد. او در رمله در فلسطین ماند و هنگام رسیدن به خلافت به دمشق نرفت؛ سلیمان می‌خواست به مرز امپراتوری بیزانس نیز حمله کند که در سال ۹۹ هجری/۷۱۷ میلادی فوت کرد. او پیش از مرگ، خلافت را به حضرت عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه وا گذاشت.

که حضرت انس بن مالک رضی اللہ عنہ فرمود است: پس از حضرت فخر عالم رضی اللہ عنہ، به هیچ امام جماعتی اقتدا نکرده‌ام که نمازش تا آن اندازه شبیه نماز حضرت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم باشد. امام احمد رضی اللہ عنہ، نیز فرموده است: در میان تابعین، غیر از قول حضرت عمر بن عبدالعزیز رضی اللہ عنہ، قول هیچ کسی به تنهایی سند نیست. امام شافعی رحمہ اللہ، نیز در ستایش حضرت عمر بن عبدالعزیز رضی اللہ عنہ، فرموده است: خلفای راشدین پنج نفرند: حضرت ابوبکر، عمر، عثمان، علی، و عمر بن عبدالعزیز رضی اللہ عنہ.

حضرت مالک بن دینار رضی اللہ عنہ نیز که یکی از افراد والا مقام مسلمانان است، درباره‌ی زهد، تقوا، و عبادت حضرت عمر بن عبدالعزیز رضی اللہ عنہ گفته است: مردم می‌گویند: امام مالک بن دینار رضی اللہ عنہ زاهد است. اما زاهد حقیقی و عابد بزرگ، حضرت عمر بن عبدالعزیز رضی اللہ عنہ است. هر مسلمانی به ویژه پادشاه سلطان، وزیر، رئیس و کارگزاران باید در زمینه‌ی ترک دنیا، عدالت، از حضرت عمر بن عبدالعزیز رضی اللہ عنہ پیروی کنند.

حضرت شیخ سعدی رحمہ اللہ، در کتاب بوستان فرموده است: یکی از افراد سرشناس هنگام بحث از حضرت عمر بن عبدالعزیز رضی اللہ عنہ گفته است: او به قدری مواظب قلب خود بود و آن را تحت فشار قرار می‌داد که تاکنون هیچ پادشاهی این گونه دیده نشده است.

او گفته است: یک سال قحطی و خشکسالی شد. رنگ و روی مردم از گرسنگی، زرد و لاغر شد. وقتی که مردم را در این حال دید، گفت: چگونه مردم این‌گونه در تنگنا باشند و من در رفاه باشم؟ نگرینی در انگشترش بود که هیچ جواهر فروشی تا آن روزگار چنین جواهری را ندیده بود و چندان پولی هم نداشت که چنان جواهری را بخرد. آن جواهر، شب‌ها مانند روز می‌درخشید و پیرامون خود را روشن می‌ساخت.

او می‌گفت: اگر کسی مسلمان واقعی باشد، چگونه مانند حضرت عمر بن عبدالعزیز رضی اللہ عنہ خواهد بود که ببیند مردم آب تلخ و ناگوار می‌خورند، اما خودش آب شیرین بنوشد.

این بود که امر کرد که آن انگشتری را بفروشند و پول آن را در میان افراد غریب،

یتیم، و بینوا تقسیم کنند. نقل است که برخی از خویشاوندان و وزرایش، او را سرزنش کردند و گفتند: چرا آن را فروختی؟ دیگر چنین چیزی به دست تو نمی‌رسد.

او نیز در حالی که باران اشک، مانند اشک شمع بر گونه‌هایش سرازیر می‌شد، می‌فرمود: بسیار زشت است که امیر و بزرگ زمان، لباس زیبا را بر تن کند و ملت نیز گرسنه باشند. ای کسانی که به خاطر فروش آن انگشتی نسبت به من حسادت می‌ورزید! و من را سرزنش می‌کنید! هیچ اشکالی ندارد که من انگشتی نداشته باشم، اما نباید مردم دل‌نگران باشند.

این است که حضرت سعدی رحمه الله فرموده است: خوشبخت، امیر و بزرگی است که برای زندگی و آسایش مردم تلاش کند و تنها غم زندگی خود را نخورد. یک بار در سخنرانی و خطبه‌ی خود فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يُعَذِّبُ الْعَامَّةَ بِعَمَلِ الْخَاصَّةِ وَلَكِنْ إِذَا أَظْهَرِ
الْمَعَاصِيَ فَلَمْ يَنْكُرُوا فَقَدْ اسْتَحَقَّ الْقَوْمُ جَمْعًا الْعُقُوبَةَ»

ای مردم! خداوند تعالی عموم مردم را به خاطر عمل و کار خواص آنها عذاب نمی‌دهد. اما هر گاه گناهان نمایان شود ولی آنان آن گناهان را ترک نکنند، همه‌ی قوم (اعم از عوام و خواص) مستحق مجازات می‌شوند.

همان گونه که اکنون، اکثر مردم این روزگار به خاطر بدکرداری برخی از آنها، دچار گرفتاری و بلا شده‌اند. پناه بر خدا از عذاب آخرت.

حضرت عمر بن عبدالعزیز رحمه الله چندان متواضع و فروتن بود که نقل است: شبی مهمان داشت. پس از نماز عشاء، مشغول نوشتن یک مطلب بود. مهمان او نشسته بود. چراغ او داشت خاموش می‌شد. مهمانش گفت: اجازه دارم چراغ را درست کنم؟ در جواب گفت: مروت نیست که مهمان را به کار گرفت. مهمان گفت: آیا خدمتکار شما را بیدار کنم؟ فرمود: نه، الآن خوابیده است.

لذا خودش برخاست و چراغ را درست کرد و دوباره آن را روشن ساخت. مهمانش بسیار تعجب کرد که خلیفه‌ی مسلمانان این همه فروتن و متواضع باشد.

لذا گفت: چگونه چنین چیزی شدنی است که ما بیکار باشیم و خود شما کارهایتان خود را انجام دهید؟

در جواب فرمود: چرا نمی‌شود؛ وقتی که برخاستم و کار را انجام دادم، باز هم عمر رضی اللہ عنہ بودم و اکنون نیز همان عمرم و هیچ کوچک نشده‌ام. بهترین عبد و بنده‌ی ارجمند و بزرگ در نزد خدا کسی است که فروتن و متواضع باشد.

نقل است که در عدالت بی نظیر بود. به نقل حسن قصاب، در زمان خلافت حضرت عمر بن عبدالعزیز رضی اللہ عنہ از کنار گله‌ای عبور کردم و دیدم که گرگ و گوسفند با یکدیگر می‌چریدند و این سو و آن سو می‌رفتند. ابتدا فکر کردم که آن گرگ‌ها، سگ هستند. از چوپان پرسیدم: به این همه سگ چه نیازی داری؟ او در جواب گفت: آنها سگ نیستند! همه‌ی آنها گرگ هستند.

گفتم: سبحان الله! گرگ و گوسفند با هم هستند و به گوسفندان هم آسیبی نمی‌رسد؟

چوپان گفت: پسر! اگر بزرگ مملکت خوب و عادل باشد، نه تنها گوسفند، بلکه هیچ کس زبانی نمی‌بیند. چون امیر و بزرگ مانند سر است. اگر انسان، سالم باشد، همه‌ی بدن نیز سالم خواهد بود.

یک بار مردی از خویشاوندان وی فوت کرده بود. لذا به گورستان رفتند و او را به خاک سپردند و برگشتند. اما حضرت عمر بن عبدالعزیز رضی اللہ عنہ که خلیفه‌ی زمان بود، عقب ماند. مردم بسیار انتظار کشیدند تا بازگشت. به او عرض شد: چرا عقب ماندید؟ فرمود: ای مردم! هنگام بازگشت، قبری من را صدا زد و گفت: چرا سؤال نمی‌کنی تا ببینی این قبرستان با خویشاوندان تو چه کار کرده است؟ گفتم: اکنون بگو تا بدانم. گفت: کفنشان پوشیده، بدن‌شان از هم گسیخته، خونشان مکیده شده، گوشت بدنشان فرسوده شده است. دست‌شان از ساعدشان، ساعدشان از بازویشان، بازویشان از شانه‌هایشان، کمرشان از ران‌شان، ران‌شان از زانوهایشان، زانوهایشان از قوزکشان و قوزکشان از پایشان جدا شده است. سپس به گریه افتاد و فرمود: آگاه باشید که بقای دنیا بسیار اندک است، آن کسی که در این دنیا عزیز و ارجمند باشد، خوار و ذلیل،

غنی آن فقیر، جوانِ آن پیر می شود و زنده‌ی آن می میرد. پس رو آوردن دنیا به شما، شما را فریفته نسازد؛ به ویژه آنکه می دانید که به سرعت به شما پشت می کند. فریب خورده کسی است که گول دنیا را بخورد. کجایند ساکنان دنیا که شهرهای دنیا را ساختند، و ایجاد کردند، درختانش را کاشتند و چند روزِ محدود و مختصر در آن اقامت ورزیدند. دنیا نیز آنان را به وسیله‌ی سلامتی و تندرستی فریب داد و آنها نیز فریب سرزندگی خود را خوردند و لذا سرشار از گناه شدند و مدتی نگذشت اجل مهمان آنها شد و مُردند. اکنون شما که اطلاع ندارید که قبر چه بلایی بر سر بدن‌های آنان آورده است! کرم چگونه گوشت و پوستشان را خورده است! آنان در دنیا بر روی تشک و فرش می خوابیدند، خدمتکار داشتند، و همسایگان به آنان احترام می گذاشتند. اما اکنون به جایگاه و منازل و خانه‌هایشان بنگرید که چه قدر به هم نزدیکند. از ثروتمندان آنان سؤال کنید که آیا چیزی برای آنها باقی مانده است؟ یا ببینید که فقرای آنان در قبر چه حالی دارند؟ در مکافات گناه چه بلایی بر سر آنان آمده است؟

در باره‌ی زبانی از آنها سؤال کنید که با آن سخن می گفتند. از چشم‌هایشان سؤال کنید که به وسیله‌ی آنها به لذت‌ها نگاه می کردند. از آنها در باره‌ی پوست‌های نازک، صورت‌های نیکو، و بدن‌های لطیف سؤال کنید که کرم‌های موجود در گور با آنها چه کردند؟ ای وای! رنگشان تغییر کرده، گوشت بدنشان خورده شده، سر و صورتشان زشت شده، کمر آنها شکسته، و اندامشان از هم جدا گشته است.

خدمتکار و کُلْفَت در اطراف آنها وجود ندارد، مال و ثروت در کنار آنها نیست. خدا می داند که برای آنان فرشی پهن نشده است، برای آنان پستی گذاشته نشده است و نهالی را بر روی گورشان نکاشته‌اند. آیا آنان در منازل خلوت و صحرا نیستند؟ آیا شب و روز بر آنان یکسان نیست؟ و همه‌ی آنها آشکارا مانند هم در جای تاریک نخوایده‌اند؟ آیا کسی از آنها می تواند کاری را انجام دهد؟ آیا از خویشاوندان خود دور نشده‌اند؟ آیا دهان آنان پر از چرک و خونابه نیست؟ آیا جانور درون گور بر بدن آنها رفت و آمد نمی کند؟ همسر بسیاری از آنها دوباره ازدواج نمی کند، فرزندان آنها در کوچه پس کوچه‌ها قدم نمی زند؟ وارثان آنها دارایی‌شان را مطابق میل خود تقسیم

نمی‌کنند؟ باغ و مزرعه‌ی آنان را نمی‌فروشند؟

با این حال و با وجود این، کسی که در زمان حیات خود عبادت، عمل نیک، خیرات، خدمت به پدر و مادر، جلب رضایت همسایگان، و... را انجام دهد و نسبت به مردم بدی انجام نداده باشد، قبر او به باغ و بوستان تبدیل می‌شود و زندگی خوب و خوشی را خواهد داشت. اما کسی که در زندگی، به عبادت خدا نپرداخته باشد و رو به سوی خوبی و انسانیت قدم بر نداشته باشد، پناه بر خدا، چه حالی در قبر خواهد داشت. لذا با گریه خطاب به مردم گفت:

«يَا سَاكِنَ الْقَبْرِ عَدَا، مَا الَّذِي عَرَّكَ مِنَ الدُّنْيَا هَلْ تَعْلَمُ أَنَّكَ تَبْقَى أَوْ تَبْقَى لَكَ»

ای کسی که در آینده‌ی نزدیک ساکن قبر می‌شوی! چه چیزی در دنیا تو را فریب داده است: آیا می‌دانی که تو برای دنیا ماندگار خواهی شد یا دنیا برای تو ماندگار خواهد بود؟

ای کسی که پس از مرگ پدر، برادر، و فرزند چشم آنها را بر هم می‌نهی و آنان را غسل می‌دهی! ای کسی که مرده را کفن می‌کنی و به قبرستان می‌بری! ای کسی که آنها را در قبر می‌گذاری و برمی‌گردی! زنهار! زنهار! پس از آن، خاک من را صدا زد و گفت: ای عمر! باید کفن‌هایی داشته باشی که پوسیده نشوند. گفتم: چه کفن‌هایی پوسیده نمی‌شوند؟ گفت: پرهیزکاری به خاطر خدا و عمل نیک. گفت:

«قَالَ يَا عُمَرُ إِنَّمَا أَنْتُمْ فُرُوعُ أَصُولٍ قَدْ مَضَّتْ فَمَا بَقَاءُ فُرُوعٍ بَعْدَ ذَهَابِ أَصْلِهِ»

ای عمر رضی اللہ عنہ! شما شاخه‌های ریشه‌هایی هستید که آن ریشه‌ها رفته‌اند. بقای شاخه‌ها نیز پس از ریشه‌ها چه قدر است؟

لذا هر کس که طالب بهشت و گریزان از جهنم است، آن هم پیش از پایان یافتن

فرصت و انجام شدن کار! اکنون توبه مورد قبول است و گناهان آمرزیده می‌گردند. شما را به تقوای خداوند، ملازمت بر طاعت وی، و توبه از گناهان سفارش می‌کنم. چون اولیای خدا، با تقوی او، از خشم او نجات یافتند. ولایت او به وسیله‌ی تقوا برای آنها تحقق یافت. به وسیله‌ی تقوا همراه انبیای خدا شدند و به خالق نگریستند. بدانید که فرشتگان خداوند نگهبان و مراقب شما هستند. از همه‌ی کارهایی که انجام می‌دهید، اطلاع دارند. پس، از آنان شرم کنید و با معصیت خداوند آنان را اذیت نکنید. نگویید که دشمن ما بدتر از ما است و هرگز بر ما پیروز نمی‌شوند؛ حتی اگر گناه بورزیم. چه بسا اقوامی که به دلیل گناهانشان، تحت سیطره‌ی افرادی بدتر از خود قرار گرفتند. از اینکه خداوند مجازات شما را به تأخیر می‌اندازد، فریفته نشوید. چون کسی بر عقوبت شتاب به خرج می‌دهد که بترسد زمان از دست برود. (در حالی که خداوند مالک و صاحب زمان است.)

سپس گفت: من این سخن را به شما می‌گویم و با این حال، سراغ ندارم که کسی از شما گناهی بیشتر از من داشته باشد. لذا از خداوند درخواست آمرزش می‌کنم و در پیشگاه او توبه می‌کنم. حضرت عمر بن عبدالعزیز رحمته الله با سی و نه سال و شش ماه سن در شهر دیر سمعان،^۱ در روز بیستم رجب سال ۱۰۱ هجری، از طرف خویشاوندان اموی خود مسموم شد و در گذشت. مدت خلافت وی، دو سال سه ماه و هشت روز بود. درست به اندازه‌ی مدت خلافت حضرت ابوبکر رضی الله عنه.

آنچه گذشت مختصری از زندگی و سرگذشت و به ویژه برخی از اندرزهای ارزشمند حضرت عمر بن عبدالعزیز رحمته الله بود. امیدوارم از آن بهره‌مند شده باشید.

۱. دَیْرُ سَمْعَان: دَیْرُی است در نواحی دمشق در جای بسیار خوش آب و هوایی قرار دارد و در نزدیکی آن قبر حضرت عمر بن عبدالعزیز رحمته الله واقع است و اما آن دَیْرُی که در جبل لبنان است دَیْرُ دیگری است و این سمعان که دیر به او منسوب است یکی از بزرگان نصاری است و می‌گویند او شمعون الصفا است دَیْرهای دیگری به شمعون نسبت داده‌اند.

شَمْعُون الصَّفا، بزرگ حواریون و وصی حضرت عیسی علیه السلام بود. مسیحیان او را شمعون پطرس می‌نامند.

در پایان از خداوند بزرگ مسألت می‌کنم که ما را بیمارزد.

ما را از ایمان بهره‌مند سازد.

بیماران ما را شفا دهد.

از بلا و مصیبت دنیا و قیامت حفظ کند. آمین

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

حضرت ابوسعید ابوالخیر رضی الله عنه

بسم الله الرحمن الرحيم

أَحْمَدُ رَبِّي حَالَةَ الضَّرَاءِ حَمْدِي لَهُ فِي حَالَةِ السَّرَاءِ
لَا أَحْمَدُ مَنْ يَعْبُدُ رَبَّهُ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ وَإِنْ كَمَا قَدْ أَنْزَلَ
ثُمَّ أَصَلَّى مَعَ سَلَامٍ لَا يَفِي بِحَضْرِهِ نَطَاقُ نُطْقِ الْأَحْرَفِ
عَلَى النَّبِيِّ أَحْمَدُ الْمُخْتَارِ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ الْأَخْيَارِ

چراغ فروزان این محفل و مجلس، زندگی، سرگذشت، سخنان، و کشف و کرامات یکی از ستارگان درخشان آسمان دین، چراغ روشنایی بخش شب تاریک زندگی، ملوان دریای عبادت، ناخدای کشتی شریعت، و پوینده‌ی دریای طریقت است؛ این شخصیت پر برکت و پر خیر، شیخ ابوسعید ابوالخیر رضی الله عنه است. حال، با ادب و وقار فراوان به سخنانش گوش فرا دهیم و از آنها و پند و اندرز بگیریم.

۱. شعر از علامه بیتوشی رحمته الله، از کتاب کفایة.

علامه عبدالله بیتوشی رحمته الله یکی از دانشمندان به نام سده دوازده و سیزدهم هجری قمری اهل شهرستان سردشت روستای بیتوش است.

بیتوشی دارای آثار متعددی در حوزه های مختلف علمی و فرهنگی و ادبی دارد که اکثر آثار این دانشمند بزرگ به زبان عربی است و تاکنون بیش از ۱۲ جلد از آثار آن در کشورهای مختلف از جمله سوریه، لبنان، عربستان به چاپ رسیده و حتی برخی از آثار وی نیز در کشور ایران چاپ شده است.

نام شیخ ابوسعید ابوالخیر، فضل الله ﷺ و در روز یکشنبه اول ماه محرم سال ۳۵۷ هجری، در شهر میهنه در خراسان متولد شده است. از همان کودکی، آثار بزرگی در سیمایش نمایان بود. پدرش او را برای تحصیل، نزد شیخ ابو محمد غنازی ﷺ، که یکی از قاریان و قرآن شناسان خراسان و فردی بسیار پارسا و پرهیز کار بود، برد. در محضر این شخصیت والا، قرآن را ختم کرد. شیخ ابوسعید ﷺ می فرمود: هنگامی که به تحصیل قرآن مشغول بودم، پدرم من را همراه خود به نماز جمعه می برد. روزی در مسیر حرکت با شیخ ابوالقاسم ﷺ ملاقات کردیم که یکی از نامدارترین علمای آن روزگار و بزرگترین شیخ طریقت آن ایام بود. پدرم دست او را بوسید. همین که من را دید، پرسید: آن پسر، پسر چه کسی است؟

پدرم گفت: غلام شما، پسر من است.

شیخ ابوالقاسم ﷺ بیشتر جلو آمد و بسیار من را نگاه کرد و چشمان او پر از اشک شد.

سپس گفت: ای ابوالخیر ﷺ! تاکنون می گفتم: اگر آن جمع علما از بین بروند و بمیرند دنیا تهی می شود و مرید و درویش ها، بی سرپرست می مانند. اما شکر خدا اکنون که پسر تو را دیدم، دلم آرام گرفت و اندوه و غم من از میان رفت. چون در چشمان این پسر تو ولایت می بینم. پس از پایان نماز جمعه، نزد من بیایید. پس از نماز جمعه، همراه با پدرم، به محضر ایشان رفتیم.

شیخ ابوالقاسم ﷺ خطاب به پدرم فرمود: پسر تو را روی شانه های خود بگذار تا آن قرص نان را از روی آن طاقچه بردارد! من هم بر روی شانه های پدرم رفتم و زمانی که آن قرص نان را از روی طاقچه برداشتم، هنوز داغ بود.

شیخ ابوالقاسم ﷺ آن را از دست من گرفت. چشمانش پر از آب شد. آن را نصف کرد.

یک تکه از آن را به من داد و فرمود: بخور. من نیز آن را خوردم. نصف دیگر آن را خودش خورد. سپس به پدرم نگاه کرد و فرمود: مدت فراوانی است که آن قرص نان را در آن طاقچه گذاشته ایم. چون به ما وعده داده شده بود که اگر کسی آن قرص نان را

بردارد و در دستش داغ شود او دنیا را سرشار از دینداری می‌کند. اکنون الحمدلله در دست پسر تو داغ شد و این مژده نصیب او شد. سپس به من فرمود:

«سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ عَلَى حِلْمِكَ بَعْدَ عِلْمِكَ. سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ عَلَى عَفْوِكَ بَعْدَ قُدْرَتِكَ»

شیخ ابوسعید رضی الله عنه فرموده است: پس از آن روز زیاد به محضرش می‌رفتم و مطالب فراوانی را از او می‌آموختم.

یک بار فرمود: پسر! این حدیث حضرت محمد صلی الله علیه و آله را از یاد نبر که خداوند بزرگ در شب معراج فرمود:

«يَا مُحَمَّدُ مَا يَتَقَرَّبُ الْمُتَقَرَّبُونَ إِلَى بَيْتِي أَدَاءِ مَا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِمْ وَلَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ إِلَى النَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ لَهُ سَمْعًا وَبَصَرًا وَيَدًا وَوَعْدًا فَيَسْمَعُ وَبِي يَبْصُرُ وَبِي يَأْخُذُ»^۱

ای محمد! هیچ کس به اندازه‌ی ادای آنچه بر او فرض کرده‌ام، به من نزدیک نمی‌شود. بنده با انجام دادن نوافل به صورت پیوسته به من نزدیک می‌شود تا آنکه او را دوست بدارم. زمانی هم که او را دوست داشته باشم به شنوایی، بینایی، دست او قدرت می‌دهم. تا مطابق امر من بشنود، ببیند، و اقدام کند.

شیخ ابوسعید رضی الله عنه، هنگامی که تحصیل صرف و نحو را به پایان برد، برای تحصیل فقه نزد عالم نامدار، امام ابو عبدالله حوصری رفت که شاگرد امام مُزَنی رضی الله عنه، یعنی شاگرد امام شافعی رضی الله عنه بود. پس از او به محضر عالم نامدار، شیخ ابوبکر قفال رضی الله عنه^۲

۱. با لفظی مشابه، به روایت بخاری ۲۳۸۴/۵، ح ش ۶۱۳۷؛ ابن حبان ۵۸/۲، ح ش ۳۴۷؛ بیهقی ۲۱۹/۱۰، ح ش ۲۰۷۶۹؛ ابونعیم، در: حلیة ۴/۱.

۲. ابوبکر قفال رضی الله عنه (۳۲۷ - ۴۲۷ - ۴۱۷) قمری، فقیه شافعی. برای تمییز بین او و قفال شاشی یا قفال کبیر رضی الله عنه به قفال صغیر معروف شد. اهل مرو بود و شغل او قفل‌سازی. چون به سی سالگی رسید به فراگیری علوم اسلامی روی آورد. وی فقه را از ابی زید فاشانی

رفت. پنج سال هم در محضر شیخ ناصر مروزی، شیخ محمد جوینی، شیخ ابوعلی شنجی رحمۃ اللہ علیہ تحصیل کرد که هر یک از آنان در پایان عمر، پیشوای جهانی شدند. برای تحصیل تفسیر به سرخس رفت و در محضر ابوعلی رحمۃ اللہ علیہ تفسیر خواند.

سپس اجازه‌ی نشر علم و ارشاد را از محضر شیخ عبدالرحمن سلمی رحمۃ اللہ علیہ گرفت که او هم از شیخ ابوالقاسم نصرآبادی، از شیخ جنید بغدادی، از سرّی سقطی، از معروف کرخی، از حضرت جعفر صادق، از حضرت محمد باقر، از حضرت زین العابدین، از حضرت حسین، از حضرت علی علیه السلام، و او نیز از محمد المصطفی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم دریافت کرده است.

شیخ ابوسعید ابوالخیر رحمۃ اللہ علیہ فرموده است: یکی از تفاوت‌ها و تمایزهای میان انبیا و اولیا، آن است که به انبیا امر شده است که معجزه نشان دهند، اما تا جایی که امکان دارد، اولیا باید کرامات خود را پنهان سازند. با این حال، گاهی بر دست صالحان، کرامت و امور خارق‌العاده رخ می‌دهد. برای نمونه، شیخ امیر ابوعلی رحمۃ اللہ علیہ گفته است: زمانی که شیخ ابوسعید رحمۃ اللہ علیہ به شهر طوس آمد، من تازه در حال رشد و بلوغ بودم. همراه با پدرم به محضر شیخ ابوسعید رحمۃ اللہ علیہ رفتم. مردم فراوانی جمع شده بودند و همه جا پر از مردم بود و جایی برای مردم باقی نبود. به وعظ مردم مشغول بود. همه‌ی مردم می‌گریستند. در آن هنگام بچه‌ی کوچکی روی پشت بام از دست مادرش رها شد و به طرف زمین پرت شد. شیخ ابوسعید رحمۃ اللہ علیہ فوراً فرمود: بگیر.

مروزی رحمۃ اللہ علیہ آموخت و از او، و از خلیل بن احمد سجزی رحمۃ اللہ علیہ حدیث شنید. در فقه و تقوی مشهور زمان خود بود. فتاوا و گفته‌های او در کتب فقهی آمده است. در ترویج مذهب شافعی زحمت بسیار کشید و مرجع استفاده بسیاری از بزرگان شد که هر یک توانستند علوم را در اطراف پراکنده سازند. ابو عبدالله محمد بن عبدالملک مسعودی و ابو علی حسین بن شعیب سنجی مروزی و ابوالقاسم عبدالرحمان بن محمد بن فوران مروزی رحمۃ اللہ علیہ از وی فقه آموختند. فقال رحمۃ اللہ علیہ شیخ شافعی‌ها در خراسان و صاحب طریقه خراسانین بود. در سجستان درگذشت، و قبر او در آنجا زیارتگاه است. از آثار وی: "شرح فروع محمد بن الحدّاد المصری"، در فقه است.

به فرمان خدا، دو دست غیبی آن بچه را گرفتند و روی زمین گذاشتند. مردم بیشتر گریه کردند و به توبه و پشیمانی پرداختند.

حضرت امام الحرمین ابوالمعالی جوینی رحمته الله،^۱ نیز فرموده است: هنگامی که شیخ ابوسعید رضی الله عنه به نیشابور آمد، پدرم بسیار منکرش بود و بسیار ناخرسند بود. کسی نمی توانست آشکارا نزد او از شیخ ابوسعید رضی الله عنه نام ببرد. اما با تعجب فراوان، روزی پس از نماز صبح فرمود: خود را آماده کن تا به زیارت شیخ ابوسعید رضی الله عنه برویم.

همراه با پدرم به خانقاه شیخ ابوسعید رضی الله عنه رفتیم. هنگامی که به در خانقاه رسیدیم، شیخ ابوسعید رضی الله عنه با صدای بلند فرمود: ای خلیل خدا نزد حبیب خدا بیا.

امام الحرمین رحمته الله فرمود: بسیار تعجب کردم. نفهمیدم که چرا شیخ ابوسعید رضی الله عنه چنین گفت. هنگامی که پدرم وارد شد، شیخ ابوسعید رضی الله عنه تنها بود و مریدان خود را فرا خواند و فرمود: به من کمک کنید. دو نفر به کمک او آمدند او را بلند کردند و پدرم را در آغوش گرفت و سپس نشستند. مدتی با هم گفت و گو کردند. آنان در حال گفت و گو بودند که استاد امام ابوالقاسم قشیری رحمته الله وارد شد. مدتی با هم گفت و گو کردند.

استاد قشیری رحمته الله رفت. پدرم از پشت او را نظاره می کرد. شیخ ابوسعید رضی الله عنه به آهستگی در گوش پدرم چیزی گفت: پدرم برخاست و پای شیخ ابوسعید رضی الله عنه را به شدت بوسید.

۱. عبدالملک بن عبدالله بن یوسف جوینی مشهور به امام الحرمین جوینی رحمته الله متکلم، دانشمند و فقیه مسلمان شافعی مذهب، از مدرسین معروف نظامیه نیشابور بود. او شاگردانی بسیاری را درس داد. ایشان در ۱۸ محرم ۴۱۹ هجری قمری در جوین دیده به جهان گشود. پدر وی رکن الاسلام ابو محمد جوینی رحمته الله و عمویش علی بن یوسف جوینی رحمته الله هر دو از علما و فقهای بزرگ دوران خود بودند. امام الحرمین رحمته الله در کودکی در محضر پدرش یادگیری فقه را آغاز کرد تا آنجا که تمامی تألیفات او را بازبینی کرد و بر تحقیقات پدرش افزود. بیست ساله بود که پدرش از دنیا رفت و او بر کرسی تدریس پدر نشست. او از استاد ابوالقاسم اسکافی اسفراینی رحمته الله در مدرسه بیهقی علم اصول آموخت و از ابونعیم اصفهانی رحمته الله کسب فیض نمود و اجازه دریافت کرد.

بسیار تعجب کردم. سپس خدا حافظی کردیم و برگشتیم.
 به پدرم گفتم: پدر! امروز سه کار عجیب را دیدم. یکی اینکه تو تاکنون منکر شیخ ابوسعید رضی الله عنه بودی. اما امروز صبح فرمودی: بیا به ملاقات شیخ برویم.
 دوم اینکه، وقتی به خدمتش رفتیم، فرمود: ای خلیل خدا نزد حبیب خدا بیا.
 سوم اینکه، وقتی که استاد قشیری رضی الله عنه رفت، تو از پشت سر به او نگاه می کردی و شیخ ابوسعید رضی الله عنه هم در گوش تو چیزی گفت و تو هم پای او را بوسیدی.

پدرم فرمود: توضیح می دهم که علت این کارها چه بود. دیشب در خواب به جایی بسیار خوش و خرم رفتم. دیدم که شیخ ابوسعید رضی الله عنه مجلس وعظ را در آنجا برپا کرده بود. مردم فراوانی در خدمتش بودند. چون بسیار از او متنفر بودم، از او نگاهم را برگرداندم. شنیدم که صدایی از غیب من را فراخواند و گفت: آیا از کسی رو برمی گردانی که امروزه در روی زمین مانند حبیب خدا است؟ وقتی آن صدا را شنیدم، با خود گفتم: اگر او مانند حبیب خدا است، من مانند چه کسی هستم؟ آن صدا گفت: تو مانند خلیل خدایی.

از خواب بیدار شدم و به قدرت خدا هر نوع حالت انکاری از دل من زدوده شده بود. صبح هم که به خدمتش رفتیم، آن چه را که در خواب شنیده بودم، آشکارا بر زبان آورد و فرمود: ای خلیل خدا! نزد حبیب خدا بیا.

هنگامی هم که استاد ابوالقاسم قشیری رضی الله عنه رفت، از پشت او را نگاه کردم و با خود گفتم: اگر درجه‌ی شیخ ابوسعید رضی الله عنه مانند حبیب خدا است، و درجه‌ی من مانند خلیل خداست، درجه‌ی شیخ ابوالقاسم قشیری رضی الله عنه چگونه است؟ شیخ ابوسعید رضی الله عنه در گوش من گفت: درجه‌ی او مانند کلیم الله است. به همین خاطر از شادی و خوشحالی شیخ ابوسعید رضی الله عنه را بوسیدم.

گفتم: چگونه این امر را قبول کنم؟

پدرم گفت: مگر حضرت محمد صلی الله علیه و آله نفرموده است که:

«عَلَمَاءُ أُمَّتِي كَأَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ»^۱

علمای امت من مانند پیامبران بنی اسرائیل اند.

باز هم نقل است که شیخ ابومحمد جوینی رضی الله عنه، وکیلی زرتشتی داشت. بسیار تلاش کرد تا او را مسلمان کند؛ اما نشد. روزی به او گفت: اگر مسلمان شوی، یک‌سوم دارایی خود را به تو می‌دهم. آن زرتشتی گفت: دین خود را با همه‌ی دنیا عوض نمی‌کنم. شیخ ابومحمد رضی الله عنه گفت: نصف دارایی خود را به تو می‌دهم. اما آن زرتشتی جواب مثبت نداد. شیخ ابومحمد به محضر شیخ ابوسعید رضی الله عنه رفت. آن زرتشتی گفت: من هم می‌روم تا ببینم این شیخ ابوسعید رضی الله عنه چه می‌گوید که این همه مردم جمع می‌شوند. رفت و در پشت یک ستون خود را نهان ساخت. زمانی که شیخ رضی الله عنه به سخن پرداخت، به آن ستون نگاه کرد و فرمود: ای برادر زرتشتی! از پشت آن ستون بیرون بیا. او نیز ناچار بیرون آمد و به محضر شیخ ابوسعید رضی الله عنه آمد. او نیز فرمود: بگو.

گفت: چه بگویم؟ گفت: بگو؛

من گبر بودم کنون مسلمان گشتم بد عهد بودم کنون به فرمان گشتم
آن زرتشتی این سخن را با خرسندی تمام گفت. سپس شیخ ابوسعید رضی الله عنه فرمود:
نزد ابومحمد جوینی رضی الله عنه برو تا قواعد دین اسلام را به تو بیاموزد. این امر را هم به او بگو که: آیا ندانسته است که:

«إِنَّ الْأُمُورَ مُوقُوفَةٌ عَلَى أَوْقَاتِهَا فَإِذَا دَخَلَ الْوَقْتُ لَا يَحْتَاجُ إِلَى ثُلُثِ
الْمَالِ وَلَا إِلَى نِصْفِهِ وَلَا ثُلُثِيهِ»

هر کاری در گرو زمان خویش است. هر گاه زمان آن فرا برسد، نه نیازی به

یک سوم دارایی دارد، نه نصف، و نه دو سوم آن.

شیخ ابومحمد رضی الله عنه نیز بسیار خرسند شد و اعتقادش به شیخ ابوسعید رضی الله عنه بیشتر

هم شد.

باز هم از چندین عالم بزرگ آن روزگار نقل شده است که شیخ ابوسعید رحمته الله زمانی که در شهر نیشابور بود، همه‌ی علمای مذاهب مختلف، مرید او شدند. به ویژه چهار نفر که ابوبکر^۱ هم بودند که در شهر نیشابور وفات کردند و بسیار عالم بودند. به گونه‌ای که نقل شده آن چهار نفر به قدری بزرگ بودند که اگر کسی دچار مشکل و گرفتاری می‌شد، نزد آنان می‌رفت و آنها را نزد خدا وسیله می‌ساخت و نجات می‌یافتند.

یک بار یکی از آن چهار عالم، که قاضی ابوبکر حیره‌ای رحمته الله بود، همه‌ی علمای آن منطقه را دعوت کرده بود. شیخ ابوسعید رحمته الله نیز حضور داشت. بنا به عادت علما، به مذاکره و مباحث علمی پرداختند و هر کس مطابق مذهب خود دلیل و سندی ارائه می‌داد و دلیل سایر علما را ابطال می‌ساخت. سرانجام تصمیم گرفتند که شیخ ابوسعید رحمته الله را حکم قرار دهند تا با قرآن استخاره کند، و به نام هر مذهبی قرعه در آمد، آن مذهب از همه، صادق‌تر باشد.

نام مذاهب نوشته شد و آنها را در ظرفی گذاشتند و شیخ ابوسعید رحمته الله هم قرآنی را آورد و پس از بسم‌الله، آن را باز کرد و این آیه آمد که:

﴿وَيَسْتَبِشِرُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قَوْلُ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ﴾^۲

و از تو می‌پرسند که آیا آن حق است؟ بگو آری سوگند به پروردگارم که آن

حق است، و شما گزیر و گریزی ندارید.

شیخ ابوسعید رحمته الله که قرآن را برایش آوردند فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای کار خیر همیشه طرف راست را جلو می‌انداخت. لذا در هنگام استخاره، صفحه‌ی طرف راست را نگاه کرد. سپس فرمود:

۱. چهار نفر در شهر نیشابور ابوبکر نام داشتند.

۳. سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۵۳.

«إِنَّ اللَّهَ وَثَرٌ يُحِبُّ الْوَثَرَ»^۱

خداوند یکتا است و یکتا را دوست دارد.

لذا از طاق (= عدد فرد) شروع می‌کنم. هفت آیه را شمرد و ابتدای آیه‌ی هفتم را خواند که همان آیه‌ی نامبرده بود. سپس به نیت مذهب امام شافعی رحمته الله قرعه برداشت. قرعه به نام این مذهب بیرون آمد. همه‌ی علما شگفت‌زده شدند و پذیرفتند که مذهب امام شافعی رحمته الله بسیار حق است.

پند و اندرز موجود در این داستان آن است که اگر دچار گرفتاری، و مشکلی شویم، تفأل^۲ به قرآن روا است. چون در آن هنگام، امام محمد جوینی، امام الحرمین، قاضی ساعد، علی مندلی، ابوبکر اسحاق، استاد اسماعیل صابونی، و شیخ ابوالقاسم قشیری رحمته الله حضور داشتند و اشکال نگرفتند.

شیخ ابوسعید رحمته الله بسیار عالم بود. یک بار هنگام پند و وعظ مردم، فرمود: یک بار حضرت عمر رضی الله عنه از کعب الاحبار رضی الله عنه سؤال کرد که: کدام آیه‌ی تورات بسیار کوتاه است؟ گفت: آیه‌ای که می‌گوید:

﴿أَلَا مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي وَمَنْ طَلَبَ غَيْرِي لَمْ يَجِدْنِي﴾

هر کس که مرا طلب کند، من را می‌یابد و هر کس که غیر من را طلب کند،

۱. به روایت طبرانی، در: الأوسط ۲۴۹/۷، ح ش ۷۴۱۲۲؛ ابن حبان ۲۸۵/۴، ح ش ۱۴۳۷؛ حاکم ۲۶۱/۱، ح ش ۵۶۱. او گفته است: این حدیث، بر اساس شرط شیخین، صحیح است. امام ذهبی رحمته الله در دنباله‌ی وی گفته است: این حدیث، منکر است. بزار، به نقل از: کشف الأستار ۱۲۷/۱، ح ش ۲۳۹. هیشمی ۲۱۱/۱ گفته است: به روایت بزار و طبرانی، در: الأوسط، رجال آن نیز رجال صحیح است.

۲. تفأل در اصل یعنی خوش‌بینی. اما در کار تفأل به قرآن، کسی قرآن را با نیت کسب تکلیف در باره‌ی موضوعی باز می‌کند و بر اساس زمان، نام فرد، و... برگه‌ها و سطرهای خاصی را از صفحه‌ی بازشده ورق می‌زند و بر اساس برداشت خود، پاسخ مسئله را بر اساس صفحه، سطر، و کلمه‌ی خاصی پیدا می‌کند.

من را نمی‌یابد.

این مطلب را نیز نوشت که:

«قَدْ طَالَ شَوْقُ الْإِبْرَارِ إِلَى لِقَائِي وَأَنَا إِلَى لِقَائِهِمْ أَشَوْقٌ»

شوق نیکوکاران به دیدار ما به طول انجامید. اما من به دیدار آنان مشتاق‌ترم

«وَلَدْنَا بَاكِئًا وَالنَّاسُ يَضْحَكُونَ فَاجْتَهِدْ بِأَنْ تَمُوتَ ضَاحِكًا وَالنَّاسُ

يَبْكُونَ»

ما در حالی که به دنیا آمديم که می‌گریستيم. در حالی که مردم خندان بودند.

لذا تلاش کن که در حالی بمیری که خندان باشی و مردم گریان باشند.

و گفت: علما گفته‌اند: در زمانی که به دنیا آمديم گریه می‌کردیم و مردم خندان بودند. تلاش کن که هنگام مرگ، خندان باشی؛ در حالی که مردم گریان‌اند.

فرمود: مرگ بسیار به ما نزدیک است و از ما دست برنمی‌دارد. شیخ شبلی، رحمته الله هنگام ذکر خدا می‌گفت: الله، الله، الله، گفته شد: چرا هنگام ذکر می‌گویی: الله، الله، و یک بار هم نمی‌گویی: لا اله الا الله.

در جواب فرمود: می‌ترسم اگر بگویم: «لا اله»، مرگم فرا برسد و نتوانم بگویم: «الا الله».

فرمود: زنه‌ار! به خاطر مال دنیا خود را نابود نکنید. به افرادی چشم ندوزید که بسیار خود را خسته می‌کنند و پرخورند. اگر خداوند بزرگ، به شما مال و دارایی بدهد، در راه خیر و انسانیت هزینه کنید. حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث فرموده است:

«إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يَقْرَعُ أَبْوَابَ الْجَنَّةِ مِنْ أُمَّتِي فُقَرَاؤُهَا وَأَكْثَرُ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنْ

أُمَّتِي ضُعَفَاؤُهَا وَأَشْرَارُ أُمَّتِي مَنْ يَسَاقُ إِلَى النَّارِ الْأَقْبَعُ، قِيلَ يَا رَسُولَ

الله وَمَنِ الْأَقْبَعُ؟ قَالَ الَّذِينَ إِذَا أَكَلُوا لَمْ يَشْبَعُوا وَإِذَا جَمَعُوا لَمْ يَنْفَقُوا»^۱

۱. كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال، ج ۳، ص ۳۹۹.

فرمود: در کتاب «کلیله و دمنه»^۱ آمده است: کسی نمی‌تواند در برابر ظالم قدرتمند، صبور باشد و باید سر افکنده باشد. فرمود: این امر مانند یک شاخه گیاه و تر و تازه است که وقتی باد بوزد، خود را به باد می‌سپارد و باد آن را به این سو و آن سو می‌چرخاند و آن را اذیت می‌کند. اما بالأخره نجات می‌یابد. چون آن گیاه نرم است. اما درخت تنومند با آن باد رقابت می‌کند و خود را هلاک می‌سازد و بالأخره بادی آن را از بیخ بر می‌کند. اگر هم زمانی با شیری روبه‌رو شوی، با آن مقابله نکن خود را به خاک بزن. اگر بترسی، شیر به تو رحم می‌کند. چون شیر بسیار اهل کرم است.

باز هم فرمود: آگاه باشید اگر دشمن شما ضعیف باشد، اشتباه نکنید مواظب خودتان باشید. به حیوانات نگاه کنید. نمی‌بینید که قاطری قدرتمند چگونه خود را از همه چیز دور نگه می‌دارد و حتی از یک شاخه‌ی کوچک هم رم می‌کند؟ آگاه باشید که اگر گرفتار عداوت شوید، آن را به سرعت حل کنید. چون همان گونه که آتش، فتیله و هیزم را می‌سوزاند، عداوت نیز خویشاوند و فامیل را می‌سوزاند.

فرمود: کسی که می‌خواهد انسان احمق را اندرز دهد، مانند آن است که هندوانه‌ی ابوجهل^۲ را آبیاری کند که تا آب بیشتری داشته باشد، تلخ‌تر می‌شود. انسان احمق نیز از آن بدتر است.

فرمود: پادشاهی از وزیر خود سؤال کرد که انسان صالح باید دارای چه صفتی باشد تا به انسان صالح تبدیل گردد؟ وزیر در جواب گفت: ای پادشاه! هر کس که همت آزادگان، حیایی همانند حیای دختران، تواضعی همانند بندگان و بردگان،

۱. کلیله و دمنه کتابی است از اصل هندی که در دوران ساسانی به فارسی میانه ترجمه شد. کلیله و دمنه کتابی پندآمیز است که در آن حکایت‌های گوناگون (بیشتر از زبان حیوانات) نقل شده است. نام آن از نام دو شغال با نام‌های کلیله و دمنه گرفته شده است. بخش بزرگی از کتاب اختصاص به داستان این دو شغال دارد. اصل داستان‌های آن در هند و در حدود سال‌های ۱۰۰ تا ۵۰۰ پیش از میلاد به‌وقوع می‌پیوندد.

۲. در زبان فارسی، هندوانه‌ی ابوجهل نشانه‌ی تلخی و ناکارآمدی است. لذا پرورش و نگهداری آن، ارزش چندانی ندارد.

سخاوت عاشقان، سیاست پادشاهان، علم و تجربه‌ی پیران، و عقل عاقلان را داشته باشد، با این هفت صفت، به انسان صالح تبدیل می‌گردد.

شیخ ابوسعید ابوالخیر رحمته الله، انسانی بسیار عجیب بود و دنیا برای وی ارزشی نداشت. یک بار با چند صوفی و مرید، از کوچه‌ای عبور کردند. در آن هنگام مجرای فاضلابی را تخلیه می‌کردند. صوفیان جلوی بینی خود را گرفتند تا بوی بد آن به مشامشان نرسد. شیخ ابوسعید رحمته الله به آنان رو کرد و گفت: ای صوفیان! آنچه که اکنون شما به خاطر بوی بد آن، بینی خود را گرفته‌اید و به نظر شما بدبو و کثیف است، با زبان حال با من حرف می‌زند و می‌گوید: به آنان بگو: من که همان غذا و طعام خوشبو و لذیذی هستم که شما همه‌ی طلا و نقره و پول و آسایش خویش را برای آن هزینه کردید تا من را به دست بیاورید. اما همین که با شما رفاقت کردیم، در یک شب، رنگ و بوی شما را به خود گرفتیم. پس چرا از ما فرار می‌کنید؟ در حالی که ما باید از شما فرار می‌کردیم.

فرمود: «أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ دَاوُدُ قُلْ لِعِبَادِي إِنِّي لَمْ أَخْلُقْهُمْ لِرَبِّحٍ عَلَيْهِمْ وَلَكِنْ خَلَقْتُهُمْ لِيَرْبِحُوا عَلَيَّ» خداوند بزرگ به حضرت داود عليه السلام وحی کرد و فرمود: ای داود! به بندگان من بگو: من آنان را برای این خلق نکرده‌ام تا از آنها سودی ببرم. بلکه آنها را به این خاطر خلق کرده‌ام تا از من سود ببرند.

گاهی هم سخنان لطیفه‌آمیز را بر زبان می‌آورد. فرمود: یک بار مردی به کارگزار خود گفت: الاغی را برای من خریداری کن؛ نه زیاد بزرگ باشد، نه زیاد کوچک. الاغی باشد که در فراز و نشیب من را بر زمین نزنند، در میان راه از حرکت باز نماند، با علوفه‌ی اندک سازگار باشد و اگر به آن علوفه‌ی بیشتر بدهی، کار بیشتری را انجام دهد. کارگزار در جواب گفت: ارباب! این صفات که شما بر زبان آوردید، غیر از قاضی یوسف رحمته الله در کسی نمی‌بینم. لذا از خدا مسألت کنید که ایشان را به الاغ تبدیل کند تا من او را برای شما بخرم.

زمانی که اجل آن شخصیت بلند و والا به پایان رسید، در روز جمعه ۲۷ رجب

سال ۴۴۰ هجری بر روی منبر رفت و به وعظ مردم پرداخت. به خواجه علیک رو کرد و فرمود: به نیشابور برو و به ماما رویگر بگو: شیخ ابوسعید رضی اللہ عنہ به شما سلام کرد و گفت: پیراهنی را که برای کفن خویش نگه داشته‌ای، برای من بفرست.

خواجه علیک هم پس از نماز جمعه رفت و صوفیان و مریدان به گریه و زاری پرداختند. شیخ به خواجه عبدالکریم رو کرد و گفت: در زندگی زحمات فراوانی را برای من کشیدی، باید در حال مرگ نیز برای من زحمت بکشی و کار کفن و دفن من را انجام دهی.

پس از آن از منبر پایین آمد و به مردی به نام حسن مؤدب رو کرد و گفت: قاطر را زین کن. سپس شیخ ابوسعید رضی اللہ عنہ سوار شد و دور شهر به گشت و گذار پرداخت. از همه‌ی اماکنی که در آنها به خلوت پرداخته بود، خداحافظی کرد. اما به امر الهی در بازگشت، بیمار شد. خواجه عبدالکریم گفته است: روز پنج‌شنبه چشم خود را باز کرد و فرمود: خواجه علیک بازگشت؟ عرض کردم: آری. برگشته و آن پیراهن را نیز آورده است. شیخ ابوسعید رضی اللہ عنہ فرمود: الحمدلله. پس از این جمله در سن هزار ماهگی، یعنی با هشتاد و سه سال و چهار ماه سن، وفات نمود.

آنچه گذشت مختصری از سرگذشت، سخنان، و وفات شیخ ابوسعید ابوالخیر رضی اللہ عنہ بود. امیدوارم که از آن سود برده باشید.

خدایا! به خاطر بزرگی خویش، ما را بیامرز،

ما را به عنوان امت حضرت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم بپذیر،

ما را با صالحان حشر کن،

بیماران ما را شفا بده،

ما را از بلا و مصیبت دنیا و قیامت محفوظ بدار. آمین

وصلی الله علی سیدنا محمد و[علی] آله وصحبه وسلم

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

حضرت رابعه‌ی عدویه رحمته‌الله

بسم الله الرحمن الرحيم

وَمُودِعِ الْأَنْوَارِ وَالْأَسْرَارِ	أَحْمَدُ لِلَّهِ الْبَدِيعِ الْبَارِي
مِنْ بَعْدِ مَا تَمَّ لَهُ الْجَلَاءُ	مِنْ الْعِبَادِ قَلْبَ مَنْ يَشَاءُ
عَلَى النَّبِيِّ الْفَاتِحِ الْخِتَامِ	وَأَفْضَلِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ
ذَوِي الْمَجَاهِدَاتِ وَالْآدَابِ	مُحَمَّدٍ وَالْأَلِ وَالْأَصْحَابِ

چنین نیست که در میان انسان‌ها، و به ویژه در میان مسلمانان، تنها مرد نقش دینداری داشته باشد و زن هیچ‌گونه نقشی را برعهده نداشته باشد. تکالیف و واجبات دینی، و امر به معروف و نهی از منکر، همان‌گونه که به مرد مربوط می‌شوند، به زن نیز ارتباط می‌یابد. مگر ملاحظه نمی‌شود که بسیاری از احادیث و قواعد دینی از حضرت عائشه رضی‌الله‌عنها روایت شده است؟ حال که چنین است، همان‌گونه که در میان مردان انسان‌های خوب، عالم، دانا و اولیاء فراوانی وجود داشته‌اند، در میان زنان نیز افراد سرآمدی سربرآورده‌اند که دارای مقام ولایت بوده‌اند.

در لحظات آینده‌ی زندگی خود به محضر خانم والامقامی می‌رویم که تا او در مجلس فرد نامدار و اولیایی مانند حضرت شیخ حسن بصری رحمته‌الله نمی‌رفت، شیخ حسن رحمته‌الله موعظه نمی‌کرد.

این سر دفتر صاحب شرم و حیا، پروانه‌ی سوخته‌ی شمع عشق خدا، خانم پاک، پاک‌دامن و بی‌مانند، گوهر دریای دین و آیین، سرچشمه‌ی ادب، شرف و عرفان، ستاره‌ی درخشان ایمان، پروانه‌ی بلندپرواز آیین محمدی، جناب با سعادت حضرت

رابعه عدوی رحمۃ اللہ علیہا است.

بیابید همان گونه که حضرت حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ در مجلس حضرت رابعه عدوی رحمۃ اللہ علیہا با ادب می نشست، ما نیز در مجلس بحث از شرح حال و زندگیش با ادب باشیم و از آن پند و اندرز بگیریم. به ویژه خانم ها و خواهران دینی، باید اخلاق، رفتار، تدین، حیا، ادب و ایمان آن خانم یگانه را سرمشق زندگی خود قرار دهند تا مانند او روسفید دنیا و آخرت باشند.

به نقل راوی، شبی که حضرت رابعه عدوی رحمۃ اللہ علیہا به دنیا آمد، پدرش بسیار فقیر بود و به قدری تهیدست بود که پولی برای تهیه ی سوخت و روشن ساختن چراغ نداشتند تا بند ناف او را در زیر نور آن ببرند و پارچه ای را فراهم کنند تا او را با آن قنداق پیچ کنند. مادر حضرت رابعه رحمۃ اللہ علیہا، پیش از او سه دختر دیگر را به دنیا آورده بود. حضرت رابعه رحمۃ اللہ علیہا چهارمین دختر بود. به همین خاطر، نام او حضرت رابعه رحمۃ اللہ علیہا است که (در زبان عربی) یعنی چهارم.

مادر حضرت رابعه رحمۃ اللہ علیہا به پدرش فرمود: برو از منزل همسایه مقداری روغن بگیر تا چراغ را روشن سازم. پدر حضرت رابعه رحمۃ اللہ علیہا عهد کرده بود که هرگز چیزی را از کسی درخواست نکند. اما آن شب به خاطر مادر حضرت رابعه رحمۃ اللہ علیہا رفت. اما معلوم نیست که او نیز مانند ما که از خانم ها حساب می بریم و جرأت نمی کنیم از امر آنان سرپیچی کنیم یا نه؟

خلاصه، از روی ناچاری در خانه ی همسایه را زد و برگشت و گفت: در را باز نکردند. با آن غم خوابید. در خواب به محضر حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم رسید. او هم فرمود: غمگین نباش. آن دختر فردی بسیار بزرگ خواهد شد و هفتاد هزار نفر گناهکار از امت من به خاطر شفاعتش از آتش جهنم نجات می یابند. سپس فرمود: برخیز و نزد امیر بصره برو و روی کاغذی برای او بنویس که نشان به آن نشان که هر شب صد بار بر حضرت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم صلوات می فرستی و شب های جمعه چهارصد بار صلوات می فرستی. اما شب جمعه ی گذشته فراموش کردی که صلوات بفرستی. به او بگو که

باید در کفاره‌ی این کار چهارصد دینار را به تو بدهد.

پدر حضرت حضرت رابعه رحمته‌الله که از خواب بیدار شد با حالت گریه برخاست و آن مطلب را نوشت و آن را به دربان امیر بصره تحویل داد. هنگامی که امیر بصره نامه را خواند، دستور داد که به شکرانه‌ی این که حضرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از من یاد کرده است ده هزار درهم را به فقرا بدهند و به آن فرد نیز چهارصد درهم بدهند و به او بگویند که امیر می‌گوید: بسیار دوست دارم که وارد منزل شود. اما چون فرستاده‌ی حضرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است و پیام او را آورده است، من در خدمت او حاضر می‌شوم.

امیر بصره آمد، دستش را بوسید و گفت: باید از این به بعد هر چیزی را که به آن احتیاج داشتی بگویی که لازم دارم.

حضرت رابعه رحمته‌الله بزرگ شد. اما دیری نپایید که پدر و مادرش وفات کردند. پس از یک سال قحطی و گرانی در شهر بصره رخ داد و از خواهرانش جدا شد. فردی ستمکار حضرت رابعه رحمته‌الله را کنیز خود ساخت و او را فروخت. آن فرد حضرت رابعه رحمته‌الله را به شدت اذیت می‌کرد و کارهای سنگینی را به او می‌سپرد. او نیز از فرصت استفاده کرد و فرار کرد. هنگام فرار بر زمین افتاد و دستش شکست. با حالت غربت سر بر زمین نهاد و به گریه افتاد و فرمود: ای خدای بزرگ! من غریب و بی‌کس و کارم. دستم نیز شکسته است. با این حال، باز هم خواستار رضایت تو هستم. بسیار مایلم تا بدانم که آیا از من راضی هستی یا نه؟

به نقل راوی، صدایی از غیب او را ندا داد و گفت: ای رابعه! غمگین نباش؛ مقام تو به قدری والا خواهد شد که فرشتگان آسمان به تو افتخار خواهند کرد.

حضرت رابعه رحمته‌الله که این مژده را شنید، بسیار خوشحال شد. برخاست و به منزل ارباب خود بازگشت. روزها خدمت به اربابش و شب‌ها به عبادت می‌پرداخت. همه‌ی روزها هم روزه بود. یک شب خواجه بیدار شد و صدایی را شنید. دید که حضرت رابعه رحمته‌الله در حالت سجده می‌فرماید: ای خداوند بزرگ! تو می‌دانی که قلب من طالب رضایت تو و گوش به فرمان امر و دستور تو است. روشنی چشم من در خدمت کردن به آستان تو است. اگر با میل و اراده‌ی خودم می‌بود یک لحظه را هم بدون بندگی تو

سپری نمی‌کردم. اما تو من را زیر دست یکی از بندگان خود قرار داده‌ای. خواهجه دقت کرد که درون آن اتاق، بدون چراغ مانند روز روشن بود. هنگامی که این صحنه را ملاحظه کرد، با خود گفت: شایسته نیست که چنین فردی خدمتکار من باشد. بلکه باید من برای او کمر خدمت ببندم. هنگام صبح حضرت رابعه رضی الله عنها را فرا خواند، به او دلداری داد و از او حلالیت طلبید و گفت: اگر هم دوست داشته باشی که در اینجا ماندگار شوی، در خدمتم. اگر هم از اینجا می‌روی، حق انتخاب با خود تو است.

حضرت رابعه رضی الله عنها از آنجا خداحافظی کرد و به عبادت پرداخت. بسیاری از اوقات نیز به مجلس شیخ حسن بصری رضی الله عنه می‌رفت و به مواعظ او گوش می‌سپرد. او یک سال به حج رفت. در کنار کعبه می‌گریست، زاری می‌کرد و می‌گفت: خدای بزرگ! تو فرموده‌ای که ای بندگان من! ای حج‌گزاران! هر کس حج بگذارد و حج او پذیرفته شود، پاداش خوبی می‌گیرد و او را می‌آمرزم. هر کس نیز دچار مشکل و تنگنا شود، و بر آن صبر کند و ناسپاسی به خرج ندهد، پاداش خوبی می‌گیرد. حال اگر حج مرا نپذیری، بلا و مصیبتی بزرگ‌تر از آن نیست؟ پس ثواب و پاداش آن مصیبت کجا است؟

به نقل راوی: از غیب ندایی سر داده شده که ای رابعه! هر کس یک وجب به من نزدیک شود، من یک گز^۱ به او نزدیک می‌گردم. هیچ قدمی، بی‌پاداش نخواهد بود.

حضرت رابعه‌ی عدوی رضی الله عنها نمونه‌ای از زنان باایمان و پرهیزکار بود. نقل است که روزی روی یک حصیر نماز می‌خواند. در هنگام سجده یک تکه از حصیر در چشمش فرو رفت. او به آن توجهی نکرد و نماز خود را قطع ننمود.

حضرت شیخ حسن بصری رضی الله عنه گفته است: یک شبانه روز با حضرت رابعه رضی الله عنها درباره‌ی حقیقت و طریقت بحث کردیم. نه من احساس کردم که مردم و نه به ذهن او خطور کرد که زن است. بالأخره که خداحافظی کردم، خود را مفلس دیدم و او را مخلص یافتم.

۱. از واحدهای قدیمی طول.

شیخ حسن رحمته‌الله گفته است: یک بار به ذهنم خطور کرد و گفتم: ای رابعه! چرا ازدواج نمی‌کنی؟

در جواب گفت: ای شیخ حسن بصری! اگر غم سه مسئله را از یادم می‌بری و پاسخ واقعی سه چیز را به من می‌دهی، قول می‌دهم که با اجازه‌ی شما ازدواج کنم.

شیخ حسن رحمته‌الله گفت: آن سه مسئله کدام‌اند؟

حضرت رابعه رحمته‌الله فرمود: ای حسن بصری، به من بگو تا بدانم که آیا در هنگام مرگ، ایمان سالم خواهم داشت یا نه.

حضرت شیخ حسن بصری رحمته‌الله فرمود: خدا عالم است؛ من اطلاعی ندارم.

حضرت رابعه رحمته‌الله گفت: سؤال دوم آیا در هنگام محاسبه و بازخواست، نامه‌ی اعمالم به دست راستم داده می‌شود یا نه؟

حضرت شیخ حسن بصری رحمته‌الله گفت: من اطلاعی ندارم. خدا عالم است.

حضرت رابعه رحمته‌الله گفت: سؤال سوم در هنگامی که گروهی در طرف راست میدان محشر به سوی بهشت و گروهی در طرف چپ میدان محشر به طرف جهنم می‌روند، من جزء کدام دسته‌ام؟

حضرت شیخ حسن بصری رحمته‌الله گفت: من اطلاعی ندارم؛ خداوند عالم است.

حضرت رابعه رحمته‌الله فرمود: حال با وجود این همه ترس و دلهره، من چگونه می‌توانم به ازدواج فکر کنم؟

حضرت رابعه‌ی عدوی رحمته‌الله یک بار از کنار مردی گذشت. وقتی ملاحظه کرد، دید که آن مرد در حال کباب کردن گوشت است. بره‌ای ذبح کرده و آن را کباب می‌کند. حضرت رابعه رحمته‌الله در کنار او ایستاد و به گریه افتاد. آن مرد فکر کرد که او اشتهای گوشت دارد و به همین خاطر گریه می‌کند. رفت به حضرت رابعه رحمته‌الله سلام کرد و گفت گوشت کباب شده است؛ اگر اشتهای گوشت خوردن دارید، بفرمایید. حضرت رابعه رحمته‌الله با گریه گفت: برادر! من اشتهای گوشت ندارم. و به خاطر آن گریه نمی‌کنم. دلیل گریه‌ی من آن است که حیوانات با وجود ذبح شدن و مرگ، به درون آتش می‌روند. اما روزی فرا می‌رسد که انسان‌ها با حالت زنده بودن، درون آتش می‌روند.

حضرت رابعه‌ی عدوی رحمۃ اللہ علیہ، چنان عابد بزرگی بوده که نقل است: شیخ حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ که هفته‌ای یک بار موعظه می‌کرد وقتی می‌دید که حضرت رابعه رحمۃ اللہ علیہ در مجلس وعظ او نیست، موعظه نمی‌کرد. یک بار به او گفته شد: این همه مردم و افراد سرشناس در مجلس شما حضور می‌یابند. اما با حاضر نشدن یک پیرزن موعظه‌ی خود را ترک می‌کنید؟

او در جواب گفت: جام شربتی را که در موعظه‌ی خویش برای گلوی فیل فراهم ساخته‌ام، از گلوی مورچه‌ها پایین نمی‌رود.

یعنی این جام از آن حضرت رابعه‌ی عدوی رحمۃ اللہ علیہ است که بتواند شراب محبت الهی را به طور کامل نوش کند.

زمانی که حضرت شیخ حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ در وعظ خویش اوج می‌گرفت، به حضرت رابعه رحمۃ اللہ علیہ رو می‌کرد و می‌گفت:

«هَذَا مِنْ مُجْرَاتِ قَلْبِكَ يَا سَيِّدَةُ»

این، ناشی از گرمای قلب تو است؛ ای خانم.

گفته شد: چرا تنها به وسیله‌ی او شاد و سرحال می‌شوید؟

فرمود: من از بسیاری از مردم خوشحال نمی‌گردم. از کسی شاد و خوشحال می‌شوم که به شدت از خداوند ترس داشته باشد؛ حتی اگر یک فرد ساده‌ی بینوا هم باشد؛ نه حضرت رابعه‌ی عدویه رحمۃ اللہ علیہ!

حضرت شیخ حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ یک بار کسی را نزد حضرت رابعه رحمۃ اللہ علیہ می‌فرستد و می‌گوید: من را نصیحت کنید.

حضرت رابعه رحمۃ اللہ علیہ می‌گوید: آن شمع، سوزن، موم و مو را نزد او ببرید تا از آن پند بگیرد.

وقتی آنها را نزد شیخ حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ آوردند، فرمود: به راستی که پندی نیکو است. منظور او آن است که ای حضرت شیخ حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ، مرد الهی باید مانند آن شمع خود را آب کند (و بسوزاند) تا برای مردم روشنایی داشته باشد. مانند آن

سوزن، برهنه باشد و همواره برای کار مردم در حال عمل باشد و مانند آن مو نیز نرم و صبور باشد.

یک بار دسته‌ای عالم برای امتحان کردن حضرت رابعه رحمته‌الله نزد او رفتند و گفتند: ای حضرت رابعه رحمته‌الله! تو می‌دانی که تاکنون تمام صفات و خصایل بزرگ از طرف خداوند به مردان عطا شد و کمر بند کرامت بر کمر مردان بسته شده و هیچ زنی پیامبر نشده است. با این حال، این همه لاف و گزافی که اظهار می‌نمایی چیست؟

حضرت رابعه رحمته‌الله به آرامی در جواب آنان گفت: آنچه شما بیان کردید، صحیح است. اما باید بدانید که تاکنون هیچ زنی بر زبان خود جاری نساخته است که ادعای خدایی کند. ولی مردان چنین ادعایی کرده‌اند.

حضرت رابعه رحمته‌الله با این پاسخ کوتاه آنان را شکست داد.

یک بار شیخ حسن بصری، مالک بن دینار، و شقیق بلخی رحمته‌الله نزد حضرت رابعه رحمته‌الله رفتند و درباره‌ی «صدق» سخن گفتند.

شیخ حسن بصری رحمته‌الله گفت:

«لَيْسَ بِصَادِقٍ فِي دَعْوَاهُ مَنْ لَا يَصْبِرُ عَلَى مُصِيبَةِ مَوْلَاهُ»

«کسی که درباره‌ی مصیبت مولا صبور نباشد، در ادعای صدق، صادق نیست.»

حضرت رابعه رحمته‌الله از جواب و تفسیر شیخ حسن رحمته‌الله راضی نشد و گفت: این، معنای کامل صدق نیست و بوی خودبینی از آن می‌رود.
شیخ شقیق بلخی رحمته‌الله گفت:

«لَيْسَ بِصَادِقٍ فِي دَعْوَاهُ مَنْ لَمْ يَشْكُرْ عَلَى ضَرْبِ مَوْلَاهُ»

کسی که بر مصیبت مولا شاکر نباشد، در ادعای صدق، صادق نیست.

حضرت رابعه رحمته‌الله از این پاسخ هم راضی نشد و گفت: پاسخی بهتر از این را می‌خواهم.

مالک بن دینار رحمته‌الله گفت:

«لَيْسَ بِصَادِقٍ فِي دَعْوَاهُ مَنْ لَمْ يَتَلَذَّذْ مِنْ مُصِيبَةِ مَوْلَاهُ»

«کسی که از مصیبت مولا لذت نبرد، در ادعای صدق، صادق نیست.» حضرت رابعه علیه السلام باز هم گفت برای معنای «صدق» از این پاسخ، زیباتر هم هست. آنان گفتند: اکنون شما بگویید که آن پاسخ زیبا، کدام است؟ حضرت رابعه علیه السلام گفت:

«لَيْسَ بِصَادِقٍ فِي دَعْوَاهُ مَنْ لَمْ يَنْسَ أَلَمَ الضَّرْبِ فِي مُشَاهَدَةِ مَوْلَاهُ»

کسی که در مشاهده‌ی مولی، درد مصیبت را فراموش نکند، در ادعای صدق صادق نیست.

او گفت: مگر نمی‌بینید که زنان مصری با دیدن جمال حضرت یوسف علیه السلام درد ناشی از بریدن دست خود را فراموش کردند. آن سه عالم جواب حضرت رابعه علیه السلام را بسیار پسندیدند، به او آفرین گفتند از او التماس دعا کردند.

در بیان کشف و کرامات حضرت رابعه علیه السلام گفته می‌شود که: یک بار حضرت حسن بصری علیه السلام و حضرت رابعه عدوی علیه السلام در کنار رود فرات بودند. شیخ حسن علیه السلام برای امتحان حضرت رابعه علیه السلام سجاده‌ای را بر آب فرات پهن کرد و به حضرت رابعه علیه السلام گفت: بیا دو رکعت نماز را روی آب بخوانیم.

حضرت رابعه علیه السلام وقتی که برخاست، سجاده‌ی خود را به هوا افکند و گفت: ای حضرت حسن بصری علیه السلام! بیا در اینجا دو رکعت نماز بخوانیم. او سپس گفت: ای حضرت حسن بصری علیه السلام! آگاه باش با کرامت فریفته و مغرور نشوی و خود را از یاد نبوی. کرامت، چندان شرط نیست. چون آنچه را تو به عنوان کرامت انجام می‌دهی، یک ماهی هم آن را انجام می‌دهد و آنچه را که من انجام می‌دهم، یک پشه هم انجام می‌دهد.

یک بار مردی را می‌بیند که پیشانی خود را بسته است. حضرت رابعه علیه السلام می‌گوید: چرا با آن پارچه پیشانی خود را بسته‌ای؟

آن مرد می‌گوید: به خاطر سردرد بسته‌ام.

حضرت رابعه رحمته‌الله می‌فرماید: چند سال سن داری؟

آن مرد گفت: پنجاه سال.

حضرت رابعه رحمته‌الله می‌فرماید: در این پنجاه سال، اکثراً سالم بوده‌ای یا بیمار؟

مرد می‌فرماید: اکثراً سالم بوده‌ام.

حضرت رابعه رحمته‌الله می‌فرماید: آیا در این پنجاه سال، یک بار پارچه‌ای را به نشانه‌ی

شکرانه به سر خود بسته‌ای؟ قطعاً نه، اما برای یک سردرد، فوراً اعلام نارضایتی

می‌کنی. آیا بنده‌ی خدا این گونه است؟

آن مرد از این پند بسیار خوشحال شد و توبه کرد که تا زمانی که زنده است، در

برابر هیچ مشکل و مصیبتی ناسپاسی نکند و اظهار نارضایتی ننماید.

حضرت رابعه رحمته‌الله مستجاب الدعوه بود. نقل است که یک شب دزد به خانه‌ی او

می‌رود. اما چیزی را پیدا نمی‌کند تا با خود ببرد و برمی‌گردد. حضرت رابعه رحمته‌الله بیدار

می‌شود و می‌بیند که دزد است، می‌پرسد: چرا می‌روی؟ می‌گوید پس چه کار کنم؟

حضرت رابعه رحمته‌الله می‌گوید: با آن آب وضو بگیر و دو رکعت نماز بخوان.

آن مرد به سخن او گوش می‌دهد. در هنگامی که آن مرد در حال خواندن همان دو

رکعت نماز بود حضرت رابعه رحمته‌الله در پیشگاه خداوند دعا می‌کند و می‌گوید: ای خدای

بزرگ! آن مرد به منزل من آمده و اکنون رو به قبله‌ی تو است؛ او را ناامید نگردان.

به فرمان خداوند، قلب آن مرد نرم شد و بر دست حضرت رابعه رحمته‌الله توبه کرد که

دیگر دزدی نکند.

یک بار حضرت رابعه رحمته‌الله مناجات می‌کرد و می‌گفت: ای خدای بزرگ! آنچه که در

دنیا به من عطا کرده‌ای به دشمنان خویش بده و آنچه را که در قیامت برای من نگه

داشته‌ای، به دوستان بده؛ زیرا من در دنیا و قیامت، تنها تو را می‌خواهم و تو برای من

کفایت می‌کنی.

خداوند! اگر از ترس جهنم تو را می‌پرستم، مرا در دوزخ بسوزان و اگر به امید

بهشت تو را می‌پرستم، بهشت را بر من حرام گردان و اگر تنها به خاطر جمالت تو را

می‌پرستم، جمال خویش را به من نشان بده.

نقل است که هنگامی که وفاتش نزدیک شد و بیمار شد، بسیاری از افراد سرشناس برای احوالپرسی و به عیادت او رفته بودند. ناگهان به مردم رو کرد و فرمود: برخیزید و برای فرستادگان خدا جا باز کنید. همه‌ی مردم از اتاق بیرون آمدند. اما صدایی را می‌شنیدند که از اتاق بیرون می‌آمد و می‌فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ۖ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ۖ﴾^۱

ای نفسِ به آرامش رسیده. * خشنودِ پسندیده به سوی پروردگارت بازگرد. سپس اتاق ساکت شد. وقتی که داخل شدند، دیدند که وفات کرد. انا لله وانا اليه راجعون.

او را در سال ۱۸۵ هجری در بیت المقدس به خاک سپردند.

به نقل راوی: حضرت رابعه علیها السلام در خواب دیده شد. به او عرض کردند: چگونه از دست نکیر و منکر نجات یافتی؟

فرمود: هنگامی که دو فرستاده‌ی الهی آمدند و گفتند: خدا کیست؟ در جواب گفتم: به خداوند عرض کنید و بگویید که حضرت رابعه علیها السلام می‌گوید: او در میان این همه آفریده، پیرزنی مانند حضرت رابعه علیها السلام را فراموش نکرده است، من چگونه او را فراموش کنم؛ در حالی که تنها او را دارم.

آنچه گذشت، مختصری از سرگذشت حضرت رابعه علیها السلام بود. امیدوارم به ویژه خانم‌های باایمان به شرم و عبادت او بنگرند تا خداوند آنان را در دنیا و آخرت رستگار نماید.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

حضرت فضیل بن عیاض رحمۃ اللہ علیہ

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ النِّعَمُ مَشَرَّفَ الْعِلْمِ وَمَنْ بِهِ اِعْتَصَمَ
وَصَلَوَاتُهُ وَتَسْلِيَاتُهُ عَلَى النَّبِيِّ عَظُمَتْ آيَاتُهُ...
وَالِهِ وَصَحْبِهِ النُّحَاةِ نَحْوَ الْهُدَى سَفَائِنَ النُّجَاةِ

مسلمانان! بیایید در این مجلس و در چند لحظه‌ی آینده‌ی زندگی خویش به محضر کسی برویم که زمانی سرده‌ی دزدان و راهزنان، و بدکردار روزگار بود. اما اگر خدا خواستار هدایت کسی باشد، او را هدایت می‌کند. خداوند بزرگ او را به پیشوای تائبان، خورشید تابان کرم و احسان، دریای ورع و عرفان و زهد، و عباد روزگار تبدیل کرد. این چشمه‌ی فیاض، حضرت فضیل عیاض رحمۃ اللہ علیہ است.

بیایید با ادب فراوان گوش فرا دهیم و دریابیم که خداوند او را از چه حالتی به چه چیزی تبدیل کرد! حضرت فضیل بن عیاض رحمۃ اللہ علیہ در هنگام جوانی بسیار توانمند بود. در دشت و صحرا چادر زده بود. لباس پوست بر تن و کلاهی ابریشم بر سر نهاده بود. تسبیحی صد و یک دانه‌ای دور گردن و غلام و کنیزهای فراوانی را در دور و بر خویش گرد آورده بود. بسیاری از آنان دزد و راهزن بودند. هر غارت و چپاولی را که نزد او می‌آوردند، آنها را در میان آنان تقسیم می‌کرد و آنچه را که دلش می‌خواست برای خود نگه می‌داشت. اما عادت داشت که هرگز نماز جماعت را از دست نمی‌داد. همیشه یک عالم دینی را نزد خود نگه می‌داشت و با او نماز جماعت می‌خواند و هر غلام و

نوکری که نماز جماعت نمی خواند، او را نزد خود نگه نمی داشت.

روزی کاروانی بزرگ از دور نمایان شد. اما کاروانیان شنیده بودند که در آن دشت و صحرا جمعی دزد و راهزن وجود دارند و کاروانیان را غارت می کنند. آنان بسیار می ترسیدند که مورد غارت قرار گیرند. به نقل راوی: مردی همراه آن کاروان بود که پول و طلای زیادی با خود داشت. با خود گفت: بهتر است تا دزد و راهزنان کاروان را غارت نکرده اند، من در این بیابان پول و طلاها را مخفی کنم. آن مرد بدون اطلاع کاروانیان همراه خود، به صحرا رفت و دیری نگذشت که چادری را دید و گفت: خدا رحم کرد. نزد آن چادر بروم تا اطلاع پیدا کنم مال چه کسی است؟ وقتی نزدیک شد، دید که مردی بسیار باهویت و زیبارو در آن چادر روی سجاده ای نشسته و لباسی پوستین بر تن و تسییحی بزرگ در دست دارد و مشغول تسییحات است. آن مرد در دل خودش بسیار خوشحال شد و گفت: چه اتفاق بسیار خوبی رخ داد؛ پول خود را به عنوان امانت نزد این انسان صالح می گذارم تا کاروان عبور کند و راهزنان آن را به غارت نبرند.

داخل چادر رفت، سلام کرد و سرگذشت خود و پول و طلای خویش را برای صاحب چادر بازگفت. صاحب منزل بسیار به آرامی گفت: خوش آمدی. آن را اینجا بگذار. مرد کاروانی نیز پول را گذاشت و نزد کاروان بازگشت. تا او بازگشت، راهزنان کاروان را مورد غارت قرار داده بودند و بیشتر کالاهای آن را غارت کرده بودند. مقداری اسباب و اثاثیه اش باقی مانده بود. آن را برداشت و نزد صاحب خیمه بازگشت تا امانتی خود را از او بازگیرد. هنگام بازگشت مشاهده کرد که راهزنان تمام کالاها و اموال کاروان را نزد مرد پوستین پوش آورده اند. او نیز زانو زده و کالاها را در میان آنان تقسیم می کند. در حالی که آن مرد را فردی صالح می دانست و پول را نزد او به امانت گذاشته است.

آن مرد مات و مبهوت شد و دست بر زانوی تأسف زد و گفت: وای! با دست خودم، خودم را خانه خراب ساختم! با دست خودم آن همه پول را به دست رئیس راهزنان سپردم!

حضرت فضیل بن عیاض رحمۃ اللہ علیہ که از دور آن مرد را دید، او را صدا زد و فرمود: جلو بیا. آن مرد ناگزیر و با ترس و لرز نزد آنان رفت. سلام کرد. آنها نیز جواب سلام او را دادند. حضرت فضیل رحمۃ اللہ علیہ گفت: برای چه کاری آمده‌ای؟ مرد با ترس گفت: برای آن امانتی که نزد شما گذاشته‌ام. حضرت فضیل رحمۃ اللہ علیہ گفت: بیا؛ در همان جایی است که همان روز گذاشتید؛ کسی به آن دست نزده است. آن مرد با ترس آن را برداشت، خداحافظی کرد و نزد کاروانیان بازگشت. وقتی راهزنان این صحنه را دیدند، گفتند: ما در این کاروان هیچ پولی را به دست نیاوردیم. چرا آن پول را به آن مرد برگرداندی؟ حضرت فضیل رحمۃ اللہ علیہ گفت: آن مرد، مرا امین دانست. من نیز به خاطر رضایت خداوند به او خیانت نکردم. به این امید که خداوند بزرگ از امروز به بعد من را هدایت کند و به راه راست راهنمایی سازد.

به نقل راوی: پس از آن، کاروان دیگری آمد و آن را نیز غارت کردند و مشغول غذا خوردن شدند. یکی از کاروانیان نزد راهزنان آمد و گفت: آیا شما رئیس و ریش سفید ندارید؟ در پاسخ گفتند: چرا؟ در حال وضو گرفتن است تا نماز بخواند.

آن مرد گفت: چه نمازی؛ هنوز که زمان نماز فرا نرسیده است؟

گفتند: نماز سنت می‌خواند.

آن مرد گفت: مگر او با شما غذا نمی‌خورد؟

گفتند: او روزه است.

آن مرد گفت: مرا مسخره نکنید؛ چه روزه‌ای؛ اکنون که رمضان نیست؟

گفتند: عادت دارد روزه‌ی سنت بگیرد.

آن مرد بسیار تعجب کرد. لذا نزد حضرت فضیل رحمۃ اللہ علیہ آمد و گفت: از خود تو می‌پرسم: نماز و روزه کجا و راهزنی کجا؟ حضرت فضیل رحمۃ اللہ علیہ مدتی سکوت کرد و پس از چندی به آن مرد فرمود: آیا تو قرآن خوانده‌ای؟

آن مرد گفت: آری خوانده‌ام.

حضرت فضیل رحمۃ اللہ علیہ گفت: آیا هرگز آیه‌ی موجود در سوره‌ی توبه را نخوانده‌ای که خداوند بزرگ می‌فرماید:

﴿وَأَخْرَوْنَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۱

و دیگرانی هستند که به گناهان خویش اعتراف کرده‌اند و کار شایسته را با کار دیگر که ناشایسته است آمیخته‌اند، باشد که خداوند از آنان درگذرد، چرا که خداوند آمرزگار مهربان است.

آن مرد از سخنان سردسته‌ی دزدان مات و متحیر ماند و پاسخی برای بیان نداشت. این سخنان کجا و راهزنی کجا؟ با این سخنان آن مرد را بدرقه کرد و رفت. آری، در هنگام راهزنی نیز به قدری جوانمرد بود که هر کاروانی را که در آن زن حضور داشت، غارت نمی‌کرد. هر کاروانی را نیز که کالا و اثاثیه‌ی اندکی با خود داشت، غارت نمی‌کرد. کسانی را هم که غارت می‌کرد، مقداری را برای خود آنان باقی می‌گذاشت.

تا اینکه شبی برای شکار و غارت کنار راهی کمین کرده بودند. کاروانی نمایان شد. در میان کاروان صدایی شنید که کسی این آیه‌ی سوره‌ی حدید را می‌خواند که می‌فرماید:

﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ﴾^۲

آیا مؤمنان را هنگام آن نرسیده است که دلهایشان به یاد خداوند، و آنچه از حق که نازل شده است، خشوع یابد؛ و مانند کسانی نباشند که پیشترها به آنان کتاب آسمانی داده شده است، و سپس روز گارشان دراز نمود، آنگاه دلهایشان سخت شد و بسیاری از آنان نافرمان بودند.

به نقل راوی: شنیدن این آیه مانند تیر و خنجر بُران در دل حضرت فضیل رضی الله عنه تأثیر کرد. و ناگهان نعره‌ای کشید و گفت:

۱. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۰۲.

۲. سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۱۶.

«بَلَىٰ جَاءَ قَتَابٌ وَأَنَابٌ»

آری فرا رسیده است. لذا توبه کرد و به سوی خدا بازگشت.

در همان جا لباس راهزنی را پاره کرد، از راهزنان خداحافظی کرد و به دشت و بیابان رو نهاد.

پس از آن، مدتی طولانی نزد امام ابوحنیفه رحمۃ اللہ علیہ رفت و درس خواند. تا اینکه روزی به منزل می‌رود و می‌گوید: ای خانم! من قصد زیارت خانه‌ی کعبه و حج را دارم. اگر شما دوست دارید، از شما جدا شوم.

زن می‌گوید: پای تو هر جا باشد سر من آن جا است. هرگز از تو جدا نمی‌شوم. لذا هر دو با هم به سوی کعبه حرکت کردند. به مکه رفتند. حج را ادا کردند و مدتی طولانی در مکه ماندگار شدند. مردم شهر مکه اعم از عالم و غیر عالم نزد آنها آمدند. در محضرش گرد می‌آمدند و او برای آنها وعظ می‌کرد.

نقل است: در مدتی هم که در بغداد به سر می‌برد، یک شب هارون الرشید به شیخ فضل برمکی رحمۃ اللہ علیہ گفت: امشب نزد یکی از صالحان و اولیاهای موجود در شهر بغداد برویم تا دمی روح آرام بگیرد؛ زیرا بسیار اندوهگینم.

نزد حضرت سفیان بن عیینه رحمۃ اللہ علیہ رفتند. در خانه‌اش را زدند. وقتی سؤال کردند که کیست؟ گفتند: امیر مسلمانان، هارون الرشید است. حضرت سفیان رحمۃ اللہ علیہ گفت: چرا قبلاً خبر ندادید تا خود را آماده کنیم؟

هارون این سخن را شنید و گفت: این مردی نیست که من به دنبال او می‌گردم.

۱. فضل بن یحیی برمکی رحمۃ اللہ علیہ. وزیر هارون الرشید و برادر همشیر او است. از بخشنده‌ترین مردم زمان خود بود. هارون الرشید او را به مدتی کوتاه به وزارت منصوب کرد و سپس در سال ۱۷۸ هجری والی خراسان نمود و تا هنگامی که رشید بر برمکیان خشم گرفت، یعنی تا سال ۱۸۷ هجری در آن مقام بود؛ در سال ۱۸۷ وی و پدرش یحیی به امر هارون زندانی شدند. فضل به سال ۱۹۳ هجری در زندان درگذشت. امام ابن اثیر رحمۃ اللہ علیہ او را از نیک‌مردانی شمرده است که جهان مانند او را به یاد ندارد

حضرت سفیان رحمۃ اللہ علیہ سخن ہارون را شنید و گفت: مردی که تو دنبال او هستی، حضرت فضیل بن عیاض رحمۃ اللہ علیہ است. لذا از همان جا به منزل حضرت فضیل بن عیاض رحمۃ اللہ علیہ آمدند. در آن هنگام شنیدند که داشت این آیهی سورہی جاثیہ را می خواند که می فرماید:

﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا﴾^۱

یا کسانی که مرتکب گناہان شده اند گمان می دارند که ایشان را همانند

کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند، قرار می دهیم، که

زندگانی و مرگشان یکسان باشد؟ بد است داوری شان

ہارون الرشید بسیار خوشحال شد و گفت: برای پند و اندرز ہمین آیه کافی است. سپس در زدند حضرت فضیل رحمۃ اللہ علیہ پرسید: کیست؟ گفته شد: امیر مسلمانان ہارون الرشید. شیخ فضیل رحمۃ اللہ علیہ فرمود: در این وقت از شب با من چه کاری دارد؟ به او بگوئید: من هیچ کاری با او ندارم. تا مرا از کارم دور نکند.

فضیل بر مکی رحمۃ اللہ علیہ گفت: اطاعت از ولی امر مسلمانان واجب است.

حضرت فضیل بن عیاض رحمۃ اللہ علیہ فرمود: در این صورت، اختیار با شما است.

ہارون داخل شد. حضرت فضیل بن عیاض رحمۃ اللہ علیہ چراغ را خاموش کرد تا ہارون را نبیند. ہارون دست خود را در دست حضرت فضیل رحمۃ اللہ علیہ گذاشت. شیخ فضیل رحمۃ اللہ علیہ گفت: «مَا أَلَيْنَ هَذَا الْكَفَّ لَوْ نَجَا مِنَ النَّارِ: این دست ها چه قدر نرم اند؛ اگر از آتش دوزخ نجات یابند.»

این سخن را گفت و به نماز پرداخت. ہارون به گریہ افتاد. تا شیخ فضیل رحمۃ اللہ علیہ نماز را به پایان برد، به گریہی خود ادامه داد. سپس گفت: مرا نصیحت کنید. شیخ فضیل رحمۃ اللہ علیہ گفت: جدّ تو، عموی حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم بود. روزی به حضرت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم عرض کرد و گفت:

ای رسول خدا! مایلم مرا به عنوان امیر یک منطقه منصوب کنید.
حضرت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود:

«إِنَّ الْإِمَارَةَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ النَّدَامَةُ»

امارت در روز قیامت موجب ندامت است.

اگر یک لحظه به اطاعت از خدا پردازی، بهتر از آن است که مردم، هزار سال از تو اطاعت کنند.

هارون گفت: بیشتر مرا نصحیت کنید.

گفت: ای هارون، هنگامی که حضرت عمر بن عبدالعزیز رحمۃ اللہ علیہ را به عنوان خلیفه انتخاب کردند، امام سالم بن عبدالله، رجاء بن حیات، و محمد بن کعب رحمۃ اللہ علیہ را فراخواند که همه مردان سرشناس و عالم بودند. گفت: گرفتار امارت و خلافت شده‌ام، راه چاره‌ی من چیست؟ برای من تدبیری بیندیشید.

آنان گفتند: ای عمر بن عبدالعزیز! اگر مایلی که در روز قیامت نجات یابی و گرفتار عذاب نشوی، به سالخوردگان مانند پدر خویش، به جوانان و نوجوانان مانند برادر، به خردسالان مانند فرزند، و به زنان آنان مانند مادر و خواهر خویش بنگر.
هارون بسیار خوشحال شد و عرض کرد بیشتر من را نصیحت کنید.

گفت: ای هارون! بدان که سراسر سرزمین اسلام مانند خانه‌ی تو است و همه‌ی مردم مانند خانواده‌ی تو. با پدران مهربان باش، با برادران خوبی و نیکی کن، با پسران نیز با خوبی رفتار کن. سپس رو به هارون گفت:

«كَمْ مِنْ وَجْهٍ صَبِيحٍ فِي النَّارِ قَبِيحٌ وَكَمْ مِنْ أَمِيرٍ هُنَاكَ أَسِيرٌ»

بسیار می‌ترسم که رنگ و روی زیبایی تو با آتش دوزخ سوزانده شود و زشت گردد.
چه بسا چهره‌های زیبایی که در آنجا زشت‌اند و چه بسیار امیری که در آنجا اسیرند.
فرمود: ای هارون! هوشیار باش. پاسخ سؤال روز قیامت را آماده کن. زیرا خداوند بزرگ در ازای همه‌ی زیردستان از تو سؤال می‌کند. ای هارون! اگر شبی پیرزنی در یک

خرابه با گرسنگی سر بر بالین بگذارد، روز قیامت دامن تو را می‌گیرد و دشمن تو می‌گردد. چون امیر زمان در برابر همه‌ی افراد آن روزگار مسئول است. هارون به گریه افتاد. به قدری گریه کرد که تا مدتی بیهوش شد. فضیل برمکی رحمۃ اللہ علیہ گفت: ای شیخ فضیل رحمۃ اللہ علیہ! با دست خویش خلیفه را کشتی.

شیخ فضیل رحمۃ اللہ علیہ عصبانی شد و گفت: ای هامان! ساکت باش. تو و قوم تو او را به قتل می‌رسانید. هارون با این سخن نیز دوباره به گریه افتاد و گفت: ای فضیل! به این خاطر به تو گفت «هامان»؛ چون مرا فرعون به شمار می‌آورد.

شیخ جلال الدین سیوطی رحمۃ اللہ علیہ^۲ گفته است: حضرت فضیل بن عیاض رحمۃ اللہ علیہ در روزگار خویش بیش از سایر مردم اهل طاعت و عبادت بود. روزی با حضرت عبدالله بن مبارک رحمۃ اللہ علیہ برخورد می‌کند که نزد او رفته بود. شیخ فضیل رحمۃ اللہ علیہ می‌فرماید: ای عبدالله! از همان راهی که آمده‌ای، باز گرد. وگرنه، من برمی‌گردم. می‌دانم که آمده‌ای تا برای من مقداری حرف و سخن نقل کنی تا من نیز مقداری حرف و سخن را با تو درمیان بگذارم. اما در این مدت، عبادت خداپرستی را فراموش می‌کنیم.

به نقل راوی: یک بار دیگر در کوه عرفات ایستاده بود و حاجیان را نگاه می‌کرد و به صدای ناله و مناجات آنان گوش سپرده بود. ناگهان نعره‌ای زد و فرمود: ای خداوند بزرگ اگر این همه مردم که به عرفات آمده‌اند و از تو درخواست و مسئلت دارند، نزد فردی بخیل بروند و از او تقاضا کنند، آنها را ناامید نمی‌گرداند. تو که خداوند بزرگی و سخاوت و کرم تو شهره‌ی خاص و عام و عفو مردم برای تو آسان‌تر از آن است که آن فرد بخیل به آنها پول بدهد، تقاضا می‌کنم که همه‌ی ما را عفو کنی. حضرت سفیان

۱. هامان شخصیتی است در قرآن که از او به عنوان وزیر فرعونِ معاصر حضرت موسی علیہ السلام یاد شده است. وی قدرتی فراوان داشت. او در حادثه‌ی نیل درگذشت.

۲. عبدالرحمن ابی بکر ملقب به جلال الدین رحمۃ اللہ علیہ، ادیب، حافظ، مورخ، و از اجله‌ی علمای اسلامی است. بسال ۸۴۹ هـ. ق. در قاهره متولد شد و در آنجا نشو و نما یافت و به تحصیل پرداخت و در هیأت، تفسیر، حدیث، فقه، نحو، معانی و بیان، بدیع و لغت تبحر یافت.

ثوری، شیخ بَشْر حافی، شیخ عبدالله بن مبارک، و امام احمد بن حنبل رحمۃ اللہ علیہ نزد او می‌رفتند و سؤالات فراوانی را از او می‌پرسیدند و از او بسیار راضی بودند.

او در آخر عمر خویش به قدری از مردم بیزار بود که دعا می‌کرد که کسی را نبیند و کسی هم او را نبیند. حضرت سفیان ثوری رحمۃ اللہ علیہ فرموده است: یک شب نزد او رفتم و به بحث از آیات قرآن و احادیث حضرت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم پرداختم. در پایان هم گفتم: به راستی که شبی مبارک بود و بودن ما در کنار یکدیگر بسیار خوب بود و از تنهایی بهتر بود. او در جواب گفت: درست است شب خوبی بود. چون تو به صورت پیوسته در حال بیان سخنانی بودی که در نزد من خوب و پسندیده باشند و پاسخی بدهم که نزد تو پسندیده باشند. اما هر دو به خاطر هم‌سخن شدن با یکدیگر، خدا را از یاد برده بودیم. اگر هر یک از ما تنها می‌بودیم، بسیار بهتر می‌بود.

او می‌گفت: دوست دارم بیمار شوم تا عذری پیدا کنم و به نماز جماعت نروم تا مردم را نبینم. شب را از روز بیشتر دوست دارم. چون شب، سرم خلوت است و مردم را نمی‌بینم. اما همین که روز فرا می‌رسد، غمگین می‌شوم از اینکه مردم را می‌بینم، چون بخش زیادی از عمر انسان را هدر می‌دهند.

می‌فرمود چه قدر عجیب است که فردی در بهشت قدم بزند و بگوید، خوشحال کننده نیست. از آن عجیب‌تر کسی است که فردی در دنیا همواره بخندد و به حال خویش گریه نکند. می‌فرمود: هر کس از خدا بترسد، همه‌ی موجودات از او می‌ترسند. اما کسی که از خداوند نترسد، هیچ جاندار از او نمی‌ترسد و او از همه‌ی آنها می‌ترسد. یک بار در هنگام وعظ درباره‌ی تواضع و فروتنی سخن می‌گفت که تواضع موجب سربلندی، بزرگی و محبوبیت فرد در نزد خدا و مردم می‌گردد. خداوند بزرگ به کوه‌ها وحی کرد که یکی از شما خود را آماده کند تا آن را به محل گفت‌وگو با یکی از پیامبران تبدیل کنم. همه‌ی آنها تکبر به خرج دادند؛ به غیر از کوه «طور» به خاطر اینکه آن کوه خود را کوچک دانست و تواضع به خرج داد، نزد همه‌ی مردم قدر و احترام دارد و از تمام کوه‌ها محبوب‌تر است.

فرمود: هر کسی آشکارا، با یک مسلمان دیگر دوست باشد و با زبان خود را دوست او قلمداد کند، اما در دل او را دوست نداشته باشد، خداوند چنین فردی را مورد نفرین قرار می‌دهد. فرمود: تا می‌توانید با افراد وفادار، دانا و عاقل دوستی کنید. چون دعوا با فرد دانا از شیرینی خوردن با فرد بی‌تعهد و نادان، بهتر است.

فرمود: هرگز به صورت خاص و معین فردی را مورد لعنت قرار ندهید. چنانکه اگر تو حیوانی را لعن کنی؛ زیرا او با زبان حال می‌گوید: «آمین» از میان من و تو هر کسی که نسبت به خداوند عصیانگرت‌تر باشیم، مورد لعنت قرار گیرد.

فرمود: اگر از غیب گفته شود که دعایی بکن. خداوند به سرعت آن را اجابت می‌کند. فوراً برای حاکم زمان دعا می‌کنم؛ زیرا خوب بودن امیر و حاکم روزگار موجب خوبی همه‌ی مردم می‌شود. اگر حاکم مملکت درستکار باشد، اکثر مردم درستکار می‌شوند. فرمود: دو صفت و خصلت قلب انسان را فاسد می‌سازند. پرخوری و پرخوابی. دو صفت نیز وجود دارند که در هر کسی وجود داشته باشند، از نادانی و جهل او ناشی می‌شوند. خنده‌ی فراوان بدون دیدن منظره‌ای عجیب، و پند دادن به مردم اما عمل نکردنی او به آن. فرمود: فرد کامل کسی است که با پدر و مادر خود خوب باشد، صله‌ی رحم را به جا بیاورد، احترام دوستان و رفقای خود را به جا بیاورد، خوش اخلاق باشد، از دین خود مواظبت کند، انسانیت داشته باشد، دست کج نباشد، با افراد بد و تنبل رفاقت نکند و بیکار نباشد. به نقل راوی: در مدت چند سال، یک بار همه نخندید. اما روزی که پسرش وفات یافت، لبخندی زد. به او گفته شد: چند سال است که نخندیده‌اید. چرا در این روز حساس خندیدید؟ در جواب فرمود: چون فهمیدم که خداوند از مرگ فرزندم راضی است. لذا به خاطر رضایت خداوند، از شادی لبخند زدم.

در سال‌های آخر عمر خود، روزی در حال موعظه فرمود: هرگز نسبت به پیامبران علیهم‌السلام حسودی نمی‌کنم؛ زیرا آنان نیز مانند ما مُرده‌اند و غم قیامت، برزخ و پل صراط را پیش رو دارند و در روز قیامت هر یک از آنان در غم نفس خویش می‌باشند. نسبت

به فرشتگان نیز حسادت نمی‌ورزم. چرا که آنان بیش از ما از خدا می‌ترسند. اما نسبت به کسی حسودی می‌کنم که اصلاً از مادر متولد نمی‌شود و گرفتار مشکلات و رنج نمی‌گردد و بار امانت بر دوش او قرار نمی‌گیرد.

به نقل راوی: هنگامی که بیمار شد و زمان وفاتش نزدیک شد، دو دختر داشت. به همسرش گفت: وقتی من مُردم، بر روی کوه ابوقبیس^۱ برو که در پشت صفا و مروه قرار دارد. در آنجا سرت را بلند کن و رو به آسمان بگو: ای خداوند بزرگ! شوهرم عرض می‌کرد تا زنده بودم مواظب دخترانم بودم. اما اکنون که به فرمان تو در زندان قبر زندانی شده‌ام. آن دو دختر را به خود تو می‌سپارم. و خدایا هر گونه که تو اراده کنی. راوی می‌گوید زمانی که وفات کرد، و او را دفن کردند و همسرش بنا به وصیت شوهرش بر روی کوه ابوقبیس رفت و به دعا و مناجات پرداخت، بسیار زیاد گریه کرد و آنچه را که شوهرش گفته بود، در پیشگاه خداوند عرضه کرد. در آن هنگام امیر سرزمین یمن برای عمره آمده بود و دو پسرش را نیز با خود آورده بود. صدای گریه و مناجات او را شنید. دلش به حالش سوخت و پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ آن خانم را صدا کردند و او نیز وصیت شوهرش را برای آنان بازگو کرد. امیر یمن گفت: ناراحت نباشید. دو دختر او را به عقد دو پسر خود درآورد و با شادی و خوشی آنان را به منزل شوهر روانه کرد.

آنچه گذشت مختصری از زندگی، سرگذشت و سخنان گهربار حضرت فضیل بن عیاض رحمۃ اللہ علیہ بود. امیدوارم از آن پند و اندرز گرفته باشید. در پیشگاه خداوند بزرگ نیز استدعا داریم که همه را بر راه آن صالحان قرار دهد.

خدایا! به خاطر بزرگواریت و جایگاه حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم و صالحان امت او، ما را

۱. ابوقبیس کوه مقدسی است که از طرف مشرق بر شهر مکه مشرف است. ابوقبیس کوه مقدسی است که از طرف مشرق بر شهر مکه مشرف است. طبق روایات چون حجرالاسود در این کوه به امانت گذارده شده بود در دوره جاهلیت معروف به امین بود و روایت دیگری نیز می‌گوید که مغاره کنز که حضرت آدم و حوا علیہ السلام در آن ساکن بودند و پس از وفات در آن دفن شدند در این کوه واقع شده است.

هدایت کن.

ایمان را بهره‌ی ما قرار بیده،

عباداتمان را بپذیری،

از مردگانمان درگذری،

زندگان ما را سالم بدار یو ما را از بلا و مصیبت دنیا و قیامت حفظ کنی. آمین.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

حضرت شیخ داوود طایی رحمته الله

بسم الله الرحمن الرحيم

أَحْمَدُ ذَا الْجَلَالِ وَالْجَمَالِ وَالطَّوْلِ وَالْإِكْرَامِ وَالْإِفْضَالِ
مُصَلِّياً عَلَى النَّبِيِّ الْهَادِي وَآلِهِ وَصَحْبِهِ الْأَمْجَادِ...^۱

مسلمانان بیاید در چند لحظه‌ی این محفل به مجلس شمع دانش و بینش، چراغ آفرینش، عامل راه طریقت، عالم دریای حقیقت، دانای بحر شریعت، زاهد و عابد آستان خدایی، جناب شیخ داود طایی رحمته الله برویم.

پس با گوش دل به زندگی، سخنان، و اندرزهایش گوش بسپاریم. شیخ داود طایی رحمته الله یکی از ستون‌های سلسله‌ی دوم طریقت حضرت مولانا خالد نقشبندی رحمته الله است. زیرا طریقت خالديه سه شاخه دارد:

شاخه‌ی اول که به «سلسله الذهبیه» معروف است، از حضرت محمد صلی الله علیه و آله به حضرت علی، به سرور شهیدان حضرت حسین، به حضرت زین العابدین، به حضرت باقر، به حضرت جعفر صادق، به حضرت موسی کاظم، به حضرت رضا، به شیخ معروف کرخی رحمته الله تا ... منتقل شده است.

اما سلسله‌ی دوم از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت علی، به حضرت حسن بصری، به حبیب عجمی، به شیخ داود طایی، به شیخ معروف کرخی رحمته الله منتقل شده و این دو سلسله از اینجا به بعد دوباره به هم می‌رسند.

شیخ داود طایی رحمته الله یکی از بزرگان امت حضرت فخر عالم رحمته الله در روزگار خویش

۱. شعر از: شیخ معروف نودهی رحمته الله.

بود. مدت بیست سال شاگرد امام اعظم رحمۃ اللہ علیہ بود. حضرت فضیل بن عیاض و ابراهیم ادهم رحمۃ اللہ علیہ را ملاقات کرده و خرقة‌ی ارشاد را از شیخ حبیب راعی رحمۃ اللہ علیہ گرفته بود که پیر طریقتش بود.

یک روز که برای درس خواندن نزد امام ابوحنیفه رحمۃ اللہ علیہ می‌رفت، در مسیر حرکت از خانه‌ای صدای خانمی را شنید که همراه با گریه شعری را با این مفهوم می‌خواند که: عزیزم! تو را به خدا قسم می‌دهم به من بگو که کدام طرف صورت و گونه‌هایت را در قبر بر خاک نهاده‌ای و نپوسیده است؟ کدام یک از چشم‌های زیبای تو بر روی زمین نیفتاده است؟

به نقل راوی: با شنیدن این شعر، چنان حالی بر او غالب شد که از نوک پنجه‌ی پا تا فرق سرش را دربرگرفت. رنگ چهره‌اش بسیار عوض شد، آرام و قرارش سلب شد، و مات و متحیر گشت. با آن حال و وضع نزد امام ابوحنیفه رحمۃ اللہ علیہ رفت. امام اعظم که او را دید رنگ چهره‌اش به شدت دگرگون شده بود، پرسید: پسر! چه اتفاقی برای تو افتاده است؟ چرا رنگ و روی تو تغییر کرده است؟ چه اتفاقی رخ داده است؟

شیخ داود طایی رحمۃ اللہ علیہ، حادثه‌ی مسیر حرکت را برایش بازگو کرد و گفت: استاد! واقعاً دلم از دنیا سرد شده و چیزی به ذهنم خطور کرده است که معنای آن را در هیچ کتابی ندیده‌ام و نخواهم دید.

امام ابوحنیفه رحمۃ اللہ علیہ گفت: پسر! مدتی از مردم دوری کن. روزی امام ابوحنیفه رحمۃ اللہ علیہ نزد او رفت و گفت: ولی من که نگفتم این گونه ترک دنیا کن و به هیچ وجه از منزل بیرون نرو. برخیز و در جمع آن علما حاضر شو و آنچه را که تاکنون نیاموخته‌ای، بیاموز و آنچه را که بهتر از آنان می‌دانی به آنها یاد بده.

او به سخن استادش گوش داد و مدت یک سال به حلقه‌ی درس و علما بازگشت. اما سخنی نمی‌گفت و تنها گوش می‌داد. پس از یک سال به محضر شیخ حبیب راعی رحمۃ اللہ علیہ رفت و درس و تدریس را ترک کرد. همه‌ی کتاب‌هایش را سوزاند، به داخل آب انداخت و به عزلت پرداخت.

سبحان الله از عظمت خدا که اگر چیزی را اراده کند، از سنگ خارا، آب جاری

می‌کند و شیخ داود طایبی رحمۃ اللہ علیہ را به فردی تبدیل می‌سازد که نقل شده است: یک بار در حال خوردن نان خشک بود. در آن هنگام گبری از کنارش عبور کرد. او را صدا زد و مقداری از نان خود را به او داد. آن گبر فهمید که او شیخ داود طایبی رحمۃ اللہ علیہ است. نان را از او گرفت و به عنوان تبرک خورد.

به نقل راوی: به امر الهی وقتی به منزل برگشت، میل همبستری در او تحریک شد و با همسرش همبستری کرد. پس از نه ماه و چند روز پسری از آن رابطه به دنیا آمد که به خاطر آن لقمه حلال، نام او را معروف گذاشتند و زمانی که آن پسر زرتشتی بزرگ شد، به شیخ معروف کرخی رحمۃ اللہ علیہ مشهور شد.

شیخ داود طایبی رحمۃ اللہ علیہ چنان تارک دنیا شده بود که حتی از مردم نیز دوری می‌کرد. با این حال، بسیاری از علمای بزرگ و سرشناس برای سؤالات فراوانی نزد او می‌رفتند و جواب می‌گرفتند.

یک بار به او گفته شد: چرا با مردم نشست و برخاست نمی‌کنید؟ در جواب فرمود: با چه کسی نشست و برخاست کنم؟ اگر با فردی خردسال‌تر از خود نشست و برخاست کنم، در دینداری چیزی را از آنها یاد نمی‌گیرم. اگر با بزرگ‌ترها باشد، درباره‌ی خوبی‌ها و بدی‌هایم سخن می‌گویند و احتمال دارد که به خاطر سخن آنان دچار غرور و تکبر شوم. لذا، بهتر است تنها باشم.

شیخ داود طایبی رحمۃ اللہ علیہ شبانه‌روز مشغول عبادت و خداپرستی بود. از تحصیل، تدریس و کسب و کار دست کشیده بود. دنیا را ترک نموده بود و اگر هم از منزل بیرون می‌رفت، از کنار مردم عبور نمی‌کرد و از راهی دور و خلوت عبور می‌نمود. به او گفته شد: چرا هنگام سفر نیز از راه دور و خلوت عبور می‌کنید. در حالی که راه نزدیک و آباد وجود دارد؟ در جواب فرمود:

«فِرَّ مِنَ النَّاسِ فِرَارَکَ مِنَ الْأَسَدِ»

از مردم چنان فرار کن که از شیر فرار می‌کنی. چون مردم این روزگار از

شیر خطرناک‌ترند و ضرر آنان از شیر بیشتر است.

یک بار از جایی می‌گذشت. ناگاه بیهوش می‌شود و بر زمین می‌افتد. مردم او را به منزل می‌برند. زمانی که به هوش آمد، به او گفته شد. چرا دچار این حالت شدید و در آن جا بیهوش شدید؟ در جواب گفت: در آنجا یک بار پشت سر یک فرد غیبتی را مرتکب شده بودم. وقتی به آنجا رسیدم و به یاد آن غیبت افتادم، با خود گفتم: اگر آن فرد در روز قیامت در حضور خداوند، از من درخواست کند که بهای غیبت او را بپردازم، خداوند با من چگونه رفتاری می‌کند؟

امام ابو ربیع اعرج رحمته الله نیز گفته است: یک بار به محضر او رفتم. در منزل بود. پس از نماز مغرب، دو سه تکه نان خشک را آورد و با هم خوردیم. بسیار تشنه بودم. خواستم آب بخورم. از کوزه‌ای که در آنجا بود، مقداری آب نوشیدم، اما آب، بسیار گرم بود. گفتم: این آب بسیار گرم است. کوزه‌ی دیگری را بگذارید که آب را سرد کند. در جواب فرمود: اگر در دنیا همیشه غذای خوب و آب سرد مصرف کنم و لباس خوب بپوشم، پس برای قیامت چه چیزی را باقی بگذارم. عرض کردم: مرا نصیحت کنید. فرمود:

«صَاحِبُ أَهْلِ التَّقْوَىٰ إِن صَحِبَتْ فَإِنَّهُمْ أَقَلُّ مُؤَنَّةً وَ أَحْسَنُ مَعْرِفَةً
وَلَا قَدَحَ الْجَمَاعَةِ حَسْبَكَ هَذَا إِن عَمِلْتَ بِهِ»

اگر با کسی همدم و همراه می‌شوی، با اهل تقوا همدمی کن. زیرا رنج آنان بسیار کمتر و همراهی‌شان بسیار بهتر است و ترک جماعت نکن؛ اگر به این امور عمل کنی، برای تو کافی است.

او همچنین فرموده است: زنهار! مواظب زبان خود باشید. اگر هم حرف می‌زنید، سخنان خوب بر زبان بیاورید و آن را به بدی نچرخانید. به اندازه‌ی بقای خود در دنیا برای آن تلاش کنید و به اندازه‌ی بقا در آخرت برای آن سعی به خرج دهید. چون شب و روز عمر مانند منزل‌های یک سفر دور و درازند تا بیشتر مسافت را طی کنید و سپری کنید، به مقصد نزدیک‌تر می‌شوید و عمر پایان می‌یابد. حداقل توشه‌ی چند منزل را با خود بردارید یا آنها را پیش از خود رهسپار سازید.

با وجود سلامتی هم به مقدار کم از دنیا راضی باشید. همان گونه که اهل دنیا و افراد دنیاپرست، با وجود فساد دین خود، به دنیا راضی اند. چرا با آن همه درد، بلا، و مصیبت که بر شما و مردم جاری می شود و آن ها را می بینید، باز هم عبرت نمی گیرید! شیخ داود طایبی رحمته الله علیه غیر از خدا، از کسی شرم نمی کرد و از کسی هراس نداشت. همیشه نان نرم شده با آب می خورد. آب گرم می نوشید، روی زمین می خوابید و خشتی را به عنوان بالش قرار داده بود. از کسی چیزی نمی گرفت. مقداری پول و یک منزل را به ارث برده بود. با آنها زندگی خود را می گذراند.

یک روز، هارون الرشید که خلیفه‌ی بغداد بود به امام ابویوسف رحمته الله علیه گفت: همراه او نزد شیخ داود طایبی رحمته الله علیه بروند. با هم به منزلش رفتند و در خانه اش را زدند. او در را برای آنان باز نکرد. نزد مادرش رفتند. مادرش خواهش کرد. اما باز هم در را باز نکرد و فرمود: مادر! من هیچ کاری با ظالم و اهل دنیا ندارم. مادرش گفت: به خاطر شیری که به تو داده‌ام، در را برای آنها باز کن. شیخ داود رحمته الله علیه به آسمان نگاه کرد و فرمود: خدایا! خود تو فرموده‌ای که به پدر و مادر خویش احترام بگذاری.^۲ زیرا رضایت آنان موجب رضایت من است. وگرنه، من هیچ کاری با آن دو، (هارون و ابویوسف رحمته الله علیه) ندارم.

گفت: بیایید داخل. آنان نیز وارد شدند و سلام و احوالپرسی کردند. پس از مدتی،

۱. «قاضی ابویوسف، یعقوب بن ابراهیم بن سعد بن بُجیر انصاری رحمته الله علیه، قاضی نامدار و یکی از بنیان‌گذاران فقه حنفی است که در سال ۱۱۳ق به دنیا آمد. جد بزرگ او، حضرت سعد بن بَجیر رحمته الله علیه، از قبیله بجلیه، در شمار اصحاب حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و از نخستین کسانی بود که از مدینه به کوفه مهاجرت کردند.

۲. اشاره به آیه‌ی ۱۴، از سوره‌ی لقمان که خداوند متعال فرموده است: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ﴾ و انسان را در حق پدر و مادرش سفارش کردیم - که مادرش او را با ضعف روزافزون، آبستن بوده است، [و شیر دادن] و از شیر گرفتن او دو سال به طول انجامیده - که برای من و پدر و مادرت سپاس بگذار که سیر و سرانجام به سوی من است. ﴿﴾

در هنگام خدا حافظی هارون یک کیسه پول را گذاشت. اما شیخ داود رحمۃ اللہ علیہ قبول نکرد و فرمود مقداری پول و یک منزل را به عنوان ارث به دست آورده‌ام. از خداوند طلب کرده‌ام که هرگاه آن دو پایان یابند، به سرعت جانم را بگیرد تا محتاج دست مردم نباشم. امیدوارم خداوند متعال دعایم را بپذیرد. سپس قاضی ابویوسف رحمۃ اللہ علیہ از خدمتکار شیخ داود طائی رحمۃ اللہ علیہ سؤال کرد که روزانه چقدر خرج دارد؟ گفت: هر روز یک دانگ یک دینار. پرسید: چند دینار پول برایش باقی مانده است؟ گفت: ده دینار.

نقل است که امام محمد بن حسن^۱ و قاضی ابویوسف رحمۃ اللہ علیہ در یک مسئله اختلاف نظر داشتند. نزد شیخ داود طائی رحمۃ اللہ علیہ رفتند و او را حکم قرار دادند. زمانی که لب به سخن گشود، زیاد به امام ابویوسف رحمۃ اللہ علیہ نگاه نمی‌کرد. زمانی هم که سخن می‌گفتند: اگر سخن شیخ محمد بن حسن رحمۃ اللہ علیہ درست می‌بود، می‌گفت: محمد، درست می‌گوید. اما هنگامی که قاضی ابویوسف رحمۃ اللہ علیہ سخن می‌گفت و سخنش هم درست می‌بود، نام او را ذکر نمی‌کرد و می‌گفت: درست می‌گوید.

عرض کردند: امام محمد بن حسن و قاضی یوسف رحمۃ اللہ علیہ، هر دو بسیار عالم و دانا هستند. چرا به شیخ محمد رحمۃ اللہ علیہ توجه می‌کنی و به قاضی یوسف رحمۃ اللہ علیہ عنایتی نمی‌کنی؟! در جواب فرمود: زیرا شیخ محمد بن حسن رحمۃ اللہ علیہ با ناز و نعمت بزرگ شده، درس خوانده و به خاطر تحصیلات مغرور نشده است. اما شیخ ابویوسف رحمۃ اللہ علیہ تهیدست بوده و از فقر شروع به تحصیل علم کرده است. مقام دنیوی را به دست آورده و به علم

۱. محمد بن حسن بن فرقد شیبانی رحمۃ اللہ علیہ، فقیه مبرز حنفی است. وی اصالتاً از روستای حرستا از نواحی دمشق بوده، در واسط متولد شده و در کوفه نشو و نما یافته است. وی از شاگردان امام ابوحنیفه رحمۃ اللہ علیہ بوده و پس از او، از شیخ قاضی ابویوسف رحمۃ اللہ علیہ کسب فقه و حدیث کرده است. امام شیبانی رحمۃ اللہ علیہ مدتی ساکن بغداد شده و سپس توسط هارون الرشید به مقام قضاوت «رقه» می‌رسد. امام شیبانی رحمۃ اللہ علیہ پس از مدتی از مقام قضاوت عزل می‌شود. وی همواره ملازم هارون بوده و در سفری که هارون به سمت خراسان داشته، در ری وفات می‌کند. امام شیبانی رحمۃ اللہ علیہ در سال ۱۳۱ یا ۱۳۲ هجری قمری به دنیا آمده و در سال ۱۸۹ هجری قمری وفات یافته است.

خود تفاخر می‌کند. از این رو، امام محمد و ابویوسف رحمته الله علیهما تفاوت فراوانی با هم دارند. امام ابوحنیفه رحمته الله علیه که استاد هر دو نفر بود، مورد تازیانه قرار گرفت، اما مقام قضاوت را نپذیرفت ولی شیخ ابویوسف رحمته الله علیه بسیار شیفته‌ی قضاوت بود. لذا به سرعت آن را پذیرفت. هر شاگردی نیز که راه استاد خویش را در نظر نگیرد، من با او حرف نمی‌زنم.

حضرت فضیل بن عیاض رحمته الله علیه گفته است: افتخار می‌کنم که در مدت زندگی خویش دو بار به محضر داوود طایبی رحمته الله علیه رسیده‌ام. یک بار که به محضرش رفتم در یک ایوان مخروبه نشسته بود. گفتم: برخیزید. مبادا بر سر شما خراب شود. گفت: اگر باور می‌کنید تاکنون نگاه نکرده‌ام که آیا فرو می‌ریزد یا نه؟ بار دوم، عرض کردم: مرا اندرز دهید. گفت: تا می‌توانی از مردم دوری کن. چون تا از مردم این روزگار دورتر باشی، آسوده‌تری.

شیخ معروف کرخی رحمته الله علیه فرموده است: دنیا نزد کسی به اندازه‌ی شیخ داوود طایبی رحمته الله علیه بی‌ارزش نبود. تمام دنیا و مافیها از نظر او مانند یک مشمت کاه بود. اما فقیر و تهیدست را بسیار دوست می‌داشت.

شیخ جنید بغدادی رحمته الله علیه فرموده است: یک روز مردی را صدا زد که برای او حجامت کند. سپس به او یک دینار داد. گفته شد: آیا این کار اسراف نبود که به آن مرد حجام یک دینار دادی؟ در جواب گفت: هر کس انسانیت نداشته باشد، دین ندارد. [لادینَ لَیْنَ لَامَرْوَةَ لَهُ]

نقل است که در یک شب مهتابی به پشت بام رفت و چندان به آسمان نگریست و اندیشید و گریست تا آنکه بیهوش شد و بر بام خانه‌ی همسایه افتاد. مرد همسایه از خواب پرید و احساس کرد که دزد است. لذا فوراً به پشت بام رفت و دید که شیخ داوود طایبی رحمته الله علیه است. دست او را گرفت و به منزل خود برگرداند و گفت: چه اتفاقی افتاد؟ گفت: اطلاع ندارم که چگونه از پشت بام پایین افتاده‌ام؟

نقل است که: هنگامی که به مسجد می‌رفت، بسیار به سرعت حرکت می‌کرد. یک

بار به او گفته شد: چرا هنگام رفتن به مسجد، این گونه با سرعت حرکت می کنی؟ گفت: چون یک لشکر در بیرون از شهر چشم انتظار من است. گفتند: کدام لشکر؟ گفت: لشکر مُردگان قبرستان. مبدا کسی را دنبال بفرستند و فرصت نکنم نماز را بخوانم.

یکی از صالحان گفته است: شیخ داود طایی رحمۃ اللہ علیہ مردی چنان بزرگ و عجیب بود که اگر در زمان پیامبران علیہم السلام پیشین زندگی می کرد، خداوند متعال نام و سرگذشت او را در قرآن ذکر می کرد.

یک بار به او گفته شد: شما در دنیا به شدت قانع هستید.
در جواب فرمود: به شما بگویم چه کسی از من قانع تر است؟
گفتند: آری.

فرمود: کسی که دنیا را به طور کامل در آغوش گرفته، قیامت را به دنیا فروخته است. او از من قانع تر و به اندک راضی است.

یک بار قاضی ابویوسف رحمۃ اللہ علیہ در محراب مسجد تکیه زده بود و به یاد پول های شیخ داود طایی رحمۃ اللہ علیہ افتاد. وقتی آن را محاسبه کرد، از پول او تنها به اندازهی خرج آن روز باقی مانده بود. لذا گفت: ای مردم! امروز شیخ داود طایی رحمۃ اللہ علیہ وفات می کند. گفتند: از کجا می دانید؟ گفت: از پول مخارجش تنها به اندازهی هزینه ی امروزش باقی مانده است. من مطمئنم که خداوند متعال دعای او را قبول می کند. چون روزی که با هارون نزد او رفتیم، دعا کرد و گفت خدایا! هر روزی که پول من تمام شد، جانم را بگیر تا محتاج کسی نباشم.

وقتی که رفتند و از مادرش سؤال کردند که امروز حال و احوالش چگونه است؟ گفت: تا نزدیکی های صبح نماز می خواند. اما نزدیک صبح به سجده رفت و سر از سجده برنداشت. هنگام نماز صبح رفتم و گفتم: پسر عزیزم! سر از سجده بردار. دیدم که وفات کرده است.

در همان شب یکی از افراد صالح در خواب دید که شیخ داود طایی رحمۃ اللہ علیہ در هوا

پرواز می‌کند و می‌گوید: مژده که اکنون از زندان آزاد شدم.
صبح زود که از خواب بیدار شد، رفت تا خوابش را برای شیخ داود رحمته الله علیه نقل کند.
اما دید که او وفات کرده و مشغول غسل و کفن او هستند.
بنا به نقل عده‌ای، وفات او در سال ۱۶۲ رخ داده است. یعنی در همان سالی که
شیخ ابراهیم ادهم رحمته الله علیه وفات کرد. دسته‌ای دیگر بر این باورند که او در سال ۱۶۵ یا
۱۶۶ بوده است.

یکی از علما می‌فرماید: روز وفات شیخ داود طایبی رحمته الله علیه را مانند روز حشر دیدم.
چون همه‌ی اهل شهر، اعم از مرد و زن و پیر و جوان به تشییع جنازه‌اش به قبرستان
آمدند. تا به گورستان رسیدند، سه تابوت شکسته شد. به دلیل تعداد افراد فراوانی که
زیر تابوت را می‌گرفتند و هر کس می‌خواست گوشه‌ای از آن را بر شانه‌ی خود قرار
دهد و پاداشی ببرد.

زمانی که او را به خاک سپردند، پس از تلقین، امام ابن سماک رحمته الله علیه^۱ نزد قبر او رفت
و ایستاد و درباره‌ی زهد، تقوا، طاعت، عبادت، و پرستش شیخ داود طایبی رحمته الله علیه به
سخن پرداخت و گفت: ای مردم! بسیاری از کارهای شیخ داود طایبی رحمته الله علیه برخلاف
مردم بود. او یگانه‌ی روزگار بود. اهل دنیا برای زندگی راحت و دارایی دنیوی بسیار
شتاب می‌ورزند. اما اطلاع ندارند که حساب و کتاب قیامت بسیار سخت و دشوار
خواهد بود. اشتباه‌ی دنیا و دنیاپرستی انسان را در دنیا و آخرت خسته می‌کند. اما ترک
دنیا و قناعت و خسته نشدن به خاطر دنیا، انسان را در دنیا و قیامت آسوده می‌سازد.

شیخ داود طایبی رحمته الله علیه مانند مردم نبود. آنچه مردم با آن خوشحال بودند، نزد او
بی‌ارزش بود. با چشم دل به دنیا می‌نگریست. چشم دلش طمع را کور ساخته
بود. آنچه را که او می‌دید و می‌دانست، به ذهن مردم خطور نمی‌کرد. از یک سو مردم

۱. امام ابن سَمَّاک، ابوالعباس محمد بن صَبِیح عَجلی کوفی رحمته الله علیه (۱۸۳ق/ ۷۹۹م)، فقیه،
محدث و زاهد می‌باشد. علت شهرت وی به ابن سماک این بود که جدش ماهی‌فروش بوده
و به احتمالی دیگر خود وی به ماهی‌فروشی اشتغال داشته است.

او را عجیب و غریب می‌دانستند که این گونه زندگی می‌کند و از سویی دیگر او مردم را عجیب و غریب می‌دانست که این گونه به دنیا رو کرده‌اند و برای آخرت تلاش نمی‌کنند. شیخ داود طایبی رحمۃ اللہ علیہ تنها انسان زنده‌ای بود که در میان این همه انسان دل‌مُرده زندگی می‌کرد.

سپس به طرف قبر رو کرد و گفت: ای روح شادِ شیخ داود طایبی! تو بسیار عجیب بودی. در دنیا بسیار آرام بودی، نفس خود را بسیار تحقیر کردی. اما با این روش و رفتار تحقیر نفس، کرامت را به دست آوردی. با ذلیل ساختن نفس، عزت را به دست آوردی. با تواضع، محبوب شدی. خود را با عبادت خسته ساختی تا در قیامت آسوده باشی. با گرسنگی در دنیا خود را در قیامت سیر ساختی. خود را تشنه ساختی تا از آب کوثر بنوشی. لباس پاره و بد پوشیدی تا اطلس و دیبای بهشت را بپوشی. خوراک اندک و غیر لذیذ را خوردی تا از غذای لذیذ بهشت بخوری. امام ابن سماک رحمۃ اللہ علیہ به مردم رو کرد و فرمود: ای مردم! بسیاری از شما می‌دانید که شیخ داود طایبی رحمۃ اللہ علیہ این گونه زندگی کرد تا در آخرت این گونه با سربلندی به پیشگاه خداوند برود. با آن همه علم و عرفان، این گونه زندگی کرد تا ما در زندگی روزانه‌ی خود از آن درس بگیریم. او سپس با حالت گریه به شیخ داود طایبی رحمۃ اللہ علیہ رو کرد و گفت: ای روح شیخ داود طایبی رحمۃ اللہ علیہ! اگر اکنون با چشم سر این مردم را می‌دید که تابوت تو را چگونه بر روی دست خود حمل کردند تا به گورستان رسید و به خاطر فزونی مردمی که می‌خواستند تابوت تو را بردارند، سه تابوت را شکستند بیشتر به شکر و سپاس خداوند می‌پرداختی. ای شیخ داود طایبی رحمۃ اللہ علیہ! پیدا است که امروز پاداش همه‌ی اعمال تو به طور کامل از طرف خداوند به تو می‌رسد و خداوند بزرگ از تو راضی می‌شود. خوشا به حال تو.

آنچه گذشت مختصری از زندگی، سرگذشت، زهد، تقوا، طاعت و قناعت شیخ داود طایبی رحمۃ اللہ علیہ بود. امیدوارم خداوند بزرگ به خاطر عظمت خود و نیز به خاطر این گونه افراد صالح ما را مورد عفو قرار دهد.

از ما درگذرد،

طاعت و عبادت‌مان را بپذیر،

و ما را از شر شیطان و بلای ناگهان حفظ کند،
و در زیر پرچم حضرت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم، ما را در روز محشر، همراه با این صالحان
حشر کند.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

حضرت ابوسلیمان دارانی رحمته الله

بسم الله الرحمن الرحيم

أَحْمَدُكَ اللَّهُمَّ وَاسِعَ النَّدَى مُصَلِّياً عَلَى النَّبِيِّ أَحْمَدَا
وَأَلِهِ ذُوِي الصَّفَاءِ وَالْوَفَا وَأَهْلَ بَيْتِهِ الْكَرَامِ الشَّرَفَا
وَصَحْبِهِ الْبَرَّةَ الْأَمْجَادِ وَنَاهِجِي مَسَالِكِ الرَّشَادِ

مسلمانان! بیایید برای شادی دل و آسودگی جان در چند لحظه‌ی آینده‌ی زندگی خویش به محضر و محفل زندگی، سرگذشت و اندرزهای فردی برویم که در روزگار خود مجرد ظاهر و باطن، مسافر حاضر و غایب، دارای معرفت، دریای شریعت و حقیقت، ستاره‌ی آسمان ولایت، خورشید تابان دیار شام، چراغ دانش خاص و عام، یک‌تاز میدان، از قدمای مشایخ، علمای حقایق، ریحان خوشبوی مسلمانی، (یعنی) شیخ ابوسلیمان دارانی رحمته الله.

بیایید با ادب فراوان به زندگی، سرگذشت سخنان او گوش دهید و از آنها پند و اندرز بگیرید.

شیخ ابوعبدالرحمن سلمی رحمته الله در طبقات الصوفیه گفته است: شیخ ابوسلیمان دارانی رحمته الله از طبقه‌ی اول اولیای امت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است.

نقل است که در میان صالحان و اولیاء کسی مانند او توان تحمل گرسنگی و تشنگی را نداشته است. شیخ ابوسلیمان دارانی رحمته الله یکی از بزرگان امت حضرت

محمد ﷺ بود و از خیال و آنچه به دل خطور می‌کرد، اطلاع داشت. به قدری دارای فراست و عرفان بود که از آفات و عیوب نفس اطلاع داشت. در هنگام وعظ و ارشاد، کلمات و اشارات بسیار زیبایی را بیان می‌کرد که دل هر صاحب دلی را روشن می‌ساخت.

نقل است یک بار مشغول وعظ مردم بود و فرمود: ای مردم! طاعت و عبادت کنید، خیر و خیرات انجام دهید، اخلاق و رفتارتان خوب باشد. به انسانیت، و انسان‌های صالح رو کنید.

او فرمود: آنان که اهل اطاعت از خداوندند، لذت دنیا و آخرت را بردند. خداوند متعال در روز قیامت به آنان می‌فرماید: شما در دنیا برعکس سایر مردم من را پسندیدید و من را بر آرزوها و خواسته‌هایتان ترجیح دادید. امروز آن لذت‌ها در نزد من است. پس، از آنها بهره‌مند شوید. امروز درودها و کرامت من برای شما است. پس، با من خوشحال شوید و از قرب من برخوردار گردید. زیرا قسم به عزت و جلال خود، بهشت را جز برای شما نیافریده‌ام.

شیخ ذوالنون مصری رحمه الله فرموده است: ابوسلیمان دارانی رحمه الله به قدری محبوب خداوند بود که بر خدا ناز می‌کرد. یک بار شنیدند که در دعا می‌گفت: ای خداوند بزرگ! اگر از من طلب نیت قلبی و نهانی بکنی و بگویی: چرا نیت تو بسیار خالص نبود، در جواب می‌گویم: همین بس که تو را به عنوان یکتا و یگانه شناخته‌ام. اگر هم بگویی که چرا این گناهان را انجام داده‌ای؟ در جواب می‌گویم: گناهان من در برابر کرم تو بسیار اندک و ناچیزاند. ای خدای بزرگ! اگر مرا جهنمی می‌دانی و به دوزخ می‌افکنی، به اهل دوزخ می‌گویم: من خداوند بزرگ را بسیار دوست می‌داشتم، ولی او این گونه پاداش مرا داد.

- او می‌گفت: به خدا سوگند! اگر همه‌ی جهان نسبت به خداوندی خدا شک کنند، من به تنهایی او را می‌پرستم و شکی در خداوندیش ندارم.
- به خدا ایمان داشته باشید. چون علما فرموده‌اند: هر کس از لحاظ رزق و روزی به خداوند اعتماد داشته باشد، بر حُسن خلقش افزوده می‌شود و به دنبال آن حلم می‌آید،

نفسش از لحاظ خرج و هزینه سخاوتمند می‌گردد و در نمازهایش کمتر وسوسه می‌شود.

• قلب خود را چندان با دنیا آباد نکنید. زیرا خیال، خطر، و اندیشه‌ی فراوان مانند سارق‌اند. مگر نمی‌بینید که دزد و راهزن هرگز به یک ویرانه نمی‌روند؛ زیرا می‌دانند که چیزی در آنجا وجود ندارد. اما همین که اطلاع یابند که یک منزل آباد وجود دارد و اسباب و اثاثیه‌ی فراوان در آن هست، هر چند قفل هم باشد، باز هم خود را به آنجا می‌رسانند، قفل آن را می‌شکنند، آن را غارت می‌کنند. به گونه‌ای که هنگامی صاحب آن خانه برگردد، خانه‌اش خالی شده است.

• مردم! این زمانه را سرزنش و نکوهش نکنید. زیرا اگر مردم این روزگار را نقد کنید یا آنان را اندرز دهید چنین نیست که به حرف شما گوش دهند و دست از بدی بردارند. برعکس، عصبانی می‌شوند و بیش از پیش بدی می‌کنند و به جای آنکه از تو تشکر کنند هزار و یک عیب را بر تو می‌گذارند. پس، اگر آنان را به حال خود بگذاری، بهتر است.

• ای مردم! واقعیت این است که انگار شیخ ابوسلیمان دارایی رحمۃ اللہ علیہ در همین عصر و روزگار کنونی زندگی کرده است. زیرا اکثر مردم این روزگار نیز هنگامی که مورد اندرز قرار می‌گیرند، خشمگین می‌شوند، و به حرف تو گوش نمی‌دهند. فردی به ایشان گفت: وسوسه‌ی زیادی دارم؛ چه کاری انجام دهم تا از دست آن راحت شوم؟

گفت: هر گاه که خیال و وسوسه پیدا شد، خود را شادمان کن؛ وسوسه از بین می‌رود. چون وسوسه از جانب شیطان است و اگر انسان شادمان شود، شیطان ناراحت می‌گردد، از تو دور می‌شود و در نتیجه وسوسه‌ی تو از بین می‌رود.

یک بار در موعظه‌ی خود گفت: هر کس در روز، نیکی به خرج دهد، در شب مورد کفایت قرار می‌گیرد و هر کس در شب نیکی انجام دهد، در روز کفایت می‌شود. هر کس در ترک یک شهوت صادق باشد، خداوند آن را از قلبش بیرون می‌کند و خداوند کریم‌تر از آن است که قلبی را به خاطر شهوتی عذاب دهد که به خاطر خدا از آن

شهوت دور شده است.

• ای کسانی که خود را انسان خوب قلمداد می‌کنید و مردم را پند و اندرز می‌دهید و به آنان می‌گویید که ترک دنیا کنند و پول و ثروت نمی‌خواهید! آنها چگونه به حرف شما گوش می‌دهند. در حالی که شما را ببینند که شب و روز برای دنیا تلاش می‌کنید؟ اگر آنان دنیا را دور بریزند، شما آن را برمی‌دارید.

• همان گونه که لقمان حکیم علیه السلام پسر خود را اندرز داد و گفت: ای فرزند! به قدری وارد دنیا نشو که به آخرت زیان بزنی. چندان هم دنیا را ترک نکن که سربار دیگران شوی.

• عبادت و پرستش واقعی این نیست که همواره در صف جماعت باشی و فرد دیگری نیاز مالی تو را تأمین کند. بلکه باید پیش از هر چیز دو تکه نان را به دست بیاوری و سپس دو رکعت نماز بخوانی. قلبی دارای برکت و خیر است که این گونه زندگی کند نه اینکه منتظر باشد که کسی در خانه‌اش را بزند و چیزی را برای او بیاورد.

• باید همواره به خداوند امیدوار بود. نه اینکه مانند فردی باشد که با آب زمزم، زندگی می‌کرد و تنها به آن آب امیدوار بود. در شهر مکه سالکی را دیدم که غیر از آب زمزم چیزی نمی‌خورد. روزی به او گفتم: اگر آب زمزم خشک شود، چه کار می‌کنی؟ او برخاست و گفت: خداوند به تو پاداش خیر بدهد. راست می‌گویی. چندین سال است که من زمزم پرستم. اکنون فهمیدم خداپرستی چه معنایی دارد. تاکنون راه را به اشتباه رفته بودم.

یکی از مریدان او به نام شیخ احمد حواری رحمته الله^۱ گفته است: یک بار در محضر ایشان به حج رفتیم. هنگام احرام بستن، مردم با صدای بلند گفتند: «لبیک اللهم لبیک»^۲ اما او چیزی نگفت. گفتم: چرا بیش از آن همه حاجی شما این سنت را ترک

۱. امام ابوالحسن احمد بن ابی الحواری رحمته الله (۱۶۴ هـ - ۲۳۰ هـ) عالم و صوفی در سده‌ی دوم و سوم ق.

۲. دعای حج مشهور به دعای تلبیه. حضرت عطار رحمته الله درباره‌ی او گفته است: «آن شیخ

کردید؟ او به گریه افتاد و گفت: ای احمد حواری! خداوند به حضرت موسی علیه السلام وحی کرد که ای موسی! به افراد ستمکار امت خویش بگو که مرا ذکر نکنند. چون هر کس مرا یاد کند، در حالی که دست از ظلم برنداشته باشد، من او را نفرین می‌کنم. شنیده‌ام هر کس با مال حرام و شبهه‌ناک حج بگذارد، و پس از بستن احرام بگوید: لیبک اللهم لیبک، خداوند بزرگ در جوابش می‌فرماید: لا لیبک ولا سعدیک! حَتَّى تَرُدَّ مَا فِیْ یَدِیک: ای حاجی! با پول و ثروت حرام به حج آمده‌اید. نه به دیدار من آمده‌اید و نه خوش آمدید. مگر آنکه آنچه را که در دست داری، به صاحب آن برگردانی. به همین خاطر من می‌ترسم که بگویم: لیبک... اما این گونه به من جواب داده شود. حضرت لقمان حکیم علیه السلام به پسر خود گفته است: از خداوند بترس. اما هرگز از رحم و کرم خداوند نیز ناامید نباش.

• شایسته نیست که هر کس که به او امر خیری الهام می‌شود، آن را انجام می‌دهد، مگر آن که آن را در روایت ببیند؛ هرگاه آن را در روایت ببیند، به آن عمل کند و خداوند عَلَّامُ الْغُیُوبِ را سپاس و ستایش کند که آنچه را که در قلب او بود، با آنچه در حدیث وجود

کبیر، آن امام خطیر آن زین زمان، آن رکن جهان، آن ولی قبه‌ی تواری، قطب وقت، احمد حواری، رحمة الله علیه یگانه وقت بود و در جمله فنون علوم عالم بود و در طریقت بیانی عالی داشت و در حقایق معتبر بود و در روایات و احادیث مقتدا بود و رجوع اهل عهد در واقعیات بدو بود و از اکابر مشایخ شام بود و بهمه زبانها محمود بود.»
برخی از سخنان او:

«هر که عاقل تر بود به خدای عارف تر بود و هر که به خدای عارف تر بود زود بمنزل رسد.»
«فاضلترین گریستن، گریستن بنده بود در فوت شدن اوقاتی که نه بر وجه بوده باشد.»
«هر که دنیا نظر کند بنظر ارادت دوستی حق تعالی او را نور فقر و زهد از دل او بیرون برد.»
«دنیا چون مزبله‌ای است و چایگاه جمع آمدن سگان است و کمتر از سگ باشد آنکه بر سر معلوم دنیا نشیند از آنکه سگ از مزبله، چون حاجت خود روا کند سیر شود بازگردد.»
«هر که نفس خویش را نشناسد او در دین خویش در غرور بود.»
«مبتلا نگرداند حق تعالی هیچ بنده‌ای را به چیزی سخت تر از غفلت و سخت دلی.»

دارد، هماهنگ و موافق است.

- مواظب خود باشید. پرخوری را عادت نکنید. زیاد نخورید. چون انسانی پرخور دچار شش نوع آفت می‌شود:

اول: لذت عبادت را حس نمی‌کند.

دوم: به شدت فراموشکار می‌شود.

سوم: نسبت به مردم دلسوزی نمی‌کند و مهربانیش کاهش می‌یابد.

چهارم: عبادت از نظرش بسیار دشوار می‌شود.

پنجم: شهوت و میل نفسش افزایش می‌یابد.

ششم: هنگامی که مسلمانان به مسجد می‌روند، او به دنبال جایی دیگر

است.

- کم‌خوری و قناعت گنجینه‌ای است که خداوند بزرگ آن را به دوستان خود عطا می‌کند.

دینداری و تقوای آن شخصیت والا به قدری بی‌مانند بود که تنها خداوند به آن علم دارد. اگر کسی نزد او درباره‌ی گناه سخن می‌گفت، به گریه می‌افتاد و می‌گفت: به خدا قسم! به قدری نقصان و آفت در عبادت داریم که نیازی به گناه نداریم.

یک بار در هنگام وعظ به مردم می‌فرمود: ای مردم! قلب انسان مسلمان با یاد و ذکر خداوند روشن می‌گردد. ذکر خداوند نیروی قلب با ایمان است. انس با ذکر و یاد خدا مایه‌ی آرامش قلب است. مسجد، مغازه‌ی انسان مسلمان، کسب و کارش عبادت، سرمایه‌اش قرآن، دنیا مزرعه‌ی قیامت او، قیامت سرخرمن او، و پاداش خداوند بزرگ نیز سود و بهره‌ی رنج و کسب و کار او است.

ای مردم! هر کس در روز جمعه پیش از رفتن به نماز جمعه از خداوند درخواست آمرزش کند و دو قطره اشک از چشمش خارج شود، خداوند متعال به فرشته‌ی سمت چپ آن فرد مسلمان وحی می‌کند و می‌فرماید: نامه‌ی اعمالش را تا نماز جمعه‌ی آینده ببندی و چیزی را در آن ثبت نکن؛ چه مژده‌ای از این، بزرگ‌تر و بهتر!

- در روز قیامت، خداوند بزرگ تمام مردم را در میدان محشر جمع می‌کند. هر کس مشغول نفس خویش است. هر کس کار خوبی را انجام داده باشد، بسیار خوشحال است و هر کس نیز کارهای بد زیاد انجام داده باشد، شرمسار است.
- تقوای الهی داشته باشید. زیاد عبادت کنید. زیرا رنج عبادت و تقوا در دنیا موجب سربلندی و شادی روز قیامت می‌گردد.
- انسان از روزی که به دنیا آمده و از مادر متولد شده، مانند مسافر است و هر روز به مقصد نهایی خود نزدیک می‌گردد و اگر کسی در هنگام بازگشت از سفر، هیچ سرمایه‌ای با خود نداشته باشد یا سودی نکرده باشد، به راستی هلاک می‌گردد. خوبی انجام دهید تا هنگام بازگشت از سفر با سربلندی به منزل ابدی خویش وارد شوید.
- خداوند بزرگ به بندگان می‌فرماید: ای بندگان من! اگر واقعاً توبه کنید و از گناه برگردید و از من حیا کنید، عیب‌هایتان را در نزد مردم آشکار نمی‌سازم و خطاهایتان را در لوح‌المحفوظ پاک می‌کنم و در روز قیامت از شما حساب و کتاب آسانی می‌گیرم.
- تا می‌توانید از انسان شیطان صفت پرهیز کنید. زیرا از نظر من، شیطان جنّی سالم‌تر از شیطان انسانی است و زیان کمتری دارد. انسان شیطان صفت دست از سر فرد برنمی‌دارد و آشکارا خود را به او می‌آویزد تا او را دچار گناه کند، اما اگر برای شیطان واقعی یک «اعوذ بالله» بخوانی، دور می‌شود.
- قلب انسان مانند آینه است. آن را با زنگ و گرد و غبار گناه و اعمال بد، تاریک نکنید. زیرا اگر آینه پاک و صیقلی باشد، تصویر مورچه تا فیل را نشان می‌دهد. قلب انسان نیز همین گونه است. هر چیزی را به قلب نشان بدهید تصویر همان چیز را می‌بینید (اگر پاک باشد).
- در پیشگاه خداوند دعا کنید و از او دنیا و آخرت را طلب کنید. او شما را ناامید نمی‌گرداند. یک شب در مسجد بودم و هوا بسیار سرد بود. از سرما آرام نداشتم. به دعا پرداختم. اما هوا به قدری سرد بود که هر دستی را که برای دعا بلند می‌کردم، دست دیگر را در گریبان خود فرو می‌برد. به خاطر دعا، آرامش زیادی پیدا کردم و خواب بر من غالب شد. در خواب به من ندا داده شد که: ای شیخ عبدالرحمن

ابوسلیمان دارانی رضی اللہ عنہ! آرامش و آسایشی که به تو رسید، سهم آن دستی بود که در هنگام دعا آن را بلند می کردی. اگر دست دیگر خود را نیز بلند می کردی، سهم آن را نیز می فرستادیم و آسایش بیشتری پیدا می کردی. از آن روز به بعد با خود عهد بسته ام که در سرما و گرما، در هنگام دعا هر دو دست خود را بلند کنم.

• یک روز در کنار دریا در منطقه شام، علقمه پسر یزید به نقل از پدر بزرگش نقل کرد که با شش نفر دیگر از قوم خود به مدینه رفتیم. هنگامی که به محضر حضرت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم رفتیم و با او سخن گفتیم، وقتی شکل و قیافه و لباس ما را دید بسیار تعجب کرد و فرمود: شما کیستید؟ گفتیم: مسلمانیم. لبخندی زد و فرمود:

«إِنَّ لِكُلِّ قَوْلٍ حَقِيقَةً فَمَا حَقِيقَةُ قَوْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ؟»

هر سخنی حقیقتی دارد. حقیقت قول و ایمان شما کدام است؟

علقمه گفت: پدر بزرگم گفت: حقیقت و علامت ایمان ما پانزده خصلت است: پنج صفت را نماینده شما به ما امر کرده که به آنها ایمان بیاوریم. پنج صفت دیگر را هم نماینده شما به ما امر کرده که به آنها عمل کنیم و پنج صفت را هم از زمان جاهلیت انجام داده ایم.

پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: آن پنج صفت کدام است که نماینده من به شما امر کرده است که به آنها ایمان بیاورید؟

«وَمَا الْخُمْسُ الَّتِي أَمَرْتُكُمْ رُسُلِي أَنْ تُؤْمِنُوا بِهَا»

گفتیم: ایمان به خدا و حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم و ملائکه و کتاب های آسمانی و روز قیامت

فرمود: آن پنج صفت کدام است که (نماینده من) به شما امر کرده است که به آنها عمل کنید؟

«وَمَا الْخُمْسُ الَّتِي أَمَرْتُكُمْ أَنْ تَعْمَلُوا بِهَا»

گفتیم: شهادتین، نماز، زکات، روزه، و در صورت توانایی، حج.

فرمود: پنج صفتی که از زمان جاهلیت انجام می دادید، کدام است؟

«وَمَا الْخُمْسُ الَّتِي تَخْلَقْتُمْ بِهَا أَنْتُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ»

گفت: شکرگزاری خداوند در هنگام آسایش و سختی، صبر در بلا و مصیبت، راستگویی در دیدار، رضایت به قضا و قدر الهی، سکوت در هنگام سرزنش دشمن.

حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وَأَنَا أَزِيدُكُمْ خَمْسًا فَتَيْمٌ لَكُمْ عَشْرُونَ خَصْلَةً فَلَا تَجْمَعُوا مَا لَا تَأْكُلُونَ وَلَا تَبْنُوا مَا لَا تَسْكُنُونَ وَلَا تَنَافِسُوا فِي شَيْءٍ أَنْتُمْ عَلَيْهِ عَدَا زَائِلُونَ وَانْقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وَإِلَيْهِ تُعْرَضُونَ وَارْغَبُوا فِيمَا عَلَيْهِ تَقْدُمُونَ وَفِيهِ تَخْلُدُونَ»

من پنج صفت دیگر را نیز برای شما اضافه می کنم تا بیست خصلت شود.

- آنچه را که نمی خورید، انباشته نکنید.

- آنچه را که در آن سکونت نمی کنید، بنا نکنید.

- درباره ی چیزی رقابت نکنید که فردا از دست شما می رود.

- از کسی پروا کنید که نزد او برمی گردید و بر او عرضه می شوید.

- به آنچه که به سوی آن می روید و در آن جاودان می مانید، راغب و مایل باشید.

• شیخ ابوسلیمان رحمته الله در هنگام دعا می فرمود: ای خداوند بزرگ! کسی که در دنیا خدمتگذار تو نبوده باشد، چگونه شایسته ی رسیدن به محضر تو است یا چگونه به کرم و رحم تو امیدوار است، کسی که از تو شرم نمی کند و مرتکب گناه می شود؟

• ای مردم! دنیا همیشه روشن نمی ماند و شما نیز همیشه سالم نمی مانید و تا آخر عمر خوشگذران نخواهید ماند. از شما خواهش می کنم که از آه مظلومان دوری کنید. اگر یک مظلوم به خاطر یک امت گریه کند، خداوند آن امت را مورد رحمت قرار می دهد.

«لَوْ أَنَّ مَحْزُونًا بَكَى فِي أُمَّةٍ لَرَحِمَ اللَّهُ تِلْكَ الْأُمَّةَ»

این شخصیت والا و مقدس، و ولی بزرگ که امام نووی رحمته الله در بستان العارفین^۱

۱. یکی از آثار عرفانی اخلاقی امام نووی رحمه الله. این کتاب که اصل آن به زبان عربی است، از متون عرفانی ارزشمند قرن هفتم ه. ق به شمار می رود. مولف آن، «محبی الدین

درباره‌ی او فرموده است. یکی از انسان‌های بزرگ و دارای کشف و کرامت بود و مردم شام به او افتخار می‌کردند. او در سال ۲۱۵ هجری درگذشت و در روستای خود به خاک سپرده شد. روحش شاد.

آنچه گذشت، مختصری از زندگی، سرگذشت و سخنان شیخ ابوسلیمان دارانی رحمته الله بود. امیدوارم از آن پند و اندرز بگیری و از خداوند بزرگ مسئلت می‌نمایم که از گناهان ما درگذرد،

ما را از ایمان محروم نسازد،

بیماران ما را شفا دهد

و در روز قیامت ما را با اولیا و صالحان حشر کند. آمین.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

یحیی بن شرف نووی^۱، از فقها، محدثان و زاهدان برجسته قرن هفتم است که در محیط فرهنگی دمشق رشد و پرورش یافت. «بستان العارفین»، دارای یک مقدمه و چهار باب (در اخلاص و حضور نیت، در سخنان گرانبها، در کرامات و مواهب اولیاء و در حکایات ظریف) است. در این چهار باب، مؤلف، مجموعه‌ای از آیات، احادیث، و اقوال پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت و اولیاء و عرفا رحمته الله را جمع آوری کرده و به شرح لغوی و محتوایی و عرفانی و روایی آنها پرداخته است.

حضرت امام یحیی رازی رحمته الله

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَنْعَمَ وَعَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ
وَأَكْمَلُ الصَّلَاةِ وَالتَّحِيَّةِ عَلَى النَّبِيِّ أَفْضَلِ الرِّيَّةِ^۱

مسلمانان بیاید مانند سایر مجالس و محافل دیگر، در مجلس کنونی به بحث از سرگذشت کسی پردازیم که در روزگار خود سرچشمه‌ی باغ رضا، نقطه‌ی کعبه‌ی رجاء، ناطق حقایق، واعظ خلائق، زبان طریقت، دوستدار حقیقت، لطیفه‌گوی روزگار، صاحب ده‌ها تألیف، مرید و مراد، سخنش آب حیات، و محبوب آستان بود؛ زیرا خادم آستان، عالم با عمل، و جای امید و امل بود. این دربان بارگاه باری، جناب امام یحیی بن معاذ رازی رحمته الله بود. پس بیاید با ادب به زندگی، سرگذشت و سخنان ارزشمندش گوش بسپاریم و از آنها پند و اندرز بگیریم.

شیخ عبدالرحمن سلّی رحمته الله در کتاب طبقات الأولیاء، گفته است: حضرت یحیی بن معاذ رازی رحمته الله جزء طبقه‌ی اول اولیاء و در میان اولیاء، نفر چهارم است.

امام یحیی رازی رحمته الله به قدری شیوا سخن، خوش کلام، و نیک نفس بود که در جمع مشایخ و اولیا گفته می‌شد: خداوند بزرگ دو یحیی دارد. یکی از آنان در طبقه‌ی انبیاء یعنی حضرت یحیی بن زکریای پیامبر علیه السلام و دیگری در طبقه‌ی اولیاء، یعنی امام یحیی بن معاذ رازی رحمته الله است. حضرت یحیی پیامبر علیه السلام راه خوف را در پیش گرفته بود و چندان از خدا می‌ترسید که همه‌ی صالحان به خاطر هراس شدید وی، از اینکه

۱. شعر از: شیخ معروف نوده‌می رحمته الله.

نجات یابند ناامید شده بودند و می‌گفتند: جایی که پیامبر ﷺ تا این حد از خداوند بترسد، حال و وضع ما چگونه خواهد بود؟ اما امام یحیی رازی رحمته الله، راه و روش رجاء (امید) را در پیش گرفته بود و به قدری به کرم و رحم خدا امیدوار بود که بسیاری از مردم به نجات (از عذاب) امیدوار شده بودند.

احادیثی که امام یحیی رازی رحمته الله روایت کرده و سخنانی که به عنوان وعظ بیان نموده شایان آن است که با آب طلا نوشته شوند و مانند حلقه و گوشواره آویزه‌ی گوش گردند و از آنها پند و اندرز گرفته شود.

نقل است که امام یحیی رازی رحمته الله برادری داشت که از خراسان به کعبه رفته و در آنجا ماندگار شده بود. برادرش به او نامه‌ای نوشته که در آن آمده بود: برادر! پس از دعای خیر و سلام و احوال‌پرسی، به عرض می‌رسانم که در دنیا سه آرزو داشتیم: الحمدلله دو آرزو از آنها تحقق یافت و تنها یکی از آنها باقی مانده است. برایم دعا کنید که خداوند بزرگ آن آرزوی من را نیز محقق سازد. آرزوی اول من این بود که در آخر عمر به جایی مقدس بروم. خداوند این امر را قسمت من کرد و به کعبه آمده‌ام که مقدس‌ترین مکان است. آرزوی دوم من این بود که خدمتکاری داشته باشم که آب لازم را برای وضوی من آماده سازد. خداوند بزرگ خانم خوبی را به من عطا کرده است که به من خدمت می‌کند. آرزوی سوم من این است که پیش از مرگ بار دیگر خداوند بزرگ مرا از دیدار تو شاد سازد و به محضر شما برسم و دیدار ما موکول به قیامت نگردد.

حال به پاسخ امام یحیی رازی رحمته الله بنگرید که چگونه به نامه‌اش پاسخ می‌دهد: اینک نوشته‌ای آرزو داشتیم در آخر عمر به مقدس‌ترین مکان بروم، باید بدانی که مکان و محل چندان شرط نیست. خودت بهترین انسان باش و در هر کجا هستی باش. چون نه تو به خاطر جایگاه محبوب می‌شوی و نه محل و جایگاه به خاطر تو مقدس و مبارک می‌گردد. این مطلب را هم که نوشته‌ای آرزو داشتیم خادمی داشته باشم و اکنون خداوند چنین فردی را نزد من فرستاده است، اگر انسان خوبی می‌بودی، بنده‌ی خدا را خادم خویش نمی‌ساختی. چون این کار، آرزوی «مخدوم» شدن است و مخدومیت،

صفت بنده نیست. بلکه، صفت خدا است. عبد باید خادم باشد و اگر طالب خدمتکار باشد، در این صورت هوس فرعونیت را در سر دارد. این مطلب هم که گفته‌ای آرزوی دیدار مرا داری، برادر عزیز باید بدانی که اگر به طور کامل با خدا می‌بودی، این گونه به یاد دیدار من نمی‌افتادی. زیرا در جایی که کعبه وجود دارد، بندگان خدا حتی فرزندان خود را قربانی می‌کنند چه برسد به برادر. برادر! اگر به خدا رسیده‌ای، چه نیازی به من داری. اگر هم به همان حالت خویش باقی مانده‌ای، کاری از دست من برای تو ساخته نیست!

پس از خلفای راشدین، امام یحیی رازی رحمته الله علیه نخستین کسی بود که بر منبر رفت و به وعظ و اندرز مردم پرداخت. وعظ و ارشاد امام یحیی رازی رحمته الله علیه در روزگار خود بلند آوازه و بسیار تأثیرگذار بودند. گاهی مردم در اثر مواعظش به قدری می‌گریستند که از هوش می‌رفتند و وفات می‌کردند.

یک بار هنگام وعظ، در هنگام موعظه مشاهده کرد که پدری پسر خود را بوسید. خطاب به آن مرد گفت: آیا پسرت را بسیار دوست داری؟ گفت: آری. شیخ یحیی رازی رحمته الله علیه گفت: ای مردم! آن مرد پسرش را به این خاطر دوست دارد که از او متولد شده است. حال باید خداوند که بنده‌اش را خلق می‌کند و از سرای عدم او را به دشت و صحرای وجود می‌آورد، تا چه اندازه بنده‌اش را دوست بدارد؟ اما همان گونه که اگر پسر بد باشد و سر از اطاعت پدر بردارد، پس دیگر نزد پدر محبوب و دوست داشتنی نیست، بنده نیز اگر از فرمان خدا، خالق و رازق خود سر برتابد، در نزد خداوند متعال بسیار بی‌ارزش‌تر می‌گردد.

• پیش از آنکه شما را به ترک دنیا وا دارند، دنیاپرستی را ترک کنید. پیش از ملاقات خداوند برای بازخواست و محاسبه، خداوند را از خود راضی کنید و پیش از آنکه به منزل خود، یعنی قبر، بروید آن را آباد نمایید.

• ای مردم! دنیا، پل و راه آخرت است. از آن عبور کنید و آن را آباد ننمایید. یعنی این گونه نپندارید که همیشه در دنیا خواهید ماند. انسان خردمند چنین کاری را انجام نمی‌دهد و در مسیر حرکت، خانه نمی‌سازد. چندان مشغول دنیا نباشید که آخرت را از

یاد شما ببرد.

• یک شب در هنگام موعظه، شمعی را جلوی قرار داده بودند. ناگهان آن شمع خاموش شد. امام یحیی رازی رحمته الله به گریه افتاد. گفته شد: چرا گریه می کنید؟ فوراً آن را روشن می کنیم. گفت: برای خاموش شدن آن شمع، گریه نمی کنم. از این می ترسم که طوفان بی نیازی (استغنائی) خداوند روزی گردبادی را ایجاد کند که شمع ایمان و توحید درون سینه مان را خاموش کند.

• یک بار به او گفته شد: از نظر ما، دنیا به خاطر اینکه حضرت عزرائیل علیه السلام وجود دارد، به اندازهی یک دانه جو هم ارزش ندارد. گفت: نه، چنین نیست. اگر مرگ و حضرت عزرائیل علیه السلام نمی بود. دنیا به اندازهی یک دانه جو هم ارزش نداشت. چونکه گفته شده است: فرمود: **أَلْمُوتُ جِسْرٌ يُوَصِّلُ الْحَبِيبَ إِلَى الْحَبِيبِ. مَسْكِينُ ابْنِ آدَمَ لَوْ خَافَ النَّارَ كَمَا يَخَافُ الْفَقْرَ دَخَلَ الْجَنَّةَ** یعنی مرگ، پلی است که عاشق را به معشوق می رساند. بیچاره انسان؛ که اگر همان قدر که از فقر می ترسد، از آتش (جهنم) می ترسید، وارد بهشت می شد.»

• به او گفته شد: چرا همیشه غمیگنی؟ چه غمی داری؟ در جواب گفت: غم این را دارم که راستی، خداوند چرا من را آفریده است. من هرگز از مرگ نمی ترسم. از این می ترسم که به آرزوی خود نایل نگردم. اما ای خدای بزرگ! همان گونه که تو به خاطر گناه، عطا و بخشش خود را از بنده باز نمی گیری، من نیز به خاطر گناه از رحمت تو ناامید نمی گردم.

• اگر خداوند بزرگ در روز قیامت بفرماید که ای یحیی! درخواست چه چیزی را داری؟ در جواب عرض می کنم: می خواهم من را به وسط جهنم بفرستی و بر تخت مالک^۱ دوزخ بنشینم و به من امر کنی که از نسیم محبتی که در سر دوستان تو وجود دارد، نفسی بکشم و با آتش گرم نفس خود، مالک و دار و دسته اش را به سرای عدم برگردانم.

۱. نام نگهبان دوزخ است.

- ای مردم! شما هر اندازه که دوست خداوند باشید، مردم هم به همان اندازه دوست شما خواهند بود. هر اندازه که از خدا بترسید، مردم نیز به همان اندازه از شما می ترسند. تا بیشتر خدا را دوست داشته باشید، خدا هم شما را بیشتر دوست می دارد.
- ای مردم! آگاه باشید که عالم دینی و اهل عمل را زیاد دوست داشته باشید.

«لَاِنَّ الْعُلَمَاءَ الْعَامِلِينَ اَرْأَفَ بِاَمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاشْفَقَ عَلَيْهِمْ مِنْ اَبَائِهِمْ
وَأُمَّهَاتِهِمْ لِأَنَّ اَبَاءَهُمْ وَأُمَّهَاتَهُمْ يَحْفَظُونَهُمْ مِنْ نَارِ الدُّنْيَا وَالْعُلَمَاءُ يَحْفَظُونَهُمْ
مِنْ نَارِ الْآخِرَةِ»

زیرا علمای اهل عمل، نسبت به امت حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از پدر و مادر آنها
مهربان تر و دلسوزتر هستند. چون پدر و مادرشان آنان را از آتش دنیا دور
نگه می دارند. اما علما آنان را از آتش آخرت دور می دارند.

شما در قیامت نیز به عالم نیاز دارید.

گفته شد: چگونه؟ گفت: چون روزی در بهشت از طرف خداوند متعال ندا داده
می شود که: ای مردم! دعا کنید تا آرزوی شما را برآورده کنم. مردم نمی دانند چه چیزی
را آرزو کنند. لذا دست به دامان عالمان می شوند و آنان نیز درخواست ملاقات با
خداوند را مطرح می کنند.

- مردم باید از جانب تو، به یکی از این سه چیز نایل شوند تا به عنوان انسان صالح
قلمداد گردد.

اول: اگر نتوانی به آنان خوبی کنی، نباید به آنان زیان بزنی.

دوم: اگر نتوانی دل آنان را شاد کنی، نباید آنها را غمگین سازی.

سوم: اگر آنها را ستایش نمی کنی، به غیبت آنان نیز نپردازی.

- آگاه باشید! اگر توبه کنید، پس از آن گناه نکنید. چون هر گناه پس از توبه، هفتاد بار
زشت تر از گناه پیش از توبه است.

- نزد انسان صالح رفت و آمد کنید. زیرا انسان صالح مانند شکارچی است. شکارچی

جانور را از دهان گرگ بیرون می‌کشد. او نیز مردم را از دست شیطان نجات می‌دهد. اگر انسان صالح در طول عمر خود یک نفر را نجات دهد، باز هم خوب است.

- سه نفر عاقل قلمداد می‌شوند:

اول: کسی که پیش از مرگ خود، قبرش را آماده کند و ره‌توشه‌ی خیر را پیش از خود بفرستد.

دوم: کسی که ترک دنیا کند، بیش از اندازه‌ی نیاز، خود را با دنیا خسته نسازد.

سوم: کسی که پیش از ملاقات با خدا، برای بازخواست، خداوند را از خودش خشنود کند.

- در دنیا دو مصیبت برای انسان بزرگ‌تر از هر مصیبت دیگری است.

اول: با هزار زحمت خانه‌ای را برای خود بسازی. اما آن را از تو بگیرند.

دوم: مصیبت بسیار بدتر از اولی این است که به خاطر آن خانه مورد بازخواست قرار بگیری.

- یک بار در خدمتش درباره‌ی فقیر و ثروتمند بحث می‌شد. فرمود: در روز قیامت، نه فقر ارزشی دارد و نه ثروتمندی. آنچه در آخرت سودمند است، تنها صبر بر طاعت، ناراحتی و مصیبت، و شکرگزاری به خاطر ناز و نعمت است.

- گفته شد: بسیاری از مردم به غیبت شما می‌پردازند. گفت: اگر خداوند بزرگ من را به عنوان بنده‌ی خود بپذیرد، غیبت آنان زیانی به من نمی‌زند. اگر هم من را نپذیرد، شایان آن غیبت هستیم.

- آگاه باشید! دنیا سرا و بازار شیطان است. چیزی را به سرقت نبرید. زیرا شیطان شما را تعقیب می‌کند و به جای آنچه که به سرقت برده‌اید، ایمان شما را می‌برد.

- متأسفانه روزی فرا خواهد رسید که منزل علمای ما مانند کاخ سزار، خسرو، و شداد^۱

۱. شَدَاد بن عاد بن ارم، طبق روایات اسلامی، یکی از دو فرزند عاد بود که ادّعای خدایی داشت، و باغ و قصری برای مقابله با بهشت مورد وعده دین خدا در صحرائِ عَدَن، بین صنعا و حَضْرَمَوْت، بنا کرد. و باغ و قصری -برای مقابله با بهشت مورد وعده دین خدا- در

و تکبرشان مانند قوم عاد و ثمود می شود و هیچ گونه صفت محمدی را در آن نمی بینم.

- خوشبخت کسی است که دشمنش، دانا باشد. اما متأسفانه، دشمن من بسیار نادان است. گفته شد: دشمن شما کیست که تا این حدّ نادان است؟ گفت: نفس خودم. چون بهشت را با آن همه خوشی و لذت به یک شهوت مقطعی دنیوی می فروشد.
- خواهش می کنم اگر از روی جهل و نادانی هم بدی کردید، به سرعت از آن توبه کنید. چون کسی که از گناه توبه می کند، سربلندی و شادمانی ای را به دست می آورد که هیچ لذتی به پای آن نمی رسد. زیرا خداوند متعال از توبه ی بنده اش بسیار شادمان و خرسند می گردد و چه افتخاری بالاتر از آن، که انسان کاری را انجام دهد که خداوند از آن خوشحال باشد!

- ای مردم! چرا نگران چیزهایی نیستید که مجانی از دست داده اید؟ ولی به خاطر چیزهایی خوشحالید که مرگ شما را مجبور می کند که آنها را به جا بگذارید؟ ای مسلمانان! از جمله کسانی نباشید که در روز مرگش، میراث فراوان، او را رسوا می کند و در روز محشر، ترازوی اعمالش. «لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَفْضَحُهُ يَوْمَ مَوْتِهِ مِيرَاثُهُ وَيَوْمَ حَشْرِهِ مِيرَاثُهُ» از جمله کسانی نباش که در روز مرگ، ارث و میراثش او را رسوا کنند و در روز

صحرای عدن، بین صنعا و حضر موت، بنا کرد. براساس آیات ۶ تا ۸ سوره فجر در قرآن، که صحبت از «ارم عاد» شده معلوم می شود آن، شهری آباد و بی نظیر و دارای قصرهای با شکوه و ستون های برافراشته بوده است. در توصیف بهشت شداد، مفسران گفته اند: در آن، قصرهایی از طلا و نقره و ستون هایی از زبرجد و یاقوت و درختان گوناگون و جویبارهایی، جاری بوده است که به جای ریگ، مروارید و یاقوت و زبرجد در قعر جوها، ریخته و آن از زیر آب پیدا بود. وقتی ساخت قصر تمام شد و شداد خواست پایتخت خود را به آن جا منتقل کند، به اندازه یک شبانه روز راه کاروان رو مانده بود که به آن جا برسد، که خدا صیحه ای بر آن ها فرستاد و نابودشان کرد.

خداوند متعال در باره ی عاد فرموده است: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ (●) إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ (●) الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ» مگر ندانسته ای که پروردگارت با عاد چه کرد * با عمارات ستون دار ارم * که ماندش در شهرها ساخته نشده بود.

حشر، ترازوی اعمالش او را رسوا نماید.»

زیرا افراد بسیاری وجود دارند که با هزاران در دسر مال دنیا را انباشته می‌سازند توجهی ندارند که آیا از راه حلال آنها را جمع کرده است یا حرام. زکات آن را نمی‌پردازد. از آن اتفاق نمی‌کند و بسیار طمع‌کار است و چشم طمع او سیری ناپذیر است. تا اینکه روز مرگش فرا می‌رسد و کسی اطلاع ندارد که چقدر ثروتمند است و چه چیزهایی را انباشته است. روزی که پیک اجل مهمانش شود و از دنیا خدا حافظی کرد، پس از مراسم تعزیه، وارثان به تقسیم میراثش می‌پردازند و آنچه را که طی چندین سال پنهان می‌ساخت، آشکار می‌کنند و در میان خود تقسیم می‌نمایند. در این هنگام که مردم مطلع می‌شوند که چه چیزهایی را جمع کرده، و عیش آشکار می‌گردد، اگر در این هنگام زنده شود، چه حالی خواهد داشت؟!

• دل انسان در سینه مانند دیگ است که هر چیز در آن باشد، آن را می‌جوشاند. زبان نیز ملاقه‌ی آن است. لذا هرگاه که فرد سخن بگوید، معلوم می‌شود که چه چیزی در دل دارد و آنچه را که با زبان خود از دیگ دل بیرون می‌آورد، اعم از شیرین، ترش، تلخ، یا شور تو را از خوبی و بدی قلب صاحب خویش مطلع می‌گرداند.

• دنیا و مال دنیا از آن خداوند می‌باشند. مردم نیز بنده‌ی خدا هستند. آن بندگان یا در آن مال خیانت می‌کنند یا امانت‌دارند. اگر مال دنیا به دست افراد خیانتکار بیفتد و در راه نامشروع خرج کنند، موجب ویرانی دنیا و قیامت آن افراد و مملکت و ثروت آن می‌گردد. اما خود آن ثروت هیچ گناهی ندارد. ولی اگر در دست افراد امانت‌دار بیفتد و آن را در راه مشروع هزینه کنند، موجب شرافت و کرامت آن افراد و آبادانی مملکت و خدمت به مردم می‌گردد. معنای این سخن آن است که خوبی، بدی، ثواب و عذاب، به انسان مربوط می‌شوند و آن را تقصیر ثروت و دارایی ندانید. اگر عمل فرد خوب باشد، پاداش خوب می‌گیرد و اگر رفتارش بد باشد پاداش بدی می‌گیرد.

• کسی که به یاد مرگ بپردازد، قبل از اجل خود نمی‌میرد، به سرعت توبه می‌کند، به کم راضی می‌گردد، بیشتر از خدا می‌ترسد و بیشتر به عبادت می‌پردازد. اما کسی که به یاد مرگ نپردازد، بسیار خود را خسته می‌سازد، از فقر می‌ترسد، قناعت به خرج

نمی‌دهد، خود را به خاطر ثروتی خسته می‌سازد که روزی او نیست.

• همان گونه که خداوند متعال روزی امروز تو را به فرد دیگری نمی‌دهد، تو نیز فرد دیگری را پرستش نکن. همان گونه که فرد دیگری را در رزق و روزی تو شریک نمی‌گرداند، تو نیز برای خداوند شریک قائل نشو. همان گونه که خداوند متعال تکالیف فردا در امروز را از تو نمی‌خواهد، تو نیز رزق و روزی فردا را از خداوند نخواه.

• یک بار به آسمان نگاه کرد و گفت: ای خداوند متعال! تو حضرت موسی و هارون علیهم السلام را نزد آن طغیانگر سرکش، یعنی فرعون فرستادی. با این حال به آنان امر کردی که اگر نزد او رفتید به نرمی و آرامی با او سخن بگویید. ای خدای بزرگ! این لطف تو درباره‌ی کسی است که ادعای خدایی می‌کرد و می‌گفت:

﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾^۱

من خداوند بزرگ شما هستم.

حال لطف و کرم تو در مورد آن بندگان چگونه باشد که روزانه چندین بار می‌گویند:

﴿سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى﴾

پاک و منزّه است پروردگار والا

• ای خداوند بزرگ! ثروت من در دنیا یک زیرانداز پاره است. اگر کسی در دنیا آن را از من بخواهد، او را ناامید نمی‌کنم. تو که مالک خزانه‌ی رحمتی و نیازی هم به آن نداری، و هزاران درمانده هم وجود دارد، چگونه آنها را از آن رحمت بی‌بهره می‌سازی!

• ای خداوند بزرگ! آنچه را که در دنیا برای من مقدر کرده‌ای، به کافران عطا کن و آنچه را که در قیامت برایم مقدر کرده‌ای به مسلمانان بده. چون در دنیا تنها تو برای من کافی هستی. در قیامت نیز دیدار تو برای من کافی است.

• ای خداوند بزرگ! اگر انسان نتواند دست از گناه بردارد، تو می‌توانی او را مورد عفو قرار دهی. ای خدای بزرگ! چگونه به خاطر گناه، دست از دعا برمی‌دارم! در حالی که

۱. سوره‌ی نازعات، آیه‌ی ۲۴.

تو به خاطر گناه ما، دست از عفو و آمرزش برنمی داری.
ای خدای بزرگ! در قرآن فرموده‌ای:

﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا﴾^۱

**هر کس که کار نیکی پیش آورد، او را پاداشی است بهتر از آن؛ و آنان از
هراس در آن روز ایمن هستند.**

اما هیچ نیکی‌ای بهتر از ایمان نیست. ما نیز که ایمان داریم. پس باید آن پاداش
خوب، یعنی دیدار تو، پاداش آن باشد.
[در قرآن آمده است که:]

﴿إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾^۲

**هر امتی را اجلی است، پس چون اجلشان فرا رسد، نه ساعتی پس افتند و نه
ساعتی پیش افتند.**

لذا باید فرد در زمان تعیین شده، به وسیله‌ی هر علت و عاملی که باشد، بمیرد.
برای نمونه، به نحوه‌ی مرگ این مرد بزرگ بنگرید که هنگام پایان یافتن مدت عمر،
چگونه درگذشت.

امام یحیی رازی رحمته الله بسیار سخاوتمند بود و بسیار به علما، عرفا و فقرا و درویش و
صوفی خدمت می کرد. به همین خاطر، صد هزار درهم بدهکار بود. در شب جمعه
در خواب حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را دید که فرمود: ای شیخ یحیی! نگران نباش. وقتی
بیدار شدی، به خراسان برو. یک نفر صد هزار درهم بدهی تو را برای تو نگه داشته
است. در خواب عرض کرد: آن فرد در خراسان کجا است، و نام او چیست؟ حضرت
محمد صلی الله علیه و آله فرمود: تو برو، کاری به این امور نداشته باش. شهر به شهر برو و موعظه
کن. زیرا موعظه‌ی تو دل‌ها را شفا می دهد. من همان گونه که به خواب تو آمده‌ام، به

۱. سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۸۹.

۲. سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۴۹.

خواب آن فرد نیز رفته‌ام.

امام یحیی رحمته الله علیه به شهر نیشابور آمد و برای او منبر گذاشتند و به وعظ پرداخت. در پایان فرمود: من بنا به امر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله شما را اندرز می‌دهم. از آنجا به بلخ آمد و مدتی در آنجا ماندگار شد. سپس به شهر «هرات» آمد و در ضمن موعظه خواب خود را تعریف کرد. دختر پادشاه شهر هرات در مجلس بود. برخاست و گفت: ای امام! غصه‌ی قرضت را نداشته باش. آن شب، من نیز همان خواب را دیدم و به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله عرض کردم! ای حبیب خدا! من نزد او بروم یا او به اینجا می‌آید؟ فرمود: او نزد تو می‌آید. مدتی است که منتظر تو بودم. صد هزار درهم و چند شیء دیگر را نیز به او داد تا برای مریدان خود خرج کند و پس از چند روز برگشت.

در راه بازگشت، یک شب قبل از طلوع صبح در حال سجده، بود. پسرش نیز در کنارش بود. شیطان پسرش را وسوسه کرد و گفت: اگر پدرت به منزل برسد این همه پول را به جای قرض می‌دهد و چیزی برای تو باقی نمی‌ماند. او نیز برخاست و سنگ بزرگی را برداشت و به سر پدرش زد و او را شهید کرد. شیخ یحیی رازی رحمته الله علیه همین مقدار توانست حرف بزند که آن پول را در ازای بدهی پرداخت کنید و سپس درگذشت. انا لله وانا الیه راجعون. جنازه‌اش را به نیشابور آوردند و در روز دوشنبه ۱۶ جمادی الاول سال ۲۵۸ هجری به خاک سپردند.

آنچه گذشت، مختصری از زندگی، سرگذشت و سخنان امام یحیی رازی رحمته الله علیه بود. امیدوارم از آن پند و اندرز گرفته باشید. از خداوند متعال درخواست می‌کنم که از گناهان ما درگذرد،

بیماران ما را شفا دهد،

ایمانمان را سالم نگه دارد،

و ما را از شر شیطان و بلای ناگهان حفظ نماید. آمین

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

حضرت یوسف بن حسین علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الْجَوَادِ الْمُنْعِمِ أَلَمَانٌ بِالْهُدَى وَدَفْعِ النَّقَمِ
وَصَلَوَاتٌ وَتَحَايَا لَا نَتَّهَى هَهَا عَلَى اجَلِّ أَرْبَابِ النَّهَى
وَأَلِّهِ وَصَحْبِهِ الْكِرَامِ كَانُوا ذَوِي بَلَاغَةِ الْكَلَامِ^۱

مسلمانان! چه خوب است در چند لحظه‌ی آینده‌ی حیات خویش به محضر کسی برویم که همیشه در پیشگاه باری تعالی، معتکف دائمی بود، در باغ ولایت، سند ﴿وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾^۲، خورشید نهان در دنیای فانی، آب حیات در تاریکی زندگانی، عالم به علم ظاهر و باطن، ستاره آسمان مشایخ، پیشوای اولیا، پیر دستگیر قله و کوهستان، مرید شیخ ذوالنون مصری، دوست شیخ ابوتراب^۳ و ابوسعید خراز

۱. شعر از شیخ معروف رحمته الله.

۲. سوره‌ی مانده، آیه‌ی ۵۴: و از ملامت هیچ ملامتگری نمی‌هراسند.

۳. شیخ ابوتراب نخشی رحمته الله (؟-۲۴۵ق) عالم و صوفی در سده‌ی سوم ق. عسکر بن حُصَین معروف به ابوتراب نخشی از مشایخ بزرگ خراسان در قرن سوم هجری به‌شمار می‌رود. استادان او در تصوف شیخ شقیق بلخی، شیخ حاتم اصم و شیخ ابوحاتم عطار رحمته الله بودند. عده‌ای از مشایخ تصوف مانند شیخ ابو عبدالله بن جلاء، شیخ یوسف بن حسین رازی، شیخ ابو عبید بُسیری، شیخ محمد بن علی حکیم ترمذی، شیخ شاه شجاع کرمانی، شیخ علی بن سهل اصفهانی، شیخ احمد بن خضرویه، شیخ حمدون قصار و شیخ ابوجعفر بن فرجی رحمته الله از مصاحبت او بهره‌مند شدند و شیخ ابو حمزه بغدادی و شیخ ابو حمز خراسانی رحمته الله در

رحمته الله علیه^۱، صاحبِ همت عالی، و کرامات، آنی بود. این باز و شهباز دو جهان، شیخ یوسف بن حسین رحمته الله علیه است. لذا بیایید با ادب فراوان به داستان زندگی، سرگذشت، و سخنان او گوش بسپاریم و از آنها بهره ببریم.

شیخ یوسف رحمته الله علیه یکی از رجال سرشناس عراق عجم^۲، زنجان، و همدان، و بسیار دانشمند و دانشور بود. زبانی بسیار شیوا و رسا داشت، از بسیاری از اسرار و رموز مطلع بود. دارای کرامات، و مقامات بود و یگانه فرزند زمان خود بود.

به نقل راوی، در همان سن جوانی دارای ادب و وقار بود. اما بسیار خوشگذران بود و لباس پاکیزه‌ای داشت. به شدت مشغول تفریح و شکار بود. تا اینکه یک بار همراه با چند سوار به میان یک قبیله‌ی عرب رفتند و مهمان بزرگ آنها شدند. وقتی که دختر آن رئیس عرب، جمال شیخ یوسف رحمته الله علیه را دید، مانند زلیخا قلباً عاشق شیخ یوسف رحمته الله علیه شد.

از دور نگاه می‌کرد و از خوشی و عشق مانند بره‌ای در هنگام شیر خوردن می‌لرزید و عرق می‌ریخت و از روی گونه‌های او مانند دانه‌ی مروارید پائین می‌آمد. بالاخره نتوانست خود را کنترل کند و ناگهان خود را در آغوش شیخ یوسف رحمته الله علیه انداخت. اما چون شیخ یوسف رحمته الله علیه تا آن زمان کار بد انجام نداده بود، و همواره به صید و شکار پرداخته بود، بسیار پاکدامن و با حیا بود. لذا از شرم عرق کرد و دختر را هول داد و

برخی از سفرها او را همراهی کردند. شیخ ابوتراب همچنین با شیخ یازید بسطامی رحمته الله علیه دیدار کرد و به او ارادت می‌ورزید. او پس از درگذشت شیخ حاتم اصم رحمته الله علیه به شام رفت و کتابهایی در حدیث نوشت که البته امروز از آنها اثری در دست نیست. شیخ ابوتراب رحمته الله علیه در سال ۲۴۵ هجری قمری از دنیا رفت.

۱. شیخ ابوسعید خراز رحمته الله علیه (؟-۲۷۷ق) از اعلام تصوف در سده‌ی سوم ق. غیر از لقب خراز، او را با القاب لسان‌التصوف و قمرالصوفیه نیز خوانده‌اند.

۲. عراق عجم نام تاریخی ناحیه‌ای در مرکز ایران است که از غرب به کوه‌های زاگرس، از شرق به کویر، و از شمال به کوه‌های البرز منتهی می‌شود. کرمانشاه، همدان، اصفهان، ری، قزوین و کاشان، قم، تفرش از شهرهای عمده‌ی این ناحیه بوده‌اند.

بدون خدا حافظی از آنجا رفتند و به میان یک قبیله‌ی دیگر رفتند. آن شب تا نزدیک سحر، از ناراحتی نخواید. نزدیک سحر خوابید. در خواب جایی را دید که در تمام عمر خود چنین جایی را ندیده بود. دید که جمعی سبزپوش ایستاده‌اند. یک نفر در وسط آنان مانند پادشاه بر تخت نشسته و مانند ماه شب چهارده می‌درخشد. بسیار دوست داشت که بفهمد آن افراد چه کسانی هستند و آن فرد در میان آنان کیست؟ خواب به آنان نزدیک شد. به او گفتند: جلو بیا. او نیز رفت سلام کرد. جواب سلامش را دادند. پرسید: شما چه کسی هستید و آن فرد که در میان شما نشسته است، کیست؟ گفتند: ما فرشته‌ایم و کسی که نشسته است، حضرت یوسف پیامبر علیه السلام است که برای زیارت «یوسف بن حسین» آمده است.

او گفته است: در این خواب بسیار گریستم. سپس عرض کردم: یوسف بن حسین علیه السلام کجا چنان قدر و ارزشی دارد که حضرت یوسف علیه السلام به ملاقات او بیاید؟! او گفته است: در این هنگام دیدم که حضرت یوسف علیه السلام از تخت پایین آمد و نزد من آمد. من را در آغوش گرفت و نزد خود برد. من نیز عرض کردم: ای پیامبر خدا! من کجا لایق این لطف هستم؟ فرمود: در آن هنگام که دختر رئیس آن قبیله‌ی عرب، با آن همه زیبایی و ظرافت خود را در آغوش تو انداخت و تو این گونه خود را به خدا سپردی و به خوبی خود را نجات دادی، خداوند بزرگ فرمود: ای یوسف! تو یوسفی بودی که زلیخا برای تو دام تنید و تو خواستی او را از خود دور کنی. اما بنگر که حضرت یوسف بن حسین علیه السلام که حتی قصد آن را نکرد، خود را نجات داد. لذا خداوند بزرگ من را به همراه آن فرشتگان نزد تو فرستاد و به ما مژده داده است که تو یکی از مردان بزرگ امت پیامبر آخرالزمان علیه السلام خواهی شد.

اما ای شیخ یوسف بن حسین علیه السلام! بدان که خداوند بزرگ در هر دوره و عصری اسم اعظم را به یکی از انسان‌های بزرگ یاد می‌دهد. نزد ذوالنون مصری علیه السلام برو. اسم اعظم اکنون نزد او است.

او گفته است: در این هنگام بیدار شدم. همه‌ی بدنم خیس عرق شد و شوق عجیبی را در وجود خویش حس کردم.

صبح آن شب، از همه چیز دست کشیدم و رو به دیار مصر نهادم. زمانی که به محضر شیخ ذوالنون رحمته الله رسیدم، در مسجد بود. مدتی طولانی در گوشه‌ای از مسجد به عبادت پرداختم و شرم می‌کردم که از او سؤال کنم. تا اینکه خود او فرمود: فرزندم! از کجا آمده‌ای؟ گفتم: از شهر ری، در ایران.

یک روز دیگر شیخ ذوالنون رحمته الله سؤال کرد: فرزندم! برای چه کاری آمده‌ای؟ گفتم: برای ملاقات شما.

تا چند ماه سخن دیگری نگفت.

یک روز پرسید: پسر! کاری داری؟

گفتم: آمده‌ام تا اسم اعظم را به من یاد دهی.

شیخ ذوالنون رحمته الله ناگهان جا خورد و تا یک سال دیگر هیچ سؤالی از من نپرسید. سپس روزی من را فراخواند و فرمود: پسر! بیا این کاسه را برای فلانی در فلان جا ببر. اما هر سخنی که به تو بگوید، به خاطر بسپار و برای من نقل کن.

من نیز اطاعت کردم. کاسه را گرفتم. آن کاسه چوبی بود و در آن کاسه با پارچه‌ای محکم بسته شده بود. وقتی که روی پل رود نیل رسیدم، قلبم دچار وسوسه و خیال شد.

گفتم: ممکن است در این کاسه چه چیزی وجود داشته باشد که شیخ ذوالنون رحمته الله این گونه با شتاب آن را برای آن فرد سرشناس می‌فرستد؟

وقتی دقت کردم، احساس کردم انگار محتوای درون آن کاسه در حال جنب و جوش است. آهسته پارچه‌ی دور آن را باز کردم. ناگهان موشی از درون کاسه بیرون جهید. بسیار تعجب کردم. و حیران شدم. گفتم: این چه رازی است؟ احتمالاً شیخ ذوالنون رحمته الله من را مسخره کرده است. اکنون هم با دست خالی چگونه نزد آن فرد بروم؟ اگر هم نزد او بروم، چگونه پیش شیخ ذوالنون رحمته الله بازگردم؟ چون فرمود: همه‌ی سخنان او را برای من نقل کن.

ناچار نزد آن فرد رفتم. وقتی که از دور من را دید، لبخندی زد و فرمود: پسر! ناراحت نباش. پیدا است که از شیخ ذوالنون رحمته الله درخواست اسم اعظم کرده‌ای.

عرض کردم: آری.

فرمود: شیخ ذوالنون رحمته الله صبر و تحمل تو را امتحان کرده است. سبحان الله! اینکه تو از آنجا تا اینجا صبر نداشته باشی و نتوانی مواظب یک موش باشی، چگونه می‌توانی مواظب اسم اعظم باشی؟

او گفته است: بسیار ناراحت شدم. دست او را بوسیدم و به مسجد بازگشتم. وقتی که شیخ ذوالنون رحمته الله من را دید، فرمود: دیشب هفت بار از خداوند درخواست کردم که اجازه بدهد اسم اعظم را به تو یاد بدهم. اما فرمود: هنوز زمان آن نرسیده است. به همین خاطر، تو را امتحان کردم. اکنون به دیار خود برگرد و تا زمان مناسب ساکت بمان.

عرض کردم: من را اندرز بدهید.

فرمود: به توبه پند می‌دهم:

یکی اینکه: آنچه را که تاکنون نوشته و خوانده‌ای، فراموش کن. تا به آنها مغرور نشوی و پرده‌ی حجاب از روی قلب تو کنار برود.^۱

عرض کردم. نمی‌توانم این کار را بکنم.

پند دوم: اینکه من را فراموش کنی و نام من را از یاد ببری. چون پیر من نیز همین را فرمود:

عرض کردم: این را هم نمی‌توانم.

پند سوم: اینکه همواره به وعظ مردم پردازی، البته مشروط به اینکه خودپسند نشوی.

من نیز دستش را بوسیدم و برگشتم. زمانی که به شهر ری رسیدم، همه‌ی اهل شهر به استقبال من آمدند و به من احترام فروانی گذاشتند.

۱. منظور آن است که برخی از مطالب و مطالعات، به دلیل آنکه در مسیر درستی قرار ندارند، به جای آنکه مایه‌ی روشنی و فروغ گردند، موجب تاریکی و حجاب، یعنی دور ماندن از روشنایی قلب می‌شوند.

زمانی که مجلس را برپا ساخته و به بحث تصوف و حقایق پرداختم، علمای ظاهر بسیار ناراحت شدند و مردم را از من دور ساختند تا چنان شد که گاهی که به موعظه می‌پرداختم، کسی حاضر نمی‌شد. یک بار برای وعظ به مسجد رفتم. کسی آنجا نبود. خواستم برگردم. پیر زنی از دور من را صدا زد و گفت: مگر تو با شیخ ذوالنون مصری رحمته الله قرار نگذاشتی که به خاطر رضای خدا به وعظ پیردازی و خودپسند نباشی؟ پس چرا برمی‌گردی؟ سخن آن پیر زن برای من بسیار عجیب بود. عهد کردم دست از موعظه بر ندارم. پنجاه سال به وعظ مردم پرداختم.

شیخ یوسف بن حسین رحمته الله سرانجام چنان مردی شد که شیخ ابراهیم خواص رحمته الله از او برکت یافته و مطالب فراوانی را از او روایت کرده است.

او گفته است: یک بار در خواب به من گفته شد: فردا به شیخ یوسف رحمته الله بگو: تو از آستانه‌ی رحمت خداوند طرد شده‌ای. وقتی بیدار شدم، به شدت ناراحت بودم. انگار که کوهی را بر روی شانه‌ی من قرار داده باشند. شب بعد نیز همان خواب را دیدم. شب سوم به من گفته شد: اگر فردا این سخن را به او نگویی، تو را چنان بر زمین می‌زنیم که هرگز بلند نشوی.

من نیز با ناراحتی شدید به مسجد رفتم. شیخ حسین رحمته الله در محراب مسجد بود. وقتی من را دید فرمود: آیا شعری را حفظی؟ گفتم: آری در حفظ دارم. فرمود: آن را برای من بخوان. یک شعر عربی را برایش خواندم. بسیار خوشحال شد. مدتی طولانی سر پا ایستاد. آنقدر گریه کرد که اشک خونین از چشمهایش جاری شد و ریش مبارکش خیس شد. سپس بدون آنکه من خواب را برایش بازگو کنم، فرمود: از صبح تا حال بر من قرآن خواندند. اما نه اشکی از چشم من جاری شد و نه حالتی بر من

۱. شیخ ابراهیم بن احمد بن اسماعیل خَوَّاص رحمته الله (به معنای: فروشنده‌ی برگ خرما) (؟) - (۹۰۴م) صوفی عراقی در سده‌ی سوم هجری که بیشتر در ایران زیست. او را از مشایخ صوفیه در روزگار خود و از نزدیکان شیخ جنید بغدادی رحمته الله می‌دانند. در سامرا زاده شد و در مسجد جامع ری درگذشت. خطیب بغدادی رحمته الله از او آثاری را نام می‌برد که امروزه در دست نیست.

پدیدار گشت. اما با شنیدن آن شعر حالتی بر من جاری شد که طوفان آب چشمم جاری گشت. مردم حق دارند که بگویند: «یوسف [بن حسین]» زندیق^۱ و بی اعتقاد است. کسی که چند ساعت برای او قرآن خوانده شود و او مانند مُرده آرام و بی تحرک باشد، اما با خواندن یک شعر این گونه شود، ای شیخ ابراهیم خواص رحمه الله! حق آن است که از بارگاه رحمت طرد شوم.

شیخ ابراهیم خواص رحمه الله فرمود: بسیار تعجب کردم که چنین فردی با این گونه کرامات از بارگاه رحمت طرد شود! فکرم دگرگون شد و از ترس رو به دشت و صحرا نهادم. حضرت خضر علیه السلام را دیدم. فرمود: ای ابراهیم خواص! شیخ یوسف [بن حسین] رحمه الله زخم خورده‌ی حق است. با این حال، جای او در اَعْلٰی عَلِیِّین است. چون کسی که در عرصه‌ی عبادت از پادشاهی ساقط شود، از وزارت عزل نمی‌شود.

مردم! هر چند به خاطر برخی حالات، علمای ظاهر برای او تبلیغ بد می‌کردند، تا او را در میان مردم خوار کنند، اما او در مقامی بود که به سرزنش مردم توجهی نمی‌کرد. از بسیاری از اسرار اطلاع داشت، از راز دل‌ها مطلع بود و درد دل بسیاری از مردم را درمان می‌کرد.

در شهر نیشابور، بازرگانی کنیزی را با هزار دینار خریده بود. آن کنیز بسیار زیبا و صاحب حُسن و جمال بود و بازرگان او را به شدت دوست می‌داشت. آن بازرگان نزد فردی در شهری دیگر طلب داشت و آن فرد بدهی خود را پرداخت نمی‌کرد. لذا بازرگان ناچار شد دنبال طلب خود برود. اما به کسی اطمینان نداشت که کنیز خود را تا بازگشت از سفر نزد او بگذارد. به منزل شیخ ابوعثمان حیری رحمه الله، که فردی سرشناس بود، رفت و گفت غیر از شما به کسی اطمینان ندارم که تا هنگام بازگشت از سفر کنیز من در میان خانم‌های حرمسرای شما باشد. بسیار التماس کرد. شیخ ابوعثمان رحمه الله نیز

۱. زندیق معرب واژه‌های زندیک یا زندیکیه است (به معنی تفسیر آزاد، آزاداندیش، خداناباور یا ملحد) این واژه توسط مسلمانان در خصوص افرادی که تصور می‌شود نظرات یا عملکردهایی دارند که با نظرات بنیادی اسلام در تعارض است به کار می‌رود.

پذیرفت.

حضرت ابوعثمان رحمته الله، روزی بی اختیار آن کنیزک را دید و عاشق جمال و زیبایی او شد. آرام و قرار خود را از دست داد. ناچار دست به دامن حضرت ابوحفص حداد رحمته الله شد و ماجرا را برای او بازگو کرد. شیخ ابوحفص رحمته الله گفت: باید نزد شیخ یوسف رحمته الله بروی. شیخ ابوعثمان رحمته الله نیز به سوی شهر ری به راه افتاد.

زمانی که به شهر ری رسید، در باره، منزل شیخ یوسف رحمته الله سؤال کرد. در جواب به او گفته شد: پیدا است که عارفی روشن دل و غریبی و لباس صالحان را بر تن داری. اما به نظر ما شیخ یوسف رحمته الله، فردی صالح نیست. چون علناً کارهای غیر شرعی انجام می دهد.^۲

شیخ ابوعثمان رحمته الله گفت: ناگزیرم باید او را ببینم. منزل را به او نشان دادند. وقتی وارد شد و سلام کرد، دید پیرمردی، پسر جوانی را در کنار خود دارد و جامی را در دست گرفته است. نور هم از سیمای آن پیرمرد می تابید. گفت: ای شیخ! محض رضای خدا این چه حالی است؟ چرا این پسر جوان را با

۱. عمرو بن سلم نیشابوری یا به صورتی دیگر ابوحفص عمرو بن سلمه حداد نیشابوری رحمته الله، محدث، صوفی و عارف طریقت ملامتیه در سده سوم هجری بود. معمولاً او را در شمار نخستین صوفیان ملامتیه قرار می دهند و برخی از گفته هایی که از او نقل شده و نیز حکایاتی که به او نسبت داده اند از گرایش او به این طریقه، حکایت دارد. شغل او در ابتدا آهنگری (حداد) بوده. او تصوف را در نیشابور با منظم و نمایان ساخت؛ در واقع تاریخ تصوف در نیشابور با شروع فعالیت خانقاه وی شروع می شود. شیخ حداد رحمته الله معاصر شیخ جنید بغدادی رحمته الله بود و می گویند «گاه به حالتی در می آمد که کسی توان نگاه کردن به او را نداشت». او بیشتر با نام شیخ ابوحفص حداد رحمته الله شناخته شده است؛ اما چون احتمال اشتباه گرفتن او با شیخ ابوحفص حداد دیگری کمتر شود، در دانشنامه ها به صورت عمرو بن سلم نوشته اند.

۲. غالباً مردم شهرها و روستاهایی که شیخی در آنها است، شیخ خود را دوست نمی دارند. مؤلف

آن ظرف در جلوی خودت نگه داشته‌ای؟

شیخ یوسف علیه السلام گفت: شیخ ابوعثمان علیه السلام! بنشین. او پسر خود من است. به او درس قرآن می‌آموزم. این جام نیز در آن باغچه افتاده بود. کوزه‌ی آب نداشتیم. ناچار آن را برداشتیم تا با آن آب بنوشیم. لذا فکر تو عوض نشود. ما شراب‌نوش و هوس‌باز نیستیم.

شیخ ابوعثمان علیه السلام گفت: ای شیخ یوسف علیه السلام! چرا خود را این گونه جلوی مردم ظاهر می‌کنی تا به بدی از تو نام ببرند. شیخ یوسف علیه السلام لبخندی زد و فرمود: تا مردم گمان نکنند من صالح و امینم. لذا کنیز خود را به منزل من نیاورند و بلای تو بر سر من هم نیاید.

شیخ ابوعثمان حیری علیه السلام که این مطلب را از شیخ یوسف علیه السلام شنید خود را در آغوش او انداخت و گفت:

ای شیخ! به دادم برس! شیخ ابوعثمان علیه السلام بر دست شیخ یوسف علیه السلام توبه کرد و عشق آن کنیزک را از یاد خود برد و به نیشابور بازگشت.

شیخ ابویوسف علیه السلام بسیار دانا و ادیب بود. مرید شیخ ذوالنون علیه السلام، شاگرد امام احمد علیه السلام، دارای زهد و تقوا بود. صاحب کتاب «الطبقات الصوفیه» او را از طبقه‌ی دوم صوفیه به شمار آورده است.

برای نمونه، گفته است: یک بار به امام احمد علیه السلام گفتم: حدیثی از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله را برای من روایت کنید تا آن را به نقل از شما برای مردم روایت کنم و برای شما دعای خیر کنم.
فرمود:

«أَهْدِي إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طَائِرَانِ فَأَكُلَ طَيْرًا، فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ غَدَاءٍ فَقَدَّمَ إِلَيْهِ الْآخَرُ، فَقَالَ مِنْ أَيْنَ ذَا؟ فَقَالَ بِلَالُ خَبَأْتُهُ لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ يَا بِلَالُ لَا تَخَفْ مِنَ ذِي الْعَرْشِ إِقْلَالًا. إِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِرِزْقِ

کُلَّ عَدٍ^۱

دو پرنده به حضرت رسول اکرم ﷺ هدیه داده شد. حضرت محمد ﷺ یکی از آنان را میل کرد. صبح فرمود: آیا ناهاری دارید؟ پرنده‌ی دوم را نیز برای او آوردند. فرمود: این از کجا است؟ بلال گفت: آن را برای شما نهان کرده بودم ای رسول خدا ﷺ! فرمود: ای بلال! در پیشگاه خداوند صاحب عرش از فقر نترسید. چون خداوند هر روز، روزی آن روز را می‌دهد.

یک بار در هنگام موعظه فرمود: مواظب باشید دنیا به وسیله‌ی طمع شما را نابود نکند. چون ذلیل‌ترین انسان کسی است بسیار طمع‌کار باشد و شریف‌ترین انسان، درویشی است که درست، صادق، صابر و صبور باشد. نقل است که در هنگام موعظه، چشمانش چنان سرخ می‌شد که گویی خون در آنها ریخته‌اند. روزی درباره‌ی طاعت و عبادت او از خواهرش سؤال شد. در پاسخ گفت: پس از نماز عشا تا هنگام صبح قیام می‌کند. نه رکوع می‌کند، نه سجده. از خود او نیز سؤال شد که گویا تا صبح در حال ایستاده‌ی مانی. این چه عبادتی است؟

فرمود: پس از نماز عشا تا صبح توان گفتن «الله اکبر» را ندارم. یک بار دعا می‌کرد و می‌فرمود: ای خدای بزرگ، ما محصول زراعت نعمت تویم. تو را به بزرگی و جلال خویش قسم می‌دهیم، ما را با داس بلا و مصیبت درو نکن. می‌فرمود: در دنیا دو طغیان وجود دارد:

- طغیان علم

- طغیان ثروت.

آنچه تو را از طغیان علم نجات می‌دهد، عبادت است و آنچه تو را از طغیان ثروت نجات می‌دهد، زهد در آن است.

۱. با لفظی مشابه، به روایت خطیب ۳۱۴/۱۴.

وقتی که در حالت بیماری بود و در حالت فوت کردن به محضرش رفتند، گفت: خدایا! من ظاهراً مردم را با خیرخواهی نصیحت کردم و به خود حقه زدم. پس حقه‌ام را به خاطر نصیحت مردم، بر من ببخش.

پس از این سخن درگذشت و در سال ۳۰۴ هجری او را به خاک سپردند. رحمت خدا بر قبرش!

پس از وفات در خواب دیده شد. گفتند: خداوند با تو چه کرد؟ در جواب فرمود: من را عفو کرد. گفته شد: با چه وسیله‌ای؟ فرمود: به خاطر همان جمله‌ای که در حال احتضار در پیشگاه خداوند عرض کردم.

آنچه گذشت مختصری از سرگذشت و سخنان شیخ یوسف رحمته الله بود. امیدوارم مفید باشد. از خداوند بزرگ درخواست می‌کنم ما را بیامرزد. از گناهان ما درگذرد.

ما را از بلا و مصیبت دنیا و قیامت حفظ کند. آمین

والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته

حضرت ابو حفص حداد رحمه الله

بسم الله الرحمن الرحيم

أَحْمَدُكَ اللَّهُمَّ مُؤْتَى الْحِكْمِ وَوَارِثَ الْخَلْقِ وَبَاعِثَ الرِّمَمِ
مُصَلِّياً عَلَى نَبِيِّكَ الَّذِي هَدَى إِلَى مَنْهَجِ دِينِكَ الشَّاذِي
وَأَلِّهِ وَصَّحْبِهِ الْكَرَامِ وَالْعَصَبَاتِ وَذَوَى الْأَرْحَامِ

بیاید در چند لحظه‌ی آینده، با ایمان، عقیده، قلبی پاک و بی غبار، و رویی خوش و شاد، به محضر بنده‌ی صالحی برویم که در روزگار خویش، پیشوای رجال، نقطه‌ی دایره‌ی کمال، بنده‌ای راستگو و صادق، زاهدی باوفا و عاشق، سلطان دیوان عالم، استاد افراد آدم، خلیفه و جانشین برحق، و شیخ و والی مشایخ بود؛ این قطب عالم و سرکرده‌ی افراد، جناب شیخ ابو حفص حداد رحمه الله بود.

سبحان الله از عظمت و بزرگی خدا که اگر اراده کند و بخواهد کسی را هدایت کند و او را بر مسیر راست و حقیقت قرار دهد، چگونه دروازه‌ی رحمت را بر او می‌گشاید و فرصت را برای او فراهم می‌سازد؟

شیخ ابو حفص حداد رحمه الله، در روزگار جوانی تحصیل علم کرده بود. اما شغلش آهنگری بود. زمانی که خداوند بزرگ اراده کرد و خواست او را به یکی از بزرگان امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و دارای کشف و کرامت و یگانه مرجع فتوا در روزگار خود تبدیل کند، به امر خداوند عاشق یک کنیز شد و آرام و قرار خود را از دست داد و هر قدر نزد بزرگان و صالحان می‌رفت، سودی نداشت.

نه آن خانم او را دوست می‌داشت و نه مالک آن خانم رضایت می‌داد که او را به عقد شیخ ابوحفص رحمته الله درآورد.

یک بار، یکی از رفقا به او گفت: نقل است که در شهر نیشابور یک یهودی به وسیله‌ی سحر و جادو از سنگ سخت، آب جاری می‌سازد و دل سخت را نرم می‌کند و در میان دو نفر، عشق و محبت ایجاد می‌کند. درد تو، غیر از این طریق، درمان نمی‌شود. پس، با شتاب خود را به آنجا برسان.

در آن روزگار نیز مانند ایام ما که افراد با وجود تحصیلات و دانش نیز به خرافات عقیده دارند و از این لحاظ بسیار بی‌سوادند، مردم به این امور اعتقاد داشتند.

آهنگر ما نیز به نیشابور و نزد آن یهودی جادوگر رفت و داستان و عاشق شدنش را برای او بیان نمود. آن یهودی گفت: باید چهل شبانه‌روز به صورت پیوسته هیچ نوع عبادتی انجام ندهی و هیچ نیت خیری به دل تو خطور نکند. در این صورت می‌توانم تو را به آرزویت برسانم.

او نیز پذیرفت و چهل شبانه‌روز به عبادت پرداخت و برگشت. در راه بازگشت دید که یک صخره‌ی عظیم راه رفت و آمد مردم را بسته بود. او نیز از این کار بسیار ناخشنود شد و به هر وسیله‌ی آن را از مسیر حرکت مردم کنار زد. وقتی نزد مرد یهودی آمد، آن یهودی به سحر و طلسم پرداخت و هر کاری کرد، مانند گذشته کار نمی‌کرد و هیچ گونه تأثیری نداشت. لذا گفت: ای آهنگر! پیدا است که در این چند روز، کار خوبی را انجام داده‌ای. به همین خاطر، هر کاری می‌کنم، جادوی من کاری از پیش نمی‌برد.

شیخ ابوحفص رحمته الله گفت: در این چهل شبانه‌روز، به صورت ملموس و آشکار کار خوبی انجام نداده‌ام؛ جز اینکه هنگام بازگشت، یک صخره‌ی عظیم، راه حرکت مردم را بسته بود. من نیز آن را کنار زدم؛ وگرنه، کار دیگری انجام نداده‌ام.

وقتی آن یهودی این سخن را شنید، اندکی به فکر رفت و سپس خطاب به شیخ ابوحفص رحمته الله گفت: التماس می‌کنم تا زمانی که زنده هستی، هرگز از فرمان خداوند سرپیچی نکن که با بندگان خویش این همه مهربان است. چهل شبانه‌روز است که به خاطر به دست آوردن دل یک خانم از فرمان خدا سرباز زده‌ای. اما با این حال، او رنج

تو را هدر نمی دهد و به خاطر کنار زدن یک سنگ از مسیر حرکت مردم، تو را بی پاداش نگذاشت و جادوی من را باطل ساخت. آن یهودی سپس گفت: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله. به این ترتیب، شهادتین را بر زبان جاری ساخت و مسلمان شد.

زمانی که شیخ ابوحفص حداد رحمته الله این صحنه را دید، آتشی در دلش پدید آمد. حالش دگرگون شد و با گریه و زاری خود را در آغوش آن یهودی نو مسلمان انداخت و بر دست او توبه کرد. عشق کنیزک را از یاد برد و به عبادت رو آورد.

خود او گفته است: مدت بیست سال وضعیت خود را برای کسی بیان نکردم. هر روز یک دینار را از آهنگری به دست می آوردم. وقتی شب فرا می رسید آن را در میان فقرا تقسیم می کردم یا مخفیانه آن را به درون خانه‌ی پیر زنان می انداختم.

هنگام غروب، مقداری پول به دست می آوردم که با آن روزه‌ی خود را افطار کنم یا نزد حوضچه‌هایی می رفتم که در آنها میوه می شستند و میوه‌ی باقیمانده‌ی درون آنها را می خوردم. مدتی را به این صورت سپری کردم.

حال و روحیه‌ام بسیار خوب شد. هیچ کس از درد من اطلاعی نداشت. از عبادت، لذت فراوانی می بردم. تا اینکه یک بار فردی نابینا از جلوی مغازه‌ها می گذشت و قرآن می خواند. وقتی به جلوی مغازه‌ی من رسید، این آیه از سوره‌ی زمر را خواند که می فرماید:

﴿وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ﴾^۱

و از سوی خداوند، چیزی که حسابش را نمی کردند، بر آنان آشکار شود.

هنگامی که این آیه را شنیدم، حالم دگرگون شد و قلبم تغییر کرد. هوش و حواسم را از دست دادم. یک تکه آهن ذوب شده را با دست از درون کوره‌ی آهنگری بیرون آوردم و بر روی سندان گذاشتم و به شاگردان خود گفتم آن را بر روی سندان بکوبند.

۱. سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۴۷.

شاگردان وقتی این صحنه را دیدند، متعجب شدند و گفتند: ای استاد! این چه حال است؟ دوباره بر سر شاگردان خود نهیب زدم که: شما کاری نداشته باشید، آن را بگویید. گفتند: کجا را بگوییم؟

هنگامی که به حالت عادی بازگشتم، آهن ذوب شده را در دست خود دیدم و فهمیدم کار از کار گذشته و راز من برملا گشته است و آیه‌ای از سوره‌ی زمر که آن نابینا خوانده بود، کار خود را کرده است. لذا مغازه را بستم و به ریاضت، عزلت، و مراقبه پرداختم.

نقل است که چنان با مردم و دنیا قطع رابطه کرده بود که نزدیک خانه‌اش، روزانه جمعی از مردم جمع می‌شدند و استادی برای آنان حدیث شرح می‌کرد. یک بار به او گفته شد که: آن استاد، احادیث را بسیار به خوبی تفسیر می‌کند. چرا شما نیز به مجلس او نمی‌آیید؟

در جواب گفت: زیرا چند سال است که می‌خواهم خود را از زیر بار یک حدیث حضرت رسول اکرم ﷺ نجات دهم، هنوز نتوانسته‌ام. پس چگونه به حدیث دیگری پردازم؟

گفته شد: آن حدیث، کدام است؟

گفت: «مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يَعْنِيهِ»^۱

یک بار با چند نفر از دوستانش به دشت و صحرا رفتند. ناگهان آهویی از دور نمایان می‌شود و در کنار شیخ ابوحفص رحمته الله می‌ایستد. او هم به سر و صورت خود می‌زند تا اینکه آن آهو از آنجا می‌رود. وقتی شیخ ابوحفص رحمته الله به حالت عادی برگشت، به او گفته شد: چرا این کار را انجام دادید؟

۱. به روایت ترمذی ۵۵۸/۴، ح ش ۲۳۱۷. او گفته است: غریب است. وابن ماجه ۱۳۱۵/۲، ح ش ۳۹۷۶. بیهقی، در: شعب الإیمان ۲۵۵/۴، ح ش ۴۹۸۷؛ ابن حبان ۴۶۶/۱، ح ش ۲۲۹؛ ابن عساکر (۴۱/۴۲۶). از جمله نشانه‌های اینکه یک فرد مسلمانی نیکو است آن است که امور بیهوده را ترک کند.

گفت: پیش از آنکه آن آهو بیاید، من در ذهن خود گفتم: ای کاش! من گوسفندی می‌بودم که امشب جمعی از مردم را با گوشت خود سیر می‌کردم. هنوز آن خیال من پایان نیافته بود که خداوند بزرگ این آهو را برای ما فرستاد.

گفتند: کسی که خداوند متعال این گونه به فریادش برسد، چرا این گونه از دست خود ناراحت باشد و گریه کند و خودش را بزند؟

گفت: شما معنای این کار را نمی‌دانید. زیرا بسیاری از کسانی که خداوند آرزوهایشان را محقق می‌کند، این امر نشانه‌ی آن است که از آستان رحمت الهی اخراج شده‌اند.

گفتند: چگونه و چه زمانی، این امر به این معنا است؟
گفت: مگر خداوند آب نیل را برای فرعون جاری نساخت؛ با این حال، او را از آستان رحمت الهی اخراج کرد. من نیز ترسیدم. به همین خاطر، با گریه و زاری آن آهو را پس فرستادم.

بسیاری از مواقع، که از چیزی عصبانی می‌شد، برای از میان رفتن عصبانیتش، خود را شاد نشان می‌داد و با حرف‌های خوب آن را از یاد خود می‌برد.

هیچ کس به اندازه‌ی شیخ ابوحفص حداد رحمۃ اللہ علیہ از ضرر و زیان مردم ناراحت نمی‌شد. یک بار با مردی برخورد کرد که با گریه، داد و فریاد می‌کرد و بر سر و صورت خود می‌زد. شیخ ابوحفص رحمۃ اللہ علیہ فرمود: ای برادر! چرا این کار را می‌کنی؟

گفت: ای شیخ ابوحفص رحمۃ اللہ علیہ! از ثروت و دارایی دنیا یک الاغ داشتم و اکنون غیر از خدا کسی نمی‌داند چه بلایی بر سر آن آمده است.

شیخ ابوحفص رحمۃ اللہ علیہ به شدت برای او ناراحت شد، رو به آسمان کرد و گفت: ای خداوند بزرگ! قسم به عزت و جلال تو! قدمی بر نمی‌دارم تا الاغ این مرد پیدا نشود. به امر الهی دیری نگذشت که الاغ آن مرد پیدا شد.

ابو عثمان حیری رحمۃ اللہ علیہ گفته است: یک بار به او گفتم: اجازه بدهید به وعظ مردم بپردازم؛ زیرا به شدت به این کار علاقه دارم.

گفت: چه چیزی تو را بر آن داشته است که به وعظ مردم بپردازی؟

گفتم: رحم و شفقت مرا واداشت.

گفت: نسبت به مردم تا چه اندازه رحم و شفقت داری؟

گفتم: به اندازه‌ای که اگر خداوند بزرگ، من را به جای همه‌ی مردم به جهنم ببرد و عذاب بدهد، خرسندم و از آن راضی هستم.

گفت: پس، از امروز این کار را شروع کن. اما مواظب باش که پیش از هر چیز به وعظ نفس خویش پرداز، مغرور نباش و جمع شدن مردم بر گرد تو، تو را فریفته نسازد و آگاه باش که مردم بر اساس ظاهر تو را تحت نظر دارند، اما خداوند بزرگ در نهان و بر اساس آن، تو را مورد مراقبت قرار می‌دهد.

شیخ ابو عثمان رحمته الله گفته است: وقتی مجلس وعظ را تشکیل دادم و بر روی منبر رفتم، به وعظ و اندرز مردم پرداختم. اطلاع نداشتم که شیخ ابو حفص رحمته الله به صورت مخفیانه وارد مجلس شده است. در اواخر وعظ، فردی برخاست و گفت: ای مردم! پیراهن ندارم که بپوشم. به من یک پیراهن بدهید. من نیز پیش از مردم پیراهن خود را بیرون آوردم و به آن مرد دادم.

دیدم که شیخ ابو حفص رحمته الله با عصبانیت از میان مردم برخاست و گفت: ای دروغگو! از منبر پایین بیا.

من نیز به شدت شرم‌منده شدم و پایین آمدم. عرض کردم: چه دروغی از من سر زده است که این گونه مرا شرم‌منده ساختید؟

گفت: مگر تو نگفتی که مردم را بسیار دوست دارم؟ پس چرا منتظر نماندی که مردم به آن مرد پیراهن بدهند و ثواب این کار از آن آنها باشد؟ به سرعت پیراهن خود را به او دادی تا پاداش این کار از آن تو باشد. اگر صادق بودی، می‌بایست اندکی صبر می‌کردی تا معلوم شود آیا کسی به او پیراهن می‌دهد یا نه؟ در صورتی که کسی به او پیراهن نمی‌داد، تو به او پیراهن می‌دادی. حال که چنین کاری را انجام ندادی، دروغگویی و منبر جای تو و امثال تو نیست.

نقل است که یکی سال از جانب خراسان به حج رفت. مریدان فراوانی با او همراه بودند. زمانی که به بغداد رسید، شیخ جنید بغدادی رحمته الله همه‌ی مریدان خود را به

استقبالش فرستاد. وقتی به خانقاه شیخ جنید رحمته الله آمد، بزرگان بغداد مطلع شدند و به محضرش آمدند.

کسانی که از ایران با او همراه بودند با خود گفتند: بسیار زشت است که بزرگ‌ترین عالم و شیخ خراسان به بغداد بیاید و این همه انسان بزرگ به محضر او بیایند، اما او نتواند با زبان عربی با آنها سخن بگوید.

به نقل راوی، زمانی که آنان به محضر شیخ ابو حفص رحمته الله رسیدند و او هم با آنها سخن گفت، چنان عربی فصیح و روانی را آغاز کرد که انگار چندین سال در میان عرب‌ها زندگی کرده است. همه‌ی کسانی که در محضرش بودند، شگفت زده شدند. [سبحان الله]

شیخ ابو حفص رحمته الله، به قدری در میان مردم ابهت داشت که هیچ مریدی نمی‌توانست مستقیماً به او بنگرد و تا به آنان اجازه نمی‌داد، نمی‌توانستند بنشینند.

نقل است که یک بار شیخ ابوبکر رحمته الله او را دعوت کرد و چند ماهی اجازه نداد که از نزد او برود. هر روز غذایی را برایش آماده می‌ساخت. روز بازگشت، هنگام خداحافظی به شیخ شبلی رحمته الله گفت: ای ابوبکر شبلی! اگر به نیشابور بیایی، میزبانی را به تو آموزش می‌دهم.

شیخ شبلی رحمته الله گفت: ای شیخ! مگر من چه کاری کرده‌ام؟

گفت: بسیار برای ما زحمت کشیدی و خودت را خسته کردی؟

پس از مدتی، شیخ شبلی رحمته الله به نیشابور رفت و مهمان شیخ ابو حفص حداد رحمته الله شد. شیخ ابو حفص رحمته الله امر کرد که در شب، چهل و یک چراغ را روشن کردند. اما غذایی ساده را آماده ساختند. شیخ شبلی به شیخ ابو حفص رحمته الله گفت: مگر در بغداد نفرمودید که نباید برای مهمان زیاد هزینه کرد؟ چرا شما این همه چراغ را روشن کرده‌اید؟

گفت: پس برخیزید و آنچه را که به خاطر خدا نیست، خاموش کنید.

شیخ شبلی رحمته الله برخاست و از میان آنها تنها توانست یک چراغ را خاموش کند.

گفت: ای شیخ! این چه حالی است؟

گفت: شما چهل نفر مهمانید. برای هر یک از شما یک چراغ را روشن کردم و برای خودم نیز یک چراغ. آنچه را که به خاطر رضای خدا برای شما روشن ساختم، خاموش نمی‌شود و آنچه را که به خاطر خودم روشن نمودم، خاموش شد. اما در آنچه شما در بغداد برای پذیرایی انجام می‌دادید، تکلف و اسراف وجود داشت. به خاطر من بود. به همین خاطر بسیار ناراحت بودم. نباید به خاطر حضور مهمان، زحمت زیادی کشید و بار خود را سخت و دشوار ساخت. نه مثل مهمانی روزگار ما که بار گرانی بر دوش میزبان می‌شود و باید خرج و هزینه فراوانی را تحمل کند. پیدا است که بسیاری از میزبانان از حضور چنین مهمان‌هایی ناراحت می‌شوند و از رفتن آنها خوشحال می‌گردند. شیخ ابوعلی ثقفی رحمته الله گفته است: یک بار شیخ ابوحنفص رحمته الله در موعظه‌ی خود برای مردم فرمود:

«مَنْ لَمْ يَزِنْ أَفْعَالَهُ وَأَحْوَالَهُ فِي كُلِّ وَقْتٍ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَلَمْ يَتَّهَمْ خَوَاطِرَهُ فَلَا تُعَدُّهُ فِي دِيْوَانِ الرَّجَالِ»

هر کس در هر حال کردار و احوال خود را با قرآن و سنت سنجش نکند و خواطر خود را متهم نسازد، او را در زمره‌ی اولیا به شمار نیاور. به او گفته شد: آیا انسان ساکت باشد، یا سخن بگوید؟ گفت: اگر انسان از آفات سخن گفتن مطلع می‌بود و لذت سکوت را درک می‌کرد، از خداوند مسئلت می‌کرد که عمرش دو برابر حضرت نوع علیه السلام می‌بود و آن را در سکوت سپری می‌نمود. به او گفته شد: احکام و آداب فقر و درویشی کدام است؟ گفت:

۱. شیخ ابوعلی ثقفی رحمته الله (وفات ۳۲۸ ق)، صوفی. ابوحنفص حداد و حمدون قصار رحمته الله را دیده بود و در نیشابور امام و مقدم بود. ابوعلی اکثر علوم شرعی را فرو گذاشت و به علم صوفیان مشغول شد.

«حِفْظُ حُرْمَاتِ اللَّهِ وَحُرْمَاتِ الْمُشَايخِ وَحُسْنُ الْعُشْرَةِ مَعَ الْإِخْوَانِ
وَالنَّصِيحَةُ لِلْأَصَاغِرِ تَرْكِ الْخُصُومَاتِ فِي الْأَرْزَاقِ وَمُلَازِمَةُ الْإِثَارِ
وُجَانِبَةُ الْإِدِّخَارِ وَتَرْكُ صُحْبَةِ مَنْ لَيْسَ مِنْ طَبَقَتِهِمْ وَالْمُعَاوَنَةُ فِي أُمُورِ
الدِّينِ»

حفظ حريم و حرّمات خداوند، حرّمات مشايخ، نیک‌زیستی با دوستان،
خیرخواهی برای خردسالان و کوچک‌ترها، ترک خصومت در زمینه‌ی
رزق و روزی، ملازم بودن با ایشار، دوری از پس انداز، ترک همدمی با
افرادی که هم مسیر آنها نیستند، و همکاری در امور دین.

او گفته است:

«الْكَرْمُ طَرَحُ الدُّنْيَا لِمَنْ يَخْتَاجُ إِلَيْهَا وَالْإِقْبَالُ عَلَى اللَّهِ لَا خِتْيَاجَكَ إِلَيْهِ»

کرم، یعنی افکندن دنیا به سوی کسی که به آن نیاز دارد، و رو آوردن به خدا
به خاطر نیاز تو به او.

ای مردم! ترس از خدا چراغ قلب انسان است و خوبی و بدی، و خیر و شرّ قلب،
به وسیله‌ی چراغ خوف دیده می‌شوند و بزرگ‌ترین وسیله برای رسیدن به خدا، راضی
بودن از قسمتی است که خداوند متعال برای فرد مقدّر نموده است و نیز پیروی از
سنت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و درخواست روزی حلال.

گفته شد: چرا شما از دنیا ناخرسندی؟

گفت: زیرا هر لحظه انسان را دچار یک گناه تازه می‌کند.

گفته شد: بندگی حقیقی کدام است؟

گفت: اینکه هر کاری را که به آن امر شده است، انجام دهی و از آنچه که از آن نهی

شده است، دست برداری.

او گفته است: شما نمی‌دانید که گناه پیک و قاصد کفر است. همان گونه که زهر

مار، پیک مرگ است، گناه نیز پیک کفر است. کسی که به زنده شدن پس از مرگ و

بازخواست ایمان داشته باشد و با این حال، دست از گناه نمی‌کشد، به این معنا است که به قیامت ایمان ندارد.

شخصی به او گفت: مرا پندی دهید.

فرمود: از آستانه‌ی خداوند دور نشو، مشکلی برایت پیش نمی‌آید. غلام یک ارباب باش تا بزرگان جهان در برابر تو سر خم کنند.

نقل است که یک بار هنگام طوافِ کعبه دید که فقرای فراوانی در کعبه جمع شده‌اند. وقتی این امر را مشاهده کرد، دگرگون شد، دچار سُکر شد و سنگی را برداشت و رو به آسمان فرمود: ای صاحب کعبه! قسم به عظمتت، اگر چیزی را برای این فقرا نفرستی، همه‌ی چراغ‌های حَرَم را می‌شکنم.

به نقل راوی: به فرمان الهی یک نفر آمد و یک کیسه پول را به او داد تا آن را میان فقرا تقسیم کند.

این شخصیت والا در سال ۲۶۴ هجری در شهر نیشابور درگذشت.

آنچه گذشت خلاصه‌ای از بحث شیخ ابوحفص حداد رحمته الله بود. امیدوارم که از آن بهره برده باشید و خداوند بزرگ از همه‌ی ما درگذرد، ما را عفو کند،

از شرّ شیطان و بلای ستمکاران محفوظ بدارد

و ایمان ما را ایمن بدارد. (آمین یا رب العالمین).

والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته

حضرت ابوسهل تُستری رحمته الله

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَنْعَمَ حَمْدًا بِهِ يَجْلُو عَنِ الْقَلْبِ الْعَمَى
ثُمَّ الصَّلَاةُ بَعْدَ وَالسَّلَامِ عَلَى نَبِيِّ دِينِهِ الْإِسْلَامِ
مُحَمَّدٍ خَاتَمِ رُسُلِ رَبِّهِ وَآلِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَصَحْبِهِ^۱

مسلمانان! تاکنون بسیاری از لحظات عمر ما به هدر رفته و هیچ سودی از آن عاید ما نگشته است. بیاید در چند لحظه‌ی آینده‌ی زندگی خویش به محفل و مجلس سیاح دشت طریقت، غواص دریای حقیقت، خورشید آسمان عبادت، ماه کامل شب سعادت، در کرامات بی نظیر، در حقیقت بی وزیر، در دانش بی مانند، در معانی آینه، سرچشمه‌ی رضا، شرف اولیاء، نقطه‌ی دایره‌ی وفا، پروانه‌ی شمع رجاء، شیخ دانای ربّانی، جناب [ابو] سهل خراسانی رحمته الله.

پس بیاید با گوش دل، به بحث زندگی، سرگذشت، سخنان او گوش فرا دهیم و از آنها پند و اندرز بگیریم.

ای مردم! اگر از گوش سپردن و تنها با چند دقیقه حضور در محفل هر یک از این بزرگان، یک پند بگیریم و آن را عاملی برای شرح و تفسیر عقیده‌ی خویش قرار دهیم و چرک و زنگار بی اعتقادی را با آن بزداییم، سودی فراوانی برده‌ایم.

همه می‌دانیم که بخش اعظم اوقات و لحظات عمر ما بیهوده تلف می‌شود و هدر می‌رود. اما مطمئن باشید که از گوش سپردن به سرگذشت و سخنان این بزرگان،

۱. حضرت شیخ معروف نوده‌ی رحمته الله.

بی‌پاداش نمی‌مانید.

شیخ سهل تُستری خراسانی رحمته الله یکی از بزرگان اهل تصوف و اولیای بزرگ روزگار خویش بود. علمای ظاهری به ندرت به مشایخ (طریقت) اعتقاد دارند. اما درباره‌ی شیخ سهل رحمته الله گفته‌اند: او یکی از اولیایی بود که هم دارای علم ظاهر و هم علم باطن بود.

نقل است که از همان زمان نوجوانی و جوانی، آثار بزرگی از سیمای او نمایان بوده و از همان زمان کودکی که دایی او نماز شب می‌خواند، او هم مانند دایش نماز شب می‌خواند تا اینکه لذت عبادت را چشید و ذکر «الله» را آغاز کرد.

یک بار دایی‌اش به او گفت: بیا تو را نزد معلم ببرم تا به تو آموزش دهد. او در جواب گفت: به شرطی که هر زمانی که نزد معلم باشم، پس از درس دوباره سر کار خویش برگردم. با این شرط، همراه با دایی خود به محضر استاد رفت، قرآن را ختم کرد و در سن هفت سالگی روزه‌داری و خوردن نان جو را آغاز کرد.

خود او گفته است: زمانی که به ده سالگی رسیدم دچار مسئله و حادثه‌ای شدم که کسی نمی‌توانست آن را حل کند. از دایی‌ام خواستم راهی را برای حل آن به من نشان دهد. او من را به شهر بصره فرستاد. وقتی به آنجا رسیدم، نزد علما رفتم. آنها نیز نتوانستند آن را حل کنند. ناچار به آبادان برگشتم. سؤال کردم. گفتند: یک عالم بزرگ به نام حبیب حمزه رحمته الله در این شهر سکونت دارد. نزد او رفتم و مسئله را برای او توضیح دادم. او فوراً پاسخ آن را بیان کرد. مدتی مدید در محضر او ماندم و بهره‌های فراوانی بردم. سپس به تُستر و خراسان بازگشتم.

نقل است که در ماه شعبان بسیار روزه می‌گرفت. در ماه رمضان نیز تا صبح به نماز شب می‌پرداخت. یک بار گفت: ای مردم! توبه بر بندگان خداوند واجب است؛ اعم از اینکه گناهکار باشند یا صالح و متدین؛ زیرا انسان، عاری از گناه نیست.

در شهر تُستر مردی بود که در میان مردم از او به عنوان صالح و نیکوکار نام برده می‌شد. آن مرد سخنان شیخ سهل رحمته الله را نقد می‌کرد و در میان مردم برای او تبلیغ بد می‌کرد و می‌گفت: شیخ سهل رحمته الله فتوای غیر شرعی صادر می‌کند. چگونه توبه بر

همه‌ی افراد واجب است. او می‌گفت: چگونه انسان دیندار، از دین توبه کند؟ درست است که آن مرد در میان مردم به عنوان انسان خوب و متدین مشهور بود. اما به درجه‌ای نرسیده بود که دانش کاملی داشته باشد و سخن همه‌ی علما را درک کند. شیخ سهل رضی الله عنه نیز دوست نداشت که با او کشمکش فراوانی بکند. تا اینکه روزی عشق و سوز دین در مقابل او ایستاد و دامنش را گرفت و نام تمام ملک، مال، باغ، فرش، اسباب و اثاثیه‌ی منزل، و پول و هر نوع دارایی و ملکی که داشت را بر روی کاغذ نوشت و همه‌ی مردم را جمع کرد. وقتی که آمدند، تکه کاغذها را در میان مردم پخش کرد و هر کس که تکه کاغذی را می‌گرفت، نام هر چیزی که روی آن نوشته شده بود، آن جنس و کالا، مال او بود.

او نیز به شکرانه‌ی اینکه مردم دعوت او را پذیرفتند و آن اموال و دارایی را از او پذیرفتند، سجده‌ی شکر گزارد، از مردم شهر خداحافظی کرد و رو به سرزمین حجاز و مکه و مدینه به راه افتاد.

در راه، رو به نفس خویش گفت: ای نفس هوس‌باز! آگاه باش که من دیگر چیزی ندارم. خواهش می‌کنم، صبور باش، و درخواست چیزهای دیگری نکن. چون دیگر از جانب من چیزی به تو نمی‌رسد.

اما هنگامی که به شهر کوفه رسید، نفس، شیخ سهل رضی الله عنه به او گفت: تا اینجا از تو هیچ درخواستی نکرده‌ام. اما در اینجا اشتهای خوراک ماهی دارم. دید که مردی آسیابان به وسیله‌ی یک شتر، سنگ آسیاب خود را می‌چرخاند و گندم را آرد می‌کرد. نزد آسیابان رفت و گفت: کرایه‌ی آن شتر، روزانه چقدر است؟ آسیابان گفت: چرا می‌پرسی؟ روزانه دو درهم. شیخ ابوسهل رضی الله عنه گفت: اگر اجازه بدهید، آن شتر را رها کنید. من هر روز در ازای یک درهم همین کار را برای تو انجام می‌دهم. آن مرد بسیار خوشحال شد و به سرعت شتر را رها کرد. شیخ سهل رضی الله عنه نیز به چرخاندن سنگ پرداخت. تا اینکه غروب فرا رسید. رفت و آن درهم را برای نان و گوشت ماهی پرداخت کرد و به نفس خود داد و گفت: ای نفس طمع‌کار! به خاطر اشتهای تو، ناچار شدم باید کار شتر و قاطر را نیز انجام دهم. خواهش می‌کنم اشتهای چیزهای بزرگ را

نکن.

سپس از شهر کوفه به حجار رفت و مدت‌ها در شهر مکه ماند و به محضر بسیاری از صالحان و مشایخ نایل آمد. به ویژه زمانی که شیخ ذوالنون مصری رحمته الله را دید، عاشق او شد خلیفه و مرید او شد و به اهواز و خراسان بازگشت. اما این بار، برعکس قبل، به دیوار پشت نمی‌کرد تا به مردم رو کند. پای خود را دراز نمی‌کرد و اصلاً به وعظ نمی‌پرداخت. پاسخ سؤال کسی را نمی‌داد و بر منبر نمی‌رفت.

چهار ماه متوالی انگشتان پای خود را بست. کسی نمی‌دانست، چرا این کار را کرده است. تا اینکه روزی یک درویش به او گفت: چرا انگشت خود را بسته‌اید؟ چه اتفاقی برای آن افتاده است؟ او در جواب گفت: ای درویش! برای آن هیچ اتفاقی نیفتاده است.

آن درویش جواب شیخ سهل رحمته الله را قبول نکرد، اما سکوت کرد. تا اینکه اتفاق افتاد که آن درویش مدتی از خراسان به مصر رفت و در آنجا به دیدار شیخ ذوالنون مصری رحمته الله رفت و دید که شیخ ذوالنون رحمته الله انگشت پای خود را بسته است! گفت: چرا انگشت پای خود را بسته‌اید؟ شیخ (ذوالنون رحمته الله) در جواب گفت: مدت چهار ماه و اندی است که انگشت پایم آسیب دیده و آن را بسته‌ام.

آن درویش، فوراً به یاد شیخ سهل رحمته الله افتاد که به خاطر اذیت شدن انگشت پای استادش، انگشت پای خود را بسته است و فهمید که در آن زمان شیخ ابوسهل رحمته الله پاسخ سؤال او را به درستی داده بود که انگشت پای او هیچ مشکلی ندارد!

کشف و کرامت ذوالنون مصری رحمته الله را بنگرید که در آن هنگام که آن درویش این سؤال را از او پرسید و او جواب آن را داد، خطاب به مردم حاضر گفت: ای مردم! افراد صالح فراوانند. هنوز هم افرادی وجود دارند که از آسیب انگشت پای ما اطلاع دارند و به خاطر رضایت خدا و احترام استاد خود، انگشت پای خویش را ببندند.

نقل است که یک روز به امر الهی دچار تغییر حال شد و پس از قرائت سوره‌ی فاتحه، و گریه‌های فراوان، تجدید وضو کرد، و برعکس گذشته پشت به دیوار و رو به مردم گفت: هر سؤالی که به ذهن شما می‌رسد، از من پرسید.

مردم به شدت تعجب کردند که تا دیروز چگونه بود و اکنون چگونه است. لذا به او گفتند: چرا تا امروز این گونه نبودید؟

گفت: شما اطلاع ندارید. تا استاد حاضر و در حال حیات باشد، شاگرد حق ندارد به سؤالات پاسخ دهد. باید مؤدب باشد و از استاد خود شرم کند.

مردم این سخن را نیز عجیب دانستند. وقتی خبر وفات شیخ ذوالنون مصری - استاد شیخ سهل رحمته الله - به خراسان رسید، پس از محاسبه‌ی زمان، دریافتند که آن روز، روز درگذشت استاد بوده است.

نقل است که شیخ ابوسهل رحمته الله مستجاب الدعوه بود. یک بار عمرو لیث،^۱ حاکم دیار خراسان، دچار یک بیماری شد و با هیچ دارو و درمانی معالجه نشد. به شدت ناراحت بود به او گفته شد: اگر شیخ سهل خراسانی رحمته الله بر آن دعا کند، شفا حاصل می‌شود. کسی را نزد شیخ ابوسهل رحمته الله فرستاد. شیخ ابوسهل رحمته الله نیز به خاطر اطاعت از سخن ولی امر مسلمانان، رفت. وقتی نزد عمرو رفت، سلام کرد و نشست، گفت: دعا در حق کسی اجابت می‌شود که از گناه توبه کند و به سوی خداوند برگردد. اما چنانکه اطلاع یافته‌ام چند نفر را زندانی کرده‌ای. باید همه‌ی آنها را آزاد کنی و توبه نمایی. در این صورت برای تو دعا می‌کنم.

عمرو لیث نیز فوراً امر کرد که زندانیان را آزاد کردند و خود او هم توبه کرد. شیخ ابوسهل رحمته الله نیز به آسمان رو کرد و گفت: ای خدای بزرگ! همان گونه که ذلت گناه را

۱. عمرو لیث صفاری دومین فرمانروای سلسله صفاری بود که در شرق و جنوب ایران حکومت می‌کرد (۸۷۹-۹۰۱ میلادی). او و برادرانش یعقوب، طاهر و علی فرزندان رویگری به نام لیث و اهل سیستان بودند. او برادر کوچک یعقوب لیث، اولین فرمانروای سلسله صفاری بود و پا به پای برادر بزرگترش جنگید. پس از مرگ یعقوب در جندی شاپور خوزستان، عمرو جانشین برادرش و پادشاه صفاریان شد. وی در دوران ۲۲ ساله فرمانرواییش درگیری‌های فراوانی با خلیفه معتمد و برادرش موفق داشت که گاهی به دشمنی منجر می‌شد، اما عموماً با سازش به پایان می‌رسید. در خراسان نیز با احمد ابن عبدالله خجستانی و رافع ابن هرثمه جنگ‌های بسیار کرد و سرانجام بر آنها چیره شد.

به عمرو نشان دادی، عزّت عبادت را نیز به او نشان بده و همان گونه که در باطن، لباس پشیمانی را بر تن او پوشاندی در ظاهر نیز لباس عافیت را بر او بپوشان.

بنا به نقل راوی: به امر الهی همین که دعای او پایان یافت، عمرو لیث شفا یافت و بهبودی پیدا کرد. آری! دعای بندگان راستین چنین است!

شیخ سهل رحمته الله دارای کشف و کرامت بود و بارها دیده می شد که بر روی آب عبور می کند و خیس نمی شود. به او گفته شد: شما بر روی آب عبور می کنید، اما لباس های شما خیس نمی شوند.

گفت: از خادم مسجد سؤال کنید.

وقتی از خادم مسجد سؤال کردند، گفت: در این چند روز شیخ ابوسهل رحمته الله در حال غسل بود. وقتی وارد حوض آب مسجد شد، اگر به کمکش نمی شتافتم، غرق می شد.

شیخ ابوعلی دقاق رحمته الله گفته است: شیخ سهل رحمته الله کشف و کرامات فراوانی داشت. به همین دلیل علناً درون حوض مسجدی رفت و خود را نشان داد تا آنها را از چشم مردم بپوشاند.

یک بار شیخ ابوسهل رحمته الله گفت: شبی در خواب دیدم که قیامت برپا شده است و همه ی مردم در میدان محشر ایستاده اند. ناگهان پرنده ای سفید رنگ می آمد و از میان مردم فردی را بلند می کرد و به بهشت می برد. در خواب سؤال کردم که این پرنده، چه پرنده ای است؟ گفتند: خداوند متعال نسبت به برخی از بندگان خویش رحم کرده و آنها را به بهشت می برند. در خواب در حال همین گفت و گو بودم که ناگهان کاغذی از آسمان فرود آمد. وقتی به آن نگاه کردم، دیدم که بر آن نوشته بود. آن پرنده، «ورع» است و هر کس در دنیا ورع و تقوا داشته باشد، در آن روز به فریاد او می رسد و بدون حساب و کتاب، او را به بهشت می برد.

شیخ ابوسهل رحمته الله در وعظ نکات ظریفی را بیان می کرد. از جمله می گفت:

قاعده و اصول ما درویشان بر شش پایه تأسیس شده است:

۱. پیروی از قرآن

۲. اقتدا به سنت حضرت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم

۳. لقمه‌ی حلال

۴. اذیت نکردن دل مردم؛ هر چند آنان ما را اذیت کنند.

۵. دوری کردن از گناه و معصیت و بی‌شرعی.

۶. عجله به خرج دادن در ادای تکالیف و واجبات.

می‌گفت: شکرانه‌ی علم، عمل به علم، و شکرانه‌ی عمل، ازدیاد علم است. هر کس که حرام‌خور باشد، دچار گناه می‌شود.

خداوند متعال در هر لحظه و ثانیه‌ی شبانه‌روز، از تمام نفس‌ها و قلب‌ها آگاه است. لذا هر دل و نفسی که به غیر خدا پناه ببرد، خداوند شیطان را بر آن مسلط می‌سازد. می‌فرمود: مخصوصاً باید صوفی و درویش سه چیز را فراموش نکنند:

۱. اسرار خویش را فاش نسازند.

۲. فرض‌ها و واجبات خود را به طور کامل ادا نمایند.

۳. فقر خود را در نظر داشته باشند و اسراف به خرج ندهند.

می‌گفت: ای مردم! انسان تا این چهار خصلت را نداشته باشد، شایستگی آن را ندارد که رئیس و بزرگ مملکت باشد:

۱. جاهلانه با مردم تعامل نکند.

۲. در برابر جاهل و نادانی مردم صبور باشد.

۳. نسبت به آنچه که در دست مردم است، چشمداشتی نداشته باشد.

۴. از آنچه که دارد، به مردم بدهد.

می‌گفت:

انسان باایمان، راست و صادق، باید نه با راست و نه با دروغ قسم نخورد.

- به غیبت مردم نپردازد،

- از اینکه مردم نزد او به غیبت دیگران بپردازند، خرسند نباشد.

- پرخوری نکند.

- خلاف وعده نکند.

– اخلاق والا داشته باشد.

می گفت: شما اکثراً به خاطر دو امر خود را به هلاکت می اندازید:

۱. طلب مقام و پُست والا

۲. ترس از فقر

اما نمی دانید که خداوند بزرگ چه اندازه بخشنده و رازق است.

خداوند بزرگ در هر لحظه و ساعتی عطا و بخشش خویش را بر مردم تقسیم می کنند. اما بزرگ ترین عطا و بخشش خداوند آن است که به قلب تو الهام کند که به ذکر خداوند پردازی و خدا را از یاد نبرید.

می گفت: کسی که به مال حرام چشم نداشته باشد، دچار چشم درد نمی گردد. از عرش خدا تا زمین، هیچ جایی مقدس تر از قلب باایمان نیست.^۱ به همین خاطر است که بزرگ ترین عطا و بخشش الهی، یعنی عبادت، را در درون قلب انسان با ایمان قرار داده است.

می فرمود: روزی نیست که فرشته ای از جانب خداوند ندا برنیورد و نگوید که: ای بنده ی خدا! تو بسیار بی انصافی. خداوند متعال تو را یاد می کند اما تو یاد خداوند را فراموش می کنی. خداوند تو را فرا می خواند. اما تو به کس دیگری پناه میبری. خداوند بلا و مصیبت را از تو دور می سازد. اما تو از بدی باز نمی گردی. ای بنده ی خدا! فردا در روز قیامت، چه عذری داری؟

می گفت: تنها شرط انسان صالح آن نیست که کار خوب انجام دهد. زیرا انسان بد نیز کار خوب را انجام می دهد. انسان خوب آن است که کار بدی انجام ندهد. می گفت: از قیامت، مرگ، و قبر یاد کنید. آن کسی که از قیامت یاد نکند، دچار وسوسه ی شیطان می شود.

به او گفته شد: بزرگ ترین نشانه ی بدبختی انسان چیست؟ گفت: اینکه خداوند به

۱. اشاره به روایت «قلب المؤمن عرش الرحمان: قلب انسان باایمان، عرش خداوند مهربان است.» که عرفا نقل کرده اند. در منابع معتبر حدیثی برای آن منبعی یافته نشد.

تو علم بدهد، اما توفیق عمل به آن را از تو سلب کند یا اینکه به آن عمل نمایی، اما در آن ریا به خرج بدهی.

فرمود: ای مردم سفارش می‌کنم که به علما و صالحان احترام فراوان بگذارید. زیرا روزی خداوند بزرگ به حضرت داود علیه السلام وحی کرد و فرمود:

«يَا دَاوُدُ إِذَا رَأَيْتَ طَالِبًا فَكُنْ لَهُ خَادِمًا»

ای داود! هرگاه، طالب علمی را دیدی، خادم او باش.

حضرت داود علیه السلام نیز پس از آن وحی می‌فرمود: ای مردم! به افراد عالم، صالح و اولیای خداوند خدمت کنید.

می‌فرمود: ما نیز اگر به آن سخن بیندیشیم که خداوند متعال به حضرت داود علیه السلام فرموده است، باید به کسانی خدمت کنیم که عالم و طالب خداوندند. نباید هیچ‌گاه از افراد عالم ناخشنود باشیم و باید با دل و جان به آنان خدمت کنیم و به اندرزهایشان گوش فرا دهیم.

می‌گفت: خداوند بزرگ فرموده است: خوشا به حال آنان که مرا شناختند، امر مرا اجابت کردند و به اطاعت از من پرداختند، به آنان روزی دادم و آنها سپاس و ستایش من را به جای آوردند، به آنان روزی دادم و به سپاسگزاری پرداختند، آنها را دچار بلا و مصیبت ساختم، اما ناسپاسی به خرج ندادند.

می‌گفت: اگر دچار تنگنا و مشکل شوید، از بارگاه خداوند درخواست کنید؛ زیرا زمانی که بنده دچار مشکل شود و از خداوند درخواست کمک و یاری کند، خداوند می‌فرماید: ای فرشتگان! اگر در زمانی که بنده‌ی من دچار مصیبت می‌شود و در محضر من به دعا می‌پردازد، اگر به این خاطر نمی‌بود که بنده‌ام توان تحمل کلام من را ندارد، در جواب دعایش می‌گفتم: «لبیک» (یعنی ای بنده! برای اجرای خواسته‌ی تو حاضرم!)

می‌گفت: زیاد به ذکر لا اله الا الله بپردازید. زیرا پاداش ذکر، در قیامت تماشای جمال خداوند است.

می‌گفت: هر مشکل، بلا و مصیبتی که بر آن صبر به خرج ندهید، پاداش ندارد؛ زیرا پاداش، در ازای عمل تو است و بیشتر بلاها و مصایب نیز از عمل تو ناشی نمی‌شوند.

می‌گفت: زیاد خود را برای دنیا خسته نکنید و عمر خود را به خاطر حَمّالی برای وارثان هدر ندهید. بیش از اندازه‌ی نیاز خود منزل و ساختمان نسازید. زیرا دیری نمی‌پاید که به خرابه تبدیل می‌شود. با پرخوری خود را اذیت نکنید. زیرا دیری نمی‌پاید که آن را دفع می‌نمایید. به دوستان و عزیزان چندان دل خوش نکنید. زیرا چندی نمی‌گذرد که از هم جدا می‌شوید. تنها، به انجام دادن کار خوب و عبادت فراوان بپردازید.

شیخ سهل خراسانی رحمته الله علیه واعظی بسیار حقیقی بود. روزی که وفات او نزدیک شد، چهار صد مرید عالم در محضر او بودند. به او گفتند: ای شیخ! اگر خدای ناکرده وفات کنی، چه کسی جانشین شما می‌شود و بر منبر می‌رود؟ به مردم نگاهی کرد و گفت: «شاد دل» گبر. مردم احساس کردند که شیخ سهل خراسانی رحمته الله علیه هوش و حواس خود را از دست داده و در حال هذیان است. وگرنه، چگونه با وجود چهار صد مرید، یک گبر را جانشین می‌سازد؟ شیخ سهل رحمته الله علیه گفت: حلقه‌ی ذکر تشکیل دهید و «شاد دل» را فرا بخوانید. آنان نیز به ذکر پرداختند و «شاد دل» را نیز فرا خواندند. او هم به محضر استادش آمد. شیخ سهل رحمته الله علیه گفت: ای شاد دل! سه روز پس از مرگ من، پس از نماز صبح بر منبر برو و به وعظ مردم بپرداز. پس از این سخن، وفات کرد. پس از سه روز مراسم عزیه و فاتحه‌خوانی، «شاد دل گبر» که کلاهی بر سر و زَنّاری^۱ بر کمر داشت بر منبر رفت و گفت: ای مردم! همه‌ی شما می‌دانید که شیخ

۱. زَنار کمربندی بود که ذمیان نصرانی در مشرق زمین به امر مسلمانان مجبور بوده‌اند داشته باشند تا بدین وسیله از مسلمانان ممتاز گردند، چنانکه یهودیان مجبور بوده‌اند عسلی (وصله‌ی عسلی رنگ) بر روی لباس خود بدوزند. در زبان عربی به طور عمومی به هر رشته‌ای زَنار گفته می‌شود.

سهل رحمۃ اللہ علیہ من را جانشین خویش ساخت و گفت: زمان آن رسیده که زَنار گبری را برداری و به میدان بیایی. در حضور مردم با چاقویی که به همراه داشت، زَنار را پاره کرد، کلاه را بر زمین نهاد و با صدایی بلند و گریان گفت: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله.

به این ترتیب، شهادتین را بر زبان جاری ساخت و مسلمان شد. سپس به مردم رو کرد و گفت: ای مردم! شیخ سهل رحمۃ اللہ علیہ گفت به شما بگویم: کسی که تاکنون پیر دستگیر و استاد شما بود، وفات کرد و اندرزهای فراوانی به شما داد. مسئله این است که قلباً آن‌ها را پذیرفته باشید.

هم‌اکنون من نیز شاد دلم و تاکنون گبر بوده‌ام: زَنار ظاهری را پاره کردم و دور انداختم. شما نیز اگر می‌خواهید در روز قیامت به محضر شیخ سهل رحمۃ اللہ علیہ خویش برسید، زَنار باطنی کینه، کبر و نفاق را پاره کنید.

مردم که این سخنان را شنیدند، و این حال را دیدند، به گریه افتادند و قیامتی برپا شد. کسی از دیگری اطلاعی نداشت و وضعیتی سرسام آور پدید آمد.

به نقل راوی: همه‌ی مردم شهر، در روز وفات شیخ سهل رحمۃ اللہ علیہ در تشییع جنازه شرکت کردند. یک یهودی هفتاد ساله به میان مردم آمد و فریاد برآورد و گفت: ای مردم! آیا شما این موجودات را می‌بینید؟ گفتند: چه موجوداتی؟ مگر تو چیزی را می‌بینی؟ گفت: نگاه کنید ملائکه دسته دسته نازل می‌شوند و زیر تابوت شیخ سهل رحمۃ اللہ علیہ می‌روند. او نیز فریاد برآورد و با صدای بلند گفت: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله. همه‌ی مردم نیز شهادتین را بر زبان آوردند و عهد و پیمان خود را تازه کردند.

آنچه گذشت زندگی، سرگذشت و سخنان شیخ سهل خراسانی رحمۃ اللہ علیہ بود که در سال ۲۸۳ هجری و در هشتاد سالگی وفات کرد. از خداوند بزرگ درخواست می‌کنیم که رنج ما را هدر ندهد،

ما را بیمارزد،

عبادات ما را بپذیرد،

همراه با صالحان حشر کند،
و ما را از بلا و مصیبت دنیا و آخرت محفوظ نماید. آمین.

والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته

حضرت ابوالحسین نوری رحمته الله

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى الْإِسْلَامِ وَالشُّكْرُ لِلَّهِ عَلَى الْأَنْعَامِ
وَأَفْضَلُ الصَّلَاةِ وَالثَّنَاءِ عَلَى النَّبِيِّ خَتَمِ الْأَنْبِيَاءِ
وَأَلِهِ أَهْلَ الْهُدَى وَصَحْبِهِ وَجُنْدِهِ أَهْلَ التَّقَى وَحِزْبِهِ^۱

در لحظات آینده‌ی عمر خویش به باغ و بوستان زندگی و سرگذشت یکی از صالحان و اولیای خداوند می‌رویم که در روزگار خویش مجذوب و وحدت، مسلوب عزت، نقطه‌ی اسرار، قبله‌ی انوار، یگانه‌ی عهد، قدوه‌ی وقت، ظریف اهل تصوف، شریف اهل محبت، در ریاضت، برگزیده، در معامله پسندیده، در رموز عجایب، در نکات غرایب، دارای نظر صحیح، صاحب فراست دقیق، در عشق باکمال، در شوق به سان بالدار، مفتی علما، پیشوای صلحا بود. او همان کشته‌ی درد و بلای دوری، شیخ ابوالحسین نوری رحمته الله است.

پس با سکوت فراوان گوش فرا دهید و محفل خویش را با یاد سرگذشت این شخصیت والا بیارایید و از آن بهره بگیرید.

شیخ ابوالحسین نوری رحمته الله از پدر و مادری متولد شد که در اصل اهل خراسان بودند. اما خود او در بغداد متولد شد. از همان کودکی آثار فراست، بزرگی و صلاح در سیمای او نمایان بود و به سرعت همه‌ی علوم (متداول) را زیر نظر بسیاری از علما

۱. حضرت شیخ معروف نوده‌ی رحمته الله..

تحصیل کرده بود. در طریقت مرید شیخ سری سقطی رحمۃ اللہ علیہ بود. بسیاری از علمای بغداد را دیده بود. مانند شیخ رقام،^۱ احمد حواری، شیخ جنید بغدادی، سری سقطی، امام احمد رحمۃ اللہ علیہ و غیره. خدا ترس، با ورع، زاهد و با تقوا بود، که در همان زمان آنان در طریقت به اجتهاد رسید و در فقه دارای مذهب شد. علما و صالحان او را به شدت دوست می داشتند؛ زیرا ذکاوت و فراست فراوانی داشت. از سود و منفعت مردم بسیار خشنود و خرسند بود و از نیت موجود در دل ها خبر داشت. نام او را «آمیرُ القُلُوبِ وَ قَمَرُ الصُّوفِیَّةِ» (پادشاه دل ها و ماه صوفیان) نهاده بودند.

قاعده‌ی او در تصوف چنین بود که تصوف را بر فقر ترجیح می داد. در معاملات به شدت با شیخ جنید بغدادی رحمۃ اللہ علیہ موافق بود. نور معنا و طریقت در پیشانی او آشکارا پیدا بود. راه و روش او چنین بود که می گفت: رفاقت بدون ایثار، حرام است. یعنی رفیق و همراه باید همواره سود و مصلحت همراه خود را بر سود و مصلحت خویش مقدم سازد.

- رفاقت درویشان مانند فرض است و عزلت، مورد قبول نیست.
- ای مردم! اکنون در میان همه‌ی امور، دو امر بسیار نایاب اند:
- عالمی که به علم خود عمل کند.
- عارفی که از حقیقت سخن بگوید.
- هر چیزی سزایی دارد و سزای خداشناس و عارف آن است که از ذکر دور گردد.
نقل است که به دلیل اینکه او را «شیخ ابوالحسین نوری» رحمۃ اللہ علیہ گفته اند که به قدری دارای ایمان بوده است که اگر در شب تاریک [یا] در روزی تاریک سخن می گفت، در اثر نور دهان او که نور از آن بیرون می تراوید، آن محل و اتاق روشن می گشت. او با نور ذکاوت و فراست خویش به اسرار دل های بسیاری از افراد پی می برد.
در حاشیه‌ی شهر بغداد، نماز خانه‌ای را بنا کرده بود که به آنجا می رفت و بدون چراغ در آنجا می ماند. اما تمام آن نمازخانه و پیرامون آن را روشن می ساخت و مردم

۱. امام ابولید عباس بن ولید رقام قطان رحمۃ اللہ علیہ. از راویان است و از ثقات به شمار می رود.

به تماشای آن می پرداختند.

شیخ ابواحمد مغازلی رحمته الله علیه گفته است: حتی مانند شیخ جنید بغدادی رحمته الله علیه را نیز ندیدم که مانند شیخ ابوالحسن نوری رحمته الله علیه عبادت کند. قبلاً مغازه داشت. صبح‌ها که سر کار می‌رفت، دو قرص نان را با خود می‌برد و در راه آنها را صدقه می‌داد و به مسجد می‌رفت و تا ظهر به نماز می‌پرداخت. سپس به مغازه می‌آمد و غروب به منزل برمی‌گشت. همه فکر می‌کردند که در مغازه غذا خورده است. مدت بیست سال این کار را انجام داد و همواره روزه بود. اما اهل خانواده از این کار بی‌خبر بودند.

شیخ ابوالحسن رحمته الله علیه با واسطه، چند حدیث را از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که یکی از آنها این حدیث است که:

مَنْ قَضَى لِأَخِيهِ حَاجَةً كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَمَنْ خَدِمَ اللَّهَ عُمُرَهُ^۱

هر کس که نیاز ﴿دینی﴾ خود را برآورده سازد مانند کسی است که در

سراسر عمرش، به خداوند خدمت کرده باشد.

نقل است که یک بار مریدی در حال نماز، دستش را چنان بر ریش خود کشید که گویی با آن بازی می‌کرد. شیخ ابوالحسن رحمته الله علیه به شدت از دست او عصبانی شد و گفت: ای درویش با ریش خدا بازی نکن. این سخن به گوش فقها و علما رسید. آنان تجمع کردند و گفتند: شیخ ابوالحسن رحمته الله علیه کافر شده است. خدا، ریش ندارد. این سخن را از کجا آورده است. باید او را کشت. آنان حاکم جامعه‌ی مسلمانان را از این امر مطلع ساختند و شیخ ابوالحسن رحمته الله علیه را نزد حاکم بردند. حاکم خطاب به شیخ ابوالحسن رحمته الله علیه گفت: آیا تو این سخن را بر زبان آورده‌ای؟

گفت: آری؛ من گفته‌ام.

حاکم گفت: به چه دلیلی چنین سخنی را بر زبان آوردی؟ فقها آن را کفر قلمداد

۱. به روایت ابونعیم، در: الحلیة ۲۵۵/۱۰؛ خطیب ۱۳۱/۵؛ ابن الجوزی، در: العلل المتناهية ۵۱۱/۲ ح ش ۸۴۴.

کرده‌اند.

گفت: ای حاکم! از تو می‌پرسم: انسان عبد و بنده‌ی چه کسی است؟
حاکم گفت: خدا.

گفت: ای حاکم! پس من سخن کفر بر زبان نیاورده‌ام. چیزی را گفته‌ام که حاکم نیز به آن اقرار می‌کند. اگر عبد، بنده‌ی خدا باشد، ریش او نیز از آن خدا است.

حاکم گفت: حق با تو است. الحمد لله که دچار قتل ناروا نشدیم.

اما علمای ظاهر، مثل همیشه، که اکثراً منکر اولیاء و کشف و کرامات بوده‌اند، یکی از عالم‌نمایان به نام غلام خلیل که می‌خواست خود را جلو ببرد و مردم او را فردی نیک بدانند به عداوت و دشمنی با صالحان پرداخت و نزد المعتضد بالله عباسی^۱ رفت که در آن ایام حاکم بغداد بود. حاکم بسیار مقتدر بود و سخن ناروا را از کسی نمی‌پذیرفت.

او گفت: قربان! جمعی به نام عالم و صالح ظهور کرده‌اند و در لباس اولیاء و عالم دینی، کارهای فراوانی انجام می‌دهند که هیچ ارتباطی با دین و اسلام راستین ندارد. آنان از دین منحرف شده‌اند و اگر آنها از میان نروند، آثار دین و مسلمانی راستین از میان می‌رود. خلیفه این سخن را راست پنداشت و به شدت عصبانی شد و امر کرد که شیخ ابوحمزه‌ی بغدادی، شیخ رقام، شیخ جنید بغدادی، شیخ شبلی و شیخ ابوالحسین نوری رحمته‌الله را به کاخ خلیفه آوردند. خلیفه به شدت از آنان عصبانی شد و امر کرد که سر آنها را از تن جدا کنند وقتی آنها را برای اجرای این حکم بردند، جلاد پیش از همه شیخ رقام رحمته‌الله را فرا خواند. اما شیخ ابوالحسین رحمته‌الله فوراً برخاست و نزد جلاد رفت و گفت: ابتدا سر من را از تن جدا کنید. همه‌ی مردم به تماشای این قصابی

۱. مُعْتَضِد خلیفه عباسی در بغداد که در ۱۲ رجب ۲۷۹ قمری به خلافت رسید. او در سال‌های بین ۸۹۲ تا ۹۰۲ میلادی فرمان راند. پس از مرگ ابوالعباس محمد معتمد، با او بیعت شد. او نخستین خلیفه عباسی بود، که خود به نماز جماعت می‌ایستاد. معتضد خود شخصی شاعرپیشه بود و به ادبیات علاقه نشان می‌داد. وی به سال ۹۰۲ میلادی درگذشت.

و کشتار آمده بودند. اعم از وزیر و وزراء، افراد سرشناس و نامدار. همه تعجب کردند و به شدت شگفت زده شدند. اما جلاد، بسیار عاقل بود گفت: ای شیخ ابوالحسن! شما اطلاع ندارید که شمشیر چیزی نیست که انسان برای آن شتاب به خرج دهد؟ نوبت شما که هنوز فرا نرسیده است. چرا عجله می کنید؟ در جواب گفت: می دانم. اما آیا تو نمی دانی که طریقت من، طریقت ایثار است؟ اکنون که عزیزترین دارایی من، این چند لحظه ای آینده ی زندگی دنیای من است، می خواهم مروت به خرج دهم و آنها را به دوستانم ببخشم؛ هر چند که از نظر من یک نفس از حیات دنیوی، از هزار سال عمر اخروی ارزشمندتر است. زیرا دنیا سرای خدمت است. اما آخرت سرای قربت است. قربت و نزدیک شدن نیز بدون خدمت، شدنی نیست. ای جلاد! برای اینکه این دوستانم چند دقیقه بیشتر در سرای خدمت باقی بمانند، عمر عزیز خود را به آنان تقدیم می کنم.

وقتی جلاد این سخن را از شیخ ابوالحسن رحمته الله شنید، دست نگه داشت و به سرعت رفت و ماجرای شیخ ابوالحسن رحمته الله را برای خلیفه بازگو کرد. خلیفه بسیار خوشحال شد و به شدت تعجب کرد و گفت: حال که چنین است: آنها را اعدام نکنید. آنها را نزد قاضی شرعی بفرست.

وقتی آنان را نزد قاضی بردند، قاضی آن ایام قاضی اسماعیل بن اسحاق رحمته الله و فردی عالم و دانا بود. قاضی گفت: تا کار بد و غیر شرعی آنان اثبات نشود، نمی توان برای آنها حکمی صادر کنم.

قاضی اسماعیل رحمته الله می دانست که شیخ جنید بغدادی رحمته الله در همه ی علوم اطلاع و آگاهی فراوانی داشت. سخنان شیخ نوری رحمته الله را نیز شنیده است. لذا گفت: بهتر است که از آن دیوانه سؤال کنم. لذا به شیخ ابوبکر شبلی رحمته الله گفت: جلو بیا و بگو که از نظر شرع در بیست دینار چند دینار زکات وجود دارد و صاحب آن باید چند دینار زکات بدهد؟ شیخ شبلی رحمته الله گفت: باید بیست دینار و نصف زکات بدهد.

قاضی گفت: تاکنون چه مسلمانی در بیست دینار این مقدار زکات پرداخت کرده است؟

شیخ شبلی رحمۃ اللہ علیہ گفت: مگر اطلاع نداری که حضرت ابوبکر رضی اللہ عنہ چهل دینار پول داشت و همه‌ی آن را پرداخت کرد و چیزی را برای خود نگه نداشت؟

قاضی گفت: آن نیم دینار را چرا باید بپردازد؟

شیخ ابوبکر شبلی رحمۃ اللہ علیہ گفت: به عنوان جریمه‌ی اینکه یک سال آن پول را نزد خود نگهداشته و آن را پرداخت نکرده است.

قاضی اسماعیل رحمۃ اللہ علیہ سپس به شیخ ابوالحسین نوری رحمۃ اللہ علیہ رو کرد و چند سؤال را از او پرسید. شیخ ابوالحسین رحمۃ اللہ علیہ نیز فوراً پاسخ آنها را گفت.

قاضی اسماعیل رحمۃ اللہ علیہ به شدت تعجب کرد و بسیار شرم‌منده شد. شیخ ابوالحسین رحمۃ اللہ علیہ به قاضی رو کرد و گفت: جناب قاضی! تو این همه سؤال را از ما پرسیدی. ولی چرا از ما سؤال نکردی که خداوند بزرگ چند بنده از این سنخ دارد که ایستادن، نشستن و زندگی آنها در دست خدا است، همواره نظاره‌گر نور جمال خداوندند و اگر یک لحظه نور جمال خداوند را گم کنند، زنده نمی‌مانند؟ اطلاع داشتن از این امر علم است، نه آنچه که تو از آن سؤال کردی؟

قاضی اسماعیل رحمۃ اللہ علیہ از سخنان شیخ ابوالحسین نوری رحمۃ اللہ علیہ به شدت تعجب کرد و به گریه افتاد و ناچار نزد خلیفه رفت و گفت: اگر آن افراد بی‌دین باشند، در سراسر زمین فردی خداپرست وجود ندارد. تاکنون اطلاع نداشتم که این افراد تا این حد عالم، دانا، و صالح‌اند.

خلیفه که این سخن را از قاضی اسماعیل رحمۃ اللہ علیہ شنید امر کرد که با احترام به کاخ آورده شوند. از آنان معذرت خواهی کرد، و بسیار زیاد گریه کرد و از آنان تقاضای بخشش کرد. آنها نیز او را بخشیدند و هر یک به منزل خویش بازگشتند.

نقل است که یک بار چند مرید به محضر شیخ جنید بغدادی رحمۃ اللہ علیہ آمدند و گفتند: سه شبانه روز است که شیخ ابوالحسین نوری رحمۃ اللہ علیہ در حال جذبه^۱ است و پیوسته بر

۱. حالتی در شخص عارف و خداپرست که از خود بی‌خبر شده و به‌سوی حق کشیده می‌شود؛ کشش غیبی.

روی یک خشت در حال سماع و گفتن «الله الله» است. نه غذایی خورد، نه آبی نوشیده، و نه خوابیده است. غیر از زمان نماز، از روی آن خشت پایین نمی‌آید. افراد حاضر در محضر شیخ جنید رحمته الله علیه گفتند: انگار شیخ ابوالحسین رحمته الله علیه به درجه‌ی «فنا فی الله»^۱ نرسیده که هنوز در حالت هوشیاری است. وگرنه، چگونه ممکن است که فانی باشد و از زمان نماز مطلع باشد؟

شیخ جنید رحمته الله علیه گفت: چنین نیست که شما می‌گویید. چون کسانی که در حالت وجد قرار می‌گیرند، خداوند متعال آنها را برای زمان ادای واجبات، محروم نمی‌سازد. بلکه آنها را هوشیار می‌سازد. شیخ جنید رحمته الله علیه نزد شیخ ابوالحسین رحمته الله علیه رفت و گفت: ای نوری! اگر بر این باوری که اعتصاب و خروش با خدا سودی دارد، من نیز این کار را آغاز کنم. اما اگر می‌دانی که رضا به قضا بهتر است، تسلیم شو و پایین بیا تا قلب تو آسوده گردد. شیخ نوری رحمته الله علیه خطاب به شیخ جنید رحمته الله علیه گفت: ای استاد! واقعاً برای ما معلّم خوبی هستی. لذا پایین آمد و هوشیار شد.

شیخ ابوالحسین نوری رحمته الله علیه حالات بسیار عجیبی داشت. نقل است که یک بار دیده شد که با مردی نشسته و هر دو در حال گریه‌اند. اما دیری نپایید که آن مرد ناپدید شد. سپس به مردم رو کرد و گفت: آیا دانستید آن مرد چه کسی بود؟ گفتند: نه.

گفت: شیطان بود که طاعت و عبادت خود را برای من نقل کرد و درباره‌ی درد فراق خویش سخن گفت. او گریست و من هم با او گریستم.

شیخ جعفر خدری رحمته الله علیه گفته است: یک بار شیخ ابوالحسین نوری رحمته الله علیه در خلوت در حال مناجات بود. گوش تیز کردم تا اطلاع یابم که چه می‌گوید: شنیدم می‌گفت: ای خدای بزرگ! جهنمیان را عذاب می‌دهی. آنان که آفریده‌ی تو هستند. ای خدای بزرگ! تو می‌توانی که به جای همه‌ی آنان، جهنم را با من پر کنی و آنان را به بهشت

۱. تبدیل صفات بشریت به صفات حق تعالی و خصایص الهی است. فرهنگ مصطلحات عرفا، سیدجعفر سجادی.

ببری.

شیخ جعفر رحمۃ اللہ علیہ گفته است: به شدت تعجب کردم. آن شب در خواب دیدم که فردی گفت: ای جعفر! خداوند بزرگ فرموده است: فردا نزد شیخ ابوالحسین رحمۃ اللہ علیہ برو و بگو به خاطر آن رحم و شفقت تو نسبت به مردم، همه‌ی آنان را آمرزیدم.

شیخ ابوجعفر رحمۃ اللہ علیہ گفته است: صبح نزد شیخ ابوالحسین رحمۃ اللہ علیہ رفتم و خواب خود را برای او بازگو کردم. شیخ ابوالحسین رحمۃ اللہ علیہ دچار جذبہ شد و به گریه افتاد و تا مدتی مدید از هوش رفت و سپس به هوش آمد.

شیخ شبلی رحمۃ اللہ علیہ نیز گفته است که یک بار نزد شیخ ابوالحسین رحمۃ اللہ علیہ نوری رفتم. دیدم که چنان در حال مراقبه^۱ قرار گرفته بود که بیهوش شده بود و حرکت نمی‌کرد و یک تار موی بدن او نیز نمی‌جنبید. پس از سلام و احوالپرسی گفتم: ای ابوالحسین! این مراقبه‌ی عالی را از چه کسی آموخته‌ای؟ به گریه افتاد و گفت: ای شیخ شبلی رحمۃ اللہ علیہ متأسفانه ما انسان‌ها هنوز هم ناتوانیم و علم اندکی داریم و باید از حیوانات موضوعات فراوانی را بیاموزیم. این مراقبه را از گربه یاد گرفته‌ام که جلوی سوراخ یک موش بی‌حرکت مانده بود و بسیار از من بی‌جنب و جوش‌تر بود. و منتظر بیرون آمدن آن موش بود. ای شیخ شبلی رحمۃ اللہ علیہ! باید بدانی که حیوان برای کار و خواسته‌ی خود چقدر آگاه است و چگونه خود را آماده می‌کند با این حال، ما انسان‌ها تا چه اندازه بی‌مبالا هستیم و به‌اندازه‌ی یک حیوان مانند گربه نیز به سود خویش نمی‌اندیشیم و فرصت را از دست می‌دهیم.

ای مردم! چنین نیست که آن بزرگان این مقام و مرتبه را به گزاف به دست آورده باشند. آنان بسیار خود را خسته کرده و آرزوی نفس خود را ترک نموده، ناراحتی و عذاب کشیده‌اند تا به این مقام رسیده‌اند.

یک شب مردم شهر قادسیه صدای عجیبی را شنیدند که از عالم غیب ندا می‌داد و می‌گفت: ای مردم قادسیه! یکی از اولیای خدا در آن صحرا است اگر به کمک او

۱. به اصطلاح عرفا، حضور دل است با خدا و غیبت از ماسوا.

نشتابید، تلف می‌شود. بسیاری از مردم رو به آنجا رفتند که «وادی سباع» نام داشت. دیدند که شیخ ابوالحسن نوری رحمته الله قبری را کنده و درون آن نشسته است. بسیار به او التماس کردند که با آنها به شهر برگردد و برگشت. سپس گفتند: ای شیخ ابوالحسن رحمته الله! این چه حالی بود؟ گفت: چند روزی در صحرا بودم. غذایی به دست نیاوردم رو به شهر آمدم آن نخل خرما را دیدم. نفس من آرزوی خرما کرد. من نیز گفتم: ای نفس! انگار هنوز آرزوی تو باقی مانده است. باید تو را به وادی سباع ببرم تا شاید حیوان درنده‌ای تو را بخورد و دست از سرم برداری. اما شما به کمک من آمدید.

شیخ ابوالحسن رحمته الله کشف و کرامات فراوانی را از خود نشان داده و بسیار مستجاب الدعوه بوده است. نقل است که یک بار برای غسل درون رودی رفت. در حال آبتنی بود که یک دزد لباس‌های او را دزدید. هنوز درون آب بود که دید آن دزد لباس‌های او را در دست دارد و دست‌هایش خشک شده است. شیخ ابوالحسن رحمته الله به گریه افتاد و رو به آسمان کرد و گفت: ای خدای بزرگ! تو را به عزت و جلال خودت قسم می‌دهم که چون آن مرد لباس‌های من را صحیح و سالم برگرداند، دست او را صحیح و سالم گردان. نقل است که به امر خداوند دست‌های او به حرکت افتادند و آن مرد در محضر شیخ ابوالحسن رحمته الله توبه کرد و به یک مرید خوب تبدیل شد.

یک بار بیمار شد. شیخ جنید بغدادی رحمته الله به عیادت او رفت و برای او گل و میوه برد. پس از چندی شیخ جنید رحمته الله بیمار شد. شیخ ابوالحسن رحمته الله نیز همراه با چند مرید نزد او رفتند. شیخ ابوالحسن رحمته الله به مریدان گفت: ای برادران هر یک از شما اندکی از بیماری او را از بین ببرید. آنان نیز پذیرفتند. به امر الهی فوراً شیخ جنید رحمته الله شفا پیدا کرد. شیخ نوری رحمته الله به شیخ جنید رحمته الله گفت: ای شیخ! اگر بار دیگر به عیادت یک بیمار رفتی، این گونه برو. نه مانند دفعه‌ی قبل که برای او گل و میوه ببری.

فردی مسلمان به او گفت: بسیار دوست دارم که مرا نصیحت کنید. گفت: فرزندم از این ده نفر خود را محفوظ کن:

۱. کسی که ادعای صالح بودن می‌کند اما عمل او شرعی نیست.

۲. کسی که به ملت خود پشت می‌کند و به بیگانه پناه می‌برد.

۳. کسی که به شدت آرزوی ریاست دارد.
 ۴. کسی که فقیر و ناسپاس است و به دنیاپرستی می‌پردازد.
 ۵. کسی که به علم خود می‌نازد، هرگز از جهل او ایمن نباش.
 ۶. کسی که ادعای کشف و کرامت می‌کند و در ظاهر، بد است.
 ۷. فردی که از خود راضی است.
 ۸. عرفا و مریدانی که به حلقه‌ی ذکر می‌روند ولی دنیا پرستند.
 ۹. صوفی و درویشی که به حلقه‌ی ذکر رفت و آمد نمی‌کند.
 ۱۰. کسی که واقعاً به همه‌ی دوستان و رفقای خود اعتماد داشته باشد.
- به او گفته شد: کسی که به وعظ مردم می‌پردازد، باید چه صفاتی داشته باشد؟
- گفت: باید عالم و دانا باشد، مطالب خلاف شرع را بیان نکند. وگرنه، بلای وعظ او سراسر سرزمین‌ها و مردم را فرا می‌گیرد.
- آنچه گذشت مختصری از زندگی، سرگذشت و سخنان شیخ ابوالحسین نوری رحمته‌الله که در سال ۲۹۵ هجری درگذشت. روز وفات وی، شیخ شبلی رحمته‌الله که باخبر شد، به گریه افتاد و دچار حالت سُکر شد و بانگ برمی‌آورد و می‌گفت: دنیا را آتش بزیند. زیرا پس از شیخ ابوالحسین نوری رحمته‌الله، نور علم از جهان رخت بربست.
- دعا می‌کنیم که خداوند به خاطر عظمت خود و صالحان ما را بیامرزد.
- بیماران ما را شفا دهد،
- ایمان را نصیب ما گرداند
- و ما را از بلا و مصیبت دنیا و آخرت نجات دهد! آمین.

والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته

حضرت شیخ ابوعثمان حیری رحمته الله

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَبَدَنَا مِنْ عَدَمِ أَرْوَاحاً أَوْ أَبْدَاناً
تَصْلِيَةً أَيْتُهَا أَفْضَلُهَا تَسْلِيمَةً أَيْتُهَا أَكْمَلُهَا^۱
سُحَّتْ عَلَيَّ نَبِينَا مِنْ سُحْبِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ...

در این محفل به داستان زندگی، سرگذشت و سخنان زیبای کسی گوش می‌سپاریم که در روزگار خود حاضر اسرار طریقت، ناظر انوار حقیقت، جگر سوخته‌ی جذبه‌ی ربوبیت، با ادب آستان عبودیت، از بزرگان خراسان، معتمد زمره‌ی عارفان، بی‌نظیر در علم و دانش، بی‌وزیر در کشف و کرامات، و دارای مجلس با برکت، سخنانش پر نعمت بود. این شخصیت والا و عالی، جناب شیخ ابوعثمان حیری رحمته الله است. پس با ادب به سخنانش گوش فرا دهیم و از آنها پند و اندرز بگیریم.

شیخ ابوعثمان حیری رحمته الله در میان اهل طریقت روزگار خویش به قدری والا و بزرگ بود که گفته می‌شد تاکنون پس از پیامبران علیهم السلام و خلفای راشدین رضی الله عنهم تنها سه

۱. مولوی تاوه‌گزی رحمته الله. سید عبدالرحیم ملا سعید معدومی تاوگوزی معروف به مولوی کرد و مولوی تاوه‌گزی و با تخلص معدومی (زاده: ۱۱۸۶ هـ.ش در روستای سرشاته از توابع تاوه‌گزی در جوانرود - درگذشت: ۱۲۶۲ هـ.ش در روستای سرشاته از توابع تاوگوز در جوانرود) شاعر و عارف نامی کرد که در حلبچه، سنندج، سلیمانیه، پاوه و مهاباد به کسب علم پرداخت. وی از پیروان طریقت نقشبندی بود. عمده شهرت وی به واسطه اشعار عاشقانه و عارفانه است.

فرد بزرگ در میان مسلمانان سر برآورده‌اند و نفر چهارم ندارند: شیخ ابوعثمان حیری رحمۃ اللہ علیہ در شهر نیشابور، شیخ جنید بغدادی رحمۃ اللہ علیہ در بغداد و شیخ ابو عبدالله جلا رحمۃ اللہ علیہ در کشور شام.

یکی از آن صالحان و عالمان، عبدالله بن محمد رازی رحمۃ اللہ علیہ است که فرموده: به محضر بزرگان فراوانی نایل آمدم. نظیر: شیخ جنید بغدادی، شیخ رویم،^۲ شیخ

۱. ابو عبدالله بن جلا رحمۃ اللہ علیہ (۴-۳۰۶ق) از بزرگان تصوّف در سده ۳ قمری.

۲. شیخ ابو محمد رویم بن محمد زید بن رویم بغدادی رحمۃ اللہ علیہ. صاحب تألیفات در تصوف و عرفان و از بزرگان این طریقه است. عطار درباره او گفته است: «آن صفی پرده شناخت آن ولی قبه نواخت آن زنده بی زلل آن باذل بی بدل آن آفتاب بی غیم امام عهد ابو محمد رویم رحمۃ اللہ علیہ از جمله مشایخ کبار بود و ممدوح همه و بامانت و بزرگی او همه متفق بودند و از صاحب سران جنید بود و در مذهب داود فقیه الفقها و در علم تفسیر نصیبی تمام داشت و در فنون علم حظی به کمال و مشارالیه قوم بود و صاحب همت و صاحب فراست بود و در تجرید قدمی راسخ داشت و ریاضت بلیغ کشیده بود و سفرها بر توکل کرده و تصانیف بسیار دارد در طریقت.»

برخی از سخنان او:

«اخلاص در عمل آن بود که در هر دو سرای عوض چشم ندارد.»

«رضا استقبال کردن احکام است به دلخوشی.»

«رضا آن بود که اگر دوزخ را بر دست راستش بدارند نگوید که از چپ می‌باید.»

«زهد حقیر داشتن دنیا است و آثار او از دل ستردن.»

«لحظت راحت است و خطرات امارت و اشارت و گفت نفس زدن در اشارات حرام است و در خطرات و مکاشفات و معاینات حلال.»

«شہوت خفی است که ظاهر نشود مگر در وقت عمل.»

«تواضع ذیلی قلوب است در جلیلی علام الغیوب.»

«توبه آن بود که توبه کنی از توبه.»

«صبر ترک شکایت است و شکر آن بود که آنچه توانی بکنی.»

«یقین مشاهده است و پرسیدند از نعمت فقر گفت: فقیر آنست که نگاه دارد سر خود را و

یوسف، محمد بن فضل، شیخ ابوعلی گرگانی رحمۃ اللہ علیہ و ... اما از نظر من، کسی از آنها به اندازه‌ی شیخ ابو عثمان حیری رحمۃ اللہ علیہ، خداترس نبوده. او نخستین فردی بود که تصوف را در خراسان علنی ساخت و با شیخ جنید بغدادی، شیخ رویم، شیخ یوسف، و شیخ محمد بن فضل رحمۃ اللہ علیہ - همراهی و رفاقت کرده بود.

او سه پیر و استاد داشت: امام یحیی رازی، که مقام رجاء را از او به دست آورد.

گوش دارد نفس خود را و بگزارد فرایض خدا.»

«محبت وفا است با وصال و حرمت است با طلب وصال.»

«همت ساکن نشود مگر به محبت و ارادت ساکن نشود مگر به دوری از منی و منی کسی را بود که گام فراخ نهد.»

«انس خلوت گرفتن است از غیر خدای.»

«انس سرور دل است به حلاوت خطاب.»

«انس آنست که وحشتی در تو پدید آید از ماسوی الله و از نفس خود نیز.»

«قرب زایل شدن جمله متعرضات است.»

«تمامی حقایق آن بود که مقارن علم بود.»

«عارف را آینه است که چون در آن بنگرد مولاء او بدو متجلی شود.»

«توحید محو آثار بشریت است و تجرید الهیت.»

«توحید حقیقی آنست که فانی شوی در ولاء او از هواء خود و در وفاء او از جفاء خود تا فانی شوی کل به کل.»

«تصوف ایستادن است بر افعال حسن.»

«تصوف مبنی است بر سه خصلت تعلق ساختن بفقر و افتقار و محقق شدن به بذل و ایثار کردن و ترک کردن اعتراض و اختیار.»

«آرام گیر بر بساط و پرهیز کن از انبساط و صبر کن بر بریب سیاط تا وقتی که بگذری از صراط.»

۱. نزد سالکان عبارت است از آرامش دل به نیکی وعد. برخی گفته‌اند رجاء اعتماد به بخشایش از جانب کریم و دود است. دیگری گوید: متوقع بودن نیکی است از جانب کسی که نیکویی به دست اوست و بس.

[مقام] عزت را نیز از شاه شجاع کرمانی رحمه الله به دست آورد و از شیخ ابوحفص حداد رحمه الله نیز مقام شفقت^۱ را به دست آورد. هیچ یک از عرفا به اندازه‌ی شیخ ابوعثمان حیری رحمه الله از آن سه بزرگوار بهره و برکت را به دست نیاورد.

شیخ عبد الرحمن سلمی رحمه الله در طبقات الصوفیه، شیخ ابوعثمان حیری رحمه الله را سومین نفر از طبقه‌ی دوم^۲ اولیا قرار داده است. محمد بلحنی رحمه الله فرموده است: خداوند متعال، شیخ ابوعثمان حیری رحمه الله را به انواع عبادت آراسته کرده است. او می‌فرماید: ای بندگان من! بندگی و عبودیت را از شیخ عثمان حیری رحمه الله بیاموزید.

شیخ ابوعثمان رحمه الله، یک بار فرمود: در آغاز جوانی، دلم همیشه آرزوی حقیقت را داشت و می‌فرمود: ای عثمان! شریعت، بدون اسرار نیست. باید غیر از این علم ظاهری، حقیقتی وجود داشته باشد و صرفاً این مقدار اندک از دانایی، کافی نیست.

نقل است که پدرش بسیار ثروتمند بود. در کودکی که شیخ ابوعثمان رحمه الله به مکتب‌خانه می‌رود، جامدادی (قلمدان) طلایی با خود داشت و کلاهی زربفت بر سر و لباس و عبایی از پارچه‌ی کرمانی بر دوش داشت و چهار غلام پشت سرش در حرکت بودند: یک غلام رومی، یک غلام ترک، یک غلام حبشی و یک غلام کشمیری. از کنار یک کاروانسرا عبور می‌کنند. می‌بیند که الاغی در کوچه‌ی کاروانسرا ایستاده و پشت آن به قدری زخمی است و شکافته شده که یک کلاغ بر پشت آن نشسته و از گوشت پشت الاغ جدا می‌کند و می‌خورد. الاغ هم نمی‌توانست آن کلاغ را از خود دور کند.

شیخ ابوعثمان رحمه الله که این صحنه را مشاهده کرد، دلش به حال آن الاغ به شدت

۱. این اصطلاح اخلاقی است و عبارت از ملاطفت و مراحمات در حق غیر است و آن بود که از حالی غیر ملایم که به کسی رسد مستشعر بود و همت بر ازاله‌ی آن مقصور دارد. فرهنگ علوم عقلی سجادی.

۲. در باره‌ی علما و عرفا، به افراد هم‌نسل، طبقه می‌گویند. منظور از طبقه‌ی دوم عرفا، نسل دوم آنان است.

سوخت و به غلام‌های خود گفت: شما چرا پشت سر من حرکت می‌کنید؟ در جواب گفتند برای اینکه هر وقتی که کاری داشتید حاضر باشیم. فرمود: پس بیایید به من کمک کنید. عبایش را بر روی الاغ انداخت و با دستارش آن را بر روی الاغ بست و رفتند. به نقل راوی: آن الاغ با زبان حال از آستان خداوند متعال دعا می‌کرد که پاداش این شفقت و دلسوزی او را بدهد.

نقل است که هنوز شیخ ابو عثمان رحمۃ اللہ علیہ به منزل نرسیده بود که حالش دگرگون شد. پدر و مادرش را ترک کرد و به مجلس امام یحیی رازی رحمۃ اللہ علیہ رفت. تا به وعظ او گوش فرا دهد. او ریاضت فراوانی کشید تا اینکه روزی، جمعی از محضر شاه شجاع کرمانی رحمۃ اللہ علیہ نزد او آمدند و درباره‌ی بزرگواری شاه شجاع رحمۃ اللہ علیہ برای او سخن گفتند. به خاطر تعریف آنان بسیار آرزومند شد که نزد شاه شجاع رحمۃ اللہ علیہ برود. از امام یحیی رازی رحمۃ اللہ علیہ اجازه گرفت و به سوی شهر کرمان حرکت کرد. اما نقل است که شاه شجاع رحمۃ اللہ علیہ در آغاز او را نپذیرفت و گفت: تو نزد امام یحیی رازی رحمۃ اللہ علیہ به آداب رجاء عادت کرده‌ای. زیرا مقام امام یحیی رازی رحمۃ اللہ علیہ، مقام رجا است و کسی که پرورش‌یافته‌ی این مقام باشد، نمی‌تواند سلوک کند؛ زیرا تقلید در رجاء موجب تبلی می‌شود. نقل است که مدت بیست روز جلوی درِ خانقاه شاه شجاع رحمۃ اللہ علیہ ماند تا اینکه شاه شجاع رحمۃ اللہ علیہ به او اجازه‌ی ورود داد. مدتی در محضر شاه شجاع رحمۃ اللہ علیہ ماندگار شد و بهره‌ی فراوانی از محضرش کسب کرد. تا اینکه شاه شجاع رحمۃ اللہ علیہ به ملاقات شیخ ابو حفص حداد رحمۃ اللہ علیہ به نیشابور رفت. او نیز با شاه شجاع رحمۃ اللہ علیہ حرکت کرد.

شیخ ابو عثمان حیری رحمۃ اللہ علیہ بسیار دوست داشت که در خدمت شیخ ابو حفص حداد رحمۃ اللہ علیہ ماندگار شود اما شاه شجاع رحمۃ اللہ علیہ آنقدر با ابهت بود که جرأت نکرد این مسئله را مطرح کند. لذا دعا کرد که خداوند بدون نیاز به اجازه‌ی شاه شجاع رحمۃ اللہ علیہ، عاملی را برای او فراهم کند که موجب شود او در نیشابور در محضر شیخ ابو حفص رحمۃ اللہ علیہ ماندگار شود. روزی که شاه شجاع رحمۃ اللہ علیہ قصد بازگشت به کرمان را داشت، شیخ ابو حفص رحمۃ اللہ علیہ به شاه شجاع رحمۃ اللہ علیہ فرمود: بسیار مایلم که به ابو عثمان رحمۃ اللہ علیہ اجازه بدهید در اینجا ماندگار شود. شاه شجاع به شیخ ابو عثمان رحمۃ اللہ علیہ نگاه کرد و گفت: آیا ماندگار می‌شوی؟

گفت: بله قربان. شاه شجاع رحمۃ اللہ علیہ به کرمان برگشت و شیخ ابوعثمان رحمۃ اللہ علیہ در نیشابور ماندگار شد تا فردی شد که در این محفل درباری او سخن می‌گوییم.

نقل است که شیخ ابوحفص حداد رحمۃ اللہ علیہ، به قدری از او رضایت داشت که روزی شیخ ابوعثمان رحمۃ اللہ علیہ را نزد خود فرا خواند و دختر خود را به نام مریم به عقدش درآورد. او می‌فرمود: خداوند بزرگ چنان کاری با من کرد که در مدت چهل سال دچار تغییر حالت نشدم و از هیچ چیزی عصبانی نشدم. دلیل این سخن آن است که فردی بسیار ثروتمند به شدت از شیخ ابوعثمان رحمۃ اللہ علیہ ناخشنود بود و به شدت منکرش بود. یک بار شیخ ابوعثمان رحمۃ اللہ علیہ را دعوت کرد. او نیز رفت و همین که به در خانه‌ی آنها رسید، میزبان از خانه بیرون آمد و با عصبانیت گفت: ای شکموی پر خور! ما چیزی نداریم. برگرد. شیخ ابوعثمان رحمۃ اللہ علیہ به آرامی بازگشت. یک بار دیگر هم او را دعوت کرد. شیخ ابوعثمان رحمۃ اللہ علیہ نیز به مهمانی او رفت. آن مرد بیرون آمد و گفت: ای شیخ! غیر از سنگ چیزی برای خوردن نداریم. شیخ ابوعثمان رحمۃ اللہ علیہ باز هم برگشت. آن مرد تا سه بار با این کار و رفتار بد شیخ ابوعثمان رحمۃ اللہ علیہ را برمی‌گرداند. اما شیخ ابوعثمان رحمۃ اللہ علیہ اصلاً به روی خود نمی‌آورد و اصلاً عصبانی نمی‌شد. آن مرد نیز وقتی فهمید که شیخ ابوعثمان رحمۃ اللہ علیہ چنین مردی است و اصلاً عصبانی نمی‌شود، از کار خویش پشیمان شد و با گریه بر دست و پای شیخ ابوعثمان رحمۃ اللہ علیہ افتاد و بالأخره به یکی از مریدان خوب شیخ ابوعثمان رحمۃ اللہ علیہ تبدیل شد و گفت: ای شیخ! واقعاً شما چگونه انسانی هستید که من سه بار با این حالت زشت شما را جواب کردم؛ اما شما عصبانی نشدید؟ شیخ ابوعثمان رحمۃ اللہ علیہ در پاسخ با روی بسیار باز و با متانت فرمود: این کار، بسیار سهل و آسان است. چندان اهمیتی ندارد. سگ نیز این خصلت را دارد. وقتی او را صدا بزنی، می‌آید وقتی او را دور کنی، برمی‌گردد. انسان عارف مسلک نیز نباید به خاطر این نوع کارها، دچار تغییر و تحول شود. اخلاق و رفتار انسان صالح باید بیش از این حد و اندازه‌ها والا باشد. نقل است که شیخ ابوعثمان رحمۃ اللہ علیہ به قدری فروتن و آرام بود که یک بار همراه با چند نفر از دراویش از کوچه‌ای عبور کردند. خانمی از یک پشت بام بر سر و صورت شیخ ابوعثمان رحمۃ اللہ علیہ خاکستر ریخت. درویش و مریدان شیخ ابوعثمان رحمۃ اللہ علیہ عصبانی می‌شوند

و می‌خواهند با آن خانم برخورد کنند. اما شیخ ابو عثمان رحمته الله ممانعت می‌کند و می‌فرماید: شکر خدا! من سزاوار آن هستم که خدا بر سرم آتش بریزد. اما با این خاکستر با من کنار آمد؛ الحمدلله.

شیخ ابو عمر رحمته الله فرموده است: شیخ ابو عثمان رحمته الله به قدری دارای رحم و مهربانی بود که به خاطر مهربانی‌های او حتی انسان‌های بد هم به راه راست می‌آمدند. ابتدا در محضر او توبه کردم و به مجلس او رفت و آمد می‌کردم. اما پس از چندی توبه‌ی خود را نقض کردم و دوباره به گناه پرداختم. به همین خاطر مجلس او را ترک کردم و حتی اگر در بیرون نیز او را می‌دیدم، خودم را از او دور می‌کردم. تا اینکه روزی در یک کوچه او را دیدم. با شرم و حیای فراوانی دستش را بوسیدم. اما او با روی باز گفت: پسر! مدتی است شما را نمی‌بینم و به نظر می‌رسد از دست ما فرار می‌کنی! با دشمنان خود، با گناه، همنشین نباش. زیرا دشمن عیب تو را می‌بیند و از عیب‌دار بودن تو خوشحال می‌شود و تو ناراحت می‌شوی. اگر هم گناه می‌کنی، نزد ما بیا تا عیب تو آشکار نگردد و دشمن تو شاد نشود. وقتی که شیخ ابو عثمان رحمته الله این سخن را گفت، بغض کردم، گناه از چشمم افتاد و بر دست شیخ ابو عثمان رحمته الله توبه‌ی نصوح^۱ کردم. باز هم نقل است که یک پسر جوان بی‌توجه به دین اسلام، تار^۲ و رُبایی^۳ در دست داشت و با زلف

۱. نصوح در لغت به معنی بسیار ناصح و نصیحت‌گر است. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا﴾ ای مؤمنان! به درگاه خداوند توبه‌ای خالصانه کنید. ﴿﴾ برخی گمان کرده‌اند که حکایت نصوح از آیه فوق اخذ شده است در حالی که نصوح در قرآن کریم به صورت وصفی آمده است نه به صورت اضافی. یعنی نام شخص نیست. بلکه صفت توبه است و نوع آن را مشخص می‌کند.

۲. تار از سازهای زهی و ایرانی است که با زخمه نواخته می‌شود. واژه تار در فارسی به معنی رشته است. هرچند که ممکن است معنی یکسانی در زبان‌های تحت تأثیر فارسی و یا دیگر زبان‌های ایرانی تبار مثل کُردی داشته باشد. این باعث شده که کارشناسان ایرانی بر این باور باشند تار ریشه مشترکی میان همه اقوام ایرانی تبار دارد.

۳. رباب: نام یک ساز قدیمی و باستانی است که خاستگاه آن، آریانای کهن، خراسان دوره

و کاکلی افشان مانند افراد مست و بی خبر، ناگهان با شیخ ابوعثمان رحمۃ اللہ علیہ برخورد می‌کند. وقتی که شیخ ابوعثمان رحمۃ اللہ علیہ را دید، از شرم، فوراً زلف و موی خود را زیر کلاه خود پنهان می‌سازد و تار و ربایش را زیر بغل خود پنهان می‌کند. فکر کرد که شیخ ابوعثمان رحمۃ اللہ علیہ او را باخواست می‌کند. اما شیخ ابوعثمان رحمۃ اللہ علیہ با چهره‌ای شاد به او فرمود: پسر! خجالت نکش. ما همه با هم برادریم. آن پسر بر دست شیخ ابوعثمان رحمۃ اللہ علیہ توبه کرد که دیگر شراب ننوشد و کار بد انجام ندهد.

شیخ ابوعثمان رحمۃ اللہ علیہ نیز او را به خانقاه فرستاد. او را غسل داد، لباسش را عوض کرد و شیخ ابوعثمان رحمۃ اللہ علیہ رو به آسمان گفت: ای خداوند بزرگ! آنچه که در دست من بود انجام دادم. آنچه نیز در دست تو است درباره‌ی این پسر انجام بده.

به نقل راوی: آن پسر به امر الهی چنان دگرگون شد که شیخ ابوعثمان رحمۃ اللہ علیہ از کار خویش شگفت‌زده شد و به شیخ ابوعثمان مغربی رحمۃ اللہ علیہ^۱ فرمود: ای شیخ! کار خدا چنین است و ربطی به عمل فراوان ندارد. با کشش است نه با کوشش. به خالق ربط دارد نه به مخلوق. سبحان الله! آنچه را که ما در سراسر عمر خویش، آرزو داشته‌ایم خداوند بزرگ در یک لحظه به آن پسر عطا کرد. در حالی که از چشم ما، هنوز هم بوی شراب از او به مشام می‌رسد.

شیخ ابوعثمان رحمۃ اللہ علیہ، مردم را برای توبه تشویق می‌کرد. روزی یک مرد به او گفت: من با زبان به ذکر خداوند می‌پردازم. اما قلبم از ذکر غافل است؛ راه چاره‌ی من چیست؟ فرمود: شکر خدا را به جا بیاور. زیرا حداقل یکی از اعضای بدن تو تابع

اسلامی و افغانستان امروز که هم‌اکنون در قسمت‌های سیستان و بلوچستان و افغانستان کنونی می‌باشد. به روایت تاریخ این سازواره باهمین نام رباب بیش از یک هزار سال قدمت داشته است. نام پارسی‌اش رواده می‌باشد.

۱. ابوعثمان سعید بن سلام مغربی ابوعثمان رحمۃ اللہ علیہ از عارفان معروف ناحیه قیروان مغرب (ایتالیا کنونی) بوده که در سال ۳۶۷ هجری قمری به شهر نیشابور آمد. وی وابسته به مکتب شیخ جنید رحمۃ اللہ علیہ بود و در زمان حیات خود با عناوین شیخ حرم و طاووس حرم خوانده می‌شد. وی در برخی منابع عرفانی با نام شیخ ابوعمران مغربی نیز معرفی شده است.

فرمان خدا است. امیدوارم که قلبت نیز با زبانت همگام شود.

همسرش، مریم، گفته است: یک روز به تنهایی در خدمتش بودم. عرض کردم: تاکنون در طول زندگی خویش چه چیزی را به شدت دوست داشته‌ای؟ در جواب فرمود: تازه به عبادت رو آورده بودم. خانمی در یادداشتی نام و نشانی خود را برای من فرستاد و گفته بود که دختر فلان خیاط هستم. بیا از من خواستگاری کن. من نیز کسی را به خواستگاریش فرستادم. آنها نیز بسیار خوشحال بودند و او را به عقد من درآوردند. من نیز او را به همسری گرفتم. دیدم که یک چشمش نابینا و بسیار زشت بود. خویشاوندان من به شدت ناراحت بودند. تا اینکه پس از پانزده سال، درگذشت. می‌فرماید: در همه‌ی عمرم از این کار خوش‌حالم که در مدت آن پانزده سال قلبش را نشکستم.

شیخ ابو عثمان حیری رحمۃ اللہ علیہ یکی از راویانی است که حدیث کفاره‌ی روزه را از حضرت عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہما روایت کرده که حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم فرموده است:

«مَنْ مَاتَ وَعَلَيْهِ صَوْمُ رَمَضَانَ، أَطْعَمَ عَنْهُ وَلِيُّهُ كُلَّ يَوْمٍ مِسْكِينًا»^۱

هر کس بمیرد و روزه‌ی رمضان بر گردن او باشد، ولی آن فرد، در کفاره‌ی

آن روزه، هر روز به یک مسکین غذا بدهد.

در ادامه چند سخن زیبای این مرد بزرگ را نقل می‌نمایم که امیدوارم از آنها بهره‌مند شوید:

هر کس بخواهد که به خدا نزدیک شود، باید بسیار با ادب باشد و همواره نفس خویش را مورد محاسبه قرار دهد تا دچار اشتباه و گناه نشود.

• هر کس می‌خواهد در قیامت به محضر حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم برسد، باید مواظب سنت حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم باشد و به ظاهر شریعت اسلام عمل کند. باید درباره‌ی افراد

۱. به روایت بخاری ۴۵/۳؛ مسلم ۱۵۵/۳؛ ابو داود ۲۴۰۰ و ۳۳۱۱؛ نسائی، در: الکبری

صالح و اولیای خدا، بسیار با ادب، با احترام، زبان پاک، و خوشرو باشد، و از آنها انتقاد ناروا نکند، با زن و بچه‌ی خود - در صورتی که اهل گناه نباشند - خوشرو باشد. برای انسان‌های نادان و جاهل، دعا کند و کرم و رحم خداوند را برای آنها درخواست کند.

- هر مریدی از استاد خود چیزی بیاموزد، آن را فراموش نکند و به آن عمل نماید، نور آن علم تا آخر عمر در قلبش باقی می‌ماند و در قیامت از آن سود می‌برد.
- کسی که به سنت حضرت رسول الله ﷺ عمل کند، دارای حکمت و علم می‌شود.
- کسی که به هوای نفس خویش گوش دهد، دچار بدعت می‌شود. هیچ کس عیوب خود را بد تلقی نمی‌کند. اما از مردم صدها عیب می‌گیرد و حتی ممکن است که بر فردی عیب بگذارد که هرگز از دست خود راضی نبوده و خود را خوب نپنداشته باشد.
- انسان هرگز عبد کامل خدا نخواهد شد؛ مگر آنکه قبلاً به چهار چیز بنگرد و نزد او هر چهار چیز مانند هم باشند: ثروت، فقر، عزت، ذلت. اگر در مورد این چهار چیز دچار تغییر و ناسپاسی نشود، فردی صالح است.

- عزیزترین و محترم‌ترین فرد از نظر من در روی زمین سه چیز است:

۱. عالم و دانشمندی که علم خود را بیان کند و نشر نماید.
 ۲. صوفی و درویشی که طمع نداشته باشد و قناعت پیشه کند.
 ۳. کسی که عارف و اهل خدا باشد.
- زاهد کسی است که به دنیا نچسبد و نسبت به اینکه دنیا به چه کسی رو می‌آورد یا دارای ثروت می‌شود، بی‌توجه باشد.
 - کسی که خداوند متعال دلش را با نور ایمان روشن می‌سازد و خودش را دارای ایمان می‌داند و از طریق نور ایمان خداوند را شناخته است و نزد خداوند عزیز شده، بسیار زشت است که خود را با گناه و معصیت رسوای آستان الهی سازد.
 - محبت دنیا، محبت خدا را از یاد می‌برد و ترس از غیر خدا، ترس از خدا را از قلب می‌زداید.

یک بار فردی به او گفت: نشانه‌ی سعادت و شقاوت انسان چیست؟ و چگونه

می‌توان فهمید که فردی سعادتمند است یا خیر؟ گفت: نشانه‌ی سعادت آن است که از خداوند اطاعت کنی، و بررسی از اینکه پذیرفته نشوی. نشانه‌ی شقاوت نیز این است که از فرمان خدا سرپیچی کنی و امیدوار باشی که پذیرفته گردی.

• کسی که از خدا بترسد، به خدا می‌رسد. کسی که خود را بزرگ بیندارد و تکبر داشته باشد، از خدا دور می‌گردد. کسی که با چشم تحقیر به مردم بنگرد، دچار بیماری شده است که هرگز مداوا نمی‌گردد.

• ای مردم! توبه کنید و از گناه و بدی بازگردید. زیرا خداوند بزرگ در سوره‌ی انعام، در آیه‌ی ۵۴ واجب کرده است که:

«كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^۱

و چون کسانی که به آیات ما ایمان دارند، به نزد تو آیند، بگو سلام بر شما، پروردگارتان رحمت را بر خود مقرر داشته است؛ هر کس از شما که از روی نادانی مرتکب کار ناشایستی شود، سپس توبه و درستکاری کند ﴿﴾ بداند که ﴿﴾ او آمرزگار مهربان است.

• انسان خردمند کسی است که قبل از وقوع چیزی که از آن می‌ترسد، از آن پیشگیری کند تا رخ ندهد. کسی که به دنبال آرزوی نفس خود می‌افتد، در زندان است و زمانی آزاد می‌شود که همه‌ی کارهایش را به خداوند متعال واگذار کند و از نفس و شیطان تبعیت نکند.

نقل است که مردی از شهر فرغانه^۲ به شهر نیشابور آمد تا با شیخ ابو عثمان رحمۃ اللہ علیہ ملاقات کند. وقتی به محضر شیخ ابو عثمان رحمۃ اللہ علیہ رسید، سلام کرد، شیخ ابو عثمان رحمۃ اللہ علیہ

۱. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۵۴.

۲. فرغانه شهری است در کشور ازبکستان که مرکز استان فرغانه در خاور ازبکستان است و در گوشه‌ی جنوبی دره‌ی فرغانه قرار گرفته است.

جواب سلامش را نداد. آن مرد در دل خود بسیار ناراحت شد و گفت: چگونه یک مسلمان به مسلمان دیگری سلام کند ولی جواب سلام را ندهد؟ پس از چندی شیخ ابوعثمان رحمۃ اللہ علیہ سر خود را بلند کرد و فرمود: مردم این روزگار، این گونه حج را به جا می آورند. مادر خود را در حالت بیماری و ناتوانی و بی کسی تنها می گذارند و به حج می روند. این کار، بسیار بد است. آن مرد که این سخن را شنید، به قدری شرمند شد که از شرم، بدنش عرق کرد و با گریه به دست و پای شیخ ابوعثمان رحمۃ اللہ علیہ افتاد و گفت: صحیح است. توبه! من نزد مادرم می روم و او را راضی می کنم. نزد مادرش بازگشت و تا زمان وفات، به مادرش خدمت کرد. سپس نزد شیخ ابوعثمان رحمۃ اللہ علیہ بازگشت. شیخ ابوعثمان رحمۃ اللہ علیہ بسیار به او خیر مقدم گفت. مرید او شد و سپس به حج رفت. شیخ ابوعثمان رحمۃ اللہ علیہ بسیار خوشرو و نیک نفس بود که روزی خواست بر منبر برود و به وعظ مردم پردازد. اما مدت زیادی بر منبر نشست و چیزی نگفت. یکی از حاضران فرمود: چیزی بفرمایید. شیخ ابوعثمان رحمۃ اللہ علیہ سر خود را بلند کرد و با گریه فرمود:

وَعَيِّرْ تَقِيَّ يَأْمُرُ النَّاسَ بِالتَّقَى طَبِيبُ يَدَاوِي طَبِيبُ مَرِيضٍ

ترجمه: انسان غیر متقی، دیگران را به تقوا امر می کند. او طبیبی است که دیگران را درمان می کند. در حالی که خود او بیمار است.

مفهوم شعر این است که باید کسی که برای خودش تقوای خدا را انجام ندهد و اهل دین نباشد و نصیحت مردم را انجام بدهد و بگوید تقوای خدا را به جا بیاورید و از خدا بترسید، مانند آن است که دکتری به طبابت مردم پردازد ولی خودش مریض باشد. به عبارت دیگر، کسی که مردم را نصیحت می کند باید قبل از همه ی مردم رفتار خود وی خوب باشد. تا مردم از آنها سود بگیرند.

آنچه گذشت مختصری از زندگی، سرگذشت و سخنان شیخ ابوعثمان حیری رحمۃ اللہ علیہ بود که در سال ۲۹۸ هجری در نیشابور وفات کرد. امیدوارم خداوند بزرگ همه ی ما را پیامرزد،

ما را از ایمان بی نصیب نگرداند،

ما را مشمول شفاعت حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم سازد.

از گناہان ما درگذرد،

و از بلا و مصیبت، محفوظ بدارد. آمین.

والسلام علیکم ورحمت اللہ وبرکاتہ

حضرت شیخ حکیم ترمذی رحمته الله

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ مُنْشَى الْخَلْقِ مِنْ عَدَمٍ ثُمَّ الصَّلَاةُ عَلَى الْمُخْتَارِ فِي الْقَدَمِ
وَإِذَنْ لِصَحْبِ صَلَاةٍ مِنْكَ دَائِمَةٍ عَلَى النَّبِيِّ بِمَنْهَلٍ وَمُنْسَجِمِ
وَالْأَلِ وَالصَّحْبِ ثُمَّ التَّابِعِينَ لَهُمْ أَهْلُ التَّقَى وَالتَّقَى وَالْحِلْمِ وَالْكَرَمِ

۱. قصیده‌ی بُردیه. بُرْدَه، یا بُراه، مشهورترین قصیده در مدح حضرت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌باشد. «برده» در اصل گویا بافته‌ای خشن از نوع گلیم بوده که استفاده‌های گوناگون داشته است. روزها آن را به دوش می‌انداختند و بدن را به آن می‌پوشاندند و شبها، جامه خواب بوده است. این معانی همه از روایاتی که درباره «برده» حضرت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده، آشکار است. چنانکه امام بوصیری رحمته الله خود اشاره کرده، به پیشنهاد امام زین الدین یعقوب رحمته الله از وزرای مصر بود که وی به سرودن چندین قصیده در مدح پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) رو آورد. در همان احوال بیمار شد و نیمی از اندامش فلج گردید. در ایام بیماری قصیده‌ای سرود و نامش را الکواکب الدریه فی مدح خیر البریه نهاد و به برکت آن، از خداوند طلب شفا کرد. وی پیوسته آن را می‌خواند و می‌گریست، تا شبی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به خوابش آمد، دست مبارک را بر اندام بیمارش کشید و برده‌ای بر او افکند. نام دیگر قصیده «براه» به معنی شفایابی از همین جا سرچشمه می‌گیرد. اما حکایت معجزه‌آمیز به همین جا ختم نمی‌شود، زیرا بر اساس روایت، امام بوصیری رحمته الله که سلامت یافته بود، بامداد از خانه خارج شد و در راه درویشی که او نیز همه آن ماجرا را در خواب دیده بود، قصیده مدحیه را (که هنوز کسی از وجودش خبر نداشت) از او طلب کرد.

مانند سایر جلسات، در چند لحظه‌ی آینده‌ی زندگی خویش به محضر و مجلس انسان والا و مقدسی می‌رویم که در روزگار خود پرچمدار سنت، بزرگ و پیشوای ملت،^۱ مجتهد زمره‌ی اولیا، یگانه‌ی جمله‌ی اصفیا، در تفسیر قرآن بی‌مانند، در شرح و بیان حدیث بی‌همتا، دارای کشف و کرامت، دارای راز و اسرار، عالمی بزرگ و ربانی، دارای خصلت و اخلاق انسانی، در عبادت دانا و فانی، در علم استاد مانی،^۲ بود. این محرم آستان ایزدی، جناب شیخ محمد، معروف به حکیم ترمذی رحمته الله بود. پس با ادب فراوان به سرگذشت و سخنان زیبای او گوش می‌سپاریم تا از آنها پند و اندرز بگیریم.

حضرت شیخ حکیم ترمذی محضر شیخ ابوتراب نخشی، شیخ یحیی جلاء، شیخ احمد خضرویه،^۳ رحمته الله و چند انسان والای دیگر را نیز درک کرده و با شیخ بلخنی و شیخ بخاری رحمتهما الله معاصر بوده و با شیخ یحیی رازی رحمته الله گفتگوهای فراوانی داشته است.

شیخ حکیم ترمذی رحمته الله که بسیار مهربان و خوشرو بود، ریاضت‌های فراوانی کشید، دارای کشف و کرامت بود، در همه‌ی علوم ید طولایی داشت، در شریعت و

۱. دین

۲. مانی یک ایرانی بود که در سال ۲۱۶م در نزدیکی تیسفون به دنیا آمد و پیام‌آور آیین مانی بود. او از سوی برادران شاپور یکم پشتیبانی شد و شاپور به او اجازه‌ی تبلیغ دینش را داد. اما مورد خشم موبدان زردشتی دربار ساسانی قرار گرفت و سرانجام در زمان بهرام دوم کشته شد. مانی، از پدر و مادر ایرانی منسوب به بزرگان اشکانی در نزدیکی بابل در میان‌رودان (بخشی از عراق کنونی) که در آن زمان بخشی از شاهنشاهی ساسانی بود، در (۲۷۶ - ۲۱۰) پس از میلاد مسیح، زاده شد. او واعظ مذهبی و بنیان‌گذار آیینی شد که زمانی دراز در سرزمین‌هایی از چین تا اروپا پیروان فراوانی داشت ولی بیش از ششصد سال است که منسوخ شده است.

۳. امام خضرویه بلخی رحمته الله، ابوحامد احمد بن خضرویه بلخی، یکی از مشایخ و بزرگان متصوفه خراسان.

طریقت مجتهد و استاد بود. بنیاد مذهبش بر اساس علم بود. دارای حکمت و اسرار بود و به حدی فراست و دانش داشت که در میان مردم به «حکیم ترمذی» مشهور بود. تألیفات بسیار فراوانی داشت و یکی از علمای راوی حدیث بود. خلاصه، او یک عالم ربانی بود.

یک بار، با عالم بزرگ، امیر یحیی معاذ رازی رحمۃ اللہ علیہ^۱ به مناظره می‌پردازند. امیر یحیی رازی رحمۃ اللہ علیہ از مناظره، فصاحت و بلاغتش شگفت‌زده می‌شود.

در سرآغاز جوانی با دو طلبه پیمان بست که با یکدیگر به تحصیل بپردازند و تا فراغت از تحصیل و کسب اجازه‌نامه^۲ برنگردند. هنگامی که کاملاً آماده شدند، و دنبال او آمدند، مادر پیرش به گریه افتاد و گفت: پسر عزیزم! تو که می‌دانی من غیر از تو کسی ندارم که از من مواظبت کند. مرا به امید چه کسی تنها می‌گذاری؟ یا اینکه شرع اسلام چه فتوایی می‌دهد؟

این سخن مادرش، اثر فراوانی بر او گذاشت و ناگزیر از سفر خود پشیمان شد. اما آن دو طلبه خداحافظی کردند و رفتند. مدت پنج ماه بسیار غمگین و اندوهبار و به شدت برای درس‌ها و تحصیلات خود ناراحت بود. روزی به قبرستان رفت و به گریه افتاد و با خود می‌فرمود: ای خداوند بزرگ! چگونه تحصیل خود را از دست دادم؟ چگونه عمرم تلف شد؟ دوستان من فردا با کوله‌باری از علم و دانش باز می‌گردند و من در حالت بیسوادی باقی می‌مانم. در همین هنگام، ناگهان مردی نورانی نمایان شد و پس از سلام و احوال‌پرسی فرمود: پسر! چرا تنهایی و در اینجا نشسته‌ای و گریه می‌کنی؟

۱. امام یحیی بن معاذ رازی رحمۃ اللہ علیہ، ابوزکریا یحیی بن معاذ بن جعفر رازی واعظ. از جمله مشایخ و رجال طریقت است و یگانه وقت خویش بود. او را در معرفت و نصیحت مردمان گفتارهاست. وی معاصر شیخ بایزید بسطامی و احمد خسروی رحمۃ اللہ علیہ بود. امام معاذ رحمۃ اللہ علیہ به بلخ سفر کرد و دیر زمانی در آنجا بزیست و از آنجا به نیشابور رفت. امام یحیی رحمۃ اللہ علیہ به سال ۲۵۸ ه.ق در نیشابور درگذشت.

۲. مدرک فارغ‌التحصیلی مکتب‌خانه‌های و حوزه‌های علمیه‌ی قدیم.

در جواب سرگذشت خود را برایش بازگو کرد. آن مرد پیر نورانی فرمود: پسر! اینکه گریه ندارد. اگر به تحصیل علاقمندی هر روز نزد من بیا تا به تو درس بدهم تا اینکه همه‌ی علوم را به پایان می‌بری. فرمود: به امید خدا کاری می‌کنم که از همه‌ی آن طلبه‌ها سبقت بگیری.

شیخ حکیم ترمذی رحمته الله، به گفته‌های آن پیرمرد شاد شد و هر روز در وقت مقرر به آن قبرستان می‌رفت و درس خوبی می‌خواند. پس از سه سال تحصیل، معلوم شد که آن پیرمرد حضرت خضر علیه السلام بود که هر روز به او درس می‌داد.

یک روز استاد به او گفت: پسر! آگاه باش که این برکت را به خاطر به دست آوردن دل مادرت به دست آورده‌ای و هر فرزندی که دل پدر و مادر خود را به دست بیاورد و آنها را آزرده نکند، خداوند متعال او را از هر گونه تنگنا و مشکل حفظ می‌کند، به فریاد او می‌رسد، برای او راهنمایی را فراهم می‌سازد.

خداوند متعال به صورت خاص، شیخ حکیم ترمذی رحمته الله را به خاطر به دست آوردن دل مادرش خداوند بزرگ او را به عالم و دانشور و یکی از اولیای الهی تبدیل کرد که در روزگار خویش در میان اولیا از او به عنوان «شیخ حکیم ترمذی» رحمته الله نام برده می‌شد.

شیخ ابوبکر وراق رحمته الله گفته است که یک بار شیخ حکیم ترمذی رحمته الله فرمود: امروز تو را به جایی می‌برم که بهره‌ی فراوانی ببری. می‌فرمود: با او راه افتادم تا به یک دشت و بیابان رسیدیم که تا چشم کار می‌کرد دشت و صحرا بود. اما پس از چندی متوجه شدم که از زیر یک درخت چشمه‌ای می‌جوشد که آبی بسیار زلال و گوارا دارد و بر روی یک تخته سنگ مردی بسیار نورانی نشسته است. شیخ ترمذی رحمته الله رفت و دست آن مرد را بوسید و چندی نگذشت که از چهار طرف، چهل نفر نمایان شدند و با هم به گفت‌وگو پرداختند. اما من هیچ یک از سخنان آنها را درک نمی‌کردم. بالاخره شیخ ترمذی رحمته الله از آن پیرمرد سؤال کرد. او نیز پاسخ داد و از یکدیگر خداحافظی کردند و برگشتیم. در راه بازگشت به شیخ ترمذی رحمته الله گفتم: آن پیرمرد با ابهت و نورانی چه

کسی بود؟ در جواب فرمود: او قطب مدار بود.^۱
عرض کردم: آن، جا کجا بود و با هم چه می گفتید؟
فرمود: تو کاری به این امور نداشته باش.

باز هم شیخ ابوبکر وراق رحمۃ اللہ علیہ نقل کرده است که یک روز مرا فراخواند و فرمود: این کتاب را ببر و درون رود جیحون^۲ بینداز. من نیز اطاعت کردم. در مسیر حرکت متوجه شدم که آن کتاب، تألیف خودش بود و در آن درباره‌ی حقایق^۳ سخن گفته بود. من نیز نتوانستم دل خود را راضی کنم که آن را از میان ببرم و آن را درون رود بیندازم. لذا آن را در منزل خود گذاشتم و سپس برگشتم و عرض کردم قربان: امر شما را به جا آوردم.

۱. اولین کسی که واژه قطب را در تصوف به معنای اصطلاحی آن مطرح نمود شیخ ابن عربی رحمۃ اللہ علیہ می باشد. قطب در دیدگاه صوفیه انسان کامل و ولی خداست که در هر زمان فقط یکی است؛ برخی از آنان علاوه بر خلافت باطنی و معنوی دارای خلافت ظاهری هم می باشند.

شیخ ابن عربی رحمۃ اللہ علیہ در آثارش - خصوصاً فتوحات مکیه - مکرر از این واژه استفاده می کند و تعدادی از سران صوفیه قبل از خود را جزو اقطاب معرفی می نماید و همچنین ادعا دارد که برخی از اقطاب زمان خود را ملاقات نموده است. اینک به برخی از سخنان وی در این باره توجه فرمایید:

در نظر ابن عربی دو نوع خلیفه (ظاهری و باطنی) و دو نوع قطب (مطلق و نسبی) وجود دارد. اقطاب اصطلاحی که نام قطب بر آنان بدون اضافه اطلاق می شود در هر زمان جز یکی از آنان نیست و او غوث و پناه است و او از مقربان و آقای مردم زمانش می باشد. برخی از آنان هم خلافت ظاهری و هم خلافت باطنی را دارند.

۲. رودخانه آمویا جیحون پرآب ترین رود آسیای میانه است. آمودریا از کوه‌های پامیر سرچشمه گرفته و حدود ۱۱۲۶ کیلومتر از آن در قسمت مرزهای شمالی افغانستان با تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان جاری است. بخش‌هایی از آن قابل کشتیرانی است. این رود به طور تاریخی در حدود یا سرحد سرزمین باستانی ایران قرار داشته و در آثار اساطیری نیز مرز ایران و توران به شمار می‌رود.

۳. نکات باطنی و نهفته‌ی عرفانی.

فرمود: چه چیزی را مشاهده کردی؟

گفتم: چیزی را مشاهده نکردم.

فرمود: پیدا است که کتاب را درون آن رود نینداخته‌ای.

بسیار تعجب کردم. باز هم فرمود: برو آن را درون آن رود بینداز.

ناچار من نیز آن را درون رود جیحون انداختم. به امر الهی با چشم خود دیدم که از درون آب صندوقی بیرون آمد و در صندوق باز بود و کتاب درون آن رفت و دوباره سر صندوق بسته شد. به شدت تعجب کردم. پس از مشاهده‌ی این صحنه برگشتم. شیخ ترمذی رحمته الله گفت: این بار مطمئنم که آن را درون رود انداخته‌ای.

گفتم: تو را به خداوند بزرگ قسم می‌دهم که سرّ این امر را به من بگویند.

فرمود: ای شیخ ابوبکر رحمته الله! در علم تصوف، مطلبی را نوشته بودم که کمتر کسی آن را درک می‌کرد. حضرت خضر علیه السلام فرمود: خداوند بزرگ صندوقی را با یک ماهی به رود جیحون فرستاده است. کتاب خود را بفرست تا آن را درون آن بگذارند.

نقل است که زاهدی در خراسان به شدت از شیخ حکیم ترمذی رحمته الله انتقاد می‌کرد و با او دشمنی به خرج می‌داد. یک سال شیخ ترمذی رحمته الله به حج رفت تا زمان بازگشت از سفر حج، سگی در حیاط منزلش بچه به دنیا آورده بود. هنگام بازگشت با مشاهده‌ی این صحنه، نخواست آن سگ را بیرون کند و توله‌هایش را از منزل بیرون بیندازد. اما هر روز چند دفعه خود را به سگ نشان می‌داد تا آن سگ با تمایل خود، توله‌هایش را از آنجا ببرد. یک شب، حضرت محمد صلی الله علیه و آله در خواب به آن زاهد فرمود: تو با کسی عداوت به خرج می‌دهی که حتی نمی‌خواهد دل یک سگ را نیز برنجانند. در خواب به آن زاهد گفته شد: اگر می‌خواهی در دنیا و قیامت خوشبخت باشی، فردا برو و دست شیخ حکیم ترمذی رحمته الله را ببوس و کمر خدمت در محضرش ببند. آن زاهد که تا آن شب چندان مخالف شیخ ترمذی رحمته الله بود که جواب سلام او را نیز نمی‌داد، با دل و جان به یکی از مریدان خوب شیخ ترمذی رحمته الله تبدیل شد.

شیخ حکیم ترمذی رحمته الله به قدری صبور و اهل سازش و مدارا بود که دل زن و بچه‌ی خود را نیز نمی‌آزرد. یک بار به خانم او گفته شد که آیا هرگز اتفاق افتاده که

شیخ ترمذی رحمۃ اللہ علیہ عصبانی شود؟ اگر عصبانی شود، چگونه می فهمید؟ در جواب گفت: بله، عصبانی می شود. اگر هم عصبانی شود، آن روز بیشتر از هر روز دیگر به ما نیکی می کند. غذایی نمی خورد، گریه می کند، و دعا می کند که ای خدای بزرگ! چه گناهی از من سر زده است که به خاطر آن دچار این عصبانیت شده ام. خدایا! توبه. همسرش هم فرمود: ما نیز به محضرش می رویم و عصبانیتش از میان می رود.

نقل است که یک بار در یک محفل از حیا، حرمت، و ادب او بحث شد. فردی گفت: آری به قدری با حیا و با ادب است که تاکنون در حضور زن و بچه‌ی خود نیز به دماغ خود دست نزده و آن را تمیز نکرده است. یکی از حضار این سخن را نپذیرفت و گفت: چنین نیست. باید آن را امتحان کنم.

آن مرد به محضر شیخ ترمذی رحمۃ اللہ علیہ آمد. در آن هنگام شیخ حکیم رحمۃ اللہ علیہ در مسجد بود. پس از چندی به منزل رفت. آن مرد نیز به تعقیب او پرداخت و با خود گفت: ای کاش می دانستم که این سخن درست است یا نه؟

شیخ ترمذی رحمۃ اللہ علیہ از طریق فراست و هوشیاری فهمید. لذا رو برگرداند و بینی خود را تمیز کرد. آن مرد با خود گفت: یا مردم دروغ گفته اند یا شیخ ترمذی رحمۃ اللہ علیہ این سنگ را بر من زد تا بار دیگر طالب پی بردن به راز بزرگان نباشم.

آن مرد گفت: شیخ ترمذی رحمۃ اللہ علیہ دوباره روی خود را برگرداند و فرمود: پسر! مردم دروغ نگفته اند. اما تو که می خواهی به اسرار مردم پی ببری، نباید آن را افشا کنی. زیرا کسی که به اسرار پادشاهی پی ببرد نباید آن را نزد مردم فاش کند. وگرنه، ارزش رفاقت را ندارد.

آن مرد به شدت تعجب کرد. دست شیخ ترمذی رحمۃ اللہ علیہ را بوسید، مرید او شد و بازگشت.

شیخ ترمذی رحمۃ اللہ علیہ در یک وعظ خطاب به مردم فرمود: آگاه باشید که نفس و شیطان شما را به اشتباه نیفکنند که به گلایه از خداوند پردازید. فرمود: یک بار بیمار شدم و از ورد و دعای خویش عقب افتادم و نتوانستم آنها را به صورت کامل انجام دهم. با خود گفتم: افسوس برای زمان سلامتی و تندرستی. اگر بیمار نمی بودم، می توانستم

این کار خوب را انجام دهم. اما اکنون که بیمار شده‌ام، هیچ کاری از دستم برنمی‌آید. می‌فرمود: این سخن من بوی گلایه می‌داد. فرمود: شنیدم که از غیب صدایی می‌گفت: ای حکیم ترمذی! این چه حرفی بود که گفتی؟ مگر نمی‌دانی که آنچه که تو و بندگان امثال تو انجام می‌دهند مانند کار ما نیست. کم اتفاق می‌افتد که عبد و بندگان خدا خالی از سهو و نسیان باشند. اما کار خداوند راست است و بدون حکمت نیست. با این عتاب از سخن خویش پشیمان شدم و توبه کردم که یک بار دیگر در برابر امر و فرمان خداوند اشتباه نکنم و حتی در خیال و خاطر^۱ نیز نسبت به کار و امر خداوند انتقاد نکنم.

این سخن شیخ ترمذی رحمۃ اللہ علیہ درس و عبرتی برای همه‌ی مسلمانان است که در زندگی آگاه باشند و اگر دچار ناخوشی و تنگنا شدند، شیطان آنان را به اشتباه و خطا دچار نسازد. به گونه‌ای که به کار خداوند اعتراض کنند. بلکه برعکس، باید صبور باشند تا خداوند آنان را از اجر و ثواب بی‌نصیب نکند.

این شخصیت والا همان گونه که دانشور، صالح و ولی بود، احادیث فراوانی را نیز با واسطه روایت کرده است. برای نمونه، از حضرت عبدالله بن عباس رضی اللہ عنہ روایت کرده است که حضرت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم یک بار آیه‌ی ۱۴۳ سوره‌ی اعراف را خواند که می‌فرماید:

﴿رَبِّ أَرْنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۲

و چون حضرت موسی علیه السلام به میعاد ما آمد و پروردگارش با او سخن

۱. خواطر (جمع خاطر)، اصطلاحی در تصوف و عرفان، به معنای اندیشه و خطابی که به سرعت بر دل سالک می‌گذرد بدون اینکه خود او اراده کرده باشد، هرچند قدرت دفع آن را از دل دارد.

۲. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۴۳.

گفت، گفت پروردگارا خود را به من بنایان تا بر تو بنگرم؛ فرمود هرگز مرا نخواهی دید، ولی ﴿اگر اصرار می ورزی﴾ به آن کوه بنگر، اگر در جایش استوار ماند، مرا خواهی دید؛ پس چون پروردگارش بر کوه تجلی کرد، آن را پخش و پریشان کرد و موسی بیهوش درافتاد؛ سپس چون به خود آمد گفت تو پاکی، به درگاهت توبه کردم و من نخستین مؤمن ﴿به این حقیقت﴾ هستم.

حضرت موسی علیه السلام بر روی کوه (طور) عرض بارگاه اقدس خداوند بزرگ کرد و فرمود بسیار مایل هستم خودت را به من نشان بدهی تا این که تورا ببینم. حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم فرمود:

«قال الله يا موسى إنه لا يراني حتى إلا مات ولا يابس إلا تدهده ولا رطب إلا تغرق وإنما يراني أهل الجنة الذين لا تموت أعينهم ولا تبلى أجسادهم»^۱

خداوند متعال می فرماید: ای موسی هر فرد زنده ای که مرا ببیند می میرد، هر خشکی مرا ببیند به جنب و جوش درمی آید و از هم می گسلد، هر تری مرا ببیند، غرق می شود و از هم گیسخته می گردد. تنها اهل بهشت می توانند مرا ببینند که نه چشمانشان می میرد و نه بدنشان پوسیده می گردد.

این است که بسیاری از علمای اسلام بر این باورند که حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم در شب معراج با چشم سر به سرچشمه ی نور خدا افتاده است؛ اما کیفیت آن نامعلوم است. آنان گفته اند که چشم حضرت رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم همواره بینا و بدن شریفش نیز ابدی است و هرگز در قبر پوسیده نمی شود و دچار تغییر نمی گردد.^۲

۱. به روایت حکیم ۴۵/۲؛ دیلمی ۲۶۷/۲، ح ش ۳۲۴۳.

۲. در حدیث روایت شده است که: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حَرَّمَ عَلَى الْأَرْضِ أَنْ تَأْكُلَ أَجْسَادَ

شیخ ترمذی رحمۃ اللہ علیہ مواعظ ارزشمندی دارد. در یک وعظ فرموده است:

• بار منت خوبی مردم که انتظار داشته باشی با تو انجام دهند، از هر بار دیگری سنگین تر است. به همین خاطر، هر کس با تو خوبی می کند، مانند آن است که با طناب آن خوبی و انسانیت، تو را ببندد. اما کسی که به تو خوبی نمی کند، مانند آن است که با تو کاری نداشته باشد و تو را آزاد کند.

• ای مردم! به حال خود بیندیشید. فکر نکنید که هیچ عیب و عاری ندارید. زیرا تنها خداوند متعال بی عیب است. برای عیب دار بودن انسان همین بس که بسیاری از مواقع که از آنچه مایه ی زیان دین تو در آن است، شاد می گردد. انسان دانا و خردمند کسی است که پرهیزکاری کند و نفس خود را مورد محاسبه قرار دهد.

• می فرمود: خیر و برکت و فایده و بهره ی پنج چیز در پنج جا است:

• **اول:** سود و بهره ی فرزند در آن است که نزد معلم برود، درس بخواند و ادب بیاموزد.

۱...

• **دوم:** سود و بهره ی راهزن و دزد آن است که در زندان باشند تا هم خود و هم دیگران آسوده باشند.

• **سوم:** سود و بهره ی زن در این است که کار منزل را سر و سامان دهد و از بچه ها مواظبت کند و از دیدن و حرف های مردم نیز در امان باشد.

• **چهارم:** سود و بهره ی جوانان نیز آن است که مشغول علم و ادب باشند و بیکار نباشند.

الْأَنْبِيَاءُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ: خداوند متعال بر زمین حرام کرده است که گوشت بدن پیامبران را بخورد.» به روایت ابن ابی شیبہ ۵۱۶/۲؛ ابن ماجه (۱۰۸۵) و (۱۶۳۶)؛ ابن ابی عاصم، در: الآحاد والمثاني (۱۵۷۷)؛ دارمی ۳۶۹/۱؛ أبو داود (۱۰۴۷) و (۱۵۳۱)؛ نسائی، در: المجتبى ۹۱/۳، و الکبری (۱۶۶۶)؛ ابن خزيمة (۱۷۳۳) و (۱۷۳۴)؛ ابن حبان (۹۱۰) و ...

۱. البته نه مانند دانش آموزان امروزه که متأسفانه نه تنها با ادب نیستند، بلکه بسیار بی ادب اند و انگار فقط درس بی ادبی خوانده اند. مؤلف.

- **پنجم:** سود و بهره‌ی مرد سالخورده آن است که اگر کاری نداشته باشد، از مسجد دور نشود، و در کوچه و پس کوچه ننشیند.
- می‌فرمود: نترسید. خداوند ضامن روزی بندگان است. اما بر بندگان خویش واجب کرده است که به خداوند توکل کنند و به اندازه‌ی کافی به کسب و کار پردازند تا خداوند به آنان توفیق دهد:
- در یک وعظ خطاب به همه‌ی ما فرموده است:

«اجْعَلْ مُرَاقِبَتَكَ لِمَنْ لَا يَغِيبُ نَظْرُهُ إِلَيْكَ وَاجْعَلْ شُكْرَكَ لِمَنْ لَا تَنْقَطِعُ نِعْمَتُهُ عَنْكَ وَاجْعَلْ خُضُوعَكَ لِمَنْ لَا تَخْرُجُ عَنْ مُلْكِهِ وَسُلْطَانِهِ»
 کسی را مراقب خویش بدان که نگاهش از تو برداشته نمی‌شود. شکر تو برای کسی باشد که نعمت‌هایش از تو گسسته نمی‌گردد. فروتنی تو برای کسی باشد که از ملک و سیطره‌اش بیرون نمی‌روی.

- آری، دنیا و دارایی دنیا برای کسانی است که اهل دنیا هستند و قیامت برای آنان چندان اهمیتی ندارد، مانند عروسی است که از او استقبال می‌کنند و در آغوش می‌گیرند. اما برای کسانی که قیامت اهمیت دارد، دنیا مانند آینه است که هر زشت و زیبایی را نشان می‌دهد. آنان زیبایی‌ها را می‌گیرند و از زشت‌ها پرهیز می‌کنند.

«لَا يُنْكِرُ الْكَرَامَاتِ إِلَّا الْقُلُوبُ الْمُحْجُوبَةُ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى»

هرگز حقایق و کرامت اولیای حقیقی را انکار نکنید. زیرا تنها دل‌های دور از خداوند، کرامات را انکار می‌کنند.

فردی گفت: تقوا و مروّت^۱ چیست؟ شیخ ترمذی رحمۃ اللہ علیہ فرمود: تقوا و مروّت و متقی و انسان با مروّت کسی است که پرهیزکار و خوب باشد و در روز قیامت کسی دامن او را نگیرد و حق کسی بر گردن او نباشد. او نیز یقه‌ی

۱. جوانمردی. بزرگواری. انصاف.

کسی را نگیرد و به خاطر رضایت خداوند، حق خود را مطالبه نکند. کسی عزیز و محبوب است که به خاطر گناه، خود را زشت نکرده باشد. آزاد هم، کسی است که در دام طمع گرفتار نشده باشد.

- بسیار جای تعجب است که انسان از هر چیزی که بترسد، از آن فرار می‌کند. اما هر کس که از خدا بترسد، باید بیشتر به خدا نزدیک شود.
- کسی که واقعاً با ایمان باشد، همه‌ی کارهایش برای خیر است و کسی هم که به دنیا رو کرده باشد، دین را فراموش می‌کند و خیر و خوبی‌های آن را نیز نمی‌بیند.
- اگر صد گرگ به یک گله حمله کنند، ضرر آنها به اندازه‌ی یک لحظه گوش فرا دادن به سخن نفس و شیطان نیست. به ویژه آنکه بدی‌ای که نفس خودت با تو می‌کند، از عهده‌ی صد شیطان بر نمی‌آید. حال که چنین است، زنهار! مواظب خود باش و به اشتباه و گناه نیفتی.

آنچه گذشت مختصری از زندگی، سرگذشت و اندرزهای شیخ ترمذی رحمۃ اللہ علیہ بود که در سال ۲۵۵ هجری درگذشت. امیدوارم از آن سود برده باشید.

از خداوند بزرگ درخواست می‌کنم که آن صالحان و ما را نیز پیامرزد. از ما درگذرد،

ما را ذلیل نکند و زیردست نسازد،

و ما را از بلا و مصیبت دنیا و قیامت حفظ کند. آمین.

والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته

حضرت ابوبکر و راق رحمه الله

بسم الله الرحمن الرحيم

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الْكَرِيمِ الْمُنْعِمِ	بِمَا اسْتَحَالَ خَضْرَاهُ مِنْ نَعَمٍ
وَصَلَوَاتٍ مَا لَهَا انْتِهَاء	ثُمَّ نَحْيَا مَا لَهَا انْقِضَاءٌ...
مِنْهُ عَلَى رَسُولِهِ وَجِبِّهِ	مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ ^۱

خوانندگان عزیز! چه خوب است که انسان در فصل بهار، هر روز یک بار، با انتخاب و رضایت خود به باغ و بوستان و میان گل و گلزار و دشت و صحرا برود و منظره‌های زیبا را تماشا کند، بوی خوش را استشمام کند و در معرض هوای آزاد قرار گیرد.

به نظر من، اگر انسان با احساس با ایمان روزی چند لحظه به محضر یکی از گل‌های باغ ولایت^۲ برود و به سرگذشت و سخنان زیبایش گوش بسپارد و از آن پند و اندرز بگیرد، از رفتن به دشت و صحرا بسیار بهتر است و در دنیا و قیامت از آن بهره می‌گیرد.

پس، در این چند لحظه‌ی آینده‌ی عمر خویش به محضر شیخ ابوبکر و راق رحمه الله برویم که در روزگار خود گنجینه‌ی بازار علم و حکمت، یگانه‌ی علم و عصمت،

۱. حضرت شیخ معروف نوده‌ی رحمه الله.

۲. ولی بودن؛ مقام ولی.

تکیه‌گاه زاهدان، شرف عابدان، بی‌نظیر در ورع و تقوا، بی‌وزیر در تجرید^۱ و تفرید^۲، و چندان باحیا، با احترام و با ادب بود که در میان مردم به «مؤدّب اولیاء» نامبردار شده بود.

درباره‌ی ریاضت، معاملات، و آداب کتاب‌های فراوانی تألیف کرده، حدیث روایت کرده، و به محضر شیخ حکیم ترمذی، شیخ احمد خسرویه، شیخ محمد زاهد، شیخ محمد خوشنام بلخی رحمته‌الله نایل آمده بود.

یکی از احادیثی که حضرت ابوسعید خدری رضی‌الله عنه^۳ روایت کرده این است که: حضرت رسول خدا صلی‌الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّ مِنْ شَرِّ النَّاسِ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَجُلٌ يَفْضِي إِلَى إِمْرَأَتِهِ وَتُفْضِي إِلَيْهِ ثُمَّ يَنْشُرُ سِرَّهَا»^۴

از بدترین افراد در روز قیامت مردی است که با همسر - خود همبستر شود و زن نیز با او همبستری کند و سپس راز آن زن را فاش کند.

شیخ ابوبکر وراق رحمته‌الله گفته است: مدت‌ها آرزوی دیدار حضرت خضر علیه‌السلام را داشتم و می‌گفتم: ای کاش روزی به محضرش می‌رسیدم. مدت زیادی در این آرزو هر روز به قبرستان می‌رفتم و در حال رفت و آمد، یک جزء قرآن را می‌خواندم. یک

۱. ترک کردن علایق و اغراض دنیوی و به طاعت و عبادت پرداختن.

۲. کناره‌گیری کردن؛ گوشه گرفتن؛ دوری گزیدن از مردم.

۳. حضرت ابوسعید خدری رضی‌الله عنه یکی از جوانترین اصحاب حضرت رسول الله صلی‌الله علیه و آله بوده است. وی که از بزرگان انصار است، ده سال پیش از هجرت در مدینه به دنیا آمد. «بنی خدره» طایفه‌ای از بنی عوف انصار بودند. پدر حضرت ابوسعید رضی‌الله عنه نیز از اصحاب حضرت پیامبر صلی‌الله علیه و آله و مادرش انیسه رضی‌الله عنها بنت ابی حارثه رضی‌الله عنها، از قبیله بنی نجار بود. حضرت ابوسعید رضی‌الله عنه، در زمان جنگ احد ۱۳ ساله بوده است.

۴. به روایت أحمد ۶۹/۳، ح ش ۱۱۶۷۳؛ مسلم ۱۰۶۱/۲، ح ش ۱۴۳۷؛ ابوداود ۲۶۸/۴، ح ش ۴۸۷۰؛ أبو عوانه ۸۷/۳، ح ش ۴۲۹۹؛ بیهقی ۱۹۳/۷، ح ش ۱۳۸۷۵.

روز دوباره در همین اندیشه، دوباره از خانه بیرون آمدم. با مردی بسیار نورانی روبه رو شدم که سلام کرد. من نیز جواب او را دادم. او فرمود: با من همراه می شوی؟ گفتم: آری. با آن پیرمرد نورانی حرکت کردیم. در مسیر حرکت، به صورت پیوسته برای من سخن می گفت. در میان سخنانش به من نگاهی کرد و گفت: ای ابوبکر رضی الله عنه! مدّت‌ها است که آرزوی دیدار مرا داری. امروز مرا دیدی. خواهش می کنم بار دیگر چنین آرزویی نکن. امروز به خاطر همراهی با من، نتوانستی قرآن بخوانی. اما در سایر روزها، تا به قبرستان می رسیدی، نیم جزء از قرآن را می خواندی.

شیخ ابوبکر رضی الله عنه گفت: این سخن را گفت و خداحافظی کرد و از جلوی چشم من ناپدید شد.

ای مردم! اگر به دقت توجه کنیم، در این چند جمله، پند و اندرزهای فراوانی وجود دارد. چون، اگر رفاقت حضرت خضر علیه السلام این گونه باشد، رفاقت و همراهی مردم این روزگار چگونه خواهد بود؟! باید بسیار دقیق باشیم و خود را از رفاقت مردم بد دور نگه داریم. نباید به دنبال هر کسی راه بیفتیم. باید مردم را امتحان کنیم. نباید با سخنان بسیاری از مردم دچار اشتباه شویم. وگرنه، دیری نمی پاید که از رفاقت آنان پشیمان می شویم. البته این سخن به این معنا نیست که با کسی دوست نشویم. زیرا دوستی و رفاقت با برخی از مردم سودمند است.

شیخ ابوبکر رضی الله عنه به قدری باحیا و با ادب بود که وقتی به مسجد می رفت، پس از اتمام نماز و اوراد خویش چنان به آرامی به منزل برمی گشت که انگار از دزدی برگشته است یا دچار گناه و خطایی شده و مردم او را نگاه می کنند.

نقل است که پسر خود را به مکتب خانه فرستاده بود و نزد معلم درس می خواند. روزی پسرش با گریه به منزل برگشت شیخ ابوبکر رضی الله عنه که پسرش را در این حال دید، پرسید: پسر! چرا گریه می کنی؟ پسرش وقتی که گریه می کرد در جواب گفت: پدر! امروز معلم این آیهی سورهی مزمل را درس داد که می فرماید:

﴿فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا﴾^۱

پس اگر کفر ورزید، چگونه از روزی که کودکان را پیر می گرداند،

می پرهیزید ﴿و در امان می مانید﴾؟

پسرش گفت: پدر! از هنگامی که این آیه را خوانده‌ام، نمی توانم خودم را کنترل کنم. شیخ ابوبکر رحمته الله نیز به گریه افتاد و با حالت گریه می گفت: خاک بر سر پدرت که چندین سال است این آیه را می خواند و قرآن را ختم می کند، ولی تاکنون بر او اثر نکرده است.

یک بار شیخ ابوبکر ابوبکر وراق رحمته الله در وعظ خود برای مردم گفت:

«النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: أَلْعُلَمَاءُ، وَالْأُمَرَاءُ، وَالْفُقَرَاءُ فَإِذَا فَسَدَ الْعُلَمَاءُ فَسَدَتِ الطَّاعَاتُ، وَإِذَا فَسَدَ الْأُمَرَاءُ فَسَدَ الْمَعَاشُ، وَإِذَا فَسَدَ الْفُقَرَاءُ فَسَدَتِ الْأَخْلَاقُ»

مردم سه دسته اند: علما، امرا، و فقرا. هرگاه علما فاسد شوند، عبادات تباه می گردند. هرگاه امرا فاسد شوند، زندگی تباه می گردد. و هرگاه فقرا فاسد شوند، اخلاق تباه می گردد. لذا هرگاه علما فاسد شوند، به این معنا است که ورع و تقوای خود را از دست داده، به علم خویش عمل نکرده، از شریعت منحرف شده، به دنیا و دنیاپرستی رو آورده، و حلال و حرام برای آنان اهمیت خود را از دست داده است. در این هنگام، بدی آنان به مردم منطقه سرایت می کند و دین آنان نیز فاسد می گردد و بیشتر به خاطر سرزنش و نکوهش یکدیگر به عبادت می پردازند و بیشتر عبادت های آنان به عادت تبدیل می گردد، و به خاطر خدا نیست. اگر امرا و دست اندرکاران نیز فاسد گردند، به خاطر زندگی عیاشی و طمع خویش، از زندگی مردم بی اطلاع

می‌گردند و فقر و توانگری مردم برای آنان اهمیت نخواهد داشت، کسب و کار در مملکت کاهش می‌یابد و کشور رو به ویرانی می‌نهد و هر روز زندگی مردم سخت‌تر می‌شود و اکثر مردم به زندگی بسیار سخت و دشواری گرفتار می‌گردند و مسیر زندگی دگرگون می‌شود. اگر فقرا نیز فاسد شوند، اکثراً به فساد رو می‌کنند و خصلت انسانی خود را از دست می‌دهند و به دزدی و راهزنی می‌پردازند و خوبی و بدی یکدیگر را نمی‌خواهند و هر روز باید در انتظار روزی بدتر و سیاه‌تر باشند.

یک بار، یکی از مریدان به او گفت: ای شیخ ابوبکر رضی الله عنه! مرا پندی بدهید. شیخ ابوبکر وراق رضی الله عنه در جواب فرمود: برادر عزیز! پند من به تو و همه‌ی برادران دینی آن است که اگر می‌خواهید خیر دنیا و قیامت را به دست بیاورید، در دنیا و قیامت سرافراز باشید و با شادی و خوشی زندگی کنید این است که قناعت پیشه کنید با قسمت خود راضی باشید و برای افزایش دارایی دنیا خود را هلاک نسازید. زیرا من در عمر خویش امتحان کرده‌ام که خیر دنیا و قیامت در قناعت و کم بودن مال و دارایی است. برعکس، نکبت دنیا و قیامت در عدم رضایت به قسمت، و ثروت زیاد، و اختلاط فراوان با مردم است.

یک بار شیخ ابوبکر وراق رضی الله عنه در موعظه گفت: آگاه باشید که قلب انسان دچار شش صفت می‌گردد؛ زیرا ۱. یا قلب زنده است، یا ۲. قلب مُرده، یا ۳. قلب سالم، یا ۴. قلب بیمار، یا ۵. قلب آگاه، یا ۶. قلب غافل و خوابیده است.

۱. قلب زنده آن است که به راه راست رو آورده و خداوند متعال آن را هدایت داده باشد و از طریق طاعت و عبادت شاد و خوشحال باشد.

۲. قلب مُرده آن است که از راه راست منحرف شده و صاحب آن دچار ضلالت و گمراهی باشد.

۳. قلب سالم آن است که از بغض، غرض، کینه، حسادت، بُخل و نفاق پاک باشد و صاحب آن دارای صفات والای انسانی باشد.

۴. قلب بیمار و ناسالم آن است که پر از تکبر، کینه، و صفات غیر انسانی باشد.
۵. قلب آگاه نیز آن است که از یاد و ذکر خداوند و از روز قیامت هم غافل نباشد. دل مردم را به دست بیاورد و آنها را ناراحت نکند.
۶. قلب غافل نیز آن است که مشغول گذران زندگی دنیایی باشد، از خدا غافل باشد، و شادی و غم مردم برای آن اهمیتی نداشته باشد.
- فرمود: پس، فکر کنید و به محاسبه‌ی قلب خود پردازید و دریابید که کدام یک از این شش صفت در قلب شما وجود دارد.
- یکی از افراد حاضر در آن مجلس گفت: به من چیزی بیاموزید که مرا به خدا نزدیک کند و مردم مرا دوست بدارند.
- شیخ ابوبکر وراق رحمته الله در جواب می‌فرماید:

«أَمَّا الَّذِي يُقَرِّبَكَ إِلَى اللَّهِ فَمَسْأَلَتُهُ وَأَمَّا الَّذِي يُقَرِّبُكَ إِلَى النَّاسِ فَتَرْكُ مَسْأَلَتِهِمْ»

آنچه تو را به خداوند نزدیک می‌کند، درخواست و مسألت از او است و آنچه تو را به مردم نزدیک می‌کند، عدم درخواست از آنان است.

- می‌فرمود: آگاه باشید، شهوت پرست نباشید. زیرا هرگاه نفس انسان غالب شود، و به شهوت پرستی رو بیاورد، او بر شما چیره می‌گردد و هرگاه که نفس بر انسان چیره گردد، دل او سیاه می‌گردد. زمانی هم که دل سیاه گردد، تاریک می‌شود. هر زمان نیز که دل تاریک گردد، سینه‌ی آن فرد تنگ می‌گردد. زمانی هم که سینه تنگ گردد، خلق و خوی بد پیدا می‌کند و هرگاه که دارای خلق و خوی بد شود، مردم از او متنفر می‌گردند و اگر از او متنفر شوند، او نیز از مردم متنفر می‌گردد و پیدا است که هرگاه بغض و حسد پدید بیاید، به یکدیگر ستم می‌کنند. حال که چنین است، تا امکان دارد و در توان دارید، تلاش کنید که نفس شما را به خطا نیندازد و شما را دچار ظلم و دشمنی نکند.

• می فرمود: از زمان حضرت آدم علیه السلام تاکنون هر جنگ، دعوا و آشوبی که دامن مردم را گرفته است، به دلیل اختلاط فراوان و نزدیکی مردم با یکدیگر رخ داده است و بسیاری از این اختلاطها، بی جا بوده است. به همین خاطر است که کمتر کسی از دست و زبان مردم ایمن مانده است. مگر کسی که به شدت خود را از مردم دور داشته و با مردم قاطی نشده باشد.

• می فرمود: رتبه، درجه و مقام علما و دانایان که پس از رتبه، درجه، و مقام پیامبران علیهم السلام است. پس از مرتبه نبوت نیز هیچ مرتبه ای بزرگ تر از مرتبه علم و حکمت نیست. نشانه ی علم و حکمت نیز آن است که آن عالم اهل پرهیز و سکوت باشد و بی دلیل سخن نگوید. اگر هم ناگزیر شد که سخن بگوید، تنها پاسخ سؤال را بدهد و پرگویی نکند.

• می فرمود: کم سخنی، سکوت و خاموشی، نشانه ی انسان دانا است و انسان کم سخن، اگر هم سخنی بگوید بسیار لذیذ است مردم از آن سود می برند.

• می فرمود: خداوند بزرگ هشت چیز را از بندگانش طلب می کند:

— دو چیز را از قلب مردم طلب کرده است: یکی، باید با دل امر و فرمان خداوند را بزرگ بدارد. دیگری، باید نسبت به بندگان خدا رحم و شفقت داشته باشد.

— دو چیز را از زبان مردم طلب کرده است: یکی، با زبان به وحدانیت، یکتایی و یگانگی خداوند اقرار کند. دیگری، با مردم خوش کلام و دارای عفت کلام باشد.

— از سایر اعضای انسان نیز دو چیز را طلب کرده است: یکی، استفاده از آنها در مسیر طاعت و عبادت خدا، دیگری، کمک کردن به مردم.

— از خلق و خوی انسان نیز دو چیز را طلب کرده است: یکی، صبور بودن بر اوامر خداوند. دیگری، نرم و حلیم بودن با مخلوقات خدا.

• می فرمود: یک بار گفت: یکی از بزرگان گفته است: شیطان رجیم گفته است: من چندان جاهل، نادان و کم خرد نیستم که از همان ابتدا مردم را برای کفر ورزیدن وسوسه کنم. ابتدا آنها را برای شهوت و اشتهای امور حلال تشویق می کنم. زمانی که برای اشتها و تمایل به امور حلال حریص شدند و نفس در این کار ظفر یافت، اندک اندک

که از آرزوی حلال به سوی آرزوی امور حرام رو آورد و به سخن نفس گوش کرد، در این مرحله او را برای کفر ورزیدن و انحراف یافتن از دین و آیین وسوسه می‌کنم.

- می‌فرمود: همیشه هر انسانی با پنج امر رفیق است:

۱. خداوند متعال

۲. نفس خویش

۳. شیطان رجیم

۴. دنیا و دارایی دنیا

۵. مردم هم روزگار خویش

پیداست که هیچ انسانی وجود ندارد که در زمان حیات خویش، با یکی از این پنج دسته همراه نباشد.

پس ای برادر مسلمان! اگر تو در زندگی روزانه خود حق هر یک از این پنج دسته را ادا کنی، آن روز را با خوشی به پایان می‌بری. اما اگر به هر یک از این رفقا ستم روا داری، و حق او را ادا نکنی، به سرعت هلاک می‌گرددی. حق رفاقت خداوند آن است که به تمام افعال خداوند که انجام می‌دهد راضی باشی و اعتراضی نداشته باشی. حق رفاقت نفس آن است که برای گناه و معصیت گوش به سخن او ندهی. حق رفاقت شیطان رجیم نیز آن است که او را نفرین کنی. حق رفاقت دنیا و ثروت دنیا نیز آن است که مواظب خود باشی و آن را از طریق حرام جمع نکنی و آن روز دچار گناه نشوی. حق رفاقت مردم نیز آن است که با آنان با رحم و مهربانی رفتار کنی و اگر امکان داشته باشد نسبت به آنها خوبی کنی. هر کس، این گونه رفتار کند، به خوبی زندگی می‌کند.

- می‌فرمود: آگاه باشید اگر اتفاق افتاد و با فردی عاقل و خردمند همراه شدی، از سخن او تجاوز نکن. اگر با انسان صالح نیز رفیق شدی، بسیار با ادب باش و از او انتقاد نکن. در همراهی با انسان جاهل و نادان نیز، صبور و شکیب باش.

- می‌فرمود: فردی به محضرش رفت و گفت: به شدت از فلانی می‌ترسم؛ راه حل من چیست؟ او در جواب فرمود: فرزندم! هرگز از او ترس؛ زیرا قلب کسی که تو از او

می ترسی، در دست کسی است که تو به او امیدواری. او هم آگاه است. پس از چه چیزی می ترسی!

• می فرمود: علامت و نشانه‌ی انسان با ایمان، غالباً چهار چیز است:

۱. ذکر فراوان خدا به کثرت ادا کند.

۲. سکوت و غالباً اندیشه و تأمل داشته باشد.

۳. نگاه کردنش غالباً برای پند و عبرت باشد.

۴. کار و عملش غالباً خیر و نیکی باشد.

• می فرمود: خود را از رفاقت ظالمان برحذر دارید تا محفوظ بمانید و زندگیتان خوب باشد. خود را از رفاقت ثروتمندان دور بدارید تا نسبت به آنها حسادت نبرید و دچار طمع نشوید یا آنها ملک و دارایی تان را مفت و گزاف از شما نگیرند.

• می فرمود: اگر دکاندار و اهل بازار نباشی، زیاد به بازار نرو تا اخلاق و رفتارت بد نشود و تغییر نکند. خود را از رفاقت با زن، ثروت و بچه حفظ کن تا قلب تو تغییر نکند و دچار اشتباه نشود و آرزوی نفس تو را به اشتباه نیندازد. از دوستی و رفاقت با انسان بی دین، بد اخلاق و فاسق نیز برحذر بدار تا دین و حیای تو محفوظ بماند.

• می فرمود: تا جایی که امکان دارد با کسی دوستی نکن که با چیزی به مدح و ستایش تو می پردازد، که در تو وجود ندارد، یا خلاف واقعیت است، یا بر عکس آن است که در تو وجود دارد، برحذر باش؛ زیرا همین شخص، در صورت فراهم شدن زمینه، در صورت عصبانیت و کینه، با اموری به نکوهش تو می پردازد که هرگز در تو وجود نداشته است.

• می فرمود: ای مردم! پناه بر خدا از روزگاری که اکثر مردم در آن، فاسق و بی دین باشند. زندگی مردم آن روزگار به شدت ناگوار خواهد بود. زیرا هرگاه که اکثر مردم فاسق و بی دین باشند، معمولاً انسان‌های بد بر افراد خوب مسلط می گردند و امرای ظالم بر حکام عادل سیطره می یابند و کافر بر دیار اسلام و مسلمانان غلبه پیدا می کنند.

• می فرمود: صدها آفرین بر قلب درویشی که ثروتمند نیست؛ زیرا زندگی بسیار

خوبی دارد. نه در دنیا خرج و مالیات می‌دهد و نه در قیامت مورد محاسبه‌ی خداوند قرار می‌گیرد که بترسد.

• می‌فرمود: سبحان الله! صبح‌ها که از خواب بیدار می‌شوم و مردم را می‌بینم، می‌دانم که چه کسی لقمه‌ی حلال خورده و چه کسی لقمه‌ی حرام. زیرا کسی که به میان مردم آمد و زبانش به بدی چرخید و به غیبت مردم پرداخت، نشانه‌ی آن است که لقمه‌ی حرام خورده است. کسی هم که زبانش به ذکر، توبه و سخن خوب چرخید و به کسب و کار حلال پرداخت، پیدا است که لقمه‌ی حلال خورده است.

این شخصیت والا در سال ۳۱۹ هجری درگذشت. پس از وفات در خواب دیده شد و به او گفته شد: خداوند متعال با تو چه رفتاری کرد؟ در جواب فرمود: نامه‌ی عملم را به دستم دادند که بخوانم. در آن گناهی نوشته شده بود که از شرم نتوانستم آن را بخوانم. از طرف خداوند متعال به من ندا داده شد که ما در دنیا این گناه تو را علنی نکردیم. در اینجا نیز تو را رسوا نمی‌کنیم. به این ترتیب مورد عفو قرار گرفتم.

آنچه گذشت خلاصه‌ای از زندگی و اندرزهای زیبای شیخ ابوبکر وراق رحمته الله بود. امیدوارم خداوند متعال به خاطر محبت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و صالحان، از همه‌ی ما درگذرد،

ما را مورد عفو قرار دهد،

هنگام سپردن نامه‌ی اعمال به ما، ما را شرمنده نکند

و در زیر پرچم حضرت محمد صلی الله علیه و آله حشر کند. آمین

والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته

حضرت شیخ ابوبکر کتانی رحمته الله

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلْمُهَيِّمِ الْمَجِيدِ الْمُنْزِلِ الْقُرْآنِ بِالتَّجْوِيدِ
وَأَفْضَلُ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ عَلَى النَّبِيِّ سَيِّدِ الْأَنْامِ
وَالِهِ وَصَحْبِهِ الْقُرَّاءِ وَتَابِعِي سُنَّتِهِ الْغُرَّاءِ^۱

همان گونه که هر یک از میوه‌جات دارای نوعی درخت می‌باشند و هر یک از آنها ثمر خاصی دارند و هر ثمری، طعم و مزه‌ی ویژه‌ای دارد یا گل‌ها و گیاهان، که هر یک دارای رنگ و بوی خاصی‌اند و هر کدام به گونه‌ی مخصوص هستند، عالم، اولیاء و صالحان امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز همین گونه‌اند و هر یک از آنها در روزگار خویش دارای خصلت و طریقت و روش مشخصی بوده و سخنان خاصی داشته‌اند که هر یک از آنها طعم و مزه‌ی خاصی دارند و به گونه‌ای خاصی برای مردم مورد استفاده بوده‌اند.

پس، مانند گذشته که به محضر یکی از آن انسان‌های والا می‌رفتیم، در چند لحظه‌ی آینده‌ی عمر خویش، به محضر یکی از صالحان می‌رویم که نام او شیخ ابوبکر کتانی رحمته الله است که در روزگار خود دارای رتبه و مقام استقامت، صاحب فتوا و مرتبه‌ی امامت،^۲ شمع عالم توفیق، رکن و پایه‌ی کعبه‌ی تحقیق، شیخ شهر مکه و پیر زمان، در ورع و تقوا و زهد یگانه، در طریقت دارای تألیف و تصنیف، در ولایت دارای

۱. حضرت شیخ معروف نوده‌ی رحمته الله.

۲. پیشوایی در عرفان.

مقام تمکین^۱ بود و با شیخ جنید بغدادی، شیخ ابوسعید خراز، و شیخ نوری رحمۃ اللہ علیہ رفاقت داشت و مانند یکی از مریدان شیخ جنید بغدادی رحمۃ اللہ علیہ بود. پس، با ادب، به زندگی، سرگذشت و سخنانش گوش فرا دهیم و از آنها پند بگیریم.

شیخ ابوبکر کتانی رحمۃ اللہ علیہ، در اصل اهل بغداد بود. اما اکثر عمر خویش را در مکه‌ی معظم و حرم کعبه سپری کرده است. چندان طواف خانه‌ی خدا را کرده بود که مردم مکه از فرط اعتقاد به او، او را چراغ حرم می‌نامیدند. کمتر کسی از صالحان توانسته است به اندازه‌ی شیخ ابوبکر کتانی رحمۃ اللہ علیہ خانه‌ی کعبه را طواف کند و آن قدر قرآن بخواند. مدت سی سال، حرم کعبه را رها نکرد و از طواف و تلاوت قرآن غافل نماند. نقل است که آن انسان مبارک در آن سی سال در سراسر شبانه‌روز یک بار وضو می‌گرفت و به ندرت می‌خوابید.

بنا به نقل راوی: در آغاز، در محضر شیخ جنید بغدادی رحمۃ اللہ علیہ بود. پس از فارغ‌التحصیلی و کسب اجازه و دریافت خرقه از شیخ جنید رحمۃ اللہ علیہ، از مادرش درخواست کرد که به او اجازه بدهد که به سفر حجاز برود. مادرش نیز به او اجازه داد و او به سفر رفت. اما پس از چند روز دچار احتلام^۲ شد. او از این امر به شدت ناراحت شد و فرمود: من که با این اندیشه به سفر آمدم که هوای نفسم از میان برود و حتی در خواب نیز دچار حالتی نشوم. پیدا است که پس از من در منزل حادثه‌ای رخ داده است. لذا غسل کرد و برگشت.

هنگامی که به در منزل رسید، دید که مادرش با غم و اندوه و به حالت انتظار، جلوی در نشسته است. زود دست مادرش را بوسید و فرمود: مادر! مگر تو برای سفر به من اجازه ندادی؟ پس چرا این گونه غمگین و منتظر نشسته‌ای؟

مادرش گفت: بله، اجازه دادم. اما از دیروز به شدت به یاد تو افتادم و هر چه به خانه می‌نگرم، بدون تو نمی‌توانم آن را ببینم و به تنهایی در آن زندگی کنم. اکنون نیز با

۱. تمکین زوال بشریت است که آن را مرتبت فنا و فقر گویند.

۲. احتلام از انواع انزال است و عبارت است از خارج شدن منی از انسان در هنگام خواب.

این نیت جلوی در نشستم که تا تو برنگردی، به داخل منزل برنگردم. نقل است که تا مادرش فوت نکرد دیگر به سفر نرفت و پس از وفات وی، به صورت دائمی به طرف مکه حرکت کرد.

• می فرمود: در دشت و صحرای حجاز رو به سوی مکه و مدینه در حرکت بودم. دیدم که در کنار جاده فردی فقیر درگذشته است و با این حال، می خندد. بسیار تعجب کردم و با خود گفتم: جای تعجب است این درویش در گذشته و با این حال، می خندد! به فرمان الهی، چنانکه انگار از آن مُرده صدا برآمد، به من گفت: آری، ای ابوبکر کتانی، کسی که در دنیا از فرمان خداوند سرپیچی نکند و محبت خداوند را در دل داشته باشد، باید با خوشحالی و خنده به استقبال مرگ برود و به آن خوش آمد بگوید. شیخ ابوبکر رحمته الله علیه، بغداد را به قصد مکه ترک کرد و به طواف کعبه و قرائت قرآن پرداخت. نقل است که در مدت سی سال اقامت در حرم کعبه، دوازده هزار بار قرآن را ختم کرد.^۱

• شیخ ابوبکر کتانی رحمته الله علیه یک بار فرمود: در دل خویش از حضرت علی علیه السلام انتقاد فراوانی می کردم و می گفتم: چون حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی فرموده است: «لَا فِتْنَةَ إِلَّا عَلَى»^۲ و کلمه‌ی «فتی» نیز از «فتوت»^۳ آمده و شرط فتوت آن است که فرد از طرف مقابل، امور زیادی را تحمل کند. لذا باید هر چند که حضرت علی بر حق و حضرت معاویه رضی الله عنه باطل می بود، خلافت را به حضرت معاویه رضی الله عنه می داد تا این همه خونریزی نشود.

می فرمود: منزل من در نزدیکی صفا و مروه^۴ بود. شب در خواب به محضر حضرت

۱. بنا بر این می توان گفت که به صورت نسبی، هر سال ۴۰۰ بار قرآن را ختم کرده است.

۲. منبع آن یافت نشد.

۳. سخا، سخاوت، کرم، بخشندگی.

۴. کوه صفا، کوه کم ارتفاعی است در کنار مسجدالحرام که در دامنه کوه «ابوقیس» واقع شده است. معنای آن در لغت، به معنی سنگ سخت و صاف است. تپه صفا به طرف شرق مسجدالحرام است. کسی که بر بالای آن بایستد، روبه روی حجرالاسود قرار می گیرد. فاصله

پیامبر ﷺ نایل آمدم. خلفای راشدین ﷺ در محضرش بودند. حضرت محمد ﷺ تشریف آورد و مرا در آغوش گرفت و سپس با اشاره به حضرت ابوبکر ﷺ، فرمود: او کیست؟ عرض کردم: حضرت ابوبکر ﷺ. سپس به حضرت عمر ﷺ اشاره کرد. عرض کردم: حضرت عمر ﷺ. سپس به حضرت عثمان ﷺ اشاره کرد. عرض کردم: حضرت عثمان ﷺ است. سپس به حضرت علی ﷺ اشاره کرد و فرمود کیست؟ چون انتقاد زیادی از حضرت علی ﷺ (در دل) داشتم، در خواب شرمند شدم و نتوانستم بگویم: حضرت علی ﷺ است. حضرت محمد ﷺ دست حضرت علی ﷺ را گرفت. سپس دست مرا نیز گرفت و من و حضرت علی ﷺ را در آغوش یکدیگر قرار داد و آنها رفتند. در همان خواب حضرت علی ﷺ فرمود: ای ابوبکر کتانی ﷺ بیا به کوه ابوقیس برویم. کوه ابوقیس در پشت صفاء مروه قرار دارد و اکنون اکثراً به منزل تبدیل شده است.

بر کوه ابوقیس رفتیم و به کعبه و بیت الحرام نگاه می کردیم. به فرمان الهی در حال این تماشا، بیدار شدم. وقتی نگاه کردم، دیدم واقعاً بر روی کوه ابوقیس قرار دارم. اما یک ذره غبار نقد از حضرت علی ﷺ را در دل ندارم.

شیخ ابوبکر کتانی ﷺ در میان مردم مکه با کرامت مشهور شده بود و چنین نقل می کنند که روزی پیر مردی از دروازه ی بنی شیبه، که یکی از دروازه های بزرگ حرم است، نزد او می رود که فردی بسیار با ابهت بوده است. آن مرد خطاب به شیخ ابوبکر ﷺ گفته بود که ای شیخ ابوبکر ﷺ، چرا نزد مقام حضرت ابراهیم ﷺ نمی روی که مردمی فراوان نزد عالمی جمع شده اند و به علم حدیث گوش می سپارند. تو نیز آنجا برو تا آن احادیث را بشنوی. زیرا گفته می شود، مردی بزرگ است و به تازگی به مکه آمده و احادیث خوبی را نقل می کند.

شیخ ابوبکر ﷺ نیز سر خود را بلند می کند و می فرماید: آن مرد بزرگ و عالم، از چه کسی حدیث را روایت می کند. آن پیر مرد گفت: از امام عبدالرحمن، از معمر، و

زُهری و ابوهریره رحمته الله علیه ۱ از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله.

شیخ ابوبکر رحمته الله علیه خطاب به آن پیرمرد گفت: ای شیخ! تو سند روایت حدیث آن عالم را بسیار دور ساختی. زیرا آنچه که شما می‌گویید، آن عالم از آن راویان روایت می‌کند. ولی ما در اینجا بدون واسطه از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و از خداوند اخذ می‌کنیم. بنابراین، نیازی نیست که به آن عالم گوش دهم. آن پیرمرد گفت: چگونه به شما اعتماد کنم که تو از خدا و حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله اخذ می‌کنی؟ دلیل و سند تو برای اثبات صحت این سخن چیست؟

شیخ ابوبکر رحمته الله علیه فرمود: دلیل و سند من آن است که به من گفتند تو حضرت خضر علیه السلام زنده‌ای.

گفت: راست گفתי. اما ای ابوبکر کتانی! تاکنون می‌گفتم تقریباً هیچ اولیایی نیست که او را شناسم تا اینکه تو را دیدم. تو من را شناختی، اما من تو را نشناختم. گویا خداوند اولیا و صالحان فراوانی دارد که آنها من را می‌شناسند. اما من آنها را نمی‌شناسم.

شیخ ابوبکر کتانی رحمته الله علیه از لحاظ فراست، مجاهدات و انواع ریاضت، ید طولایی داشت. یک بار به او عرض می‌شود که برخی از افراد، زندگی سرگذشت و داستان زندگی بندگان صالح خدا را نقل می‌کنند. آیا چنین چیزی صحیح و مفید است؟ در جواب فرمود: آری، صحیح است و فایده هم دارد. دلیل و سند خاص این امر نیز آیه‌ی ۱۲۰ سوره‌ی هود است که در قرآن آمده است:

﴿وَكَلَّا نَقْصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُوْثِقُ بِهِ فُؤَادَكَ﴾^۲

و یکایک از اخبار پیامبران بر تو می‌خوانیم، آنچه که به وسیله‌ی آن دل تو را

۱. منظور آن است که برای سخن خود، سلسله‌ی روایت داشته است و از زبان آنها و به این طریق با واسطه نقل کرده است.

۲. سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۲۰.

استوار می‌داریم.

فرمود: این آیه و چند آیه‌ی دیگر نیز درباره‌ی این موضوع، در قرآن کریم وجود دارد که دلالت می‌کند که بحث از سیره و سرگذشت و داستان‌های گذشتگان و نقل آنها، برای بسیاری از مسلمانان سود و فایده دارد. تا از طریق برخی از سرگذشت‌ها، پند و اندرز بگیرند و به خیر و خوبی رو بیاورند.

نقل است که شیخ ابوبکر کتانی رحمته‌الله به اندازه‌ای دارای خشوع و خضوع بود که در نماز از دنیا بی‌خبر می‌شد. یک بار در حال نماز یک دزد نزدیک شد و آهسته سجاده را از دوش شیخ ابوبکر رحمته‌الله برداشت و آن را برد تا بفروشد. به نقل راوی به فرمان الهی آن مرد در بازار دچار سگته شد و هر دو دستش خشک شدند. ناچار نزد شیخ ابوبکر رحمته‌الله بازگشت و به هر طریقی به آرامی سجاده را بر دوش شیخ ابوبکر رحمته‌الله انداخت و نشست. مردم که این حال را مشاهده کردند، از آن مرد سؤال کردند که چه اتفاقی افتاده است؟ او نیز ماجرای سرقت سجاده و خشک شدن دست‌ها را برای آنان بازگو کرد. آنها نیز بسیار تعجب کردند و گفتند: پس تا نمازش را به پایان نبرده، فرار کن و از اینجا برو. در این هنگام شیخ ابوبکر رحمته‌الله نماز را تمام کرد و آن مرد به گریه افتاد. شیخ ابوبکر رحمته‌الله فرمود: پسر! چرا گریه می‌کنی؟ آن مرد با شرمندگی ماجرای سرقت سجاده و خشک شدن دست را برای شیخ ابوبکر رحمته‌الله بازگو کرد. شیخ ابوبکر رحمته‌الله گفت: قسم به عزت و جلال خدا! نه از سرقت سجاده اطلاع داشته‌ام، نه از بازگرداندن آن. لذا رو به آسمان به دعا پرداخت و فرمود: خدایا! آنچه را که آن مرد، بُرده بود، برگرداند. تو نیز آنچه را از او گرفتی، به او برگردان. به نقل راوی: هنوز دعای شیخ ابوبکر رحمته‌الله پایان نیافته بود که دست‌های آن مرد مانند گذشته به کار افتادند. او نیز بر دست شیخ ابوبکر رحمته‌الله توبه کرد و مرید او شد.

• یک بار فرمود: شبی در خواب به محضر حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نایل شدم و عرض کردم: چه دعایی بکنم که خداوند متعال به برکت آن دعا، دلم را بمیراند و از دست هوای نفس نجات یابم؟

حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم در جواب فرمود: مدتی، هر روز چهل بار، بگو:
«يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُحْيِيَ قَلْبِي بِنُورِ مَعْرِفَتِكَ
أَبَدًا»

ای همیشه زنده‌ی همیشه پایدار و پاینده! هیچ فرمانروا و فریادرسی جز تو
وجود ندارد. از تو درخواست می‌کنم که همیشه قلبم را با نور معرفت
خویش زنده بداری.

- یک بار دیگر فرمود: ای مردم! اگر می‌خواهید خداوند بزرگ به شما توفیق دهد، به عبادت رو بیاورید و از آرزوی نفس پیروی نکنید. زیرا شهوت و آرزوی نفس، افسار شیطان است و کسی که به آن دست بیاویزد، دست در افسار شیطان آویخته و بنده‌ی شیطان می‌گردد.
- نقل است که یک بار یک پیر مرد از کار افتاده‌ی ریش سفید گدایی می‌کرد. فردی به شیخ ابوبکر کتانی رحمۃ اللہ علیہ گفت: ای شیخ! شما می‌فرمایید خداوند بزرگ از همگان آگاه است و رازق همه‌ی بندگان خویش است. پس چرا این پیرمرد را گدا ساخته که گدایی می‌کند؟ شیخ ابوبکر رحمۃ اللہ علیہ در جواب فرمود: «هَذَا رَجُلٌ أَضَاعَ أَمْرَ اللَّهِ فِي صِغَرِهِ فَضَيَّعَهُ اللَّهُ فِي كِبَرِهِ» این مرد، در خردسالی، امر و فرمان خداوند را تباه ساخته است. به همین خاطر، خداوند او را در سالخوردگی تلف نموده است. بیشتر کسانی که در هنگام پیری درمانده می‌گردند و کسی نیست به آنان رسیدگی کند و این سو و آن سو می‌گردند، در هنگام جوانی و توانایی به امر و فرمان خدا توجهی نکرده، دل پدر و مادر خود را آزرده، صله‌ی رحم را به جا نیاورده، از فقیر و ندار بی‌خبر بوده و تکلیف خود را انجام نداده‌اند. به همین خاطر در همین دنیا نیز این گونه بی‌احترام‌اند و این گونه خوار به آنها نگاه می‌شود.

پس ای کسانی که پدر و مادر شما در حال حیات می‌باشند، از آنها نگهداری کنید،

دل آنها را نیازارید تا برای شما دعای خیر کنند، در کنار شما آسایش داشته باشند و هنگامی که شما نیز پدر و مادر شوید و مانند آنها سالخورده گردید، خداوند بزرگ به عنوان پاداش کارهای خوب شما، کسی را به خدمتگزاری شما بگمارد.

شیخ ابوبکر کتانی رحمۃ اللہ علیہ پندهای ارزشمندی دارد. [از جمله:]

- یک بار فرمود: خداوند بزرگ از همگان آگاه است. فرمود: درویشی نزد من آمد و برای من نقل کرد که مدت ده روز غذایی نخورده بودم. نزد دو دوست از حال خویش شکایت کردم. سپس به بازار رفتم. دیدم یک درهم بر زمین افتاده است. آن را برداشتم. بر روی آن نوشته بود: آیا خداوند بزرگ از گرسنگی تو اطلاع ندارد که تو دربارهی آن با مردم سخن می‌گویی؟!

- یک بار مردی به او گفت: مرا پندی دهید. فرمود: اگر می‌خواهی خداوند در قیامت به فریاد تو برسد، تا زمانی که زنده‌ای، از فرمان خدا سرپیچی نکن.

- اُنس گرفتن بیش از حد به مردم، عقوبت دارد. نزدیک شدن به اهل دنیا، گناه در پی دارد. تمایل داشتن به دنیا پرستان ذلت به دنبال دارد.

- انسان زاهد و صالح کسی است که اگر چیزی هم نداشته باشد، باز هم بانشاط است. صوفی راستین نیز کسی است که اخلاق والا داشته باشد.

- توبه‌ی نصوح آن است که از هر گونه بدی پشیمان شوی و قول بدهی که بار دیگر آنها را انجام ندهی و هر گونه بدهی‌ای را که داری، بازپرداخت کنی و به هر کس که ستم روا داشته‌ای، او را راضی کنی، و دست از کار بد و حرام دور شوی و همان گونه که لذت و مزه‌ی گناه را می‌چشیدی، تلخی و ناگواری طاعت و عبادت را نیز احساس کنی و از نظرت گوارا باشد.

- طاعت، عبادت و خداپرستی هفتاد و دو باب دارد و یک باب آن، حیا کردن از خداوند بزرگ است.

- خداشناسی از عبادت و پرستش خدا بزرگ‌تر است.

- تا خداوند متعال دروازه‌ی آمرزش عبد و بندگان را نبندد، زبانشان به دعا و مسئلت

و عذرخواهی گشوده نمی‌گردد.

• ای مردم! آگاه باشید که نشانه‌ی درویش، صوفی و مرید صادق سه چیز است:

۱. تا خواب بر او مسلط نشود نخوابد.

۲. تا به شدت گرسنه نباشد، غذا نخورد.

۳. تا نوبتش فرا نرسد ضرورت حاصل نشود، لب به سخن نگشاید. وگرنه، صوفی،

درویش و مرید راستین نیستند.

• ای مردم! خواهش می‌کنم تا می‌توانید صبح‌ها زود از خواب بیدار شوید و به خداوند رو کنید و از بارگاه خداوندی درخواست و دعا کنید تا آن روز شما را با خوشی و شادی سپری کنید و خداوند متعال، شما را از بلا و مصیبت حفظ کند. زیرا خداوند بزرگ در هر سپیده دم، نسیم بسیار خوشی را از زیر عرش به حرکت می‌اندازد که ناله، التماس، و استغفار بندگان را به محضر خداوند می‌برد. نام این باد، نسیم سحر، باد صبح صالحان است.

این شخصیت والا در سال ۳۲۲ هجری در شهر مکه درگذشت. هنگامی که بیماری و اجل او را در بر گرفتند به او گفته شد: در هنگام حیات، به خاطر چه عملی به این مقام و منزلت دست یافتید؟

در جواب فرمود: اگر عمرم به پایان نرسیده و اجلم فرا نرسیده بود، نمی‌گفتم. در مدت چهل سال سن خویش مانند دربان دل خویش بودم و هر کس و هر چیزی که بوی غیر خدا می‌داد، اجازه نمی‌دادم وارد شود.

آنچه گذشت مختصری از زندگی، سرگذشت و سخنان شیخ ابوبکر کتانی رحمۃ اللہ علیہ بود امیدوارم که خداوند بزرگ به خاطر برکت معنویت صالحان، از ما نیز درگذرد.

ما را عفو کند،

ایمانمان را سلامت بدارد،

بیمارانمان را شفا دهد،

ما را از بلا و مصیبت دنیا و قیامت حفظ کند. آمین.

والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته

حضرت شیخ ابواسحاق کازرونی رحمته الله

بسم الله الرحمن الرحيم

لِذَاتِكَ الْمَحَامِدُ الْوَفِيَّةُ ثُمَّ عَلَى نَبِيِّكَ التَّحِيَّةُ
مَعَ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ الدَّائِمِ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ الْأَكْرَامِ^۱

بیایید در چند لحظه‌ی آینده‌ی عمر خویش، مانند روزهای گذشته به محضر و محفل یکی از نامداران اسلام برویم که در ایام خود پیر دستگیر اهل طریقت، پیشوای علمای اهل شریعت، ستاره‌ی آسمان ولایت، استاد در فراست و تجرید، با کمال در احوال و آداب، بی مانند در مناقب، بی مانند و پیکره‌ی عبادت بود. آن شخص دانا و فانی جناب شیخ ابواسحاق ابراهیم کازرونی رحمته الله بود. لذا با ادب فراوان به بحث از سرگذشت و سخنانش گوش دهید و از سخنانش پند و اندرز بگیرید.

به نقل راوی: به فرمان الهی در شبی که او به دنیا آمد، نوری در آن خانواده مشاهده شد که مانند ستون بیرون آمد و به آسمان رفت و به پیرامون خود پرتو افشانی می کرد. مردم بسیار تعجب کردند. بالآخره معلوم شد که آن نور، نور دین و ایمان آن پسر بوده که در آن شب در آن خانواده به دنیا آمد.

پدر و مادر شیخ ابواسحاق کازرونی رحمته الله بسیار متدین بودند. اما پدر بزرگش، مسیحی بود. زمانی که به شش هفت سالگی رسید، تصمیم گرفتند او را نزد معلم ببرند تا قرآن و درس دینی بخواند. پدر بزرگش راضی نبود و می گفت: ما تهیدستیم.

۱. حضرت شیخ معروف نوده‌ی رحمته الله.

اگر به کسب و کار پردازد، بهتر است. تلاش زیادی کردند تا او را راضی کردند. اما به قول معروف، سال نیکو از بهارش پیدا است. آن بچه به قدری به تحصیل علاقمند بود که پیش از همه‌ی بچه‌ها در کلاس درس حاضر می‌شد تا اینکه در همه‌ی درس‌ها از آنان پیش افتاد و در مدت چند سال همه‌ی علوم را به پایان برد.

خود او فرموده است: در زمان طلبگی آرزو داشتم اجازه‌ی طریقت را از یک شیخ بگیرم و از طریقت او پیروی کنم. یک روز وضو گرفتم و دو رکعت نماز استخاره خواندم و به سجده رفتم و گفتم: ای خداوند بزرگ! مسئلت می‌نمایم که از میان شیخ عبدالله خفیف،^۱ شیخ حارث محاسبی، و شیخ ابوعمرو رحمته‌الله، یکی را انتخاب کن که از او تبعیت کنم و بر اساس دستور او عمل کنم. خواب بر من مسلط شد. در خواب فردی آمد و بار یک شتر کتاب با خود داشت. به من رو کرد و فرمود: شیخ عبدالله خفیف رحمته‌الله این کتاب‌ها را برای تو فرستاده است. از خواب برخاستم و دریافتم که معنای این سخن آن است که به شیخ عبدالله رحمته‌الله ارجاع داده شده‌ام. روز بعد دیدم که شیخ حسین دهقان رحمته‌الله آمد و یک بار کتاب را با خود آورد و گفت: این کتاب‌ها، را شیخ عبدالله خفیف رحمته‌الله برای تو فرستاده است. این بار یقین حاصل کردم که در آن استخاره، حواله‌ی شیخ ابو عبدالله رحمته‌الله شده‌ام. لذا راه و روش او را در پیش گرفتم و دستور آداب ذکر و اوراد او را برگزیدم.

به تدریس و ارشاد مردم پرداختم و به میزبانی از فقرا، تهیدستان و رهگذران پرداختم. پدرم که این مهمانی‌ها را دید، روزی گفت: پسر! ما فقیریم و توان این همه

۱. شیخ ابو عبدالله محمد ابن خفیف شیرازی یا ابو عبدالله بن خفیف رحمته‌الله (وفات ۳۳۱ ه. ق.) از مشایخ و عرفای قرن سوم و چهارم هجریست. وی مرجع و مقتدای اهل طریقت و حقیقت، و سر سلسله فرقه خفیه، یکی از فرق صوفیه می‌باشد. ۲۹ تالیف از ایشان ذکر شده‌است. نوشته‌اند که به آن جهت او را خفیف می‌گفته‌اند که سبکبار و سبک حساب و سبک روح و سبک غذا بوده‌است، افطار و خوراک شبانه روز او، هفت دانه مویز بوده‌است. پس از مرگ، او را در وسط خانقاه و رباط خود او پشت بازار وکیل در شیراز دفن کردند. مزار ایشان امروزه محل کتابخانه‌ای عمومیست.

هزینه و مهمان را نداریم. اوضاع و احوال خود را در نظر بگیر. مبدا روزی مهمان زیادی داشته باشی و چیزی برای خورد و خوراک نداشته باشی.

شیخ ابواسحاق کازرونی رحمته الله علیه در جواب چیزی نگفت. ماه رمضان فرا رسید. یک شب افطار، منزل پر از مهمان بود. اما چیزی برای خورد و خوراک وجود نداشت تا با آن افطار کنند. پدرش بسیار ناراحت بود. با خود گفت: می دانستم که چنین روزی بالاخره فرا می رسد. هنگام افطار نزدیک بود و ناگاه یک نفر وارد شد و یک بار نان، مویز و انجیر آورد و گفت: اینها را برای مهمان های شما آورده ام تا با آن افطار کنید!

پدرش که این صحنه را دید، بسیار تعجب کرد. به شیخ ابواسحاق کازرونی رحمته الله علیه گفت: از این به بعد، تا می توانی از مردم میزبانی کن. پیدا است که خداوند تو را معطل نمی گذارد.

شیخ ابراهیم کازرونی رحمته الله علیه به قدری باحیا و ادب بود که یک بار به حج می رفت و گذرش به شهر بصره افتاد. مشایخ و صالحان فراوانی جمع شدند. زمانی که غذا را آوردند و سفره پهن شد، گوشت بریان بر آن قرار گرفت. او از آن گوشت نخورد. فکر کردند که او اصلاً گوشت نمی خورد. سپس فرمود: چون این افراد صالح چنین گمان بردند که من هرگز گوشت میل نمی کنم وای بر تو ای نفس! در جمع آنان چنین وانمود کردی. اما گاهی که تنها بودی، آرزوی خوردن گوشت را داشتی. حال که چنین است باید از این به بعد گوشت به خوردت ندهم.

یکی از وصیت های شیخ ابراهیم کازرونی رحمته الله علیه به مریدان خود این بود که نباید به تنهایی غذا بخورند. نقل است که روزی مردمی فراوان نزد او بودند. بر منبر رفت و به وعظ پرداخت. در همین هنگام نیز یک عالم خراسانی در مجلس حضور داشت.

آن عالم با خود گفت: عجیب است من بسیار از او عالم ترم و در تفسیر، شرح حدیث و فقه را بهتر از او می دانم. با این حال مردم هرگز این گونه به من گوش فرا نمی دهند و پیرامون من جمع نمی شوند.

شیخ ابواسحاق کازرونی رحمته الله علیه از طریق فراست، خیال آن عالم را دریافت و خطاب به چراغ های خانقاه فرمود: ای درویشان! بسیار جای تعجب است! اکنون که من شما

را وعظ می‌کنم، از کشمکش و نزاع عجیبی اطلاع دارم که در میان آب و روغن موجود در آن چراغ‌ها در جریان است. آب می‌گوید: همه می‌دانند که آب از روغن بهتر است. زیرا زندگی همه‌ی جانداران به آب بسته است و کسی بدون آب زندگی نمی‌کند. همان گونه که خداوند بزرگ در سوره‌ی انبیاء فرموده است:

﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ﴾^۱

و هر موجود زنده‌ای را از آب آفریده‌ایم، آیا ایمان نمی‌آورند؟

آب می‌گوید: چگونه است که تو بر روی من نشسته‌ای؟ زیرا روغن همیشه روی آب قرار می‌گیرد.

اما ای مردم! گوش فرا دهید که با چه عقل و خردی روغن به آب پاسخ می‌دهد که: ای آب! درست است که زندگی همه‌ی جانداران غالباً به تو وابسته است. اما من نیز این بزرگی و عظمت را به گزاف به دست نیاورده‌ام. رنج فراوانی کشیده‌ام. بذر مرا کاشته‌اند، من را آبیاری کرده‌اند، سبز شده‌ام، درو شده‌ام، آسیاب شده‌ام. اکنون نیز نمی‌بینی که من می‌سوزم تا به مردم روشنایی برسانم. به همین خاطر است که خداوند من را بر تو برتری داده است.

وقتی که شیخ ابواسحاق کازرونی رحمته‌الله از منبر پایین آمد آن عالم فوراً به محضر شیخ ابواسحاق کازرونی رحمته‌الله رفت، دست او را بوسید و معذرت‌خواهی کرد و گفت: ای شیخ! شایسته‌ی آن هستی که مردم این گونه از تو پیروی کنند و برای تو احترام و شأن بیشتری قائل باشند. زیرا این مثال را از روی کرامت، برای آن برداشت و تخیل من ذکر کردی. در همان مجلس، آن عالم به یکی از مریدان شیخ ابواسحاق کازرونی رحمته‌الله نائل آمد و بر دست او توبه کرد.

• روزی به ذهنم خطور کرد و در دل خودم گفتم که چرا خود را گرفتار این همه عذاب ساخته‌ام؟ چرا صدقه و زکات را دریافت می‌کنم تا آن را برای مهمانان هزینه کنم؟ از

کجا معلوم که در روز قیامت به خاطر این امر مورد محاسبه قرار نمی گیرم و شرمنده نمی شوم؟ خواستم به مریدان خود بگویم اگر متفرق شوند و به کار خویش پردازند، از این سلوک بهتر است. با همین فکر و خیال خوابیدم. در خواب به محضر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیدم و او را زیارت کردم. حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای بازگان! بیخش، و بگیر و از محاسبه ی قیامت هراس نداشته باش. وقتی بیدار شدم، از شادی از خود بیخود شدم و سپس به شکرانه و سپاسگزاری از لطف خداوند پرداختم.

- ای مردم! آگاه باشید. هر کس از لحاظ خوراک و لباس خود را مورد محاسبه قرار ندهد، و در این زمینه ها اسراف کند، مانند حیواناتی خواهد شد و گمان می کند که خداوند بزرگ او را صرفاً به خاطر خواب و خوراک و لباس، آفریده است.
- با دل به یاد و ذکر خداوند پردازید. دل هایتان نزد خدا و دستهایتان در دنیا باشد. نه اینکه مانند برخی از مردم، که به وفور نام خداوند را بر زبان جاری می کنند، اما با دل دنیا را گرفته اند.

- کسانی که اهل دنیا و ظاهر پرستند، صرفاً به ظاهر مردم می نگرند، اگر در اعضا و اندام ظاهری، بدون عیب باشند، فکر می کنند که آن فرد بنده و عبدی کامل است. اما خداوند بزرگ به دل و درون بندگان خود می نگرد. حتی اگر در ظاهر نیز بدون عیب باشند، اگر دلی معیوب داشته باشند، خدای بزرگ آنها را نمی خواهد. همان گونه که خدای بزرگ در قرآن و در سوره ی منافقون می فرماید:

﴿وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهِمْ خَشَبٌ مُسْنَدَةٌ﴾^۱

و چون ایشان را بنگری، بدنهای ایشان تو را به شگفت آورد؛ و چون سخن گویند به سخنانشان گوش دهی؛ گویی آنان همانند الوارهای تکیه داده بر دیوارند.

واقعاً نیز همین گونه است که اگر با دقت به معنا و مفهوم این آیهی ارجمند دقت شود، و به فرموده‌ی شیخ کازرونی رحمته الله علیه در این زمینه توجه شود، بیشتر مردم این روزگار، به ویژه کسانی که ظاهراً تحصیل کرده‌اند، مشمول مفهوم این آیه‌اند. زیرا ظاهراً مسلمان و اهل روزه و نمازند، اما درباره‌ی مردم زیاد سخن می‌گویند، از کسی رضایتی ندارند، مردم را نکوهش می‌کنند، غیبت می‌کنند، و از عیب و عار مردم سخن می‌گویند. اما متأسفانه اگر با دقت به اعمال و رفتارشان نگاه شود، دیده می‌شود که آینه‌ی قلبشان با گرد و غبار عیب و عار، نکوهش، لقب، غیبت، بهتان، حسادت، بخل، دزدی و حرام‌خوری تاریک شده و فروغ آن فروکش کرده است و اگر به داد خود نرسند و با آب توبه و ندامت، آینه‌ی قلب خود را از آن گرد و غبار پاک نکنند و آن را از زنگار گناه پاک نسازند، مشمول معنای این آیه قرار می‌گیرند؛ مگر اینکه خداوند همه‌ی ما را بیمارزند؛ وگرنه، رهایی نمی‌یابیم.

یکی از کرامات شیخ کازرونی رحمته الله علیه این بود که یک بار امیر ابوفضل دیلمی به دیدارش آمد. پس از سلام و احوالپرسی، شیخ ابراهیم کازرونی رحمته الله علیه به وعظ و اندرز پرداخت و در یکی از سخنان خود فرمود: ای امیر ابوفضل! از شراب‌خواری توبه کن. امیر در جواب گفت: من به کثرت در مجلس فخرالملک حضور می‌یابم. می‌ترسم مجبورم کند که توبه‌ام را نقض کنم. شیخ ابواسحاق کازرونی رحمته الله علیه فرمود: توبه کن. هرگاه به مجلس وزیر رفتی و گفتند باید شراب بنوشی، فوراً مرا به یاد بیاور و کاری نداشته باش. امیر بر دست شیخ ابواسحاق کازرونی رحمته الله علیه توبه کرد و برگشت.

بعدها یک روز، جمعی در مجلس فخرالملک، حضور می‌یابند خطاب به امیر ابوفضل گفتند: باید با ما هم پیاله شوی. در این هنگام به یاد شیخ ابواسحاق کازرونی رحمته الله علیه افتاد. به امر الهی گربه‌ای با سرعت به کوزه‌ی شراب می‌خورد، آن را می‌شکند و شراب بر روی زمین می‌ریزد. امیر که این کرامت را دید گریست. فخرالملک از گریه‌ی امیر بسیار تعجب کرد، پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ امیر ابوفضل توبه‌ی خود و سخن

شیخ ابواسحاق کازرونی رحمته الله علیه را برای او نقل کرد. فخرالملک گفت: توبه‌ی خود را نقض نکن. نمی‌گذارم کسی کاری کند که به اجبار شراب بنوشی.

به نقل راوی، یکی دیگر از کرامت‌ها و فراست‌های شیخ کازرونی رحمته الله علیه این بود که یک بار پدر و پسری نزد او می‌روند و می‌گویند: آمده‌ایم تا در محضر شما توبه کنیم. آنها را نگاه می‌کند و شیخ ابواسحاق کازرونی رحمته الله علیه می‌گوید: کسی که بر دست ما توبه کند و آن را بشکند، خداوند بزرگ در دنیا و قیامت او را عذاب می‌کند. اگر توبه می‌کنید، خواهش می‌کنم تا در حال حیات هستید، آن را نقض نکنید.

آنان با این شرط بر دست شیخ ابواسحاق کازرونی رحمته الله علیه توبه کردند. اما دیری نگذشت که توبه خود را نقض کردند. به امر الهی روزی منزلشان دچار آتش‌سوزی شد و همه‌ی دار و ندارشان از بین رفت. شیخ ابواسحاق کازرونی رحمته الله علیه نیز در وعظ خود به مردم نگاه کرد و گفت: خواهش می‌کنم از کار بد توبه کنید و به خدا رو بیاورید؛ زیرا کسی نمی‌تواند از سیطره‌ی خداوند خارج شود.

اگر نمی‌توانید مانند گذشتگان باشید، دست کم صالحان را دوست بدارید زیرا حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

«الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ»^۱

انسان با کسی محشور می‌شود که او را دوست داشته باشد.

زیرا انسان هر کسی را دوست داشته باشد، غالباً اخلاق او را می‌پذیرد و از او تقلید می‌کند. اکنون شهر کازرون اکثراً مسیحی‌اند. و کمتر مسلمان هستند. اما امیدوارم که در اثر نشست و برخاست و رفاقت با صالحان، روزی فرا برسد که اکثر آنها مسلمان

۱. به روایت ابن ابی شیبۀ ۵۰۳/۷، ح ش ۳۷۵۶۱؛ احمد ۱۰۴/۳، ح ش ۱۲۰۳۲؛ بخاری ۲۲۸۳/۵، ح ش ۵۸۱۹؛ مسلم ۲۰۳۲/۴، ح ش ۲۶۳۹؛ ابوداود ۳۳۳/۴، ح ش ۵۱۲۷؛ ترمذی ۵۹۵/۴، ح ش ۲۳۸۵. او گفته است: صحیح است. عبد بن حمید، ص ۳۷۷، ح ش ۱۲۶۵؛ ابویعلی ۲۷۰/۵، ح ش ۲۸۸۸؛ ابن حبان ۳۰۸/۱، ح ش ۱۰۵؛ طبرانی، در: الأوسط ۲۶۷/۷، ح ش ۷۴۶۵ و الصغیر ۱۰۹/۱، ح ش ۱۵۴.

شوند و مسیحیان کم شوند.

نقل است که: پس از این سخن شیخ ابواسحاق رحمۃ اللہ علیہ دیری نپایید که ۲۴ هزار نفر توبه کردند و مسلمان شدند.

روزی در وعظ نکته‌ی زیبایی را بیان کرد و برای نمونه فرمود: در زندگی گذرای دنیوی اگر دچار برهنگی، گرسنگی، تهیدستی، فقر و دربه‌دری شدید، صبور باشید؛ زیرا دنیا به صورت ابدی برای کسی پایدار نمی‌ماند و اگر صبور باشید پاداش کار خودتان را می‌برید و در بهشت، خوشی می‌بینید. شادمان و سر حال هستید.

• در هر کار خیر و خوب، مسلمانان را مقدم بدانید تا خداوند در قیامت شما را مقدم بدارد.

• اگر امکان داشته باشد، نماز شب بخوانید و اگر امکان نداشت یا بیدار نشدید، هنگام بیدار شدن بگویید. لا اله الا الله محمد رسول الله. سپس بخوابید. این دعا، ثواب فراوانی دارد.

• روزی شیری را در زنجیر از جلوی شیخ ابواسحاق کازرونی رحمۃ اللہ علیہ عبور دادند. شیخ ابواسحاق رحمۃ اللہ علیہ شیر را دید و گفت: ای شیر! چه گناهی مرتکب شده‌ای که این گونه در غل و زنجیر افتاده‌ای.

سپس خطاب به مردم فرمود: ای مردم مواظب خود باشید. شیطان ده‌ها غل و زنجیر از این نوع دارد و هزاران دام را برای ما تنیده است ولی ما از آنها بی‌اطلاعیم. تاکنون شیرمردان زیادی از اهل طریقت نیز گرفتار دام شیطان شده‌اند. مردم به گریه افتادند. شیخ ابواسحاق کازرونی رحمۃ اللہ علیہ نیز رو به آسمان کرد و فرمود: ای خداوند بزرگ! اگر در روز قیامت نسبت به من نیکی می‌کنی، مرا در جایی بلند قرار بده تا همه‌ی دوستان مرا ببینند و خوشحال باشند و به خاطر کرم تو به بهشت بروند. اما اگر به گونه‌ی دیگری با من رفتار می‌کنی، مسئلت می‌کنم که مرا از جایی به دوزخ بفرستی که کسی مرا نبیند تا دشمنانم خوشحال نباشند.

فرمود: ای مردم! من مانند یک انسان غرق شده‌ام. گاهی امید رهایی ام فراوان است و گاهی نیز می‌ترسم که هلاک گردم.

- می فرمود: چگونه نباید از آن دو دشمن بترسیم که از ما دور نمی شوند. یعنی نفس و شیطان.
- می فرمود: آگاه باشید و بدانید که هر کس با ظالم و قدرتمند دنیوی درگیر شود، مال و دارایی دنیوی را از دست می دهد. اما کسی که با صالحان مخالفت کند، زیان فراوانی می بیند و حتی احتمال دارد که ایمان خود را از دست بدهد.
- می فرمود: انسان سخاوتمند هم سر کیسه پول او و هم دستش گشاد است. دروازه بهشت نیز برای او گشاد است. اما انسان بخیل، سر کیسه و دستش بسته است. دروازه بهشت نیز برای او بسته است. نعوذ بالله.
- می فرمود: روزی با لبخند فرمود: با دست خالی نزد چهار نفر نروید:
 ۱. اگر از سفر برگشتید، با دست خالی برنگردید.
 ۲. اگر نزد بیمار می روید با دست خالی نروید.
 ۳. اگر نزد ملا و شیخ می روید با دست خالی نروید.
 ۴. اگر نزد ظالم می روید، با دست خالی نروید.
- یک بار هم فرمود: چگونه از خدا نمی ترسید؛ در حالی که حبیب الله،^۱ خلیل الله،^۲ کلیم الله،^۳ و روح الله^۴ از خدا ترسیده اند.
- عرض کردند: معمولاً دوست، بدی و آلودگی را از دوست خود دور می سازد. انسان مسلمان نیز دوست خدا است. چرا خداوند بزرگ اجازه می دهد مسلمانان به خاطر گناه آلوده شوند.
- در جواب فرمود: این امر بدون حکمت نیست. زیرا اگر انسان دچار گناه شود و توبه کند و خداوند او را عفو کند، گرم خداوند آشکار می شود و آن بنده ی خدا نیز از

۱. لقب حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم

۲. لقب حضرت ابراهیم علیہ السلام

۳. لقب حضرت موسی علیہ السلام

۴. لقب حضرت عیسی علیہ السلام

عبادت لذت بیشتری می‌برد.

- عرض کردند: اگر روزی هر کس مشخص شده است، چرا مردم از خداوند درخواست و مسئلت می‌کنند؟

گفت: تا شرافت انسان نمایان گردد. خداوند بزرگ در حدیث قدسی^۱ فرموده است:

«لَوْ أَعْطَيْتَكَ مِنْ غَيْرِ مَسْئَلَةٍ لَمْ يَظْهَرْ كَمَالُ شَرَفِكَ، فَأَمَرْتُكَ بِالْدُّعَاءِ لِتَدْعُوَنِي فَأُجِيبُكَ»

اگر بدون درخواست به تو عطا می‌کردم، کمال شرف تو نمایان نمی‌گشت.

لذا به تو امر کرده‌ام که دعا کنی و من نیز دعای تو را بپذیرم.

- کسی که از غیر خدا درخواست کند، مانند کسی است که بر روی برف خانه‌ای بنا کند.

۱. حدیث قدسی کلامی است که به باور مسلمانان از سوی خدا بدون هدف اعجاز به حضرت محمد ﷺ وحی شده است. حدیث قدسی کلامی است که پیامبر اکرم ﷺ آن را از خداوند نقل می‌کند، به آن حدیث ربانی و حدیث الهی نیز می‌گویند. در این احادیث، معنی و مضمون از خداوند و الفاظ از پیامبر اکرم ﷺ است؛ مضمون مورد نظر ممکن است به واسطه فرشته و یا الهام و یا القا در خواب به پیامبر اکرم ﷺ منتقل شده باشد. این احادیث معمولاً با کلماتی مانند «قال الله» یا «يقول الله» شروع می‌شوند. حدیث قدسی با قرآن تفاوت دارد؛ زیرا قرآن از لحاظ مفهوم و لفظ از جانب خداوند (ج) است ولی حدیث قدسی فقط مضمونش از جانب خداوند است، در جنبه‌های مربوط به معجزه بودن یا بعضی از مفاهیم نیز بین قرآن و حدیث قدسی تفاوت وجود دارد. اقوالی که به پیامبران گذشته علیه السلام منسوب است نیز در جمع احادیث قدسی قرار می‌گیرند، و در برخی روایات، این احادیث از انبیای سابق علیه السلام نقل شده‌اند. مضمون احادیث قدسی بیشتر اخلاقی و عرفانی است.

مهم‌ترین بحث و اختلاف نظر درباره این احادیث، حیانی بودن یا نبودن الفاظ آنهاست. بیشتر این احادیث از پیامبر اکرم ﷺ به واسطه حضرت انس بن مالک، حضرت ابوهریره، حضرت ابن عباس و حضرت علی علیه السلام نقل شده‌اند.

- بارها این شعر را با خود زمزمه می کرد و می فرمود:

مُصَاحِبَةُ الْغَرِيبِ مَعَ الْغَرِيبِ كَمَنْ بَنَى الْبِنَاءَ عَلَى الثَّلُوجِ
فَذَابَ الثَّلَاجُ وَانْهَدَمَ الْبِنَاءُ وَقَدْ عَزَمَ الْغَرِيبُ عَلَى الْخُرُوجِ

ترجمه: ۱) همنشینی انسان غریب با یک غریب دیگر، مانند کسی است که بر روی برف خانه ای بسازد. ۲) در این صورت، برف ذوب می شود و خانه از بین می رود، در حالی که فرد غریب تصمیم گرفته است که خارج شود.

- نزد انسان صالح رفت و آمد کنید؛ زیرا حضرت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرموده است: خداوند متعال از امت من مواظبت می کند؛ اگر یکی از این سه امر را انجام دهند:

۱. تا انسان صالح در میان آنها وجود دارد، نزد افراد بد خود نروند.

۲. تا صالحان وجود دارند، افراد بد را بزرگ خود نسازند.

۳. تا صالحان وجود دارند نزد حاکمان ظالم نروند.

اما اگر چنین نکنند، یک لقمه نان آسوده از گلویشان پایین نمی رود.

هنگامی که بیمار شد، مردم فراوانی در محضرش بودند. فرمود: پیدا است این بار

شما را تنها می گذارم. این چهار وصیت من را بپذیرید:

۱. از فرمان جانشین من سرپیچی نکنید.

۲. بر درس قرآن استمرار داشته باشید.

۳. به غربا، رسیدگی فراوان بکنید.

۴. با هم دیگر خوب باشید.

نقل است که دفتری داشت که در آن نام همه ی دوستان و مریدان خود را نوشته بود. وصیت کرد که وقتی مُرد آن را درون قبرش بگذارند. در سال ۴۲۶ هجری درگذشت و آن دفتر را درون قبرش گذاشتند. فردی در خواب او را دید و گفت: خداوند بزرگ با تو چه کرد؟

در جواب فرمود: اولین خلعت من آن بود که خداوند بزرگ با کرم خود همه ی افرادی را که نامشان در آن دفتر بود، آنها را بخشید و عفو کرد.

آنچه گذشت مختصری از زندگی و سخنان شیخ کازرونی رحمۃ اللہ علیہ بود. امیدوارم
خداوند بزرگ از همه‌ی ما درگذرد،
ما را بیامرزد
و از شر شیطان و بلا و مصیبت دنیا محفوظ بدارد. آمین.

والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته

حضرت شیخ ابراهیم خواص رحمته الله

بسم الله الرحمن الرحيم

لِلَّهِ حَمْدٌ كَذُكَاةٍ مُّشْرِقٍ لِّلْحِظَاتِ زَمَنِ مُّسْتَغْرِقٍ
وَصَلَوَاتٌ تَمَلُّ الْكَوْنَ عَلَى مُحَمَّدٍ خَيْرِ نَّبِيٍّ أَرْسَلَا
وَالِهِ وَصَحْبِهِ النُّجُومِ مَنَاهِلِ الْحِكْمِ وَالْعُلُومِ^۱

مسلمانان! بیایید بار دیگر در میان باغ و بوستان اولیا گشت و گذاری کنیم و امروز بار بنه‌ی خود را به محفل و مجلس شیخ ابراهیم خواص رحمته الله ببریم که در روزگار خود سالک بادیه‌ی تجرید، نقطه‌ی دایره‌ی توحید، محتشم علم و عمل، محترم حکم ازل، ماه تابان طریقت، ستاره‌ی درخشان شریعت، دارای تألیف و تصنیف، و همراه و دوست شیخ جنید و شیخ نوری رحمته الله، بسیار با ورع و تقوا بود، و تنها بر خدا توکل داشت.

پس، در چند لحظه‌ی آینده، بسیار با ادب به زندگی، سرگذشت، کرامات و سخنان زیبایش گوش فرا دهیم و از آنها پند و اندرز بگیریم.

شیخ ابراهیم خواص رحمته الله، یکی از خاصان آستان الهی، یگانه‌ی روزگار خود، در پناه بردن به خدا بسیار بزرگ و بزرگوار بود.

علما بسیار او را مدح کرده و از او به عنوان «رئیس المتوکلین» نام برده‌اند. شیخ ابراهیم خواص رحمته الله در اصل، اهل بغداد بود. امور عجیب و غریب فراوانی را مشاهده کرده، کشف و کرامات فراوانی را نشان داده و دارای ذکاوت و فراست بوده است.

۱. حضرت شیخ معروف نوده‌ی رحمته الله.

بنا به نقل راوی: بارها حضرت خضر علیه السلام را دیده است. اما یک بار حضرت خضر علیه السلام از او درخواست همراهی می کند و او نمی پذیرد و می گوید: مبادا به خاطر رفاقت، توکل من دچار ضرر گردد و غیر خداوند متعال در دلم جا بگیرد.

با وجود این همه توکل و اعتماد به خداوند بزرگ، او همیشه نخ، سوزن، آب، تکه ای پارچه، انبر، ظرف آب، و کیسه ای مخصوص نگهداری دوغ و ماست با خود داشت و می فرمود: این ابزارها زیانی به توکل نمی زنند.

شیخ دینوری رحمته الله فرموده است: یک شب در مسجد خوابیدم. در خواب به من گفته شد: ای دینوری! اگر دوست داری که یکی از اولیای خداوند را ببینی، از آن تپه بالا برو تا او را مشاهده کنی.

می فرمود: هنگامی که بیدار شدم، از مسجد بیرون آمدم. دیدم که برف می بارد. به جایی رفتم که در خواب به من نشان داده شده بود. دیدم که شیخ ابراهیم خواص رحمته الله چهار زانو نشسته و برف سر و صورت او را سفید کرده است. با این حال، باز هم عرق از سر و صورتش می چکید. عرض کردم: ای شیخ ابراهیم رحمته الله! این چه حالی است و این مقام را چگونه به دست آورده ای؟

گفت: ای دینوری! این مقام را به وسیله خدمتگزاری به درویش و فقرا و مساکین به دست آورده ام.

شیخ ابراهیم خواص رحمته الله، بیشتر عمر خود را در سیر و سیاحت و سفر حج، سپری کرده است. او به شدت به خدا توکل داشته و می فرمود: یک بار در صحرای حجاز خانمی را دیدم که در اوج سُکر^۱ بود. سر خود را برهنه ساخته بود، و عاشق الهی بود. گفتم: ای خواهر! سر خود را بپوشان.

گفت: ای ابراهیم خواص رحمته الله! تو چشم خود را بپوشان و نظر نکن.

گفتم: من عاشقم و عاشق از معشوق خود، نظر بر نمی گیرد. اما این بار بدون اختیار، نظرم بر تو افتاد.

در جواب فرمود: من نیز مستم و مست نیز سر خود را نمی پوشاند.

گفتم: مست کدام میخانه ای؟

عصبانی شد و گفت: ای ابراهیم خواص رحمۃ اللہ علیہ! آیا این امر را از من بعید می دانی؟

مگر در دنیا و آخرت غیر از شرابخانه ای خدا جای دیگری وجود دارد؟

این بار به او گفتم: دوست دارم، همسر من شوی.

گفت: ای ابراهیم خواص رحمۃ اللہ علیہ! پیدا است که هنوز خامی و کامل نشده ای. من از آن

زنانی نیستم که در جست و جوی «مرد» باشم، من در جست و جوی «فرد»^۱م؟

یکی از صالحان فرموده است: روزی عرض کردم: قربان! حقیقت ایمان کامل و

علامت و نشانه ای آن کدام است؟

در جواب فرمود: اکنون جواب این سؤال را نمی دهم. چون هر چیزی که بگویم،

فقط حرف و سخن است. پاسخ این سؤال باید با عمل داده شود. فرمود: من تصمیم

گرفته ام که به زیارت خانه ای خدا بروم. بیا با هم به زیارت برویم تا پاسخ سؤال خود را

به دست بیاوری.

گفت: در محضر شیخ ابراهیم خواص رحمۃ اللہ علیہ به زیارت رفتم. هر روز دو قرص نان را

می آوردم. یکی را به من می داد و دیگری را برای خود نگه می داشت. در بیابان با

سوارکاری سالخورده ملاقات کردیم. وقتی شیخ ابراهیم خواص رحمۃ اللہ علیہ را دید از اسب

خود پایین آمد و با شیخ ابراهیم خواص رحمۃ اللہ علیہ یکدیگر را در آغوش گرفتند، با یکدیگر

روبوسی کردند و مدتی با هم به گفت و گو پرداختند. سپس آن پیرمرد سوار بر اسب

شد و رفت.

گفتم: آن مرد چه کسی بود؟

فرمود: این پاسخ سؤال تو درباره ی حقیقت ایمان بود!

گفتم: چگونه؟

فرمود: او حضرت خضر علیه السلام بود. آمد و از من درخواست رفاقت کرد. اما من

۱. منظور خداوند یکتای بی همتا است.

نپذیرفتم و از این امر ترسیدم که در این سفر به او تکیه کنم و این امر به توکل من ضرر بزند. فرمود: این است حقیقت ایمان و این است ایمان حضرت ابراهیم حضرت خلیل الله ﷺ که در میان آتش نمرود،^۱ حضرت جبرئیل ﷺ نزد او رفت و گفت: چه درخواستی داری تا انجام دهم. در جواب فرمود: کسی که این ماجرا را بر من جاری ساخته از حال وضع من آگاه است. خود او و به فریادم می‌رسد. کاری با تو ندارم.

• می‌فرماید: یک بار به تنهایی از جایی می‌گذشتم. به شدت تشنه بودم. از تشنگی از حال رفتم و حواسم به خودم نبود. وقتی به هوش آمدم دیدم که مردی خوش سیما سوار بر یک اسب اصیل، بالای سر من ایستاده و به من آب می‌دهد. وقتی سر حال آمدم گفتم: بیا کمک کنم که سوار اسب شوی. من نیز به حجاز می‌روم. من نیز سوار شدم. در هنگام چاشت گفتم: بنگر ببین کجا را می‌بینی. وقتی نگاه کردم، شهر مدینه نمایان بود. گفتم: مدینه‌ی حضرت رسول اکرم ﷺ است. گفتم: پس خدا حافظ. پیاده شو و سلام من را به محضر حضرت پیامبر ﷺ برسان. من نیز پیاده شدم. آن مرد از چشم من نهان گشت. بار دیگر فرمود: یک بار کنار چشمه‌ای رفتم تا آب بخورم. اما این کار را نکردم. نگاه کردم که شیری بزرگ آنجا آمد و به من نگاه کرد و به من حمله‌ور شد. چاره‌ای برایم باقی نماند و تسلیم قضا و قدر شدم. وقتی نزدیک شدم دیدم که لنگان لنگان حرکت می‌کند. آمد و کنار من خود را بر زمین زد و به آه و ناله پرداخت. بسیار تعجب کردم. وقتی دقت کردم، دیدم که دست او تاوّل زده است. با یک چوب نوک تیزی آن را سوراخ کردم و خونابه‌ی درون آن بیرون آمد. تکه پارچه‌ی را روی آن بستم. برخاست و رفت. دیری نگذشت که برگشت. دو سه توله شیر نیز با او بود. مدتی دور و بر من چرخیدند و دم خود را تکان دادند و رفتند. بسیار تعجب کردم!

• فرمود: یک بار دیگر به زیارت کعبه می‌رفتم. چیزی با خود نداشتم. فقط با توکل به خدا به حرکت افتادم. پسری جوان مرا صدا زد و گفت: آیا اجازه می‌دهی، با تو همراه شوم؟ وقتی سؤال کردم، فهمیدم که مسیحی است. گفتم: جایی که من می‌روم به تو

۱. پادشاه بی‌اعتقاد دوران حضرت ابراهیم ﷺ

اجازہی ورود نمی‌دهند.

گفت: به هر صورت، من با شما می‌آیم. امیدوارم که بی‌سود نباشد.
می‌فرمود: چند روزی که با هم حرکت کردیم، به من نگاه کرد و گفت: ای مسلمان!
دعا کن که خداوند چیزی را برای ما نفرستد. بسیار گرسنه‌ام. من نیز به آسمان رو کردم
و گفتم: ای خداوند بزرگ! تو را به جایگاه حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم قسم می‌دهم که مرا در
حضور آن مسیحی، شرمندہ نکن و غذایی را برای ما نفرست. به فرمان خدا فردی پیدا
شد که برای ما نان، آب، و ماست آورد. آنها را صرف کردیم و به راه خود ادامه دادیم.
روزی به آن پسر گفتم. تو نیز دعایی بکن تا خداوند برای ما چیزی نفرستد.
او نیز به آسمان رو کرد و چند دعایی خواند. دیری نپایید که خداوند بزرگ خوراکی
بیشتر از قبل را برای ما فرستاد و گفت:

بیا بخور.

می‌فرمود: از شرمندگی گفتم: نمی‌خورم. چون فکر می‌کردم دعای او مستجاب
نمی‌شود. اما او برخاست و با روی خوش دست مرا گرفت و گفت بیا بخور. دو مژده
هم به تو می‌دهم.

گفتم: تا آن دو مژده را به من ندهی، نمی‌خورم.
گفت: مژده‌ی اول اینکه، شهادتین را به من بیاموز تا مسلمان شوم و زنا را خود را دور
بیندازم.

من نیز گفتم: بگو: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله.
گفت: مژده‌ی دوم نیز این است که در دعای خود گفتم: خدایا! اگر دین این مرد
درست است، برای ما روزی‌ای نفرست. خداوند نیز به برکت وجود تو این روزی را
برای ما فرستاد.

فرمود: آن پسر به مکه آمد و تا هنگام وفات در مکه باقی ماند.
به نقل راوی: یک بار حضرت ابراهیم خواص رحمۃ اللہ علیہ با چند نفر از بزرگان تصوف در
شهر بغداد در یک مجلس نشسته بود. یک پسر جوان نورانی، خوشبو و خوشرو نزد
آنان آمد.

شیخ ابراهیم خواص رحمۃ اللہ علیہ خطاب به مردم، فرمود: این پسر جوان زیارو، مسلمان نیست؛ یهودی است. وقتی آمد، شیخ ابراهیم خواص رحمۃ اللہ علیہ، برخاست و رفت. آن پسر صدای سخن مردم را شنید که درباره‌ی او حرف می‌زدند. لذا به دنبال شیخ ابراهیم خواص رحمۃ اللہ علیہ راه افتاد. اما به سرعت برگشت و گفت: ای مردم! من که آمدم، شیخ ابراهیم خواص رحمۃ اللہ علیہ چه سخنی گفت؟ چرا برخاست و رفت؟ گفتند: گفت: آن پسر مسلمان نیست، یهودی است.

وقتی که آن پسر این سخن را از مردم شنید، دوباره به دنبال شیخ ابراهیم خواص رحمۃ اللہ علیہ رفت، دست شیخ ابراهیم رحمۃ اللہ علیہ را بوسید و مسلمان شد. مردم به شدت تعجب کردند. لذا گفتند: چه چیزی را مشاهده کردی که این گونه دست شیخ ابراهیم خواص رحمۃ اللہ علیہ را گرفتی و مسلمان شدی؟

در جواب گفت: حضرت موسی علیہ السلام فرموده است: انسان صادق، دارای فراست است. همین که شما را دیدم، با خود گفتم: این جمع را امتحان کنم. اگر من را بشناسند، حقیقتاً مسلمان‌اند و دینشان بر حق است. حال که شیخ ابراهیم خواص رحمۃ اللہ علیہ مرا شناخت، دریافتم که یک انسان الهی است و ایمان آوردم. آن پسر سرانجام به یکی از مریدان خوب شیخ ابراهیم خواص رحمۃ اللہ علیہ تبدیل شد.

شیخ ابراهیم خواص رحمۃ اللہ علیہ اندرزهای ارزشمندی را برای ما به یادگار گذاشته است. برای نمونه گفته است:

- هر کس که صبر پیشه نکند، پیروز نمی‌گردد؛ زیرا هر کس که دنیا را روی سر خود نگذارد، قیامت به او نمی‌خندد. یعنی اگر صبور نباشد، در قیامت خوشی نمی‌بیند.
- عالم کسی نیست که اطلاعات زیادی داشته باشد، ولی به علم خود عمل نکند.
- عالم کسی است که به علم، عمل کند و پیرو سنت حضرت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم باشد؛ هر چند که اطلاعات اندکی هم داشته باشد.
- به او گفته شد: ورع چیست؟ و فرد اهل ورع کیست؟ گفت: وارع کسی است که همیشه حق را بگوید و هنگام قضا و قدر یا در حالت عصبانی و خشم و غضب تنها رضایت خداوند را مد نظر داشته باشد.

- خواهش می‌کنم که به کسب و کار بپردازید و تلاش کنید و منتظر دیگران نباشید. زیرا هر مغازه‌دار و تاجری که سرمایه‌اش از مردم باشد، به عنوان مفلس به شمار می‌آید و کسی که به امید کاسه‌ی غذای همسایه باشد، همواره گرسنه خواهد بود.
- یک بار در وعظ خود فرمود: «دواءُ القلب خمسة اشیاء: قَرَأَةُ الْقُرْآنِ وَخَلَاءُ الْبَطْنِ وَقِيَامُ اللَّيْلِ وَالتَّضَرُّعُ عِنْدَ السَّحَرِ وَجُلُوسَةُ الصَّالِحِينَ» داروی قلب پنج چیز است و هر کسی این پنج چیز را انجام بدهد از مریضی قلب، بغض، حسد، کبر، نفاق، نجات پیدا می‌کند.

۱. قرائت قرآن با تدبّر

۲. خالی بودن شکم و کم‌خوری

۳. شب زنده‌داری و دعا

۴. تضرع در هنگام سحر

۵. همنشینی با صالحان

- فرمود: تا امر و فرمان خداوند متعال در نزد شما عزیز و محبوب باشد، هم نزد خدا و هم نزد بندگان عزیز و محبوبید.
- می‌فرمود: مسلمانان! شیطان اکثراً با دو طناب انسان را بر زمین می‌زند و می‌بندد. مواظب باشید، اسیر این دو دام نشوید.

۱. ترس از فقر ۲. طمع

شیطان غالباً با این دو دام انسان را می‌ترساند و دچار درد، بلا، مصیبت، گناه، و حرام‌خوری می‌سازد.

- می‌فرمود: علامت و نشانه‌ی انسان خوب، به ویژه کسانی که طالب مقام درویشی و تصوف‌اند، دوازده خصلت است:

۱. به وعده و وعید خداوند ایمان داشته باشند.

۲. به مردم چشم نداشته باشند.

۳. شیطان را دشمن خود بدانند.

۴. هرگز از حق منحرف نشوند.
۵. نسبت به مردم دلسوز باشند.
۶. آزار و اذیت مردم را بپذیرند و فوراً عصبانی نشوند.
۷. در هنگام درگیری و دعوا میان مردم، به ایجاد صلح و آشتی میان آنها پردازند.
۸. خود را بزرگ نپندارند و تواضع داشته باشند.
۹. بیشتر از مردم به عبادت پردازند.
۱۰. غالباً دارای طهارت و وضو باشند.
۱۱. باید در هر حال، اعم از توانگری، فقر، شادی، و یا بیماری به قسمت الهی راضی باشند. اگر سرمایه‌ی آنان در دنیا فقط فقر باشد، بسیار راضی باشند. در غیر این صورت، صوفی و درویش حقیقی نیستند.
- هرگونه برکت، علم و حکمت از آسمان نازل می‌شود (یعنی از جانب خداوند است) اما وارد قلبی نمی‌شود که دنیا پرست باشد یا امروز غم فردا بخورد یا سخن چینی کند، یا نسبت به برادر مسلمان خود حسودی کند.
- در سخنی چقدر خوب فرموده‌اند: هر اندازه علم و دانایی وجود دارد در دو کلمه خلاصه می‌شود:
۱. آنچه خداوند بزرگ برای تو واجب نکرده، خود را به آن مشغول نساز.
۲. آنچه که خداوند بزرگ بر تو واجب کرده است، ترک نکن.
- فرمود: هر کس که به کسب و کار و تلاش پردازد و همواره چشم انتظار مردم باشد و با امید خدا به کسب و کار پردازد، خداوند بزرگ او را در نظر مردم خوار می‌کند و طمع بیشتری را در دل او ایجاد می‌کند تا مردم بیشتر از او متنفر شوند.
- می‌گویند: یک بار دچار جذبه (سُکر) شده بود. بر سر و صورت خود می‌زد و می‌گفت: ای بنده‌ی گناهکار! چرا اندکی از خواب غفلت بیدار نمی‌گردی؟ خداوند بزرگ که همیشه تو را می‌بیند. تو هم او را در نظر داشته باش.
- یک بار به او گفته شد: رزق و روزی شما از کجا می‌رسد؟

در جواب فرمود: از طرف کسی که روزی جنین موجود در شکم مادر و همهی پرندگان موجود در دشت و صحرا را می‌فرستد. پیدا است که شما از این آیهی سورهی طلاق اطلاع ندارید که خداوند بزرگ فرموده است:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾^۱

و هر کس که از خداوند پروا ﴿﴾ و پارسایی پیشه ﴿﴾ کند، ﴿﴾ خداوند ﴿﴾ برای

او بیرونشدهی بگذارد. * و او را از جایی که گمان نمی‌برد، روزی رساند.

• شیخ ابراهیم خواص رحمۃ اللہ علیہ روزی در مسجد شهر ری^۲ برای غسل درون حوض مسجد رفت. درون حوض در سال ۲۹۱ هجری درگذشت همهی مردم شهر ری به تشییع جنازه‌اش رفتند و او را دفن کردند.

پس از مدتی، یکی از صالحان او را در خواب دید و گفت: خداوند بزرگ پس از مرگ با تو چگونه رفتار کرد؟ در جواب گفت: من راه توکل را در پیش گرفته بودم. اما به خاطر وضوی دایمی جایگاه خوبی دارم. به من گفته شد: این مقام را به خاطر وضوی همیشگی به دست آوردی؛ زیرا با پاکی، به آستان الهی بازگشتی.

آنچه گذشت، مختصری از زندگی و سخنان شیخ ابراهیم خواص رحمۃ اللہ علیہ بود. امیدوارم در ظاهر و باطن به انسان صالح خداشناس و بزرگ را نظر داشته باشید و مانند او از هر گونه بدی پرهیز کنید تا خداوند بزرگ مانند او به ما نیز جایگاه خوب عطا کند.

خدایا! ما را بیمارز.

ما را از زنگار گناه، حسادت، و بخل پاک کن.

۱. سورهی طلاق، آیات ۲ - ۳.

۲. ری از کهن‌ترین شهرهای ایران است. تاریخ پیدایش ری به زمان اقوام آریایی می‌رسد و ری از تمام شهرهای ماد بزرگتر بود. ری در لغت به معنای شهر سلطنتی است. ساکن و اهل ری را رازی می‌نامند. این شهر در دوره‌ای پایتخت ایران بوده است.

ما را با صالحان و خوبان حشر کن.
ما را از بلا و مصیبت دنیا و قیامت حفظ کن. آمین.

والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته

حضرت شیخ ابوالقاسم نصرآبادی رحمته الله

بسم الله الرحمن الرحيم

أَبْهَى حَلَى الْقَالِ وَالْكَلَامِ حَمْدُ الْإِلَهِ الْوَاحِدِ الْعَلَّامِ
وَالصَّلَوَاتُ وَالتَّحِيَّاتُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ خَيْرِ الْمَلَائِكَةِ
وَصَحْبِهِ ذَوِي الْعَقَائِدِ الَّتِي عَنِ الشُّكُوكِ قَدْ صَفَتْ بِالصُّحْبَةِ^۱

برادران و خواهران مسلمان، بیاید مانند روزهای گذشته، در چند لحظه‌ی آینده‌ی عمر خویش، دست از کار و تلاش دنیا برداریم و به محضر یکی از صالحان و اولیای خداوند برویم و با گوش سپردن به سیره و سرگذشت و اندرزهایش، پند و عبرت بگیریم و دل و درون خود را از زنگار گناه پاکیزه سازیم.

این بار کاروان خود را به محضر کسی می‌بریم که در روزگار خود دانای عشق و معرفت، دریای کشف و کرامت، دارای علم و شریعت، کشتیان دریای طریقت، سوخته‌ی آتش عشق خداشناسی، شیدای خلوت‌خانه‌ی اسرار، و استاد عابدان آزاده بود. این بنده‌ی عالم آزادی، جناب حضرت شیخ ابوالقاسم نصرآبادی رحمته الله است.

شیخ ابوالقاسم نصرآبادی رحمته الله در اصل، اهل نیشابور بود. شخصیتی بسیار دانا و بزرگوار بود. دارای رتبه و مقام، و به شهادت مردم هم‌روزگار خود، یگانه‌ی اولاد حضرت آدم علیه السلام در آن روزگار، و پس از شیخ شبلی رحمته الله، پیشوای مردم خراسان بود. اجازه و خرقه‌ی ارشاد را از شیخ ابوبکر شبلی رحمته الله گرفت. محضر

۱. حضرت شیخ معروف نوده‌ی رحمته الله.

بسیاری از مشایخ را درک کرد. نظیر: شیخ شبلی، شیخ ابوعلی رودباری،^۱ شیخ ابو محمد مرتعش رحمته الله،^۲ و چندین انسان صالح و بزرگ دیگر. در میان علمای متأخر کسی مقام و مرتبه‌ی او را نداشت. در ورع و تقوا بی‌همتا، در شور و جذبه و عشق دیوانه،^۳ و در کشف و کرامات دُرّانه بود. به ویژه آنکه به قدری عاشق

۱. شیخ ابوعلی رودباری، نامش احمد و پدر وی محمد بن ابوالقاسم رحمته الله است. وی اصالتاً اهل رودبار اصفهان بوده ولی نشو و نما یافته‌ی بغداد است. در علم ادب شاگرد شیخ ثعلب رحمته الله و در حدیث شاگرد شیخ ابراهیم الجری رحمته الله و در فقه شاگرد شیخ ابوالعباس بن سریق رحمته الله و در طریقت مرید شیخ جنید بغدادی رحمته الله بوده است. شیخ رودباری رحمته الله با بسیاری از مشایخ وقت صحبت داشته است؛ از جمله شیخ ابوالحسن نوری و شیخ ابو حمزه خراسانی رحمته الله و شیخ ابو حجره محمد بن ابراهیم بغدادی رحمته الله و ابوبکر قطیفی و شیخ ابو عمرو دمشقی رحمته الله. تربیت کلی و کمال معنوی وی توسط شیخ جنید رحمته الله بغدادی صورت گرفت و از طرف شیخ جنید رحمته الله به جانشینی وی انتخاب گردید. مدّتی در بغداد به هدایت و ارشاد عباد مشغول و آخر عمر به مصر عزیمت نمود و در آن سرزمین بین سنوات سیصد و بیست تا سیصد و بیست و سه درگذشت. مدت قطبیت وی حدود بیست و چهار سال بوده است. شیخ ابوعلی رودباری رحمته الله مرشد معنوی شیخ ابوعلی کاتب رحمته الله بود و وی را به عنوان جانشین و قطب بعد از خود انتخاب نمود.

۲. امام ابو محمد نیشابوری ملقب به مرتعش رحمته الله، عارف و صوفی اهل نیشابور در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری قمری بوده است. مرتعش از حیره (نیشابور) قدیم بود و بعدها در شهر بغداد ساکن شد و در مسجد شونیزیه امام جماعت بود. تاریخ تولد او مشخص نیست. او بسیار سفر کرد و با افراد و مشایخ معروفی از جمله شیخ ابراهیم قصار در شهر رقه، شیخ ابو حفص حداد رحمته الله، شیخ ابو عثمان حیری رحمته الله و شیخ جنید بغدادی رحمته الله دیدار و مصاحبت داشت. بنابر گفته خود امام مرتعش رحمته الله، استادش در تصوف شیخ جنید رحمته الله، در علم فقه شیخ ابوالعباس رحمته الله سریق، در ادب شیخ ثعالبی رحمته الله و در علم حدیث شیخ ابراهیم حربی رحمته الله بوده است. شیخ مرتعش نیشابوری رحمته الله به سبب سفرها و مجاهدات و ریاضت‌های فراوان و خصوصاً کلمات قصار و نکات صوفیانه اش مشهور بود.

۳. شیدا، شیفته، واله.

جمال الهی بود که اکثر اوقات بیهوش می‌گشت و مجنون‌وار، به پایکوبی می‌پرداخت. از کسی پروایی نداشت. به قدری در شوق و محبت سوخته بود که یک بار در حالت جذبه و سُکر، شلواری را بر کمر خود بست و بر گرد آتشکده‌ی زرتشتیان به طواف و چرخش پرداخت.

به او گفته شد: یا شیخ! این چه حالی است؟ چرا این کار را می‌کنی؟ چنین کاری شایسته‌ی شما نیست؟ در جواب یاهویی سرداد و فرمود: سرگردان شده‌ام، نمی‌دانم چه کاری انجام دهم. دور کعبه بی‌حد طواف کردم، اما او را ندیدم. اکنون از روی ناچاری به اینجا آمده‌ام و در پی او می‌گردم. شاید به هر طریقی بویی از او را احساس کنم.

یک بار دیگر، در حالت جذبه و سُکر پیش یک یهودی رفت و گفت: نیم دینار به من بده تا با آن آبجویی بخرم. آن یهودی او را نشناخت. عصبانی شد و گفت: برو، جلوی مغازه‌ام را خلوت کن. رفت و دوباره برگشت و فرمود: پول را بده تا آن را بخرم. مرد یهودی دوباره عصبانی شد و فرمود: برو، اذیت نکن. رفت و پس از چندی دوباره برگشت و آن پول را درخواست کرد. مرد یهودی نیز هر بار به گونه‌ای عصبانی می‌شد و او را بیرون می‌راند. اما شیخ نصرآبادی رحمۃ اللہ علیہ ذره‌ای عصبانی نمی‌شد و به روی خود نمی‌آورد.

یک بار دیگر، برگشت. مرد یهودی این بار به قدری عصبانی شد که گفت: من نمی‌دانم که تو چگونه مردی هستی که برای نیم دینار التماس می‌کنی و این همه تحقیر و زجر را تحمل می‌کنی و اصلاً برای این امر اهمیتی قائل نمی‌شوی؟!

شیخ نصرآبادی رحمۃ اللہ علیہ بسیار به آرامی به آن یهودی رو کرد و فرمود: ای یهودی! این مقدار برای درویشان چیزی نیست. آنها برای رسیدن به هدف خود چنان بارهایی را بر دوش می‌گیرند که کوه هم توان آن را ندارد.

چهره‌ی مرد یهودی دگرگون شد و از دست شیخ نصرآبادی رحمۃ اللہ علیہ تعجب کرد و به گریه افتاد و بر دست و پای شیخ نصرآبادی رحمۃ اللہ علیہ افتاد و گفت: واقعاً ایمان تو برایم

مشخص شد. این است ایمان راستین و استقامتی که خداوند بزرگ به پیامبران علیهم السلام و بندگان خویش امر کرده است که بر آن استمرار داشته باشند.

شیخ نصرآبادی رحمته الله خود را به آن یهودی معرفی کرد. یهودی نیز بر دست شیخ نصرآبادی رحمته الله شهادتین را ذکر کرد و مسلمان شد و به یکی از مریدان خوب شیخ ابوالقاسم رحمته الله تبدیل گشت.

شیخ نصرآبادی رحمته الله در آن روز خطاب به مردم فرمود: ای مردم! انسان با ایمان نباید تنها به دنبال آسایش خود باشد، بلکه باید برای هدایت افراد دور از ایمان یا دارای ایمان ضعیف، تلاش کند. زیرا دانایان فرموده‌اند:

«الرَّاحَةُ ظَرْفٌ مَمْلُوءٌ مِنَ الْعِتَابِ»

«آسایش، ظرفی است پر از سرزنش و نکوهش.»

شیخ ابوالقاسم نصرآبادی رحمته الله در برابر حق بسیار عجیب بود. حاضر جواب بود، ناحقی و بی ادبی را از کسی نمی پذیرفت. یک بار در حرم مکه، در حال طواف بود، عده‌ای دیگر نیز در حال طواف بودند. اما بسیاری از آنها در هنگام طواف سخن می گفتند و به معنای طواف توجهی نداشتند. شیخ نصرآبادی رحمته الله که این صحنه را دید، نتوانست خود را کنترل کند و فوراً رفت و مقداری هیزم آورد و در محوطه‌ی حرم آتشی را روشن کرد.

مردم گفتند: ای شیخ نصرآبادی رحمته الله این چه کاری است دارید انجام می دهید؟ چرا این چوب و آتش را به محوطه‌ی حرم آورده‌ای؟

در جواب فرمود: می خواهم کعبه را آتش بزنم. تا کسانی که از خدا غافل اند و در حضور خدا، از محضر او غافل مانده‌اند، آنها را آگاه سازم تا به خدا رو بیاورند.

مردم نیز هوشیار شدند و گفتند: واقعاً حق با تو است. ما بسیار بی ادبانه به طواف پرداختیم. خداوند پدر و مادرت را مورد رحمت قرار دهد که ما را هوشیار کردی!

همان گونه که پیش تر بیان شد شیخ ابوالقاسم نصرآبادی رحمته الله، خرقة‌ی ارشاد را از شیخ شبلی رحمته الله گرفت. (پس از او سلسله‌ی خرقة به ترتیب ذیل است): شیخ شبلی،

از شیخ جنید بغدادی، از شیخ سرّی سقطی، از شیخ معروف کرخی، از شیخ داود طایی، از شیخ حبیب عجمی راعی رحمۃ اللہ علیہ.

در آخر عمر، شیخ ابوالقاسم نصرآبادی رحمۃ اللہ علیہ، تا هنگام وفات در حرم مکه باقی ماند و به وعظ و عبادت پرداخت. او به اندازه‌ای محبوب بود که در پیشگاه خداوند نیز ناز می‌کرد و مقام مسلمان راستین را نمایان می‌کرد و می‌فرمود: اگر انسان از فرمان خداوند سرپیچی نکند، و واقعاً مسلمان باشد، از هر چیز دیگری بزرگ‌تر است.

روزی در حرم کعبه نشسته بود. نسیمی خوش، پرده‌ی کعبه را به جنبش و تکان درآورده بود و این طرف و آن طرف می‌برد. شیخ نصرآبادی رحمۃ اللہ علیہ که این حالت را مشاهده کرد، احساساتش تحریک شد، نعره‌ای زد و به شعرخوانی پرداخت. به کعبه رو کرد و پرده‌ی کعبه را گرفت و شعری را خواند که مفهوم آن چنین است: ای کعبه! ای عروس آراسته‌ی جوانی سرافراز! تو این گونه با آسودگی در وسط حرم با ناز و عشوه ایستاده‌ای و به حال کسی دلسوزی نمی‌کنی. حال آنکه از سراسر دنیا دل مردم را تحریک می‌کنی که به زیارت تو می‌آیند. بسیاری از آنان در دشت و صحرا در سایه درخت مغیلان^۱ از تشنگی و گرسنگی و در غربت از دنیا می‌روند. چرا این همه، به خود می‌نازی؟ تاکی بر سر مردم این گونه لاف و گزاف به خرج می‌دهی؟ می‌فرمود: اگر می‌گویی خداوند بزرگ در سوره‌ی بقره^۲ و در سوره‌ی حج^۳ تو را به خود نسبت داده

۱. مغیلان نام درختی است خاردار و به عربی آن را ام غیلان می‌خوانند. درختی خاردار که در مصر و عربستان فراوان و شبیه به درخت افاقیا، ولی غیر از آن است و به تازی ام غیلان نامند.

۲. ﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَقَابَۃً لِلنَّاسِ وَأَمَّاۤ اَتَّخِذُوۡا مِنْ مَّقَامِۤ اِبْرٰهٖمَ مُصَلًّیۡ وَاَعِیْذُنَاۤ اِلَیَّ اِبْرٰهٖمَ وَاِسْمٰعِیْلَ اَنۡ يَّظْهَرَاۤ اَبْنٰیۤیَ لِلطَّٰغِیِّیْنَ وَالْعٰنِکِیِّیْنَ وَالرُّکَّعَ السُّجُوۡدِ. و آنگاه که خانه را برای مردم مرجع و امنی قرار دادیم، و از مقام ابراهیم نمازگاهی برگزید، و به ابراهیم و اسماعیل فرمان دادیم که خانه‌ی مرا برای طواف کنندگان و معتکفان رکوع کنندگان سجده‌گزار پاکیزه گردانند. ﴿ سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۲۵.

۳. ﴿وَإِذْ بَوَّأْنَا لِاِبْرٰهٖمَ مَكَانَ الْبَيْتِ اَنۡ لَا تُشْرِكَۤ بِیۡ شَیْۤا وَطَهِّرَ الْبَيْتَ لِلطَّٰغِیِّیْنَ وَالْقٰآئِمِیْنَ وَالرُّکَّعَ

و فرموده است: «بیتى» در هفتاد آیه، ما را «عبدی» نامیده و به خود نسبت داده است! نقل است که حالات صالحان همسان و مشابه نیست. در این داستان او بر حرم کعبه فخر می‌کرد. حال این داستان را بشنوید که چگونه بر او فخر می‌کنند.

یک روز از یکی از کوچه‌های شهر مکه عبور می‌کرد. سگی را دید که از گرسنگی و تشنگی روی زمین افتاده بود. شیخ نصرآبادی رحمته الله که این صحنه را مشاهده کرد، به شدت نسبت به آن سگ دلسوزی کرد. اما چیزی نداشت که به آن سگ بدهد. لذا فریاد برآورد و گفت: رحمت خدا بر کسی که چند حج را در برابر مقداری نان و آب از من بخرد. چندین بار فریاد برآورد تا اینکه ثواب چند حج را در ازای مقداری نان و آب فروخت و آن را به سگ داد.

یکی از صالحان که این امر را شنید، وقتی با شیخ ابوالقاسم رحمته الله برخورد کرد، گفت: ای ابوالقاسم نصرآبادی! مواظب باش بر کعبه و مردم فخرفروشی نکنی. گمان نبری که کاری بسیار مهم را انجام داده‌ای. پدر بزرگ تو، حضرت آدم عليه السلام، هشت طبقه‌ی بهشت را در ازای دو دانه گندم واگذار کرد. نانی که تو گرفتی، احتمال دارد آرد ده‌ها دانه گندم در آن باشد. شیخ ابوالقاسم رحمته الله به گریه افتاد. نصیحت آن مرد را پذیرفت و در حرم کعبه به عبادت پرداخت و فرمود: آری، انسان باید مواظب باشد و به خاطر کار نیک و خوب مغرور نگردد و شیطان او را دچار اشتباه نکند.

شیخ ابوالقاسم رحمته الله فردی بسیار بزرگواری بود. نفس خود را شکسته و خُرد کرد و به خاطر رضای خداوند، آرزوی نفس و شیطان را ترک کرد. نقل است که یک بار، در روز

الْشُّجُود: و زمانی را که مکان خانه‌ی را برای ابراهیم معین کردیم هیچ چیز را با من شریک نیاور، و خانه‌ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان سجده‌گزار، پاکیزه بگردان. ﴿سوره‌ی حج، آیه‌ی ۲۶﴾.

عرفه در عرفات^۱ در کوه «جبل الرحمه»^۲ بیمار شد و دچار تب و لرز شدیدی گشت. واضح است که در گرمای حجاز انسان دچار تب و لرز می‌شود. به ویژه در آن روزگار که وسایل و ابزار زندگی مانند اکنون نبوده و یک جرعه آب سرد و خنک هم در دسترس نبوده است. حال با این شرایط اگر کسی دچار تب و لرز و تشنگی شود، چه قدر دوست دارد یک جرعه آب سرد و خنک را بنوشد؟

در این هنگام یکی از رفقای ایرانی، که زمانی به او خدمات فراوانی انجام داده بود، به احوال‌پرسی او آمد. وقتی شیخ نصرآبادی رحمته الله علیه را دید که این گونه دچار گرم‌زدگی شده است، بسیار ناراحت شد. گفت: ای شیخ! چه امری دارید که انجام دهم؟ شیخ نصرآبادی رحمته الله علیه گفت: مقداری آب سرد را برایم بیاور.

آن مرد با خود گفت: خدایا! در این گرمای حجاز، آب سرد را از کجا پیدا کنم؟ به خاطر شیخ نصرآبادی رحمته الله علیه کوزه‌ای را برداشت و به سوی منزل خود بازگشت. به نقل راوی: به امر الهی هنوز کنار منزل خود نرسیده بود که توده ابری آمد و بارش باران شروع شد. او نیز کوزه را از آبی بسیار سرد و خنک پر کرد. آن مرد فهمید که این امر به خاطر کرامت و خواست شیخ نصرآبادی رحمته الله علیه بوده که خداوند بزرگ این آب را باراند. فوراً برگشت و آب را نزد شیخ ابوالقاسم رحمته الله علیه آورد و گفت: بفرمایید، این هم آب سرد.

۱. عرفات: دشتی است در حدود ۲۰ کیلومتری جنوب شرقی مکه مکرمه در عربستان سعودی. این دشت در بیشتر سال غیرمسکونی است و در روز حج، نهم ماه ذی‌الحجه معروف به روز عرفه، زائران از منا به عرفات می‌روند تا مهم‌ترین بخش از آیین‌های حج را برگزار کنند. خطبه حج و لبیک و دعا و نمازهای ظهر و عصر در عرفات خوانده می‌شود. شامگاه، حج‌گذاران به مُزْدَلِیْه (گردآمدن‌گاه) بازمی‌گردند.

۲. جَبَلُ الرَّحْمَةِ نام کوه کوچکی در سرزمین عرفات در نزدیکی مکه است. از این کوه با نام‌های متعدد یاد شده است؛ همچون: عرفه، عرفات، جبل الال، یا الال به سبب مشاهده شدن سراب در روزهای گرم بر فراز آن یا به این سبب که حاجیان با دیدن این کوه شتابان حرکت می‌کنند تا به موقف برسند نابت، به معنای روییدنی جبل الدعاء، به جهت قرائت دعا پیرامون آن و «قُرین»؛ به معنای شاخ کوچک.

شیخ نصرآبادی رحمۃ اللہ علیہ فرمود: در این گرما، این آب سرد را از کجا آوردی؟ آن مرد داستان باریدن باران را برایش تعریف کرد. شیخ نصرآبادی رحمۃ اللہ علیہ احساس کرد که نفسش دچار تغییر شده و بسیار دوست دارد که آن آب را بنوشد. لذا به نفس خود گفت: ای نفس ظالم و سرکش! انگار از این گرما بسیار آزاده‌ای و خواستار آب سرد هستی!؟

سپس به آن مرد گفت: ای برادر! هدف مورد نظرم حاصل شد. آب را ببر، نمی‌نوشم.

آن مرد آب را کنار گذاشت و شیخ نصرآبادی رحمۃ اللہ علیہ آن را ننوشید. به نقل راوی: به امر الهی، خداوند در همان لحظه شیخ رحمۃ اللہ علیہ را شفا داد و گرم‌زدگی‌اش از میان رفت. این داستان شیخ ابوالقاسم رحمۃ اللہ علیہ این‌پند را به ما می‌دهد که: ای مردم! شفا در دست خدا است، از هوای نفس پیروی نکنید. اگر خداوند بزرگ بخواهد کسی را نجات دهد، فرصتی را برای او فراهم می‌سازد.

یک روز بر روی منبر در حال وعظ بود و خطاب به مردم فرمود: هر انسانی با دو اعتبار، دو نسبت دارد:

- یکی نسبت با حضرت آدم علیہ السلام که پدر همه‌ی انسان‌ها است.

- دومی نسبت انسان با خداوند بزرگ است.

از آن جنبه که به حضرت آدم علیہ السلام نسبت داده می‌شود، می‌گویند نسبت طبیعی است. از طریق این نسبت، انسان به ده‌ها شهوت نفسانی و هزاران فتنه و فساد می‌افتد و به عیوب، دروغ، حسادت، بخل، غیبت، بهتان، خوبی و بدی گرفتار می‌شود. این نسبت، نسبت بشریت است.

اما از آن لحاظ که انسان به خداوند نسبت داده می‌شود، نسبت عبودیت. نامیده می‌شود. اگر بندگی، عبودیت راستین باشد، آن فرد در فضای دیگری قرار می‌گیرد و به انسانی صالح، دارای کشف و کرامت، عصمت،^۱ و مقام و مرتبه‌ی ولایت می‌گردد.

تفاوت دیگر میان این دو نسبت آن است که نسبت انسان با حضرت آدم علیه السلام با مرگ پایان می‌یابد. اما نسبت انسان با خدا، پس از مرگ نیز ادامه دارد و تغییر نمی‌کند. مگر نمی‌بینید که هر گاه خداوند متعال انسان را به خود نسبت می‌دهد، با چه عظمتی از او نام می‌برد و می‌فرماید:

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا﴾^۱

و بندگان خدای رحمان کسانی اند که روی زمین فروتنانه راه می‌روند.

یا اینکه در آیهی ۴۲ سورهی حجر چگونه با عظمت از بندگان راستین خود را نام می‌برد خطاب به شیطان می‌فرماید:

﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ﴾^۲

﴿بدان که﴾ بر بندگان ﴿خالص﴾ من سلطه نداری.

اما هنگامی که انسان را به حضرت آدم علیه السلام نسبت می‌دهد، اکثراً انسان به خاطر این نسبت دچار مقام ظلم و جهل، می‌گردد و به فضای دیگری وارد می‌شود. همان گونه که خداوند بزرگ فرموده است:

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾^۳

ما امانت ﴿خویش﴾ را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، ولی از پذیرفتن آن سر باز زدند، و از آن هراسیدند، و انسان آن را پذیرفت، که او ﴿در حق خویش﴾ ستمکار نادانی بود.

فرمود: نگاه کنید وقتی که خداوند بزرگ به نسبت صفت انسانی از حضرت آدم

۱. سورهی فرقان، آیهی ۶۳.

۲. سورهی حجر، آیهی ۴۲.

۳. سورهی احزاب، آیهی ۷۲.

﴿سَخَنَ مِیْ گَوِید و مِی فرماید: ﴿وَعَصَىٰ آدَمُ﴾^۱ و آدم نافرمانی کرد.﴾

اما هنگامی که با نسبت بندگی از او نام می برد، بسیار با عظمت و بزرگ می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ﴾^۲ خداوند آدم ... را بر جهانیان برگزید.﴾

بنابراین انسان باید مواظب باشد و از طریق آرزوی نفس و نسبت طبیعی انسانی خود، خود را در دام شیطان نیفکند و از راه راست بندگی منحرف نگردد تا خداوند بزرگ او را به عنوان یکی از بندگان خویش قلمداد کند و در دنیا و آخرت او را سربلند سازد.

روزی به او عرض کردند صوفی و درویش باید چگونه باشند؟

در جواب گفت: کسی که به قرآن و سنت عمل کند، به استادان و صالحان احترام بگذارد، عذر مردم را بپذیرد، رفاقت با او لذت بخش باشد، به همراهان خود خدمتگزاری کند، اخلاق خوبی داشته باشد، بر ذکر و اوراد خود استمرار داشته باشد، بی دلیل لب به سخن نگشاید، معنای آیه و حدیث را تغییر ندهد، صوفی و درویش است.

• شیخ ابوالقاسم نصرآبادی رحمته الله فرموده است: هرگاه فردی در میان مردم مشهور شد که انسانی صالح است و قلباً ترک دنیا کرده، اگر ظاهراً چنین وانمود کند که دنیا را نیز می خواهد، به این دلیل تا مردم او را خوب قلمداد نکنند و نزد او زیاد رفت و آمد نکنند، این کار او جزء ادب است و ریا نیست. زیرا ملاک خوبی و بدی قلب است. خداوند بزرگ نیز به قلب انسان ها می نگرد نه به ظاهر آنها.^۳

۱. سوره طه، آیه ی ۱۲۱.

۲. سوره آل عمران، آیه ی ۳۳.

۳. اشاره به حدیث «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَأَمْوَالِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ: خداوند متعال به چهره ها و اموال شما نمی نگرد. بلکه به دل ها و اعمال شما می نگرد.». حدیث ابی هریره: به روایت أحمد ۲/۲۸۴، ح ش ۷۸۱۴؛ مسلم ۴/۱۹۸۷، ح ش ۲۵۶۴؛ ابن ماجه ۲/۱۳۸۸، ح ش ۴۱۴۳؛ إسحاق بن راهویه ۱/۳۶۹، ح ش ۳۷۹؛ ابن حبان

به همین خاطر است که خداوند بزرگ «اصحاب کهف» را در قرآن با «فَتَى» نام برده است.^۱ زیرا از طریق قلب و بدون واسطه خداوند را شناخته‌اند.

- ای مردم! آگاه باشید که هر کس سنت زیادی را انجام دهد، خداوند را بهتر می‌شناسد و هر کس که واجبات را انجام دهد، بیشتر به خداوند نزدیک می‌گردد و هر کس که ادب نفس نداشته باشد، ادب نمی‌آموزد.
- کسی که شکر نعمت را به جا بیاورد، خداوند آن را برای او افزایش می‌دهد. اما کسی که شکر ولی نعمت را به جا بیاورد، بیشتر محبوب می‌گردد.
- فرمود: نقل است که حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم در حدیثی فرموده است: گورستان‌هایی وجود دارند که در قیامت آنها را بر روی بهشت قرار می‌دهند. گورستان بقیع^۲ یکی از آنها است.^۳

۱۱۹/۲، ح ش ۳۹۴؛ بیهقی، در: شعب الایمان ۳۲۸/۷، ح ش ۱۰۴۷۷؛ دیلمی ۱/۱۶۶، ح ش ۶۱۴.

۱. اشاره به آیهی ۱۳، از سورهی کهف. { تَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ ءَامَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى: ما داستانشان را به حق بر تو می‌خوانیم، بی‌گمان آنان جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند، و بر هدایتشان افزودیم. }

۲. بقیع یا بقیع الغرقد یا جنت البقیع گورستانی در مدینه است. عده بسیاری از اهل بیت و صحابه پیامبر اسلام صلی اللہ علیہ وسلم در این قبرستان مدفون هستند. پیشینه‌ی تاریخی بقیع به دوران قبل از اسلام می‌رسد ولی در کتب تاریخی به روشنی قدمت تاریخی آن مشخص نشده‌است. بعد از هجرت مسلمانان به مدینه، بقیع تنها قبرستان مسلمانان بوده، مردم مدینه قبل از آمدن مسلمانان به آنجا اجساد مردگان خود را در دو گورستان «بنی حرام» و «بنی سالم» و گاهی نیز در خانه‌هایشان دفن می‌کردند و در واقع بقیع اولین قبرستانی است که به دستور پیامبر اسلام صلی اللہ علیہ وسلم و توسط مسلمانان صدر اسلام ساخته شد. اولین کسی که در آنجا به توصیه حضرت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم دفن شد حضرت عثمان بن مظعون رضی اللہ عنہ بود.

۳. اشاره به آیهی ۱۳، از سورهی کهف. اشاره به آیهی ۱۳، از سورهی کهف. { تَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ ءَامَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى: ما داستانشان را به حق بر تو می‌خوانیم،

کار خداوند بسیار موجب حیرت است. کسی اطلاع ندارد که در کجا می‌میرد و در کجا دفن می‌گردد. به خاطر همین حدیث که چندی پیش ذکر شد، شیخ ابوعثمان مغربی رحمته الله در قبرستان بقیع، قبری را برای خود حفر کرده بود تا هرگاه که وفات کند، در همان قبر دفن شود. پس از مدتی روزی مردی نزد ابوالقاسم نصرآبادی رحمته الله آمد و خوابی را برایش بازگو کرد و گفت: ای شیخ! خداوند به خیر بگذراند! در خواب دیدم که جمعی از ملائکه جنازه‌ها را جابه‌جا می‌کردند. بسیار تعجب کردم و از آنان پرسیدم و گفتم: چرا جابه‌جا می‌کنید و می‌برید؟ گفتند: زیرا افرادی وجود دارند که جای آنها در این قبرستان نیست، ولی در اینجا دفن شده‌اند. یا اینکه جای آنها در این قبرستان است، ولی در جای دیگری دفن شده‌اند. به همین خاطر آنها را جابه‌جا می‌کنیم.

وقتی آن مرد خواب خود را برای شیخ ابوالقاسم نصرآبادی رحمته الله بازگو کرد، شیخ ابوالقاسم رحمته الله بلافاصله کسی را به دنبال شیخ ابوعثمان مغربی رحمته الله فرستاد. شیخ ابوالقاسم نصرآبادی رحمته الله فرمود: شیخ ابوعثمان رحمته الله هر چه سریع‌تر از اینجا بروید. زیرا خواب این مرد آن است که تو در اینجا نمی‌میری و من در اینجا می‌میرم و قبری که تو برای خود حفر کرده‌ای، مال من است. قبر تو در شهر نیشابور است. ابوعثمان مغربی رحمته الله بسیار ناراحت شد. اما خدا کار خود را انجام می‌دهد. چند روز بعد، به شیخ ابوعثمان رحمته الله اجازه داده شد که به شهر بغداد و از آنجا به شهر ری رفت و در آنجا هم آرامش نداشت. لذا ناچار به نیشابور رفت. و پس از چندی در آنجا وفات کرد. شیخ ابوالقاسم رحمته الله نیز در سال ۳۶۷ وفات کرد و در قبری دفن شد که شیخ ابوعثمان رحمته الله برای خود حفر کرده بود.

آنچه گذشت، مختصری از زندگی، سرگذشت و سخنان زیبای شیخ ابوالقاسم نصرآبادی رحمته الله بود.

در پیشگاه خداوند بزرگ دعا می‌کنیم که:

بی‌گمان آنان جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند، و بر هدایتشان افزودیم. {

هم از آنان و هم از ما درگذرد،

ما را بیا مرزد،

ما را مشمول شفاعت حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم گردانند،

بیماران ما را شفا دهد،

ما را زیر دست و منتظر افراد بی مروت نگردانند،

از بلا و مصیبت دنیا و قیامت حفظ کند. آمین!

والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته

حضرت شیخ ابوعلی دقاق رحمته الله

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلْحَقِيقِ بِالْحَامِدِ مَنْ خُصَّ بِالْإِرشَادِ لِلْعَقَائِدِ
ثُمَّ صَلَاةُ اللَّهِ كُلَّ حِينٍ عَلَى نَبِيِّ شَارِعٍ لِلدِّينِ
وَالْأَلِ وَالصَّحْبِ ذَوِي الْيَقِينِ مَنْ حَرَّرُوا، لَنَا أَصُولَ الدِّينِ^۱

برادران! [و خواهران!] بیایید مانند مجلس‌های قبلی در چند لحظه‌ی آینده به محضر و خانقاه یکی از اولیای الهی برویم که در روزگاری استاد علم و بیان، کاشف اسرار و عیان، سرگشته‌ی دریای مودت،^۲ غواص دریای محبت، مشتاق آستان باری، سوخته‌ی آتش رهایی، عالم حدیث و قرآن، سلطان حقیقت و عرفان، استاد طریقت و توبه، مشهور به «لِسَانُ الرَّحْمَانِ»،^۳ کم نظیر در وعظ، و کشف و کرامت بود. در آغاز عمر، آسیابان و گاهی مغازه‌دار ارزان‌فروشی بود. این فرد دارای برکت و وفاق، جناب حضرت شیخ ابوعلی دقاق رحمته الله است. لذا بیایید با ادب فراوان به داستان زندگی، سرگذشت و نصیحت‌هایش گوش بسپاریم و از آنها پند بگیریم.

شیخ ابوعلی دقاق رحمته الله بسیار عالم و دانا بود. اما هنگامی که با شیخ ابوالقاسم نصرآبادی رحمته الله بیعت کرد و خرقة‌ی ارشاد را بر تن نمود، خداوند بزرگ با لطف و کرم خود چنان نور معرفت را بر دلش تاباند و مقامش را والا گرداند که در علم و کرامت به

۱. حضرت شیخ معروف نوده‌ی رحمته الله.

۲. مودت: دوستی.

۳. زبان خداوند رحمان. معادل لسان الغیب که برای حافظ شیرازی رحمته الله به کار برده می‌شود.

یکی از آیات آن روزگار تبدیل شد و چنان به شرح احادیث حضرت محمد ﷺ می‌پرداخت و آیات قرآن را تفسیر می‌نمود که در میان علما به «لسان الرحمان» یعنی زبان خداوند مشهور گشت.

در هر جمع و مجلسی که به وعظ می‌پرداخت، به خاطر سوز و شوق و ذوق فراوانی که داشت کسی توان کنترل خویش را نداشت. گاهی هم خودش به اندازه‌ای گریه می‌کرد که آتش در جان حصار می‌زد و به همین او را «گریانِ مجلس اولیا» نام نهاده بودند. اگر خداوند بزرگ با چشم مرحمت به کسی بنگرد، این امر را در نظر نمی‌گیرد که شغل و حرفی او چیست، بلکه در یک آن او را به اوج می‌رساند و آرد فروشی را به شهره‌ی زمان تبدیل می‌کند. سبحان الله از کار خدا!

یکی از صالحان فرموده است: کار خداوند بسیار مایه‌ی تعجب است. هرگاه بخواهد کاری را انجام دهد، انسان را مات و متحیر می‌سازد. گاهی از میان آب، جمعی را به میان آتش می‌برد. مانند فرعون و همراهانش که از طریق دریای نیل در مصر آنان را به آتش دوزخ برد و برعکس، گاهی آتش نمرود را برای حضرت ابراهیم علیهم السلام به گلستان تبدیل می‌کند.

آن مرد بزرگوار فرمود: روزی در کنار شهر مرو، شیطان رجیم را دیدم که مشتی گل را بر سر خود نهاده بود و آه و ناله سر می‌داد. گفتم: ای رجیم! چه اتفاقی افتاده است که چنین آه و ناله می‌کنی و غمگینی؟

در جواب گفت: چگونه خاک بر سر نکنم و آه و ناله سر ندهم. آن مقام و مرتبه‌ای که چند هزار سال در انتظار آن بودم و در آرزوی آن سوخته‌ام، خداوند متعال آن را در این مدت اخیر به یک آرد فروش، یعنی شیخ ابوبکر دقاق رحمته الله عطا کرده است.

این داستان به ما پند می‌دهد که نباید انسان با انصاف با ایمان، از لطف و کرم خداوند متعال ناامید گردد؛ زیرا ناامیدی از رحمت خدا، پیشه‌ی شیطان رجیم است و انسان باید آگاه باشد که دریای گرم خداوند همواره موج و توفنده است و هر کس که قدری به آن نزدیک گردد و مانند شیخ ابوعلی دقاق رحمته الله به عبادت و خدمت به مردم

بپردازد، این امید وجود دارد که مشمول موج دریای رحمت خدا قرار گیرد.

شیخ ابوعلی دقاق رحمته الله گفت: من اجازه و خرقه‌ی ارشاد را از جناب شیخ ابوالقاسم نصرآبادی رحمته الله گرفتم. سلسله‌ی خرقه‌ی او نیز به ترتیب چنین است: شیخ ابوبکر شبلی، از رئیس طریقت و شریعت شیخ جنید بغدادی، از شیخ سری سقطی، از شیخ معروف کرخی، از شیخ داود طایی، از جناب شیخ شبیان راعی رحمته الله.^۱

شیخ ابوعلی دقاق رحمته الله، خلیفه و مرید فراوانی داشت و یکی از خلفای او شیخ ابوالقاسم قشیری رحمته الله^۲ است که در آن واحد داماد او نیز بود. شیخ ابوعلی فارمدی رحمته الله^۳، که یکی از بزرگان سلسله‌ی اول طریقت نقشبندی، در یکی از سخنان خود گفته

۱. نام یکی از زهاد عرفاست.

۲. امام عبدالکریم بن هوزن قشیری رحمته الله (۹۸۶ - ۱۰۷۲) صوفی، فیلسوف و مفسر عربی ایرانی در سده‌ی پنجم هجری بود. وی همچنین در علم حدیث، کلام، فقه و تفسیر قرآن دانش‌های تخصصی آموزش دید. مهم‌ترین اثر وی الرسالة القشیریة نام دارد. او در زمانی زندگی می‌کرد که خلافت عباسیان در جهان اسلام حکم می‌راند و غزنویان در ایران فرمان می‌دادند. وی معاصر با شیخ ابوسعید ابوالخیر رحمته الله بوده است.

شیخ قشیری رحمته الله از بزرگان تصوف در قرون چهارم و پنجم می‌باشد از اکابر علما و مشایخ متصوفه، نسبتش به یکی از خاندان‌های عربی مهاجر به نیشابور یعنی بنی قشیر می‌رسد مادرش دختر محمد بن سلیمان استوایی سلمی رحمته الله است، بنابراین از سوی پدر قشیری و از سوی مادر سلمی بود.

۳. شیخ ابوعلی فارمدی، قدس سره: فضل یا فضیل بن محمد رحمته الله، شیخ الشیوخ خراسان در قرن پنجم، پیرو مذهب امام شافعی رحمته الله و محل اقامتش فارمد بوده است. وی ابتدا در نیشابور از محضر شیخ ابوسعید ابی‌الخیر رحمته الله کسب فیض کرده و چون از نیشابور به میهنه بازگشته به شاگردی نزد شیخ ابوالقاسم قشیری رحمته الله شده است. شیخ ابوعلی رحمته الله در طریقت به دو سوی انتساب دارد، یکی ابوالقاسم گرگانی رحمته الله (متوفی ۴۵۰ هـ) و دیگری شیخ ابوالحسن خرقانی رحمته الله و نیز همزمان با خلیفه القادر بالله عباسی است و از سلاطین، معاصر طغرل بیگ و الب ارسلان سلجوقی و سلطان ملک‌شاه می‌باشد. همچنین معاصر شیخ طریقت امام محمد غزالی رحمته الله است. وفات شیخ ابوعلی رحمته الله به سال ۴۷۷ هجری اتفاق افتاده

است: من در روز قیامت به شدت از این امر خوشحالم که شیخ ابوعلی دقاق رحمته الله را دوست داشته‌ام.

یک بار شیخ ابوعلی دقاق رحمته الله گفت: هیچ علم و دانشی بدون استاد یا بدون الهام الهی امکان‌پذیر نیست. مقام و مرتبه‌ی دینی نیز بدون استاد به دست نمی‌آید. نمی‌بینید که یک درخت خود به خود ثمر نمی‌دهد، یا به هیچ عنوان ثمر نمی‌دهد یا اگر هم ثمر بدهد، ثمر آن مانند درخت پیوندشده خوشمزه نیست.

روزی در حال جذبه (سُکر) حتی پیراهن هم بر تن نداشت. به خانقاه حضرت عبدالله بن عمر رحمهما الله آمد. یک سالک او را شناخت و گفت: این شیخ ابوعلی دقاق رحمته الله است. مردم فراوانی دور او جمع شدند. چند عالم مشهور نزد او آمدند و عرض کردند: بسیار علاقمندیم که درسی را به ما تدریس کنید. جواب نداد. سپس گفتند: ما را وعظی بکنید. قبول کرد چهار پایه‌ای را برای او گذاشتند. شیخ ابوعلی دقاق رحمته الله بر روی آن نشست و با نگاهی به سمت راست، با صدای بلند فرمود: الله اکبر. سپس با اشاره به سمت چپ فرمود: والله خیرٌ وابقی. سپس رو به قبله فرمود: رضوان من الله اکبر. با همین سه عبارت، حالت عجیبی به مردم دست داد و همه به گریه افتادند. حتی تعدادی از مردم، مدتی بیهوش بودند.

مردی به محضرش آمد و گفت: وسوسه‌ی فراوانی دارم. شیطان دست از سرم برنمی‌دارد. چه کاری باید انجام بدهم؟

در جواب فرمود: تا درخت محبت دنیا را از حیاط منزل قلب خویش ریشه‌کن نکنید، پرندگان شیطانی بر آن فرود می‌آیند. همان گونه که تا زمانی که درخت موجود در حیاط کاخ و خانه باقی باشد، گنجشک و کبوتر بر آن می‌نشینند. معنای آن چنین است یعنی خیال و وسوسه اکثراً ناشی از دلبستگی به دنیا و شیطان است.

بازرگانی مرید شیخ ابوعلی دقاق رحمته الله بود و بیمار شد. شیخ ابوعلی رحمته الله به عیادت و احوالپرسی او رفت و فرمود: عامل بیماری تو چه چیزی بود؟ بازرگان عرض کرد و

گفت: نیمه‌های شب برخاستم که تجدید وضو کنم و دو رکعت نماز شب بخوانم. رگ کمرم پیچید و دچار این بیماری شدم.

شیخ ابوعلی دقاق رحمته الله فرمود: تو چه کاری به نماز شب داشتی؟ فرمود: پسر! تو باید قلب خود را از مال حرام دنیوی پاک سازی و مردم را فریب ندهی! مگر نمی‌دانی که اگر به جای این کارها به نماز شب پردازی، دچار کمردرد می‌شوی؟ آری، اگر کسی سردرد داشته باشد، طلا را بر پای او ببندند، سردرد او آرام نمی‌گیرد. یا اگر دست کسی کثیف شود، ولی او سر آستین خود را بشوید، دست او پاک نمی‌گردد.

مردم! واقعاً این داستان مختصر شیخ ابوعلی دقاق رحمته الله، برای اکثر بازاریان و بازرگانان سرشار از پند و اندرز است. شیخ ابوعلی رحمته الله فرمود: برای رضایت خداوند و دوری از درد و بلا، همین کافی نیست که بازاریان و بازرگانان، ظاهراً نماز بخوانند، روزه بگیرند، و به حج بروند. باید پیش از هر چیز قلب و درون خود را از حرام خوردن حفظ کنند، مال مردم را به صورت ناروا نخورند، از مردم دزدی نکنند و دارای احسان و شفقت باشند. وگرنه، مانند همین مرد بیمار می‌شوند و نماز شب به داد آنها نمی‌رسد.

نقل است که یک بار پسری جوان وارد خانقاه شد، و نزدیک شیخ ابوعلی دقاق رحمته الله رفت و گفت: ای شیخ اگر فردی تصور گناه و کار بدی را در دل داشته باشد، آیا به پاکی و طهارت او زیان می‌زند؟

شیخ ابوعلی دقاق رحمته الله به گریه افتاد و خطاب به حاضران فرمود: یکی از شما پاسخ این پرسش را بدهد. یکی از افراد عالم و صالح که در مجلس بود به نام امام زین‌الاسلام رحمته الله فرمود: بله، اگر از شیخ ابوعلی دقاق رحمته الله خجالت نمی‌کشیدم، پیش از این هم جوابت را می‌دادم و می‌گفتم: برای طهارت ظاهری زبانی ندارد. ولی طهارت باطن را از بین می‌برد و قلب انسان را زنگار اندود می‌سازد.

شیخ ابوعلی دقاق رحمته الله فرمود: یک بار دچار چشم درد شدم. چند روزی آرام و قرار

خود را از دست دادم. نمی توانستم بخوابم. پس از مدتی، ناگهان خوابم برد. در خواب شنیدم که صدایی می گفت:

﴿اَلَيْسَ اللّٰهُ بِكَافٍ عَبْدَهٗ﴾^۱

آیا خداوند بنده اش را بسنده نیست؟

وقتی بیدار شدم، چنان بودم که انگار هرگز دچار چشم دردی نشده ام. معنای این داستان آن است که هر مسلمانی که دچار چشم درد شود، اگر از روی ایمان و عقیده، این آیه را بر چشم خود بخواند، امید می رود که خداوند بزرگ آن را شفا دهد.

یک بار در موعظه ای فرمود: علم و دانش مانند کسب و کار و معاملات دنیوی است. مگر نمی بینید که یک بقال به ترازو، ظرف، گونی، سوزن و نخ نیاز دارد، زیرا با مردم معامله می کند و اگر این ابزارها را نداشته باشد، نمی تواند کار خود را انجام دهد، اما اگر همین مغازه دار در منزل بماند، نیازی به این ابزارها ندارد. علم و دانش نیز اگر به خاطر مردم و برای ریا و مقام دنیوی باشد، باید بسیار آگاه باشی و معلومات فراوانی داشته باشی. اما اگر برای توشه ی آخرت و رضایت الهی باشد، علم و دانش اندک نیز فراوان است؛ مشروط به اینکه به آن عمل شود؛ زیرا هدف از علم و دانش در درجه ی اول، عمل و تواضع است. کسی که خود را بزرگ بداند و متکبر و فاقد تواضع باشد، حتی اگر معلومات فراوانی داشته باشد و در علم نیز ماهر باشد، باز هم نادان است.

ای مردم تواضع و فروتنی باید مانند شیخ ابوعلی دقاق رحمته الله باشد، با وجود آن همه علم و احترام، روزی در شهر مرو، مردی به خاطر شیخ ابوعلی رحمته الله، ضیافت عظیمی ترتیب می دهد و شیخ ابوعلی رحمته الله و مردم فراوانی را دعوت می کرد. شیخ ابوعلی رحمته الله در مسیر حرکت با خانم پیری برخورد کرد که در حال حرکت و گریه می کرد و

می گفت: ای خدای بزرگ! چرا مرا فقیر و گرسنه ساختی و این همه فرزند را نیز بر دوش من گذاشته‌ای؟ این چه کاری است که تو با من انجام می‌دهی؟

شیخ ابوعلی دقاق رحمته الله عبور کرد، چیزی نگفت و به خانه‌ی آن مرد رفت. زمان صرف غذا که رسید، شیخ ابوعلی رحمته الله گفت: یک سینی غذا را آماده کنید. فوراً یک سینی را آوردند و با انواع غذا مزین کردند و به خدمت شیخ ابوعلی دقاق رحمته الله آوردند. شیخ ابوعلی رحمته الله آن را روی سر خود گذاشت و هر چه تلاش کردند، اجازه نداد و خودش آن را به منزل آن پیر زن برد.

انسان الهی باید این گونه بدون تکبر و متواضع باشد، و ثروتمندان را به کارهای خیر و نیکوکاری تشویق کند و به خاطر علم و دانش یا مقام و جایگاه، خود را فراموش نکند و اگر انسان درستی باشد، باید بیشتر خدمتگزاری مردم را انجام بدهد.

یکی از نمونه‌های کشف و کرامات شیخ ابوعلی دقاق رحمته الله این است که یکی از صالحان فرموده است: در زمینه‌ی توکل اشکالات فراوانی داشتم. روزی نزد شیخ ابوعلی دقاق رحمته الله رفتم تا درباره‌ی معنای توکل از او سؤال کنم. وقتی به خدمتش رفتم بر روی منبر بود و در حال وعظ و نصیحت برای مردم بود. من نیز نشستم. دیدم که دستمالی از پارچه‌ی طبری^۱ بر سر داشت. بسیار آن را پسندیدم و در دل خود آرزو کردم که ای کاش این دستار را به من می‌داد. سپس عرض کردم: قربان! توکل چیست؟ به من نگاهی کرد و فرمود: توکل آن است که نسبت به دستار مردم طمع نداشته باشی. شیخ ابوعلی دقاق رحمته الله فوراً برخاست و دستار را از سر خود برداشت و فرمود: مال تو. من نیز هر کاری کردم، آن را پس نگرفتم.

یک بار فرمود: اگر فردی واقعاً خداپرست باشد، حتی اگر طاعات و عبادت فراوانی نیز نداشته باشد، خداوند بزرگ، عبادت اندک او را افزایش می‌دهد. و در دل مردم جا

۱. نوعی پارچه‌ی ساخت منطقه‌ی طبرستان.

می‌گیرد که فلان کس آنقدر عبادت را انجام داده است. همان گونه که یک بار شیخ بَشْر حافی رحمته الله از کنار جمعی عبور کرد. آنان به یکدیگر می‌گفتند: این مرد شب‌ها نمی‌خواند و هر سه روز یک بار روزهی خود را افطار می‌کند. شیخ بَشْر حافی رحمته الله این سخن را شنید و فرمود: به یاد نمی‌آورم که شبی تا صبح بیدار بوده باشم و هر روز نیز روزهی خود را افطار کرده‌ام. اما پیدا است که خداوند بزرگ با لطف و حرمت خویش، برای بالا بردن حرمت بندهی خود، به دل مردم الهام می‌کند که آن فرد، این مقدار عبادت را انجام داده است.

شیخ ابوعلی دقاق رحمته الله فرموده است: هر چند انسان ظلوم و جهول^۱ است و خصلت‌های زشت فراوانی مانند حسادت، بخل، عُجب و تکبر را نیز در خود دارد. اما از سوی دیگر، اگر مقداری از خدا بترسد و خداشناس باشد، خداوند او را دوست می‌دارد. همان گونه که فرموده است: ﴿يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِۦ فَسَوْفَ يَأْتِي اللّٰهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُۥٓ﴾^۲ ای مؤمنان هر کس از شما از دینش [اسلام] برگردد، [بداند که] خداوند به زودی قومی به عرصه می‌آورد که دوستان می‌دارد و آنان نیز او را دوست می‌دارند. ﴿

شیخ ابوسعید ابوالخیر رحمته الله فرموده است: زمانی که شیخ ابوعلی دقاق رحمته الله به «نسا»^۳ آمد، در آنجا، خانقاهی وجود نداشت. شیخ ابوعلی دقاق رحمته الله در خواب به محضر حضرت محمد صلی الله علیه و آله نایل می‌شود و پس از زیارت، حضرت محمد صلی الله علیه و آله در

۱. ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾: و از آنچه از سوی پروردگارت به تو وحی می‌شود، پیروی کن. همانا خدا به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است. ﴿اشاره به آیهی ۷۲، از سورهی احزاب.

۲. سورهی مائده، آیهی ۵۴.

۳. نسا از شهرهای باستانی ایران در خراسان بود. این شهر که پایتخت اشکانیان بود امروزه در محدوده کشور ترکمنستان قرار گرفته است. این شهر در فاصله بین شهر عشق آباد پایتخت ترکمنستان و شهر قوچان (روستای خسرویه) در استان خراسان قرار دارد.

محل خانقاه فعلی برای شیخ ابوعلی رحمته الله خطی می‌کشید و می‌فرماید: ابوعلی! این محل را به خانقاه تبدیل کنید. فردای آن روز پس از نماز و اوراد، همراه با جمعی از مریدان به جایی می‌روند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در خواب برایش مشخص کرده بود. وقتی نگاه کردند دیدند که به امر الهی خطی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله در خواب برای او کشیده بود، نمایان بود. به سپاس و ستایش خداوند را به جا آوردند و بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله صلوات فرستادند و در همان روز ساخت خانقاه را شروع کردند و بعدها به محل اولیا تبدیل شد. می‌گویند که مزار چهار صد اولیا در آنجا قرار دارد. به همین خاطر است که صوفی یا عرفا، آنجا را «شام کوچک» نامیده‌اند. یعنی همان گونه که در کشور شام، مزار انبیای فراوانی وجود دارد، در شهر نسا در خراسان نیز مزار اولیای فراوانی وجود دارد.

شیخ ابوعلی دقاق رحمته الله، معدن ادب، علم، و عرفان بود. استاد نصیحت و موعظه، نکته، و سخنان پرمعنایی بود. از جمله: هر کس با سخن استاد و پیر خود مخالفت کند ادب و طریقت را ترک کرده است و رابطه‌ی او با استاد و شیخ قطع می‌گردد.

- کسی که حرام را ترک کند، از عذاب و آتش جهنم نجات می‌یابد. اما کسی که علاوه بر دوری از حرام، از شبهه نیز دوری کند، به بهشت می‌رود.

- فرمود: به نظر من اگر فردی در سراسر عمر خود یک بار عمداً از فرمان خداوند بزرگ سرپیچی کند، و خداوند متعال نیز او را عفو کند و به بهشت هم برود، اگر در بهشت به او گفته شود که تو فلان بار عمداً از فرمان خدا سرپیچی کرده‌ای، از شرم، بهشت از نظرش به دوزخ تبدیل می‌گردد. اما برعکس، اگر در سراسر عمر خود یک بار، صادقانه به خداوند رو کند و او را به دوزخ ببرند و در آنجا به او یادآوری کنند که در فلان روز صادقانه به خدا رو آوردی، از شادی، آتش دوزخ را از یاد می‌برد و از نظر او به بهشت تبدیل می‌شود.

- فرمود: اگر خداوند بزرگ ما را عذاب بدهد، این اظهار قدرت است. اگر هم ما را مورد عفو قرار دهد، اظهار لطف و رحمت است.

- فرمود: در همین سوره‌ی فاتحه، خداوند بزرگ، درباره‌ی شریعت و طریقت سخن

گفته است. وقتی فرموده است: ﴿ایاک نعبد﴾^۱: یعنی شریعت را در نظر داشته باشید. و زمانی که فرموده است: ﴿ایاک نستعین﴾^۲: یعنی امر به حقیقت.

• فرمود: تواضع انسان ثروتمند در برابر انسان تهیدست و فقیر، دیانت به شمار می آید. اما تواضع انسان فقیر در برابر انسان ثروتمند، ریا به حساب می آید.

• فرمود: تا می توانید از انسان دست اندرکار و ظالم دوری کنید. زیرا تعهد و تصمیم انسان ستمکار مانند قول و قرار بچه، است ولی حمله و یورش او مانند حمله و هجوم شیر است.

• روزی در موعظه ای به گریه افتاد و در دعا در پیشگاه خداوند متعال می گفت: ای خدای بزرگ! به خاطر عظمت خود، در روز قیامت مرا نزد مردم شرمنده و رسوا نکن؛ زیرا به نمایندگی از دین تو بر منبر وعظ، لاف و گزاف فراوانی زده ام. التماس می کنم که در حضور آن مردم، من را عفو کنی. اگر هم مرا شرمنده می کنی، چنان باشد که مردم از آن، اطلاع نداشته باشند و از آنجا که من لباس درویشی را دوست دارم، در روز قیامت خرقة و کیسه و عصایی را به من عطا کن و روانه ی یکی از دشت و دره های دوزخ بفرما که تا ابد از شرمندگی خویش و فراق تو گریان باشم. فرمود: ای خدای بزرگ! تا ما نامه ی اعمال خود را با گناه سیاه کرده ایم، تو نیز موی سیاه ما را به خاطر ناسازگاری ایام و روزگار سفید کرده ای. پس ای خالق سیاه و سفید، اعمال سیاهمان را به خاطر موهای سپیدمان عفو کن.

آنچه گذشت، مختصری از زندگی، سرگذشت، و اندرزهای شیخ ابوعلی دقاق رحمته الله بود که در سال ۴۰۵ هجری در شهر نیشابور درگذشت. امیدوارم که به اندازه ی توان از آن سود برده باشید و از خداوند بزرگ درخواست می کنیم که: به خاطر عظمت خویش و محبویت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و اولیاء، ما را مورد عفو قرار دهد،

۱. سوره ی حمد آیه ی ۵.

۲. سوره ی حمد، آیه ی ۵.

بیمارانمان را شفا دهد،
فرزندانمان را صالح گردان،
و ما را از بلا و مصیبت دنیا و قیامت حفظ کند.
آمین.

والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته

حضرت شیخ ابوالحسن شاذلی رحمته الله

بسم الله الرحمن الرحيم

حَمْدًا لِمَوْلَى وَاحِدٍ عَلَّامٍ وَشَارِعٍ عَقَائِدَ الْإِسْلَامِ
نُحْمًا صَلَاةً وَسَلَامًا دَامَا عَلَى نَبِيِّ شَرَعَ الْأَحْكَامَا
وَأَلِهِ الْمُعْتَصِمِينَ بِأَهْدَى وَصَحْبِهِ الَّذِينَ جَاهَدُوا الْعِدَى^۱

بیاید در چند لحظه‌ی آینده، به محضر و مجلس یکی دیگر از اولیای الهی برویم که در روزگار خود، ستاره‌ی درخشان آسمان ولایت، کشتیان دریای علم و درایت، معدن رودخانه‌ی کشف و کرامت، دانا به رموز احادیث و آیات، بیننده‌ی انوار حقایق و داننده‌ی اسرار دقایق، پروانه‌ی شمع جمال، آشفته‌ی صبح وصال، هدف تیر ملامت، و دُرّ صدف کرامت بود. این مرشد طریقت، پیشوای شریعت، عالم باحسب و نسب، و سید حسنی، جناب حضرت شیخ ابوالحسن شاذلی رحمته الله است.

پس با ادب فراوان به زندگی، سرگذشت و سخنانش گوش فرا دهیم و از آنها درس و اندرز بگیریم.

نام شیخ ابوالحسن شاذلی، علی بن عبدالله رحمته الله است که از طریق شانزده سلسله به حضرت علی رضی الله عنه می‌رسد و در روستای «شاذل» در آفریقا، در کشور مراکش در نزدیکی تونس^۲ متولد شد. در همان کشور مغرب، علوم (متداول) را به پایان برد تا

۱. حضرت شیخ معروف نوده‌ی رحمته الله.

۲. تونس نام کشوری در شمال آفریقا و جنوب دریای مدیترانه است که از غرب با الجزایر و از شرق و جنوب با لیبی هم‌مرز است. پایتخت این کشور شهر تونس است.

چنان شد که با علمای مغرب به بحث و مناظره پرداخت و بر همه‌ی آنان پیروز شد. چندان به مطالعه و تدریس پرداخت که بینایی خود را از دست داد. اما همان گونه که خداوند بزرگ در علم ظاهری او را بهره‌مند کرد او را در بازار علم باطنی و تصوف هم به استاد علمای ظاهر و باطن تبدیل نمود و آوازه‌ی علم و دانش و عظمت وی در کشور مغرب گسترش یافت. اما همان گونه که تا امروز نیز سنت و قانون خداوند در میان علما بر این نوع جاری بوده است که نسبت به افراد عالم‌تر از خود حسادت می‌ورزند، نسبت به او هم حسادت به خرج دادند، و به خاطر کارهایی که او انجام می‌داد و در توان آنها نبود، او را زندیق^۱ نامیدند و به آزار و اذیت او و جماعت همراهش پرداختند. لذا ناگزیر شد همراه با جمعی از شاگردان خود به کشور مصر آمد. با این حال، بدخواهان با این مقدار هم از او دست نکشیدند و پیش از آنکه او به دیار مصر برسد، نامه‌ای را به امیر اسکندریه^۲ و سلطان مصر نوشتند که یکی از زنداقه‌ی مغرب به نام شیخ ابوالحسن شاذلی رحمته‌الله همراه با جماعت خویش به مصر آمده است. ما او را از دیار خود اخراج کردیم. زیرا عقیده‌ی مردم را تحریف می‌کرد. لذا از شما درخواست می‌کنیم مواظب خودتان باشید؛ زیرا زبانی بسیار شیرین و سخنانی جذاب و گیرا دارد. همین که شیخ شاذلی رحمته‌الله به اسکندریه وارد شد، گوش مردم را از این سخنان هیچ و پوچ آکنده بود. در آن هنگام سید احمد رفاعی، شیخ ابوالفتح واسطی رحمته‌الله را به اسکندریه فرستاده بود تا به ارشاد مردم بپردازد. زمانی که شیخ ابوالحسن رحمته‌الله به آنجا رسید، مردی را نزد شیخ ابوالفتح واسطی رحمته‌الله فرستاد و از وی اجازه‌ی ورود به شهر را خواست. زیرا در آن ایام عادت انسان‌های صالح این بود که اگر یک فرد اهل ارشاد در

-
۱. زندیق معرب واژه‌های زندیک یا زندیکیه است (به معنی تفسیر آزاد، آزاداندیش، خداناباور یا ملحد) این واژه توسط مسلمانان در خصوص افرادی که تصور می‌شود نظرات یا عملکردهایی دارند که با نظرات بنیادی اسلام در تعارض است به کار می‌رود.
 ۲. شهر بندری مهم و دومین شهر بزرگ مصر است. نام شهر از نام اسکندر مقدونی گرفته شده است که پس از فتوحاتش دستور ساخت این شهر را داده بود. در دوره بطلمیوسیان پایتخت بود و بزرگ‌ترین شهر جهان یونانی شناخته می‌شد.

جایی حضور داشت، باید از او اجازه گرفته می‌شد.

شیخ ابوالفتح رحمۃ اللہ علیہ در جواب گفته بود: به شیخ ابوالحسن رحمۃ اللہ علیہ بگوئید: یک کلاه، گنجایش دو سر را ندارد. اما به امر الهی همان شب شیخ ابوالفتوح رحمۃ اللہ علیہ وفات می‌کند و شیخ شاذلی رحمۃ اللہ علیہ فردای آن روز وارد اسکندریه شد.

مردم اسکندریه، نه تنها به او احترام نگذاشتند، بلکه به امیر مصر پیغام دادند و چنان سخنان ناروای فراوانی را به او اطلاع داده بودند که اگر به سخن آنان گوش می‌کرد، باید شیخ ابوالحسن رحمۃ اللہ علیہ را اعدام می‌کرد. اما امر و اراده‌ی خداوند به گونه‌ی دیگری است. سلطان مصر نامه‌ای را برای سلطان مغرب نوشت و از او درباره‌ی اوضاع و احوال شیخ ابوالحسن رحمۃ اللہ علیہ سؤال کرد. سلطان مغرب نیز در پاسخ به خوبی از شیخ ابوالحسن رحمۃ اللہ علیہ تعریف کرد و نوشت که او یکی از علمای والای امت حضرت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و از نوادگان حضرت علی علیه السلام است. از او مواظبت کنید.

حاکم مصر که این جواب را از حاکم مغرب دریافت کرد، بسیار خوشحال شد و دستور داد که باید به او احترام گذاشت و هر کس او را برنجاند، مجازات می‌گردد.

شیخ ابوالحسن رحمۃ اللہ علیہ از صبح تا غروب به تدریس و موعظه می‌کرد و جز برای نماز و استراحت، و کارهای ضروری، به صورت مدام مشغول تدریس و وعظ بود. ده‌ها عالم و فیلسوف، نظیر شیخ عزالدین بن سلام،^۱ ابن دقیق العید،^۲ عبدالعظیم منذری،^۳

۱. امام ابن عبدُ السلام، ابومحمد عزالدین عبدالعزیز بن عبدالسلام بن ابی القاسم بن محمد مہذب سلمی دمشقی رحمۃ اللہ علیہ (۵۷۷ یا ۵۷۸ - جمادی الاول ۶۶۰ ق)، فقیه، قاضی و خطیب شافعی اهل سیاست که صوفی مشرب نیز بود.

۲. امام ابوالفتح، محمد بن علی قوصی شهرت یافته به ابن دقیق العید رحمۃ اللہ علیہ (۲۹ ژوئیه ۱۲۲۸ م - ۴ اکتبر ۱۳۰۲ م) قاضی، محدث، فقیه، زبان‌شناس، خطیب، ادیب و شاعر مصری در سده‌ی هفتم هجری بود.

۳. عبدالعظیم ابن عبدالقوی بن عبدالله المنذری. از بزرگان علماء حدیث و فقیه و عالم به عربیت بود. از تألیفات اوست: الترغیب و الترهیب. مختصر صحیح مسلم. مختصر سنن ابی داود. وی به سال ۵۸۱ ه. ق. به مصر متولد و در ۶۵۶ درگذشت.

ابن صلاح،^۱ ابن عصفور،^۲ و ابن حاجب^۳ رحمہ اللہ در مدرسہ‌ی کاملیہ‌ی قاہرہ، در محفل درس او حضور می‌یافتند و از معدن پر برکت علم ظاهر و باطن او، ظرف خویش را لبریز می‌کردند و عالم اسلام را با آن سیراب می‌ساختند.

ہرگاہ در روزهای سہ‌شنبہ و جمعہ جای تشریف می‌برد، دہا عالم و صدہا

۱. امام ابن صلاح تقی الدین ابو عمرو عثمان بن عبدالرحمن بن عثمان نصری شہرزوری رحمہ اللہ. اصلاً ایرانی از نژاد کرد و پدرش از فقہا بودہ. تقی الدین نزد پدر فقہ آموخت و ہم بموصل در خدمت دانشمندان آنجا کسب علوم دیگر کرد، آنگاہ بخراسان رفت و از روات آنجا حدیث شنود و از آنجا بہ شام شد و در قدس شریف و دمشق بتدریس اشتغال ورزید، و او در سہ مدرسہ ّ رواحیہ، زمردخاتون (نام دختر حضرت صلاح الدین رحمہ اللہ) و دارالحدیث درس میگفت و ابن خلکان چنانکہ خود گوید یک سال نزد او تلمذ کردہ است. مولد او بہ سال ۵۷۷ ّ ق. و وفات ۶۴۳ ّ ق. بودہ است.

۲. امام ابن عصفور. ابوالحسن علی بن موسی الحضرمی النحوی رحمہ اللہ. اجداد او از مردم حضر موت و مولد او باشیبلیہ. در شریش و مالقہ و مرسیہ بتدریس اشتغال داشت. و او را کتب بسیار در فنون ادب است، ازجملہ: کتاب الازہار. کتاب الہلال. کتاب انارۃ الدیاجی. مختصرالغرہ. شرح حماسہ. شرح جزولیہ. شرح متنبی. مولد او بہ سال ۵۹۷ ّ ق. و وفات ۶۶۹ ّ ق.

۳. امام ابن حاجب جمال الدین ابو عمرو عثمان بن عمر بن ابی بکر رحمہ اللہ، نحوی معروف (۵۷۰ - ۶۴۶ ّ ق.). اصلاً ایرانی از نژاد کرد و پدرش حاجب امیر عزالدین موسک بودہ. مولد او مصر. در قاہرہ علوم ادبی و فقہ آموخت و چندی در دمشق تدریس کردہ. کتب او با اسلوبی واضح و روشن نوشتہ شدہ است. از تألیفات اوست کتاب کافیہ در نحو. شافیہ در صرف و آن کتاب در ہمہ اقطار ممالک اسلامی متداول و معروف است. و مختصرالمنتهی کہ خلاصہ ای از کتاب دیگر او موسوم بہ منتهی السؤل والامل است و این مختصر نیز مهمترین کتب اصول شمرده می‌شود و بر آن شرحهای بسیار نوشتہ اند. و المقصد الجلیل فی علم الخلیل. الامالی. القصیدۃ الموشحۃ بالاسماء المؤنثہ. مختصرالفروع یا جوامعالامہات در فقہ مالکی. و مفصل در نحو.

۴. نام خانقاہی است در حلب کہ بنا بر کتیبہ‌ی سر در آن، واقفش فاطمہ دختر ملک کامل محمد بن عادل ابو بکر بن ایوب (رحمۃ اللہ تعالی علیہم اجمعین) می‌باشد.

درویش و مرید همراه او حرکت می‌کردند، برای او پرچم برمی‌افراشتند و طبل می‌زدند. تا اینکه طریقه‌ی شاذلیه را تأسیس کرد و اکنون بسیاری از مسلمانان آفریقا عضو این طریقت می‌باشند.

شیخ تاج‌الدین رحمۃ اللہ علیہ فرموده است: در مورد شیخ ابوالحسن رحمۃ اللہ علیہ می‌فرمود: هیچ عالمی در مقام علم تثبیت نمی‌شود تا با چهار چیز امتحان نشود:

۱. افراد بدخواه به او دشنام ندهند.

۲. دوستان او را سرزنش نکنند.

۳. افراد جاهل به او طعنه نزنند.

۴. علما به او حسادت نبرند.

اگر در برابر این چهار امر صبور باشد، در این هنگام شایان آن است که امام و پیشوا شود.

فرمود: یک بار از غیب به من گفته شد: در این عصر و روزگار، هیچ یک از محافل علم فقه، از مجلس شیخ الاسلام شیخ عزالدین بن عبدالسلام رحمۃ اللہ علیہ، بهتر و ارزشمندتر نیست و هیچ یک از محافل علم حقایق، از محفل و مجلس شیخ ابوالحسن شاذلی رحمۃ اللہ علیہ بزرگ‌تر نیست.

شیخ ابن دقیق‌العید رحمۃ اللہ علیہ فرموده است: کسی را مانند شیخ ابوالحسن شاذلی رحمۃ اللہ علیہ، عابدتر ندیده‌ام. او همان گونه که در علوم ظاهری و باطنی استاد بود، و حلقه‌ی درس و کشف و کرامات داشت، مجلس و محفل و عطر را نیز داشت و در مجالس و عطر خویش، آیات و احادیث را مثال می‌زد. در ادامه چند نمونه از آنها نقل می‌شود:

• در موعظه‌ای درباره‌ی بلا و مصیبت حرف زد و فرمود: بهترین سپر در برابر تیر قضا و قدر، به ویژه در هنگام دچار شدن به بلا و مصیبت، صبر و عدم ناسپاسی است و برای اینکه خداوند شما را حفظ کند، پشیمانی از گناه، توبه، و بر زبان آوردن کلمه‌ی «استغفرالله» است. زیرا خداوند بزرگ در آیه‌ی ۳۳، سوره‌ی انفال فرموده است:

﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ﴾

یَسْتَغْفِرُونَ^۱

و خداوند، مادام که تو در میان ایشان هستی، آنان را عذاب نمی‌کند؛ و نیز

مادام که استغفار می‌کنند، عذاب‌کننده آنان نیست.

• پس ای مسلمانان «استغفرالله» کنید؛ حتی اگر ظاهراً مرتکب هیچ گناهی نیز نشده باشید. به پیامبر محبوب، حضرت محمد المصطفی ﷺ نگاه کنید که با وجود آنکه از جانب خداوند به او مژده‌ای آمرزیده شدن داده شده بود، روزانه چندین بار استغفار^۲ می‌کرد و در جایی که حضرت رسول الله ﷺ بدون این که گناهی انجام داده باشد روزی چندین بار طلب مغفرت کند و بفرماید (أَسْتَغْفِرُالله)، ما چگونه باشیم، در حالی که کمتر اتفاق می‌افتد که از فرمان الهی سر باز زنیم، چگونه از پیشگاه خداوند درخواست استغفار نکنیم؟!۱

• می‌فرمود: هر کس به دعا نپردازد، و ذکر خداوند بر زبانش دشوار باشد، اما برای حرف و سخن دنیوی پشت‌تاز همگان باشد و به قیامت نیندیشد، بدانید که قلبش مالا مال از نفاق است. این گونه افراد اگر بخواهند که خداوند متعال آنان را بیامرزد، باید تا فرصت دارند به عبادت رو بیاورند. همان گونه که خداوند متعال فرموده است:

﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۳

مگر کسانی که پس از آن، توبه و درستکاری کنند که خداوند آمرزگار

مهربان است.

• می‌فرمود: عادت الله چنین است که عده‌ای از راه راست منحرف شوند و سپس توبه کنند تا خداوند متعال بزرگی خود را نمایان سازد و آنان را بیامرزد یا اینکه حضرت محمد ﷺ برای آنان شفاعت کند. به عبارت دیگر، کسی که گمان کند که بنده‌ی خدا

۱. سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۳۳.

۲. گفتنِ استغفر الله.

۳. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۸۹.

نباید هرگز از فرمان خدا سرپیچی کند، به این معنا است که دوست دارد، رحمت خداوند آشکار نگردد و حضرت محمد صلی الله علیه و آله برای کسی شفاعت نکند. حال که چنین است، پس، ای برادر (و خواهر) مسلمان!

بَادِرْ إِلَى التَّوْبَةِ الْخُلُصَاءِ مُجْتَهِدًا وَالْمَوْتُ وَيَحْكُ لَمْ يَمُدُّ إِلَيْكَ يَدًا
فَإِنَّمَا الْمَرْءُ فِي الدُّنْيَا عَلَى خَطَرٍ إِنْ لَمْ يَكُنْ مَيِّتًا فِي الْيَوْمِ مَاتَ عَدَاً

ترجمه: (۱) با تلاش و کوشش فراوان، به توبه‌ی خالصانه اقدام کن. ای وای بر تو تا زمانی که مرگ دست خود را به سوی تو دراز نکرده است. (۲) چرا که انسان در زندگی، در حال حاضر است و اگر امروز نمرده است، فردا خواهد مرد.

هر یک از دعا‌های شیخ ابوالحسن شاذلی رحمته الله، داروی یک درد، شفای نوعی بیماری، و عامل از میان رفتن یک درد و بلا است. او می‌فرماید: اگر دچار یک بیماری شدید. من را واسطه قرار دهید و بگویید: ای خدای بزرگ! ابوالحسن را به عنوان دخیل آورده‌ایم؛ از آن بیماری و ناخوشی نجات می‌یابید.

شیخ ابوالحسن مرزی رحمته الله فرموده است: چند بار این امر را امتحان کردم. خداوند بزرگ مرا ناامید نکرده و آن بلا و مصیبت را از من دور ساخت.

شیخ عبدالله شاطبی رحمته الله فرموده است: هر شب چندین بار می‌گفتم: ای ابوالحسن شاذلی رحمته الله! خداوند از تو راضی باد. سپس می‌گفتم: ای خدای بزرگ! اگر شیخ ابوالحسن شاذلی رحمته الله را دوست داری، به خاطر او فلان کار من تحقق یابد. به امر الهی بلافاصله آن کار انجام می‌گرفت. یک شب در خواب به محضر حضرت محمد صلی الله علیه و آله نایل آمدم. عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! پس از هر بار صلوات بر تو، عرض می‌کنم: ای خداوند از شیخ ابوالحسن شاذلی رحمته الله راضی باش و به خاطر او فلان کار من انجام شود. آیا این کار خوب است یا بد؟ حضرت محمد صلی الله علیه و آله در خواب به من فرمود: ابوالحسن لفظاً و معنأً فرزند من است و فرزند نیز نوعی پدر است و هر کس او را دخیل کند، مرا دخیل کرده است.

شیخ ابوالحسن رحمته الله فرموده است: شب جمعه، بیست و هفتم رمضان، شب قدر

بود در خواب به محضر حضرت محمد ﷺ نایل آمدم. فرمود:

«طَهَّرْ ثِيَابَكَ مِنَ الدَّنَسِ تَحْظِ بِمَدَدِ اللَّهِ فِي كُلِّ نَفْسٍ»

لباس خویش را پاکیزه‌دار، در هر لحظه از مدد خداوند برخوردار می‌گردد.

عرض کردم: لباس‌هایم پاک می‌باشند.

فرمود: پسر من لباس، همان نیست که بر تن داری، خداوند بزرگ پنج نوع لباس را به تو و بسیاری از مسلمانان دیگر ارزانی کرده است.

۱. خلعت^۱ محبت

۲. خلعت معرفت

۳. خلعت توحید

۴. خلعت ایمان

۵. خلعت اسلام

به هر کس خلعت و لباس محبت ارزانی شده باشد، همه چیز برای او آسان می‌گردد.

به هر کس خلعت و لباس معرفت ارزانی شده باشد، تنها خداوند از نظر او بزرگ است. اگر هم انجام بدهد توبه می‌کند.

به هر کس خلعت و لباس توحید ارزانی شده باشد، شریک را از خداوند نفی می‌کند.

به هر کس خلعت و لباس ایمان ارزانی شده باشد، ایمن می‌گردد.

به هر کس خلعت و لباس اسلام ارزانی شده باشد، از فرمان خدا سرپیچی نمی‌کند اگر هم انجام بدهد توبه می‌کند.

شیخ ابوالحسن رحمته‌الله فرموده است: در این هنگام معنای این آیه برای من معلوم شد که خداوند به حضرت محمد ﷺ می‌فرماید:

۱. جامهٔ دوخته که از طرف شخص بزرگ به عنوان جایزه یا انعام به کسی داده شود.

﴿وَيَا بَكَ فَطَهِّرْ﴾^۱

و دامت را پاکیزه بدار.

یک بار خطاب به جمعی از علمای دینی فرمود: خواهش می‌کنم، مواظب باشید که علم خود را به این خاطر منتشر نسازید که مردم به شما اعتماد کنند و بگویند: عالم خوبی هستید. به این خاطر تدریس کنید که خداوند به شما پاداش بدهد؛ فرمود: همچنین علم و دانایی در دل مانند دینار و درهمی است که در دسترس باشد؛ زیرا اگر خداوند بزرگ بخواهد از آن دینار و درهم به شما سود دنیا و قیامت را می‌رساند. یا اگر نخواهد، موجب بدبختی دنیا و قیامت می‌گردد. علم نیز همین گونه است. اگر برای رضای خدا باشد، عامل خوشبختی دنیا و قیامت می‌گردد. مانند علم پیامبران علیهم السلام و صالحان و اگر برای رضای خدا نباشد، عامل بدبختی دنیا و قیامت می‌گردد، مانند علم شیطان و شیطان‌صفتان.

سپس به مشایخ و جانشینان آنان فرمود: شما نیز آگاه باشید که برای شهرت و دست‌بوسی، درویش و صوفی متنوع و مختلف را درهم نیامیزید. این کار مرض بسیار کشنده‌ای است. درویشی یا مرید داشته باشی که بتوانی اسرار و نهانی را برای او بیان کنی، از هزار مرید بی‌فایده بهتر است.

- می‌فرمود: کسی که از انسان صالح انتقاد کند، پیش از مرگ، سه بار می‌میرد:
- با ذلت و خواری می‌میرد.
- با فقر می‌میرد.
- در آخر عمر، چشم انتظار و زیردست مردم می‌شود.
- هر یک از این‌ها نیز یک مرگ می‌باشند.
- فرمود: هر کس که مستقیماً در خواست کمک و شفاعت از یکی از اولیای الهی بکند، مانند کفر و شرک است، بلکه باید انسان صالح را واسطه قرار دهی تا نزد خدای بزرگ برای تو دعا کند. سپس این آیه از سوره‌ی سجده را خواند که:

۱. سوره‌ی مدثر، آیه‌ی ۴.

﴿مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ﴾^۱

شما را جز او سرور و شفיעی نیست، آیا پند نمی گیرید.

• فرمود: با این حال انسان صالح، همان گونه که دارای صفات بشری است، صفات ربانی نیز دارد. همان گونه که مردم در ظاهر او را دوست می دارند، در باطن نیز خداوند بزرگ او را دوست دارد. همان گونه که در ظاهر فقیر است، در باطن بسیار ثروتمند است. همان گونه که او از امر و فرمان الهی سرپیچی نمی کند، خداوند بزرگ نیز او را ناامید نمی گرداند فرمود: به همین خاطر، واسطه قرار دادن انسان، با این نیت که محبوب خداوند است، درست به معنای پناه بردن به خدا است و اطاعت از سخنان آنان، نشانه‌ی ایمان است. صالحان، غالب اخلاق و خصایل پیامبران (علیهم السلام) را دارند. در ظاهر فقیرند و در باطن و معنا ثروتمندند. همان گونه که خداوند متعال فرموده است:

﴿وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى﴾^۲

و تو را تهیدست یافت آنگاه بی نیازت کرد.

خداوند بزرگ، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) را به وسیله‌ی دارایی دنیا، ثروتمند نکرد. پیش از آنکه به پیامبری مبعوث گردد، به وسیله‌ی دارایی حضرت خدیجه (رضی الله عنها) ثروتمندتر بود. اما زمانی که به پیامبری مبعوث شد، تا هنگام وفات، همواره تنگدست بود و بارها از شدت گرسنگی، بر شکم خود سنگ می بست. بارها که مهمان به مسجد می رفت، چون می دانست که در منزل چیزی (برای پذیرایی) ندارند، می فرمود: رحمت خدا بر کسی که از این مهمان (من) پذیرایی می کند! اما در باطن و معنا بسیار ثروتمند بود و از لحاظ محبوبیت در نزد خداوند بزرگ، در خلق و خوی والا، و در قبول شفاعت بسیار ثروتمند بود.

شیخ ابوالحسن (رحمته الله) فرمود: حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) فرموده اند: در میان هر جمع و

۱. سوره‌ی سجده، آیه‌ی ۴.

۲. سوره‌ی ضحی، آیه‌ی ۸.

ملتّی که عالم وجود داشته باشد، مانند آن است که در میان آنان پیامبری حضور داشته باشد.^۱ آن عالم، وارث پیغمبر خداست. لذا همان گونه که دعای حضرت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم مستجاب است، دعای انسان صالح نیز در نزد خداوند محبوب و مستجاب است.

شیخ ابوالحسن شاذلی رحمۃ اللہ علیہ، در وصیت نامہ‌ی خود فرموده است: هر کس در دنیا بر اساس این وصیت نامہ عمل کند، خداوند بزرگ، او را در دنیا و قیامت سربلند می‌کند و در دنیا چهار خلعت به او ارزانی می‌کند و در آخرت نیز او را با چهار چیز خوشحال می‌سازد.

فرمود: کسی که کافر را رئیس خود نکند، با انسان مسلمان دشمنی به خرج ندهد، پرهیزکار باشد، و خود را از جملہ‌ی مردگان قلمداد کند، به خدا و حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم ایمان داشته باشد و اعمال و رفتار پاک انجام دهد، در دنیا این خلعت به او ارزانی می‌شود که:

«بِالصَّدَقِ فِي الْقَوْلِ، وَالْإِخْلَاصِ فِي الْعَمَلِ، وَالرِّزْقِ كَالْمَطَرِ، وَالْوَقَايَةِ مِنَ الشَّرِّ»

۱. صدق در گفتار

۲. اخلاص در کردار

۳. رزق و روزی مانند باران

۴. محفوظ ماندن از شر

در قیامت نیز این خلعت به او عطا می‌شود که:

«بِالْمَغْفِرَةِ الْعُظْمَى، وَالْقُرْبَةِ الزُّلْفَى وَدُخُولِ جَنَّةِ الْمَأْوَى، وَاللَّحُوقِ بِالدَّرَجَةِ الْعُلْيَا»

۱. مغفرت عظیم

۲. قربت و نزدیکی بسیار

۳. وارد شدن به بهشت

۴. نایل آمدن به درجه‌ی والا

۱. الشیخ فی قومه کالنبی فی أمتہ: شیخ در میان قوم خود، همانند پیامبر در میان امت خویش است. برای این عبارت مشهور منبعی یافته نشد.

در یک وعظ خطاب به مردم فرمود:

- اگر می‌خواهید از دست و زبان مردم در امان باشید، «سوره‌ی ناس» را بخوانید.
- اگر می‌خواهید از تنگنا و مشکلات نجات یابید، استغفار فراوان کنید.
- اگر می‌خواهید ترس نداشته باشید، این دعا را بخوانید:

«أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ التَّامَاتِ مِنْ شَرِّ غَضَبِهِ وَمِنْ شَرِّ عِبَادِهِ وَمِنْ شَرِّ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَنْ يَحْضُرُونِ»^۱

- اگر می‌خواهید دعاهايتان مستجاب باشد، جواب کسی را بدهید که در مسجد اذان می‌دهد جواب بدهید.

- اگر می‌خواهید خداوند متعال، بلا و مصیبت را از شما دور کند، بگویید:

﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۲

- اگر می‌خواهید، بدهکار نباشید، این دعا را بخوانید.

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْهَمِّ وَالْحُزْنِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَجْزِ وَالْبُخْلِ،
وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ غَلَبَةِ الدِّينِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ قَهْرِ الرِّجَالِ»^۳

خدایا! من از غم و اندوه، ناتوانی و بخل، غلبه‌ی دین، و سلطه‌ی دیگران به تو پناه می‌آورم.

- اگر می‌خواهید از عذاب قبر دور بمانید، خود را از آلودگی و حرام دور نگه دارید.
- اگر می‌خواهید ثروتمند باشید، قناعت به خرج دهید.
- اگر می‌خواهید از مردم بهتر باشید، با مردم خوبی کنید.

۱. به روایت ابن ابی شیبۀ ۸۰/۶، ح ش ۲۹۶۲۱؛ ترمذی ۵۴۱/۵، ح ش ۳۵۲۸. او گفته است: این حدیث، حسن غریب است. احمد ۱۸۱/۲، ح ش ۶۶۹۶؛ ابو داود ۱۲/۴، ح ش ۳۸۹۳.

۲. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۶.

۳. سوره‌ی ضحی، آیه‌ی ۸.

- اگر می‌خواهید ایمان شما کامل باشد، خوش اخلاق باشید.
- اگر می‌خواهید محبوب خدا باشید، به مردم کمک کنید.
- اگر می‌خواهید مورد خشم خدا نباشید، نسبت به کسی خشمگین نباشید.
- اگر می‌خواهید بدهکاری شما برطرف شود، این دعا را بخوانید:

«اللَّهُمَّ اكْفِنِي بِحَلَالِكَ عَنْ حَرَامِكَ، وَاعْنِنِي بِفَضْلِكَ عَمَّنْ

سِوَاكَ»^۱

خدایا! مرا با آنچه که خود حلال کرده‌ای از آنچه که تو حرام ساخته‌ای
کفایت و مرا با فضل خود از غیر خود بی‌نیاز گردان.

- اگر می‌خواهید از دین منحرف نشوید، این دعا را بخوانید:

«يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ»^۲

ای دگرگون‌کننده‌ی قلب‌ها، قلب من را بر دین خود ثابت قدم بدار.

- اگر می‌خواهید از شر ظالم نجات یابید، این دعا را بخوانید:

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَجْعَلُكَ فِي نُحُورِهِمْ وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شُرُورِهِمْ»^۳

خدایا! ما تو را در برابر آنها قرار می‌دهیم و از شر آنان به تو پناه می‌آوریم.

علاوه بر اینها، ده‌ها سفارش ارزشمند دیگر را نیز بیان کرده است.

شیخ ابوالعباس مرزی رحمۃ اللہ علیہ فرموده است: شیخ ابوالحسن رحمۃ اللہ علیہ هر سال به حج می‌رفت. می‌فرمود: در رمضان سال ۶۵۶ هجری به خدمتکار خود گفت: یک کلنگ و چند متر پارچه و مقداری نخ و سوزن با خود به همراه داشته باش. به حج می‌رویم.

۱. به روایت أحمد ۱/۱۵۳، ح ش ۱۳۱۸؛ ترمذی ۵/۵۶۰، ح ش ۳۵۶۳. او گفته است:

حسن غریب است. و حاکم ۱/۷۲۱، ح ش ۱۹۷۳.

۲. کنز العمال ۵۰۷۰؛ به روایت ابن عساکر ۲۷/۵۲.

۳. ابو داود ۱۵۳۷؛ نسائی، در: الکبری ۸۶۳۱ و ۱۰۴۳۷.

خدمتکارش بسیار تعجب کرد و گفت: برای حج، چه نیازی به این ابزارها هست؟
 فرمود: پسر من تو اطلاع نداری؛ در مسیر بیابان مصر به آنها نیاز پیدا می‌کنیم.
 می‌فرماید: هنگامی که به صحرای عذاب رسیدند، شیخ ابوالحسن رحمته الله غسل کرد،
 دو رکعت نماز خواند و در سجده‌ی رکعت آخر درگذشت. آن کلنگ و پارچه و ... مورد
 استفاده قرار گرفت و در هما جا دفن شد.

آنچه گذشت، مختصری از زندگی، سرگذشت و سخنان شیخ ابوالحسن شاذلی
رحمته الله بود. از خداوند متعال درخواست می‌کنیم که:
 ما را مورد عفو قرار دهد،
 دعای ما را مستجاب کند،
 بیمارانمان را شفا دهد،
 و ما را از شر شیطان و بلای ناگهان حفظ کند. آمین

والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته

حضرت ابراهیم دسوقی رحمۃ اللہ علیہ

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى أَيْدِي مَنْ بِهَا لَمْ تُحْصَ بِالتَّعْدَادِ
وَصَلَوَاتُ أَشْرَقَتْ أَنْوَارُهَا ثُمَّ تَحَايَا عَقَبَتْ أَزْهَارُهَا
عَلَى الْحَبِيبِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْأَشْرَافِ أَهْلِ الرَّشَدِ
وَصَحْبِهِ الَّذِينَ هُمْ أَنْاسُ فِي الْفَضْلِ لَا شَخْصَ بِهِمْ يَقَاسُ

دوباره با نام خدا در چند دقیقه‌ی آینده‌ی عمر خویش به محضر انسانی برویم که در روزگار خویش یکی از اقطاب اربعه، دارای کرامات ظاهر، مقامات فاخر، صاحب مناقب طاهر، بصیرت‌های آشکار، احوال خارق‌العاده، نفس‌های صادقانه، همت عالی، مراتب والا، مناظر درخشان، اشارات نورانی، نفحات روحانی، اسرار ملکوتی، و محاضرات جبروتی بود. در حقایق ید طولایی داشت و در معارف ید بیضا. امیر زمره‌ی اولیا، نگین حلقه‌ی فقرا، سالک بادیه‌ی تجرید بود، و نقطه‌ی دایره‌ی توحید بود. این عالم ربانی، و قطب نورانی، جناب حضرت سید ابراهیم دسوقی رحمۃ اللہ علیہ است. پس، با ادب به زندگی، سرگذشت و سخنانش گوش فرا دهیم و از آنها پند و اندرز بگیریم.

شیخ ابراهیم دسوقی رحمۃ اللہ علیہ با بیست و یک واسطه به حضرت علی علیه السلام می‌رسد و یکی از چهار سیدی است که به اقطاب اربعه مشهورند و عبارتند از: شیخ عبدالقادر گیلانی، سید احمد رفاعی، سید احمد بدوی و سید ابراهیم دسوقی رحمۃ اللہ علیہ.

سید ابراهیم دسوقی رحمۃ اللہ علیہ دارای علم لدنی،^۱ محاضرات قدسی، اسرار عرفانی، دانا به امور غیبی، آگاه به انواع لغات (و زبان‌ها) اعم از زبان پرندگان و حیوانات، و معدن کرامات و امور خارق العاده بود.

شیخ دسوقی رحمۃ اللہ علیہ دارای سخنان زیبا و پرمعنای فراوانی بوده و بسیاری از مواقع که به ایشان عرض کردند: ما را اندرز دهید در جواب این شعر عربی را می‌خواند که مفهوم آن چنین است:

تنها با اندرز من انسانی صالح نخواهید شد؛ مگر آنکه اخلاق و عمل شما خوب شود.

سپس خطاب به نفس خویش می‌فرمود:

تا تو نیز راه خوبان را مدنظر قرار ندهی، خود را خوب و نیک قلمداد نکن. ای نفس ابراهیم دسوقی رحمۃ اللہ علیہ! بسیار زشت است که خود دکتر بیمار باشد؛ در حالی که برای دیگران دارو تجویز کند.

می‌فرمود: کسی که از مسیر شریعت حرکت نکند، دل و درون پاکی نداشته باشد، و شریف و پاکدامن نباشد، اگر جزء خانواده‌ی خودم نیز باشد، فرزند من نیست. اما مرید صوفی و درویش‌هایی که بر اساس شرع رفتار می‌کنند و دیانت و طریقت را به خوبی اجرا می‌نمایند، دارای زهد و تقوا هستند، حیا و ناموس را رعایت می‌کنند، طمع نمی‌ورزند، همه آنها پسر من می‌باشند؛ حتی اگر در دورترین کشور هم زندگی کنند.

یک بار جمع فراوانی در محضرش بودند که به وعظ آنان می‌پرداخت. خطاب به مردم و با گریه به آنان فرمود: به خاطر خدا! از شما خواهش می‌کنم که از محاسبه و عذاب خدا بترسید. شما نمی‌دانید که انسان مانند گوسفند دم تیغ و برّهی بسته شده

۱. در الهیات، علم لدّنی، علم حضوری یا علم ناآموخته علمی است که بدون تعلیم و تعلم و بی‌واسطه بدست آمده باشد. به عبارت دیگر علم لدّنی، علمی است که از طریق کشف و الهام بدست می‌آید و نام دیگر آن علم اعلی است. این علم، مختص اهل قرب است و تنها با تعلیم و تفهیم ربّانی به دست می‌آید نه با دلایل عقلی و شواهد نقلی.

است. سرش را بلند کرد و فرمود: ای کسانی که تنور دوزخ برای شما داغ شده و منتظر گوشت کباب نشده است!

ای کسی که کارد اجل برای مشیت و مال تو تیز شده و قاصد و جلا دمرگ، منتظر فرمان کشتن ذبح تو است و ممکن است ناگهان به تو حمله بیاورد. در حالی که دهها کار داری و مواظب خود نیستی. خداوند متعال فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاطٌ شِدَادٌ﴾^۱

ای مؤمنان خود و خانواده‌تان را از آتشی حفظ کنید که هیزم آن مردم و سنگها هستند و فرشتگانی درشت‌خو و سخت‌رو بر آن گمارده‌اند.

فرمود: پناه بر خدا حال و وضع آن افراد چگونه باید باشد که خدای بزرگ با عصبانیت به ملائکه‌ها بفرماید او را بگیرید و داخل جهنم بیفکنید.

به نقل راوی: زمانی که شیخ ابراهیم دسوقی رحمۃ اللہ علیہ این آیه را این گونه شرح کرد، کسی نتوانست خود را کنترل کند و چنانکه انگار یکی از عزیزان آنها فوت کرده باشد به گریه افتادند و تا یک ساعت، سکوت، بال سیاه خود را بر مجلس کشید.

• می‌فرمود: انسان، به فرد صالح کامل تبدیل نمی‌گردد؛ مگر آنکه همه‌ی مردم را دوست داشته باشد، عیب آنها را بپوشاند و نسبت به آنان رحم داشته باشد. اما اگر مردم را دوست نداشته باشد، رحم و شفقت نداشته باشد، اگر عیب مردم را بیان کند، کذاب است، و بنده‌ی صالحی هم نیست. با این حال، شما صالحان را انکار نکنید. هر حالی که داشته باشند و در هر لباسی که باشند و هر گونه غذایی که بخورند. مگر اینکه کاری غیر شرعی را آشکارا از آنان مشاهده کنید. زیرا انکار صالحان، نشانگر وحشت است و وحشت نیز موجب دور شدن انسان از خدا می‌گردد.

• می‌فرماید: کسانی هم که خود را خوب قلمداد می‌کنند، مواظب خود باشند و مغرور

نشوند. اگر فکر می‌کنند که روزه، نماز، زکات، حج، نیکی و احسان را انجام داده‌اند، همه‌ی این کارها به توفیق الهی برمی‌گردد. زیرا قاضی و حاکم در هر کار و خوبی و بدی، تنها خدا است و تا روز موعود، کسی نمی‌داند که از آن بهره‌ای برده یا خیر یا چیزی را از دوش او برداشته یا نه، یا چه چیزی را نوشته است.

- می‌فرمود: خوردن مال حرام، انسان را خوار و عمل خوب انسان را تباه می‌سازد. سخن غیر شرعی نیز انسان را از کاروان صالحان عقب می‌اندازد. همراه و جمع شدن با کاروان انسان‌های بد، بصر و بصیرت تو را تاریک می‌کند.

- فرمود: خداوند کسی را دوست دارد که از خدا بترسد، دل پاک‌ی داشته باشد، مردم از دست و زبانش در امان باشند به ذکر خدا بپردازد، و سعه‌ی صدر داشته باشد. کسی که واقعاً خداوند را دوست داشته باشد، فرشتگان زمین و آسمان او را دوست می‌دارند و کسی که واقعاً به اطاعت خداوند بپردازد، جن و انسان از او اطاعت می‌کنند.

- می‌فرمود: اگر کسی اجازه‌ی ارشاد داشته باشد، اما بر خلق و خوی صالحان نباشد، یا اجازه‌ی افتاء و تدریس داشته باشد اما عالم نباشد، یا عالم باشد، اما به علم خود عمل نکند، او انسان صالحی نیست. دومی نیز عالم نیست.

- می‌فرمود: به خدا قسم! اگر واقعاً به خداوند رو بیاورید و از امر و فرمان خداوند تجاوز نکنید، به انسان صالح نیازی نخواهید داشت. اما شما با ده‌ها درد و بیماری به سر راه آمده‌اید و نیازمند پزشک هستید.

- می‌فرمود: زمانی که مراسم توبه‌ی مریدی را برگزار می‌کرد، می‌فرمود: پسر! راه قرآن را در پیش بگیر. واجبات دین را انجام بده، به مال دنیا چشم طمع نداشته باش، خلق و خوی حضرت محمد ﷺ را مد نظر داشته باش. اگر توان این کار را نیز نداشته باشی، از رفتار و کردار استادت پیروی کن. وگرنه، هلاک می‌شوی؛ زیرا توبه کردن با اجازه و سخن تحقق نمی‌یابد. بلکه باید با عمل و رفتار، همراه باشد. پسر! شیخ برای مرید مانند پزشک و طبیب است و مرید مانند بیمار است. اگر بیمار به سخن پزشک عمل نکند، چگونه شفا می‌یابد و بهبودی پیدا می‌کند؟!

- انسان خوب باید اذیت مردم را به خاطر رضای خدا تحمل کند؛ زیرا مردم بنده‌ی

خدا هستند. اگر از روی جهل او را اذیت کرده باشند، باید آنها را عفو کند. نباید سخن بی‌معنا بر زبان بیاورد، بسیار صبور باشد، باید خلق و خوی بسیار خوبی داشته باشد، بخشنده و سخاوتمند باشد، و نباید به مال مردم چشم داشته باشد.

• می‌فرمود: فریاد از این روزگار! قسم به خدا! اگر عمر وفا می‌کرد، خودم را آواره می‌کردم و به کوه و دشت و صحرا می‌زدم و خودم را از مردم این روزگار پنهان می‌کردم. زیرا انسان در میان مردم این روزگار نمی‌داند چگونه زندگی کند. قلبشان سخت و خشک است، به شدت آرزوی نیاز دنیا را دارند، صادق بودن نزد آنان باقی نمانده و بی‌اعتقادند و اکثر اوقات شبانه‌روز در معصیت خدا به سر می‌برند.

• می‌فرمود: تا شریعت برای تو شهادت ندهد که «صادق» هستی، اجازه نداری به نصیحت مردم پردازی. زیرا از تو پذیرفته نیست و از آن بهره‌مند نمی‌گردند. باید قلبت پیش خدا باشد و در این صورت است که سخن تو به دل مردم راه می‌یابد.

• می‌فرمود: بدن، کالبد، و جسد انسان، عبارت است از: قلب، زبان، و سایر اندام‌های دیگر. زبان و سایر اعضا، تحت نظر ملائکه قرار دارند و مورد محاسبه قرار می‌گیرند. اما قلب انسان تحت قدرت خداوند قرار دارد. به همین خاطر است که علم و نفوس انسان‌های صالح فایده و برکت بیشتری دارد. زیرا خوبی و اعمال و رفتار صالحان به وسیله‌ی قلب و اندام‌ها است. اما اعمال سایر انسان‌ها تنها با حرف و سخن است و قلب آنها از آن اعمال آگاه نیست. به همین خاطر انسان‌های فراوانی وجود دارند که ظاهراً خداپرستند. در حالی که هر روز بر عجب و تکبر آنها افزوده می‌شود.

• می‌فرمود: ای مردم! غیبت نکنید. زیرا غیبت خوبی‌های شما را از میان می‌برد. اگر هم نمی‌توانید خود را کنترل کنید، تقاضا می‌کنم به غیبت پدر و مادر خود پردازید؛ زیرا حداقل آنان از دیگران بهترند و اگر ثواب خوبی‌هایتان به آنها برسد، بهتر است.

• می‌فرمود: طمع، قلب انسان را سیاه و از خداپرستی دور می‌کند و بارها اتفاق می‌افتد که به خاطر طمع، نامه‌ی عمل انسان با گناه، پر می‌شود؛ به ویژه در این روزگار، که زمانه‌ای است که قلب انسان را ناراحت می‌کند و جگر انسان را ذوب می‌سازد و راه را از انسان گم می‌کند.

• می‌فرمود: برادران! عزم خود را جزم کنید و فکر و خیال را از قلب خود بیرون سازید، کار خود را به خدا واگذار کنید و از سخن استاد و بزرگ خویش خارج نشوید.

• می‌فرمود: به طور خاص، کسانی که قرآن خوانده‌اند، مواظب خود باشند و دهانی را که با آن قرآن می‌خوانند، با خوردن مال حرام، سخنان هیچ و پوچ، غیبت و حرف زدن درباره‌ی مردم، آلوده نکنند. آنها باید بدانند. این افراد که بارها این آیه از سوره‌ی نور را خوانده‌اند که خداوند متعال در آنجا هشدار به انسان فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾^۱ بیگمان کسانی که به زنان پاکدامن بی‌خبر مؤمن، تهمت زنا می‌زنند، در دنیا و آخرت ملعونند. ﴿

کسی که قرآن بخواند و به مردم بهتان بزند، و از این آیه بی‌اطلاع باشد، مانند آن است که عمداً قرآن را در یک ظرف کثیف قرار دهد. علمای شریعت نیز فرموده‌اند که هر کس قرآن را درون یک ظرف کثیف قرار دهد، کافر می‌شود.

تا می‌توانید برای دانشی تلاش کنید که در دنیا و آخرت از آن آسوده باشید.

• می‌فرمود: اگر از چیزی اطلاع داشته باشید، نگویید: کافی است. به آیه‌ی ۱۱۴ سوره‌ی طه بنگرید که خداوند بزرگ به حضرت محمد ﷺ می‌فرماید: ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾^۲ و بگو پروردگارا مرا دانش افزای. ﴿

• خداوند به حضرت رسول اکرم ﷺ با آن همه علم فرموده است؛ از او درخواست افزایش علم بکند. حال چگونه ما انسان‌های کم‌دانش و نادان برای آن تلاش نکنیم.

• می‌فرمود: برادران! مواظب خود باشید. دوست بد شما را دچار بدی نکند. اگر از دوست و همراه خود، بدی دیدید، او را نصیحت کنید. اما با این حال، خود را از او دور نگه دارید؛ زیرا به راستی در روزگاری قرار داریم که کمتر کسی وجود دارد که به حرف تو گوش دهد و اندرز را بپذیرد. گاهی اتفاق می‌افتد که کسی که او را نصیحت می‌کنی،

۱. سوره‌ی نور، آیه‌ی ۲۳.

۲. سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۱۴.

با تو بدی می‌کند و کسی که تو می‌خواهی او را والا گردانی، تو را بر زمین می‌زند.

- فرمود: در زمان حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم که عصر سعادت بود، منافق و دروغو فراوان بود. اکنون که دنیای دروغ و سیاست است، باید چگونه باشد؟!
 - می‌فرمود: باید مرید در حضور شیخ، طلبه در حضور عالم یا استاد، فرزند در حضور پدر، شاگرد در حضور استاد، خردسال در حضور سالخورده، مانند مُرده‌ی بی‌تحرك باشند؛ به ویژه استاد که مانند پدر نهانی انسان باشد باید مانند پدر و حتی بیشتر از او مورد احترام قرار گیرد. زیرا پدر موجب و عامل تولد تو بوده است. اما استادت تو را به ثمر می‌رساند و راه راست را به تو می‌آموزد. پدر و پدر بزرگان ما محبت و احترام صالحان و استادان را در نظر داشته‌اند. ما نیز به آنها چشم بدوزیم تا بهره‌مند شویم.

شنونده‌ی عزیز همان گونه که پیش‌تر هم بیان شد، شیخ دسوقی رحمۃ اللہ علیہ یکی از اقطاب اربعه بود و کشف و کرامت، علم و دانش، و زهد و تقوای فراوانی داشت. در اینجا برای نمونه، یکی از کرامت‌های او نقل می‌گردد که شیخ یوسف خدری رحمۃ اللہ علیہ در کتاب «روضۃ الناظر» نقل کرده است تا نمایان شود که هر کس که صادقانه خداپرست باشد، خداوند متعال چگونه به فریادش می‌رسد و دلش را ناامید نمی‌گرداند.

او نقل کرده است: یک بار شیخ دسوقی رحمۃ اللہ علیہ به یکی از شاگردان خود فرمود: پسر! برو از اسکندریه، از فلان جا، فلان چیز را برای ما خریداری کن و زود برگرد. شاگرد هم می‌گوید: چشم قربان! سپس می‌رود و در هنگام خرید با مرد مغازه‌دار اختلاف پیدا می‌کنند. مرد مغازه‌دار نزد قاضی می‌رود و از او شکایت می‌کند. آن شاگرد را نزد قاضی می‌برند. قاضی آن ایام نیز که یکی از آن افرادی است که دشمن شیخ و اولیا و انسان‌های صالح می‌باشد، دستور می‌دهد که آن پسر را نزد او بیاورند. قاضی پس از مدتی سر خود را بلند می‌کند و با عصبانیت به او نگاه می‌کند و چند سیلی به او می‌زند و می‌گوید: او را به زندان ببرید و حبس کنید. فوراً با امر قاضی آن پسر را دستبند می‌زنند و به زندان می‌برند. آن پسر از زندان تمام ماجرا و احوال خودش را برای شیخ

ابراهیم دسوقی رحمۃ اللہ علیہ ارسال می‌کند و می‌گوید: به کمکم بیایید. هنگامی که خبر دستگیری او به شیخ ابراهیم دسوقی رحمۃ اللہ علیہ می‌رسد، و او هم به شدت ناراحت می‌شود و در نامه‌ای این شعر را برای قاضی می‌نویسد و ارسال می‌کند. شیخ ابراهیم دسوقی رحمۃ اللہ علیہ نوشته بود:

سَهَامُ اللَّيْلِ صَائِبَةُ الْمَرَامِي	إِذَا وَتَرْتَ بُأْوَتَارِ الْخُشُوعِ
يُقَوِّمُهَا إِلَى الْمَرَمَى رَجَالٌ	يُطِيلُونَ السُّجُودَ مَعَ الرُّكُوعِ
بِالْسِّنَةِ تَهْمٌ فِي دُعَاءٍ	بِأَجْفَانٍ تَفِيضُ مِنَ الدُّمُوعِ
إِذَا وَتَرْنَ ثُمَّ رَمَيْنَ سَهْمًا	فَمَا يُغْنِي التَّحَصُّنُ بِالذُّرُوعِ

ترجمه: (۱) تیرهای شب، اگر از کمان خشوع پرتاب شوند، درست به هدف می‌خورند. (۲) مردانی آنها را به سوی هدف راست می‌کنند که سجده‌ها و رکوع‌هایشان را طولانی می‌کنند. (۳) با زبان‌هایی که به دعا می‌جنبند و با پلک‌ها و مژه‌هایی که اشک از آنها سرازیر است. (۴) آنان اگر تیری را در کمان بگذارند و سپس پرتاب کنند، قرار گرفتن در پشت سپر فایده‌ای ندارد.

هنگامی که نامه‌ی شیخ ابراهیم رحمۃ اللہ علیہ به دست قاضی رسید و آن را خواند، همه‌ی کاتبان و افراد پیرامون خود را جمع کرد و گفت: نگاه کنید: این سید که خود را از اولیا می‌پندارد، چه مطلبی نوشته است؟ سپس به کسی که نامه را آورده بود دشنام فراوانی داد و چند ناسزا را هم نثار شیخ ابراهیم دسوقی رحمۃ اللہ علیہ کرد و پس از آن به خواندن نامه‌ی شیخ ابراهیم دسوقی رحمۃ اللہ علیہ برای افراد حاضر کرد و با خنده و مسخره، شعرها را برای آنان می‌خواند تا به این قسمت رسید که شیخ ابراهیم دسوقی رحمۃ اللہ علیہ نوشته بود: «اگر اولیای خدا تیر عصبانیت را در کمان بگذارد، به هدف می‌خورد و کار خود را می‌کند و بازگشت ندارد.» به نقل راوی، در این هنگام به امر الهی تیری بسیار تیز از پاکت نامه بیرون آمد، بر سینه‌ی قاضی نشست، از پشت او بیرون آمد و او را کشت. پناه به خدا از بی‌اعتقادی به اولیای خدا.

مردم که این کرامت را مشاهده کردند، شهادتین حقیقی را بر زبان آوردند و فوراً

فرستاده‌ی شیخ ابراهیم دسوقی رحمۃ اللہ علیہ را از زندان آزاد کردند و همراه با او به کسی نیز نامه‌ی شیخ ابراهیم دسوقی رحمۃ اللہ علیہ را آورده بود، خلعت دادند و با احترام فراوان آنها را بدرقه کردند این است که گفته شده است: زنه‌ار که هرگز خود را سپر تیر انسان‌های صالح قرار نده؛ زیرا همین که شلیک شود، کار خود را می‌کند.

آنچه گذشت مختصری از زندگی، سرگذشت، کشف و کرامات، و اندرزهای زیبای شیخ سید ابراهیم دسوقی رحمۃ اللہ علیہ یکی از اقطاب اربعه و اولیای الهی بود که در سال ۶۷۶ هجری در سن ۴۳ سالگی وفات کرد. امیدوارم مفید بوده باشد و از خداوند بزرگ طلب می‌کنیم که:

به خاطر عظمت خود و محبوبیت حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم و احترام صالحان، از ما درگذرد،

ایمانمان سلامت باشد،

از تیر عصبانیت صالحان دور باشیم

ذلیل نگردیم،

عبادت را ما بپذیرد،

ما را از بلا و مصیبت دنیا و آخرت حفظ گرداند،

و در محضر حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم و صالحان، ما را حشر کند. آمین

والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته

حضرت سید احمد بدوی رحمۃ اللہ علیہ

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلْمُهَيِّمِ الْفَتَّاحِ مُصَرِّفِ الْقُلُوبِ وَالرِّيَّاحِ
وَأَفْضَلِ الصَّلَاةِ وَالتَّحَايَا عَلَى النَّبِيِّ سَيِّدِ الْبَرَايَا
وَاللَّهِ الْمَزِيدِ فَضْلُهُمْ عَلَى سِوَاهُمْ وَصَحْبِهِ ذَوِي الْعُلَا

خوانندگان عزیز! بیایید باز هم مانند جلسات گذشته در چند لحظه‌ی آینده‌ی عمر خویش به محضر یکی از اولیای الهی و به ویژه یکی از چهار نفری که بیشتر علما از آنها به عنوان اقطاب اربعه نام برده‌اند و از آنها درخواست دعای خیر کرده‌اند. چراغ روشن‌گر این محفل ما یکی از ستارگان درخشان آسمان ولایت، یکی از غواصان دریای درایت، یکی از کشتیبانان شریعت، یکی از پیشاهنگان طریقت، یکی از چابک‌سواران میدان معرفت، یکی از چراغ‌های نور رسالت، و یکی از اقطاب نواده‌ی امامت است. این جگر گوشه‌ی اولاد مصطفوی حضرت سید احمد بدوی رحمۃ اللہ علیہ است.

پس، با ادب فراوان با گوش دل به زندگی، سرگذشت، کشف و کرامات و سخنانش گوش فرا دهیم، و از آنها پند و اندرز بگیریم.

سید احمد بدوی، پسر سید علی، پسر سید ابراهیم، پسر محمد، پسر ابوبکر، پسر اسماعیل، پسر عمر، پسر عثمان، پسر حسین، پسر محمد، پسر موسی، پسر یحیی، پسر عیسی، پسر محمد، پسر حسن، پسر جعفر، پسر موسی، پسر حضرت جعفر، پسر حضرت محمد باقر، پسر حضرت زین العابدین، پسر حضرت حسین، پسر

حضرت علی علیه السلام است و در شهر فاس^۱ در مغرب به دنیا آمده است؛ زیرا جد اعلای او از زمان حجاج ثقفی^۲ که اولاد حضرت محمد صلی الله علیه و آله را می‌کشت، به آن دیار رفته است.

زمانی که سید احمد بدوی رحمته الله به هفت سالگی رسید، شبی پدرش در خواب دید که به او گفته شد که فردا صبح همراه با اعضای خانواده‌ی خود به مکه برو و این کشور را ترک کن؛ زیرا حادثه‌ای بسیار مهم و مبارک در انتظار تو است. او این خواب را در سال ۶۲۰ هجری دید.

سید حسن برادر سید احمد بدوی رحمته الله فرموده است: پدر و مادرم و چهار خواهر و سه برادر حرکت کردیم و شهر به شهر و روستا به روستا چادر به چادر از میان قبایل مختلف عرب حرکت کردیم. آنان احترام فراوانی به ما گذاشتند و پس از چهار سال به شهر مکه رسیدیم. در شهر مکه مقیم شدیم. زندگی خوبی داشتیم، حج را به جا آوردیم و بسیار مورد احترام بودیم. تا آنکه پدر ما در سال ۶۲۷ هجری وفات کرد و او را در گورستان مُعَلّی^۳ دفن کردیم. سن سید احمد رحمته الله از من کمتر بود. اما از ما شجاع‌تر و چابک‌سوارتر بود. در میان چابک‌سواران مکه رقیب نداشت. می‌فرمود: او را به مکتب‌خانه فرستادم. قرآن را ختم کرد. اما به امر الهی دچار حالتی شد که از مردم دور شد و با زور پُتک هم حرف نمی‌زند. اگر هم حرف می‌زد، یا از او سؤالی می‌شد،

۱. فاس: یکی از شهرهای کشور مراکش است.

۲. حجاج بن یوسف ثقفی (۴۰ هجری - ۹۵ هجری) والی حجاز و عراق در روزگار بنی‌امیه و زاده‌ی طائف است. وی فردی خونریز بود و در زمان زمامداری وی در عراق، هزاران نفر را از دم تیغ گذراند.

۳. گورستان تاریخی مکه، که به نام‌های مختلف چون «ابوطالب»، «قریش»، «حجون»، «بنی‌هاشم» و «جَنَّةُ الْمُعَلِّی» یا «جَنَّةُ الْمُعَلَّة» مشهور است. این قبرستان به دلیل درآغوش گرفتن بسیاری از چهره‌های برجسته و ممتاز از اجداد و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و علما و تابعین، پس از قبرستان بقیع، قبرستانی مورد توجه و اعتنای مسلمانان بوده و از زیارتگاه‌های عمومی زائرانِ خانه خدا به شمار می‌آید.

با اشاره پاسخ می داد و سخن می گفت.

تا سال ۶۳۳ هجری در شب یازدهم ماه محرم، در خواب دید که سه بار به او گفته شد که: کار تو در اینجا تمام شده است. فردا رو به منطقه‌ی شرق حرکت کن. دو سه شب پشت سر هم این خواب را دید. تا آنکه بالاخره مجبور شده همراه با برادرش سید حسن رحمۃ اللہ علیہ حرکت کردند و به بغداد آمدند. در آن هنگام، دو قطب بزرگ امت حضرت رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم، یعنی سید احمد رفاعی و شیخ عبدالقادر گیلانی رحمۃ اللہ علیہ در بغداد بودند. بسیار به آنها خوش آمد گفتند به آنان احترام فراوانی گذاشتند و گفتند: ای احمد بدوی رحمۃ اللہ علیہ! کلید عراق، یمن، هندوستان، روم، شرق و غرب پیش ما است. کجا را می خواهی تا به تو تقدیم نماییم؟

در جواب فرمود: من نیازی به کلید شما ندارم. مفتاح^۱ را غیر از فتاح^۲ از کسی دیگر نمی گیرم.

سید حسن رحمۃ اللہ علیہ می فرمود: در بغداد به زیارت قبر اولیاء می رفتیم. سپس به منطقه‌ی ام عبید^۳ رفتیم که اکنون شهر عمّاره^۴ و حومه‌ی آن در عراق است. من به مکه برگشتم و سید احمد رحمۃ اللہ علیہ نزد خانمی به نام فاطمه رفت که در آن هنگام، در آن منطقه مشهور بود او بسیار دانا بود و از مردان سلب احوال می کرد.^۵ اما هنگامی که سید احمد بدوی رحمۃ اللہ علیہ به او نگاهی انداخت و به او «توجّه» کرد، چیزی برای او باقی نماند و بر دست سید احمد رحمۃ اللہ علیہ توبه کرد و همه‌ی مریدان خود را مرخص کرد و خودش مرید سید احمد بدوی رحمۃ اللہ علیہ شد.

به نقل راوی: آن روز، روزی بسیار مشخص بود و همه‌ی اولیا و کسانی که در آن

۱. مفتاح: کلید.

۲. یکی از نام‌های خداوند متعال.

۳. در اصل یعنی دشت خالی ویران یا بیابان که باران به آن نرسیده باشد.

۴. نام یکی از مناطق حومه‌ی بغداد.

۵. منظور آن است که روح آنان را از احوال عرفانی خالی می کرد. به گونه‌ای که وضعیت عرفانی خویش را فراموش می کردند.

روزگار ولی بودند، از این ماجرا باخبر شدند.

یک شب دیگر در خواب دید که به او گفته شد که کار و وظیفه‌ی تو در عراق تمام شده و به شهر طنطا^۱ در مصر برو. زیرا جایگاه تو در آنجا تعیین شده است و چند نفر از بزرگان و اولیای خدا در محضر تو پرورش می‌یابند. مانند: عبدالعال، عبدالوهاب، عبدالمجید، عبدالمحسن، عبدالرحمن، و چند نفر دیگر، که خداوند از همه‌ی آنان راضی باد.

در ماه رمضان سال ۶۳۴ هجری این خواب را دید و به کشور مصر و شهر طنطا رفت. هنگامی که وارد شهر شد، یکسره بر پشت بام منزل شیخ شحیت رفت و رو به آسمان کرد و نشست. در طول شبانه‌روز، غیر از کارهای ضروری، پایین نمی‌آمد، و خواب و خوراک نداشت. چشمانش سرخ شده بود. مدت چهل روز در این حال ماند. سپس پایین آمد و به منطقه‌ی فسا مناره رفت. مانند دیوانه‌ها شده بود. در آنجا بچه‌ها، با صدای دیوانه! دیوانه دنبالش راه افتادند. دو نفر از آن بچه‌ها عبدالعال و عبدالمجید بودند که در خواب به او گفته شده بود عبدالعال و عبدالمجید بر دست تو اولیا خواهند شد.

به نقل راوی: به دلیل اینکه این مدت نخوابیده بود، دچار چشم‌درد شده بود و چشمانش سرخ شده بودند. در این هنگام که بچه‌ها او را مسخره می‌کردند، به بچه‌ای که عبدالعال نام داشت، گفت: پسر! برو نزد مادرت یک تخم مرغ بیاور تا آن را در چشم خود بریزم. عبدالعال نیز گفت: آن یادداشت سبز را بدهید تا برایم بیاورم. سید احمد بدوی رحمته الله نیز آن را به او داد. عبدالعال به خانه برگشت و به مادرش گفت: یک دیوانه‌ی بدوی آمده که دچار چشم‌درد شده است. این یادداشت را نیز به من داد و گفت: برو نزد مادرت یک تخم مرغ برایم بیاور تا آن را در چشم خود بریزم. مادرش قسم خورد و گفت: تخم مرغ نداریم. عبدالعال برگشت و گفت: مادرم گفت: تخم مرغ نداریم.

۱. شهر طنطا در استان غریبه در کشور مصر واقع شده است.

سید احمد بدوی رحمۃ اللہ علیہ فرمود: پسر! به مادرت بگو، از آن تخم مرغ‌هایی که در بالای معبد قرار دارند، یک تخم مرغ بدهید تا آن را به او بدهم.

عبدالعال برگشت و به مادرش گفت: آن مرد دیوانه چنین گفت:

مادرش نیز تعجب کرد و وقتی نگاه کرد و دید که پر از تخم مرغ است. مادرش بیشتر تعجب کرد و اطلاعی نداشت که چه خبر است یک تخم مرغ را به او داد و آن را برای شیخ احمد رحمۃ اللہ علیہ آورد.

عبدالعال پس از این ماجرا نزد شیخ سید احمد بدوی رحمۃ اللہ علیہ ماند و به منزل برنمی‌گشت. هر چند که مادرش او را صدا می‌زد، جواب او را نمی‌داد. مادرش عصبانی می‌شد و می‌گفت: این مرد بدوی، برای ما چه بلایی شد و چگونه این پسر را از ما گریزان کرد!

روزی شیخ سید احمد بدوی رحمۃ اللہ علیہ فرمود: اگر مادر عبدالعال می‌گفت که آن مرد، برای ما چه برکتی بود، راست می‌گفت. نزد مادر عبدالعال بروید و بگویید: آن مرد می‌گوید: از (زمان) شاخ گاو، عبدالعال پسرش، فرزند من شده است.

حال، تعریف کنیم که داستان شاخ گاو چیست؟

تقریباً زمانی که عبدالعال شیرخواره بود، روزی مادرش رفت برای گاوها کاه (در آخور) بریزد. عبدالعال را درون آخور گاوها می‌گذارد تا کاه را بریزد. ناگاه یکی از گاوها سر در آخور می‌برد تا کاه بخورد. اما شاخش به قن‌داق عبدالعال گیر می‌کند، او را با شاخ برمی‌دارد و رَم می‌کند و کسی نمی‌تواند آن را مهار کند. در آن هنگام شیخ احمد رحمۃ اللہ علیہ در اَمّ عبید عراق بود.

به نقل راوی: از همان جا، شیخ سید احمد بدوی رحمۃ اللہ علیہ آن پسر را به آهستگی از شاخ گاو جدا می‌کند و جلوی مادرش قرار می‌دهد.

وقتی که این سخن را برای مادر عبدالعال تکرار می‌کنند، به گریه می‌افتد و آن را تأیید می‌کند و می‌گوید: نه تنها عبدالعال، بلکه خودم و همه‌ی دار و ندار و بچه‌هایم فدای یک لحظه‌ی شیخ! لذا او نیز به محضر شیخ سید احمد بدوی رحمۃ اللہ علیہ می‌آید و مرید او می‌شود.

به نقل راوی: هنگامی که شیخ سید احمد بدوی رحمۃ اللہ علیہ به شهر طنطا آمد، در آنجا چند انسان نامدار و صالح و اولیا بودند. یکی از آنها شیخ حسین سائغ رحمۃ اللہ علیہ بود که به افراد پیرامون خود فرمود: صاحب این دیار آمد. ما دیگر در اینجا جایی نداریم. لذا به منطقه‌ی «اینجا»^۱ رفت. شیخ سالم مغربی برای سید احمد رحمۃ اللہ علیہ احترام خاصی قائل بوده اما یکی از آن افراد صالح به نام «وجه القمر» فریفته‌ی شیطان می‌گردد و خود را تسلیم قضا و قدر الهی نمی‌کند و نسبت به سید احمد رحمۃ اللہ علیہ دچار حسادت می‌شود و لذا از او سلب ولایت می‌شود و در آخر عمر، به صورتی سخت و ناراحت‌کننده از دنیا رفت. العیاذ باللہ.

در آن ایام در مصر، ملک ظاهر بیبرس،^۲ حاکم بود و به شدت به سید احمد رحمۃ اللہ علیہ اعتقاد داشت. هنگامی که از ورود سید احمد رحمۃ اللہ علیہ مطلع شد، همراه با وزیر و وزرا به محضرش آمدند. خداوند متعال نیز به خاطر او با احترام فراوان نسبت به صالحان و عالمان داشت به او توفیق داد و فتوحات فراوانی به دست او انجام شد.

سید احمد بدوی رحمۃ اللہ علیہ دارای مقام قطبیت و دارای کشف و کرامت بود برای نمونه، یکی از کرامت‌های او این بود که شیخ تقی الدین، مشهور به ابن دقیق العید رحمۃ اللہ علیہ در آن هنگام هم قاضی القضاة مصر بود. هنگامی که خبر سید احمد بدوی رحمۃ اللہ علیہ به او رسید و داستان زندگی، کشف و کرامات، و کارهای شیخ سید احمد بدوی رحمۃ اللہ علیہ را برای او بازگو کردند، دلش آرام نگرفت. لذا از قاهره، همراه با چند نفر قاضی و عالم دیگر به طنطا و نزد سید احمد بدوی رحمۃ اللہ علیہ آمدند تا او را امتحان کنند. پس از خوشامدگویی و استراحت به سید احمد رحمۃ اللہ علیہ گفت: ای شیخ! آنچه را که از کارهای شما برای من نقل کرده‌اند،

۱. در این باره اطلاعی حاصل نشد.

۲. ظاهر بیبرس بُندقداری چهارمین سلطان از ممالیک بحری مصر بود که از ۶۵۸ تا ۶۷۶ق. بر مصر و شام حکمرانی کرد. ممالیک بحری، بردگانی ترک بودند که در آغاز به دست پادشاهان ایوبی و سپس پادشاهان مملوکی صالحی برای تأمین نیروی نظامی خریداری شدند و به تدریج به مناصب عالی حکومتی رسیدند.

مورد تأیید نیستند و بسیار با شریعت اسلام مخالفت می‌کنید. شما که ادعای ولایت دارید، نباید کارهایتان مخالف شرع باشد. نقل است که شما یا اصلاً نماز نمی‌خوانید یا اگر هم نماز بخوانید، هرگز نماز جماعت نمی‌خوانید. این راه، روش صالحان نیست.

زمانی که قاضی این سخنان را گفت، سید احمد رحمۃ اللہ علیہ به او نگاه می‌کرد و فرمود: قاضی! ساکت باش، وگرنه گرد و غبار آرد تو را بر باد می‌دهم؛ زیرا قاضی مشهور به «ابن دقیق» رحمۃ اللہ علیہ بود که به معنای «پسر آرد» است.

به نقل راوی: با همین یک جمله قاضی بیهوش شد و از آن محفل بی‌خبر ماند. احساس کرد که در یک جریزه‌ی خلوت و بزرگ قرار دارد و کسی همراه او نیست و در دل خود، خویشتن را سرزنش می‌کرد و می‌گفت: ای بی‌خرد! تو چه کاری به اولیای خدا و انسان‌های صالح داری؟

در همان حالت بیهوشی گریه و دعا و التماس می‌کرد. ناگاه مردی با ابهت و وقار از روبه‌رو به طرف او آمد، به او سلام کرد و گفت: در این جزیره چه کار می‌کنی؟ چه اتفاقی برای تو رخ داده است؟

او نیز داستان خود با سید احمد رحمۃ اللہ علیہ را برایش تکرار کرد و گفت: خواهش می‌کنم مرا از این حالت نجات دهید.

آن مرد گفت: نزد آن گنبد و مسجد بنشین تا شیخ سید احمد بدوی رحمۃ اللہ علیہ برای نماز جماعت عصر همراه با چند نفر دیگر از اولیا به آنجا می‌آیند. پس از نماز، آن جماعت که رفتند، نزد شیخ سید احمد بدوی رحمۃ اللہ علیہ برو، بر دست او توبه کن که یک بار دیگر هرگز نسبت به اولیای خدا انتقاد نکنی. نترس، او توبه‌ات را می‌پذیرد و تو را به جای خودت برمی‌گرداند.

با همان حالت بیهوشی برمی‌خیزد و حرکت می‌کند و جمعی به آنجا می‌آیند و سید احمد رحمۃ اللہ علیہ، امام (جماعت) آنها می‌شود. برای آنان نماز جماعت را می‌خواند. آنها می‌روند و قاضی می‌رود و دست شیخ احمد بدوی رحمۃ اللہ علیہ را می‌بوسد. سید احمد رحمۃ اللہ علیہ نیز می‌فرماید: من نیز تو را بخشیدم. اما یک بار دیگر کاری به کار اولیا نداشته باش.

در این هنگام چشم باز می‌کند که بنا به یک نقل و روایت در مصر و در جلوی منزلش قاضی چشم باز می‌کند و تا مدتی از اتاق خود بیرون نمی‌آید. بعدها که مردم از قاضی سؤال می‌کردند و می‌گفتند: سید احمد بدوی رحمته الله در چه درجه‌ای قرار دارد؟ در جواب می‌گفت: دریایی بی‌انتهاست.

سید احمد بدوی رحمته الله در ظاهر در سال ۶۷۵ هجری وفات کرد. اما همان گونه که خداوند متعال در سوره یونس فرموده است:

﴿لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾^۱

آنان در زندگانی دنیا ﴿روایاهای﴾ بشارت بخش دارند؛ و در آخرت هم بهشت دارند.

و آنچه را که در دنیا انجام داده‌اند، خداوند متعال پس از مرگ نیز برای آنها انجام می‌دهد و همان گونه که در هنگام حیات کشف و کرامت دارند، پس از مرگ نیز بی‌اطلاع نیستند.

برای نمونه، نقل شده است که: مردم شهر طنطا و حومه پس از وفات سید احمد بدوی رحمته الله، این عادت را بنا گذاشته بودند که هر سال جمع می‌شدند و بر مرقدش مراسم مولودی خوانی برگزار می‌کردند. یکی از علمای آن ایام به نام ابن لبان^۲ این کار را بسیار دوست نداشت و به شدت منکر این مولودی خوانی و تجمع بود و تا می‌توانست، مردم را از رفتن به آن مولودی منع می‌کرد.

به نقل راوی: روزی درباره‌ی مولودی سخن می‌گفت: دچار حالتی شد که سوره‌ی

۱. سوره یونس، آیه ۶۴.

۲. امام شمس الدین ابو عبدالله محمد رحمته الله. محدث و فقیه شافعی، مقیم مصر. و او کتاب الأم امام شافعی رحمته الله را به ابواب و فصول مرتب کرده، برخی دیگر از آثار او عبارتند از: ازالة الشبهات. رد المتشابه الی المحکم. متشابه القرآن. وفات ۷۴۹ ه. ق.

فاتحه و قرآن را نیز از یاد برد. ناچار نزد شیخ یاقوت عرشی رحمۃ اللہ علیہ،^۱ رفت که یکی از صالحان آن ایام بود و داستان خود را برای او نقل کرد. شیخ یاقوت رحمۃ اللہ علیہ همراه او به مزار سید احمد بدوی رحمۃ اللہ علیہ آمد و برای او درخواست بخشش کرد.

نقل است که به امر الهی از قبر صدایی آمد و فرمود: ای یاقوت عرشی! ما او را بخشیدیم؛ البته اگر بار دیگر به عقیده‌ی قبلی خود برنگردد. با این حال، به او بگو: اگر نقد او از آن مولودی خوانی آن است که زن و مرد با هم اختلاط پیدا می‌کنند، در طواف کعبه نیز زن و مرد با هم اختلاط پیدا می‌کنند. اما به فضل خدا، هر مرد و زنی که تاکنون به مولودی خوانی مزار من آمده باشد، خداوند متعال او را هدایت کرده و توبه را نصیب او کرده و به سوی خدا برگشته است.

نقل است که آن عالم، بر مرقد سید احمد بدوی رحمۃ اللہ علیہ توبه کرد و دوباره به حالت طبیعی و قبلی خویش بازگشت. سپس شیخ یاقوت رحمۃ اللہ علیہ دختر خود را به عقد او درآورد و سرانجام او به یکی از اولیای خدا نائل آمد.

شیخ محمد شناوی رحمۃ اللہ علیہ نیز نقل کرده است که شیخ ابوالغیث، رحمۃ اللہ علیہ که یکی از علمای بزرگ قاهره و ظاهراً انسانی بسیار صالح بود، یک بار به شهر بلاق^۲ رفت و دید که بیشتر مردم آن شهر خود را برای مراسم مولودی خوانی سید احمد رحمۃ اللہ علیہ بدوی آماده می‌کنند. بسیار تعجب کرد.

گفت: این مردم دیوانه را ببینید که آیا هرگز برای مولودی خوانی حضرت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم این گونه تجمع می‌کنند؟

فردی به او فرمود: سید احمد رحمۃ اللہ علیہ شخصیتی بسیار بزرگ بود. او هم در جواب گفت: درست است، بزرگ بود؛ اما او مُرده است و هم اکنون در مجلس شما کسانی وجود دارند که مقام آنها از او بالاتر است.

۱. امام أبوالعباس مُرسی، احمد بن عمر انصاری اسکندرانی، ملقب به شهاب الدین رحمۃ اللہ علیہ (۶۸۶ ق/۱۲۸۷ م)، عارف و زاهد معروف سده ۷ ق و از بزرگان طریقه شاذلیه.

۲. بلاق یکی از محله‌های شهر قاهره است.

پس از این سخن، شخصی برای ناهار آن عالم را مهمان کرد. غذای آنها خوراک ماهی بود. به امر الهی، اولین لقمه‌ای را که در دهان گذاشت، یکی از تیغ‌های ماهی در گلوی گیر کرد و به هیچ وجه نتوانستند آن را بیرون بیاورند. مدت نه ماه با این درد به خود پیچید و خواب و خوراک و نوشیدن او تباه شده بود.

خداوند بزرگ نیز این ماجرا را از یاد او بُرد که این امر به خاطر انتقاد از سید احمد بدوی رحمته الله است که دچار این درد و ناراحتی شده بود. هنگامی که این امر را به یاد آورد گفت: مرا نزد قبر سید احمد رحمته الله ببرید. وقتی که او را بردند و بر مزار او گریه کرد و به خواندن سوره‌ی یاسین پرداخت. به امر الهی، هنوز قرائت سوره‌ی یاسین را به پایان نبرده بود که تیغ ماهی با مقداری خون از گلوی او بیرون آمد. وقتی آب را برایش آوردند و دهان خود را تمیز کرد، نه درد داشت و نه زخمی. لذا به قبر سید احمد رحمته الله رو کرد و گفت: یا سیدی! توبه می‌کنم که یک بار دیگر به اولیا انتقاد کنم.

شیخ ابن حجر رحمته الله^۱ فرموده است: سید احمد بدوی رحمته الله شخصیتی بسیار بزرگ و دارای کرامات بود. یک بار مردی از کنارش عبور کرد و یک کوزه شیر در دست داشت. سید احمد رحمته الله به او نگاه می‌کند و با انگشت به کوزه‌ی شیر اشاره می‌کند. آن کوزه ترک برمی‌دارد و دو نیم می‌شود. شیر بر روی زمین می‌ریزد. درون آن کوزه یک مار مُردار وجود داشت.

یکی از صالحان فرموده است: در خواب به محضر حضرت محمد صلی الله علیه و آله نایل آمدم. فرمود: در کشور مصر، پس از امام محمد شافعی رحمته الله^۲، در میان اولیا، از سید احمد بدوی رحمته الله بزرگ‌تر وجود نداشته است.

۱. امام ابن حجر هیتمی، شهاب الدین ابوالعباس احمد بن بدرالدین محمد بن شمس الدین محمد بن نورالدین علی بن حجر هیتمی سعدی انصاری رحمته الله (رجب ۹۰۹-۹۷۴ق)، فقیه، عالم و مؤلف پرکار در مذهب امام شافعی رحمته الله است.

۲. منظور امام محمد بن ادریش شافعی رحمته الله بنیانگذار مذهب شافعی است.

شارح قصیده‌ی بُردیه،^۱ شیخ عدوی رحمۃ اللہ علیہ فرموده است: جمعی از علمای مصر فتوا دادند که مولودی خوانی بر مزار سید احمد بدوی رحمۃ اللہ علیہ باطل است. لذا از شیخ یحیی مُناوی رحمۃ اللہ علیہ درخواست کردند که فتوا نامه‌ی آنها را امضا کند. اما او جواب آنها را نداد. آنان نیز پیش سلطان ملک ظاهر رفتند تا او را فرا بخواند و به امضای فتوانامه وا دارد. سلطان نیز کسی را به دنبالش فرستاد تا آن را امضا کند. شیخ یحیی مُناوی رحمۃ اللہ علیہ فرمود: من نمی‌توانم اعلام کنم که مولودی خوانی باطل است. اما می‌گویم که انجام دادن کارهای غیر شرعی در مراسم مولودی خوانی باطل است.

سلطان گفت: پس چرا این فقها اعلام کرده‌اند که باطل است؟

شیخ یحیی مُناوی رحمۃ اللہ علیہ فرمود: سید احمد بدوی رحمۃ اللہ علیہ شخصیتی بسیار بزرگ بود. از او انتقاد نمی‌شود. به زودی آنها را دچار مشکل می‌کند. پناه بر خدا از عصبانی شدن اولیا! دیری نگذشت که آن فقها گرفتار شدند: یا از شغل و کار اخراج شدند، یا تبعید شدند، یا زندانی شدند.

آنچه گذشت، مختصری از زندگی، سرگذشت، و کشف و کرامات سید احمد بدوی رحمۃ اللہ علیہ. امیدوارم که در این چند لحظه گوش دادن، لحظات خوشی را سپری کرده باشید و از آن سود، پند و اندرز گرفته باشید.

از خداوند بزرگ مسئلت می‌نماییم که:

ایمان ما را سالم گرداند،

عقیده ما را دگرگون نکند،

ما را از ظلم ستمکاران دور کند،

ما را در دنیا و آخرت، ذلیل نگرداند،

۱. بُرده، قصیده (یا بُراه)، قصیده‌ای مشهور در ستایش حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم از ابوعبدالله شرف‌الدین محمد بن سعید دلاصی صنهاجی رحمۃ اللہ علیہ، معروف به بوصیری شاعر نامور مصری می‌باشد.

بیماران ما را شفا دهد،
و ما را از بلا و مصیبت، حفظ گرداند.

والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته

حضرت سید احمد رفاعی رحمۃ اللہ علیہ

بسم الله الرحمن الرحيم

أَحْمَدُ مَنْ يَثِيبُ كُلَّ عَامِلٍ لِوَجْهِهِ فِي عَاجِلٍ وَآجِلٍ
مُصَلِّياً عَلَى النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ لِلْعَالَمِينَ نَاسِخاً لِلْمَلَلِ
وَأَلِهِ وَصَحْبِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَسَائِرِ النَّحَاةِ نَحْوَ قَصْدِهِ

خوانندگان عزیز! بیایید در چند دقیقه‌ی آینده، به محضر و آستان یکی از اقطاب اربعه، یکی از فرزندان محبوب حضرت علی علیه السلام فاطمه‌ی زهرا علیها السلام و حضرت فخر عالم علیه السلام، و یکی از اولیای الهی برویم که هم در روزگار خود و هم تا قیامت فیض، برکت، و کشف و کرامات او استمرار دارد و از همه‌ی گوشه و کنار جهان اسلامی هزاران نفر به او پناه می‌برند و او را به فریاد می‌خوانند.

این ستاره‌ی درخشان آسمان ولایت، کشتیان دریای معرفت، غواص دریای حقیقت، پیر دستگیر طریقت، باده‌نوش مجلس سبحانی، دیوانه‌ی سرمست فانی، کلیددار دروازه‌ی کرامت، سردفتر آستان وحدت، صاحب معدن سخاوت، گوهر درخشان نبوت، پدر و استاد درویشان، پیشاهنگ مجلس و محفل ذکر و عرفان، تاج سر ایمانداران، مهارکننده‌ی شیران و مارها، گل باغ حضرت علی علیه السلام، جناب سید احمد رفاعی رحمۃ اللہ علیہ است.

پس، با ادب فراوان در محفل این قطب بزرگ حضور یابیم و به زندگی، سرگذشت، کشف و کرامات، اخلاق و خصایل، زهد و تقوا، و سخاوت و عبادت او گوش فرا دهیم و از آنها بهره ببریم و از او درخواست برکت کنیم.

سید احمد رفاعی، فرزند سید سلطان علی، پسر سید یحیی، پسر سید ثابت، پسر سید علی حازم، پسر سید احمد، پسر سید علی، پسر سید حسن، پسر سید مهدی، پسر سید محمد، پسر سید حسن، پسر سید حسین، پسر سید احمد، پسر سید موسی ثانی، پسر سید ابراهیم مرتضی، پسر حضرت موسی کاظم، پسر حضرت جعفر صادق، پسر حضرت محمد باقر، پسر حضرت علی زین العابدین، پسر حضرت حسین، پسر حضرت علی علیه السلام است.

سید احمد رفاعی رحمته الله از طایفه‌ی رفاعی است و پدرش از مغرب به نام ام عبیده، یعنی بطایح آمده که اکنون شهر واسط^۱ و عماره در عراق است و در روز پنج شنبه، پانزدهم رجب سال ۵۱۲ هجری در روستای قریه حسن به دنیا آمده است. هنگامی که به سن هفت سالگی رسید، پدرش در بغداد درگذشت و دایی اش، یعنی شیخ منصور طائحی، مشهور به باز اشهب، سید احمد رحمته الله را همراه با مادر و برادرانش نزد خود می‌برد. سپس سید احمد رحمته الله را پیش عالم بلند پایه‌ی آن ایام یعنی شیخ ابوالفضل واسطی رحمته الله، برای تحصیل به مدرسه‌ی شیخ ابوالفضل رحمته الله می‌فرستد. در مدرسه بسیار زرنگ بود. در یک مدت غیر منتظره از طلبه‌های مستعد^۲ و استادانش سبقت می‌گیرد و در همه‌ی علوم شهرت و آوازه‌ی پیدا می‌کند. سپس از علم ظاهری دست برمی‌دارد و به تصوف و جهاد با نفس رو می‌آورد و به ثروت و دارایی پشت می‌کند تا اینکه سرانجام به ریاست دایره‌ی طریقت نائل می‌شود و جهان اسلامی از او پیروی می‌کند.

۱. استان واسط یکی از استان‌های کشور عراق است که در شرق این کشور و در مرز این کشور با ایران قرار دارد. مرکز این استان، شهر کوت است. واژه واسط در زبان عربی به معنی میانی و میانگاه است. علت این نامگذاری اینست که منطقه واسط در راستای رودخانه دجله در میانه راه بغداد به بصره قرار دارد. استان واسط تا پیش از سال ۱۹۷۶ به نام استان کوت نامیده می‌شد.

۲. در اصطلاح مکتب‌خانه‌های سنتی، به طلاب سطح بالا که چند سال در علوم دینی تلمذ کرده باشند، مستعد گفته می‌شود.

امام ابن خلکان رحمۃ اللہ علیہ فرموده است: مجلس و محفل سید احمد رفاعی رحمۃ اللہ علیہ و حلقه‌ی ذکر و مرید و درویش‌هایش بسیار عجیب بود و کارهای را انجام می‌دادند که علما شگفت‌زده می‌شدند. با این حال، سید احمد رحمۃ اللہ علیہ، دگرگون نشده بود و بسیار آرام و متواضع بود، از کسی عصبانی نمی‌شد. اگر هم عصبانی می‌شد، به سرعت خشم خود را فرو می‌خورد. بسیار خوشرو و خندان بود. همیشه لب‌خندی بر لب داشت. بسیار اهل اطعام و سخاوتمند بود. پدر فقرا و مستضعفان، و دلسوز و مهربان بود. با دست خود لباس افراد جذامی و درماندگان را می‌شست، بدن آنها را تمیز می‌کرد و با آنها هم‌غذا می‌شد. گاهی حلقه‌ی ذکر درویش‌هایش به شانزده هزار نفر می‌رسید و هر روز دوبار بر سفره‌اش غذا می‌خورند.

اگر فردی نابینا، پیر، از کار افتاده، و درمانده می‌افتاد، دست او را می‌گرفت و او را به جایی می‌برد که می‌خواست. اگر فردی بیمار می‌شد، فوراً به احوال‌پرسی (و عیادت) او می‌رفت. هنگام بازگشت از سفر، در حال نزدیک شدن به مقصد، سید احمد رفاعی رحمۃ اللہ علیہ کوله‌باری از هیزم را جمع می‌کرد و بر دوش خود می‌گذاشت. درویش و مریدان نیز که می‌دیدند که سید احمد رفاعی رحمۃ اللہ علیہ هیزم جمع‌آوری می‌کند، آنان هم به جمع‌آوری هیزم می‌پرداختند، بر دوش می‌گرفتند و با خود می‌بردند. هنگام رسیدن به «قریه حسن» سید احمد رفاعی رحمۃ اللہ علیہ آن هیزم‌ها را بر پیرزنان، و افراد از کار افتاده و مستضعف تقسیم می‌کرد.

سید احمد رفاعی رحمۃ اللہ علیہ برای همه‌ی جانداران دلسوزی می‌کرد. یکی از علما در حاشیه‌ی کتاب «مختصر ابن ابی حمزه»^۲ فرموده است: یک سگ دچار بیماری جذام

۱. امام ابوالعبّاس، احمد بن محمّد بر مکی اربلی لقب‌گرفته به شمس‌الدین و شهرت‌یافته به ابن خلکان قاضی، تاریخ‌نگار، فقیه ادیب و نویسنده سده‌ی هفتم هجری بود.
۲. کتابی است که ابن ابی حمزه عبد الله بن سعد آزدي آن را از کتاب طبقات الحکماء، وأصحاب النجوم والأطباء، اثر وزیر علی بن یوسف القفطی متوفی به سال ۶۴۶ مختصر کرد.

شد و جلوی هر خانه ای می رفت، آن را بیرون می راندند. روزی سید احمد رفاعی رحمته الله مطلع شد که آن سگ دچار آن بیماری شده است. آن را به صحرا می برد، برای آن سایبانی درست می کند و هنگام غذا، هر روز برای آن سگ نان و آب می برد و زخم هایش را درمان می نمود تا آنکه پس از چهل روز آن سگ درمان شد. در چهلمین روز سید احمد رحمته الله برای آن سگ آب گرم آماده کرد و آن را استحمام کرد و با خود به آبادی برد. مردم که این صحنه را دیدند، گفتند: این سگ، این همه شایسته نبود که شما این گونه از او پرستاری کنید.

در جواب فرمود: از این می ترسیدم که خداوند متعال در روز قیامت مرا مورد بازخواست قرار دهد که بگویند ای احمد! چرا نسبت به این جانداران هیچ رحم و شفقتی نداشتی؟ آیا تو هم این ترس را نداشتی که تو نیز دچار چنین بیماری شوی؟ سید احمد رفاعی رحمته الله تا این اندازه دارای رحم بود.

نقل است که یک بار از کنار چند بچه عبور کرد که با هم دعوا می کردند. آنها را از هم دور می کند و به یکی از آنها می فرماید: ای فرزندم پسر چه کسی هستی؟ آن پسر با عصبانیت گفت: به تو چه ربطی دارد که من پسر چه کسی هستم؟ سید احمد رفاعی رحمته الله به گریه افتاد و فرمود: واقعاً نصیحت خوبی را به من دادی، خداوند، به تو پاداش این کار را بدهد.

سید احمد رفاعی رحمته الله با هر کسی که برخورد می کرد، پیش از او سلام می کرد و همان گونه که پیش تر هم بیان شد، بسیار دارای رحم بود. یک بار در هنگام نماز، گربه ای بر روی سر آستین عبایش خوابیده بود. اما او از روی شفقت نخواست آن را بیدار کند لذا یک نفر را فرستاد و قیچی را برای او آوردند و سر آستینش را جدا کرد. بلکه با قیچی آن مقدار را برید تا گربه را از خواب بیدار نکند و به نماز جماعت رفت. پس از نماز برگشت و با نخ و سوزن، آن مقدار از آستین لباس را که جدا شده بود، دوباره دوخت. در حالی که هنوز آن گربه از خواب بیدار نشده بود.

یک بار دیگر که هوا بسیار سرد بود، وضو گرفت و مدتی طولانی دست خود را نگه داشت. در آن هنگام یعقوب خادم آمد و خواست که بر مناره ی مسجد برود تا اذان

بگوید. فوراً دست سید احمد رحمۃ اللہ علیہ را بوسید. سید احمد رحمۃ اللہ علیہ گفت: یعقوب! وضعیت این ضعیف [پشه] را دگرگون کردی.

یعقوب خادم گفت: کدام ضعیفه؟

فرمود: مدتی بود که آن پشه روی دست من نشسته بود و داشت رزق و روزی خود را می خورد. ولی وقتی که تو آمدی او را پراندی.

اگر بحث کشف و کراماتش را بیان کنیم از حدّ شمارش خارج است. تا قیامت هزاران شیخ، دیوانه و درویش بر همین حساب، این گونه کارها را انجام می دهند. اما بهتر است در اینجا یکی از کرامات های سید احمد رفاعی رحمۃ اللہ علیہ نقل شود.

در سال ۵۵۵ هجری سید احمد رفاعی، شیخ عبدالقادر گیلانی، شیخ یحیی حرّانی، شیخ عدی شامی، و چند نفر دیگر از اولیا و دانایان بزرگ رحمۃ اللہ علیہ در همان سال به حج رفتند. هنگام ورود به مدینه برای زیارت حضرت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در برابر روضه ی حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم با صف ایستادند و به حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی اللہ عنہما سلام کردند. حال سید احمد رفاعی رحمۃ اللہ علیہ دگرگون شد و بر زانو افتاد و به شدت گریست. سپس با صدایی بسیار بلند نعره ای کشید و فرمود:

فِي حَالَةِ الْبُعْدِ رُوحِي كُنْتُ أَرْسَلُهَا تَقَبَّلْ الْأَرْضَ عَنِّي وَهِيَ نَائِبَتِي
وَهَذِهِ دَوْلَةُ الْأَشْبَاحِ قَدْ حَضَرَتْ فَأُمِدُّ يَمِينَكَ كَيْ تُحْطِيَ بِهَا شَفَتِي

ترجمه: (۱) هنگام دوری، روحم به جای من، زمین را می بوسید و نماینده ی من بود. (۲) اکنون که دولت اشباح (بدن ها) حاضر شده است. پس دست خود را (به طرف من) بیاورید، تا لب هایم کامروا گردند.

می گفتند که به امر الهی در حضور آن اولیا و حج گزاران دست مبارک حضرت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم از روضه ی شریف بیرون آمد و سید احمد رفاعی رحمۃ اللہ علیہ آن را بوسید.^۱

۱. در این مورد: به آخر این بحث بوسیدن دست حضرت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم توسط سید احمد رفاعی رحمۃ اللہ علیہ: رساله ای در جواب آن هایی که می گویند بوسیدن دست انسان ها درست نیست آورده شده و مهمتر این که حضرت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فوت کرده بودند که حضرت سید احمد

در روزگار عالم نامدار، شیخ سیوطی رحمۃ اللہ علیہ، عرض کردند: آیا صحت دارد که حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم دست مبارک خود را برای سید احمد رفاعی رحمۃ اللہ علیہ بیرون آورده و او دست مبارک را بوسیده است؟

شیخ سیوطی رحمۃ اللہ علیہ در پاسخ این سؤال رساله‌ای را نوشته و چند حدیث را برای این امر ذکر کرده است که پیامبران علیہم السلام و به ویژه پیامبر اسلام صلی اللہ علیہ وسلم در قبر زنده هستند و از هر چیزی اطلاع دارند و می‌توانند کارهای زیادی انجام دهند. سپس گفت: در آنچه از سید احمد رفاعی رحمۃ اللہ علیہ نقل شده، شکی نیست و انسان با ایمان باید به آن باور داشته باشد. وگرنه، برای ایمانش زیان دارد. سید احمد رفاعی رحمۃ اللہ علیہ یکی از اولیای بزرگ و یکی از کوه‌های استوار آیین والای اسلام و برای سنت یک دریا بوده است و بزرگ و پیشوای اهل ایمان و مسلمانان بوده است. فرمود:

هَيْهَاتَ أَنْ يَأْتِيَ الزَّمَانُ بِمِثْلِهِ إِنَّ الزَّمَانَ بِمِثْلِهِ لَبَخِيلٌ

ترجمه: بعید است که زمانه فردی مثل او را به دنیا بیاورد. زمانه از آوردن کسی مثل

رفاعی رحمۃ اللہ علیہ دست حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم را بوسیده بود در حالی که این ماجرا برای من و تو حضرت رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم معجزه است و برای سید احمد رحمۃ اللہ علیہ کرامت و مهمتر عده‌ای کودن و نفهم می‌گویند حتی حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم هم اگر او را صدا بزنم به هیچ عنوان جواب نمی‌دهند و این رساله کوتاه در جواب آن‌ها می‌باشد و مخصوصاً بوسیدن دست انسان‌های باایمان و باتقوا مستحب است و نیز دو متن دیگری که در باره‌ی استماع اموات به این موضوع اضافه شده است و نیز تفاوت بین مرگ انسان‌ها در عالم برزخ و غیره.

از سوی دیگر، اگر ماجرای حضرت سید احمد رفاعی رحمۃ اللہ علیہ در بوسیدن دست حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم کرامت و معجزه نباشد پس چگونه باور کنیم و اعتقاد و ایمان داشته باشیم که انسان‌هایی که فوت کرده‌اند صدای انسان‌های زنده را می‌شنوند و به آن جواب می‌دهند و مهم‌تر برای کسانی این جواب عالی است که در راه خدا و قرآن و به خاطر بزرگی و عظمت حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم قدم برداشته باشند و با چیزهای منفی و بی‌ارزش زندگی و روح و روان خود را مخلوط نکرده باشند در حالی که در دنیای امروزی از جماعت موحد نماها بسیار زیادند و حتی این موارد را قبول ندارند.

او، بخیل است.

از سوی دیگر، سید احمد رفاعی رحمۃ اللہ علیہ مجلس موعظه‌ای بسیار گرمی داشت و چنان سخنانی دارد که باید مثل حلقه در گوش آویزان گردد. شیخ یعقوب خادم رحمۃ اللہ علیہ گفته است: روزی سید احمد رفاعی رحمۃ اللہ علیہ به یک نخل نگاه کرد و فرمود: یعقوب! به این نخل نگاه کن که چون خود را به عنوان چیزی قلمداد کرده و سر بر افراشته است، خداوند بزرگ این بار گران را بر سر او قرار داده است. اما یعقوب رحمۃ اللہ علیہ به آن کدو تنبل نگاه کن که چون خود را فروتن کرده و با تواضع سر بر خاک نهاده است، اگر ده‌ها کدوی دیگر هم به ثمر برسند، اذیت نمی‌شود و زمین بار او را برایش برمی‌دارد. انسان نیز همین گونه است. هر کس که سرپیچی کند، بار خود را سنگین می‌کند و هر کس تواضع داشته باشد، بار او سبک می‌گردد و به ندرت احساس اذیت و آزار می‌کند.

- می‌فرمود: هرگاه نزد من بیایید و چیزی برای خوردن نداشته باشیم، بگویید برای ما دعای خیر کنید. چون در این هنگام منزل من شبیه منزل حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم است.
- می‌فرمود: دوست واقعی کسی است که اگر بدون اطلاع او از مال و دارایی او استفاده شود ناراحت نگردد.

- هرگاه درویشی را می‌دید که عبا و لباس درویشی بر تن دارد، می‌فرمود: پسر! متوجه باش که لباس چه کسی را بر تن داری؟ خود را به چه کسی نسبت داده‌ای؟! اگر لباسی که بر تن کرده‌ای، لباس انبیاء و صالحان است، باید در رفتار نیز راه و روش آنها را در پیش بگیری. وگرنه، زشت است. این لباس را نپوش تا آبروی صالحان و درویشان به خاطر تو از بین نرود.

- می‌فرمود: اگر دل، پاک و صالح باشد، جایگاه وحی اسرار الهی، و سرچشمه‌ی نور، و منزل فرشتگان می‌شود. اما اگر پاک نباشد، بلکه تاریک و فاسد باشد، به جایگاه ظلم و محل شیطان و فساد تبدیل می‌گردد.

- می‌فرمود: کسی که از رفتار من منفعتی نیند، از گفتار من نیز خیری نمی‌بیند و هر کسی در دنیا منفعتی برای برادر مسلمان خود نداشته باشد، در قیامت نیز برایش سودی نخواهد داشت. اگر از چیزی اطلاع داشته باشید، به دیگران هم بگویید تا

پاداش آن را ببرید.

• می فرمود: راه و روش ما درویشان، بر سه چیز بنا نهاده شده است:

۱. سؤال (درخواست) نکنیم.

۲. چیزی را رد نکنیم.

۳. چیزی را پس انداز نکنیم.

• هرگاه فرد پیروی را می دید، نزد خویشاوندان او می رفت و می فرمود: از او مواظبت کنید. زیرا حضرت محمد ﷺ فرموده است: هر کس به یک انسان پیر احترام بگذارد، زمانی که خود او پیر شود، خداوند کسی را می گمارد که به او خدمت کند.^۱

سید احمد رفاعی رحمۃ اللہ علیہ دریای سخاوت و تواضع بود و به وسیله‌ی ده‌ها شیطان صفت انسان‌نما، از جا کنده نمی شد.

در حومه‌ی «قریه حسن» یک فرد عالم ظالم منکر وجود داشت که شیخ احمد رفاعی رحمۃ اللہ علیہ را بسیار اذیت می کرد و هر درویشی را که می دید، نامه‌ای را از طریق او برای شیخ احمد رفاعی رحمۃ اللہ علیہ می فرستاد و در آن ده‌ها دشنام می نوشت و می فرمود این نامه را برای شیخ احمد رفاعی رحمۃ اللہ علیہ ببر. او هم که نامه را می خواند، در آن ده‌ها حرف زشت نوشته شده بود. سپس به کسی که نامه را آورده بود، می فرمود: کسی که این نامه را به تو داده است، راست می گوید. سپس هدیه‌ای را به او می داد و می فرمود: خداوند به تو پاداش دهد؛ زیرا شما موجب شدی که این خیر به من برسد.

وقتی آن انسان جاهل فهمید که سید احمد رفاعی رحمۃ اللہ علیہ مانند دریا است و با این گونه کارها گل آلود نمی شود، از کار خود پشیمان شد و با سر و پای برهنه نزد او آمد، عمامه‌اش را بر کمر بسته بود. در حالی که کسی او را به دنبال خود می کشید. به محضر سید احمد رحمۃ اللہ علیہ آمد. شیخ احمد رفاعی رحمۃ اللہ علیہ فرمود: چرا این کار را کرده‌ای؟ تو که همواره نسبت به من خوبی کرده‌ای! آن مرد به گریه افتاد و گفت: توبه. خواهش

۱. برای این حدیث با این لفظ منبعی یافته نشد.

می‌کنم، به تو پناه آورده‌ام.

شیخ احمد رفاعی رحمۃ اللہ علیہ نیز او را بخشید و آن مرد به یکی از مریدان سید احمد رفاعی رحمۃ اللہ علیہ تبدیل شد.

سید احمد رحمۃ اللہ علیہ از امور متعددی اطلاع داشته است. دو خلیفه به نام‌های معالی و عبدالمنعم داشت که یکدیگر را بسیار دوست داشتند. روزی که به صحرا رفته بودند، یکی از آنها به دیگری گفت: مدت‌ها است که به خاطر خداوند یکدیگر را دوست داریم و در محضر شیخ احمد رفاعی رحمۃ اللہ علیہ هستیم. از خداوند طلب می‌کنم که به خاطر بزرگی و عظمتش استاد و برادریمان ما را از آتش دوزخ حفظ کند.

به نقل راوی: به امر الهی بادی وزید و از آسمان کاغذی جلوی پای آنها افتاد. وقتی که آن را نگاه کردند چیزی در آن نوشته نشده بود. گفتند: آن را نزد شیخ احمد رفاعی رحمۃ اللہ علیہ ببریم. برگشتند و آن کاغذ را به شیخ احمد رفاعی رحمۃ اللہ علیہ تحویل دادند. شیخ احمد رفاعی رحمۃ اللہ علیہ به آن نگاهی کرد و به سجده افتاد. سپس سر از سجده برداشت و فرمود: الحمد لله که در دنیا نامه‌ی آزادی دو نفر از مریدان را به من نشان دادند. گفتند: در این نامه که چیزی نوشته نشده است. فرمود: فرزندم! نامه‌ی دست قدرت (الهی) با مرکب نوشته نمی‌شود که شما آن را ببینید؛ با نور نوشته می‌شود.

روزی در محفل سید احمد، درباره‌ی شیخ عبدالقادر گیلانی رحمۃ اللہ علیہ بحث شد. فردی گفت: کافی است تا کی درباره‌ی شیخ عبدالقادر رحمۃ اللہ علیہ بحث می‌کنید. سید احمد رحمۃ اللہ علیہ عصبانی شد و نیم‌نگاهی به آن مرد انداخت و به امر الهی در همان مجلس فوت کرد. شیخ احمد رفاعی رحمۃ اللہ علیہ به مردم فرمود: چه کسی می‌تواند به صورت کامل درباره‌ی عظمت شیخ عبدالقادر رحمۃ اللہ علیہ سخن بگوید و به مقام و مرتبه‌ی او برسد؟ شیخ عبدالقادر رحمۃ اللہ علیہ از یک سو دریای شریعت و از سوی دیگر دریای حقیقت است و از هر دو طرف با آزادی تمام خود می‌تواند شنا کند. سپس به مریدان خود فرمود: وصیت می‌کنم که هرگاه به بغداد بروید، پیش از هر چیز به دیدار شیخ عبدالقادر رحمۃ اللہ علیہ بروید؛ حتی اگر پس از مرگ او باشد. چون شیخ عبدالقادر رحمۃ اللہ علیہ فرموده است که هر کس در حال حیات و پس از مرگ نیز نزد من بیاید، به آرزوی خود می‌رسد. روزی که شیخ عبدالقادر رحمۃ اللہ علیہ

بر روی منبر گفت:

«قَدَمِي هَذِهِ عَلَى رَقَبَةِ كُلِّ وَلِيٍّ اَللهِ»

پای من بر گردن همه‌ی اولیای الهی قرار دارد.

نخستین کسی که سر فرود آورد، من بودم. شیخ عبدالقادر رحمته الله تا این حد بزرگ است.

شیخ یعقوب خادم رحمته الله فرموده است: هنگامی که سید احمد رفاعی رحمته الله بیمار شد، من در محضرش بودم. به آسمان رو کرد و فرمود:

«اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِيْ سَقْفَ الْبَلَاءِ عَلَى هَؤُلَاءِ الْخُلُقِ»

خدایا! مرا برای این مردم بازمانده، سقف بلا قرار بده.

من عرض کردم: چرا این گونه می‌فرمایید؟ فرمود: بلای بزرگی به این مردم می‌رسد. من با باقیمانده‌ی عمر خویش آن را از خداوند بزرگ خریدم و از سر مردم دور ساختم. پس از این سخن، شیخ احمد رفاعی رحمته الله فرمود: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله و در روز پنج شنبه دوازدهم ماه جمادی الاولی، در سال ۵۷۸ هجری وفات کرد. او در روز پنج شنبه پانزدهم ماه رجب سال ۵۱۲ هجری به دنیا آمد. یعنی ۶۶ سال سن داشته است. او در آستان خود در قریه حسن به خاک سپرده شد.

من (مؤلف) نیز همراه با خطیب مسجد بزرگ سلیمانی یعنی شیخ محمد قره‌داغی با چهل روحانی شهیر رحمته الله در سال ۱۹۸۷ میلادی به زیارتش در قریه حسن رفتیم که فکر می‌کنم در منطقه‌ی واسط، و نزدیک شهر عماره است.

آنچه گذشت، مختصری از زندگی و سخنان زیبای حضرت سید احمد رفاعی رحمته الله بود، امیدوارم از آن سود برده باشید.

در پایان از خداوند بزرگ طلب می‌کنم که به خاطر عظمت خود و محبوبیت

حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم و حرمت این صالحان، ما را مورد عفو قرار دهد،
ایمان را نصیب ما گرداند،
ما را در دنیا و آخرت فقیر نکند،
بیماران ما را شفا دهد،
رزق و روزی ما را افزایش دهد،
ما را از شر شیطان و بلای ناگهان دور سازد،
ما را در زیر پرچم حضرت رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم و همراه با صالحان حشر کند.
آمین

والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته

خاتمه

در تاریخ بیستم ماه ربیع الاول سال ۱۴۱۲ هجری مطابق با بیست و هشتم سپتامبر سال ۱۹۹۱ میلادی در شهر سلیمانیه، نگارش جلد دوم «مجلس اولیا» پایان یافت. از خداوند متعال طلب می‌کنم که مانند جلد اول، به چاپ برسد و مسلمانان آن را در مجلس و محفل خویش مورد استفاده قرار دهند و از آن سود ببرند. برای مؤلف نیز دعای خیر کنند؛ زیرا این امر، چیزی را از آنان کم نمی‌کند.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

تعليقات مترجم

رساله‌ای در مورد بوسیدن دست آیا جایز است یا بدعت و حرام^۱

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد بی حدّ و ثنای بی عدّ برای خداوند واحد صمد و درود بسیار و تحیات بی‌شمار بر بهترین بنده آفریدگار حضرت محمد علیه و علی آله و أصحابه مِنَ الصَّلوات اَتَمُّهَا وَمِنَ التَّسْلِیْمَاتِ اَكْمَلُهَا وَاَمَّا بعد: از آنجایی که در این زمان فاصله مسلمانان با خورشید تابان رسالت و رهبران راه هدایت در خیرالقرون^۲ زیاد شده و به عصر فتنه‌ها و تلبیسات مبتلا گشته‌ایم با عالمِ نماهایی روبرو شده‌ایم که بر اساس هوای نفس خود یا سلیقه و میل دیگران جرأت به صدور فتوای عجیبی نموده‌اند که مصداق این مثل عربی است که: «عش رَجَبًا تَرَى

-
۱. پیش‌تر در مقدمه در باره این رساله توضیح داده شد. در اینجا خاطرنشان می‌گردد که نام اصلی این رساله، «دست‌آویزی گران در استحباب دست‌بوسی بزرگان» است. م
 ۲. اشاره به روایتی منقول از حضرت پیامبر ﷺ که فرموده است: «خَيْرُ أُمَّتِي الْقَرْنُ الَّذِيْنَ يَلُونِي، ثُمَّ الَّذِيْنَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِيْنَ يَلُونَهُمْ: بهترین امت من قرنی است که به من نزدیک است. سپس قرنی است که پس از آنان قرار دارد. سپس قرنی است که پس از آنان قرار دارد.» علمای شارح حدیث گفته‌اند: منظور از قرن، در این حدیث، نسل است. به روایت ابن ابی شیبۀ (۴۰۴/۶، ح ش ۳۲۴۰۷)، احمد (۴۳۴/۱، ح ش ۴۱۳۰)، بخاری (۹۳۸/۲، ح ش ۲۵۰۹)، مسلم (۱۹۶۲/۴، ح ش ۲۵۳۳)، ترمذی (۶۹۵/۵، ح ش ۳۸۵۹). او گفته است: این حدیث، حسن صحیح است. همچنین به روایت ابن ماجه (۷۹۱/۲، ح ش ۲۳۶۲). و به روایت: نسائی، در: الکبری (۴۹۴/۳، ح ش ۶۰۳۱)، ابویعلی (۴۰/۹، ح ش ۵۱۰۳)، ابن حبان (۲۰۵/۱۶، ح ش ۷۲۲۲)، بیهقی (۴۵/۱۰، ح ش ۱۹۶۹۶)، طبرانی (۱۶۵/۱۰، ح ش ۱۰۳۳۸).

عَجَباً»^۱ این موحدنماها گاهی سنتی را بدعت شمرده و یا برچسب «خرافات است» آن را از دین خارج می‌کنند، گاهی نیز به نام توحید به تکفیر جماعت موحدان و مسلمانان می‌پردازند. از مهمترین اشتباهات وهابیان این است که چون عده‌ای در مثلاً زیارت قبور و یا دستبوسی بزرگان و علما و یا هر عمل مورد اختلاف دیگر اشتباه می‌کنند، پس به همین دلیل نیز باید این اعمال را از ریشه باطل دانست حال این که این روش خوارج^۲ بوده است و نیز رد زیارت قبور به دلیل حدیث متواتر کفر است و یا دستبوسی بزرگان دین بارها در احادیث آمده است و نباید اشتباه چند گروه و یا چند نفر را باعث رد کامل دستبوسی کرد. گویی در نظر ایشان مصالح و منافع حزبی‌شان مهم‌تر از مصلحت اسلام و مسلمین است. لذا لازم دانستیم برای رفع شبهه و نیز بیان مسلمات شرعی با مراجعه به کتب معتبر اهل سنت و جماعت مطالبی را برای طالبان راستین

۱. تا آخر ماه رجب کمی صبر کن؛ چیزهای عجیبی را خواهی دید. در باره‌ی مفهوم و دلیل تثبیت این ضرب‌المثل، ر.ک: تاریخ امام بن الاثیر رحمته الله.

۲. در خلال شکل‌گیری توافق بر سر حکمیت، ائتلاف حامیان حضرت علی رحمته الله شروع به از هم پاشیدگی نمود و در بازگشت به کوفه سپاه وی به دو گروه موافقان و مخالفان حکمیت تقسیم شدند. در حالی که مخالفان حکمیت شعار «لا حکم الا لله» می‌دادند و موافقان را متهم به بدعت می‌کردند، موافقان حکمیت مخالفان را متهم به خارج شدن از صف امام و امت می‌کردند. بدین ترتیب دوازده هزار مرد که مخالف حکمیت بودند از سپاه حضرت علی رحمته الله جدا شدند و در حروراء تجمع کردند. آن‌ها شبث بن ربعی را به فرماندهی نظامی و عبدالله بن کواء را به امامت جماعت برگزیدند. در میان آن‌ها بسیاری از موافقان اولیه متارکه جنگ و حکمیت بودند که اکنون به اشتباه خود پی برده بودند. آن‌ها متعهد شدند پس از پیروزی برای انتخاب خلیفه شورا تشکیل دهند. این افراد بعدها به طور کلی خوارج نامیده شدند. اما آنان در اصل دارای چندین فرقه‌ی مختلف‌اند که عبارتند از: ازارقه، حروریه، اباضیه، بیهسیه، ثعالبه، شمیطیه، صفریه، عجارده، محکمه، زیادیه، نجدات.

حقیقت گرد آوریم. بر همگان مبرهن است که تمامی آداب شرعی برای آراسته‌شدن انسان به صفاتی است که موجب خشنودی پروردگار شود، و از جمله این آداب بوسیدن دست بزرگان دین و علماء متقی است که بزرگداشت و إکرام بندگان محبوب خداوند، تبعاً رضایت پروردگار را به دنبال خواهد داشت. استحباب بوسیدن دست اشخاص صالح و عالم بر اساس سنت حضرت رسول ﷺ ثابت است، حال اگر علمای جدید که به نام روشنفکران دینی خود را معرفی می‌کنند، مشاهده کنند شخصی دستِ عالمی را می‌بوسد او را تکفیر نموده و این عملش را خرافات و تقدّس‌مآبی می‌دانند. اگر به آن‌ها ثابت کنیم که عملِ خلافِ شرعی انجام نشده بلکه بوسیدن دست صالحان در سنت وارد شده است. آن‌گاه می‌گویند: اسلام امروز نیاز به چیزهای مهم‌تری دارد و شما به جزئیات می‌پردازید و مردم را به آن مشغول می‌کنید؟! سؤال این است که آیا رد کردن سنتی معتبر به بهانه جزئی بودن، می‌تواند روشی مناسب و خداپسندانه در دعوت به سوی اسلام باشد؟! برای اثبات استحباب دستبوسی بزرگان به احادیث و آثار بسیاری استناد می‌شود که از آن جمله موارد زیر می‌باشد:

«حدیث حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما»

امام ابوداود رحمه الله در کتاب السنن که یکی از معتبرترین کتاب‌های حدیث نزد اهل سنت است به روایت از حضرت ابن عمر رضی الله عنهما داستانی را از بازگشت ایشان همراه تعدادی از صحابه از جنگی، نقل می‌کند تا آنجا که می‌فرماید: سپس

همگی ما دست مبارک حضرت رسول ﷺ را بوسیدیم.^۱ امام نووی رحمته الله در شرح خود بر صحیح مسلم تعداد این گروه اعزامی را ۱۴ نفر ذکر کرده است.^۲

«حدیث حضرت زارع رحمته الله»

امام ابوداود^۳ از حضرت زارع رحمته الله که در گروه اعزامی عبدالقیس^۴ بود، روایت می‌کند: آنگاه که به مدینه وارد شدیم به سرعت از شترانمان پیاده شدیم و دست و پای

-
۱. کتاب الایمان، باب الأمر بالإیمان، جلد اول صفحه ۲۱۶. ۳
 - به روایت مسلم (۴۸/۱)، ح ش ۱۷)، ترمذی (۳۶۶/۴)، ح ش ۲۰۱۱)، قال: حسن صحیح غریب. و به روایت: البیهقی (۱۰۴/۱۰)، ح ش ۲۰۰۵۹).
 ۲. شرح امام نووی رحمته الله بر مسلم، ج ۱، ص ۱۸۱.
 ۳. امام حافظ رحمته الله با نام کامل ابو داوود سلیمان بن الأشعث بن اسحاق بن بشیر بن شداد بن عمران الأزدی السجستانی رحمته الله (۲۰۲ – ۲۷۵ هجری قمری) معروف به امام حافظ ابوداود رحمته الله، نویسنده کتاب سنن امام ابوداود رحمته الله است که یکی از صحاح سته است. وی در سیستان متولد شد، مدتی در مسافرت گذرانید، تألیف او به سنن دارای اجادیشی است که جنبه فقه دارد. او در سال ۲۷۵ هجری قمری درگذشت. او در طول زندگی خود حدود ۵۰۰/۰۰۰ هزار حدیث جمع آوری کرد که از میان آنها فقط ۴/۸۰۰ عدد را مورد تأیید خود قرار داد.
 ۴. وفد: یعنی گروه انتخاب شده از یک قوم، تا در دیدار با بزرگان و رفتن به نزد آنان در باره‌ی کارهای مهم پیشاهنگ قوم خود باشند. امام نووی رحمته الله، شرح مسلم، ج ۱، ص ۱۸۱.

مبارک حضرت رسول ﷺ را بوسیدیم.^۱ شیخ منصور علی ناصف رحمته الله^۲ در التاج الجامع للأصول^۳ ضمن آوردن حدیث اضافه نموده است که تعداد این گروه اعزامی ۱۴ نفر بوده است که همگی مشرف به بوسیدن دست و پای مبارک حضرت رسول الله ﷺ شده‌اند.

«حدیث صفوان بن عسال^۴»

امام ابن ماجه از صفوان بن عسال رحمته الله روایت کرده است که فرمود: یک نفر یهودی به دوستش گفت: ما را نزد این حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله ببر سپس هر دو خدمت حضرت رسول الله ﷺ آمدند و در باره‌ی آیات بینات نه‌گانه‌ای که خداوند جلّ جلاله به حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلاة والسلام عنایت فرمود: پرسیدند. پس از گرفتن جواب هر دو نفر یهودی دست و پای مبارک حضرت رسول الله ﷺ را بوسیدند. و گفتند: شهادت می‌دهیم که شما پیامبر خدا هستید. امام محیی الدین نووی رحمته الله در کتاب الأذکار می‌فرماید: امام ترمذی

۱. سنن ابوداود، ح ۵۲۲۵؛ بیهقی، در: الکبری ۷/ ۱۰۲، و در: "دلائل النبوة" ۵/ ۳۲۷ - ۳۲۸.

و به روایت طبرانی در: "المعجم الكبير"، (۵۳۱۳)؛ بخاری در: "الأدب المفرد" (۹۷۵)، "التاریخ الكبير"، ۳/ ۴۴۷؛ البزار (۲۷۴۶ - زوائد)، بیهقی در "شعب الإيمان" (۸۹۶۶)

۲. یکی از علمای نامدار الازهر و مؤلف کتاب مهم التاج الجامع للأصول در احادیث حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله.

۳. ج ۵ ص ۲۵۸.

۴. یکی از صحابه‌ی ارجمند حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله.

۵. امام أبو زکریا یحیی بن شرف النووی (۶۳۱ قمری - ۶۷۶ قمری) مشهور به امام النووی

و نسائی ابن ماجه رحمه الله با سندهای صحیح روایت کرده‌اند، علامه مفسر سید محمود آلوسی رحمه الله در تفسیر روح المعانی جزء پنجم صفحه ۲۳۱ پس از آوردن حدیث فوق مرجع و مأخذ آن را اینچنین بیان می‌کند: همانا امام احمد و بیهقی و طبرانی و نسائی و ابن ماجه و ترمذی (رحمة الله تعالى عليهم اجمعين) این حدیث را آورده و ترمذی می‌گوید: «حدیثی حسن و صحیح است» و امام حاکم نیشابوری رحمه الله می‌گوید: «حدیثی صحیح است برای آن ضعیفی نمی‌بینم.»

«عدّاس مسیحی»^۱

در کتاب السیره النبویه امام ابن هشام رحمه الله^۲ چنین آمده است که عداس — غلام مسیحی پسران ربیعہ^۳ — حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله را در هنگام بازگشت ایشان از سفر طائف دیدار کرد و ایمان آورد و خود را روی دست و پای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انداخت و سر و دستان و پاهای مبارک ایشان را بوسید.^۴

رحمه الله از روحانیون سنی مذهب مسلمان و نویسنده کتاب‌های در فقه و حدیث می‌باشد. دیدگاه‌های فقهی او برای پیروان مذهب امام شافعی رحمه الله دارای اعتبار بسیار زیادی می‌باشد. او در ماه محرم سال ۶۳۱ هجری قمری در نوی که در نزدیکی دمشق در سوریه واقع است متولد شد.

۱. کارگر باغی در کنار طائف که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از یورش مردم نادان و زخمی شدن پای مبارک خویش در آن باغ پناه گرفت.

۲. کتاب السیره النبویه ابن هشام، جلد ۲، ص ۲۱

۳. صاحبان باغی که عداس برای آنها کار می‌کرد.

۴. البدایه والنهایه ابن کثیر جلد ۲ ص ۳۷۳. الإصابه فی تمییز الصحابه؛ امام ابن حجر عسقلانی رحمه الله ذیل نام عدّاس. فقه السیره؛ محمد سعید رمضان البوطی صفحه ۱۳۷. رفع

امام حافظ ابن حجر عسقلانی رحمته الله در فتح الباری^۱ احادیث بسیاری را نقل کرده است که هر یک از آن‌ها دلیلی برای جواز بلکه استحباب دستبوسی علماء و صلحا و اولیا می‌باشد از آن مجموعه به چند حدیث اکتفا می‌کنیم:

— حضرت ابولبابه و کعب بن مالک رضی الله عنهما دو دوستش دست حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را بوسیدند.

— حضرت ابو عبیده جراح رضی الله عنه آنگاه که از سفری برگشت دست حضرت عمر رضی الله عنه را بوسید.

— حضرت زید بن ثابت رضی الله عنه دست حضرت ابن عباس رضی الله عنهما را بوسید.

— حضرت اسامه بن شریک رضی الله عنه روایت می‌کند به سوی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم برخاستیم و دست مبارکش را بوسیدیم.

— و حدیث حضرت جابر که عمر رضی الله عنه برخاست و دست مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را بوسید.

— و حدیث بریده در قصه اعرابی و درخت است که گفت: یا رسول الله! اجازه بدهید تا سر و پای شما را ببوسم. پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اجازه‌اش داد.

— امام بخاری رحمته الله در کتاب «الأدب المفرد» از روایت حضرت عبدالرحمن بن رزین رضی الله عنه می‌آورد که گفت: حضرت سلمة بن الأكوع رضی الله عنه آن دستش را که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کرده بود به ما نشان داد، پس ما برخاستیم و دستش را بوسیدیم.^۲

— و همچنین آورده است که حضرت علی کرم الله وجهه دست و پای حضرت

الخفا شرح الشفا جلد ۱ ص ۱۶۲.

۱. فتح الباری، جلد ۱۱، ص ۶۷.

۲. ادب المفرد، ح ش ۹۷۳.

عباس رضی اللہ عنہ را بوسید.^۱

— و روایت شده از طریق امام ابی مالک الاشجعی رضی اللہ عنہ که گفت: «به حضرت ابن ابی اوفی رضی اللہ عنہ گفتم آن دستی را که با حضرت رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بیعت کردی بده تا ببوسم، پس دستش را بوسیدم.^۲

امام حافظ ابن حجر عسقلانی رحمۃ اللہ علیہ در کتاب المطالب العالیه بزوائد المسانید الثمانية در باب بوسیدن دست حدیث ۲۷۰۶ آورده است که امام ابن ابی عمر العدنی رحمۃ اللہ علیہ (متوفی به سال ۲۴۳ هـ. ق) گفت: حضرت سفیان رحمۃ اللہ علیہ برای ما از جدعان روایت نموده که حضرت ثابت به انس رضی اللہ عنہ گفت: ای ابا حمزه، آیا دست تو حضرت رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را لمس نموده؟ گفت: بله، گفت: دست را بده سپس حضرت انس رضی اللہ عنہ دستش را به او داد و حضرت ثابت دست حضرت انس رضی اللہ عنہ را بوسید.

با توجه به این احادیث شریف که از کتاب‌های علمی معتبر جهان اسلام جمع‌آوری شده لازم به ذکر است که سنت حضرت پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به همراه قرآن، دو اصل از ادله احکام می‌باشند که در میان همه فرق اسلامی بدون استثناء مرجع تشریع محسوب می‌شوند و استحباب بوسیدن دست بزرگان دین از طریق سنت تقریری ثابت است، لذا به تعریف سنت تقریری از دیدگاه علماء اصول می‌پردازیم. در کتاب اصول فقه شافعی تألیف أبو الوفا معتمدی کردستانی رحمۃ اللہ علیہ^۳ صفحه ۱۴۱ چنین آمده: سنت تقریری یعنی انکار نمودن و جلوگیری نکردن حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم، از عملی است که دیگری در حضور آن حضرت محمد

۱. ادب المفرد، ح ش ۹۷۶.

۲. جهت رعایت اختصار مآخذ احادیث فوق ذکر نشده است ر. ک. فتح

۳. یکی از علمای کردستان اهل کانیمشکان سنجند که چند کتاب مهم را در زمینه فقه شافعی به رشته‌ی تحریر درآورد و مهم‌ترین آنها اصول فقه امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ و کتاب ارث بود.

ﷺ به جای آورده باشد و در واقع این عدم انکار و عدم جلوگیری خود اجازه به اقدام آن عمل محسوب می‌شود.

در کتاب^۱ آمده است که: حضرت پیامبر ﷺ به علت معصوم بودن و همچنین وظیفه بیان شرعیات هیچ گاه قول یا فعل باطلی را تأیید نمی‌کند و سکوت حضرت محمد ﷺ اگرچه مسرور هم نباشد دلیلی بر جواز فعل می‌باشد.

در همان کتاب^۲ آمده که سکوت حضرت محمد ﷺ بر فعلی دلیل جواز آن فعل برای فاعل آن و همچنین غیر از فاعل آن می‌باشد. (یعنی این تأیید عمومیت دارد نه اینکه تنها مخصوص فاعل آن باشد) در کتاب المستصفی من علم الاصول^۳ آمده است که: اگر صحابی بگوید که در زمان حضرت محمد ﷺ فلان کار را انجام می‌دادیم. پس این لفظ دلیل بر جواز آن کار است.

در جزء دوم همان کتاب^۴ می‌فرماید: می‌گوییم سکوت حضرت پیامبر ﷺ و عدم انکار او از فعلی که انجام آن آگاهی دارد دلیل بر جواز آن عمل است چون برای آن حضرت محمد ﷺ جایز نیست انکار کاری را که حرام است، ترک کند. دکتر عبدالکریم زیدان در کتاب الوجیز فی أصول الفقه^۵ می‌گوید: سنت تقریری عبارت است از سکوت حضرت پیامبر ﷺ از انکار قولی یا فعلی که در حضورش انجام شود یا در غیابش انجام شود و آن حضرت محمد ﷺ بدان آگاه باشد، پس این سکوت دلیل بر جواز فعل و اباحت آن است؛ زیرا حضرت رسول

۱. جمع الجوامع سُبکی با شرح المحلّی: الجزء الثانی صفحه ۹۴ و ۹۵.

۲. جمع الجوامع سُبکی با شرح المحلّی: ص ۹۶.

۳. کتاب المستصفی من علم الاصول تألیف حجة الاسلام إمام محمد غزالی رحمه الله جزء اول صفحه ۱۳۰.

۴. صفحه ۹۴.

۵. کتاب الوجیز فی أصول الفقه صفحه ۱۶۷.

الله ﷻ بر باطل و منکر سکوت نمی‌کند.

دکتر وهبة الزحیلی در کتاب الوجیز^۱ آمده است که سنت تقریری عبارت است از هر آنچه حضرت پیامبر ﷺ آن را صراحتاً تأیید نماید یا بعد از انجام آن در حضور حضرت محمد ﷺ آن را انکار ننماید.

برای اتمام فایده، فتاوی چند تن از علمای بزرگ اهل سنت والجماعت را نقل می‌کنیم:

امام غزالی رحمه الله در کتاب مستطاب إحياء علوم الدین^۲ می‌فرماید: در بوسیدن دست کسی که در دین معظّم باشد از راه تبرک و توقیر باکی نیست حضرت ابن عمر رحمه الله گفت: ما دست مبارک حضرت پیامبر ﷺ را بوسیدیم و حضرت کعب بن مالک رحمه الله گفت: چون توبه من از آسمان نازل شد به خدمت حضرت پیامبر ﷺ آمدم و دست وی را بوسیدم. و آمده است که اعرابی گفت: یا رسول الله ﷺ! مرا دستوری ده تا سر معظّم و دست مبارک تو را ببوسم. و حضرت پیامبر ﷺ دستوری داد و اعرابی آن را به جای آورد. و حضرت ابو عبیده جراح، عمر بن خطاب رحمه الله را دید و مصافحت کرد و دست وی را ببوسید. پس از یکدیگر جدا شدند و می‌گریستند. امام زین الدین عراقی رحمه الله که احادیث احياء علوم الدین را از کتاب‌های مختلف حدیثی تخریج کرده است می‌گوید: حدیث اعرابی را امام حاکم نیشابوری رحمه الله از حدیث بریده روایت می‌کند با این تفاوت که در حدیث امام حاکم نیشابوری رحمه الله اعرابی از حضرت پیامبر ﷺ اجازه می‌خواهد تا دست و پای حضرت محمد ﷺ را ببوسد. امام حاکم رحمه الله می‌گوید: حدیث صحیح الإسناد است.

۱. کتاب الوجیز فی أصول الفقه صفحه ۳۵.

۲. کتاب احياء علوم الدین، جلد ۲ صفحه ۴۴۳.

امام ابن حجر هیتمی مکی رحمته الله در کتاب تحفة المحتاج^۱ می‌فرماید: بوسیدن دست و پای مرد صالح، عالم و فاضل سنت است و علامه شروانی رحمته الله در شرح تحفة المحتاج می‌گوید: به طور قطع بوسیدن دست شخص صالح سنت است بلکه پای آن طرف. شیخ خطیب شربینی رحمته الله در مغنی المحتاج^۲ و همچنین علامه سید ابوبکر شهیر به سید بکری رحمته الله در اعانة الطالبین شرح فتح المعین^۳ می‌فرمایند: سنت است بوسیدن دست شخصی که دارای یکی از صفات دینداری مانند: نیکوکاری یا شرف یا زهد باشد و کراهیت دارد بوسیدن دست کسی که یکی از امتیازات دنیوی مانند ثروت یا قدرت یا جاه و منزلت اجتماعی برخوردار باشد.

امام نووی رحمته الله در کتاب فتاوی خود^۴ در جواب سؤال کسی که می‌پرسد حکم بوسیدن دست دیگری چیست؟ می‌فرماید: بوسیدن دست اشخاص صالح یا عالم یا فاضل مستحب است و در مقابل بوسیدن دست اشخاص صالح یا عالم یا فاضل مستحب است و در مقابل بوسیدن دست اشخاصی غیر از افراد فوق‌الذکر مکروه است و نیز در کتاب الأذکار^۵ می‌فرماید: هر گاه اراده شود، دست کسی به خاطر زهد و نیکوکاریش یا علم و شرف او و صیانتش یا هر صفتی که از امور دین محسوب می‌شود بوسیده شود، کراهت ندارد بلکه مستحب است و اگر بخاطر مال و ثروت و قدرت و منزلتش در نزد مردم و یا امثال آن بوسیده شود به شدت مکروه است.

۱. کتاب تحفة المحتاج، جلد نهم، صفحه ۲۸۵.

۲. کتاب مغنی المحتاج، جلد سوم، صفحه ۱۶۶.

۳. کتاب فتح المعین جلد سوم، صفحه ۳۰۵.

۴. صفحه ۵۰.

۵. کتاب الأذکار، صفحه ۳۸۱.

شیخ منصور علی ناصف رحمۃ اللہ علیہ در التاج الجامع للأصول می‌گوید: از انواع تحیت گفتن‌ها بوسیدن دست و پای می‌باشد. بوسیدن دست برای بزرگداشت و احترام بزرگان دین جایز بلکه مستحب است؛ زیرا که حضرت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم عمل کسانی که دست و پای مبارکش را بوسیدند تأیید نمود و او هیچ گاه بر عمل باطلی مهر تأیید نمی‌زند. بنا بر این، بوسیدن دست و پا جایز است و اگر مقرون به نیتی شریف و صحیح باشد مستحب است.

امام حجر هیتمی رحمۃ اللہ علیہ در کتاب الفتاوی الکبری الفقهیة^۱ می‌گوید: بوسیدن دست و پای شخص عالم و صالح و شریف‌النسب سنت است. سپس احادیث بسیاری را در اثبات این عقیده نقل می‌کند و از جمله از امام ابن حبان رحمۃ اللہ علیہ روایت می‌کند که حضرت کعب بن مالک رضی اللہ عنہ فرمود: آنگاه که توبه من نازل شد به خدمت حضرت رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم آمدم و دست و زانوی مبارک ایشان را بوسیدم.

شیخ محمد امین کردی رحمۃ اللہ علیہ در کتاب تنویرالقلوب فی معامله علام‌الغیوب^۲ می‌فرماید: بوسیدن دست شخصی به خاطر درستکاری و علم و زهد سنت است و اگر برای ثروت او باشد یا شخصی صاحب بدعت باشد مکروه است.

خواجه محمد حسن سرھندی رحمۃ اللہ علیہ در کتاب الأصول الأربعة فی تردید الوهابیة می‌گوید: تقبیل^۳ یهودیان دست و پای مبارک حضرت رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم را تصریح است به تعظیم؛ که عرفاً بوسه محبت بر روی می‌شود و بوسه تعظیم بر دست و پای. اگر تقبیل دست و پای کسی به جهت تعظیم جایز نبودی حضرت رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم آن‌ها را اجازت آن ندادی. ملا علی قاری حنفی رحمۃ اللہ علیہ متوفی به سال

۱. کتاب الفتاوی الکبری الفقهیة جلد چهارم صفحه ۲۴۷.

۲. کتاب تنویرالقلوب فی معامله علام‌الغیوب، صفحه ۱۴۱ و ۱۴۲.

۳. کتاب شرح الفقه الاکبر صفحه ۱۹۳.

۴. شیخ إمام علی بن سلطان محمد هروی معروف به ملا علی قاری رحمۃ اللہ علیہ، متوفای ۱۰۱۴

۱۰۱۴ هجری در شرح الفقه الاکبر^۱ جواز بوسیدن دست کسی را به خاطر علم او یا عمل یا شرف او ذکر می‌کند همان گونه که صحابی جلیل‌القدر حضرت زید بن ثابت رضی الله عنه دست حضرت ابن عباس رضی الله عنه را بوسید.

در کتاب تهذیب الاسماء واللغات امام نووی رحمه الله و همچنین طبقات الشافعیه علامه امام سبکی رحمه الله آمده است که: امام محمد بن حمدون بن رستم رحمه الله فرمود: شنیدم امام مسلم بن حجاج رحمه الله (صاحب دومین کتاب صحیح در حدیث) به خدمت امام بخاری رحمه الله رسید و گفت: اجازه بده و بگذار تا پاهای شما را ببوسم ای استاد استادان و سرور محدثین و طیب حدیث در ضعف‌هایش.

قال الإمام الخفاجی رحمه الله:

قَبْلَ يَدِ الْخَيْرِ أَهْلِ التَّقَى وَلَا تَخَفْ طَعْنَ أَعَادِيهِمْ
رِيحَانَهُ الرَّحْمَانِ عَبَّادُهُ وَشَمُّهَا لَشْمُ أَيَادِيهِمْ

ترجمه شعر:

بیت اول: ببوس دست برگزیدگان اهل تقوا را/ و از سرزنش و بدگویی دشمنان هراسی نداشته باش.

بیت دوم: دسته گل خوشبوی خداوند رحمان، عبادت‌کنندگان او هستند/ و بوسیدن دست آن بزرگان، بوییدن آن گلهاست.

هـ.ق. وحید عصر، فرید دهر، محدث و فقیه مشهور و معروف، جامع معقول و منقول بود. در هرات متولد شد و جهت تحصیل علم به مکه‌ی مکرمه رفت و از علامه‌ی محقق و مدقق، متبحر فی علوم الحدیث والفقه احمد بن حجر هیثمی مکی، علامه ابوالحسن بکری، شیخ عبدالله سندی، شیخ قطب الدین مکی (رحمة الله تعالى عليهم اجمعين) و... تحصیل و تکمیل علوم نمود.

۱. نام کتابی در زمینه‌ی علم کلام. منسوب به امام ابو حنیفه رحمه الله.

حال با توجه به این همه دلائل و قرائن مستند و مستدل، اگر کسی استحاب دستبوسی بزرگان دین را انکار کند؛ جواب او چنین است:
در میان روز گفتن روز کو؟!

خویش رسواکردن است ای روز جو!

توضیحات:

۱. حدیث ۵۲۲۳ از سنن ابوداود، و همچنین امام ابن ماجه رحمته الله در کتاب سنن خویش، حدیث ۳۷۰۴ و امام محی الدین نووی رحمته الله در ریاض الصالحین حدیث ۸۹۰ علامه خطیب تبریزی رحمته الله در کتاب مشكاة المصابیح حدیث ۳۹۵۸ و حافظ ابن حجر عسقلانی رحمته الله در فتح الباری شرح صحیح البخاری جلد ۱۱ ص ۶۷ حدیث فوق را نقل کرده‌اند. علامه ابن کثیر و علامه آلوسی رحمته الله نیز در تفاسیر خود ذیل سوره‌ی انفال ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ ٥ وَمَنْ يُولِهِمْ يُؤَمِّدْ ذُبْرَةً إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هرگاه با انبوه کافران رویاروی شدید، به آنان پشت نکنید. * و هر کس، در آن هنگام، به آنان پشت کند - مگر بازگشت‌کنان برای جنگی، یا پناه‌جویان به جمعی باشد - بی شک به خشم خدا دچار شده است، و جایگاهش جهنم است، و بد سرایی است. ﴿داستان فوق را آورده‌اند.

در ذیل این آیه در تفاسیر ذکر شده، این حدیث با این روایت ذکر شده است:

عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: كُنَّا فِي غَزْوَةٍ، فَحَاصَّ النَّاسُ حَيْصَةً، قُلْنَا: كَيْفَ نَلْقَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَدْ فَرَرْنَا؟ فَنَزَلَتْ: ﴿إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ﴾ ﴿الأنفال: ۲۷﴾، فَقُلْنَا: لَا نَقْدِمُ الْمَدِينَةَ، فَلَا يَرَانَا أَحَدٌ، فَقُلْنَا: لَوْ قَدِمْنَا، فَخَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ صَلَاةٍ

الْفَجْرِ، قُلْنَا: نَحْنُ الْفَرَّارُونَ، قَالَ: «أَنْتُمْ الْعَكَارُونَ»، فَقَبَّلْنَا يَدَهُ، قَالَ: «أَنَا فِتْنُكُمْ»

۲. حدیث ۴۵۴۸ امام ابوداود رحمه الله، این حدیث را علامه خطیب تبریزی رحمه الله، در مشکاه المصابیح شماره ۴۶۸۸ و امام نووی رحمه الله در کتاب الأذکار ص ۳۸۱ و علامه ابن کثیر دمشقی رحمه الله در السیره النبویه ص ۵۲۰ به روایت از امام احمد بن حنبل رحمه الله نقل کرده‌اند و نیز بنگرید به شرح العزیزی^۱.

۳. شیخ منصور علی ناصف رحمه الله در التاج الجامع الاصول^۲ نیز ضمن آوردن حدیث اضافه نموده است که تعداد این گروه

۴. حدیث ۳۶۹۵ امام ابن ماجه رحمه الله، این حدیث را امام ترمذی رحمه الله در کتاب سنن شماره ۳۰۶۹ و امام نسائی رحمه الله در سنن شماره ۴۰۱۰ و امام نووی رحمه الله در ریاض الصالحین حدیث ۸۸۹ و مؤلف التاج الجامع الاصول در صفحه ۲۵۸ از جلد ۵ به طور مفصل روایت نموده‌اند.

۵. این روایت را امام عبدالرزاق رحمه الله و امام الخرائطی رحمه الله در مکارم الاخلاق و امام البيهقي و امام ابن عساكر رحمه الله نقل کرده‌اند و نیز بنگرید: الكنز العمال جلد ۵ ص ۵۴

۶. علامه ابن کثیر رحمه الله در ذیل تفسیر آیات ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَسْلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنَّ تُبَدَّلَ لَكُمْ تَسْوِكُمْ وَإِنْ تَسْلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلَ الْقُرْءَانُ تُبَدَّلَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿٣١﴾ قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ﴾ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از چیزهایی پرسش نکنید که اگر برای شما آشکار گردد، اندوهگینتان سازد. و اگر به هنگام نزول قرآن، از آنها بپرسید، برای شما آشکار خواهد شد. خدا از آن گذشت کرده است، و خدا آمرزنده‌ی بردبار است. * به راستی گروهی پیش از شما از این پرسیدند، وانگهی به آن کافر شدند. ﴿سوره مائده روایتی را نقل می‌کند که در آن

۱. شرح العزیزی علی الجامع الصغیر، جلد ۲، ص ۱۵۹.

۲. التاج الجامع الاصول جلد ۵ صفحه ۲۵۸.

- حضرت عمر رضی اللہ عنہ پای مبارک حضرت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم را بوسیده است.
۷. نیز بنگرید همین روایت را در المعجم الاوسط طبرانی.
۸. الأدب المفرد صفحه ۱۴۴ و نیز روایت کرده است که حضرت وازع بن عامر رضی اللہ عنہ گفت خدمت حضرت رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم آمدم و دست و پای مبارکش را بوسیدم.
۹. جلد ۴، صفحه ۱۰۳.
۱۰. بوسیدن

منابع و مآخذ

۱. لوح فشرده صحاح سته
۲. تفسیر امام ابن کثیر رحمہ اللہ
۳. تفسیر روح المعانی؛ علامہ آلوسی رحمہ اللہ
۴. فتح الباری شرح صحیح البخاری رحمہ اللہ، ابن حجر عسقلانی رحمہ اللہ
۵. شرح امام نووی رحمہ اللہ بر صحیح مسلم رحمہ اللہ
۶. ریاض الصالحین: امام نووی رحمہ اللہ
۷. مشکاة المصابیح: علامہ خطیب تبریزی رحمہ اللہ
۸. مطالب العالیہ به زوائد المسانید الثمانیہ: امام حافظ ابن حجر عسقلانی رحمہ اللہ
۹. الأذکار المنتخبه من سید الأبرار: امام نووی رحمہ اللہ
۱۰. التاج الجامع الأصول فی أحادیث الرسول: شیخ منصور علی ناصف رحمہ اللہ
۱۱. السیر، النبویہ: امام ابن هشام رحمہ اللہ.

۱۲. السیر، النبویه: ابن کثیر دمشقی رحمته الله
۱۳. الإصابه فی تمییز الصحابه: امام ابن حجر عسقلانی رحمته الله
۱۴. رفع الخفا شرح ذات الشفاء علامه محمد ابن حاج حسن آل لائی رحمته الله
۱۵. البدايه والنهاية: امام ابن کثیر دمشقی رحمته الله
۱۶. فقه السيره: دکتر محمد سعید رمضان البوطی رحمته الله
۱۷. شرح فقه الاکبر: ملا علی قاری رحمته الله
۱۸. تحفه المحتاج: علامه ابن حجر هیثمی رحمته الله با حواشی علامه شروانی رحمته الله
۱۹. المغنی المحتاج: شیخ خطیب شربینی رحمته الله
۲۰. إغائه الطالبین: علامه سید ابوبکر شهیر به سید بکری رحمته الله
۲۱. فتاوی امام نووی رحمته الله
۲۲. الفتاوی الکبریاللفقهیه: امام ابن حجر هیثمی رحمته الله
۲۳. احیاء علوم الدین: حجة الإسلام امام غزالی رحمته الله
۲۴. المغنی عن الإسفار: امام زین الدین عراقی رحمته الله
۲۵. جمع الجوامع امام سبکی به شرح علامه محلی رحمته الله
۲۶. المستصفی من علم الأصول: امام محمد غزالی رحمته الله
۲۷. أصول فقه شافعی: ابوالوفاء معتمدی کردستانی رحمته الله
۲۸. الوجیز فی أصول الفقه: دکتر عبدالکریم الزیدان
۲۹. الوجیز فی أصول الفقه: دکتر وهبه الزحیلی
۳۰. تنویر القلوب فی معامله علام العیوب شیخ محمد امین کردی رحمته الله
۳۱. الأصول الأربعة فی تردید الوهابیه: خواجه محمد حسن جان صاحب سرهندی مجددی رحمته الله

بحثی در مورد مرگ انسان‌ها

بحث را با این پرسش آغاز می‌نمایم که آیا وضعیت انسان در حال حیات جسمی با زمانی که این نوع حیات را از دست می‌دهد، تفاوت دارد یا نه؟ به طوری که، آیا می‌توان از کسی که فوت می‌کند یا شهید می‌شود، به عنوان بت یا مجسمه نام برد؟ این مسأله از نظر قرآن و سنت چه گونه است؟ نظر علمای واقعی اهل سنت و جماعت هم در این باره چیست؟

در ادامه، این موضوع را بر اساس ترتیب‌بندی سؤالات طرح‌شده، بیان می‌نمایم

مجسمه یا بت بودن انسان پس از مرگ

بحث مورد نظر را از موضوع بت و تاریخچه‌ی آن شروع می‌کنم و اینکه بت از چه زمانی درست شد؟ بت چه انسانی‌هایی ساخته شد؟ نام آن انسان‌ها چه بود؟ و آیا در قرآن کریم هم به نام این افراد اشاره شده است؟ یعنی اشخاصی نظیر: «وَدَّ»، «یغوث»، «یعوق»، «سواع»، و «نسر» چنانکه خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است: ﴿وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا﴾^۱ و گفتند: هرگز معبودهایتان را رها نکنید! و هرگز از وُد، و سواع، و یغوث، و یعوق و نسر. ﴿

این افراد از جمله انسان‌هایی هستند که در دوره‌ی خود به مقوله‌ی «ایمان و خداباوری» اهتمام خاصی ورزیدند. ناگفته نماند که این اشخاص، افرادی

۱. سوره‌ی نوح، آیه‌ی ۲۳.

صالح و نیک‌کردار بوده و رهبری فکری و عقیدتی اقوام خاصی را عهده‌دار بودند. به عنوان مثال: «وَدَّ» نام‌های دیگری مانند «شیث» و «هبة‌الله» داشت و از ناحیه‌ی برادرانش بسیار عزیز و محترم شمرده می‌شد تا جایی که آن‌ها او را به عنوان سالار خود قرار داده بودند. توضیح آنکه «سواع»، «یغوث»، «یعوق»، و «نسر»، جزو فرزندان «وَدَّ» بوده‌اند. چنانکه گذشت «وَدَّ» انسانی پاک و صالح بود و در میان مردم محجوبیت خاصی داشت. لذا همین که دار فانی را وداع گفت، موجبات حزن و اندوه آن‌ها را فراهم ساخت. البته مردم تنها به ابراز احساسات غم‌انگیز خود اکتفا نکردند. بلکه پیوسته به زیارت قبر وی در شهر بابل^۱ آمده و در اطراف جلوس می‌کردند.

توضیح آنکه:

بُت سواع نام یکی از بت‌های قوم نوح است که در قرآن ذکر شده است. این بت در زمان حضرت رسول خدا ﷺ وجود داشته و به دستور آن حضرت منهدم شده است.

۱. یکی از نامدارترین شهرهای دوران باستان بود. این شهر از اوایل هزاره دوم پیش از میلاد تا اوایل هزاره اول پیش از میلاد، پایتخت تمدن بابل در جنوب میان‌رودان (بین‌النهرین) و در سده هفتم و ششم پیش از میلاد که هنگام اوج شکوه و جلال آن محسوب می‌شد، پایتخت امپراتوری بابل نو (کلده) بود.

در ۵۳۹ پیش از میلاد، بابل توسط کوروش بزرگ بنیانگذار امپراتوری هخامنشی در ایران، فتح شد و پس از آن، مرکز ثروتمندترین ساتراپ این امپراتوری بود. به نقل از هرودوت تاریخ‌نگار یونانی، بابل در این زمان باشکوه‌ترین شهر جهان بود و معروف است که باغهای معلق بابل یکی از عجایب هفت‌گانه جهان باستان متعلق به این شهر بود. در سال ۳۳۱ پیش از میلاد، شهر به دست اسکندر مقدونی افتاد که تصمیم داشت آن را پایتخت قلمرو خود کند. اسکندر در همین شهر و در قصر بخت‌النصر از دنیا رفت. بابل در زمان سلوکیان، با احداث شهر بزرگ سلوکیه به عنوان پایتخت این امپراتوری و انتقال ساکنان بابل به آن شهر، اهمیت پیشین خود را از دست داد. بقایای ویران شده این شهر امروزه در استان بابل در شهر الهلال عراق، حدود ۸۸ کیلومتری جنوب بغداد، واقع شده است.

یعوق بتی بود از بت‌های عرب پیش از اسلام که در روستایی به نام خیوان در بخش باختری شهر صنعا پرستشگاهی به نام وی ساخته شده بود. مردم خیوان و عرب بنی‌همدان او را می‌پرستیده‌اند.

سواع، نام یکی از بت‌های بسیار قدیمی که به صورت زنی بود و قوم نوح آن را می‌پرستیدند. این بت در جاهلیت، معبود عرب و بت قبیله هذیل بود و با ظهور اسلام منهدم شد. «سواع» نزد «بنی هذیل» در «رهاط ینبع» بوده است. «سواع» به معنای الهه مرگ و شرور بوده و در مقابل «یعوق» قرار داشته که به معنای محافظ از مرگ و شر بوده است.

بت سواع متعلق به هذیل بن مدرکه بوده، محل این بت رهاط از سرزمین ینبع از قراء مدینه بود و خادمان آن طایفه‌ی بنو لحيان بودند، پس از غلبه اسلام، پیامبر ﷺ حضرت عمرو بن عاص را برای شکستن آن بت اعزام فرمود. حضرت عمرو بن عاص ﷺ می‌گوید: چون به کنار بت رسیدم، خادمش گفت: می‌خواهی چه کنی؟ گفتم: می‌خواهم به امر پیامبر ﷺ سرنگونش کنم. وی گفت: نتوانی چنین کنی. گفتم: چرا؟ گفت: آن خودت را مانع شود. گفتم: مگر او شعور دارد؟ و بالاخره آن را شکستم و به یاران گفتم خانه‌اش را نیز خراب کردند و سپس به خادم گفتم: چطور شد که آن مانع نشد؟ گفت: وی به خدا ایمان آورده است.

این بت را ابتدا قوم حضرت نوح ﷺ می‌پرستیدند و پس از ایشان، اعراب به پرستش آن‌ها پرداختند. اینان بت‌هایی بودند که بعد از طوفان نوح در زیر گل و لای مدفون شده بودند، تا زمانی که دوباره سر برآوردند.

یغوث: متعلق به طایفه «بنی قطیف» یا طایفه «بنی مذحج» بوده و در سرزمین «یمن» قرار داشت که با تسلط «ذونواس» بر «یمن» از میان رفت و مردم آن سامان به آیین یهود گرویدند. یغوث به معنای چیزی است به آن استغاثه

و از او کمک خواسته می‌شود.

بُت نسر نام یکی از بت‌های قوم نوح است که در قرآن ذکر شده است. این بت در زمان حضرت رسول خدا ﷺ وجود داشته و به دستور آن حضرت منهدم شده است. «نسر» نیز به معنای کرکس از بتان «بنی ارم» بوده است.

از نظر شیطان وضعیت پیش‌آمده از هر لحاظ بستر مناسبی جهت اغوای مردم بود، به همین خاطر خود را به شکل انسانی درآورد و به آنان گفت: حزن و دلتنگی شما به خاطر از دست دادن عزیزی چون «وَدّ» برای من قابل درک است. لذا می‌خواهم جهت زدودن این غم مجسمه‌ای به شکل وی برایتان درست کنم، آیا با این پیشنهاد من موافقید؟!

همگی گفتند: بله! و بدین ترتیب ابلیس ملعون مجسمه‌ای به شکل «وَدّ» درست کرد و آن مردمان «کوتاه‌فهم» آن را در محل اجتماعات خود قرار دادند، و قداست خاصی برای آن قایل شدند و صبحگاهان و شامگاهان به ذکر و عبادت آن مجسمه پرداختند.

ابلیس با نقشه‌ی اول خود توانست کم‌کم نهاد آن‌ها را پذیرای مقوله‌ی ضلالت و اغوا نماید، ولی دیری نگذشت که با نقشه‌ی دوم خود، می‌تواند بر کشور عقیده‌ی آن‌ها تسلط یافته و آن‌ها را به مرز فساد و تباهی بکشانند، شیطان به آنان گفت آیا می‌خواهید که هر یک از شماها مستقلاً بتی از «وَدّ» داشته باشد تا بدون دغدغه به یادش بیفتد و عبادتش کند؟!

همگی گفتند: بله!

و از این جا بود که ابلیس برای هر یک از آن‌ها مستقلاً بتی ساخت و از سویی این کار با استقبال چشمگیر مردم مواجه شد. چون در نظر مردم این کار نه تنها هیچ اشکالی نداشت، بلکه آن‌ها را به یاد «وَدّ» نیکوکار و شریف می‌انداخت.

خلاصه شیطان توانست از نام آن مرد صالح سوء استفاده کرده و از آن، راهی برای کشاندن مردم به بت‌پرستی و کفرگرایی پدید بیاورد. بنا بر این «وَدّ» نخستین کسی است که در قالب یک بت به عنوان «خدا»، مطرح و پرستش شد. می‌توان گفت: این بت‌های به اصطلاح خداگونه! منشأ ضلالت و گمراهی تعداد فراوانی از امت‌ها بوده‌اند. متأسفانه مقوله‌ی «بت‌پرستی» در طی قرن‌های متمادی - حتی در زمان جاهلیت عرب قبل از اسلام - نیز در میان امت‌ها و اقوام گوناگون تداوم داشته است.

مفسران در این رابطه فرموده‌اند: بت‌هایی که در میان قوم حضرت نوح علیه السلام به عنوان خدایان محسوب می‌شدند، اعراب هم به آن‌ها گرایش پیدا کرده بودند. برای مثال قوم بنی کلاب^۱ مجسمه‌ی «وَدّ»، طایفه‌ی هُذَیْل^۲ مجسمه «سواع»، اقوام مراد و بنی غطفی^۳ مجسمه‌ی «یغوث»، و قوم هَمْدَان^۴ مجسمه‌ی «یعوق» و آل ذی کلاع^۵ مجسمه‌ی «نسر» را می‌پرستیدند.

۱. قبیله «بنی کلب» یا «بنی کلاب» یکی از قبایل بزرگ و مهم عرب است که به شجاعت و رزم‌آوری و جنگجویی در نبردها شهرت داشتند. در کتب لغت معانی مختلفی برای کلاب آمده است. برخی بر این باورند که کلاب نام آبی است که بین یمامه و بصره بوده است و دو واقعه مهم در آنجا رخ داد که کلاب اول و کلاب دوم نام گرفت. برخی هم آن را جمع کلمه کلب (سگ) می‌دانند.

۲. بنی هذیل: از قبایل باستانی عرب قبل از اسلام، و هنوز هم وی امروز در حجاز است.
۳. غطفی، قبیله‌ای از عرب. صاحب تاج العروس گوید: بنی غطفی دو قبیله هستند: یکی از مذحج که فرزندان غطفی بن ناحیه بن مرادند از رهط فروة بن مسیک غطفی صحابی، و دومی از بنی طی ّ که فرزندان غطفی بن حارثه بن سعد بن حشرج بن امرؤ القیس بن عدی بن اخزم بن هزومة بن ربیعة بن جرو ل طائی برادر «ملحان».

۴. یکی از قبایل مهم عرب یمن.

۵. بخشی از قبیله‌ی حمیر بوده است.

پیدا است که تمامی این اقوام فوق از جمله اقوام قدیمی عرب بوده و شخصیت‌های مزبور که در قالب بت‌های سنگی ریخته شده‌اند، انسان‌های نیک‌کردار و خداگرایی بوده‌اند که در برهه‌ی زمانی میان حضرت آدم و نوح (علیهما السلام) وجود داشته‌اند.

حال با توجه به این چند جمله‌ی مختصر، مشخص شد که شیطان رجیم مسبب اصلی ساختن بت یا مجسمه بوده است و بعد از چندین سال رسالت حضرت محمد ﷺ عده‌ای تازه به دنیا آمده و رسیده‌اند و دوباره افکار عقیدتی شیطان لعین را روز به روز گسترش می‌دهند و بر این باورند که اگر کسی که به زیارت یکی از بزرگان دین اسلام برود و در آن مکان از آن شخص فوت کرده یا شهید شده درخواست دعای خیر و برکت کند یا حتی به وی سلام کند و ...، این کارها شرک است و فرد زیارت‌کننده از دایره‌ی اسلام خارج شده است و کافر و مشرک به حساب می‌آید؛ زیرا از کسی درخواست کرده که مانند بت یا مجسمه است.

سؤال این است که آیا کسی که در قبر گذاشته شود، به عنوان بت یا مجسمه به حساب می‌آید یا نه؟ و آیا می‌توان گفت که همه‌ی انسان‌هایی که تا به حال فوت کرده‌اند یا شهید شده‌اند و در قبر هستند، بتی در درون قبرند یا انسان؟

اولاً بت یا مجسمه ساخته‌ی دست انسان است، به وسیله‌ی انسان‌ها ساخته می‌شود، برای آن شکل و قیافه درست می‌شود. بت یا مجسمه به دست انسان‌ها به حرکت درمی‌آید و از جایی به جای دیگری انتقال داده می‌شود. چون خود آن هیچ گونه تحرکی ندارد و اگر هم شکسته شود یا ضربه‌ای به آن وارد شود، کسی مورد سرزنش قرار نمی‌گیرد. چون خدای مهربان هم آن شخص را مورد رحم و مهربانی خود قرار می‌دهد.

از زمانی که بت یا مجسمه درست شد تا کنون در هیچ کتابی یا هیچ یک از ادیان گذشته و حال بیان نشده است که کسی بت یا مجسمه‌ای داشته یا دارد و سپس آن بت فوت کرده و آن شخص برای آن بت مراسم تعزیه برگزار کرده، آن را داخل قبر گذشته و دیگران هم به صاحب بت تسلیت گفته‌اند!

در کدام یک از ادیان مختلف، یا مذاهب‌های اسلامی بیان شده است که در فلان جا و منطقه، قبرستان بت یا مجسمه‌ها قرار دارد؟ بزرگ‌ترین دین و مهم‌ترین مذهب‌ها در طول تاریخ بشریت، دین اسلام بوده و در هر چهار مذهب آن ذکر نشده است که فلان قبر، قبر فلان بت یا مجسمه است. در آیات قرآن و احادیث هم نیز ذکر نشده است که آیه یا حدیثی در مورد شأن و عظمت بت یا مجسمه بیان شده باشد. در حالی که اگر چنین چیزی وجود داشت، قرآن دیگر معنا و مفهومی نداشت.

آیا تا به حال شنیده‌اید یا دیده‌اید که در این دوران هستیم قبر بت یا مجسمه‌ای مورد بی‌احترامی و توهین قرار گیرد؟ یا از کسی شنیده‌اید که فلان کس در مورد فلان بت یا مجسمه خوابی دیده که چه منفعتی یا ضرری دارد؟ در کدام یک از آیات الهی بیان شده است که فلان بت یا مجسمه مورد یا مورد رحم و مهربانی خدا قرار گرفته است در حالی که در هیچ کتابی از کتاب‌های اهل سنت و جماعت بر حق و حقانیت، چنین چیزهایی وجود نداشته، ندارد، و نخواهد آمد. از چه کسی یا کسانی شنیده یا دیده‌اید که برای بت یا مجسمه‌اش صدقه و خیرات کنند یا برای بت قرآن بخوانند؟

در دورانی که زندگی می‌کنیم بت یا مجسمه را به عنوان هنر به حساب می‌آورند و می‌گویند این هنر فلان کس است و این طوری هنرمندانه این کار را کرده و به جامعه خدمت کرده است. در حالی که، این هم هیچ نوع خدمتی

نیست و باید مانند امت‌های قبل از اسلام و در دوران جاهلیت با آن‌ها برخورد شود. در اغلب شهرهای ایران و حتی کشور عراق چنین چیزی وجود دارد و در میادین عمومی و در چهارراه‌ها و ... چنین چیزی را درست کرده‌اند. با این بهانه که نباید آثار فلان شخصیت به فراموشی سپرده شود و به عنوان یادبود مجسمه‌ای را از او می‌سازند که فلان کس به جامعه خدمت کرده و ما هم به پاس احترام و بزرگواری ایشان، با این کار، کار این فرد را مورد احترام و محبت قرار می‌دهیم و از ایشان تشکر لازم را به جا می‌آورند و حتی از او هم قدردانی خواهند کرد.

مرگ

در ادامه‌ی بحث، به بحث مرگ می‌پردازیم و اینکه: مرگ یعنی چه؟ و به چه کسانی گفته می‌شود که فوت کرده‌اند یا شهید شده‌اند؟ آیا از کسانی که در راه خدا و قرآن کریم و به خاطر دین مبین اسلام فوت کرده یا شهید شده‌اند و به زیارت قبر این بزرگواران برویم و درخواست و طلب کمک و فریادری کنیم، آیا اینها از نظر قرآن کریم، احادیث حضرت محمد ﷺ و فرمایش بزرگان دین اسلام درست است یا نه؟

از نظر تعدادی کم و محدود درست نیست و فرد مورد نظر شرک انجام داده و از دایره‌ی اسلام خارج و خون و مال و ناموسش حلال است و فرد مورد نظر مشرک و کافر است و یا او را به قتل می‌رسانند و یا او را وادار به توبه می‌کنند و از هر نظر و لحاظ از آن‌ها طبعیت کند. حالا از نظر آیات قرآن کریم بپردازیم:

سوره‌ی بقره آیه ۲۴۸: ﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي

ذَلِكَ لآيَةٍ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱﴾ این آیهی مبارکه در دو مورد است: اول بحث تبرک، دوم توسل.

در ادامه به گوشه‌هایی از تفسیر آن می‌پردازیم:

﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ﴾

و پیامبرشان به آنها گفت: نشانه حکومت او این است که تابوت (عهد) به سوی شما خواهد آمد، (همان صندوقی که) آرامشی از پروردگارتان و یادگاری از میراث خاندان حضرت موسی و هارون علیهم‌السلام در آن است، در حالی که فرشتگان آن را حمل می‌کنند، همانا در این موضوع، نشانه روشنی برای شما است، اگر ایمان داشته باشید.

«آیة»: نشانه. «مُلْك»: سلطنت. حکومت. «تَابُوتٌ»: صندوق عهد. صندوق تورات. صندوقی بوده است که تورات در آن گذاشته شده بود. عَمَالِقُهٗ آن را از بنی اسرائیل گرفته بودند، ولی بعدها مجدداً به دستشان افتاد. گویا در آن، الواح شکسته، عصا و جامه موسی، و عمامه حضرت هارون علیهم‌السلام، و چیزهای دیگری بوده است. «سَكِينَةٌ»: آرامش. گویا هنگام جنگ، حضرت موسی علیهم‌السلام چنین صندوقی را در جلو لشکریان حرکت می‌داد و بدین وسیله بنی اسرائیل تقویت

۱. عَمَالِقُه، عمالیق، بنو عملیق یا بنو عملاق: نام قومی در تورات است. هیچ اثر تاریخی مشخصی در مورد عمالیق موجود نیست و اطلاعات در مورد این قوم تنها از کتاب مقدس نشأت گرفته‌است.

بر اساس کتاب پیدایش (اولین کتاب تورات) و کتب تواریخ عمالیق یک قوم و اولین قومی که به دشمنی با اسرائیل برخاست ذکر می‌شود. در کتاب مقدس عمالیق گروهی از عشایر هستند که در سرزمین اسرائیل زندگی می‌کنند.

قلب پیدا می کردند و از میدان رزم نمی گریختند. «تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ»: فرشتگان آن را برمی دارند. فرشتگان آن را نگهداری می کنند. کار پسندیده خارق العاده ای که با دست و تصرف انسانها انجام نگیرد، عادهً به فرشتگان نسبت داده می شود، همان گونه که در اینجا مذکور است.

برای اینکه یهود به فرمانده طالوت اطمینان و یقین پیدا کنند، پیامبران به آنها گفت: صندوق مقدس بنی اسرائیل به آنها بازگردانده می شود، تا نشانه ای برای انتخاب طالوت از سوی خداوند باشد. مراد از تابوت همان صندوق چوبی بود که مادر حضرت موسی علیه السلام، نوزاد خود را در آن گذاشت و به فرمان خدا در آب نیل انداخت و مأموران فرعون صندوق را گرفته و نوزاد را با آن به نزد فرعون بردند. آن صندوق همچنان در دربار فرعون بود.

وقتی حضرت موسی علیه السلام به پیامبری رسید، الواح تورات را در آن قرار داد و به هنگام رحلت نیز زره و سایر یادگارهای خود را در آن گذاشت و به حضرت یوشع بن نون علیه السلام سپرد. این صندوق، به صورت صندوقی مقدس که صندوق عهد نام گرفته بود، در میان بنی اسرائیل بود و آن را در جنگ ها پیشاپیش سپاه حمل می کردند، ولی کم کم قداست آن شکسته و مفقود شد. این صندوق ربوده شده را در زمان ریاست طالوت، خداوند از طریق ملائک به آنان بازگرداند تا موجب آرامش و اطمینان خاطر آنان باشد.

تابوت معهود و ویژگیهایی داشته است که بدانها اشاره می شود:

۱. آرامش بخش بنی اسرائیل

تابوت معهود، آرامبخش دلهای بنی اسرائیل بوده است: (فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ). درباره سکینه به سه موضوع باید پرداخت: معنا، انواع و مبدأ فاعلی آن.
 ا. معنای سکینه: مراد از سکینه در نوع کاربردهای قرآن کریم آرامش و طمأنینه ایمانی است؛ به ویژه در جبهه نبرد که شبها و شهوات به رزمندگان هجوم

می‌آورند، خداوند آن‌را بر قلب مؤمنان فرو می‌فرستد تا اضطراب آنان را به آرامش بدل سازد: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ ۖ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾^۱ اوست آن کس که در دل‌های مؤمنان آرامش را فرو فرستاد تا ایمانی بر ایمان خود بیفزایند و سپاهیان آسمانها و زمین از آن خداست و خدا همواره دانای سنجیده‌کار است.

ب. انواع سکینه: گاه انسان از نظر علمی دچار شك می‌شود و نمی‌تواند به مطلب جزم پیدا کند، از این‌رو در بخش نظری اضطراب دارد. زمانی از شك نجات می‌یابد و از منظر علمی به آستانه جزم قدم می‌نهد؛ ولی در مرحله عمل به دام تردید می‌افتد. در این صورت، گرفتار اضطراب عملی است؛ مانند عالم گناهکاری که در مقام علمی و نظری جزم دارد؛ اما در شئون عقل عملی، توفیق عزم ندارد.

«عزم» کار عقل عملی است. هر جا سخن از اراده، نیت و اخلاص است، عزم را می‌طلبید که تردید عملی یا ناخاص بودن بودن آن را می‌زداید و آنجا که پای شك و وهم و ظن در میان است، جزم کارساز است که کار عقل نظری است. اگر کسی در بخشهای نظری از شك و شبهه برهد و جزم پیدا کند، تنها در این بخش به آرامش رسیده است و باید در مرحله عمل نیز از دام اضطراب که ناشی از شهوت و غضب و امید و هراس است، آزاد شود و عزم پیدا کند تا به آرامش دست یابد، پس هر يك از جزم و عزم، راهزنانی متناسب با خود دارند که رهایی از دام آنها سکینه می‌آورد.

تابوت معهود که معجزه الهی بود می‌توانست اضطراب عملی بنی‌اسرائیل را که از شهوت و غضب و امید و هراس پدید آمده بود تسکین بخشد؛ مانند فراهم

شدن تجهیزات دفاعی سپاه که به نیروها آرامش می بخشد.

ج. مبدأ فاعلی سکینه: سکینه و اطمینان قلبی از راه درس و بحث یا از رهگذر کتابها و نوشته‌ها به دست نمی آید، هرچند بی اثر نیستند، بلکه خدای سبحان که مبدأ فاعلی بالاصاله است، سکینه را فرو می فرستد و قلب مؤمن که مبدأ قابلی پذیرش سکینه است، آن را دریافت می کند و فرشتگان و نیروهای الهی نیز مبادی قریب سکینه اند و آن را در قلب مؤمنان جای می دهند: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ ۗ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾^۱

در جمله (فیه سَکینَةُ مِنْ رَبِّکُمْ)، تنها به مبدأ فاعلی سکینه اشاره شده، چنان که در بعضی آیات دیگر از اصل انزال سکینه و نیز از جاسازی آن در قلب رسول اکرم ﷺ و مؤمنان سخن به میان آمده است: ﴿إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ ۖ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ: ۲ آنگاه که کافران در دل‌های خود تعصب [آن‌هم] تعصب جاهلیت ورزیدند پس خدا آرامش خود را بر فرستاده خویش و بر مؤمنان فرو فرستاد.»

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا: ۳ به راستی خدا هنگامی که مؤمنان زیر آن درخت با تو بیعت می کردند از آنان خشنود شد و آنچه در دل‌هایشان بود بازشناخت و بر آنان آرامش فرو فرستاد و پیروزی نزدیکی به آنها پاداش داد.»

۲. دربردارنده بقایایی از آثار خاندان موسی و هارون علیهما السلام

در تابوت معهود، برخی از آثار حضرت موسی و هارون علیهما السلام و اهل بیت و

۱. سوره فتح، آیه ۴.

۲. سوره فتح، آیه ۲۶.

۳. سوره فتح، آیه ۱۸.

فرزندان ایشان، مانند عصای حضرت موسی علیه السلام و الواحی از تورات بوده که زمینه آرامش بنی اسرائیل را فراهم می‌آورده است.^۱

برخی، مقصود از آل موسی و آل هارون: (مِمَّا تَرَكَ ءَالُ مُوسَى وَعَالُ هَارُونَ) را خود موسی و هارون دانسته‌اند؛^۲ لیکن استفاده جامع مناسب‌تر است.

۳. فرشتگان، حامل تابوت

آورنده سکینه الهی فرشتگان هستند: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾^۳
تابوت معهود نیز بر اساس جریان غیبی و به وساطت فرشتگان الهی به دست بنی اسرائیل رسید: (تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ).

این آیه بیان می‌کند که:

سرچشمه آرامش خداوند است، گرچه با وسائل باشد.

انسان همیشه به آرامش نیاز دارد، به خصوص در آستانه رفتن به میدان جهاد. اگر صندوقی که با بدن موسی و الواح تورات تماس داشته، مقدّس و آرام بخش است، پس مقدّس شمردن صندوقی که بر روی قبر اولیای الهی است، خلاف قرآن نیست.

حفظ آثار انبیا، ارزش داشته و مایه آرامش خاطر و تبرک است.

در سوره‌ی جن، آیه‌ی ۱۸ نیز خداوند متعال فرموده است: ﴿وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾

«و» بگو ای محمد صلی الله علیه و آله! به سوی من وحی فرستاده شده است «این که

۱. تفسیر البحر المحیط، ج ۲، ص ۷۲۰ - ۲۷۱.

۲. التفسیر الکبیر، مج ۳، ج ۶، ص ۱۷۸.

۳. سوره فتح، آیه ۴.

مسجدها خاص خداوند است» حضرت سعید بن جبیر رضی الله عنه^۱ در بیان سبب نزول روایت کرده است که: جنیان به حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: آیا می‌توانیم به مسجد بیاییم و دورتر از شما اما همراه شما در نماز حاضر باشیم؟ پس این آیه نازل شد. به قولی: مساجد شامل همه اماکن پاکیزه است زیرا زمین همه‌اش سجده‌گاه می‌باشد و این قول حضرت حسن بصری رضی الله عنه است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهُورًا»^۲ زمین برایم سجده‌گاه، پاک و پاک‌کننده گردانیده شد». گویی خداوند جلّ جلاله فرمود: همه زمین مخلوق ماست پس بر آن برای غیرآفریننده‌اش سجده نکنید «پس هیچ‌کس را با الله نخوانید» یعنی: در مساجد از غیرالله جلّ جلاله یاری نخواهید زیرا مساجد مخصوص خداوند جلّ جلاله و عبادت اوست. البته امر به توحید و یکتاپرستی در مساجد به معنی آن نیست که یگانه پرستی در غیر مساجد مطلوب نباشد بلکه این دستور برای روشن کردن این حقیقت است که پابندی به توحید و یگانه پرستی در مساجد مؤکدتر است.

حضرت حسن بصری رضی الله عنه می‌گوید: «از سنت است که چون انسان وارد مسجد می‌شود (لا اله الا الله) بگوید زیرا فرموده حق تعالی: فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا امری ضمنی به ذکر و خواندنش نیز هست».

در این آیه بیان شده است: مسجدها مختص پرستش خدا است، و (در آنها) کسی را با خدا پرستش نکنید.

۱. یکی از شخصیت‌های نامی دوران صدر اسلام که از تابعین به شمار می‌رود، سعید بن جبیر است. سعید از مفسرین مطرح و مشهور در اسلام است و حتی ذکر شده است که تفسیر را از چهار نفر اخذ کن: مجاهد، سعید بن جبیر، عکرمه و ضحاک و این مطلب نشان از جایگاه والای سعید در تفسیر قرآن دارد.

۲. به روایت ابن ماجه ۱/۱۸۸، ح ش ۵۶۷؛ أحمد ۲/۲۴۰، ح ش ۷۲۶۵.

این آیه در هر دو حالت بیانگر این است که سجده‌ها یا جایگاه‌های سجده که مسجد‌ها است - جز برای خدا نیست. در این صورت است که توحید خالص و یگانه پرستی کامل صورت می‌پذیرد و بس. بدین هنگام سایه هر گونه سجده بردنی و پرستش نمودنی برای هر کسی، و برای هر ارزشی، و برای هر اعتباری، از میان می‌رود و محو می‌شود. فضا می‌پالاید و منحصر می‌گردد و محض بندگی و پرستش خالصانه خدا می‌شود. دعاء که مصدر «تَدْعُوا» است به معنی پرستش کردن و به کمک طلبیدن است. پرستش کردن یا به کمک طلبیدن دیگران با خدا بدین شکلها صورت می‌گیرد: با خدا جز خدا را پرستش کردن ... به غیر خدا پناه بردن و خود را در پناه کسی جز خدا گرفتن ... دل به کسی جز خدا دادن و کسی را جز خدا در دل حاضر آوردن.

در جمله «فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» دعا به معنای عبادت است، به دلیل آیه «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي»^۱ بنابراین خواندن غیر خدا به عنوان عبادت او حرام است، اما خواندن عادی شرك نیست.

اخلاص، زمانی به اوج می‌رسد که انسان خودش را نبیند و هر چه هست از او ببیند. جلوه بندگی حضرت پیامبر ﷺ به این است که برای خود نقشی قائل نباشد و هر چه هست از او بداند و بگوید: «لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا»^۲

از آغاز سوره تا اینجا، چهار بار واژه رشد بکار رفته تا هدف‌گیری وحی هر لحظه مورد توجه باشد. «يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ»^۳ «أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا»^۴ «تَحْرُوْا

۱. مؤمن، ۶۰.

۲. جن/۲۱: بگو: بی‌گمان من اختیار هیچ زیان و سودی برای شما ندارم.

۳. جن/۲: [که] به راه راست هدایت می‌کند.

۴. جن/۱۰: پروردگارشان برایشان هدایت خواسته است.

رَسَدًا^۱، «ضَرًّا وَلَا رَسَدًا»^۲

مراد از مالک سود و زیان نبودن حضرت پیامبر ﷺ، آن است که آن حضرت ﷺ در برابر خداوند، به طور مستقل مالک نیست وگرنه در آیات فراوانی برای حضرت پیامبر ﷺ از طرف خداوند نقش مهمی مطرح است. مانند آمرزش خواهی برای مردم: «وَاسْتَغْفِرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوْجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا»^۳

منظور از "مساجد"، در اینجا مکان هایی است که در آنجا برای خدا سجده می شود که مصداق اکمل آن، مسجد الحرام، و مصداق دیگرش سایر مساجد، و مصداق گسترده ترش، تمام مکانهایی است که انسان در آنجا نماز می خواند، و برای خدا سجده می کند، و به حکم حدیث معروف پیغمبر ﷺ که فرمود: **جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهُورًا**^۴؛ تمام روی زمین، سجده گاه و وسیله طهور (تیمم کردن) برای من قرار داده شده است.

و به این ترتیب این پاسخی است به اعمال مشرکان عرب و مانند آنها که خانه کعبه را بتکده ساخته بودند، و به اعمال مسیحیان منحرف که به سراغ «تثلیث»^۵ رفته و در کلیساهای خود خدایان سه گانه را می پرستیدند، قرآن می گوید:

تمام معابد، مخصوص خدا است و در این معابد، جز برای خدا سجده

۱. جن/۱۴: آنان در جستجوی راه درستند.

۲. جن/۲۱: من برای شما اختیار زیان و هدایتی را ندارم.

۳. منافقون، ۵.

۴. به روایت ابن ماجه ۱/۱۸۸، ح ش ۵۶۷؛ أحمد ۲/۲۴۰، ح ش ۷۲۶۵.

۵. تثلیث یا سه گانه باوری، یکی از اعتقادات بنیادین مسیحیت است که بر اساس آن خدای یگانه در سه شخص خدای پدر، خدای پسر (که در عیسی مسیح تجسم پیدا کرد) و خدای روح القدس می باشند. این سه، ذات یکسانی داشته ولی از هم متمایز می باشند. مورّخین عموماً توافق نظر دارند که کتاب مقدس هیچ جا آشکارا تثلیث را بیان نکرده است.

نمی‌توان کرد و پرستش غیر او ممنوع است.

برخی خواسته‌اند با استناد به این آیه تحریفی در آن صورت دهند:

مساله "توسل" به حضرت پیامبر ﷺ و اولیای دین علیهم‌السلام یعنی آنها را وسیله و شفیع در درگاه خدا قرار دادن مطلبی است که نه با حقیقت توحید منافات دارد، و نه با آیات قرآن مجید، بلکه تأکیدی است بر توحید، و این که همه چیز از ناحیه خدا است، در آیات قرآن نیز کرارا به مساله شفاعت و همچنین استغفار و طلب آمرزش حضرت پیامبر ﷺ برای مؤمنان اشاره شده است.

با این حال بعضی از دور افتادگان از تعلیمات اسلام و قرآن اصرار دارند که هر گونه توسل و شفاعتی را منکر شوند، و برای اثبات مقصود خود دستاویزهایی پیدا کرده‌اند، از جمله آیه فوق (وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا) می‌باشد، آنها می‌گویند: مطابق این آیه قرآن دستور می‌دهد نام هیچ کس را همراه نام خدا نبرید، و جز او را نخوانید، و شفاعت نطلبید!

ولی انصاف این است که این آیه هیچ ارتباطی به مطلب آنها ندارد، بلکه هدف از آن نفی شرك، یعنی چیزی را هم‌ردیف خدا در عبادت، یا طلبیدن حاجت، قرار دادن است.

به تعبیر دیگر: اگر کسی به راستی کار خدا را از غیر خدا بخواهد و او را صاحب اختیار و مستقل در انجام آن بشمرد شرك است، همانگونه که واژه "مع" در جمله فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ به این معنی گواهی می‌دهد که نباید کسی را "هم‌ردیف" خدا و "مبدأ تأثیر مستقل" دانست.

ولی اگر از انبیاء الهی شفاعتی بخواهد، یا تقاضای وساطت در درگاه پروردگار کند نه تنها آن را نفی نمی‌کند بلکه قرآن گاه خود حضرت پیامبر ﷺ را به این معنی دعوت کرده، و گاه به دیگران دستور داده از پیامبر ﷺ شفاعت

بخواهند:

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ؛^۱
از اموال آنها زکات بگیر، تا به وسیله آن آنها را پاک سازی، و (هنگام گرفتن زکات)
به آنها دعا کن که دعای تو مایه آرامش آنها است".

بنا بر این مساله توسل و شفاعت طلبیدن به مفهومی که گفته شد از
دستورهای صریح قرآن است.

مگر قرآن در سوره یوسف بیان نمی کند که حضرت یعقوب علیه السلام برای به
دست آوردن بینایی خود از پیراهن حضرت یوسف علیه السلام کمک گرفت و خداوند
هم کار ایشان را تقبیح نمی کند.

[وجوه مختلف در باره مراد از اینکه مساجد از آن خدا است (وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ
لِلَّهِ...)]

مفسرین در اینکه منظور از "مساجد" چیست اختلاف کرده اند، بعضی
گفته اند:

مراد از آن، کعبه است. بعضی گفته اند: مسجد الحرام است. بعضی آن را
مسجد الحرام و مسجد الأقصى دانسته اند. و اشکالی که به این سه قول وارد
است این است که کلمه "مساجد" جمع است، و با يك مسجد و دو مسجد
منطبق نمی شود.

بعضی دیگر گفته اند:^۲ همه حرم است. این قول هم بدون دلیل حرف زدن
است.

بعضی گفته اند: همه سطح زمین است، چون حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱. توبه، آیه ۱۰۳.

۲. روح المعانی، ج ۲۹، ص ۹۱.

فرمود: "همه زمین را برای من مسجد و طهور کردند"، این حدیث هم به بیش از این دلالت ندارد که امت اسلام می‌توانند در هر نقطه از زمین نماز بخوانند، به خلاف آنچه از کیش یهود و نصاری مشهور است که نمازشان تنها باید در کنیسه و کلیسا واقع شود حدیث تنها جواز را می‌رساند، و اما اینکه همه زمین را مسجد بخواند تا هر جا کلمه مساجد گفته شد شامل قطعه قطعه‌های سطح زمین گردد چنین دلالتی ندارد.

بعضی هم گفته‌اند: ^۱ مراد از آن نمازها است که جز برای خدا خوانده نمی‌شود، این نیز بدون دلیل سخن گفتن است.

با در نظر گرفتن این مطالب آنچه به نظر مناسب‌تر است این است که گفته شود: مراد از "برای خدا بودن مواضع سجده از انسان این است که مواضع هفتگانه سجود تشریعا به خدا اختصاص دارد (نه اینکه غیر از این هفت عضو از بدن انسان ملك خدا نیست. نه، همه ملك تکوینی خدا هست و این هفت عضو تشریعا هم از آن خداست) و مراد از "دعاء" که فرموده "پس غیر خدا را نخوانید" نیز همان سجده است، چون روشن‌ترین مظاهر و مصادیق عبادت و یا خصوص نماز همان سجده است، و اصلا نماز به خاطر سجده است، که عبادت نامیده می‌شود.

و معنای آیه این است که: بگو به من وحی شده که چند نفر جنی چنین و چنان کردند، و نیز به من وحی شده که اعضای سجده مختص به خدای تعالی است، پس سجده را تنها برای خدا کنید، و این اعضا را در سجده برای او بکار بندید - و یا او را تنها با این اعضا عبادت کنید - و سجده مکنید و یا عبادت مکنید غیر او را.

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۳۰، ص ۱۶۲.

مسأله «توسل» به حضرت پیامبر ﷺ و اولیای دین علیهم السلام یعنی آنها را وسیله و شفیع در درگاه خدا قرار دادن، مطلبی است که نه با حقیقت توحید منافات دارد، و نه با آیات قرآن مجید، بلکه تأکیدی است بر توحید، و این که همه چیز از ناحیه خدا است، در آیات قرآن نیز کراراً به مسأله «شفاعت» و همچنین استغفار و طلب آمرزش پیامبر ﷺ برای مؤمنان اشاره شده است.

با این حال، بعضی از دور افتادگان از تعلیمات اسلام و قرآن، اصرار دارند هر گونه توسل و شفاعتی را منکر شوند، و برای اثبات مقصود خود دستاویزهایی پیدا کرده اند، از جمله آیه فوق (وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا) می باشد، آنها می گویند: مطابق این آیه، قرآن دستور می دهد: نام هیچ کس را همراه نام خدا نبرید، و جز او را نخوانید، و شفاعت نطلبید!

ولی، انصاف این است: این آیه هیچ ارتباطی به مطلب آنها ندارد، بلکه هدف از آن نفی شرک، یعنی چیزی را هم ردیف خدا در عبادت، یا طلبیدن حاجت، قرار دادن است.

به تعبیر دیگر: اگر کسی به راستی کار خدا را از غیر خدا بخواهد، و او را صاحب اختیار و مستقل در انجام آن بشمرد، مشرک است، همان گونه که واژه «مَعَ» در جمله «فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ» به این معنی گواهی می دهد که: نباید کسی را «هم ردیف» خدا و «مبدأ تأثیر مستقل» دانست.

اما، اگر از انبیاء الهی شفاعتی بخواهد، یا تقاضای وساطت در درگاه پروردگار کند، نه تنها آن را نفی نمی کند، بلکه قرآن، گاه خود پیامبر ﷺ را به این معنی دعوت کرده، و گاه به دیگران دستور داده از پیامبر ﷺ شفاعت بخواهند.

در آیه ۱۰۳ «توبه» می خوانیم: خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ: «از اموال آنها زکات بگیر، تا به وسیله آن آنها را

پاک سازی، و (هنگام گرفتن زکات) به آنها دعا کن که دعای تو مایه آرامش آنها است».

و در آیه ۹۷ سوره «یوسف» از زبان برادرانش خطاب به پدر می‌خوانیم: **قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ**: «ای پدر! برای ما استغفار کن که ما خطا کار بودیم».

یعقوب نیز این تقاضا را نه تنها انکار نکرد، بلکه به آنها قول مساعد داد و گفت: **سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي**: «به زودی برای شما از درگاه خداوند تقاضای آمرزش می‌کنم».

بنابراین، مسأله توسل و شفاعت طلبیدن، به مفهومی که گفته شد، از دستورهای صریح قرآن است.

امون که بحث شفاعت مطرح شد، بهتر است مفهوم واقعی شفاعت با توجه به آیه ۱۸ سوره جن ذکر گردد:

کلمه شفاعت از ریشه شفع به معنی (جفت) و ضم الشیء الی مثله گرفته شده، و نقطه مقابل آن وتر به معنی تک و تنها است، سپس به ضمیمه شدن فرد برتر و قویتری برای کمک به فرد ضعیف‌تر اطلاق گردیده است و این لفظ در عرف و شرع به دو معنی متفاوت گفته می‌شود:

۱. شفاعت در زبان عامه به این گفته می‌شود که شخص شفیع از موقعیت و شخصیت و نفوذ خود استفاده کرده و نظر شخص صاحب قدرتی را در مورد مجازات زیردستان خود عوض کند.

گاهی با استفاده از نفوذ خود یا وحشتی که از نفوذ او دارند. و زمانی با پیش کشیدن مسائل عاطفی و تحت تأثیر قرار دادن عواطف طرف.

و زمان دیگری با تغییر دادن مبانی فکری او، در باره گناه مجرم و استحقاق او،

و مانند اینها ...

بطور خلاصه شفاعت طبق این معنی هیچگونه دگرگونی در روحیات و فکر مجرم یا متهم ایجاد نمی‌کند، تمام تأثیرها و دگرگونیها مربوط به شخصی است که شفاعت نزد او می‌شود (دقت کنید).

این نوع شفاعت در بحثهای مذهبی مطلقاً معنی ندارد، زیرا نه خداوند اشتباهی می‌کند که بتوان نظر او را عوض کرد، و نه عواطفی به این معنی که در انسان است دارد که بتوان آن را برانگیخت، و نه از نفوذ کسی ملاحظه می‌کند و وحشتی دارد و نه پاداش و کیفرش بر محوری غیر از عدالت دور می‌زند.

۲. مفهوم دیگر شفاعت بر محور دگرگونی و تغییر موضع شفاعت شونده دور می‌زند، یعنی شخص شفاعت شونده موجباتی فراهم می‌سازد که از يك وضع نامطلوب و درخور کیفر بیرون آمده و به وسیله ارتباط با شفیع، خود را در وضع مطلوبی قرار دهد که شایسته و مستحق بخشودگی گردد، و همان گونه که خواهیم دید ایمان به این نوع شفاعت در واقع يك مکتب عالی تربیت و وسیله اصلاح افراد گناهکار و آلوده، و بیداری و آگاهی است، و شفاعت در منطق اسلام از نوع اخیر است.

و خواهیم دید که تمام ایرادها، خرده‌گیریها، و حمله‌ها همه متوجه تفسیر اول برای شفاعت می‌شود، نه مفهوم دوم که يك معنی منطقی و معقول و سازنده است.

آنچه در مورد شفاعت به تفسیر صحیح و منطقی آن بیان شد در جهان تکوین و آفرینش (علاوه بر عالم تشریع) نیز فراوان دیده می‌شود، نیروهای قویتر این جهان به نیروهای ضعیفتر ضمیمه شده و آنها را در مسیر هدفهای سازنده پیش می‌برند، آفتاب می‌تابد و باران می‌بارد و بذرها را در دل زمین آماده می‌سازد تا

استعدادهای درونی خود را به کار گیرند، و نخستین جوانه حیات را بیرون فرستند پوست دانه ها را بشکافند و از ظلمت کده خاک سر بر آورده به سوی آسمان که از آن نیرو دریافت داشته اند پیش بروند.

این صحنه ها در حقیقت يك نوع شفاعت تکوینی در رستاخیز زندگی و حیات است، و اگر با اقتباس از این الگو نوعی از شفاعت در صحنه تشریع قائل شویم راه مستقیمی را پیش گرفته ایم که توضیح آن را به زودی خواهیم خواند.

اکنون به مدارك اصلی و دست اول در مورد مساله شفاعت می پردازیم: در قرآن در باره مساله شفاعت (به همین عنوان) در حدود ۳۰ مورد بحث شده است (البته بحثها و اشارات دیگری به این مساله بدون ذکر این عنوان نیز دیده می شود).

آیاتی که در قرآن پیرامون این مساله بحث می کند در حقیقت به چند دسته تقسیم می شود:

گروه اول: آیاتی است که بطور مطلق شفاعت را نفی می کند مانند:

أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ^۱
از آنچه روزیتان کرده ایم، پیش از آنکه روزی فرارسد که در آن، نه داد و ستدی است و نه دوستی و نه شفاعتی، انفاق کنید و تنها کافران ستمکارند.

و مانند:

وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ^۲

و هیچ شفاعتی از او پذیرفته نشود.

در این آیات راههای متصور برای نجات مجرمان غیر از ایمان و عمل صالح

۱. بقره/ ۲۵۴

۲. بقره/ ۴۸.

چه از طریق پرداختن عوض مادی، یا پیوند و سابقه دوستی، و یا مساله شفاعت نفی شده است. در مورد بعضی از مجرمان می خوانیم:

فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ^۱

شفاعت شفاعت کنندگان به حال آنها سودی ندارد.

گروه دوم: آیاتی است که شفیع را منحصر خدا معرفی می کند مانند:

مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ^۲

غیر از خدا ولی و شفیع نداریم.

وَقُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا^۳

همه شفاعتها مخصوص خدا است.

گروه سوم: آیاتی است که شفاعت را مشروط به اذن و فرمان خدا می کند

مانند:

مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ^۴

چه کسی می تواند جز به اذن خدا شفاعت نماید؟ ﴿وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ

إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ﴾^۵

شفاعت جز برای کسانی که خدا اجازه دهد سودی ندارد.

گروه چهارم: آیاتی است که شرائطی برای شفاعت شونده بیان کرده است

گاهی این شرط را رضایت و خشنودی خدا معرفی می کند مانند:

۱. مدثر: ۴۸

۲. سجده: ۴

۳. زمر: ۴۴

۴. بقره: ۲۵۵

۵. سبأ: ۲۳

و لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ^۱

و جز برای کسی که [خدا] رضایت دهد شفاعت نمی‌کند.
طبق این آیه شفاعت شفیعان منحصرًا شامل حال کسانی است که به مقام ارتضاء یعنی پذیرفته شدن در پیشگاه خداوند، رسیده‌اند.

و گاه شرط آن را گرفتن عهد و پیمان نزد خدا معرفی می‌کند مانند: «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا».^۲ [آنان] اختیار شفاعت را ندارند جز آن کس که از جانب [خدای] رحمان پیمانی گرفته است. (منظور از این عهد و پیمان ایمان به خدا و پیامبران الهی ﷺ است).

و زمانی صلاحیت شفاعت شدن را از بعضی از مجرمان سلب می‌کند، مانند سلب شفاعت از ظالمان در آیه: «مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ»: برای ستمگران نه یاری است و نه شفاعتگری که مورد اطاعت باشد^۳

و به این ترتیب داشتن عهد و پیمان الهی یعنی ایمان، و رسیدن به مقام خشنودی پروردگار و پرهیز از گناهانی چون ظلم و ستم، جزء شرائط حتمی شفاعت است.

خلاصه اینکه آیات شفاعت بخوبی نشان می‌دهد که مساله شفاعت از نظر منطق اسلام يك موضوع بی قید و شرط نیست بلکه قیود و شرایطی، از نظر جرمی که در باره آن شفاعت می‌شود از يك سو، شخص شفاعت شونده از سوی دیگر، و شخص شفاعت کننده از سوی سوم دارد که چهره اصلی شفاعت و فلسفه آن را روشن می‌سازد.

۱. انبیاء: ۲۸

۲. مریم: ۸۷

۳. غافر: ۱۸

مثلاً گناهانی همانند ظلم و ستم بطور کلی از دایره شفاعت بیرون شمرده شده و قرآن می‌گوید: ظالمان شفیع مطاعی ندارند! و اگر ظلم را به معنی وسیع کلمه - آن چنان که در بعضی از احادیث بعداً خواهد آمد - تفسیر کنیم شفاعت منحصر به مجرمانی خواهد بود که از کار خود نادمند و پشیمان، و در مسیر جبران و اصلاحند، و در این صورت شفاعت پشتوانه‌ای خواهد بود برای توبه و ندامت از گناه (و اینکه بعضی تصور می‌کنند با وجود ندامت و توبه نیازی به شفاعت نیست اشتباهی است که پاسخ آن را به زودی خواهیم داد).

از طرف دیگر طبق آیه ۲۸ سوره انبیاء تنها کسانی مشمول بخشودگی از طریق شفاعت می‌شوند که به مقام ارتضاء رسیده‌اند و طبق آیه ۸۷ مریم دارای عهد الهی هستند.

این دو عنوان همان گونه که از مفهوم لغوی آنها، و از روایاتی که در تفسیر این آیات وارد شده، استفاده می‌شود به معنی ایمان به خدا و حساب و میزان و پاداش و کیفر و اعتراف به حسنات و سیئات نیکی اعمال نیک و بدی اعمال بد و گواهی به درستی تمام مقرراتی است که از سوی خدا نازل شده، ایمانی که در فکر و سپس در زندگی آدمی انعکاس یابد، و نشانه‌اش این است که خود را از صفت ظالمان طغیانگر که هیچ اصل مقدسی را به رسمیت نمی‌شناسند بیرون آورد و به تجدید نظر در برنامه‌های خود وادارد. در آیه ۶۴ سوره نساء در مورد آمرزش گناهان در سایه شفاعت می‌خوانیم:

وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا: و اگر آنان، آنگاه که به خود ستم کردند، نزد تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند، و پیامبر برایشان آمرزش می‌خواست، بی‌گمان خدا را توبه‌پذیرِ مهربان می‌یافتند.

در این آیه توبه و استغفار مجرمان مقدمه‌ای برای شفاعت حضرت پیامبر ﷺ شمرده شده است.

و در آیه ۹۷ - ۹۸ سوره یوسف:

قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ: گفتند: «بر ما، بهر گناهانمان، از خدا آمرزش بخواه، بی گمان ما خطاکار بوده‌ایم.» * گفت: «به زودی از پروردگارم برای شما طلب آمرزش می‌خواهم، که او آمرزنده‌ی مهربان است.»

نیز آثار ندامت و پشیمانی از گناه در تقاضای برادران حضرت یوسف علیهم السلام از پدر بخوبی خوانده می‌شود.

در مورد شفاعت فرشتگان (در سوره غافر آیه ۷) می‌خوانیم که استغفار و شفاعت آنها تنها برای افراد با ایمان و تابعان سبیل الهی و پیروان حق است وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ: و برای کسانی که ایمان آورده‌اند، آمرزش می‌خواهند پروردگارا، توبه رحمت و دانش، همه چیز را فراگرفته‌ای، پس آنان را که بازگشته و از راه تو پیروی کرده‌اند، بیامرز و آنان را از عذاب دورخ نگاه‌دار.

باز در اینجا این سؤال که با وجود توبه و تبعیت از سبیل الهی و گام نهادن در مسیر حق، چه نیازی به شفاعت است مطرح می‌شود که در بحث حقیقت شفاعت از آن پاسخ خواهیم گفت.

و در مورد شفاعت کنندگان نیز این شرط را ذکر کرده که باید گواه بر حق باشند إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ (زخرف - ۸۷).

و به این ترتیب شفاعت شونده باید يك نوع ارتباط و پیوند با شفاعت کننده برقرار سازد، پیوندی از طریق توجه به حق و گواهی قوی و فعلی به آن، که این خود

نیز عامل دیگری برای سازندگی و بسیج نیروها در مسیر حق است. حتی پیروان ابن تیمیه (متوفای سال ۷۲۸ هجری) و محمد بن عبد الوهاب (متوفای سال ۱۲۰۶) که در این گونه مسائل سختگیری و تعصب و لجابت خاصی دارند به تواتر این روایات اعتراف کرده‌اند!

در کتاب فتح المجید تالیف شیخ عبد الرحمن بن حسن که از معروفترین کتب وهابیه است، و هم اکنون در بسیاری از مدارس دینی حجاز به عنوان یک کتاب درسی شناخته می‌شود، از ابن قیم چنین نقل شده: احادیث در زمینه شفاعت مجرمان از حضرت پیامبر ﷺ متواتر است، و صحابه رضی الله عنهم او و اهل سنت عموماً اجماع بر این موضوع دارند، و منکر آن را بدعت گذار می‌دانند و به او انتقاد می‌کنند و او را گمراه می‌شمرند.

به طور کلی توجه به اصل شفاعت می‌تواند چند اثر زیر را در معتقدان داشته باشد:

مبارزه با روح یاس - کسانی که مرتکب جرائم سنگینی می‌شوند از یک سو گرفتار ناراحتی و جدان، و از سوی دیگر گرفتار یاس از بخشودگی در پیشگاه خدا می‌گردند و چون راه بازگشت را به روی خود مسدود می‌یابند عملاً حاضر به هیچگونه تجدید نظر نیستند، و با توجه به تیره‌گی افق آینده در نظرشان ممکن است دست به طغیان و سرکشی بیشتر بزنند و یک نوع آزادی عمل برای خود، تحت این عنوان که رعایت مقررات برای آنها سودی ندارد، قائل شوند، درست همانند بیماری که از بهبودی مایوس شده و سد پرهیز را بکلی شکسته است چون آن را بی دلیل و فاقد تأثیر می‌داند.

گاه ناراحتی و جدان که ناشی از این گونه جرائم است، موجب اختلالات روانی و یا موجب تحریک حس انتقام‌جویی از جامعه‌ای که او را چنین آلوده

کرده است می‌گردد، و به این ترتیب گناهکار مبدل به يك عنصر خطرناك و كانون ناراحتی برای جامعه می‌شود.

اما ایمان به شفاعت روزنه‌ای به سوی روشنایی به روی او می‌گشاید و امید به آموزش، او را به کنترل خویش و تجدید نظر، و حتی جبران گذشته تشویق می‌کند، حس انتقام‌جویی در او تحریک نمی‌گردد و آرامش روانی به او امکان تبدیل شدن به يك عنصر سالم و صالح می‌دهد.

بنا بر این اگر بگوئیم توجه به شفاعت به معنی صحیح، يك عامل سازنده و باز دارنده است که می‌تواند از يك فرد مجرم و گناهکار فرد صالحی بسازد، گزاف نگفته‌ایم، لذا مشاهده می‌کنیم که حتی برای زندانیان ابد، روزنه شفاعت و بخشودگی در قوانین مختلف دنیا باز گذارده شده است، مبدا یاس و نومیدی آنها را مبدل به كانون خطری در درون خود زندانها کند، و یا گرفتار اختلال روانی سازد!

با توجه به اینکه شفاعت به معنی صحیح قیود و شرائط فراوانی در چند جهت دارد، کسانی که معتقد به این اصلند برای اینکه مشمول آن شوند ناگزیرند شرائط آن را فراهم سازند، و از گناهانی همانند ظلم که امید شفاعت را به صفر می‌رساند بپرهیزند، برنامه خود را از يك دگرگونی عمیق و همه جانبه در وضع خویش شروع کنند، و برای رسیدن به مقام ارتضاء و برقرار ساختن عهد الهی (به تفسیری که گذشت) از گناه توبه کنند، و یا حد اقل در آستانه توبه قرار گیرند.

با این وضع جای تردید باقی نمی‌ماند که شفاعت به معنی صحیح نقش مؤثری در دگرگونی حال مجرمان و اصلاح وضع آنها خواهد داشت.

همان گونه که قبلاً گفته شد میان شفاعت در عرف عام و شفاعت در منطق اسلام فاصله زیادی است، یکی بر اساس تغییر دادن فکر شفاعت کننده و دیگری

بر اساس تغییرات و دگرگونیهای گوناگون در شفاعت شونده قرار دارد. روشن است که شفاعت به معنی اول همه اشکالات گذشته را به خود جذب می‌کند، هم روح سعی و تلاش را می‌کشد، هم موجب تشویق به گناه است، هم انعکاسی از جوامع عقب افتاده و فئودالیده می‌باشد. و هم متضمن يك نوع شرك یا انحراف از توحید است.

زیرا اگر ما معتقد باشیم که علم خدا را می‌توان تغییر داد و مجهولی را در باره شفاعت شونده برای او روشن ساخت، و یا مبدئی غیر از او در جهان وجود دارد که می‌توان خشم خدا را به وسیله او فرو نشاند، و یا محبت او را به سوی خود جلب کرد، و یا معتقد باشیم که خداوند ممکن است نیاز به موقعیت بعضی از بندگان خود داشته باشد و بخاطر این نیاز، شفاعت آنها را در باره مجرمی بپذیرد، و یا معتقد باشیم که از نفوذ وسایطی ممکن است بهرآسد و شفاعت آنها را بپذیرد، همه اینها ما را از اصل توحید و خداشناسی، دور می‌سازد و در دره شرك و بت پرستی، پرتاب می‌کند.

اینها همه نتیجه شفاعت در عرف عام و معنی نادرست آن است. ولی شفاعت در شکل صحیح و با شرائط و کیفیت و خصوصیات و ویژگیهایی که در بالا به آن اشاره شد، هیچیک از این عیوب را ندارد- سهل است- نقاط مثبت ضد آن را پرورش می‌دهد.

این نوع شفاعت تشویق به گناه نمی‌کند، بلکه وسیله ای برای ترك گناه است. دعوت به سستی و تبلی نمی‌کند، بلکه با ایجاد روح امیدواری، نیروهای انسان را برای جبران خطاهای گذشته بسیج می‌نماید.

هیچگونه ارتباطی با جوامع عقب افتاده ندارد، بلکه يك وسیله مؤثر تربیتی برای اصلاح مجرمان و گناهکاران و متجاوزان است. نه تنها شرك نیست، بلکه

عین توحید و توجه به خدا و استمداد از صفات او و اذن و فرمان او می‌باشد. باز برای روشنتر شدن این بحث، مطلبی مربوط به شفاعت و توحید ذکر می‌گردد:

تفسیرهای نادرست برای مساله شفاعت، دو دسته را که در دو قطب کاملاً متضاد هستند به مخالفت با این موضوع برانگیخته است.

دسته‌ای که طرز تفکر مادی دارند و شفاعت را عامل تخدیر و خاموش ساختن تلاش و کوششها می‌پندارند که پاسخ آنها مشروحا گذشت.

دسته‌ای دیگر بعضی از افراطیون مذهبی مانند وهابیه و همفکران آنها هستند که اعتقاد به شفاعت را يك نوع شرك و انحراف از آئین توحید تصور می‌کنند با اینکه طرح اشکال آنها و پاسخ آن بحث را به درازا می‌کشاند و از طرز تفسیر خارج می‌شویم ولی روی پاره‌ای از جهات این امر را لازم می‌دانیم:

نخست توجه به این موضوع لازم است که وهابیه که در دو قرن اخیر به رهبری محمد بن عبد الوهاب سرزمین حجاز را تحت نفوذ افکار خود قرار داده‌اند در معتقدات تند و حاد خود که بیشتر در زمینه توحید است، با غالب مسلمانهای اهل تسنن نیز شدیداً مخالفند. محمد بن عبد الوهاب که افکار خود را از ابن تیمیه (احمد بن عبد الحلیم دمشقی متوفی ۷۲۸) که تقریباً (چهار قرن قبل از او می‌زیسته) گرفته است، در حقیقت مجری افکار و معتقدات ابن تیمیه بود.

پیروان این مکتب افرادی خشن و غیر قابل انعطاف و قشری و متعصبند و بیش از آنچه روی منطق تکیه می‌کنند، شدت عمل و خشونت به خرج می‌دهند، و دانسته یا نادانسته مسائل اسلامی را خلاصه در مبارزه کردن با چند مسئله همانند موضوع شفاعت و زیارت قبور و توسل کرده، و عملاً مردم را از مباحث

مهم اجتماعی اسلام مخصوصاً آنچه مربوط به عدالت اجتماعی و محو آثار استعمار و مبارزه منطقی با غلبه روح مادیگری و مکتبهای الحادی است دور نگه داشته‌اند.

به همین دلیل در محیط فکری آنها هیچگونه سخنی از این مسائل مطرح نیست و در يك حال بیخبری وحشتناك نسبت به مسائل روز به سر می‌برند.

در هر صورت آنها در مورد مساله شفاعت چنین می‌گویند: هیچکس حق ندارد از حضرت پیامبر ﷺ شفاعت بطلبد و مثلاً بگوید: یا محمد اشفع لی عند الله زیرا خداوند می‌گوید: **وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا**.^۱

در رساله کشف الشبهات، نوشته محمد بن عبد الوهاب چنین می‌خوانیم: اگر کسی بگوید ما می‌دانیم خدا به حضرت پیامبر ﷺ مقام شفاعت بخشیده و به اذن و فرمان او می‌تواند شفاعت کند و چه مانعی دارد ما آنچه را که خدا به او بخشیده از او تقاضا کنیم؟ در پاسخ می‌گوئیم درست است که خدا به او مقام شفاعت داده ولی با این حال نهی کرده است که از او شفاعت بطلبیم! و گفته است: **فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا**.

بعلاوه مقام شفاعت منحصر به حضرت پیامبر ﷺ نیست، فرشتگان و دوستان خدا نیز این مقام را دارند، آیا می‌توانیم از آنها نیز درخواست شفاعت کنیم؟ اگر کسی چنین بگوید، پرستش و عبادت بندگان صالح خدا را کرده است!^۲

و نیز نامبرده در رساله اربع قواعد سخنی دارد که خلاصه‌اش این است: رهایی از شرك تنها به شناسایی چهار قاعده ممکن است:

۱. جن/ ۱۸

۲. کشف الشبهات بنا به نقل البراهین الجلیة صفحه ۱۷

- ۱- کفاری که حضرت پیامبر ﷺ با آنها نبرد کرد اقرار داشتند به اینکه:
خداوند خالق و رازق و تدبیر کننده جهان هستی است چنان که قرآن می‌گوید: **قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ ... وَ مَنْ يُدَبِّرُ الْأُمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ:**^۱
ولی این اقرار و اعتراف هرگز آنها را در زمره مسلمانان قرار نداد.
 - ۲- آنها می‌گفتند: توجه ما به بتها و عبادت ما از آنها تنها بخاطر طلب قرب و شفاعت می‌باشد، **وَ يَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ.**^۲
 - ۳- حضرت پیامبر ﷺ تمام کسانی را که عبادت غیر خدا می‌کردند محکوم ساخت، اعم از آنها که عبادت فرشتگان و انبیاء و صالحین می‌کردند یا آنها که اشجار و احجار و خورشید و ماه را می‌پرستیدند و هیچگونه تفاوتی در میان آنها قائل نشد.
 - ۴- مشرکان عصر ما در مسیر شرك از مشرکان زمان جاهلیت بدترند! زیرا آنها به هنگام آرامش، عبادت بتها می‌کردند ولی در شدت و سختی به مقتضای **«فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»**^۳ تنها خدا را می‌خواندند، ولی مشرکان زمان ما در حالت آرامش و سختی هر دو متوسل به غیر خدا می‌شوند!^۴
عجیب اینکه این گروه وهابیان در نسبت دادن شرك به سایر مسلمانان و کسانی که با عقاید آنان هماهنگی ندارند، به اندازه‌ای جری و جسور هستند که خون و مال مسلمانان دیگر را به سادگی مباح و حلال می‌شمردند، و قتل آنها را،
-
۱. یونس/ ۳۱: بگو: «چه کسی از آسمان و زمین به شما روزی می‌دهد؟ ... و کیست که کار را تدبیر می‌کند؟ پس خواهند گفت: خداوند. پس بگو: آیا تقوا پیشه نمی‌کنید؟»
 ۲. یونس/ ۱۸
 ۳. عنکبوت/ ۶۵: پس هنگامی که به کشتی سوار شوند — در حالی که دین خود را برای او خالص گردانیده‌اند — خدا را می‌خوانند.
 ۴. رساله اربع قواعد، صص ۲۴ - ۲۷، به نقل از: کشف الارتیاب، ص ۱۶۳.

خیلی آسان، مجاز می‌دانند، همان گونه که در طول تاریخ خود، بارها عملاً نیز این مطلب را نشان داده‌اند.

شیخ سلیمان ابن لَحْمَان در کتاب الهدیه السنیه چنین می‌گوید:

کتاب و سنت گواهی بر این می‌دهند که هر کس فرشتگان و انبیاء یا (مثلاً) حضرت ابن عباس رضی الله عنهما و ابو طالب و امثال آنان را واسطه میان خود و خدا قرار بدهد که در پیشگاه خدا برای او شفاعت کنند، بخاطر اینکه آنها مقرب درگاه خدا هستند، همان گونه که در نزد سلاطین شفاعت می‌کنند - چنین کسانی کافر و مشرکند! و خون و مال آنها مباح است!! اگر چه اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله بگویند و اگر چه نماز بخوانند و روزه بگیرند.^۱

خشونت و یکدندگی و لجاجتی که از این گفتار می‌بارد بر هیچکس مخفی نیست، و همچنین جهل و ناآگاهی از مسائل اسلامی و قرآنی.

بررسی در زمینه منطق وهابیان در مساله شفاعت:

از آنچه از سخنان مؤسس این مسلک (محمد بن عبد الوهاب) نقل کردیم چنین نتیجه‌گیری می‌توان کرد که آنها در نسبت شرك به طرفداران شفاعت در حقیقت روی دو مطلب زیاد تکیه می‌کنند:

۱- مقایسه مسلمانان طرفدار شفاعت انبیاء و صلحاء با مشرکان زمان جاهلیت.

۲- نهی صریح قرآن از عبادت و پرستش غیر خدا و اینکه نام کسانی را همراه نام خدا ببریم، فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا^۲ و اینکه تقاضای شفاعت يك نوع عبادت است.

۱. الهدیه السنیه صفحه ۶۶ بنا به نقل البراهین الجلیه صفحه ۸۳.

۲. جن/۱۸.

در قسمت اول باید گفت که در این مقایسه مرتکب اشتباه بزرگی شده زیرا:
اولاً- قرآن صریحاً مقام شفاعت را برای جمعی از نیکان و صلحا و انبیا و فرشتگان اثبات کرده است، همان گونه که در بحثهای سابق گذشت. منتها آن را منوط به اذن الهی دانسته است، بسیار غیر منطقی و مضحك است که ما بگوئیم خدا چنین مقامی را به او داده ولی ما را از مطالبه اعمال این موقعیت، هر چند مشروط به اذن خدا نمائیم نهی کرده است.

بعلاوه قرآن مراجعه برادران حضرت یوسف علیه السلام را به پدر، و همچنین یاران حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله را به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و تقاضای استغفار از وی را صریحاً آورده است.

آیا این یکی از مصادیق روشن درخواست شفاعت نیست، تقاضای شفاعت از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله با جمله «اشفع لنا عند الله» همان است که برادران حضرت یوسف علیه السلام گفتند: یا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا.^۱

چگونه چیزی را که قرآن صریحاً مجاز شمرده شرك می‌شمردند و معتقد به آن را مشرك و خون و مال او را مباح می‌پندارند؟! اگر این کار شرك بود چرا یعقوب علیه السلام فرزندان خود را از آن نهی نکرد؟!

ثانیاً: هیچ گونه شباهتی میان بت پرستان و خدا پرستان معتقد به شفاعت به اذن الله نیست، زیرا بت پرستان، عبادت بتها می‌کردند و آنها را شفیع می‌دانستند در حالی که در مورد مسلمانان معتقد به شفاعت، مساله عبادت شفعا به هیچوجه مطرح نیست، بلکه تنها درخواست شفاعت در پیشگاه خدا از آنها می‌کنند و همان گونه که خواهیم گفت در خواست شفاعت هیچ ارتباطی به مساله عبادت ندارد. بت پرستان از پرستش خدای یگانه وحشت داشتند و

می گفتند:

أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ^۱

آیا خدایان را خدایی یکتا قرار داده است؟ همانا این بسی شگفتی است.

بت پرستان بتها را از نظر عبادت در ردیف خداوند می دانستند و می گفتند:

تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ إِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ^۲

«سوگند به خدا که ما در گمراهی آشکار بودیم.» * آنگاه که شما را با

پروردگار جهانیان برابر می شمردیم.

بت پرستان همان گونه که تواریخ به روشنی گواهی می دهد اعتقاد به تأثیر بتها در سرنوشت خود داشتند و مبدئیت تأثیر برای آنها قائل بودند، در حالی که مسلمانان معتقد به شفاعت، تمام تأثیر را از خدا می دانند، و برای هیچ موجودی استقلال در تأثیر قائل نیستند.

مقایسه این دو با یکدیگر بسیار جاهلانه و دور از منطق است.

اما در مورد دوم باید ببینیم عبادت چیست؟

تفسیر عبادت به هر گونه خضوع و احترام مفهومی این است که هیچکس برای هیچکس خضوع و احترامی نکند و احدی این نتیجه را نمی پذیرد. همچنین تفسیر آن به هر گونه درخواست و تقاضا، معنیش این است که تقاضا و درخواست از هر کس شرك و بت پرستی باشد، این نیز بر خلاف ضرورت عقل و دین است.

عبادت را به تبعیت و پیروی انسانی از انسان دیگر نیز نمی توان تفسیر کرد، زیرا پیروی منطقی افراد از رئیس خود در سازمانها و تشکیلات اجتماعی جزء

القبای زندگی بشر است، همان گونه که پیروی از پیامبران و پیشوایان بزرگ از وظائف حتمی هر دینداری محسوب می‌شود.

بنابراین عبادت مفهومی غیر از همه اینها دارد و آن آخرین حد خضوع و تواضع است که به عنوان تعلق و وابستگی مطلق و تسلیم بی قید و شرط عابد در برابر معبود انجام می‌گیرد.

این کلمه که با واژه (عبد) ریشه مشترك دارد، توجه به مفهوم عبد (بنده) روشن می‌سازد که در حقیقت عبادت کننده با عبادت خود نشان می‌دهد که در برابر معبود تسلیم محض است، و سرنوشت خود را در دست او می‌داند، این همان چیزی است که از لفظ عبادت در عرف و شرع فهمیده می‌شود.

آیا در تقاضای شفاعت از شفیعان هیچگونه اثری از عبادت و پرستش با این تفسیر مفهوم دیده می‌شود؟.

و اما در مورد خواندن غیر خدا که در آیات متعددی از آن نهی شده است شك نیست که مفهومش این نیست که مثلاً صدا زدن و خواندن کسی به نامش و گفتن یا حسن و یا احمد ممنوع است یا شرك.

در این نیز نباید تردید کرد که خواندن کسی و درخواست انجام کاری که در قدرت و توانایی او است نیز نه گناه است و نه شرك، زیرا تعاون یکی از پایه‌های زندگی و حیات اجتماعی است، تمام پیامبران و اولیا نیز چنین کاری داشته‌اند (حتی خود وهابیان هم آن را ممنوع ندانسته‌اند).

آنچه ممکن است مورد ایراد واقع گردد همان است که خود ابن تیمیه در رساله زیارة القبور متعرض آن شده است:

وقال ابن تیمیه أیضا فی رساله زیاره القبور ما حاصله:

مطلوب العبد إن كان مما لا یقدر علیه إلا الله فسائله من

المخلوق مشرک من جنس عباد الملائکة والتماثل ومن اتخذ
 المسيح وأمه الآهين مثل أن يقول لمخلوق حی أو میت اغفر
 ذنبی أو انصر-نی علی عدوی أو اشف مریضی أو عافنی أو
 عاف أهلی أو دابتی أو یطلب منه وفاء دینه من غیر جھه معینہ
 أو غیر ذلك وإن کان مما یقدر علیہ العبد فیجوز طلبه منه فی
 حال دون حال فإن مسأله المخلوق قد تكون جائزه وقد تكون
 منہیا عنها قال الله تعالى (فإذا فرغت فانصب وإلى ربک
 فارغب) وأوصی النبی ﷺ ابن عباس إذا سألت فاسأل الله
 وإذا استعنت فاستعن بالله وأوصی طائفه من أصحابه أن لا
 یسألوا الناس شیئا فکان سوط أحدھم یسقط من کفه فلا یقول
 لأحد ناولنی إیاءه وقال فہذہ المنہی عنها والجائزہ طلب دعاء
 المؤمن لأخیه الخ.

حاجتی را کہ بنده از خدا می خواهد اگر چیزی باشد کہ جز از خداوند صادر
 نمی شود هر گاه آن را از مخلوق بخواهد مشرک است، همانند عبادت کنندگان
 ملائکہ و بتھای سنگ و چوبی و کسانی کہ مسیح و مادرش را بہ عنوان معبود
 برگزیدہ بودند، مثل اینکه بہ مخلوق زندہ یا مردہ بگوید گناہ مرا ببخش، یا مرا بر
 دشمنم پیروز کن، یا بیماریم را شفا دہ! ...

و اگر از اموری باشد کہ بندگان نیز قادر بر انجام آن هستند در این صورت
 مانعی ندارد کہ تقاضای آن را از انسانی کند، منتھا شرایطی دارد، زیرا تقاضای
 مخلوق از مخلوق دیگر گاہ جائز است و گاہ حرام ... حضرت پیامبر ﷺ بہ ابن

عباس رضی الله عنه فرموده هنگامی که چیزی می‌خواهی از خدا بخواه، و هنگامی که یاری می‌طلبی از خدا یاری بطلب، تا آنجا که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله به گروهی از یارانش توصیه فرمود هرگز چیزی از مردم نخواهند، آنها در عمل به این توصیه تا آنجا پیش رفتند که اگر تازیانه از دست یکی می‌افتاد (و سوار بر مرکب بود) به کسی نمی‌گفت این تازیانه را به من بده، این همان تقاضای مکروه است، و اما تقاضای جائز آن است که انسان از برادر مؤمنش طلب دعا کند!^۱

بنا بر این ما هم می‌گوئیم اگر براستی کسی کار خدا را از غیر خدا بخواهد و او را مستقل در انجام آن بداند مشرک است، ولی اگر از او شفاعتی بخواهد که کار خود او است و خدا به او داده، نه تنها شرک نیست، بلکه عین ایمان و توحید است، کلمه مع در آیه **فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا** نیز گواه بر این مدعاست که نباید کسی را در ردیف خداوند مبدء تأثیر مستقل دانست (دقت کنید).

غرض از اصرار و تاکید روی این بحث آنست که تحریف و مسخ مفهوم شفاعت نه تنها بهانه‌ای به دست خرده‌گیران بر مذهب داده است بلکه سبب تفسیرها و نتیجه‌گیریهای نادرست از ناحیه بعضی از طوائف اسلامی شده و عاملی برای تفرقه و پراکندگی صفوف گردیده است.

در حالی که تفسیر صحیح شفاعت، علاوه بر اینکه موجب رشد و تکامل اخلاقی جامعه، و عاملی برای اصلاح افراد فاسد است، سبب قطع زبان بدخواهان، و وحدت کلمه در جامعه اسلامی خواهد بود.

اگر از نظر ترجمه به آیه‌ها بنگریم این گونه معنا می‌دهد. ولی اگر از نظر تفسیرهای معتبر جهان اسلام به واقعیت آیات بنگریم این گونه نیست که این افراد فقط به ترجمه تحت‌اللفظی اکتفا می‌کنند.

۱. زیارة القبور ص ۱۵۲ به نقل از کشف الارتیاب ص ۲۶۸.

هر یک از این آیات به نحوی باید تفسیر شود که مخاطب و سایر افراد را کاملاً از هر نظر و لحاظ تفهیم شوند تا دچار سردرگمی نشوند و گمراه نگردند. چون گمراهی یکی از راه‌هایی است که انسان را از راه حق و حقانیت دور می‌کند. حال به چند نمونه از احادیث هم می‌پردازیم تا بیشتر معلوم و مشخص شود و از سردرگمی و گمراهی و بدبختی دور و دورتر شویم. تا واقعیت برای هر کسی که می‌خواهد بداند مردگان می‌شوند این احادیث را با دقت بخوانند و قدرت درک کردن و قدرت تفهیم را داشته باشند.

حضرت ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده است که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

حَيَاتِي خَيْرٌ لَّكُمْ تُحَدِّثُونَ وَيَحْدُثُ لَكُمْ، وَوَفَاتِي خَيْرٌ لَّكُمْ
تُعَرِّضُ عَلَيَّ أَعْمَالَكُمْ، فَمَا رَأَيْتُ مِنْ خَيْرٍ حِمْدُ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَمَا
رَأَيْتُ مِنْ شَرٍّ اسْتَعْفَرْتُ اللَّهَ لَكُمْ.^۱

حیات من برای شما، خوب است سخن می‌گویید و با شما سخن گفته می‌شود. وفات من نیز برای شما خوب است. اعمال شما بر من عرضه می‌گردد، هر یک از آنها را که خیر و خوب ببینم، خداوند را به خاطر آن سپاس و ستایش می‌کنم و آنچه را که شر و بد ببینم، برای شما از خداوند طلب آمرزش می‌کنم. این حدیث به صورت صریح بیان می‌کند که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله در حیات برزخی خود برای امتش دعای مغفرت می‌کند. استغفار نیز دعایی است که همه‌ی امت اسلامی از آن بهره‌مند می‌گردند. اگر حضرت محمد صلی الله علیه و آله فوت کرده‌اند چطوری برای

۱. به روایت بزار (۸۴۵) رجال (راویان) آن، رجال صحیح‌اند، بنا به نقل: مجمع الزوائد (۱۴۲۵۰). حافظ عراقی، در: طرق الشریب (۲۹۷/۳) گفته است: اسناد این حدیث، جید است. حافظ سیوطی نیز به نقل از: الخصائص (۲۸۱/۲) آن را صحیح دانسته است. حافظ غماري نیز در: نه‌ایة الآمال فی شرح و تصحیح حدیث عرض الأعمال، آنرا صحیح دانسته است.

امتش دعای خیر می‌کند در حالی که عده‌ای می‌گویند حضرت محمد ﷺ فوت کرده‌اند و در این دنیا هیچ گونه تصرفاتی نمی‌توانند انجام بدهند از جمله دعای خیر و یا این که امتش از بدبختی نجات بدهد.

حضرت انس رضی الله عنه روایت کرده است که حضرت پیامبر ﷺ فرمود:

إِنَّ أَعْمَالَكُمْ تُعْرَضُ عَلَى أَقَارِبِكُمْ وَعَشَائِرِكُمْ، فَإِنْ كَانَ خَيْرًا
اسْتَبَشَرُوا بِهِ، وَإِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ، قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا تُمَتِّهِمْ حَتَّى
تَهْدِيَهُمْ كَمَا هَدَيْتَنَا.^۱

اعمال شما بر نزدیکان و خویشاوندان شما عرضه می‌گردد. اگر خوب باشند، از آنها شاد و خوشحال می‌گردند. اگر هم به گونه‌ی دیگری باشند، می‌گویند: خدایا! آنان را نمیران تا اینکه آنها را نیز مانند ما هدایت کنی.
در روایت دیگری از حضرت جابر رضی الله عنه آمده است:

إِنَّ أَعْمَالَكُمْ تُعْرَضُ عَلَى أَقَارِبِكُمْ وَعَشَائِرِكُمْ فِي قُبُورِهِمْ،
فَإِنْ كَانَ خَيْرًا اسْتَبَشَرُوا بِهِ، وَإِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ، قَالُوا: اللَّهُمَّ
أَلْهِمَّهُمْ أَنْ يَعْمَلُوا بِطَاعَتِكَ

اعمال شما بر نزدیکان و خویشاوندانتان در قبرهایشان عرضه می‌گردد. اگر آن اعمال، خوب باشند، از آنها شاد و خوشحال می‌شوند. اگر هم غیر از آن باشند، می‌گویند: خدایا! به آنان الهام کن که بر اساس طاعت تو عمل کنند.
این هم نمونه دیگری که مردگان برای انسان‌های زنده دعای خیر می‌کنند و جوابی باشد برای آن‌هایی که می‌گویند کسی که فوت کند دیگر داخل قبر از

۱. به روایت طبرانی، در: [المعجم] الكبير (۱۵۴/۴)؛ إتحاف السادة المتقين اثر زبیدی (۳۸۵/۱۰)؛ تفسیر ابن کثیر (۱۴۷/۴)؛ کنز العمال (۳۴۰۲۹)؛ الحاوی، اثر سیوطی (۳۰۳/۲ - ۳۰۴).

خانواده‌اش یا غیره خبر ندارد اگر خبر ندارد چطوری می‌شنود خدایا به آنان الهام که بر اساس طاعت تو عمل کنند و این هم دلیل دیگه‌ای از نفع اموات به غیر از پیامبران.

این حدیث، دلیلی است بر اینکه مردگان غیر انبیاء نیز [برای زندگان] سود دارند. حدیث روایت شده‌ی حضرت ابوامامه رضی الله عنه که آخرین نفس‌های خود را می‌کشید و حضرت سعید اودی - یا ازدی - از کنار وی گذشت و به او گفت: ای سعید! هر گاه که بمیرم، با من چنان کنید که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما امر کرد و فرمود:

إِذَا مَاتَ أَحَدُكُمْ فَسَوِّیْتُمْ عَلَيْهِ التُّرَابَ فَلِیُقُمْ أَحَدُكُمْ عِنْدَ رَأْسِ قَبْرِهِ ثُمَّ لَیَقُلْ یَا فُلَانُ ابْنِ فُلَانَةٍ فَإِنَّهُ یَسْمَعُ وَلَکِنَّهُ لَا یُجِیْبُ ثُمَّ لَیَقُلْ یَا فُلَانُ ابْنِ فُلَانَةٍ فَإِنَّهُ یَسْتَوِی جَالِسًا یَا فُلَانُ ابْنِ فُلَانَةٍ فَإِنَّهُ یَقُولُ أَرَشِدْنَا یَرْحَمُکَ اللهُ وَلَکِنَّ لَا تَشْعُرُونَ^۱

هر گاه یکی از شما بمیرد، و خاک قبر وی را صاف کردید، یکی از شما بر سر قبر وی بایستد و بگوید: ای فلانی فرزند فلانی (نام مادر او را ذکر کند)؛ زیرا آن مُرده می‌شنود، ولی پاسخ نمی‌دهد - یعنی توانایی پاسخ گفتن را ندارد - سپس برای بار دوم بگوید: ای فلانی فرزند فلانی (نام مادر)، در این هنگام راست می‌شود و می‌نشیند. سپس بار سوم بگوید: ای فلانی فرزند فلانی (نام مادر)، در این هنگام می‌گوید: ما را راهنمایی کنید، رحمت خداوند بر شما؛ اما شما آن را احساس نمی‌کنید....

امام حافظ ابن حجر رحمته الله در تلخیص الحبیر گفته است: «این سخن که گفته است: «تلقین میت پس از دفن وی، مستحب است»... اسناد حدیث تلقین، صالح است و

۱. به روایت طبرانی، در: [المعجم] الكبير (۷۹۷۹). همچنین به روایت هیثمی، در: مجمع الزوائد (۴۲۴۸).

ضیاء [مقدسی] آن را در احکام خویش، قوی دانسته است.^۱
به صورت حضرت ثابت از حضرت ام‌المؤمنین عائشه رضی الله عنها روایت شده است که گفت:

كُنْتُ أَذْخُلُ بَيْتِي الَّذِي فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
وَأَبِي، فَأَضَعُ ثَوْبِي فَأَقُولُ: إِنَّمَا هُوَ زَوْجِي وَأَبِي، فَلَمَّا دُفِنَ عُمَرُ
مَعَهُمْ فَأَوَّلَهُ مَا دَخَلْتُ إِلَّا وَأَنَا مَشْدُودَةٌ عَلَى ثِيَابِي حَيَاءً مِنْ
عُمَرُ.^۲

من وارد منزل خویش می‌شدم که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن [دفن] بود و لباس‌هایم را عوض می‌کردم و می‌گفتم: او شوهر، و دیگری [نیز ابوبکر]، رضی الله عنه پدرم است. اما زمانی که حضرت عمر رضی الله عنه عمر در کنار آنان دفن شد، به خدا قسم! به خاطر حیاء از حضرت عمر رضی الله عنه بدون آنکه لباس خویش را محکم کرده باشم، وارد آن منزل نمی‌شدم.

نمونه‌ی دیگر، این سخن است که ابن قیم رحمته الله نیز در بحث از روح و میزان قدرت تصرف، و انتقال آن پس از جدایی از جسم، سخن گفته و در کتاب «الروح» خویش بیان کرده است:

فالروح المطلقة من أسر البدن وعلائقه وعوائقه من التصرف والقوة والنفاذ وسرعة الصعود إلى الله تعالى والتعلق بالله ما ليس للروح المهينة المحبوسة في علائق البدن

۱. التلخيص الحبير (۱۳۵/۲). همچنین به روایت امام نووی، در: المجموع (ج ۵/ ص ۲۴۳).

۲. به روایت امام احمد (۲۰۲/۶) و حافظ هیثمی.. او گفته است: رجال (راویان) این حدیث، رجال صحیح‌اند. مجمع الزوائد (۱۲۷۰۴). همچنین به روایت حاکم، در: المستدرک، او گفته است: این حدیث، بر اساس شرط شیخین (بخاری و مسلم)، صحیح است. (۷/۴) ذهبی نیز در این حکم با وی موافقت کرده است.

وعوائقه فإذا كان هذا وهي محبوسة في بدنها فكيف إذا تجردت وفارقت واجتمعت فيها قواتها وكانت في أصل شأنها روحا عليّة زكية كبيرة ذات همة عالية فهذه لها بعد مفارقة البدن شأن آخر وفعل آخر.

وقد تواترت الرؤيا في أصناف بني آدم على فعل الأرواح بعد موتها ما لا يقدر على مثله حال اتصالها بالدين من هزيمة الجيوش الكثيرة بالواحد والاثني والعقد القليل ونحو ذلك وكم قد رؤي النبي صلى الله عليه وآله وسلم ومعه أبو بكر وعمر في النوم قد هزمت أرواحهم عساكر الكفر والظلم فإذا بجيوشهم مقلوبة مكسورة مع كثير عددهم وعددهم وضعف المؤمنين وقتلهم. ويقول أيضا: فهي أي الرؤى على كثرتها وانها لا يحصيها إلا الله قد تواطأت على هذا المعنى وقد قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: أرى رؤياكم قد تواطأت على أنها في العشر - الأواخر يعني ليلة القدر فإذا تواطأت رؤيا المؤمنين على شيء كانت كتواطؤ روايتهم له وكتواطؤ رأيهم على استحسانه أو استقباحه ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن وما رأوه قبيحا فهو عند الله قبيح ويقول صح عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أن الأرض لا تأكل أجساد الأنبياء وأنه صلى الله عليه وآله وسلم اجتمع بالأنبياء ليلة الإسراء في بيت المقدس وفي السماء خصوصا بموسى وقد أخبر بانه (ما من مسلم يسلم عليه إلا رد الله روحه حتى يرد عليه السلام إلى غير ذلك مما يحصل من جملة القطع بأن موت الأنبياء إنما هو راجع إلى أن غيوا عنا بحيث لا ندركهم وغن كانوا موجودين أحياء وذلك كالحال في الملائكة فإنهم أحياء موجودون لا نراهم.

«بنابرین، روح رهاشده از اسارت بدن و علایق و عوائق آن، تصرف، قدرت، نفوذ، سرعت صعود به سوی خداوند متعال، و ارتباط چندانی با خداوند ندارد که روح خوار حبس شده در علایق و عوائق بدن آنها را ندارد. از این رو، حال که در

هنگام زندانی شدن روح در بدن، این گونه است، اگر از بدن فارغ و جدا شود، و قوای روح در آن گرد آیند، چه می‌شود، که البته در اصل خود، روحی والا، پاک، بزرگ، و دارای همت عالی بوده است. این روح، بعد از جدایی از بدن، شأنی دیگر و فعلی دیگر دارد.

رؤیاهای متواتری درباره‌ی انواع و اصناف انسان‌ها، در زمینه‌ی فعل ارواح، پس از مرگ، صورت گرفته است که در هنگام ارتباط با بدن، توانایی چنین کارهایی را ندارد. نظیر شکست دادن لشکریان فراوان به وسیله‌ی یک یا دو نفر، یا تعداد اندک، و بارها در خواب دیده شده است که حضرت پیامبر ﷺ که حضرت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نیز با وی همراه بوده‌اند، روحشان، لشکریان کفر و ظلم را شکست داده و سرباز انسان سرنگون و شکست خورده باز گشته‌اند. با آنکه تعداد نفرات و ادوات آنان، فراوان، و مؤمنان ضعیف و اندک بوده‌اند.^۱

او همچنین گفته است: بنابراین، رؤیاهای فراوانی از این دست که جز خداوند کسی از شمار و آمار آنها اطلاع ندارد، این امر را مورد تأیید و تأکید قرار می‌دهند. حضرت پیامبر ﷺ نیز فرموده است:

أَرَىٰ رُؤْيَاكُمْ قَدْ تَوَاطَّأَتْ^۲

می‌بینم که رؤیای شما، بر وجود شب قدر در دهه‌ی موافق و مطابق درآمده است.

از این رو، اگر رؤیای مؤمنان بر امری، مطابق درآید، مانند مطابقت روایت و رأی آنان بر نیک‌بودن یا بد بودن آن است و آنچه را که مسلمانان نیک بدانند، در نزد خداوند

۱. الروح، ص ۱۹۱.

۲. به روایت بخاری (۲۲۰۱۵)؛ مسلم (۲۷۵۳)؛ احمد (۵/۲)؛ ابن خزیمه (۲۱۸۲)؛ نسائی (تحفة الأشراف (۸۳۱۵)؛ بیهقی (۳۱۰/۴ - ۳۶۱)؛ بغوی (۱۸۲۳)؛ عبدالرزاق (۷۶۸۸)؛ ابن حبان (۳۶۷۵).

نیک است و آنچه را که آنان، زشت بدانند، در نزد خداوند زشت است.^۱ او همچنین گفته است که به صورت صحیح از حضرت پیامبر ﷺ روایت شده است که زمین جسم پیامبران را نمی خورد. و اینکه حضرت پیامبر ﷺ در شب معراج در بیت المقدس و در آسمان، با پیامبران، به ویژه با حضرت موسی [ع] دیدار کرد، و نیز بیان نموده است که: هر مسلمانی که بر وی سلام کند، خداوند روح حضرت پیامبر ﷺ را به بدنش برمی گرداند تا اینکه جواب سلام آن فرد را بدهد. و سایر مطالب دیگری از این دست که از کلیت آنها این مطلب حاصل می گردد که قطعاً مرگ پیامبران، صرفاً به پنهان ماندن آنان از ما برمی گردد. به گونه ای که آنها را درک نمی کنیم؛ هر چند که به صورت زنده وجود دارند. همان گونه که فرشتگان زنده اند و وجود دارند، ولی ما آنان را نمی بینیم.^۲

او همچنین گفته است که سلف، درباره ی این مطلب اجماع کرده اند و آثار نقل شده از آنان در این باره، متواتر است.

از حضرت ابوالجوزاء اوس بن عبدالله رضی الله عنه روایت شده است که گفت:

قُحِطَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ قَحْطاً شَدِيداً فَشَكُّوا إِلَى عَائِشَةَ فَقَالَتْ
انْظُرُوا قَبْرَ النَّبِيِّ فَأَجْعَلُوا مِنْهُ كَوَى إِلَى السَّمَاءِ حَتَّى لَا يَكُونَ بَيْنَهُ
وَبَيْنَ السَّمَاءِ سَقْفٌ. قَالَ فَفَعَلُوا فَمُطِرْنَا مَطَرًا حَتَّى نَبَتَ الْعُشْبُ
وَسَمِنَتِ الْإِبِلُ حَتَّى تَفْتَقَتْ مِنَ الشَّحْمِ فَسُمِّيَ عَامَ الْفَتْقِ.^۳

اهل مدینه دچار قحطی شدیدی شدند و نزد حضرت عائشه رضی الله عنها شکایت بردند. او نیز گفت: نزد قبر پیامبر صلی الله علیه و آله بروید و در آن منفذی را به سوی آسمان ایجاد کنید. چنانکه در میان او و آسمان، سقفی نباشد. آنان نیز این کار را انجام

۱. [الروح]، ص ۲۵

۲. [الروح]، صص ۵۳ - ۵۴.

۳. به روایت دارمی، در: سنن خود، ح ش (۹۲).

دادند و چنان بارانی بر آنان بارید که گیاه رویید و شتران چنان فربه شدند که از چربی و دنبه شکافته شدند و به همین خاطر، آن سال «عام الفتق» نامیده شد. حافظ ابن کثیر نیز در خلال بحث خود درباره‌ی جنگ یمامه، چنین گفته است:

وَحَلَّ فِيهِمْ حَتَّى أَبْعَدَهُمْ وَأُصِيبَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، وَحَلَّ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ حَتَّى جَاوَزَهُمْ، وَسَارَ لَجَبَالَ مُسَيْلِمَةَ وَجَعَلَ يَتَرَقَّبُ أَنْ يَصِلَ إِلَيْهِ فَيَقْتُلُهُ، ثُمَّ رَجَعَ ثُمَّ وَقَفَ بَيْنَ الصَّفَيْنِ وَدَعَا الْبِرَازَ، وَقَالَ: أَنَا ابْنُ الْوَلِيدِ الْعُودِ، أَنَا ابْنُ عَامِرٍ وَزَيْدٍ، ثُمَّ نَادَى بِشُعَارِ الْمُسْلِمِينَ - وَكَانَ شُعَارُهُمْ يَوْمَئِذٍ يَا مُحَمَّدَاهُ

حضرت «خالد بن ولید رضی اللہ عنہ» چنان حمله کرد که از آنان عبور کرد و به طرف کوه‌های مسیلمه رفت و کمین کرد تا به او برسد و وی را بکشد. سپس بازگشت و در میان هر دو صف ایستاد و مبارزطلبی کرد و گفت: «انا خالد بن الوليد العود - انا ابن عامر وزيد» سپس شعار مسلمانان را سر داد. در آن روز، شعار مسلمانان، «یا محمد»^۱ بود.^۲

حضرت امام خطیب [بغدادی] رحمۃ اللہ علیہ در تاریخ خود از حضرت علی بن میمون رضی اللہ عنہ نقل کرده است که گفت: از امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ شنیدم که می‌گفت: من به امام ابوحنیفه رحمۃ اللہ علیہ تبرک می‌جویم و هر روز به زیارت قبر وی می‌آیم. هر گاه که کاری برای من پیش بیاید، دو رکعت نماز می‌خوانم، نزد قبر وی می‌آیم در کنار قبر وی و از خداوند متعال برآورده شدن نیازم را مسئلت می‌نمایم و دیری نمی‌پاید که نیازم برآورده می‌شود.

۱. در البداية والنهاية، عبارت «یا محمداه» آمده است.

۲. البداية والنهاية، ج ۶، ص ۳۲۴.

امام تبع الاول حمیری رحمته الله نمونه‌ای آشکار از توسل و تبرک به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و شهر مدینه منوره

امام قرطبی رحمته الله فرموده است: نخستین کسی که دور کعبه پرده کشید، حضرت «تُبَّعُ الْأَوَّلُ» حمیری بود. مورخان گفته‌اند: امام تُبَّع، الْأَوَّلُ رحمته الله یکی از آن پنج افرادی بود که بر همه‌ی جهان تسلط داشتند. دارای لشکر و وزیر بسیار سرسام آور بوده است. وقتی می‌خواهد به اقالیم دنیا سر بزند و به تفریح سیر و گردش بپردازد، در میان وزرای خود، برای تدبیر و مشورت حضرت «عماریا» رحمته الله را انتخاب می‌کند. سپس همراه با صد هزار نفر عالم، دانشمند، پزشک، و حکیم سیر و سفر را شروع می‌کند. به هر اقلیمی که سر می‌زند، به او احترام بسیار فراوانی می‌گذارند و برای او سر تعظیم فرود می‌آورند. تا آنکه وارد شهر مکه می‌شود. اما مردم مکه به وی احترامی نمی‌گذارند و به وی اعتنایی نمی‌کنند.

امام تُبَّع رحمته الله نیز بسیار ناراحت می‌شود. خطاب به حضرت عماریا می‌فرماید: متوجه شده‌ای که این مردم به ما احترام نمی‌گذارند و اعتنایی نمی‌کنند؟ سر پیچی می‌کنند؟ حضرت عماریا رحمته الله دانشمند و نابغه نیز می‌خواهد کار مردم مکه را توجیه کند. لذا می‌فرماید: مردم مکه عرب و نادان‌اند. به علاوه، کعبه را دارند: امام تُبَّع رحمته الله نیز تهدید می‌کنند و تصمیم می‌گیرد که «بیت الله» را از بین ببرد، همه‌ی مردان را به قتل برساند، و زنان آن شهر را به کنیز خود در بیاورد.

اما حفاظت کننده کعبه (خداوند) او را دچار گرفتار می‌سازد و از سر و صورت و گوش و بینی وی مایعی بد بو تراوش می‌کند و به خاطر تعفن آن کسی نمی‌تواند یک لحظه نیز در کنار وی بماند.

امام «تُبَّع» رحمته الله بیدار و هوشیار می‌شود. به حضرت عماریا رحمته الله می‌فرماید:

برای حل این درد، با دانشمندان، حلیم و طبیب مشورت کند. او نیز برای حل بیماری امام «تُبَّع» رحمته الله آنان را در جایی جمع کرد و با آنان مشاوره می‌کند. اما از حد ذهن، فکر، و دانش آنان بیرون است و آنان نمی‌توانند آن را بر طرف کنند و می‌گویند: این اتفاق، با امورات آسمانی در ارتباط است.

حال «امام تُبَّع» رحمته الله نیز دقیقه به دقیقه بدتر می‌شود. یکی از آن دانشمندان به «امام تُبَّع» می‌فرماید: اگر امام تُبَّع رحمته الله با من صادق باشد و به من قول بدهد، او را مداوا می‌کنم. حضرت عماریا رحمته الله از این مژده خوشحال می‌شود و به امام تُبَّع رحمته الله می‌فرماید: یکی از آن دانشمندان گفته است: راه نجات او را می‌دانم.

آن عالم را فرا می‌خوانند. او نیز از وی سؤال می‌کند. تو چه قصد و مرامی نسبت به کعبه داشته‌ای؟ او نیز می‌فرماید: می‌خواستم آن را تخریب کنم، همه‌ی مردان شهر مکه را به قتل برسانم و زنان آن را اسیر کنم و به عبد و نوکر و کنیزه تبدیل نمایم.

آن عالم به وی می‌گوید: همین قصد و نیت بد خود، با تو چنین کرده است. اگر می‌خواهی بهبود پیدا کنی باید آن قصد و نیت بد را از دل خویش خارج کنی. امام تُبَّع رحمته الله نیز می‌فرماید: عهد و پیمان می‌بندم که از این لحظه به بعد نسبت به کعبه و مردم مکه نیت بدی نداشته باشم. بلکه نسبت به آنان نیت و هدف خوبی داشته باشم.

بلافاصله، خداوند بزرگ و مهربان او را شفا می‌دهد و از آن تعفن نجات می‌یابد. او نیز از شادی این امر، هفت پرده به دور کعبه می‌کشد و اولین فردی می‌شود که به دور خانه‌ی خدا پرده کشید.

سپس به مدینه می‌روند. در آن ایام، نام مدینه، «یثرب» بوده و آباد نبوده است.

تنها یک چشمه داشته است. او نیز همراه با لشکر، دانشمندان، حکیمان، و

طبیبان بر آن چشمه می‌روند، توقف می‌کنند، و چادر می‌زنند.

دانشمندان در می‌یابند که مدینه جایگاه پیامبر آخرالزمان رحمته الله می‌شود و چهار صد نفر از آنان با هم پیمان می‌بندند که حتی اگر امام تبع الاول رحمته الله نیز آنان را به قتل برساند، از مدینه خارج نشوند و در آنجا ماندگار شوند.

وقتی که امام تبع رحمته الله از پیمان آنان اطلاع می‌یابد، به حضرت عماریا رحمته الله می‌فرماید: چه حکمتی دارد که این جا را انتخاب کرده‌اند و با ما بر نمی‌گردند؟ حضرت عماریا رحمته الله نیز آنان را فرا می‌خواند و از آنها سؤال می‌کند که چرا اینجا را برگزیده‌اید و باز نمی‌گردید؟

آنان نیز می‌فرمایند: در آینده این مکان جایگاه پیامبر آخرالزمان رحمته الله می‌شود. برکت، سرافرازی و خوشبختی از آن کسی است که به محضر وی برسد، و به او ایمان بیاورد و جزء امت وی شود. ما نیز امیدواریم که خودمان یا بچه‌هایمان یا نوادگان ما به محضر وی برسند و به وی ایمان بیاورند.

جواب آنان به قدری در دل حضرت عماریا رحمته الله تأثیر می‌کند که او نیز مایل می‌شود که با آنان ماندگار شود. اخبار آنان را برای امام تبع رحمته الله بازگو می‌کند. اما هنگامی که می‌خواهد از آنجا برخیزد، به آن علما می‌گوید: برگردیم. آنان نیز می‌گویند: ما بر نمی‌گردیم و قصد و نیت داریم در اینجا ماندگار شویم. حکمت این کار را نیز به حضرت عماریا رحمته الله گفته‌اند. او نیز آن سخنان را به امام تبع رحمته الله می‌گوید.

حکمت آن سخنان در دل امام تبع رحمته الله نیز چنان مؤثر می‌شود که او نیز مایل می‌شود که ماندگار شود.

امام تبع رحمته الله دستور می‌دهد که چهار صد منزل به اندازه‌ی تعداد آن علما بسازند. چهار صد کنیز را می‌خرد، آنان را آزاد می‌کند و به عقد و ازدواج آنها در

می آورد. پول و دارایی فراوانی را نیز به آنان می دهد. برای آنان نیز وصیت می کند که تا ظهور پیامبر آخر الزمان علیه السلام در آنجا ماندگار شوند. پس از آن نامه ای را می نویسد و آن را مهر و امضا می کند و آن را به دست عالمی می سپارد که با تدبیر وی بهبود یافت و از او قول می گیرد که اگر به محضر پیامبر آخر الزمان علیه السلام برسد، نامه اش را به دست ایشان برساند. وگرنه، برای فرزندان و نوادگان خود وصیت کنند که اگر به محضر وی برسند، آن نامه را به دست ایشان برسانند.

پس از آن امام تبع علیه السلام اسباب و وسایل خود را جمع می کند و همراه لشکر و وزیر به هندوستان می رود و در آنجا وفات می کند. فاصله ی میان فوت او و ظهور حضرت پیامبر علیه السلام هزار سال بوده است.

این هم متن نامه ی امام تبع الاول علیه السلام به پیامبر آخر الزمان علیه السلام:

إلی محمد بن عبد الله نبی الله ورسوله خاتم النبیین و رسول رب العالمین.
من امام تبع الاول علیه السلام.

أما بعد، فإني آمنت بك وبكتابك الذي أنزل عليك، وأنا على دينك
وستتك، وآمنت بربك ورب كل شيء، وآمنت بكل ما جاء من ربك من
شرائع الإسلام؛ فإن أدركتك فيها ونعمت، وإن لم أدركك فاشفع لي ولا
تنسني يوم القيامة، فإني من أمتك الأولين وتابعتك قبل مجيئك، وأنا على
ملكك وملة أبيك إبراهيم عليه السلام.

به: حضرت محمد بن عبدالله، پیامبر و رسول خدا، خاتم پیامبران و رسول

پروردگار جهانیان علیه السلام

از: امام تبع الاول علیه السلام.

اما بعد، من به تو و کتاب تو که بر تو نازل شده است، ایمان دارم. من بر دین و

سنت تو هستم و به پروردگار تو و پروردگار همه چیز، و هر گونه شریعت اسلام که از جانب خداوند آورده‌ای، ایمان دارم. اگر محضر شما را دریابم اگر خدای مهربان اراده کند به حضور شما می‌رسم چه خوب و عالی! اما اگر محضر شما را درک نکنم، در روز قیامت برای من شفاعت کن و من را فراموش نکنید. چون من جزء نخستین افراد امت تو هستم و پیش از آمدن تو از تو تبعیت کرده‌ام و بر دین تو و دین پدرت حضرت ابراهیم علیه السلام هستم. (هزاران بار سبحان الله و الله اکبر که اولین نفر امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله با چنین اعتقاد راسخی ایمان می‌آورد و خود را اولین فرد امتش می‌شمارد).^۱

شایان ذکر است که اصحاب اهل مدینه که مشهور به انصار هستند، از نوادگان علما و حکیمانی هستند که از امام تُبَعُ الْأَوَّل رحمته الله جدا شدند و در مدینه ماندگار گشتند.

پیش از هجرت حضرت پیامبر ارجمند رحمته الله از مکه به مدینه، جمع انصار با حضرت عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه مشورت می‌کنند که چگونه نامه‌ی امام تُبَعُ الْأَوَّل رحمته الله را برای پیامبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله بفرستند؟ او نیز می‌فرماید: آن را به دست فردی خردمند، با هوش، و مطمئن بدهید. آنان نیز در میان انصار، مردی به نام حضرت ابولیلی رضی الله عنه را بر می‌گزینند و نامه را به او می‌دهند و به وی سفارش می‌کنند که به نیکی از آن مواظبت و محافظت کند.

او نیز با ادب و احترام نامه را بر می‌دارد و به سوی مکه حرکت می‌کند و در نزدیکی مکه در میان قبیله‌ی بنی سلیم به محضر حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله ارجمند می‌رسد. حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز ابولیلی رضی الله عنه را می‌شناسد، او را فرا می‌خواند و به وی می‌فرماید: تو «ابولیلی» هستی؟ او نیز می‌گوید: آری. حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله

می فرماید: نامه‌ی امام تَبَعُ الْأَوَّلَ ﷺ را با خود داری؟ ابولیلی ؓ نیز شگفت زده می شود و می گوید: آری. اما من شما را نمی شناسم.

گمان می کنم که ساحر باشی [نعوذ بالله] پیامبر خدا ﷺ نیز می فرماید: من محمد ﷺ، فرستاده‌ی خدا، هستم. ساحر نیستم. او نیز با کمال و احترام فراوان نامه را به دست پیامبر خدا ﷺ می دهد.

حضرت رسول خدا ﷺ نیز نامه را از وی می گیرد و به حضرت علی ؓ می دهد تا نامه را برای وی بخواند. او نیز نامه را برای حضرت پیامبر ﷺ می خواند. وقتی که حضرت رسول اکرم ﷺ متن نامه‌ی امام تَبَعُ الْأَوَّلَ ﷺ را می شنود، سه بار پشت سر هم می فرماید: «مرحبا بالأخ الصالح» سپس به ابولیلی ؓ می فرماید تو به مدینه برگرد و به اهل آنجا مژده بده که به آنجا هجرت می کنم.

دشمنی با اولیا

حضرت ابوهریره رضی الله عنه، روایت کرده و گفته است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده

است:

«إِنَّ اللَّهَ قَالَ مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ، وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ، وَمَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعُهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرُهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ، وَيَدُهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا وَرِجْلُهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا، وَإِنْ سَأَلَنِي لَأُعْطِيَنَّهُ، وَلَئِنْ اسْتَعَاذَنِي لَأُعِيذَنَّهُ، وَمَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ تَرَدُّدِي عَنْ نَفْسِ الْمُؤْمِنِ، يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَأَنَا أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ»^۱

خداوند متعال فرموده است: هر کس با یکی از اولیای من دشمنی کند، من به او اعلام جنگ می‌کنم و بنده‌ام به چیزی به من تقرب ننمود که به اندازه‌ی آنچه که بر وی فرض کرده‌ام، در نزد من دوست‌داشتنی باشد و بنده‌ام همواره به وسیله‌ی انجام دادن کارهای سنت و مستحب به من تقرب می‌جوید تا آنکه او را دوست بدارم و آن گاه که او را دوست می‌دارم، به گوش وی که

۱. صحیح بخاری ۶۵۰۲؛ شرح السنة، اثر بغوي ۱۲۱۴؛ بیهقی ۳۴۶/۳ و ۲۱۹/۱۰ و ۲۱۵۰۸؛ الإتحاف ۴۰۳/۱۰؛ فتح الباری ۱۱/۳۴۰ و ۳۴۱.

با الفاظ مشابه نیز به روایت: احمد ۲۶۹۴۷؛ المعجم الأوسط طبرانی ۱۱۴۰۸؛ الزهد الكبير بیهقی ۷۰۷؛ المعجم الكبير طبرانی ج ۷، ص ۲۳۰، ح ش ۷۷۳۹ و ج ۷، ص ۲۵۰، ح ش ۷۸۰۰؛ الإتحاف ۱۰۲/۸ و ۴۷۷ و ۴۴۰/۹؛ مصنف عبد الرزاق ۲۰۳۰۲؛ مصنف ابن أبي شيبة ج ۱۳، ص ۵۷۶، ح ش ۳۶۶۳۰؛ الزهد والرقائق، اثر ابن المبارك ۱۰۲۲.

با آن می‌شنود، و چشمی که با آن می‌بیند، و دستی که با آن کار می‌کند و پایی که با آن راه می‌رود، قدرتی الهی می‌دهم و اگر از من مسألت کند، به او عطا می‌کنم و اگر از من پناه بخواهد به او پناه می‌دهم و در چیزی که من انجام‌دهنده‌ی آن هستم به‌اندازه‌ی گرفتن جان مؤمن تردید نکردم. او مرگ را ناخوشایند می‌دارد و من بدحالی و ناخوشایندی او را ناخوشایند می‌دارم.

معانی کلمات

عادی: از «المعاداة»، ضد «الموالاة» گرفته شده است. یعنی دشمنی
ولی: کسی که نسبت به خداوند متعال علم دارد، بر طاعت خداوند متعال مواظبت می‌کند، و در عبادت خود مخلص است.
آذنته بالحرب: به او اعلام می‌کنم که من طرف جنگ او هستم.
عبدی: اضافه‌ی تشریفی.
یتقرب إلی: خواستار تقرب به من است.
النوافل: عبادت‌های داوطلبانه، از هر نوع عبادت.
کنت سمعه ... : مراد از این عبارت، حفظ این اعضای ذکرشده از استعمال آنها در مسیر معصیت است. به طوری که ولی چیزی را نمی‌شنود که شرع اجازه‌ی شنیدن آن را نداده است، چیزی را نمی‌بیند که شرع اجازه‌ی دیدن آن را نداده است، دست خود را به سوی چیزی دراز نمی‌کند که شرع اجازه‌ی دست زدن به آن را نداده است، با پای خود به سوی چیزی گام برنمی‌دارد که شرع اجازه‌ی رفتن به سوی آن را نداده است.^۱
لأعطينه: آنچه را که مسألت کند، به او عطا می‌کنم.
لأعیننه: از آنچه که ترس و هراس دارد، به او پناه می‌دهم

۱. در این باره معانی فراوانی ذکر شده است. برای اطلاع از برخی از تفاسیر آن، ر.ک: حقیقت والا، اثر امام سیوطی رحمته الله.

شرح حدیث

مراد از ولی کسی است که نسبت به خداوند متعال علم داشته باشد، بر عبادت وی مواظبت داشته باشد، و در طاعت خویش مخلص باشد.

در این باره اشکال شده است چگونه معادات صورت بگیرد؛ زیرا این کار از دو طرف صورت می‌گیرد. در حالی که شأن ولی آن است که نسبت به کسی که با او نادانی به خرج می‌دهد، دارای حلم و گذشت باشد. در جواب این اشکال باید گفت: معادات تنها به خصومت و معامله‌ی دنیوی ختم نمی‌گردد بلکه گاهی از تعصب نشأت می‌گیرد. همانند تعصب ... نسبت به حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه، یا بدعت‌گرا نسبت به پیرو سنت. در این صورت معادات از هر دو طرف رخ می‌دهد. از طرف ولی خدا، به خاطر خداوند متعال و از طرف مقابل او، به دلیل آنچه که بیان شد، رخ می‌دهد. یا گاهی فرد فاسق آشکارا بغض خود نسبت به ولی را اعلام می‌کند؛ زیرا ولی کارهای او را انکار می‌کند و به صورت پیوسته او را از شهوات و هوس‌ها باز می‌دارد.

گاهی نیز کلمه‌ی معادات به معنای عداوت از یک طرف به صورت بالفعل، و از طرف دیگر به صورت بالقوه اطلاق می‌گردد... . برخی گفته‌اند: عبارت «عَادَى لِي وَلِيًا» یعنی او را دشمن بدارد. در این صورت معنای این عبارت، چیزی جز این نیست که به خاطر ولایت او با وی دشمنی کند... . دسته‌ای دیگر گفته‌اند: در این صورت این نوع دشمنی از روی حسد و در تمنای زوال ولایت او خواهد بود.

عبارت «فَقَدْ آذَنَتْهُ بِالْحَرْبِ»: یعنی به او اعلام جنگ می‌کنم. در این باره نیز این اشکال مطرح شده است که «الْمُحَارَبَةُ» نیز بر وزن «مُفَاعَلَةٌ» و از دو جانب است. در حالی که مخلوق در بند خالق است.

جواب این است که این کلمه برای مخاطبت در باره‌ی چیزی است که فهم می‌شود؛ چراکه جنگ از دشمنی و دشمنی از سرپیچی ناشی می‌گردد. غایت جنگ نیز هلاکت است و معلوم است که کسی بر خداوند متعال غلبه نمی‌کند. از این رو، انگار معنای این عبارت این گونه است که چنین کسی خود را در معرض هلاکت از جانب من قرار داده است. لذا کلمه‌ی حرب (جنگ) را به کار برده و مراد از آن، لازمه‌ی این کلمه

است. یعنی با او کاری می‌کنم که دشمن طرف جنگ با او انجام می‌دهد. ... در این امر نیز تهدید شدیدی وجود دارد؛ زیرا کسی که خداوند متعال با وی بجنگد، حتماً او را هلاک می‌کند. این عبارت، به گفته‌ی علمای بلاغت، «مَجَازِ بَلِیغ» است؛ زیرا کسی که فردی را ناخشنود بدارد که خداوند را دوست می‌دارد، با خداوند متعال مخالفت کرده است و هر کس که با خداوند متعال مخالفت کند، با وی عناد به خرج داده است. هر کس هم که خداوند با او عناد بورزد، او را هلاک می‌کند.

حال که این امر در زمینه‌ی معادات اثبات شد، در زمینه‌ی موالات نیز ثابت می‌گردد. به طوری که هر کس که با اولیای خداوند متعال دوستی کند، خداوند متعال او را گرامی می‌دارد... . لذا اگر ولی خداوند متعال کسی است که از طریق طاعت و تقوی خداوند را ولی خود قرار داده است، خداوند متعال نیز او را با حفظ و نصرت مورد تولی قرار می‌دهد. قانون خداوند متعال نیز این گونه است که دشمنِ دشمن، دوست است، و دوستِ دشمن، دشمن است. از این رو، دشمنِ ولی خدا، دشمن خدا است. پس هر کس که با ولی خداوند متعال دشمنی کند، چنان است که با ولی جنگ کرده باشد و هر کس که با ولی جنگ کند، چنان است که با خداوند متعال جنگ کرده باشد.

در باره‌ی عبارت «وَمَا تَقَرَّبَ إِلَى عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ بِمَا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ» باید گفت که همه‌ی اعمال فرض عین و کفایه در ذیل این عنوان درج می‌گردد. البته ظاهر این عبارت اختصاص داشتن آن به عباداتی است که خداوند متعال آنها را در اصل فرض کرده است و در باره‌ی عباداتی که بنده بر خود فرض نموده، به دلیل قیدِ «افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ» جای بحث و نظر است؛ مگر اینکه از لحاظ معنای اعم در نظر گرفته شود و این نکته از آن برداشت شود که ادای فرایض محبوب‌ترین اعمال در نزد خداوند متعال اند... . دسته‌ای از علم گفته‌اند: امر به فرایض، قاطع است و در اثر ترک کردن آنها مجازات صورت می‌گیرد و با آنکه عبادات داوطلبانه از لحاظ کسب ثواب مشترک‌اند، در دو امر با یکدیگر اختلاف دارند:

۱. فرایض کامل ترند. لذا در نزد خداوند متعال دوست داشتنی تر و تقریباً سخت تر است.

۲. فرض همانند اصل و اساس است، و نفل همانند فرع و ساختمان است. انجام دادن فرایض به صورتی که به آن امر شده است، امتثال امر و احترام به امرکننده، و بزرگداشت او است؛ از طریق فرمانبرداری از او، و نشان دادن عظمت ربوبیت و ذلت عبودیت. از این رو، تقرب جستن به وسیله‌ی آن، بزرگ‌ترین عمل است و کسی که فرض را انجام می‌دهد آن را از ترس عقوبت انجام می‌دهد. در حالی که کسی که عمل نفلی را انجام می‌دهد، آن را به خاطر ترجیح محبت انجام می‌دهد. لذا با محبت به وی پاداش داده می‌شود که غایت مطلوب و خواسته‌ی کسی است که با عمل خود تقرب جویی می‌کند.^۱

عبارت «فَكُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَ...»

امام قنونی رحمته الله در شرح التعرف [لمذهب التصوف] در باره‌ی حدیث «كُنْتُ سَمْعُهُ» گفته است: تأویل این حدیث این است که کسی که خداوند متعال او را دوست داشته باشد، در همه احوال متولی امور وی می‌گردد. همان گونه که پدر و مادر

۱. فتح الباری شرح صحیح البخاری، اثر أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل العسقلانی الشافعی، دار المعرفة - بیروت، ۱۳۷۹

۲. امام صدرالدین محمد بن مجدالدین اسحق قنونی رحمته الله (۶۰۷ ق - ۶۷۱ یا ۶۷۳ ق) ملقب به شیخ کبیر عارف، فقیه، محدث، مفسر و فیلسوف قرن هفتم هجری است. فرزند ناتنی و مرید امام ابن عربی رحمته الله بود. از آثار وی می‌توان به تفسیر سوره فاتحه، مفتاح الغیب، الفکوک فی اسرار مستندات حکم الفصوص، شرح حدیث الاربعین، اعجاز البیان فی تأویل ام القرآن، تبصرة المبتدی و تذکرة المنتهی، مرآة العارفين، الرسالة الهادیة، الرسالة المفصحة، الرسالة فی حق المهدی، رساله در مبدأ و معاد، شعب الایمان، رساله در باب عرش، رساله در مراتب کشف، شرح اسماء الحسنی، ضابطة حکمیة، رسالة السیر و السلوک، نفحات الهیة، مقدمه مشارق الدراری، الشجرة النعمانیة و النصوص فی تحقیق الطور و الخصوص اشاره کرد.

متولی همه‌ی احوال بچه می‌گردند. به گونه‌ای که با پای یکی از آنها راه می‌رود و با دست یکی از آنها غذا می‌خورد. به طوری که گویی صفات وی فانی شده، و به دلیل اعتنای شدید پدر و مادر به بچه، و اینکه خداوند متعال آنها را به تسخیر بچه درآورده است، صفات والدین جانشین صفات خود وی شده‌اند. از این رو، معنای حدیث «كُنْتُ سَمْعُهُ» تا آخر حدیث، یعنی عنایت و لطف من چنان بر وی احاطه یافته است که فعل و ادراک وی چنان شده است که گویی فعل و ادراک من هستند.

او گفته است: اما اینکه طرفداران عقیده‌ی اتحاد بیان و ادعا می‌کنند که معنای این حدیث، همان ظاهر آن است و به دلیل کلمه‌ی «كُنْتُ» خداوند پاک و والا حقیقتاً به صورت گوش، چشم، و دست بنده بوده است، و حقیقت حال، در آن هنگام برای بنده ظهور یافته است، به صورت واضح فاسد و غیر صحیح است؛ زیرا محال است که قدیم، صفتِ حادث گردد.»

امام فاکهی^۱ رحمته الله نیز که یکی از علمای پیشگام مالکیه، یکی از متصوفه، و از یاران شیخ ابوالعباس مُرسی است، در باره‌ی حدیث «كُنْتُ سَمْعُهُ» گفته است: معنای این حدیث آن گونه که به نظر من می‌رسد، بر مبنای حذفِ مضاف است و تقدیر آن، به این صورت است که: «كُنْتُ حَافِظَ سَمْعِهِ وَ حَافِظَ بَصَرِهِ وَ ...» است. یعنی من حافظ گوش وی هستم که با آن می‌شنود. لذا تنها چیزی را می‌شنود که شنیدن آن حلال است. حافظ چشم وی هستم [که با آن می‌بیند. لذا تنها چیزی را می‌بیند که دیدن آن

۱. امام عبد القادر بن أحمد بن علي فاکهی رحمته الله (۹۲۰ - ۹۸۲ هـ / ۱۵۱۴ - ۱۵۷۴ م) یکی از فضلالی اهل مکه مکرمه که در این شهر به دنیا آمد و در همان جا از دنیا رفت. از جمله آثار او عبارتند از: عقود اللطائف في محاسن الطائف. شرح منهج القاضي زکریا. شرحان علی «بدایة الهدایة» للغزالی. القول النقی. شرح قصیده الصفی الحلی. خلاصة التحصین والوسيلة إلى عظیم ثواب الأعمال القلیلة. شرح منهج القاضي زکریا. شرح قصیده الصفی الحلی. کتاب فی زیارة النبی صلی الله علیه وسلم. فضائل شیخه ابن حجر الهیتمی. مناهج الأخلاق السنیة فی مباهج الأخلاق السنیة. فتح المغلقات لأبیات السبع المعلقة. مناهج السرور والرشاد فی الرمی والسباق والصيد والجهاد.

حلال است.] البته این حدیث، معنایی دقیق‌تر و ظریف‌تر از معنای قبلی را نیز در بر دارد. به این صورت که معنای کلمه‌ی «سمع» عبارت «مسموعه: آنچه که او می‌شنود» باشد؛ زیرا گاهی مصدر (= در اینجا کلمه‌ی سَمْعٌ) به معنای مفعول (= در اینجا کلمه‌ی مسموع) آمده است. مثل اینکه [در زبان عربی گفته می‌شود:] «فُلَانٌ أَمَلِي» که کلمه‌ی «أَمَلِي» به معنای «مأمولی» است. معنای این حدیث (بر اساس این رهیافت) این گونه است که: (بنده‌ی مورد محبت من) جز ذکر من را نمی‌شنود، جز از تلاوت کتاب من لذت نمی‌برد. جز با مناجات من اُنس نمی‌گیرد، و تنها در شگفتی‌های ملکوت من می‌نگرد. از این رو، دست خود را تنها به سوی چیزی دراز می‌کند که رضای من در آن است، پا نیز همین گونه است.»

این دو تأویل را حافظ ابن حجر رحمته الله در شرح بخاری، از وی نقل کرده و پس از آن گفته است: امام بیهقی رحمته الله در کتاب «الزهد»، از امام ابوعثمان جیزی رحمته الله، یکی از پیشوایان طریقت، مطلبی را نقل کرده که مفهوم آن چنین است: «به سرعت نیازهای وی را برآورده می‌کند. از گوش وی در شنیدن، چشم وی در دیدن، دست او در لمس کردن، و پای او در راه رفتن، و این تأویل، نیکو و گوارا، و از یک پیشوای صوفی است.» پس از آن حضرت حافظ ابن حجر رحمته الله گفته است: «یکی از متأخران صوفیه، این حدیث را بر معنایی حمل کرده است که آن را به عنوان «مقام فنا و محو» ذکر می‌کنند که غایتی است که در ورای آن، چیزی وجود ندارد. به این صورت که (فرد عارف) به خاطر قیامی که خداوند به او داده قائم است، به خاطر محبت خدا نسبت به او، اهل محبت است، به واسطه‌ی نظر خدا به او، ناظر است؛ بدون آنکه با او بقیه‌ای بماند که دارای اسمی گردد، به رسمی متوقف شود، به امری تعلّق گیرد، یا با وصفی توصیف شود. او گفته است: معنای این کلام آن است که او (= عارف) مشاهده می‌کند که حق (= خداوند متعال) او را اقامه کرده است که اکنون او در قیام است، نسبت به او (= عارف) محبت داشته است که او اکنون به خدا محبت می‌ورزد و به بنده‌ی خود نظر کرده است که اکنون بنده با قلب خویش به خداوند رو آورده و نظر می‌کند.

در این معنا نیز اشکالی وجود ندارد.

شیخ حافظ ابن حجر رحمۃ اللہ علیہ در ادامه گفته است: برخی از اهل انحراف و باطل، آن را بر این معنا حمل کرده است که آنان ادعا می‌کنند که اگر بنده، چنان ملازم عبادت ظاهر و باطن گردد که از کدورت‌ها صاف و پاک گردد، به صورت مفهوم حق درمی‌آید — در حالی که خداوند متعال، بسی والاتر از این پندار است — و چنان به طور کامل و کلی از خود فانی می‌گردد که مشاهده می‌کند که، اللہ، همان کسی است که خود را ذکر می‌کند، خود را یگانه می‌داند، و خود را ستایش می‌نماید و این اسباب در شهود وی، به صورت عدم صرف درمی‌آیند، هر چند که در خارج، معدوم نگردند.

وی سپس گفته است: با این حال، ادامه‌ی سخن حضرت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم اتحادگرایان و افراد قائل به وحدت مطلق را رد می‌کند که فرموده است: «وَلَا يَنْ سَأَلَنِي وَلَا يَنْ اسْتَعَاذَنِي: و اگر از من مسئلت کند و اگر به من پناه بیاورد.»

نهى حضرت پیامبر ﷺ از دشنام دادن به مردگان^۱

نهى النبي ﷺ عن سب الأموات

وفي الحديث الذي أخرجه الإمام أحمد في مسنده والترمذي عن المغيرة بأسناد حسن أنه ﷺ قال : (لا تسبوا الأموات فتؤذوا الأحياء) ، وقد هفا هفوة قبيحة ملاً علي القاري الذي ألف رسالة في كفر أبويه ﷺ ، فلم يكتف الوهابيون باعتقادهم الشاذ في أبويه ﷺ ، بل طبعوا هذه الرسالة كأن رأي ملاً علي القاري الشاذ عن جماعة المسلمين عندهم وحي منزل من عند الله وكأن إيمان المسلم عندهم لا يتم إلا بطبع هذه الرسالة وإلا بالتشنيع والتشهير به ﷺ بأن أبويه كافران .

وقد اخبرني المرحوم الشيخ مصطفى الحامي بأن الوهابيين لما منعوا كتابه " النهضة الإصلاحية " من دخول مملكتهم لردّه على ملاً علي القاري في نسبته عدم نجاتها الى الفقه الأكبر للإمام أبي حنيفة ، دخل على قاضي قضائهم فقال له : لم منعتم كتابي " النهضة الإصلاحية " وما فيه إلا الإصلاح ، فقال له ما مذهبك ؟ قال حنفي ، فقال : هذا ملاً علي القارئ منكم ألف رسالة في عدم نجاتها ، وذكر أن ذلك موجود في الفقه الأكبر لإمامكم ، فقال الحامي : ملا علي القارئ ليس بمعصوم من الخطأ ، وهذه المسألة ليست من عقائد الدين

على المسلم، وليست موجودة في الفقه الأكبر، ونسبة هذا إلى الإمام أبي حنيفة غير صحيحة، وكأنكم سجلتم على أنفسكم للعالم الإسلامي بطبعكم رسالة القارئ عداوتكم لرسول الله ﷺ، فقال له: ما تقول في: (الرحمن على العرش استوى)؟ فقال الحماوي: أقول كما قال إمام دار الهجرة (الاستواء معلوم والكيف مجهول والإيمان به واجب والسؤال عنه بدعة) ولا أزيد على هذا، فقال له: قل استوى بذاته؟ فقال الحماوي: إن ثبتت هذه اللفظة عن النبي ﷺ فأنا أقولها، وإن لم تثبت فأنا أضرب بها عرض الحائط انتهى.

قال العلامة السيوطي في رسالته "مسالك الحنفا في نجاة والدَي المصطفى" ما نصه: وسئل القاضي أبو بكر بن العربي عن رجل قال إن آباء النبي ﷺ في النار، فأجاب بأن من قال ذلك فهو ملعون لقوله تعالى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾^(۱) قال ولا أذى أعظم من أن يقال عن أبيه إنه في النار.

در حدیثی که امام احمد رحمه الله در مسند خود و امام ترمذی رحمه الله از امام مغیره رحمه الله با اسناد حسن روایت نموده‌اند، حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «لَا تَسُبُّوا الْأَمْوَاتَ فَتُؤْذُوا الْأَحْيَاءَ»^۲ به مردگان دشنام ندهید که مردگان را اذیت نمایید.

۱. منبع: بینما یعظمون ملوکهم الوهابیون لا یوقرون النبی صلی الله علیه و آله، (وهابیان در حالی که پادشاهان خود را تعظیم می‌کنند، به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله احترام نمی‌گذارند) إعداد: أ. د. عبدالرحیم السایح، و المستشار توفیق علی وهبة، چاپ دار الحرمین الشریفین العالمية، القاهرة

۲. به روایت محمد (۲۵۲/۴، ح ش ۱۸۲۳۴)؛ ترمذی (۳۵۳/۴، ح ش ۱۹۸۲)؛ طبرانی (۴۲۰/۲۰، ح ش ۱۰۱۳)؛ قضاعی (۸۱/۲، ح ش ۹۲۵).

ملا علی قاری^۱ نیز که رساله‌ای را تألیف کرده و در آن پدر و مادر حضرت پیامبر ﷺ را کافر دانسته لغزش زشتی نموده است. وهابیون به اعتقاد شاذ خود درباره‌ی پدر و مادر حضرت پیامبر ﷺ اکتفا نکرده‌اند. بلکه این رساله را چاپ کرده‌اند. چنانکه گویی نظر شاذ ملا علی قاری، در نزد آنان وحی منزل از جانب خداوند است و انگار ایمان فرد مسلمان در نزد آنان بدون چاپ این رساله یا بدون بدگویی و دشنام به حضرت پیامبر ﷺ به اینکه پدر و مادر وی کافر بوده‌اند، کامل نمی‌گردد.

مرحوم شیخ مصطفی حمایمی رحمته الله به من اطلاع داد که وهابیون، زمانی که اجازه ندادند که کتاب «النهضة الإصلاحية» اثر وی وارد مملکتشان گردد، که در ردّ ملا علی قادری در زمینه‌ی نسبت دادن عدم نجات پدر و مادر حضرت پیامبر

۱. امام علی بن سلطان محمد ملقب به نورالدین و معروف به ملا علی قاری هروی مکی حنفی رحمته الله شیخ القراء، امام، علامه، نویسنده، عالم، محدث، مفسر، خوشنویس، فقیه، جامع معقول و منقول و عالمی برجسته و توانای عصر خود بود، و لقب قاری می‌رساند که وی از علمای برجسته، راسخ و وارد در علم قرائت بوده، و آن در آثارش نیز نمایان است. نامبرده در شهر هرات متولد گردید، و در همان جا تعلیم قرآن و قرائت را در نزد شیخ قاری مشهور آن زمان حافظ معین الدین پسر حافظ زین الدین هروی رحمته الله به پایان رسانید، و دیگر کتب و علوم متداوله را در شهر هرات در آواخر عهد تیموریان در نزد علمای متبحر زمان که در آن عصر در هرات کم نبودند، خصوصاً شیخ الإسلام شیخ أحمد بن یحیی بن محمد سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی هروی رحمته الله فراگرفت. علامه ملا علی قاری رحمته الله از عرفان و تصوف نیز بهره‌ای کامل داشت، و مراحل سلوک و تزکیه باطن را در سلسله نقشبندیه طی نموده بود، شیخ سلیمان انفقی رحمته الله میگوید: ملا علی قاری رحمته الله در مذهب حنفی و در طریقت نقشبندی بود. علامه ملا علی قاری هروی رحمته الله بقول صحیح در ماه شوال سال ۱۰۱۴ هجری قمری در مکه مکرمه وفات یافت، و در جنت المعلى دفن گردید

رحمه الله به کتاب «الفقه الأكبر»^۱ امام ابوحنیفه رحمه الله نوشته شده بود، نزد یک نفر از قضات وهابیه رفته و به وی گفته بود: چرا کتاب «النهضة الإصلاحية» من را منع کردید. در حالی که در آن جز اصلاح وجود نداشت؟ قاضی هم گفته بود: مذهب تو چیست؟ گفته بود: حنفی. قاضی گفته بود: ملا علی قاری که از خود شما است، کتابی را در عدم نجات پدر و مادر حضرت پیامبر ﷺ نوشته است و ذکر کرده که این مطلب در کتاب «الفقه الأكبر» امام شما وجود دارد. شیخ حمامی رحمه الله هم گفته بود: ملا علی قاری معصوم از خطا و اشتباه نیست. این مسأله نیز جزء عقاید این مسلمان نیست. در کتاب الفقه الأكبر هم وجود ندارد. نسبت دادن این مطلب به امام ابوحنیفه رحمه الله نیز نادرست است. اما انگار شما با چاپ کردن این رساله‌ی ملا علی قاری رحمه الله، دشمنی با حضرت رسول خدا ﷺ را برای خود ثبت کرده‌اید. قاضی به او گفته بود: نظر تو درباره‌ی آیه‌ی «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» چیست؟ او هم گفته بود: همان جواب امام دارالهجره را می‌دهم که: «استواء معلوم، کیفیت مجهول، ایمان به آن واجب، و سؤال درباره‌ی آن، بدعت است.» و بر این جواب نمی‌افزایم؟ بگو: به ذات خود استواء دارد. امام حمامی رحمه الله گفته بود: اگر این لفظ از حضرت پیامبر ﷺ ثابت باشد، می‌گویم. اگر هم ثابت نباشد، آن را به دیوار می‌کوبم. تمام

علامه سیوطی رحمه الله در رساله‌ی «مسالك الحنفاء في نجات والدی المصطفی»^۲ این مطلب را نگاشته است: از قاضی ابوبکر بن العربی رحمه الله درباره‌ی مردی سؤال شد که گفته بود: پدر و مادر پیامبر ﷺ در آتش اند. قاضی هم در جواب گفته بود: هرکسی که چنین بگوید، از رحمت خداوند دور است. به دلیل این کلام که

۱. نام کتابی در زمینه عقیده منسوب به حضرت امام ابوحنیفه رحمه الله

۲. احزاب/۵۷

خداوند متعال فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾^۱ گفته بود: اذیتی بزرگ‌تر از این هم وجود ندارد که گفته شود که پدر و مادر حضرت پیامبر ﷺ در آتش جهنم‌اند.

تفسیر آیه ۵۷ سوره احزاب

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا﴾
بی‌گمان کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می‌رسانند خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت‌آور آماده ساخته است.

در پی اذیت و آزار خدا و حضرت رسول خدا ﷺ او سخنان زیادی می‌توان بر زبان آورد و نکات متعددی را نیز می‌توان ذکر کرد. اما از آنجا که بنای کتاب حاضر به ویژه در بخش تفاسیر آیات مهم آن به اختصار و خلاصه‌گویی است، در ادامه به برخی از جنبه‌ها و جوانب آزار و اذیت خدا و رسول او اشاره می‌شود. خداوند متعال در این آیه می‌فرماید: آنها که خدا و پیامبرشان را آزار می‌دهند، خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته، و برای آنها عذاب خوارکننده‌ای آماده کرده است.

آزار خدا و حضرت پیامبر ﷺ در این آیه شریفه با صیغه مضارع که نشان‌گر استمرار می‌باشد آمده است. ﴿يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ آزار پیامبر ﷺ از آن جهت که ایشان هم بشر است و از عوامل خارجی متأثر می‌شود و مثلاً از انکار نبوتش، از گناه مردم و از تهمت‌ها و آزارهای جسمی و روحی که مردم بی‌خرد بر ایشان روا

۱. نام رساله‌ای از حضرت امام سیوطی رحمته‌الله در باره اینکه پدر و مادر حضرت پیامبر ﷺ اهل نجات‌اند.

می داشتند کاملاً امری طبیعی است و اما آزرده شدن خداوند متعال سؤال برانگیز است. چرا که خدا تا از عوامل خارجی منفعل و متأثر شود و همانند بشر از امری خوشحال یا اینکه اذیت شود. به همین جهت مفسران در معنی عبارت ﴿يُؤْذُونَ اللَّهَ﴾ اقوال و احتمالاتی ذکر کرده اند که می توان آنها را به شرح زیر جمع بندی کرد:

۱. بعضی احتمال داده اند مراد از ﴿يُؤْذُونَ اللَّهَ﴾ آزار اولیاء خداست و در واقع کلمه اولیاء مضاف محذوف است و حذف مضاف و نسبت دادن آزار به خود خدا برای تعظیم (بزرگ داشت) اولیاء الله می باشد.

۲. احتمال دیگر این است که مراد، آزار حضرت رسول خدا ﷺ می باشد و به جهت تعظیم و بزرگ داشت حضرت پیامبر ﷺ، اذیت شدن را خدا به خود نسبت داده است و اذیت آن حضرت را همانند اذیت خودش قرار داده است.

۳. برخی نیز احتمال داده اند که مراد از ﴿يُؤْذُونَ اللَّهَ﴾ عبارت است از کفر، شرک، ترک دین، مخالف با اوامر و نواهی و توهین به مقدسات.

۴. بعضی احتمال داده اند که مراد نسبت های ناروا دادن به خداست. مانند اینکه یهودیان می گفتند: عزیر پسر خدا است. و نیز مسیحیان می گفتند: حضرت مسیح (عیسی علیه السلام) پسر خدا است و ...

۵. در بعضی از تفاسیر نیز مقصود از ﴿يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ انجام آنچه که در نزد خدا و حضرت رسول خدا ﷺ ناپسند است، دانسته اند. مانند: کفر، انواع گناهان و انکار نبوت و شریعت و ... به نظر می رسد این احتمال از همه احتمالات ذکر شده جامع تر است و همه آنها را در بر دارد.

نکته شایان ذکر آن است که بر فرض اینکه مراد از ﴿يُؤْذُونَ اللَّهَ﴾ اذیت کردن حضرت پیامبر ﷺ یا اولیاء الله علیه السلام نباشد، بلکه مراد اذیت خود خدا باشد قطعاً منظور این نیست که خدا هم مانند سایر موجودات (بشر و ...) اذیت و

رنجیده شود بلکه این تعبیر موافق با تعابیر عرفی ما انسان هاست یعنی چون ما انسان ها مخالفت کردن با کسی و انجام کاری بر خلاف اراده او را اذیت آن شخص می دانیم، خداوند متعال نیز طبق عرف بشری با ما سخن گفته و فرموده است: «الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ...» و به تعبیر دیگر مراد از اذیت خدا انجام کاری است که اگر در مورد غیر خدا انجام گیرد موجب آزار و اذیت او گردد.

گفته شد که برخی درباره منظور از «ایذاء پروردگار» بر این باورند که مراد همان کفر و الحاد است که خدا را به خشم می آورد؛ چرا که آزار در مورد خداوند، جز ایجاد خشم، مفهوم دیگری نمی تواند داشته باشد.

درباره سخن آن دسته نیز که گفته اند این احتمال نیز وجود دارد که «ایذاء خداوند»، همان ایذاء حضرت پیامبر ﷺ و مؤمنان است، و ذکر خداوند برای اهمیت و تأکید مطلب است، باید گفت که ایذاء حضرت پیامبر اسلام ﷺ مفهوم وسیعی دارد، و هر گونه کاری که او را آزار دهد شامل می شود، اعم از کفر، الحاد و مخالفت دستورات خداوند، همچنین نسبت های ناروا و تهمت، و یا ایجاد مزاحمت، به هنگامی که آنها را دعوت به خانه خود می کند، همان گونه که در آیه ۵۳ همین سوره آمده است: «إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ»؛ (این کار شما پیامبر را آزار می دهد).

یا موضوعی که در آیه ۶۱ سوره «توبه» آمده که: حضرت پیامبر ﷺ را به خاطر انعطافی که در برابر سخنان مردم نشان می داد، به خوش باوری و ساده دلی متهم می ساختند: «وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ»؛ (گروهی از آنها حضرت پیامبر ﷺ را آزار می دهند و می گویند: او آدم خوش باوری است که گوش به حرف هر کس می دهد) و مانند اینها.

حتی از برخی از روایاتی که در ذیل آیه وارد شده، چنین استفاده می شود که: آزار خاندان و حضرات صحابه پیامبر ﷺ مخصوصاً دخترش حضرت فاطمه

زهرای علیها السلام نیز مشمول همین آیه بوده است، در «صحیح بخاری» جزء پنجم چنین آمده است که: حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ أَغْضَبَهَا أَغْضَبَنِي»؛ (حضرت فاطمه علیها السلام پاره تن من است هر کس او را به خشم در آورد مرا به خشم در آورده است).^۱

همین حدیث در «صحیح مسلم» به این صورت آمده: «إِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي يُؤْذِنُنِي مَا آذَاهَا»؛ (فاطمه پاره ای از تن من است، هر چه او را آزار دهد مرا می آزارد).^۲

شبهه همین معنی درباره علی رضی الله عنه از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است. و اما «لعن» در آیه فوق به معنی دوری از رحمت خداست، و این درست نقطه مقابل رحمت و صلوات است.

در حقیقت، لعن و طرد از رحمت، آن هم از سوی خداوندی که رحمتش گسترده و بی پایان است، بدترین نوع عذاب محسوب می شود، به خصوص که این طرد از رحمت، هم در دنیا باشد و هم در آخرت (چنان که در آیه مورد بحث این گونه است).

۱. صحیح بخاری، جزء ۵، صفحه ۲۶.

۲. صحیح مسلم، جلد ۴، صفحه ۱۹۰۳، باب فضائل فاطمه.

١ . زندگینامه هارون الرشید

هارون الرشید هو ابن الخليفة محمد المهدي من زوجته الخيزران بنت عطاء التي كان لها نفوذ كبير في الدولة، ولد هارون في مدينة الري سنة ٨٧٧ كان والده واليا على المدينة، نشأ في صباه مع أخيه موسى الهادي في بغداد وعاش في قصر الخلافة في رعاية جده عاما قبل أن تنتقل أسرته إلى قصرها الجديد قرب الرصافة في الجانب الشرقي من مدينة بغداد، أشرفت على تربيته أسرة البرامكة الفارسية التي كان لها روابط وثيقة بأسرة الخلافة وعائلة المهدي، وتلقى تعليمه على يد العالم علي بن حمزة بن عبد الله الأسدي الكوفي عالم النحو المعروف بالكسائي الذي ظل معه حتى وفاته ثم صار أيضا معلما للأمين ابن الرشيد كما تولى تربيته وتعليمه أيضا المعلم المفضل الضبي الذي صنف للمهدي كتاب "المفضليات" وفي عام ٢٦٩ هـ توفي أبو جعفر المنصور وأصبح المهدي في منصب الخلافة ودفع بابنه هارون للتدرب على الفروسية والرمي وفنون القتال، وعندما أصبح هارون شابا يافعا عينه والده قائدا في الجيش الذي يضم العديد من القواد الكبار وأمراء الدولة وكان عمر هارون وقتها لا يتجاوز الخمس عشر عاما، وخرج الجيش عام ٢٧٤ هـ إلى أراضي الروم وتوغل فيها وأظهر هارون براعة في قيادته وحاصر قلعة رومية اسمها "سمالوا" ثمانية وثلاثين يوما حتى انتهى الأمر بفتحها، وعاد الرشيد بالجيش سالما محملا بالغنائم فاستقبله أهل بغداد وكافأه المهدي بتوليته بلاد المغرب وأذربيجان وأرمينية، لكنه اشتهر بشهرة كبيرة بين الأوساط الشعبية وذلك بعد الحملة العسكرية التي قادها ضد الامبراطورة البيزنطية ايرين ووصل فيها إلى أبواب القسطنطينية، وفي خلال هذا الوقت تزوج هارون ابنة عمه زبيدة بنت جعفر والتي أنجب منها هارون ولده محمد الأمين، أما ابنة

الثاني عبد الله المأمون فقد ولد من جارية فارسية اسمها مراحل. وعاد هارون من تلك الغزوة إلى بغداد وقد فرح المهدي بانتصار ابنه وأطلق عليه لقب الرشيد وأخذ له البيعة كولي للعهد بعد أخيه الأكبر موسى الهادي فأصبح هارون الرشيد ولي العهد الثاني.

بوع الرشيد بالخلافة في (٢٥ ربيع الأول ٢٨١ هـ)، بعد وفاة أخيه موسى الهادي، وكانت الدولة العباسية حين آلت خلافتها إليه مترامية الأطراف متباعدة تمتد من وسط آسيا حتى المحيط الأطلسي، معرضة لظهور الفتن والثورات، تحتاج إلى قيادة حكيمة وحاسمة يفرض سلطانها الأمن والسلام، وتنهض سياستها بالبلاد، وكان الرشيد أهلاً لهذه المهمة الصعبة في وقت كانت فيه وسائل الاتصال صعبة، ومتابعة الأمور شاقة.

تولية الحكم بتولي الرشيد الحكم بدأ عصر زاهر كان واسطة العقد في تاريخ الدولة العباسية التي دامت أكثر من خمسة قرون، ارتقت فيه العلوم، وسمت الفنون والآداب، وعمّ الرخاء ربوع الدولة الإسلامية. ولقد أمسك هارون الرشيد بزمام هذه الدولة وهو في نحو الثانية والعشرين من عمره، فأخذ بيدها إلى ما أبهر الناس من مجدها وقوتها وأزدهار حضارتها.

أصدر الرشيد عند توليه الخلافة عفوا عاما أمن كل من كان هارباً أو مستخفياً عدا بعض الزنادقة. كما استعمل الرقة عاصمة له بين عامي ٨٩٩ و ٩١١.

وأنشأ بما يعرف ببيت الحكمة في بغداد وزودها بأعداد كبيرة من الكتب والمؤلفات من مختلف بقاع الأرض. وكانت تضم غرفاً عديدة تمتد بينها أروقة طويلة، وخصصت بعضها للكتب، وبعضها للمحاضرات، وبعضها الآخر للناسخين والمترجمين والمجلدين. كما تمت في عهده أول ترجمة إلى العربية لأشهر كتاب علمي عرف في التاريخ وهو "كتاب الأصول (الأركان) في الهندسة والعدد لإقليدس، وتطورت العلوم خصوصاً الفيزياء الفلكية والتقنية، وابتكرت عدد من الاختراعات كالساعة المائية. كما أنشئ - في عهده أول

مصنع للورق ببغداد سنة ۸۹۶ م وصار سوق الوراقين لاحقا الذي يضم مئات الحوانيت التي تباع السلع الورقية الفاخرة مفخرة عاصمة العباسيين وكان ورق بغداد يقدر تقديرا عاليا في المنطقة حتى ان بعض المصادر البيزنطية تسمي الورق بصحف بغداد (Bagdatixon) في ربط مباشر بينه وبين مدينة بغداد

اهتم هارون الرشيد بالإصلاحات الداخلية فبنى المساجد الكبيرة والقصور الفخمة وفي عهده استعملت القناديل لأول مرة في إضاءة الطرقات والمساجد. اعتنى الرشيد أيضاً بالزراعة ومأسسة نظامها، فبنت حكومته الجسور والقناطر الكبيرة وحفرت الترع والجداول الموصلة بين الأنهار، وأسس ديواناً خاصاً للإشراف على تنفيذ تلك الأعمال الإصلاحية، ومن أعماله أيضاً تشجيع التبادل التجاري بين الولايات وحراسة طرق التجارة بين المدن، وقد شيد مدينة الواقعة قرب مدينة الرقة على ضفاف الفرات لتكون مقراً صيفياً لحكمه.

و غدت بغداد قبلة طلاب العلم من جميع البلاد، يرحلون إليها حيث كبار الفقهاء والمحدثين والقراء واللغويين، وكانت المساجد الجامعة تحتضن دروسهم وحلقاتهم العلمية التي كان كثير منها أشبه بالمدارس العليا، من حيث غزارة العلم، ودقة التخصص، وحرية الرأي والمناقشة، وثناء الجدل والحوار. كما جذبت المدينة الأطباء والمهندسين وسائر الصنائع. وكان الرشيد نفسه يميل إلى أهل الأدب والفقه والعلم، حتى ذاع صيت الرشيد وطبق الآفاق ذكره، وأرسلت بلاد الهند والصين وأوروبا رسلها إلى بلاطه تخطب وده، وتطلب صداقته.

ظهرت طائفة الخوارج أثناء القتال الذي جرى بين علي بن أبي طالب ومعاوية بن أبي سفيان، واستمر خروج هذه الطائفة على خلفاء بني أمية وبني العباس، لكنهم لم يكونوا بالخطورة التي كانوا عليها في العصور السابقة أثناء عصر الرشيد لذلك سهل على

الرشيد القضاء على ثوراتهم.

ظهرت حركات استقلالية في دولة الخلافة ترغب في الاستقلال ونصدي لها الرشيد وقضى عليها.

لما ولي هارون الرشيد الخلافة عرف ليحيى فضله عليه فاستوزره وزارة تفويض وهي الوزارة التي تستغني عن تواقع الخليفة على عكس وزارة التنفيذ التي يباشرها الخليفة بنفسه. قام يحيى البرمكي بإدارة شؤون الدولة خير قيام وكان يساعده في ذلك ولداه الفضل وجعفر. أعطى الرشيد البرامكة سلطات واسعة وافسح لهم المجال في الاشراف على جميع مرافق الحياة العامة: في الإدارة والعلوم والفنون.

يذكر أن الساعة المائية التي أرسلها الرشيد إلى شارلمان مصنوعة من النحاس الأصفر بارتفاع نحو أربعة أمتار وتتحرك بواسطة قوة مائية وعند تمام كل ساعة يسقط منها عدد من الكرات المعدنية يتبع بعضها البعض الآخر بحسب عدد الساعات فوق قاعدة نحاسية فتحدث رنينا جميلا في أنحاء القصر الامبراطوري كانت الساعة مصممة بحيث يفتح باب من الأبواب الاثني عشر- المؤدية إلى داخل الساعة ويخرج منه فارس يدور حول الساعة ثم يعود إلى المكان الذي خرج منه وعندما تحين الساعة الثانية عشر يخرج اثنا عشر فارسا مرة واحدة يدورون دورة كاملة ثم يعودون من حيث أتوا وتغلق الأبواب خلفهم، أثارت الساعة دهشة الملك وحاشيته، واعتقد الرهبان أن في داخل الساعة شيطان يسكنها ويحركها، وجاؤوا إلى الساعة أثناء الليل، واحضروا معهم فؤوسا وحطموها إلا أنهم لم يجدوا بداخلها شيئا سوى آلاتها، وقد حزن الملك شارلمان حزنا بالغا واستدعى حشدا من العلماء والصناع المهرة لمحاولة إصلاح الساعة وإعادة تشغيلها، لكن المحاولة فشلت، فعرض عليه بعض مستشاريه أن يخاطب الخليفة هارون الرشيد ليبعث فريقا عربيا لإصلاحها فقال شارلمان " انني أشعر بخجل شديد أن

يعرف ملك بغداد أننا ارتكبنا عارا باسم فرنسا كلها"

كان الرشيد مثقفا ثقافة عربية واسعة وكان يملك أدبا رفيعا وتذوقا للشعر واللغة لذلك قيل: كان فهم الرشيد فهم العلماء. وكانت مجالسه تملأ الشعراء والعلماء والفقهاء والأطباء والموسيقين، وكان كثيرا ما يناقش العلماء والأدباء، كذلك كان ينقد الشعر والشعراء. قال عنه الذهبي: "وكان يحب العلماء، ويعظم حرمان الدين، ويبغض الجدال والكلام، ويكي على نفسه وهوه وذنبه لاسيما اذا وعظ" ويقول الخطيب البغدادي: "وكان يحب الفقه والفقهاء، ويميل إلى العلماء"، ومن أشهر الأدباء الذين عاصروا الرشيد وحضروا مجالسه الشاعر الكبير أبو العتاهية وأبو سعيد الأصبهاني. ومن علماء الدين الذين عاشوا في عصره الامام الشافعي صاحب المذهب الشافعي والامام مالك بن أنس صاحب المذهب المالكي.

وكان العلماء يبادلونه التقدير، روي عن الفضيل بن عياض أنه قال: (ما من نفس تموت أشد علي موتا من أمير المؤمنين هارون ولوددت أن الله زاد من عمري في عمره)، فقال في ذلك أحد أصحاب الفضيل: (فكبر ذلك علينا فلما مات هارون الرشيد وظهرت الفتن وكان من ذلك في عهد المأمون عندما حمل الناس على القول بخلق القرآن قلنا الشيخ كان أعلم بما تكلم).

كان الرشيد رغم كل هذه الأعمال العظيمة التي قام بها يشعر في قرارة نفسه بقلّة الحيلة أمام المنافسات والتيارات الخفية في داخل مملكته. فهناك ولداه الأمين والمأمون يضمران النعمة لبعضهما البعض، ومن ورائهما حزبا العرب والعجم ينتظران خاتمة الرشيد ليستأنفا نضالهما من جديد، لذلك كان الرشيد في أواخر أيامه وحيدا حزينا يخفي علته عن الناس. و اشتدت العلة بالرشيد وهو في طريقه إلى خراسان للقضاء على ثورة رافع ابن الليث وتوفي بمدينة طوس (مشهد الحالية في شمال شرق إيران) ودفن بها في

جمادی الآخر فی سنة ۲۹۴ هـ (۹۱۹ م)

ترجمه

امام هارون الرشید، پسر خلیفه محمد مهدی، رحمه الله از همسری به نام خیزران دختر عطا است که در دولت نفوذ فراوانی داشت. هارون در شهر «ری» در سال ۷۶۶ هجری به دنیا آمد. پدرش والی شهر بود. وی در نوجوانی، همراه با برادرش موسی الهادی در بغداد نشو و نما کرد و در کاخ خلافت، زیر نظر پدر بزرگش، یک سال، زندگی کرد تا اینکه خانواده اش به قصر جدید خود در نزدیکی «رصافه»، در سمت شرقی شهر بغداد منتقل شدند. خاندان برمکی ایرانی بر تربیت وی نظارت کردند که با خاندان خلافت و خانواده ی مهدی روابط مستحکمی داشتند. او آموزش خود را در محضر علی بن حمزة بن عبدالله اسدی کوفی، عالم نحو معروف به کسائی گرفت که تا زمان مرگ خود با او بود. سپس معلم امین پسر رشید نیز شد. معلم دیگری به نام مفضل الضبی^۱ نیز متولی تعلیم و تربیت او شد که برای مهدی، کتاب «مفضلیات»^۲ را تصنیف کرد.

در سال ۱۵۸ هجری، ابوجعفر منصور درگذشت و مهدی در منصب خلافت قرار گرفت و پسرش هارون را برای تمرین سوارکاری، تیراندازی، و فنون مبارزه فرستاد و زمانی که هارون به جوانی رسیده و رشید شد، پدرش او را به عنوان فرمانده ای در لشکریان منصوب کرد که بسیاری از فرماندهان بزرگ و امرای دولت جزء آن بودند. در آن هنگام عمر هارون از پانزده سال فراتر نمی رفت. این لشکر در سال ۱۶۳ هجری به طرف سرزمین های روم رفت، در آن پیشروی کرد و هارون در زمینه ی فرماندهی

۱. امام مفضل ضبی بن محمد بن یعلی بن عامر بن سالم (ابو العباس) (رحمة الله اجمعین) راوی، ادیب، نحوی و لغوی، از دانشمندان کوفه آگاه به اشعار عرب و نیز ایام العرب بود. او را موثق ترین فرد در روایت شعر از کوفیان دانسته اند.

۲. نام یکی از آثار مفضل ضبی است.

نبوغ و فراست خویش را نشان داد. او یکی از قلعه‌های رومی، به نام «سمالوا» را به مدت سی و سه روز محاصره کرد تا اینکه سرانجام به فتح آن منتهی گشت.

هارون با سلامتی بازگشت و غنایمی را با خود آورد. اهل بغداد از وی استقبال کردند و مهدی نیز برای جبران این موفقیت، ولایت مغرب، آذربایجان و ارمینیه^۱ را به وی داد. اما او پس از حمله‌ی نظامی‌ای که بر ضد امپراتوری بیزانس، به نام ایرین، رهبری کرد و طی آن به دروازه‌های قسطنطنیه رسید، در میان مردم به شهرتی بزرگ دست یافت. هارون در خلال این ایام، با دخترعموی خود، زُبیده دختر جعفر، ازدواج کرد که پسرش محمد امین را برای وی به دنیا آورد. پسر دوم هارون، یعنی مأمون، از کنیزی ایرانی به نام «مراجل»^۲ به دنیا آمد. هارون از آن جنگ به بغداد بازگشت. مهدی نیز از پیروزی پسرش شادمان شد و لقب «رشید» را به وی عطا نمود و به عنوان ولی عهد، بعد از برادر بزرگ‌تر او، موسی الهادی، بیعت گرفت و هارون الرشید، ولی عهد دوم شد.

در ۱۴ ربیع‌الاول سال ۱۷۰ هجری، پس از وفات برادرش موسی، برای خلافت، با هارون بیعت شد. در آن ایام، که خلافت به هارون رسید، دولت عباسی پراکنده و گسترده بود و از وسط آسیا تا اقیانوس اطلس امتداد داشت و در معرض انواع فتنه‌ها و انقلاب‌ها بود و به رهبری حکیمانه و قاطعی نیاز داشت که قدرت وی امنیت و آرامش را حاکم سازد و سیاست او، مملکت را برپا دارد. هارون، شایسته‌ی این کار مهم و دشوار بود. آن هم در زمانی که وسایل ارتباطی، سخت، و پیگیری امور، دشوار بود.

با حاکم شدن رشید، عصر شکوفایی آغاز شد که نقطه‌ی عطفی در تاریخ دولت عباسی بود که بیش از پنج قرن امتداد یافت. در این دوران، ارتقا یافت، صنایع و ادبیات اعتلا گرفت، و رفاه، در سراسر دولت اسلامی عمومیت پیدا کرد. هارون زمام این

۱. ارمینیه نامی است که در کتاب‌های تاریخی مسلمانان برای منطقه‌ای بین کورا و دریای

خزر، در کنار آران و آذربایجان آمده است. کدام درست است ارمینیه یا ارمینیه

۲. کنیز هارون الرشید و مادر مأمون از اهالی بادغیس.

دولت را در حالی در دست گرفت که حدود بیست و دو سال سن داشت و آن را چنان جلو برد که مردم از مجد، قدرت، و شکوفایی تمدن آن خیره و مبهوت شدند. هارون در هنگام به دست گرفتن خلافت، نوعی عفو عمومی را برای همه افراد فراری و مخفی شده صادر کرد؛ جز چند نفر از زنداقه.

«الرقه» را در فاصله‌ی سال‌های ۷۹ - ۸۰ پایتخت قرار داد.

جایی معروف به «بیت الحکمه» را تأسیس کرد و آن را با کتاب‌ها و نوشته‌های فراوانی از نقاط مختلف جهان تجهیز کرد. بیت الحکمه دارای اتاق‌های متعددی بود که در میان آنها رواق‌هایی طولانی قرار داشت. هر یک از این اتاق‌ها به تناسب، به کتاب، سخنرانی، نسخه‌نویسان، مترجمان، و صحاف‌ها اختصاص داده شده بود. در عهد او، نخستین ترجمه، از مهم‌ترین کتاب علمی شناخته‌شده در تاریخ، یعنی کتاب «الأصول فی الهندسة والعدد» اثر اقلیدس ترجمه شد و علوم، به‌ویژه فیزیک کیهان‌شناسی و تکنولوژیکی، توسعه یافت و بسیاری از اختراعات، نظیر «ساعت آبی» ابداع شدند. در دوره‌ی او، اولین کارگاه کاغذسازی در سال ۷۹۵ میلادی تأسیس شد و بازار وراقین (کاغذفروشان) که بعدها صدها مغازه را در خود جا داد و به فروش کالاهای کاغذی فاخر می‌پرداختند، افتخار پایتخت عباسیان بود. ورق (کاغذ) بغداد در منطقه جایگاه والایی پیدا کرد تا جایی که برخی از منابع و مراجع بیزانسی، کاغذ را «برگه‌ی بغدادی» می‌نامند. و به صورت مستقیم در میان آن و شهر بغداد ارتباط برقرار می‌کنند.

هارون الرشید به اصلاحات داخلی اهتمام ورزید و مساجد بزرگ و کاخ‌های عظیم ساخت. در عهد وی برای ولین بار، به منظور روشن کردن راه‌ها و مسیرهای عبور و مساجد، چراغ به کار برده شد. او همچنین به کشاورزی اعتنا کرد و نظامی را برای آن تأسیس کرد. به طوری که حکومت وی پل‌ها، و روگذرهای بزرگی را ساخت، کانال و نهرهای ارتباطی میان رودخانه‌ها را حفاری می‌کرد و دیوان خاصی را برای نظارت بر اجرای آن کارهای اصلاحی تأسیس نمود. یکی دیگر از کارهای او تشویق تبادل تجاری در میان ایالت‌ها، حفظ و حراست راه‌های تجاری بین شهرها بود. او شهر

«واقفه» را در نزدیکی شهر «الرقه» بر کناره‌ی ساحل فرات بنا کرد تا پایگاه تابستانی حکومت وی باشد.

بغداد به صورت میعادگاه طالبان علم، از سراسر مناطق، درآمد و به سوی آن سفر می‌کردند. به طوری که فقها، محدثان، قراء، و لغت‌شناسان بزرگ در آنجا بودند و مساجد جامع درس‌ها و جلسات علمی آنان را در خود جا می‌داد که بسیاری از مساجد از حیث وفور علم، دقت تخصص، آزادی نظر و بحث، و غنای جدل و گفت‌وگو بیشتر شبیه دانشکده‌ها و مدارس تحصیلات عالی بودند.

این شهر، پزشکان، مهندسان، و سایر صنعت‌گران را نیز به خود جذب کرد. خود هارون بیشتر به اهل ادب، فقه، و علم تمایل داشت. تا آنکه نام و آوازه‌ی او فراگیر شد و دیار هند، چین، و اروپا فرستادگان خود را به کاخ وی رهسپار کردند و خواستار دوستی او شدند.

گروه خوارج در خلال جنگ میان حضرت علی بن ابی‌طالب و معاویه بن ابی‌سفیان رضی الله عنه پدید آمدند و شورش این گروه علیه خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس استمرار یافت، با این حال، خطر آنان در عصر رشید، همانند دوره‌های پیش نبود. به همین خاطر، از میان‌بردن انقلاب‌های آنان، برای رشید آسان بود.

حرکات استقلال‌طلبانه‌ای نیز در دولت خلافت سر برآورد که خواستار استقلال بودند. اما هارون در برابر آنها ایستاد و آنها را از میان برد.

زمانی هم که هارون الرشید والی شد، از فضل‌یحیی [برمکی] بر خود قدردانی کرد و او را وزیر تفویض کرد. وزیر وزارت تفویض برای امور خود به امضای خلیفه نیاز نداشت. بر خلاف وزارت تنفیذ که خود خلیفه متولی آن بود. یحیی برمکی نیز به بهترین وجه به امور می‌پرداخت و در آن ایام دو پسر وی به نام‌های فضل و جعفر دستیار وی بودند.

رشید به برمکی‌ها قدرت وسیع داده بود و زمینه را برای نظارت بر همه‌ی جوانب زندگی عمومی در زمینه‌ی اداره، علوم، و فنون، باز کرده بود.

نقل است که ساعت آبی ای که رشید برای شارلمان فرستاد، از مس زرد، با ارتفاع حدود چهار متر ساخته شده بود و با نیروی آب کار می کرد و در هنگام پیام یافتن هر ساعت، تعدادی گوی فلزی، به دنبال هم بر حسب عددِ ساعت، بر روی یک پایه‌ی مسی می افتاد و صدایی زیبا را در نقاط مختلف کاخ پدید می آورد. ساعت به گونه‌ای طراحی شده بود که از یکی از دوازده دریچه‌ی آن سوارکاری بیرون می آمد، بر گرد ساعت می چرخید و به جایی که از آن بیرون آمده بود، باز می گشت. زمانی که ساعت ۱۲ فرا می رسید دوازده سوارکار خارج می شدند و یک بار به طور کامل به دور ساعت می چرخیدند و به جای خود باز می گشتند و در، بسته می شد. این ساعت، مایه‌ی تعجب پادشاه و افراد پیرامون وی شد. کشیش‌ها بر این باور بودند که در درون ساعت شیطانی وجود دارد که آن را به حرکت درمی آورد. لذا شبانه با تبهایی نزد ساعت آمدند و آن را در هم شکستند. با این حال در داخل آن، چیزی غیر از لوازم ساعت را مشاهده نکردند. پادشاه نیز از این کار به شدت اندوهگین شد و گروه عظیمی از دانشمندان و صنعتگران ماهر را گرد آورد تا برای تعمیر و راه اندازی مجدد ساعت تلاش کنند. اما این کار شکست خورد. دسته‌ای از مشاوران پادشاه گفتند که از خلیفه هارون الرشید دعوت کند که گروهی مسلمان را برای تعمیر ساعت اعزام کند. اما شارلمان گفت: من احساس شرمندگی فراوانی می کنم که پادشاه بغداد مطلع شود که ما به نام همه‌ی فرانسه مرتکب کار شرم‌آوری شده ایم.

هارون الرشید دانش و معلومات فراوانی داشت و از ادبیات و فرهنگی بزرگ برخوردار بود و از ذوق شعر و لغت بهره داشت. به همین خاطر، برخی گفته‌اند که فهم رشید فهم علما بود. مجالس وی مالا مال از شعرا، علما، فقها، اطبا، و موسیقی دانان بود. بارها با علما و ادبا وارد بحث می شد و به نقد و بررسی شعر و شعرا می پرداخت. ذہبی در باره‌ی وی گفته است: هارون علما را دوست می داشت، حُرّمات دین را عظیم می داشت. از جدال و کلام ناخشنود بود و به صورت خاص زمانی که به وعظ می پرداخت، بر خود، لهو و لعب، و گناهان خویش می گریست. «خطیب بغدادی در باره‌ی او گفته است: او فقه و فقها را دوست می داشت و به جانب علما تمایل داشت.

از مهم‌ترین شعرای هم‌روزگار و هم‌مجلس وی، ابوالعتاهیه و ابوسعید اصبعی است. از مهم‌ترین علمای دین نیز که در روزگار زیسته‌اند، امام محمد شافعی و امام مالک بن انس است.

علما نیز از وی تقریر می‌کردند. نقل است که فضیل عیاض گفته است: «مرگ کسی به اندازه‌ی مرگ هارون بر من گران نیامد و دوست داشتم که خداوند از عمر من بگیرد و بر عمر وی بیفزاید.» یکی از شاگردان شیخ فضیل رحمته‌الله گفته است: این سخن بر ما گران آمد. اما زمانی که هارون درگذشت و فتنه‌های متعدد به ظهور رسید، از جمله آنچه که در زمان مأمون پدید آمد و مردم را به عقیده‌ی «خلق قرآن» واداشت، گفتیم که شیخ فضیل رحمته‌الله نسبت به آنچه که گفته بود، داناتر بود.

هارون می‌دانست که با وجود همه‌ی این کارهای عظیمی که انجام داده بود، در اندرون خویشان احساس می‌کرد که در برابر رقابت‌ها و جریان‌های پنهانی موجود در مملکت خویش چاره‌ای ندارد. به طوری که دو پسر وی، امین و مأمون، نسبت به یکدیگر خشمی نهانی داشتند. غیر از آنان نیز دو گروه عرب و عجم منتظر پایان عمر هارون بودند تا بار دیگر جنگ و جدال خوش را از سر بگیرند. به همین خاطر، رشید در اواخر روزگار خود، تنها و اندوهگین بود و درد خویش را از مردم نهان می‌ساخت، اما درد و بیماری او شدت یافت و درحالی که در مسیر خراسان برای پایان‌دادن به شورش رافع بن لیث بود، در شهر طوس، در ایران درگذشت و در جمادی الآخر سال ۱۹۳ هجری، در آنجا دفن شد.

۲. زندگینامه‌ی مأمون عباسی

ابوالعباس عبدالله مأمون (۱۹۸-۲۱۸ ه‍.ق) پسر هارون الرشید خلیفه عباسی، در ۷۸۶ میلادی (۱۷۰ قمری) در بغداد زاده شد، در ۸۳۳ میلادی (۲۱۸ قمری) در نزدیکی طرسوس درگذشت. هفتمین و بزرگ‌ترین خلیفه عباسی (۸۱۳-۸۳۳) بود که پس از ابو عبدالله محمد امین به خلافت رسید. مادر و همسرش ایرانی بودند. او معتزلی پرشوری بود، و کوشید تا با اعمال زور عقاید خود را به کرسی بنشاند و آغازگر محنت خلق قرآن بود. او پس از برادرش ابو عبدالله محمد امین به خلافت رسید.

هارون الرشید در دوران حکومت خویش و به منظور تحکیم قدرت خلافت و پیشگیری از هرگونه مشکلات احتمالی در روند انتقال قدرت، سلسله تمهیداتی را در نظر گرفته و بر اساس آن سیستم جانشینی پیچیده‌ای طراحی کرد. بدین ترتیب، امین به عنوان جانشین هارون، پس از وی به خلافت می‌رسید و مأمون نیز به عنوان جانشین امین منصوب گشت و قاسم، فرزند دیگر هارون، جانشین مأمون شد. تمام این تصمیمات تبدیل به عهدنامه‌ای گشت که بر کعبه آویخته شد و به ایالات فرستاده شد. اما پس از مرگ هارون، امین با سلسله اقداماتی مأمون را تحت فشار قرار داد و مدتی پس از عزل قاسم، مأمون را از جانشینی عزل کرد و فرزند خود موسی را با لقب الناطق بالحق به عنوان جانشین خویش اعلام کرد که نامش را در خطبه، جایگزین نام مأمون ساختند. مأمون نیز در اقدامی متقابل هرگونه ارتباط با بغداد را قطع کرد و از فرامین امین سرپیچی کرد و به ستیزی آشکار با وی پرداخت که نتیجه آن، درگیری نظامی میان دو برادر بود.

طاهر و هرثمه به وسیله لشکریانی که در اختیار داشتند، در سال ۱۹۷ هجری/ ۸۱۲ میلادی، به محاصره اطراف بغداد مشغول گشتند و با شدت بخشیدن به این محاصره، فشار را بر لشکریان امین افزون کردند. محاصره بغداد تا سال ۱۹۸ هجری/ ۸۱۳ میلادی، به صورت فرسایشی به درازا کشید تا در محرم همین سال، طاهر بر شدت حملات خود افزود و محلات را یکی پس از دیگری فتح کرد و به لشکر دستور داد که برای فتح نهایی بغداد، حمله را آغاز نمایند و سرانجام بغداد، در همین زمان فتح گردید. روایت است که پیش از اسارت امین، یکی از یارانش که احمد بن سلام نام داشت را اسیر کردند که پس از پرسش از او درباره امین، وی اظهار بی اطلاعی کرد. سرانجام امین اسیر گشت و توسط محمد بن حمید طاهری شناسایی گشته و این خبر به اطلاع طاهر رسید، که او نیز بلافاصله دستور قتل امین را به قریش دندانی، حاجب خویش، ابلاغ کرد. بدین ترتیب امین در اسارت کشته شد. بدن امین در باغ مونسه دفن گردیده و سرش به همراه فتحنامه‌ای توسط قاصدی به نزد مأمون در مرو، فرستاده شد.

روایت است که طاهر، سر امین را برای تسلیم گشتن مردم، در معرض دید عموم قرار داد و همه را امان داد. او در جمعه وارد بغداد گشت و در طی خطبه‌ای بلیغ به همراه استناد فراوان به آیات قرآن، پیروزی خود را از جانب خداوند دانست که خلافت را بر عهده مأمون گذاشته و بار آن را بر دوش او قرار داده و سپس مردم را به اطاعت و اتحاد فراخواند. در دوران اقامت طاهر در رقه، بغداد و سرزمین‌های مجاور در نابسامانی و آشوب ناشی از نارضایتی خاندان بنی عباس و اعراب از سلطه فضل بن سهل ایرانی بر امور حکومت به سر می‌برد. همچنین

مسئله ولايتعهدی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام بر دامنه نارضایتی خاندان بنی عباس از مأمون افزوده بود. آنان در واکنش به این اقدام مأمون، ابراهیم بن مهدی را به خلافت انتخاب کردند و با او بیعت کردند. به علت وخامت اوضاع، مأمون به سوی بغداد حرکت کرد و بنابر برخی روایات نقشه قتل فضل بن سهل (۲۰۲ هجری / ۸۱۸ میلادی) و حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام را طراحی و عملی کرد تا به مخالفت‌ها علیه خود پایان دهد.

برخی از سخنان او:

«سخت‌سرشت‌ترین مردم اوست که خوی کودکانه نداشته باشد.»

[درشت‌خوترین مردم اوست که رویه جوانانه نداشته باشد]

«تا آنکه خدا کار را به دست ما سپرد، و ما آن را خوار کردیم، و در مضیقه قرارشان دادیم و بیش از بنی امیه به قتلشان رسانیدیم. امویان فقط کسانی را می‌کشتند که شمشیر به رویشان می‌کشیدند، از شما سؤال می‌شود به چه گناهی آنان کشته شدند؟ تقصیر افرادی که در دجله و فرات افکنده شدند یا در بغداد و کوفه مدفون گشتند، چه بود؟»

« بنیان دولت و نعمت خود را به مصالح عدل بنیاد داد آباد بدار چه کلنگ جور و نوازل ستم ویرانش می‌سازد.»^۱

«از مروت بعید است که اوانی و ظروف تو از کثرت مال و بضاعت تو نقره و طلا باشند اما غریم و طلب کار تو با کیسه تهی و شکم گرسنه و روز سیاه بگذرانند.»^۲

۱. ناسخ التواریخ (جلد سیزدهم)

۲. ناسخ التواریخ (جلد سیزدهم)

«در میان حق و باطل قرابت و خویشاوندی و نزدیکی نیست.»^۱

«چون آفریدگان در روز محشر محشور شوند از نسب کسی پرسیده نشود و سخن از نسب نرود و هر کس به سزای خود نیک یا بد می‌رسد.»^۲

«در تمام اراضی و نواحی که در تحت حکومت داری به آنچه صلاح آن در آن است نگران و مطلع باشی.»^۳

«حرص و آز اسباب تباهی دین و فساد آئین است.»^۴

نظر برخی از افراد در باره‌ی او:

«در میان عباسیان کسی دانشمندتر از مأمون نبود.»^۵

«آگاهتر از همه خلفا نسبت به فقه و کلام بود.»^۶

«بعد از خلفای راشدین کسی با کفایت تر از مأمون نیامد.»^۷

«بهترین مرد بنی عباس بود به لحاظ دوراندیشی، اراده، بردباری، دانش، زیرکی، هیبت، شجاعت، سیادت، فتوت، هر چند همه این صفات را اعتقادش به خلق قرآن لکه دار نموده بود. در میان عباسیان کسی دانشمندتر از او به مقام خلافت نرسید...»^۸

«مأمون عالم‌ترین خلیفه و بلکه شاید عالمترین سلاطین جهان باشد. در میان

۱. ناسخ التواریخ (جلد سیزدهم)

۲. ناسخ التواریخ (جلد سیزدهم)

۳. ناسخ التواریخ (جلد سیزدهم)

۴. ناسخ التواریخ (جلد سیزدهم)

۵. حیاة الحیوان، دمیری / ۱ / ص ۷۲.

۶. فهرست ابن الندیم / ص ۱۷۴ (چاپ مطبعة الاستقامة، قاهره).

۷. دائرة المعارف الاسلامیة / ۱ / ص ۶۲۰.

۸. جلال الدین سیوطی، تاریخ الخلفا / ص ۳۰۶ — فوات الوفيات / ۱ / ص ۲۳۹ — النجوم

الزاهرة، تاریخ الخمیس / ۲ / ص ۳۳۴.

سلاطین جهان شاید عالم‌تر، دانشمندتر و دانش دوست‌تر از مأمون نتوان پیدا کرد. قطعاً کمتر عالمی از علمای دین را من دیده‌ام که به خوبی مأمون در مسئله خلافت [استدلال کرده باشد].^۱

«مأمون در طبقه خودش یعنی در طبقه خلفا و سلاطین هم از جنبه علمی و هم از جنبه‌های دیگر یعنی حسن سیاست، عدالت نسبی و ظلم نسبی و از نظر حسن اراده و مفید بودن به حال مردم، از بهترین خلفا و سلاطین است. مردی بود بسیار روشن فکر. این تمدن عظیم اسلامی که امروز مورد افتخار ماست به دست همین هارون و مأمون به وجود آمد...»^۲

مأمون پوشش کعبه را عوض کرد. در سال ۲۰۶ ق. مأمون با دریافت گزارش‌هایی از فرسودگی جامه کعبه دستور داد جامه‌ای دیگر از ابریشم سفید بر جامه‌های دوگانه پیشین افزوده شود. برنامه پوشش سالانه کعبه از این سال، چنین تنظیم شد: اول جامه‌ای از دیبای قرمز در روز ترویه (۹ ذی حجه) و عاشورا؛ دوم جامه‌ای از قُباطی در اول رجب؛ و سوم جامه ابریشم سفید ابداعی مأمون در روز ۲۷ رمضان. پس از وی، این رسم ادامه یافت. در این دوره، «آزار» یا جامه «پایین‌تنه» کعبه که زائران آن را لمس می‌نمودند، پس از دو یا سه ماه تجدید می‌شد.

در سال ۲۰۸ ق. مأمون برای ترمیم خرابی‌های مسجدالحرام که بر اثر سیل آن سال ایجاد شده بود، اموالی فراوان به مکه فرستاد و با ارسال نامه‌ای مردم مکه را خوشحال کرد.

۱. مرتضی مطهری، سیری در سیره ائمه اطهار، تهران، صدرا، ۱۳۷۸، چاپ بیست و هفتم، ص ۱۷۶-۱۷۵.

۲. مرتضی مطهری، سیری در سیره ائمه اطهار، تهران، صدرا، ۱۳۷۸، چاپ بیست و هفتم، ص ۱۹۷.

مأمون در حالی که مشغول حمله به روم بود در ۱۸ رجب ۲۱۸ ق به علت بیماری در بدندون از دنیا رفت و در طرسوس دفن شد. قبر وی در دوره کنونی در مسجد جامع شهر طرسوس در استان مرسین جنوب ترکیه و در مرز سوریه واقع شده است.

۳. زندگینامه‌ی سلطان محمود غزنوی رحمۃ اللہ علیہ^۱

ابوالقاسم محمود بن سبکتکین (۳۶۱-۴۲۱ هـ ق)، ملقب به سیف‌الدوله، یمین‌الدوله، امین‌المله، غازی و مشهور به سلطان محمود غزنوی پادشاه سلسله غزنویان بود. سلطان محمود که اولین فرمانروای مستقل و بزرگ‌ترین فرد خاندان غزنوی است. به جنگاوری و بی‌باکی و کثرت فتوحات و شکوه دربار در تاریخ اسلام، مخصوصاً غزوات او در هند و غنایمی که از آنجا آورده مشهور است. وی اولین فرمانروا در قلمرو خلافت اسلامی است که به خود عنوان «سلطان» داد تا استقلال خود را از دستگاه خلافت نشان دهد هر چند خلیفه فقط لقب امیر را برای او پذیرفته بود. وی شهر غزنه را به مرکز امپراتوری خود که شامل افغانستان امروزی، شمال غرب هند، قسمتی از پاکستان امروزی می‌شد تبدیل نمود.

او در سال ۳۶۱ هـ ق. در شب دهم محرم (۲ نوامبر ۹۷۱ میلادی) متولد شد و در روز جمعه ۱۷ ربیع‌الثانی سال ۴۲۱ هـ ق. در شهر غزنین به مرض سل (دق) درگذشت. پس از مرگ او را امیر ماضی خواندند. محمود بعد از مرگ سبکتکین به سال ۳۸۷ هـ ق. پس از غلبه بر برادرش اسماعیل به امارت رسید.

سلطان محمود بن ابوالبراهیم اسماعیل بن نوح ملقب به منتصر سامانی چیره گشت. بعد از آن خلف بن احمد باقی‌مانده‌ی صفاریان را از میان برداشت. سپس با خانیان ترکستان به جنگ پرداخت و بعد از آرام کردن آن نواحی عزم فتح خوارزم و گرگانج را نمود و در سال ۳۹۲ هـ ق. به‌عنوان جهاد به هندوستان حمله برد و تا سال

۱. منبع:

- خلیلی، خلیل‌الله. سلطنت غزنویان. انتشارات امیری، ۱۳۸۷. ۱۷.

- تاریخ عمومی ایران، عباس اقبال آشتیانی

۴۱۶ ه. ق. در ظرف ۲۴ سال چندین جنگ کرد که ۱۲ غزوه‌ی او مهم‌تر است. از فتوحات دیگر محمود می‌توان فتح ری و اصفهان و غلبه بر مجدالدوله‌ی دیلمی اشاره کرد که به سال ۴۲۰ ه. ق. اتفاق افتاد.

بزرگترین جنگ سلطان محمود جنگ سومنات^۱ است که در (۴۱۶ هجری) این جنگ بوقوع پیوست، زیرا سلطان محمود شنیده بود که کلان‌ترین بت‌خانه‌ها در شهر سومنات است لذا سلطان محمود و سیصد هزار مرد جنگی از راه مولتان^۲ و اجمیر^۳ بعد از طی ریگستان‌های بی‌آب رجپوتانه بر سومنات حمله نمودند. با این که راجه‌های هند جهت حفاظت این معبد جمع شده بودند ولی در نتیجه جنگ خونین تعداد زیادی از ایشان مقتول شدند و بدون تسلیم چاره ندیدند. سلطان محمود بتخانه را ویران کرد. در این بتخانه جواهر گرانبها وجود داشت سلطان محمود همه را به غنیمت گرفته به غزنی آورد.

اجتماع علما و شعرا در دستگاه محمود غزنوی و اشعار و کتبی که به نام او ترتیب یافته نام او را در اطراف عالم معروف کرده‌است. معروفترین شاعران دربار او عبارت

۱. پرستشگاه سومنات بزرگترین بتخانه هندوستان در شهر سومنات بود. محمود غزنوی از آنجاکه می‌دانست بتخانه سومنات گنجینه زر و سیم و جواهرات است برای تملک آن به بهانه رواج اسلام لشگرکشی عظیمی به سومنات کرد و پس از سه روز نبرد، بتخانه را گشود و خود با گریزی که در دست داشت بت اعظم را که از سنگ بود و در حدود ۵ متر طول داشت درهم شکست. و برای اعلام این پیروزی به همگان پاره‌هایی از آن را به غزنه، بغداد و مکه فرستاد و خود در ۱۰ صفر ۴۱۷ ه. ق به پایتخت بازگشت. قیمت این اشیا را که بدست محمود غزنوی غارت شد در آن روزگار ۲۰ میلیون دینار نوشته‌اند. در جنگ سومنات بیش از ۹۰ هزار نفر از هندیان به قتل رسیدند.

۲. یکی از شهرهای استان پنجاب در کشور پاکستان و مرکز ناحیه مولتان است. این شهر در بخش جنوبی استان جای دارد.

۳. شهر اجمیر در ایالت راجستان در کشور هند واقع شده‌است.

بودند از: عنصری بلخی،^۱

- فرخی سیستانی،^۲

- عسجدی مروزی،^۳

- زینتی،^۴

- منشوری سمرقندی،^۵

۱. ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری بلخی شاعر پارسی‌گوی بلخ، نام‌آور به عنصری بلخی در سال ۳۵۰ هجری قمری زاده شد. امیر نصر برادر سلطان محمود غزنوی، وی را به غزنه فراخواند. سلطان محمود غزنوی به او توجه نشان داد و به او عنوان ملک الشعراپی داد. عنصری در سال ۴۳۱ هجری قمری درگذشت.

۲. ابوالحسن علی بن جلولغ سیستانی معروف به فرخی سیستانی از شاعران نامدار پارسی‌گوی سده پنجم قمری است که در سبک خراسانی می‌سرود. سروده‌های او به ستایش شاهان و برانگیختن سلطان به عدل و بخشش اختصاص دارد. وی علاوه بر تسلط بر شعر و ادب در موسیقی نیز مهارت داشت و بدین وسیله توانست به دربار ابوالمظفر شاه چغانیان و سپس به دربار سلطان محمود غزنوی راه یابد و منزلتی والا بدست آورد.

۳. عبدالعزیز پسر منصور مشهور به عسجدی مروزی شاعر ایرانی است که در اواخر سده چهارم و اوایل سده پنجم هجری می‌زیست. وی از شاعران دربار سلطان محمود غزنوی بود. گمان برده می‌شود که وی پس از مرگ سلطان محمود در دربار پسر وی سلطان مسعود غزنوی و همچنین پس از وی در دربار سلطان مودود غزنوی پسر سلطان مسعود نیز شاعری می‌کرد. وی در اشعار خود آنان را مدح نموده است. عسجدی از شاعرانی است که در فتح "سومنات" به دست سلطان محمود، قصیده‌ای در تهنیت ساخته که آن قصیده در کتاب‌های تراجم ضبط شده و مشهور است. وفات او در سال ۴۳۲ ه. ق ذکر نموده‌اند.

۴. عبدالجبار زینبی علوی محمودی از شاعران استاد عهد سلطان محمود و سلطان مسعود است. نام او را عوفی زینتی علوی محمودی ضبط کرده است و از اینجهت بعضی نام او را بجای زینبی «زینتی» می‌خوانند. ابوالفضل بیهقی نام او را در شمار شاعران بزرگ عهد آورده است که مورد لطف و عنایت مسعود بود.

۵. احمدبن محمد سمرقندی. شاعر. متخلص به منشوری. او مداح آل ناصر و خاصه مادح

- کسائی مروزی^۱

- غضائری رازی^۲.

اگر چه فردوسی طوسی در زمان او می زیست و شاهنامه را به او تقدیم کرد ولی وابستگی به دربار محمود نداشت. از میان دانشمندان دستگاه محمودی نام آورتر از ابوریحان بیرونی نیست. از وزیران نامی دستگاه سلطان محمود این اشخاص بوده اند: فضل بن احمد اسفراینی، ابوالقاسم احمد بن حسن میمندی و ابوعلی حسن بن محمد بن میکال معروف به حسنک وزیر. دبیر مخصوص دربار سلطان محمود ابونصر مشکان بوده است.

سلطان محمود در مذهب حنفی تعصب داشت. محمد بن عبدالکریم شهرستانی در ملل و نحل می نویسد گویا کرامی بوده است و یکی از مردم خراسان موسوم به عبدالله بن کرام جمعی کثیر را تابع مذهب خود گردانید و از جمله ی اتباع او یکی سلطان محمود بود. به علت تعصب شدید محمود، گروه کثیری از اسماعیلیان در

سلطان محمود غزنوی است. و نظامی عروضی سمرقندی نام او را در چهارمقاله آورده است و در تذکره ها قصیده ای و چند قطعه از قصائد وی مضبوط است.

۱. مجدالدین ابوالحسن کسائی مروزی (۳۴۱ هـ ق در مرو)، شاعر ایرانی در نیمه دوم سده چهارم هجری و (شاید) آغاز سده پنجم هجری است. چنان که از نامش برمی آید و خود وی نیز به این امر اشاره دارد اهل مرو بود. کسائی در اواخر دوره سامانیان و اوایل دوره غزنویان می زیسته است. وی مقیم نخشب (نسف، نزدیک به بخارا) بوده و ذکرش در میان شاعران نسف آمده است.

۲. ابوزید محمد غضائری رازی (درگذشته ۴۲۶ قمری) شاعر ایرانی، از شاعران بزرگ عراق و از مداحان امرای آخر دیلمی در ری و نیز سلطان محمود غزنوی بوده است. لقب شعری او غضائری است؛ غضاری هم نوشته اند. غضائری یعنی کسی که منسوب است به گلی که به آن گل سفال سازند. تذکره نویسان متاخر همچون دولتشاه سمرقندی در شرح احوال غضائری نوشته اند که او از ولایت ری به عزم خدمت سلطان محمود به غزنین رفت و در خدمت او تقرب بسیار یافت، و محسود شاعران دربار شد.

فرارود (ماوراءالنهر) و خراسان و ری کشته شدند و یاران مجدالدوله به جرم معتزلی بودن از دم شمشیر گذشتند و قسمت اعظم کتابخانه‌ی نفیس مجدالدوله طعمه‌ی آتش سلطان محمود شد. همچنین گفته می‌شود ابن فورک به دستور پس از اینکه مدتی در غزنه بود و می‌خواست به نیشابور بازگردد، در راه کشته یا سم خورانده شد.

رساله‌ی امام مالک رحمته الله

به نام خداوند پررحمتِ مهرورز

هر سپاس و ستایش شایان خداوند است: پروردگار جهان‌ها و جهانیان و درود و سلام بر ارجمندترین فرستادگان، سرور ما محمد، و بر همه‌ی خاندان و یاران او. من برای تو نامه‌ای می‌نویسم که در آن از هیچ رهنمونی دریغ نمی‌ورزم، و هیچ خیرخواهی‌ای را پس انداز نمی‌کنم؛ به نشانه‌ی سپاس و ستایش خداوند و ادبی از رسول خدا صلی الله علیه و آله. پس، با عقل خویش در آن تدبر کن، چشم خود را بر آن بینداز، و به نیکی به آن گوش بده. سپس با قلب خویش آن را دریاب، و آن را در فهم خویش استحضر کن، ذهن خود را نیز حتماً از آن غایب نساز. چون در آن، فضل دنیا، و پاداش نیکوی آخرت وجود دارد. از خداوند نیز برای خویش و تو درخواست توفیق می‌کنم.

... هر چیزی که از این دنیا بزرگ می‌دانی، با آن نجات خود را از آن می‌طلبی و امان خود را از احوال آن می‌خواهی؛ و اگر در طلب نجات از آن سختی‌ها، همه‌ی دارایی اهل جهان را بردازی، مطمئناً کوچک و ناچیز است. ... برای خداوند در شب و روز، از وجود خود سهمی قرار ده. در روز دوازده رکعت نماز (سنت) بخوان: در هر رکعت سوره‌ی حمد و هر قدر از قرآن که دوست داشتی بخوان. اگر بخواهی همه‌ی آنها را باهم بخوان و اگر بخواهی آنها را به صورت پراکنده بخوان.

چون از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله به من خبر رسیده است که فرمود:

مَنْ صَلَّى مِنَ النَّهَارِ ثِنْتَيْ عَشْرَةَ رَكْعَةً بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ^۱.

۱. یادداشت مترجم: با لفظی مشابه به روایت نسائی، در: الکبری ۴۶۲/۱، ح ش ۱۴۷۹؛

هر کس در روز دوازده رکعت (نماز مستحبی بخواند)، خداوند برای او خانه‌ای را در بهشت بنا می‌کند

در شب نیز هشت رکعت را با یک جزء قرآن بخوان. حق هر رکعت را نیز بده همراه با رکوع و سجود شایسته و کامل آنها.
آنها را دو رکعت دو رکعت بخوان.
چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که: او در شب هشت رکعت نماز می‌خواند. سه رکعت وتر نیز غیر از آن هشت رکعت.
در هر دو رکعت هم سلام می‌داد.^۱
سه روز از هر ماه روزه باش، یعنی سیزدهم، چهاردهم، و پانزدهم. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

ذَلِكَ صِيَامُ الدَّهْرِ^۲

این کار، [معادل] روزه‌ی همه‌ی عمر است.^۳

طبرانی ۲۳/۲۳، ح ش ۴۳۲؛ ابن حبان ۲۰۵/۶، ح ش ۲۴۵۲؛ حاکم ۴۵۶/۱، ح ش ۱۱۷۳؛ بیهقی ۴۷۳/۲، ح ش ۴۲۶۶؛ ابن عساکر ۱۸۱/۴۳؛ ابن خزیمه ۲۰۴/۲، ح ش ۱۱۸۸.

۱. المسند المستخرج علی صحیح الإمام مسلم ۳۳۴/۲؛ ابن حبان، صحیح ۳۶۷/۶- بخاری، صحیح ۳۸۸/۱- مسلم، صحیح ۵۰۹/۱
۲. به روایت مسلم، صحیح ۱۲/۲، ۸۱۸/۲- به روایت بخاری، صحیح ۶۹۷/۲؛ ترمذی ۱۳۵/۳

یادداشت مترجم: با لفظی مشابه به روایت احمد ۱۹۸/۲، ح ش ۶۸۶۷؛ بخاری ۳۸۷/۱، ح ش ۱۱۰۲؛ مسلم ۸۱۳/۲، ح ش ۱۱۵۹؛ نسائی، در: الکبری ۱۷۶/۲، ح ش ۲۹۲۳.
۳. توضیح اینکه تعداد این سه روز در ماه‌های سال، معادل سی و شش روز است. پاداش هر حسنه نیز ده برابر است. پس سی و شش ضرب در ده، مساوی است با سیصد و شصت؛ که به اعتبار سال قمری، جمع روزهای سال است. از این رو، کسی که در این روزها روزه باشد، چنان است که گویی همه‌ی سال روزه بوده است. م

هنگامی که یک سال بر دارایی تو می‌گذرد زکات آن را بپرداز و جان خود را با این کار پاکیزه ساز. پس از کامل شدن سال، پرداخت زکات را به تأخیر نینداز و آن را به کسانی بده که خداوند تعالی امر کرده است.^۱ آن را به کسانی غیر از اهل دین تو، یعنی مسلمانان نده. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:^۲

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَرْضَ فِي الصَّدَقَةِ بِحُكْمِ نَبِيِّ وَلَا غَيْرِهِ حَتَّى جَزَّأَهَا هُوَ عَزَّ وَجَلَّ ثَمَانِيَةَ أَجْزَاءٍ فَقَالَ: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ»^۳.

خداوند متعال درباره‌ی زکات به هیچ وجه به حکم حضرت پیامبر ﷺ و افراد دیگر رضایت نداده است؛ مگر آنکه خود وی آن را به هشت بخش تقسیم کرده و فرموده است: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي

۱. اشاره به آیه‌ی ۶۰، سوره‌ی توبه. {إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَرَمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ} صدقات تنها برای تهیدستان و بینوایان و کارگزاران آن، و کسانی که از آنان دلجویی می‌شود، و در بردگان، و وامداران، و در راه خدا، و بازماندگان در راه است.

فریضه‌ای است از جانب خدا؛ و خدا دانای حکیم است. {

۲. به روایت بیهقی، سنن الکبریٰ ۱۷۳/۴؛ دارقطنی، سنن ۲۳۷/۲؛ ابوداود، سنن ۱۱۷/۲ - شرح معانی الآثار ۱۷/۲.

یادداشت مترجم: به روایت ابو داود (۱۱۷/۲، ح ش ۱۶۳۰)، والبغوی فی معجم الصحابة (۴۹۹/۲، رقم ۸۸۸؛ طبرانی ۲۶۲/۵، ح ش ۵۲۸۵)، والدارقطنی (۱۳۷/۲)، والبيهقي (۱۷۳/۴، رقم ۷۵۲۲). قال المناوی (۲۵۳/۲): فيه كما قال الذهبي في المذهب: عبد الرحمن بن زياد وهو الإفريقي ضعيف، وقال المناوی عقب هذا الكلام: ثم هذا الحديث لم أَرَهُ فِي نَسْخَةِ الْمُصَنَّفِ الَّتِي بَخَطَهُ.

۳. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۶۰

الرَّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ^۱

حج اسلام را نیز با پاکیزه‌ترین و پاک‌شده‌ترین دارایی خود، از نظر خود، به جا بیاور. چون خداوند تنها پاکیزه را می‌پذیرد^۲ و به من خبر رسیده است که این کلام خداوند تعالی که:

«وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ فَمَن تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَن تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى»^۳

چراکه همه‌ی افراد اعم از پیش‌تاخته و به تأخیر افتاده مورد آمرزش قرار می‌گیرند. (خود و دیگران را) به طاعت خداوند امر کن و آن را محبوب ساز. از انواع نافرمانی‌های خداوند نیز نهی کن و آنها را ناخوشایند گردان. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

مُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ، فَإِنَّهُ مَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ إِلَّا بِتَرْكِهِمُ النَّهْيَ عَنِ الْمَعَاصِي وَلَمْ يَنْهَهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ، فَمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ قَبْلَ أَنْ يَنْزِلَ بِكُمْ الَّذِي نَزَلَ بِهِمْ، فَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يُقَدِّمُ أَجْلاً وَلَا يَقْطَعُ رِزْقاً.^۴

به نیکی امر کنید و از بدی باز دارید. چون پیشینیان شما از بین نرفتند؛ مگر با وانهادن نهی از معصیت‌ها و اینکه افراد ربانی و احبار، آنان را باز نداشتند. پس شما پیش از آنکه آنچه بر سر آنان آمد بر سر شما بیاید، به نیکی امر کنید و از بدی باز دارید. چون امر به نیکی و نهی از بدی نه اجلی را پیش می‌اندازد و نه روزی‌ای را به تأخیر می‌افکند.^۵

۱. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۶۰

۲. به روایت مسلم ۷۰۳/۲

۳. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۰۳

۴. یادداشت مترجم: با لفظی مشابه به روایت أبو نعیم، در: الحلیة (۲۸۷/۸).

۵. ممکن است برخی این گونه تصور کنند که اگر به نیکی امر کنند و از بدی نهی نمایند،

به کسانی که خداوند تعالی به تو سپرده است، نیکویی کن و شکر اینکه خداوند تو را بر آنها برتری داده است، بگزار. نسبت به کسانی که خداوند به تو سپرده است، نیکو باش و از خداوند سپاس‌گزار باش که تو را بر آنان [در آن جنبه] برتری داده است. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که: حضرت پیامبر ﷺ داشت نماز می‌خواند. از نماز که فارغ شده، فرمود:

أُطِيتَ السَّمَاءُ وَحُقَّ لَهَا أَنْ تَنْطَطَّ، مَا فِيهَا مَوْضِعُ أَرْبَعِ أَصَابِعٍ إِلَّا عَلَيْهِ
مَلَكٌ سَاجِدٌ، فَمَنْ كَانَ لَهُ حَوْلٌ فَلْيُحْسِنْ إِلَيْهِمْ، وَمَنْ كَرِهَ فَلْيَسْتَبْدِلْ،
وَلَا تَعَذِّبُوا خَلْقَ اللَّهِ.^۱

آسمان پر از سر و صدا است و حق دارد که سنگین و پر ناله باشد، (چون) در آن هیچ جایی به اندازه‌ی جای چهار انگشت نیز وجود ندارد، مگر اینکه بر آن يك فرشته در حال سجده است. اگر کسی مواظب سرپرستی افرادی است، به آنان نیکي کند. کسی هم که از این کار ناخشنود است، آنان را تغییر دهد. بندگان خداوند را عذاب ندهید.

در باره‌ی کسانی که کار ادب آنها به تو سپرده شده است، و کسانی که پرداختن به کار آنها به تو واگذار شده است، با ادب باش. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که: به حضرت فَضْلُ بْنُ عَبَّاسٍ ﷺ فرمود:

لَا تَرْفَعْ عَصَاكَ عَنْ أَهْلِكَ، وَأَخْفَهُمْ فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.^۲

برای ادب (و تربیت) آنها عصا (چوب دستی) را از سر آنها دور مکن. آنها را از خداوند بترسان.

کشته شوند یا رزق و روزی آنان قطع شود. این حدیث بیان شده است که این دو امر ربطی به بیان حق و تبیین باطل ندارد. م

۱. عبد الرزاق، مصنف ۴۴۰/۹ - بیهقی، سنن ۳۶/۸.

۲. قُرْطُبِي، تفسیر ۱۸۹/۱۱؛ مجمع الزوائد ۲۱۵/۴؛ [امام] احمد [بن حنبل]، مسند ۲۳۸/۵.

در برابر مردم سر فرود نیاور و آنان را در طاعت خداوند راهنمایی کن.^۱
مردم را حقیر ندان و با آنان بسیار مهربان باش. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من
خبر رسیده است که فرمود:

أَلَا أُحَدِّثُكُمْ بِوَصِيَّةِ نُوْحٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابْنَهُ، قَالَ: أَمْرُكَ بِاثْنَتَيْنِ
وَأَنْهَاكَ عَنْ اثْنَتَيْنِ، أَمْرُكَ بِقَوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، فَإِنَّهَا لَوْ كَانَتْ فِي كِفَّةٍ
وَالسَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ فِي كِفَّةٍ وَزَنَتْهُمَا، وَلَوْ كَانَتَا حَلَقَةً قَصَمْتُهُمَا، وَأَمْرُكَ
أَنْ تَقُولَ: سُبْحَانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ، فَإِنَّهَا عِبَادَةُ الْخَلْقِ وَبِهَا يُعْطَوْنَ أَرْزَاقَهُمْ،
وَإِنَّهَا يُكْثَرُ لِمَنْ قَالَهُمَا الْوُلُوجُ عَلَى اللهِ عِزَّ وَجَلٍّ؛ وَأَنْهَاكَ عَنِ الشُّرْكِ
وَالْكِبْرِ، فَإِنَّ اللهَ مُحْتَجٌّ مِنْهُمَا، فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: أَمِنَ الْكِبَرُ أَنْ
يَكُونَ لِي الدَّابَّةُ النَّجْبِيَّةُ؟ قَالَ: لَا، قَالَ أَمِنَ الْكِبَرُ أَنْ يَكُونَ لِي الثَّوْبُ
الْحَسَنُ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: أَمِنَ الْكِبَرُ أَنْ يَكُونَ لِي الطَّعَامُ أَجْمَعُ عَلَيْهِ النَّاسُ؟
قَالَ: لَا، إِنَّهَا الْكِبَرُ أَنْ تَسْفَهَ الْحَقَّ وَتَغْمَصَ الْخَلْقَ.^۲

سفارش حضرت نوح ﷺ را به پسرش به شما می گویم: گفت: تو را به دو
چیز امر می کنم و از دو چیز باز می دارم: به تو امر می کنم به: گفتن «لا اله الا
الله». چون اگر این کلام در یک کفه و آسمان ها و زمین در یک کفه ی دیگر
باشند، از آنها سنگین تر است و اگر یک حلقه هم باشند، آنها را می شکند.
همچنین به تو امر می کنم به گفتن: «سبحان الله و بحمده». چون این دو
کلمه ی پرستش عمومی مردم است و روزی آنها به وسیله ی آن دو به آنان
داده می شود و کسی که آنها را بگوید، رفتن نزد خداوند عز و جل را بیشتر
می کند. تو را از شرک و کبر نیز باز می دارم. چون خداوند به وسیله ی آن
دو، از حوزه ی درک نهان می ماند. یکی از صحابه گفت: آیا این کبر است

۱. به روایت ترمذی، سنن ۳۶۴/۴.

۲. مجمع الزوائد ۸۴/۱۰؛ الترغیب والترهیب ۲۶۹/۲.

که من یک شتر خوب با ارزش داشته باشم؟ فرمود: نه.

گفت: آیا این کبر است که من یک لباس خوب داشته باشم؟ فرمود: نه.

گفت: آیا این کبر است که من غذایی داشته باشم که مردم را برای خوردن

آن گرد آورم؟ فرمود: نه. کبر آن است حق را نشناسی یا خود را از آن به

ناآگاهی بزنی و آن را انکار کنی، و مردم را تحقیر نمایی و کوچک بدانی.

امان از کبر و فخرفروری. چون خداوند عز وجل آنها را دوست ندارد. از یکی از

علما نیز به من خبر رسیده است که حضرت پیامبر ﷺ فرمود:

يُخْشَرُ الْمُتَكَبِّرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي صُورِ الذَّرِّ تَطُؤُهُمُ النَّاسُ بِتَكْبَرِهِمْ عَلَى

الله عز وجل.^۱

متکبران در روز قیامت به شکل مورچه‌های بسیار ریز حشر می‌شوند که

مردم به خاطر تکبر آنها بر خدا، آنان را زیر پا می‌گذارند.

کسی را که از خداوند نمی‌ترسد، بر هیچ کار خود امین نساز. چون از حضرت

عمر بن خطاب رضی الله عنه، به من خبر رسیده است که گفت:

شَاوِرُ فِي أَمْرِكَ الَّذِينَ يَخَافُونَ اللَّهَ.

در کار خود با کسانی مشورت کن که از خداوند می‌ترسند.

از ملتزمین (و همراهان) بد و اهل فساد بر خودت پرهیز کن. چون از حضرت

پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

مَا مِنْ نَبِيٍّ وَلَا خَلِيفَةٍ إِلَّا وَلَهُ بَطَانَتَانِ، بَطَانَةٌ تَأْمُرُهُ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَاهُ

عَنِ الْمُنْكَرِ وَبَطَانَةٌ لَا تَأْلُوهُ خَبَالًا، وَهُوَ مَعَ الَّتِي اسْتَوَلَتْ عَلَيْهِ، فَمَنْ وَفِيَ

بَطَانَةَ السُّوءِ فَقَدْ وَفِيَ شَرًّا كَثِيرًا.^۲

۱. کلاباذی، بحر الفوائد. نیز: تاریخ بغداد ۱۲/۲۹۴ - یعنی چه

۲. مسند الشامیین ۱/۲۰۷ - ابی یعلی، مسند ۱۰/۴۱۵ -

هر پیامبر و خلیفه‌ای دو مأمور و وزیر همراه و ملازم داشته است: یکی او را به کار نیک امر می‌کند و دیگری در به فساد کشاندن او کوتاهی نمی‌کند و او با مأموری است که بر وی چیره شده است. از این رو، کسی که از مأمور بد حفظ شده است، از شرّ فراوانی محفوظ گشته است.

پس مردم پارسا و پرهیزکار را ملازم و همراه خود ساز. مهمان خود را گرامی بدار. چون گرامیداشت او بر تو حق است. حق همسایه‌ی خود را نیز با نیکوکاری در حق او و اذیت نکردن وی ادا کن. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ جَارَهُ وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ.^۱

هر کس به خدا و روز آخر ایمان دارد، همسایه‌ی خود را گرامی بدارد. هر کس نیز به خدا و روز آخر ایمان دارد، به مهمان خود احترام بگذارد.

یا سخن خیر بگو، یا ساکت باش. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيْمْسِكْ.^۲

هر کس به خدا و روز آخر ایمان دارد، یا سخن خیر بگوید یا ساکت باشد.

از پرگویی و بیهوده‌گویی پرهیز کن. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

أَنْذِرْكُمْ فُضُولَ الْمَنْطِقِ.^۳

۱. قُرْطُبِي، تفسیر ۶۴/۹؛ مسلم ۶۸/۱؛ بخاری، صحیح ۲۳۷۶/۵؛ [حاکم،] المستدرک علی الصحیحین ۳۲۱/۴

۲. به روایت بخاری ۲۲۴۰/۵. مسلم ۶۹/۱

۳. به روایت طبرانی، معجم الکبیر ۹۳/۹

کسی را گرامی بدار که با تو دوستی کرده است و با دوستی خود، برای او جبران کن. چون به من خبر رسیده است که پیامبر ﷺ فرمود:

وَمَنْ أَتَى إِلَيْكُمْ مَعْرُوفًا فَكَافَتْهُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَادْعُوا لَهُ حَتَّى يَعْلَمَ أَنْ كَفَّائُهُ^۱.

هر کس نیکی‌ای برای شما انجام دهد، آن نیکی را جبران کنید. اگر چیزی برای جبران نیابید، برای او دعا نمایید تا بداند که برای او جبران کرده‌اید.

امان از اینکه به خاطر غیر خدا خشمگین شوی. به من خبر رسیده است که مردی گفت:

يا رسول الله أَوْصِنِي وَلَا تُكْثِرْ عَلَيَّ فَأَنْسَى فَقَالَ: لَا تَغْضَبْ^۲.

ای رسول خدا! به من سفارش کنید. ولی، چندان زیاد نباشد که فراموش کنم. فرمود: خشمگین نشو.

تنها زمانی به انجام دادن خیری امر کن که خود تو انجام دان آن را شروع کرده باشی. زمانی نیز از بدی‌ای نهی کن که ترک آن را شروع کرده باشی. کارهای بیهوده و بی‌ارتباط با خود را رها کن. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يَعْنِيهِ^۳.

از نشانه‌های کمال و صدق اسلام يك فرد، ترك اموری است که به او ربطی ندارد.

۱. به روایت ابو داود، سنن ۳۲۸/۴؛ السنن الکبری ۴۳/۲؛ نسائی ۸۲/۵؛ [امام] احمد [بن حنبل] ۶۸/۲

۲. به روایت بخاری، صحیح ۲۲۶۷/۵؛ ابن حبان، صحیح ۵۳۱/۱ - معجم شیوخ أبي بكر الإسماعيلي ۳۳۸/۱

۳. موطأ مالک ۹۰۳/۲؛ ابن حبان، صحیح ۴۶۶/۱؛ ترمذی، سنن ۵۵۸/۴

با کسی که با توقیع رابطه کرده است، پیوند برقرار کن. از کسی که به تو ستم کرده است، درگذر، و به کسی که تو را محروم کرده است، بده. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

إِنَّهَا أَفْضَلُ أَخْلَاقِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.^۱

این کار از بافضیلت‌ترین خُلق‌های دنیا و آخرت است.

از خدا پروا کن که بسیار بخندی. چون این کار موجب سفاهت می‌شود، و نور رخسار و ارج مؤمن را از بین می‌برد. چون به من خبر رسیده است که:

أَنْ ضَحِكَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ تَبَسُّماً.^۲

خنده‌ی حضرت پیامبر ﷺ، تبسم بود.

با چیزی که به خاطر آن نکوهش شوی، شوخی نکن. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

إِنِّي لَأَمْزُحُ وَلَا أَقُولُ إِلَّا حَقًّا.^۳

من شوخی می‌کنم. ولی جز حق نمی‌گویم.

با آنچه از آن نهی کرده‌ای، مخالفت نکن. وقتی سخن بگویی، کم گو. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

وَهَلْ يَكْبُ النَّاسُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ إِلَّا هَذَا.^۴ يَعْنِي اللِّسَانُ

و آیا جز این، یعنی زبان، مردم را به آتش جهنم می‌افکند؟

از روی کبر از مردم رو برنگردان. با آنان نرم باش. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من

۱. مکارم الأخلاق ۲۲/۱

۲. به روایت [امام] احمد [بن حنبل]، مسند ۱۰۵/۵؛ ابن مبارک، الزهد ۴۸/۱

۳. مجمع الزوائد ۸/۸۹؛ [طبرانی] المعجم الأوسط ۲۹۸/۱؛ [طبرانی] المعجم الكبير ۳۹۱/۱۲

۴. به روایت [حاکم] المستدرک علی الصحیحین ۴۴۷/۲.

خبر رسیده است که فرمود:

أَهْلُ الْجَنَّةِ كُلِّ هَيِّنٍ لَيِّنٍ سَهْلٍ طَلَقٍ^۱.

اهل بهشت، افراد نرم‌خو، لطیف، و گشاده‌رو هستند.

آن دسته از کارهای نهانی را که درست نمی‌دانی آشکارا آنها را انجام دهی، ترک کن. از هر چیزی که می‌ترسی از لحاظ دین و دنیای تو تهمت قرار بگیرد، پرهیز کن. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَقِفُ مَوَاقِفَ التُّهْمِ^۲.

هر کس به خداوند و روز آخر ایمان دارد، در جاهای مورد اتهام قرار نگیرد.

درخواست برآوردن نیاز را از مردم، کم کن. چون در این کار نوعی ذلت و منقصت وجود دارد. از حضرت پیامبر ﷺ نیز به من خبر رسیده است که به یک مرد فرمود:

لَا تَسْأَلِ النَّاسَ شَيْئًا^۳.

از مردم چیزی درخواست نکن.

کاری کن که محل نشستن تو یا خانه‌ات باشد یا مسجد. چون به من خبر رسیده است که حضرت رسول خدا ﷺ فرمود:

الْمَسَاجِدُ بُيُوتُ الْمُتَّقِينَ^۴.

مساجد، خانه‌ی پرهیزکاران‌اند.

زیاد از منزل خود بیرون نرو؛ جز برای کاری که ناگزیر باید انجام دهی. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

۱. جامع المسانید و المراسیل ۳۰۳/۲

۲. تفسیر البحر المحیط ۳۱۳/۵، کشف الخفاء ۳۳۳/۲.

۳. به روایت [امام] احمد [بن حنبل]، مسند ۳۷۳/۶

۴. به روایت ابن ابی شیبہ، مصنف ۱۱۴/۷ [طبرانی] المعجم الأوسط ۱۵۸/۷، جامع المسانید و المراسیل ۳۲۳/۲

ثَمَانِيَةَ مَجَالَسَ الْمُسْلِمِ ضَامِنٌ عَلَى اللَّهِ: مَا كَانَ فِي شَيْءٍ مِنْهُمْ فِي سَبِيلِ
 اللَّهِ، أَوْ فِي بَيْتِ اللَّهِ، أَوْ فِي عِيَادَةِ مَرِيضٍ، أَوْ شُهُودِ جَنَازَةٍ، أَوْ جُمُعَةٍ، أَوْ
 صَلَاةِ فَرِيضَةٍ، أَوْ فِي طَلَبِ عِلْمٍ، أَوْ عِنْدَ إِمَامٍ مُقْسِطٍ يُعَزِّرُهُ وَيُوقِّرُهُ.^۱
 هشت نوع مجلس فرد مسلمان مورد تضمین خداوند است: هر مجلس که به
 خاطر راه خدا باشد، یا در خانه‌ی خدا، یا در عیادت یک بیمار، یا حضور در
 تشییع یک جنازه، یا در نماز جمعه، یا در نماز واجب، یا در طلب علم، یا نزد
 یک پیشوای دادگر که او را یادری دهد و به وی احترام بگذارد.

با اهل خانواده‌ی خود و کسی که به تو می‌بالد، نیک‌خو باش. در این کار خرسندی
 پروردگار تو، و محبت اهل خانه‌ی تو، فراوانی دارایی تو، و تأخیر اجل تو وجود دارد.
 چون از یکی از علمای صحابه به من خبر رسیده است که: حضرت پیامبر ﷺ چنین
 گفت و حضرت مُعَاذِ بْنِ جَبَل رضی الله عنه را به آن امر کرد.
 با عموم مردم خوش‌رو باش. چون به من خبر رسیده است که حضرت رسول
 خدا ﷺ فرمود:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ طَلَقَ الْوَجْهِ وَيَكْرَهُ الْعَبُوسَ.^۲

خداوند فرد گشاده‌رو را دوست دارد و از فرد چهره در هم کشیده ناخشنود
 است.

از دشنام به مردم و غیبت آنان پرهیز کن. چون خداوند تعالی فرموده است:
 «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا
 تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا

۱. مجمع الزوائد ۲۳/۲؛ عبد بن حمید، مسند ۱۳۵؛ الترغیب والترہیب ۱۳۷/۱، جامع

المسانید والمراسیل ۴۷۶/۴

۲. شعب الإیمان ۲۵۳/۶

فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمان‌ها اجتناب ورزید، که برخی از گمان‌ها گناه است، و تجسس نکنید و کسی از دیگری غیبت نکنند. آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌ی خود را بخورد؟ آن را زشت می‌شمارید، و تقوای خدا را پیشه کنید. همانا خدا توبه‌پذیر مهربان است.

از حضرت پیامبر ﷺ نیز به من خبر رسیده است که فرمود:

إِخْذَرُوا حَسَنَاتِكُمْ لَا تَنْسَلَّ مِنْكُمْ كَمَا يَنْسَلُّ الْمَاءُ مِنْ يَدٍ أَحَدِكُمْ، قَالُوا: بِمَاذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: بِالْأَغْتِيَابِ.

مواظب باشید که نیکی‌های چنان از دست شما نرود که آب از دست شما می‌رود. گفتند: با چه چیزی ای رسول خدا ﷺ! فرمود: با غیبت. همچنین فرمود:

لَا تَشْتُمِ النَّاسَ.^۲

به مردم دشنام نده.

از فحشا و همدمی با اهل فساد و فسق، و سخن گفتن با مردم سفله پرهیز کن. چون از حضرت ابن مسعود، رضی الله عنه، به من خبر رسیده است که گفت:

اغْتَبِرِ النَّاسَ بِأَخْدَانِهِمْ فَإِنَّمَا يُخَادِنُ الرَّجُلُ الرَّجُلَ مِثْلَهُ.^۳

مردم را با دوستان نزدیک آنان ارزیابی کنید. چون هر کس با کسی مانند خود دوستی می‌کند.

۱. الحجرات ۱۲

۲. مجمع الزوائد ۷۲/۸

۳. به روایت [طبرانی] المعجم الكبير ۱۸۷/۹؛ عبد الرزاق، مصنف ۳۰۷/۴

یتیم را گرامی بدار، به او مهرورزی کن، و به او علاقه نشان بده. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

مَنْ كَفَلَ يَتِيمًا لَهُ أَوْ لَغَيْرِهِ كُنْتُ أَنَا وَهُوَ فِي الْجَنَّةِ كَهَاتَيْنِ، وَأَشَارَ بِإِصْبَعَيْهِ السَّبَابَةِ وَالْوُسْطَى فَضَمَّهُمَا.^۱

هر کس یک یتیم خود یا یتیم فرد دیگری را کفالت کند، من و او در بهشت مانند این دو هستیم: به انگشت سبابه و وسطی خود اشاره کرد و آنها را به هم چسباند.

حق رهگذر را رعایت کن و سفارش خداوند تعالی را در باره‌ی او عملی کن. چون به من خبر رسیده است که:

أَنْ أَوَّلَ مَنْ ضَافَ الضَّيْفَ إِبْرَاهِيمُ الْخَلِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.^۲

نخستین کسی که از مهمان پذیرایی کرد، حضرت ابراهیم خلیل، علیه السلام، بود.

تا می‌توانی مظلوم را یاری و کمک کن. دست ظالم را بگیر و او را از ظلم خود باز دار. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

مَنْ مَشَىٰ مَعَ مَظْلُومٍ حَتَّىٰ يُثَبَّتَ لَهُ حَقُّهُ ثَبَّتَ اللَّهُ قَدَمَهُ يَوْمَ تَزُولُ الْأَقْدَامُ.^۳

هر کس با مظلومی برود تا حق وی را ثابت می‌کند، خداوند در روزی پای او را ثابت می‌کند که پاها می‌لغزند.

از پیروی از هوا در ترک حق پرهیز کن. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر

۱. مجمع الزوائد ۱۶۳/۸؛ [طبرانی] المعجم الكبير ۹۸/۲۵.

۲. به روایت قُرْطُبِي، تفسیر ۹۸/۲ - [امام مالک،] الموطأ ۹۲۲/۲؛ ابن ابی شیبہ، مصنف ۳۱۷/.

۳. الفردوس بمأثور الخطاب ۵۴۶/۳؛ حلیة الأولیاء ۳۴۸/۶؛ الترغیب والترہیب ۲۶۲/۳.

رسیده است که فرمود:

إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَتَيْنِ: اتِّبَاعَ الْهَوَى وَطَوْلَ الْأَمَلِ، فَإِنْ اتَّبَعَ الْهَوَى يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ، وَطَوْلَ الْأَمَلِ يُنْسِي الْآخِرَةَ.^۱

من از دو چیز بر شما می‌ترسم: پیروی از هوا، و امید دور و دراز. پیروی از هوا از حق باز می‌دارد، امید دور و دراز نیز آخرت را از یاد می‌برد.

حق مردم را بده و به آنان تجاوز نکن. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

أَشْرَفُ الْأَعْمَالِ ثَلَاثَةٌ: ذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ، وَمُوَاسَاةُ الْأَخِ فِي الْمَالِ، وَإِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ.^۲

شریف‌ترین کارها، سه کار است: ذکر خداوند در هر حال، هم‌دردی مالی با برادر دینی، رعایت کردن انصاف در حق مردم.

چشم خود را از مَحَارِمِ خداوند فرو بگیر. چون به من خبر رسیده است که: حضرت رسول خدا ﷺ به حضرت علی کَرَّمَ الله وجهه، فرمود:

لَا تُتَّبِعِ النَّظْرَةَ النَّظْرَةَ فَإِنَّهَا لَكَ النَّظْرَةُ الْأُولَى وَلَيْسَتْ لَكَ الْآخِرَى.^۳

در پی یک نظر نظر دیگری نکن. چون نظر اول روا است. اما نگاه دوم این گونه نیست.^۴

۱. جامع المسانید والمراسیل ۷/۳؛ در ابن أبي شيبة، مصنف ۷/۱۰۰؛ ابن مبارك، الزهد ۸۶/۱؛ هناد، الزهد ۲۹۱/۱

۲. لسان الميزان ۳۲۶/۶؛ التدوين في اخبار قزوين ۷۰/۴؛ جامع المسانید والمراسیل ۴۳۷/۱
۳. به روایت ترمذی، سنن ۱۰۱/۵؛ [حاکم، المستدرک علی الصحیحین ۲/۲۱۲؛ ابوداود، سنن ۲۴۶/۲]

۴. در معالم السنن ذیل حدیث شماره ۱۰۵۰ آمده است که: اگر نظر اول ناگهانی و بدون قصد و تعمد باشد، برای فرد گناه ندارد. اما حق ندارد که نگاه دوم را تکرار کند، و چه در نگاه

از خوراک بد و لباس بد و خراب پرهیز کن. چون لذت آنها از بین می‌رود و عقوبتشان می‌ماند. خداوند پاک و پیراسته نیز مؤمنان را به چیزی امر کرده است که رسولان خود را با آن ادب نموده است و فرموده است:^۱

يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ

ای پیامبران، از چیزهای پاکیزه بخورید، و کار شایسته انجام دهید، که من به آنچه انجام می‌دهید، دانا هستم.

از حضرت پیامبر ﷺ نیز به من خبر رسیده است که فرمود:

مَنْ أَكَلَ بِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ أَكْلَةً أَطْعَمَهُ اللَّهُ مَكَانَهَا أَكْلَةً مِنْ نَارٍ، وَمَنْ سَمِعَ بِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ سَمِعَ اللَّهُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ لَبَسَ بِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ ثَوْباً أَلْبَسَهُ اللَّهُ مَكَانَهُ ثَوْباً مِنْ نَارٍ.^۲

هر کس به برادر مسلمان خوی‌ش غذا بدهد، خداوند به جای آن لقمه‌ای از آتش را می‌دهد و هر کس آبروی برادر مسلمان خود را برد، خداوند آبروی او را در روز قیامت می‌برد. هر کس نیز که لباسی را بر تن برادر مسلمان خود بپوشاند خداوند به جای آن لباسی از آتش را بر وی می‌پوشاند.

عذر کسی را بپذیر که از تو معذرت‌خواهی کند و از آنچه تو ناخوشایند بدانی

اول، و چه در نگاه دوم، حق ندارد که تعدد داشته باشد.

در تحفة الأحمدي نیز ذیل حدیث شماره ۲۷۰۱ آمده است: پس از یک نظر، نظر دیگر نکن. اگر نظر اول بدون قصد باشد، روا است. ولی نظر دوم این گونه نیست. چون نظر دوم به اختیار خود تو است و در نتیجه گناه است. م

۱. المؤمنون ۵۱

۲. قُرْطُبِي، تفسیر ۳۳۶/۱۶؛ [حاکم]، المستدرک علی الصحیحین ۱۴۲/۴؛ معمر بن راشد، الجامع ۴۵۸/۱۱ [طبرانی] المعجم الأوسط ۱۱۱/۳؛ [امام احمد بن حنبل]، مسند ۲۲۹/۴؛ مسند الشامیین ۱۳۰/۱؛ [بیهقی] شعب الإیمان ۱۱۰/۶

بازگردد. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

مَنْ اعْتَدَرَ إِلَى أَخِيهِ الْمُسْلِمِ فَلَمْ يَعْذِرْهُ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ وَزْرِ صَاحِبِ
مَكْسٍ^۱

هر کس از برادر مسلمان خود عذرخواهی کند، و او معذرتش را نپذیرد،
گناه کسی که در معامله بهایی کمتر از بهای واقعی را بپردازد و ظلم کند، بر
وی خواهد بود.

دست بالای تو برای کسانی باشد که با آنان نشست و برخاست داری. چون از
حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى^۲

دست بالا، بهتر از دست پایین است.

با نیکان همدم باش. چون آنان تو را بر امر خداوند عز و جل، یاری می‌دهند. چون
از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

مَا تَحَابَّ رَجُلَانِ فِي اللَّهِ إِلَّا كَانَ أَحْفَظُهُمَا أَشَدَّهُمَا حَبًّا لِصَاحِبِهِ^۳

هر گاه دو انسان به خاطر خدا با یکدیگر دوستی کنند و همدیگر را دوست
داشته باشند، بهترین آن دو کسی است که بیشتر از دیگری، دوستش را
دوست داشته باشد.

پیوند خویشاوندی را برقرار کن. حتی اگر آنان با تو قطع رابطه کنند. و جواب آنان
را با امری مثل آنچه با تو کردند، نده. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده
است که:

۱. شعب الإیمان ۳۲۲/۶ - الثقات ۳۸۸/۸

۲. به روایت بخاری، صحیح ۵۱۹/۲؛ مسلم، صحیح ۷۱۷/۲

۳. [به روایت بخاری] الأدب المفرد ۱۹۱/۱؛ ابن حبان، صحیح ۳۲۵/۲

أَنَّ رَجُلًا قَالَ لَهُ: إِنَّ لِي أَقْرَبَاءَ أَغْفُو وَيُظْلِمُونَ، وَأَصِلُ وَيَقْطَعُونَ، وَأُحْسِنُ وَيُسَيِّئُونَ أَفَأُكَافِيهِمْ؟ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِذَنْ تُتْرَكُوا جَمِيعًا، وَلَكِنْ إِذَا أَسَاؤُوا فَأُحْسِنُ حَتَّى يَكُونُوا هُمُ الَّذِينَ يَصْرِفُونَ وَجُوهَهُمْ عَنْكَ، فَإِنَّهُ لَا يَزَالُ لَكَ عَلَيْهِمْ مِنَ اللَّهِ ظَهِيرٌ^۱.

مردی به حضرت رسول خدا ﷺ گفت: من خویشاوندانی دارم که از آنان گذشت می‌کنم ولی آنان ستم روا می‌دارند. من صله‌ی رحم را به جا می‌آورم اما آنها قطع رابطه می‌کنند. من به آنان نیکی می‌کنم، اما آنها بدی می‌کنند. آیا با آنان همانند خودشان برخورد کنم؟ حضرت رسول خدا ﷺ فرمود: در این صورت، همه‌ی شما به حال خود وانهاده می‌شوید. برعکس، اگر آنان بدی کردند، تو خوبی کن. بگذار آنان از تو رو بر گرانند. در این صورت، خداوند متعال در برابر آنها پشتیبان تو خواهد بود.

به تهیدست ناچار، غریب نیازمند رحم کن و تا می‌توانی در کارهایشان آنان را یاری کن. چون از حضرت ابن عباس رضی الله عنه به من خبر رسیده است که گفت:

كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ وَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ إِعَانَةَ الْمَلْهُوفِ^۲.

هر نوع کار خوبی صدقه است و خداوند متعال یاری کردن انسان بسیار نیازمند را دوست دارد.

به سائل رحم کن. و او را با فضل نیکویی خود، یا سخن نیکی که به او بگویی از در خانه‌ی خود رد کن. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

۱. به روایت [امام] احمد [بن حنبل]، مسند ۲/۲۰۸، ۱۸۱؛ ابن کثیر، [تفسیر] ۴/۱۸۰
 ۲. به روایت مسلم، [صحیح] ۲/۶۷۹؛ بخاری [صحیح] ۵/۲۲۴۱؛ [بیهقی] شعب الإیمان ۷/۵۱۵؛ [بخاری] الأدب المفرد ۸۸/۱

أُرْدُدْ عَنْكَ مَدْمَةً السَّائِلِ وَلَوْ بِمِثْلِ رَأْسِ الطَّائِرِ مِنَ الطَّعَامِ^۱.

مذمت گدا را از خودت دور کن؛ حتی اگر با چیزی به اندازه‌ی سر یک پرند
باشد.

در نیکی به آشنا و ناآشنا زهد به خرج نده. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر
رسیده است که فرمود:

لَا تَزْهَدْ فِي الْمَعْرُوفِ، وَلَوْ أَنْ تَصُبَّ مِنْ دُلُوكَ فِي إِنَاءِ الْمُسْتَقِي^۲.

نسبت به کار خیر خودداری نکن؛ حتی اگر به اندازه‌ی چکه کردن آب از
سطل تو به درون سطل فرد درخواست کننده‌ی آب باشد.

قصد تو از هر خیری که به کسی می‌کنی، خداوند عز وجل باشد. چون به من خبر
رسیده است که این کلام خداوند عز وجل که: «قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ...»^۳ منظور منافقی
است که اگر نماز بخواند، ریا کند، و اگر نماز را از دست بدهد، خود را به آن نرساند.
«وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ»^۴. الماعون: یعنی زکاتی که خداوند عز وجل فرض کرده است.
امان از ریا. چون به من خبر رسیده است که:

عمل فرد ریاکار به سوی خداوند عز وجل صعود نمی‌کند، و آنچه برای غیر خدا
باشد، نزد او پاکیزه نمی‌گردد. پس اگر بتوانی هر کاری را بین خود و خدای خود انجام
دهی، این کار را بکن. چون از حضرت پیامبر ﷺ نیز به من خبر رسیده است که فرمود:

نَضَرَ- اللَّهُ أَمْرًا سَمِعَ قَوْلِي فَوَعَاهُ حَتَّى يُبَلِّغَهُ غَيْرَهُ، فَرُبَّ غَائِبٍ أَحْفَظَ
مِنْ شَاهِدٍ وَرُبَّ حَامِلٍ فَقِهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ، وَرُبَّ حَامِلٍ فَقِهِ غَيْرِ

۱. عراقی، تخریج أحادیث الإحياء. نیز در: [امام مالک،] الموطأ ۲/۹۲۳؛ الاستذکار
۳۴۳/۸؛ شعب الإيمان ۲۲۸/۳.

۲. صحیح ابن حبان.

۳. سوره‌ی ماعون، آیه‌ی ۴: پس وای بر نمازگزاران!

۴. سوره‌ی ماعون، آیه‌ی ۷: و مایحتاج زندگی را دریغ می‌دارند.

فقیه^۱).

خدا شاد کند کسی را که سخن من را بشنود. سپس آن را حفظ کند و نگه دارد و آن را به کسی که نشنیده است، برساند. چون چه بسا کسی که خودش حاضر نیست، از کسی که حاضر است، قدرت حفظ بیشتری دارد. و چه بسا کسی که خودش آگاه و ژرف نیست، حامل فهم و آگاهی ژرفی (از دین) است برای کسی که از او آگاه‌تر است. و چه بسا کسی که حامل فقه است، اما فقیه نیست.

لَا يَغْفُلُ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ عَنْ ثَلَاثٍ خِصَالٍ: إِخْلَاصِ الْعَمَلِ لِلَّهِ،
وَالنَّصِيحَةِ لِلْإِمَامِ الْعَادِلِ، وَالنَّصِيحَةِ لِعَامَةِ الْمُسْلِمِينَ فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ تُحِيطُ
مِنْ وَرَائِهِمْ^۲.

سه چیز هست که با وجود آنها قلب مؤمن بر انجام آنها غفلت نمی‌ورزد:
اخلاص عمل برای خدا، خیرخواهی پیشوایان مسلمانان، و خیرخواهی
برای جمیع مسلمانان. چون دعای آنان هر کس پس از آنان را نیز در بر
می‌گیرد.

امان از بدخلقی. چون این کار موجب معاصی خداوند تعالی می‌شود. از حضرت
پیامبر ﷺ نیز به من خبر رسیده است که فرمود:

خَيْرُكُمْ أَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقًا^۳.

بهترین شما، خوش‌اخلاق‌ترین شما است.

۱. موارد الظمآن ۴۷/۱. بزار، مسند ۳۴۲/۸؛ [امام احمد بن حنبل]، مسند. جامع المسانید و
المراسیل ۴۱۲/۴

۲. به روایت [امام احمد بن حنبل] ۹۸/۴

۳. شعب الإیمان ۲۳۳/۶؛ کشف الخفاء ۳۹۰/۲؛ بخاری ۱۳۰۵/۳

هر وقت در خلوت عمل کنی، برای خداوند تواضع داشته باش. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که:

أَنْ مَلَكًا أَتَاهُ مَعَ جَبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: إِنَّ رَبَّكَ يُقَرِّئُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ إِنَّ شِئْتَ أَنْ أَجْعَلَكَ مَلِكًا نَبِيًّا أَوْ عَبْدًا نَبِيًّا، فَأَشَارَ إِلَيْهِ جَبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ تَوَاضَعَ، فَمَا أَكَلَ مَتَكِنًا حَتَّى مَاتَ^۱.

فرشته‌ای همراه با جبرئیل علیه السلام نزد حضرت پیامبر ﷺ آمد و گفت: پروردگارت بر تو سلام می‌کند و می‌فرماید: اگر بخواهی تو را پادشاهی حضرت پیامبر قرار دهم یا پیامبر ﷺ. حضرت جبرئیل علیه السلام به او اشاره کرد که تواضع داشته باش. حضرت پیامبر ﷺ نیز تا زمان مرگ هرگز در حال تکیه‌زده غذا نخورد.

به مردم ستم نکن؛ که در نتیجه خداوند آنان را بر تو چیره کند. چون از یکی از علمای صحابه به من خبر رسیده است که حضرت پیامبر ﷺ فرمود:

(مَا ظَلَمْتُ أَحَدًا أَشَدَّ عَلَيَّ ظَلَمًا مِنْ أَحَدٍ لَا يَسْتَعِينُ إِلَّا بِاللَّهِ تَعَالَى)^۲.

به هیچ کس ستمی نکرده‌ام که در نزد من سخت‌تر از ستم بر کسی باشد که جز خداوند متعال کسی را برای یآوری ندارد.

از بغی پرهیز کن؛ مجازات آن فوری و سریع است. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

(إِنَّ أَعْجَلَ الْخَيْرِ ثَوَابًا صَلَوةُ الرَّحِمِ، وَإِنْ أَعْجَلَ الشَّرِّ- عَقُوبَةُ الْبَغْيِ، وَالْيَمِينُ الْغَمُوسُ تَدْعُ الدِّيَارَ بِلَاقِعٍ)^۳.

شتابان‌ترین خیر از لحاظ ثواب، صله‌ی رحم و شتابان‌ترین شر، از لحاظ مجازات، سرکشی، قسم ناروا است که زمین را خشک و لم یزرع می‌کند.

۱. در بَيَهَقِي، سنن الکبری ۴۹/۷.

۲. به روایت ابن ابی شیبیه، مصنف ۱۶۸/۸؛ ابوداود، کتاب الزهد.

۳. به روایت بَيَهَقِي، سنن الکبری ۳۵/۱۰.

به غیر خداوند در باره‌ی چیزی قسم نخور. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

(لَا تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ، لِيَخْلِفَ حَالِفٌ بِاللَّهِ أَوْ لِيَسْكُتَ^۱)

به پدرانتان سوگند یاد نکنید. اگر کسی نیاز داشته باشد که سوگند بخورد، به خداوند متعال سوگند بخورد، یا اینکه ساکت باشد.

در باره‌ی هر چیز هم با نام خدا قسم نخور. چون خداوند تبارک و تعالی فرموده است:

وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ^۲

و خدا را دستپایه‌ی سوگندهای خود قرار ندهید تا کار نیک نکنید و تقوا پیشه نسازید

به مردم رحم کن؛ خداوند به تو رحم می‌کند. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

(مَنْ لَا يَرْحَمُ النَّاسَ لَا يَرْحَمَهُ اللَّهُ)^۳.

هر کس که به مردم رحم نکند، خداوند متعال به او رحم نمی‌کند. طاعت خداوند را دوست داشته باش. خداوند تو را دوست می‌دارد و تو را نزد آفریدگان خود محبوب می‌کند.^۴ خداوند عز و جل به حضرت پیامبر ﷺ خود فرموده است:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»

۱. به روایت [امام] احمد [بن حنبل]، مسند ۱۷/۲، الترمذی ۱۱۰/۴

۲. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۲۴

۳. به روایت مسلم، صحیح ۶۵/۱۵، [امام احمد بن حنبل]، مسند ۴۷۸/۵

۴. به روایت مسلم ۱۵۷/۱۶

۵. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۱.

بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست دارد

در نهان برای خداوند تعالی سجده کن. چون به من خبر رسیده است که: حضرت رسول ﷺ به ابن عمر رضی الله عنهما فرمود:

عليك بالسجود الخفي لله تعالى يزيدك الله به في الآخرة هدىً وفي الدنيا عزاً^۱.

در خفا و نهانی به سجده برای خداوند متعال بپرداز؛ که خداوند متعال به وسیله‌ی آن بر هدایت تو در آخرت، و عزت تو در دنیا می‌افزاید.

پایبند و ملتزم نماز باش. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

جُعِلَتْ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ^۲.

روشنی چشم من در نماز قرار داده شده است.

نهان خود را اصلاح کن؛ خداوند آشکار تو را اصلاح می‌کند. چون به من خبر رسیده است که: حضرت پیامبر ﷺ فرمود:

مَا أَسْرَّ عَبْدٌ قَطُّ سِرِّرَةً خَيْرٌ إِلَّا أَلْبَسَهُ اللَّهُ رِدَاءَهَا، وَلَا أَسْرَّ عَبْدٌ سِرِّرَةً شَرًّا قَطُّ إِلَّا أَلْبَسَهُ اللَّهُ رِدَاءَهَا^۳.

بنده هر نوع کار خیری را پنهانی انجام دهد، خداوند متعال لباس آن را بر او می‌پوشاند. هر نوع کار شری را نیز نهان سازد، لباس آن کار را بر او می‌پوشاند.

در سخن گفتن، نشستن، و سوار (مَرَكَب) شدن آرامش و وقار داشته باش. چون از

۱. جامع المسانید و المراسیل ۶ - ۲۵۲

۲. کتاب الآثار ۵۷/۱، بَيَهَقِي، سنن الکبری ۷/۷۸، [امام احمد بن حنبل، مسند] ۳/۵۸۱.

۳. المعجم الأوسط ۴۴/۸

حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که: در حالی که مردم دور و بر او به سرعت و شتاب حرکت می کردند، فرمود:

(عليكم بالسكينة فإن البر ليس بالإيضاع)^۱.

آرام باشید؛ چراکه نیکی در حرکت همراه با فشار نیست.

هر وقت بر مرکب خود سوار شوی، حق مرکب را از زمین، و حق آن را از میانه روی در سوار شدن و راندن آن ادا کن. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

(إذا ركبتم هذه الدواب العجم فأعطوها حظها من الأرض)^۲.

هر گاه بر این مرکب های زبان بسته سوار شدید، بهره ی آنان را از زمین به آنها بدهید.

در برابر اموری که ناخوشایند می دانی، بردبار و چشم پوش باش. دنبال تهمت ها و بدگویی های کسی را نگیر. هر گاه نیز که تهمت و افترایبی از کسی به تو برسد، او را با بدگویی و افترا جبران نکن. در این کار، فضیلت دنیا و قیامت وجود دارد. از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که:

(إن الله يحبّ الحليمّ الحیّیّ العفیف المتعفف)^۳.

خداوند متعال انسان بردبار، باحیا، با عفت، و متعفف را دوست دارد.

بدی را با نیکی جواب بده. چون خداوند تو را به این کار امر کرده است. از عاق شدن و قطه پیوند خویشاوندی (صله ی رحم) پرهیز کن. این کار، در دنیا عیب و زشت است. در آخرت نیز بار و مسئولیت دارد. از حضرت پیامبر ﷺ نیز به من خبر رسیده است که فرمود:

۱. به روایت بخاری، صحیح ۶۰۱/۲.

۲. در صحیح مسلم ۵۸/۱۳؛ [امام مالک،]، الموطأ ۹۷۹/۲.

۳. طبری، تفسیر ۱۱۰/۳.

(اَشْتَكَيْتَ الرَّحْمَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ يَقْطَعُهَا فَرَدَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهَا
أَمَّا تَرَضَيْنَ أَنْ أَصِلَ مَنْ وَصَلَكَ وَأَقْطَعَ مَنْ قَطَعَكَ؟)^۱.

رَحِم در نزد خداوند متعال از دست کسی که حق آن را ادا نکرده است،
شکایت کرد. خداوند متعال نیز به رحم گفت: آیا راضی نمی‌شوی که با هر
کسی که پیوند تو را برقرار کنم، ارتباط داشته باشم و با هر کس که حق تو
را ادا نکند، قطع رابطه کنم؟

هر وقت از کاری در دنیا خشمگین شوی، پاداش خداوند عز و جل را برای
فرو خوردن خشم به یاد بیاور. . . چون خداوند تبارک و تعالی، فرموده است:

وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ^۲

و خشم خود را فرومی‌خورند، و از مردم درمی‌گذرند، و خدا نیکوکاران را
دوست می‌دارد.

از حضرت پیامبر ﷺ نیز به من خبر رسیده است که فرمود:

مَا أَمْتَلَأَ رَجُلٌ غَيْظًا فَكَظَمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا مَلَأَهُ اللَّهُ رِضْوَانًا يَوْمَ

الْقِيَامَةِ.^۳

هر بنده‌ای که لبریز از خشم گردد، اما آن را به خاطر خداوند متعال
فرو بخورد، خداوند متعال او را در روز قیامت لبریز از خشنودی می‌کند.

هر وقت در امری وعده‌ای بدهی که طاعت خداوند عز و جل باشد، به آن وفا کن.
هر وقت هم سخنی بگویی که طاعت خدا باشد، به آن عمل کن. چون از حضرت
پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

۱. صحیح مسلم ۱۹۸۰/۴

۲. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۳۴

۳. به روایت ترمذی ۳۲۷/۴

مَنْ تَكْفَّلَ لِي بِسِتٍّ أَتَكْفَّلَ لَهُ بِالْجَنَّةِ: إِذَا حَدَّثَ لَمْ يَكْذِبْ، وَإِذَا وَعَدَ لَمْ يُخْلِفْ، وَإِذَا أَوْثَقَ لَمْ يُخْنِ، وَغَضَّ بَصَرَهُ وَحَفِظَ فَرْجَهُ وَكَفَّ يَدَهُ.^۱

هر کس شش امر را برای من تضمین کند، من بهشت او را تضمین می‌کنم:
هر گاه سخن بگوید، دروغ نگوید. هر گاه وعده بدهد، خلف وعده نکند،
هر گاه امانتدار گردد، خیانت نکند. چشم خود را فروگیرد، آلت تناسلی
خود را مهار کند، و دست خود را کنترل کند.

هر وقت بر چیزی قَسَمی بخوری که طاعت خداوند نباشد، آن را دست‌کم بگیر و
کفاره‌ی قسم خود را بده. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

لَا نَذَرَ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَكَفَّارَتُهَا كَفَّارَةُ يَمِينٍ.^۲

در هیچ معصیتی در محضر خداوند متعال هیچ نذری وجود ندارد و کفاره‌ی
آن، کفاره‌ی قسم است.

همچنین فرموده است:

النَّذْرُ يَمِينٌ وَكَفَّارَتُهُ كَفَّارَةُ يَمِينٍ.^۳

نذر سوگند است و کفاره‌ی آن، کفاره‌ی قسم است.

هر وقت هم بر چیزی قسم بخوری، سپس درک کنی که امری دیگر بهتر از آن
است، کاری را انجام بده که بهتر است و کفاره‌ی قسم خود را بده. چون از حضرت
پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

إِذَا حَلَفْتَ عَلَى يَمِينٍ فَرَأَيْتَ خَيْرًا مِنْهَا فَكْفَرُ عَنْ يَمِينِكَ وَأَتَيْتَ الَّذِي

۱. جامع المسانید و المراسیل ۶۲/۳

۲. به روایت [امام احمد بن حنبل] ۳۵۲/۷؛ [حاکم] المستدرک علی الصحیحین ۳۳۹/۴

۳. به روایت [امام احمد بن حنبل] ۱۴۴/۵، نیز رک: المعجم الکبیر ۳۱۳/۱۷

هو خَيْرٌ.^۱

هر گاه بر امری سوگند خوردی و سپس بهتر از آن را دیدی، کفاره‌ی قسم
قبلی را بده و کار بهتر را انجام بده.

زنهار! به سخن خود آب و تاب ندهی و اینکه سخنی بگویی که می‌دانی چنان
چیزی وجود نداشته است. این کار برای پیشوای مردم زشت‌تر است. چون از حضرت
پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

ثَلَاثَةٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: الْإِمَامُ الْكَذَّابُ وَالْعَائِلُ الْمَرْهُوُّ
وَالشَّيْخُ الزَّانِي.^۲

سه دسته وجود دارند که خداوند متعال در روز قیامت به آنان نمی‌نگرد:
پیشوای دروغگو، فرد عیالوار متکبر، و سالخورده‌ی زناکار.

با پدر و مادر خود نیکویی کن و در هر دعای خود به صورت خاص برای آنان دعا
کن. بسیار برای آنان درخواست آمرزش کن. پیش از آنان برای خود دعای آمرزش کن.
چون حضرت ابراهیم و نوح علیهما السلام، گفتند:

رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ^۳

به این ترتیب، هر دو پیش از والدین خود، برای خود دعا کردند. چون از حضرت
پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُنْسَأَ لَهُ فِي عَمْرِهِ وَيُزَادَ لَهُ فِي رِزْقِهِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلْيَبْرِّ
وَالِدَيْهِ وَلْيَصِلْ رَحْمَهُ.^۴

هر کس که دوست دارد که عمرش طولانی و روزی‌اش بیشتر شود،

۱. به روایت [امام] احمد [بن حنبل]، مسند ۵/۶۳، بی‌هقی، سنن الکبری ۱۰/۵۳

۲. شعب الإیمان ۶/۲۹۸

۳. سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۴۱، سوره‌ی نوح، آیه‌ی ۲۸

۴. هناد، الزهد، ۲/۴۹۰

پرهیز کار باشد و پیوند خویشاوندی را برقرار نهد.

وقتی مردم خیر خود را نسبت به تو انجام می‌دهند، از آنان تشکر کن و با هر خیری که می‌توانی، برای آنان جبران کن. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ لِمَ يَشْكُرِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.^۱

کسی که از مردم سپاسگزاری نکند، شکر خداوند متعال را نیز به جا نمی‌آورد.

هر وقت بر مرکبی سوار شوی و پای خود را بر رکاب بگذاری، بگو: «بسم الله». وقتی به طور کامل سوار شوی، بگو: «سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ»^۲ پاک و منزّه است آن که این را برای ما مسخر ساخت و ما توانا به این نبودیم. * و همانا ما به سوی پروردگارمان بازمی‌گردیم.»

چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که هر وقت سوار حیوانی می‌شد، این گونه می‌فرمود.^۳

هر وقت غذایی بخوری یا چیزی بنوشی، نام خداوند را ذکر کن. اگر در ابتدای خوردن و نوشیدن فراموش کنی، هر وقت به یاد بیاوری، ذکر کن. چون به من خبر رسیده است که حضرت ابن مسعود، رضی الله عنه، می‌گفت:

تَذَكَّرَ اسْمَ اللَّهِ حِينَ تَأْكُلُ، فَإِنَّهُ يَحُولُ بَيْنَ الشَّيْطَانِ وَبَيْنَ أَنْ يَأْكُلَ مَعَكَ، وَيَتَّقِيَا مَا أَكَلَ.^۴

هنگام غذا خوردن، نام خداوند متعال را ذکر کن. این کار مانع می‌شود که

۱. به روایت [امام] احمد [بن حنبل]، مسند ۲/۲۵۸، ترمذی، سنن ۴/۳۳۹

۲. سوره ی زخرف، آیه ۱۳ - ۱۴.

۳. صحیح مسلم ۲/۹۷۸

۴. آن را در مراجع در دسترس خود نیافتم.

شیطان با تو غذا بخورد و آنچه را که خورده است، استفراغ کند.

وقتی از خوردن و نوشیدن فراغت یابی، بگو: «الحمد لله الذي أطعمنا وسقانا وجعلنا مسلمين.» چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که: هر وقت غذا می‌خورد یا چیزی می‌نوشید، این گونه می‌فرمود.

هر وقت غذا بخوری و فرد دیگری نیز با تو غذا بخورد، از سمت خویش بخور. با دست راست خود بخور و با دست چپ نه بخور و نه بنوش. نه از بالای غذا بخور و نه از سمت طرف فردی دیگر. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که به مردی که این کار را می‌کرد، فرمود:

أَذْكُرُ اللَّهَ وَكُلُّ مِمَّا يَلِيكَ وَكُلَّ يَمِينِكَ وَلَا تَأْكُلْ بِشِمَالِكَ وَلَا تَشْرَبْ بِشِمَالِكَ.^۱

نام خداوند متعال را یاد کن، از سمت نزدیک به خودت بخور، و با دست چپ نه بخور نه چیزی را بنوش.

همچنین از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

إِنَّهَا أَكَلَةُ الشَّيْطَانِ.^۲

این خوراک، خوراک شیطان است.

اگر بتوانی، تنها در روز پنج‌شنبه مسافرت کن. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که:

أَنَّهُ كَانَ يَسْتَحِبُّ يَوْمَ الْخَمِيسِ لَا يَسَافِرُ إِلَّا فِيهِ.^۳

حضرت پیامبر ﷺ دوست داشت که اگر به مسافرت برود، پنج‌شنبه به مسافرت

برود.

۱. جامع المسانيد و المراسيل ۲۵۴/۲۰

۲. المعجم الكبير ۱۲۶/۱۱

۳. تاريخ بغداد ۲۱۹/۱۴؛ نیز، رک: فتح الباري ۱۱۳/۶

وقتی رنج و گزندى به تو برسد، بگو: «یا حَى یا قَیُومُ برحمتك اُسْتَغِیْثُ». چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که هنگام رنج و گزند این گونه مى فرمود.^۱ مواظب کسی باش که با سخن چینی به تو نزدیک مى شود و سخن مردم را به تو مى رساند. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

مَلْعُونٌ مَنْ لَعَنَ أَبَاهُ، مَلْعُونٌ مَنْ لَعَنَ أُمَّهُ، مَلْعُونٌ مَنْ غَيَّرَ نُحُومَ الْأَرْضِ، مَلْعُونٌ كُلُّ صَقَّارٍ.^۲

نفرین بر کسی که پدر خود را نفرین کند. نفرین بر کسی که مادر خود را نفرین کند. نفرین بر کسی که نشانه ها و علایم موجود بر روی زمین را تغییر دهد. نفرین بر سخن چین.

منظور از صَقَّارٍ، سخن چین است.

از روی افاده و کبر، لباس خود را بر زمین نکش. چون خداوند عز وجل این کار را دوست ندارد. از حضرت پیامبر ﷺ نیز به من خبر رسیده است که فرمود:

مَنْ جَرَّ ثِيَابَهُ مِنَ الْخِيَلِ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^۳

هر کس از روی ناز و افاده لباسش بر روی زمین کشیده شود، خداوند متعال در روز قیامت به وی نمی نگرد.

به خاطر اطاعت خدا از مردم سرپیچی کن، ولی به خاطر معصیت خدا، از مردم اطاعت نکن. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

لَا طَاعَةَ لِلْمَخْلُوقِ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ.^۴

۱. [به روایت حاکم] المستدرک على الصحيحين ۶۸۹/۱، ترمذی، سنن ۵۳۹/۵

۲. تاج العروس ۳۳۹/۳

۳. به روایت نسائی: سنن الکبری ۴۹۳/۵

۴. به روایت ابن ابی شیبہ، مصنف ۵۴۵/۶، المعجم الکبیر ۱۷۰/۱۸

در معصیت خالق، از هیچ مخلوقی اطاعت درست نیست.

وقتی اندوه یا بیماری، یا غم، یا ذلت، یا گرسنگی به تو برسد، سه بار بگو: «اللَّهُ رَبِّي لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا». چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که: به هر کس که اندوهی می‌رسید، امر می‌کرد که این گونه بگوید.^۱

هر وقت فجایع و اندوه‌های دنیا به تو برسد، صبر داشته باش. چون خداوند عز و جل می‌فرماید:

«قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۲

بگو: ای بندگان من که ایمان آورده‌اید، تقوای پروردگارتان را پیشه کنید برای کسانی که در این دنیا نیکی کرده‌اند، نیکی خواهد بود و سرزمین خدا پهناور است. همانا به صابران پاداششان بی‌شمار، به‌طور کامل داده می‌شود.

به من خبر رسیده است که حضرت رسول خدا ﷺ فرمود:

إِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ.^۳

صبر برای ایمان، همانند سر برای بدن است.

با کسی بگو مگو و جدل نکن؛ حتی اگر حق با تو باشد. چون به من خبر رسیده است که منظور از این کلام خداوند عز و جل که: «فَلَا رَفَتْ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ»؛ در حج هیچ‌گونه آمیزش جنسی و فسق و جدالی نیست، «بگو مگو و جدل است.

هر وقت تصمیم‌گیری یکی از کارهای دنیوی را انجام بدهی، در باره‌ی عاقبت آن

۱. به روایت ابن ماجه، سنن ۱۲۷۷/۱، ابو داود، سنن ۸۷/۲، السنن الکبریٰ ۱۶۶/۶

۲. سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۱۰

۳. جامع المسانید و المراسیل ۱۰۹/۵.

۴. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۷

فکر کن. اگر احساس کردی که پاداش خداوند را در (آخرت) در پی دارد، آن را عملی کن. اگر هم از مجازات خداوند به خاطر آن بترسی، از آن دست بردار. چون به من خبر رسیده است از حضرت پیامبر ﷺ، که فرمود:

إِذَا هَمَمْتَ بِأَمْرٍ مِنْ أُمُورِ الدُّنْيَا فَفَكِّرْ فِي عَاقِبَتِهِ فَإِنْ كَانَ رُشْدًا فَأَمُضِهِ
وَإِنْ كَانَ غَيًّا فَانْتِهِ عَنْهُ.^۱

هر گاه خواستی کاری دنیوی را انجام دهی، در باره‌ی سرانجام آن اندیشه کن. اگر هدایت بود، آن را ادامه بده و اگر غیرهدایت بود، از آن دست بردار.

زنهار از اینکه در تنهایی و خلوت، برهنه شوی. شایسته آن است که در خلوت و تنهایی از خداوند حیا کنی. از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که: فردی را برای نگهداری از شتران خود استخدام کرده بود. یک بار نزد شتران رفت و آن فرد را برهنه دید. به او فرمود: چه قدر حق و حساب نزد ما داری؟ گفت: ای رسول خدا! من چه کاری کرده‌ام؟ مگر به خوبی نگهداری و مواظبت نکرده‌ام؟

حضرت پیامبر ﷺ فرمود:

لَا أَحِبُّ أَنْ يَلِيَ لِي شَيْئًا مَنْ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ اللَّهِ إِذَا خَلَا.^۲

دوست ندارم کسی به من نزدیک شود که در خلوت از خداوند متعال حیا نمی‌کند.

زنهار از اینکه بدون شلوار (یا پوشش) وارد حمام و آب شوی. در صورتی که توان داشته باشی، هیچ کس هم بدون پوشش با تو وارد حمام نشود. اگر هم نتوانی، چشم خود را از هر فرد برهنه و بی‌پوشش فرو بگیر. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر

۱. به نقل از: هناد، الزهد، ۳۰۲/۱

۲. شعب الایمان ۱۵۲/۶

رسیده است که فرمود:

لَا يَحِلُّ لِمَرِيٍّ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يَدْخُلَ الْحَمَّامَ إِلَّا بِمَنْزَرٍ.^۱

برای فردی که به خداوند و روز قیامت ایمان دارد، روا نیست که بدون شلوار

وارد حمام شود.

سلام را پخش کن و اگر بتوانی که کسی پیش از تو سلام نکند، این کار را بکن. با این کار فضل بر مردم به تو داده می‌شود. به من خبر رسیده است از حضرت ابن مسعود رضی الله عنه که گفت:

السَّلَامُ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَضَعَهُ فَيْكُمْ فَأَقْشَوْهُ بَيْنَكُمْ، فَإِنْ

الرجل إِذَا سَلَّمَ عَلَى أَخِيهِ الْمُسْلِمِ كُتِبَتْ لَهُ عَشْرُ حَسَنَاتٍ.^۲

سلام یکی از نام‌های خداوند متعال است که آن را در میان شما قرار داده

است. پس آن را پخش کنید. چون هر کس که به دیگری سلام کند، برای

وی ده نیکی نوشته می‌شود.

همسر، فرزند، و هر کسی را که متولی امور او هستی، «ادب» کن و آنان را به خلق و خو و ادب خود وادار تا بر آنچه تو بر آن هستی ادب شوند و در راه طاعت خداوند یاران تو باشند. چون به من خبر رسیده است که حضرت ابن مسعود رضی الله عنه گفت:

كُلُّ مُؤَدَّبٍ يُحِبُّ أَنْ يُؤَخَذَ بِأَدَبِهِ، وَإِنْ أَدَبَ اللَّهُ هُوَ الْقُرْآنُ.^۳

هر تأدیب‌کننده‌ای دوست دارد که ادبِ وی مقبول شود. ادب خداوند

متعال، قرآن است.

۱. در: الأوسط، اثر ابن المنذر، با این لفظ آمده است که: امام ابی امامه رضی الله عنه، گفت: عمرو

رضی الله عنه گفت: «لا يحل لمؤمن أن يدخل الحمام إلا بمنزر ولا لمؤمنة إلا من سقم» ترجمه شود

۲. جامع المسانید و المراسیل ۲۷/۳

۳. شعب الإيمان ۳۵۲/۲

هر وقت کسی با تو مشورت کند، اگر بخواهی مشورت بده و نظر خود را اعلام کن. اگر هم بخواهی از مشورت دادن خودداری کن. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

المُسْتَشَارُ بِالْخِيَارِ إِنْ شَاءَ تَكَلَّمَ وَإِنْ شَاءَ سَكَتَ.^۱

فرد مورد مشورت، حق انتخاب دارد که مشورت بدهد یا سکوت کند.

راز کسی را که نزد تو بر ملا کرده است، فاش نکن. چون آن راز امانتی است که نزد تو گذاشته است و تو را امین آن قرار داده است؛ مگر اینکه فاش کردن آن در دنیا و آخرت آن فرد، برای او بهتر باشد. لذا آن را فاش کن و در این باره خیرخواه او باشد. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

مِنْ حَقِّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ إِذَا اسْتَنْصَحَهُ أَنْ يَنْصَحَهُ.^۲

یکی از حقوق مسلمان بر مسلمان دیگر این است که هر گاه از او بخواهد که

وی را نصیحت کند، این کار را انجام دهد.

حقوق برادر (دینی) خود بر خویش را تعیین کن. چون به من خبر رسیده است که حضرت رسول خدا ﷺ فرمود:

حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ سِتَّةٌ: يُجِيبُهُ إِذَا لَقِيَهِ، وَيُسَمِّتُهُ إِذَا عَطَسَ، وَيُجِيبُهُ إِذَا دَعَاهُ، وَيَنْصَحُهُ إِذَا اسْتَنْصَحَهُ، وَيَعُوذُهُ إِذَا مَرَضَ، وَيَشْهَدُهُ إِذَا مَاتَ.^۳

مسلمان بر مسلمان دیگر شش حق دارد: هنگام دیدار به او سلام کند، هر گاه

عطسه کند برای او دعای عافیت کند، هر گاه او را دعوت کند، دعوتش را

پذیرد، هر گاه از وی درخواست نصیحت کند او را نصیحت کند، هر گاه

۱. أسنى المطالب ۳۰۱/۱.

۲. به روایت بخاری، الأدب المفرد ۳۱۷/۱

۳. الفردوس بمأثور الخطاب ۱۳۱/۲؛ مسلم، صحیح ۱۷۰۵/۴

بیمار شود به عیادتش برود، و هر گاه بمیرد، به تشییع جنازه‌ی او بپردازد.

وقتی امری را در زمینه‌ی طاعت خداوند فراگیری، بگذار اثر آن بر تو دیده شود و در تو نشانه‌ی آن دیده شود. چیزی را بیاموز که به آن عمل کنی. برای آن کار نیز سکینه، شکیبایی، و وقار بیاموز. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

مَا انْضَمَّ شَيْءٌ إِلَى شَيْءٍ أَحْسَنَ مِنْ عِلْمٍ إِلَى حِلْمٍ (وَقَالَ): (الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ

الأنبياء.^۲

هیچ چیزی در کنار چیزی دیگر قرار نگرفته است که به اندازهی قرار گرفتن

علم در کنار حلم نیکو باشد. و فرمود: عالمان، وارثان پیامبرانند.

هر کس به نامه‌ای بنویسد، جواب او را بنویس. این کار مانند جواب سلام است.

خداوند عز و جل نیز فرموده است:

وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا^۳

و چون به شما درودی گفته شد، با درودی نیکوتر از آن، پاسخ بگویید و یا

آن را برگردانید، بی گمان خدا بر هر کاری حسابرس است.

از حضرت ابن عباس رضی الله عنهما، به من خبر رسیده است که گفت:

أَرَى رَجَعَ الْجَوَابِ عَلَيَّ حَقًّا كَمَا أَرَى رَجَعَ السَّلَامُ^۴

نظر من این است که همان گونه که سلام کردن بر من واجب است،

۱. مجمع الزوائد ۱/۱۲۱، المعجم الصغير ۲/۲۱.

۲. مجمع الزوائد ۱/۳۳۵. ترمذی، سنن ۵/۴۸.

۳. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۸۶.

۴. در: کتاب الأدب، اثر ابن ابی شیبہ با این لفظ آمده است: شريك، از امام عباس بن ذریح رضی الله عنه، روایت کرده است که: امام ابن عباس رضی الله عنه گفت: «إني لأرى لجواب الكتاب علي حقا كرد السلام».

جواب دادن نیز بر من واجب است.

ملازم حیا باشد. چون حیا خلق و خوی اسلام است. از حضرت پیامبر ﷺ نیز به من خبر رسیده است که فرمود:

لِكُلِّ دِينٍ خُلُقٌ وَخُلُقُ الْإِسْلَامِ الْحَيَاءُ.^۱

هر دینی اخلاقی دارد، اخلاق اسلام نیز حیا است.

هر وقت به مسافرت بروی، بگو: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعَثَاءِ السَّفَرِ، وَكَآبَةِ الْمُنْقَلَبِ، وَدَعْوَةِ الْمَظْلُومِ، وَسَوْءِ الْمَنْظَرِ فِي الْأَهْلِ وَالْمَالِ، وَالْحَوْرِ بَعْدَ الْكَوْرِ». چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که: هر وقت به مسافرت می‌رفت، این دعا را می‌خواند.^۲

امان از اینکه به ضعیف، و کسی ظلم کنی که در برابر تو جز از خداوند عز و جل یاری نمی‌گیرد. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

ثَلَاثَةٌ لَا تُرَدُّ دَعْوَتُهُمُ: الْإِمَامُ الْعَادِلُ، وَالصَّائِمُ حِينَ يُفْطِرُ، وَدَعْوَةُ الْمَظْلُومِ يَرْفَعُهَا فَوْقَ الْغَمَامِ وَتُفْتَحُ لَهَا أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهَا: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَا نَصْرُكَ وَلَوْ بَعْدَ حِينٍ.^۳

سه دسته وجود دارند که دعایشان رد نمی‌شود. پیشوای عادل، روزه‌دار در هنگام افطار، و دعای فرد مظلوم که بر فراز ابرها می‌برد و درهای آسمان به روی آن گشوده می‌گردند و خداوند متعال می‌فرماید: سوگند به عزت و جلال خودم، تو را یاری می‌دهم؛ حتی اگر پس از مدتی باشد.

هر وقت با مسافری خدا حافظی می‌کنی، بگو:

۱. به روایت ابن ماجه، سنن ۱۳۹۹/۲، شعب الایمان ۱۳۶/۶
 ۲. به روایت مسلم، صحیح ۹۷۹/۲؛ ابن خُزَیمَه، صحیح ۱۳۸/۴.
 ۳. به روایت ابن حِبَّان، صحیح ۳۹۶/۱۶، تَرْمِذِي، سنن ۶۷۲/۴

زَوَدَكَ اللهُ التَّقْوَى، وَقَضَى لَكَ بِالْحُسْنَى، وَغَفَرَ لَكَ ذُنُوبَكَ، وَيَسَّرَ لَكَ
الْخَيْرَ حَيْثُمَا كُنْتَ، أَسْتَوْدِعُ اللهَ دِينَكَ وَأَمَانَتَكَ وَخَوَاتِيمَ عَمَلِكَ.

خداوند متعال تو را با تقوی مجهز کند، بر تو حکم نیک کند، گناهات را
بیمارزد، هر جا که هستی خیر را برای تو میسر کند، دین شما، امانت شما، و
عاقبت کارهای شما را به خداوند می سپارم.

چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که یاران خود را به این کار امر
می‌کرد.^۱

هر وقت در کاری حاضر شوی که نه طاعت خداوند باشد، و نه بتوانی آن را دور
کنی، در آنجا که آن کار در جریان است، ننشین و برخیز و برو. چون از حضرت پیامبر
ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

لَا يَمْنَعَنَّ أَحَدَكُمْ مَخَافَةُ النَّاسِ أَنْ يَقُولَ الْحَقَّ إِذَا شَهِدَهُ أَوْ عَلِمَهُ.^۲
ترس از مردم شما را چنان نکند که اگر یکی از شما حق را دید یا از آن اطلاع
داشت، آن را بر زبان نیاورد.

ملازم مسواک باش؛ که سنت است. از حضرت پیامبر ﷺ نیز به من خبر رسیده
است که فرمود:

السَّوَاكُ مَطْيِبَةٌ لِلْفَمِ مَرْضَاءٌ لِلرَّبِّ وَهُوَ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ.^۳
مسواک، مایه‌ی پاکیزه کردن دهان، خشنودی پروردگار، و یکی از سنت‌های
پیامبران ﷺ است.

صدقه را ترک نکن. این کار مرگ بد را دور می‌کند. بگذار صدقه از پاک‌ترین دارایی

۱. جامع المسانید و المراسیل ۴-۴۵۰.

۲. به روایت [امام احمد بن حنبل] ۵۱۱/۳.

۳. [امام احمد بن حنبل] ۱۴۶/۶.

تو باشد. چون خداوند تعالی تنها پاکیزه را قبول می‌کند. از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

إِنْ أَحَدَكُمْ لَيَتَصَدَّقُ بِالتَّمْرَةِ إِذَا كَانَتْ مِنْ طَيِّبٍ، وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا الطَّيِّبَ فَيَجْعَلُهَا فِي كَفِّهِ فَيُرِيهَا^۱ كَمَا يُرِي أَحَدَكُمْ فَلَوْهٌ أَوْ فَصِيلَةٌ حَتَّى تَكُونَ فِي يَدِهِ عَزَّ وَجَلَّ مِثْلَ الْجَبَلِ^۲.

یکی از شما یک خرما را صدقه می‌دهد؛ البته اگر پاک باشد؛ چرا که خداوند متعال غیر از پاک را نمی‌پذیرد. در این صورت خداوند آن را در کف خود قرار می‌دهد و آن را پرورش می‌دهد. همان گونه که یکی از شما بچه‌شتر خود را پرورش می‌دهد تا آنکه آن یک دانه خرما در دست خداوند به اندازه‌ی یک کوه می‌شود.

هر وقت رنجی دنیوی به تو برسد، داد و بیداد تو در هنگام گرفتاری ناشی از آن، در پیشگاه خداوند عز و جل باشد. چون از حضرت پیامبر ﷺ نیز به من خبر رسیده است که فرمود:

لَنْ يَنْزَلَ بَعْدَ قُطْ أَمْرٌ كَانَ مَفْرَعُهُ فِيهِ إِلَى اللَّهِ إِلَّا فَرَجَ اللَّهُ عَنْهُ^۳.

هر گاه بلائی بر بنده‌ای نازل شود و او شکایت از آن را نزد خداوند متعال ببرد، خداوند متعال حتماً آن بالا را از وی دفع می‌کند.

در خواب و در غیر خواب، بر شکم خود دراز نکش. چون از پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

۱. همان گونه که در این کلام خداوند تعالی آمده است: {يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ: خدا ربا را از بین می‌برد، و صدقات را می‌افزاید}. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۷۶.

۲. رک: ابن حِبَّان، صحیح ۱۱۲/۸.

۳. آن را در مراجع در دسترس خود نیافتیم.

إِنْ هَذِهِ ضِجْعَةٌ يُبْغِضُهَا اللَّهُ.^۱

این نوع دراز کشیدن را خداوند متعال ناخوشایند می‌دارد.

هر وقت از طرف خودت به کسی وعده‌ای بدهی، به آن وفا کن. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

أَحَقُّ مَا وُفِّيَ بِهِ عَهْدُ اللَّهِ عِزَّ وَجَل.^۲

سزاوارترین عهده‌ی که باید به آن وفا شود، عهد خداوند متعال است.

هر وقت نزد حاکم (و مسئولی) حاضر شوی، شفاعت خیر کن. امان از اینکه نزد او سخنی بگویی که خدا را خشنود نمی‌سازد. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

إِنَّ الرَّجُلَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ عِزَّ وَجَل مَا يَظُنُّ أَنَّهَا تَبْلُغُ مَا بَلَغَتْ، يَكْتُبُ اللَّهُ لَهُ بِهَا سَخَطَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ رِضْوَانِ اللَّهِ عِزَّ وَجَل مَا يَظُنُّ أَنَّهَا تَبْلُغُ مَا بَلَغَتْ، يَكْتُبُ اللَّهُ لَهُ بِهَا رِضْوَانَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.^۳

گاهی مردی، از سخنان مورد غضبِ خداوند سخنی بگوید و گمان نمی‌کند که بدی و عذاب آن سخن، به آن درجه برسد که رسیده است و دارد و به علت آن، خداوند غضبش را تا روز لقاء الله برای او می‌نویسد. گاهی مرد، یکی از سخنان مورد رضای خداوند را می‌گوید و گمان نمی‌کند که ارزش و ثواب آن سخن، به آن درجه برسد که رسیده است و دارد به خاطر آن،

۱. به روایت ابو داود، سنن ۳۰۹/۴، [امام احمد بن حنبل]، مسند ۴۲۶/۵، [طبرانی] المعجم الكبير ۳۲۸/۸.

۲. به روایت نسائی: سنن الكبرى ۴۱۰/۳.

۳. به روایت [امام احمد بن حنبل] ۵۱۱/۴.

بهشت و خشنودی خود را برای وی می نویسد تا روزی که به لقاء الله برسد.

تا می توانی کاری (یا...) را که هدف تو از آن خدا بوده است، پنهان کن. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

صَدَقَهُ السِّرُّ تُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ.^۱

صدقه‌ی نهانی خشم خداوند متعال را فرومی نشاند.

امان از اینکه خود را پاک و پیراسته معرفی کنی. راضی نباش که کسی آن را در حضور خود توبه تو بگوید. چون به من خبر رسیده است که مردی در حضور حضرت رسول خدا ﷺ مرد دیگری را مدح کرد. حضرت پیامبر ﷺ به او فرمود:

وَيُحْكُ قَطَعَتْ عُنُقَهُ وَلَوْ سَمِعَهَا مَا أَفْلَحَ أَبَدًا.^۲

وای بر تو! گردنش را زدی و اگر او آن را بشنود، هیچ گاه رستگار نمی گردد.

امان از مدح کردن مردم و ستودن آنان در حضور خود آنان. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

أُحْثُوا التُّرَابَ فِي وُجُوهِ الْمَدَّاحِينَ.^۳

بر چهره‌ی مدح کنندگان خاک بپاشید.

لباس خود را از معصیت‌های خداوند تعالی، پاک و پاکیزه کن. چون به من خبر رسیده است که این کلام خداوند تعالی، که: «وَيُثَابِكَ فَطَهَّرُ»^۴ به او امر می کند که لباس خود را بر هیچ گونه آلودگی ای نبوشد. برای مردم چیزی را ناخوشایند بدار که برای خود ناخوشایند می داری. چون گفته

۱. مسند الشهاب ۹۲/۱، المعجم الأوسط ۲۸۹/۱.

۲. مسند [امام احمد بن حنبل] ۵۱/۵.

۳. مسند الشاميين ۱۶۵/۱

۴. سوره‌ی مدثر، آیه‌ی ۴.

می‌شود: ایمان فرد مؤمن تنها زمانی کامل می‌شود که چیزی را برای مردم دوست داشته باشد که برای خود دوست می‌دارد. از حضرت پیامبر ﷺ نیز به من خبر رسیده است که: با جریر بَجَلِی^۱ بر مسلمانی، و خیرخواهی برای همه‌ی مسلمانان بیعت کرد. امان از حسد و حرص شدید (شَرَه). چون به من خبر رسیده است که حسد و حرص شدید دو خُلُق‌اند که صاحب خود را در دنیا و آخرت می‌کشند.

از حضرت پیامبر ﷺ نیز به من خبر رسیده است گفت:

لَا حَسَدَ إِلَّا فِي اثْنَتَيْنِ: رَجُلٍ آتَاهُ اللَّهُ مَالًا فَلَسَطَهُ عَلَى هَلَكَةٍ فِي الْحَقِّ،
وَرَجُلٍ آتَاهُ اللَّهُ حِكْمَةً فَهُوَ يَقْضِي بِهَا وَيُعَلِّمُهَا.^۲

جز به دو خلق و خو، حسد و رشک برده نمی‌شود: (یکی) مردی که خدا مالی به او داده و او را به صرف کردن آن در راه حق و درست، نیرو داده و مسلط کرده است (دیگری) مردی که خداوند علم و حکمتی به او داده و او به آن عمل می‌کند و به مردم نیز می‌آموزد.

در امور خود به افراد باتجربه‌ی باانصاف اهل تقوی اقتدا کن. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

خِيَارُكُمْ شُبَّانُكُمْ الْمُتَشَبِّهُونَ بِشُيُوخِكُمْ وَشِرَارُكُمْ شُيُوخُكُمْ
الْمُتَشَبِّهُونَ بِشُبَّانِكُمْ.^۳

بهترین شما آن دسته از جوانان شما هستند که خود را به سالخوردگان شبیه می‌سازند و بدترین شما سالخوردگانی از شما هستند که خود را به جوانان شبیه می‌کنند.

کسی را تحقیر نکن. با فرد مورد اتهام و ننگ همنشین نباش. با فرد بدکردار نه رفت

۱. جریر بن عبد الله بن جابر بَجَلِی اهل بَجِیلَة در یمن.

۲. به روایت بخاری، صحیح ۳۹/۱؛ مسلم، صحیح ۵۵۹/۱

۳. أدب الدنيا والدين ۷۶/۱.

و آمد کن و نه همدمی کن. جز با پرهیزکار یا کریم برادری نوز. چون تنهایی بهتر از همنشین بد است.

اخلاق والا و مکارم را داشته باش از اخلاق رذل و پست نیز پرهیز کن. چون به من خبر رسیده است که گنجینه‌ای است نزد خداوند. لذا اگر خداوند بنده‌ای را دوست داشته باشد بخشی از آن اخلاق را به او عطا می‌کند. از حضرت پیامبر ﷺ نیز به من خبر رسیده است که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَعَالِيَ الْأَخْلَاقِ وَيَكْرَهُ سَفْسَافَهَا^۱

خداوند متعال کارهای والا را دوست دارد و از کارهای پست ناخرسند است.

از حضرت رسول خدا ﷺ نیز به من خبر رسیده است که فرمود:

بُعِثْتُ لِأَتَمِّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ.^۲

من مبعوث شدم تا خصایل گرامی را محقق کنم و به کمال برسانم..

اگر کسی را ببینی که از لحاظ دین و دنیا بر او فضیلت داری، بسیار خداوند عز وجل را بر این کار سپاس و ستایش کن. چون از حضرت پیامبر ﷺ نیز به من خبر رسیده است که فرمود:

مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بِنِعْمَةٍ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ إِلَّا كَانَ ذَلِكَ أَعْظَمَ مِنْ تِلْكَ النِّعْمَةِ وَإِنْ عَظُمَتْ.^۳

خداوند متعال هر نعمتی را که به کسی عطا کند، و او بگوید: الحمد لله آن الحمد لله از آن نعمت بزرگ‌تر است؛ هر قدر هم که آن نعمت بزرگ باشد.

۱. جامع المسانید و المراسیل ۳۰۷/۲.

۲. به روایت بی‌هقی، سنن الکبریٰ ۲۵۲/۱۵، نوادر الأصول فی احادیث الرسول ۳۱۲/۲، ۴۳/۴.

۳. المعجم الکبیر ۱۹۳/۸.

هر وقت نیز کسی را در بلا بینی، بگو: ^۱

الحمد لله الذي عافاني مما ابتلاك به.

حقیقت هر سپاس و ستایش شایان خداوند متعال است که من را از آنچه که

تو را به آن مبتلا ساخته معاف نموده است.

بر تَشَكُّعِهی قرمز سوار نشو لباس مُعَصْفَر نیز نپوش. چون از حضرت رسول خدا ﷺ به من خبر رسیده است که از این کار نهی کرد. ^۲

اگر در حالت ایستاده خشمگین شوی، بنشین. اگر نشسته باشی، دراز بکش. چون این امر از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

إِذَا غَضِبْتَ فَإِنْ كُنْتَ قَائِمًا فَاقْعُدْ، وَإِنْ كُنْتَ قَاعِدًا فَاتَّكِعْ، وَإِنْ كُنْتَ مُتَّكِئًا فَاضْطَجِعْ. ^۳

در هنگام خشم، اگر ایستاده باشی بنشین و اگر نشسته‌ای تکیه بده و اگر تکیه زده‌ای، دراز بکش.

به خاطر چیزی که می‌بینی یا می‌شنوی، بدبین نشو. اگر هم چنین چیزی رخ دهد، بگو:

اللَّهُمَّ لَا يَأْتِي بِالْخَيْرِ إِلَّا أَنْتَ، وَلَا يَدْفَعُ السُّوءَ إِلَّا أَنْتَ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. ^۴

خدایا! جز تو کسی خیر را نمی‌آورد و جز تو کسی شر را دور نمی‌سازد و هیچ تاب و توانی جز تاب و توان تو وجود ندارد.

۱. به روایت ابن ماجه، سنن ۱۲۸۱/۲، تَرْمِذِي، سنن ۴۹۳/۵.

۲. جامع المسانید و المراسیل ۱۸۱/۹.

۳. جامع المسانید و المراسیل ۳۵۰/۱.

۴. بَيَّهَقِي، کتاب الأدب

چون به من خبر رسیده است که پیامبر ﷺ به هر فرد دچار بدبینی این گونه امر می‌کرد.^۱

با موادی غذایی قابل خوردن وضو نگیر و در حمام با آن خود را تمیز نکن. این کار جفا است. خود را با خَلُوق^۲ خوشبو نکن؛ مگر بعد از استفاده از مواد مَوْبَر، برای از بین بردن بوی آن. از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

بَيْنَمَا رَجُلٌ فِي بُرْدَتَيْنِ لَهُ مُتَخَلِّقٌ يَتَبَخَّرُ فِيهِمَا إِذْ سَاحَتْ بِهِ الْأَرْضُ فَهُوَ
يَتَجَلَّجَلُ فِيهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.^۳

هر گاه که فرد دارای دو لباس نیم‌داشت باشد و در آنها ناز و افاده کند، ناگاه زمین او را در خود فرومی‌برد و او تا روز قیامت در آن، کورمال کورمال راه می‌رود.

هنگام وارد شدن به حمام رنگ ناخن‌ها و دستان خود را تغییر نده. چون این کار از نشانه‌های اهل فضل نیست.

نه به طلاق قسم بخور نه به عتاق. چون این کار قسم خوردن اهل فسق است. از حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه، به من خبر رسیده است که گفت:

أَرْبَعُ جَائِزَاتٍ إِذَا تُكَلِّمَ بَيْنَ: الطَّلَاقِ وَالْعَتَاقِ وَالنِّكَاحِ وَالنَّذْرِ، وَأَرْبَعَةٌ يُمَسُونَ وَاللَّهُ عَلَيْهِمْ سَاحِطٌ وَيُضَبِّحُونَ وَاللَّهُ عَلَيْهِمْ غَضَبَانُ: الْمُتَشَبِّهُونَ مِنَ الرِّجَالِ بِالنِّسَاءِ وَالْمُتَشَبِّهَاتُ مِنَ النِّسَاءِ بِالرِّجَالِ، وَمَنْ أَتَى بِهِمَةً أَوْ عَمِلَ عَمَلٌ قَوْمِ لُوطٍ.^۴

چهار چیز جایزند که بر زبان آورده شوند: طلاق، عتاق، نکاح، و نذر.

۱. به روایت بیهقی، سنن الکبری ۱۳۹/۸

۲. الخلق ضرب من الطیب، والتخلق به: التطیب به

۳. به روایت مسلم، صحیح ۱۶۵۴/۳؛ دَازَمِی، سنن ۱۲۷/۱؛ [امام] احمد [بن حنبل] ۳۱۵/۲

۴. به روایت سعید بن منصور، سنن، باب الطلاق لا رجوع فيه، کتاب السنن ۴۱۷/۱

چهار نفر نیز در حالی روز را به شب می‌رسانند که خداوند متعال از آنان ناخشنود است و در حالی شب را به صبح می‌رسانند که از آنان خشمگین است: مردانی که خود را به زنان شبیه کنند و زنانی که خود را به مردان شبیه سازند، کسی که به حیوانی تجاوز کند، یا کار قوم لوط را انجام دهد.

با موادی خود را خوشبو نکن که رنگ آن نمایان باشد. چون حضرت پیامبر ﷺ فرمود:

طِيبُ الرِّجَالِ مَا بَطَّنَ لَوْنُهُ وَظَهَرَ رِيحُهُ وَطِيبُ النِّسَاءِ مَا ظَهَرَ لَوْنُهُ وَبَطَّنَ رِيحُهُ.^۱

ماده‌ی خوشبویی مردان آن است که رنگش نهان و بویش آشکار باشد و ماده‌ی خوشبویی زنان آن است که رنگش نمایان و بویش نهان باشد.

ملازم رأی نیک، رهنمونی نیک، و میانه‌روی باش. چون به من خبر رسیده است که حضرت ابن عباس، رضی الله عنهما گفت:

الرَّأْيُ الْحَسَنُ جُزْءٌ مِنْ خَمْسَةٍ وَعَشْرِينَ جُزْءًا مِنَ النَّبَوَّةِ.^۲

داشتن رأی و نظر نیکو بخشی از بیست و پنج بخش از نبوت است.

اگر بتوانی که در روز عید فطر و قربان و جمعه، دستار و عبا داشته باشی، این کار را بکن. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که: در روز عید فطر و قربان و جمعه، دستار و عبا می‌پوشید و فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَحَبُّ إِلَهِكُمْ بِالْعَمَائِمِ وَالْأَلْوِيَةِ.^۳

خداوند متعال اسلام را به وسیله‌ی عمامه و پرچم عزت داد.

۱. به روایت ترمذی ۱۰۷/۵

۲. آن را در مراجع در دسترس خود نیافتم.

۳. السنن ۲۴۶/۲

اگر کسی موی بدن تو را با مواد موبر اصلاح کند، وقتی به زیر شکم به پایین برسد، کسی جز خود تو آن کار را نکند؛ مگر آن فرد زنی باشد که برای تو حلال باشد؛ وگرنه، خودت آن را انجام بده. چون از یکی از علما به من خبر رسیده است که خود او این کار را انجام می‌داد.

اشکالی ندارد که در حال جُنُب از آب حمام^۱ استفاده کنی و بعد از آن غسل نیز نماز بخوانی. چون از حضرت ابن عباس رضی الله عنه به من خبر رسیده است در باره‌ی فرد جُنُب که در حمام غسل کند، از او سؤال شد. در جواب گفت:

إِن الْمَاءَ لَا يَجُنُبُ^۲.

آب مشترک دچار جنب نمی‌گردد.

اگر در مسجد آب دهان ریختی، آن را پنهان کن. چون از یکی از علما به من خبر رسیده است که گفت:

هِيَ خَطِيئَةٌ وَكَفَّارَتُهَا دَفْنُهَا^۳.

این کار گناه است و کفاره‌ی آن، دفن کردن آن است.

هر وقت بخواهی بخوابی، هنگام خواب بگو:

اللهم أنت الدائم الذي لا يزول ملكك، خَلَقْتَ كُلَّ شَيْءٍ، لا شريك لك، عَلِمْتَ كُلَّ شَيْءٍ بغيرِ تَعَلُّمٍ، اغفر لي إنه لا يغفر الذنوب إلا أنت.

خدایا! تو دائمی‌ای هستی که مُلک تو زوال نمی‌یابد. همه چیز را تو آفریده‌ای، هیچ شریکی نداری، بدون آموزش بر همه چیز دانایی، مرا بیامرز؛ چرا که کسی جز تو نمی‌آمزد.

۱. یعنی ماء الحمام المشترك بین المستحین الذي يكون في البرمة أو الجفنة

۲. به روایت ترمذی، سنن ۱/۱۷۷.

۳. به روایت بخاری، صحیح ۱/۱۶۰.

چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

أَلَا قُلْتُمْ كَمَا قَالَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ؟

آیا سخنی مانند علی بن ابی طالب نگفتید؟

او این گونه می گفت^۱.

هر وقت دستشویی کنی، آلت تناسلی خود را رو به قبله و پشت به آن نگیر. با دست راست نیز استنجا نکن. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که: به اصحاب خود امر می کرد آلت تناسلی خود را رو به قبله نگیرند، با دست راست خود استنجا نکنند، با استخوان و سرگین نیز استنجا نکنند.^۲

هنگام فراغت از نماز بگو:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنَ الْخَيْرِ كُلِّهِ، مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَمَا لَمْ أُعْلَمْ، وَأَعُوذُ

بِكَ مِنَ الشَّرِّ كُلِّهِ مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَمَا لَمْ أُعْلَمْ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنَ الْخَيْرِ

مَا سَأَلَكَ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا عَادَ مِنْهُ عِبَادُكَ

الصَّالِحُونَ، اللَّهُمَّ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ^۳

خدایا! من همه‌ی خیر را از تو مسئلت می کنم؛ هم آنچه را می دانم و هم آنچه را که نمی دانم. از همه‌ی شر نیز به تو پناه می برم؛ هم آنچه را می دانم و هم آنچه را که نمی دانم. من آن نوع خیرهایی را از تو مسئلت می کنم که بندگان صالح تو از تو درخواست کرده اند و از آن دسته از شر به تو پناه می برم که بندگان صالح تو از آنها به تو پناه برده اند. خدایا! هم در دنیا و هم در آخرت به ما نیکی بده و ما را از آتش جهنم محفوظ بدار.

چون از ابن مسعود به من خبر رسیده است که گفت:

۱. تنزیه الشریعة المرفوعة ۳۱۸/۲

۲. شرح نووی بر: صحیح مسلم ۱۵۴/۳. نصب الرأیة ۲۱۹/۱ - ۲۲۰.

۳. به روایت ابن ابی شیبہ، مصنف ۳۳۰/۱

ما دَعَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا عَبْدٌ صَالِحٌ بِشَيْءٍ حَسَنٍ إِلَّا هُوَ فِيهِ.^۱

هیچ پیامبر مرسل و هیچ بنده‌ی صالحی هیچ دعایی نکرده است که در این دعا نباشد.

یعنی در این دعا.

به هیچ برده و کنیز خود دشنام زنا نده. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

مَنْ قَذَفَ أُمَّةً أَوْ حُرَّةً أَوْ يَهُودِيَّةً أَوْ نَصْرَانِيَّةً فَلَمْ يُضَرْبْ فِي الدُّنْيَا ضَرْبَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثَمَانِينَ جَلْدَةً.^۲

هر کس به هر زن، اعم از آزاد، برده، یهودی یا نصرانی تهمت بزند و در دنیا بر او تازیانه زده نشود، در قیامت بر او هشتاد تازیانه زده می‌شود.

هر وقت مسافر یا مقیم باشی، اگر بخواهی خُفّ خود را مسح کن. اگر مسافر باشی، سه روز و شب‌های آنها. اگر هم مقیم باشی، یک روز و یک شب. چون از حضرت پیامبر ﷺ نیز به من خبر رسیده است که چنین فرمود. عمر بن خطاب، علی بن ابی طالب، و ابن عباس، رضوان الله علیهم، نیز این نظر را داشته‌اند.^۳

هر وقت با کسی دست بدهی، تا او دست خود را از دست تو بیرون نکشد، تو دست خود را از دست او بیرون نکش. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که: او با هر کس که دست داد، تا آن شخص دست خود رزا عقب نکشید، حضرت پیامبر ﷺ دست خود را از دست او بیرون نکشید.^۴

۱. آن را در مراجع در دسترس خود نیافتم. ر.ک: جامع المسانید و المراسیل ۲۱۱/۳
 ۲. آن را در مراجع در دسترس خود نیافتم. بخشی از معنای آن در مجمع الزوائد ۴۳۵/۶ آمده است.

۳. ر.ک: الاستذکار ۲/۲۵۸

۴. به روایت ترمذی، سنن ۶۵۴/۴، سنن ابن ماجه ۱۲۲۴/۲

هر وقت کسی در حال حرف زدن به تو نگاه کند، روی خود را از او برگردان تا آنکه او روی خود را از تو برگرداند.

هر وقت نزد کسی بنشینی یا کسی نزد تو بنشیند، جلوی او بلند نشو. زانوی خود را نیز به زانوی او نزن. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که:
أَنَّهُ لَمْ تَتَجَاوَزْ رُكْبَتَهُ رُكْبَةً جَلِيسَ لَهُ^۱.

زانوی وی از زانوی همنشینی او فراتر نرفت.

هر وقت از فرمانروایی بی انصافی و قلدری ای ببینی، سه بار بگو:
 الله أكبر، الله أكبر، الله أكبر، الله أعزُّ من خلقه جميعا، الله أكبر مما
 أخاف وأحذر، أعوذ بالله المُمسِكِ السماء أن تقع على الأرض إلا بإذنه
 من شرِّ فلان، اللهم كُنْ لي جاراً من فلان وجنوده أن يفِرطَ عليَّ أحدٌ
 منهم أو أن يطغى، جَلَّ جلالُك وعَزَّ جارك ولا إله غيرُك^۲.

**الله اکبر الله اکبر الله اکبر! خداوند متعال از همه‌ی آفریدگان خود
 قوی‌تر است. خداوند متعال بزرگ‌تر از چیزی است که از آن
 می‌ترسم و خود را برحذر می‌دارم. از شر فلان (...). به خداوند
 متعال پناه می‌برم که نگهدارنده‌ی آسمان است از اینکه بر زمین
 بیفتد؛ مگر به اذن خود او. خدایا! پناه من باش در برابر فلانی و
 سربازانش از اینکه یکی از آنان بر من دست‌درازی و سرکشی کند.
 جلال تو با شکوه است، پناه تو والا است و هیچ فرمانروا،
 فریادرس، و معبود برحقى جز ... وجود ندارد.**

چون از حضرت ابن عباس رضی الله عنه به من خبر رسیده است که این گونه گفت و ما را
 به این کار امر نمود.

۱. مجمع الزوائد ۱۵/۹، المعجم الأوسط ۲۹۸/۸، الطبقات الكبرى ۳۸۲/۱

۲. [به روایت بخاری،] الأدب المفرد ۲۴۷/۱

هر وقت به فردی غیر مسلمان نامه بنویسی، حتماً بنویس «سَلامَ الله عليك». بلکه، بنویس: «السَّلامَ على من اتَّبَعَ الْهُدَى». چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که: این گونه می نوشت.^۱

هر وقت در دستشویی عطسه نمایی، در نهان نام خدا را ذکر کن و آن را پنهان کن. این ذکر بالا می رود. به دلیل این کلام خداوند عز وجل که: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾^۲ سخنان پاکیزه تنها به سوی او بالا می رود و خدا کردار شایسته را بالا می برد. ﴿

در ظرف طلا و نقره خود را روغن مالی نکن. در ظرف های طلا و نقره نیز بخور نگیر. در ظرف طلا و نقره نیز چیزی ننوش. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که: از نوشیدن در ظرف طلا و نقره نهی کرده است.

لباس حریر و دیبا نپوش و بر آنها نخواب. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که: از پوشیدن حریر و دیبا جز برای زنان نهی کرد.^۳

هر وقتی در همسر و افراد خاص خود امری شایسته ی تغییر را ببینی، هیچ یک از آنان را دوست نداشته باش. بلکه کاری را انجام بده که حق خداوند عز وجل است بر تو. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

أَنْصُرْ أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا.^۴

برادر خود را یاری بده؛ اعم از اینکه ظالم باشد یا مظلوم.

هر وقت تصمیم بگیری امری را انجام دهی که طاعت خداوند عز وجل است، آن را به اندازه ی یک فواق نیز به تأخیر نینداز؛ مگر اینکه آن را انجام دهی. چون تو از حوادث ایمن نیستی.

۱. به روایت بخاری، صحیح ۲۳۱۰/۵

۲. سوره ی فاطر، آیه ی ۱۰.

۳. به روایت بخاری، صحیح ۲۱۳۹/۵

۴. به روایت بخاری، صحیح ۸۶۳/۲

هر وقت هم تصمیم‌گیری کاری را انجام دهی که معصیت خداوند عز وجل است، آن را عملی نکن.

هر وقت نیز به کاری دعوت شوی که حق نیست، شرم نکن که بگویی: «نه». چون خداوند تعالی می‌فرماید: «وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ»^۱ و خدا را از حق شرم نمی‌آید. هر وقت صدای اذان مؤذن را بشنوی، کلماتی را بگو که او می‌گوید. مگر هنگام گفتن «حَى عَلَى الصَّلَاةِ [و] حَى عَلَى الْفَلَاحِ»، که (به جای آنها) بگو: «لا حول ولا قوة إلا بالله». چون این امر از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است.^۲ با خانمی که محرم تو نیست، خلوت نکن. چون از حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه، به من خبر رسیده است که حضرت رسول خدا ﷺ فرمود:

ما خلا رجلٌ بامرأةٍ ليست له بِمَحْرَمٍ إِلَّا كَانَ ثَالِثَهُمَا الشَّيْطَانُ.^۳

هر مردی که با یک زن نامحرم، بدون وجود محرمی خلوت کند، شیطان

سومین فرد آنان است.

هر وقت امام جماعت پس از فارغ شدن از خواندن «أَمُّ الْقُرْآنِ»، بگوید: «آمین»، تو نیز بگو: «آمین». چون شایسته آن است که پس از فراغت از خواندن «أَمُّ الْقُرْآنِ» بگوید: آمین. کسی هم که به او اقتدا کرده است، آهسته آن را بگوید و کسی آه را بلند و آشکار نگوید. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

إِذَا أَمَّنَ الْإِمَامُ فَأَمَّنُوا، فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَوَمَّنُ لِتَأْمِينَ الْإِمَامِ، فَمَنْ وَافَقَ

مِنْكُمْ تَأْمِينَ الْمَلَائِكَةِ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ.^۴

هر گاه امام «آمین» بگوید، شما نیز بگویید؛ چراکه فرشتگان برای «آمین»

۱. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۵۳.

۲. به روایت ابن ابی شیبیه، مصنف ۴۷۸/۱.

۳. رک: [امام احمد بن حنبل]، مسند ۱/۱۸؛ ابن حبان، صحیح ۴۳۶/۱۰.

۴. به روایت بخاری، صحیح ۲۷۰/۱؛ ابن الجارود، المنتقی ۸۸/۱؛ ابو عوانه، مسند ۴۵۵/۱.

امام «آمین» می‌گویند و لذا «آمین» هر یک از شما که با «آمین» فرشتگان همراه گردد، گناهان قبلی او آمرزیده می‌شوند.

پس از دستشویی، پیش از شستن بدن خود با آب کاری را شروع نکن. چون به من خبر رسیده است که وقتی آیه‌ی «فِيهِ رِجَالٌ يَحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا»^۱ در آن مردانی هستند که دوست دارند پاکیزه شوند.» نازل شد، حضرت رسول خدا ﷺ کسی را نزد عُوَیم بن ساعده^۲ فرستاد و فرمود:

مَا هَذَا الطَّهُّورِ الَّذِي أَتْنَى اللَّهُ عَلَيْكُمْ؟" فقال: يا رسول الله ما خَرَجَ مِنَّا رَجُلٌ وَلَا امْرَأَةٌ مِنَ الْغَائِطِ إِلَّا وَغَسَلَ فَرْجَهُ، أَوْ قَالَ مَقْعَدَتَهُ، فقال النبي صلى الله عليه وسلم: هُوَ ذَاكَ^۳

این پاکی چیست که خداوند متعال شما را بر آن ستوده است؟ گفت: ای رسول خدا! هر مرد یا زن ما که از دستشویی خارج می‌شود، آلت تناسلی خود را می‌شوید - یا اینکه گفت: مقعد خود را می‌شوید. حضرت رسول خدا ﷺ فرمود: پس این است! هر وقت غذا بخوری و غذا به بین انگشتان تو بچسبد، آنها را بلیس. دندان‌های خود را نیز خلال بکش. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

حَبَّذَا الْمُتَحَلِّلُونَ مِنْ أُمَّتِيْ

چه نیکو است افرادی از امت من که تخلیل می‌کنند.

همچنین فرمود:

۱. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۰۸.

۲. عویم بن ساعدة الأنصاري الأوسي. رک: الإصابة في تمييز الصحابة ط ۱ ج ۳ ص ۴۴

۳. به روایت بیَهَقِّي، سنن الکبری ۱/۱۸۴؛ [حاکم] المستدرک علی الصحیحین ۱/۱۰۵؛ مسند الشامیین ۱/۴۱۵.

۴. به روایت [امام احمد بن حنبل] ۵۷۸

ليس شيء أشدَّ على الملك من أن يرى في الرجل طعاما وهو يصلي.^۱
هیچ چیزی به این اندازه بر فرشته سخت نیست که بر فرد در حال نماز، اثر
غذایی را ببیند.

هر وقت در جایی منزل کنی، بگو:
أعوذ بكلماتِ الله التاماتِ من شرِّ ما خلق.^۲
پناه می‌برم به کلمات کامل خداوند متعال از شر آنچه که خلق کرده است.

چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:
مَنْ نَزَلَ مَنْزِلًا فَقَالَ هَذِهِ الْكَلِمَاتُ وَقِيَّ شَرَّ مَنْزِلِهِ حَتَّى يَرْجُلَ مِنْهُ.^۳
هر کس که در جایی توقف کند و این دعا را بخواند، تا زمانی که از آن جا
برود، از شر موجود در آن محفوظ می‌ماند.

چیزی از بهای غذایی را مصرف نکن که خوردن آن غذا برای تو. حلال نیست. از
بهای نوشیدنی‌ای نیز که نوشیدن آن برای تو جایز نیست، نخور. چون از حضرت
پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که در باره‌ی خمر فرمود:

إِنَّ الَّذِي حَرَّمَ شَرْبَهَا حَرَّمَ بَيْعَهَا
کسی که نوشیدنش را حرام کرده، فروش آن را نیز حرام کرده است.

با چیزی هم که خوردن و نوشیدن آن برای تو حلال نیست، مداوا نکن. همچنین نه
آن را بفروش، نه بخر، نه بخور، نه به کسی بخوران، نه آن را بنوش، نه کوچکی را با آن
مداوا کن نه بزرگی، نه حیوانی، و نه چیزی دیگر را. چون از یکی از علمای صحابه به

۱. مجمع الزوائد ۱/۲۳۵، المعجم الكبير ۴/۱۷۷

۲. به روایت مسلم، صحیح ۲۸/۱۷.

۳. به روایت مسلم، صحیح ۴/۲۸۱، ۲۸۰.

۴. به روایت مسلم، صحیح ۴/۱۱؛ ابن حبان، صحیح ۱۱/۳۱۷

من خبر رسیده است که برای یک شتر او شرابی فرستاده شد. او هم گفت:

لا والله لا أوجرُه خمرًا ولا أطلبُ نفعًا بها حرم الله.^۱

نه؛ به خدا که هیچ گونه شرابی را به آن می نوشانم و به وسیله ی چیزی که خداوند متعال حرام کرده است، نفعی را طلب نمی کنم.

گوشت هیچ از درندگان، و پرندگان دارای چنگال را نخور. چون به من خبر رسیده است که حضرت پیامبر ﷺ از خوردن گوشت هر درنده ی تیزدندان و هر پرنده ی دارای چنگال نهی کرد.^۲

هر وقت از خواب بیداری شوی (و خواب تو به پایان برسد)، بگو:

أعوذ بكلمات الله التامات من غضبه وعقابه، ومن شرِّ عباده ومن شر
الشياطين وأن يحضرون.

به کلمات کامل خداوند پناه می برم؛ از خشم و مجازات خداوند و از شر
بندگان و نیز از شر شیاطین و اینکه حضور یابند.

چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

إذا فزع أحدكم في منامه فليقل ذلك.^۳

هر گاه یکی از شما در خواب خود دچار وحشت شود، این دعا را بخواند.

هر وقت به کسی بگویی: «تو را قسم می دهم که فلان کار را حتماً انجام بده»، ولی آنچه را که بر آن قسم خوردی انجام ندهد، گناه کرده ای و کفاره ی قسم خود را بده. همچنین هر وقت برای کسی زمان مشخصی را معین کنی، ولی او آن را وانهد تا زمان بگذرد.

۱. شعب الإیمان ۱۷/۵

۲. به روایت مسلم، صحیح ۷۰/۱۳؛ المعجم الأوسط ۱۰۰/۲؛ قُرْطُبِي، تفسیر ۱۱۵/۷.

۳. به روایت ابن ابی شیبہ، مصنف ۴۳۹/۵.

به کسی از غیرمسلمانان، پیش از او سلام نکن. اما اگر او سلام کند، بگو: «وعلیکم». چون به من خبر رسیده است که حضرت پیامبر ﷺ به این کار امر کرد.^۱ اشکالی ندارد که در حال جُنُب بودن خوراکی بخوری؛ هرچند هنگام شستن دست خود وضو نگرفته باشی.

به کسی نگو: «صلی الله علیک». چون از حضرت ابن عباس، رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمَا به من خبر رسیده است که گفت:

لَا تَبْغِي الصَّلَاةَ مِنْ أَحَدٍ لِأَحَدٍ إِلَّا لِلنَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.^۲

صلوات بر کسی از جانب کسی صحیح نیست؛ مگر برای پیامبر ﷺ.

به کسی نگو: «خدا من را فدای تو کند». چون به من خبر رسیده است که حضرت زبیر رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ در هنگام بیماری حضرت پیامبر ﷺ به او این گونه گفت. او هم ﷺ فرمود:

أَمَا تَرَكَتَ أَعْرَابِيَّتَكَ بَعْدُ يَا زُبَيْرُ؟^۳

ای زبیر! آیا هنوز بادیه‌نشینی خود را ترک نکرده‌ای؟

از یکی از علما نیز به من خبر رسیده است که گفت:

لَا يَفْدِيَنَّ أَحَدٌ أَحَدًا.^۴

هیچ کس خود را فدای کسی نکند.

دست دادن با فرد در حال جنب و مباشرت با او اشکالی ندارد. چون از حضرت ابن مسعود رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ به من خبر رسیده است که گفت:

أَرْبَعَةٌ لَيْسَ عَلَيْهِمْ جَنَابَةٌ: جَسَدُ الْإِنْسَانِ وَالْمَاءُ وَالثَّوْبُ وَالْأَرْضُ.^۵

۱. قُرْطُبِيّ، تفسیر ۳۰۳/۵؛ مسلم، صحیح ۱۷۰۵/۴.

۲. به روایت ابی بکر احمد الخطیب البغدادی: الجامع لأخلاق الراوی وآداب السامع.

۳. طبری: تهذیب الآثار.

۴. جامع المسانید و المراسیل ۱۹۱/۱۲.

۵. به روایت ابن ابی شیبّه، مصنف ۲۰۰/۱.

چهار چیز جنابت ندارند: جسد انسان، آب، لباس، زمین.

دست دادن با یهودی و نصرانی و نماز خواندن در منزل آنان اشکال ندارد. هر وقت کسی را ادب کنی یا کسی را به خاطر خطایی که کرده است مجازات نمایی، مجازات او را به چهل شلاق نرسان. حضرت پیامبر ﷺ فرموده است:

مَنْ بَلَغَ حَدًّا فِي غَيْرِ حَدِّ فَهُوَ مِنَ الْمُعْتَدِينَ.^۱

هر کس در غیر حد، به میزان حد برسد، از تجاوز کاران است.

اگر کسی را دوست داری، به او اطلاع بده. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که:

أَنْ رَجُلًا قَالَ لَهُ: إِنِّي أَحَبُّ فَلَانًا لِلَّهِ قَالَ: أَمَّا أَخْبَرْتَهُ؟ قَالَ: لَا، قَالَ فَأَخْبِرْهُ، فَلَمَّا أَخْبَرَهُ قَالَ: أَحَبَّكَ اللَّهُ الَّذِي أَحْبَبْتَنِي لَهُ.^۲

مردی به حضرت پیامبر ﷺ گفت: من فلانی را به خاطر خداوند متعال دوست دارم. حضرت پیامبر ﷺ فرمود: آیا به او خبر داده‌ای؟ گفت: نه. فرمود: پس به او خبر بده. زمانی که به آن فرد خبر داد، آن فرد گفت: خداوندی تو را دوست بدارد که تو من را به خاطر او دوست داری.

در باره‌ی کسی که یکی از حدود خداوند بر او واجب شده است، و نزد امام (و حاکم مسلمانان) برسد، شفاعت نکن و مانع او نشو. میانجی‌گری قبل از این مرحله، اشکال ندارد. از یکی از علمای صحابه به من خبر رسیده است که در باره‌ی یک فرد سارق شفاعت کرد. به او گفته شد: تو که صحابی هستی، در باره‌ی آن شخص میانجی‌گری می‌کنی؟

گفت: پیش از رسیدن او نزد حاکم، اشکالی ندارد که برای او شفاعت کنم. وقتی

۱. به روایت بی‌هقی، سنن الکبری ۱۴۶/۱۳، نصب الرایة ۳/۳۵۴.

۲. [به روایت حاکم] المستدرک علی الصحیحین ۴/۱۸۹.

حاکم برسد، اگر حاکم از او درگذرد، خداوند از او درنگذرد.^۱
ملازم سکوت باش. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

لَا يَسْتَكْمِلُ أَحَدُكُمْ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَخْزَنَ لِسَانَهُ.^۲

حقیقت ایمان هیچ یک از شما کامل نمی‌شود؛ تا آنکه زبان خود را مهار کند.

هنگام رفتن به یک آبادی یا دیار، پیش از ورود به آن، بگو:

اللهم ارزُقنا خيرَها وخيرَ أهلِها، وأَعِزَّنَا من شرِّها وشرِّ أهلِها، اللهم
ارزُقنا خيرَها وجبَاءَها واضْرِفْ عَنَا وَبَاءَها.

**خدایا! خیر این آبادی و خیر اهل آن را روزی ما کن و ما را از شر آن و شر
اهل آن در پناه بگیر. خدایا! خیر این آبادی و عطایای آن را روزی ما کن و و
بای آن را از ما دور بدار.**

چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که: هر وقت به آبادی‌ای نزدیک
می‌شد، این گونه می‌فرمود.^۳

اگر عطسه کنی، بگو: «الحمد لله». اگر کسی (در جواب تو) بگوید: «یرحمک
الله»، (در جواب او) بگو: «يَهْدِيكُمُ اللهُ وَيُصْلِحْ بِالْكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ».^۴
چون از یکی از اصحاب رسول خدا ﷺ به من خبر رسیده است که حضرت
پیامبر ﷺ این گونه فرمود.

هر وقت کسی نزد تو عطسه کند، تا زمانی که نشنوی که الحمد لله کند، برای او
دعا نکن. وقتی الحمد لله کند، تو هم بگو: «یرحمک الله». چون از حضرت پیامبر
ﷺ به من خبر رسیده است که فرمود:

۱. دَارُ قُطَيْبٍ، سنن ۱۱۳/۳؛ [حاکم] المستدرک علی الصحیحین ۴/۲۲۴

۲. مسند الشهاب ۶۶/۲؛ مجمع الزوائد ۳۰۲/۱۰

۳. تاریخ جرجان ۱/۱۶۱

۴. به روایت [امام احمد بن حنبل] ۱/۱۹۳.

مِنْ حَقِّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ تَشْمِيتُ الْعَاطِسِ إِذَا حَمِدَ اللَّهَ.^۱

یکی از حقوق مسلمان بر مسلمان دیگر این است که هر گاه عطسه کند و

بگوید الحمد لله، مسلمان دیگر برای او دعای عافیت کند.

بزرگ‌تر را گرامی بدار و به کوچک‌تر مهرورزی کن. حضرت پیامبر ﷺ فرموده

است:

لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَرْحَمْ صَغِيرَنَا وَلَمْ يُوقِّرْ كَبِيرَنَا.^۲

از ما نیست کسی که به خردسال ما رحم نکند و به بزرگسال ما احترام

نگذارد.

با خانمی که همسر تو یا کنیز تو نیست، دست نده. نه دست او را بر هیچ جای بدن خود بگذار و نه تو دست خود را بر جایی از بدن او بگذار. نه دست خود را ببوس و نه هیچ جای بدن خود را. نه مردی را در آغوش بگیر، نه پیشانی او را ببوس، و نه هیچ جای بدن او را.

اشکالی ندارد که این کارها را با افراد خویشاوند خود انجام دهی. چون به من خبر رسیده است که وقتی حضرت جعفر بن ابی طالب ﷺ از سرزمین حبشه نزد حضرت پیامبر ﷺ آمد، حضرت پیامبر ﷺ از جلوی او برخاست، او را به سینه‌ی خود چسباند، و میان چشمان او را بوسید.^۳

در محل نماز جماعت (مسجد)، صدای خود را بلند نکن، سلاح خود را نبر نکش. حضرت پیامبر ﷺ از این کار نهی کرده است.^۴

۱. به روایت ابن ابی شیبہ، مصنف ۲۶۹/۵.

۲. به روایت ترمذی، سنن ۳۲۱/۴.

۳. به روایت بیہقی، سنن الکبریٰ ۴۹۴/۸، الإصابة فی تمییز الصحابة ۲۳۷/۱.

۴. قاضی عیاض: ترتیب المدارک و تقریب المسالك ۱۱۱/۱. نیز، رک: فتح الباری ۵۹۴/۱، ۵۶۰/۱.

هر وقت برای شاهد شدن دعوت شوی، حق انتخاب داری. اگر شاهد شوی، نمی‌توانی در صورت فراخوانده شدن برای ادای شهادت، امتناع کنی.

به خاطر نیکی خود به کسی بر او منت نگذار. چون این کار پاداش تو را باطل می‌کند. خداوند عز و جل فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى: ۱» ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدقه‌هایتان را با منت نهادن و آزار رساندن باطل نکنید.»

هر کسی به نیکی ای بکند و از جبران آن ناتوان باشی، او را ستایش کن و آن کار نیک او را ذکر کن. حضرت پیامبر ﷺ فرموده است:

مَنْ أُوْلِيَ مَعْرُوفًا فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْمَكَافَأَةِ إِلَّا بِالثَّنَاءِ فَقَدْ شَكَرَهُ وَمَنْ كَتَمَهُ فَقَدْ كَفَرَهُ.^۲

به هر کس که نیکی ای شود، و نتواند که جز با تشکر آن را جبران کند، و این کار را انجام دهد، شکر آن را به جار آورده است و کسی که این سپاسگزاری را نهان سازد، نسبت به آن خوبی کفران نعمت به خرج داده است.

هر وقت غذا بخوری و کسی نزد تو باشد، او را دعوت کند. حضرت پیامبر ﷺ فرموده است:

إِنَّ فِي الْجَنَّةِ غُرَفًا يُرَى ظَاهِرُهَا مِنْ بَاطِنِهَا وَبَاطِنُهَا مِنْ ظَاهِرِهَا، قِيلَ لِمَنْ هِيَ قَالُوا لِمَنْ أَطْعِمَ الطَّعَامَ وَتَابَعَ الصَّيَامَ وَقَالَ طَيِّبُ الْكَلَامِ وَصَلَّى بِاللَّيْلِ وَالنَّاسُ نِيَامُ.^۳

در بهشت غرفه‌هایی هست که از بیرون داخل دیده می‌شود و از داخل بیرون دیده می‌شود. خداوند این قصرها را برای کسانی آماده کرده است که به

۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۶۴.

۲. به روایت ابن حِبَّان، صحیح ۱۲۷/۴، مسند الشهاب ۲۹۴/۱.

۳. مسند الشامیین ۲/۲۳۳.

دیگران خوراک می دهند و سلام را رواج می دهند و در شب موقعی نماز می خوانند که همه ی مردم در خواب هستند.

هر وقت برای خداوند کاری بکنی، آن را به نیکی انجام بده. به دلیل این کلام خداوند تعالی که: «لَيَبْلُغَنَّكُمْ أَتُكُمُ أَحْسَنُ عَمَلًا»^۱ تا شما را بیازماید که کدامین کس از شما نیکوکارتر است.».

برای مجازات کسی شتاب نکن و تا سزاوار نباشد او را متهم نساز. در حالی که کسی تو را ببیند یا صدای تو را بشنود، با همسر و کنیز خود همبستر نشو. حضرت پیامبر ﷺ فرموده است:

اَسْتَحْيُوا مِنْ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ، قَالُوا كَيْفَ نَسْتَحْيِي مِنْ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ؟
قَالَ احْفَظُوا الرُّأْسَ وَمَا حَوَى الْبَطْنَ وَمَا وَعَى، وَادْكُرُوا الْمَوْتَ وَالْبَلَى
وَذَرُّوا زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا.^۲

به طور شایسته از خداوند متعال حیا کنید. گفتند: چگونه حق حیا از خداوند متعال را ادا کنیم؟ فرمود: سر و محتوای آن، و شکم و محتوای آن را حفظ کنید. از مرگ و پوسیده شدن یاد کنید و زینت حیات دنیوی را کنار نهید.

هنگام صبح، ده بار بگو:

اللهم لا إله إلا أنت وحدك لا شريك لك، لك الملْكُ وَلَكَ الحمدُ، لا شريك لك، إنك على كل شيء قدير.

خدایا! هیچ فرمانروا، فریادرس، و معبود برحقى جز ... وجود ندارد هم ملک از آن تو است و هم سپاس و ستایش هیچ شریکی نداری و تو بر هر چیزی توانایی. حضرت پیامبر ﷺ فرموده است:

۱. سوره ی هود، آیه ی ۷.

۲. معنای آن در: المستدرک على الصحيحین ۳۵۹/۴ روایت شده است.

مَنْ قَالَهَا عَشْرَ مَرَاتٍ حِينَ يُصْبِحُ وَكُلَّ بَهْ لَمَلِكَانِ يَحْرَسَانِهِ حَتَّى يُمِيتِي
وَإِذَا قَالَهَا لَيْلًا فَكَذَلِكَ حَتَّى يَصْبِحَ.^۱

هر کس که هنگام صبح ده بار این را بگوید، دو فرشته بر وی گماشته
می‌شوند که او را تا هنگام شب پاسداری می‌کنند و اگر هم شب آن را
بگوید، تا زمان صبح همین حالت برای او وجود دارد.

در روز عید فطر و قربان، و در روز عرفه در عرفات، غسل کن. اگر هم وضو بگیری
کفایت می‌کند.

مردی از [حضرت] علی عليه السلام در باره‌ی غسل سؤال کرد.

فرمود: برای جمعه، عید فطر و عید قربان، و روز عرفه.^۲

هنگام دیدن هلال به آن رو نکن و دعا نکن. بلکه، به قبله رو کن و بگو:

الله أكبر الله أكبر الحمد لله، اللهم إني أسألك من خير هذا الشهر،
وأعوذ بك من شر القدر وشر يوم المحشر.^۳

الله أكبر الله أكبر الحمد لله، خدایا! من از تو خیر این ماه را مسألت می‌کنم و
از شر قدر و شر روز حشر به تو پناه می‌آورم.

در منزل و قلمرو هیچ کس امامت نماز نکن؛ مگر به تو اجازه بده. چون از حضرت
پیامبر صلی الله علیه و آله به من خبر رسیده است که فرمود:

لَا يُؤْمِنُ الرَّجُلُ الرَّجُلَ فِي بَيْتِهِ وَلَا فِي سُلْطَانِهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ.^۴

۱. بخشی از حدیثی که [امام] احمد [بن حنبل] روایت کرده است. [امام احمد بن حنبل،
مسند] ۳۶۰/۲

۲. نصب الراية ۸۵/۱؛ الدرایة فی تخریج أحادیث الهدایة ۵۰/۱

۳. به روایت [امام احمد بن حنبل] ۴۵۰/۶، مسند الربیع ۱۹۹/۱؛ سیوطی: الجامع الصغیر
۱۵۱/۱.

۴. به روایت ابو داود، سنن ۲۸۹/۲، نیز رک: تحفة الأحوذی ۲۸۴/۲، نیل الأوطار ۱۸۸/۳.

هیچ کس در منزل و قلمرو هیچ کس برای او امامت نکند؛ مگر با اجازه‌ی او.

دوست نداشته باش که مردم جلوی تو برخیزند. حضرت پیامبر ﷺ فرموده است:

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَمُثِّلَ لَهُ بَنُو آدَمَ قِيَامًا وَجَبَتْ لَهُ النَّارُ.^۱

هر کس که خوشحال شود که فرزندان آدم به احترام او برخیزند، آتش جهنم برای وی واجب می‌گردد.

هر وقت دعوت شوی، قبول کن. حضرت پیامبر ﷺ فرموده است:

الدَّعْوَةُ يَوْمَ الْعَرَسِ حَقٌّ.^۲

دعوت در روز عروسی حق است.

همچنین فرموده است:

لَوْ دُعِيتُ إِلَى كُرَاعٍ لَأَجَبْتُ.^۳

اگر برای یک پاچه‌ی کم گوشت هم دعوت شوم، می‌پذیرم.

هر وقت بر چیزی قسم بخوری. پدر و مادر تو یا یک از آنها نیز بر امری خلاف آن قسم بخورند، در صورتی که معصیت نباشد، از آنان اطاعت کن.

در هفدهم، بیست و نهم، و بیست و یکم حجامت کن. چون از حضرت پیامبر ﷺ به من خبر رسیده است که به این کار امر کرده است.^۴

هنگام عیادت مریض، عیادت را مختصر کن و کم نزد او بمان. هنگام عبور از کنار قبرها، بگو:

۱. به روایت طبری: تهذیب الآثار. معنای آن نیز در: الأدب المفرد ۳۳۹/۱ و مسند عبد بن حمید ۱۵۶/۱ روایت شده است.

۲. رک: شرح الزرقانی ۲۱۰/۳، ۲۰۹.

۳. به روایت بخاری، صحیح ۱۹۸۵/۵.

۴. به روایت [امام] احمد [بن حنبل]، مسند ۳۵۴/۱؛ بیهقی، سنن الکبری ۳۴۰/۹.

السَّلامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الدَّارِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ

لَا حَقُّونَ، أَنْتُمْ لَنَا قَرُطٌ وَنَحْنُ لَكُمْ تَبَعٌ، أَسْأَلُ اللَّهَ لَنَا وَلَكُمْ الْعَافِيَةَ.^۱

ای اهالی دیار مؤمنان و مسلمانان! آرامش و آسایش بر شما و ما نیز اگر خدا بخواهد به شما ملحق می‌شویم. شما پیشگامان ما و ما دنباله‌روان شما ایم. از خداوند متعال برای خود و شما دعای عافیت می‌کنیم.

اشکالی ندارد که جلوی جنازه حرکت کنی. چون از حضرت پیامبر ﷺ، و از حضرت ابوبکر، عمر، عثمان رضی الله عنهم به من خبر رسیده است که آنان جلوی جنازه حرکت می‌کردند. اگر سواره باشی، از جنازه پیش نیفت. اگر هم جنازه به قبرستان برسد، از مرکب پیاده نشو تا آنکه جنازه از دوش مردان بر زمین نهاده می‌شود. چون این امر از یکی از صحابه به من خبر رسیده است.^۲

در خوراک و نوشیدنی فوت نکن. یک از علما گفته است: این کار بد است. در ده جا دستان خود را بلند کن: دعای هنگام شروع نماز، عید فطر و عید قربان، قنوت، تکبیر، هنگام لمس کردن حَجَرِ الاسود، عرفه، جمعه‌ها، صفا، مروءه، و حِمار. این امر از حضرت ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است.

هنگام شروع نماز دستان را به قدری بلند کن تا انگشت ابهام تو به محازات گوش تو برسد. در سایر موارد کنار سینه‌ی خود آنها را باز کن.^۳ نرد بازی نکن. چون حضرت پیامبر ﷺ فرد بازی‌کننده با نرد را لعنت کرده و فرموده است:

إِيَّاكُمْ وَإِيَّاهُ.^۴

۱. به روایت ابن حِبَّان، صحیح ۴۴۵/۷، المسند المستخرج علی صحیح الإمام مسلم ۵۳/۳.

۲. رک: تِرْمِذِي، سنن ۳۲۹/۳، بَيْهَقِي، سنن الکبری ۲۳/۴، تِرْمِذِي، سنن ۳۴۹/۳.

۳. رک: بَيْهَقِي، سنن الکبری ۷۲/۵، ۲۱۱/۲؛ قُرْطُبِي، تفسیر ۲۲۴/۷؛ مجمع الزائد ۲۳۸/۳؛ کتاب الآثار ۲۱/۱.

۴. ابن کثیر، تفسیر ۹۳/۲. بَيْهَقِي در سنن الکبری ۲۱۵/۱۰.

شما و او.

آدامس نجو، شلوار خود را شکاف نده، خود را لخت نکن، سنگ یا ... را پرتاب نکن. پیامبر ﷺ فرموده است:

إِنهَا مِنْ أَخْلَاقِ قَوْمِ لُوطٍ^۱.

این کار از جمله خصایل قوم لوط است.

هنگام افطار روزه‌داران را بر خوراک خویش جمع کن. حضرت پیامبر ﷺ فرموده است:

مَنْ فَطَّرَ صَائِمًا كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِهِ، وَلَا يُنْقَضُ مِنْ أَجْرِ الصَّائِمِ شَيْءٌ^۲.

هر کس که به یک روزه‌دار افطاری بدهد پاداشی همانند فرد روزه‌دار دارد و

از پاداش فرد روزه‌دار هم چیزی کاسته نمی‌شود.

بدان، رَحِمَكَ اللهُ، خداوند موعظه و نصیحت من را به تو رساند که امید دارم خداوند تورا از آن منتفع کند و به خاطر آن به من پاداش دهد.

پس، رَحِمَكَ اللهُ، در این باره تأمل کن، خداوند تورا موفق می‌گرداند. آن را بیاموز و به آن عمل کن. از کاری شروع کن که برای نزدیک شدن به خداوند عز و جل به آن امید داری، این کار را نیز بر خود الزام کن و آن گونه که من برای تو تبیین کردم، بر آن مواظبت کن، بر آن صبور باش، ملازم آن باش، و از خداوند یاری بخواه. چون هیچ تاب و توانی جز با (استناد) خداوند والای بس بزرگ وجود ندارد.

خداوند ما و شما را برای طاعت خویش موفق گرداند، ما و شما را از معصیت‌های خویش دور نگه دارد، عاقبت ما را با امری ختم کند که او را راضی کند. هر گونه سپاس و ستایش شایان الله است: پروردگار جهانیان و درود و سلام کامل و فراوان بر سرور ما محمد، و همه‌ی خاندان و یاران او.

۱. جامع المسانید و المراسیل ۲۲۲/۱۲

۲. به روایت تِرْمِذِي، سنن ۴۶۴/۳؛ موارد الظَّمَان ۲۲۵/۱؛ تِرْمِذِي، سنن ۱۷۱/۳

و بدان، رحمك الله، خداوند تعالی تو را به موعظه‌ی من مختص کرد، تو را نصیحت کردم و نصایحی را به تو ارائه کردم که امیدوارم خوشبختی تو و عامل بهشت شود. پس باید تو نیز در آنچه برایت نوشتم که به اوامر خداوند تعالی و پیوری از اموری پردازی که شایان خداوند است و به خاطر آن امیدواری که نزد خداوند تقرب پیدا کنی، و از اموری نباشد که نفس تو از آن بیزار باشد و آن را بر آن اعمال وادار و ادب کن. ان شاء الله تعالی. خداوند توفیق‌دهنده‌ی کار خوب و درست است و بازگشت و برگشت به سوی او است.

پژوهشی در باره‌ی توحید، توسل، استغاثه، استمداد، و مفاهیم مرتبط بر اساس آیات ذکر شده در این کتاب

واقعیت آن است که همه‌ی فرق و مذاهب اسلامی بر اساس باورها و دیدگاه‌های خود، هرگز روا نمی‌دارند که به اندازه‌ی سر سوزنی از راه و روشی که خداوند متعال برای آنان تعیین کرده و از طریق حضرت رسول خدا ﷺ به آنان ابلاغ نموده است، انحراف پیدا کنند. از این رو، از یک سو به شدت و حدّت از آنچه خود به آن باور دارند، دفاع می‌کنند، و از سوی دیگر، با هر گونه عقیده و دیدگاه مخالف با نوعی احتیاط یا شاید هم بدبینی مواجه می‌شوند. تا جایی که گاهی حتی حاضر نیستند در آنها دقت نظر روا دارند یا حتی بنا به امر قرآن، به آنها گوش فرا دهند و در صورتی که خیر و نیک بود، آن را بپذیرند و اگر ناروا و ناصواب بود، آن را رد و انکار کنند. با آنکه این امکان هم وجود دارد که محتوای سخن هر دو طرف یکی باشد، اما زبان و بیان، یا ادبیات آنها به گونه‌ای است که هر یک از آنها فکر می‌کند که طرف مقابل بر جاده‌ی صواب نیست و از راه راست منحرف شده است. در پژوهش حاضر که به منظور تکمیل مطالب کتاب «در محضر اولیاء» صورت گرفته است، با استفاده از منابع معتبر روایی، تاریخی، فقهی، و از همه مهم‌تر آیات قرآنی فراهم شده است، کوشش شده با بهره‌گیری از استدلال‌های علمای ارجمند و محققان گرانقدر، چند مسأله‌ی کلی مورد بحث قرار گیرند تا شاید به فضل خداوند متعال کمکی به حل اختلافات موجود در میان مسلمانان باشد.

با این حال، از آنجا که اصل ماجرا در همه‌ی مسائل ذکر شده، توحید است،

ابتدا به طور مختصر به برخی از مسائل مربوط به توحید می‌پردازیم و در ادامه سایر مسائل و موضوعات مورد بحث قرار می‌گیرند.

توحید در لغت مصدر وحد یوحد و به معنای یکی کردن است. برای توحید بخش‌های گوناگونی مطرح شده است. در اصطلاح، نزد وهابیت، به معنای یگانه قراردادن خداوند در آنچه مختص به او است (ربوبیت، الوهیت، اسما، صفات) معنا شده است.^۱ توحید نزد وهابیت به دو گونه تقسیم شده است. ایشان گاهی توحید را به سه قسم^۲ و گاهی به دو قسم تقسیم کرده‌اند.

محمد بن عبدالوهاب درباره اقسام و معانی توحید، به صورت کنایه‌ای، در جواب کسی که از او درباره توحید ربوبیت و توحید الوهیت و توحید در صفات پرسیده به اقسام توحید اشاره می‌کند. وی می‌نویسد: «توحید ربوبیت آن است که کفار به آن اقرار می‌کردند».^۳ «اما توحید الوهیت، پس آن اخلاص بندگی فقط برای خداوند است. برای اینکه اله در لغت عرب به معنای عبادت است. چنانچه می‌گفتند اله ما اله تمام اله‌ها است اما با او اله‌های دیگر هم قرار می‌دادند، مثل فرشتگان و صالحان. خداوند نیز از آن‌ها اقرار گرفت که به توحید در عبادت معتقد شوند، زیرا وقتی مدبر، شخصی واحد است و همه موجودات غیر از خداوند هیچ چیز ندارند چگونه آن‌ها خوانده می‌شوند. و اما توحید صفات که

۱. ابن زکریا، احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، تحقیق: عبد السلام، بیروت: انتشارات دار عالم الکتب، ۱۴۲۰.

۲. ابن عبد الوهاب، سلیمان بن عبدالله، تیسیر العزیز الحمید فی شرح کتاب التوحید، تحقیق: اسامه العتیبی، عربستان: دار الصمیعی، الطبعة الثانية، ۱۴۲۹.

۳. ابن عثیمین، محمد بن صالح، القول المفید علی کتاب التوحید، عربستان: دار ابن الجوزی، الطبعة الثانية، ۱۴۲۴.

سومین قسم توحید است که دو توحید قبل با این توحید کامل می‌شوند.^۱ محمد بن عبدالوهاب در توضیح اقسام سه‌گانه توحید در جای دیگری می‌گوید:

توحید دارای سه اصل است؛ توحید ربوبیت و توحید الوهیت و توحید اسما و صفات. اما اصل اول، یعنی توحید در ربوبیت، و آن چیزی بود که مشرکان زمان حضرت محمد ﷺ به آن ایمان داشتند، اما با این حال، علاوه بر آنکه حضرت پیامبر ﷺ آنان را داخل در اسلام قرار نداد، آن‌ها را کشت و مال و خونشان را حلال دانست. اصل دوم توحید الوهیت است و آن به این معنا است که بندگان، خداوند را در افعال خود واحد بدانند. مثل دعا، امیدداشتن، ترس، خضوع، کمک، پناه‌بردن، دوست‌داشتن، انابه، نذر، ذبح، و... و اما اصل سوم در توحید، توحید در اسما و صفات است.^۲

ابن عثیمین، یکی از علمای بزرگ وهابی، ضمن تأکید بر آیه «رَّبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا»^۳ «همان پروردگار آسمان‌ها و زمین، و آنچه میان آن دو قرار دارد! او را پرستش کن و در راه عبادتش شکیبا باش! آیا مثل و مانندی برای او می‌یابی؟!»، درباره تقسیم توحید به سه قسم می‌گوید: «توحید به سه قسم تقسیم می‌شود که عبارت‌اند از: توحید ربوبیت، توحید الوهیت و توحید اسما و صفات. به تحقیق که این سه توحید در

۱. ابن عثیمین، محمد بن صالح، فتاوی العقيدة و ارکان الاسلام، تحقیق: یحیی مراد، قاهره: انتشارات مختار، الطبعة الاولى، ۱۴۲۸.

۲. ابن غنام، حسین، تاریخ نجد، تحقیق: ناصر الدین اسد، بی‌جا: انتشارات دار الشروق، الطبعة الرابعة، ۱۴۱۵.

۳. آیه ۶۵، سوره‌ی مریم.

این آیه مؤکد جمع شده است».^۱ در جایی دیگر، ابن عثیمین به اقسام توحید اشاره می‌کند و می‌گوید بر حسب آنچه اهل علم ذکر کرده‌اند توحید به سه قسم ربوبی، الوهی و توحید در اسما و صفات تقسیم می‌شود.^۲

یکی دیگر از علمای وهابی درباره اقسام توحید می‌گوید: «توحید به اعتبار موضوع به سه قسم تقسیم می‌شود؛ ربوبیت، الوهیت و توحید در اسما و صفات؛ هر یک از این سه قسم توحید شناخته می‌شوند و فقط کسی موحد است که به این سه قسم اقرار کند».^۳

تقسیم دیگری که وهابیت برای توحید آورده ناظر به تقسیم‌بندی دوگانه است. نمونه اول برای تقسیم دوگانه توحید گفتار نوه محمد بن عبدالوهاب در کتاب تیسیر العزیز الحمید است که می‌نویسد: «توحید تقسیم می‌شود به توحید در معرفت و اثبات (توحید ربوبیت و اسما و صفات) و توحید طلب و قصد (توحید الوهیت یا عبودیت)».^۴

نمونه دیگر برای تقسیم دوگانه توحید، کلام نویسنده مدارج السالکین است که می‌نویسد: «توحید خداوند در این است که از طرفی خداوند را در علم و شناخت و شهود یگانه بدانیم و از طرف دیگر در طلب و اراده نیز او را یکتا

۱. ابن مرزوق، ابی حامد، التوسل بالنبی و جهله الوهابیین، ترکیه: انتشارات اشیق، ۱۳۹۶.

۲. اشعری، ابوالحسن، الابانة عن اصول الديانة، بیروت: انتشارات دار ابن حزم، الطبعة الاولى، ۱۴۲۴.

۳. امین، سید محسن، تاریخ و نقد وهابیت (ترجمه کشف الارتیاب)، ترجمه: علی اکبر فائزی پور، قم: انتشارات قدس، چاپ اول، ۱۳۸۷.

۴. آل بوطامی، احمد، العقائد السلفية بادلها العقلية والعقلية، قطر: انتشارات دار، ۱۴۱۵.

بیابیم».^۱ این کلام به صورت اجمالی از طرف وی بیان شده است. شاید بتوان در توضیح مسئله گفت یکتایی خداوند در شناخت و شهود به همان معنای توحید در ربوبیت و اسما و صفات است و نیز توحید در طلب همان توحید الهی است. چنانچه در بند بالا به این مطلب اشاره شد. به عبارت دیگر، می‌توان گفت شناخت خداوند در علم و شناخت و شهود، اشاره به حوزه شناخت نظری خداوند دارد و توحید خداوند در طلب و قصد حکایت از توحید عملی دارد.

نمونه سوم گفتار شیخ عبدالرحمن در شرح کتاب التوحید است که می‌گوید: «توحید بر دو قسم است؛ توحید در معرفت و اثبات که همان توحید ربوبیت و اسما و صفات است و توحید در طلب و قصد که همان توحید الوهی است. ابن قیم نیز گفته است توحیدی که پیامبران علیهم‌السلام به آن می‌خواندند و کتب رأی آن نازل شده است بر دو نوع است: توحید در معرفت و اثبات، و توحید در طلب و قصد».^۲ عبدالرحمن بن عبدالخالق درباره این قسم از تقسیم می‌نویسد:

برخی از علمای متأخر در جهت تعلیم توحید، توحید را بر دو قسم تقسیم کرده‌اند: توحید علمی و توحید عملی. مقصود از توحید علمی یادگیری اسما و صفات خداوند است و مراد از توحید عملی، عمل به اقتضای آن چیزی است که تصدیق کرده است. این نوع از تقسیم در همه اعمال دین جاری است. برای مثال، در عمل عبادی روزه هم علم و هم عمل دخیل است. علم، به این معنا که روزه عبادتی است که بر مؤمنان فریضه واجب است و عملاً باید برای خداوند گرفته

۱. البانی، ابو عبد الرحمن ناصر الدین، موسوعة الالبانی فی العقيدة، یمن: انتشارات مرکز النعمان، الطبعة الاولى، ۱۴۳۱.

۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، محقق: محمد ناصر ناصر، بی‌جا: انتشارات دار الطوق، الطبعة الاولى، ۱۴۲۲.

شود.^۱

نتیجه اینکه توحید نزد وهابیت از یک منظر، به سه قسم و از دیدگاهی دیگر، به دو قسم تقسیم می‌شود.

با این حال، مسأله به همین جا ختم نمی‌شود. بلکه، پیامدهای عملی مهمی نیز در بردارد که در ادامه به برخی از آنها اشاره می‌شود.

توحید در عبادت از موضوعاتی است که همه مسلمانان به آن اعتقاد دارند؛ آنان در این اصل کلی که عبادت و پرستش، ویژه‌ی خداوند است، با هم اشتراک دارند. اما مشکل اصلی، در تعیین مرز بین توحید و شرک است؛ در این میان برخلاف تمام مذاهب اسلامی فرقه‌ای به نام سلفی‌گری (وهابیت) به بهانه‌های مختلفی (همچون توسّل، درخواست شفاعت، زیارت قبور، نذر، ساختن آرامگاه، تبرک و غیره) عده‌ای از مسلمانان را مشرک و ریختن خون آن‌ها را حلال اعلام می‌کنند.

عبودیت در لغت، به معنای اظهار خضوع و خشوع است. اما واقعیت این است که عبادت در اصطلاح، صرف خضوع و تسلیم نیست؛ بلکه باید این خضوع و تسلیم در برابر موجود باشد که اعتقاد به ربوبیت و الوهیت او داشته باشیم و در غیر این صورت آن عمل را عبادت نمی‌گویند. مثلاً انسان در برابر والدین و علما خضوع دارد. در برابر مؤمنین خضوع و خشوع دارد. و این‌ها شرک نیست.

ولی توحید عبادی در نظر وهابیت، به معنای لغوی گرفته شده است. صرف خضوع و خشوع. طبق این تعریف بسیاری از مسلمانان کافر به حساب می‌آیند؛

۱۰. بدر، عبد الرزاق، القول السدید فی الرد علی من انکر اقسام التوحید، عبد الرزاق البدر، قاهره: انتشارات دار ابن قیم، الطبعة الثالثة، ۱۴۲۲.

زیرا در مقابل والدین، علما و بزرگان خضوع و خشوع دارند. گرد قبر حضرت پیامبر ﷺ می‌چرخند و در مقابل حضرت محمد ﷺ تواضع نشان می‌دهند.

در مورد شرک در عبادت، وهابیت تعریفی برای عبادت آورده‌اند که هر نوع خضوع در برابر انبیاء و حتی طلب شفاعت و حاجت و زیارت قبور انبیاء را شرک تعریف کرده‌اند. از نظر آن‌ها توسل و شفاعت و قسم و نذر و قربانی و زیارت و تبرک جستن به اولیای الهی مهم‌ترین مظاهر شرک و پرستش غیر خداوند است. در حالی که فرق مختلف اسلامی شفاعت و زیارت را شرک نمی‌دانند؛ زیرا شرک در جایی است که اعتقاد به دو واجب الوجود باشد. فردی اعتقاد داشته باشد که خدا و پیامبرش ﷺ به صورت مستقل، مؤثر در عالم هستند؛ این شرک است؛ زیرا برای تدبیر عالم اعتقاد به فرد دیگری دارد.

اما اگر کسی انبیاء را واسطه درگاه الهی دانسته و آنان را مؤثر در این عالم بداند؛ ولی بگوید به اذن خداوند تأثیر گزارند نه به صورت مستقل، در این صورت عمل او نه تنها شرک نیست؛ بلکه بهترین مصداق و نمونه توحید است. خود قرآن نیز فرموده است: «وَسِيلَهُ إِلَى اللَّهِ» (و وسیله به درگاه الهی اخذ کنید؛ «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»^۱ در حالی که شرک، هم‌تا قرار دادن برای خداوند است؛ یعنی خدا و پیامبر ﷺ به صورت مستقل در عالم تأثیر گزار باشند).

آنچه بیش از همه در قرآن طرح و نقد شده شرک در عبادت است. بدان دلیل که در عصر نزول قرآن بیشتر مردم، گرفتار این نوع شرک بودند و نوعا یگانگی ذات و وحدت خالق و تا حدی توحید ربوبیت را قبول داشتند. مشرکان معتقد بودند که بت‌ها در عالم به صورت مستقل، تأثیر گزارند.

از دیدگاه قرآن، شرک آن است که در کنار خدا به خدای دیگری نیز معتقد

باشید یا آن را همسان خدا بدانید. قرآن، علت گمراهی مشرکان را همین امر دانسته است: «تَاللّٰهِ اِنْ كُنَّا لَفِي ضَلٰلٍ مُّبِينٍ اِذْ نُسَوِّیْكُمْ بِرَبِّ الْعٰلَمِیْنَ؛ به خدا سوگند، ما در گمراهی آشکاری بودیم که شما خدایان دروغین (بت ها) را با خدا یکسان قرار می دادیم»^۱

آیا از میان مسلمانان کسی هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله یا اولیای الهی را همسان خداوند قرار دهد؟! مسلمانان معتقدند: «مَنْ ذَا الَّذِیْ یَشْفَعُ عِنْدَهُ اِلَّا بِاِذْنِهٖ»^۲ حضرت پیامبر ﷺ اگر شفاعت هم کند؛ با اذن و اجازه پروردگار است.

البته باید مفهوم عبادت و معیار شرك در عبادت را با دقت بیشتری مورد کاوش قرار داد. یکی از مراتب توحید، توحید در عبادت است؛ یعنی عبادت و پرستش مخصوص خداست. عبادت در لغت هم به معنای فروتنی و خاکساری است و در اصطلاح به معنای کرنش در برابر موجودی است که او را اله، رب و خالق هستی می دانیم. خالقی که امور تکوینی (خلق) رزق، زنده کردن و میراندن و امور تشریعی (قانون گذاری، شفاعت و مغفرت) همه به دست اوست.

بنابراین، عبادت برای کسی است که اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت و قدرت مطلقه او داشته باشیم. اگر کرنش بدون این قصد و اعتقاد باشد و تنها برای تعظیم و بزرگداشت باشد، در این حالت، انسان خاضع، نه مشرك است و نه عملش، شرك آمیز. و همین نکته ظریف، اساسی ترین تفاوت میان وهابیت و بسیاری از دیگر فرقه های اسلامی در مسأله توحید عبادی است.

مسلمانان در تعریف توحید عبادی می گویند: «توحید عبارت است از

۱. شعرا: ۹۷، ۹۸

۲. بقره، ۲۵۵

منحصر دانستن خداوند سبحان به عبادت.^۱ آن گاه در تعریف عبادت می‌گویند: «عبادت، نهایت خضوع و خاکساری است و این کلمه تنها در مورد خضوع برای خداوند به کار می‌رود.»^۲

باید بدانیم که تفاوت ما با وهابیان در اختلاف معنای لغوی و اصطلاحی عبادت است. آنان عبادت را به معنای لغوی؛ یعنی مطلق خضوع و خاکساری گرفته‌اند و با این تعریف، دایره شرك از منظر آنان خیلی گسترده شده است. بر اساس این تعریف، آنان هر گونه زیارت قبور، توسل، شفاعت از پیامبران علیهم‌السلام و اولیا را شرك می‌شمارند و اصلاً به معنای اصطلاحی عبادت؛ یعنی اعتقاد به اولوهیت و ربوبیت کاری ندارند.

این در حالی است که بسیاری از فرق اسلامی و دیگر فرقه‌های اسلامی، نیت عمل در عبادت را شرط درستی و نادرستی آن می‌شمارند. اگر کرنش در دایره اعتقاد به الوهیت و استقلال نباشد، شرك نیست، بلکه نوعی تعظیم و تکریم است، مانند خضوع در مقابل اولیای الهی یا فرزند در برابر پدر. در کریمه قرآنی هم آمده است: (وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ)^۳؛ و (یاد کن) زمانی که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده و خضوع کنید.» پس همگی سجده کرده، جز ابلیس.

البته این آیه، دلیل محکمی است بر اینکه هر تعظیمی در برابر غیر خدا، عبادت شمرده نمی‌شود. در آیه دیگری آمده است: (وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُوَ سُجَّدًا وَقَالَ يَأْبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءُوسِي)^۴؛ پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و

۱. الجامع الفريد، ص ۲۱۹.

۲. الجامع الفريد، ص ۲۱۸.

۳. بقره، ۳۴.

۴. یوسف، ۱۰۰.

همگی در مقابل او به سجده افتادند. گفت: پدر! این تعبیر خوابی است که پیش‌تر دیدم.

در این آیه هم صرف سجده کردن تحیه و کرامت است عبادت شمرده نشده است. همه می‌دانیم که این سجده برای عبادت حضرت یوسف علیه السلام نبود؛ زیرا در میان سجده کنندگان، حضرت یعقوب (علیه السلام) نیز حضور داشت که در توحید، با اخلاص بود. همچنین اگر به حضرت یوسف علیه السلام سجده می‌شود، خود او نیز به این کار راضی نبود و آنان را از این کار باز می‌داشت.

از آنچه گذشت، درمی‌یابیم که صرف خضوع، خاکساری، تکریم و احترام به انبیاء علیهم السلام و اولیای الهی، عبادت نیست تا انجام دهنده آن را مشرک بدانیم. اگر ابن تیمیه راه احتیاط را در پیش می‌گرفت و به کفر و شرک توسل جوینده حکم نمی‌کرد، امروزه وهابیت با پیروی از او، مسلمانان را تکفیر نمی‌کردند و خون و مال و آبروی آنان را حلال نمی‌شمردند. آن هم به بهانه جرمی که خداوند آن را موجب خروج از دین و کافر شدن نمی‌داند، بلکه آن را حلال و جایز می‌داند. چگونه می‌توان با تحکم به افرادی نسبت کفر داد و از نیت آنان پرده برداشت و با مکابره نیتشان را از خودشان بهتر دریافت.

نزاع در مسأله توحید، عموماً حول اعمالی از مسلمین صورت گرفته است که در ارتباط با اولیاء خداوند پس از فوتشان انجام می‌دهند. مصادیق مورد نزاع را می‌توان به سه دسته تقسیم نمود.

دسته اول: طلب از اولیاء الهی پس از مرگشان؛

دسته دوم: اعمالی که برای اولیاء خدا پس از مرگشان انجام می‌شود، مثل نذر، ذبح، صدقه و...؛

دسته سوم: تبرک به تربت و ضریح مقدس، چرخیدن به دور ضریح و لمس و

بوسیدن آن و خلاصه هر عملی که در ارتباط با قبر، پیکر مطهر و اشیاء مرتبط با آنها باشد.

در باره‌ی دسته اول، یعنی طلب از اولیاء خدا باید گفت:

این دسته شامل تمام مواردی می‌شود که نفس عمل، نوعی دعا باشد، حال مطلوب هر چه باشد. لذا موارد ذیل را دربر دارد:

۱. طلب حاجت دنیوی از ارواح مقدسه، مثل طلب شفای مریض یا رفع گرفتاری یا طلب نصرت در جنگ؛

۲. طلب حاجت اخروی از ارواح مقدسه، مثل طلب شفاعت یا مدد در قیامت یا طلب غوث؛

۳. طلب دعا از ارواح مقدسه، یعنی دعا کننده از روح مقدس بخواهد که برای وی دعا کند که مثلاً خداوند او را بیامرزد، یا برایش دعا کند تا مثلاً خداوند فرزندش را شفا دهد.

با توجه به مطالب فوق روشن می‌شود که شفاعت و استشفاء به هر معنا گرفته شود، داخل در نزاع است. اگر طلب شفاعت را به معنای طلب برای آمرزش خداوند بگیریم، داخل در قسم سوم از اقسام طلب از اولیاء خدا می‌شود و اگر به معنای طلب رحمت یا شفاعت در روز قیامت بگیریم، داخل در قسم دوم می‌شود و در هر صورت داخل در محل نزاع است و همین طور است در باب استشفاء و طلب حوائج دنیوی و... .

شیخ عبدالرحمن بن حسن آل شیخ رحمته‌الله در این خصوص و در جواب این سؤال که چگونه طلب شفاعت از حضرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اولیاء خدا پس از وفاتشان شرك است در حالی که در زمان حیات حضرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از ایشان طلب شفاعت می‌شد می‌گوید: «شفاعت حی و زنده، دعای او در حق طالب شفاعت

است و این عمل (دعاء) از میت محال است به عللی که برای افراد بصیر روشن است. کسی که از میت یا هر فرد غیر حاضر سؤال و طلب حاجت می‌کند، از او چیزی را می‌خواهد که مقدورش نیست و هر کس از دیگری چیزی را بخواهد که جز خداوند قادر بر آن نیست، آن شخص را شريك خدا نموده است، همچنان که مشرکین چنین می‌نمودند.^۱

برای روشن شدن محل نزاع باید بگوئیم، طلب از اولیاء خداوند از لحاظ قصد طالب و دعا کننده به سه گونه متصور است؛

۱. مقصود دعا کننده این است که آن ولی خدا مستقلاً حاجت او را برآورده کند، مثلاً وقتی طلب شفای بدن را می‌کند، منظورش این باشد که آن ولی دارای قدرت و عظمتی است که به اختیار تام و بدون نیاز به اذن و اراده خدا می‌تواند مریض او را شفا دهد.

۲. مقصودش طلب وساطت آن ولی، بین خدا و مخلوقش در مورد تصرف تکوینی برای اجابت مطلوبش باشد، یعنی معتقد است حضرت پیامبر ﷺ یا ولی خدا به اذن خداوند دارای قدرت هستند و لذا از آنان می‌خواهد حاجت او را بر آورده کنند، یا اینکه دعا کننده با درخواست خود سبب شود که آنان از خداوند طلب اذن تصرف تکوینی کنند و چون مستجاب الدعوه‌اند، خدا به آنان اذن و قدرت می‌دهد و آنان نیز به اراده خدا، مریض را شفا می‌دهند.

۳. مرادش همان طلب وساطت باشد، اما نه وساطت در ایجاد و تکوین، بلکه فقط وساطت در ایصال دعا به خداوند، به این معنا که می‌خواهد خود خداوند مستقیماً حاجتش را برآورد، لکن چون انبیاء ﷺ و اولیاء را مستجاب

۱. شیخ عبدالرحمن بن حسن آل شیخ؛ فتح المجید ص ۷۶ به نقل از سید صادق سید حسینی، پیشین ص ۳۰.

الدعوة می‌بیند، از آنها می‌خواهد که مطلوب وی و دعایش را از خداوند بخواهند تا خدا نیز اجابت کند.

هم فرق اسلامی و هم وهابیه‌ها اتفاق دارند که گونه اول از این سه گونه، شرك اكبر و شرك ربوبی است. نیز اتفاق دارند که گونه دوم و سوم از سه قسم مذکور در زمان حیات حضرت پیامبر اکرم ﷺ از ایشان خواسته شده و ایشان نیز اجابت کرده‌اند. نزاع بر سر جواز گونه دوم و سوم در زمان ممات حضرت پیامبر اکرم ﷺ است، اینکه طلب وساطت از اولیاء خدا در قضای حوائج یا ایصال دعا در صورتی که آنان مأذون در تصرف نباشند یا قادر بر وساطت نباشند شرك عبودی است یا خیر؟ آیا انبیاء و اولیاء الهی پس از مرگ، قادر بر عمل یا درك سخنان دعاکنندگان نیستند؟ دیگر خداوند به آنان اذن در تصرف نمی‌دهد و آنها را از دنیا منقطع می‌سازد؟

وهابی‌ها می‌گویند، چون چنین طلبی همانند طلب وساطت بت‌ها در قرب به خدا و طلب شفاعت از بت که نفع و ضرری ندارد می‌باشد، شرك عبودی است، اما فرق اسلامی می‌گوید؛ اولاً، شرك عبودی همیشه ملازم با شرك ربوبی است، که اینان شرك ربوبی ندارند. ثانیاً، بر فرض قبول مبنای وهابی‌ها مبنی بر اینکه هر کس غایب است و نمی‌تواند قادر به ارتباط باشد، طلب حاجت و دعا از او شرك است. می‌گوییم باز در اینجا ما ادله‌ای داریم که امکان ارتباط با میت را ثابت می‌کند، پس مبنای شما قابل انطباق بر این موارد نیست.

استدلال وهابیان بر شرك بودن دسته اول اعمال: از نظر آنان دعا نوعی خضوع و حبّ تام نسبت به مدعوّمنه (کسی که از وی دعا می‌شود) است، پس هرگاه کسی طلب حاجت از غیر خدا کند برای آن غیر، خضوع کرده است. حال اگر طلبش ناشی از آن باشد که خداوند به آن غیر، قدرت داده یا او را مقرب خود

دانسته در این صورت این طلب حاجت یا طلب دعا از آن فرد هیچ اصالتی به وی نمی‌دهد، بلکه خضوع واقعی برای خداوند است و شرکی در کار نیست. اما اگر آن غیر قدرتی بر انجام عمل ندارد، مثل اینکه از دنیا رفته است، یا مقرب درگاه الهی نیست، در این صورت هر گونه خضوع برای وی ارزش‌دهی مستقل به او و شرك است. مراد وهابیان از این سخن این است که اگر هیچ گونه اذنی برای خضوع تمام در مقابل آن غیر نرسیده باشد، خضوع برای او شرك است، ولو خضوع کننده بخواهد با این کار به خداوند تقرب جوید، چون نیت وی و تظاهر او به قصد قرب به خدا، تحولی در واقعیت عمل ایجاد نمی‌کند.

وهابی‌ها می‌گویند، طلب يك فرد از حضرت پیامبر ﷺ یا اولیاء پس از ارتحالشان، یا طلب از جسم آنهاست و یا از ارواح مقدسه آنان و در هر صورت مأذون نیست. اولی شرك بودنش واضح است، چون جسم اولیاء خدا پس از مردن مانند سایر ابدان است و ابدان پس از مفارقت ارواح، همچون سایر جمادات و اشیاء اند. پس جسم حضرت نبی اکرم ﷺ پس از رحلتش هیچ تفاوتی با سنگ و چوب ندارد و مثل سایر اشیاء، نه در نزد خداوند شأن و منزلتی دارد و نه چیزی می‌شنود و می‌گوید و نه قادر بر کاری است. سبحانک هذا بهتان عظیم. پس به هیچ وجه اذنی بر طلب حاجت و خضوع در مقابل آنها نداریم. حال اگر کسی با علم به این که بدن میت کاری نمی‌تواند بکند، از آن چیزی بخواهد معلوم می‌شود در ذهن او، بدن میت ارزش و قداست خاصی دارد که می‌خواهد در مقابل آن خضوع کند، یعنی بدن را واجد قداست خدا می‌داند و برایش خضوع می‌کند و این شرك در عبادت است.

اما اگر طلب از روح باشد، باید توجه داشت که روح پس از مفارقت از بدن به عالمی دیگر منتقل می‌شود و هیچ ارتباطی با این جهان ندارد، لذا کسی

نمی‌تواند با روح اموات ارتباط برقرار کند. علاوه بر این اساساً ارواح، قدرت هیچ تصرفی در این عالم را ندارند و خداوند اجازه هیچ عملی به آنها نمی‌دهد. پس طلب از روح به این دو دلیل غیر مأذون و شرک است.

طلب دعا از ارواح نیز شرک است، به همان دلیل که ارواح با این جهان مرتبط نیستند و بر فرض ارتباط نیز اجازه انجام هیچ عملی ندارند. آنان می‌گویند، دعا دارای دو عنصر است، یکی عنصر عبادی که از آن تعبیر به دعای عبادتی می‌کنند و دیگری عنصر مسألتی، که طلب رفع حاجت است. دعا از غیر خداوند از آن جنبه‌ای که عبادت است، موجب شرک در عبادت می‌شود و از آن جنبه‌ای که طلب حاجت است، در صورتی که توأم با اعتقاد به قدرت میت بر تصرف باشد موجب شرک ربوبی است.

دسته دوم: اعمالی که برای اولیاء خدا پس از مرگشان انجام می‌شود.

اعمالی همچون نذر، ذبح، صدقه و مانند اینها که برای اولیاء خدا انجام می‌شود نیز محل نزاع است. برای روشن شدن محل نزاع باید بگوییم تحقق این گونه اعمال برای اولیاء خدا به سه گونه متصور است؛

۱. نذر، ذبح، صدقه یا غیر آن برای تقرب به خدا انجام می‌شود و صرفاً مورد مصرف زائران اولیاء الهی یا امور مربوط به آنان است. مثلاً شخصی نذر می‌کند برای خوشنودی خداوند زائرین قبر حضرت پیامبر ﷺ را اطعام کند.

۲. نذر و... برای خداوند است و ثواب آن تقدیم به روح حضرت پیامبر ﷺ یا اولیاء الهی می‌باشد. مثلاً مبلغی پول صدقه می‌دهد و می‌گوید ثوابش برای روح حضرت پیامبر اکرم ﷺ باشد.

۳. نذر یا قربانی برای جلب خوشنودی اولیاء خدا می‌باشد تا به این ترتیب، کسب رضای خدا را بنماید، یعنی همچنان که با اطاعت فرامین سنت نبوی و

اطاعت از حضرت پیامبر اکرم ﷺ موجب خوشنودی ایشان و رضای خدا شده است، با قربانی هم می‌خواهد موجب خوشنودی روح حضرت پیامبر ﷺ و در نتیجه رضای الهی شود.

تقریباً بین فرق اسلامی و وهابیت اتفاق است که گونه اول و دوم شرك آمیز نیست، گرچه وهابیان این دو صورت را لغو می‌دانند، چون معتقدند ایصال ثواب به روح میت ممکن نیست. نزاع در گونه سوم است که آیا شرك آمیز هست یا خیر؟

استدلال وهابیان بر شرك بودن دسته دوم اعمال: آنها می‌گویند اولاً تمام نذورات، ذبائح و سایر اعمال مسلمین که برای ارواح انجام می‌شود در این فرض جا دارد. ثانیاً تمام عاملان این اعمال، عیناً به همان نحوی که با عمل نذر به خداوند تقرب می‌جویند به اولیاء خدا نیز تقرب می‌جویند و تقرب آنها با این اعمال به اولیاء الهی، عین همان تقریبی است که مشرکین جاهلی از طریق قربانی کردن و غیر آن به بتها می‌جستند و لذا شرك عبادی است.

بن باز در این مورد می‌گوید: «حال غالب بندگان قبور آن است که با طواف قبور و ذبح و نذر برای صاحبانشان، به آنان تبرک می‌جویند و این اعمال شرك اکبر است و هر کس این گونه بمیرد کافر مرده است و غسل دادن و نماز خواندن بر او واجب نیست.»^۱

دسته سوم: اعمال مربوط به قبر و تربت و مانند آن: گذشت که دسته‌ای از اعمال هست که در ارتباط با مشاهده مشرفه و قبور و تربت پاک انبیاء ﷺ و اولیاء خدا می‌باشد. غرض از این اعمال طلب خیر و برکت می‌باشد، یعنی زائر مشاهد مشرفه از تمام کارهایی که نسبت به قبر، تربت و بارگاه اولیاء انجام

می‌دهد، مثل بوسیدن و لمس و... فقط يك چیز قصد می‌کند و آن تبرک است، یعنی اینکه از خیر و برکتی که به واسطه‌ی مقام رفیع آن بزرگواران متوجه پیکر مطهر و قبر و تربت آن بزرگواران است، بهره‌مند شود.

وهابیان در این دسته اعمال نیز ایراداتی به فرق اسلامی دارند. هر دو گروه قبول دارند که انبیاء الهی از آنجا که در مقام بندگی به اوج رسیده‌اند، در حال حیات، وجود مبارکشان منشأ خیر و برکت است و می‌توان به آثار آنان تبرک جست. نزاع بر سر این است که آیا پس از مرگ آنان هم تبرک به قبر و دیگر آثارشان جایز است یا اینکه موجب شرك است؟ وهابی‌ها معتقدند بدن حضرت پیامبر ﷺ پس از رحلتش هرگز حکم قبل از آن را ندارد و هیچ نفع و ضرری ندارد و اعتقاد به اینکه جسم حضرت پیامبر ﷺ پس از رحلتش دارای خیر و برکت است، مثل نظر مشرکین درباره سنگ‌ها، درختان و بت‌ها است که با لمس آنها، تبرک می‌جستند. سبحانک هذا بهتان عظیم!

در مقابل باید گفت: اعتقاد به وجود خیر و برکت در جسم مجرد از روح فردی بر اثر بندگی تام او نسبت به خدا هرگز مانند اعتقاد به وجود برکت در بت‌ها به واسطه اعتقاد به الوهیت آنها نیست.

استدلال وهابیان بر شرك بودن دسته سوم اعمال: می‌گویند تبرک جستن به پیکر، قبر مطهر، ضریح اولیاء الهی به دو دلیل شرك و حرام است:

۱. بدن حضرت محمد ﷺ و لباس و آثارش در زمان حیاتش ارزشمند و مایه خیر و برکت است، اما پس از مرگ، بر اساس ادله شرعی، جسم هیچ ارزشی ندارد و جمادی است چون دیگر جمادات و بدن حضرت محمد ﷺ نیز از این قاعده مستثنی نیست و چون بوسیدن و لمس و... که نوعی خضوع‌اند برای جمادات، به معنای تعلق قلب شخص به خود آن جمادات است، لذا کسی که به

جسم اولیاء الهی یا قبر آنها و... تبرک می جوید نیز عابد آنان و مشرک می باشد.

۲. تبرک در حقیقت نوعی غلو در مورد انبیاء علیهم السلام و اولیاء است، چون کسی که می داند خداوند گفته اینها نه مالک اثری هستند و نه شافع اند و در عین حال تبرک می جوید، نوعی قدرت و نفع و ضرر در آنها قائل است و این امر منجر به شرک ربوبی می شود.

محمد بن عبدالوهاب می گوید: «تبرک، غلو در مورد میت است و این امر به تدریج منتهی به طلب از او در عبادت وی می شود و این، شرک اکبر است.»^۱

پاسخ های مربوط به شبهات وهابیان را می توان به چند نحو ارائه نمود:

۱. اصول هر دین باید قبل از پذیرش آن دین توسط مردم، به عنوان پیش فرض های مسلم و قطعی عقلی پذیرفته شوند و الا اثبات آنها از عهده ادله تعبیدی و نقلی ساقط است، چون اعتبار این ادله، مبتنی به درستی و اعتبار اصول دین است. مهمترین اصل از اصول دین، اصل توحید است. از سویی «توحید در عبادت» به عنوان اصلی که تمام ادیان آسمانی در جهت آن و مبتنی بر آن بود، و سعی انبیاء ایجاد جامعه توحیدی بر اساس آن بوده، شناخته شده است، لذا توحید در عبادت باید قابل اثبات عقلی باشد و نقل، مؤید آن و در راستای ارشاد به آن باشد. پس ما باید در تحلیل خود از توحید عبادی، بیانی ارائه کنیم که قابل توجیه عقلانی باشد.

حال اگر ما عبادت را به معنای انجام خضوع تام، با اعتقاد به ربوبیت یا خالقیت یا حاکمیت و الوهیت مخضوع له بدانیم، آنگاه بگوئیم توحید در عبادت آن است که خضوع با چنین اعتقادی، فقط برای خدا باشد، این معقول است و با تمام ادله عقلی که مُثَبِّت سایر اقسام توحید است نیز سازگار است اما

۱. محمد بن عبدالوهاب؛ کتاب التوحید ص ۴۱

اگر عبادت را صرفاً خضوع تام بدانیم عقل هیچ دلیلی بر انحصار آن در مورد ذات نمی‌بیند، عقل همانطور که بوسیدن حبرالاسود و استلام آن را منافی توحید نمی‌شناسد، بوسیدن و دست مالیدن به قبر حضرت پیامبر ﷺ را نیز منافی وحدانیت خداوند در هیچ بعدی نمی‌داند. عقل هیچ تنافی بین خضوع تام در برابر غیر خدا بدون اعتقاد به الوهیت او، با توحید نمی‌یابد، ولو اذن خدا به آن معنایی که وهابیان می‌گویند منتفی باشد.

لذا باید دانست که وهابی‌ها در اثبات مدعای خود پیوسته به ادله تعبیدی تمسک می‌کنند و از ارائه هر گونه دلیل عقلی طفره می‌روند و اگر هم گاه دلیلی عقلی اقامه کرده‌اند، نتیجه‌اش اخص از مدعایشان و مثبت مبنای فرق اسلامی بوده است که این امر خطای آنان را در فهم آیات و روایات نشان می‌دهد.

۲. اصل توحید پایه و اساسی است که تمام معارف ادیان آسمانی بر آن بنیان نهاده می‌شود، حال اگر توحید در عبادت که مهمترین مرتبه توحید است، به معنای صرف خضوع تام برای خداوند دانسته شود، چه عقیده و معرفتی بر آن تکیه خواهد داشت؟ نفی آن چگونه می‌تواند اساس ادیان توحیدی را متزلزل کند؟ بر فرض پذیرش مبانی وهابیت، آیا اگر کسی کاری بی‌فایده مثل طلب از میت را بدون اعتقاد به هیچ گونه خصومت الوهی برای آن انجام دهد، نمی‌تواند سایر عقاید دین را پذیرفته به آنها عمل نماید؟

۳. از مسائلی که در بحث از اصول دین باید بسیار مورد توجه قرار گیرد وضوح مقصود و مراد از هر اصل است. متأسفانه در نزاع‌های کلامی آنچه زیاد اتفاق می‌افتد استفاده از مغالطه ناشی از ابهام گویی است. در این مغالطه شخصی سخنش را با ابهام می‌گوید و خود را در پشت پرده ابهام از هرگونه انتقادی مصون می‌دارد، وهابیان نیز از این مغالطه بهره می‌برند. آنها می‌گویند

عبادت، نهایت و آخرین درجه خضوع است و سپس هر عملی را که بخواهند شرك بخوانند فوراً می‌گویند این همان نهایت خضوع است. مثلاً کنار قبر ایستادن و از خداوند چیزی خواستن با اعتقاد اینکه طلب حاجت از خدا در نزد قبر حضرت پیامبر ﷺ به اجابت نزدیکتر است را شرك می‌دانند و آن را خضوع و تعلق قلبی شدید نسبت به حضرت پیامبر ﷺ که به عبادت ایشان می‌انجامد می‌شناسند.

۴. وهابیه‌ها می‌گویند بت پرستان عصر جاهلی درباره بت‌های خود هیچ گونه ربوبیت و مالکیت مستقل از خداوند قائل نبودند، بلکه آنان را دارای مقام بلندی در نزد پروردگار می‌دانستند که هرگونه عبادت و خضوع برای آنها موجب جلب رحمت و نعمت‌های الهی می‌شود. آنان با چنین تصویری از دیدگاه مشرکین می‌گویند در عبادت، اعتقاد به ربوبیت یا استقلال معبود نهفته نیست، سپس اعمال مسلمین در ارتباط با اولیاء خدا را پس از فوتشان از همین مقوله و عین عمل مشرکین و موجب شرك تلقی کرده‌اند.

در جواب می‌گوییم مشرکین به بت‌ها «اله» خطاب می‌نمودند و برای آنها خصائص الوهیت که کمترینش استقلال در تأثیر است قائل بودند.

وهابی‌ها می‌گویند «اله» چیزی جز معبودیت مألوه را نمی‌رساند و این امر در مورد مسلمین نیز صادق است، اما اینکه به اولیاء الله که از دنیا رفته‌اند «اله» خطاب نمی‌کنند، بر خلاف مشرکین که بت‌هایشان را «اله» خطاب می‌نمودند تغییری در حکم ایجاد نمی‌کند.

ما می‌گوییم «اله» دانستن بت‌ها از سوی مشرکین امری زائد بر محبوب بودن و معبود بودن بت‌ها را می‌فهماند، قرینه بر این مطلب این است که اولاً مشرکین در ابتدا موحد بودند، گرایش به بت‌ها بر اثر اعتقاد به ربوبیت یا تأثیر استقلالی

بت‌ها در آنها پدید آمد و موجب شد بت‌ها را «اله» خود بدانند و سپس عبادت کنند.^۱ ثانیاً در قرآن آیات بسیاری آمده است که با استناد به انحصار خالقیت و ربوبیت در خدا، الوهیت غیر خدا را نفی نموده است. این آیات صریحاً دلالت بر تلازم بین اله دانستن غیر و استقلال او ولو در جهتی خاص، می‌کند و می‌رساند که مشرکین بت‌ها را «اله» می‌نامیدند، معتقد به استقلال آنها در رساندن نفع یا ضرر بودند.

در نوع دیگری از پاسخ‌های مربوط به نقد وهابیان در رد انطباق مبنای وهابیان بر اعمال مسلمین باید گفت: بر فرض صحت مبنای وهابیان معتقدیم، اعمال مسلمین در ارتباط با انبیاء علیهم‌السلام و اولیاء خداوند پس از مرگشان، بر طبق همان مبانی هم شرک نیست. گذشت که طبق مبنای وهابیان، طلب از غیر خدا در صورتی که قادر بر عمل باشد، ملازم شرک نیست، نیز اگر تبرک به جسمی یا خضوع تام نسبت به وی به امر خداوند باشد، عبادت خدا خواهد بود و منافی توحید نیست. وهابیان طلب‌ها و استغاثه‌های روزمره انسان‌های زنده از یکدیگر، برای رفع حوائج دنیوی را داخل در مورد اول و استلام حجرالاسود و بوسیدن آن یا تبرک به حضرت نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و لباس و آثارش در حال حیاتشان را داخل در مورد دوم می‌دانند، ما می‌خواهیم اثبات کنیم که اعمال مسلمین در ارتباط با اولیاء که رحلت کرده‌اند یا همچون طلب از فرد یا شیء دارای نفع و ضرر و قدرت است و داخل در مورد اول است یا حداقل مأموّر به و مأذون شارع است.

۱. تمام درخواست‌ها و دعا‌های مسلمانان از حضرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اولیاء خداوند در ارتباط با ارواح مقدسه آن بزرگواران است، لذا دیدگاهی که هر فرد

۱. سیره ابن هشام ص ۷۸ و ۷۹ (بیان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مورد نحوه شیوع بت پرستی در مکه)

نسبت به روح و ماهیت آن و وضعیتش پس از مفارقت بدن اتخاذ می‌کند در منازعات مربوط به دعاها و طلب‌های مسلمین از اموات، تأثیر مستقیم و عمیقی دارد. وهابی‌ها روح را واقعیت انسان می‌دانند و معتقدند پس از مفارقت از بدن به عالمی دیگر منتقل می‌شود و نه قدرت تصرف در این عالم را دارد و نه علم به حال بندگان.

این موضع‌گیری، نتیجه مستقیم يك اصل کلی نزد وهابیان است و آن اینکه هیچ موجود مجردی که قابل اشاره حسیه نباشد وجود ندارد. آنان روح را همچون موجودی قابل اشاره حسی انگاشته‌اند که گاهی او را در قبر در حال عذاب یا آسایش معرفی می‌کنند و گاه او را در عالمی دیگر به نام برزخ که از این عالم منقطع است جای می‌دهند. مسلماً چنین موجودی که گاه بین دیوارهای قبر محبوس است و گاه در برزخ و بسیار دور از این عالم است، هرگز نمی‌تواند در این عالم تصرفی داشته باشد یا از احوال موجودات آن مطلع باشد.

لکن بر هر انسان عاقلی واضح است که چنین دیدگاه مادی نسبت به روح، هرگز صحیح نیست و این امر با ادلهء متقن در جای خود ثابت گشته است. وهابیان از سویی روح را مادی می‌دانند و از سوی دیگر قائل به ابدیت روح و تکامل ناپذیریش پس از مرگ هستند و حال آنکه اگر روح مادی باشد، خوب ماده محل تغییر و تکامل و تضاد است، لذا اعتقاد به استحاله تکامل در او، يك تناقض است.

واقعیت آن است که روح پس از اتحاد با بدن، در معرض هوس‌ها و امیال مختلف قرار می‌گیرد که بایستی با آنها مبارزه و آنها را مهار کند و هر چه در این مورد بیشتر موفق شود تکامل می‌یابد. با جدایی از بدن، زمان خودسازی روح به پایان می‌رسد، اما قوای خود را از دست نمی‌دهد. درك، شعور و قدرت روح محو

نمی‌شود. روح پس از مفارقت از بدن با خدا سخن می‌گوید، با فرشتگان سخن می‌گوید و با دیگر ارواح مرتبط است، تمام غیب‌ها برایش حاضر است و همه چیز را درک می‌کند، چون مجرد است و مجرد، محدودیت مادی ندارد.

درست است برخی از ارواح به دلیل سیر منفی خود در زمانی که در غالب بدن بوده‌اند، پس از جدایی از بدن در چنگال عدالت الهی اسیر و به سخت‌ترین مجازات‌ها مبتلا می‌شوند، چنین ارواحی هرگز نمی‌توانند از خداوند برای کسی چیزی بخواهند، زیرا در کار خود نیز وامانده‌اند، این ارواح و جسم‌ها مانند منافق‌ها و کافران را شامل می‌شود مانند ابوجهل، ابولهب مسلمیه کذاب و سایر کفار به این دلیل چون قلب آن‌ها سیاه و تاریک شده به خاطر اعمالی که انجام داده‌اند و قلب انسان کافر و یا منافق کلاً هیچ‌گونه کارها و حرف‌ها و آیات و احادیث بر روی او تأثیری ندارد و نخواهد داشت و در روز قیامت هم خدای مهربان آنان را در آتش دوزخ می‌سوزاند همراه با بت‌هایشان و سایر سنگ‌ها و چیزهای دیگه اشاره به آیه ۲۴ سوره‌ی بقره ﴿وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾ از آتشی پرهیزید که آتش افروزش مردمان و سنگ‌ها است. برای کافران آماده شده است.^۱ اما ارواحی که در زمان اتحاد با بدن بر اوج بندگی صعود کرده‌اند پس از مرگ آزاد و آسوده‌اند و در جوار رحمت الهی هستند و مسلماً اگر خواسته‌ای نیز داشته باشند، می‌توانند از خدا طلب نمایند و خدا آنان را دوست دارد و دعایشان را مستجاب می‌کند. آنان از احوال زندگان آگاهند، بلکه به تمام حوادث عالم علم دارند، نه به این معنا که علم غیب دارند بلکه غیب در نزد وجود مجرد آنها حاضر است. پس اگر کسی از سر درماندگی از آنان حاجتی بطلبد آنها از خواسته‌اش آگاه‌اند و اگر قضا و قدر الهی بر خلاف مطلوب آن شخص نباشد

۱. مانند کفار و بت‌هایشان که آنها را به عنوان خدا می‌ترسیدند. از قبیل لات، منات، هبل، و

برایش دعا می‌کنند و مستجاب می‌شود.

گاه نیز الله تعالی روح اینان به قدری زیاد است که خداوند به آنان اذن اعمال قدرتی که به آنها اضافه کرده است را می‌دهد و آنان خود مستقیماً مریضی را به برکت خود که ناشی از لطف الهی است شفا می‌دهند.

اگر مجرد نفس را بپذیریم و آن را لازمه ادله محکم عقلی بدانیم، تمام تحلیلی که ارائه شد به عنوان آثار تجرد بر او بار می‌شود و در نتیجه آراء وهابیان پوچ خواهد بود.

اما اینکه وهابیان می‌گویند اصرار مسلمین بر طلب حاجت و غیر آن از اولیاء خدا با توجه به این که خداوند هر گونه نفع و ضرری را از جانب اموات منتفی دانسته و مسلمین به این قول خدا متوجه هستند، دال بر اعتقاد آنان به استقلال ارواح در تصرف است، نادرست است. چون صغرای این قیاس باطل است، اگر ارواح علم به احوال و حوادث نداشتند تصرف آنها در این دنیا به دلیل انتقالشان به مکانی دیگر واقعاً محال بود، سخن وهابیان تمام بود. البته در صورتی که مسلمین، علم به این امر داشته باشند. اما با توجه به اینکه اصل عدم ارتباط با اموات، لا اقل از ناحیه علم آنها به احوالات ما و نیز عدم امکان تصرف آنها در جهان به واسطه قدرتی که خدا به آنان داده است عقلاً و نقلاً مخدوش است. این استدلال از ریشه سست است و بر فرض هم که در واقع سخنان آنان درست باشد، ولی چون فعلاً ادله عقلی و نقلی عکس آن را به ما نشان می‌دهد و ما نه تنها علم به خطای خود نداریم بلکه علم به صحت آن نیز داریم، باز استدلال وهابیان نادرست است چون طرفین تلازم تشکیل نشده است.

اما اینکه وهابی‌ها می‌گویند مسلمین و بالأخص فرق اسلامی در حق حضرت پیامبر ﷺ و اولیاء غلو می‌کنند و در نتیجه از همان ابتدا صریحاً برای

آنان الوهیت یا ربوبیت قائل می‌شوند، چون آنان را دارای سلطه غیبیه و علم غیبیه می‌دانند، در جواب می‌گوییم، اگر مرادتان این است که فضائلی که فرق اسلامی برای اولیاء قائل است دارای دایره وسیعی است که از حدّ توانایی روح بشر خارج است و لذا تحقق آن در ذات اولیاء محال است، می‌گوییم، اگر مراد فرق اسلامی این بوده که این حدّ وسیع از فضایل به خواست خدا به بندگان خاصش که به برترین درجه کمال رسیده‌اند اعطا شده است، این نه تنها منافی توحید نیست، بلکه قول به استحاله آن مستلزم اعتقاد به عجز خدا و محدودیت قدرت اوست. و اگر بگویید فرق اسلامی معتقد است این حدّ وسیع فضایل در ذات اولیاء نهفته است و آنها در کسب فضایل اخلاقی مستقل از خدایند، این چیزی است که هیچ مسلمانی نمی‌گوید.

۲. در بدن و قبر مطهر حضرت پیامبر اکرم ﷺ، خیر و برکت وجود دارد و هابی‌ها معتقدند جمادات، احجار و اجسام هیچ تمایزی بر هم ندارند و بوسیدن و استلام نیز صرفاً سنت نبوی است، نه اینکه برای جلب خیر یا دفع ضرر باشد و چون تعبدی در بوسیدن و دست مالیدن به تربت و قبر حضرت پیامبر ﷺ نیست، لذا جوازی در ارتکاب آن وجود ندارد و چون نفع و ضرری در آن نهفته نیست، عین عمل مشرکان با بت‌ها خواهد بود و شرك است.

در جواب می‌گوییم، اولاً تبرک به آثار حضرت نبی اکرم ﷺ و قبر مطهرش صرفاً نوعی تکریم و تعظیم حضرت پیامبر ﷺ است و برخاسته از محبت به ایشان است و مسلماً محبت و تکریم حضرت پیامبر ﷺ واجب است، البته این جواب در پی آن است که وجود ادله تعبدی بر جواز این اعمال را ثابت کند و توجیه کننده تبرک و طلب برکت از قبر و تربت حضرت پیامبر ﷺ نیست. نیز ممکن است و هابی‌ها بگویند وجوب تکریم حضرت محمد ﷺ و ابراز محبتش

مختص زمان حیات ایشان است.

ثانیاً تربت حضرت رسول الله ﷺ و آثارش پس از وفات ایشان نیز دارای خیر و برکت و نفع است و فرد مسلمان با استلام و بوسیدن آن، طلب خیر و برکت از آن اجسام می‌کند.

در این جواب دو ادعای مهم است که وهابیت منکر آن هستند و باید ثابت شود؛

الف: اینکه برخی اجسام و جمادات دارای نفع و ضرر یا خیر و برکت‌اند و از سایر اجسام متمایزند.

ب: اینکه بدن حضرت پیامبر ﷺ و تربت ایشان دارای خیر و برکت و نفع به مسلمین است.

اما در مورد ادعای اول می‌گوییم این که وهابی‌ها می‌گویند هیچ جسمی دارای نفع و ضرر نیست و همه اجسام در عدم افاده با هم برابرند مردود است. این ادعا با آنچه که در مورد حجرالاسود و کعبه نقل شده رد می‌شود.

شیخ عینی در عمدة القاری آورده است، در سنن امام ابن ماجه ﷺ از ابوهریره ؓ نقل شده که پیامبر ﷺ بیعت با حجرالاسود را مثل بیعت با دست پروردگار خوانده است و در نهایت نتیجه می‌گیرد استلام حجر و بوسیدن آن، تسلیم در برابر خدا و تعظیم برای خداست، ولو حکمت آن بر ما مخفی باشد. سپس از محبّ امام طبری ؓ نقل می‌کند که وی هرگونه دست مالیدن و بوسیدن که موجب تعظیم خداوند باشد را جایز می‌داند، مثل بوسیدن قرآن و احادیث و قبور صلحاء.^۱

۱. الشیخ عینی؛ شرح صحیح بخاری، جزء ۹، ص ۲۴۰: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (مَنْ فَادَّ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ فَكَأَنَّمَا يَفَاوِضُ يَدَ الرَّحْمَنِ). وَقَالَ الْمُحِبُّ الطَّبْرِيُّ:

اما در مورد ادعای دوم می‌گوییم، در تاریخ و سیره نبوی موارد زیادی از توسل صحابه رضی الله عنه به حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که گاه طلب دعا بوده و در مواردی به آب دهان و یا آب وضوی ایشان تبرک می‌شده است.

وهابیان نیز این امر را قبول دارند، لکن می‌گویند این امور مربوط به زمان حیات حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله است، اما وقتی حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت نمود روح ایشان به دنیای دیگر منتقل شد و هر گونه ارتباطی با ایشان قطع شد و دیگر هیچ وجهی برای برکت‌زا بودن بدن و تربت و اثر ایشان نیست.

در پاسخ می‌گوییم:

اولاً، در صورتی که روح حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله آگاه از نیت و عمل مسلمین باشد مسلماً تبرک به قبر ایشان، تکریم ایشان است و موجب دعای روح مطهر ایشان برای خیر و برکت زائر خواهد بود و گذشت که روح اولیاء خدا از احوال عالمیان آگاه است.

ثانیاً، جسم حضرت محمد صلی الله علیه و آله و لباس، عصا و سایر اشیاء مرتبط با ایشان به دلیل تعالی روح ایشان مورد لطف خدا و دارای خیر و برکت بوده است. حال سوال اینجاست که آیا ارتباط يك شیء با حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله در يك مقطع زمانی خاص می‌تواند موجب استمرار تبرک شیء در همه زمان‌ها شود، یا اینکه استمرار خیر و برکت در گرو استمرار ارتباط با ایشان است؟ مسلماً استمرار ارتباط شرط استمرار وجود برکت در این آثار نیست چون در زمان حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در بسیاری مواقع هیچ ارتباطی بین حضرت نبی صلی الله علیه و آله با آن اشیاء در هنگامی که

وَالْمَعْنَى فِي كَوْنِهِ يَمِينُ اللَّهِ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ، أَنْ كُلَّ مَلِكٍ إِذَا قَدَّمَ عَلَيْهِ قَبْلَ يَمِينِهِ، وَلَمَّا كَانَ الْحَاجَّ وَالْمُعْتَمِرَ أَوَّلَ مَا يَقْدُمَانِ يَسْنَ لَهْمَا تَقْيِيلَهُ، فَتَزَلُ مَنْزِلَةُ يَمِينِ الْمَلِكِ، وَيَدُهُ، وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى، وَلِذَلِكَ مَنْ صَافَحَهُ كَانَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدٌ، كَمَا أَنَّ الْمَلِكَ يُعْطِي الْعَهْدَ بِالصَّافِحَةِ.

صحابه رضی الله عنہم به آن متبرک می شدند نبود. به عبارتی چه تفاوتی می توان بین موی حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله در نزد فلان شخص در زمان حیات حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله با همان مو در نزد وی پس از فوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله یافت؟!

ثالثاً، احادیثی در مورد تبرک صحابه رضی الله عنہم به آثار حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله پس از فوت ایشان وجود دارد که دلالت بر وجود خیر و برکت و نفع در قبر مطهر و سایر آثار و متعلقات ایشان دارد. مثلاً امام احمد بن حنبل رحمته الله می گوید، حضرت عبدالله بن ابی بکر رضی الله عنہ پس از فوت حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله قطیفه ای را برای تکفین ایشان فرستاد ولی پس از آن که آن را به دور بدن مطهر پیچیدند درآوردند و با سه تکه پارچه سفید حضرت محمد صلی الله علیه و آله را کفن کردند. حضرت عبدالله رضی الله عنہ قطیفه را گرفت و گفت خود را در پارچه ای کفن می کنم که بدن حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله را لمس کرده است.^۱

۳. وهابی ها می گویند قربانی هایی که در ایام خاص برای حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله یا اولیاء انجام می شود، همگی عبادت ارواح اولیاء خدا است، چرا که ذبح برای تقرب به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله مثل ذبح برای تقرب به خداست و شبیه قربانی کردن مشرکین برای بتها است. از این ادعا می توان جواب هایی داد؛

۱- ادعای وهابیان را رد می کنیم و هر گونه ذبح به قصد تقرب به ارواح انبیاء خدا را منکر می شویم و می گوییم همه ذبح ها برای تقرب به خداوند است. اگر گفته شود، پس چرا کنار قبور صورت می گیرد؟ می گوییم، اولاً، با این عمل، توجه مردم به فداکاری ها و زحمات آنان جلب می شود و موجب اندرز گرفتن می شود. ثانیاً: زائرانی که از دور و نزدیک به زیارت این قبور می آیند مستحق اکرام هستند، مطمئناً ذبح گوسفند یا نذر مال برای پذیرایی از آنان نیکو است.

۱. امام احمد بن حنبل، رحمته الله مسند ج ۶ ص ۱۳۲.

۲. بر فرض در هدف شخص از قربانی، رضایت و خوشنودی روح آن ولی خدا نیز دخیل باشد، باز می‌گوییم این دخالت صرفاً طریقت دارد نه موضوعیت، یعنی ذابح معتقد است هر عملی که مورد توجه ولی خدا باشد، موجب کسب رضایت الهی و تقرب خداوند است، این عمل نیز چنین است. پس با عمل مشرکان که هدفشان از ذبح و نذر، تقرب به خود بت‌ها بود و تقرب به بت‌ها هدف اصلی‌شان بود فرق دارد.

حال که این مطالب تا حدود زیادی روش شده، در ادامه به برخی از مسائل دیگر، نظیر توسل، حیات برزخی و ... می‌پردازیم.

تَوَسُّل به مردگان یا توسل به اَموات، واسطه قراردادن بزرگان دینی پس از مرگ آنان نزد خداوند برای برآورده شدن حاجت. توسل به مردگان از اعتقادات برخی از مسلمانان است که بر مبنای پذیرش سماع موتی و حیات برزخی بنا شده است.

حَیَاتِ بَرَزَخِی به معنای زندگی ارواح در عالم برزخ که اثبات برخی مسائل مانند سماع موتی و توسل به مردگان در گرو پذیرش و اثبات آن است. برای اثبات حیات برزخی به برخی از آیات قرآن که به زنده بودن برخی گروه‌ها مانند شهیدان اشاره دارند و همچنین برخی روایات، استناد می‌شود.

بَرَزَخْ، عالمی میان دنیا و آخرت که از آن به قیامت صغری، عالم مثال یا عالم قبر نیز تعبیر می‌شود. بر اساس آموزه‌های اسلامی، این عالم برای هر دو گروه مؤمن و غیر مؤمن وجود دارد؛ با این تفاوت که برای مؤمنان همچون بهشت و برای کافران همچون جهنم است.

برزخ در لغت به معنای حائل و فاصله میان دو چیز^۱ و در اصطلاح، فاصله

۱. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ذیل ماده «برزخ»؛ النهایة فی غریب

میان پایان زندگی دنیوی (مرگ) و آغاز زندگی اخروی است. عالم مذکور را از آن‌رو «برزخ» نامیده‌اند که واسطه میان دنیا و آخرت است.

واژه برزخ در قرآن کریم، سه بار تکرار شده (فرقان: ۵۳، الرحمن: ۲۰ و مومنون: ۹۹ و ۱۰۰)^۱ اما تنها در سوره مومنون به معنای مذکور به کار رفته است:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿۵۳﴾ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿۵۴﴾﴾

تا زمانی که مرگ یکی از آن‌ها فرا رسد، می‌گوید: پروردگار من: مرا باز گردان شاید در آنچه ترک کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم. (ولی به او می‌گویند:) چنین نیست! این سخنی است که او به زبان می‌گوید (و اگر بازگردد، کارش هم‌چون گذشته است) و پیش‌روی آنان (از حین مرگ) برزخ و فاصله‌ای است تا روزی که برانگیخته شوند.

در این آیه، قرآن پس از بیان نابجا بودن درخواست برخی افراد که هنگام رویارویی با مرگ، خواهان بازگشت به دنیا می‌شوند، اعلام می‌کند که پیش‌روی این گروه واسطه و حایلی تا روز رستاخیز است و عبارت «الی یوم

الحديث، ۱۳۶۷ش، ج ۱، ص ۱۱۸.

۱. خداوند متعال فرموده است:

«وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَجِجْرًا مَحْجُورًا» سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۵۳: و اوست کسی که دو دریا را موج زنان به سوی هم روان کرد این یکی شیرین [و] گوارا و آن یکی شور [و] تلخ است و میان آن دو مانع و حریمی استوار قرار داد.

«مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ﴿۵۳﴾ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ» سوره‌ی الرحمن، آیه‌ی ۱۹ - ۲۰: دو دریا را [به گونه‌ای] روان کرد [که] با هم برخورد کنند. * میان آن دو حد فاصلی است که به هم تجاوز نمی‌کنند.

۲. [مؤمنون ۹۹ و ۱۰۰]

بیعثون» حاکی از آن است که مقصود از برزخ، همان مرحله میانی دنیا و آخرت است که هر انسانی پیش از وقوع رستاخیز آن را سپری می‌کند.

روح انسان پس از مرگ به بدن مثالی یا برزخی تعلّق می‌گیرد. بدن مثالی، بدنی است که از جنس ماده نیست اما از برخی لوازم و خصوصیات اشیای مادی، مانند شکل و اندازه برخوردار است و در این ویژگی‌ها مشابه بدن طبیعی شخص است.

برای یافتن تصویری روشن‌تر از بدن مثالی یا برزخی می‌توان در وضعیت صورت‌هایی که هنگام خواب دیدن مشاهده می‌شوند تأمل نمود. بی‌تردید این صورت‌ها مادی نیستند و جا و مکانی را اشغال نمی‌کنند و جرم و وزن ندارند؛ با این حال دارای شکل و اندازه‌اند و اشکالی مانند اشکال اشیای مادی دارند.

بر اساس برخی آیات و روایات ارواح مردگان در عالم برزخ حیات دارند و می‌توانند با زندگان ارتباط برقرار کنند. آنان صدای زندگان را می‌شنوند و پاسخ آنان را می‌دهند.

از بدن انسان در برزخ به بدن برزخی و مثالی تعبیر شده است که روح پس از مرگ به آن تعلّق می‌گیرد. گفته شده است که این بدن مادی نیست اما برخی خصوصیات و لوازم ماده مانند شکل و اندازه را دارد.

از حدود ۱۰ آیه برای اثبات حیات برزخی استفاده می‌شود؛ از جمله: آیاتی که به زنده بودن برخی گروه‌ها مانند شهیدان پس از مرگ اشاره دارد؛ مانند ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾: هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شدند، مرده مپندار، بلکه زندگانی هستند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند. ﴿آل عمران-۱۶۹﴾ همچنین از آیاتی که به

گفتگوی فرشتگان با اموات،^۱ بهشت و جهنم برزخی^۲ و آیاتی که از حیات

۱. سوره یس، آیه ۲۶-۲۷:

{ قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَتْ يَلَيْتُ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ﴿٢٦﴾ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ: گفته شد: به بهشت درآ. گفت: ای کاش قوم من می دانستند. * که پروردگارم با چه چیزی مرا آمرزیده و مرا از گرامی داشته شدگان قرار داده است. }

سوره نحل، آیه ۳۲:

{ الَّذِينَ تَتَوَفَّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ: کسانی که فرشتگان جانهایشان را در حالی می ستانند که پاکانند، می گویند: «سلام بر شما، به آنچه انجام می دادید، به بهشت درآیید.» }

سوره نساء، آیه ۹۷:

{ إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا: بی گمان کسانی که فرشتگان جانشان را در حالی می گیرند که بر خود ستم کرده اند، می گویند: «در چه بودید.» گفتند: «ما در این سرزمین مستضعف بودیم»، گفتند: «مگر سرزمین خدا فراخ نبود تا در آن مهاجرت کنید؟!»، پس آنانند که جایگاهشان دوزخ است، و بد سرانجامی است. }

۲. سوره بقره، آیه ۱۵۴:

{ وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمُوتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَئِنْ لَا تَشْعُرُونَ: و به کسانی که در راه خدا کشته می شوند، مردگان نگوئید، بلکه زندگانند، ولی شما در نمی یابید. }

سوره نوح، آیه ۲۵:

{ مِمَّا خَطِيئَتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا: آنان به کیفر گناهانشان غرق گردیدند و به آتش انداخته شدند و برای خود در برابر خدا یاورانی نیافتند. }

سوره غافر، آیه ۴۶-۴۷:

{ النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ ﴿٤٦﴾ وَإِذْ يَتَحَاوُونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ: آتش که بامدادان و شامگاهان آنها را بر آن عرضه می دارند و روزی که قیامت برپا می شود فرعونیان را به سخت ترین عذاب درآورد.

* و آنگاه که در آتش با یکدیگر به کشمکش می پردازند، آنگاه ناتوانان به آنان که تکبر

برزخی پیامبران علیهم‌السلام حکایت دارد.^۱

این دسته با استناد به آیه ﴿وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ اِلٰى عَالَمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۲ معتقدند که حضرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و برخی از مؤمنان (امامان) از حال انسان‌ها باخبرند و از این آیه در اثبات حیات برزخی استفاده می‌کنند.

در برخی روایات به حیات برزخی پیامبران علیهم‌السلام اشاره شده است. امام بیهقی رحمته‌الله تعدادی از این روایات را در کتاب حیات الانبیاء بعد وفاتهم، گردآوری کرده است. بنا بر روایتی حضرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، حضرت موسی علیه‌السلام را در شب معراج در قبرش در حال نماز خواندن مشاهده کرده است.^۳

ورزیده‌اند، می‌گویند: همانا ما پیروانی برای شما بودیم، پس آیا شما می‌توانید بخشی از آتش را از ما بازدارید؟

۱. سوره زخرف، آیه ۴: «وَاِنَّهُ فِي اُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّ حَكِيمٌ» و بی‌گمان آن در لوح محفوظ، نزد ما است، بلندمرتبه‌ی پُر حکمت است.»
سوره صفات،

آیه ۷۹: «سَلَامٌ عَلَى نُوْحٍ فِي الْعَالَمِيْنَ: سلام بر نوح در میان جهانیان.»

آیه ۱۰۹: «سَلَامٌ عَلَى اِبْرَاهِيْمَ: سلام بر ابراهیم.»

آیه ۱۲۰: «سَلَامٌ عَلَى مُوسٰى وَهَارُوْنَ: سلام بر موسی و هارون.»

آیه ۱۳۰: «سَلَامٌ عَلَى اِلٰى يٰسِيْنَ: سلام بر الیاس.»

آیه ۱۸۱: «وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِيْنَ: و سلام بر فرستادگان.»

سوره احزاب، آیه ۵۶: «فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِّلْآخِرِيْنَ: به راستی خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شما نیز درود آوریدش و چنان که می‌زید سلام گویند.»

۲. توبه-۱۰۵

۳. مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، دار الفکر، ج ۷، ص ۱۰۲.

برخی از عالمان اهل سنت به حیات برزخی پیامبران تصریح کرده‌اند.^۱ علامه آلوسی رحمته الله حیات برزخی انبیاء علیهم السلام را برتر از شهیدان دانسته و گفته که حیات برزخی انبیاء علیهم السلام با احادیث صحیح قابل اثبات است.^۲

در منابع مختلف مواردی از توسل اهل بیت و برخی صحابه به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله پس از وفات آن حضرت آمده است. وهابی‌ها و ابن تیمیه توسل به مردگان را نمی‌پذیرند.

برخی از سلفیان مانند ابن تیمیه^۳ و ابن قیم^۴ حیات برزخی را پذیرفته‌اند. اما برخی از وهابیان قرائت خاصی از حیات برزخی دارند و بر اساس آن ارواح مردگان نمی‌توانند با زندگان ارتباط برقرار کنند و صدای آنان را بشنوند.^۵

طرفداران حیات برزخی بر این باورند که انکار حیات برزخی با آیات قرآنی که از زندگی پس از مرگ خبر می‌دهند، سازگار نیست و زندگی انبیاء و اولیاء پس از انتقال آنان به عالم برزخ نیز ادامه دارد. همان‌گونه که در قرآن به زندگی شهیدان پس از مرگ تصریح شده است.^۶ همچنین از دیدگاه اسلام، مرگ فنا و نابودی

۱. حلبی، السیره الحلبیه، ۱۴۲۷ق، ج ۲، ص ۲۴۷.

۲. آلوسی، الآیات البینات، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۱۰۹.

۳. ابن تیمیه، مجموعه الفتاوی، ۱۴۱۹ق، ج ۲۴، ص ۳۲۶-۳۳۱.

۴. ابن قیم، الروح فی الکلام، دار الکتب العلمیه، ص ۵-۱۷.

۵. سعدی، تیسیر الکریم، ۱۴۲۰ق، ص ۶۸۶.

۶. سوره آل عمران، آیات ۱۶۹-۱۷۱: ﴿وَلَا تَحْزَنْ أَلِیْمٌ فُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْیَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ ﴿فَرِحَیْنَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَیَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِینَ لَمْ یَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ﴾ ﴿یَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَفَضْلِهِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِینَ﴾ ﴿﴾ هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شدند، مرده مپندار، بلکه زندگانی هستند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند. * به آنچه خدا از فضل خود، به آنان داده است، شادمانند و درباره‌ی کسانی که پس از آنان هستند و به آنان پیوسته‌اند، شادی می‌کنند که نه بیمی بر

نیست بلکه انتقال از عالمی به عالم دیگر است.^۱ و امکان ارتباط زندگان با ارواح در عالم برزخ وجود دارد.

آنان همچنین استدلال می‌کنند که اگر حیات برزخی و به‌ویژه حیات برزخی انبیاء پذیرفته نشود؛ خطابات قرآنی به انبیاء پیشین مانند سلام علی نوح و سلام علی ابراهیم^۲ فرمان قرآن به حضرت پیامبر ﷺ مبنی بر گفتگو با پیامبران علیهم‌السلام

آنان است و نه اندوهگین شوند. * به نعمت و فضلی از جانب خدا و اینکه خدا پاداش مؤمنان را تبه نمی‌کند، شادی می‌کنند.»

۱. سوره سجده، آیات ۱۰-۱۱: ﴿وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ ﴿۱۰﴾ قُلْ يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ﴿۱۱﴾﴾: گفتند: آیا هنگامی که ما در زمین ناپدید شدیم، آیا به راستی ما آفرینش تازه‌ای خواهیم داشت؟ بلکه آنان به دیدار پروردگارشان کافرند. * بگو: فرشته‌ی مرگ که بر شما گمارده شده است جان شما را می‌گیرد. سپس به سوی پروردگارتان بازگردانده می‌شوید.»

سوره زمر، آیه ۴۲: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»: خداست که جانها را، هنگام مرگشان، به تمامی می‌گیرد و جانی را که نمرده است، هنگام خوابش پس آن‌هایی را که فرمان مرگ را در حق آنان مقرر کرده است، نگاه می‌دارد و جان‌های دیگر را تا سرآمدی معین باز می‌فرستد. همانا در این نشانه‌هایی است برای گروهی که می‌اندیشند.»

۲. سوره صفات،

آیه ۷۹: «سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ: سلام بر نوح در میان جهانیان.»

آیه ۱۰۹: «سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ: سلام بر ابراهیم.»

آیه ۱۲۰: «سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ: سلام بر موسی و هارون.»

آیه ۱۳۰: «سَلَامٌ عَلَىٰ إِيْلَ يَاسِينَ: سلام بر الیاس.»

آیه ۱۸۱: «وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ: و سلام بر فرستادگان.»

پیشین^۱ و امر قرآن به مؤمنان به صلوات بر حضرت پیامبر ﷺ بی ثمر خواهد بود. آنان گفتگوی حضرت صالح پیامبر و حضرت شعیب علیهما السلام با امت هلاک شده خود،^۳ و گفتگوی حضرت پیامبر ﷺ با شهیدان جنگ بدر^۴ را از شواهد این ادعا می‌دانند.

توسل به مردگان در صورتی پذیرفتنی است که حیات برزخی و سماع موتی

۱. سوره زحرف، آیه ۴۵: «وَأَسْأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ: و از پیامبرانمان که پیش از تو فرستاده ایم، پرس، که آیا جز رحمان معبودهایی قرار داده‌ایم که پرستش شوند؟»

۲. سوره احزاب، آیه ۵۶: «فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَافًا وَمَعَلًا لِلْآخِرِينَ: به راستی خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شما نیز درود آوریدش و چنان که می‌زبید سلام گوید.»

۳. سوره اعراف،

آیه ۷۸-۷۹: ﴿فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَنِينَ ۝ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَاقَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولًا مِنْ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّصِيحَ ۝﴾: پس زمین لرزه آنان را گرفت، و در سرای خود زمین‌گیر شدند. * پس از آنان روی برگرداند و گفت: ای قوم من، همانا من پیام پروردگارم را به شما رساندم و خیر شما را خواستم، ولی شما نصیحت کنندگان را دوست نمی‌دارید.»

آیه ۹۱-۹۳: ﴿فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَنِينَ ۝ الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَبًا كَانُوا لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا ۝ الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ ۝ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَاقَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولًا مِنْ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ ءَاتَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ ۝﴾: پس زمین لرزه آنان را گرفت، و در سرای خود زمین‌گیر شدند.

* کسانی که شعیب را تکذیب کردند انگار هیچ‌گاه در آن نبوده‌اند. کسانی که شعیب را تکذیب کردند، تنها آنان زیانکار بودند. * پس از آنان روی برتافت و گفت: ای قوم من، همانا من پیام‌های پروردگارم را به شما رساندم، و خیر شما را خواستم، پس چگونه بر گروهی کافر اندوه خورم؟!»

۴. واقدی، المغازی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۱۱۲.

پذیرفته شود و امکان ارتباط زندگان با ارواح در عالم برزخ و شنیدن صدای زندگان توسط آنان وجود داشته باشد.

برای مشروعیت توسل به اموات، به عمومیت آیه ۶۴ سوره نساء استدلال شده که مؤمنین را تشویق می‌کند که از حضرت پیامبر ﷺ بخواهند برای آنان استغفار کند. این عمومیت زمان حیات و وفات حضرت پیامبر ﷺ را در برمی‌گیرد.^۱ همچنین آیه ۳۵ سوره مائده توسل را به صورت مطلق جایز می‌شمارد و از اطلاق این آیه استفاده کرده‌اند که می‌توان به ارواح مؤمنین و پیامبران علیهم‌السلام پس از مرگ‌شان نیز توسل جست.

در منابع مختلف روایتی گزارش‌هایی از توسل برخی صحابه و مسلمانان به حضرت پیامبر ﷺ پس از درگذشت وی، نقل شده است. برخی از آنها عبارتند از:

- توسل حضرت ام المؤمنین عایشه رضی‌الله‌عنها برای برطرف شدن قحطی و خشکسالی به حضرت پیامبر ﷺ و قبر وی.^۲

«حَدَّثَنَا أَبُو الثَّعْمَانِ، حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ زَيْدٍ، حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ مَالِكٍ النَّكْرِيُّ، حَدَّثَنَا أَبُو الْجَوَزَاءِ أَوْسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: قُحِطَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ قَحْطًا شَدِيدًا، فَشَكُّوا إِلَى عَائِشَةَ فَقَالَتْ: "انْظُرُوا قَبْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاجْعَلُوا مِنْهُ كَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ حَتَّى لَا يَكُونَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّمَاءِ سَقْفٌ". قَالَ: فَفَعَلُوا، فَمُطِرْنَا مَطَرًا حَتَّى نَبَتَ الْعُشْبُ، وَسَمِنَتِ الْإِبِلُ حَتَّى تَفْتَقَتْ مِنَ الشَّحْمِ، فَسُمِّيَ عَامَ الْفَتْحِ»^۳

۱. نووی، المجموع، ۱۴۲۱ق، ج ۸، ص ۲۷۴.

۲. دارمی، سنن الدارمی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۲۲۷.

۳. سنن الدارمی. عبد الله بن عبد الرحمن دارمی. باب ما اكرم الله تعالى نبيه بعد موته، روایت شماره ۹۸، ج ۱ ص ۲۲۷.

«حضرت ابو محمد عبدالله بن عبدالرحمن دارمی از ابونعمان محمد بن فضل سدوسی از سعید بن زید از عمرو بن مالک نکری از ابوالجوزاء اوس بن عبدالله رضی الله عنه روایت می‌کند: مردم مدینه به قحطی و خشکسالی شدیدی مبتلا شدند به حضرت عایشه رضی الله عنها همسر حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت بردند حضرت عایشه رضی الله عنها به آنان گفت کنار قبر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بروید روزنه و شکاف‌هایی را در سقف حجره ایجاد کنید به طوریکه دیگر بین قبر شریف و آسمان سقفی نباشد. حضرت ابوالجوزاء رضی الله عنه گوید: آنان چنین کردند پس آنقدر باران بارید که گیاه روید و شتران فربه شدند تا آنجا که از شدت چاقی ترک‌های بر بدن آنها نمودار شد. به همین مناسبت آن سال را عام الفتق (به معنی سال شکاف) نامیدند»

- توسل مردی در زمان خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه با راهنمایی حضرت عثمان بن حنیف به حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله.^۱
- توسل حضرت بلال بن حارث رضی الله عنه برای طلب باران به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله.^۲
- بنا بر گزارشی، حضرت مالک بن انس رضی الله عنه در گفتگویی با منصور دوانیقی چگونگی زیارت حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و توسل به آن حضرت را به وی آموخته است.^۳

بیشتر عالمان اهل سنت، توسل به اموات را جایز دانسته و به بزرگان دینی متوسل می‌شده‌اند. امام سمهودی رحمته الله از علمای شافعی قرن دهم قمری گزارش‌هایی از کسانی که با توسل به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله به خواست‌های خود

۱. سمهودی، وفاء الوفاء، ۲۰۰۶م، ج ۴، ص ۱۹۵.

۲. سمهودی، وفاء الوفاء، ۲۰۰۶م، ج ۴، ص ۱۹۵.

۳. سمهودی، وفاء الوفاء، ۲۰۰۶م، ج ۴، ص ۱۹۵.

رسیده‌اند، را در کتاب وفاء الوفاء باخبار دار المصطفی آورده است.^۱ امام ابوعلی خلال رحمته الله گفته است هر گاه برایش مشکلی پیش می‌آمده به زیارت قبر امام کاظم علیه السلام می‌رفته و به او توسل می‌کرده و مشکلیش برطرف می‌شده است.^۲ وهابیان توسل به مردگان را جایز و مشروع نمی‌دانند. ابن تیمیه (که وهابیان به دیدگاه‌های او استناد می‌کنند) بر این باور است که توسل به دعای حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و صالحان، فقط در زمان حیات آنان صحیح است و توسل به آنان پس از مرگشان، شرک است.^۳

از نظر موافقان توسل، میان توسل در حیات و ممات اولیاء الهی تفاوتی نیست. همان‌گونه که در زمان حیات حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر اولیای خدا می‌توان از آنان خواست تا برای انسان دعا و استغفار کنند، پس از حیات آنان نیز می‌توان همین درخواست را داشت.^۴ همچنین در این زمینه به آیه «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»^۵ استناد شده که هم، زمان حیات حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و هم پس از مرگ آن حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در برمی‌گیرد.^۶ سیره مسلمانان از جمله صحابه نشان می‌دهد که توسل به اموات امری جایز بوده است.^۷

شواهد تاریخی دلالت دارد که استغاثه و توسل و دعا در کنار قبر صالحین

۱. سمهودی، وفاء الوفاء، ۲۰۰۶م، ج ۴، ص ۱۹۵.

۲. سمهودی، وفاء الوفاء، ۲۰۰۶م، ج ۴، ص ۱۹۵.

۳. ابن تیمیه، مجموعه الفتاوی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۱۵۹.

۴. سمهودی، وفاء الوفاء، ۲۰۰۶م، ج ۴، ص ۱۹۷-۱۹۶.

۵. [نساء-۶۴]

۶. ابن تیمیه، مجموعه الفتاوی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۱۵۹.

۷. سمهودی، وفاء الوفاء، ۲۰۰۶م، ج ۴، ص ۱۹۷-۱۹۵.

امری رایج بین تمامی مسلمین از جمله اهل سنت بوده است. به روایات زیر که از کتب اهل سنت نقل شده است، توجه فرمایید:

• امام ابن حبان رحمته الله در کتاب خود الثقات می گوید بارها به زیارت قبر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام رفتم و در مدتی که در طوس بودم، هر وقت مشکلی بر من عارض می شد، به زیارت قبر آن حضرت محمد صلی الله علیه و آله می رفتم و از خداوند می خواستم که مشکلم را برطرف کند و الحمد لله مشکلم برطرف می شد و این را مکرر امتحان کردم و نتیجه گرفتم.^۱

• امام محمد بن مؤمل رحمته الله شاگرد امام ابن خزیمه رحمته الله، استاد امام بخاری و مسلم رحمته الله، می گوید به همراه استادم امام ابن خزیمه رحمته الله و جمعی از اساتید به زیارت بارگاه قبر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در طوس رفتیم، استادم ابن خزیمه چنان در برابر آن بقعه متبرکه تعظیم و تواضع کرد که همگی در شگفت ماندیم.^۲

• امام ابو علی خلال رحمته الله، شیخ حنابل، می گوید هرگاه مشکلی بر من عارض شود، قبر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را زیارت می کنم و به ایشان متوسل می شوم و خداوند مشکل مرا آسان می کند.^۳

• حضرت محمد بن ادريس شافعی رحمته الله به قبر امام ابو حنیفه رحمته الله و احمد بن حنبل رحمته الله به قبر امام شافعی رحمته الله متوسل می شد.^۴

• مسلمانان به قبر حضرت ابو ایوب انصاری رحمته الله متوسل می شدند و برای

۱. ابن حبان، الثقات، ج ۸، ص ۴۵۶

۲. ابن حجر العسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۹

۳. الخطیب البغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۰

۴. الخطیب الخوارزمی، مناقب ابی حنیفه، ج ۲، ص ۱۹۹

طلب باران به قبر او پناه می‌بردند.^۱

• مردم سمرقند برای طلب باران به قبر امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله متوسل شدند.^۲
...•

و اما علاوه بر موارد تاریخی، جواز توسل در سخنان علمای اهل سنت نیز مشهود است:

• قسطلانی رحمته الله می‌گوید سزاوار است که زائر در کنار قبر حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله زیاد دعا و استغاثه کند و متوسل شود و طلب شفاعت و بی‌تابی کند و سزاوار است که خداوند شفاعت حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله را در حق او بپذیرد.^۳
• امام سبکی رحمته الله می‌گوید از روش شخصیت‌ها و بزرگان صالح گذشته استفاده می‌شود که تبرک به قبور مردگان امری شرعی و دینی است و مانعی ندارد، تا چه رسد به قبور پیامبران علیهم السلام و اگر کسی ادعا کند که قبور پیامبران علیهم السلام با قبور سایر مردگان برابر و یکسان است، سخن زشت و باطلی به زبان آورده، چون موجب پایین آوردن مقام شامخ پیامبران علیهم السلام شده است، و شکی نیست که سبک شمردن مقام رسول اکرم صلی الله علیه و آله، و یکسان دانستن آن حضرت محمد صلی الله علیه و آله با دیگران کفر است.^۴ وی در جای دیگری در رابطه با توسل و شفاعت می‌گوید جواز توسل و درخواست شفاعت از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای هر مسلمانی روشن و واضح است، و عمل پیامبران علیهم السلام و سیره صالحان گذشته و علماء و دانشمندان

۱. حاکم الحسکانی النیسابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۵۱۸

۲. الحافظ شمس الدین الذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۶۹؛ طبقات الشافعیه، ج ۲، ص ۲۳۴

۳. القسطلانی، المواهب اللدنیه، ج ۳، ص ۴۱۷

۴. تقی الدین سبکی، شفاء السقام فی زیارة خیر الانام، ص ۱۳۰

و حتی عوام، بر آن گواهی می‌دهد و هیچ آدم دینداری این را انکار ننموده و در هیچ زمان این سخن باطل به گوش نرسیده است تا این که ابن تیمیه با سخنان باطل خود قضیه را بر افراد ضعیف و نادان مشتبه و بدعتی را پایه گذاری کرد که در هیچ عصری سابقه نداشته است.^۱

• امام زینی دحلان رحمته الله مفتی مکه مکرمه می‌گوید هر کس آثار گذشتگان را تتبع نماید، و دعاها و اوراد آنان را مورد مطالعه قرار دهد، موارد زیادی از توسل آنان به انبیاء و صالحان را خواهد یافت.^۲

• امام حصنی دمشقی رحمته الله در رد سخن ابن تیمیه مبنی بر شرك بودن توسل به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله پس از وفات ایشان، می‌گوید از این سخن ابن تیمیه بدن انسان می‌لرزد. این سخن قبل از زندیق حران «ابن تیمیه» از دهان کسی در هیچ زمان و هیچ مکانی بیرون نیامده است، این زندیق نادان و خشک، داستان حضرت عمر رضی الله عنه را وسیله ای برای رسیدن به نیت ناپاکش در بی اعتنائی به ساحت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله قرار داده و با این سخنان بی اساس مقام و منزلت آن حضرت محمد صلی الله علیه و آله را در دنیا پایین آورده و مدعی شده است که حرمت و رسالت آن بزرگوار پس از رحلت از بین رفته است. و این عقیده به یقین کفر و در واقع زندقه و نفاق است.^۳

• سید حسن سقاف رحمته الله می‌گوید توسل به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و طلب شفاعت از آن حضرت محمد صلی الله علیه و آله به ویژه در اوقات گرفتاری از مستحبات موکد می‌باشد و سیره علما و دانشمندان عالی قدر، مردان الهی، بزرگان حدیث شناس

۱. همان، ص ۲۹۳

۲. احمد بن زینی دحلان، الدرر السنية في الرد علي الوهابية، ص ۳۱

۳. أبوبکر بن محمد الحصني الدمشقي، دفع الشبه عن الرسول، ص ۱۳۱

و پیشوایان گذشته بر این روش جریان داشته است.^۱

• امام حافظ النووی در تالیفات خود به استحباب توسل و استغاثه از حضرت رسول اکرم ﷺ عنایت داشته است.^۲

• و موارد دیگر این که امام ابن جوزی رحمته الله در کتاب خود با نام «الوفاء فی فضائل مصطفی» بابی را به توسل به حضرت پیامبر ﷺ و باب دیگر را به طلب شفاء از قبر آن حضرت محمد ﷺ اختصاص داده است؛ امام شمس الدین محمد بن نعمان مالکی رحمته الله کتابی به نام «مصباح الظلام فی المستغیثین بخیر الانام» به رشته تحریر درآورده است؛ سید نور الدین سمهودی رحمته الله در کتاب خود «وفاء الوفاء لاخبار دارالمصطفی» به بحث پیرامون این مساله پرداخته و شواهدی را نقل کرده است و....

• و اما بالاتر از همه این‌ها بنیان گذار مکتب فاسق وهابیت نیز تنها استغاثه را شرك می‌داند و توسل و شفاعت را جایز می‌شمرد. امام ابن کثیر رحمته الله می‌گوید قاضی شافعی مجلسی در مصر تشکیل داده بود، در این مجلس ابن تیمیه گفت استغاثه و فریاد خواهی فقط به خداوند جایز است و استغاثه به حضرت رسول اکرم ﷺ صحیح نیست، ولی می‌شود به حضرت پیامبر گرامی ﷺ متوسل شد و از حضرت محمد ﷺ طلب شفاعت نمود.^۳

با این همه آیا سایت وهابی سنی نیوز جرات دارد به همه آن‌ها برچسب شرك بزند؟ این سایت وهابی گویا قرآن را نخوانده است که خداوند فرمود شهیدان زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌گیرند و بشارت می‌دهند و آیا حضرت

۱. حسن بن علی السقاف، فیض القدر، ج ۲، ص ۱۳۵

۲. به عنوان نمونه در کتب حاشیه الإيضاح علی المناسک له، ص ۴۵۰؛ شرح المذهب

المجموع، ج ۸، ص ۲۷۴؛ الأذکار، ص ۳۰۷؛ أذکار الحج، ص ۱۸۴

۳. الحافظ ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۱۴، ص

پیامبر ﷺ و امام از شهید کمترند که بخواهیم آن‌ها را مرده فرض کنیم؟! استغاثه نیز به معنای کمک خواستن به هنگام بلا و گرفتاری. استغاثه بر دو نوع استغاثه به خدا و بندگان است. آیات و روایات و همچنین سیره مسلمانان بر جایز بودن استغاثه به خدا دلالت دارد. اما درباره استغاثه به اولیای الهی (زندگان و ارواح مردگان) اختلاف است.

استغاثه به معنای دادخواهی و یاری طلبیدن در حالت سختی و شدت است.^۱ فرق آن با دعا این است که دعا، هر نوع خواندنی را شامل می‌شود اما استغاثه خواندن همراه با فریاد و یاری جستن است.^۲ همچنین استغاثه در حال شدت است؛ اما توسل در دو حالت سختی و آسانی را دربر می‌گیرد.^۳ برخی نیز معتقدند استغاثه، توسل و دعا با هم فرقی ندارند.^۴

استغاثه به دو صورت است. یکی طلب یاری از خدا و دیگری از غیر خدا. تمام مسلمانان نوع اول را جایز می‌دانند. اما وهابیت، استغاثه به غیر از خدا را شرک می‌دانند. اما علمای سنی از جایز بودن آن سخن گفته‌اند. آنان بر این باروند که سیره پیامبران ﷺ، صالحان و مسلمانان بر انجام آن بوده است.^۵ مغیث، از نام‌های خداوند است که در برخی دعاها با عبارت «یا غیاث المستغیثین؛ ای فریادرس فریادخواهان.» به آن اشاره شده است. همچنین در

۱. راغب اصفهانی، المفردات، ۱۴۱۲ق، ص ۶۱۷؛ مصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ۱۳۶۰ش، ج ۷، ص ۲۷.

۲. راغب اصفهانی، المفردات، ۱۴۱۲ق ج ۱، ص ۳۱۵.

۳. عبدالرحمن عبدالمنعم، معجم المصطلحات والألفاظ الفقهية، ص ۱۵۰.

۴. سبکی، شفاء السقام فی زیارة خیر الأنام، ۱۴۱۹ق، ص ۳۱۴.

۵. سبکی، شفاء السقام فی زیارة خیر الأنام، ۱۴۱۹ق، ص ۱۶۰؛ سمهودی، وفاء الوفاء باخباردار المصطفی، ۱۴۱۹ق، ج ۴، ص ۱۳۷۲.

قرآن، استغاثه مجاهدان^۱ و استغاثه پدر و مادر مؤمن به خداوند، برای هدایت فرزند آمده است.^۲

استغاثه به غیر خدا

استغاثه به غیر خدا، به معنای کمک خواستن از انسان است. برخی برای اثبات جایز بودن استغاثه به غیر خدا به آیه‌ای از قرآن استناد می‌کنند که یکی از پیروان حضرت موسی علیه السلام در برابر ظلمی که به او شده بود، از وی کمک خواست.^۳

در روایات اهل سنت نیز استغاثه به غیر خدا وارد شده است.^۴ برخی از دانشمندان اهل سنت استغاثه از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله را مستحب دانسته‌اند به‌ویژه

۱. سوره انفال، آیه ۹: «إِذْ كَسَتَیْغِیْثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَوَّی مُدِّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِینَ: [به یاد آورید] زمانی را که پروردگار خود را به فریاد می طلبیدید پس دعای شما را اجابت کرد که من شما را با هزار فرشته پیاپی یاری خواهم کرد.»

۲. سوره احقاف، آیه ۱۷: «وَالَّذِی قَالَ لِوَالِدَیْهِ أَفَبِ لَکُمَا أَعْتَدَانِیْ أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِی وَهُمَا یَسْتَفِیْئَانِ اللّٰهَ وَبِکَ آمِنٌ إِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ فَبَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ: و آن کس که به پدر و مادر خود گوید اف بر شما آیا به من وعده می دهید که زنده خواهم شد و حال آنکه پیش از من نسلها سپری [و نابود] شدند و آن دو به [درگاه] خدا زاری می کنند وای بر تو ایمان بیاور وعده [و تهدید] خدا حق است و [لی پسر] پاسخ می دهد اینها جز افسانه های گذشتگان نیست.»

۳. سوره قصص، آیه ۱۵: «وَدَخَلَ الْمَدِیْنَةَ عَلَى حِینٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِیْهَا رَجُلَیْنِ یَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِیعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَ الَّذِی مِنْ شِیعَتِهِ عَلَى الَّذِی مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَیْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِیْنٌ: و داخل شهر شد بی آنکه مردمش متوجه باشند پس دو مرد را با هم در زد و خورد یافت یکی از پیروان او و دیگری از دشمنانش [بود] آن کس که از پیروانش بود بر ضد کسی که دشمن وی بود از او یاری خواست پس موسی مشتى بدو زد و او را کشت گفت این کار شیطان است چرا که او دشمنی گمراه کننده [و] آشکار است.»

۴. عثیمین، مجموع فتاوی و رسائل، ۱۴۱۳ق، ج ۷، ص ۹۶

هنگام گرفتاری‌ها بر آن تأکید شده است. در حدیثی آمده: حضرت پیامبر ﷺ مردی به سوی حضرت پیامبر ﷺ آمد و به حضرت محمد ﷺ عرض کرد: ای رسول خدا! احشام از بین رفت، راه امید بسته شد، از خدا بخواهید به فریاد ما برسند. حضرت رسول خدا ﷺ دو دستش را بالا برد و سه بار فرمود: «خدایا ما را با آب سیراب کن».^۱

علاوه بر این روایات، می‌توان از احادیثی که در مورد شفاعت و توسل در کتاب‌های روایی اهل سنت آمده است، درباره استغاثه استناد کرد؛ زیرا معنی استغاثه، شفاعت و توسل، به هم نزدیک است و هر سه به این معناست که انسان وسیله‌ای نزد خداوند داشته باشد.^۲

استغاثه به حضرت پیامبر ﷺ یا ولی خدا در زمان ممات برای گرفتن حاجتی که به نوعی در حیطه قدرت خداست محل اختلاف است؛ وهابیون آن را شرک و سایر مسلمین جایز می‌دانند.

اگر استغاثه‌کننده نگاه استقلال‌ی به فرد مورد استغاثه داشته باشد، به این معنا که خداوند آنان را آفریده و تمام امور خلق را به آنان واگذار کرده است در این صورت به عقیده عالمان سنی، این عمل شرک است. اما اگر نگاه مستقل به آنان نداشته باشد شرک نیست. یعنی استغاثه‌کننده معتقد باشد که تصرفات ولی خدا به اذن الهی است. یعنی خدا به برخی بندگان ولایت تکوینی و اجازه تصرفاتی جزیی در عالم تکوین را داده است. مثل تصرفات حضرت عیسی علیه السلام در خلق پرنده، شفا دادن مریض و زنده کردن مرده^۳ و تصرف آصف بن برخیا در آوردن

۱. صحیح بخاری، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۴۳ ب ۴، ح ۱۰۱۳

۲. قسطلانی، المواهب اللدنیة، ج ۳، ص ۶۰۵؛ عابدی، توحید و شرک ۱۳۸۴ش، ص ۱۵۰

۳. سوره آل عمران، آیه ۴۹: «وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَآئِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ فَتَنْفَعُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُنْخِصُ الْمَوْتَ

تخت بلقیس در یک لحظه.^۱

درخواست حاجت از ولی خدا در زمان حیات و ممات به نحو استقلال‌ی شرک است. اما استغاثه به اولیای الهی و درخواست حاجت در زمان حیات و ممات به اذن خدا را علمای اسلام، شرک نمی‌دانند.

معجزات و کرامات اولیای الهی، یکی از دلایل پذیرش استغاثه به ارواح اولیای الهی است، اما متأسفانه برخی از سلفیان و وهابیان با استدلال‌های واهی و استناد به عمومات آیات قرآن، حکم به کفر قائلان به استغاثه می‌دهند که خلاف کتاب و سنت است. در قرآن درباره حضرت مسیح علیه السلام آیاتی آمده است که ولایت تکوینی را ثابت کرده و استغاثه را تأیید می‌کند. خدای متعال با صراحت تمام زنده کردن مردگان و شفا دادن مریضان را به حضرت عیسی % نسبت می‌دهد و می‌فرماید: ﴿وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا

بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَنْتَبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ: و پیامبری به سوی بنی اسرائیل که من از جانب پروردگارتان آیه برایتان آورده‌ام که همانا من از گِل برای شما به شکل پرنده می‌سازم، آنگاه در آن می‌دمم، پس به اذن خدا، پرنده‌ای می‌شود، و کور مادرزاد و پسر را شفا می‌دهم، و مردگان را به اذن خدا زنده می‌گردانم، و شما را از آنچه می‌خورید، و از آنچه در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید، خبر می‌دهم. بی‌گمان اگر مؤمن باشید در این برای شما آیه است.﴾

۱. سوره نمل، آیه ۴۰: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِي رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ»: کسی که نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود گفت من آن را پیش از آنکه چشم خود را بر هم زنی برای تو می‌آورم پس چون [سلیمان] آن [تخت] را نزد خود مستقر دید گفت این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا سپاسگزارم یا ناسپاسی می‌کنم و هر کس سپاس گزارد تنها به سود خویش سپاس می‌گزارد و هر کس ناسپاسی کند بی‌گمان پروردگارم بی‌نیاز و کریم است.

فَتَكُونُ ظِيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ أَخْرَجَ الْمُؤْتَىٰ بِإِذْنِي: ^۱ و چون به اذن من از گِل، به شکل پرنده می ساختی و آنگاه در آن می دمیدی، به اذن من پرنده ای می شد، و کور مادرزاد و پیس را به اذن من شفا می دادی، و آنگاه که مردگان را به اذن من بیرون می آوردی ﴿وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَٰئِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقْتُ لَكُمْ مِّنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيْهِ فَيَكُونُ ظِيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ: ^۲ و پیامبری به سوی بنی اسرائیل که من از جانب پروردگارتان آیه برایتان آورده ام که همانا من از گِل برای شما به شکل پرنده می سازم، آنگاه در آن می دمم، پس به اذن خدا، پرنده ای می شود. ﴿ در این دو آیه صراحتاً خدای متعال، خلق پرنده، شفای مریض و احیای مردگان را به حضرت عیسیٰ علیه السلام نسبت می دهد و فقط با عبارت «باذنی» این نسبت را از استقلال خارج کرده، آن را مجوز کارهای خارق العاده و به عبارتی کارهای خدایی می داند. بنابراین، اگر خداوند به افرادی اجازه تصرف در کون می دهد و آن فرد می تواند کاری خدایی کند، لذا درخواست کارهایی که خداوند اجازه آن را به آن ولی خدا داده است، اشکالی ندارد و منطبق با اسلام است و نمی توان معتقد به این عقیده را مشرک دانست.

خدای متعال در قرآن در موارد متعدد، درخواست تصرف در کون از سوی انبیای الهی را تأیید کرده است. شاید برخی توجیه کنند که این افعال را خداوند انجام می دهد و به صورت مجازی به انبیای الهی نسبت داده شده است. باید بیان داشت که آیات قرآن در این زمینه هم تصریح دارند و هم بسیارند. عدول از ظاهر و نسبت مجازی دادن به آیات ولایت تکوینی دلیل می خواهد که این دلایل وجود ندارند. ثانیاً برخی از آیاتی که ولایت تکوینی را ثابت می کنند، به هیچ وجه توانایی تأویل به مجاز را ندارند. خدای

۱. سوره مائده، آیه ۱۱۰.

۲. سوره آل عمران، آیه ۴۹.

متعال در قرآن کریم از حضرت سلیمان نبی علیه السلام نقل می‌کند که ایشان از اطرافیان‌ش درخواست می‌کند که تخت بلقیس را برای ایشان بیاورند. خدای متعال از زبان ایشان، می‌فرماید: ﴿أَرْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾ ^(۳۷) قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوْاْ أَتِيَنِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ ^(۳۸) قَالَ عَفْرِتٌ مِّنَ الْحِمْيَرِ أَنَاْ ءَاتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِن مَّقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيْ أَمِئْتُ ^(۳۹) قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَاْ ءَاتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَءَاهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَٰذَا مِن فَضْلِ رَبِّيْ لِيَبْلُوَنِيْ ءَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ ۖ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّيْ عَنِّيْ كَرِيمٌ ^(۴۰) گفت: «به سوی آنان بازگرد، که «ما با لشکریانی به سراغشان می‌آیم که توانِ هم‌آوردی با آن را ندارند، و بی‌گمان آنان را با خواری بیرون کنیم.» * گفت: «ای اشراف کدام یک از شما تخت آن را پیش از آنکه همگی با گردن‌نهادن نزد من آیند، برایم می‌آورد؟» * یکی از جَنِّیان نیرومند گفت: «من آن را پیش از آنکه از جایات برخیزی، برایت می‌آورم، و بی‌گمان من بر آن توانای امین هستم.» * آن کس که دانشی از کتاب نزد خود داشت، گفت: «من آن را پیش از آنکه چشم برهم نهی، می‌آورم، پس چون آن را نزد خویش قرار گرفته دید، گفت: «این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا شکر می‌گزارم یا کفر می‌ورزم، و هرکس شکرگزارد، تنها برای خود شکر می‌گزارد، و هر کس ناسپاسی کند، که پروردگار من بی‌نیازِ کریم است.» ﴿

این آیه چند مطلب را ثابت می‌کند که توجه به آن، استغاثه به ارواح اولیای الهی را تجویز می‌کند:

۱. استغاثه از انسان‌ها حتی در امور خارق‌العاده و اموری که فقط از خدا امکان‌پذیر است، یا از کسانی که خدا به آنان اجازه تصرف در کون داده است، جایز است.

۲. این استغاثه را پیامبر خدا یعنی حضرت سلیمان علیه السلام انجام داده و نشان می‌دهد درخواست کاری خدایی از غیر خدا جایز است و عمل یک پیامبر خدا، مجوز آن است.

۳. تصرف در کون، مختص معجزات انبیا نیست و از افراد صالح هم جایز است، بلکه از اجنه هم ساخته است و جن‌ها هم می‌توانند در عالم، تصرف کنند.

۴. اگر این افعال را خدا انجام می‌دهد و به صورت مجاز، به اولیاء الله نسبت داده می‌شود، از حضرت سلیمان علیه السلام بعید بود که درخواست کاری از فردی بکند که می‌داند این کارها از افعال او نیست، و فاعل اصلی آنها خداست. بنابراین، درخواست حضرت سلیمان علیه السلام از غیر خدا و انبیای الهی و به عبارتی از افراد عادی، نشان می‌دهد تصرف در کون برای افراد عادی هم امکان دارد و حتی اجنه هم توانایی تصرف در کون را دارند و اگر فردی توانایی تصرف در کون دارد و دیگری از آن فرد توانا، درخواست کارهای خارق‌العاده بکند، اشکالی ندارد و شرک نیست و مهم آن است که بداند، همه‌کاره خداست و این خداست که به این فرد توانایی تصرف در کون را داده است. بر همین اساس، آنچه مهم است توجه به «باذنی» است، نه چیز دیگر و اگر کسی به نحو استقلال از کسی درخواست تصرف در کون کرد، مشرک است. ای کاش وهابیان و سلفیان به این نکته توجه می‌کردند و دیگر، مسلمانان را به شرک و کفر متهم نمی‌کردند.

بنا براین، در اینجا پرسش می‌شود که آیا در منابع اهل سنت، روایتی نسبت به جواز توسل وجود دارد؟ دیدگاه وهابیت نسبت به این روایات چگونه است؟ در پاسخ باید گفت که در منابع حدیثی اهل سنت روایات متعددی در باب توسل ذکر شده است، که ابن تیمیه با خدشه دار کردن سند و دلالت این روایات،

سعی کرد، آن‌ها را از اعتبار و حجّیت ساقط کنند. پس از ابن تیمیه، نیز پیروانش بر صحت ادعاهای او پافشاری کردند.

در مقابل عالمان مسلمان (به ویژه عالمان اهل سنت) از زمان سربرآوردن ابن تیمیه و پدیدار شدن شبهات مربوط به روایات توسل تاکنون همواره در صدد پاسخگویی و دفاع از این روایات برآمده‌اند که می‌توان به آثاری همچون «شفاء السقام فی زیاره خیر الانام» اثر امام تقی الدین سبکی شافعی رحمته الله (متوفای ۷۵۶ هـ)، «الجواهر المنظم فی زیاره قبر الشریف النبوی المکرم» اثر امام ابن حجر هیتمی رحمته الله (متوفای ۹۷۴ هـ)، «ارغام المبتدع الغبی بجواز التوسل بالنبی» اثر امام عبدالله غماری رحمته الله، «رفع المناره لتخریج احادیث التوسل و الزیاره» اثر امام محمود سعید ممدوح، به عنوان مشتی از خروار اشاره کرد.

در این جا از میان روایات متعددی که در باب توسل وجود دارد، به عنوان نمونه به سه روایت اشاره می‌کنیم:

۱. حدیث حضرت عثمان بن حنیف رضی الله عنه:

امام طبرانی رحمته الله در کتاب المعجم الکبیر از حضرت عثمان بن حنیف رضی الله عنه نقل می‌کند مردی به جهت خواسته‌ای که داشت، مکرر نزد حضرت عثمان رضی الله عنه خلیفه سوم، می‌رفت، اما حضرت عثمان رضی الله عنه به او توجهی نداشت، تا اینکه با حضرت عثمان بن حنیف رضی الله عنه ملاقات کرد و خواسته‌اش را با او در میان گذاشت. حضرت بن حنیف رضی الله عنه به او گفت وضو بگیر و به مسجد برو و دو رکعت نماز بگزار، سپس این دعا را بخوان:

«اللهم انی أسألك وأتوجه إلیک بنینا محمد (صلی الله علیه وسلم) نبی الرحمة، یا محمد انی أتوجه بک إلی ربی فتقضى لی حاجتی»
سپس خواسته‌ات را بگو. مرد رفت و همین کار را کرد، آن‌گاه به سوی خانه

حضرت عثمان رضی الله عنه رفت. دربان بیرون آمد و دست او را گرفت و نزد حضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه برد. ایه او احترام گذاشت و خواسته اش را بر آورد. سپس حضرت عثمان رضی الله عنه گفت من همین حالا به یاد خواسته تو افتادم و هرگاه خواسته‌ای داشتی، نزد ما بیا.

آن‌گاه مرد نزد حضرت عثمان بن حنیف رضی الله عنه رفت و از او تشکر کرد. حضرت عثمان بن حنیف رضی الله عنه گفت این سفارش از من نبود. روزی خدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم، مرد نابینایی نزد ایشان آمد و از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله خواست برای بازگشت بینایی اش دعا کند. حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله همین دستور را به او دادند. مرد نابینا پس از عمل به این دستور، در حالی که چشمانش می‌دید، به ما ملحق شد. سند این روایت بنا بر اذعان علمای اهل سنت، صحیح و خالی از اشکال است، مانند؛

امام طبرانی رحمته الله در کتاب المعجم الصغیر سه طریق و سند را برای این روایت ذکر می‌کند و در نهایت می‌نویسد: «والحدیث صحیح».^۱

امام منذری رحمته الله در کتاب الترغیب والترهیب همین روایت را آورده و می‌نویسد: «قَالَ الطَّبْرَانِيُّ بَعْدَ ذِكْرِ طَرِيقِهِ وَالْحَدِيثُ صَحِيحٌ».^۲

امام هیشمی رحمته الله نیز این روایت را از امام طبرانی رحمته الله گرفته و در پایان روایت نوشته: «وَقَدْ قَالَ الطَّبْرَانِيُّ عَقِبَهُ: وَالْحَدِيثُ صَحِيحٌ بَعْدَ ذِكْرِ طَرِيقِهِ الَّتِي رَوَى بِهَا».^۳

۲. توسل به قبر حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله به دستور حضرت عایشه رضی الله عنها :

-
۱. طبرانی، سلیمان بن أحمد، المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۳۰۷.
 ۲. منذری، عبدالعظیم، الترغیب والترهیب من الحدیث الشریف، ج ۱، ص ۲۷۳.
 ۳. هیشمی، علی بن ابی بکر بن سلیمان، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۲، ص ۲۷۹.

این حدیث پیش‌تر بیان شد. با این حال، در اینجا این نکته اضافه می‌شود که: سند این روایت نیز صحیح و خالی از اشکال است، چنان که امام حسین سلیم اسد دارانی رحمته‌الله، درباره این روایت می‌نویسد: رجاله ثقات وهو موقوف علی عائشة؛ «رجال واقع در این روایت همگی ثقه‌اند و روایت نیز موقوف بر حضرت عایشه رضی‌الله‌عنها است»

۳. توسل مرد ناشناس به حضرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پس از رحلت ایشان:

امام ابن ابی شیبہ و ابن ابی خثیمه از امام مالک الدار (رحمة الله علیهم اجمعین) روایت کرده‌اند که در زمان خلافت حضرت عمر بن خطاب رضی‌الله‌عنه، قحطی و خشکسالی شد. مردی نزد قبر حضرت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رفت و گفت: «یا رسول الله، استسق لأمتک فإنهم هلكوا؛ ای رسول خدا، برای امت درخواست باران کن؛ زیرا آنها در معرض هلاکت هستند. حضرت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در خواب به آن شخص گفت: نزد حضرت عمر رضی‌الله‌عنه برو و از نزول باران در آینده نزدیک به او خبر بده و...»^۱.

سند این روایت نیز صحیح و خالی از اشکال است، چنان که امام عبدالرحمن بن محمد بن عسکر بغدادی رحمته‌الله (۷۳۲ق) در کتاب ارشاد السالک، درباره این روایت می‌نویسد: «روی ابن أبی شیبہ باسناد صحیح؛ ابن ابی شیبہ، با اسنادی صحیح، این روایت را آورده است»^۲.

تا اینجا مشخص شد که یکی از مباحث مورد نظر در بحث با فرقه‌ی وهابیت، موضوع توسل است و چون بحث توسل بیشتر مورد ابتلاء است، لذا با اندکی

۱. ابن ابی شیبہ، مصنف، ج ۷، ص ۴۸۲ — ۴۸۳، ح ۳۵؛ عسقلانی، ابن حجر، فتح الباری،

باب سؤال الناس الامام الاستسقاء اذا قحطوا، ج ۲، ص ۴۹۵؛

۲. ابن عسکر بغدادی، عبدالرحمن، ارشاد السالک، ج ۱، ص ۲۸.

توضیح بیشتر بیان برخی دیگر از جوانب آن اقدام می‌شود.

توسل یعنی طلب وسیله نمودن برای رسیدن به مطلوب و مقصود. توسل مورد بحث، وسیله قرار دادن انبیاء و اولیاء است برای رسیدن به حوائج یا رفع ضرر و یا جلب منفعت در امور دنیوی یا اخروی.

توسل به انبیاء و اولیاء را به هشت قسم می‌توان تقسیم کرد:

۱. خداوند را به حق انبیاء و اولیاء خواندن، بدون خطاب به آنها در زمان حیات و زندگی دنیوی آنان.

۲. خداوند را به حق انبیاء و اولیاء خواندن، بدون خطاب به آنها پس از فوت و در زندگی اخروی آنان.

۳. خطاب به انبیاء و اولیاء خدا و درخواست دعا کردن در زمان حیات آنان.

۴. خطاب به انبیاء و اولیاء خدا و درخواست دعا کردن در زمان پس از فوت آنان.

۵ و ۶. خطاب به انبیاء و اولیاء و درخواست حوائج از آنان، با اعتقاد به این که ایشان در انجام امور و حوائج مؤمنین استقلال دارند (و هر کمال و قدرتی که دارند ذاتاً از خودشان می‌باشد) در زمان حیات آنان و یا پس از فوت آنان.

۷ و ۸. خطاب به انبیاء و اولیاء و درخواست حوائج از آنان، با اعتقاد به این که ایشان در انجام امور و حوائج مؤمنین استقلال ندارند (و هر کمال و قدرتی از جانب خدا و به إذن خداست) در زمان حیات آنان و یا پس از فوت آنان.

در ادامه به صورت مختصر به بررسی این هشت نظر پرداخته می‌شود:

نظر اول: خداوند عزوجل را به حق انبیا و اولیا خواندن، بدون خطاب به آنها، در زمان حیات و زندگی دنیوی آنان.

نظر دوم: خداوند را به حق انبیا و اولیا خواندن، بدون خطاب به آنها، پس از

فوت و در زندگی اخروی آنان.

وهابیون می‌گویند: توسل به این دو صورت شرک است و جائز نیست، زیرا گفت سخنی مثل: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ نَبِيِّكَ... [واسطه قرار دادن بین خود و خدا است و خداوند علی‌أعلی در قرآن می‌فرماید: ﴿أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ﴾^۱ «آیا کفار پندارند که بندگان من، غیر من کسی را دوست و یاور خود خواهند گرفت؟» (هرگز به غیر من نپردازند.)

پس چنین توسلی مذموم و نهی شده است.

در کتاب «الهدية السنية» در عنوان «الشفاعة والوساطة حق الله وحق رسوله و أوليائه» آمده است:

«فَتَحْنُ نَقُولُ: لَيْسَ لِلنَّاسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا نَصِيرٌ وَ سَائِرُ الشُّفَعَاءِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سَيِّدُهُمْ وَأَفْضَلُهُمْ فَمَنْ دُونَهُ لَا يَشْفَعُونَ لِأَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِهِ» ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ ﴿أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ﴾ ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾^۲ وَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ، يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ فَحَقِيقَةُ الشَّفَاعَةِ كُلُّهَا لِلَّهِ، فَلَا تُسْتَلُّ فِي هَذِهِ الدَّارِ إِلَّا مِنْهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى وَ أَنْ يَشْفَعَ فِيهِ نَبِيٌّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَجَمِيعُ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْلِيَاءِ لَا يَجْعَلُونَ وَسَائِلُ وَ سَائِلُ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ الْخَلْقِ فِي جَلْبِ الْخَيْرِ وَرَفْعِ الشَّرِّ- وَ لَا يَجْعَلُ لَهُمْ مِنْ حَقِّهِ شَيْءٌ، لِأَنَّ حَقَّهُ تَعَالَى وَتَقَدَّسَ غَيْرُ جِنْسٍ حَقِّهِمْ، فَإِنَّ حَقَّ عِبَادَتِهِ بِأَنْوَاعِهَا بِمَا شَرَعَ فِي كِتَابِهِ وَ عَلَى لِسَانِ رَسُولِهِ، وَ حَقَّ أَنْبِيَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ الْإِيْمَانُ بِهِمْ وَبِمَا جَاءُوا وَ مُوَالَاةُهُمْ وَ تَوْقِيرُهُمْ

۱. سوره‌ی كهف، آیه‌ی ۱۰۲.

۲. الكهف ۱۰۲: آیا کسانی که كفر ورزیدند، پنداشته‌اند که به جای من بندگانم را سرپرستان بگیرند؟

۳. الانبياء ۲۸: آنچه را فراروی‌شان است، و آنچه را پشت سرشان است، می‌داند.

وَ اتَّبَاعُ النُّورِ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُمْ إِلَى أَنْ قَالَ: وَ كَذَلِكَ حَقُّ أَوْلِيَائِهِ مَحَبَّتُهُمْ وَ الرِّضَا عَنْهُمْ
وَ الْإِيمَانُ بِكَرَامَاتِهِمْ لَا دُعَائُهُمْ لِيَجْعَلُوا لِمَنْ دَعَاهُمْ خَيْرًا^۱.

و در کتاب «الهدیه السنیه» در عنوان شفاعت و واسطه قرار دادن حق خدا و حق حضرت رسول ﷺ و اولیائش، گوید: پس ما قائلیم که برای مردم جز خدا، سرپرست و یآوری نیست، و سایر شفیعان که سرور و با فضیلت‌ترین آنها حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد، کسی نمی‌تواند شفاعت کند مگر به اذن خداوند.

(و حضرت حق می‌فرماید): «کیست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند؟!»

«آیا کافران گمان کردند می‌توانند بندگان مرا به جای من اولیای خود انتخاب کنند»

«و آنها جز برای کسی که خدا از او خشنود است شفاعت نمی‌کنند و از ترس او بیمناکند»

چون این گونه بود، پس حقیقت شفاعت فقط برای خداست پس در این عالم چیزی خواسته نمی‌شود جز از او که منزّه و برتر است و حتی اگر پیغمبرش شفاعت کند، انبیاء و اولیاء وسیله و واسطه بین خدا و خلق در جلب خیر و رفع شر قرار نمی‌گیرند.

و برای ایشان از حق خدا چیزی قرار داده نمی‌شود زیرا حق خداوند متعال و مقدس، غیر جنس حق انبیاست، و حق بندگان و انواع آن، آن چیزی است که در کتابش و به زبان حضرت محمد ﷺ جاری شده است.

و حق انبیاء علیهم السلام بر مردم ایمان به آنها و آنچه آورده‌اند، می‌باشد و

۱. الهدیه السنیه، ص ۵. متن ترجمه شود تألیف چه کسی است

محبت و احترام و پیروی از کتابی است که بر ایشان نازل شده، و همچنین حق اولیای الهی محبت، رضایت و ایمان به کرامت ایشان است، نه خواندن ایشان تا برای رسیدن به خیر.

باز هم در کتاب مذکور (المنسوب لعبد العزیز بن محمد بن مسعود) آمده است:

﴿وَأَمَّا الْأَقْسَامُ عَلَى اللَّهِ بِمَخْلُوقٍ فَهُوَ مَنْهَى عَنْهُ بِاتِّفَاقِ الْعُلَمَاءِ، وَ هَلْ هُوَ (مَنْهَى عَنْهُ) نَهْيٌ تَنْزِيهٌ أَوْ تَحْرِيمٌ، عَلَى الْقَوْلَيْنِ، أَصَحُّهَا أَنَّهُ عَلَى كَرَاهَةِ تَحْرِيمٍ وَاخْتَارَهُ الْعَزِيزُ بْنُ عَبْدِ السَّلَامِ فِي فَتَاوِيهِ، قَالَ بُشَيْرُ بْنُ الْوَلِيدِ، سَمِعْتُ أَبَا يَوْسُفَ يَقُولُ: قَالَ أَبُو حَنِيفَةَ: «لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَدْعُو اللَّهَ إِلَّا بِهِ وَ أَكْرَهُ أَنْ يَقُولَ بِمَعَاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ، أَوْ بِحَقِّ خَلْقِكَ (وَهُوَ قَوْلُ) لِأَبِي يَوْسُفَ بِمَعَاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ هُوَ اللَّهُ تَعَالَى، فَلَا أَكْرَهُ هَذَا وَ أَكْرَهُ هَذَا وَ أَكْرَهُ بِحَقِّ فُلَانٍ أَوْ بِحَقِّ أَنْبِيَائِكَ وَ رُسُلِكَ وَ بِحَقِّ الْبَيْتِ وَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ، قَالَ الْقَدَوْرِيُّ؛ الْمَسْأَلَةُ بِحَقِّ الْمَخْلُوقِ لَا تَجُوزُ لِهَذَا فَلَا تَقُولُ: أَسْأَلُكَ بِفُلَانٍ وَ مَلَائِكَتِكَ وَ أَنْبِيَائِكَ وَ نَحْوِ ذَلِكَ، لِأَنَّهُ لَا حَقَّ لِلْمَخْلُوقِ عَلَى الْخَالِقِ إِنْتَهَى﴾

و نیز در کتاب مذکور گوید: و اما قسم دادن خدا به مخلوق، به اتفاق علماء نهی شده است و آیا این نهی تنزیهی است یا تحریمی، صحیحش (این است که) نهی تحریمی است که (این را) عزیز بن عبد السلام در فتاوایش اختیار کرده. بشر بن ولید گوید که از ابو یوسف شنیدم که می گوید: که امام ابو حنیفه رحمته الله گفته: «برای احدی جایز نیست خواستن خدا مگر به خودش و مکروه است اگر بگوید: بمقاعد العزّ من عرشک یا به حق خلقت که قولی است از ابو یوسف که بمقاعد العزّ من عرشک، آن خدای تعالی است، پس این کراهتی ندارد و کراهت دارد (بگوید) به حق فلانی یا به حق انبیائت و فرستاده هایت و به حق کعبه و به

حق مشعر الحرام. قدوری گوید: خواستن (از خدا) به حق مخلوق جایز نمی‌باشد. پس نگویی (خدایا) می‌خواهم به حق فلانی و ملائکه ات و پیامبران و مانند آن، زیرا برای مخلوق بر خالق حق نیست.

اما در جواب از استدلال مذکور گفته می‌شود، قسمتی از آیات نقل شده در استدلال مربوط به بحث شفاعت است و انشاء الله به تفصیل بحث خواهد شد و آنچه مربوط به بحث «حق» است، تقسیم معنای «حق» است که در استدلال مذکور آمده است. بنابراین جواب استدلال مذکور چنین است:

الف) دلیل عقلی:

مقصود از حق اولیاء «اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ ﷺ» حق الوهیت نیست، تا گفته شود، جنس حق خداوند غیر از جنس حق اولیاء است، بلکه مقصود مقاماتی است که خداوند در اثر عبودیت آنها، به ایشان عطا فرموده است و خداوند را به مقام آنها، نزد پروردگار خواندن امری معقول است و از ناحیه خداوند هم نهی نرسیده و آیات مذکور ﴿اَفَحَسِبَ الَّذِیْنَ كَفَرُوْۤا اَنْ يَّتَّخِذُوْا عِبَادِیْ مِنْ دُوْنِیْ اَوْلِیَآءَ﴾ و ﴿مَنْ ذَا الَّذِیْ يَشْفَعُ عِنْدَهٗٓ اِلَّا بِاِذْنِهٖ﴾^۱ ارتباطی به این بحث ندارد. و جای بسی تعجب و تأسف است که خواندن خداوند را به عمل صالح، چنانکه در کتب و هابیت بدان تصریح شده است (و حدیث صحیح غار را مثال می‌آورند)، صحیح باشد ولی خواندن خدا را به حق کسانی که بهترین اعمال صالح (شایسته) از آنها سرزده است و آموزنده همه اعمال صالحه بودند، غیر جائز و شرک باشد.

[امام سمهودی رحمته الله شافعی در «وَفَاءُ الْوَفَاءِ بِاَخْبَارِ دَارِ الْمُصْطَفٰی» از امام سبکی رحمته الله نقل می‌کند که به او گفته: بعد از آنکه جایز است بوسیله اعمال صالح

به خدا توسّل پیدا کرد، چنانکه در حدیث صحیح غار آمده است، پس توسّل به حضرت پیامبر ﷺ بهتر و شایسته تر است... [

از مطالب گذشته روشن شد که گفتن «اللهم إني أسئلك بحق محمد ﷺ» و أمثال آن، به طور عقلی جایز و از شرع مقدس اسلام نهی نرسیده است و توسّل به این معنی شرک نیست، بلکه امری جایز و راجح است، و نیز جواب آنچه از «كتاب الهدية السننية ص ۱۸» نقل شد، روشن گردید که مقصود از حق طلب نبوده و نیست تا گفته شود «لا حق للمخلوق على الخالق» بلکه مراد آن است که خداوند تعالی در اولیاء و بندگان پرهیزگارش شرافت و کرامتی قرار داده و خواندن خدا را به آن شرافت، امری معقول است.

(ب) دلیل نقلی:

اضافه بر آنچه گفتیم، توسّل به معنائی که مورد بحث است به نقل اهل سنت در ادعیه رسیده است و در همان کتاب^۱ به مناسبت بحث توسل این دعا را از امام ترمذی و امام حاکم و امام ابن ماجه رحمهم الله^۲ نقل کرده:

«اللهم إني أسئلك وأتوجه (أتوسّل) إليك بنبيك (مُحمّدٍ صلى الله عليه وسلم) نبي الرحمة يا مُحمّدٍ صلى الله عليه وسلم يا رسول الله أتوجه (أتوسّل) بك إلى ربّي في

۱. الهدية السننية، ص ۱۹.

۲. صحيح جامع ترمذی، كتاب جامع الدعوات — باب ۷ عن عثمان بن حنيف، ۱۸۲/۳ و مستدرک على الصحيحين — كتاب الدعاء و تكبير و التهليل، ۵۱۹/۱ و ۵۲۷/۱، ذیل كتاب صلوة التطوع، ۳۱۳/۱ و سنن ابن ماجه كتاب اقامة الصلاة و السنة فيها — باب ما جاء في الصلاة الحاجة ح ۱۳۸۵، ۴۴۱/۱ و ايضاً مسند احمد بن حنبل — مسند الشاميين حديث عثمان بن حنيف، ۱۳۸/۴ و ايضاً الترغيب و التهيب من الحديث الشريف — للمنذرى كتاب النوافل — باب الترغيب في صلاة الحاجة و دعائها، ۴۷۳/۱ در انتهاء روايت نقل می کند «فرجع و قد كشف الله عن بصره».

حَاجَتِي لِيَقْضِيَهَا (لِتَقْضِيَ) لِي اللَّهُمَّ فَشَفِّعْهُ فِيَّ.

لازم به ذکر است، حضرت عثمان بن حنیف رضی اللہ عنہ می گوید: مردی نابینا نزد حضرت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم آمد و از نابینائی خود شکوه نمود، حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم این دعا را به او تعلیم دادند.

و در توضیح آن می گوید: این دعا می رساند که از خداوند درخواست می شود که حضرت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم را شفیع من قرار بده و از حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم سؤال نشده است.

ولی آنچه مربوط به بحث ما است، به خوبی از این دعا ثابت می شود، زیرا در این دعا کلمه «بَنِیک» مُشْعِر است به همان مقام گرامی حضرت پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم و حَقّی که برای ایشان مقرر فرموده است.

پس به حق حضرت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم خدای تعالی را خواندن و قسم دادن بلا مانع و بلا اشکال خواهد بود.

مطلب دیگری که صَحّت چنین توسّلی را روشن می سازد، این است که خواندن خداوند به نحو مذکور (قسم به حق اولیاء) دعا است و عمومات أدلّة دعاء مانند: ﴿أَدْعُوْنِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾^۱ شامل عبادات مذکور می باشد.

بنا بر این، توسّل به معنای اوّل و دوّم (خداوند را به حقّ اولیاء و انبیاء قسم دادن در حال حیات و پس از فوت) بلا اشکال خواهد بود، بلکه به طور عقلی و نقلی پسندیده است و معلوم شد که مقصود از حقّ «مَا ثَبَّتَ لَهُم مِّنَ الْكَرَامَةِ عِنْدَ اللَّهِ كَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ» (یعنی حق) آن کرامتی است که نزد خداوند برای ایشان وجود دارد، همانطور که خداوند قرارش داده است) می باشد، همانطوری که از قول خداوند تعالی ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَأَنْتَقَمْنَا مِنْ

۱. الغافر ۶۰. «مرا بخوانید تا دعای شما اجابت کنم.»

الَّذِينَ أَجْرُمُوا^۱ این معنی بدست می‌آید و چنین عباراتی در کتب معتبره عامه و خاصه فراوان است و برای نمونه چند حدیث از کتب عامه نقل می‌شود:

۲- عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَمَّا اقْتَرَفَ آدَمُ الْخَطِيئَةَ، قَالَ: يَا رَبِّ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ ﷺ لَمَّا غَفَرْتَ لِي... فَقَالَ اللَّهُ: صَدَقْتَ يَا آدَمُ إِنَّهُ لَا حُبَّ الْخَلْقِ إِلَيَّ، أَدْعُنِي حَقَّهُ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكَ وَلَوْ لَا مُحَمَّدٌ مَا خَلَقْتُكَ^۲

از حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه که می‌فرماید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون حضرت آدم مرتکب خطا گردید، گفت: ای پروردگارم به حق حضرت محمد صلی الله علیه و آله از تو می‌خواهم که مرا بیامرزی... پس خداوند فرمود: راست گفתי ای آدم، زیرا که او (محمد) محبوبترین مخلوقات نزد من است، مرا به حق او بخوان که البته خواهم آمرزید و اگر او نبود، تو را خلق نمی‌کردم.

۳- رَوَى الطَّبْرَانِيُّ فِي الْكَبِيرِ وَالْأَوْسَطِ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِنْغَرِلِي لِأُمِّي فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدٍ وَ سَعَّ عَلَيْهَا مَذْخَلَهَا بِحَقِّ نَبِيِّكَ وَ الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِي^۳

امام حاکم رحمته الله در الکبیر و الاوسط از قول حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله گوید: که (خدایا) مادرم فاطمه بنت اسد را بیامرز و به حق پیغمبرت و پیامبران قبل از من، ورود او را (به عالم دیگر) راحت و وسیع گردان.

۴- مَا رَوَاهُ ابْنُ مَاجَهَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ

۱. الروم ۴۷. «قبل از تو پیامبرانی به سوی قومشان فرستادیم... و همواره یاری مومنان حقی

است بر ما»

۲. المستدرک علی الصحیحین، کتاب تواریخ المتقدمین من النبیاء والمرسلین، ح ۲۳۸،

۶۱۵/۲.

۳. العلل المتناهیه لابن جوزی و التوسل للألبانی، ۱۰۲ به نقل از موسوعة اطراف الحديث النبوی.

خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ إِلَى الصَّلَاةِ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ السَّائِلِينَ عَلَيْكَ وَ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مَشَايِ هَذَا. فَإِنِّي لَمْ أَخْرُجْ إِشْرَاءً وَلَا بَطَرًا وَلَا رِيَاءً وَلَا سُمْعَةً. وَ خَرَجْتُ اتِّقَاءَ سَخَطِكَ وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِكَ فَأَسْأَلُكَ أَنْ تُعِيدَنِي مِنَ النَّارِ وَأَنْ تَغْفِرَ لِي ذُنُوبِي. إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ. أَقْبَلِ اللَّهُ عَلَيْهِ بِوَجْهِهِ، وَاسْتَغْفَرَ بِهِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ»^۱

امام ابن ماجه رحمته الله به اسنادش از حضرت ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت کرده که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که از خانه اش برای نماز خارج شد بگوید: «پروردگارا که من تو را به حق گدایانت و به حق پیاده روی ام می خوانم که من از روی پر نعمتی و سرمستی و ریا و سمعه خارج نمی شوم و برای پرهیز از خشم و جلب رضایت تو، خارج شدم، پس از تو می خواهم که مرا از آتش پناهم دهی و گناهانم را بیامیزی که گناهان را نمی آموزد مگر تو، خداوند به وجهش به او رو کرد و او را هفتاد هزار ملک آمرزش طلبیدند.»

۵- عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَانَ إِذَا قَحَطُوا اسْتَسْقَى بِالْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِينَا فَتَسْقِينَا وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِينَا فَاسْقِنَا قَالَ: فَيَسْقُونُ.^۲

از حضرت انس (بن مالک) رضی الله عنه اینکه حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه هنگامی که قحطی باران شد به حضرت عباس بن عبد المطلب رضی الله عنه طلب باران کرد، پس گفت: پروردگارا ما به سبب پیغمبرمان به تو متوسل می شویم که ما را باران عنایت کنی و به سبب عموی پیغمبرمان به تو متوسل می شویم، پس ما را باران عنایت

۱. سنن ابن ماجه، ابواب المساجد و الجماعات — باب المشی الی الصلوٰه، ح ۷۷۸، ۲۵۶/۱.

۲. صحیح البخاری، کتاب الاستسقاء، باب ۶۴۰، سؤال الناس الامام الاستسقاء اذا قحطوا، ح ۹۴۷، ۴۵۳/۲، طبع دار القلم

فرما، گوید: پس باران آمد. (و بهره مند شدند)

قسم سوم از توسل:

در صحت این نوع از توسل اختلافی وجود ندارد و وهابیون نیز بدان قایلند؛ چه اینکه آیات قرآن کریم و روایات نیز گواه این مطلب است:

الف - قوله تعالى: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾^۱

«و اگر آنان وقتی به خود ستم کرده بودند، پیش تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و حضرت پیامبر ﷺ (نیز) برای آنان طلب آمرزش می‌کرد، قطعاً خدا را توبه پذیر مهربان می‌یافتند»

ب - قوله تعالى: ﴿قَالُوا يَتَّابَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾^۲ قَالَ سَوْفَ اسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ^۳

«گفتند: پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم. گفت: به زودی برای شما از پروردگار آمرزش می‌طلبم که او آمرزنده مهربان است»

ج - عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَتْ أُمُّ سَلِيمٍ أُمِّي: يَا رَسُولَ اللَّهِ خَادِمُكَ أَنَسُ، أَدْعُ اللَّهَ لَهُ، قَالَ: اللَّهُمَّ أَكْثِرْ مَالَهُ وَوَلَدَهُ وَبَارِكْ فِيهَا أَعْطَيْتَهُ.^۴

۱. نساء / ۶۴: و اگر آنان، آنگاه که به خود ستم کردند، نزد تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند، و پیامبر برایشان آمرزش می‌خواست، بی‌گمان خدا را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند.

۲. یوسف / ۹۷ — ۹۸: گفتند: «بر ما، بهره‌گناهانمان، از خدا آمرزش بخواه، بی‌گمان ما خطاکار بوده‌ایم.» * گفت: «به زودی از پروردگار برای شما طلب آمرزش می‌خواهم، که او آمرزنده‌ی مهربان است.»

۳. صحیح البخاری، کتاب الدعوات، باب ۷۲۸، دعوة النبی ﷺ لخادمه، ح ۱۲۱۳، ۴۳۱/۸ و نیز همین کتاب باب ۷۵۰ - الدعاء بكثر المال مع البركة، ح ۸، ۴۴۱/۱۲۴۷

حضرت انس رضی الله عنه از مادر خود ام سلیم رضی الله عنها نقل می کند که گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله انس خادم توست، برای او دعا فرما! حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارا مال و فرزند او را زیاد گردان و در آنچه به او عطا نموده ای، برکت قرار ده.

قسم چهارم از توسل:

صحت این قسم از توسل منوط به اثبات امور چهار گانه ذیل است:

- ۱- امکان عقلی حیات انبیا بعد از فوت آنان
- ۲- اثبات عقلی یا نقلی حیات آنان پس از مرگ
- ۳- امکان عقلی ارتباط و توجه ارواح به این دنیا
- ۴- اثبات عقلی یا نقلی این ارتباط

امر اول:

امکان حیات ارواح، امری است مورد اتفاق همگان که اقامه‌ی دلیلی بر رد آن ممکن نمی باشد.

امر دوم:

به دلیل آنکه ادله نقلی برای اثبات این امر کافی به نظر می رسند، از ذکر استدلالات عقلی علما در این باره چشم پوشی کرده و به بیان نمونه هایی از شواهد قرآنی و روایی بسنده می کنیم.

الف) قوله تعالى: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تُمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۱

«خداست که جانها را هنگام مرگ می گیرد و آنکه نمرده در خوابش، پس جان

آن کسی که حکم مرگش را داده نگاه می‌دارد و آن دیگری را به وقت معین می‌نهد. بی‌گمان در آن، آیاتی است برای مردمی که می‌اندیشند.»

ب) قوله تعالى: ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿۱۱﴾ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿۱۲﴾﴾^۱

«آنگاه که مرگ یکی از ایشان فرا رسد، گوید پروردگارا! مرا باز گردانید، تا شاید در آنچه و آن‌هاده ام عملی صالح به جای آرم، نه، چنین نیست، این سخنی است که او گوینده‌ی آن است و فرا رویشان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.»

آیات مذکور، به وضوح بیان می‌کنند که ارواح به هنگام مرگ، همان طور که بوده اند، گرفته شده و در نشئه‌ی دیگر قرار خواهند گرفت و لذا پس از مرگ دارای حیاتند.

ج) قوله تعالى: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَن يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِن لَّا تَشْعُرُونَ﴾^۲

«و کسانی را که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده نخوانید، بلکه زنده‌اند ولی شما نمی‌فهمید.»

د) قوله تعالى: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾^۳

«هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مپندار، بلکه که زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.»

۱. المؤمنون / ۹۹ و ۱۰۰.

۲. البقره / ۱۵۴.

۳. آل عمران / ۱۶۹.

آیات فوق در رابطه با مبحث مورد نظر ظهور دارند و وجه استدلال آنها روشن است. نکته‌ی قابل توجه این است که حیات مذکور در این آیات تنها به شهیدان اختصاص ندارد بلکه انبیاء، اولیا، علما و غیره نیز از این حیات برخوردارند. و ذکر شهید تنها به جهت عنایت خاص به اوست.

(ه) قوله تعالى: ﴿الْكَافِرُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾^۱

«(اینک هر) صبح و شام بر آتش عرضه می‌شوند، و روزی که رستاخیز برپا شود (فریاد می‌رسد که:) فرعونیان را در سخت‌ترین (انواع) عذاب در آورید.»

آیه‌ی مذکور در صدد بیان این نکته است که آل فرعون پس از مرگ و قبل از فرارسیدن قیامت، صبح و شام در عذاب به سر می‌برند و روشن است که وجود عذاب، فرع مسئله حیات است.

در باره‌ی روایات نیز باید گفت که شواهد روایی در این زمینه بسیار است، ولی چون وهابیون مسئله حیات و ارواح پس از مرگ را پذیرفته‌اند و ذکر ادله‌ی نقلیه‌ی امر چهارم - یعنی ارتباط ارواح با این عالم - ما را از اثبات امر دوم نیز بی‌نیاز می‌کند، از نقل این احادیث صرف نظر می‌کنیم.

امر سوّم:

از آن جا که به لحاظ عقلی، دلیلی بر محال بودن ارتباط ارواح و توجه آنها به این عالم، وجود ندارد، فلذا این امر، ثابت و بدون اشکال است. و اما آنچه که بحث پیرامون آن مهمّ به نظر می‌رسد و محل اشکال وهابیت نیز می‌باشد، امر چهارم است.

امر چهارم:

در کتب حدیث روایات فراوانی وجود دارد که نشان دهنده‌ی ارتباط ارواح با این عالم می‌باشد. در ادامه برخی از این روایات ذکر می‌شوند:

(۱) عَنْ قُتَادَةَ، قَالَ ذَكَرَ لَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ عَنْ أَبِي طَلْحَةَ أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ أَمَرَ يَوْمَ بَدْرٍ بِأَرْبَعَةِ وَعِشْرِينَ رَجُلًا مِنْ صَنَادِيدِ قُرَيْشٍ فَقَذَفُوا فِي طَوَى مِنْ أَطْوَاءِ بَدْرٍ خَبِيثٍ مُخْبِثٍ وَكَانَ إِذْ ظَهَرَ عَلَى قَوْمٍ أَقَامَ بِالْعَرَصَةِ ثَلَاثَ لَيَالٍ فَلَمَّا كَانَ بِبَدْرِ الْيَوْمِ الثَّالِثِ أَمَرَ بِرَاحِلَتِهِ فَشَدَّ عَلَيْهَا رَحْلَهَا ثُمَّ مَشَى وَاتَّبَعَهُ أَصْحَابُهُ وَقَالُوا مَا نُرَى يَنْطَلِقُ إِلَّا لِبَعْضِ حَاجَتِهِ حَتَّى قَامَ عَلَى شَفَةِ الرَّكِيِّ (البئر) فَجَعَلَ يناديهم بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسَاءَ آبَائِهِمْ يَا فُلَانُ يَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ أَيْسَرُكُمْ أَنْتُمْ أَطَعْتُمْ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَيَنَّا قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدْنَا رَبَّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالَ فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا تُكَلِّمُ مِنْ أَجْسَادٍ لَا أَرْوَاحَ لَهَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ.^۱

«حضرت قتاده از حضرت انس بن مالک و او از حضرت ابو طلحه رضی الله عنه نقل می‌کند که: حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز بدر دستور داد ۲۴ تن از بزرگان قریش را با ذلت و خاری در چاهی از چاه‌های بدر بیفکنند و چون بر گروهی غالب می‌شد، ۳ شب در میدانگاه توقف کرده و در روز سوم دستور می‌داد کاروان حرکت کند، پس حضرت محمد صلی الله علیه و آله بار خود را بسته و به راه افتاد و اصحاب نیز به دنبال آن حضرت محمد صلی الله علیه و آله به راه افتادند و گفتند: هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله برای حاجت خود می‌رفت بر لب چاه می‌ایستاد و شروع می‌کرد به صدا زدن مردگان با نام‌های خود و اسامی پدران‌شان که ای فلان بن فلان و ای فلان بن فلان، آیا نافرمانی خدا و رسول او شادمانتان ساخت؟ به راستی که ما یافتیم آنچه را که پروردگارتان به حق به ما وعده داده بود، آیا شما نیز آنچه را که پروردگارتان به

۱. صحیح البخاری، کتاب المغازی، باب قتل ابی جهل، ۱۶۷/۵، ح ۴۷۵، ناشر دار القلم بیروت، ۱۴۰۷.

حق وعده کرده بود، یافتید؟ پس حضرت عمر رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا! اجسادی که فاقد روحند توان سخن گفتن ندارند. حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: قسم به آنکه جان محمد در دست اوست، آنچه را که ایشان در جواب سخنان من می گویند شما نمی شنوید.»

(۳) عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ الْعَبْدُ إِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ وَتَوَلَّى وَذَهَبَ أَصْحَابُهُ حَتَّى إِنَّهُ لَيَسْمَعُ قَرْعَ نَعَالِهِمْ أَنَاهُ مَلَكَان.^۱

حضرت انس رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: زمانی که بنده در قبر خود نهاده شود یاران او پشت کرده و بروند و او صدای گام هایشان را بشنود، پس از آن است که دو فرشته نزد او می آیند.

(۴) عَنْ سَعِيدِ الْمُقْبَرِيِّ عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا سَعِيدٍ الْخَدْرِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: إِذَا وُضِعَتِ الْجَنَازَةُ وَاحْتَمَلَهَا الرَّجَالُ عَلَى أَعْنَاقِهِمْ، فَإِنْ كَانَتْ صَالِحَةً قَالَتْ: قَدْ مُنِنِي وَإِنْ كَانَتْ غَيْرَ صَالِحَةٍ قَالَتْ: يَا وَيْلَهَا أَيْنَ يَذْهَبُونَ بِهَا يَسْمَعُ صَوْتَهَا كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا الْإِنْسَانَ وَلَوْ سَمِعَهُ لَصَعِقَ.^۲

حضرت سعید مقبری از پدرش و او از ابو سعید قدری (رضی الله اجمعین) نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آنگاه که جسد میت را در تابوت گذارده و مردان، آن را بر دوش خود حمل کنند، اگر زن نیکوکاری باشد، گوید: زود تر مرا ببرید و اگر نیکوکار نباشد، گوید: ای وای، آن را کجا می برند؟ همه چیز جز انسان صدای او را می شنود و اگر آدمی صدایش را بشنود قطعاً بیهوش خواهد

۱. صحیح البخاری، کتاب الجنائز، باب المیت یسمع خفق النعال، ح ۱۲۴۸، ۵۶۸/۲، دار

القلم بیروت - ۱۴۰۷.

۲. صحیح البخاری، کتاب الجنائز، باب حمل الرجال الجنائز دون النساء، ح ۱۲۲۶،

شد.

(۵) أَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ قَالَ: إِطَّلَعَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى أَهْلِ الْقَلْبِ فَقَالَ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ فَقِيلَ لَهُ أَتَدْعُوا أَمْوَاتًا قَالَ مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لَا يَحْيُونَ.^۱
«حضرت از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده که گفت: زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله مطلع شد که عده‌ای را در چاه دفن کرده اند، خطاب به آنان فرمود: آیا آنچه را که پروردگارتان به شما وعده داده بود، یافتید؟ به حضرت محمد صلی الله علیه و آله عرض کردند: آیا با مردگان سخن می‌گویی؟ فرمود: آنچه را که من از آنان می‌شنوم شما نمی‌شنوید و لیکن آنها نیز پاسخ شما را نمی‌دهند»

(۶) عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: إِشْتَكَيْ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ شَكْوَى لَهُ فَأَتَاهُ النَّبِيُّ ﷺ يَعُودُهُ مَعَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَسَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ فَوَجَدَهُ فِي غَاشِيَةِ أَهْلِهِ فَقَالَ قَدْ قَضَى قَالُوا لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَلَمَّا بَكَى النَّبِيُّ ﷺ بَكَوْا فَقَالَ أَلَا تَسْمَعُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْذَّبُ بِهَذَا وَأَشَارَ إِلَى لِسَانِهِ وَ يَرْحَمُ وَإِنَّ الْمَيِّتَ يَعْذَّبُ بِبُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ.^۲

«از حضرت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما نقل شده که حضرت سعد بن عبادۀ رضی الله عنه نزد او (از بیماری خود) شکایت کرد. پس حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله همراه با حضرت عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن مسعود رضی الله عنهم به عیادت او آمدند. زمانی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله به نزد وی رفت، او را در حلقه‌ی خانواده اش یافت آنگاه فرمود: او مُرد. گفتند: نه یا رسول الله، حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله گریست و آنان نیز به گریه افتادند. پس از آن حضرت محمد صلی الله علیه و آله به زبان خود اشاره کرده و فرمود: آیا نمی‌شنوید که خداوند به واسطه‌ی این (زبان) عذاب

۱. صحیح البخاری، کتاب الجنائز، باب ما جاء فی عذاب القبر، ح ۱۲۷۸، ۵۸۳/۲..

۲. صحیح البخاری، کتاب الجنائز، باب البكاء عند المریض، ح ۱۲۱۷، ۵۵۷/۲.

نمی‌کند بلکه رحم می‌نماید و همانا شخص مرده به سبب گریه‌ی اهل خود بر او معذب می‌گردد.

احادیث فوق نمونه‌ای است از صدها نمونه‌ای که در ابواب مختلف کتب معتبر حدیثی، در رابطه با موضوع مورد بحث، نقل شده است.

از احادیث مذکور کاملاً این استفاده را می‌توان کرد که توجّه ارواح به این دنیا پس از مرگ قطع نشده و بنابراین درخواست دعا از ایشان بلا اشکال است. همچنین رؤیاهای صادقه‌ای که حاکی از مشاهده‌ی اموات در خواب می‌باشد و از سوی افراد موثق نقل شده است، سخنان قبلی ما را تأیید می‌کند. و بدیهی است که این موضوع در رابطه با ارواح انبیا و اولیا که از تقرب بیشتری نزد خداوند برخوردارند، بیشتر از دیگران صدق می‌کند.

قسم هفتم از توسّل:

همان طور که قبلاً بیان شد، این قسم از توسّل عبارت است از: خطاب به اولیای خداوند و درخواست حوائج از آنها در زمان حیاتشان، با اعتقاد به اینکه آنان از خود استقلال ندارند، که در دو مقام قابل بررسی است: امکان عقلی و تحقیق خارجی.

امکان عقلی

اینکه خداوند متعال اراده نماید که اولیای او بتوانند با تکیه بر قدرت بی‌انتهای الهی، کارهایی را که دارای اهمیت بسیار بالاینند، انجام دهند، محال ذاتی نبوده و به ضرورت عقل بلا مانع است، فلذا امکان این مسئله قطعی است.

تحقیق خارجی

بر اساس آیات و روایات، اولیای الهی می‌توانند به اذن او دارای چنین قدرتی باشند.

۱- قوله تعالى: (قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشَهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ * قَالَ عِفْرِيْتُ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَّقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيَّ أَمِينٌ * قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي)^۱

آنگاه حضرت سلیمان علیه السلام رو به حضار بارگاه کرد و گفت: کدامیک تخت بلقیس را پیش از آن که تسلیم امر من شود، خواهید آورد؟ از آن میان عفریتی از جن گفت: من چنان بر آوردن تخت او قادر و امینم که پیش از آنکه تو از جایگاه خود بر خیزی، آن را به حضور آورم. و آن کس که به علم کتاب الهی («یعنی آصف بن برخیا») دانا بود گفت: که من پیش از آن که چشم بر هم زنی تخت را به اینجا آورم (و هماندم حاضر نمود) چون حضرت سلیمان علیه السلام تخت را نزد خود مشاهده کرد گفت: این توانایی از فضل خدای من است.

۲- قوله تعالى: ﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ ۝ وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ ۖ وَقَالَ يَأَيُّهَا النَّاسُ غُلِمْنَا مِنْطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ ۖ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ ۝﴾^۲

و همانا به حضرت داود و سلیمان علیه السلام، مقام دانش عطا کردیم که به (شکرانه ی) آن گفتند: ستایش و سپاس خدایی را که ما را بر بسیاری از بندگان با ایمانش فضیلت و برتری عطا فرمود، و حضرت سلیمان علیه السلام که وارث ملک حضرت داود علیه السلام شد (و مقام سلطنت یافت) و به مردم گفت: که ما را زبان مرغان آموختند و از هر گونه نعمت عطا کردند، این همان فضل و بخشش آشکار است. از آیات فوق به خوبی استفاده می‌شود که برخی از بندگان خداوند بر انجام

۱. نمل، ۳۸ - ۴۰.

۲. نمل، ۱۵ - ۱۶.

امور غیر عادی و مافوق بشری قادرند و عبارت «أوتینا مِن كُلِّ شَیْءٍ» نشان دهنده ی قدرت تصرف در تمامی امور می باشد. همچنین تأمل در دو عبارت «یا تِینِی بِعَرِشِهَا» و «اوتینا» ارتباط آیات مذکور را با موضوع توسل آشکارتر می سازد.

در نمونه ای از اخبار و روایات مربوط به این بحث نیز آمده است:

أَخْرَجَ ابْنُ أَبِي قُتَادَةَ قَالَ: «كَانَ دَاوُدُ أُعْطِيَ ثَلَاثًا: سُخَّرَتْ لَهُ الْجِبَالُ يَسْبَحْنَ مَعَهُ وَ الْإِنُّ لَهُ الْحَدِيدُ وَ عُلِّمَ مَنَظِقُ الطَّيْرِ وَ أُعْطِيَ سُلَيْمَانُ: مَنَظِقُ الطَّيْرِ وَ سُخِّرَتْ لَهُ الْجَنُّ وَ كَانَ ذَلِكَ بِمَا وَرِثَ عَنْهُ»^۱

حضرت ابن ابی حاتم از امام قتاده رحمته الله نقل می کند که گفت: به حضرت داود علیه السلام سه چیز عطا شده بود: کوه ها برایش مسخر گشته بود و با او تسبیح می گفت، آهن برایش نرم شده بود و زبان مرغان به او تعلیم داده و عطا شده بود به حضرت سلیمان علیه السلام: زبان مرغان و تسخیر جن و این از چیزهایی بود که از حضرت داود علیه السلام به ارث برده بود.

آنچه گذشت، گوشه هایی از پاسخ به شبهات و نقدهای مربوط به برخی عقاید و اعمال مسلمانان بود که وهابیان و سایر جریان های هم راستای آنان مطرح کرده اند و در این کتاب به عنوان تکمله ای به مباحث جناب مؤلف درج شد.

مآخذ مؤلف

قرآن كريم

احاديث حضرت پيامبر ﷺ

اسرار التوحيد فى مقامات الشيخ ابى سعيد: محمد ابن منور ﷺ

اعانة الطالبين: السيد ابوبكر ﷺ

الاعمال الكاملة: الشيخ معروف النودهى ﷺ

بوستان العارفين: الشيخ نووى ﷺ

تأريخ بغداد: الخطيب البغدادى ﷺ

تذكرة الاولياء: فريدالدين عطار ﷺ

حالة اهل الحقيقة مع الله: ابن شجاع الشافعى ﷺ

الحقائق الوردية: عبدالمجيد بن محمد الخانى ﷺ

حلية الاولياء: احمد اصفهانى ﷺ

ربيع الابرار: للعلامة الزخشرى ﷺ

الرسالة القشيرية: عبدالكريم القشبرى ﷺ

الروض الفائق: الشيخ حريفيش ﷺ

سفينة الاولياء: محمد داراشكوه ﷺ

طبقات الصوفية: الشيخ عبدالرحمن سلمى ﷺ

طبقات الكبرى: عبدالوهاب الشعرانى ﷺ

الفتاوى الحديسيه: الشيخ ابن حجر ﷺ

الفتوحات الاسلاميه: السيد احمد ابن زينى دحلان ﷺ

كرامات الأولياء: يوسف النبهانى ﷺ

کلیات: الشیخ سعدی شیرازی رحمۃ اللہ علیہ

نفحات الانس: مولانا جامی رحمۃ اللہ علیہ

نور الأبصار: الشیخ مؤمن رحمۃ اللہ علیہ

وفیات الاعیان: ابن خلیکان رحمۃ اللہ علیہ